اقتصاد سیاسی

جلد دوم



اقتصاد سیاسی

اقتصـــاد سیاسی

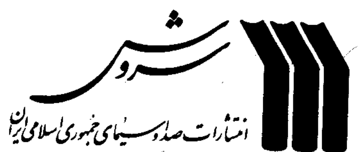
نوشتهٔ رمون بار

ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ

جلد دوم

سروش
تهران ۱۳۷۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:
Economie politique
Raymond Barre
Presses Universitaires de France (P. U. F.) 10e edition: 1975.



تهران، خیابان استاد مطهری، تقاطع خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام‌جم

چاپ اول: ۱۳۶۷
چاپ دوم: ۱۳۷۵
حروفچینی: لاینوترون انتشارات سروش
این کتاب در سه هزار نسخه در چاپخانهٔ سروش چاپ و صحافی شد.

فهرست مندرجات

عنوان دوم

توزیع درآمد در اقتصاد نامتمرکز سرمایه‌داری

جزءِ نخست از عنوان دوم

توزیع کارکردی:
بازارها و قیمت عوامل تولید

جزءِ دوم از عنوان دوم

توزیع کارکردی:
سهم نسبی عوامل در درآمد ملی

جزءِ سوم از عنوان دوم

توزیع شخصی

عنوان سوم

توزیع درآمد
در اقتصاد متمرکز اشتراکی

بخش سوم
هزینهٔ ملی

عنوان نخست
پول

عنوان دوم

نظریهٔ عمومی درآمد کلی

بخش چهارم

فعالیت اقتصادی ملی

و

روابط اقتصادی بین المللی

عنوان نخست

ساختارهای ملی و تراز پرداختها

عنوان دوم

نظریه مبادلات بین المللی

جزءِ اول از عنوان دوم

شرایط مبادلهٔ بین المللی

جزءِ دوم از عنوان دوم

پرداختهای بین المللی

عنوان سوم
سیاستهای مبادلات بین المللی
جزءِ اول از عنوان سوم
الهامات عقیدتی: مبادلهٔ آزاد و مکتب حمایتی

جزءِ دوم از عنوان سوم
سیاستهای ملی: انواع و شیوه‌های دخالت

سپاسگزاری

برای حسن ختام کارهای کتاب *اقتصاد سیاسی* افزون بر نامبردگان شایسته و ارجمندی که در مقدمهٔ جلد اول از آنان حق شناسی کرده‌ام، آقایان کمال اجتماعی، عباس آقاجانی، اصغر مهرپرور، شهرام گلپریان، و بانوان زهرا سیدعرب و فرشتهٔ حسین پور نیز هر یك به قدر مرتبتی فراتر از وظیفهٔ جاری بذل مساعی فرموده اند. رئیس محترم مؤسسهٔ انتشارات سروش هم در سراسر جریان این کوششها سهم بسزایی داشته‌اند، و همواره گره گشا بوده اند.

پاس زحمات ارزندهٔ همگان را می‌دارم.

دکتر منوچهر فرهنگ

مرداد ۱۳۶۷ خورشیدی

بخش دوم

درآمد ملی:
توزیع آن

حسابهای ملت مقادیر کلی یا کلهای مقداری را به دست می‌دهند. این اقلام دیدگاههای مختلفی را که فعالیت اقتصادی را قابل درك کند و مدار اقتصادی را تحلیل نماید، عرضه می‌دارند.

محصول ملی، طرز تشکیل و عوامل متشکلهٔ آن را در بخش نخست این کتاب (جلد اول) مطالعه کردیم. اینك به بررسی درآمد ملی می‌پردازیم.

تولید ملی موجب ایجاد درآمدهای مزد، اجاره بها، بهره و سود برای عوامل تولید می‌شود. این درآمدها وسیلهٔ مالیات و انتقالات، در جریان توزیع مجدد قرار می‌گیرند و سرانجام درآمد قابل تصرف افراد را پدید می‌آورند.

بنابراین، مجموعهٔ این مسائل توزیع است که ما را به بررسی درآمد ملی رهنمون می‌شود. این مسائل همیشه موضوع مباحثات دقیق بوده‌اند و به تمام معنی جنبهٔ «حیاتی» داشته‌اند و قضاوت ارزشی و موضع‌گیری فکری را بر می‌انگیزند. این رفتارها غالباً بیشتر در قلمرو اخلاق و سیاست قرار می‌گیرند و کمتر به تحلیل عینی مربوط می‌شوند. از سوی دیگر، اختلاف عقیده میان صاحبنظران توزیع شایان اهمیت است و این اندیشه که بیشتر متجدد باشند تا متقدم و بیشتر واقعگرا باشند تا انتزاعی، غالباً بر ابهام موجود می‌افزاید.

همچنین مناسبت دارد پیش از بررسی مکانیسمهای توزیع درآمدها در اقتصادهای نامتمرکز و متمرکز، تصویری از مجموعهٔ جنبه‌های عمومی تحلیل توزیع درآمد ملی در زمینهٔ آماری و نظری تهیه شود.

بنابراین، بخش دوم کتاب به سه عنوان زیر تقسیم شده است:

عنوان نخست ــ جنبه‌های عمومی تحلیل توزیع.
عنوان دوم ــ توزیع درآمد در اقتصاد نامتمرکز سرمایه‌داری.
عنوان سوم ــ توزیع درآمد در اقتصاد متمرکز اشتراکی.

در این قلمرو، نظریه‌ها همانند واقعیات در تحول کامل هستند. بدین قرار، ضرورت دارد که مسائل به روشنی طرح و برنامه‌های تحلیل به وضوح ارائه و نقش و مفهوم ابزار-های تحلیل که اکنون در اختیار است، تعیین‌گردد و جهات اصلی و مهم پژوهش معاصر ترسیم شود. اینها شرایط اساسی برای ترقی در تحلیل اقتصادی توزیع است، زیرا امکان می‌دهد تا از این بحث، مبانی و اصول استخراج شود و در دسترس قرار گیرد.

کتابشناسی

Une bibliographie générale de la Répartition doit d'abord faire référence aux traités et manuels généraux, que nous avons déjà cités dans notre tome I.

Signalons cependant particulièrement :

J. MARCHAL, *Cours d'économie politique* (II) polycopié, Paris, Les Cours de Droit.

H. NOYELLE, La Répartition dans *Traité d'économie politique* (t. II), Paris, Dalloz.

Sur la Répartition proprement dite :

E. CANNAN, *Histoire des theories de la production et de la distribution dans l'économie politique anglaise de 1776 à 1848*, trad. franç., Paris, Giard, 1910.

G. J. STIGLER, *Production and Distribution Theories : The formative Period*, New York, 1951.

J. M. CLARK, Distribution, dans *Encyclopaedia of the Social Sciences* (V), 1931.

***Readings in the Theory of Income Distribution*, Blakiston, 1946 (avec une bibliographie très complète).**

***Revue économique*, numéros spéciaux de mars et mai 1952 (consacrés à la Théorie de la Répartition).**

Sur le plan statistique, les documents relatifs à la Comptabilité Nationale et au Revenu National fournissent les renseignements nécessaires pour les principaux pays.

Cf. également, Nations Unies, *Etude sur la situation économique de l'Europe en 1956* (Genève, 1957), IIIe Partie : La Répartition du revenu en Europe occidentale.

عنوان نخست

جنبه‌های عمومی تحلیل توزیع

تحلیل توزیع در اندیشهٔ اقتصادی، همزمان، در دو زمینه گسترش یافته است: از یک سو، در زمینهٔ آماری که ویلیام پتی باب بررسیهای مقداری را در قرن هفدهم گشود و پس از مدتی طولانی ناپیدایی، در دوران کنونی بر اثر پژوهش دربارهٔ حسابداری ملی و درآمد ملی جهش تازه‌ای پیدا کرده است؛ از سوی دیگر، در زمینهٔ نظری، که از زمان ادام اسمیت پیوسته کوششهایی برای کشف قوانین حاکم بر تشکیل و پخش درآمد صورت گرفته است.

به هر یک از این دو جنبهٔ تحلیل توزیع یک فصل اختصاص خواهد یافت.

فصل نخست

تحلیل مقداری توزیع

هدف تحلیل مقداری توزیع نمایش طرز توزیع درآمد ملی میان عوامل تولید (کار، سرمایه، زمین، تصدی) و یا میان افراد است.
در حالت نخست، سخن بر سر توزیع برحسب کارکرد (یا توزیع بنا بر نوع درآمد) و در حالت دوم موضوع توزیع شخصی (یا توزیع بنابر ابعاد درآمد) است.

قسمت اول ـ توزیع درآمد ملی برحسب کارکرد

درآمد ملی مجموع درآمدهایی است که به عنوان پاداش مشارکت در عملیات تولیدی طی دورهٔ بررسی عاید عوامل تولید می‌شود. مزد، اجاره بها، بهره و سود، به ترتیب درآمد دریافتی عاملان تولید است در برابر کاری که انجام داده اند، سرمایه‌ای که به وام گرفته‌اند یا به کار برده اند و فعالیت تصدی که بدان مبادرت ورزیده اند.
حسابداری ملی ارتباطات موجود میان محصول ملی و درآمد ملی را پدیدار می‌سازد: در اینجا به عنوان مثال حسابداری ملی فرانسه برای سال ۱۹۶۹ را مورد استفاده قرار می‌دهیم:
۱) *محصول ناخالص ملی به قیمت بازار*، فعالیت اقتصاد را طی دورهٔ بررسی بیان می‌کند. این رقم در سال ۱۹۶۹ به ۷۲۵/۶ میلیارد فرانك بالغ می‌گردد؛
۲) هرگاه استهلاك ضروری برای حفظ و تجدید سرمایهٔ ملت (۷۷/۷ میلیارد فرانك در سال ۱۹۶۹) از محصول ناخالص ملی کسر شود، *محصول خالص ملی به قیمت بازار*، یعنی ۶۴۷/۹ میلیارد فرانك در سال ۱۹۶۹ به دست می‌آید؛
۳) برای به دست آوردن *محصول خالص ملی به هزینهٔ عوامل*، که مابازای آن درآمدهای مربوط به پاداش عوامل تولید، یعنی *درآمد ملی* است، مالیاتهای غیر مستقیم

را پس از وضع مساعدهٔ مالی به بهره برداری که تفاوت میان قیمت تمام شده (یا هزینهٔ عوامل) و قیمت فروش محصولات در بازار است، از محصول ملی به قیمت بازار کسر می کنیم.

در این صورت چنین داریم (به میلیارد فرانك):

	سال ۱۹۶۹
محصول خالص ملی به قیمت بازار	۶۴۷/۹
منهای:	
مالیاتهای غیرمستقیم پس از کسر مساعده های مالی به بهره برداری	۹۸/۹
محصول خالص ملی به هزینهٔ عوامل یا درآمد ملی	۵۴۹

درآمد ملی که به این ترتیب تعیین شده، جمع درآمدهای افراد مقیم کشور به سبب مشارکت در جریان تولید پیش از وصول مالیاتهاست.

درآمد ملی، بنابر نوع پرداخت برای سال ۱۹۶۹ به طرز زیر تجزیه می گردد:

	به میلیارد فرانك	به ٪ درآمد ملی
۱) پاداش مزدبگیران	۳۴۳/۳	۶۲/۵
۲) درآمدهای خالص مالکیت و تصدی:		
ـ سهم افراد	۱۶۵/۰	۳۰/۱
ـ سهم شرکتها	۴۴/۶	۸/۱
ـ سهم دستگاههای اداری	-۳/۹	-۰/۷
	۵۴۹	۱۰۰

حسابداری ملی فرانسه با تهیهٔ جدول بالا، درآمد مزدبگیران را از درآمد مالکیت و تصدی تفکیك و متمایز می کند. این تجزیه بر اساس مفهوم حاکم بر تنظیم این حسابداری، دلالت بر گروههایی (خانوارها؛ شرکتها؛ دستگاههای اداری) دارد که از درآمدهای مالکیت و تصدی بهره مند هستند.

در سایر حسابداریهای ملی، مثلا ایالات متحده، توزیع درآمد ملی برحسب «سهم فردی» اهمیت انواع گوناگون درآمدها را جلوه گر می نماید.

به عنوان مثال، توزیع برای چند سال بدین شرح است:

	۱۹۲۹	۱۹۳۹	۱۹۶۹
		(میلیارد دلار)	
پاداش کارگران	۵۱/۱	۴۸/۱	۵۶۴/۲
درآمد تصدی و درآمدهای حرفه‌ای و انطباق برای ارزیابی ذخایر	۹/۰	۷/۴	۵۰/۲
درآمد کشاورزان	۶/۲	۴/۴	۱۶/۱
اجاره بها	۵/۴	۲/۷	۲۱/۶
سود شرکتها و انطباق برای ارزیابی ذخایر	۱۰/۵	۶/۳	۸۸/۷
خالص بهره	۴/۷	۳/۵	۳۰/۶
درآمد ملی	۸۶/۹	۷۲/۴	۷۷۱/۴

(مأخذ: *Economic Report of the President*, Jan, 1970, p. 191)

قسمت دوم ــ توزیع شخصی درآمد ملی

دیدگاه توزیع برحسب کارکرد عبارت است از بررسی پاداش دریافتی از عوامل تولید، با توجه به نقش اینان در فعالیت اقتصادی. به هنگام گفت‌وگو دربارهٔ توزیع شخصی، منظور بررسی عناصر متشکلهٔ درآمدهای انفرادی و ابعاد نسبی این درآمدهاست.

الف) مقادیر کلی قابل درك و مناسب برای بررسی توزیع شخصی همانا *درآمد افراد یا خانوارها* می‌باشد.

درآمد افراد را می‌توان براساس درآمد ملی با احتساب اقلام زیر محاسبه کرد:

الف) درآمد عوامل که خانوارها دریافت نداشته‌اند (مثلا سود تقسیم نشده که از درآمد کسر گردیده است) و اقساط تأمین اجتماعی که از درآمد ملی کم شده‌اند؛

ب) انتقالات که به درآمد ملی افزوده شده‌اند.

منظور از پرداخت انتقالی، کلیهٔ درآمدهایی است که با خدمات اقتصادی که افراد ذینفع واقعاً انجام داده‌اند، مطابقت نمی‌نمایند و مابازای پرداخت تولیدی نیستند. درآمدهای انتقالی از درآمد عاملان اقتصادی تولیدی برداشت می‌شوند. در اقتصاد معاصر، این‌گونه درآمدها متعدد است و موارد زیر را می‌توان تشخیص داد:

ــ انتقالات عمومی: مستمری، حقوق بازنشستگی، بهرهٔ قرضهٔ عمومی، مساعده‌های مالی؛

ــ انتقالات اجتماعی: مزایای تامین اجتماعی و مدد معاش خانوادگی؛
ــ انتقالات جاری میان بنگاهها؛ سهم منافع پس از تقسیم دریافتی شرکتها از یکدیگر؛
ــ انتقالات بلاعوض: پرداختی به سازمانهای علمی یا هنری و به مؤسسات نیکوکاری.

درآمدهای انتقالی از درآمد ملی (به هزینهٔ عوامل) که جمع درآمدهای ناشی از فعالیتهای تولیدی است، کسر می‌شوند: در واقع، اگر درآمدهای انتقالی در آن به حساب آید، یك رقم دوبار احتساب خواهد شد.

برعکس، اگر بخواهیم از درآمد ملی (به هزینهٔ عوامل) به درآمد افراد برسیم، ضروری است پرداختهای انتقالی از سوی بنگاههای اقتصادی و دولت را منظور بداریم.

درآمد *قابل تصرف* افراد بر اثر کسر مالیاتهای مستقیم و اقساط بیمهٔ اجتماعی پرداختی آنها از درآمد افراد به دست می‌آید. درآمد قابل تصرف به مخارج مصرفی و به پس‌انداز افراد تقسیم می‌شود.

حسابداری ملی فرانسه محتوی ارزیابی مستقیمی از *درآمد ناخالص خانوارهاست.*

این مقادیر کلی شامل اجزائی به شرح زیر است:

ــ مزدخالص (مزد ناخالص منهای اقساط بیمهٔ اجتماعیِ مزدبگیران)؛
ــ مزایای بیمهٔ اجتماعی و کمکهای مالی؛
ــ بهره، سود تقسیم شده و اجارهٔ املاك؛
ــ مساعده برای تجهیزات (عمدتاً جوایز ساختمان و خسارات جنگ)؛
ــ غرامتهای جاری خسارات بیمه؛
ــ دریافتی خارجی خانوارها (مخارجی که کلیهٔ جهانگردان خارجی در کشور صرف کرده‌اند) و انتقالات مزد که از سوی افراد مقیم که در مأموریت خارج از کشور می‌باشند (ارتشیان و سیاستمدارها)، به فرانسه فرستاده شده‌اند؛
ــ عملیات متفرقهٔ توزیع؛
ــ درآمد ناخالص کارآفرینان انفرادی (ماندهٔ حساب تخصیص بنگاههای انفرادی)؛ چون رفتار این عاملان را به عنوان افراد و کارکنان خانه و کارآفرین اقتصادی نمی‌توان جدا ازیکدیگر تحلیل کرد، این جزء در درآمد ناخالص خانوارها وارد می‌شود. این رقم شامل پس‌انداز ناخالص بنگاه و نیز درآمد خانوار به معنای اخص است؛
ــ نتیجهٔ ناخالص بهره برداری که همان درآمد اختصاصی به بعضی از فعالیتهای جنبی تولید است (بهره برداری از باغچهٔ خانه، سکونت یا اجارهٔ نقاط مسکونی).

جدول مقابل درآمد ناخالص و درآمد قابل تصرف خانوارها را در فرانسه برای سال ۱۹۶۹، نشان می‌دهد:

	۱۹۶۹ (به میلیارد فرانك)	
درآمد ناخالص خانوارها	۵۶۵/۷	
شامل:		
مزد خالص	۲۴۰/۱	(٪۴۲/۴)
مزایای بیمهٔ اجتماعی و کمکهای مالی	۱۲۵/۲	(٪۲۲/۱)
بهره، سهم منافع و اجارهٔ املاك	-۲۱/۸-	(٪۳/۹)
درآمد ناخالص کارآفرینان اقتصادی	۱۳۶/۲	(٪۲۴/۱)
منهای:		
اقساط بیمهٔ اجتماعی	۸/۰	
مالیاتهای مستقیم	۳۴/۰	
سایر عملیات توزیع(*)	۲۷/۲	
درآمد قابل تصرف خانوارها:	۴۹۶/۴	
مصرف(**)	۴۲۲/۵	
پس انداز ناخالص(**)	۷۳/۸	

(*) به ویژه مزدهای پرداختی به افراد خانه و حق بیمه.

(**) و یا به ترتیب ٪۷۴/۷ و ٪۱۳/۰ درآمد ناخالص خانوارها

تعیین مقدار کلی «درآمد افراد خصوصی» مکانیسمهای حاکم بر توزیع درآمدها را در دایرهٔ اقتصاد کلی نمایان می کند:

ـــ از یك سو، تخصیص پاداش عوامل تولید موافق نقش آنها در تولید؛

ـــ از سوی دیگر، توزیع مجدد درآمدهایی که به هنگام تولید بنابر اصل «به هر یك به میزان مشارکت آن» انجام نگرفته، بلکه بر اساس «به هر کس بنابر نیازمندیهایش» صورت پذیرفته است.

ب) هرگاه در قلمرو اقتصاد خرد قرار بگیریم، تحلیل توزیع شخصی، سرانجام، عناصر متشکلهٔ درآمد فرد را به شرح زیر مشخص می نماید:

الف) پاداش دریافتی در برابر خدمات تولیدی، مانند خدمات زمین، کار و سرمایه. این پاداش، از یك سو به میزان خدمات تولیدی مورد استفاده و از سوی دیگر به نرخهای پرداخت این خدمات وابسته است.

ب) درآمدهایی که ممکن *است* تحت عناوینی بجز مشارکت در تولید (مدد معاش خانوادگی، مستمریهای بازنشستگی، مدد معاش بیکاری) اختصاص یابد.

بنابراین، توزیع شخصی درآمد به مجموعهٔ عواملی بدین شرح بستگی پیدا می کند:

ــ عواملی که نرخ پاداش عوامل تولید را معین می کنند؛
ــ عواملی که توزیع منابع گوناگون خدمات تولیدی (مثلا مالکیت خصوصی وسایل تولید) را میان اعضای جامعه تصدی می نمایند.
ــ عواملی که در سیاستهای توزیع مجدد درآمدها مؤثر می باشند.

به این ترتیب، تحلیل توزیع شخصی با مسئلهٔ اجتماعی نابرابریهای درآمدهای شخص تلاقي می کند.

پ) اندازهٔ نابرابری درآمد شخصی، دقت بسیاری از اقتصاددانان یا ریاضی‌دانان را جلب کرده و سه روش عمده بدین شرح مورد استفاده قرار گرفته است:

۱) *فرمول پارتو*. ــ پارتو در دورهٔ درسی *علم اقتصاد* (جلد دوم) «قانونی» را پیشنهاد می کند که رابطهٔ تبعی میان ابعاد درآمد و شمار افراد ذینفع را بیان می نماید.[۱] این قانون توضیح می‌دهد که توزیع درآمد در طبقات بالاتر درآمدی (مشمول مالیات) را می توان توسط خط مستقیم با معادلهٔ زیر ارائه نمود:

$$\log N = \log A - \propto \log x$$

x بُعد درآمد است.

N شمار افرادی است که درآمدی برابر با x یا بیشتر از آن دارند.

A و $\propto$ اعداد ثابتی هستند که باید از طریق آمارگیری محاسبه شوند.

به نظر پارتو، در کلیهٔ کشورها عدد ثابت $\propto$ ، شیب این خط مستقیم و تقریباً ۱/۵ است. پارتو ابراز عقیده می کند که نه فقط توزیع بالاترین درآمدها، بلکه تمام توزیع از این قانون پیروی می نماید.

ضریب $\propto$ به منزلهٔ درجهٔ نابرابری در توزیع درآمدها مورد استفاده قرار گرفته است. هر قدر ارزش عددی $\propto$ مهمتر باشد (یعنی شیب خط تندتر است)، نابرابری درآمدها ضعیف‌تر است.

عامل $\propto$ ، طی صدسال اخیر برای چند کشور محاسبه شده است و نتایج حاصله را می توان در جدول مقابل خلاصه نمود:

---

۱. دربارهٔ قانون توزیع درآمد پارتو، رجوع شود به:
G.Tinter, *Mathématiques et statistiques pour les économistes,* t. 1, p. 70, Paris, Dunod.

	ایالات متحده	انگلستان	آلمان	فرانسه
۱۸۱۲		۱/۳۱		
۱۸۴۸		۱/۴۷		
۱۸۷۲-۱۸۶۶(*)	۱/۴۴		۱/۸۲	
۱۸۹۴				۱/۶۸
۱۹۰۹		۱/۳۱		
۱۹۱۴	۱/۵۴		۱/۵۶	
۱۹۲۶	۱/۵۵		۱/۷۹	
۱۹۳۴(**)	۱/۷۷	۱/۶۸	۱/۹۶	۱/۸۲

(*) داده ها برای ایالات متحده از سال ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۱ و برای آلمان در سال ۱۸۷۲ معتبر است.

(**) داده های سال ۱۹۳۲ برای انگلستان.

(مأخذ: J.Åkerman, *Structures et cycles économiques*, p. 169)

۲) فرمول کورادو جینی[2]. ــجینی، δ شاخص تمرکز را از مشتق منحنی دارای معادلهٔ زیر تهیهٔ نموده است:

$$\log N = p + \delta \log A_x$$

N، شمار افراد صاحب درآمد برابر با درآمد معین x یا بیشتر از آن است؛

A_x، جمع درآمدهای بیشتر از x است.

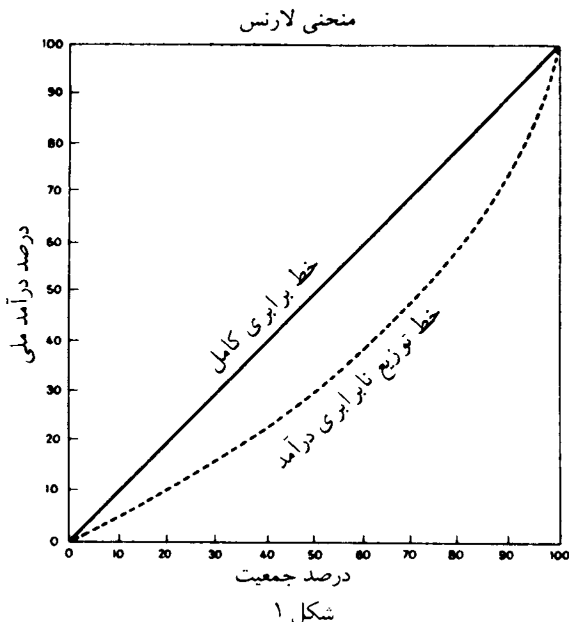
δ ، شیب خط، به منزلهٔ شاخص درجهٔ نابرابری در توزیع درآمدها تلقی شده است.

۳) منحنی *لورنز*[3]. ــاین روش در مقیاس بسیار وسیع برای ارائهٔ نابرابری درآمدها به کار رفته است (شکل ۱).

درصدهای تجمعی درآمد کلی روی محور y و درصدهای تجمعی اشخاص دریافت کنندهٔ این درآمد روی محور x برده می شود. اگر درآمد به تساوی توزیع می شد، خطی به دست می آمد که همان قطر OA می بود. چون درآمد به طرزی نابرابر توزیع شده است، آنچنان منحنیی به دست می آید که هر قدر درجهٔ نابرابری در توزیع شدیدتر باشد، نسبت به مبداءِ مختصات محدبتر خواهد بود.

تحلیل مقداری توزیع درآمد ملی، دیدگاههای متفاوتی را آشکار می کند و ممکن است برای بررسی توزیع موردنظر قرار گیرد. در زمینه های کارکردی و شخصی، تحلیل نظری می تواند توزیع واقعی درآمد ملی را در دورهٔ معین یا در بلند مدت تشریح نماید.

2. Corrado Gini
3. Lorenz



شکل ۱

کتابشناسی

1) Sur la distinction répartition fonctionnelle-répartition personnelle, consulter :

S. Kuznets, National Income, dans *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 3 sqq.

G. Garvy, Functional and Size Distribution of Income and Their meaning, *American Economic Review*, mai 1954, p. 236 sqq.

2) Sur l'inégalité dans la répartition du revenu et sa mesure :

G. Garvy, Inequality of income : Causes and Measurement, *Studies in Income and Wealth*, vol. XV.

I. Kingston, Inequality of Income Distribution, *Revista Brasileira de Economia*, mars 1952 (texte portugais et sommaire anglais).

M. Capet, Les difficultés d'élaboration d'une théorie générale de la Répartition, *Revue d'Economie politique*, mars-avril 1952.

Pour une vue d'ensemble des revenus en France, consulter :

J.-M. Jeanneney, *Forces et faiblesses de l'économie française*, chap. VI.

Les comptes de la Nation : les Méthodes (1960) et le Rapport sur les Comptes de la Nation pour 1961, Paris, Imprimerie Nationale.

فصل دوم

تحول نظریهٔ عمومی توزیع

نظریهٔ عمومی توزیع، به سخن درست، در قرن هفدهم پدید آمد. در واقع، پیش از این فقط بررسیهای مقداری دربارهٔ توزیع درآمدها صورت می‌گرفت؛ اما، چنان که ادوین کنان[1] درباب آثار پتی و شاگردان وی به عنوان مخترع حساب سیاسی یادآور می‌گردد، این بررسیها «بیشتر رویدادهای آماری» تلقی می‌شوند تا «مشارکت علمی در نظریهٔ اقتصادی».

بررسی نظری توزیع را فیزیوکراتها آغاز کرده‌اند. کنه، واژهٔ «توزیع» را در *جدول اقتصادی* خود وسیعاً به کار می‌برد؛ تورگو در سال ۱۷۷۰، در *تقویمهای نجومی شهروند*[2] «تفکرات دربارهٔ تشکیل و توزیع ثروت» را منتشر می‌نماید. فیزیوکراتها، محصول خالص زمین را با تمام مکانیسم توزیع ارتباط می‌دهند؛ طبقهٔ مالکان زمین که یگانه مولدها و تولیدکننده‌ها هستند و برای سایر طبقات جامعه که «عقیم» می‌باشند، مساعده‌هایی فراهم می‌آورند. به نظر مارکی دومیرابو، «ابتدا لازم است اطمینان حاصل شود که از کجا درآمد ناشی می‌شود، به چه طریق میان طبقات مختلف جامعه توزیع می‌گردد و در چه مکانهایی به مصرف می‌رسد و ناپدید می‌گردد و در چه نقاطی از نو تولید می‌شود.»[3]

اما، از آغاز دوران ادام‌اسمیت، تحلیل توزیع مقام مهمی در آثار و نوشته‌های اقتصادی پیدا می‌نماید: کتاب اول *ثروت ملل* «علل رشد قدرت تولیدی کار و ترتیبی را

---

1. Edwin Cannan
2. Turgot, *Ephémérides du Citoyen*, 1770.
3. E.Cannan, *Histoire des théories de la production et de la distribution dans l'économie politique anglaise de 1776 a 1848*, p. 244.

که محصول بر پایهٔ آن به طرزی طبیعی میان گروههای مختلف جمعیت توزیع می شود»، شرح می‌دهد. نظریهٔ توزیع که در نزد کلاسیکهای انگلیس جهات گوناگون داشته، با تأکید شدید وسیلهٔ کارل مارکس در مفهوم تحول سرمایه‌داری وارد گردیده است؛ این نظریه، در نزد نهاییون، هدف تدوین دقیق، و مورد استقبال وسیع قرار می گیرد و بحثهای کنونی پیرامون آن تمرکز می یابد.

چون در اینجا نمی‌توان به تاریخ مشروح و مفصل نظریه‌های توزیع پرداخت، به پژوهش در خطوط اساسی و خصوصیات مهمترین کارها و پیشرفتهای علمی در نظریهٔ عمومی توزیع اکتفا می‌شود و به ترتیب موضوعات زیر یکی پس از دیگری مطالعه می گردد.

در قسمت اول: مفاهیم مکتب کلاسیك انگلیس.
در قسمت دوم: تحلیل مارکسیستی توزیع.
در قسمت سوم: نظریهٔ نهاییون دربارهٔ توزیع.
در قسمت چهارم: جهات کنونی نظریهٔ توزیع.

قسمت اول ــ مفاهیم مکتب کلاسیك انگلیس

در قلمرو توزیع، به ویژه شایان توجه این است که مواضع خاص سه نمایندهٔ بزرگ این مکتب، یعنی ادام‌اسمیت، ریکاردو و استوارت میل در برابر نظر مشخص گردد.

§ ۱. ادام اسمیت

نظریهٔ توزیع در ثروت *ملل*، به منزلهٔ نتیجهٔ تبعی نظریهٔ قیمتها نمودار می گردد. قیمت هر محصول ترکیبی است از مزد، بهرهٔ مالکانهٔ زمین و سود. چون سازمان تولید در زمان ادام اسمیت هنوز در دست کارآفرینان مستقل سرمایه‌دار وام‌دهنده نبود، سود از بهرهٔ سرمایه متمایز و جدا نمی‌شد.

سطوح طبیعی مزد، سود و بهرهٔ مالکانه، حاکم بر قیمت طبیعی کالاهاست. تحلیل هر یك از این عناصر در نظر ندارد که تقسیم محصول کلی را تشریح نماید، بلکه درصدد است نفوذ آنها را بر قیمت طبیعی یك کالا نشان بدهد.

ادام اسمیت به بیان این مطلب اکتفا می کند که «چون قیمت یا ارزش مبادلهٔ هر محصول خاص به صورت جداگانه در هر یك از این سه جزء یا در تمام این عناصر خلاصه می شود، قیمت کلیهٔ محصولات تشکیل دهندهٔ تولید کل سالانهٔ نیروی کار در هر کشور به صورت پیچیدهٔ خود، باید سرانجام در همین سه جزء تبلور یابد و میان اهالی

مختلف کشور به شکل مزدکار، سود گروه و گله‌هایشان، یا اجارهٔ زمین آنها تقسیم گردد... مزد، سود، بهرهٔ مالکانه، سه سرچشمهٔ اصلی هرگونه درآمد و نیز ارزش مبادله می باشند.»[۴]

اما، ادام اسمیت اصولا در اندیشهٔ کشف روابط موجود میان توزیع و تحول فعالیت اقتصادی در پویایی دورهٔ طولانی است. اسمیت از جامعهٔ ابتدایی فاقد عامل تولید شروع می کند: کار و زمین نسبت به جمعیت تا اندازه ای فراوان می باشند. در این وضعِ «نابهنجار ـ و ابتدایی» جامعه، ارزش یك محصول بر اساس کار مصرفی در این محصول اندازه گیری می شود. تولید تماماً به کار تعلق پیدا کرده است: در اینجا مسئلهٔ توزیع وجود ندارد.

در «وضع پیشرفتهٔ» جامعه، انسانها سرمایهٔ فنی را مورد استفاده قرار می دهند. رشد جمعیت فراوانی نسبی زمین را محدود می سازد: زمین «به تملك» در می آید و سرمایه «انباشته» می شود. از این پس هرچه تولید شده است، متعلق به کار نیست زیرا محصول باید میان کار و دو عامل دیگر تولید، یعنی زمین و سرمایه تقسیم گردد.

اگر جمعیت در جامعهٔ مترقی، بنابر پیش بینی به رشد ادامه دهد و فراگرد تولید از وسایل فنیِ بیشتر استفاده نماید، سهم نسبی کار در درآمد کلی به تدریج کاهش می یابد: بهرهٔ مالکانه و سود، مزد را «می خورند». مالکان زمین و سرمایه، کارگران را «شکنجه می دهند».[۵]

بنابراین، به عقیدهٔ اسمیت، دو گرایش در نظریهٔ توزیع پدیدار می شود که کنان آن را از یك سو «توزیع کاذب» نامیده است، یعنی بررسی «مزدسرانه، درصد سود، اجارهٔ ملك در هر جریب» در ارتباط با نظریهٔ قیمتها؛ و از سوی دیگر توزیع واقعی، یعنی مطالعهٔ تقسیم محصول کل میان مجموعهٔ مزد، مجموعهٔ سودها و مجموعهٔ بهره های مالکانه خوانده است از نظر اسمیت، فقط طرح مقدماتی توزیع واقعی در محدودهٔ الگوی پویای اقتصاد روبه توسعه وجود دارد: کوشش اصولی تر را ریکاردو در *اصول اقتصاد سیاسی* به عمل آورده است.

4. *Richesse des nations,* édit. Guillaumin, p. 64.

۵. در این مورد رجوع شود به:

Wealth of Nations, edited by Cannan, vol. II, p. 67.

§ ۲. ریکاردو

ریکاردو، در مقدمهٔ *اصول اقتصاد سیاسی* خود، مسائل توزیع را در مرکز پژوهش اقتصادی جای می‌دهد: «محصول زمین و هرچه از روی آن بر اثر کاربرد جمعی کار، ماشین آلات و سرمایه به دست آید، میان سه طبقه از مردم، یعنی مالکان زمین، صاحبان ذخایر یا صاحبان سرمایهٔ ضروری برای زراعت و کارگرانی که با فعالیت خود زمین را به زیر کشت برده‌اند، تقسیم می‌گردد. اما در مراتب مختلف جامعه، نسبت محصول زمین که به هر یك از این طبقات به نام بهرهٔ مالکانه، سود و مزد اختصاص می‌یابد، اساساً متفاوت می‌باشد.... تدوین قوانینی که توزیع را به نظم و قاعده درآورد، در اقتصاد سیاسی مسئلهٔ اصلی به شمار می‌آید.»

ریکاردو، بهرهٔ مالکانه را بخشی از درآمدی می‌نامد که به مالکان، به دلیل «کیفیات اصلی و تخریب ناپذیر» زمین پرداخته می‌شود و نتیجهٔ کمیابی اراضی حاصلخیز در برابر نیازمندیهای فزایندهٔ جمعیت است. بهرهٔ مالکانه ناشی از دادهٔ طبیعی است که تغییر و تبدیل آن در قدرت انسانها نیست (رجوع شود به صفحهٔ ۷۰).

مزد، با توجه به «سایر اشیای ضروری یا مفید که عادت به صورت نیاز کارگر در آورده است»، اساساً تابع هزینهٔ معیشت کارگر می‌باشد. این مزد، به صورت سطحی‌تر، به رابطهٔ میان شمار نفوس و مقدار سرمایهٔ جاری و موجود برای پرداخت مزد (وجه مزد) بستگی دارد.

و اما سود همانا باقیمانده است.

ریکاردو ساخت اقتصاد کلان را به منظور تجسم قوانین پویای توزیع آماده می‌نماید و ضمن پذیرش نظریهٔ جمعیتی مالتوس، ابتدا اشاره می‌کند که رشد مداوم جمعیت ضرورتاً اراضی تازه را به زیر کشت می‌برد و بر این وضع، قانون بازده‌های نزولی اعمال می‌شود: مثلا، قیمت محصول گندم بالا می‌رود، حال آنکه افزایش تقاضای زمین موجب ترقی بهرهٔ مالکانه یا اجاره بهای اراضی مزروعی می‌گردد.

ترقی قیمت گندم ترقی هزینهٔ معیشت، یعنی مزد پولی را به بار می‌آورد، به قسمی که مزد واقعی به همان میزان پیشین باقی می‌ماند.

ترقی مستمر بهرهٔ مالکانه و مزد موجب تنزل مداوم نرخ سود می‌شود و نقطه‌ای فرا می‌رسد که سرمایه‌دار پس از تقسیم بهرهٔ مالکانه و مزد، دیگر سودی نمی‌برد. در این نقطه، دیگر انگیزش به انباشت سرمایه و بسط مجدد فعالیت اقتصادی وجود ندارد: این حالت سکون است.

تفاوت میان دو الگوی ریکاردو و اسمیت در این است که الگوی اخیر حدی بر توسعهٔ اقتصاد قائل نمی شود، حال آنکه ریکاردو این حد را در قانون بازده های نزولی، در کشاورزی می یابد.

اما، ریکاردو، در عین حال که می کوشد نظریهٔ توزیع را در مقیاس اقتصاد کلان و در بلندمدت تنظیم نماید، مانند اسمیت به تحلیل اقتصاد در مقیاس خرد که تحلیل نهاییون را به یاد می آورد، اقدام می کند. با بهره گیری از زمینهایی که روز به روز از حاصلخیزی آنها کاسته می شود، زمانی فرا می رسد که محصول آخرین قطعهٔ زمین بهره برداری درست هزینهٔ کار را در می آورد. به علاوه، هر گاه همهٔ چیزهای دیگر ثابت بمانند، اشتغال واحدهای اضافی کار روی زمین، تابع قانون بازده های نزولی می شود و در وضع حد کارگر اضافی فقط مقدار گندم ضروری برای معیشت خود را به دست می آورد. محصول نهایی مساوی با معاش کارگر، در وضع حد به کارگر نهایی اختصاص می یابد. چون کلیهٔ واحدهای کار میان خود قابل مبادله اند، همهٔ کارگران دستمزدهای برابر با این محصول نهایی دریافت خواهند داشت. مازادی که اراضی مابعد زمین نهایی به دست می آورند، بهرهٔ مالکانه و سود را تأمین می کند.

صاحبنظران نظریهٔ بهره‌وری نهایی، این تحلیل را درآینده ازنو بررسی کرده و تعمیم خواهند داد. اما آزمون ریکاردو در ساخت نظریهٔ توزیع در مقیاس اقتصاد کلان که انعکاسی از اندیشهٔ اصلی اوست، در درجهٔ دوم اهمیت قرار می گیرد.

§ ۳. جان استوارت میل

میل، طرح سادهٔ نظری ریکاردو را می پذیرد: بهرهٔ مالکانه مازادی است که نسبت به زمین نهایی به دست می آید؛ مزد از نسبت میان نفوس کارگر و آن جزءِ سرمایه معین می شود « که نه ابزار است و نه مادهٔ اولیه» (کنان)؛ و سود بستگی به مزد دارد؛ «هنگامی که مزد پایین بیاید، سود بالا می رود و هر گاه مزد بالا برود، سود پایین می آید».

سهم مشخص میل همانا تمایز وی میان «قوانین تولید است که در خصلت حقیقتهای فیزیکی شریك هستند» و «توزیع ثروت که فقط کار نهادهای انسانی می باشد» (قوانین مالکیت، قوانین ارث، نظام تناوب کشت زمین زراعی).

*

* *

بنابراین، تحلیلهای توزیع، از نظر کلاسیکهای انگلیس، اساساً نامتجانس هستند و این بدین معنا نیست که ارزش این دور نماهای جالب (دور نماهای اقتصاد خرد، پویایی

توزیع، نقش نهادها) شناخته شوند، بلکه این فکر است که توفیق نمی‌یابند توضیحی هماهنگ دربارهٔ توزیع به دست دهند. برعکس، نگرانی دربارهٔ هماهنگی است که مساعی صاحبنظران مکتب نهاییون را مشخص می نماید. اما، مارکس، از پیش، نظریهٔ توزیعی را استنباط خواهدکردکه دور نمای اقتصاد کلان ریکاردورا با استنباط خودش از سرنوشت سرمایه‌داری ترکیب خواهد نمود.

قسمت دوم ــ تحلیل مارکسیستی توزیع

نظریهٔ توزیع در کتاب مارکس مقام مهمی دارد: این نظریه بر دریافت مارکس از اصل ارزش ـ کار متکی است و با تحلیلهای معروف ارزش اضافی و استثمار بسط می یابد. به تازگی، این نظریه مورد توجه و علاقهٔ فراوان قرار گرفته است. اینك بجاست عناصر این نظریه را بررسی نماییم و اعتبار آن را ارزشیابی کنیم.

§ ۱. عناصر تحلیل

۱) اندیشهٔ اقتصادی مارکس سراسر تحت سلطهٔ مفهوم *ارزش ـ کار* است ودر واقع، فلسفهٔ ملهم ازهگل را ادامه می دهد. موافق این فلسفه، انسان منافق و از خود بیگانه، با کار خود شرایط وجود خود را ایجاد و خودش را در تاریخ خلق می کند: کار اجباری برده، کار رهایی بخش است. این فلسفه با وضعیت تاریخی و کاملا مشخص توده‌های کارگر در انگلستان که انگلس بدان بررسی *وضعیت طبقات کارگر در انگلستان* را اختصاص داده و در سال ۱۸۴۵ از نظر مارکس گذشته است، تطبیق می نماید.

به نظر مارکس، در زمینهٔ اقتصادی، ارزش مبادلهٔ کالاها از کاری ناشی می شود که آنها را تولید کرده است. به نظر وی، هر کالا یك ارزش استعمال، یعنی توانایی ارضای یك احتیاج را دارد و یك ارزش مبادله دارد «که نخست همچون رابطهٔ مقداری به صورت نسبتی به نظر می آید که در آن ارزش انواع مختلف استعمال با یکدیگر مبادله می شوند (*سرمایه*). ارزش استعمال «خارج از قلمرو تحقیق اقتصاد سیاسی» قرار دارد و با «وجود مادی و ملموس» کالاها یکی پنداشته می شود.

برعکس، ارزش مبادله چه موضوعی را توضیح می‌دهد؟

محصولات،به‌استثنای‌بازماندهٔ‌مادی‌که طبیعت فراهم می آورد، فقط یك عنصرمشترك دارند، یعنی عامل کار. کالاهابه عنوان ارزش مبادله فقط «زمان کار متبلور»می‌باشند.[۶]

6. *Contribution à la critique de l'économie politique.*

معیار اندازه گیری زمان کار متجانس، همانا «کار عمومی مجرد» است و آن زمان کار اجتماعاً لازم، یعنی «زمانی است که هر کار نیاز دارد، با درجهٔ متوسط مهارت و شدت و در شرایط عادی نسبت به محیط اجتماعی معین اجرا گردد» (*سرمایه*). کار مرکب همان «کار ساده به صورت کثیر» است.

۲) پس از نظریهٔ ارزش ـ کار به نظریهٔ *ارزش اضافی*، به نظر لنین «سنگ پایهٔ» مفهوم مارکس می‌رسیم.

نیروی کار، در اقتصاد سرمایه‌داری، کالاست («درست مانند شکر»)، که در بازار کار فروخته می‌شود.

ارزش مبادلهٔ نیروی کار، بنابر قاعدهٔ کلی، بر اساس زمان کار لازم برای تولید معین می‌شود: «درست همان مقدار زمان کار که در تولید اشیای ضروری برای حفظ تداوم کار ضرورت دارد، یعنی کارگر را زنده نگاه دارد و بتواند تکثیر نسل بنماید».[7] مزد، در بلندمدت، «بر پایهٔ ارزش وسایل معاش مادی و ضروری» گرایش به تثبیت دارد.

سرمایه‌داران نیروی کار کارگران را با پرداخت مزدی برابر با کمینه‌ای که ذکر شد، خریداری می‌نمایند: بنابراین، مزد کارگران را به ارزش دقیق و صحیح کار آنها (شش ساعت) می‌پردازند. اما در موقعیتی قرار دارند که کارگران را در زمان طولانی‌تر (مثلا ده ساعت) به کار می‌گیرند و این زمان با اعاشهٔ کارگر مطابقت می‌نماید. در نتیجه، چون ارزش مبادلهٔ محصولات را کار مصروفه در آن معین می‌کند، تفاوتی میان ارزش نیروی کار (شش ساعت) و ارزش محصولات بر اثر استعمال این نیروی کار (ده ساعت) پیدا می‌شود. این تفاوت (چهار ساعت) ارزش اضافی را تشکیل می‌دهد. سرمایه‌داران با تصاحب این ارزش اضافی کارگران را «استثمار» می‌نمایند، هرچند به کارگران کمتر از ارزشی که می‌بایستی دریافت بدارند، پولی پرداخته‌اند و از مصرف کنندگان بیشتر از ارزش محصولات فروخته شده دریافت نکرده‌اند. بنابراین، استثمار از ارادهٔ اصولی سرمایه‌داران و نیز کاربرد روشهای آمرانه در بازار نتیجه نمی‌شود، بلکه از قانون ارزش ناشی می‌گردد و از منطق عمیق نظام سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد. در اینجا متن معروف کتاب *سرمایه* را یادآور می‌شویم:

«اعاشهٔ نیروی کار فقط به قدر نیم روز کار هزینه بر می‌دارد، هر چند کارگر بتواند طی یك روز تمام به فعالیت بپردازد یا کار کند، یعنی ارزشی که با اشتغال کارگر طی یك

7. *Misère de la Philosophie*

روز ایجاد گردیده دو برابر خود ارزش روزانه است و این وضع مخصوصاً خوش اقبالی برای خریدار تلقی می‌شود، اما به هیچ وجه به حق فروشنده نیز لطمه نمی‌زند. سرمایه‌دار مورد نظر ما این حالت را پیش بینی کرده است و همین مایهٔ بقای اوست... به این ترتیب، در دایرهٔ امکانات همه چیز در بهترین وضع قرار دارد.»

سرمایه‌داران چند وسیله برای افزایش ارزش اضافی در اختیار دارند:

ــ اگر سرمایهٔ ثابت بخشی از سرمایهٔ کل نامیده شود که در فراگرد تولید تغییر ارزش نیابد (وسایل تولید، مواد اولیه و جز اینها) و سرمایهٔ متغیر آن بخش از سرمایهٔ کل باشد که نیروی کار نمایش می‌دهد و ارزش اضافی را ایجاد می کند، سرمایه‌داران نفع خود را در این می بینند که سرمایهٔ متغیر نرخ بالاتری نسبت به سرمایهٔ ثابت داشته باشد و شمار بیشتری کارگر نسبت به شمار ماشین به کار بگمارند.

ــ همچنین، سرمایه‌داران می‌توانند زنان و کودکان را که مزد آنها کمتر است، به استخدام خود درآورند.

ــ و در پایان، سرمایه‌داران می‌توانند میزان تجهیزات را نسبت به مقدار کار افزایش بدهند تا کارگر معاش خود را در زمان کوتاهتر تولید بکند و بدین قرار خودکارانه بر ارزش اضافی بیفزاید.

۳) *ارزش اضافی*، که به این ترتیب تشکیل می‌شود، به نوبهٔ خود، *تقسیم می گردد*. مارکس می‌نویسد: «ما بحث را از دو نقطه می‌توانیم آغاز کنیم: یکی سرمایه‌دار و دیگری کارگر. کلیهٔ اشخاص دیگر در برابر مبادلهٔ خدمات یا از این دو طبقه پول دریافت می‌دارند و یا مالك ارزش اضافی به شکل بهرهٔ مالکانه، سود و غیره می‌باشند» (*سرمایه*).

در واقع، مارکس بر پایهٔ دو گروه اجتماعی استدلال می‌نماید: گروه کارگران یا رنجبران و گروه سرمایه‌داران. گروه اخیر نامتجانس بوده و شامل کارآفرینان، وام‌دهندگان سرمایه، زمینداران و بازرگانان است که از ارزش اضافی برداشت می‌نمایند. بنابراین، سرمایه‌دار که از این ارزش اضافی برخوردار می‌شود، «ناگزیر است سهم خود را با سرمایه‌دارانی که در مجموعهٔ تولید اجتماعی وظایف دیگری انجام می‌دهند، تقسیم کند. در نتیجه، ارزش اضافی میان چندین طرف متشکل از طبقات گوناگون اشخاص و هر یك به شکل ویژه مانند منفعت، بهره، نفع بازرگانی، اجاره بهای زمین و غیره تقسیم می‌شود» (*سرمایه*).

۴) مکانیسمهای توزیع، چنان که عرضه شده است، باید در دورنمای *تحول*

سرمایه‌داری مورد نظر قرار گیرند. به عقیدهٔ مارکس، دو قانون حاکم بر این تحول می باشد:

الف) قانون انباشت سرمایه: سرمایه‌داران بخش بزرگتری از ارزش اضافی را به سرمایه تبدیل می نمایند، زیرا، انباشت سرمایه نه فقط به تمایلات عمیق سرمایه‌داری و به فزونخواهی آن پاسخ می گوید، بلکه این کار بدین سبب نیز انجام می گیرد که نظام سرمایه‌داری در تغییر دائمی و پیوسته است و بر اثر پیدایش ناگهانی روشهای نوین تولید و محصولات تازه ترقی می کند و همچنین به علت آنکه رقابت،همهٔ بنگاهها را به سرمایه گذاری مداوم و در نتیجه به تراکم سرمایه وادار می سازد.

در نتیجه، ازدیاد سرمایهٔ ثابت به نسبتی بیشتر از افزایش سرمایهٔ متغیر، یگانه موجد ارزش اضافی و موجب افزایش ارزش اضافی به نسبتی کمتر از سرمایهٔ کل می شود و نرخ متوسط سود اندك اندك رو به کاهش می رود. از سوی دیگر، ماشینی کردن فراگرد تولید، بیکاری ایجاد می کند و این جریان تشکیل «ارتش ذخیرهٔ صنعتی» را سهولت می بخشد.

ب) قانون تمرکز: فراگرد سرمایه‌داری به ازدیاد ابعاد بنگاههای تولیدی گرایش دارد. در واقع، رقابت، بنگاههای تولیدی را ناگزیر می سازد تا قیمت کالاها را پایین بیاورند و این امر، به فرض ثبات سایر شرایط به بهره‌وری عامل کار و در نتیجه به مقیاس تولید وابسته می باشد: «سرمایه‌های کلان، خرده سرمایه‌داران را درهم می کوبد» (*سرمایه*).

با این همه، این تحول با «فقیرسازی»[۸] تدریجی کارگران همراه است. در این زمینه تفسیرهای مختلفی بدین شرح شده است: نرخ مزد واقعی تنزل پیدا می کند و حصهٔ مطلق درآمد ملی که به طبقهٔ کارگر می رسد، کاهش می یابد؛ یا برای حذف تناقض میان واقعیتها، که ترقی مزد واقعی را پدید می آورد، تفسیر دیگر، اختلاف شدید میان مزد واقعی از یك سو است که هر زمان می تواند بالا برود و مزد از لحاظ اقتصادی ممکن، از سوی دیگر است که کارگر می تواند حقاً و قانوناً مطالبه نماید.

به علاوه، جریان تبدیل کارگر به رنجبر تشدید می شود. سرمایه‌داران ضعیف‌تر، یعنی صاحبان صنایع کوچك، سوداگران و صاحبان عواید ثابت، پیشه‌وران و دهقانان، که بر اثر رقابت نابود شده‌اند، به خیل رنجبران و زحمتکشان سرازیر می شوند.

۸. واژهٔ آلمانی معادل آن Verelendung است.

بنابراین، شرایط برای انهدام و فروپاشی مرموز سرمایه‌داری فراهم می‌آید. تحلیلهای مارکس همه به سوی این صفحهٔ جلد اول *سرمایه* (فصل بیست‌ودوم) روی می‌آورند، بدین معنی که شورش طبقهٔ کارگر برپا می‌شود: «طبقه‌ای که از حیث شماره همیشه رشد می‌یابد، با انضباط و متحد است و با مکانیسم خودِ فراگرد تولید سرمایه‌داری سازمان یافته است.... سلب‌کنندگان مالکیت خود سلب مالکیت می‌شوند».

§ ۲. اعتبار تحلیل مارکسیستی

خصلت تغییرپذیر اندیشهٔ مارکس، هرگونه قضاوت دربارهٔ تحلیل مارکسیستی را دشوار کرده است.

در اینجا، ارزش‌گذاری فلسفهٔ مارکسیستی در حوصلهٔ ما نیست. با این همه، به نظر می‌رسد که هرگاه مفاهیم اقتصادی مارکس فقط تصور و تجسم فلسفهٔ آن باشد، از هر ارزش‌گذاری عینی سرباز می‌زند، زیرا، از دایرهٔ اصطلاحات مورد استناد علمی، که بررسی وقایع به دست می‌دهد، بیرون می‌ماند.

در واقع، مارکس می‌خواهد تحول جامعهٔ سرمایه‌داری به سوی جامعهٔ بدون طبقات را که در آن انسان با خودش آشتی خواهد کرد، به طرزی عقلایی به اثبات برساند. حدود اعتبار عناصر تحلیل مارکسیستی متناسب با واقع نبوده، بلکه در نقشی است که فلسفه بدان تخصیص داده است. نظریهٔ ارزش ـ کار دلیلی بر این اعتقاد است. مارکس این نظریه را از کلاسیکهای انگلیس اقتباس می‌کند، اما در دورنمای فلسفهٔ خود و دریافت خود دربارهٔ انسان معنای کاملا دیگری بدان می‌دهد. نظریهٔ ارزش ـ کار این جنبهٔ «نظری» را به نمایش می‌گذارد که ریمون آرون در *تریاك روشنفکران*[9] مجسم کرده است. این نظریه بیشتر حدود حکمت ماوراءالطبیعه یا اخلاقی دارد تا اعتبار تحلیلی.

هرگاه تحلیل اقتصادی مارکس را از پیرایه‌های فلسفی عاری سازیم، دیگر به هیچ وجه عنصر ارزنده‌ای باقی نمی‌ماند.

الف) نظریهٔ ارزش ـ کار مورد انتقادات قاطع‌وکوبندهٔ نهاییون قرار گرفته و به قول شومپتر، امروزه «مرده و به خاك سپرده شده است».

بوم باورك، در تحلیل معروف خود، اشتباهات محتوی در نظریهٔ ارزش ـ کار را نمایان

---

9. *L'opium des Intellectuels*

کرده است. توضیح مارکسیستی در صورتی قابل قبول است که رقابت کامل وجود داشته و نیروی کار نیز یگانه عامل تولید بوده و متجانس باشد.

چنان که شومپتر ثابت کرده است[۱۰]، نظریهٔ ارزش-کار را دیگر نمی‌توان بر «نیروی کار» اعمال کرد، زیرا نظریهٔ اخیر، اگر معتبر باشد، فقط به موجب محاسبهٔ عقلایی هزینهٔ تولید اعتبار پیدا می‌کند. و اما مخلوقات بشری موافق قاعدهٔ معقولیت سرمایه‌داری خلق نشده‌اند.[۱۱]

ب) نظریهٔ مارکسیستی استثمار، حتی به سبب عدم امکان پذیرش نظریهٔ ارزش-کار فرومی‌پاشد. ولی یك درك عقلی وجود دارد که تحلیل نوین — و غیرمارکسیستی — از بازارهای عوامل تولید بدان محتوای علمی ارزنده‌تر و جامعیتی می‌دهد و موارد استثمار *عامل تولید* را پدیدار می‌سازد (رجوع شود به صفحهٔ ۷۶).

پ) تقسیم جامعهٔ سرمایه‌داری به دو طبقه یك ساده سازی است که فقط در جهت نیازهای موضوع تحقق یافته است. برعکس، تحلیل جامعه‌شناسی، عدم تجانس جوامع معاصر را افشا می‌کند و در آن بیشتر گرایش به بروز اختلاف می‌بیند تا ساده سازی.

ت) اقتصاددانانی که بیشتر در اندیشهٔ واقعیات هستند تا شعار، هیچ یك از نظریهٔ فقیرسازی دفاع نکرده‌اند. صنعت وضع کارگران را بهبود بخشیده است. هر کشوری که سرمایه‌دارتر باشد، مانند ایالات متحده، سطح زندگی انفرادی در آن بالاتر است. اما این وضع فقط بدان علت نیست که سرمایه‌داری حکومت می‌کند، بلکه همچنین و به ویژه بدین سبب است که اقتصاد در آنجا مترقی است. سرچشمهٔ ثروت یا فقر توسعهٔ اقتصادی است نه سرمایه‌داری. خانم جُوان رابینسون اشاره می‌کند که «مارکس لااقل در جلد اول *سرمایه* فقط به صورت کلی مطرح کرده است که نرخهای مزد واقعی میل به ثبات دارند، به قسمی که هرگاه سرمایه‌داری توسعه یابد و تولید ساعتی کارگر بالا برود، اختلاف میان درآمد واقعی کارگران و سرمایه‌داران بیشتر می‌شود. در آن موقع، به عنوان تعمیم خوشایندتر چنین به نظر می‌آید که نرخ مزد واقعی همراه با بهره‌وری رو به افزایش بنهد. اما، به هر صورت، انتخاب میان دو فرضیه مسئله‌ای در حیطهٔ واقعیت

10. *History of Economic Analysis*, p. 650.

۱۱. برای تفسیر نظریهٔ ارزش - کار در مقیاس اقتصاد کلان و بحث دربارهٔ آن، رجوع شود به:
J.Marchal, *Deux essais sur le marxisme* (p. 58 et suiv., p. 159 et suiv.).

است و جنبهٔ تجریدی و نظری ندارد».[۱۲]

نظریات مارکس دربارهٔ توزیع آمیزه ای از خاطرات نظری کلاسیکهای انگلیس، تحلیل پرشور وقایع و پیشگویی پیامبرانه و یك ابزار ممتاز مبارزه است؛ ولی گمان نمی‌رود که بتوانند یك ابزار تحلیل ارزندهٔ توزیع را تشکیل بدهند.

قسمت سوم ــ نظریهٔ نهاییون در مورد توزیع

نظریهٔ نهاییون در مورد توزیع تا اندازهٔ زیادی به عنوان واکنش در برابر تحلیل مارکسیستی تهیه شده و در نظریهٔ عمومی ارزش که مکاتب وین پس از سال ۱۸۷۰ فراهم آورده اند، ادغام گردیده است. جان بیتس کلارك، نظریهٔ اخیر را به نام نظریهٔ بهره‌وری نهایی در ایالات متحده ارائه کرده است.

مکاتب وین دو نوع کالا را از یکدیگر متمایز و تفکیك می نمایند:

۱) *کالاهای مصرفی* (یا «کالاهای ردهٔ اول»).

ــ مبانی ارزش افراد برای این گونه کالاها از یك سو فایده و از سوی دیگر کمیابی آنهاست. این دو عنصر در *مفهوم فایدهٔ نهایی* گرد آمده است. ارزش استعمال یك واحد نامشخص از کالا برای فرد را فایده ای معین می کند که آخرین واحد، یعنی آن واحد که برای او کمتر فایده دارد، به این فرد عرضه می‌دارد. مثال لیترهای گندم منگر را یادآور می شویم (رجوع شود به جلد اول، صفحهٔ ۱۶۵).

۲) «*کالاهای ردهٔ عالیتر*». ــ این کالاها، مانند ماشینها، ابزار تولید، سرمایه و کار، آناً نیازمندیهای افراد را بر نمی‌آورند و اساساً عوامل تولید هستند. به خودی خود فایده ندارند و فقط «با واسطه» می توانند مورد استفاده قرار گیرند؛ تنها فایدهٔ این گونه کالاها استعمال آنها در تولید کالاهای مصرفی است. منگر می نویسد، «ارزش کالاهای ردهٔ عالیتر را همیشه و بدون استثنا و از پیش ارزش کالاهای ردهٔ پایین تر معین می کند و کالاهای اخیر نیز در تولید کالاهای نخست به کار می‌روند».[۱۳]

اگر بخواهیم اصل کلی تعیین ارزش را بر این کالاها اعمال کنیم، در صورتی می‌توانیم از فایده (مطلوبیت) و فایدهٔ نهایی (مطلوبیت نهایی) گفت‌وگو کنیم که *بهره‌وری و بهره‌وری نهایی آنها* را مشخص نماییم.

12. *The Rate of Interest and other Essays,* p. 146.

13. *Grundsätze,* p. 124.

§ ۱. اصول تحلیل نهاییون

تحلیل نهاییون از دو مفهوم اساسی، یکی بهره‌وری نهایی و دیگری تعیین نسبت تخصیص کمك می‌گیرد.

الف) *مفهوم بهره‌وری نهایی*

بهره‌وریِ یك عامل تولید مساوی است با مقدار کالاهای مصرفی که تولید می‌کند ضرب در ارزش واحد این کالاها.

— *واحد نهایی یك عامل تولید*، آن است که در تولید کم ارزشتر و دارای کمترین فایدهٔ نهایی به کار رفته است. اگر از سه دستگاه ماشین، اولی به ارزش ۳۰۰۰۰ فرانك، دومی به ارزش ۲۰۰۰۰ فرانك و سومی به ارزش ۱۰۰۰۰ فرانك را تولید کند، ماشین اخیر همان ماشین نهایی است.

— *ارزش واحد نهایی یك عامل* مساوی است با ارزش محصول آن. بنابهِ فرض، چون کلیهٔ واحدهای عامل متجانس و قابل مبادله با یکدیگر می‌باشند، ارزش هر واحد مساوی است با ارزش واحد نهایی و در نتیجه برابر است با ارزش محصول واحد نهایی یا محصول نهایی.

— بهره‌وری واحد نهایی یك عامل، یا *بهره‌وری نهایی*، بستگی به سه عنصر زیر دارد:

— بهره‌وری فیزیکی آن، که مقدار تولید را معین می‌کند؛
— ارزش واحد محصول، که ارزش کلی واحدهای تولیدی را معین می‌نماید؛
— بیش و کم فراوانی عامل، که حاکم بر استعمال نهایی این عامل است. به عنوان مثال، اگر یك عامل تولید بسیار فراوان باشد، آخرین واحد آن برای دستیابی به تولیدات کم ارزش به کار می‌رود؛ بنابراین، این عامل ارزش کمی خواهد داشت. برعکس، اگر عامل تولید کمیاب باشد، آخرین واحد در تولیدات پرارزش به کار می‌رود و ارزش آن بسیار زیاد خواهد بود. ارزش واحد نیروی کار در چین یا ژاپن به علت فراوانی نیروی کار کمتر از ایالات متحده با کارگر کمیاب است.

ب) *مفهوم نسبت تخصیص*

آیا بهره‌وری یك عامل تولید را می‌توان معین کرد؟ این مسئلهٔ دشوار به نام نسبت تخصیص معروف است.

در واقع، هیچ یك از عوامل تولید، سرمایه یا کار، به تنهایی نمی‌توانند چیزی را تولید نمایند. بخصوص هیچ کارگری نمی‌تواند بدون ابزار و زمین تولید بکند. بنابراین، از هر محصول کل که بر اثر همکاری چندین عامل به دست آمده است، نسبت قابل تخصیص به هر یك از آنها چیست؟ چگونه بهره‌وری خاص هر یك معین می‌شود؟ راه حلهای

گوناگون و مختلف پیشنهاد گردیده است و ما فقط اصول را ارائه می کنیم.

الف. کارل منگر فرض می کند که هرگاه، به هر علت، یك عامل به کنار گذاشته شود، مثلا یك اسب از زمین مزروعی بیرون برود، نتیجه همانا کاهش محصول کل است. میزان این کاهش در محصول کل پیشین سهمی است که به عامل مورد نظر اختصاص می یابد.

ب. *فن ویزر*، این روش را مورد انتقاد قرار می دهد. ویزر عقیده دارد که منگر درجهٔ همکاری[۱۴] یك عامل را اندازه گیری می کند، حال آنکه، برعکس، باید کوشید تا نقش عامل ضمن محاسبهٔ «مشارکت تولیدی»[۱۵] اثباتاً معلوم بشود.

ویزر همچنین پیشنهاد می کند که دستگاه معادلات همزمانی به کار رود که اشکال تولیدی که در آن عوامل تولید به نسبتهای مختلف به کار رفته اند، به صورت زیر مورد استفاده قرار گیرد: به عنوان مثال چنین داریم:

$$x+y=۱۰۰$$
$$۲x+۳z=۲۹۰$$
$$۴y+۵z=۵۹۰$$

از دستگاه معادلات بالا نتایج زیر به دست می آید:

$$x=۴۰$$
$$y=۶۰$$
$$z=۷۰$$

پ. جان بیتس *کلارك*، بهره وری هر واحد از عامل را با افزایش محصول، هرگاه یك واحد اضافی از این عامل مورد استفاده قرار گیرد، برابر می گرداند.

ت. *هانس مایر*، نظریهٔ جامعتری دربارهٔ نسبت تخصیص تهیه می نماید. هر شخص اقتصادی که عوامل تولید را در اختیار دارد، نخست بر پایهٔ تجربیات متوالی درصدد ترکیب بهینهٔ این عوامل بر می آید و این تجربیات رهنمون می شوند تا استعمال نهایی هر عامل را بیابد.

شخص اقتصادی، پس از اجرای برنامهٔ تولید کلی، چگونه از ارزش محصولی که به دست آمده، به ارزش عوامل تولیدی که به کار برده است، می رسد؟

---

۱۴. واژهٔ آلمانی معادل آن Mitwirkung است.

۱۵. واژهٔ آلمانی معادل آن Beitrage است.

گاهی، ارزش عامل را از لحاظ نظری می‌توان جدا کرد، بدون آنکه شخص اقتصادی به روش تغییر، یعنی تغییر در میزان عامل برای ایجاد تغییر مشابه در مقدار محصول (مثلا، استعمال نهایی عامل C این اثر را دارد که محصول ناشی از ترکیب ضروری برای مقادیر معین از عوامل A و B بالا می‌رود) متوسل گردد.

گاهی، ارزش عامل از طریق تغییر نمی‌تواند به دست آید. شخص اقتصادی با ایجاد تغییر در عوامل، *نسبتهایی* را به دست می‌آورد که بر اساس آنها یك واحد از هر عامل در تشکیل محصول مشارکت می‌کند و در عین حال تصحیحات ممکن در برنامهٔ تولید کلی را هنگامی که این واحد به کناری گذاشته شود، در نظر می‌گیرد.

جان بیتس کلارك، بی‌آنکه مشارکت عوامل دیگر را در نظر بگیرد، تمام محصول نهایی را به واحد اضافی عامل نسبت می‌دهد. اما هانس مایر به «روابط میان کارآیی عوامل در استعمال نهایی» (فرانسوا پرو) اشاره می‌نماید.

فراسوی این روشهای ظریف، اندیشه‌های مهم و مؤثر بر تحلیل نسبت تخصیص را به شرح زیر مورد توجه قرار می‌دهیم:[16]

الف. نسبت تخصیص یك اصل توضیحی است که امکان می‌دهد تا از مفهوم ارزش محصول در یك ترکیب تولیدی به مفهوم ارزش محصول یك عامل رسیده شود.

ب. نسبت تخصیص «رویداد واقعی» است که یا عمل کارآفرین را در بررسی و محاسبهٔ اشتغال یك عامل تولید بر پایهٔ پیش‌بینیهای خود شرح می‌دهد و یا تخصیص ارزش عینی مبادله از سوی بازار را به عوامل تولید بیان می‌کند.

§ ۲. کاربرد تحلیل نهاییون

نظریهٔ نهاییون پدیده‌های ارزش را از برابر نظر می‌گذراند، یعنی عناصر مشترك میان تمام نظامهای اقتصادی را مشخص می‌کند. این نظریه تعلیمات ارزنده‌ای به اقتصادهای بازار و اشتراکی برنامه‌ای ارزانی می‌دارد.

۱) در *اقتصاد بازار*، تقاضای یك عامل تولید از سوی بنگاه، که هدف آن بیشینه‌سازی سود است، برای حالات ایستا و رقابت کامل، به بهره‌وری نهایی این عامل برحسب ارزش بستگی دارد.

در واقع، اگر رقابت کامل باشد، بنگاه باید تولید را تا زمانی ادامه بدهد که هزینهٔ نهایی آن با قیمت برابر است. بنگاه واحدهای اضافی عوامل تولید را تا وقتی تقاضا

16. F.Perroux, *La Valeur*, Presses Universitaires de France, p. 102.

خواهد کرد که دریافتی، دیگر نتواند خرج ناشی از استعمال یك واحد اضافی از عامل را تأمین نماید. رئیس بنگاه تقاضای خود را هنگامی متوقف خواهد کرد که مزد یا بهره مساوی با بهره‌وری نهایی کار یا سرمایه بشود. هرگاه پیش از این زمان تقاضا را قطع کند، ازمنفعت محروم می‌شود واگر پس از این زمان به تقاضا ادامه بدهد، زیان می بیند.

بنابراین، در حالات رقابت کامل، هر بنگاه درصدد ترکیب عوامل تولید تا نقطه‌ای بر می‌آید که بهره‌وری ترکیب نهایی عوامل برحسب ارزش مساوی با جمع پاداشهای اختصاصی به هر واحد نهایی عامل باشد.

در این صورت، چنین داریم:

قیمت = هزینهٔ نهایی = جمع پاداش عوامل نهایی = جمع بهره‌وری نهایی برحسب ارزش.

هرگاه رقابت کامل در مجموعهٔ اقتصاد برقرار باشد (تحرك کامل عوامل، شفافیت بازار، تجانس عوامل)، پاداش یك عامل تولید بر پایهٔ بهره‌وری واحد نهایی عامل، یعنی واحد عامل در کمترین قدرت تولیدی معین می‌شود.

تحلیل نهاییون نه فقط بر تقاضای عوامل تولید که حاکم بر اصل بهره‌وری نهایی است، بلکه بر عرضهٔ عوامل تولید نیز اعمال می گردد و دلالت بر آن دارد که این عرضه تا زمانی به عمل می‌آید که نامطلوبیت نهایی بر اثر تخصیص یك واحد از عامل به مصرف دیگر با پاداش دریافتی این عامل جبران نشود.

بدین ترتیب، ما به تساوی اساسی مبین *تعادل* میان عرضهٔ یك عامل و تقاضای آن عامل می‌رسیم:

بهره‌وری نهایی عامل = پاداش دریافتی عامل = نامطلوبیت نهایی عامل

در اقتصاد مبادله و بازار، قیمت که راهنمای تقاضا و عرضهٔ عوامل است، محرك توزیع عوامل تولید میان مصارف مختلف می باشد و تخصیص آنها را در تولیدی‌ترین مصارف تضمین می نماید.

در وضع معین توزیع درآمدها و مقدار مشخص عوامل تولید (عرضهٔ معلوم)، پاداش عوامل موافق با بهره‌وری نهایی آنها در موارد گوناگون استعمال، بیشترین پاداشی است که می‌تواند بدانها پرداخته شود و با مصرف بیشینهٔ عوامل با وضع معین منابع اجتماعی و بهره‌وری نیز مطابقت می‌کند: در واقع، اگر پاداش عوامل بیشتر از بهره‌وری نهایی باشد، مؤسسهٔ تولیدی می‌بایستی خود را از همکاری عوامل نهایی بی‌بهره سازد و از مقدار تولید بکاهد. در این وضع، بهینهٔ اقتصادی وجود دارد.

نظریهٔ بهره‌وری نهایی موجب طرح مسئله‌ای شده و مباحثات گوناگونی را برانگیخته است. اگر هر عامل پاداشی مساوی با محصول نهایی خود دریافت بدارد، آیا محصول کل تماماً جذب خواهد شد، به قسمی که هیچ مازاد و نیز کسری به بار نیاید؟ ویکستید این پرسش را در سالهای ۱۸۹۰ مطرح کرده است.[۱۷]

فرض می کنیم p میزان محصول، l کار و c سرمایه باشد. محصول نهایی هر عامل را می‌توانیم مشتق جزئی، $\frac{\delta p}{\delta l}$ و $\frac{\delta p}{\delta c}$ بدانیم.

اگر l شمار واحد عامل کار باشد، سهم این عامل، از محصول $l\frac{\delta p}{\delta l}$ نوشته می‌شود.

اگر c شمار واحد سرمایه باشد، سهم سرمایه از محصول $c\frac{\delta p}{\delta c}$ نوشته می‌شود.

برای آنکه محصول کل به تمامی نایاب و یا جذب بشود، لازم است:

$$p=l\frac{\delta p}{\delta l}+c\frac{\delta p}{\delta c}$$

ویکستید، برای اثبات این مسئله، قضیهٔ اویلر را به کار برده که به موجب آن، یك معادله از نوع بالا حقیقی است اگر p تابع خطی متجانس درجهٔ اول باشد (هرگاه کلیهٔ عوامل تولید به نسبت معین افزایش یابند، مثلا دو برابر بشوند، محصول کل نیز به همان نسبت، یعنی دو برابر گردد) در این صورت، محصول نهایی ترکیب کار و سرمایه مساوی با جمع محصولات نهایی دو عامل به صورت جداگانه است.

بازده‌های ثابت مقیاس چنین وضعیتی را مشخص می‌نماید. اگر بازده‌ها صعودی و هزینه‌ها نزولی باشند و اگر کلیهٔ عوامل بنابر محصول نهایی خود پاداش بگیرند، پاداش کل عوامل از محصول کل تجاوز خواهد کرد و این جریان برای مؤسسات اقتصادی زیانهایی را به بار خواهد آورد و موجب محو رقابت به سود وضعیت انحصار می‌گردد. هرگاه بازده‌ها نزولی و هزینه‌ها صعودی باشند، پاداش کل عوامل کمتر از محصول کل خواهد بود و مازادی پدید خواهد آمد؛ وجود سود بنگاههای جدید را جلب خواهد نمود و این جریان به کاهش مقیاس مؤسسات تولیدی خواهد کشید تا آنکه تعادل رقابت فرا برسد. این حالت دوم، به نحوی از انحاء، پدیده‌های تصحیح کننده را بر می‌انگیزد، حال آنکه حالت نخست به وضع آشفته منجر می‌شود.

بنابراین، قضیهٔ اویلر بازده‌های ثابت مقیاس را ایجاب می کند، یعنی بنگاه منحنی هزینهٔ افقی دارد.

نویسندگانی چند (والراس، بارون، اجورث)، ضمن انتقاد از راه حل ویکستید، ابراز عقیده کرده‌اند که رقابت لازم برای نظریهٔ نهاییون، با وجود هزینه‌های ثابت سازگار نمی‌باشد و راه حل دیگری برای مسئلهٔ مورد بحث پیشنهاد نموده‌اند: اینان فرضیهٔ تابع تولید متجانس درجهٔ اول را رها کرده‌اند و تابع تولید معروف به نعلی (U) را مورد استفاده قرار داده‌اند. در این حالت، شرط لازم برای آنکه محصول کل با جمع محصولات نهایی عوامل سر به سر بشود این است که بنگاهها در نقطهٔ کمینهٔ منحنیهای هزینهٔ متوسطِ بلند مدت خود عمل بنمایند؛ به این ترتیب شرط هزینهٔ کمینه جانشین شرط

17. P.Wicksteed, *An Essay on the Coordination of the Laws of Distribution.*

بازده‌های ثابت مقیاس می‌گردد و با فرضیه‌های اساسی که پایهٔ نظریهٔ تعادل است بهتر تطبیق می‌نماید.[۱۸]

۲) در *اقتصاد اشتراکی و برنامه‌ای*، نظریهٔ نهاییون وجود انواع توزیع را توضیح می‌دهد.

به نظر نویسندگان سوسیالیست، تنها عامل کار مولد است. درآمدهای دیگر ناشی از ضرورت اقتصادی نیستند، بلکه ظواهر حقوقی دارند: واقعیات نهادی، مانند مالکیت خصوصی، موانع بر سر راه تولید ایجاد می‌کنند. کارگران برای دستیابی به استفاده از زمین و سرمایه باید از بخشی از ارزش محصول به شکل بهره، بهرهٔ مالکانه و سود بگذرند.

فن ویزر در *ارزشهای طبیعی*[۱۹] با این استدلال به مخالفت برمی‌خیزد. اندکی دیرتر، این اثر آلبر افتالیون را در کتاب *مبانی سوسیالیسم*[۲۰] الهام می‌بخشد.

ویزر دربارهٔ پاداش عوامل به نکات زیر پی می‌برد:

ـ در زمینهٔ اخلاقی، تخصیص محصول در آن قرار می‌گیرد.

ـ در زمینهٔ اقتصادی، کمیابی و ارزش جای دارد.

کالاهای تولیدی که بیش از اندازه فراوان نیستند، لزوماً دارای ارزشی ناشی از ارزش کالاهای مصرفی می‌باشند و در تولید این کالاها به کار می‌روند. واقعیت این است که اگر مقادیر متغیر زمین و سرمایه بر مقدار معین کار اعمال گردد، نتیجهٔ کلی‌ای که به دست می‌آید، تغییر می‌کند. بنابراین، منشاءِ جزئی از ارزش کل که باید معین بشود، در مشارکت سرمایه و زمین در محصول کلی است. سوسیالیستها خودشان به طور ضمنی این حقیقت را قبول دارند، زیرا می‌خواهند دولت بزرگترین مقدار ممکن از وسایل تولید باشد. اما روشن است که این تأکید در این مورد که چه افرادی حق دارند این سهم مختص به زمین و سرمایه را برای خودشان نگاهدارند، به هیچ وجه پیشداوری نمی‌کنند.

از اینرو، لازم است از لحاظ منطقی دو نتیجه‌گیری از این تحلیل به عمل آید:

الف) لازم است همهٔ عوامل تولید پاداش بگیرند و این امر بحق است، زیرا این پاداشها پدیده‌های صرفه‌جویی اقتصادی بنیادی را نمایش می‌دهند.

---

18. Stigler, *Production and Distribution Theories*, pp. 323-335.
19. F.von Wieser, *Der Natürliche Wert*, 1889.
20. Albert Aftalion, *Fondements du socialisme*.

ــ نظام مالکیت خصوصی بهرهٔ مالکانه را توضیح نمی‌دهد؛ برعکس نظام نتیجهٔ بهرهٔ مالکانه است، به این معنی که تملك فقط دربارهٔ کالاهایی می‌تواند صورت پذیرد که به سبب مطلوبیت پدیدهٔ کمیابی دارای ارزش طبیعی و مبین واقعیت اقتصادی غیرقابل بحث می‌باشند.

ــ بهره، پاداش خدمات سرمایه، در برابر بهره‌وری سرمایه و اثر طبیعت روانی انسان است که حال را بر آینده ترجیح می‌دهد و در نظر ندارد که از سرمایهٔ کنونی جز در برابر جبران دست بکشد. «تفاوت ارزش میان کالاهای موجود و کالاهای آینده، پدیدهٔ اقتصادی ابتدایی، مستقل از کلیهٔ شکلهای عملی سازمانی است» (بوم باورك).

ــ سود پاداش خدمات ترکیب عوامل، همانا «نتیجهٔ پدیده‌های اقتصادی بدان منظور است که از میان تسلسل مسائل حقوقی»[21] در صورت موافقت با کارآیی واحدهای اقتصادی ترکیب‌کنندهٔ عوامل مداومت داشته باشد.

ب) *حفظ* پاداش عوامل در *سازمان اشتراکی و برنامه‌ای* که در آن منابع طبیعی و سرمایه ملك دولت می‌باشند، ضروری است. در واقع، اگر دولت سوسیالیست بخواهد روابط تولید را از لحاظ اقتصادی سازمان بدهد و از منابع تولیدی موجود بازده بهینه به دست آورد، باید پاداش مناسب با ارزش خدمات عوامل گوناگون بجز مصادرهٔ پاداش سهم سرمایه و زمین از این محصول را در حسابداری خود وارد سازد. ما در آیندهٔ دورتر، ضمن بررسی انواع توزیع در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می‌توانیم به اهمیت درسهایی که ممکن است از تحلیل نهاییون فرا بگیریم، پی ببریم.

نظریهٔ بهره‌وری نهایی که بنابر فرضیه‌ای زیاده ساده‌گرایانه ساخته شده، مورد ایراد و اعتراض قرار گرفته است.

برای قضاوت دربارهٔ ارزش انتقادات وارده بجاست عناصر عمدهٔ این نظریهٔ را تشخیص بدهیم و تفکیك نماییم:

ــ نخست آنکه این نظریه می‌تواند به منزلهٔ فرضیهٔ یك *اصل* در نظر گرفته شود که موافق آن ارتباط تبعی میان میزان پاداش یك عامل تولید و سطح اشتغال این عامل (مثلا میان سطح مزد و شمار کارگران شاغل) وجود دارد: رئیس بنگاه عقلایی که قصد دارد سود خود را بیشینه کند، یك عامل تولید را تا آنجا تقاضا خواهد کرد که محصول نهایی عامل مساوی با پاداش پرداختی به این عامل باشد. این اصل میدان کاربرد وسیع دارد و

21. Aftalion, *Fondements du socialisme*, p. 52.

بدون توجه به طرز تعیین قیمت عامل تولید به کار می‌رود.

ــ دوم آنکه این نظریه می‌تواند به منزلهٔ *نظریهٔ* تعیین *قیمتهای* عوامل تولید تعبیر شود. هرگاه فرضیهٔ رقابت کامل را در همهٔ بازارها بپذیریم و قبول کنیم که عرضهٔ عامل تولیدانعطاف ناپذیراست، در این صورت، این نظریه دلالت دارد بر اینکه پاداش عامل بر پایهٔ محصول نهایی عامل معین شده است. مثلا در بازار کار، کارگران میان بنگاهها به قسمی تقسیم می‌شوند که همه جا مزدها یکسان باشد، وگرنه کارگران تغییر مکان می‌دهند تا مزدها با یکدیگر مساوی بشوند. همین طور، کارآفرینان میل دارند کارگران را به نسبتی به کار بگمارند که به ازای سرمایهٔ فنی معین، مزد برابر با محصول نهایی کار باشد. نیروهای بازار در جهت ایجاد تساوی میان مزدها در سطح موافق با محصول نهایی کار، به ازای عرضهٔ معین کار در بازار عمل می‌نمایند. از این جهت، جان بیتس کلارك نوشته است: «رقابت می‌کوشد نیروی تولیدی واحدهای کار را در مشاغل مختلف مساوی گرداند و همین اثر ایجاد برابری را دربارهٔ سرمایه نیز دارد. اگر رقابت می‌توانست بدون مانع عمل کند، قوهٔ خرید کلیهٔ واحدهای این عاملان را ضمن توزیع طبیعی میان شاخه‌های تولیدی همسان می‌ساخت.

«با یك نظام رقابتی که در حد دلخواه کامل و آزاد باشد، هر واحد کار می‌تواند بی کم و کاست به میزانی که یك واحد نهایی تولید می‌کند، به دست آورد و در رقابت ناقص بازهم می‌خواهد این مقدار را به دست آورد. محصول نهایی کار برای پرداخت عامل کار معیاری را تشکیل می‌دهد؛ مزدهای واقعی با تغییراتی بدین سو متمایل می‌شوند».[22]

اصل بهره‌وری نهایی با فرضیه‌هایی که نظریهٔ توزیع نهاییون بر اساس آنها ساخته شده است، بستگی ندارد. این نظریه، یك نظریهٔ بلندمدت است که می‌کوشد فراسوی نقایص بازارها و نابرابری در نیروهای قراردادی، عواملی را از برابر نظر بگذراند که در تعیین قیمت عوامل تولید و در شرایط ترکیب عوامل تولید و جانشینی میان آنها تأثیر دارند.

در پایان کلام، اهمیت نظریهٔ نهاییون در سه زمینه پدیدار می‌شود:

۱) این نظریه، ارتباط ضروری میان دو نظریهٔ تولید و توزیع را نشان می‌دهد. رشتهٔ پیوند از ارتباط میان بهره‌وری نهایی و تقاضای عوامل تشکیل شده است. این نظریه اتحاد اساسی میان پاداش و بهره‌وری عوامل را آشکار می‌نماید.

---

22. *The Distribution of Wealth*, p. 63 & p. 179.

۲) نظریهٔ نهاییون یك نظریهٔ اقتصاد بنیادی است، بدین معنی که دقت را به سوی مسائل ارزش و اعمال اقتصادی درآمدها می کشاند و در عین حال دید پرباری برای تحلیل اقتصادی و سیاست اقتصادی پدید می آورد.

۳) این نظریه می کوشد توضیح متجانس و واحد پاداش عوامل تولید را تهیه نماید.

از این پس، هیچ نظریهٔ دیگر توزیع نمی‌تواند این تعلیمات را نادیده انگارد.

قسمت چهارم ـ جهت‌یابیهای کنونی نظریهٔ توزیع

نظریهٔ توزیع، پس از پایان قرن نوزدهم، در مسیری که نهاییون ترسیم کرده اند، بسط یافته است.

نظریهٔ توزیع را کلاسیکهای جدید به عنوان نظریهٔ بازارها و قیمت عوامل تولید و مکمل نظریهٔ بازارها و قیمت کالاها و خدمات مصرفی تدوین کرده اند و به این ترتیب، این نظریه بخشی از تحلیل عمومی تعیین قیمتها را در اقتصاد و شاخه‌ای از «نظریهٔ ارزش» تشکیل داده است.

نظریهٔ توزیع، تحت این عنوان، تحولی همانند نظریهٔ ارزش یافته است؛ فرضیه های آغازین نظریه رها شده اند. امروزه، نظریهٔ توزیع دیگر نمی‌تواند وضعیتهایی بجز رقابت خالص و کامل را نادیده بگیرد و تأثیر واحدهای بزرگ اقتصادی، گروهها و دولت را مورد توجه قرار می‌دهد و شرایط واقعی عرضه و تقاضای عوامل تولید را منظور می‌دارد. نظریهٔ بهره وری نهایی، به اصطلاح فلنر، با کمال خوشوقتی با وجود تمام این دیدگاهها اعتبار یافته و توصیف شده است.

نظریهٔ توزیع، همچنین باید در تحلیل «درآمدهای اجتماعی»، یعنی درآمدهای اختصاصی به اشخاص اقتصادی، مستقل ازهرگونه مشارکت در تشکیل محصول کلی، ادغام گردد. دولت از طریق مالیات و شبه مالیات برداشتهایی از پاداش عاملان تولیدی به عمل می آورد و منابعی را که به این ترتیب به دست آورده است، از مجرای مخارج عمومی یا اجتماعی از نو توزیع می نماید. این درآمدهای انتقالی عناوین برداشت جزئی از محصول کلی را تشکیل می دهند. نظریهٔ توزیع، در این قلمرو، به نظریهٔ عمومی تعادل میان درآمدها و محصول کلی موجود و قابل تصرف و نظریهٔ تغییرات سطح عمومی قیمتها می پیوندد.

اما، طی پانزده سال اخیر، دو جریان تازهٔ فکری پدید آمده اند که هر یك قصد دارند نظریهٔ توزیع در مقیاس اقتصاد کلان را در ارتباط با نظریهٔ رشد به وجود آورند.

§ ۱. تحلیل جریانهای کلی و توزیع

جریان فکری نخست که تبعیت یا الهام از اندیشهٔ کینز دارد به اشتغالات نظری کلاسیکهای انگلیس و مارکس که مکاتب نهاییون و کلاسیکهای جدید در درجهٔ دوم اهمیت قرار داده اند، می پردازد.

امروزه، بعضی از نویسندگان بیش از آنکه در اندیشهٔ استعمال بهینهٔ منابع کمیاب باشند، به فکر توزیع محصول کلی میان عاملانی هستند که در تولید همکاری می نمایند و به ویژه مزدبگیران سرمایه‌دار و کارآفرینان اقتصادی را در نظر دارند و موافق با نظر خانم جُوان رابینسون چنین تصور می کنند که «اگر قانونی حاکم بر توزیع درآمدها میان طبقات وجود داشته باشد، هنوز باید آن را کشف کرد»[۲۳] و هم رأی با کینز عقیده دارند که «ثبات سهم نیروی کار از درآمد ملی پس از توزیع... یکی از شگفت انگیزترین و در عین حال مدلل و مسلم‌ترین واقعیات در تمام مجموعهٔ آمارهای اقتصادی است»[۲۴].

این نویسندگان، همچنین، نظریه‌های توزیع را در مقیاس اقتصاد کلان آماده می سازند، به این منظور که توضیحی برای تعیین «سهمهای نسبی» عوامل تولید در درآمد کلی و اساساً سود و مزد تهیه نمایند.

الگوها روابط ساده و اندکی «ساختگی» میان شمار کمی مقادیر کلی به وسیلهٔ ضرایب یا میلهایی که غالباً ثابت فرض شده اند، برقرار می نمایند. دستگاههای تحلیل کینز و مثلا نظریهٔ ضریب فزاینده را به کار می برند. الگوی کالدور تصویر برجسته ای از این گونه کارها می باشد.

ما این الگوها را بعداً به طرزی نسبتاً مشروح بررسی خواهیم کرد.

§ ۲. مبارزهٔ گروهها و توزیع

گروهی از اقتصاددانان فرانسه، به تشویق و راهنمایی پروفسور ژان مارشال، ده سالی است که به راه دیگری پای نهاده اند و آن تحلیل فراگردهای توزیع برحسب مبارزهٔ گروههای اجتماعی است که در روابط میان ساختارهای کشورهای سرمایه‌داری، تحول و توسعه یافته‌اند و نیز روی خود این ساختارها تأثیر می گذارند.

سابقهٔ این تحلیل که از سال ۱۹۵۲ بسط پیدا کرده است، به تاریخی باز می گردد که ژان مارشال مقالهٔ اولیهٔ خود را تحت عنوان «دیدها و طبقاتی که باید در نظریهٔ واقع گرای

---

23. *An Essay on Marxian Economics,* p. 34

24. *The Economic Journal,* 1939, p. 48.

توزیع به کار برد»[۲۵]، منتشر ساخته که شالودهٔ مقالات و کتابهای بسیار، به ویژه اثر بزرگ *توزیع درآمد ملی*، نوشتهٔ ژان مارشال و ژاك لوکایون را ریخته و تاکنون سه مجلد از اثر اخیر انتشار یافته است.

این نویسندگان به ساخت الگوی عمومی پرداخته‌اند که فراگردهای عمل را با طبقات شرکت‌کننده ارتباط می‌دهد. این الگو فقط می‌تواند توضیح مکانیسمهای توزیع را در جریان تهیه ارزشیابی نماید.

بنابراین، چنان که نویسندگان مزبور در کتاب تازهٔ خود عرضه داشته‌اند، ما در اینجا تنها خصوصیات عمومی تحلیل را برحسب گروهها نشان می‌دهیم.[۲۶]

۱) نخستین هدف مورد جست‌وجو، توجه به تمام فراگردهایی است که عملا در کشورهای سرمایه‌داری توسعه به جهت تأمین توزیع درآمد ملی پدید می‌آیند. این هدف نه فقط پدیده‌های بازار، بلکه همهٔ نهادهای مختلف و متغیر وارد در محدودهٔ ملی را در نظر می‌گیرد.

۲) هدف دوم این است که ضمن توزیع افراد و نهادها به طبقات متجانس، عوامل مربوط به جامعه‌شناسی در نظریهٔ اقتصادی ادغام شود. ضابطهٔ تقسیم‌بندی، رفتار در باب توزیع است.

آقایان ژان مارشال و ژاك لوکایون بین *گروههای* شرکت‌کننده در توزیع که از طریق طرز ورود آنها به اقتصاد، یعنی راههای کسب درآمد یك فرد یا نهاد معین شده‌اند از یك سو و *طبقات* شرکت‌کننده‌ای که در درون گروههای از پیش معین شده، دارای رفتار متجانس هستند، از سوی دیگر فرق می‌گذارند. طبقات در جدول صفحهٔ بعد دیده می‌شوند:

---

25. Approches et catégories à utiliser pour une théorie réaliste de la Répartition (mars 1952).

۲۶. در واقع خوانندهٔ موشکاف و تیزبین، نوعی تحول را در نظریات این نویسندگان از سال ۱۹۵۲ تشخیص می‌دهد؛ بجاست فقط مواضع فکری کنونی آنها که به ویژه در *توزیع درآمد ملی* بیان شده است، مورد توجه و ملاحظه قرار گیرد. همچنین، لازم است مقالهٔ ژان مارشال تحت عنوان «نظریهٔ توزیع درآمد ملی و طبقات سرمایه‌داری» خوانده شود. در چندین نقطه، در چاپ پیشین این کتاب (چاپ سوم، صفحات ۴۷-۵۱) ملاحظاتی دربارهٔ بعضی از نظریات ژان‌مارشال که در مقالات قبلی مورد پشتیبانی بوده است، ارائه کرده‌ام. این نظریات در آثار تازه‌تر تعدیل شده‌اند و تغییر یافته‌اند. (Théorie de la répartition du revenu national et catégories de capitalistes, *Revue économique*, janvier 1959).

گروهها	طبقات
اول. مزدبگیران	(۱) کارگران (کارگران یدی)؛
	(۲) مزدبگیران غیریدی (مستخدمان و کارمندان)؛
	(۳) کارکنان بخشهای خصوصی و ملی شده؛
دوم. متصدیان سود	(۴) کارآفرینهای انفرادی در صنعت و بازرگانی؛
	(۵) شرکتهای خصوصی و ملی شده؛
	(۶) مدیران شرکتها؛
	(۷) اعضای مشاغل آزاد؛
سوم. بهره برداران کشاورزی	(۸) بهره برداران کشاورزی؛
چهارم. وام دهندگان	(۹) وام‌دهندگان؛
پنجم. افراد ذینفع در وجوه انتقالی	(۱۰) افراد ذینفع در وجوه انتقالی.

(مأخذ: *La répartition du revenu national;* vol. II: Les non-salariés, p. 381)

۳) در مرحلهٔ سوم، از مشخصات نگرش تازه، توجه به تحول نهادها و رفتارها و همچنین، ضمن اتکاء بر ارتباطاتی که درگذشته مشاهده شده‌اند، اندیشهٔ تعیین «تنشهای قادر به ایجاد گسستها یا تحولاتی است که احتمالا می‌توانند با شدت بیشتر تحقق بپذیرند»[۲۷].

ژان مارشال، دربارهٔ مکانیسمها یا فراگردهای توزیع در گذشته توضیح داده که در درون اجتماع ملی شایسته است به سه دلیل زیر، جامعه به عنوان محدودهٔ تحلیل موردنظر قرار گیرد، نه بنگاه[۲۸]:

ــ احتساب درآمدهایی که خارج از بنگاههای تولیدی و به ویژه وسیلهٔ بودجه‌های عمومی (حقوق، مستمریها) تشکیل می‌شوند؛

ــ احتساب عواملی که بیرون از محدودهٔ بنگاه قرار دارند و بر بعضی از انواع بازار تأثیر می‌گذارند؛

ــ توجه به تأثیر اعمال جمعی و عمومی روی ساختارهای بازار و نهادها.

تقسیم محصول ملی در درون اجتماع ملی، به دنبال تعارض و اختلاف میان چهار گروه شرکت کننده، لااقل، بدین شرح انجام می‌گیرد: کارآفرینان صنعتی و بازرگانی،

27. *La répartition du Revenu National,* t.I,p. 39.
28. *ibid,*. p. 201.

کشاورزان، مزدبگیران اصلی و کارکنان. «در واقع این تعارض و اختلاف همانا در تثبیت نرخ مزد و قیمتهای کشاورزی است. سپس کشمکشهای کم اهمیت‌تر میان وام‌دهندگان پول و مالکان غیر بهره بردار که بخشی از منافع صنعتی یا کشاورزی را مطالبه می‌نمایند»[۲۹].

آقای ژان مارشال ضمن تصریح اندیشهٔ خود دربارهٔ تعیین نرخهای مزد، می‌نویسد[۳۰] که «نرخهای مزد به عنوان موضوع اصلی و البته به احتمال در مجموع، در پایان بحث در محدودهٔ *ملی* میان سازمانهای بزرگ کارفرمایی و کارگری، با حکمیت رسمی یا نیمه‌رسمی دولتی برقرار می‌شوند که به منزلهٔ یك قدرت کاملا مستقل نمی‌توان در نظر گرفت، زیرا لااقل جزئاً به صورت *میدان* نبرد اضافی درآمده و در این مکان است که طرفهای حاضر در مباحثه با وسایل دیگر رودررو قرار می‌گیرند»، و اضافه می‌کند بحث نه در میانِ افراد بلکه میان *سازمانها* در می‌گیرد. این بحث همزمان در قلمرو بازارها که عمیقاً تغییر شکل یافته‌اند و در درون دولت جریان می‌یابد.

مارشال روی «خصلت جدید توزیع که در حال حاضر گروههای متشکل را در برابر یکدیگر می‌نهد و اینان در مقیاس ملی با یکدیگر برخورد دارند»[۳۱]، تأکید می‌ورزد.

اعضای گروههای گوناگون برای دفاع از درآمد خود به روشهای مختلف اعتصاب، اتحاد و اعمال نفوذ روی مقامات دولتی، متوسل می‌شوند و به نظر خود درآمد را به سطح درست و عادلانه می‌رسانند. در هر گروه، بعضی از اشخاص، اگر نرخ متوسط پاداش را زیاده ضعیف تشخیص بدهند، می‌توانند گروه را ترك نمایند و به آنهایی بپیوندند که در وضع بهتر می‌پندارند. عمل گروه بستگی به «تنش اجتماعی» دارد. این تنش با اختلاف میان بودجهٔ مخارج مورد درخواست و بودجهٔ ممکن و قابل اجرای مخارج تغییر می‌کند.[۳۲]

اینهاست پیوندهای عمدهٔ تحلیلهایی که ژان مارشال و شاگردان وی ارائه کرده‌اند. توجه و علاقهٔ اینان در این است که در نظریهٔ توزیع عوامل متعدد غیر قابل اغماض اجتماعی، نهادی و روانی را وارد سازند و بر آنند که عوامل متعددی را که در اقتصادهای نوین بر توزیع تأثیر می‌گذارند، در تحلیل کلی ادغام نمایند.

29. *Deux Essais sur le marxisme,* p. 216.
30. *Revue économique,* 1955, p. 554.
31. *ibid.,* p. 564.
32. *ibid.,* pp. 571-572.

همچنین مناسبت دارد که ابراز امیدواری آقایان ژان مارشال و ژاك لوکایون نیز به شرح زیر مورد توجه قرار گیرد: «آزمایش ما که روی مسائل توزیع متمرکز است، در مقیاس بس وسیع ادراك و منظور شده است تا بزرگترین بُعد را به مسائل درآمد ارزانی بدارد و نیز پایهٔ چنان *اقتصاد اجتماعی* جدیدی‌را بگذارد که از صورت زائدهٔ سادهٔ مکانیکی مقادیر که به منزلهٔ حقیقت اقتصادی تلقی شده است، بیرون بیاید و نظریهٔ عمومی اقتصاد انسانی را تشکیل بدهد»[۳۳].

قسمت پنجم ــ ملاحظات پایانی

تحولی که هم اکنون مسیر آن ترسیم گردید، تنوع در نظرگاههای اقتصاددانان را از قرن هجدهم در بررسی مسائل توزیع نشان می‌دهد و شاهد غنای تدریجی تحلیل نظری در این زمینه می‌باشد.

در این موقع که روشهای تحلیل و عقاید در بسط نظریهٔ توزیع به کمك یکدیگر می‌شتابند و یا گهگاه با یکدیگر در معارضه قرار می‌گیرند، شایسته است چند «نقطهٔ ثابت» پژوهش بشود و به نظر می‌رسد به محض اجتناب از مواضع «انقلابی» و گاهی غیرعادلانه در برابر کارهای گذشته، بسیار به آسانی بتوان آنها را معین نمود.

۱) هدف تحلیل اقتصادی توزیع این است که مکانیسمهای اقتصادی حاکم بر تشکیل و تخصیص درآمدها را پیش آورد و از نظر گذراند.

این مکانیسمها در درون ساختارهای معین عمل می‌کنند و این ساختارها، طی دوره‌ای که تحلیل صورت می‌گیرد، می‌توانند پایدار و ثابت یا متغیر فرض بشوند.

این مکانیسمها تحت تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی یا روانی قرار دارند و این عوامل نیز می‌توانند کار مکانیسمها را متوقف یا دگرگون سازند.

اما نگرانی فکری خودِ اقتصاددانان، ضمن توجه به ساختارها و عوامل وقوع پذیر، باید ارائهٔ روابطی باشد که پدیده‌های توزیع را با سایر پدیده‌های اقتصادی مانند تولید، قیمت، اعتبار، مالیهٔ عمومی، تراز پرداختها و جز اینها در دایرهٔ مکانیسمهای اقتصادی بر روی هم و در محدودهٔ تعادلهای عمومی و اساسی اقتصادی به یکدیگر می‌پیوندند.

تحلیل اقتصادی توزیع فقط قادر است تکه‌ای از تحلیل عمومی اقتصادی باشد، وگرنه فاقد هدف می‌شود؛ چه در این صورت به درك و شناسایی مسائل تخصیص منابع

33. *La répartition du Revenu National,* p. 40.

کمیاب و برقراری تعادل اقتصادی کمك نمی‌کند.

۲) تحول نظریهٔ توزیع به شرح زیر منتهی به تشخیص و تفکیك دو قلمرو تحلیل می‌گردد:

ــ یکی قلمرو و نهادی که درآمد مادی متشکل در محیط اقتصادی و اجتماعی معین در آن به دست می‌آید.

ــ و دیگر قلمرو کارکردی که در آن منطق اقتصادی توزیع پدیدار می‌شود و درخواستها و محدودیتهای تعیین درآمد در اقتصاد آشکار می‌گردد.

مزد، بهره و سود، کارهای اقتصادی دقیقی را انجام می‌دهند: مشارکت در جریان تولید به اشخاص اقتصادی پاداش می‌دهد و انگیزشهایی را همراه با اثر تولیدی به وجود می‌آورد. در جهان اقتصادی که کمیابی وسایل از خصوصیات آن است، اشتغال مؤثر عوامل تولید را رهنمون می‌شود و رشد اقتصاد را امکان‌پذیر می‌سازد.

احتساب تناسب قوا و یا اختلافات گروه که نقش بی چون و چرا در تشکیل درآمدها ایفا می‌نماید، نباید اساس، یعنی کارکرد اقتصادی درآمدها را در ردهٔ دوم اهمیت قرار دهد، شومپتر در *تاریخ تحلیل اقتصادی* خود یادآور می‌گردد که نظریه‌های نیروی قراردادی در قلمرو توزیع چیزی را توضیح نمی‌دهند و در مورد بهره، ثابت می‌کند که مارکس و بوم باورك هیچ یك از نیروی قراردادی سرمایه‌دار استعانت نجسته‌اند، «هرچند این عنصر در نظریه‌های این دو نویسنده بتواند به آسانی شناخته شود»، اما «هر دو کوشیده اند *نشان بدهند* چگونه مکانیسم بازارهای سرمایه‌داری مازاد یا جایزه را تولید می‌کند...»[۳۴]

با این همه، تناسب قوا، تعارضات گروه و سایر عوامل اجتماعی می‌توانند در توضیح *سطح* درآمدهای گوناگون عوامل اقتصاد در دورهٔ معین به کار روند. اما، چون این عوامل در محدودهٔ تحلیل برحسب کارکرد درآیند، کمك به درك این مطلب می‌نمایند که سطوح درآمد تا چه اندازه با درخواستهای تعادل اقتصادی و شرایط رشد متوافق می‌باشند و همچنین در محدودهٔ چنین تحلیلی است که سیاست توزیع مجدد درآمدها، در روابط خود با بهره‌وری اقتصاد در بلندمدت و با تعادل اقتصادی کوتاه‌مدت می‌تواند ارزیابی گردد.

۳) نظریهٔ توزیع، مدتی دراز، یك نظریهٔ اقتصاد خرد بوده است؛ اما، امروزه جهت به

34. *op.cit.*, p. 927.

سوی اقتصاد کلان پیدا کرده و در عین حال نمی‌توان گفت که نظریهٔ اقتصاد خرد باطل یا کهنه شده است.

به نظر ما، تا زمانی که برنامه‌ریزی جامع وجود ندارد و کار اقتصاد از تصمیمات مراکز اقتصادی متمایز و خودمختار ناشی می‌شود و دولت عوامل تولید را از طریق دستور و جبرتوزیع نمی‌نماید، تحلیل برحسب عرضه و تقاضا و بازارهای عوامل را نمی‌توان رها کرد و به دور افکند.

بازار عوامل که در اقتصاد نوین با عمل گروهها و دخالت دولت مشخص شده، مکانهایی است که عرضه و تقاضای عوامل گوناگون با یکدیگر انطباق پیدا می‌کنند. نظریهٔ بهره‌وری نهایی، با تمام خصوصیات و اوصاف ضروری، باز هم ابزار تحلیل تقاضای عوامل تولید است که کمتر مورد ایراد و اعتراض بوده است. این نظریه به حق مورد انتقاد قرار گرفته، اما تا به امروز جانشینی نداشته است. این نظریهٔ عرضهٔ عوامل است که نارسا می‌باشد و مخصوصاً می‌تواند با توجه به عمل گروهها غنی گردد. بنابراین، نظریهٔ بازارهای عوامل درخور ایراد و اعتراض نیست، بلکه شکل ویژهٔ آن به صورت نظریهٔ رقابت کامل است که مورد اعتراض قرار دارد. تحلیل «بازارهای متشکل» عوامل تولید می‌تواند، همچنان محدودهٔ مفید و مؤثر توضیح پدیده‌های توزیع باقی بماند؛ این تحلیل همیشه به یاد می‌آورد که قیمت عوامل تولید «علائم کمیابی» می‌باشد و واکنش عرضه و تقاضای عوامل تنها به ارادهٔ عاملان و فقط به نیروی قراردادی گروههای مختلف یا دخالت دولت بستگی ندارد.

در اینجا نکته‌ای است که نظریهٔ توزیع بر اساس آن برحسب عرضه و تقاضای عوامل نتیجه‌گیریهای بسیار رضایت‌بخش فراهم نمی‌آورد و آن سهم درآمدها در درآمد کلی است. سهم مزد و سود، هرگاه فقط این تقسیم‌بندی کلان در درآمد کلی موردنظر باشد، از روابط پیچیدهٔ موجود میان عرضه و تقاضای عوامل از طریق مکانیسمهای نظام تعادل عمومی ناشی می‌شوند.

الگوهای کنونی اقتصاد کلان مستقیم‌تر و ساده‌تر بوده و تعیین سهم مزد و سود را از مسیر انطباق چند متغیر، به ازای ضرایب معین، توضیح می‌دهند. در اینجا نیز مکانیسمهای اقتصادی است که درک پدیده‌های توزیع (مثلاً در الگوی کالدور که بعداً بررسی خواهیم کرد، از مکانیسم ضریب فزایندهٔ کینز استفاده می‌شود) را امکان‌پذیر می‌سازند.

بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان ایراد گرفت که این گونه توضیحات، اجمالی بوده و

بخصوص تجزیهٔ «منافع» و «مزدها» الزامی می باشد، برای آنکه انواع گوناگون سود و مزد مورد توجه قرار بگیرند. ضابطه‌های جامعه‌شناسانهٔ تعیین‌کنندهٔ گروههای اجتماعی معنی‌دار می‌توانند به چنین تجزیه‌ای کمك برسانند و سرانجام روابط توصیفی را که الگوی اقتصاد کلان شرح می‌دهند، غنی سازند.

سرانجام، تحلیل توزیع، بنابر مبارزهٔ گروهها، که امروزه در جریان تهیه است، شماری پرسش مطرح می کند؛ به ویژه این را که آیا گروههای اجتماعی مورد نظر برای تشریح پدیده های توزیع در عمل مرتبط هستند؟ آیا می توان بحق گروه مزدبگیران کاردستی یا کارمندان و کشاورزان را وجودهای متجانس دانست تا بتوان رفتار معین و پایدار در فراگرد توزیع درآمد کلی را بدانها نسبت داد؟

هرگاه، بنابه فرض، این مسائل حل بشوند، بازهم روابط اقتصادی قابل درکی باقی می ماند که باید میان گروههای موردنظر برقرار گردد؛ زیرا، چنان که دیده ایم، مبارزه یا کشمکش توضیحی از پدیده های اقتصادی توزیع، یعنی یك نظریهٔ اقتصادی توزیع به دست نمی دهند.

با این همه، تحلیل توزیع برحسب مبارزهٔ گروهها تاکنون به پُرباری الگوهای ساده شده که تا اینجا چه در قلمرو اقتصاد خرد و چه در قلمرو اقتصاد کلان دیده ایم و نیز به تعمق بیشتر در آشنایی با عوامل مختلف حاکم بر توزیع درآمد ملی کمك مهمی کرده اند. این تحلیل، ضمن تصریح بعضی از جنبه‌های عرضه و تقاضای این عوامل، طرز کار بازارها را روشن می کند و به تحلیل متفاوت پاداشهای گروهی تحت واژهٔ مشابه مزد، بهره یا سود رهنمون می شود. در قلمرو اقتصاد کلان راه را به سوی تجزیهٔ «سهمهای نسبی» درآمد کلی می گشاید و به این ترتیب روابط توصیفی در قلمرو توزیع را به طرزی دقیق‌تر مشخص می نماید.

در وضع کنونیِ معلومات ما، به نظر می‌رسد فقط چندگانگی دورنماهای توزیع را می توان ملاحظه نمود و این دورنماها نمی‌توانند یکدیگر را نفی بکنند و گاهی نیز جزئاً یکدیگر را در بر می گیرند. هر یك از این دورنماها عوامل ضروری و مهمی را به دست می‌دهند. لازم است این عوامل مورد توجه واقع شوند تا در اقتصادهای کنونی درك صحیح‌تر توزیع به موفقیت برسد.

کتابشناسی

Comme *ouvrages généraux*, on retiendra :

E. Cannan, *Histoire des théories de la production et de la distribution dans l'économie politique anglaise de 1776 à 1848*, Paris, Giard, 1910.

G. J. Stigler, *Production and Distribution Theories*, New York, 1951.

1) Sur les classiques anglais

E. Cannan, *Histoire des théories, op. cit.*

J. Marchal et J. Lecaillon, *La répartition du Revenu National*, vol. III, Paris, Génin, 1958.

A. Mitra, *The Share of Wages in National Income*, La Haye, 1954.

2) Sur l'analyse marxiste de la Répartition

J. Marchal et J. Lecaillon, *La répartition du Revenu National*, vol. III, *op. cit.*

J. Schumpeter, *History of Economic Analysis*, Oxford, University Press, 1953.

P. M. Sweezy, *The Theory of Capitalist Development*, 1946.

3) Sur l'analyse marginaliste

C. Menger, *Grundsätze der Volkswirtschaftslehre*, 1871.

F. von Wieser, *Der Natürliche Wert*, 1889.

J. B. Clark, *The Distribution of Wealth*, 1899.

P. H. Wicksteed, *The Coordination of the Laws of the Distribution*, Londres, 1894.

F. Perroux, *La valeur*, Presses Universitaires de France, 1943.

— *Le néo-marginalisme*, Domat-Montchrestien, 1945.

E. H. Chamberlin, Monopolistic Competition and the Productivity Theory of Distribution, dans *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 143.

A. Aftalion, *Les fondements du socialisme*, Paris.

4) Sur les orientations modernes

W. Fellner, Significance and Limitations of contemporary Distribution Theory, *The American Economic Review*, mai 1954, p. 484.

N. Kaldor, Alternative theories of distribution, *The Review of Economic Studies*, février 1956.

J. Marchal, Approches et catégories à utiliser pour une théorie réaliste de la Répartition, *Revue économique* (mars 1952).

— *Deux Essais sur le marxisme*, Paris, Médicis, 1955.

— *La répartition du Revenu National* (en collaboration avec J. Lecaillon), Paris, Lib. de Médicis, 1958, vol. I : *Les participants : les salariés;* vol. II : *Les non-salariés;* vol. III : *Modèles classiques et marxistes.*

عنوان دوم

توزیع درآمد
در اقتصاد نامتمرکز سرمایه‌داری

مکانیسمهایی که در اقتصاد نامتمرکز تشکیل درآمدها را تأمین می نمایند، باید از دید توزیع برحسب کارکرد و دید توزیع شخصی تجزیه و تحلیل شوند.

۱) عاملان تولید به هنگام شرکت در فراگرد تولید پاداشهایی دریافت می‌دارند. اینان نیروی کار، سرمایه و زمین را در وسط می گذارند و یا فعالیت تصدی را انجام می‌دهند. این عاملان بنابر نوع این مشارکت یا موافق کاری که انجام داده اند، مزد یا حقوق، بهره، بهرهٔ مالکانه و سود دریافت می کنند و بدین ترتیب، به یك عنوان جزئی از محصول کلی را وصول می‌نمایند. درآمدهایی که به این عاملان تخصیص می‌یابند درآمد عوامل یا درآمد کارکرد می‌باشند.

تشکیل این درآمدها به مکانیسم بازار وابسته است. در واقع، کار، زمین و سرمایه موضوع عرضه و تقاضا و دارای قیمت هستند.

بنگاه، عوامل تولید را ترکیب می نماید و توزیع لااقل بیشترین سهم از درآمدها را انجام می‌دهد، میان بازار عوامل یا خدمات ویژه (به اصطلاح والراس) و بازار محصولات ارتباط برقرار می‌سازد و از فعالیت خود سودی برابر با تفاوت میان قیمت تمام شده و قیمت فروش به دست می‌آورد.

میزان درآمد عاملان تولید از یك سو به مقدار خدمات تولیدی که انجام می‌دهند و از سوی دیگر به قیمت عوامل تولید بستگی دارد.

بنابراین، لازم است تحلیل اقتصادی دربارهٔ نیروهای تعیین کنندهٔ قیمت عوامل گوناگون تولید صورت گیرد. از این طریق، نظریهٔ توزیع در نظریهٔ عمومی ارزش و قیمتها ادغام می‌شود. نظریهٔ اخیر شرایطی را بررسی می کند که تخصیص منابع کمیاب در درون اقتصاد با رعایت آنها به مصارف مختلف تحقق می‌پذیرد.

تحلیل توزیع برحسب کارکرد، با توجه به جنبهٔ نخست، عبارت است از بررسی بازارها و قیمت عوامل تولید دراقتصاد خرد.

۲) با این همه، تحلیل مزبور آیا رساست و آیا می تواند به توضیح توزیع درآمد کلی میان عوامل مختلف تولید و تعیین سهم نسبی آنها موفق شود؟ و برعکس، آیا ضرورت ندارد که عوامل توزیع درآمد ملی در اقتصاد کلان و در مسیری که درگذشته کلاسیکهای انگلیس ارائه کرده اند، جست‌وجو گردد و آثار تغییر سطح تولید را در توزیع مورد توجه قرار دهد و سرانجام روابط میان مسائل توزیع و رشد اقتصادی را نمودار کند؟

تحلیل توزیع برحسب کارکرد در اقتصاد خرد، از اواخر قرن نوزدهم وسیلهٔ اقتصاددانان کلاسیك جدید (نئوکلاسیکها) و نظریه‌پردازان معاصر در زمینهٔ مسائل بازار و قیمت به دقت فراهم آمده است، اما تحلیل توزیع برحسب کارکرد در اقتصاد کلان چون بر مبانی متفاوت با نظریات کلاسیکهای انگلیس در آغاز قرن نوزدهم ساخته شده است، صورت تازه ای پیدا می کند. ما گرایشهای عمده را استنتاج می کنیم.

۳) تعیین درآمدهای فردی در زمینهٔ توزیع شخصی نه فقط به عوامل مؤثر در قیمت عوامل تولید و به متصدیان توزیع منابع گوناگون خدمات تولیدی میان افراد بستگی دارد، بلکه در اقتصادهای کنونی، از تخصیص درآمدهای اجتماعی از سوی دولت نیز، با توجه به نیازمندیهای خاص یا وضعیت مخصوص افراد، نتیجه می شود. این امر ناشی از سیاست توزیع مجدد درآمدها بوده و میدان عمل این سیاست رو به وسعت است. درآمدهای اجتماعی یا درآمدهای انتقالی مفهوم اقتصادیِ به کلی متفاوتی با درآمدهای عوامل یا کارکردی دارند؛ این گونه درآمدها روی تعادل اقتصاد و رشد تولید آثار ویژه ای به جای می گذارد و دریافت کنندگان فقط در صورتی فایده ای عرضه می دارند که برداشت واقعی از محصول کلی به عمل آورند، یعنی «حقوق کاذب» محضاً پولی را ایجاد نکنند.

اینهاست جنبه‌های گوناگون بررسی توزیع در اقتصاد نامتمرکز. هر قدر دربارهٔ این جنبه‌ها بیشتر بررسی شود، دشواریهای ساخت نظریهٔ هماهنگ و کامل توزیع بیشتر نمایان می گردد. درحال حاضر، چنین نظریه‌ای در اختیار قرار ندارد، فقط توضیحاتی در زمینه‌های مختلف و دورنماهای گوناگون در دست است که هنوز ترکیب آنها امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد. اما، این عناصر گوناگون، لااقل، عوامل مؤثر و دست اندرکار را نمودار می کنند و بعضی از تأثیرات اساسی میان آنها را ظاهر نموده و سیاستهای مربوط به درآمدهای مختلف و احتمالا سیاست عمومی درآمدها را راهنمایی می نمایند.

جزءِ نخست از عنوان دوم

توزیع کارکردی:
بازارها و قیمت عوامل تولید

بازار عوامل تولید، یعنی بازار کار، بازار زمین، بازار سرمایه، در هر اقتصاد نامتمرکز وجود دارد. در واقع، در صورتی که دولت عوامل را از طریق امر صریح و قاطع توزیع نکند، به شمار مراکز کار و کسب اقتصادی که اقدام به تقاضا و عرضهٔ این عوامل می نمایند، بازار عوامل وجود دارند.

هرگاه عرضه و تقاضای عوامل عمل واحدهای نیرومند اقتصادی و گروهها باشد، باز هم اهمیت بازار بیشتر از واحدهای اقتصادی کوچك و منفرد است: شکل بازار فقط عوض می شود.

باری، بازارهای نوین عوامل، بازارهای رقابتی، خالص و کامل نیستند و هیچ گاه نیز نبوده اند. اشخاص اقتصادی نابرابر در این محل یکدیگر را می بینند و با یکدیگر روبه‌رو می شوند؛ دولت در این گونه بازارها به طور غیرمستقیم و مستقیم دخالت می کند؛ تصمیمات در بازار از انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی الهام می گیرند؛ زیرا قیمت عوامل به دشواری می تواند از درآمد افراد جدا و تفکیك شود. مطلبی را که فرانسوا پرو راجع به بازار کار گفته است می توان دربارهٔ کلیهٔ بازارها نقل کرد: «سیاست پیچیده، عملیات ظریف و ماهرانه‌ای است که توسط آن یك جامعه می کوشد جبرهای لازم برای تولید را نظم و نسق بدهد».[1] بازار عوامل تولید، در اقتصادهای نوین، بازارهایی سازمان یافته است.

بعضی از درآمدها، ظاهراً، در خارج از بازار ایجاد می شود: بدین قرار است حقوق کارمندان و کارگزاران دولتی که وسیلهٔ دولت و مقامات عمومی تعیین می گردد. همچنین،

---

1. F.Perroux, *Economie appliquée,* 1951, p. 297.

شایستهٔ یادآوری است که این درآمدها مستقل از شرایط عمومی عرضه و تقاضا در بازار کار نبوده و عاملان دولت حقوق و مزد خود را با دریافتی کارگران بخش ملی شده یا بخش خصوصی مقایسه می کنند و سرانجام، به بهای مقداری تفاوت، ارتباطی میان کلیهٔ پاداشها در بازار کار برقرار می شود: مقایسه و تقلید دو عامل مهم در تعیین درآمدها می باشد.

ما، پیش از بررسی ویژه تر دربارهٔ بازار کار و مزد، بازار سرمایه و نرخ بهره و مطالعهٔ سود بنگاه، اصول عمومی تحلیل بازارها و قیمت عوامل تولید را عرضه خواهیم کرد.

فصل نخست

اصول عمومی تحلیل قیمت عوامل

در اقتصادهای نامتمرکز، عوامل تولید، یعنی کار و سرمایه، در بازار عرضه و تقاضا می‌شوند. تقاضا از سوی بنگاههایی به عمل می‌آید که عوامل را به منظور تولید کالاها ترکیب می‌نمایند و این کالاها در بازار محصولات به فروش می‌رسند؛ عرضه، عمدتاً، از عاملانی ناشی می‌شود که زمین، نیروی کار یا سرمایه در اختیار دارند.

در بعضی از موارد، از خصوصیات طرز کار بازارهای عوامل، پدیده هایی است که به نام بهره های مالکانه (یا مازاد اقتصادی) و بهره کشیها شناخته شده اند.

بررسی این عناصر گوناگون، اصول عمومی تحلیل را در تعیین قیمت عوامل تولید آشکار می‌نماید.

قسمت اول ــ تقاضای عوامل تولید

هنگامی که بنگاه یك عامل تولید را برای خود فراهم می‌آورد، هزینه‌ای انجام می‌دهد، اما انتظار دارد که تولید افزایش یابد و دریافتی کل وی، به دنبال ازدیاد مقدار تولید، زیاد گردد.

بنابراین، تقاضای یك عامل تولید تابع بهره‌وری نهایی عوامل تولید در آینده است. تابع تقاضای یك عامل تابعی از بهره‌وری نهایی خواهد بود، یعنی تابعی که به بنگاه محصول نهایی عامل را به قیمت بازار نشان می‌دهد. تابع بهره‌وری نهایی بر پایهٔ این فرضیه معین می‌گردد که مقادیر استفاده از سایر عوامل تولید ثابت بمانند و شرایط فنی استعمال عوامل معلوم باشند.

منحنی بهره‌وری نهایی فیزیکی یك عامل تولید، قانون بازده‌های نامتناسب را منعکس می‌کند؛ چون شمار واحدهای مورد استعمال در ترکیب با مقادیر معین دیگر

عوامل به تدریج افزایش یابد، محصول ناشی از استعمال یك واحد اضافی عامل (یا محصول نهایی) زیاد می شود و سپس فراسوی نقطهٔ معین بیشینه اندك اندك کاهش می پذیرد.

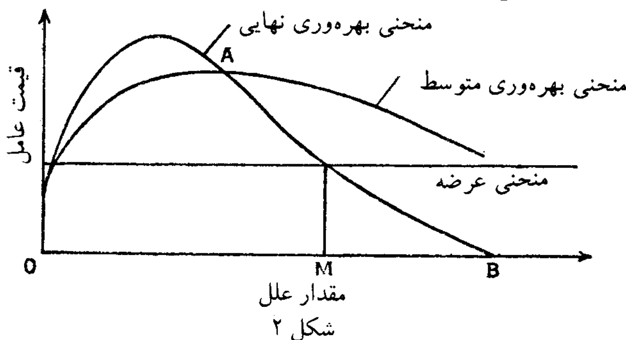
۱) نخست حالتی را در نظر می گیریم که *وضعیت رقابت کامل بر بازار عامل حاکم است*. دو وضعیت ممکن است پدید آید:

الف) اگر وضعیت رقابت کامل بر بازار محصول بنگاه حاکم باشد، این بنگاه می تواند کلیهٔ واحدهای محصول تحت اختیار را به قیمت ثابت بفروشد. در این شرایط، منحنی بهره وری نهایی برحسب ارزش با منحنی بهره وری نهایی فیزیکی عامل تولید همانند است.

تقاضای کلی یك عامل تولید جمع تقاضاهای ناشی از مؤسسات انفرادی است؛ منحنی تقاضای کلی، نزولی است و از چپ به سوی راست می رود، زیرا هنگامی که مقدار استفاده از عامل افزایش یابد، بهره وری نهایی عامل کاهش می پذیرد.

بنگاهی که در شرایط رقابت کامل عمل می کند و می تواند به قیمت معین کلیهٔ واحدهای عامل تولید مورد احتیاج خود را به دست آورد، تا زمانی واحدهایی از این عامل را تقاضا خواهد کرد که دریافتی نهایی سهم این عامل دیگر نتواند خرج ناشی از استعمال یك واحد اضافی عامل (هزینهٔ نهایی) را در آورد، یعنی قیمت خرید واحد عامل (مزد یا نرخ بهره) را بپردازد. تقاضای بنگاه به ازای قیمت معین عامل، در نقطهٔ تقاطع منحنی دریافتی نهایی و منحنی عرضهٔ (دارای کشش کامل) عامل تعیین می شود. بنگاه، در این وضع، سود خود را بیشینه می سازد؛ در واقع، اگر بنگاه نسبت به شمار واحدهایی که نقطهٔ تقاطع دو منحنی مشخص می کند، از این عامل کمتر به کار برد، خود را از منفعت محروم می نماید و اگر از این شمار تجاوز کند، زیان می بیند.

منحنی بهره وری نهایی عامل متغیر، منحنی بهره وری متوسط عامل متغیر (که امکان می دهد تا عوامل ثابت مورد توجه قرار گیرند) و منحنی عرضهٔ عامل در شکل ۲



شکل ۲

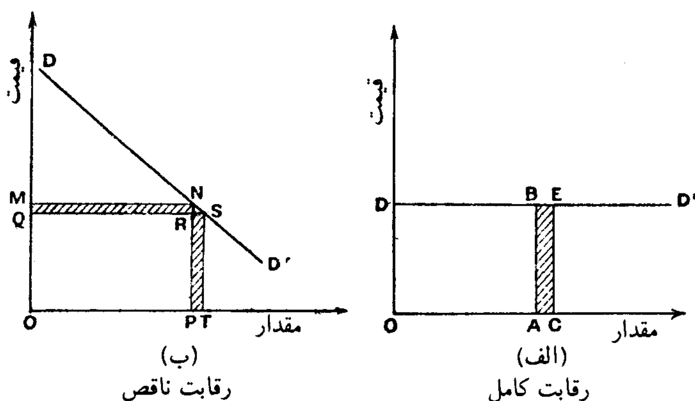
دیده می شود. ملاحظه می گردد که قسمت معنی‌دار منحنی بهره وری نهایی همانا AB است، زیرا بین A و B است که دریافتی متوسط بالاتر از دریافتی نهایی می باشد. مقدار تقاضای عامل، OM خواهد شد.

ب) ضرورت دارد اشکال بازار محصول بجز رقابت کامل مورد توجه قرار گیرد. در این صورت شایسته است تعریف بهره وری نهایی عامل تولید روشن گردد.

هنگامی که بازار محصول چنان بازار رقابت کاملی است که تقاضای محصول در آن نسبت به قیمت کاملا کشش دارد، بهره وری نهایی برابر است با ارزش محصول نهایی (محصول نهایی ضرب در قیمت). اما ارزش محصول نهایی مساوی است با دریافتی نهایی که نظیر دریافتی کل با احتساب محصول نهایی منهای دریافتی کل پیشین معین شده است؛ در واقع، وقتی که محصول اضافی به فروش رفته است، قیمت فروش در بازار تغییر نمی کند، زیرا بنگاه در بازار رقابت کامل قرار دارد.

موقعی که بازار محصول بازار رقابت کامل نیست، یعنی تقاضا در این بازار نسبت به قیمت کشش ناقص دارد، دریافتی نهایی که این واحد عامل باز می آورد کمتر از ارزش محصول نهایی (محصول نهایی ضرب در قیمت) است. در حقیقت، محصول نهایی به قیمتی کمتر به فروش رفته و تنزل قیمت روی فروش کلیهٔ آحاد محصولی که قبلا به دست آمده است منعکس می شود.

شکل ۳ این نکته را می‌رساند، که در شرایط رقابت ناقص، دریافتی نهایی



شکل ۳

(محصول دریافتی نهایی) پایین‌تر از ارزش محصول نهایی می‌باشد.

در رقابت کامل (تصویر A) چنین داریم:

ارزش محصول نهایی .... AC×AB=ABEC

دریافتی نهایی .... DECO−DBAO=ABEC

از آنجا: ارزش محصول نهایی مساوی با دریافتی نهایی است.

در رقابت ناقص، (تصویر B) چنین داریم:

ارزش محصول نهایی .... PT×PR=PRST

دریافتی نهایی .... QSTO−MNPO=PRST−MNRQ

از آنجا: ارزش محصول نهایی> دریافتی

بنابراین، می‌توان گفت که تقاضای یك عامل تولید بستگی به دریافتی نهایی (محصول دریافتی نهایی) مورد انتظار رئیس بنگاه از استعمال این عامل دارد: این فرمول کلی وضعیت رقابت کامل و نیز حالات رقابت ناقص را در بازار محصولات در بر می‌گیرد.

تقاضای یك عامل ممکن است به دو علت زیر تغییر پذیرد:

- در مرحلهٔ نخست، تنزل یا ترقی قیمت عامل، بنگاه را به استعمال مقدار بیشتر عامل بر می‌انگیزد؛
- در مرحلهٔ دوم، منحنی بهره‌وری نهایی عامل می‌تواند تغییر مکان بدهد؛ اگر بهره‌وری عامل افزایش یابد و قیمت عامل ثابت بماند، بنگاه مقدار بیشتری از این عامل تقاضا خواهد کرد. هرگاه بهره‌وری عامل کاهش پیدا کند، معکوس این جریان پدید می‌آید.

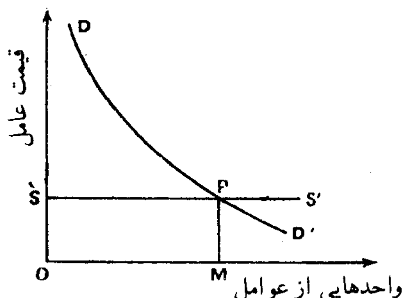
منحنی ارزش بهره‌وری نهایی بنگاه به ازای قیمت معلوم و ثابت محصول تعیین شده است. با این وصف، این واقعیت باید در نظر گرفته شود که بنگاههای دیگری در بازار فعالیت دارند؛ تولید کل کالا می‌تواند افزایش یا کاهش یابد و قیمت این کالا را تغییر دهد. نتیجه آنکه منحنی تقاضای عامل از سوی بنگاه به سمت محور X خمیدگی پیدا می‌کند و این جریان مانع از پیش‌بینی منحنی بهره‌وری نهایی می‌گردد. خمیدگی زیاد یا کم منحنی به کشش تقاضای محصول بستگی دارد؛ اگر این کشش زیاد باشد، تغییر در مقدار تولید کل موجب تغییر دامنه‌دار قیمت نخواهد شد؛ هرگاه تقاضا انعطاف ناپذیر باشد، تغییر در میزان تولید کل سبب تغییر قابل ملاحظه در قیمت خواهد گردید.

تا بدینجا تقاضای یك عامل تولید در نظر بوده است. اکنون باید حالتی بررسی شود که بنگاه چند عامل تولید را برای ساخت مقدار معین کالا تقاضا می کند. بنگاه انتظار دارد که این تولید را با پایین ترین هزینهٔ ممکن انجام بدهد. بدین منظور، باید آخرین واحد پولی که برای هر عامل خرج می شود منشاءِ دریافتی یکسان برای بنگاه باشد. به عنوان مثال، اگر آخرین فرانك برای خرید خدمات زمین ۲ فرانك برای بنگاه و آخرین واحد پولی برای کسب خدمات کار، ۳ فرانك برای بنگاه باز آورد، نفع بنگاه در تخصیص آخرین واحد پولی به خرید عامل کار است.

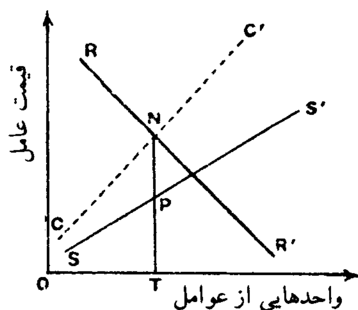
از اینجا می توان گفت که بنگاه برای بیشینه سازی سود خود باید عوامل را به قسمی با یکدیگر ترکیب کند که بهره وری نهایی عوامل متناسب با قیمت عوامل گردد.

۲) در تحلیلی که هم اکنون به عمل آمد، حالتی را در نظر گرفتیم که بنگاه در بازار عوامل در وضعیت رقابت کامل کار می کند و هیچ قدرتی برای تأثیر در تقاضا و قیمت عامل ندارد. اما مواردی وجود دارد که *بنگاه در بازارِ عامل انحصار خرید را دارد*: قیمت عامل، در این حالت، به مقدار خرید بنگاه از این عامل بستگی پیدا می نماید. در این صورت، مقدار تقاضای بنگاه نسبت به عامل بر اثر ایجاد تساوی میان بهره وری نهایی و قیمت معین نمی شود، بلکه در نتیجهٔ تساوی بهره وری نهایی با هزینهٔ نهایی متفاوت با قیمت عرضهٔ عامل به دست می آید.

شکل ۴ مقایسهٔ میان دو وضعیت رقابت کامل و انحصار خرید را امکان پذیر می گرداند.



(الف)
رقابت کامل



(ب)
انحصار خرید

شکل ۴

در رقابت کامل(تصویر الف)، منحنی عرضهٔ عامل SŚ نسبت به قیمت مقرر در بازار OS، دارای کشش کامل است. بنگاه هنگامی در تعادل است که منحنی بهره وری نهایی که همان DD́، منحنی تقاضای عامل است، SŚ را قطع کند: قیمت عامل برابر با بهره وری نهایی می باشد.

در انحصار خرید (تصویرب)، SŚ منحنی عرضهٔ عامل است: این منحنی صعودی است، زیرا استعمال اضافی واحدهایی از عوامل تولید، متضمن ترقی پاداش آنهاست. CC منحنی هزینهٔ نهایی عامل است و در بالای SŚ قرار دارد، زیرا ترقی پاداش واحد اضافی مورد استعمال شامل همهٔ واحدهای مورد استعمال عوامل می شود. تعادل بنگاه در نقطه ای فرا می رسد که منحنی دریافتی نهایی (RŔ) منحنی هزینهٔ نهایی CĆ را در نقطهٔ N قطع کند. در این نقطه، OT مقدار استعمال عوامل و PT قیمت پرداختی کمتر از دریافتی نهایی (TN) خواهد شد.

بنابراین، می توان گفت که وقتی انحصار خرید وجود ندارد و هنگامی که این حالت برقرار است، خریدار عامل هزینهٔ نهایی عامل را با بهره وری نهایی (یا دریافتی نهایی) مساوی می کند؛ با این همه، در وضعیت رقابت کامل، هزینهٔ نهایی مساوی با قیمت عامل می باشد، زیرا این قیمت بر حسب مقدار خرید عامل از سوی بنگاه تغییر نمی کند، حال آنکه در وضعیت انحصار خرید، هزینهٔ نهایی با قیمت عامل فرق دارد و تابع تقاضای عامل مستقل از تابع عرضهٔ این عامل نمی باشد.

قسمت دوم ــ عرضهٔ عوامل تولید

اگر تقاضای عامل تابع تولید آن باشد، عرضهٔ عامل تولید بستگی به هزینه ای دارد که عامل اقتصادی عرضه کنندهٔ این عامل انجام می دهد. این هزینه در سطوح مختلف تحلیل می گردد.

ابتدا فرض می کنیم که بازار عامل در رقابت کامل باشد؛ هزینه ای که یك کارگزار اقتصادی با عرضهٔ عامل تولید به بنگاه متحمل می شود، آن است که از فروش این عامل به بنگاه دیگر به دست می آورد و در نتیجه پاداش کارگزار اقتصادی لااقل مساوی با پاداشی می باشد که وی می توانست در جای دیگر دریافت بدارد. یادآور می شویم که بنگاه، در رقابت کامل، کلیهٔ عوامل دلخواه خود را می تواند به قیمت بازار به دست آورد: عرضهٔ عوامل نسبت به قیمت دارای کشش کامل است.

در تحلیلی عمیق تر می توان گفت که عاملان اقتصادی، ضمن عرضهٔ عوامل تحت

اختیار در بازار از رضایتی که می توانست استعمال مستقیم این عوامل حاصل نماید صرف نظر می کنند: با عرضهٔ کار از فراغت انصراف حاصل می گردد و با عرضهٔ سرمایه از مصرف فوری کالاها و خدمات چشمپوشی می‌شود. هزینه همانا انصراف از استعمال مستقیم عوامل است. بنابر قانون فایدهٔ نزولی نهایی، می توان چنین توضیح داد که هزینهٔ اقدام به عرضهٔ یك عامل به موازات افزایش مقدار عرضه بالا می‌رود.

کارگزار اقتصادی، عامل تولید تحت اختیار را به قدری عرضه می‌دارد که به نظرش فایدهٔ نهایی استعمال مستقیم عامل مساوی با فایدهٔ نهایی استعمال غیرمستقیم آن است، یعنی تا آن میزان که هزینهٔ نهایی اقدام به عرضهٔ عامل برابر با پاداشی باشد که به قیمت عامل به دست می آورد. به این ترتیب، قیمت یك عامل تولید باید نه فقط با بهره‌وری نهایی عامل، بلکه با هزینهٔ نهایی عرضه کنندهٔ این عامل نیز مساوی باشد.

در بازار یك عامل، عرضهٔ این عامل به هر صنعت، به ازای قیمت معلوم، بستگی به این یا آن مورد استعمال در صنایع دیگر و بیش و کم سهولتی دارد که این عامل می تواند از یك صنعت به دیگری تغییر مکان بدهد. هنگامی که تحرك عامل زیاد است، منحنی عرضه نسبت به قیمت کشش بسیار دارد. در حالت معکوس، منحنی عرضه نسبت به قیمت تقریباً انعطاف پذیر خواهد بود.

در پایان یادآوری می شود که عرضهٔ یك عامل تولید می تواند تحت تأثیر سیاستهای گروههای متشکلی قرار گیرد که کارکردهای انفرادی رجحان عامل اقتصادی را تغییر می‌دهند (به عنوان مثال، اتحادیه‌های کارگری).

قسمت سوم ــ تعیین قیمت عوامل

قیمت یك عامل تولید، مانند قیمت یك محصول، تابع عرضه و تقاضای آن است. عامل هر اندازه کمیاب تر باشد، تقاضا نسبت به آن شدیدتر و پاداش دریافتی عامل بیشتراست. هرقدرعامل فراوان ترباشد، تقاضای آن ضعیف تر و پاداش آن کمتراست.

قیمت عامل در بازار، درجهٔ کمیابی این عامل را معین می کند و تقاضای این عامل را با عرضهٔ آن مساوی می گرداند.

در اقتصادی که رقابت حکمفرماست و عوامل تولید در اشتغال کامل هستند و می توانند آزادانه از صنعتی به صنعت دیگر نقل مکان بدهند، قیمتها عوامل تولید را به قسمی راهنمایی می نمایند که به مصارف تولیدی تر اختصاص یابند و پاداش بالاتر دریافت بدارند.

اما شرایط حاکم بر سهم قیمت عوامل در توزیع بهینهٔ منابع، در اقتصادهای واقعی، به دشواری جمع می شوند: عوامل انحصاری در بازارهای عوامل و محصولات وجود دارند؛ در پاره ای از موارد، وضعیت اشتغال جزئی عوامل تولید بر واکنش عرضه و تقاضای عوامل در برابر تغییرات پاداشها اثر می گذارد؛ سرانجام، تحرك عوامل تولید از صنعتی به صنعت دیگر همیشه صورت کامل ندارد و بدون مانع و رادع نمی باشد.

همچنین، ممکن است پاداش واقعی عوامل تولید انحرافاتی از اصل بهره وری نهایی پیدا کند. نظریهٔ عمومی بهرهٔ مالکانه (یا مازادها) و استثمار اقتصادی این جریان را تحلیل می نماید.

§ ۱. نظریهٔ بهرهٔ مالکانه یا مازاد اقتصادی

عرضهٔ یك عامل تولید در هر صنعت می تواند بیش و کم نسبت به قیمت دارای کشش باشد. ازدیاد تقاضا در صنعت معین، به جهات مربوط به امکانات بیش و کم زیاد انتقال عوامل تولید از یك صنعت به دیگری، می تواند بدون آنکه در عرضهٔ عوامل افزایشی پدید آورد، به صورت ترقی پاداش یك یا چند عامل نمودار شود. در نتیجه، عوامل تولید در پرداختهایی که نسبت بدانها به عمل می آید، بهرهٔ مالکانه یا مازادی دریافت می دارند که ریکاردو برای نخستین بار در مورد زمین در نظریهٔ معروف خود به نام بهرهٔ مالکانهٔ ارضی، تحلیل کرده است.

الف) *نظریهٔ بهرهٔ مالکانه ارضی از دید ریکاردو*

زمین عامل تولیدی است که مالك آن می تواند مورد استفاده قرار دهد، یا به شخصی که از آن بهره برداری نماید به اجاره واگذار کند. زمین با مشارکت سایر عوامل تولید، یعنی کار و سرمایه، یك محصول فیزیکی فراهم می آورد. ارزش بخشی از محصول فیزیکی، قابل انتساب و تخصیص به خدمات زمین، درآمد زمین را تشکیل می دهد. براساس بهره وری نهایی زمین است که اجاره بهای پرداختی به سبب استعمال این زمین پرداخته می شود.

با این همه، در این موقعیت، پدیده ای با ماهیت مخصوص به نام بهرهٔ مالکانهٔ ارضی می تواند پدید آید. ریکاردو در این پدیده مقداری پرداخت به خاطر استعمال «کیفیات اصلی و غیرقابل تخریب» خاك تشخیص می دهد.

ریکاردو[1] اساس بحث را بر این واقعیت می گذارد که اراضی زراعی در یك کشور،

1. *Principes d'économie politique,* chap. III.

به سبب تفاوت در حاصلخیزی طبیعی و یا مسافت نابرابر از بازار محصولات، بازده نابرابر دارند. مبانی توضیح ریکاردو دربارهٔ درآمد زمین به شرح زیر است:

۱) *قانون بازده‌های نزولی*. میزان محصول زمین، فراسوی حد معین، نسبت به مقدار کار و سرمایهٔ مورد استعمال متناسباً کمتر است. تورگو قبلا نوشته است که «به هیچ وجه نمی‌توان فرض کرد که رشوهٔ دو برابر محصول را دو برابر کند». بنابراین، افزایش تولید با ترقی هزینه‌های تولید همراه است.

۲) *ترتیب زمانی کاشتها*. در جریان بهره گیری از یك کشور به تدریج اراضی کمتر حاصلخیز و دورتر به زیر کشت می‌روند؛ نتیجه همانا ترقی هزینهٔ تولید محصولات کشاورزی است.

۳) *قانون وحدت قیمت در بازار*. در بازار مشخص و در زمان معلوم و برای محصول معین کشاورزی فقط یك قیمت وجود دارد: این قیمت نمی‌تواند کمتر از هزینهٔ تولید اراضی کمتر حاصلخیز باشد، به شرط آنکه تولید حاصل از این اراضی برای ارضای تقاضا در بازار لازم و ضروری احساس شود.

بنابراین، املاك حاصلخیزتر یا در موقعیت بهتر «*بهرهٔ مالکانه*»ای به دست می‌آورند؛ این بهرهٔ مالکانه در عنصر قیمت وارد نمی‌شود و جنبهٔ *تفاضلی* دارد؛ زمین که قیمت را تعیین می‌نماید، بهرهٔ مالکانه دریافت نمی‌کند؛ بهرهٔ مالکانه در هزینهٔ تولید وارد نمی‌شود. بهرهٔ مالکانه علت ترقی قیمت محصولات کشاورزی نیست، بلکه معلول آن است.

مالکانی که بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی به دست می‌آورند، چه بخواهند و چه نخواهند، این بهرهٔ مالکانه را به عنوان پاداش «کیفیات اصلی و تخریب‌ناپذیر خاك» دریافت می‌دارند. بهرهٔ مالکانه بخشش طبیعت است: با این همه، بهرهٔ مالکانه علامت سخاوت و احسان طبیعت نبوده، بلکه بر عکس، نشانهٔ خسّت آن است.

بهرهٔ مالکانه *طی زمان رو به افزایش می‌نهد*. ریکاردو که نظریهٔ جمعیت مالتوس را می‌پذیرد، عقیده دارد که قیمت مواد کشاورزی دائماً رو به تصاعد است. توده‌های مردم از گرانی رنج می‌برند، ولی مالکان اراضی بهره می‌گیرند. بنابراین، بهرهٔ مالکانه که «درآمد غیر مکتسب» است، افزایش می‌یابد، حال آنکه مزد در سطح هزینهٔ معیشت ثابت به جای می‌ماند و سود کاهش می‌پذیرد.

بعضی از اخلاف ریکاردو از این دیدگاه مصادرهٔ بهرهٔ مالکانه را از طرق گوناگون بدین‌شرح توصیه نموده‌اند:

ــ یا مالیات بر ارزش اضافی (استوارت میل)؛
ــ یا ملی کردن زمین (هـ. جورج)؛
ــ یا «باز خرید اراضی» (والراس).

برای ارزشیابی لازم است نظریهٔ ریکاردو از نو در زمینهٔ تاریخی جای گیرد.

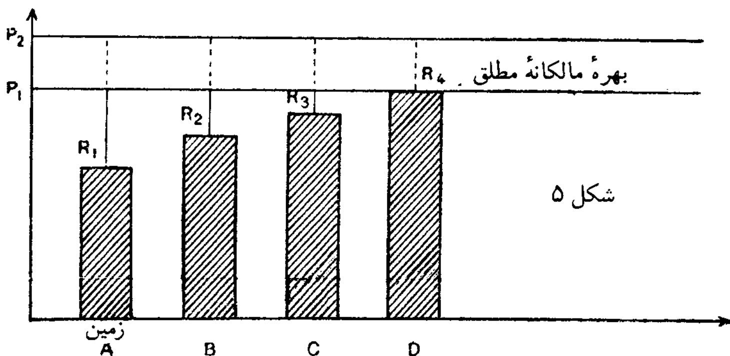
در آغاز قرن نوزدهم، قیمت گندم در انگلستان بالاست. کمیابی این محصول نتیجهٔ جنگهای ناپلئونی و فشارهای جمعیتی است. «ملاکان» برای تشویق زراعت گندم و تنزل قیمتها، خواستار حقوق حمایت کننده می‌باشند. اما بورژوازی صنعتی، آزادی مبادله می‌طلبد. ریکاردو می‌خواهد ثابت کند که ترقی قیمت گندم ناشی از خودِ بسطِ کشت بوده و موجب می‌شود تا درآمدی نصیب مالکان گردد که قبلا دارا نبودند.

در زمینهٔ نظری ایراداتی بدین شرح می‌توان بر دلایل ریکاردو گرفت:

کاره با نظریهٔ ترتیب زمانی زراعتها به استناد مثال بهره‌برداری قارهٔ امریکا به مخالفت برمی‌خیزد.

آثار قانون بازده‌های نزولی می‌تواند با توسعهٔ زراعت عمقی و آموزش علم کشاورزی تصحیح گردد.

اما مهم‌ترین نکته در این نقطه نیست. استدلال ریکاردو، بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی به سود اراضی حاصلخیزتر و در موقع بهتر را نسبت به زمینهایی که برای ارضای تقاضا در آخرین مرحله مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد و فقط در بعضی از موارد روشن می‌کند که خود زمین نهایی، بهرهٔ مالکانه‌ای نیز دریافت می‌دارد: در این صورت، منظور *بهرهٔ مالکانهٔ مطلق* (شکل ۵) است. استوارت میل در کتاب *اصول* خود، در این



بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی و بهرهٔ مالکانه مطلق

(R_1، R_2، R_3 بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی است که اراضی A و B و C نسبت به زمین نهایی D به دست می‌آورند)

باب خاطر نشان می سازد: «اگر کلیهٔ زمینهای یك کشور برای کشت ضرورت داشت، همه می توانستند بهرهٔ مالکانه‌ای ایجاد نمایند.»

به این ترتیب، علت اساسی بهرهٔ مالکانه آشکار می شود و آن عدم کفایت عرضه نسبت به تقاضاست. منشاءِ بهرهٔ مالکانهٔ ارضی در کمیابی زمین و ثبات عرضهٔ این عامل تولید است. منشاءِ خود بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی نیز در کمیابی اراضی است: در واقع، کمبود اراضی حاصلخیز و از پیش مورد بهره برداری برای تأمین تقاضای محصول کشاورزی است که ترقی قیمت این محصول را به بار می آورد و سپس موجب می شود تا زمینهای دارای صرفهٔ کمتر به زیر کشت بروند تا آنکه عرضه بتواند تقاضا را ارضاء نماید. بنابراین، نمی توان گفت که اقدام به کاشت اراضی تازه علت بهرهٔ مالکانه بلکه معلول آن است.

پس از درك این مطلب که بهرهٔ مالکانهٔ ارضی پرداختی است که در وجه عامل تولید (زمین) به عمل می آید و عرضهٔ زمین نسبت به قیمت به طور ناقص (اگر نتوان گفت که انعطاف ناپذیر است) کشش دارد، بهرهٔ مالکانه دیگر پدیدهٔ خاص قلمرو کشاورزی نمی باشد و یکی از صور وجود بهرهٔ مالکانه (یا مازاد) اقتصادی است که ممکن است عاید کلیهٔ عوامل تولید بشود؛ بهرهٔ مالکانهٔ ارضی «فقط نوعِ خاصی از انواع به مفهوم عام و گسترده است» (الفرد مارشال).

ب) بهره های مالکانهٔ اقتصادی

اکنون بجاست انواع گوناگون بهرهٔ مالکانه در اقتصاد، پیش از ارائهٔ کلیت و شمول کاربرد آن، در نظر گرفته شود.

الف. انواع بهرهٔ مالکانهٔ اقتصادی

ابتدا در مورد زمین به بحث می پردازیم. در این باب می توانیم بهره های مالکانهٔ زیر را تشخیص بدهیم:

۱) بهرهٔ مالکانهٔ کمیابی، یا بهرهٔ مالکانهٔ مطلق و آن هنگامی پدیدار می شود که زمین به عنوان عامل تولید به کلی کمیاب باشد: در نتیجه، ترقی این بهرهٔ مالکانه نمی تواند موجب افزایش عرضهٔ زمین گردد.

فرض می نماییم که زمین متجانس بوده و فقط یك محصول (مثلا گندم) بدهد و میان مالکان و اجاره داران نیز رقابت کامل حکمفرماست. هرگاه تمام زمین قابل کشت مورد بهره برداری قرار گیرد، همهٔ اجاره داران بهرهٔ مالکانهٔ یکسان می پردازند. این امر ناشی از فزونی تقاضای زمین بر عرضهٔ آن است. اگر قیمت محصول بالا برود، این

بهرهٔ مالکانه افزایش می‌یابد و محضاً جنبهٔ کمیابی پیدا می‌کند و هیچ عنصر تفاضلی را در بر ندارد و عاید هر زمین و هر مالك می‌شود.

۲) بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی مربوط به کیفیت نابرابر اراضی است: حاصلخیزی اراضی متفاوت می‌باشد و زمینها در نقاط مختلف قرار دارند. اینك فرضیهٔ پیشین دربارهٔ تجانس زمین را به کنار می‌گذاریم.

حتی پیش از آنکه تمام اراضی قابل استفاده به زیر کشت بروند، برای برخی از آنها بهرهٔ مالکانه‌ای پدید می‌آید؛ زیرا، عرضهٔ این اراضی به سبب مزایایی که دارند کاملا کشش‌پذیر نمی‌باشد. بهرهٔ مالکانهٔ تفاضلی از این واقعیت ناشی می‌گردد که زمین با یك کیفیت خاص کمیاب است. به این ترتیب، می‌توان عقیدهٔ الفرد مارشال را بدین شرح درك کرد که «به یك معنی، همهٔ بهره‌های مالکانه بهرهٔ مالکانهٔ کمیابی، و همهٔ بهره‌های مالکانه همانا تفاضُلی هستند».

۳) چنان که تاکنون ملاحظه کردیم، زمین فقط برای تولید مثلا گندم مورد استفاده قرار گرفته و یك عامل تولید خاص است. اما در عمل، زمین می‌تواند برای تولیدات گوناگون بهره‌برداری شود و موارد استعمال مختلف پیدا کند (کاشت گندم یا سایر غلات؛ کشاورزی یا دامداری). زمین، برای آنکه همچنان به استعمال معین (مثلا زراعت گندم) تخصیص یابد، باید پاداش مکفی دریافت بدارد. بنابراین، می‌توان بهرهٔ مالکانه را به منزلهٔ هر پرداختی تعریف کرد که از میزان کمینهٔ ضروری برای حفظ یك عامل تولید در استعمال کنونی آن تجاوز بنماید. بهرهٔ مالکانه همانا تفاوت میان درآمد حاصل اززمین زیر کشت گندم و درآمدی است که این زمین احیاناً می‌توانست به هنگام اختصاص به دامداری به دست آورد. پس، بهرهٔ مالکانه، تفاوت میان پاداش کنونی یك عامل تولید و «عواید انتقالی» اوست.

اینك مثال زیر را می‌آوریم: زمینی که گندم تولید می‌کند ۶۰ فرانك در هکتار به دست می‌آورد؛ ۴۰ فرانك عواید انتقالی زمین را تشکیل می‌دهد؛ به دیگر سخن، اجاره‌دار باید دست کم ۴۰ فرانك به مالك بپردازد تا بتواند به تولید گندم ادامه بدهد وگرنه مالك زمینِ خود را به کار دیگر تخصیص خواهد داد؛ بهرهٔ مالکانه به معنای اخص ۲۰ فرانك است.

فرض می‌کنیم که مصرف سودآورتری (دامداری) پدید آید و در این حالت مالك بتواند ۱۰۰ فرانك در هکتار به دست آورد، حال آنکه تولید گندم فقط ۶۰ فرانك عاید می‌گرداند؛ در این صورت، زمین به دامداری اختصاص می‌یابد. عواید انتقالی زمین از

دیدگاه استعمال جدید ۶۰ فرانك خواهد شد؛ وگرنه زمین می‌توانست به بهره برداری قبلی واگذار شود؛ در این حالت بهرهٔ مالکانه به میزان ۴۰ فرانك بالا می‌رود.

بهرهٔ مالکانه با این تعریف هزینهٔ فرصت استعمال یك عامل تولید را درنظر می‌گیرد. این تعریف ازدیدگاه یك مصرف یا یك فعالیت مخصوص ارزنده ومعتبر است، اما از نظر اقتصاد کلی که عواید انتقالی در آن به وضوح هیچ است، اعتبار ندارد.

به دنبال این تحلیل می‌توان گفت که بهرهٔ مالکانه تفاوت میان پاداش یك عامل تولید در کار معین است و عرضهٔ آن نسبت به قیمت، انعطاف ناپذیر و دارای کشش ناقص بوده و عواید انتقالی این عامل همانا در مصارف دیگر می‌باشد.

ب) *کلیت و شمول بهرهٔ مالکانه*

بهرهٔ مالکانه پدیده‌ای است مربوط به کشش‌ناپذیری عرضهٔ یك عامل نسبت به قیمت آن: این کشش‌ناپذیری ممکن است به دو شکل زیر نمودار شود:

ــ یکی کشش‌ناپذیری مربوط به خصلت غیرقابل تولید مجدد یا قابلیت کمتر در تولید مجدد بعضی از عوامل. چنین است زمین و نیز استعدادهای طبیعی افراد: بعضی از اشخاص به خاطر هنر کمیاب خود بهرهٔ مالکانه دریافت می‌نمایند؛ نوازندهٔ معروف پیانو بهرهٔ مالکانه‌ای برابر با تفاوت میان دریافتی از کنسرتهای تك‌نوازی و درآمد سالانه‌ای دریافت می‌دارد که مثلا به عنوان عضو یك گروه بزرگ ارکستر وصول می‌کند.

ــ دیگر، کشش‌ناپذیری ناشی از عدم انطباق عرضه در کوتاه مدت. بهرهٔ مالکانه‌ای که در این حالت نمودار می‌شود دوام ندارد، زیرا عوامل تولید می‌توانند در رأس زمان معین افزایش یابند. الفرد مارشال برای این گونه اضافات نام «شبه بهرهٔ مالکانه» را پیشنهاد کرده است.

شبه بهرهٔ مالکانه شامل حال کارگران، کارآفرینان و نیز سرمایهٔ فنی می‌گردد. مثلا کارگران ماهر می‌توانند در کوتاه مدت به سبب مهارت خود تا زمانی پول اضافی دریافت بدارند که شمار زیادی کارگر برای این کارآموزش و تخصص بیابد. در اینجا نیز باید شبه بهرهٔ مالکانه را از عواید انتقالی تشخیص داد. کارگر ماهری که بتواند در صنعتی ماهانه ۴۰۰ فرانك دریافت بدارد، درشاخه‌ای‌که‌مهارت وی اختصاصاً جست‌وجو می‌شود ۵۵۰ فرانك می‌گیرد. عواید انتقالی وی در این حالت ۴۰۰ فرانك می‌باشد: این پاداش، برای آنکه کارگر در شاخهٔ فعالیت تولیدی باقی بماند ضرورت دارد: شبه بهرهٔ مالکانهٔ او ۱۵۰ فرانك خواهد بود.

سرانجام یادآور می‌شویم که ممکن است وضعیت کمیابی ساختگی ایجاد شود (انحصار پروانهٔ اختراع ــ محدودیت ورود به صنعت در نتیجهٔ عمل بنگاههای قدرتمند)، و شبه بهرهٔ مالکانه برای کارآفرینان یا عوامل تولید به بار آورد.

به این ترتیب، شبه بهرهٔ مالکانه ناشی از رویداد اقتصادی از شبه بهرهٔ مالکانهٔ ساختاری تشخیص داده می‌شود.

§ ۲. نظریهٔ استثمار عوامل تولید

نظریهٔ استثمار در زمینهٔ پاداش کار به وجود آمده و گسترش یافته است.

نام کارل مارکس، برحسب عادت، متصل به این نظریه است. اما منشاءِ آن را می‌توان در دیدگاههای اسمیت و ریکاردو پیدا کرد و نویسندهٔ *سرمایه* این اندیشه را دنبال می‌کند. نظریات مشابه را در آثار تامپسن[۲]، رادبرتوس و سیسموندی می‌توان دید. با این وصف، تجزیه و تحلیل استثمار فقط عمل مارکسیستها نبوده است؛ نظریهٔ اقتصادی نوین، بدون استناد به مارکسیسم، به توضیح حالات استثمار و شرایط تحقق آنها پرداخته است: به این ترتیب، این نظریه از بررسی سیاسی یا احساسی و عاطفی، یك تحلیل علمی ساخته است.

الف) *تعریفهای استثمار کار*

سه تعریف متمایز می‌توان برای استثمار ارائه داد:

الف. معروف‌ترین تعریف استثمار از کارل مارکس است (صفحهٔ ۶۶ این کتاب ملاحظه شود). سرمایه‌دار نیروی کار را می‌خرد و در مقابل ارزشی را می‌پردازد که با زمان کار اجتماعاً لازم برای تأمین معاش کارگر تطبیق کند و محصول را بر پایهٔ مقدار کاری که صرف کرده است می‌فروشد. چون «آدم پولدار» می‌تواند کارگر مزد بگیر را در مدتی طولانی‌تر از زمان ضروری برای امرار معاش وی وادار به کار کند، از این طریق ارزش اضافی به دست می‌آورد. استثمار کارگر از اینجا ناشی می‌شود که او وسایل تولید را در تملك ندارد و بنابراین استثمار وابسته به نظام اقتصادی و به سرمایه‌داری است و هنگامی پایان می‌گیرد که سرمایه‌داری نابود گردد.

امروزه، پذیرش استدلال مارکس بسیار دشوار است، اما در عین حال به هیچ وجه نمی‌توان از واقعیتِ پدیده‌های استثمار، که تحلیل آن با نظریهٔ قیمتها ارتباط پیدا

---

2. W.Thompson, *Enquête sur les principes de la distribution des richesses,* London, 1824.

می کند، سر باز زد.

ب. تعریف دیگر استثمار را پیگو عرضه داشته و خانم جوان رابینسون آن را اقتباس کرده است و وضعیت رقابت کامل به عنوان اساس پذیرفته شده است. در این وضع، کارگر می بایستی مزدی برابر با ارزش محصول فیزیکی نهایی خود به دست آورد: در تمام اوقاتی که از این هنجار انحراف صورت پذیرد، استثمار وجود دارد.

با توجه به این تعریف دو حالت عمده پدید می آید:

۱) *استثمار در انحصار* فروش هنگامی وجود دارد که مزد به سبب نقص بازار محصول بنگاه، کمتر از ارزش محصول فیزیکی نهایی کارگر است.

در کلیهٔ مواردی که رقابت کامل در بازار محصولات نباشد (منحنی تقاضای بنگاه موازی با محور X نبوده، بلکه به سوی این محور متمایل است، زیرا تقاضا کشش ناقص دارد)، به موازات افزایش مقدار تولید، قیمت فروش پایین می آید (رجوع شود به جلد اول این کتاب). این واقعیت روی تصمیم رئیس بنگاه دربارهٔ تولید و در نتیجه روی تقاضای کار اثر می گذارد. افزایش تولید فقط وقتی سودآور است که دریافتی اضافی ناشی از اشتغال کارگران اضافی بیشتر از مزد پرداختی باشد. اما این دریافتی اضافی کمتر از ارزش محصول فیزیکی نهایی آن خواهد بود (محصول به قیمت جدید و کمتر از بهای پیشین فروخته شده است). در شرایط انحصارطلبی، ارزش محصول فیزیکی نهایی بر اثر زیان ناشی از تنزل قیمت روی واحدهای قبلی تولیدی کاهش می یابد. بنابراین، دریافتی نهایی کمتر از ارزش محصول فیزیکی نهایی است. اگر وضعیت یك صنعت در رقابت خالص و کامل و در رقابت ناقص مقایسه شود، در حالت دوم برای عدهٔ معین کارگر، مزد پایین تر خواهد بود.

در شرایط رقابت ناقص، دریافتی نهایی کمتر از ارزش محصول نهایی است (صفحهٔ ۶۶ همین کتاب ملاحظه شود).

چون رئیس بنگاه نمی تواند به کارگر زیادتر از دریافتی خود بپردازد، مزد با دریافتی نهایی همتراز می گردد و این رقم کمتر از ارزش محصول فیزیکی نهایی است.

۲) *استثماردرحالت انحصار*خرید هنگامی وجود داردکه رقابت ناقص‌در بازارکار برقرار باشد و بنگاه بتواند با تغییر مقدار تقاضای کار روی نرخ مزد تأثیر بگذارد.

این حالتی است که یك بنگاه بزرگ خریدار عمدهٔ نیروی کار در یك صنعت یا در یك منطقهٔ معین باشد. در این صورت، بنابر آنکه این بنگاه عدهٔ بیشتر یا کمتری کارگر را به کار بگمارد، مزد بالا می رود یا پایین می آید، حال آنکه در رقابت کامل، بدون توجه به

عده کارگر شاغل بنگاه، نرخ مزد ثابت می‌ماند، زیرا این عده را نیروهای عینی بازار معین می‌کند.

در وضعیت انحصار خرید، به شرطی می‌توان کارگر اضافی به دست آورد که نرخ مزد بالا برده نشود. نتیجه آنکه هزینهٔ نهایی کاربیشتر از مزد کارگر نهایی زیاد می‌شود، زیرا مزد کلیهٔ کارگرانی که قبلا اشتغال یافته‌اند، باید به سطح نرخ مزد جدید ارتقا یابد.

بنابراین، رئیس بنگاه به شرطی کارگر اضافی به کار می‌گمارد که بهره‌وری نهایی کارهزینهٔ نهایی کار را تأمین نماید. چون این هزینهٔ نهایی بالاتر از نرخ مزد است، تعادل بنگاه در نقطه‌ای فرا می‌رسد که بهره‌وری نهایی کار زیادتر از نرخ مزد باشد (رجوع شود به صفحهٔ ۶۶).

پ. سومین و رضایت‌بخش‌ترین تعریف از انتقاد چیمبرلین بر تعریف پیگو و خانم جوان رابینسون الهام می‌گیرد.

اگر استثمار کار به منزلهٔ پرداخت مزد کمتر از ارزش محصول فیزیکی نهایی آن تعریف شود، این پدیده به محض نابودی رقابت کامل در بازار محصولات پدید می‌آید؛ اما، در این صورت استنباط می‌شود که همهٔ عوامل تولید مورد استثمار قرار گرفته‌اند، زیرا همه، پاداشی کمتر از ارزش محصول نهایی دریافت می‌دارند. به علاوه، این یگانه شکل بهره‌کشی است که به کارآفرین اقتصادی امکان می‌دهد تا دچار ورشکستگی نشود، چه مجموع ارزشهای محصولات فیزیکیِ نهایی کلیهٔ عوامل تولید، به سبب تنزل دریافتی نهایی، بالاتر از دریافتی کل بنگاه خواهد بود.

بنابراین، تا زمانی که مزد برابر با دریافتی نهایی کار باشد، می‌توان وجود استثمار خاص و یك جانبهٔ کار را انکار کرد.

در نتیجه، به این تعریف می‌رسیم که استثمار کار به منزلهٔ پرداخت مزد کمتر از دریافتی نهایی اوست. این تعریف موارد ویژهٔ استثمار کار را به دقت مشخص می‌کند و قلمرو عمل سندیکایی یا عمومی اختصاصی را نشان می‌دهد.

اما همزمان با پذیرش این تعریف قبول می‌شود که استثمار، هرگاه یکی از عوامل تولید پاداشی کمتر از دریافتی نهایی بنگاه از بابت کار خود وصول نماید، می‌تواند نه فقط به عامل کار، بلکه به همهٔ عوامل تولید مربوط بشود. در این صورت، مفهوم استثمار هر آنچه در زمینهٔ بحث و جدل و احساسات از دست می‌دهد به شکل کلیت و فایدهٔ نظری و نیز در زمینهٔ نظری به دست می‌آورد؛این مفهوم در قلمرو عملی نیز پیش می‌برد، زیرا درك انواع گوناگون استثمار را امکان‌پذیر می‌سازد.

ب) *انواع استثمار*

موافق تمایز و تشخیص پیشنهادی گوردون بلوم[3]، استثمار یك عامل تولید می‌تواند غیر عمدی یا از روی عمد باشد (ما بر اساس مثال مزد استدلال خواهیم کرد. اما در این صورت حالت خاص جنس در برابر صورت عامِ گونه قرار می‌گیرد).

الف. استثمار غیر عمدی هنگامی وجود دارد که اختلاف میان پاداش عامل و دریافتی نهایی آن مربوط به عللی بیرون از حیطهٔ نظارت و بازبینی بنگاه باشد.

در باب مزد، نخستین حالت استثمار هنگامی پدیدار می‌گردد که عرضهٔ کار نسبت به مزد به علل گوناگون کشش ناقص داشته باشد، این امر می‌تواند مربوط به عوامل مختلف باشد مانند کمیابی بعضی از انواع کارگر (کارگران ماهر)؛ تحرك ناقص کارگران از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر یا از صنعتی به صنعت دیگر؛ وجود قرارداد محدودیت استخدام[4] میان یك کارفرما و یك اتحادیه (فقط کارگران عضو اتحادیه می‌توانند به استخدام درآیند).

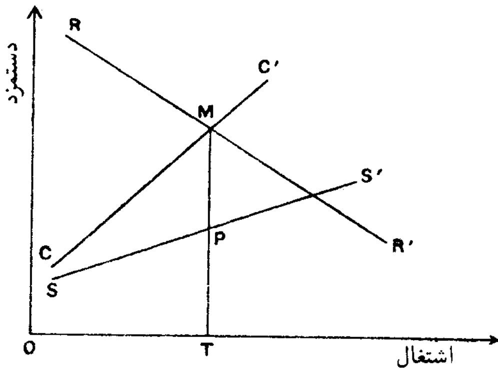
هرگاه کارگر کمیاب باشد، رئیس بنگاه ناگزیر است زمان استخدام را پیش از پیدایش برابری مزد با دریافتی نهایی قطع کند. هنگامی که کشش ناقص است، کارآفرین اقتصادی هزینهٔ نهایی کار را با دریافتی نهایی مساوی می‌گرداند. چون هزینهٔ نهایی کار زیادتر از مزد است (به سبب ترقی مزد کارگرانی که قبلا استخدام شده اند)، استثمار وجود دارد. چنان که در شکل ۶ دیده می‌شود، مزد TP کمتر از دریافتی TM بوده و دریافتی با هزینهٔ نهایی مساوی شده است.

استثمار غیر عمدی، در مرحلهٔ دوم، هنگامی وجود دارد که هزینهٔ ناشی از تغییر قیمت، رئیس بنگاه را برانگیزد تا قیمت قبلی را حفظ کند. این حالت به ویژه وقتی پدید می‌آید که کارآفرین اقتصادی برای آگاهی خریداران از تغییر قیمت، هزینه‌های فروش را بپذیرد. در این صورت، تنزل مزد می‌تواند تنزل قیمتها را به دنبال بیاورد، مگر آنکه نرخ جدید مزد کمتر از دریافتی نهایی و به میزانی بیشتر از هزینهٔ تغییر قیمت باشد.

سرانجام، ممکن است عامل کار زمانی پاداشی کمتر از دریافتی نهایی خود به دست آورد که منحنی تقاضا از بنگاه ناپیوسته یا شکسته باشد (حالت انحصار چند قطبی

---

3. Gordon Bloom, «A reconsideration of the theory of exploitation», *Readings in the Theory of Income Distribution,* p. 245.
4. closed shop

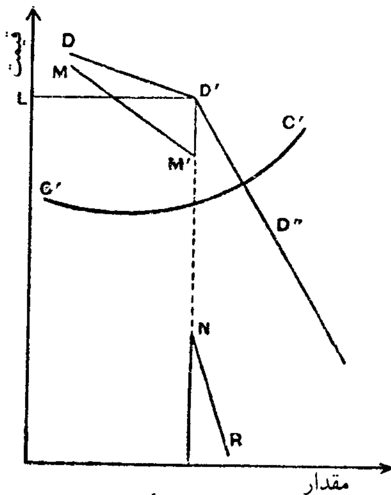


عرضهٔ کار کشش ناقص‌دارد
شکل ۶

همراه با خصوصیت عدم یقین)، اگرمنحنی هزینهٔ نهایی (CĆ) منحنی دریافتی نهایی را در قسمت ḾN قطع کند، دریافتی نهایی با مزد مساوی نیست (شکل ۷).

ب. *استثمار عمدی* وقتی وجود دارد که رئیس بنگاه براساس عمل ارادی و از روی قصد، پاداشی کمتر از دریافتی نهایی مؤسسه از این عامل به عامل تولید بپردازد.

از این دیدگاه، دو امکان استثمار بدین شرح وجود دارد:



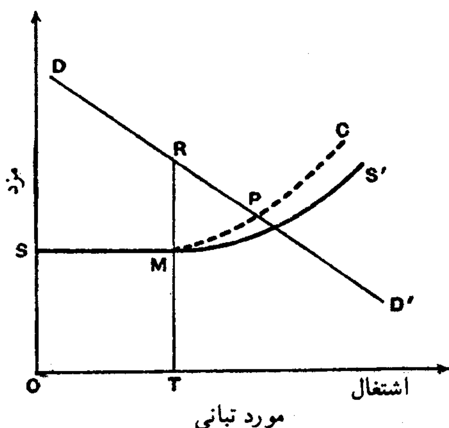
منحنی شکستهٔ تقاضا
شکل ۷

۱) *انحصار خرید تبعیض گر.* کارفرما، هرگاه برای جلب کارگر اضافی افزایش مزد را ضروری ببیند، به جای آنکه به همهٔ کارکنان بنگاه خود مزد بیشتر بپردازد، این اضافه را فقط به تازه‌واردان می‌دهد. این تبعیض انفرادی وقتی امکان‌پذیر است که اتحادیه‌های کارگری ضعیف باشند یا ترس از بیکاری کارگران را به پذیرش این وضعیت ترغیب نماید.

اما، همچنین، ممکن است تبعیض گروهی باشد، مانند تبعیض بین مرد و زن و میان کارگران از حیث نژاد یا ملیتهای مختلف.

۲) *تبانی میان رؤسای بنگاهها.* هنگامی که بنگاه به شمار کم باشد و همه یك نوع کارگر را به استخدام در آورند، احتمال می‌رود که ترقی مزد در یك بنگاه مزد را در کلیهٔ بنگاههای دیگر تحت تأثیر قرار بدهد و بخواهند کارکنان خود را حفظ نمایند. بنابراین، نفع این بنگاهها در اقدام «به شبه توافق» است تا چنین عملی منتفی گردد. در این حالت، دیگر ایجاد تساوی میان هزینهٔ نهایی و دریافتی نهایی مورد ندارد.

فرض می کنیم OS مزدی باشد که انحصارگران چند قطبی اعمال می نمایند (شکل ۸). برای یك بنگاه، OT میزان اشتغال است. کارگران اضافی، موافق منحنی عرضهٔ کار SŚ با نرخ مزد بالاتر به دست خواهند آمد. وضع تعادل را P، نقطهٔ تقاطع منحنی هزینهٔ نهایی کار C و منحنی بهره‌وری نهایی DD́ نشان می‌دهد. هزینهٔ نهایی TM، به ازای اشتغال OT، پایین‌تر از بهره‌وری نهایی، TR، است؛ مزد می‌تواند ترقی یابد بدون آنکه



مورد تبانی

شکل ۸

اشتغال تحت تأثیر این جریان قرار گیرد.

تعیین موارد استثمار به دخالت اتحادیه یا دولت منجر می‌شود. اتحادیه‌های کارگری، به ویژه، می‌توانند برضد تبعیض مبارزه کنند و آثار کشش ناپذیری عرضه را با تثبیت نرخ مزد کمینه تصحیح نمایند و نیروهای قراردادی خود را در برابر نیروی قراردادی کارفرمایان قرار بدهند و در حالت تبانی مزدهای خود را تا سطحی که منحنی بهره‌وری نهایی نشان می‌دهد، بالا ببرند.

بدین گونه، چنان که نظریهٔ بهرهٔ مالکانهٔ اراضی در نظریهٔ عمومی بهرهٔ مالکانه ادغام گردیده است، امروزه، نظریهٔ استثمار کار نیز فقط به عنوان تصویر نظریهٔ عمومی استثمار عوامل نمایان می‌شود.

زمین، کار و سرمایه می‌توانند پاداشهایی کمتر از دریافتی نهایی خود وصول نمایند. استثمار یك طرفه نیست، بیش و کم شدید و بنابر ساختار بازار عوامل و محصولات و موافق نیروی قراردادی عوامل گوناگون تولید، نمودار می‌گردد. بنابراین، تصحیح پدیده‌های استثمار به آیندهٔ دور نابودی نظام سرمایه‌داری واگذار نشده و ممکن است موضوع اعمال مشخص و فوری بشود.

کتابشناسی

A) Sur la rente

GIDE et RIST, *Histoire des doctrines économiques*, Sirey, 1947, t. I, p. 146 sqq.

David RICARDO, *Principles of Political Economy*, Edition Sraffa, Cambridge, 1951.

A. MARSHALL, *Principles of Economics*, 8e éd., Londres, 1920.

A. STONIER and D. C. HAGUE, *A textbook of economic theory*, Londres, 1953.

D. H. BUCHANAN, *The historical Approach to Rent and Price Theory : Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 599.

K. E. BOULDING, *The concept of economic surplus*, *ibid.*, p. 638.

B) Sur l'exploitation

Karl MARX, *Le Capital* et *Salaires, prix et profit*, Paris, Ed. Sociales, 1958.

A. C. PIGOU, *Economics of Welfare*, 4e éd., Londres, Macmillan, 1932.

Joan ROBINSON, *Economics of Imperfect Competition*, Londres, Macmillan, 1933.

E. H. CHAMBERLIN, Monopolistic Competition and the Productivity Theory of distribution, *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 143.

G. F. BLOOM, A reconsideration of the Theory of Exploitation, *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 245. (Cet article est particulièrement recommandé.)

P. MAURICE, *Les théories modernes de l'exploitation du travail*, Paris, Dalloz, 1960.

فصل دوم

بازار کار و مزد

مزد، در زبان متداول، پاداش کار است. این قاعده سهل و در عین حال مبهم است و نیاز به توضیح و موشکافی دارد.

در اقتصاد نوین، برخلاف آنچه در نظامهای بردگی و سرواژمی گذشت، نیروی کار دستی یا فکری، از لحاظ حقوقی در اختیار کسانی است که آن را فراهم می کنند و در برابر پاداشی به نام مزد به کارفرمایان تقاضا کننده عرضه می نمایند.

عمل عرضه و تقاضا کار را به صورت کالا در می آورده، حال آنکه از کلیهٔ جهات فیزیولوژی، روانشناسی، اجتماعی و اخلاقی، عنصر کار که ناشی از وجود انسانی است، نمی تواند مانند سایر اشیاء یك کالا باشد. در این جهت است که می توان از گرایشی گفت‌وگو کرد که می خواهد کار را از وابستگی انسان بیرون آورد.

محتمل است خدمات کار مستقیماً برای تقاضاکنندگان مفید باشد: بدین قرار است خدماتی که خدمتکاران انجام می دهند. اما تقاضای عمدهٔ کار ناشی از کارآفرینان است و از دید اینان کار با ارضای احتیاجات مطابقت نمی کند، بلکه به درد تولید می خورد. در واقع، در نظام اقتصادی مبتنی بر بنگاه، میان سرمایه و کار از لحاظ حقوقی و اقتصادی تفکیك شده است. کارآفرین اقتصادی کسی است که در درون بنگاه به اجتماع عوامل تولید از حیث کارکرد تحقق می بخشد. نظام مزدبگیری با نظام سرمایه‌داری تطبیق می نماید.

دولت و مقامات عمومی اجتماعی نیز که نیاز به کارمند و کارگزار دارند، اکنون تقاضاکنندهٔ عمدهٔ کار می باشند.

در این صورت، تصریح موارد کاربرد اصطلاح مزد ضروری به نظر می‌رسد. ریشه‌شناسی دقیق‌تر به تشخیص نکات زیر منتهی می گردد:

۱) حقوق نوکران در خدمات خانوارها: در دنیای کنونی اهمیت این مورد روز به روز کمتر می‌شود.
۲) مزد که پاداش عاملان اقتصادی اجرایی یا مدیریت است که کار خود را به بنگاههای خصوصی یا عمومی عرضه می‌کنند و در حساب هزینه‌های تولید این بنگاهها ثبت می‌شود. این بنگاهها برای بازار کار می‌کنند.
۳) حقوق که پاداش کارکنان مؤسساتی است که برای بازار و موافق قانونِ هزینهٔ تولید عمل نمی‌نمایند (کارمندان دستگاههای اداری). اصطلاح «حقوق» غالباً برای بیان پاداش مزدبگیران بخش خصوصی در ردهٔ بالا نیز به کار می‌رود.

چنان که قبلا اعلام شده است، حقوق کارمندان با مزد کارکنان بنگاههای صنعتی و بازرگانی در ارتباط است. حقوق کارمندان جزء می‌تواند به مزد کارگران و مستخدمان جزء نزدیك شود، حال آنکه حقوق کارمندان متوسط و کارمندان عالی‌رتبه با پاداش افراد متوسط یا عالی‌رتبهٔ بنگاههای خصوصی مقایسه می‌گردد. در گذشته، حقوق وظایف و مشاغل عمومی در سطح پایین قرار داشته و در مقابل همراه با ثبات اشتغال و بازنشستگی بوده است. امروزه، دیگر وضع به این ترتیب توجیه نمی‌شود، زیرا کارکنان خصوصی نیز می‌توانند از ثبات نسبی کار و بازنشستگی خود استفاده نمایند. این جریان توضیح می‌دهد که کارمندان دولت در درخواستهای خود غالباً به بی‌ترتیبی کارکرد دولت، به ویژه در مراتب عالیتر استناد می‌جویند.[1]

مزدبگیران و کارمندان، در هر مرتبه از سلسله مراتب، وضعیت حقوقی مشابهی دارند: با این همه، ممکن است نسبت به یکدیگر وضع اجتماعی بسیار متفاوتی داشته باشند. مقولهٔ حقوقی یا اقتصادی، مقولهٔ اجتماعی را در بر نمی‌گیرد.

در اینجا ما مزد را به معنای اقتصادی اصطلاح به منزلهٔ پاداش کار وابسته‌ای بررسی می‌کنیم که یك عامل اقتصادی (اجرایی یا مدیریت)، براساس قرارداد با یك بنگاه انجام می‌دهد و به هیچ وجه خطر خاص فعالیت این بنگاه را به عهده نمی‌گیرد. این پاداش صورت مقطوع دارد، بدین معنی که مستقل از نتایج فعالیت اقتصادی بنگاه و پیش بینی در قرارداد و به صورت پیش پرداخت می‌باشد؛ زیرا، بیشتر اوقات، مزد پیش

---

۱. در بارهٔ این نکات رجوع شود به:
A. Tiano, *Les traitements des fonctionnaires et leur détermination* (1930-1957), Paris, Médicis, 1958.

از جریان تولید در بازار پرداخته می‌شود.

قسمت اول ــ فرضیهٔ مزد

مزد، چنان که تعریف کرده ایم، در واقعیت نوین، فرضیهٔ پیچیده و غالباً مبهمی است. چند تمایز و تشخیص مقدماتی باید به عمل آید.

الف) مزد *بازده* و مزد *اجتماعی*

نخستین تمایز مبتنی بر *منشاءِ* درآمد وصولی، یعنی منشاءِ مزد بازده یا مزد اجتماعی است.

الف. مزد *بازده* (یا مزدمستقیم) آن است که مستقیماً با مشارکت کارگر در فراگرد تولید ارتباط دارد و درجهٔ مشارکت تولیدی وی را در کار بنگاه معین می کند.

مزد بازده اصولا *انفرادی* بوده و به سه شکل عمده به شرح زیر عرضه می شود:

۱) مزد برحسب واحد زمان که ساعتی، روزانه یا هفتگی و یا ماهانه پرداخته می شود. این مزد که کاربرد آن آسان است مشقت کوشش را درنظر می گیرد، اما این عیب را دارد که بازده را تحریك نمی کند.

۲) مزد برحسب واحد کالا که میزان پاداش عامل کار را متناسب با بهره‌وری فیزیکی معین می نماید. این مزد که مورد پذیرش کارآفرینان اقتصادی است به مخالفت کارگران اتحادیه‌های کارگری برخورده و این ایراد بر آن گرفته شده که یك طرز پاداش مبتنی بر مساوات نبوده و موجب تحلیل و افراط در مصرف نیروی کارگر است وبه‌محض آنکه ارزش کار کارگر ازمزد عادی وی در گذشته تجاوز کند، کارفرما را برمی انگیزد تا از پاداش بر اساس مقدار تولید بکاهد.

درك این حقیقت جالب است که اتحادیهٔ کارگری انگلستان، که در گذشته مخالف مزد برحسب واحد کالا بود، پس از جنگ سکوت مخالفت آمیز خود را شکسته است: این اتحادیه (T.U.C.) در سال ۱۹۴۹ رسماً توسل به مزد برحسب واحد کالا را پذیرفته است. در اکتبر سال ۱۹۳۸، در ۷۵٪ از کل کارگران انگلستان موافق مزدهای زمانی و ۲۵٪ موافق با مزد برحسب واحد کالا بودند. این درصدها در اکتبر سال ۱۹۴۹ به ترتیب به ۷۱٪ و ۲۹٪ رسید: مزد برحسب واحد کالا در صنایع استخراج فلزات، مکانیك، برق، ساختمانِ کشتی و نساجی گسترش یافته است.

۳) مزد براساس جوایز یا مزد تصاعدی می‌خواهد مزایای مزد زمانی را با مزد برحسب واحد کالا آشتی و سازش بدهد (اعم از کارگاه و یا مجموعهٔ نیروی کار بنگاه)

تا همکاری کارگران بیشتر شود و روح گروهی کارگر و ابتکار کارگری توسعه و پرورش پیدا کند. از میان اشکال مهم مزد گروهی موارد زیر را می‌توان ذکر کرد:
ــ مزد متناسب، بنابر توصیه شولر، صاحب صنعت فرانسوی که عبارت است از افزایش مزد پرداختی بنگاه به تناسب ازدیاد میزان فروش؛
ــ شرکت تضامنی کارگری یا تعاونی نیروی کار که عبارت است ازموافقت با پرداخت مبلغ معین به گروه کارگر شریك: این نظام در کارخانه‌های باتا[۲] رواج داشته است.

ب. امروزه، ملاحظه می شود که *مزد اجتماعی* (یا مزد غیرمستقیم) در کنار مزد بازده، مستقل از فعالیت کارگر، اما با توجه به شخصیت انسانی، وضع خانوادگی و اجتماعی وی توسعه می‌یابد.

تشخیص و تفکیك مزد مستقیم از مزد غیرمستقیم، با دقت کمتر، شامل مزد بازده و مزد اجتماعی نیز می‌شود.

مزد اجتماعی مشتمل است بر:
ــ مزد خانوادگی: مجموعهٔ مزایای منظم و مستمر خانوادگی (مدد معاش خانوادگی) یا تصادفی (مدد معاش پیش از زایمان، کمك زایشگاهی، مدد معاش مزد منحصر اختصاصی به خانواده‌ای که فقط از یك جا درآمد حرفه‌ای دارد، کمك هزینهٔ مسکن)؛
ــ مزایای بیمهٔ اجتماعی، مثلا بیمهٔ درمانی؛
ــ پرداختهای مشروط (تعطیلات با استفاده از حقوق)؛
ــ مزد مؤخر: بازنشستگیها.

ب) *مزد به عنوان هزینه و مزد به عنوان درآمد*

تمایز مزد به عنوان هزینه و مزد به عنوان درآمد بستگی به زاویهٔ دیدی دارد که برای بررسی مزد در نظر گرفته می‌شود، یعنی دیدگاه پرداخت‌کننده (کارفرما) یا دریافت‌کننده (کارگر). اختلاف میان این دو مفهوم مهم می‌باشد.

الف. مزد، به عنوان هزینهٔ نیروی کار برای کارفرما مشتمل است بر:
ــ مزد بازده یا مزد مستقیم که می‌توان بدان جوایز و مزایای مستمر و منظم جنسی انفرادی یا جمعی را افزود؛
ــ تعطیلات و روزهای عید با استفاده از حقوق و پاداشهای استثنائی (پاداشهای اواخر

۲. باتا، کارخانهٔ کفاشی است که در کشورهای مختلف شعبه دارد. ــ م.

سال)؛

ـ هزینهٔ مالیاتی که مستقیماً به اشتغال نیروی کار مربوط است (در فرانسه، کارفرما پرداخت مقطوع ۵٪ را به عمل می‌آورد)؛

ـ سهمیه‌های اجتماعی پرداختی به شکل مالیات (مالیات پرداختی بنگاهها در انگلستان، بدون رابطهٔ مستقیم با مزد، برای تأمین مالی مدد معاش خانوادگی و خدمات ملی تندرستی) یا به شکل عوارض شبه مالیاتی؛

ـ هزینه‌های اجتماعی که بنگاهها از روی خیرخواهی به عهده گرفته‌اند؛

ـ مخارجی که بنگاهها برای مسکن و آموزش حرفه‌ای کارکنان (در فرانسه، فرمان اوت سال ۱۹۵۳، در بنگاههایی که بیشتر از ۱۰ تن کارگر شاغل دارند سهم کمینهٔ کارفرمایان را تا ۱٪ میزان کلی مزدها معین می‌نماید)؛

ـ مزایای فردی جنسی (توزیع رایگان یا با تخفیف قیمت بعضی از محصولات) و جمعی (غذاخوریها، خدمات پزشکی، تأسیسات ورزشی، خدمات اجتماعی، مجتمعهای تعطیلات تابستانی...).

ب. مزد به عنوان درآمد کارگر، یا به عنوان درآمد خالص آن مشتمل است بر:

ـ مزد مستقیم؛

ـ مزد اجتماعی؛

منهای

ـ کسور برای مزد مؤخر (کسور بازنشستگی یا بیمهٔ اجتماعی)؛

ـ بار مالیات مستقیم که بر مزد بگیران وضع گردیده است.

به این ترتیب، درآمد قابل تصرف و موجود کارگر به دست می‌آید.

پ) *اصطلاحات گوناگون مزد*

سرانجام، مزد ممکن است بنابر متغیرهایی که به پاداش پرداختی پولی یا مزد اسمی تخصیص بدهند، به چهار صورت ارائه شود:

با پیروی از ریشه‌شناسی پیشنهادی ژان لوم[3] می‌توان چنین تشخیص داد:

الف. مزد *اسمی*، شمار واحدهای پولی است که کارگر دریافت می‌دارد (SN).

ب. مزد *واقعی* (SR)، همانا مزد اسمی ضرب در شاخص هزینهٔ زندگی است.

3. Jean Lhomme, *La politique sociale de l'Angleterre contemporaine,* p. 31 et suiv.

بنابراین، می‌توان چنین نوشت:

$$SR=\frac{SN}{CV}\times 100$$

این مزد قدرت خرید کارگر را بیان می‌کند.

شاخص هزینهٔ زندگی قیمت کالاهای مصرفی مزدبگیر (کالاهای مزدی)[۴] یا کالاهای مصرفی خانوادگی (مثلا درفرانسه، شاخص ۲۵۰ کالا) را درنظر می‌گیرد.

پ. مزد تودهٔ *کارگر شاغل* (SM): مزد اسمی ضرب در اشتغال است و مبین مجموعهٔ پاداشهای اسمی پرداختی به کسانی است که واقعاً کار می‌کنند.

پس می‌توان چنین نوشت:

$$SM=\frac{SN\times E}{100}$$

E نشانهٔ اشتغال، یعنی عدهٔ کارگر شاغل است.

ت. مزد *کلی* (SG): مزد اسمی ضرب در دو متغیر هزینهٔ زندگی و اشتغال است.

می‌توان چنین نوشت:

$$SG=\frac{SR\times E}{100} \quad \text{یا} \quad SG=\frac{SM}{CV}\times 100$$

تفکیك و تمایز در سه دسته که هم اکنون به عمل آمد، جنبهٔ اساسی دارد. مباحثات دربارهٔ مزد اساساً ناشی از این است که اغلب از یك موضوع گفت‌وگو نمی‌شود. این تشخیص و تمایز ارزش خاص خود را دارد و مسائل مختلفی را مطرح می‌سازد.

به علاوه، مقرون به فایده است که برای مزد به عنوان هزینه و مزد به عنوان درآمد یك اصطلاح معتبر و ارزنده پذیرفته شود تا به ویژه بتوان اقدام به سنجشهای بین‌المللی کرد. بنا به توصیهٔ انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی (.I.N.S.E.E)، هزینهٔ ساعت کار برای بیان مزد به عنوان هزینه انتخاب می‌گردد که مزد مستقیم و هزینه‌های الحاقی را در بر می‌گیرد، زیرا این واحد زمان در تعرفه‌های پرداخت و نیز در محاسبات بهره‌وری وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته است. مزد به عنوان درآمد می‌تواند بر اساس میانگین عایدی هفتگی ارائه شود. اصطلاح اخیر عایدی ساعتی متوسط و مدت کار هفتگی را در نظر می‌گیرد.

قسمت دوم ــ ساختار کنونی بازار کار

بازار کار، از نیمهٔ دوم سده نوزدهم، دچار تغییرات عمیق ساختاری شده است.

---

4. wages-goods

تاکنون بازار در مسیر عمومی زندگی اقتصادی، یعنی فردگرایی و ازادی گرایی شرکت داشت، اما حالا متدرجاً به صورت میدان عمل اختصاصی و منحصر به گروههای کارگری و کارفرمایی و قلمرو و مهم دخالت دولت درآمده است.

این تحول در فرانسه بخصوص روشن و آشکار است. هدف اصول مسلم دوران انقلاب همانا نابودی «اصناف واسطهٔ» حایل میان فرد و دولت بوده است. قانون شاپلیه در سال ۱۷۹۱، در مادهٔ دوم مقرر می‌دارد که «اهالی با وضع همانند و شغل یکسان نمی‌توانند دربارهٔ به اصطلاح منافع مشترك، آیین نامه تنظیم نمایند». مواد ۴۱۴ و ۴۱۵ قانون جزا هرگونه اتحاد و اتفاق را ممنوع می‌دارد. با این همه، امپراطوری دوم آزادیخواه، وسیلهٔ قانون بیست‌وپنجم ماه مه سال ۱۸۶۴ بزه اتحاد را لغو می‌نماید و آزادی سندیکایی را مجاز می‌شمارد. والدك روسو[5] به موجب قانون بیست‌وپنجم ماه مارس سال ۱۸۸۴ آزادی سندیکایی را به تصویب پارلمان می‌رساند. در سال ۱۸۹۵ در لیموژ کنفدراسیون کل کار تشکیل می‌شود. در سال ۱۹۰۱ قانون، حق تشکیل انجمن و جمعیت را می‌شناسد.

سندیکالیسم در انگلیس از مدتها پیش به رسمیت شناخته شده بود. در سالهای ۱۸۲۵-۱۸۲۶ منع قانونی اتحادیه‌ها مبتنی بر قانون ۱۷۹۹ از میان می‌رود. اتحادیه‌ها صلاحیت مدنی به دست نمی‌آورند، اما مجاز می‌گردند و در مذاکرات جمعی پذیرفته می‌شوند. در سال ۱۸۳۳، رابرت اوون اتحادیه‌های بزرگ و مرکب کارگری را تأسیس می‌نماید که موجودیت آن کم دوام و موقتی است. قانون سال ۱۸۷۱ مزایای رسمی انجمنهای علمی را به سندیکاها اعطا می‌کند؛ در سال ۱۸۷۴، کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری نمایندگان یك‌میلیون‌ودویست‌هزار عضو را جمع‌آوری می‌نماید؛ در سال ۱۸۷۵، قانون اعتصابهای درجا را مجاز می‌دارد، به شرط آنکه اعتصاب کنندگان به هیچ‌گونه اعمال زور، فشار و تعدی نپردازند. در پایان سال ۱۹۰۶، حزب کارگر[6] تشکیل می‌شود.

روابط میان کارفرمایان و کارگران به دنبال این تحول ناگزیر تغییر می‌یابد. عقد اجارهٔ کار یا صنعت (که فقط دو ماده از قانون مدنی سال ۱۸۰۴ بدان اختصاص می‌یافت) که قرارداد فردی میان کارگر و کارفرما تلقی می‌گردید، جای خود را به

5. Waldeck-Rousseau
6. Labour Party

توافقهای جمعی می‌دهد و این جریان به مشارکت جمعی در تعیین اساسنامهٔ کار و غالباً تحت نظارت و مراقبت دولت منتهی می‌شود.

سرانجام، دولت خود مجموعه‌ای از آیین‌نامهٔ شرایط اجرای کار و مزد را تدوین می‌نماید.

بنابراین، چنین استنباط می‌شود که تحلیل اقتصاد مسئلهٔ مزد را بدون توجه به نهادی شدن بازار کار، به معنای وسیع اصطلاح، ناشی از پدیدهٔ سندیکایی و نیز دخالت دولت نمی‌تواند بررسی کند.

§ ۱. پدیدهٔ سندیکایی

الف) کلیت پدیده

در جامعهٔ نوین از سندیکاهای کارگری به عنوان «قوهٔ چهارم» یاد شده است. واقعیت این است که کارگران با تجمع خود معایب ناشی از پراکندگی و انزوا در برابر قدرت کارفرما را محدود کرده‌اند و نفوذی به دست آورده‌اند که از این پس در اقتصادهای کنونی مورد چون و چرا نمی‌باشد.

شمار کارگران عضو سندیکا در همهٔ کشورها پیوسته رو به افزایش است. در فرانسه، شمار درست مراکز بزرگ سندیکایی را نمی‌توان دانست (کنفدراسیون کل کار[7]، کنفدراسیون کل کار ـ نیروی کارگر[8]، کنفدراسیون دموکراتیك کار فرانسه[9]، کنفدراسیون کارگران مسیحی فرانسه[10]).

در انگلیس، «تریدیونیون»[11] بیش از نُه میلیون عضو دارد.

در ایالات متحده، در پایان سال ۱۹۵۵، کمیتهٔ سازمان صنعتی[12] و فدراسیون قدیمی کار امریکا[13] تصمیم به اختلاط گرفتند: مرکز جدید نمایندهٔ ۲۵٪ کل کارگران است. سندیکاهای مستقل دو میلیون عضو دارند. امروزه، سازمان عظیم کار[14] در برابر فعالیت اقتصادی سرمایه‌داران کلان[15] قرار می‌گیرد.

مراکز سندیکایی در ملتهای جوان که از سال ۱۹۴۵ به استقلال رسیده‌اند، ظاهراً

---

7. C.G.T. 8. C.G.T.-F.O. 9. C.F.D.T. 10. C.F.T.C.

۱۱. Trade Union، به معنی اتحادیهٔ کارگری، نام اتحادیه‌ای است در انگلستان. ـ م.

12. Committee of Industrial Organization
13. American Federation of Labour
14. big business
15. big labour

برای ایفای نقش درجه اول اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فرا خوانده شده اند (مثلا در تونس و مراکش).

و در پایان، مراکز بین‌المللی زیر ایجاد گردیده اند:

— فدراسیون جهانی سندیکایی که در سال ۱۹۴۵ تأسیس یافته بود، دچار عواقب ضدیت شرق و غرب شده و در ژانویهٔ سال ۱۹۴۹ به هنگام کناره‌گیری ایالات متحده، انگلستان و هلند از هم می‌پاشد؛

— کنفدراسیون جهانی سندیکاهای آزاد در سال ۱۹۵۰، پس از تجزیهٔ فدراسیون جهانی سندیکایی تشکیل می‌شود؛

— کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاهای مسیحی از سال ۱۹۲۰ وجود دارد.

اسلیکتر در اثر مشهور خود تحت عنوان *مبارزه در روابط صنعتی*[16]، گسترش سندیکایی را به خوبی توصیف کرده است، وی می‌نویسد: «گسترش سندیکایی چنان تغییری را پدید می‌آورد که اقتصاد این دوران را کاملا قابل مقایسه با تغییرات نهادی نظیر توسعهٔ نظام نوین اعتبارات یا شرکت سهامی بی‌نام می‌نماید. سندیکاها فقط سازمانهای ساده‌ای نیستند که کارگران را برای بحث در برابر کارفرمایان در وضع بهتر قرار بدهند، بلکه جایگاه قدرت بزرگی می‌باشند.»

سندیکاهای کارفرمایی، پنهانی یا رسمی در برابر اتحادیه‌های کارگری تشکیل می‌شوند و دارای قدرت مالی و نیز غالباً قدرت سیاسی بوده و با سازمانهای کارگران نه فقط در بازار کار، بلکه در قلمرو سیاست رو به رو می‌شوند. اما سندیکالیسم کارفرمایی تحت تأثیر فردگرایی باطنی اعضای خود است.

در سال ۱۸۸۴ در فرانسه ۱۸۵ سندیکای کارفرمایی در پاریس و حدود صد اتاق سندیکایی در شهرستانها وجود داشت. در سال ۱۹۲۴، شمار ۶۲۱۰ سندیکای کارفرمایی بدین شرح وجود داشته است: سندیکاهای اولیه (مانند کمیتهٔ معروف کارخانه‌های آهن‌گدازی[17]) مجتمع در فدراسیون حرفه‌ای یا منطقه‌ای رابط حرفه‌ای[18]. در سال ۱۹۱۹ آقای کلمانتل وزیر بازرگانی ایجادِ کنفدراسیون کل تولید فرانسه[19] را الهام بخشیده که در سال ۱۹۳۶ جای خود را به کنفدراسیون کل

16. S.H.Slichter, *The Challenge of Industrial Relations.*
17. Comité de Forges
18. Fédérations professionnelles ou régionales interprofessionnelles
19. Confédération Générale de la Production Française

کارفرمایی فرانسه[۲۰] داد و این نیز در سال ۱۹۴۶ به کنفدراسیون ملی کارفرمایی فرانسه[۲۱] تبدیل شده است.

سرانجام دستمزدبگیران در بنگاههای نوین وظایف فنی یا اداری مهمی را به عهده می گیرند و بخش بزرگی از وظیفه در درون بنگاه را به عهده دارند. این افراد کارکنان اداری را تشکیل می‌دهند که در برابر مالکان مؤسسهٔ تولیدی و کارگران اجرایی از اصالت خاص خود آگاهی یافته اند و برای دفاع از منافع خاص خود تجمع نموده اند. کنفدراسیون کل کارمندان [۲۲] در فرانسه، به ویژه، مثالی جالب است.[۲۳]

ب) *رفتار سندیکاها*

اهمیت پدیدهٔ سندیکایی در تحلیل اقتصادی از این واقعیت سرچشمه می گیرد که تصمیمات در بازار کار دیگر به تنهایی انفرادی نبوده، بلکه ناشی از رؤسای گروههاست و افق اقتصادی و نفوذ اینان از محدودهٔ بنگاه یا صنعت فراتر می‌رود.

۱) بررسی رفتار اتحادیه‌های کارگری موجب پیدایش عقاید متناقض و متضاد شده است. برخی از نویسندگان که برجسته‌ترین آنها لیندبلام[۲۴] است، عقیده دارند که سندیکا به هیچ‌وجه نمی تواند به تحلیل اقتصادی مبادرت ورزد، زیرا پیش از هرچیز کاملا یك نهاد اجتماعی، «یك سازمان سیاسی است که در محیط اقتصادی عمل می کند» و هدف اصلی آن بقاء و رشد خود اوست: فعالیت سندیکا بیشتر به صورت فشارهای سیاسی نمودار می شود تا دخالتهای اقتصادی و افزایش بهزیستی اقتصادی اعضای آن فقط توجیه شکلی و ظاهری موجودیت اوست. سندیکا چون در آمیزه ای از روابط سیاسی قرار دارد (در ارتباط با فدراسیون و کنفدراسیون سندیکایی، دولت، سازمانهای کارفرمایی) و جایگاه برخوردها و پیکارهای درونی است، سیاست مزد مهمترین مشغلهٔ فکری آن نیست. سندیکا در این نظرگاه «از آنجا که فروشندهٔ انحصاری نیروی کار نیست، دموکراسی ابتدایی نیز نمی باشد».

این نظریه بی چون و چرا بخشی از حقیقت را در بر دارد: در فرانسه، ما در بارهٔ جنبهٔ

20. Confédération Générale du Patronat Français
21. Confédération Nationale du Patronat Français
22. Confédération Générale des Cadres

۲۳. ر. ك.

Marc Penouil, *Les cadres et leur revenu,* Paris, Médicis, 1958.
24. Lindblom, *Unions and Capitalism.*

سیاسی یا صورت اداری سندیکایی برای ایراد و اعتراض به ارزش آن تجربهٔ افراطی داریم. با این همه هرگاه سندیکا نفوذ عوامل اقتصادی را در عمل سندیکایی و بازتابهای این عمل را در زندگی اقتصادی نادیده انگارد، زیاده‌روی کرده است.

بنابراین، چنان که اقتصاددانان امریکایی شیستر[۲۵] و دنلپ[۲۶] توصیه و اجرا کرده‌اند، مهم تصریح دقیق جنبه‌های اقتصادیِ رفتار سندیکاهای کارگری و بدین منظور تحلیل افق اقتصادی، هدفها و وسایل عمل آنهاست.

افق اقتصادی سندیکاها متناسب با اهمیت و مسئولیتها تغییر می‌پذیرد: سندیکا هر قدر مسئولیت اقتصادی و اجتماعی زیادتری داشته باشد، بیشتر هدفهای درازمدت راتعیین می‌کند. در این مورد بر حق روی «بلوغ» سیاسی و اقتصادی رؤسای سندیکاهای بزرگ تأکید شده است و این صفتی است که به عنوان مثال به دشواری می‌تواند مایهٔ اعتراض مسئولان اتحادیهٔ کارگری انگلستان یا سازمانهای سندیکایی اسکاندیناوی و نیز بعضی از رؤسای سندیکاهای فرانسه گردد.

سندیکا دو هدف به شرح زیر دارد:

الف. پاره‌ای از هدفها دربارهٔ بیشینه‌سازی «کل مزدهای پرداختی»[۲۷] اعضای اتحادیه است.

تعیین این هدفها بستگی به وضعیت عمومی اقتصادی، موقعیت خاص بنگاه، صنعت و عناصر مقایسه‌ای دارد که همه منشاءِ رقابت سندیکایی می‌باشند.

به طور کلی، می‌توان گفت که هدف نخست سندیکایی تثبیت مزدها در جریان نوسانات زندگی اقتصادی است. اتحادیه در باب ترقی مزد، رابطهٔ میان اشتغال ونرخ مزد را در نظر می‌گیرد و بازتابهای نامساعد ترقی بی‌ملاحظهٔ مزد را در اشتغال (اخراج کارگران؛ ماشینی کردن متزاید بنگاهها؛ رقابت کارگرانی که عضو سندیکا نیستند) مورد توجه قرار می‌دهد.

ب. هدفهای دیگر جنبهٔ پولی ندارند، مانند تحریك و تشویق به جلب اعضای بیشتر به سندیکا؛ مراقبت در توزیع کار موجود ضمن مبارزه با ساعات اضافی یا اجتناب از اشتغال کارگران خارجی؛ نظارت بر معرفی اختراعات فنی؛ تغییر شکل روابط میان

---

26. Dunlop
27. wage bill

سرمایه و کار در درون بنگاه سرمایه‌داری.

وسایل عمل سندیکاها مختلف است: عمل قدیمی و متعارف همانا اعتصاب است که ماکزیم لوروآ هدفهای متفاوت و پیاپی آن را نشان داده، به این ترتیب که از اعتصاب حرفه‌ای آغاز و به اعتصاب مبارزه و سپس به اعتصاب سیادت‌جویی و فرمانروایی رسیده است.[۲۸] اما عمل سندیکایی می‌تواند شکلهایی را بگیرد که بیشتر مبین ارادهٔ دفاع از بنگاه باشد تا اندیشهٔ مطالبهٔ اصولی و مستمر، مانند کمك به گسترش تقاضای محصول با اقدام به تبلیغات؛ تأثیر بر شرایط عرضهٔ محصول (در پاره ای از موازد تاریخ انگلستان و ایالات متحده چنین فاش می کند که سندیکاها برای کاهش ذخایر زیاده فراوان زغال، دست از کار کشیده اند)؛ دخالت در شرایط رقابت در بازار محصولات (ایجاد برچسب سندیکایی، نشانهٔ کالا)؛ و تقاضای حقوق حمایتی گمرکی به سود بعضی از کارفرمایان. هر قدر تقاضای این محصولات دارای کشش بیشتر و سهم هزینهٔ کار در قیمت تمام شدهٔ بنگاهها بالاتر باشد، سندیکا بیشتر به این اقدام در بازار محصولات مبادرت می‌ورزد.

اغلب در مسیر زیاده‌روی، تصویر تخیلی یا انقلابی از عمل سندیکایی حفظ کرده اند. این عمل از دایرهٔ اشتغالات عمومی دنیای معاصر که امنیت است، دور نمی‌ماند. به علاوه، سندیکالیسم، تحت فشار طرفداران خود، بیش از پیش علاقه‌مند به اکتساب مزایای ملموس است که به عنوان مثال در دولت رفاه عمومی[۲۹] است و توسط ارادهٔ تغییر شکل نظام اقتصادی تحریك نشده است. چنان که حتی در فرانسه که یك سنت طولانی انقلابی سندیکالیسم را الهام می بخشد و این سندیکالیسم بیش از سایر کشورها علاقه به سیاست پیدا کرده است، به تازگی می‌توان به وجود گرایشهای مخالف در درون کنفدراسیون کل کارگران (C.G.T.) پی برد (گرایش اصلاح‌طلبانهٔ لوبرن[۳۰] برضد تمایلات سازشکارانهٔ فراشون[۳۱])؛ موفقیت قراردادهای بنگاه از نوع

۲۸. دربارهٔ اعتصابها می‌توان به این آثار مراجعه کرد:
André Marchal., *L'action ouvrière et la transformation du régime capitaliste,* Paris, 1943; J.Lajugie, *Salaire et grèves,*I.S.E.A., Paris, 1945; K. Knowles. *Strikes: a study in industrial conflicts,* 1952.

29. Welfare State
30. Le Brun
31. Frachon

موافقت‌نامهٔ رنو، با وجود مخالفت با ماهیت سیاسی کنفدراسیون کل کارگران (C.G.T.)، بسیار پرمعنی و قابل درك است. سندیکاها، در ایالات متحده، قاعدهٔ کار سرمایه‌داری را می‌پذیرند و در عین حال، در این جهت، ذره ای از دفاع منافع کارگران صرف نظر نمی نمایند. سندیکالیسم انگلستان و اسکاندیناوی به نوبهٔ خود همیشه بیشتر سازشکار بوده اند تا انقلابی و هر روز با وضوح بیشتر در می یابند که سطح زندگی طبقهٔ کارگر بیشتر به توسعهٔ اقتصادی و کمتر به نظام اقتصادی بستگی دارد.

۲) سندیکای کارفرمایی غالباً پس از اتحادیهٔ کارگری تشکیل می شود و واکنش دفاعی را بیان می کند. اما چنان که گفته شد، پیوند و یکپارچگی آن به سبب گرایش فردگرایانهٔ رؤسای بنگاهها ضعیف است.

به طور کلی، هدف بزرگ سندیکاهای کارفرمایی این است که نیروی کار مکفی به نرخهای مزد با صرفه‌تر برای بنگاه در اختیار داشته باشند.

روشهای سندیکاهای کارفرمایی به شرح زیر متفاوت است:

— افزایش عرضهٔ نیروی کار غیر سندیکایی: در این مورد غالباً مثال کارآفرینان شیکاگو آورده می‌شود که حمل و نقل کارگران غیر سندیکایی مقیم نقاط دور از شهر را برای مبارزه با اتحادیه‌های کارگری شهر به عهده می گیرند؛

— انهدام قدرت سندیکاها از طریق تبعیض در اشخاص و در مزدها و در اقدام به تعطیل کارخانه و اخراج جمعی[۳۲]؛

— اعمال نفوذ در مقامات دولتی از راههای غیرمستقیم یا سرّی (نفوذ پارلمانی؛ فشارهای مالی؛ مطبوعات و تبلیغات) یا حکومت با واسطهٔ اشخاص.

با این وصف، در حال حاضر، به نظر می آید که این روشها از مفاهیم بیش از پیش کهنه و متروك ناشی می شوند. کارفرمایی در انگلستان و ایالات متحده و در سالهای اخیر در فرانسه در جست‌وجوی اتفاق با اتحادیه های کارگری است و اندیشهٔ «روابط انسانی» در درون بنگاه این احساس را پدید آورده است که همکاری میان سرمایه و کار محیط تفاهم متقابل ایجاد می کند و به سود بهره‌وری تمام می شود. بنابراین، در اتحادیه های کارگری و نیز کارفرمایی، جست‌وجوی امتیاز نسبت به طرف مقابل، جای خود را به جست‌وجوی نتیجهٔ مشترك داده است. از دیدگاه کارفرمایی، تحول مفاهیم بر اثر دستیابی به مدیریت واحدهای اقتصادی «مدیران» که هم برای سرمایه‌داران و هم

32. lock-out

کارگران متفاوت می‌باشند، شتاب گرفته است. شخصیت «کارفرمای مبارز» به زمان گذشته تعلق دارد.

یادآوری این نکته شایان توجه است که در فرانسه، جالب‌ترین ابتکارات اجتماعی طی سالیان اخیر در بخش ملی شده انجام گرفته است: قرارداد مؤسسهٔ تولیدی رنو (سپتامبر سال ۱۹۵۵)، که وسیعاً تقلید شده، مفهوم جدیدی در روابط میان عاملان تولید در درون واحد تولید پدید آورده است.

توسعهٔ «سیاست قراردادی» که بر اثر رویدادهای ماه مه ۱۹۶۸ زمینهٔ مساعد به دست آورده بود، در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ به نتایج بسیار مهمی بدین شرح رسیده است: امضای «قراردادهای ترقی» در مؤسسات ملی؛ توافق ملی دهم فوریهٔ سال ۱۹۶۹ دربارهٔ ایمنی کار؛ قرارداد نهم ژوییهٔ سال ۱۹۷۰ دربارهٔ آموزش حرفه‌ای؛ ماهانه کردن کارگران ساعتی.

این نشانه‌های تغییر و تبدیل در فضای اجتماعی که یکی از شرایط مهم کارآیی اقتصادی است، سزاوار خوشوقتی می‌باشد.

پ) *مذاکرهٔ جمعی و پیمانهای جمعی*

نتیجهٔ پیدایش و توسعهٔ گروههای کارگری و کارفرمایی همانا تغییر و تبدیل در روابط میان کارفرمایان و کارگران بوده است: در گذشته، این روابط ناشی از قرارداد فردی بود، اما امروزه در مذاکرهٔ جمعی و سرانجام با تهیه و تدوین پیمانهای جمعی معین می‌شود.

پیمان جمعی، توافق دربارهٔ شرایط کار و سطح مزد میان سندیکای کارگری و کارفرما یا گروهی از کارفرمایان است و اساسنامهٔ روابط جمعی در یك مؤسسه، یك صنعت یا یك حرفه را تشکیل می‌دهد.

این پیمان مزایای فراوان دارد و جبران نابرابری میان کارگران و کارفرمایان را امکان‌پذیر می‌گرداند؛ تثبیت شرایط کار را طی مدت معین تحقق می‌بخشد؛ سندیکاهای کارگری را در راه همکاری متعهد می‌کند؛ جریان مسالمت‌آمیز کردن و آرامش اجتماعی را با اعطای آزادی اجتماعی به کارگران آسان می‌نماید و سرانجام شرایط کار و سازمان‌یابی حرفه‌ها را عقلایی می‌کند.

پیمان جمعی غالباً از طریق تصفیهٔ تعارضات جمعی کار (رویهٔ سازش و حکمیت) تکمیل شده است و این امر به سازمانهای کارفرمایی و کارگری وسیلهٔ مسالمت‌آمیزی برای رفع اختلاف عرضه می‌دارد.

امروزه، نظام پیمانهای جمعی در کلیهٔ اقتصادهای نامتمرکز وسیعاً رواج و انتشار یافته است.

در کشورهای انگلوساکسون، پیمانهای جمعی بر اثر ابتکارات خصوصی و خارج ازهرگونه اساسنامهٔ کلی رسمی و قانونی تهیه و تدوین می‌شوند. در انگلیس، پیمانهای جمعی که از سال ۱۸۷۱ قانونی شده‌اند، از تصویب و صحهٔ قانونی نگذشته‌اند. *کتابچه راهنمای روابط صنعتی*[۳۳]، که وزارت کار در سال ۱۹۴۴ منتشر ساخته است، اعلام می‌دارد که «پذیرش پیمانهای جمعی محضاً اختیاری است و منحصراً نتیجهٔ آگاهی بر تعهد اخلاقی است». پیمان جمعی یک «توافق مردانه»[۳۴] است و همین در انگلستان کفایت می‌کند.

در ایالات متحده، در سال ۱۹۴۵ پیمانهای جمعی ۱۴ میلیون کارگر، یعنی ۹۵٪ ازمزدبگیران معادن، حمل و نقل دریایی، باراندازها، کارکنان راه آهن؛ ۹۰٪ از کارگران صنایع اتومبیل و فولاد و کشتی سازی و فقط ۲۰٪ از کارمندان اداری را در بر می‌گرفت.

در فرانسه، پیمان جمعی منشاءِ قانونی دارد. البته قدیمی‌ترین پیمان جمعی مربوط به کارگران چاپ در سال ۱۸۴۳ و پیمان معروف آراس[۳۵] در سال ۱۸۹۱ (در معادن) است. لکن، قانون بیست‌وپنجم ماه مارس سال ۱۹۱۹ محرک توسعهٔ پیمانهاست و قوانین بعدی نقش متقابل دولت و سندیکاها را در تهیه و اجرای آن معین کرده‌اند.

در اینجا لازم است سه مرحلهٔ عمده تشخیص داده شود:

۱) قانون بیست‌وپنجم ماه مارس سال ۱۹۱۹ مقرر می‌دارد که پیمان جمعی فقط دربارهٔ اعضای اتحادیه‌های امضاء کننده قابل اجرا و اجباری می‌باشد. کارفرما و مزدبگیر که وسیلهٔ پیمان جمعی با یکدیگر در ارتباط قرار دارند، نمی‌توانند توسط قرارداد فردی مخالف از آن منحرف بشوند.

۲) نظام جدید پیمانها وسیلهٔ قوانین مورخ بیست‌وچهارم ژوئن سال ۱۹۳۶، سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۳۶ و چهارم مارس ۱۹۳۸ ایجاد گردیده است.

مفاد پیمان، بلافاصله پس از تقاضای یکی از طرفین، اجباری می‌شود. وزارت کار به موجب فرمان می‌تواند پیمان جمعی میان سازمان سندیکایی دارای نمایندگی بیشتر را

---

33. *Industrial Relations Handbook*
34. gentleman's agreement
35. Arras

بر مجموعهٔ یك حرفه یا یك منطقه تعمیم بدهد. در این صورت، پیمان جمعی به عنوان قانون حرفه‌ای تلقی می‌شود و به این ترتیب حقوق عمومی ایجاد می‌کند.

در سال ۱۹۳۶، تعیین نرخ مزدها یکی از هدفهای اصلی و عمدهٔ پیمان جمعی بوده است: این پیمان می‌بایستی مزد کمینه را برای هر نوع حرفه معین نماید. ظرف مدت دو سال بیش از ۵۵۰۰ پیمان جمعی تحت نفوذ قانون مورخ ۱۹۳۶ منعقد گردید.

قانون مصوب سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۳۶، قانون پیمانهای جمعی را با ایجاد رویهٔ سازش وداوری اجباری، پیش ازهرگونه اعتصاب یا تعطیل واخراج گروهی و در حالت بروز اختلاف و تعارض کار تکمیل می‌نماید. داوری، به هنگام فقدان پیمان جمعی می‌توانست به عمل آید. قانون مورخ چهارم ماه مارس سال ۱۹۳۸ یك دیوان‌عالی داوری شامل سه عضو شورای دولتی، دو قاضی از سازمان محاکم، دو کارمند عالی‌رتبه برای تجدیدنظر در تصمیمات داوران و صدور حکم ایجاد می‌کرد.

این نظامات طی جنگ ۱۹۳۹-۱۹۴۵ به حال تعلیق درآمد.

نظام پیمانهای جمعی، پس از لغو قانون مورخ بیست‌وسوم دسامبر ۱۹۴۶ از نو برقرار گردید و کار مزد آن منوط به تصویب وزیر کار بود، اما مزد ازدایرهٔ اجرای آن بیرون می‌ماند و به این ترتیب تقریباً آن را بیفایده می‌نمود. پس از لغو این قانون، منشور جدید پیمانهای جمعی وسیلهٔ قانون مورخ یازدهم فوریهٔ سال ۱۹۵۰ تدوین شده است.

۳) قانون یازدهم فوریهٔ سال ۱۹۵۰ میدان اجرای پیمانهای جمعی را به صورتی قابل ملاحظه وسعت بخشید: از این پس، مزدبگیران کشاورزی؛ خدمتکاران خانه؛ سرایداران؛ مستخدمان شرکتها و جمعیتها؛ دفاتر عمومی و وزارتی و مشاغل آزاد می‌توانند این گونه پیمان را منعقد سازند.

این قانون دو نوع پیمان را پیش‌بینی می‌کند:

ـ پیمانهای ساده که دربارهٔ طرفهای امضاکننده معتبر می‌باشند و در محدودهٔ مؤسسات اقتصادی امضاکننده حتی دربارهٔ کارگران خارج از سندیکاها که این پیمان را بسته‌اند، اجرا می‌شوند؛

ـ پیمانهای قابل توسعه، که وسیلهٔ یك کمیسیون مختلط تحت ریاست وزیر کار یا نمایندهٔ وی تهیه شده و مرکب از نمایندگان اتحادیه‌های دارای نمایندگی بیشتر است. بسط پیمان فقط به نظر وزیر بستگی دارد.

پیمان جمعی شامل مواد الزامی(مزد، جوایز، اخراج جمعی، مدت تعطیل) و مواد

اختیاری (نظام اضافه کار؛ بازنشستکی و غیره) است.

قانون مورخ یازدهم فوریهٔ سال ۱۹۵۰ آزادی مزدها را که قبلا در سال ۱۹۳۹ به موجب آیین نامهٔ اداری وجود داشت و به پیمانهای جمعی اختیار و قدرت تعیین آن را تفویض می نمود، برقرار کرده، اما پیش بینی کرده است که طرفین پیمان می بایستی در مباحثات مزد، مزد کمینه و مورد تضمین مشاغل را که دولت با توجه به بودجهٔ نوعی مقرر کمیسیون عالی پیمانهای جمعی تعیین کرده است، رعایت کند و محترم بشمارد. دولت به این بودجهٔ نوعی وابسته نیست: دولت باید در تصمیمات خود از «شرایط عمومی اقتصادی» الهام بگیرد: در واقع، دولت نمی تواند از هیچ گونه حق نظارت و بازبینی صرف نظر بنماید و در محدودهٔ ملت کارفرمای اصلی است و میان حقوق مستخدمان وی و بعضی از شاخه های خصوصی برابری سنتی وجود دارد؛ از سوی دیگر، دولت مسئول تعادل عمومی اقتصادی نیست.

قانون سال ۱۹۵۰ یك دستگاه حکمیت همانند سال ۱۹۳۸ ایجاد کرده است، اما فقط به رویهٔ سازش جنبهٔ اجباری می‌دهد نه به حکمیت. به علاوه، دولت اجرای حق اعتصاب را به عدم موفقیت قبلی این رویه منوط نمی نماید.

دولت با بازگشت به پیمانهای جمعی مایل بود از نو نوعی انعطاف پذیری به تعیین مزدها بدهد و بگذارد تا مزدها با تحول مشابه در شاخه های گوناگون فعالیت اقتصادی انطباق حاصل نمایند. از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵، شمار سیصدوپنجاه و سه پیمان جمعی ملی، منطقه‌ای و محلی منعقد گردیده و نیز ۷۴۷ تغییر در پیمانهای قبلی و موجود، متضمن منافع سه میلیون مزدبگیر، وارد گردیده بود. آهنگ انعقاد قراردادها از آغاز سال ۱۹۵۵ شدت پیدا کرده است.

این پیمانها توسط قراردادهای مزد که به ویژه در سال ۱۹۵۱ فراوان شده بود، تکمیل گردید و در نتیجه، در سال ۱۹۵۵، ترقی مهمی در هزینهٔ زندگی به سود توسعهٔ اقتصادی پدید آمد. پیمانهای جمعی و توافقها از سال ۱۹۵۵ شکل عادی و شیوهٔ متعارف و معمول در تعیین مزدها شده‌است.

مذاکرات بر اثر تأسیس یك رویهٔ میانجیگری در تعارضات و اختلافات کار تسهیل شده‌است (فرمان مورخ پنجم ماه‌مه سال ۱۹۵۵ و قانون بیست‌وهشتم ژوییهٔ سال ۱۹۵۷).

روش بینابین سازش ساده و داوری اجباری عبارت است از تعیین و انتصاب یك میانجی که نام آن درصورت ملی اسامی کارشناسان، اهل فن و حقوق‌دانان ثبت شده باشد، به درخواست یکی از طرفین

یا بنا بر تصمیم وزیر کار. میانجی دارای اختیارات وسیع برای کسب اطلاع از وضعیت اقتصادی مؤسسات اقتصادی و کارگران ذینفع است و به طرفین حاضر توصیه می نماید که نتایج باید در مهلت سه‌ماهه علنی گردد، مگر در حالتی که دو طرف تقاضا کنند که این کار صورت نگیرد یا به تأخیر افتد. ممکن است مقدمات و انگیزه‌های توصیه بنابر تصمیم وزیر مشاور در تأمین اجتماعی انتشار یابد.[۳۶]

ت) مذاکرهٔ جمعی و توزیع درآمد

تعیین میزان نفوذی که سندیکالیسم در توزیع کارکردی درآمد ملی اعمال کرده، مسئله‌ای مهم است. در اینجا، آیا سهم کار افزایش یافته است؟

کارهایی که در مورد این موضوع در ایالات متحده انجام گرفته است فقط نتیجه گیریهای محدودی را امکان‌پذیر می سازند.

برای یك دید کلی از موضوع،مجلات امریکایی را در این خصوص مورد مطالعه قرار دهید.[۳۷]

برانفن برنر، اقتصاددان امریکایی، به دنبال تحلیلی سراسر معتقد به اینکه به حقایق اصلی و نخستین نمی توان پی برد، چنین می اندیشد که مذاکرهٔ جمعی تا اندازهٔ زیاد و مهمی در توزیع کارکردی یا شخصی درآمد تأثیر می‌گذارد: به نظر می‌آید که در دورهٔ پیشرفت اقتصادی مذاکرهٔ جمعی برای کارگران عضو اتحادیه مزدهای واقعی اندکی بالاتر ازمزدهایی نتیجه داده است که در بازار بی‌سازمان می توانستند به دست آورند. اتحادیه‌ها در دورهٔ تنزل اقتصادی، عواید اساسی را به زیان بقیهٔ جماعت کارگران و مصرف کنندگان حفظ می کنند و از سود کارفرمایان و سرمایه‌داران نمی کاهند.

هرولد م. لوینسن، به نوبهٔ خود، آمارهای جالبی دربارهٔ تحول از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۵۲ دربارهٔ درآمدهای خصوصی در صنایع عضو سندیکا (صنایع وابسته به اتحادیه)[۳۸] و در صنایع دیگر (صنایع غیر عضو اتحادیه)[۳۹] گرد آورده و درصدهای تغییر درآمدهای مختلف به قرار زیر است:

۱) پاداش کارگران[۴۰] ۱۶/۲٪ در صنایع عضو اتحادیه و ۱/۴٪ در صنایع غیرعضو اتحادیه افزایش می یابد.

۲) سود تقسیم شده و تقسیم نشده، در صنایع نخست ۱۳٪ افزایش می یابد و در صنایع دوم ۰/۵٪ کاهش

36. *Notes documentaires et études,* La médiation des conflits collectifs du travail,n° 2125.
37. *The American Economic Review,* May 1954.
Wage Determination in the American Economy, p. 278. ff.
(contributions by Clark Kerr, Martin Bronfenbrenner and Harold M. Levinson).
Clark Kerr, «Labor's income share and the Labor Movement», *New Concepts in Wage Determination* (p. 287). edited by G.W Taylor and F.Pierson, Mc Graw Hill, 1957.
38. Union Industries
39. Non - Union Industries
40. Employee Compensation

می‌پذیرد.

۳) بهره و اجاره بها در صنایعِ نخست ۶۶/۷٪ و در صنایعِ دوم ۵۳/۷٪ کم می‌شوند.

با این همه، مزایای کار در صنایع عضو اتحادیه را فقط ناشی از مذاکرهٔ جمعی نمی‌توان دانست: سیاست تنزل نرخ بهره و اجاره، تمرکز تقاضا در صنایع عضو اتحادیه را نباید نادیده گرفت.

تحول عایدی متوسط ساعتی در ایالات متحده

	درصد افزایش ۱۹۴۱-۱۹۳۴	درصد افزایش ۱۹۵۲-۱۹۴۱	درصد افزایش ۱۹۵۲-۱۹۳۴
	٪	٪	٪
بخش صنایع عضو اتحادیه			
کلیهٔ صنایع کارخانه‌ای	۳۵	۱۲۹	۲۱۵
زغال‌سنگ	۴۸	۱۳۱	۲۴۲
برق	۱۸	۱۰۰	۱۳۶
راه آهن	۲۵	۱۴۴	۲۰۵
ساختمان	۲۶	۱۲۹	۲۸۹
بخش صنایع غیر عضو اتحادیه			
بازرگانی عمده	۲۲	۱۱۱	۱۵۷
مهمانخانه‌داری	۳۰	۱۴۹	۲۲۲
بیمه	۷	۶۹	۸۱
کشاورزی	۵۳	۱۸۰	۳۲۹

هرگاه تحول عایدی متوسط ساعتی در سال ۱۹۳۴ تا سال ۱۹۵۲ در بعضی از صنایع دنبال شود، تأثیر مذاکرهٔ جمعی روشن می‌گردد (رجوع شود به جدول بالا).

لوینسن، ضمن بررسی و ملاحظهٔ شمار زیادی از صنایع، افزایش متوسط ناموزون زیر را به دست می‌آورد:

	بخش صنایع عضو اتحادیه	بخش صنایع غیر عضو اتحادیه: شامل کشاورزی	بخش صنایع غیر عضو اتحادیه: بجز کشاورزی
	٪	٪	٪
۱۹۴۱-۱۹۳۴	۲۹	۲۰	۱۶
۱۹۵۲-۱۹۴۱	۱۳۰	۱۲۲	۱۱۴
۱۹۵۲-۱۹۳۴	۱۹۶	۱۷۱	۱۴۸

سرانجام خاطرنشان می شود که سهم منظور در منافع در بخش صنایع عضو اتحادیه تقریباً بدون تغییر باقی مانده، حال آنکه نیروی سندیکالیسم ده برابر و نرخ مزدهای اسمی سه برابر شده است.
انتظار می رود در اقتصادهایی که نسبت به ایالات متحده کمتر ترقی کرده اند و ازدیاد بهره وری میان افراد نفوس توزیع گردیده است، بتوان نتایج سندیکالیسم را نزدیك به یکدیگر مشاهده نمود. در این صورت سندیکالیسم در اقتصادهای معاصر فقط به منزلهٔ قدرت مخالف و متعادل کننده (به معنایی که گالبریت از این اصطلاح منظور دارد) ظاهر می گردد و بجاست از نفوذهای دیگر، بهبود درآمدها و سطح زندگی طبقهٔ کارگر را توقع داشت.

§ ۲. دخالت دولت

همزمان با افزایش نفوذ گروهها در بازار کار، دولت نیز به گسترش دامنهٔ دخالت خود کشیده می شد. بسط آیین نامهٔ کار و قوانین اجتماعی مهمترین نشانهٔ قانونگذاری جدید است.

عمل دولت تا نیمهٔ اول قرن نوزدهم جنبهٔ سرکوبی داشت و به اقدامات پلیسی و کیفرهای جزایی بر ضد جنبشهای کارگری اکتفا می کرد، اما از آغاز سال ۱۸۴۰ خصوصیتهای جدیدی پیدا نمود. قوانین کار، تحت فشار توده های زحمتکش که به قدرت سیاسی دست یافته بودند و با الهام از جریانهای فکری و مرامی گوناگون (سوسیالیسم، کاتولیسیسم اجتماعی، صنفی و مفاهیم اشتراکی)، به صورت حمایت کننده در می آیند و به این گفتهٔ مشهور لاکوردر[41] تجسم می بخشند که «میان قوی و ضعیف، دارا و ندار و ارباب و خدمتکار، این آزادی است که ستم روا می دارد و قانون است که آزاد می کند». این مرحله، در فرانسه، در سال ۱۸۴۱ با قانون حمایت کودکان شاغل در کارخانه ها آغاز می گردد. اما جمهوری سوم ــ از سال ۱۸۷۵ تا سال ۱۹۳۹ ــ دورهٔ قوانین بزرگ اجتماعی را در بر می گیرد. مقام جدیدی که توده های کارگری در اجتماع پیدا می نمایند و در نتیجه تعادل جدید اجتماعی، به زودی تغییر تازه در روح قانونگذاری پدید می آورد: جمهوری سوم در صدد بر آمد تا روابط میان کارگر و سایر طبقات جامعهٔ ملی را سازمان بدهد و کارگران را در سازمانهای اقتصادی و اجتماعی «ملت» وارد سازد.

در نتیجه، در سال ۱۹۱۰، دو ماده از قانون مدنی استخدام خدمتکاران و کارگران مصوب سال ۱۸۰۴ جای خود را به قانون کار داده و قانون اخیر نیز پیوسته بسط یافته و اصلاح گردیده است. قوانین کار که ابتدا به کارگران صنعت محدود می شد به سراسر

41. Lacordaire

دنیای کار، یعنی کشاورزی، صنعت و بازرگانی بسط پیدا کرد. قانون مورخ پانزدهم دسامبر سال ۱۹۵۲ قانون کار را در سرزمینهای آن سوی دریاها به اجرا در آورد.

ممکن است دخالت دولت شکلهای گوناگون زیر را پیدا نماید:

۱) دولت می‌تواند شرایط اجرای کار را بدین شرح معین کند:

ــ قواعد محدود کننده درباب استفاده از نیروی کار معین (زنان و کودکان) با توجه به نوع کار یا مهارت اشخاص، مانند قانون بیست‌ودوم مارس سال ۱۸۴۱ دربارهٔ مدت کار کودکان و زنان، قانون نوزدهم ماه مه سال ۱۸۷۴ مبنی بر منع زنان و کودکان از کار در معدن؛

ــ قواعد ناظر بر مدت کار: چهل ساعت در هفته؛ ایام تعطیلات؛ استراحت هفتگی؛

ــ قواعد ناظر بر شرایط بهداشت، ایمنی و مناسبت اخلاقی ضروری برای کار؛

ــ و در پایان، مجموعه‌ای از قواعد تصریح کنندهٔ شرایط اجرای قرارداد کار (حمایت کارگر در برابر فسخ قرارداد کار برخلاف قانون و به موجب قانون سال ۱۹۲۸؛ نظارت اداری بر موارد اخراج).

۲) دولت می‌تواند دربارهٔ شرایط پاداش کار دخالت نماید.

دولت در دورهٔ استثنائی (زمان جنگ) یك طرفه و آمرانه مزدها را معین می‌کند. در دورهٔ عادی اقدامات به شرح زیر است:

ــ دولت می‌تواند مزد کمینه را مقرر دارد. بدین قرار است مزد کمینه و تضمینی مشاغل که قانون مورخ یازدهم ژویهٔ سال ۱۹۵۰ در فرانسه پیش‌بینی کرده است. این قانون که نخست به منزلهٔ اقدام حمایتی اجتماعی تلقی می‌گردید، وسیلهٔ سازمان سندیکایی، کارفرمایی یا کارگری، از مسیر خود منحرف گردیده است. سندیکاها این مزد را به صورت مزد راهنما درآوردند و بر پایهٔ آن پاداش کارگران دو بخش خصوصی و عمومی را معین نمودند، مزد کمینهٔ تضمینی به عنوان سلاحی در مذاکرات سندیکایی به کار رفت و پایهٔ درخواستها و مطالبات گردید. قانون مورخ هجدهم ژویهٔ سال ۱۹۵۲ مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل را به تحول هزینهٔ زندگی مربوط کرد و این انحراف را تشدید نمود. با این همه، طی سالهای اخیر، که از نظر بسط و پیشرفت مشخص و ممتاز می‌باشد، مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل از نو به صورت مزد کمینه درآمده و درژانویهٔ سال ۱۹۷۰ با مزد کمینه رشد[42] جایگزین گردیده است و به

42. Salaire Maximum Interprofessionnel de Croissance (S.M.I.C.)

این ترتیب، قوهٔ خرید مزدبگیرانی را که دارای ضعیف‌ترین پاداش می‌باشند، تضمین می‌نماید و در توسعهٔ اقتصادی ملت سهیم می‌سازد؛

ــ دولت می‌تواند برای تعیین مزد در بعضی از بخشهای اقتصاد که سازمانهای حرفه‌ای در آنها توسعه نیافته‌اند رویه‌ای را ایجاد کند (قانون مورخ سال ۱۹۴۵ شوراهای مزد در انگلستان)[۴۳]؛

ــ دولت اضافات مزد (هزینهٔ ایاب و ذهاب، جوایز بنابر سلسله مراتب...) و اجزای گوناگون مزد اجتماعی را معین می‌نماید؛

ــ سرانجام غرامتهای معرف کار را معلوم و تثبیت می‌کند (غرامتها و عواید حوادث کار).

۳) سرانجام، دولت می‌تواند اطراف ذینفع اجتماعی را از طریق مباحثات میان خودشان در راه موافقتهای معین دعوت نماید. این روش در سال ۱۹۶۹ در فرانسه، هنگامی که حکومت قرارداد ماهانه کردن مزد ساعتی یا آموزش حرفه‌ای را پیشنهاد کرد، مورد استفاده قرار گرفته است. بدین ترتیب، دولت، بدون آنکه خود را به جای اطراف ذینفع بگذارد و یا تصمیمات یك جانبه را جانشین مباحثات آنها سازد، نقش مشوق و محرك را ایفاء می‌کند.

دخالت دولت در زمینهٔ اجتماعی مسائلی را مطرح می‌سازد که حل آنها دشوار است. یکنواختی در کاربرد قانون می‌تواند عنصر انعطاف‌ناپذیری را تشکیل دهد، حال آنکه در این باب تا حدودی انعطاف‌پذیری ضرورت دارد. آرزوی عدالت اجتماعی غالباً به الزامات تعادل اقتصادی ملت برخورد می‌کند.

هرگونه سیاست مزد، بدون توجه به وسعت و شدت آن، باید چهار عنصر زیر را در نظر بگیرد:

الف) ظرفیت مؤسسات تولیدی در قبول هزینه‌هایی که به هزینهٔ تولید منضم می‌شوند؛

ب) شرایط مبادله با خارجه و ظرفیت بنگاههای ملی در مواجهه با رقابت میان ملتها؛

پ) رابطهٔ میان سطحهای مزد و قیمت، زیرا مزد، در حال حاضر بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی قابل تصرف را تشکیل می‌دهد؛

---

43. Wages Councils Act, 1945, Great-Britain.

ت) حفظ منافع عمومی به طور کلی در برابر تعارضات و کشمکشها یا موافقتهایی که ممکن است میان گروههای کارفرمایی و کارگران به عمل آیند. کنفرانس پاله‌روایال[۴۴] در ژوییه ـ نوامبر سال ۱۹۴۶ بنا به دعوت حکومت فرانسه برای روبه‌راه کردن سیاست مزد و قیمت بهترین نمونهٔ اتفاق و وحدت منافع است که به منظور دستیابی همزمان به ترقی مزد و قیمت تشکیل یافته است.

بنابراین، دولت باید غالباً داوری دشواری را به عمل آورد. اما هرگاه مفهوم مسئولیت در گروههایی که در بازار کار با یکدیگر رو به رو می‌شوند، توسعه نیابد و اگر مفهوم خدمتگزاری به سود جامعه جایگزین جست‌وجوی امتیازات نگردد، این داوری دردی را دوا نمی‌کند.

خلاصه، بازار کار، در حال حاضر، هم از جانب عرضهٔ کار و هم از سوی تقاضای کار، دیگر صورت ذره‌ای ندارد. تحلیل طرز کار بازار به هیچ‌وجه نمی‌تواند سیاست بنگاهها، سندیکاها و دولت را نادیده بگیرد.[۴۵]

قسمت سوم ــ طرز عمل بازار کار در اقتصاد معاصر

طرز عمل بازارکار جنبه‌های خاصی دارد که مربوط به ویژگی عامل تولید، یعنی کار انسانی و شرایط عرضه و تقاضای کار است.

همچنین، عوامل خودکار بازار سطح مزد را بنابر قواعد ریاضی و نیز از لحاظ اقتصادی معین نمی‌کنند. مشاهدات عینی دلالت بر وجود مکانیسمهای گوناگون تعیین نرخ مزد در اقتصاد معاصر دارد. از سوی دیگر، عوامل مخصوص تفاوت میان این مکانیسمها را مورد توجه قرار می‌دهد. و در پایان، طرق انطباق مزد با رویدادهای اقتصادی را ملاحظه خواهیم نمود.

§ ۱. عرضهٔ کار

عرضهٔ کار از سوی کارگران منفرد در بازار بی‌سازمان و یا کارگران عضو اتحادیه به عمل می‌آید.

---

44. Palais-Royal

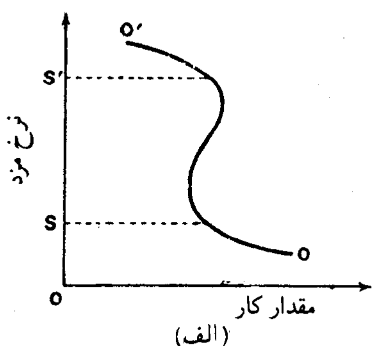
۴۵. با این همه، نباید تصور کنیم که اقتصاددانان معاصر نخستین کسانی هستند که بر این پدیده‌ها آگاهی یافته‌اند. لازم است به خاطر مصلحت محض خودمان در کتاب *اقتصاد صنعت* (*Economics of Industry*) نوشتهٔ الفرد مارشال، بررسی اتحادیه‌های کارگری را مرور نماییم.

الف) عرضهٔ کارگر منفرد تحت تأثیر اصل جست‌وجوی مزیت خالص اقتصادی قرار دارد. این مزیت بر اثر مقایسه میان مزایای مشاغل مختلف معین می‌شود. حد نظری بر عرضهٔ کار از مزدِ برابر با هزینهٔ معیشت کارگر آغاز می‌گردد. کارگر درصدد است مطلوبیت کار خود را با مشقت این کار برابر گرداند.

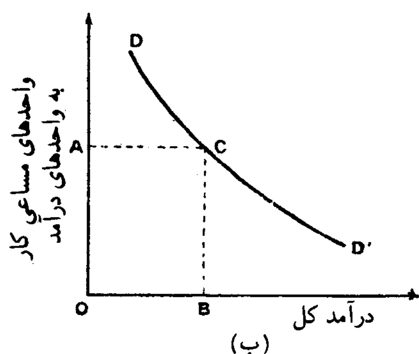
اما مزد یگانه عنصری نیست که تصمیم به عرضهٔ کار بر آن استوار باشد؛ کارگر ماهیت کار اجرایی، نظم و امنیت اشتغال و میزان استقلال نسبت به کار را مورد توجه قرار می‌دهد.

هر قدر مزد از مزد کمینه بالاتر برود، عرضهٔ کارگر رو به افزایش می‌نهد. اما در مرز معین، ترقی جدید مزد موجب کاهش عرضهٔ کار می‌شود، یعنی کارگر به فراغت برتری می‌دهد. بر عکس، هنگامی که مزد تقلیل یابد، کارگر می‌تواند برای حفظ درآمد مورد نیاز و برابر با سطح پیشین، به عرضهٔ کار بیشتر رهنمون شود: در این حالت، اثر منفی درآمد وجود دارد. تنزل قیمت، افزایش عرضه را به بار می‌آورد.[۴۶]

بنابراین، منحنی عرضهٔ کار به صورت غیر نمونه است و از حیث شکل با منحنی عرضهٔ کالا فرق دارد (شکل ۹ الف).



(الف)
منحنی غیرنمونه عرضهٔ کار



(ب)
تقاضای درآمد بنابر میزان مساعی

عرضهٔ کار

شکل ۹

۴۶. در این باره، جلد اول این کتاب، صفحهٔ ۴۸۰ ملاحظه شود.

منحنی عرضهٔ کار ناشی از رجحان فردی میان کسب درآمد (یا مساعی) و فراغت است.

لایونل رابینز[۴۷] تقاضای انفرادی درآمد را برحسب مساعی کاری تحلیل کرده است که باید برای اخذ یك واحد درآمد انجام بگیرد. ترقی نرخ مزد این معنی را می‌دهد که قیمت درآمد برحسب مساعی کار کاهش یافته است. بنابراین، کارگر، موافق قانون کلی تقاضا، میل دارد درآمد بیشتر برای خود فراهم آورد. اما چنین بر نمی‌آید که عرضهٔ مساعی کار باید افزایش یابد. همه چیز به کشش تقاضای درآمد بستگی پیدا می‌کند. اگر این تقاضا دارای کشش باشد، ترقی مزد، یعنی تنزل قیمت درآمد برحسب کوشش موجب افزایش کوشش می‌شود و عرضهٔ کار فراوان می‌گردد؛ اگر تقاضای درآمد انعطاف‌پذیر باشد، ترقی مزد محرك تقلیل عرضهٔ کار خواهد شد. در شکل ۹ ب اگر OA واحدهای مساعی کار برای اخذ یك واحد درآمد صرف بشود (مثلا ده فرانك)، درآمد OB تقاضا خواهد شد. سطح OACB نمایشگر مساعی کل کار ضروری برای کسب درآمد OB است. وقتی که تقاضای درآمد کشش داشته باشد و قیمت درآمد تقلیل یابد (یعنی هنگامی که نرخ مزد بالا برود)، این سطح افزایش می‌یابد (کار بیشتر عرضه خواهد گردید). جریان معکوس هنگامی روی می‌دهد که تقاضا انعطاف‌ناپذیر باشد.

کشش تقاضای درآمد برحسب افراد، محیط زندگی و نژادها تغییر می‌کند. عرضهٔ کار هنرمند یا دانشمند نسبت به مزد کاملا انعطاف‌ناپذیر است. دیده شده است که در کشورهای کمتر توسعه یافته، کارگران کوشش خود را به محض آنکه سطح معین درآمد هفتگی فرا برسد به حال تعلیق در می‌آورند و یا در کشورهای توسعه یافته، این حقیقت درك می‌شود که همراه با افزایش تدریجی مزد، کشش تقاضای درآمد کاهش می‌پذیرد.

با این همه، درخور یادآوری است که درآمد مرز معینی دارد که کارگر فراسوی آن به سطح زندگی بالاتر دست می‌یابد؛ پس از گذر از این مرز، عرضهٔ کار از نو دارای کشش می‌شود.

تحلیل عرضهٔ کارگر منفرد و درجست‌وجوی مزیت خالص باید دو عنصر مؤثر در تطبیق عرضه را بر تغییر مزد در نظر بگیرد:

الف. واحد تصمیم‌گیری غالباً *خانوار* است؛ به ازای یك نرخ مزد واقعی نامعلوم، بنابر شرایط زندگی خانوار و وضع حقوقی اشتغال سایر اعضای خانوار، کار بیشتر یا

---

47. Lionel Robbins

کمتر عرضه خواهد شد. مقدار عرضهٔ کار به نرخ مزد و به درآمد خانوادگی به یك اندازه بستگی دارد.

ب. تحرك ناپذیری نسبی کار همیشه مانع از کسب بیشترین مزیت خالص می شود. به گفتهٔ دنلپ بازار کار یك «بورس» نیست.

کارگرانی که قبلا کاری داشته اند که از آن کار راضی نبوده اند، کار دیگر را با حرارت زیاد جست‌وجو نمی نمایند و انتظار دارند تا فرصتی به دست آورند. تحقیق آماری رینولدز و شیستر[48] در ایالات متحده، نشان می‌دهد که شمار کمی کارگر در این کشور از روی میل و اراده شغل خود را تغییر می‌دهند (۱۴٪). کارگرانی که کار خود را عوض می کنند، به نخستین کاری برسند که به سبب پاره‌ای خصوصیات مطلق و نه نسبی به نظر کارگران «کار مناسب» بیاید، مشغول می‌شوند. سرانجام، ۹۰٪ از «تازه‌واردان» به بازار کار نخستین پیشنهاد کار را می‌پذیرند، بدون آنکه حتی در مقام مقایسه با سایر مشاغل برآیند.

ب) هنگامی که اتحادیه‌ها بر بازار کار تسلط دارند، انتخابهای فردی کمتر بر عرضهٔ کار مؤثر است. در این صورت، اتحادیه به جای شمار زیادی کارگر مستقل و منفرد، به منزلهٔ فروشنده ظاهر می‌گردد. مقدار عرضهٔ کار فقط تابع نرخ مزد نمی‌باشد، زیرا سندیکا می‌تواند این نرخ را با تغییر عرضهٔ کار تغییر بدهد. مقدار عرضهٔ کار به هدفهای سندیکا بستگی دارد و این هدفها بدون توجه به رجحان افراد تشکیل دهندهٔ گروه معین می‌شوند. با این وصف، رؤسای سندیکاها، در صورتی که بخواهند عدهٔ اعضای خود را حفظ کنند یا افزایش بدهند، نمی‌توانند این رجحانها را به کلی نادیده بگیرند.

پ) هنگامی که گفت‌وگو از منحنی عرضه است، بجاست منحنی عرضهٔ کار به بنگاه از منحنی عرضهٔ کار به صنعت و منحنی عرضهٔ کلی کار (برای اقتصاد) تشخیص داده شود.

منحنی عرضهٔ کار به بنگاه به ارزیابی کارفرما دربارهٔ پیشنهاد نرخهای مزدی بستگی دارد که مقادیر مختلف نیروی کار را تهیه می‌نماید. شیب منحنی به ابعاد بنگاه و به قدرت بنگاه در بازار نسبت به کارگران و سایر بنگاهها وابسته است.

منحنی عرضهٔ کار به یك صنعت دارای کششی است که به تحرك جغرافیایی و اقتصادی کارگران از یك بخش به بخش دیگر اقتصاد و نیز به درجهٔ مهارت نیروی کار

48. L. Reynolds and J.Shister, *Job Horizons.*

مورد نیاز این صنعت بستگی دارد.

منحنی عرضهٔ کلی کار در کوتاه مدت، ظاهراً به تغییرات مزد بستگی زیادی ندارد. می‌توان چنین تصور کرد که افزایش مزد به صورت کاهش ملایم عرضهٔ کار (جست‌وجوی فراغت بیشتر؛ کناره گیری زنان شوهردار از مشاغل خود) ارائه شود؛ بنابراین، منحنی را در کوتاه‌مدت می‌توان انعطاف ناپذیر تلقی نمود. منحنی عرضه در بلند مدت به رشد جمعیت که نسبت میان نرخ زاد و ولد و نرخ مرگ و میر از یك سو و نرخهای مهاجرت داخلی و خارجی از سوی دیگر است، بستگی پیدا می کند.

§ ۲. تقاضای کار

تقاضای کار، از نظر رئیس بنگاه، منوط به دو عامل است، یکی بهره‌وری نهایی کار و دیگری شرایط عمومی فعالیت اقتصادی.

الف) *بهره‌وری نهایی کار*

رئیس بنگاه که قصد استخدام نیروی کار را دارد، تقاضای کار خود را تا زمانی به عمل می‌آورد که دریافتی ناشی از اشتغال یك کارگر اضافی با هزینه‌های ناشی از اشتغال وی جبران شود و یا به دیگر سخن، تا نقطه‌ای که مزد برابر با دریافتی از سوی کارگر نهایی گردد.

مثال معروف و بسیار ساده شدهٔ الفرد مارشال را به یادمی‌آوریم. فرض می کنیم دامپروری بخواهد برشمار چوپانهای خود بیفزاید و عقیده داشته باشد که با یك چوپان اضافی مراقبت از گله بهتر انجام می گیرد و در نتیجه در بازار بیست گوسفند بیشتر می‌فروشد. اگر دامدار بتواند به ازای مزدی کمتر از بهای فروش بیست گوسفند در بازار، چوپان اضافی را به استخدام درآورد، به این کار دست خواهد زد. مزد دریافتی شبان نهایی[۴۹] برابر با ارزش خالصی است که به محصول کل افزوده می‌شود. چون کلیهٔ چوپانها با یکدیگر فرقی ندارند و قابل جا به جایی هستند، باید مزد یکسان دریافت بدارند. به این ترتیب، بهره‌وری کارگر نهایی نه فقط مزد این کارگر، بلکه مزد کلیهٔ کارگران دیگر را نیز تعیین می کند.

چنین است اساس نظریه. منحنی تقاضای کار از جانب رئیس بنگاه همانا منحنی بهره‌وری نهایی این عامل بر حسب ارزش (یا با توجه به حالاتی که رقابت کامل وجود

49. the marginal shepherd

ندارد، منحنی دریافتی نهایی[۵۰] این عامل) است.

نظریهٔ بهره‌وری نهایی همانا نظریهٔ تقاضای یك عامل است و فقط این نکته را مشخص می‌کند که حجم اشتغال در بنگاه به ازای مزد معین به میزانی خواهد بود که مزد برابر با بهره‌وری نهایی کار برحسب ارزش می‌شود.

ممکن است مزد به روشهای مختلف، مانند عمل عرضه و تقاضا در بازار رقابت، پیمان جمعی و تصمیم دولت تعیین گردد. نکتهٔ اصلی، بدون توجه به شکلهای تعیین مزد، این است که رئیس بنگاه حجم اشتغال را با بهره‌وری نهایی تطبیق می‌دهد.

به طور کلی، در اینجا اشتباهی روی می‌دهد و آن عبارت است از اینکه نظریهٔ بهره‌وری نهایی همان نظریهٔ مزد تصور می‌شود، حال آنکه نظریهٔ تقاضای کار (یا هر عامل دیگر تولید) است. سردنیس رابرتسن در گذشته این مطلب را بدین مضمون خاطرنشان ساخته است: «این گفته که نظریهٔ جزمی (مزد) قبول دارد که مزد توسط بهره‌وری نهایی معین می‌شود، ناتوانی در درك مطلب است. نظریه این جریان را تأیید نمی‌کند و برعکس مشعر بر این است که مزد، میزان بهره‌وری را معین می‌نماید و در نتیجه، میان نرخ مزدهای پرداختی و شمار افراد شاغل یك رابطهٔ تبعی وجود دارد. این نکته همیشه اعلام شده که معمولاً نرخ مزد عنصر معین و ثابت، و شمار مستخدم متغیر است...»[۵۱]

تقاضای کار نسبت به نرخ مزد بیش و کم کشش دارد. کشش تقاضای کار (و به طور دقیق‌تر نوعِ معینِ کار) به ازای عرضهٔ معین سایر عوامل تولید، از یك سو بر پایهٔ شرایط فنی تولید و از سوی دیگر توسط کشش تقاضا نسبت به محصولات ناشی از کار معین می‌شود.

در بعضی از موارد، تغییر مزد مستلزم تغییر اشتغال در بنگاه نمی‌باشد. به دیگر سخن، منطقه نامعینی وجود دارد که مزدها، بدون آنکه بازتابی روی تقاضای کار داشته باشند، می‌توانند تغییر بپذیرند.

۱) رئیس بنگاه می‌تواند هدفهایی بجز بیشینه‌سازی منافع کوتاه مدت داشته باشد، مانند جست‌وجوی سودی که زیاد بالا نبوده، اما در بلندمدت مطمئن باشد؛ سکوت عمدی در وام‌خواهی برای توسعهٔ کار و کسب به قصد حفظ نظارت و اختیار بر آن؛

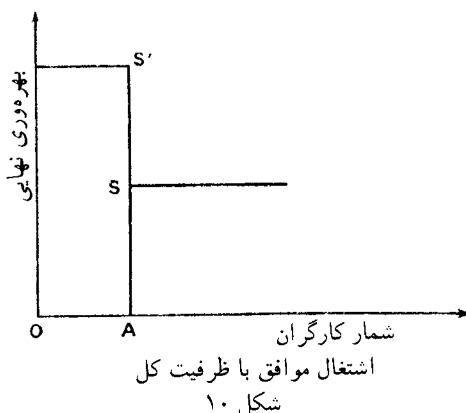
50. marginal revenue product

51. Sir Dennis Robertson, «Wages Grumbles», *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 222.

انگیزه های امنیت و غیره.

در کلیهٔ این موارد، تقاضای عوامل تولید، منجمله کار، کمتر از تقاضایی است که منحنیهای بهره وری نهایی عوامل نشان می دهد. چنان که آلیور خاطرنشان ساخته است، «کارآفرینان اقتصادی، اغلب، بدان میزان خسیس، پویا و منطقی به نظر نمی رسند که نظریهٔ نهاییون تصور می نماید: کارآفرینان غالباً خیلی کم پول را دوست دارند، یا زیاده تنبل می باشند و آن قدر عقلایی نیستند که بکوشند تا محاسبات نهایی پیش گفته را اجرا نمایند»[۵۲].

۲) ممکن است منحنی تقاضای کار در کوتاه مدت، به عللی که مربوط به بعضی از جنبه های تجهیزات است، بدون کشش باشد: ممکن است این تجهیزات برای تولید معین تهیه شده و به شمار مشخصی کارگر نیازمند باشد. ترکیب جدید کار و سرمایه مستلزم تجدید سازمان در تجهیزات است. همچنین، تا موقعی که از ظرفیت تولید تجاوز نشود، بهره وری نهایی کارگران اضافی تقریباً ثابت می ماند، اما به محض آنکه این ظرفیت فرا برسد، سقوط ناگهانی در بهره وری نهایی به وجود می آید، زیرا سازمان فنی بنگاه اجازهٔ استفاده از کارگران اضافی را نمی دهد، در شکل ۱۰ دیده می شود که تقاضای کار بین S و Ś کاملا انعطاف ناپذیر خواهد بود. تغییرات مزد در این حدود تأثیری بر اشتغال در بنگاه ندارد.



اشتغال موافق با ظرفیت کل

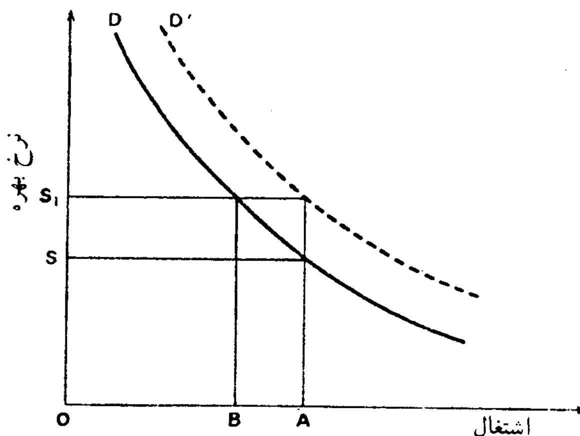
شکل ۱۰

52. H.M.Oliver, «Marginal Theory and Business Behaviour», *American Economic Review,* June 1947, pp. 381-382.

۳) تقاضای کار که بنا به فرض به صورت مستمر و پیوسته است، زیرا انسانها تقسیم ناپذیرند و کار را فراهم می آورند و باید برای پاره ای فواصل زمانی معین (یك هفته، یك ماه، یك ساعت) اشتغال یابند، در عمل منقطع و ناپیوسته است. هنگامی که تقاضا ناپیوسته است، بهره وری نهایی شمار معینی از کارگران دیگر کاملا معین نبوده، بلکه بین حدودی بیش‌وکم دور قرار می گیرد. مزد در درون این حدود می تواند تغییر پذیرد، بدون آنکه اشتغال را دچار تغییر نماید.

۴) سرانجام، صاحبنظران «مزدهای بالا» از این فکر پشتیبانی می کنند که ترقی مزد می تواند ترقی بهره وری نهایی کارگران را به بار آورد و بر میزان اشتغال بیفزاید. این نظر را برخی از کارفرمایان بزرگ امریکایی، به ویژه فورد، مورد حمایت قرارداده اند.

در شکل ۱۱، اشتغال OA با نرخ مزد OS مطابقت می نماید. اگر مزد به S_1 برود، اشتغال به OB سقوط می کند. اما ترقی سطح زندگی ناشی از ترقی نرخ مزد موجب ترقی بهره وری می شود و این جریان باعث تغییر مکان منحنی تقاضای کار از D به D́ می گردد. اشتغال به نرخ مزد S_1 از نو به OA می رسد و این نرخ همانا نرخ مزد تعادل می شود.



شکل ۱۱

ب) *شرایط عمومی فعالیت اقتصادی*

رئیس بنگاه فقط نرخ مزد را در ارتباط با بهره وری نهایی در نظر نمی گیرد. تصمیم دربارهٔ اشتغال به راهنمایی پیش بینیِ سطح تقاضای کلی گرفته می شود. بنابراین، ارتباط میان مزد و اشتغال باید برحسب عوامل حاکم بر سطح مصرف، پس انداز و

سرمایه‌گذاری، در مجموعهٔ اقتصاد مورد نظر باشد.

کینز ثابت کرده است که منحنی تقاضای کلی برای محصول کلی، مستقل از منحنی عرضهٔ محصول کلی نیست؛ این منحنی عرضه همانا منحنی هزینه‌ها، یعنی درآمدهاست و خود براساس پیش‌بینی رؤسای بنگاه دربارهٔ سطح آیندهٔ تقاضای کلی معین شده است. این پیش‌بینیها حاکم بر حجم سرمایه‌گذاری کلی و در نتیجه حاکم بر تقاضای کلی کار در اقتصاد است (رجوع شود به بخش سوم، عنوان دوم، فصل اول).

§ ۰۳ مکانیسمهای تعیین نرخ مزد

مکانیسمهای تعیین مزد دیگر و هیچ گاه مکانیسمهای رقابت کامل نبوده اند و در حال حاضر نیز نیستند. در این باب نقش اتحادیه‌ها و دخالت بیش و کم دامنه‌دار و وسیع دولت نقش اساسی دارند. مشاهدات عینی ثابت می کند که این مکانیسمها کم و بیش متمرکز شده اند.

ــ در بعضی از کشورها، بدون آنکه نوعی وابستگی درونی میان نرخهای مزد مورد قبول در بخشهای گوناگون اقتصاد نفی گردد، مزد در هر مؤسسهٔ تولیدی یا در هر صنعت میان اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی یا گروههای کارفرمایان تعیین می شود. این وضعیت در ایالات متحده، انگلستان و تا اندازه‌ای در فرانسه وجود دارد.

ــ در دیگر کشورها، مکانیسم تعیین مزد متمرکز شده است. سازمان ملی کارگران و کارفرمایان در محدودهٔ نهادی مشخص و با دخالت دولت هرگونه تصمیم را برای مجموعهٔ اقتصاد اتخاذ می کند. مورد مثال کشورهای اسکاندیناوی، هلند و استرالیاست. در این صورت از «سیاست ملی مزدها» گفت‌وگو می شود.

الف) *نظام نامتمرکز تعیین مزدها*

تحلیل واقع بینانه از طرز عمل بازار کار در حالت پذیرش موجودیت ساختار مزدها یا مجموعهٔ مزدهای وابسته، که در قلمرو بنگاه، صنعت یا اقتصاد دیده می شود، انجام می گیرد:

۱) در قلمرو بنگاه، مقیاسهای مزد و حقوق (کارمندان) موافق با عرضهٔ مشاغل کثیر و مختلف بنگاه وجود دارند. این مقیاسها از ارزیابی دستگاه اداری و مدیریت بنگاه برحسب مهارتهای ضروری برای اجرای وظایف گوناگون نتیجه می شوند. مکانیسم بازار برای تعیین پاداش مهارتهای خاص نمی‌تواند مکفی باشد. مقیاس پاداشهای پولی، بر اساس چند نرخ پیشرو ناشی از شرایط عرضه و تقاضا، انواع گوناگون کار مخصوص بنگاه و عوامل مقایسه بیان می شود.

۲) در واقع، نرخهای پیشرو بنگاه به عناصر زیر ارتباط دارند:

ـ از یك سو به نرخهایی که بنگاه رقیب دربارهٔ تقاضای کار در بازار کار محلی یا منطقه‌ای اجرا می‌کند: در این بازار، برای آنکه انگیزش نرخها بتواند روی کارگران اثر بگذارد، تحرك کار نسبتاً به سهولت صورت می‌گیرد.

ـ از سوی دیگر، به نرخهای جاری در صنعتی که بنگاه بدان تعلق دارد و به شرایط بازار کلی این صنعت و بعضی از نرخهای پیشرو در اقتصاد.

۳) در درون اقتصاد، شرایط پاداشی که بعضی از بنگاهها مقرر داشته‌اند، برای صنایع متعدد به منزلهٔ پیشرو می‌باشند (برای بررسی بازار کار فرضیهٔ «بنگاه سنجهٔ اقتصادی» را که در تحلیل انحصار چندقطبی ملاحظه شد، می‌توان از نو در نظر گرفت). در اینجا گفت‌وگو از نرخهای معمول در قلمروی خارج از تعیین آمرانهٔ مزد راهنما وسیلهٔ دولت است. بهترین مثال در موافقت‌نامهٔ شانزدهم سپتامبر سال ۱۹۵۵ رنو و شمول آن بر استخراج فلزات ناحیهٔ پاریس، در صنعت استخراج فلزات بقیهٔ نقاط فرانسه (به شکل موافقتهای استثنائی) و نیز در صنایع مختلف معدن، نفت، شیشه‌سازی مکانیك، ساختمان الکتریك، کنسروسازی (اُلیدا) و غیره دیده می‌شود. انحصار دولتی رنو، از آغاز سال ۱۹۵۵، نقش بنگاه پیشرو را در زمینهٔ اجتماعی ایفا کرده است. موافقت پانزدهم دسامبر ۱۹۵۸ (تأسیس صندوق تسویهٔ منابع برای پرداخت غرامت جزئی به نسبت ساعات اضافی که به دنبال تقلیل فعالیت از دست رفته‌اند) و به ویژه موافقت دسامبر سال ۱۹۶۲ دایر به اعطای چهار هفته مرخصی با حقوق در این انحصار دولتی، انعکاس زیادی در دیگر بخشهای اقتصاد داشته‌اند. به نظر می‌رسد که شمول «چهار هفته مرخصی با حقوق» با سرعت بسیار به مرحلهٔ اجرا در آمده است.

در این مورد تقلید ابتدا فقط در بخشهایی شده است که بر بهره‌وری خود افزوده‌اند و یا انتظار یك چنین ترقی را داشته‌اند، اما همچنین ممکن است در شاخه‌های کمتر مولد نیز تأثیر بگذارد. همین استنباط برای بسط قراردادهای «مزد تضمینی» منعقده در ایالات متحده توسط فورد و جنرال موتورز نیز معتبر است. وضعیت برحسب هر بخش تفاوت می‌کند و سندیکالیستهای امریکایی دربارهٔ امکانات اقتصادی مؤسسات گوناگون تولیدی بسیار هشیار و دقیق بوده و احتیاطهای لازمه را به عمل می‌آورند تا درخواستها و مطالباتی را مطرح نسازند که فعالیت کارخانه‌های مجری را تهدید بنماید.

بنابراین، ملاحظه می‌شود که در بازار کار نرخهای پیشرو و از طریق تقلید یا تسّری

گرایش به تعمیم دارند و این شمول بر اثر وجود رشتهٔ ارتباط میان گروههای کارفرمایی و سندیکایی و افزایش اطلاعات به آسانی صورت می‌گیرد و به هیچ وجه ساختگی نمی‌باشد و نمی‌تواند شرایط اقتصادی صنایع و بنگاههای مختلف را نادیده انگارد. نرخهای پیشرو، بیشتر اوقات، در مذاکرهٔ نرخهای مزد معمول در محدودهٔ صنعت یا بنگاه به عنوان پایه و اساس مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از خصوصیات این نرخها تا اندازه‌ای وضع نامعین آنهاست. در واقع، بررسی عرضه و تقاضای کار اهمیت پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی مؤثر را آشکار و ضمناً قابل درك می‌کند که چرا سطح مزد نامعین می‌باشد. در واقعیت، مزد واقعی در درون یك منطقهٔ نامعین، در نقطه‌ای که مقاومتها و امتیازات اشخاص اقتصادی و گروههای واجد نیروهای قراردادی مختلف با یکدیگر تعادل پیدا کنند و میان چند مزد که از لحاظ اقتصادی ممکن و عملی باشد، مشخص و تثبیت می‌شود.

الف) منطقهٔ نامعین

نرخ مزد بین دو حد برقرار می‌گردد:

ــ یکی حد بالا که بهره‌وری نهایی کار بر اساس ارزیابی رئیس بنگاه معین می‌شود. هیچ رئیس بنگاهی نمی‌تواند به یك کارگر بیشتر از بازده آن مزد بپردازد؛

ــ دیگر حد پایین که یا از لحاظ نهادی (مزد کمینهٔ قانونی) و یا از حیث اجتماعی (به استناد عمل بعضی از بنگاهها) معین می‌شود. عرضهٔ کار به ازای مزد کمتر از این حد به میزانی تنزل خواهد کرد که تولید مورد نظر کارآفرینان را غیر ممکن می‌گرداند.

بین این دو حد وجود خانوادهٔ منحنیهای عرضه و تقاضا (یا به اصطلاح آقای ژان مارشال، وجود «منحنیهای پهن» عرضه و تقاضا) امکان تعیین چند نرخ ممکن برای مزد را ارائه می‌دهد.

از سوی عرضه، علل نامعینی به شرح زیر وجود دارد:

۱) استنباطی که کارگر دربارهٔ سطح مزد دارد و کمتر از آن از کارکردن امتناع می‌ورزد. دومانتون[۵۳] ضمن تعریف این مزد روانی ـ اجتماعی چنین می‌نویسد: «طبقهٔ کارگر فکر می‌کند که هر قدر شرایط تولید دشوار و بیکاران پرشمار باشند، سطح معینی وجود دارد که مزد پایین‌تر از آن نمی‌تواند تنزل نماید. افکار عمومی و رئیس مؤسسهٔ تولیدی نیز بدین‌گونه قضاوت می‌کنند. این مزد کمینه مبتنی بر ارزیابی اندازهٔ معین

53. F. de Menthon

سطح زندگی و قیمت کار بوده و این هر دو تحت تأثیر عادات جاری و تقویمهای منصفانه بر مبنای مقایسه است»[۵۴].

۲) جانشینی ممکن میان کار و فراغت به ازای سطوح مختلف مزد.

۳) «حالت چسبندگی» عامل کار که به خصلت انسانی وی مربوط است.

۴) «سیاست» سندیکایی که بر پایهٔ انتخاب این یا آن مزیت (مزایای مزد یا حفظ اشتغال) و ارزیابی ظرفیت اعطای امتیاز کارآفرینان و توانایی مقاومت افراد عضو سندیکا طی اعتصاب، استوار است.

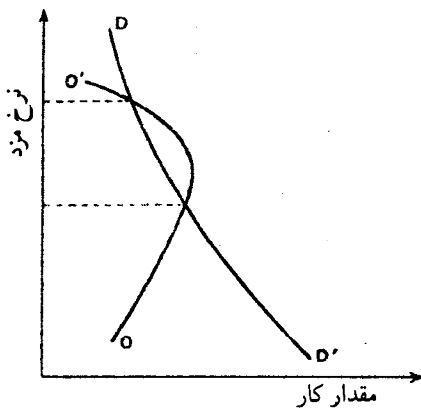
از سوی تقاضای کار نیز علل مهم نامعینی به نظر می‌رسد که از آن میان سه علت عمده به شرح زیر است:

۱) پیش‌بینیهای رئیس بنگاه در برابر رفتار بازار و اوضاع عمومی اقتصادی.

۲) امکان فنی جانشینی میان کار و سرمایه.

۳) ترکیبهای مختلف و ممکن عوامل به تبعیت از میزان پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و نرخ بهره.

لازم است اضافه کنیم که به سبب شکل غیر نمونهٔ منحنی عرضه، چنان که شکل ۱۲ نشان می‌دهد، ما می‌توانیم در بلندمدت چندین وضع تعادل داشته باشیم.



شکل ۱۲

54. *Mélanges Truchy,* Sirey , 1938.

این نامعینی نرخ مزد نه فقط در بازار بی سازمان، بلکه به ویژه در بازار سازمان یافته نیز وجود دارد که در آن اتحادیه های کارگری انحصار عرضهٔ کار را اعمال می نمایند. در این حالت، انحصار دو قطبی وجود دارد و خصوصیت اساسی این شکل بازار همانا نامعینی قیمت است.

بنابراین، نرخ مزد واقعی در نقطه ای از منطقهٔ نامعینی برحسب نیروهای قراردادی طرفهای حاضر برقرار می شود.

ب) تعیین نرخ مزد

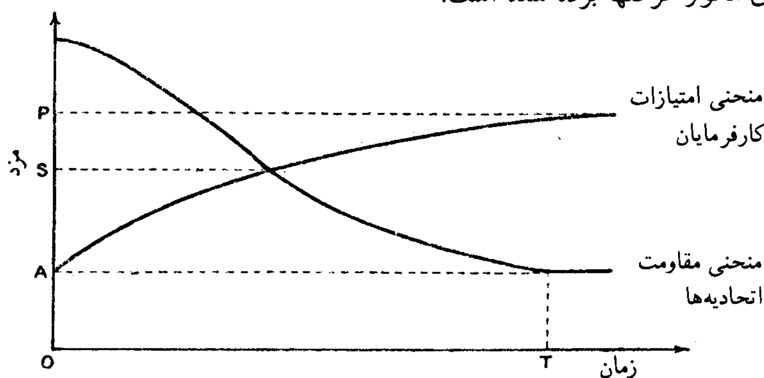
برای درك بهتر مکانیسم تعیین مزدها بجاست انطباق نیروهای قراردادی تحلیل گردد.

دو حالت باید مورد نظر قرار گیرد:

حالت نخست ــ اتحادیهٔ کارگری فقط نرخ مزد را مستقل از سطح اشتغال منظور می کند.

این وضعیت را هیکس[55] تحلیل کرده است: مزد در نقطهٔ تقاطع منحنی امتیاز کارفرمایان و منحنی مقاومت کارگران عضو اتحادیه معین می شود. اینك حالت اعتصاب را نشان می دهیم.

در شکل ۱۳، زمانی که اعتصاب می تواند طول بکشد روی محور طولها و نرخ مزد روی محور عرضها برده شده است.



زمان اعتصاب که اتحادیه نمی تواند از آن فراتر برود

شکل ۱۳

55. J.R.Hicks, *The Theory of Wages.*

در آغاز اعتصاب، اتحادیه‌ها مطالبهٔ بالاترین نرخ ممکن را می‌نمایند. اما P نرخی است که کارفرمایان، بدون آنکه تمام سود بنگاه را مواجه با خطر نسازند نمی‌توانند به هیچ صورت از آن تجاوز کنند. A نرخ مزدی است که در زمان اعتصاب معتبر و برقرار است. اعتصاب هرچه پیشتر برود، منحنی مقاومت کارگران پایین‌تر می‌آید: کاهش درآمدها، ضعف منابع مالی و خستگی اعتصابیون در پایان زمان معین، این سستی تدریجی و تصاعدی را توضیح می‌دهند.

کارفرمایان که در آغاز مصمم به ایستادگی و عدم تسلیم می‌باشند، به نوبهٔ خود اندك اندك، بر اثر توقف فعالیت بنگاهها و وخامت روزافزون وضع مالی و احساس ناتوانی در رقابت با بنگاههای رقیب در بازار بر امتیازات می‌افزایند. منحنی امتیازات صعودی است، اما کارفرمایان نمی‌توانند پرداخت مزد بالاتر از P را بپذیرند.

بنابراین، هنگامی که نیروهای قراردادی طرفهای حاضر در مبارزه با یکدیگر توازن پیدا کنند، نرخ مزد بین A و P، یعنی به ازای نرخ مزد S معین می‌شود.

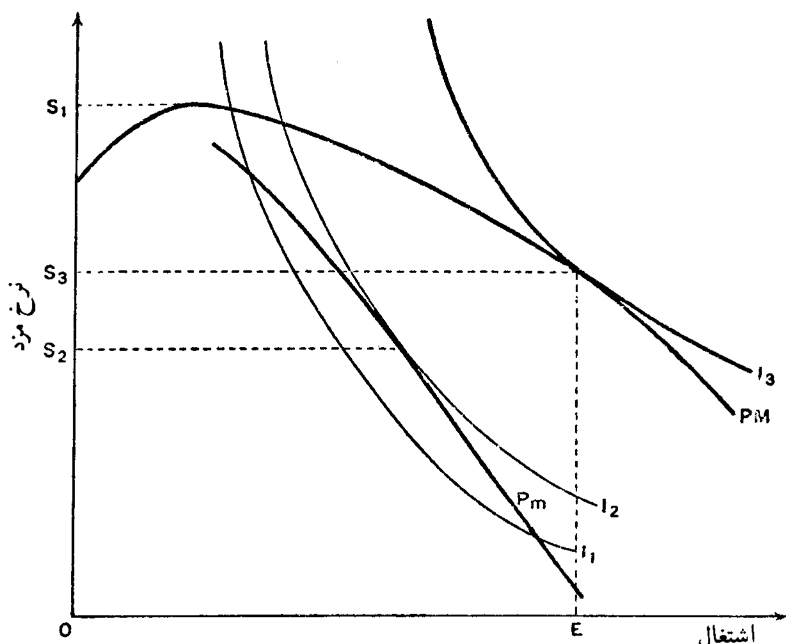
این نیروهای قراردادی در طول مذاکره به منزله داده نبوده، بلکه بر عکس متغیر هستند و این امر نامعینی نرخ مزد را پدید می‌آورد. نیروهای قراردادی وسیعاً به شخصیتهای طرف مذاکره، به زرنگی و توانایی مقاومت آنها و نیز به شرایط حاکم بر بازار محصولات و بر بازار عوامل تولید مکمل بستگی دارند؛ وجود رقابت شدید در بازار محصولات می‌تواند کارفرمایان را برای ختم اعتصاب به افزایش امتیازات خود برانگیزد، اما این امر اتحادیه‌های کارگری را نیز وامی‌دارد که از مقاومت خود بکاهند تا وضع بنگاههای ذینفع را مواجه با خطر ننمایند؛ همین طور، امکان جانشینی ماشین‌آلات مهم بر نیروی کار می‌تواند درخواستهای اتحادیه‌ای را تعدیل کند. سرانجام عوامل نهادی واجتماعی مؤثر بر شدت نیروهای قراردادی مانندرفتارمقامات دولتی و واکنشهای افکار عمومی[۵۶] را نمی‌توان نادیده گرفت.

حالت دوم ــ اتحادیه، نرخ مزد و حجم اشتغال را در نظر می‌گیرد.

این وضع در شکل ۱۴ تحلیل می‌شود. فرض می‌کنیم I_1، I_2 و I_3 منحنیهای بی‌تفاوتی اتحادیه‌ای میان نرخ مزد و حجم اشتغال باشد.

---

۵۶. دربارهٔ روش مذاکره و چانه‌زنی و جنبه‌های گوناگون آن رجوع شود به بررسی جالب:
G.L.S. Schackle. «The nature of bargaining process», Dunlop, edit., *The Theory of Wage Determination,* London, Macmillan.



شکل ۱۴

اگر سندیکا به قدری قوی باشد که بتواند نرخ مزد را، بدون توجه به اشتغال تحمیل نماید، نرخ OS_1 برابر با محصول خالص متوسط بیشینهٔ کار (PM منحنی محصول خالص متوسط کار است) را به دست می‌آورد.

هرگاه اتحادیه به مزد و به اشتغال به یك اندازه اهمیت بدهد، نرخ مزد S_2 را به دست می‌آورد که به ازای آن منحنی محصول خالص نهایی (Pm) مماس بر منحنی بی‌تفاوتی می‌باشد (I_2، در شکل ۱۴).

در حالت انعقاد قرارداد مزد تضمینی سالانه، اتحادیه اگر نیرومندتر از طرف باشد، می‌تواند مزد OS_3 را که به صورت مماس منحنی محصول خالص متوسط بر منحنی بی‌تفاوتی I_3 نشان داده شده است و در عین حال تضمین اشتغال OE را درخواست کند.

ب) روش متمرکز تعیین مزدها

در اینجا تعیین نرخ مزد دیگر از مذاکره و چانه‌زنی در محدودهٔ بنگاه یا صنعت نتیجه نمی‌شود، بلکه ناشی از تصمیم در مقیاس اقتصاد ملی است و در کلیهٔ بخشهای فعالیت اقتصادی اعمال می‌گردد. روش متمرکز غالباً *سیاست ملی مزدها* نامیده می‌شود.

۱) منشاءِ این روش مختلف و متعدد است:

الف. این روش در پاره‌ای از کشورها میراث جنگ است. مزد، در این دوران، از طریق آیین‌نامهٔ اداری مقرر می‌گردید. پس از پایان کشمکشها، شرایط تورّم حاکم بر این کشورها مانع بازگشت آزادی تعیین مزدها شد. بنابراین، تعیین سطوح مزد و اضافات آن در صلاحیت مقامات دولتی باقی مانده است.

در فرانسه، این وضع از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۰ برقرار بود. در این تاریخ، حکومت به بازگشت به شیوه‌های متمرکزتر تمایل پیدا کرد و قانونی دربارهٔ پیمانهای جمعی همراه با تعیین مزد کمینهٔ تضمینی در مشاغل (.S.M.I.G)[۵۷] را به تصویب رسانید. با این وصف، مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل از نقش مزد کمینه منحرف گردید و به صورت مزد پیشرو و درآمد و کلیهٔ سلسله مراتب مزدها بر مزد پیشرو بنا و استوار شد. تغییرات این مزد روی مجموعهٔ مزدها انعکاس پیدا نمود. از همان آغاز سال ۱۹۵۵، بسط اقتصادی همراه با ثبات قیمتها امکان داد تا در تعیین مزدها به شرایط انعطاف‌پذیرتر و کمتر یکنواخت عودت شود. ترقی مزدهابه میزان بسیار متفاوتی با واسطهٔ پیمانهای جمعی و قراردادهای مزد تحقق یافت. مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل بر اثر نوعی موافقت ضمنی دارای اهمیت فرعی گردید. شاخص بندی مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل بر اساس تحول قیمتها طی دورهٔ تورمی اقتصاد فرانسه در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ خطرناك به نظر آمد، درصورتی که مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل می‌توانست از نو نقش مزد پیشرو را ایفا کند. ماده ۷۹ از تصویب‌نامهٔ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۵۸ که شاخص بندی قانونی، آیین‌نامه‌ای یا قراردادی را لغو می‌کرد، به جهات اجتماعی بر مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل اعمال نشد. از آن پس، مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل در نقش مزد کمینه محدود باقی مانده است.

ب. در کشورهای دیگر، سیاست ملی مزدها با یك سیاست اشتغال کامل همراه است و هدف آن حفظ ثبات اقتصادی می‌باشد (سوئد، استرالیا و هلند). در واقع به طور کلی می‌پذیریم که مزدهای اسمی به تدریج که یك اقتصاد به اشتغال کامل نزدیك می‌شود، به دو دلیل گرایش به افزایش پیدا می‌کند: از یك سو نیروی قراردادی اتحادیه‌ها رشد می‌یابد و اینان می‌توانند مزدهای بیش از پیش فزاینده درخواست نمایند که محرك یك حرکت مارپیچی تورمی مزدها و قیمتها می‌شوند؛ از سوی دیگر، رقابتی که کارفرمایان

57. salaire minimum interprofessionel garanti

در جست‌وجوی نیروی کار اضافی می‌نمایند، موجب ترقی مزدها می‌شود.

خطر تورم آنقدرها از عمل هماهنگ اتحادیه‌ها ناشی نمی‌شود که به قول لُرد بوریج[58] از مذاکرات رقابتی برحسب بخشها بر می‌آید. نتیجهٔ آن هرج و مرج مزدهاست. همچنین لرد بوریج در اثر مشهور خود دربارهٔ اشتغال کامل، یك «سیاست متحد مزدها» را توصیه می‌کند که خصوصیات آن از یك سو هماهنگی درخواستهای اتحادیه‌ای در مقیاس ملی و از سوی دیگر توجه به وضعیت اقتصادی عمومی است: تحت این دو عنوان است که سیاست متحد مزدها، یك سیاست «ملی» مزدها می‌باشد.

۲) روشهای متمرکز تعیین مزدها دارای شکلهای چندی بدین شرح است:

الف. گاهی نرخهای مزد پس از مشورت با سازمانهای بزرگ اتحادیه‌ای کارفرمایی و کارگری توسط دولت معین و میزان می‌شود.

ب. گاهی نرخهای مزد از طریق مذاکرات میان سازمانهای ملی کارفرمایان و کارگران تعیین می‌گردد. در ایتالیا بدین‌گونه عمل می‌شود. کنفدراسیون کل صنعت و کنفدراسیونهای مختلفِ سندیکایی در سال ۱۹۵۱ قراردادی میان خود بسته‌اند و دوره‌ای بودن انطباق مزدها را پیش‌بینی کرده‌اند. اجزای مزد باید پایهٔ محاسبهٔ هزینهٔ زندگی قرار گیرد. شاخص مورد استفاده آثار کاهش هزینهٔ زندگی روی مزدها و غیره است.

روش همانند در سوئد و در سایر کشورهای اسکاندیناوی به کار می‌رود.

پ. گاهی مقامات ملی متخصص نرخ مزد را معین می‌کنند.

در استرالیا هفت سازمان تصمیمات مهم دربارهٔ مزد را بدین شرح اتخاذ می‌نمایند: در مقیاس فدرال دادگاه داوری مشترك‌المنافع[59]، مستقل از دولت و در شش دولت محلی دادگاه یا دوایری است که همه نسبت به دولتها استقلال ندارند.

در هلند، در سال ۱۹۴۵ روش مخصوصی تهیه و برقرار شده است: این روش سه سازمان را دخالت می‌دهد:

ـــ وزیر امور اجتماعی که رهنمودهایی دربارهٔ مزد در مجموعهٔ اقتصاد می‌دهد؛

ـــ هیئت مصلحین دولت، مأمور ابراز عقیده دربارهٔ کلیهٔ پیمانهای جمعی و تعیین مزد و شرایط اشتغال هنگامی که پیمانهایی وجود ندارد (این مصلحین شخصیتهای مستقل

---

58. Lord Beveridge
59. Commonwealth Arbitration Court

و به غیر از کارمندان می باشند)؛

ــ بنیاد کار، که نمایندهٔ فدراسیونهای کارفرمایان صنعت، بازرگانی و کشاورزی و نیز سه فدراسیون عمدهٔ سندیکاهای کاتولیك، بی‌طرف و پرتستان است. این بنیاد به عنوان سازمان مشورتی برای حل مسائل مزد نقش اساسی در سیاست مزد دارد، زیرا کلیهٔ موافقتهای جمعی پیش از اعلام موافقت هیئت مصلحین برای مشورت به کمیسیون مزدهای بنیاد تسلیم می‌شوند. دولت وظیفهٔ داور را انجام می‌دهد.

این روش از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۶ در هلند، در شرایط رضایت‌بخش به کار رفته است.

در سال ۱۹۵۶ یك رهنمود دولتی اضافات مزدها را از ۳ تا ۶٪ اجازه داده است. یك صنعت نمی‌توانست با ترقی ۶٪ موافقت کند مگر آنکه ثابت نماید که این اضافه بدون ترقی قیمتها امکان‌پذیر است.

در سال ۱۹۵۹، دولت جدید هلند که دیگر در آن نمایندگان حزب کارگر وجود نداشت، سیاست بسیار متفاوت مزد را تصویب کرد بدین معنی که در درون هر صنعت، بنابر اصلی که مقامات مقرر کرده‌اند، مزد نمی‌بایستی سریع‌تر از بهره‌وری افزایش یابد.

۳) اجرای سیاست ملی مزد مسائل چندی را به شرح زیر مطرح می‌نماید:

الف. مرکزیت مزدها را میان صنایع و نیز نواحی مختلف یکنواخت می‌کند. کاهش اختلاف مزد می‌تواند تحرك نیروی کار را به سوی صنایع صاحب بهره‌وری بالا متوقف سازد و وضعیتهای «اشتغال نامناسب» را تثبیت نماید.

در هلند، هدف ملایمت در سیاست ملی مزد به نام «سیاست حدود نهایی» آن بوده است که مذاکرات مخصوص، تنوع و اختلاف در وضعیتهای صنایع و بنگاهها را در حدودی که وضع عمومی اقتصادی معین کرده است، در نظر بگیرند.

ب. سیاست ملی مزد می‌تواند سندیکاها را به پذیرش نرخهای مزدی برانگیزد که بنگاههای نهایی بتوانند ادامهٔ حیات بدهند و اشتغال کامل برقرار شود؛ به این ترتیب، بسیاری از مؤسسات تولیدی می‌توانند منافع کلان به دست آورند. چانه‌زنی و مذاکرات جمعی در هر شاخه، اتحادیه‌های کارگری را قادر می‌سازد تا بیشترین سود را از وضعیتهای مخصوص تحصیل نمایند. اتحادیه‌های کارگری در سوئد، به نوبهٔ خود، محدودیت تفاوتهای نهایی‌سود واقدامات دولتی ویژه را برای‌محو«جزایرکوچك بیکاری» که سیاست مزد بالا می‌توانست در اقتصاد پدید آورد، توصیه کرده‌اند.

پ. سیاست ملی مزد، به منظور رفع خطرات تورّم، به سبب خصلت عمومی و یکنواخت ترقی مزدها، می تواند به صورت مکانیسم شتاب تورّم ظاهر شود. در اینجا، همه چیز بستگی به جهت و مفهوم مسئولیتهایی دارد که رهبران اتحادیه‌ها و مقامات دولتی احساس می نمایند. مثال هلند از سال ۱۹۴۵ ثابت می کند که این دو شرط تحقق‌پذیر است. اما آیا در سایر کشورها نیز وضع به همین ترتیب می باشد؟

ت. اجرای تصمیمات ناشی از مذاکرات ملی یا تصمیماتی که دولت دربارهٔ مزدها آغاز کرده است نسبت به تحول شرایط بازار غیرحساس نیست. به این ترتیب است که در وضعیت اشتغال کامل یا تورمّ مهار شده، ترقی مزد، بدون توجه به آیین نامه های ملی، می تواند موردموافقت بنگاهها یا صنایع قرارگیرد. دراین وضع پدیدهٔ بیش‌وکم حساس تغییر مکان یا «گرایش تدریجی و نامحسوس» مزدها احساس و ادراك می شود. وضعیت بازار توسط این پدیده به نحوی تصمیمات یکنواخت متخذه در مقیاس ملی را تصحیح می کند.

۴) به طور کلی، سیاست ملی مزد هنگامی توصیه می شود که اقتصاد مورد تهدید تورّم قیمتهای تمام شده از منشاءِ مزد قرار گرفته است. هدف این است که از شرکت درمزایدهٔ درخواستهای مزد اجتناب شود و ترقی قیمتهای داخلی که برای ثبات داخلی و نیز تعادل تراز پرداختها زیان‌آور است، ملایم گردد و در این جهات بر روحیهٔ انضباط سازمانهای سندیکایی اتکا دارد. در این صورت، سیاست مزبور به منزلهٔ سیاست استثنائی به نظر می آید و در وضعیتی موجه است که پیش از اقدام به شیوه های چانه‌زنی و مذاکرهٔ جمعی در شاخه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی، با وسایل مشخص کوشش برای تغییر آن به عمل می آید.

سیاست ملی مزد، در طول سالیان اخیر، به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهندهٔ سیاست ملی درآمد تلقی شده است. بدین منظور که توزیع ثمرات شکوفایی را در شرایطی با رشد محصول کلی ارتباط بدهد که الزامات تعادل عمومی اقتصادی، توسعهٔ بهره‌وری و عدالت اجتماعی را برآورند. این استنباط است که به دنبال اجرای برنامهٔ چهارم توسعه ظاهراً به تدریج در فرانسه تأیید می‌شود و از سوی طرفداران «برنامه‌ریزی دموکراتیك» مؤکداً پشتیبانی می گردد.

سیاست ملی مزد، چه به عنوان ابزار مبارزه با تورّم یا ابزار برنامه‌ریزی ارشادی، نمی تواند از *سیاست درآمد* جدا و تفکیك شود. در واقع، هیچ دلیلی وجود ندارد که برای تحول درآمدهای کار منحصراً و در نتیجهٔ تخفیف در ترقی احتمالا زیاده سریع این

درآمد، در جست‌وجوی انضباط باشیم و در برابر تحول درآمد عاملان دیگر تولید سکوت اختیار کنیم و اندکی زیاده به آسانی فراموش نماییم که این تحول نیز می‌تواند فشارهای تورّمی را برانگیزد یا در شرایط اندکی مساعد برای افزایش بهره‌وری در اقتصاد ملی تحقق پذیرد.

هر چند سیاست ملی مزد لزوماً در سیاست درآمد وارد می‌گردد، سیاست اخیر نیز به نوبهٔ خود باید در سیاست عمومی ثبات و ترقی درآمیزد: به این جهت است که مسیرهای نیروی چنین سیاستی باید از نقشه یا برنامه استنتاج بشود. هدف این نقشه و برنامه تعیین هدفهای تولید و شرایط برقراری تعادلهای اساسی اقتصاد طی دورهٔ موردنظر می‌باشد. نقشه یا برنامه ضمن تدوین سیاست بنگاهها، سیاست سندیکایی و سیاست دولت را نیز روشن می‌کند، به شرط آنکه از سوی همه عینی‌ترین و نزدیک‌ترین منافع جمعی تلقی گردد و بتواند در رفع تنشها مشارکت نماید و گفت‌وشنود را امکان‌پذیر سازد و ناسازگاری میان طرحهای گوناگون را که فعالیت اقتصادی ملت از طریق آنها تحقق می‌پذیرد، کاهش بدهد.

§ ۴. تفاوت گذاری مزدها

عنصر کار یك عامل تولید متجانس نیست: کار در زندگی اقتصادی به دلایلی که به یك اندازه مربوط به ترقی فنی و عوامل اجتماعی است، به شکلهای مختلف، مانند کار اختراع، کار مدیریت و کار سازمان و کار اجرایی پدیدار می‌شود.

بنابراین، بجاست اقسام گوناگون کار که بنا بر ماهیت خود پاداشهای متفاوت دریافت می‌دارند، مورد نظر قرار گیرند؛ اضافه می‌کنیم که ممکن است به علل گوناگون پاداشهای متفاوت با هر یك از این اقسام کار مطابقت کند که برخی عمومیت داشته و پاره‌ای دیگر به جنبه‌های خاص بازار کار ارتباط دارند.

الف) تفاوتهای مزد در وهلهٔ نخست با سه علت کلی زیر مطابقت می‌نماید:

۱) تفاوتهای کارآیی کارگران: همهٔ کسانی که به شغل واحد می‌پردازند همانند یکدیگر تخصص و مهارت ندارند. نابرابریها در مزد با این تفاوتها تطبیق می‌نمایند و در مقیاس پاداشهای وابسته نمودار می‌شوند.

کارگران با برابری در تخصص و مهارت کارآیی یکسان ندارند. هرگاه کارگران برحسب شغل یا واحد تولید مزد بگیرند، تفاوت در مهارت به آسانی پاداش می‌یابد و اگر برحسب زمان مزد دریافت بدارند، تعیین مزد استاندارد ضرورت پیدا می‌کند. در این صورت، برای یك گروه کارگر معین، بر اساس بهره‌وری نهایی کارگری در این گروه

گرایش به تعیین و تثبیت پیدا می نماید که کارآیی وی از همه کمتر است. با این وصف، بیشتر اوقات، کارگران کارآمدتر مزایای غیر پولی، منجمله حداقل ثبات اشتغال به دست می آورند.

۲) اختلاف مدت و تفاوت در هزینهٔ آمادگی برای اشتغال: هر قدر اجرای یك کار به تحصیلات بیشتر و دورهٔ کارآموزی طولانی تر، که این هر دو هم زمان و هم پول می خواهد، نیازمند باشد، مزد نیز بالاتر خواهد بود.

۳) تفاوت در دشواری مشاغل: برخی کارهای مطبوع یا آسان کارگران پرشماری را به سوی خود می کشد و در نتیجه نرخ پاداش پایین می آید، اما کارهای دیگر سخت ترند و کمتر طالب دارند و در این مورد برای جبران مضار این قبیل کارها، نسبت به کسانی که آنها را انجام می دهند مزد بیشتر ضرورت پیدا می کند.

این علل کلی در حالت رقابت کامل نیز تأثیر می گذارند و عرضه و تقاضا را شکل می دهند. نابرابریهای سطح مزد در بلند مدت تغییراتی در شمار گروههای مزد بگیر انواع گوناگون کار پدید می آورد: این تغییرات مزد را به سطح مکفی نزدیك می گرداند تا اجرای این قبیل مشاغل ممکن گردد.

ب) اما سایر تفاوتهای مزد، به اصطلاح، کمتر صورت عادی دارد و با ساختار بازار کار ارتباط پیدا می کند و حتی در بلندمدت نمی تواند توسط نیروهای بازار از میان برود.

۱) در مرحلهٔ نخست، تحرك کار میان مشاغل مختلف و مناطق متفاوت نسبتاً ضعیف است و کارگران شناخت درست و کامل از امکانات اشتغال ندارند. به علاوه، عوامل روانی، نوعی ابتذال، غالباً بی حرکتی، دلبستگی کارگر را به شغل خود توجیه می نماید. در پایان، لازم است هزینهٔ انتقال در نظر گرفته شود: به عنوان مثال، در فرانسه، کمبود مسکن در کنار سرشت انزواطلبی بسیاری از فرانسویان یکی از موانع سخت بر سر راه تحرك کار است.

۲) در مرحلهٔ دوم، اختلاف مزد بر اساس عوامل انعطاف ناپذیر اجتماعی توجیه می شود که در بسیاری از موارد نمی گذارد تا بخت و اقبال به تساوی نصیب همه بشود: بعضی از مشاغل یا به سبب آنکه مستلزم آموزش پرخرج و یا «مختص» گروههای اجتماعی ممتاز است، در برابر ورود آزاد بسته است.

۳) تفاوت گذاری مزدها، در مرحلهٔ سوم، مربوط به اختلاف در جنس است: مزد زن، بنا بر سنت، کمتر از مزد مرد است، حال آنکه بعضی از قوانین، مانند قانون فرانسه، هرگونه تبعیض را منع کرده است. این امر به سبب تفاوت در کارآیی نمی توانست

توجیه شود، بلکه بیشتر بنا به ملاحظات اجتماعی است. برای زن متاهل شاغل، پاداش کار به منزلهٔ درآمد مکمل است، پاداش برای زن مجرد، بحق یا باطل، همچون درآمد در حال انتظار تلقی می شود.

۴) سرانجام، ممکن است میان مزدها تفاوت قانونی وجود داشته باشد. به این ترتیب، در فرانسه، در سال ۱۹۴۳ «مناطق مزد» ایجاد گردیده است که سطح پایین مزد شهرستانها را در برابر منطقهٔ پاریس منعکس می کند: تفاوت بیشینه ۴۰٪ بود. پس از جنگ، این تفاوت بیشینه متدرجاً کاهش یافته است. از زمان اجرای قانون یازدهم فوریه سال ۱۹۵۰، دیگر تفاوت روی مجموعهٔ مزدها انجام نمی گیرد، بلکه فقط روی مزد کمینهٔ تضمینی به عمل می آید. در حال حاضر، گرایش به سوی حذف مرحله به مرحلهٔ اختلافات منطقه ای مزد دیده می شود. اما همترازسازی مزدها می تواند مؤسسات تولیدی را از استقرار در شهرستانها منحرف سازد و وضعیت بنگاههایی را که از پیش در آن نقاط با دشواری ادامهٔ حیات می‌دهند، آن هم هنگامی که مسئلهٔ توسعهٔ منطقه‌ای و عدم مرکزیت صنعتی مطرح است، وخیم گرداند.

سرانجام، بازار کار از دیدگاه اختلاف مزد به منزلهٔ بازار «گروههای غیر رقیب»[60] به نظر می آید که میان آنها ارتباطات کم، اما نوعی گرایش به پیدایش تساوی مزدها دیده می شود.

§ ۵. انطباق مزد با رویدادهای اقتصادی

ممکن است مزد، درنتیجهٔ رویدادهای اقتصادی، یکی تحول قیمتهاودیگری آهنگ فعالیت اقتصادی که می تواند ثبات و اشتغال را تحت تأثیر قرار دهد، لطمهٔ مضاعف ببیند.

الف) *مزد و تحول قیمتها*

قوهٔ خرید مزد بگیران می تواند براثر ترقی قیمتها کاهش یابد. در واقع، مزد به صورت قراردادی تعیین می شود و درآمد ثابت است. ترقی قیمتها، به ویژه ترقی هزینهٔ زندگی پاداشهای وصولی کارگران را از محتوای مادی خود خالی می کند. برخی توانسته‌اند از این فکر پشتیبانی کنند ــ و کینز چنین کرده است ــ که مزد بگیر قربانی یك توهم پولی است. وی برحسب مزد اسمی محاسبه می کند و نه بر پایهٔ مزد واقعی. این نظریه با وضع واقعی که برعکس، نگرانی بسیار دقیقی از قوهٔ خرید در کارگر مزد بگیر

60. non-competing groups

ظاهر می سازد، به هیچ وجه مطابقت ندارد. مزدبگیران و اتحادیه‌های آنها برای اطمینان به ثبات قدرت خرید است که به دنبال دستیابی به *پایهٔ متحرك مزدها* می باشند.

پایهٔ متحرك مزدها انطباق خود کارانهٔ مزدها با تغییر یك عنصر پایهٔ مرجع و به طور کلی قیمتها نامیده می شود.

در واقع، در پایهٔ متحرك سه روش می توان تشخیص داد:

الف ـ پایهٔ متحرك برمبنای سود[61]: این روش میان مزد وصولی کارگران و سود کارآفرین اقتصادی رابطه‌ای برقرار می نماید و از شرکت در سود از این جهت متمایز و مشخص است که تغییرات مزد از سود یك گروه مؤسسهٔ تولیدی یا تمام صنعت تبعیت می کند نه از نفع کارآفرین اقتصادی.

معروف‌ترین مورد کاربرد این روش از سال ۱۹۲۱ در معادن زغال انگلستان بوده است و دشواریهایی که پدید آورده، کم‌کم ثابت می کند که بهترین طریقهٔ برقراری پیوند میان مزدوسود سهم‌بری از منافع است.

ب ـ پایهٔ متحرك برمبنای قیمت فروش محصولات[62]: این روش به هیچ وجه مؤثر نیست، زیرا کارگر بیشتر به قیمت محصولاتی که می خرد علاقه‌مند است تا به قیمت محصولاتی که مؤسسهٔ تولیدی صاحب کار می فروشد. به علاوه، میان هزینهٔ زندگی و قیمت محصولات فروشی یك مؤسسهٔ تولیدی رابطهٔ ضروری وجود ندارد.

پ ـ پایهٔ متحرك برمبنای هزینهٔ زندگی[63]: این روش که بسیار رواج دارد، مزد را با قیمتهای جاری در مخارج مزد بگیران تطبیق می دهد.

این روش به دلایل مختلف مورد ایراد و اعتراض قرار گرفته است. محافل کارفرمایی به این نتیجهٔ ارزنده رسیده‌اند که اگر چه پایهٔ متحرك همیشه در حالت ترقی عمل می کند، در حالت تنزل، آثار خود را پدید نمی‌آورد و اتحادیه‌های کارگری از تجدید نظر در مزدها امتناع می‌ورزند. به این ترتیب، انعطاف ناپذیری خطرناك در مکانیسم اقتصادی ایجاد می شود. همچنین خطر تورّمی موجود در پایهٔ متحرك مزد مورد تأکید قرار گرفته است. آیا این روش ترقی مزدها را به بار نمی آورد و در نتیجه، موجب ترقی قیمتها نمی شود و حرکت تصاعدی (مارپیچی) افزایش مزد و قیمتها را حفظ نمی کند؟ سرانجام، بیم آن می رود که پایهٔ متحرك مزد به همهٔ درآمدهای دیگر بسط یابد و بی ثباتی عمومی اقتصادی به راه اندازد.

در واقعیات به این حقیقت پی برده می شود که پایهٔ متحرك مبتنی بر هزینهٔ زندگی یا در پیمانهای جمعی پذیرفته شده و یا براثر اقدام قانونی ایجاد گردیده است.

در فرانسه، قانون هجدهم ژوئیهٔ ۱۹۵۲ مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل را به تحول شاخص قیمت مواد مصرفی خانواده (شاخص ۲۱۳ کالا) ربط داده بود. در همهٔ اوقاتی که این شاخص ۵٪ بالا می رفت،

61. profit sliding scale
62. selling price sliding scale
63. cost of living sliding scale

مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل به همین نسبت افزایش می‌یافت.

شاخص قیمت مواد مصرفی خانوار (شاخص ۲۱۳ کالا) از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۶ به سطحی که مکانیسم پایهٔ متحرك را به کار اندازد (۱۴۹/۱) نرسیده است. اما از ژوئن سال ۱۹۵۶، اگر دولت اقدام به بخشودگیهای مالیاتی و مساعده‌های فراوان نسبت به محصولات محتوی در ترکیب شاخص نمی‌کرد، ممکن بود ترقی قیمتها موجب گذر از این مرز بشود. سیاست بخشودگی مالیاتی و اعطای کمك مبتنی بر دلایل مختلف بود: نخست این واقعیت که پیمانهای جمعی مزد کمینهٔ تضمینی را به منزلهٔ پایهٔ سلسله مراتب مزدها اختیار کرده بود؛ دیگر آنکه خصلت مزد راهنما که سازمانهای سندیکایی در مزد کمینهٔ تضمینی می‌دید؛ و در پایان، وابستگی اجاره بها به مزد کمینهٔ تضمینی. بنابراین، در دورهٔ فشار تورمی امکان داشت از باز تابهای ماشینی و روانی ترقی مزد کمینهٔ تضمینی بیم و نگرانی پدیدآید، هر چند نرخهای مزد ساعتی از پایان سال ۱۹۵۱ به میزان ۴۰٪ بالا رفته بود، خودِ مزد کمینهٔ تضمینی فقط ۲۶/۵٪ افزایش یافته بود. با این وصف، سیاست دفاع از شاخص نمی‌توانست تا بی‌نهایت ادامه یابد.

قانون مورخ بیست و هفتم ژوئن سال ۱۹۵۷ «دربارهٔ اصلاح و اعادهٔ سلامت اقتصادی و مالی» روش سال ۱۹۵۲ را تغییر داده است: شاخص قیمتها که به عنوان مبنا و مرجع مزد کمینهٔ تضمینی به کار می‌رفت، از این پس شاخص ویژه (۱۷۹ کالا) می‌شود که براساس مخارج یك کارگر ساده محاسبه می‌گردد. درجات ترقی این شاخص که پایهٔ متحرك را به عمل وا می‌دارد تا ۲٪ پایین آورده شد و ترقی می‌بایستی طی دو ماه صورت گیرد: اجاره بها از مزد کمینهٔ تضمینی جدا گردید. این اقدامات تأثیر ضربهٔ ناگهانی افزایش مزد کمینهٔ تضمینی را تخفیف می‌داد و از ترقی وسیع مزدها که می‌توانست موجب قطع تعادل اقتصادی گردد، جلوگیری نمود.

مزد کمینهٔ تضمینی از اول ژانویه سال ۱۹۷۰ جای خود را به کمینهٔ رشد[64] داده است. پایهٔ جدید به مزدبگیرانی که کمترین پاداش را دریافت می‌دارند، تضمین مضاعف زیر را می‌دهد:

ـ از یك سو، تضمین قوهٔ خرید: هنگامی که شاخص ملی قیمتهای مصرفی ۲٪ افزایش یابد، مزد کمینهٔ رشد پس از نخستین روز اعلام ترقی این شاخص به همان نسبت افزایش پیدا می‌کند (پیش از این ۲٪ ترقی می‌بایستی طی دو ماه متوالی انجام گیرد)؛

ـ از سوی دیگر، تضمین سهم بری از توسعهٔ اقتصادی ملت: بدین منظور مزد کمینهٔ رشد از اول ژوئیهٔ هر سال به نرخ جدید دولت، پس از اظهار نظر کمیسیون عالی پیمانهای جمعی[65] و برحسب تحول حسابهای اقتصادی ملت معین می‌شود؛ افزایش سالانهٔ قوه خرید مزد کمینهٔ رشد، به موجب تحقیق آماری سه ماههٔ وزارت کار و از اول ژوئیهٔ سال پیش، هیچ گاه نمی‌تواند کمتر از نصف افزایش قوهٔ خرید متوسط مزدهای ساعتی باشد. مساعده از محل این افزایش ممکن است در طول سال، پس از اظهار نظر کمیسیون عالی پیمانهای جمعی مورد موافقت قرار گیرد.

---

64. salaire minimum de croissance (S.M.I.C.)
65. Commission Supérieure des Conventions Collectives

ب) مزد و ثبات اشتغال

نرخ مزد برای کارگر یگانه عنصر مهم نمی باشد؛ عایدی وی بستگی به مدت کاری دارد که انجام می‌دهد. نرخ مزد می تواند تغییر بپذیرد، اما ممکن است کارگر در دورهٔ پررونق اقتصادی ساعات اضافی کار بکند و برعواید خود بیفزاید و بر عکس، می تواند، هنگامی که اوضاع و احوال مساعد نیست، قربانی شمول کم کاری و یا حتی اخراج گردد.

همچنین، امروزه دنیای کار برای ثبات اشتغال بیشترین اهمیت را قائل می شود. ثبات شغل و کار شرط اساسی ثبات منابع درآمدی کارگران است و با وسایل مختلف تأمین می گردد.

ثبات اشتغال بستگی به سیاست عمومی اقتصادی دارد و یکی از هدفهای عمده در اقتصادهای نوین همانا برقراری اشتغال کامل است. با این همه، یك اقتصاد پویا مصون از بی نظمی در آهنگ بسط و توسعه نیست و تا اندازه‌ای به تحرك شغلی و جغرافیایی کارگران نیاز دارد. مقررات گوناگون به منظور کاهش هزینه‌های انسانی، وابسته به تمام فراگرد رشد اقتصادی، یا برای تضمین منابع معین کارگر و یا کمك به بازیابی سریع کار، به مرحلهٔ اجرا درآمده‌اند.

در ایالات متحده، در سال ۱۹۵۵، درخواست مزد سالانهٔ تضمینی[۶۶] مطرح شده است. والترفیلیپ‌روتر[۶۷]، یکی از رؤسای اتحادیهٔ کارگری امریکا، در چهاردهمین مجمع فوق‌العادهٔ کارگران صنعت اتومبیل چنین اعلام می‌دارد: «اکنون زمان آن فرارسیده است که هزینه‌های کارگر ساده به صورت سالانه منظور شود، زیرا این هزینه‌ها سالانه بوده و کارگران مواجه با نیازهای سالانه می باشند و تا وقتی که مزد ساعتی یا برحسب واحد کالا دریافت می‌دارند، نمی توانند این نیازمندیها را برآورده سازند».

پیمانهای جمعی که در ژوئن سال ۱۹۵۵ میان شرکت فورد و کنگرهٔ سازمان صنعتی (اتحادیه و کنگرهٔ صنعتی کارگران در ایالات متحده) و سپس بین جنرال موتورز و همین اتحادیه‌منعقدگردید، اصل مزد سالانهٔ تضمینی را رعایت کرد و به اجرای آن مبادرت ورزید. موافقت نامهٔ فورد پیش بینی و تضمین می کرد که کارگر در صورت اخراج حق دریافتی تا به میزان ۶۵٪ مزدهای وصولی به مدت ششماه را دارد. به علاوه، صندوق ویژهٔ «امنیت شغلی» با سرمایهٔ شرکت مزبور ایجاد شد. مقررات این موافقت نامه در چند بخش اقتصاد ایالات متحده به اجرا درآمد، اما به همان سرعت عمومیت پیدا ننمود.

«ماهانه کردن کارگر ساعتی» جنبهٔ دیگر استقرار امنیت بیشتر برای کارگران است و این عمل ضمناً ازفاصله وجدایی میان مستخدمان ماهانه‌ای و کارگران ساعتی کم می نماید. ژرژپمپیدودرجریان

66. salaire annuel garanti
67. Walter Philip Reuther

مبارزهٔ انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۶۹ شعار ماهانه کردن را در معرض افکار عمومی گذاشته بود. دولت شابان ـ دلماس[۶۸] این شعار را اقتباس می کند و هدف بررسی و مباحثه میان نمایندگان کارفرمایی و سندیکاها قرار می‌دهد. اینان به موجب اعلامیهٔ مورخ بیستم آوریل ۱۹۷۰ سازمانهای خود را متعهد کرده‌اند که به سرعت باب مذاکرات را بگشایند. قراردادهای متعدد در سطح شاخه‌ها (شیمی، استخراج فلزات، فولادسازی، زغال سنگ، ساختمانها و کارهای عمومی) و یا مؤسسات تولیدی (در استخراج فلزات، صنعت هوانوردی و الکترونیك) بسته شده است. در ماه اوت سال ۱۹۷۰ تخمیناً بیشتر از ۴۰٪ کارگران از این قرارداد ماهانه کردن استفاده می کردند و یا در آینده برخوردار می شدند. در سال ۱۹۷۴، ماهانه کردن تمام کارگران ساعتی پیش بینی می شد. بنابراین، کارگران از مزایای اجتماعی همانند مزایای ماهانه بگیران (به ویژه در مورد جبران غرامت تعطیل ناشی از بیماری، بازپرداخت حقوق مرخصی و بازنشستگی و نظام ایام تعطیل) استفاده خواهند کرد.

سرانجام، اقدامات زیادی دربارهٔ *تضمین منابع، آموزش حرفه‌ای و درجه‌بندی جدید به سود اشتغال کارگران خصوصی* به عمل آمد. در فرانسه، از ماه دسامبر سال ۱۹۵۸، تصمیمات مهمی در این باب اتخاذ گردیده است.

فرمان دوازدهم ماه مارس سال ۱۹۵۱ نظام مساعدهٔ قانونی به بیکاران را مقرر داشته است. میان شورای ملی کارفرمایان فرانسه[۶۹] و کنفدراسیونهای سندیکایی کارگری قراردادی در تاریخ سی و یکم دسامبر ۱۹۵۸ بسته شده و به موجب فرمان دوازدهم ماه مارس ۱۹۵۹ تعمیم یافته و نظام ملی رابط میان مشاغل، مدد معاش ویژه برای کارگران بیکار در صنعت و بازرگانی برقرار کرده است. این نظام توسط سازمانهای ناحیه‌ای داوری با شمار برابر نماینده از کارگر و کارفرما تصدی می شود: سازمانهای اتحادیهٔ اشتغال صنعت و معدن[۷۰] که وسیلهٔ اتحادیهٔ ملی رابط میان مشاغل برای اشتغال در صنعت و بازرگانی[۷۱] در یك اتحادیه گردآمده‌اند.

قانون هجدهم دسامبر سال ۱۹۶۳ صندوق ملی اشتغال[۷۲] را تأسیس کرده و امکان درجه‌بندی مجدد و آسان‌تر بیکاران را به کمك آموزش حرفه‌ای و جوایز انتقالی در جهت مساعدت به تحرك مکانی کارگران داده است و کارگران بیش از شصت سال را مشمول بازنشستگی پیشرس می نماید.

و در پایان، تصمیمات مهم متخذه در ژوییهٔ سال ۱۹۶۷ تضمینهای اجتماعی قابل اجرا در مورد اخراج را اصلاح کرده و دربارهٔ کارگران اخراجی با تضمین مالی به مدت یك سال از یك سو از محل کمك عمومی، و از سوی دیگر بیمه موافقت نموده و برای کارگران مسن چنین تضمینی را بدون محدودیت زمانی پیش بینی کرده است و سرانجام، احکام صادره موارد دخالت صندوق ملی اشتغال را

---

68. Chaban-Delmas
69. Conseil National du patronat français (C.N.P.F.)
70. Association pour l'Emploi dans l'Industrie et le Commerce. (A.S.S.E.D.I.C.)
71. Union Nationale Interprofessionnelle pour l'Emploi dans l'Industrie et le Commerce (U.N.E.D.I.C.)
72. Fonds National de l'Emploi

افزایش داده و نمایندگی ملی اشتغال، مسئول وظایف تهیهٔ شغل برای بیکاران را ایجاد نموده است. این نمایندگی برای تسهیل جست و جوی مشاغل، بورس ملی اشتغال را در اختیار دارد که سازمان ایجاد ارتباط میان عرضه و تقاضای اشتغال است.

*

* *

بازار کار، در اقتصاد معاصر، از این پس مکانیسم بی نام و خودکار تعیین مزد نمی باشد و بیشتر به منزلهٔ عنصر هزینهٔ تولید تلقی می شود تا درآمد شخص. بازار کار به صورت مکانی درآمده است. در اینجا، انطباق عرضه بر تقاضای کار و نیز تعیین سطوح مزد در شرایطی انجام می گیرد که با وسعت فزاینده به مفهوم اجتماعی و انسانی کار توجه دارد و تحت تأثیر این روحیه است که، علی رغم نقایص بسیار، می توان امید ظهور دوران تمدن عنصر کار را در دل پرورش داد

ضمیمه

یادداشتهایی دربارهٔ نظریه‌های مزد

ما تصور نکرده ایم که سلسلهٔ تفصیلات مزد را با شرح و بیان چند نظریه که برای تشریح طرز تشکیل مزد در بازار عرضه شده اند، باید از هم بگسلیم.

گولیلمی شرح کامل و مفصل این نظریه‌ها را در *رسالهٔ تکامل نظریهٔ مزد*[۷۳] انجام داده است.

نظریهٔ نوین مزد، ضمن رعایت سهم اقتصاددانان پیشین، تغییرات وارده در ساختار بازار کار را نیز مورد توجه قرار می دهد.

یادداشتی که از برابر نظر می گذرد، می خواهد اشارات کلی دربارهٔ نظریه‌های مزد را به دست دهد. در اینجا دو گروه مهم نظریه تشخیص داده می شود: یکی قیاسی که نظریهٔ عمومی ارزش و قیمت ها را دربارهٔ مزد اعمال می نماید؛ و دیگری نظریه‌های استقرایی که از مشاهدهٔ عینی وقایع آغاز می شود و به تهیه و تدوین نظریهٔ مزد می رسد.

§ ۱. نظریه‌های قیاسی مزد

این نظریه‌ها از کلاسیك های انگلیس و نهاییون است و ناشی از استنباطات خاص هر يك از این دو مکتب در قلمرو تشریح ارزش و قیمت می باشند.

الف) *کلاسیك های انگلیسی*

این کلاسیك ها دو نظریهٔ مزد، یکی نظریهٔ مزد طبیعی و دیگری نظریهٔ وجه مزد را ارائه کرده اند.

۱) نظریهٔ مزد طبیعی، ضمن کاربرد نظریهٔ عمومی مبنی بر اینکه ارزش هر چیز بر اساس هزینهٔ تولید آن است، تأکید بر هزینهٔ تولید می کند.

---

73. J.L.Guglielmi, *Essai sur le développement de la théorie du salaire* (Paris, Sirey, 1945).

مزد طبیعی با هزینهٔ تولید ناشی از کار کارگر، یعنی با مقدار وجه معاش ضروری برای تهیهٔ وسایل زندگی کارگر و خانوادهٔ او مطابقت می نماید.

این نظر از تورگو بوده وریکاردو با تأکید چنین بیان کرده که وجه معاش و «سایر لوازم ضروری یا مفید که عادت در شمار نیازمندیهای کارگر درآورده است»، جزءِ کمینهٔ مورد نیاز برای ادامهٔ حیات کارگر است. این نظر از سوی کارل مارکس و لاسال اقتباس می شود. لاسال در نامهٔ معروف خود به کنگرهٔ کارگران آلمان، در سال ۱۸۶۷ چنین می نویسد: «*قانون مفرغ* که مزدها را براساس نظام عرضه و تقاضا تنظیم می نماید، بدین گونه، به صورت دستورو قاعده تدوین می شود: مزد متوسط هرگز از میزان موافق با عادات ملی و ضروری برای حفظ موجودیت کارگران و ادامهٔ نسل آنها تجاوز نمی کند.»

مزد جاری به مدت طولانی نمی تواند بالاتر از مزد طبیعی برود و هر نویسنده در این باب برای خود دلیلی دارد:

ــ به عقیدهٔ ریکاردو، چون ترقی مزدها موجب افزایش میزان زاد وولد در جمعیت فعال می گردد، این امر ازدیاد شمار کارگر ساده و به دنبال آن کاهش مزد به سطح طبیعی را ایجاب می کند.

ــ به عقیدهٔ کارل مارکس (که بحق ثابت می کند که انطباقات مورد نظر ریکاردو به زمان طولانی نیاز دارد، زیرا مدتی باید انتظار کشید تا نوزادان به بازار کار دست یابند)، وجود ارتش ذخیرهٔ صنعتی است که روی عرضهٔ کار سنگینی می نماید و پیوسته و مدام نرخ مزد را پایین می آورد.

نظریهٔ مزد طبیعی با یك وضعیت تاریخی، یعنی دوران حیات ریکاردو، لاسال و مارکس در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم مطابقت می کند. این نظریه، مستقل از استدلالات و اشارات مورد استناد، حتی امروزه در بعضی از کشورهای افریقا و آسیا که فشار جمعیتی در آن جاها شدید است، نیز می تواند اعمال شود. (گاهی به سبب مزدهای پایین و قیمت شکنی اجتماعی[۷۴] از سوی ژاپن احساس می گردد.)

اما این نظریه، درصورتی که متکی بر نظریهٔ ارزش ـ کار باشد (ارزش مبتنی بر هزینهٔ تولید)، چون از سدهٔ نوزدهم، همچنان ترقی مزدها مشاهده می شود، دیگر به هیچ وجه نمی تواند مورد تأیید و پشتیبانی قرار گیرد. به علاوه، پس از پذیرش استنباط روانی ـ اجتماعی مزد کمینه، قانون مفرغ مزد، به قول لوروآ بولیو[۷۵] به قانون طلای مزد مبدل می گردد، زیرا سطح زندگی همراه با ترقیات تمدن بالا می رود. سرانجام، در دوران ما، افزایش بهزیستی، بیشتر به کاهش میزان زاد وولد منجر می گردد تا ازدیاد آن.[۷۶]

۲) *نظریهٔ وجه مزد* از ادام اسمیت بوده، اما استوارت میل استادانه ترین شکل آن را دریافته است. این نظریه کاربرد قانون عرضه و تقاضا در بازار کار است.

مزد متوسط در زمان و در کشور معین از رابطهٔ $\frac{\text{وجه مزد}}{\text{جمعیت کارگری}}$ به دست می آید.

وجه مزد، تنخواه نقدی سرمایه می باشد که از پیش به منظور پرداخت مزد معین شده است؛ این تنخواه

74. social dumping
75. Leroy-Beaulieu

۷۶. به عنوان آزمایشی در صحت آماری نظریهٔ مزد طبیعی ر.ك.:

H.L.Moore, *Laws of Wages*, 1911.

جزئی از سرمایهٔ جاری است که در خرید مواد اولیه به مصرف نرسیده است. وجه مزد مجموعه‌ای از وسایل معیشت به صورت کالا می‌باشد.

استوارت میل از این تحلیل دو نتیجهٔ زیر را می‌گیرد:

ــ احتمال کمی می‌رود که هرگاه ترقی فنی موجب ازدیاد سرمایه‌های ثابت (بنابراین کاهش وجه مزد) گردد و جمعیت کارگری افزایش یابد (استوارت میل قانون مالتوس را می‌پذیرد)، مزد متوسط کارگر ترقی نماید.

ــ دخالت قانونی، به منظور ترقی مزد فقط این نتیجه را به بار می‌آورد که بر بیکاری بیفزاید و کارگرانی را که مزدشان ترقی یافته است، به تولید نسل وادار کند تا شمار بیشتری بچه درست بکنند.

این نظریه که استوارت میل در سال ۱۸۴۸ در کتاب *اصول* خود شرح داده، در سال ۱۸۶۹ در مقالهٔ پُرسروصدای مجلهٔ *فورت نایتلی ریویو*[۷۷]، ضمن حفظ صورت بیان اولیه در چاپهای متوالی کتاب *اصول* رها شده است.

ضعف این نظریه نمایان است: زیرا وجه مزد را به منزلهٔ ذخیره‌ای از پیش معین و مقرر تلقی می‌کند، حال آنکه کالاهای مصرفی تشکیل دهندهٔ این وجه جزئاً نتیجهٔ تولید جاری می‌باشند و خودِ تولید جاری نیز به استعمال کار بستگی دارد.

به علاوه، ممکن است وجه مزد با توسل به اعتبار افزایش یابد: قوهٔ خریدی که به این ترتیب به سود کارگران ایجاد می‌شود، امکان می‌دهد تا اینان بیشترین سهم را از ذخیرهٔ کالاهای موجود به دست آورند، به این صورت که به وسیلهٔ ترقی قیمتها، سایر مصرف کنندگان را به پس‌انداز اجباری ناگزیر سازند.

اما این نظریه محتوی بینشی عادلانه (که بعضی از نویسندگان امروزی بسط داده‌اند) است. در کشورهایی که اندوختهٔ ظرفیت تولیدی و نیز وجه فراوانی برای کالاهای مصرفی در اختیار ندارند (کشورهای در حال تجدید ساختمان، کشورهای کمتر توسعه یافته)، مقدار کلی مزد نمی‌تواند در کوتاه مدت افزایش پیدا بکند. توسعهٔ سرمایهٔ تولیدی (تجدید ساختمان یا ایجاد سرمایه) قبلاً ضروری خواهد بود و زمان معینی باید بگذرد تا تولید کالاهای مصرفی زیاد بشود. بنابراین، طی این زمان، به نحوی از انحاء وجه مزد وجود دارد.

ب) *نظریه‌های بهره‌وری*

در پایان سدهٔ نوزدهم، هنگامی که در نظریهٔ ارزش و قیمتها تأکید از هزینهٔ تولید به تقاضا و مطلوبیت تغییر مکان می‌دهد، این نظریه‌ها بسط می‌یابد.

فرانسیس واکر و لوروآ بولیو نظریهٔ بهره‌وری ساده را تهیه و تدوین نموده‌اند (لوروآ بولیو می‌نویسد، «مزد در هر نوع کار می‌خواهد براساس بهره‌وری کار کارگر تنظیم شود»)؛ اما صاحبنظران مکتب وین نظریهٔ بهره‌وری نهایی را می‌سازند و ما قبلاً دربارهٔ آن به تفصیل به بحث پرداخته‌ایم. مزد منحصراً تحت تأثیر و فرمانروایی تقاضاست. بوم‌ـباورك، به نوبهٔ خود، عرضهٔ کار را به منزلهٔ

77. *Fortnightly Review*

داده انعطاف ناپذیر تلقی می کند. آفتالیون[78] ضمن تأکید بر «مدعیات کارگری» مبالغه در این استنباط را ثابت کرده است. شمار کارگران و ساعاتی که برای اشتغال عرضه می شود، هیچ یك انعطاف ناپذیر نیستند.

بنابر این، لازم است در کنار منحنی تقاضای کار، منحنی عرضهٔ کار در نظر گرفته شود که بتواند برحسب نامطلوبیت نهایی نیز تشریح بشود و نفوذهای گوناگون اجتماعی برآن اعمال گردد.

§ ۲. نظریه‌های استقرایی مزد

وضع کنندگان این نظریه‌ها عقیده دارند که فقط بررسی استقرایی وقایع (و بخصوص بررسی آماری) امکان می‌دهد تا توضیح نظری مزد به دست آید.

در اینجا ما تحلیل کرنلیسن[79] و سیمیان را در نظر می گیریم و می آوریم:

الف) کرنلیسن، در جلد دوم کتاب خود تحت عنوان *رسالهٔ جامع علم اقتصاد*[80]، آمارهای دفتر فرانسوی کار و بخش کار واشینگتن را بررسی کرده است.

این نویسنده دو گروه مهم مزد بگیر را تشخیص می‌دهد: یکی گروهی که مزد دریافتی شان براساس ارزش تولید (هزینهٔ آموزش و اعاشهٔ نیروی کار) است و دیگر گروهی که برپایهٔ ارزش استعمال کار (مطلوبیت و کمکی که کارگر به مؤسسهٔ تولیدی می‌رساند) مزد دریافت می‌دارد. هیچ یك از این طرقِ تعیین مزد، منحصر به یکی از این دو گروه نمی باشد.

مزد برپایهٔ ارزش تولید کار اصولا در موارد زیر تشکیل می شود:

ــ برای کارگران ساده که فراوانی افراطی عرضه وجود دارد؛

ــ برای کارگران کشاورزی، ماهیت شرایط زندگی در مزارع؛

ــ برای زنان، که یك نیروی کار سادهٔ فراوان را تشکیل می‌دهند و مزد آنها خصلت فرعی دارد.

مزد برپایهٔ ارزش استعمال نیروی کار اصولا در موارد زیر تشکیل می شود:

ــ برای کارگران ماهر و متخصص؛

ــ برای دستمزد بگیران ممتاز (مشاغل آزاد و کارکنان اداری)؛

ــ برای کارگرانی که براساس واحد تولید مزد دریافت می‌دارند.

ب) فرانسوا سیمیان، به نوبهٔ خود، نوشته‌های زیادی را به مسئلهٔ مزد ، از رسالهٔ دکترای خود درباب *مزد کارگران معادن در فرانسه*[81] (سال ۱۹۰۴) تا کتاب معروف خود تحت عنوان *مزد، تحول اجتماعی و پول*[82] (سال ۱۹۳۲) تخصیص داده است.

سیمیان که طرفدار جدی و پرحرارت روش اثباتی و تحقیر کنندهٔ هرگونه تحلیل نظری است، فقط به بررسی مزدهای اسمی می‌پردازد و عقیده دارد که مزد واقعی ساخته و پرداختهٔ خیال و پندار

78. A.Aftalion, *Mélanges Truchy*.
79. Cornelissen
80. C.Cornelissen, *Traité général de science économique*, t.II.
81. François Simiand, *Les salaires des ouvriers des mines en France* (1904).
82. F. Simiand, *Le salaire, l'évolution sociale et la monnaie.*

اقتصاددانان است.

سیمیان، تولید متوسط زغال در کار روزانهٔ کارگر (بر حسب مقدار و ارزش) و هزینهٔ کارگر در هر تن تولید را سال به سال برای سراسر سدهٔ نوزدهم مقابله کرده و دو حالت را تشخیص داده است:

۱) هنگامی که قیمت فروش زغال ترقی کند، ترقی مزد روزانه، ترقی بسیار دامنه‌دار هزینهٔ نیروی کار در تن زغال استخراجی و تنزل مقدار تولید در روز کار کارگر ملاحظه می‌شود.

۲) هنگامی که قیمت فروش زغال تنزل نماید، رکود مزد روزانه، تنزل هزینهٔ نیروی کار در تن و ترقی مقدار تولید مشاهده می‌گردد.

به عقیدهٔ سیمیان، این پدیده‌ها با بررسی انگیزه‌های رفتار و حالت کارگری روشن می‌شوند. این انگیزه‌ها را می‌توان بنابر ترتیب نزولی شدت به شرح زیر تقسیم بندی نمود:

ـ گرایش به حفظ مداخل یکسان؛
ـ گرایش به خودداری از افزایش کوشش؛
ـ گرایش به افزایش مداخل؛
ـ گرایش به کاهش کوشش.

قوی‌ترین انگیزه برضعیف‌تر غلبه می‌نماید. بدین قرار است، هرگاه ترقی قیمت زغال در جریان باشد، سستی در کوشش کارگر و کارفرما پدید می‌آید. به هنگام تنزل قیمتها، هم مقاومت کارگران در برابر کاهش مزد و هم کوشش فزایندهٔ کارگر و کارفرما وجود دارد.

به علاوه، سیمیان تحلیل تغییرات مزد را در نظریهٔ ترقی و تنزل قیمت ادغام کرده و به تغییرات مقدار پول ربط داده است (و این همان است که سیمیان «پول گرایی اجتماعی»[۸۳] نامیده است).

از این مرورگذرای نظریه‌های عمدهٔ مزد، هم جنبهٔ احتمال توضیحات و هم اعتبار جزئی و غیر جامع این توضیحات استنتاج می‌شود.

کتابشناسی

La littérature relative au salaire étant immense, cette bibliographie sera forcément sélective.

1) Ouvrages généraux

J.-L. GUGLIELMI, *Essai sur le développement de la théorie du salaire*, Paris, 1945.

INSTITUT DE SCIENCE ÉCONOMIQUE APPLIQUÉE, *Les caractères contemporains du salaire*, Presses Universitaires de France, Paris, 1946 ; *Salaire et rendement*, Presses Universitaires de France, Paris, 1947 ; *Cahiers (Série B)* : La rémunération du travail et la politique du salaire.

J. MARCHAL et J. LECAILLON, *La répartition du Revenu National*, vol. I : *Les Salariés*, Paris, Médicis, 1958.

83. monétarisme social

R. MOSSE, *Les salaires*, coll. « Bilans de la Connaissance économique », Paris, 1952.
F. SELLIER et A. TIANO, *Economie du travail*, Presses Universitaires de France, Paris.
BLOOM et NORTHRUP, *Economics of Labor Relations*, 1954.
A. M. CARTTER, *Theory of Wages and Employment*, Irwin, 1959.

***

J. B. CLARK, *The Distribution of Wealth*, New York, Macmillan, 1900.
M. DOBB, *Wages*, Cambridge Economic Handbooks.
P. H. DOUGLAS, *The Theory of Wages*, New York, Macmillan, 1934.
J. R. HICKS, *The Theory of Wages*, Londres, 1932.
J. M. KEYNES, *The General Theory of Employment, Interest and Money*, Londres, Macmillan, 1936.
K. W. ROTSCHILD, *The Theory of Wages*, Oxford, 1954.
G. W. TAYLOR et F. PIERSON, *New Concepts in Wage Theory*, New York, 1957.

2) Sur le marché du travail et son évolution

E. DOLLÉANS et G. DEHOVE, *Histoire du mouvement ouvrier*, 3 vol., Paris.
DURAND et JAUSSAUD, *Traité du Droit du travail*, Paris, Dalloz, 1949.
R. GOETZ-GIREY, *Cours de relations industrielles*, Paris, Montchrestien, 1956.
J. LHOMME, *La politique sociale de l'Angleterre contemporaine*, Presses Universitaires de France, 1952.
A. MARCHAL, *L'action ouvrière et la transformation du régime capitaliste*, Paris, 1943.
— *Le mouvement syndical en France*, Paris, 1945.

***

K. G. KNOWLES, *Strikes, a Study in industrial Conflict*, Oxford, 1952.
L. G. REYNOLDS, *The Structure of Labor Markets*, New York, 1951.

3) Sur le rôle économique des syndicats et la négociation collective

A. TIANO, *L'action syndicale ouvrière et la théorie économique du salaire*, Paris, Médicis, 1958.
Revue économique, Les conventions collectives, février 1951.

***

J. T. DUNLOP, *Wage determination under Trade Unions*, New York, 1944.
F. H. HARBISON and J. R. COLEMAN, *Goals and Strategy in collective bargaining*, New York, 1951.
H. M. LEVINSON, *Unionism, Wage Trends and Income Distribution*, 1914-47, University of Michigan Press, 1951.
C. E. LINDBLOM, *Unions and Capitalism*, Yale, 1949.
A. REES, *The Economics of Trade Unions*, Cambridge Economic Handbooks.
A. M. ROSS, *Trade Union Wage Policy*, Berkeley, 1953.
D. M. WRIGHT, ed., *The Impact of the Union*, New York, 1951.

4) Sur la détermination du salaire

Outre les ouvrages précédemment cités, qui traitent souvent d'une manière importante de ce sujet, on retiendra plus particulièrement :

J. MARCHAL, Les facteurs qui déterminent le taux des salaires dans le monde moderne, *Revue économique*, juillet 1950.
— Esquisse d'une théorie moderne des salaires et d'une théorie générale de la répartition, *Revue économique*, juillet 1955.
J. MOULY, La détermination des salaires. Aspects institutionnels, *Revue internationale du travail*, novembre 1967.
M. PARODI, *Croissance économique et nivellement hiérarchique des salaires ouvriers*, Rivière, Paris, 1962.
F. SELLIER, L'adaptation de l'offre à la demande de travail et marché du travail et analyse de la répartition, *Economie appliquée*, nos 1-2, juin 1955.



J. T. DUNLOP, ed., *The Theory of Wage Determination*, Londres, Macmillan, 1957.
W. J. FELLNER, Prices and Wages under Bilateral Monopoly, *Quarterly Journal of Economics*, août 1947.
— Competition among the Few (ch. X), New York, 1951.
R. G. HAWTREY, *Cross Purposes in Wage Policy*, Londres, Longmans, 1955.
J. R. HICKS, Economic Foundations of Wage Policy, *The Economic Journal*, sept. 1955.
R. A. LESTER, Shortcomings of marginal analysis for wage-employment problems, *The American Economic Review*, mars 1946.
J. LHOMME, Le problème d'une politique nationale des salaires en Grande-Bretagne, *Revue économique*, mars 1952.
F. MACHLUP, Marginal Analysis and Economic Research, *The American Economic Review*, septembre 1946.
M. REDER, A Reconsideration of Marginal Productivity Theory, *Journal of Political Economy*, octobre 1947.
— The Theory of Union Wage Policy, *The Review of Economics and Statistics*, février 1952.
D. H. ROBERTSON, Wage Grumbles, dans *Readings in the Theory of Income Distribution*, Blakiston, 1946.
T. C. SCHELLING, An Essay on bargaining, *The American Economic Review*, juin 1956.
J. TINBERGEN, The significance of Wage policy for employment, *International Economic Papers*, vol. 1 (1951).
S. WEINTRAUB, A macroeconomic Approach to the Theory of Wages, *American Economic Review*, déc. 1956.
B. ZOETEWEIG, Politique nationale des salaires : l'expérience des Pays-Bas, *Revue internationale du travail*, février 1955.

5) Revues spécialisées

La *Revue d'économie politique* publie dans son annuaire une chronique sur le salaire et une chronique sur le syndicalisme.

La revue *Droit social* et la *Revue française du travail* contiennent d'intéres-

sants renseignements sur l'évolution et les problèmes des salaires.

Etudes et conjoncture **publie des études théoriques et statistiques d'une grande importance : voir notamment dans le numéro de mai 1955 l'article intitulé : « Comparaison des salaires français et étrangers », qui contient des précisions de méthode excellentes.**

Enfin, la ***Revue internationale du travail*** **constitue le document de travail de base sur le plan international.**

فصل سوم

اعتبار، بازارهای سرمایه و نرخ بهره

بازارهای سرمایه، در اقتصاد نامتمرکز، بر اثر این واقعیت که مؤسسهٔ تولیدی برای تشکیل، فعالیت و توسعهٔ خود به استقراض پولی متوسل می‌شود، مقام بسیار مهمی را احراز می‌کنند. امروزه، برعکس آنچه در اوایل سرمایه‌داری می‌گذشت، کارآفرین اقتصادی به ندرت خودش سرمایه‌های مکفی برای کار و کسب را در اختیار دارد. همچنین، بهرهٔ سرمایه که ویژگی آن مدتی طولانی بد تشخیص داده شده بود، امروزه با سود کارآفرین اقتصادی مشتبه و یکی انگاشته نمی‌شود.

ممکن است بهره به منزلهٔ قیمت پرداختی برحسب پول برای استعمال پول تعریف گردد. داد و ستدهایی که در استعمال پول انجام می‌گیرد، در بازار سرمایه به عمل می‌آید و شکل وام یا اعتبار را پیدا می‌کند.

واگذاری پول از طریق عملیات وام یا اعتبار مستلزم دو کار است:

- از یك سو، *استرداد* مبلغ وام در سررسید موعد: این استرداد به صورت برابر انجام نمی‌شود، بلکه به شکل معادل است؛ به این ترتیب، در مورد وام پولی، مسئلهٔ نفوذ و تأثیر کاهش در ارزش واحد پولی مطرح می‌گردد: روش استقراض مبتنی و متکی بر شاخص یکی از راههای حل این مسئله می‌باشد؛
- از سوی دیگر، پرداخت بهره به کسی که پول را واگذار می‌نماید. این بهره مرکب از دو جزء است: یکی جایزهٔ خطر احتمالی که برای وام‌دهنده بیمه را تشکیل می‌دهد و میزان آن بنابر مقتضیات و شخصیت وام‌گیرنده تغییر می‌پذیرد و دیگر بهرهٔ خالص (یا محض) و آن پاداش خدمت کسی است که بر اثر اعطای وام از استعمال پول صرف نظر می‌کند.

آیا این بهره مشروع است؟ این مسئله از زمان ارسطو تا مارکی دلاتور دو پن[1] موضوع فلسفی و اخلاقی انتخاب بوده است. بنابر رسم و عادت، یادآور می‌شویم، که به عقیدهٔ ارسطو «پول بچه نمی‌کند» و بهرهٔ سرمایه فقط می‌تواند ناشی از برداشت خلاف عدالت و مفرط از کار دیگران باشد. قدیس توماس آکویناس[2] که عقیده‌اش بر اندیشهٔ مذهبی قرون وسطی تسلط و نفوذ داشت، قرارداد مشارکت و جایزهٔ خطر احتمالی را می‌پذیرد، اما بهرهٔ محض را قبول ندارد؛ به نظر وی، استفاده از پول به مصرف پول بازمی‌گردد؛ لکن پول و استفاده از پول همچون شراب و نوشیدن شراب را نمی‌توان جداگانه فروخت؛ به علاوه، بهره قیمت زمان است و عنصر زمان میان همهٔ انسانها مشترك می‌باشد و فقط به خدا تعلق دارد. همچنین، در قرون وسطی، یهودیان تجارت پول می‌کردند تا کالون[3] می‌رسد و نظریات متشرعین قرون وسطی را دربارهٔ وام با بهره اکیداً رد می‌کند.

اقتصاددان، به نوبهٔ خود، وظیفه ندارد تا مسئلهٔ جنبهٔ اخلاقی بهره را حل نماید: وی به موجودیت بهره پی می‌برد و سعی می‌کند تا توضیحی برای آن فراهم آورد.

بدین منظور، ما نخست تحلیل خصوصیات عمومی اعتبار (قسمت اول) و مؤسسات اعتباری (قسمت دوم) را ارائه می‌دهیم، زیرا علم بر این مطالب برای درك مکانیسمهای تشکیل نرخ بهره که اساساً به پدیدهٔ اعتبار وابسته است، لازم و ضروری می‌باشد. همچنین، در اینجا، به تصور ما بحث بر سر مطلب تا اندازه‌ای که با موضوع مربوط می‌شود، مقرون به فایده است. در قسمت سوم رشتهٔ ارتباط میان اعتبار و پول و نقش پولی مؤسسات اعتباری را ملاحظه می‌کنیم (صفحات ۳۴۸ و ادامهٔ آن).

سپس به بررسی بازارهای سرمایه و انواع نرخ بهرهٔ متشکله در این بازارها می‌پردازیم (قسمتهای سوم و چهارم).

در پایان مکانیسمهای تعیین نرخ بهره را از نظر می‌گذرانیم و عوامل حاکم بر تحول نرخ بهره را تجزیه و تحلیل می‌نماییم (قسمت پنجم).

1. Marquis de La Tour du Pin
2. Saint Thomas Aquinas
3. Calvin

قسمت اول ــ اعتبار: خصوصیات عمومی

نخست تعریف اعتبار را روشن می‌سازیم، پس آن گاه شکلها و تشکل مادی اسناد اعتباری را تحلیل می‌کنیم.

§ ۱. تعریف اعتبار

اعتبار، به تعریف مشهور بوم‌ـباورك، مبادلهٔ مال موجود در برابر آینده است. این بیان بحق مورد ایراد قرار گرفته است، زیرا مالی که در آینده باید دریافت بشود، ممکن است در حالت مادی از آغاز عملیات اعتباری موجود باشد.

همچنین برتر آن است که اعتبار به منزلهٔ مبادله در زمان تعریف بشود که از این طریق شخص تملك اقتصادی یك کالا را با پرداخت متقابل در آینده داوطلبانه به دیگری واگذار می‌کند.

بنابراین، دخالت زمان از خصوصیات عمل اعتبار است: چنان که کنیس در گفته‌ای جالب چنین آورده است: «اعتبار مبادله‌ای است که طی زمانٍ تقسیم می‌گردد». توضیح آنکه طلبکار بهره دریافت می‌دارد و توجیه این عمل جزئاً در رجحانی است که به کالاهای فوراً در اختیار و قابل تصرف، و به ضرورت جبران در برابر انصراف از این کالاها داده می‌شود. بوم ـ باورك کاهش ارزش آینده را پیش می‌کشد و مَثَل قدیمی را می‌آورد که «سیلی نقد به از حلوای نسیه است».

همچنین، خصلت اعتبار، خود می‌رساند که مقصود عملی مبتنی بر اعتماد است: یکی از دو طرف مبادله باید انتظار اجرای تعهد را از سوی دیگری داشته باشد. وام‌دهنده نیز برحسب درجهٔ اعتماد خود ناگزیر است تضمینهای بیش و کم وسیع (رهن مال منقول یا تضمین غیرمنقول) را تقاضا نماید.

در بیشتر موارد، عملیات اعتباری توسط پول انجام می‌گیرد و ممکن است یکی از تعهدات یا هر دو تعهد (مال در برابر پول نقد یا پول نقد در برابر پول نقد) به شکل پول ایفاء گردد.

§ ۲. اشکال اعتبار

شکلهای اعتبار را می‌توان بر اساس چند ضابطه بدین شرح تشخیص داد: ضابطهٔ مصرف؛ ضابطهٔ تضمین؛ ضابطهٔ مدت.

۱) ضابطهٔ مصرف

از این دیدگاه اعتبار مصرفی و اعتبار تولیدی تشخیص داده می‌شود.

ــ *اعتبار مصرفی*، برای تسهیل خرید بعضی از کالاهای مصرفی به کار می‌رود.

در اقتصادهای ما قبل سرمایه‌داری، این اعتبار به صورت بسیار ابتدایی خود تفوق دارد. فقها هنگامی که وام با بهره را به دلیل «پول بچه نمی کند» محکوم می کردند، به این نوع اعتبار نظر داشتند.

امروزه، اعتبار مصرفی در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری (ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی) از نو به معنای تازه پدیدار می‌شود: فروش قسطی یا پرداختهای تدریجی در خرید کالاهای بادوام (اتومبیل، وسایل خانگی برقی) را توسط مصرف کنندگان آسانتر می گرداند؛ زیرا، در این گونه موارد، تنها یك درآمد (و غالباً درآمد متوسط) می تواند قوهٔ خرید را فراهم نماید. اکنون اعتبار مصرفی به اهمیت کالاهای بادوام در تمدن قرن بیستم و جریان مردمی کردن این کالاها بستگی دارد. این اعتبار در محدودهٔ بعضی از سیاستهای اقتصادی از طریق تحریك تقاضای کلی اضافی و ایجاد زمینه برای گردش محصولات و در نتیجه تولید آنها نیز ظاهر می گردد.

ــ *اعتبار تولیدی*، برخلاف مورد پیشین، هیچ گاه به عنوان شکل زیان‌آور اعتبار تلقی نشده بود و در واقع هرگاه سرمایه‌گذاریهای تولیدی را تأمین مالی بکند و برای مؤسسات تولیدی وجوه در گردش را فراهم آورد، در این صورت موجبات ازدیاد تولید کالاها و خدمات را پدید می آورد و مصرف آن زمینهٔ واریزهای بعدی را فراهم می نماید.

امروزه، اعتبارات ساختمان مسکن در کنار اعتبارات برای مؤسسه‌های تولیدی، در بسیاری از کشورها به ویژه در فرانسه، در مجموعهٔ اعتباراتی که توزیع می شود، سهم مهمی دارد.

۲) *ضابطهٔ تضمین*

مبنای هر عمل اعتباری بر مفهوم بنیادی خطر احتمالی قرار دارد.

اعتبارات را بنا بر تضمینهایی که وام‌دهنده می گیرد، می توان به ترتیب زیر تفکیك نمود:

ــ اعتبار واقعی، که عبارت است از اختصاص و توقیف مال بدهکار به صورت منقول (مرهونهٔ منقول) یا غیر منقول (رهنی) به قرض؛

ــ اعتبار شخصی، که با مجموعهٔ دارایی وام گیرنده تضمین می شود و فقط وسع و توان مالی شخص اخیر مورد نظر قرار می گیرد.

۳) *ضابطهٔ مدت*

مهمترین ضابطه همانا مدت است، زیرا اختلاف میان اعتبارات با مدتهای متفاوت نه فقط شکل بلکه جنبه‌های اقتصادی آنها را نیز در نظر می گیرد.

در اینجا، اعتبار کوتاه‌مدت، میان مدت و بلندمدت تشخیص داده می‌شود.

۱) *اعتبار کوتاه مدت* آن است که مدت آن از دو سال تجاوز نکند.

این اعتبار می‌تواند *اعتبار بازرگانی* باشد که تهیهٔ کالا و خدمت را برای مشتری ممکن می‌گرداند. نقش این نوع اعتبار کوتاه مدت را در اقتصادهای معاصر نمی‌توان کتمان کرد (چنان که *گزارش رادکلیف* نشان می‌دهد)[4].

اما، اعتبار کوتاه مدت اصولا *اعتبار بانکی* می‌باشد و سرمایهٔ در گردش، ضروری برای تأمین نقدینهٔ خزانه و تنخواه گردان را جهت مؤسسات تولیدی تهیه و تضمین می‌نماید.

اعتبار بانکی کوتاه مدت، ممکن است به شکل تنزیل اوراق بهادار کوتاه‌مدت یا اعتبارات خزانه (اعتبارات بانکی به صورت اعتبار در حساب جاری و مساعده) اعطا گردد.

الف) *تنزیل*، عمل اعتباری و عبارت است از واریز برگهٔ اعتباری و برات کوتاه‌مدت (برات بازرگانی یا اسناد خزانه) که موعد آن هنوز فرا نرسیده است، در وجه حامل به مبلغ برات پس از کسر بهره‌ای متناسب با زمان باقی‌مانده تا سررسید موعد. این بهره، نرخ تنزیل نامیده می‌شود.

تنزیل می‌تواند شامل اوراق بهادار غیرقابل معامله یا دربارهٔ اوراق بهادار قابل معامله، نزد مؤسسهٔ ناشر گردد.

تنزیل اوراق بهادار قابل معامله و واگذاری عبارت است از تنزیل اوراق اعتباری (اعتبارات تأمین مالی فروش قسطی؛ اعتبارات به ضمانت صندوق ملی بازارهای دولت[5]) و تنزیل اوراق بهادار بازرگانی (برات یا سفته).

در فرانسه، تنزیل تجاری نقش بسیار بزرگی را ایفاء می‌کند. به عنوان مثال، برات ابزار اعتبار بسیار گرانبهایی برای صاحبان صنایع، بازرگانان و بانکها می‌باشد.

برگهٔ بانک‌پذیر، که ممکن است از طریق بانک ناشر تنزیل مجدد شود، معمولا از برگهٔ بانک ناپذیر شامل سایر انواع اوراق بهادار غیرقابل قبول در دارایی اسنادی بانک مرکزی مشخص و جداست. در فرانسه، برگهٔ بانک‌پذیر سندی است که سررسید آن کوتاه‌تر از نود روز و شامل سه امضاء می‌باشد.

---

4. *The Radcliffe Report*, London, 1959, n^{os} 297 ff.
5. Caisse Nationale des Marchés de l'Etat.

روش تنزیل اوراق بهادار بازرگانی به سبب مزایای برات از نظر مؤسسات صنعتی و بانکداران، وسیعاً مورد استفاده قرار می‌گیرد. برات برای طلبکار یك وسیلهٔ مطمئن دریافت است. طلبکار می‌تواند برات رانزد بانکها به آسانی نقد نماید و بانکها، به نوبهٔ خود، می‌توانند آن را نزد مؤسسهٔ ناشر تنزیل مجدد کنند. با این همه، توسل به برات هزینه‌های سنگین تصدی را به بار می‌آورد که مربوط به شمار کارها و نوشته‌هایی است که به ویژه به سبب کثرت اوراق بهادار کوچك باید انجام گیرد.

کمیسیون نوسازی روشهای اعتبار کوتاه‌مدت (به نام کمیسیون ژیله[6]) به منظور افزایش ظرفیت و توانایی رقابتی دستگاه بانکی فرانسه، ساده‌سازی تنزیل تجاری سنتی و تأسیس شکلهای نوین دریافت و تبدیل مطالبات تجاری به نقد را در پایان سال ۱۹۶۶ توصیه کرده و نتایج حاصله بنا به تصویب دولت به سرعت به مرحلهٔ اجرا درآمده است.

از خصوصیات شیوهٔ تازهٔ انتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی ــ *یا اعتبار انتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی*[7] ــ همانا تفکیك عملیات اعتباری از مرحلهٔ وصول بوده و عبارت است از تنزیل سفته‌ای که صاحب طلب تجاری توسط بانك ظهرنویسی کرده است.

ممکن است اعتبارانتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی، بدون تضمین باشد: در این صورت بانك از انتقال طلب وام‌گیرنده از محل حساب مشتری به حساب خود صرف نظر می‌کند؛ اما این طلب پشتوانهٔ اعتبار باقی می‌ماند. مؤسسات اقتصادی مایل به استفاده از اعتبار انتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی، «اظهارنامهٔ حق انتخاب» به بانك دو فرانس می‌فرستند و به این وسیله صریحاً از تنزیل تجاری صرف نظر می‌نمایند و به موجب قرارداد نمونه و نوعی، در برابر بانکداران خود متعهد می‌شوند که شرایط استفاده از این شکل اعتبار را رعایت کنند. اگر بانك دوفرانس برخلاف این اختیار و انتخاب اعتراض نکند، اوراق بازرگانی موضوع انتقال و واگذاری می‌توانند بدون تشریفات دیگر تنزیل مجدد بشوند، اما فقط می‌توانند نزد شعبهٔ اعتباری این بانك مأمور مراقبت بر خطرات احتمالی استفاده کننده معامله نمایند.

فرمان مورخ بیست‌ودوم دسامبر سال ۱۹۶۷ مؤسسهٔ ضمانت اعتبار انتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی را ایجاد کرده است که مانند صرافیها تضمین خود را عرضه می‌دارد و صورتحساب قابل واخواست و سیاههٔ صورتحساب را تهیه می‌کند.

صورتحساب قابل واخواست می‌تواند برای یك بانکدار انتقال ناپذیر یا انتقال‌پذیر باشد. در حالت

6. Gillet
7. Crédit de Mobilisation des Créances Commerciales (C.M.C.C.)

اخیر، صورتحساب در دو نسخه فراهم می‌شود وانتقال نسخهٔ دوم به بانکدار شامل انتقال طلب به این بانکدار است. به این ترتیب، از نو، تقاضای مستقیم ضمانت و غرامت از بدهکار پدیدار می‌گردد و دستگاه بانکی نسبت به این تعهد پایبند باقی می‌ماند.

سیاههٔ صورتحسابها، خواه توسط طلبکار و یا بانك ذینفع در انتقال تهیه شده باشد، شامل چند نسخه صورتحساب به نام بدهکار و با مهلت یکسان پرداخت است.

صورتحسابها یا سیاههٔ صورتحسابهای اعتبار تضمینی و انتقال به بانك یا مؤسسهٔ مالی می‌توانند واخواست بشوند.

سرانجام، بانك دوفرانس، برای سهولت کاربرد اعتبار انتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی، مجاز به قبول آن برای تنزیل است و اوراق بهاداری که به قصد انتقال و واگذاری اعتبارات کوتاه‌مدت ایجاد شده‌اند، از امضای سوم معاف می‌باشند.

توسعهٔ روشهای نوین اعتبار کوتاه‌مدت می‌تواند به تدریج روابط میان بانکها و مشتریان را تغییر بدهد و بانکها را به اعطای اعتبار برحسب توانایی مالی و شخصیت وام‌گیرندگان ترغیب نماید.

ب) *مساعده درحساب جاری یا اعتباربانکی بازرگانی*، فقط با امضای بدهکار داده می‌شود و ممکن است حتی «به عنوان یك منبع ذخیره» مورد استفادهٔ مشتریان بانك قرار گیرد، به این ترتیب که «نه فقط بدهکار می‌تواند وجوه خود را در آن بریزد، بلکه مجاز است لااقل تا به میزان معین و به مدت معلوم بیش از آنچه به حساب گذاشته است، برداشت نماید» (اردان)[8].

اعتبار بانکی، در صورت اقتضا، می‌تواند با سفته‌ای که بدهکار به بانکدار خود، پس از تضمین شخص ثالث می‌سپارد، منتقل و واگذار شود.

مساعده در حساب جاری که مساعده در حساب بدهکاران نیز نامیده می‌شود، در خارج از فرانسه بیشتر رواج دارد و دارای این مزیت است که بررسی و ارزشیابی وضعیت مالی و احتیاجات وام‌گیرنده را به بنگاههای اعتباری تعمیم و توسعه می‌دهد.

۲) *اعتبار میان‌مدت*: مدت آن حدود پنج تا هفت سال است. این شکل اعتبار، که پس از جنگ جهانی اول پدیدار گردید، طی بیست سال اخیر گسترش قابل ملاحظه‌ای یافته است.

درحال حاضر، اعتبار میان مدت برای توسعهٔ وسایل تولید یا در تأمین مالی تولیدات یا در فعالیتی به کار می‌رود که دورهٔ زمانی آن از مدت اعتبار کوتاه‌مدت تجاوز نماید (تأسیس بازارهای عمومی؛ فروشهای اقساطی؛ صادرات؛ ساختمان مسکن). اعتبار میان‌مدت می‌تواند به عنوان کمك اعتبار بلندمدت نیز به کار رود: یعنی وجوه لازم برای

8. H. Ardant

مؤسسهٔ تولیدی را فراهم می آورد تا زمانی که قادر شود از بازار سرمایه های بلندمدت وام بگیرد و در این حالت عمل ماقبل تأمین مالی را انجام می‌دهد.

اعتبار میان مدت سهم قابل ملاحظه ای از توزیع اعتبار را در فرانسه تشکیل می‌دهد و بخشهای مهم فعالیت را در بر می گیرد. در بیشتر موارد، این اعتبار نزد بانك دوفرانس قابل تنزیل مجدد است.

اعتبارات میان‌مدت که قابلیت انتقال و واگذاری را دارند، عبارتند از:

الف) وامهای ویژهٔ ساختمان، که برای تسهیل کار ساختمان خانه‌های مسکونی جمعی بوده و در بلندمدت از سوی کردی فونسیه دوفرانس[9] داده می شود. اما این وام هدف مرحلهٔ ماقبل تأمین مالی میان‌مدت توسط کنتواردزانترپرنور[10] وابسته به کردی فونسیه است. این گونه وامها تا به میزان ۸/۴ میلیارد فرانك در بانك دوفرانس قابل تنزیل مجدد است. صندوق سپرده ها و ودیعه‌ها[11] مکلف است حداقل ۴/۵ میلیارد را در اختیار داشته باشد و هر زمان می تواند به تقاضای خزانه، ودیعه بگذارد.

ب) اعتبارات تجهیزاتی و ساختمانی از این قرار است:

ــ اعتبارات تجهیزاتی، اعطایی به مؤسسات ملی بخش غیررقابتی؛

ــ اعتبارات تجهیزات صنعتی و بازرگانی، اعطایی به مؤسسات تولیدی با موافقت کردی ناسیونال[12] یا در بعضی از موارد، با موافقت صندوق سپرده ها و ودیعه‌ها؛

ــ اعتبارات تجهیزاتی حرفه‌ای، اعطایی به مؤسسات تولیدی ضعیف یا دارای اهمیت متوسط با ضمانت یك شرکت تضامنی متقابل و ضمانت صندوق ملی بازارهای دولت؛

ــ اعتبارات تجهیزات کشاورزی، اعطایی صندوق ملی اعتبار کشاورزی[13]؛

ــ اعتبارات ساختمانی یا خرید مسکن نو، که با اجازهٔ کردی فونسیه دو فرانس داده می شود. مدت این گونه اعتبارات، در سال ۱۹۶۶، از پنج سال به هفت سال رسیده است.

پ) اعتبارات انتقال و واگذاری مطالبات که در خارجه به وجود آمده است (اعتبارات برای صادرات)، با اجازهٔ کردی ناسیونال و تضمین بانك فرانسوی بازرگانی خارجی[14] اعطا شده اند؛ این اعتبارات خارج از حد بالا و به نرخ ترجیحی با موافقت قبلی بانك دوفرانس قابل تنزیل مجدد می باشند.

این اعتبارات میان مدت، همه، همراه با موافقت قبلی بانك دو فرانس برای تنزیل مجدد بوده و در دست بانکها قرار دارد و سپس توسط بنگاههای متخصص (کردی فونسیه، کردی ناسیونال، صندوق

9. Crédit Foncier de France
10. le Comptoir des Entrepreneurs
11. la Caisse des Dépôts et Consignations
12. Crédit National
13. la Caisse Nationale de Crédit Agricole
14. la Banque Française du Commerce Extérieur

سپرده ها و ودیعه ها) که منابع پس انداز را در اختیار دارند، پیش از تنزیل مجدد بانك دوفرانس و ثبت در ترازنامهٔ آن، انتقال می یابد. اما بنگاههای متخصص، این اعتبارات را با سرعت مکفی برای تنزیل مجدد نزد بانك دو فرانس می برند و این کار موجب ایجاد پول می شود. برای محدود کردن حجم بروات بازرگانی، معرف اعتبارات میان مدت که به طور واقعی برای تنزیل مجدد عرضه شده اند، بانکها باید ضریب میانه‌ای از این اوراق بهادار را رعایت کنند، یعنی قسمتی از اوراق بهاداری را که ایجاد کرده اند یا از بانکهای دیگر برای خود فراهم نموده اند، مورد استفاده قرار بدهند.

۳) *اعتبار بلند مدت* به مدتی بیشتر از ده سال است.

این اعتبار اساساً در قلمرو تأمین مالی تجهیزات و ساختمان قرار دارد.

وامهای بلندمدت را بانکها و به ویژه دستگاههای متخصص و بنگاههای مالی که صاحب منابع خاص بوده اند و یا اقدام به نشر اوراق قرضه در بازار سرمایه می نمایند، عرضه می‌دارند. در فرانسه، وامهای بلندمدت از سوی خزانهٔ عمومی توزیع می شود. خزانه کمك خود را از طریق صندوق توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی[۱۵] و دستگاههای عمومی متخصص مانند صندوق ملی اعتبار کشاورزی، کردی فونسیه دوفرانس، کردی ناسیونال، صندوق سپرده ها و ودیعه‌ها، صندوق مرکزی اعتبار مهمانسراها، بازرگانی و صنعتی[۱۶] که مهمترین بنگاه اعتبار تعاونی است، انجام می‌دهد. بانکها و بنگاههای مالی بخش مهمی از وسایل تأمین مالی بلندمدت مؤسسات تولیدی را نیز فراهم می آورند.

وامهای رهنی برای تأمین مالی خریدهای مسکن، از میان شکلهای گوناگون اعتبار بلندمدت، به ویژه هنگامی که بازار رهنی کاملا سازمان یافته و متشکل، عرضه و تقاضای مطالبات را با تضمین رهنی امکان‌پذیر گرداند و به وام‌دهندگان حق و اختیار انتقال و واگذاری وامهای خود را به هنگام احتیاج بدهد، مقام مهمی را در اقتصادهای نوین احراز می نمایند.

در فرانسه، بازار رهنی که کردی فونسیه‌دوفرانس تنظیم کرده، در سپتامبر سال ۱۹۶۶ به وجود آمده است. کلیهٔ بانکها می توانند اوراق بهادار معرف اعتبارات رهنی و قابل واگذاری به بانکهای دیگر یا به نهادهای مالی مانند شرکتهای بیمه، صندوقهای بازنشستگی و شرکتهای سرمایه گذاری را نشر بدهند. بدین منظور، کردی فونسیه که عهده‌دار تنظیم این بازار می باشد، سهمیه‌ای از خزانهٔ عمومی دریافت می‌دارد.

---

15. Fonds de Développement Economique et Social
16. la Caisse Centrale de Crédit Hôtelier, Commercial et Industriel

بجاست، روش تازهٔ اعتبار به نام وام-اجاره[17] با عملیات اعتبار میان‌مدت و بلندمدت مقایسه شود.

عملیات وام-اجارهٔ اموال منقول عبارت است از تفکیك موقتی میان مالکیت و استعمال عوامل تولید: مؤسسات تولیدی از تحصیل و احراز مالکیت کامل بعضی از کالاهای تجهیزاتی ضروری برای فعالیت معاف می‌شوند، به این ترتیب که این اموال را برای مدتی به قدر کفایت طولانی اجاره می‌نمایند و در پایان این مدت در صورتی که بخواهند می‌توانند به تملك خود درآورند.

مشتریان عمدهٔ بنگاههای وام-اجارهٔ اموال منقول همانا صنایع ساختمانی، مؤسسات کارهای عمومی و شرکتهای حمل و نقل زمینی می‌باشند.

وام-اجارهٔ اموال غیرمنقول که در ژوئیهٔ سال ۱۹۶۶ در فرانسه ایجاد گردیده است، پس از تأسیس شرکتهای غیرمنقول برای بازرگانی و صنعت[18] به موجب فرمان مورخ بیست‌وهشتم سپتامبر سال ۱۹۶۷ توسعه یافته است. این شرکتها در اجارهٔ ابنیهٔ بدون تجهیزات برای مشاغل مختلف تخصص دارند. چنین طرز تأمین مالی برای بنگاههای بزرگ توزیع بازرگانی و نیز مراکز تجاری با ابعاد بسیار کوچك جالب است.

صورت دیگر وام - اجارهٔ اموال غیرمنقول، واگذاری مجدد[19] بوده و برای مؤسسهٔ تجاری عبارت است از فروش ابنیه به یك شرکت وام - اجاره و این شرکت، سپس، آنها را به مؤسسهٔ مزبور به اجاره واگذار می‌کند.

§ ۳. اسناد اعتباری

اعتبار اعطایی به یك بدهکار را اسناد اعتباری بیان و مجسم می‌نماید. این اسناد می‌توانند برحسب اشکال اعتبار و بر مبنای مدت تقسیم‌بندی بشوند.

۱) *اسناد اعتباری کوتاه‌مدت*

الف) *اسناد اعتباری خصوصی کوتاه مدت*، اسناد تجاری نامیده می‌شوند و عبارتند از برات، سفته و چك.

برات یا حواله، سندی است که طلبکار (یا حواله‌دهنده، برات‌دهنده، محیل) به بدهکار (یا طرف حواله و برات، محال علیه) دستور پرداخت مبلغ معینی را در سررسید معین (معمولا سه ماه) به شخص ثالث ذینفع، یعنی طلبکار از حواله‌دهنده، می‌دهد. طلب حواله‌دهنده از طرف حواله را محل پولی برات می‌نامند.

لازم است برات به بانکی حواله شود که محال علیه در آن حساب دارد.

برات می‌تواند بر اثر تشریفات پشت‌نویسی جریان پیدا کند: شخص ثالث گیرندهٔ

17. leasing
18. Sociétes Immobilières pour le Commerce et l'Industrie (SICOMI)
19. lease-back

وجه باامضای ظهر برات می تواند سند را به طلبکار خود واگذار نماید. پشت نویسی متعدد و متوالی تا سر رسید انجام می شود. کلیهٔ کسانی که امضای خود را روی سند نهاده اند، مشترکاً مسئول می باشند.

سفته سندی است که یك بدهکار توسط آن پرداخت مبلغ معین را در سر رسید مقرر دّر برابر طلبکار خود تعهد می نماید. سفته، مانند برات، می تواند با پشت نویسی انتقال یابد.

چك، حوالهٔ دیداری است که عموماً در وجه بانکدار کشیده می شود و می تواند به نام یا در وجه حامل و یا مسدود باشد و در حالت اخیر فقط در یك بانك قابل پرداخت است. چك نیز می تواند ظهرنویسی گردد.

همچنین، لازم است *اسنادی* که مبین حقوق واقعی می باشند، مانند بارنامهٔ زمینی، قبض انبار، بارنامهٔ دریایی، در شمار اوراق بهادار اعتباری قرار گیرند. این اسناد به منزلهٔ وثیقه و گروی امکان می‌دهند تا بر اساس کالای تجاری وام گرفته شود. بدین قرار، قبض انبار مبین وثیقه و گروی کالاهای بازرگانی نزد «مغازهٔ عمومی» است؛ امانت گذار سندی مرکب از دو قسمت دریافت می‌دارد: یکی قبض رسید که سند مالکیت است و برای فروش کالاهای بازرگانی به کار می‌رود و دیگری قبض انبار که می تواند به نام طلبکار پشت نویسی شود. بارنامهٔ دریایی سندی است که بر اساس آن ناخدای کشتی وصول بار را به رسمیت می شناسد و متعهد می گردد آن را به مقصد برساند و در اختیار گیرندهٔ کالای تجاری قرار بدهد.

ب) *اسناد عمومی اعتباری کوتاه مدت*، اسناد خزانه‌ای است که خزانه‌داری دولت منتشر می سازد و قرضهٔ متغیر دولت را تشکیل می‌دهند. این اسناد، در آغاز، به خزانه امکان می‌داد تا میان مخارجی که صورت استمرار دارند و دریافتها که ناپیوسته می باشند (پرداخت مالیاتها در تاریخهای ثابت در سال) سازش برقرار کند. اما در برابر افزایش احتیاجات مالی دولت، اسناد خزانه به صورت وسیلهٔ عادی تأمین مالی مخارج عمومی درآمده است.

در فرانسه، اسناد خزانه در دست عامه (اسناد خزانه کاغذی چاپی) از اسناد خزانه که فقط به بانکها اختصاص دارند (اسنادی که در حساب جاری منتشر و ثبت شده اند) متمایز است. اسناد اخیر بر طبق مواد مربوط به اعتبار در حساب جاری در بانك دوفرانس عرضه شده اند. به علاوه، تا پیش از سال ۱۹۶۹ گواهیهای خزانه‌داری اختصاصاً برای بنگاههای مالی وجود داشت و اینان ملزم و مکلف بودند دارایی اسنادی کمینه را به صورت اسناد خزانه نگاهداری نمایند. زیرا این آیین نامه در سال ۱۹۶۷ لغو گردید و از تاریخ دومِ ژانویهٔ سال ۱۹۶۹، گواهیهای خزانه‌داری مبدل به اسناد خزانه شد.

۲) *اسناد اعتباری بلندمدت*

اسناد خصوصی، اوراق قرضه و رسید دین یك مؤسسهٔ اقتصادی نسبت به حامل آنهاست. این اوراق قرضه حق دریافت بهرهٔ ثابت را دارند و در تاریخ معین واریز می‌شوند، حال آنکه سهام، حق مشارکت را می‌رساند و سود قابل تقسیم را دریافت می‌نماید. میزان این منافع برحسب فعالیت شرکت تغییر می‌پذیرد.

اسناد دولتی، عبارتند از قرضهٔ دولتی یا اوراق قرضه‌ای که دولت و مقامات عمومی محلی منتشر ساخته‌اند.

این اسناد ممکن است اسمی یا بی‌نام یا در وجه حامل باشند.

مهمترین نتیجهٔ از اسناد اعتباری این است که روابط اعتباری را از صورت شخصی بیرون می‌آورد. عملیات اعتباری بیش از پیش و شاید منحصراً روی اسناد صورت می‌گیرند. این اسناد معامله و واگذاری مطالبات را آسان می‌نماید: به این جهت است که اعتبار نباید فقط در قلمرو روابط آشنایی انجام پذیرد، بلکه لازم است صورت ملی و بین‌المللی پیدا کند.

قسمت دوم ــ نهادهای اعتباری: بانکها

اعتبار، ممکن است، از سوی هر کس یا هر بنگاه به دیگری اعطا گردد؛ با این همه، در اقتصاد نوین، این نهادهای خاص، یعنی بانکها هستند که مسئول توزیع اعتبار می‌باشند. پس از ارائهٔ منشاء و تحول این نهادها، انواع گوناگون بانکهایی را که در حال حاضر وجود دارند، تجزیه و تحلیل می‌نماییم. سپس مسئلهٔ تخصص بانکی و نظارت بر فعالیت بانکی را بررسی می‌کنیم.

§ ۱. منشاء و تحول بانکها

هرگاه قول مورخان بانك را بپذیریم، قدیمیترین بنای بانکی که شناخته شده معبد سرخ اوروك[۲۰] در بابل، به تاریخ ۳۴۰۰ تا ۳۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. این معبد هدایای مستمر و پیشکشها را دریافت می‌داشت و مالك خالصه‌ها بود و منابع خود را با اعطای وام بارور و بیشتر می‌کرد: عملیات مزبور به صورت جنس انجام می‌گرفت و در جداول حسابداری به صورت خطوط تصویری (تصاویر قلمّی اشیاء) به ثبت می‌رسید.

درقانون حمورابی، شاهِ نخستین سلسلهٔ بابلی (۱۹۵۵ تا ۱۹۱۳ پیش از میلاد مسیح) قدیمترین

20. Temple rouge d'Ourouk

آیین نامهٔ ودیعهٔ کالاهای بازرگانی و وام ملاحظه می‌شود: برای اجتناب از ربا، کارمندان شاهی می‌بایستی هر قرارداد وام را تأیید می‌کردند.

از آغاز قرن پنجم میلادی، در یونان، خرده‌وام‌دهندگان پول و مبادله‌کنندگان نقود و بروات، صرافان و رباخواران پیدا می‌شوند و دیری نمی‌پاید که ثروتمندترین این رده میز مخصوص کار خود را در بازار ترک می‌نمایند و دکان می‌گشایند (فیلوستفانوس[۲۱]، انتستینز[۲۲] و پاسیون[۲۳])؛ معبدها به اعطای وام نیز می‌پرداختند و از آغاز قرن چهارم، دولتها و شهرها بانکهای عمومی را بنیاد گذاشتند: دیوجانس (دیوژن)[۲۴] در مدیریت بانک عمومی سینوپ[۲۵] مشارکت داشت و این فعالیت مالی به بهای تبعید او تمام شد. بانکداران یونانی چك را کشف کردند و سقراط در کار صرافی از این شیوهٔ بانکی ستایش می‌کند.

در رُم، اجاره‌داران مالیات[۲۶] و زرگرها[۲۷] فعالیت بانکی می‌نمایند، حال آنکه واسطه‌های اکثراً یهودی‌الاصل امپراطوری را سراسر زیر پا می‌گذارند.

پس از قطع رابطه میان امپراطوری روم غربی و امپراطوری روم شرقی، تجارت عمده و اعتبار از بین می‌روند؛ پولهای مختلف و متعدد در گردش وزن می‌شوند و توسط متخصصانی به نام «بانکداران»[۲۸] به معنای صاحبان نیمکت که روی آن به عملیات می‌پرداختند، صرف و تبدیل می‌کردند. در اقتصاد بستهٔ قرون وسطی (قرن هفتم ـ قرن یازدهم)، اعتبار توسط سوریها و یهودیان یا صومعه‌ها انجام می‌گیرد؛ اینان به خوانین یا بهره‌برداران زمین وام می‌دهند.

اعتبار، از آغاز قرن یازدهم، بر اثر عمل اهالی لومبارد[۲۹] و کاهورسنها[۳۰] با استفاده از حمایت خاص پاپ گسترش می‌یابد، در حالی که ارباب معابد، بیش از پیش، به صورت بانکداران بین‌المللی دوران خود در می‌آیند. سرانجام، در سال ۱۳۱۳ فیلیپ لوبل[۳۱] این صنف را از میان می‌برد.

اما، از آغاز قرن دوازدهم، در شهرهای ایتالیا، بانك به صورت امروزی ایجاد می‌شود: در سین[۳۲] (مرکاتور دُلارت دُکامبیو[۳۳]) و در فلورانس (شرکت بانك قرن چهاردهم[۳۴] و بانك خانوادهٔ مدیسی[۳۵]).

---

21. Philostéphanos
22. Antisthénès
23. Pasion
24. Diogenes
25. Sinope
26. Publicains
27. Argentarii
29. Lombards
30. Cahorsins
31. Philippe le Bel
32. Sienne
33. Mercatores de l'Arte de Cambio
34. Compagnie de banque de XIV^{e} siècle
35. Banque de Médicis

۲۸. از واژهٔ banc به معنی نیمکت.

این بانکها نه فقط به شاهزادگان و برای مصرف وام می‌دهند، بلکه نیازهای مالی بازرگانی عمدهٔ دریایی را تأمین می‌نمایند و به عملیات صرافی می‌پردازند. تاریخ ژاك کور[۳۶] در فرانسه، خانوادهٔ مدیسی در فلورانس، فوگر[۳۷] در آوگسبورگ[۳۸] شراکت مساعی جدی میان بانك و سیاست این دوره‌ها را نشان می‌دهند.

در آغاز قرن شانزدهم، بانکهای بزرگ سپرده مانند بانك امستردام در سال ۱۶۰۹، بانك هامبورگ در سال ۱۶۱۹ و بانك ونیز در همین سال تأسیس می‌گردد. این بانکها، سپرده‌های فلزات قیمتی را دریافت می‌دارند و معاملات فلزات را سهولت می‌بخشند؛ برای مشتریان خود عملیات انتقال به حسابها را انجام می‌دهند و پرداختها را تأمین می‌نمایند. بانك ونیز حتی به هر سپرده گذار رسیدی به صورت یك شکل با قید مبلغ تسلیم می‌کند و میزان این مبلغ برحسب سپرده تغییر می‌پذیرد. به این رسیدها، بهره تعلق می‌گرفت و در صندوق بانك به محض رؤیت و در وجه حامل قابل پرداخت بود. به این ترتیب، پول کاغذی پدید آمد و «بانکهای ناشر و جریان گذار» را توسعه داد.

از آغاز سال ۱۶۰۵، بانك سوئد، که توسط پالمستروخ[۳۹] تأسیس شده است، گواهی سپردهٔ مسکوکات پولی را به اسکناسهایی تبدیل می‌کند که بدانها بهره تعلق نمی‌گیرد و در سراسر قلمرو پادشاهی جریان دارد. در حدود همین دوره، زرگران[۴۰] لندن گواهیهای سپرده را به برشهایی با مبلغ یکسان به نام اسکناسهای زرگران قسمت قسمت می‌نمایند، که به زودی «بهتر از پول نقد» دست به دست می‌گردد. در سال ۱۶۷۲، شارل دوم نتوانست وام ۱۳۰۰۰۰۰ لیره‌ای خود را به زرگرها پس بدهد و در نتیجه اینان ورشکسته و بی‌اعتبار شدند و یك بانك ناشر خصوصی به نام دولت و کمپانی بانك انگلیس[۴۱] در سال ۱۶۹۴ ایجاد شد و در سال ۱۶۹۵ بانك اسکاتلند تأسیس گردید.

در فرانسه جان‌لا[۴۲] بانك ژنرال[۴۳] را در سال ۱۷۱۶ با اخذ امتیاز بیست ساله برای نشر اسکناسها تأسیس می‌کند که به عملیات وام و صرافی می‌پردازد. این بانك در سال ۱۷۱۸ بانك روایال[۴۴] نامیده می‌شود، اما ادغام آن در «دستگاه» جان‌لا و تصدی آن وسیلهٔ کمپانی هند شرقی موجب ورشکستگی می‌گردد. در سال ۱۷۷۶ مؤسسهٔ جدید ناشر به نام صندوق تنزیل[۴۵] ایجاد گردید. در سال ۱۷۹۳، کامبون[۴۶] به نام کُنوانسیون به انحلال و تصفیهٔ این مؤسسه فرمان داد. کنسولا[۴۷] تصمیم به تأسیس

36. L'histoire de Jacques Coeur
37. Fugger
38. Augsbourg
39. Palmstruch
40. Goldsmiths
41. The Governor and Company of the Bank of England
42. John Law
43. Banque Générale
44. Banque Royale
45. Caisse d'Escompte
46. Cambon
47. Consulat

بانك دوفرانس (سال ۱۸۰۰) گرفت و ناپلئون به موجب قانون مورخ بیست‌ودوم آوریل ۱۸۰۶ آن را تجدید سازمان کرد.

قرن نوزدهم شاهد توسعهٔ بنگاههای بزرگ اعتباری می‌شود؛ جهش بانکی آن عصر با بسط و پیشرفت سرمایه‌داری صنعتی و در نتیجه با نیازهای سرمایه قرین می‌گردد. پیرو قانون سال ۱۸۸۳ حاکی از اعلام آزادی بازرگانی بانك در انگلیس، بانکهای سهامی سپرده[۴۸] به وجود می‌آیند و اینان به کمك سپرده‌های دریافتی به عملیات کوتاه‌مدت می‌پردازند.

در فرانسه، نفوذ پیروان سن‌سیمون زمینه را برای تأسیس بانکهای کنتوآر دسکونت[۴۹] (۱۸۴۸)، کردی اندوستریل اِ کومرسیال[۵۰] (۱۸۵۹)، کردی لیونه[۵۱] (۱۸۶۳) و سوسیته ژنرال[۵۲] در جهت تسهیل توسعهٔ بازرگانی و صنعتی آماده می‌سازد. برادران ایزاك و امیل پِرِر، در سال ۱۸۵۲، بانك کردی موبیلیه[۵۳] را تأسیس کردند؛ در سال ۱۸۷۲، این بانك جای خود را به‌بانك‌دوپاری‌اِدِپیی با[۵۴] می‌دهد. در انگلیس، مرچنت بنکز[۵۵]، در آلمان، «بانکهای D» (دویچه بانك[۵۶]، درسدنر بانك[۵۷]) بهترین ابزار سرمایه‌داری می‌شوند.

تحول بانکی در آغاز قرن بیستم، تخصص بانکها را در فعالیتهای گوناگون پدید آورد. این فعالیتها طی قرنها به دست انواع کاملا مشخص بانکها انجام یافته است.

§ ۲. انواع عمدهٔ بانکها

نظامهای بانکی، در حال حاضر، شامل سه نوع عمدهٔ بانك بدین شرح می‌باشند: بانکهای سپرده؛ بانکهای معاملات؛ دستگاههای اعتباری متخصص. بانك مرکزی یا مؤسسهٔ ناشر، نسبت به سایر بانکها از موقع ممتازی برخوردار است و این امتیاز مربوط به وظایفی است که انجام می‌دهد.

الف) *بانکهای سپرده*

این بانکها از مشتریان خود سپرده دریافت می‌دارند و به پرداختهای پولی مبادرت می‌ورزند و با اعتبارات کوتاه‌مدت و میان‌مدت موافقت می‌نمایند.

۱) *گردآوری وجوه: سپرده*

---

48. Joint Stock Banks
49. Comptoir d'Escompte
50. Crédit Industriel et Commercial
51. Crédit Lyonnais
52. Société Générale
53. Crédit Mobilier
54. Banque de Paris et des Pays-Bas
55. Merchant Banks
56. Deutsche Bank
57. Dresdner Bank

بانکهای سپرده انواع مختلف سپرده را به شرح زیر دریافت می‌دارند:

الف. سپرده های دیداری که بدون تشریفات در هر زمان قابل مطالبه هستند و بدانها بهره تعلق نمی گیرد: این سپرده ها موجب گشایش حسابهای دیداری به نام حساب چك در اختیار افرادی گذاشته می شود که به فعالیت بازرگانی نمی پردازند و باید همیشه بستانکار باشند و می توانند در حد معین یك باقیماندهٔ بدهکار به نام اعتبار بانکی مجاز در حساب جاری پیدا کنند.

چنان که بعداً خواهیم دید، اگر وام به بانك، سپرده را تشکیل می دهد، وام از بانك نیز خود سپرده را ایجاد می کند: در اینجا، منظور طرز ایجاد پول بانکی یا پول ثبتی است (صفحهٔ ۳۴۸ ملاحظه شود).

ب. سپرده های حاصله از گردآوری منابع پس انداز نقدینه یا در کوتاه مدت که به این گونه وجوه بهره تعلق می گیرد و در فرانسه به شرح زیر انواع گوناگون دارد:

- سپرده های مدت‌دار یا به سررسید ثابت که می‌توانند فقط در مهلت معین یا با پیش آگهی پس گرفته شوند؛
- حسابهای دفترچه‌ای که همانند دفترچه‌های پس‌انداز ملی بوده و فقط برای اشخاص حقیقی گشوده می‌شود؛
- حسابهای پس‌انداز مسکن که برای اشخاص حقیقی گشایش یافته است و تحت شرایط معین اینان حقِ اخذ وام مختص ساختمان دارند؛
- حسابهای پس‌انداز بلندمدت که موجودی آنها از پرداختهای منظم تهیه می گردد و برای خرید اوراق بهادار به کار می‌رود.

بانکها نیز با نشر اسناد اعتباری مخصوص می توانند وجوه کوتاه مدت یا میان مدت برای خود فراهم آورند. به این ترتیب است حوالهٔ صندوق در فرانسه که سررسید آنها از یك ماه تا چند سال تغییر می کند و حوالهٔ پس انداز پنج ساله، بنا بر قاعده و هنجاری که از پیش تهیه و برقرار شده، در رأس سه ماه به درخواست حامل قابل پرداخت است.

در ایالات متحده، بانکها چند سالی است «گواهی سپرده» قابل معامله و دارای بهره به وجود آورده اند که موفقیت قابل ملاحظه‌ای دارند.

در کلیهٔ کشورها، ما شاهد گسترش سپرده های مدت‌دار و سپرده های پس‌انداز هستیم. در فرانسه، از سال ۱۹۶۶، به منظور تحریك و ترغیب صاحبان نقدینگیهایی که برای سرمایه‌گذاری مدت‌دار در اوراق بهادار یا در حساب پس‌انداز برتری قائل شده اند، اقدامات گوناگون نظیر منع اعطای پاداش به ماندهٔ بستانکار در حسابهای

دیداری؛ بهبود پاداش سرمایه‌گذاریهای کوتاه‌مدت و میان‌مدت در اوراق بهادار و حذف حد بالای حسابهای دفترچه‌ای در بانکها به عمل آمده است. مجموعهٔ این تصمیمات موجب ترقی و پیشرفت شایان اهمیت در سپرده‌های پس‌انداز نقدینه یا کوتاه‌مدت در بانکها گردیده است.

۲) *واریزهای پولی*

بانك سپرده دستگاه پرداختی است که واریز حسابها را همراه با صرفه‌جویی در مسکوك آسان می‌نماید.

این گونه بانکها، در صورتی که پرداخت مربوط به دو مشتری در یك بانك یا مشتریان دو بانك مختلف باشد، اقدام به نقل و انتقال از حسابی به حساب دیگر می‌کنند.

واریز دیون دو بانك سپرده میان خودشان وسیلهٔ حسابهایی انجام می‌گیرد که متقابلا برای یکدیگر می‌گشایند.

سرانجام، واریز محاسباتی میان کلیهٔ بانکهای سپرده در یك بازار از طریق اتاق پایاپا[58] صورت می‌گیرد.

اتاق پایاپا، در اصل، در سال ۱۷۶۰ وسیلهٔ هفت بانك اسکاتلندی در ادیمبورگ تأسیس گردیده و در سال ۱۷۷۳ از سوی بانکداران لندن پیروی شده است.

نمایندگان هر بانك در اتاق پایاپا همه روزه جمع کل مبالغ مورد تعهد بانك و جمع کل مطالبات خود را تهیه می‌نمایند. اتاق به منزلهٔ بستانکار بانکهای بدهکار و بدهکار بانکهای طلبکار تلقی می‌شود. بنابراین، هر بانك فقط ماندهٔ منظور در بستانکار حساب و یا بدهکار حساب خود را در نظر می‌گیرد. در پاریس و در هر شهرستان یك اتاق پایاپا وجود دارد. بانك دوفرانس در ۲۴۰ شعبه اتاق پایاپا تشکیل داده است.

۳) *اعطای اعتبارات*

بانك سپرده اقدام به عملیات اعتباری می‌کند و اهم آنها به شرح زیر است:

الف. اعتبارات کوتاه مدت به شکل تنزیل اسناد تجاری یا اعتبار بر پایهٔ انتقال و واگذاری مطالبات بازرگانی (صفحهٔ ۱۴۴ ملاحظه شود).

ب. مساعده در حسابهای بدهکار.

پ. اعتبارات میان‌مدت.

ت. مساعده به اعتبار اوراق بهادار، کالا، اسناد یا مدارك تجاری. ــ بانك در برابر وثیقهٔ اوراق بهادار، کالا (رسیدهای انبار عمومی) یا اسناد تجاری به صورت امانی

58. Clearing Houses

مبادرت به گشایش اعتبار می نماید. اعتبار اسنادی برای تأمین مالی واردات به کار می رود: به طور کلی، مدارك عبارتند از بارنامهٔ کالاهای تجاری محموله در کشتی و بیمه نامه.

ث. پذیره نویسی اسناد خزانه.

ج. تمدید معامله در بورس. ــ هدف این گونه عملیات این است که به هر سفته باز که در سررسید معین به نتیجهٔ مورد انتظار نرسیده است، امکان داده شود تا تصفیه حساب خود را به سررسید بعدی موکول کند.

مثلا، سفته باز اسناد بهادار با مهلت سه ماهه را خریداری می نماید و انتظار ترقی ارزش آن را دارد؛ این ترقی نرخ در سررسید مقرر تحقق نمی پذیرد، اما وی چنین می پندارد که اندکی دیرتر واقعیت پیدا می کند و به بانك مراجعه می کند. این بانك اسناد بهادار را به نقد می خرد و به این ترتیب سفته باز می تواند به فوریت تعهد پرداخت خود را ایفا نماید؛ سپس اسناد بهادار را به صورت قطعی در تاریخ تصفیه در بورس از بانك می خرد. بانك به میزان تفاوت میان قیمت نسیه و قیمت نقد سود می برد. فروشنده بر اثر اقدام به عملیات در جهت معکوس پیشین به وضع اولیه باز می گردد. پاداش تمدید بهره ای است که خریدار برای استقراض وجه به هنگام مفاصا حساب می پردازد و خسارتِ تأخیر، تخفیف در قیمتی است که فروشنده به هنگام تصفیهٔ حساب برای استقراض اوراق بهادار تأدیه می نماید.

همچنین، بانك می تواند امضای خود را بسپارد و تعهداتی را به شرح زیر بپذیرد:

ــ پذیرش اسناد تجاری: وقتی که بدهکار، که برات به عهدهٔ آن کشیده شده است معروفیتی چندان نداشته باشد، بانکدار امضای خود را قرض می دهد و مشتری بر اثر این کار می تواند وجوه مورد نیاز خود را فراهم آورد؛

ــ عملیات ضمانت دلال از خریدار در برابر فروشنده در مورد واردات: عملیاتی است که بانکدار از این طریق برای ضمانت فروشنده در برابر خطر احتمالی ناتوانی از پرداخت خریدار در بازار واردات دخالت می کند؛

ــ ضمانت شخص ثالث در بروات بازرگانی: تعهد تضمین پرداخت برات تجاری است که مجموعه ای از عملیات را در برمی گیرد.

به عنوان تذکار، خدمات کمکی و درجهٔ دوم بانکهای سپرده را برای مشتریان خود بدین شرح می آوریم: وصول مطالبات؛ اجرای دستورهای مشتری در بورس؛ تصدی اوراق بهادار؛ عملیات ارزی؛ اجارهٔ گاوصندوق.

ب) *بانکهای معاملات*

این بانکها، اصولا، به عملیات اعتباری بلندمدت می پردازند و سرمایه های مورد

نیاز برای تشکیل و توسعهٔ مؤسسات تولیدی را فراهم می‌آورند.

بانکهای معاملات در بنگاههای بزرگ صنعتی و بازرگانی مشارکت می‌نمایند.

این بانکها که در قرن نوزدهم به عنوان ابزار بسط و پیشرفت سرمایه‌داری بودند (مانند کردی موبیلیه[۵۹] که نقش فعالی را در توسعهٔ اقتصادی اروپا ایفا کرد)، امروزه ارتباط نزدیك میان فعالیتهای مالی و فعالیتهای تولید را در قلمرو ملی و نیز در مقیاس بین‌المللی مجسم می‌نمایند.

به طور کلی، بانکهای معاملات سپرده نمی‌پذیرند، بلکه سرمایهٔ شخصی خود را مورد استفاده قرار می‌دهند یا به حساب بنگاههای وابستهٔ خود به نشر اوراق بهادار مبادرت می‌ورزند و در مورد اخیر سندیکاهای تعهد پرداخت قطعی و سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار، یا سندیکاهای تضمین سرمایه‌گذاری در انتشار سهام و اوراق قرضه را بنیاد می‌گذارند.

در فرانسه، بانکهای معاملات دو گروه را تشکیل می‌دهند:

- بانك عالی[۶۰] (بانك معاملات)، شامل بانکهایی است که به خانواده‌ها (بانك راتسچایلد، بانك لازار[۶۱]، بانك‌ورمز[۶۲]) تعلق دارند؛
- بانکهایی که به صورت شرکت سهامی می‌باشند (بانك دوپاری اِدپیی‌با، کمپانی بانکر[۶۳] و بانك دولونیون پاریزین[۶۴] و غیره).

پ) *سازمانهای اعتباری تخصصی*

این سازمانها عبارتند از مؤسسات مالی که با طبقات مشخص وام‌گیرنده در ارتباط قرار دارند و فعالیت اینان مستلزم کاربرد روشهای مخصوص تأمین مالی است. مؤسسات مالی، غالباً، اعتباری را که می‌توان «اجتماعی» توصیف کرد، توزیع می‌نمایند.

این نهادها، اصولا، اعتبارات میان‌مدت یا بلندمدت عرضه می‌دارند.

مؤسسات مالی، غالباً، سازمانهای عمومی یا نیمه‌عمومی، دارای اساسنامهٔ قانونی و

---

۵۹. رجوع شود به:

R.E.Cameron, «The Crédit Mobilier and the Economic Development of Europe», *Journal of Political Economy*, Dec. 1953.

60. la Haute Banque
61. Banque Lazard
62. Banque Worms
63. Compagnie Bancaire
64. Banque de l'Union Parisienne

هیئت مدیرهٔ انتصابی از سوی دولت می‌باشند.

در فرانسه، مؤسسات مالی که به این طبقه تعلق دارند، متعدد و مهم بوده و به شرح زیر است:

الف. صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها. این صندوق یك بنگاه عمومی دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی بسیار زیاد بوده و به موجب قانون مالی مورخ شانزدهم آوریل سال ۱۸۱۶ تأسیس یافته است. صندوق مزبور، در ابتدا، بعضی از سپرده‌های قانونی و ودیعه‌های بدهکاران را وصول می‌کرد و امروزه وجوه صندوق پس‌انداز و صندوق ملی پس‌انداز[۶۵] را در اختیار می‌گیرد و وجوه سازمانهای تأمین اجتماعی را متمرکز می‌سازد و در خرید اوراق بهادار دولتی به مصارف بلندمدت می‌رساند، اسناد خزانه را به ودیعه می‌پذیرد، در جریان و تحرك اعتبارات بانکی میان‌مدت مشارکت می‌نماید و برای اجرای قوانین مختلف موافق با منافع اجتماعی به خزانه‌داری اعتبار بانکی می‌دهد.

ب. کِردی فونسیه دوفرانس. این مؤسسه در سال ۱۸۵۲ ایجاد گردیده است و شکل شرکت سهامی بی‌نام را دارد و در رأس آن یك رئیس کل و دو معاون کل به انتصاب دولت قرار دارند. هدف این مؤسسه اعطای مساعدهٔ بلندمدت به افراد براساس ضمانت رهنی (بین ۶ تا ۳۰ سال) و به مقامات محلی اجتماعی است؛ اعتبار میان‌مدت (تنزیل مجدد) می‌دهد و در خدمت انتقال و واگذاری اوراق بهادار صندوق مستقل بازسازی[۶۶] قرار می‌گیرد.

پ. کِردی ناسیونال. این مؤسسه به موجب قانون مورخ هفدهم آوریل سال ۱۹۱۹ ایجاد گردیده و به شکل شرکت سهامی بی‌نام، دارای مدیر کل و دو مدیر منصوب دولت است. اوراق قرضه با تضمین دولت یا بدون این ضمانت را منتشر می‌کند و وظیفهٔ اصلی آن پرداخت و تأمین مالی خسارات جنگ جهانی اول (پس از سال ۱۹۱۸) است. فعالیت آن در زمینه‌هایی بدین شرح، توسعهٔ قابل ملاحظه پیدا کرده است: واریز مخارج عمومی وسیلهٔ اوراق بهادار، وامهای بلندمدت یا میان‌مدت، انتقال و واگذاری اعتبارات بانکی میان‌مدت اعطایی برای تجهیزات صنعتی و بازرگانی؛ بسیج، انتقال و واگذاری اعتبارات تجهیزاتی میان‌مدت به ضمانت صندوق ملی بازارهای دولتی[۶۷] و یا اعتبارات صادراتی به تضمین بانك فرانسوی بازرگانی خارجی[۶۸].

ت. *صندوق ملی بازارهای دولتی*، به موجب قانون مورخ نوزدهم اوت سال ۱۹۲۶ تأسیس گردیده و هدف آن تهیهٔ وسایل مالی ضروری برای صاحبان بازارهای عمومی به منظور اجرای سفارشهاست.

دخالت این صندوق به شکل ضمانت (صندوق، در اصل، باید مؤسسهٔ ضمانت خصوصی باشد) همراه با پذیرش است و در تأمین مالی تولیداتی که به موجب نامهٔ قبولی یك وزارتخانه انجام شده است مشارکت می‌نماید.

این صندوق با بعضی از اعتبارات کوتاه‌مدت و میان‌مدت به نام اعتبارات حرفه‌ای، بر اساس ضمانت شرکت تضامنی مشترك اعضای یك شاخهٔ صنعتی موافقت می‌کند. سرانجام، این صندوق

65. Caisse Nationale d'Epargne
66. La Caisse Autonome de la Reconstruction
67. la Caisse Nationale des Marchés de l'Etat
68. la Banque Française du Commerce Extérieur

مجاز است بروات بازرگانی را که واحدهای بهره برداری عمومی (زغال سنگ، برق فرانسه، گاز فرانسه، راه آهن دولتی فرانسه) صادر کرده اند به عنوان ضمانت تحویل بگیرد و تضمین بدهد و بپذیرد یا پشت نویسی کند.

ث. *بنگاههای اعتبار همگانی*[69]. این شکل اعتبار به موجب قانون مورخ سیزدهم مارس سال ۱۹۱۷ به سود بنگاههای بازرگانی و صنعتی کوچك و متوسط سازمان یافته است و از اعتبار اعطایی به شولتز ـ دلیچ[70] در اواسط سدهٔ نوزدهم در آلمان الهام می گیرد. سازمانهای عمدهٔ اعتبار همگانی عبارتند از بانکهای همگانی[71] (۵۳ بانك در شهرستان پخش شده است)؛ صندوق مرکزی بانکهای همگانی[72] در پاریس؛ صندوق مرکزی اعتبار مهمانسراها، صنعتی و بازرگانی (اعتبار میان مدت)؛ اتاق سندیکایی بانکهای همگانی[73]، سازمان حرفه ای که تحت نظارت وزارت دارایی قرار دارد.

ج. *دستگاههای اعتبار کشاورزی*. منشاءِ اعتبار کشاورزی در آلمان است (صندوقهای رایف آیزن[74] در پایان قرن نوزدهم)؛ اعتبار کشاورزی در فرانسه به موجب قوانین سالهای ۱۸۹۴، ۱۸۹۹، ۱۹۰۶ و ۱۹۲۰ و فرمان مورخ بیست و نهم آوریل سال ۱۹۴۰ به وجود آمده و سازمان یافته است.

در این زمینه، اعتبار تعاونی کشاورزی[75] (که از مساعدهٔ مالی دولت برخوردار می شود) و اعتبار تعاونی کشاورزی آزاد[76] را می توان تشخیص داد. در بخش نخست، سازمانهای زیر مشاهده می شود: صندوقهای محلی (قانون مورخ ۱۸۹۴) به شکل شرکت تعاونی اعضا؛ صندوقهای منطقه ای؛ صندوق ملی اعتبار کشاورزی؛ بنگاه عمومی زیر نظر وزیر کشاورزی و دارای استقلال اداری و مالی. اعتبار کشاورزی تعاونی آزاد شامل گروه صندوقهای وابسته به فدراسیون مرکزی اعتبار تعاونی کشاورزی و گروههای وابسته به اتحادیهٔ صندوقهای روستایی و کارگری فرانسه با مسئولیت نامحدود.

چ. *بانك فرانسوی بازرگانی خارجی* (فرمان مورخ اول ژوئن سال ۱۹۴۶): هدف آن ایجاد سهولت در جریان انتقال و واگذاری اعتبارات صادراتی و وارداتی است.

سایر مؤسسات مالی که به سبب حجم فعالیتشان دارای اهمیت کمتری هستند، در جوار بانکها در توزیع اعتبار شرکت می نمایند و عبارتند از *بنگاههای مالی*.

تحت این عنوان سازمانهای زیر قرار می گیرند:

ــ شرکتهای مالی؛

69. Populaire
70. Schultz-Delitzch
71. Banques Populaires
72. la Caisse Centrale des Banques Populaires
73. la Chambre Syndicale des Banques Populaires
74. Raiffeisen
75. le Crédit Agricole Mutuel
76. le Crédit Agricole Mutuel Libre

ــ مؤسسات اسناد تجاری؛
ــ مؤسسات تأمین مالی فروشهای نسیه؛
ــ بنگاههای متخصص در عملیات اعتبار وام ـ اجارهٔ اموال منقول یا غیرمنقول؛
ــ شرکتهای اعتباری اموال غیرمنقول.

این بنگاهها همان عملیات بانکها را انجام می‌دهند، اما نمی‌توانند وجوه مردم را به شکل سپرده یا پذیره نویسی اوراق قرضه دریافت بدارند و منابع آنها از استقراض از بانکها و یا از بنگاههای ایجادکنندهٔ آنها فراهم می‌شود.

ت) *بانك نشر*

بانك نشر، از لحاظ تاریخی، با بانك سپرده فرقی ندارد، یعنی اسکناس بانك، در اصل، گواهی سپردهٔ سکه‌های فلزی بوده است. اسکناس به تدریج از قید هم ارز فلزی خود رهایی یافته و نشر اسکناسهای بانك در انحصار مؤسسهٔ نشر یا بانك مرکزی قرار گرفته است.

بانك نشر، امروزه، «بانك بانکها» است و در شرایط معین به تنزیل مجدد بروات تجاری و سایر اسناد اعتباری که قبلا بانکهای درجهٔ اول تنزیل کرده اند، اقدام می کند. به علاوه، به بانکها و مؤسسات مالی دیگر با ورود در «بازار پولی» و ایجاد نقدینگیهای ضروری و جذب نقدینگیهای اضافی، کمك خود را ارزانی می‌دارد و به این ترتیب بر نقدینگی بانکی نظارت می نماید.

همچنین، بانك نشر به دولت اعتبار می‌دهد.

و سرانجام، بانك نشر، طلا و اسعار را که یکی از عناصر تشکیل‌دهندهٔ هم‌ارز موجودی پولی در درون اقتصاد است، متمرکز می سازد.

وظایف و نقش بانك نشر به هنگام بررسی پدیده‌های پولی عمیقاً تجزیه و تحلیل خواهند شد (مراجعه شود به صفحهٔ ۳۵۴).

§ ۳. نظام بانکها:
تخصص بانکی و نظارت بر فعالیت بانکی

تحول بانکها از قرن شانزدهم گرایش فزاینده به سوی تخصص را پدید آورده است. این جریان نه فقط از جهات تاریخی مربوط به دخالت بیش از پیش دولت در بانکهای نشر اسکناس، بلکه همچنین به علل فنی در ارتباط با حمایت از نقدینگی و توانایی پرداخت بانکها قابل توضیح است.

مسئلهٔ بانکهای نشر را که بعداً بدان می‌پردازیم موقتاً به کنار می گذاریم و نخست

نظام سایر بانکها را به صورتی ویژه تر از دو دیدگاه تخصص و نظارت بر فعالیت بانکی بررسی می کنیم.

الف) *تخصص بانکی*

هر بانکدار همیشه مکلف است با تقاضای پول به صورت وجه رایج از سوی مشتریان صاحب وجوه سپرده مقابله نماید. در بعضی از موارد، اختلاط عملیات اعتبار کوتاه مدت و اعتبار بلندمدت در یکدیگر این خطر را دارد که بانکدار، به ویژه به هنگام «هجوم سپرده گذاران» نتواند از عهدهٔ استردادوجوه بر آید: عملیات بلندمدت با دشواری بیشتر قابل تبدیل به نقدینه است تا عملیات کوتاه مدت، زیرا از کمك بانك نشر به صورت تنزیل مجدد برخوردار نمی باشد. مثالهای تاریخی برای این خطر اختلاط کم نیست: در سال ۱۸۸۷، کنتوار ناسیونال دسکونت[77] یکی از بانکهای عمدهٔ سپردهٔ فرانسه پشتیبانی خود را از «شرکت فلزات»[78] که می خواست انحصار مس موجود در فرانسه را به دست آورد و قیمت آن را بالا ببرد، اعلام کرد. ترقی قیمت مس موجب ازدیاد مقدار تولید و سقوط شدید قیمتها گردید و کنتوارناسیونال دسکونت در لبهٔ پرتگاه ورشکستگی قرار گرفت و نجات این بانك فقط مدیون دخالت دولت فرانسه و بانك دوفرانس بود. همین طور، بانك ناسیونال دوکرِدی که صنایع شیمیایی و نساجی را تأمین مالی کرده بود، در سال ۱۹۳۱ ناگزیر گردید پس از ورشکستگی یکی از این صنایع باجه های خود را ببندد. این بانك نیز از نو توسط دولت احیا شد و نجات یافت و سپس بانك ناسیونال دوکردی اندوستریل[79] جایگزین آن گردید.

به این ترتیب، روشن می گردد که به چه سبب استحکام «بانك مختلط» یا «بانك ـ بازار» کمتر از بانك متخصص در نظر گرفته می شود. این نوع بانك در آلمان، ایتالیا و بلژیك تا بحران سال ۱۹۳۰ بسیار متداول بود. برخی از نویسندگان از این اندیشه پشتیبانی کرده اند که بانك مختلط در این کشورها در نتیجهٔ عدم تکافوی پس انداز بلندمدت، پس انداز کوتاه مدت را در خدمت بسط و پیشرفت صنعت قرار داده و از این جهت خدماتی انجام داده است. پس از سال ۱۹۱۸، بانکهای سپرده در آلمان با مصرف وجوه کوتاه مدت ازمنابع ملی یا خارجی به ترقی صنعت کمك کرده اند: اما بحران سال ۱۹۳۱، که طی آن بانکهای بسیاری مورد تهدید قرار گرفتند، نشان می دهد که تجربهٔ

---

77. Comptoir National d'Escompte (C.N.E.)
78. Société des Métaux
79. Banque Nationale de Crédit Industriel (B.N.C.I.)

مزبور می‌توانست به فرجام بدی منتهی گردد.

بعضی از کشورها همیشه تخصص دقیقی را اعمال کرده‌اند و این مورد انگلیس است. در این کشور می‌توان بانکهای زیر را تشخیص داد:

الف. بانکهای سپرده. بانکداران خصوصی و بانکهای سهامی سپرده (منجمله «پنج بزرگان»[80] مرکب از وستمینستر بنک[81]، میدلندبنک[82]، لویدز بنک[83]، بارکلیز بنک[84] و نشنال پراوینشال بنک[85])، مساعده به حساب اوراق بهادار، مساعده در حساب جاری و مساعدهٔ یك روزه به مؤسسات متخصص در تنزیل می‌دهند؛

ب. *بانکهای تنزیل.* مؤسسات تنزیل[86] از سپرده‌ها و وامهای یك روزهٔ بانکهای سپرده برای تنزیل اسناد خزانه و بروات بازرگانی استفاده می‌کنند و در جریان کار نظام پولی انگلستان مقامی بی‌مانند و بی‌همتا دارند، به این معنی که بانك انگلستان در آخرین مرحله به این مؤسسات و فقط به اینان وام می‌دهد و مع‌الواسطهٔ آنهاست که این بانك پول قانونی ضروری برای جریان کار اقتصاد را فراهم می‌آورد.

پ. *بانکهای پذیرش.* این بانکها از میان «مرچنت بنکرز» سیتی در لندن، عمدتاً فقط به پذیرش بروات بازرگانی، به ویژه بروات قابل قبول بانك انگلستان می‌پردازند.

ت. *بانکهای معاملات.* بانك بیرینگ[87]، بانك راتسچایلد و بانك همبرو[88] و بسیاری در این شمار قرار دارند.

این بانکها در امور اقتصادی خارجی یا مستعمراتی مشارکت می‌نمایند و به دولتها وام می‌دهند (راتسچایلد مبالغ ضروری برای خرید سهام خدیو در کمپانی کانال سوئز را به دولت انگلیس کمك می‌کند)، یا به انتشار اوراق قرضه مبادرت می‌ورزند و سرانجام به پذیرش بروات عمدهٔ بستانکاران ناآشنای دوردست یا بیگانگان اقدام می‌نمایند.

در *ایالات متحده*، به موجب قانون سال ۱۹۳۳، بانکداری تمایز بسیار دقیق میان بانکهای سپرده و بانکهای معاملات برقرار می‌نماید.

در *فرانسه*، بانکها تقریباً با چند استثناء، از قرن نوزدهم تفکیك و تمایز میان بانکهای سپرده و بانکهای معاملات را رعایت کرده‌اند.

80. Big Five
81. Westminster Bank
82. Midland Bank
83. Lloyds Bank
84. Barclay's Bank
85. National Provincial Bank
86. Discount Houses
87. Baring
88. Hambro

قانون مورخ دوم دسامبر سال ۱۹۴۵ دربارهٔ ملی کردن اعتبار در فرانسه، تخصص را تصویب کرده است و در این زمینه سه نوع بانك را تشخیص می‌دهد:

الف. بانکهای سپرده. این بانکها سپرده های دیداری تا حداکثر دو سال را از مردم می‌پذیرند، اما نمی‌توانند در بنگاههای صنعتی یا بازرگانی بیش از ده درصد سرمایهٔ این مؤسسات مشارکت نمایند. مبلغ کل این مشارکتها نمی‌تواند از ۷۵٪ منابع آنها به استثنای سپرده ها، تجاوز کند.

ب. *بانکهای معاملات.* فعالیت عمدهٔ این گونه بانکها مشارکت در مؤسسات اقتصادی و تصدی آنهاست. بانکهای معاملات سپردهٔ دیداری یا مدت‌دار کمتر از دوسال را جز در شرایط استثنائی که به صورتی محدودکننده بر شمرده اند، دریافت نمی‌دارند.

پ. *بانکهای اعتباری بلندمدت یا میان‌مدت.* اعطای این نوع اعتبارات هدف این بانکهاست. این گونه بانکها تحت نظارت دولت قرار گرفته اند. دولت محدودهٔ قانونی اساسنامهٔ این بانکها را معین می کند و مدیرعامل یا مدیرکل آن را منصوب می نماید.

این آیین نامه، در سال ۱۹۶۶، برای تمدید مهلت اعتبارات اعطایی بانکهای سپرده (به ویژه به دنبال توسعهٔ اعتبارات میان‌مدت) از یك سو و برای رفع تضییقات ناراحت‌کننده و دست و پاگیر بر بانکهای معاملات، به جهت دریافت سپرده های دیداری یا حداقل دو سال سررسید از سوی دیگر ملایم شده است.

فرمان مورخ بیست‌وپنجم ژانویه سال ۱۹۶۶ مقررات زیر را وضع کرده است:

ـ بانکهای سپرده ومعاملات، ازدیدگاه منافع خودشان، ازاین پس‌دارای اساسنامهٔ دقیقاً یکسان می‌باشند و می‌توانند هر نوع سپرده را بدون توجه به مهلت استرداد دریافت کنند. بانکهای اعتباری بلندمدت و میان‌مدت، مانند گذشته، نمی‌توانند سپرده های کمتر از دو سال سررسید مردم را بپذیرند.

ـ بانکهای سپرده و اعتباری میان‌مدت و بلندمدت، در مورد مصارف، نمی‌توانند بیشتر از ۲۰٪ سرمایهٔ بنگاههای دیگر را مالك باشند و برای مشارکت متجاوز از ۷۵٪ منابع خود باید اجازهٔ نقض بخواهند.

ـ سرمایهٔ کمینهٔ بانکهای معاملات به طور محسوس زیادتر از دو نوع بانك دیگر است: بیست میلیون فرانك برای بانکهای معاملات به شکل شرکت سهامی و ده میلیون فرانك برای همین بانکها به شکل شرکت شخصی یا فعالیت شخصی. دومیلیون و هشتصدهزار فرانك برای بانکهای سپرده و بانکهای اعتباری بلندمدت و میان‌مدت،

خواه به شکل شرکت سهامی باشند یا نباشند.

اصلاحات سال ۱۹۶۶ نظامهای نسبتها را بر بانکهای معاملات بسط داد و این کار تا آن زمان نشده بود.

شمار زیادی از بانکهای معاملات، به دنبال این اصلاحات، به سوی نوع بانکهای سپرده گرایش پیدا کرده اند و آنهایی که از همه مهمتر بوده اند، فعالیت خود را تجزیه نموده اند، بدین معنی که از یك سو بر بانکهای جدید سپرده اعمال نظارت می نمایند و از سوی دیگر شرکتهای اسنادی و اوراق بهادار، تصدی مشارکت گذشتهٔ بانکهای معاملات را تأمین می کنند.

ب) *نظارت بر فعالیت بانکی*

نظارت بر فعالیت بانکی در سدهٔ نوزدهم عملا وجود نداشت. بحرانهای بزرگ بانکی در آغاز قرن بیستم، به ویژه در سال ۱۹۰۷، حرکت فکری و عقیدتی در جهت تنظیم این فعالیت را مخصوصاً در مورد بانکهای سپرده به راه انداخت.

هدف تدابیری که در این باب، به ویژه پس از بحران سال ۱۹۲۹ اتخاذ گردید، حفظ توانایی پرداخت بانکها و حمایت از سپرده گذاران بود.

الف. حرفهٔ بانکدار معمولا تابع نظم و قانون است. در فرانسه، قوانین مورخ سیزدهم و چهاردهم ژوئن سال ۱۹۴۱ ورشکستگان و دارندگان بعضی از محکومیتها را از این حرفه طرد می کنند.

ب. بانکها تابع سازمانهای نظارت می باشند.

در فرانسه، قانون مورخ سیزدهم ژوئن سال ۱۹۴۱ سه سازمان را بدین شرح ایجاد کرده است: کمیتهٔ دائمی سازمان بانکی عهده‌دار تهیهٔ آیین‌نامهٔ بانکها؛ کمیسیون نظارت بر بانکها؛ انجمن حرفه‌ای بانکها، که کلیهٔ بانکها باید عضو آن باشند؛ قانون مورخ چهاردهم ژوئن سال ۱۹۴۱، به نوبهٔ خود، انجمن حرفه‌ای مؤسسات و بنگاههای مالی را برای مؤسساتی به وجود آورده است که بدون وصول سپرده به عملیات بانکی می‌پردازند.

قوانین مورخ دوم دسامبر سال ۱۹۴۵ و هفدهم مه سال ۱۹۴۶، شورای ملی اعتبار[89] را جانشین کمیتهٔ دائمی سازمان بانکی ساخته است. یکی از وظایف این شورا تنظیم آیین نامه حرفهٔ بانکی است. کمیسیون نظارت بر بانکها، تحت ریاست عالیه رئیس کل بانك دوفرانس، حقوق و اختیارات بازرسی، نظارت و انضباط را حفظ می‌کند. انجمن حرفه‌ای بانکها تغییر نیافته است.

در ایالات متحده، فدرال ریزروسیستم بر دوازده بانك فدرال ریزرو و بانکهای عضو سیستم نظارت

89. le Conseil National du Crédit

دارد. اما قدیمیترین سازمان نظارت، ادارهٔ بازبینی پول است که در سال ۱۸۶۳ ایجاد گردیده و بر بانکهای ملی نظارت عالیه دارد، بازبین برای مدت پنج سال توسط رئیس جمهور ایالات متحده منصوب می شود.

پ. بانکها قواعد تصدی را اجرا می کنند.

بانکها باید میان منابع و تعهدات خود نسبتهای معینی را رعایت نمایند، منجمله یکی ضریب خزانه‌داری است که نسبت بین حجم سپرده ها و دارایی بلافاصله نقدینه و دیگر ضریب نقدینگی که نسبت بدهی بلافاصله قابل مطالبه (سپرده ها) به دارایی نقدینه و نقدشدنی در کوتاه‌مدت (مطالبات کوتاه‌مدت بانك) است.

این ضرایب غالباً تابع عرف و عادت بوده و در انگلستان به ترتیب ۸٪ و ۳۰٪ است و به موجب قانون نیز می توانند وضع و معمول بشوند.

در فرانسه، کمیسیون نظارت بر بانك نرخ ضریب *نقدینگی* را معین می کند، که در حال حاضر ۶۰٪ است. اصلاحاتی که از اول ژانویهٔ ۱۹۷۰ مجری شده، شرایط ارائهٔ صورت وضعیت مالی و مقادیر موجودی در حساب بانکها و بنگاههای مالی را که منوط به محاسبهٔ ضریب نقدینگی است، مشخص می نماید. از این پس، صورت وضعیت حساب بانکها، عملیات در ارتباط با گروه مشتریان مستقیم، چه در بستانکار و چه در بدهکار را از عملیاتی تشخیص می‌دهد که با بانکها و سایر مؤسسات اقتصادی مورد قبول در بازار پولی انجام می‌دهند و نیازهای تجدید تأمین مالی را برمی‌آورند.

از سوی دیگر، حسابهای مشتریان، بنابر فعالیت اقتصادی صاحبان خود توزیع و تقسیم شده اند و نه برحسب حسابهای چك و جاری.

مفاهیم نقدینگی عناصر بستانکار و قابلیت مطالبه و پرداخت عناصر بدهکار به روشنی چنین تعریف و معین شده اند:

— هر جزء از دارایی تحت اختیار که بلافاصله قابل تنزیل مجدد یا در سررسید سه ماهه باشد نقدینه محسوب می شود؛

— هر جزء از بدهکار که ظرف سه ماه واریز بشود یا بتواند واریز گردد، قابل مطالبه و پرداخت محسوب می شود.

بنابراین، با چند استثناء، مهلت سه ماهه است که در نسبت نقدینگی به عنوان ضابطهٔ پذیرش به کار می رود.

بانکها و بنگاههای مالی، علاوه بر ضریب نقدینگی، باید ضرایب دیگری به شرح زیر را نیز رعایت نمایند:

— *ضریب توزیع اعتبارات میان‌مدت و بلندمدت و غیرقابل تنزیل مجدد*: حجم این اعتبارات نباید از سه برابر میزان منابع دائمی این گونه مؤسسات تجاوز کند (خالص وجوه خود مؤسسات، سپرده های پس‌انداز، وامهایی که در سررسید بیشتر از سه ماه در بنگاههای غیر بانکی در بازار پولی به دست آمده اند). با این همه، بانکها و بنگاههای مالی می توانند نارسایی و کمبود منابع خود را با مساعده هایی

با مهلت بیشتر از دو سال از بازار پولی برطرف سازند، به شرط آنکه منابع آنها به علاوهٔ وجوه مساعده بیشتر از دو سال لااقل ۸۰٪ از کسری اعتباراتی را در بر بگیرد که سر رسیدشان باید پس از دو سال باشد.

ـــ *ضریب مصرف منابع دائمی و ثابت*، که بانکها را از افراط در تبدیل دارایی به اموال غیرمنقول و انتقال و واگذاری مطالبات منع نموده و به توسعهٔ منابع مدت‌دار خود ترغیب می نماید؛ این ضریب رابطه ای است که این عناصر را در برمی گیرد: در صورت کسر، اعتبارات میان‌مدت و بلندمدت که به فوریت غیرقابل تنزیل مجدد باشند، مطالبات از سایر بنگاههای حاضر در بازار مالی که موعد آنها در سه ماه به سر می‌رسد و اموال غیرمنقول بنگاه، و در مخرج کسر، منابع موردنظر در محاسبهٔ ضریب توزیع، به علاوهٔ منابع حاصله از بازار پولی بر اثر انتقال و واگذاری مطالبات یا وامهایی که بیشتر از سه ماه مهلت دارند.

ت. ممکن است، بانکها ناگزیر به تشکیل اندوختهٔ اجباری باشند.

این روش در ایالات متحده به کار رفته و مربوط است به بانکهای عضو فدرال ریزروسیستم. هیئت مدیرهٔ فدرال ریزرو حق و اختیار دارد میزان اندوخته را در حدود مقرر در قانون بانکداری مصوب سال ۱۹۳۵ افزایش بدهد.

روش اندوختهٔ اجباری، که ابتدا نظر به حمایت از صاحبان سپرده داشت، اینك ابزار مهم سیاست اعتباری شده و در فرانسه، در سال ۱۹۶۷ به وجود آمده است (رجوع شود به صفحهٔ ۳۸۷).

ث. در بعضی از موارد، دولت می تواند بانکها را با اساسنامهٔ دولتی یا نیمه دولتی تأسیس نماید.

چنان که قبلا دیده ایم، در فرانسه، بانکهای اعتباری بلندمدت یا میان‌مدت تحت نظارت دولت قرار گرفته اند. دولت مدیران این مؤسسات را منصوب می کند.

قانون مورخ دوم دسامبر سال ۱۹۴۵ چهار بانك از مهمترین بانکهای سپردهٔ فرانسه بدین شرح را ملی کرده است: کردی لیونه، سوسیته ژنرال، کنتوارناسیونال دسکونت و بانك ناسیونال پورلوکُمرس اِلَندوستری[۹۰].

دو بانك اخیر در سال ۱۹۶۷ دریکدیگر ادغام شدند و بانك ناسیونال دوپاری[۹۱] را به وجود آوردند.

تصدی این بانکها به «هیئتهای مدیره»، شامل چهار مدیر منصوب از سوی وزیر

---

90. la Banque Nationale pour le Commerce et l’Industrie
91. Banque Nationale de Paris

اقتصاد، بنابه پیشنهاد سازمانهای حرفه‌ای واجد بیشترین صفت نمایندگی از بخشهای صنعت، بازرگانی و کشاورزی و چهار مدیر انتصابی از طرف سازمانهای بزرگ سندیکایی و چهار مدیر انتصابی با توجه به صلاحیت شخصی واگذار گردیده است.

هیئت مدیره، رئیس کل یا مدیر عامل را با تصویب وزیر دارایی بر می‌گزینند. کمیسیون نظارت بر بانکها نقش مجمع سهامداران را پیدا کرده است.

در سال ۱۹۴۵، از ملی کردن بانکهای معاملات نیز گفت‌وگو به میان آمد. اما به سبب اهمیت فعالیتهای این مؤسسات در خارجه از این تصمیم انصراف حاصل شد.

قانون مورخ دسامبر سال ۱۹۴۵ مقرر می‌دارد که در هر بانك معاملات که به صورت شرکت سهامی تشکیل گردیده و جمع کل ترازنامه و تعهدات خارج از ترازنامهٔ آن بیشتر از پانصدمیلیون فرانك است، یك کمیسر دولت از سوی وزیر اقتصاد و دارایی منصوب بشود. این کمیسر از طرف یك کمیتهٔ نظارت مساعدت و معاضدت می‌شود و می‌تواند هرگونه تصمیم هیئت مدیره یا مجمع عمومی مخالف با منافع ملی را رد و بی‌اثر کند.

قسمت سوم ــ بازارهای سرمایه

سازمانهای گوناگون اعتباری، که هم‌اکنون بررسی گردید، در بازارهای سرمایه فعالیت دارند.

بنابر سنت، بازار سرمایهٔ کوتاه‌مدت یا بازار پولی و نیز بازار سرمایهٔ بلندمدت یا بازار مالی تشخیص داده می‌شود.

با این وصف، اصطلاح بازار پولی غالباً در معنایی فنی‌تر و محدودتر از مفهوم بازار سرمایهٔ کوتاه‌مدت مورد استفاده قرار گرفته است. به این علت، برتر می‌دانیم میان بازار پولی یا بازار سرمایه‌های کوتاه‌مدت و بازار سرمایه‌های بلندمدت یا بازار مالی فرق بگذاریم.

§ ۱. بازار پولی

بازار پولی بازاری است که مبادلات دربارهٔ نقدینگیها در آن در حساب بانك مرکزی انجام می‌گیرد، یعنی داراییهای موجودی که بانکها یا بعضی از سازمانهای گردآورندهٔ پس‌انداز در حساب طلبکار بانكِ مرکزی دارند.

داد و ستد میان بانکها، بنگاههای مالی، خزانهٔ عمومی، شرکتهای بیمه و صندوقهای

بازنشستگی و برای زمان بسیار کوتاه (از ۲۴ ساعت تا چند روز و تا حداکثر سه ماه) صورت می‌پذیرد و به این جهت بازار یك روزه یا پول عندالمطالبه[۹۲] نامیده می‌شود. هنگامی که بانك مرکزی در بازار دخالت نکند، به اصطلاح، بازار خارج از بانك است.

عرضه و تقاضای نقدینگی ناشی از علل مختلف زیر است:

ــ روابط میان خود بانکها؛

ــ روابط بانکها با خارجه؛

ــ روابط بانکها با مؤسسات مالی و خزانه‌داری عمومی؛

ــ و در پایان روابط بانکها با بانك مرکزی.

عملیاتی که در بازارها انجام می‌گیرند عبارتند از خرید یا فروش اسناد اعتباری دولتی یا اسناد بهادار پر ارزش خصوصی، یا قبول این اوراق بهادار به عنوان ودیعه.

در بازار پولی دو نوع متمایز واسطه مقادیر عرضه و تقاضا را به یکدیگر نزدیك می‌نماید، یکی دلالان که مستقیماً در عملیات دخالت نمی‌کنند، بلکه موجبات داد و ستد میان گردانندگان معامله در بورس را که می‌خواهند اسمشان پنهان بماند، فراهم می‌آورند و دیگر مؤسسات تنزیل مجدد که عملیات را به حساب شخص خود انجام می‌دهند.

هرگاه وجوه موجود در بازار پولی از مقدار تقاضای نقدینگی تجاوز کند، بانك مرکزی می‌تواند این زیادتی را جذب نماید. بر عکس، در حالت کمبود عرضهٔ نقدینگی، بانك مرکزی به بازار مساعدت می‌کند. این کار همانا عملیات بازار باز[۹۳] است.

در فرانسه، بانك مرکزی اقدام به قبول و حفظ اوراق بهادار عمومی یا خصوصی یك روزه یا یك ماهه و یا سه ماهه به عنوان ودیعه می‌نماید و در سال ۱۹۶۹ تصمیم گرفته است، به منظور افزایش سرمایه‌گذاری در اسناد پیشنهادی در مزایده‌ها، قسمتی از کمکهای خود را به شکل ودیعه تا شش ماه، منحصراً با اخذ وثیقهٔ اسناد خزانه، در اختیار بگذارد.

§۲. بازار سرمایه‌های کوتاه‌مدت

در این بازار مبادلات پول در برابر هرگونه اسناد اعتباری کوتاه‌مدت انجام می‌گیرد. تقاضاکنندهٔ سرمایه‌های کوتاه‌مدت به شرح زیر است:

---

92. call money
93. open market

ــ وام‌خواهان خصوصی، مانند صاحبان صنایع، بازرگانان، کشاورزان که مایلند تنخواه گردان یا وسایل و منابع خود را تکمیل نمایند، و یا گردانندگان معامله در بورس که طالب وجوه کوتاه‌مدت می‌باشند؛
ــ خزانهٔ عمومی، که در انتظار ناپیوسته و نامرتب مالیاتها برای رفع نیازهای خود اسناد خزانه نشر می‌دهد؛

در فرانسه دو نوع سند خزانه وجود دارد:
ــ اسناد چاپی خزانه به منظور جمع‌آوری پس‌انداز کوتاه‌مدت افراد و مؤسسات؛
ــ اسناد خزانهٔ ثبتی در حساب جاری که به بانکها و بنگاههای مالی و به مؤسسات مالی بخش عمومی، به راه‌آهن دولتی فرانسه (S.N.C.F.) و به صرافان و غیره اختصاص دارد.

یك رویهٔ مزایده و حراج این اسناد از سال ۱۹۶۳ معمول گردیده است: هر ماه سه بار (پنجم، پانزدهم و بیست‌وپنجم) سهمیه‌ای از اسناد توسط خزانه عرضه می‌شود. تقاضاها به ترتیب صعودی نرخهای پیشنهادی و تا اتمام مقدار سهمیه‌ای که باید به جریان افتد، برآورده می‌گردد.

در انگلیس اسناد خزانهٔ زیر را می‌توان تشخیص داد:
ــ اسناد خزانه‌ای که مؤسسات تنزیل پذیره نویسی کرده‌اند، همراه با پیشنهاد کتبی مبتنی بر قبول مزایده (پیشنهاد علنی خرید)[۹۴]؛
ــ اسناد خزانه که به مقدار نامحدود نشر شده و بدون واسطهٔ مقام نشردهنده در هر زمان برای خریدار موجود باشد[۹۵]، اما عرضهٔ آنها به مقدار محدود و به نرخ ثابت که مخصوص بانك انگلستان و افراد خارجی صاحب دارایی نقدینه به صورت استرلینگ است.

عرضهٔ سرمایه‌های کوتاه‌مدت از افراد زیر ناشی می‌شود:
ــ دارندگان پس‌انداز نقدینه یا کوتاه‌مدت که در بانکها به صورت سپرده می‌گذارند؛
ــ مؤسساتی که تنخواه گردان در اختیار دارند؛
ــ مؤسسات مالی دارای منابع نقدینه؛
ــ دارندگان سرمایه در خارج از کشور که بر اثر پاداش زیاد یا جست‌وجوی امنیت جلب می‌شوند.

مؤسسات مالی سرمایه‌های کوتاه‌مدت را نه فقط براساس منابعی که جمع‌آوری و وصول می‌نمایند، بلکه همچنین بر اثر قدرت و اختیار ایجاد پول توزیع می‌کنند.

§ ۳. بازار سرمایه‌های بلندمدت یا بازار مالی

بازار مالی همانا بازار سرمایه‌های موجود در درازمدت است: وجوه پس‌انداز با

94. on tender
95. on tap

واسطهٔ این بازار گردآوری و متمرکز می‌شوند و بر اثر مصرف برای مدت طولانی از جریان باز می‌مانند.

الف) *تقاضا در بازار مالی*

دو جریان بزرگ تقاضای سرمایه‌های بلندمدت وجود دارد، یکی ناشی از بنگاههای صنعتی و بازرگانی و دیگری از منشاء دولت.

۱) بنگاهها به سرمایه‌های بلندمدت هم در زمان تأسیس و هم طی موجودیت خود نیاز دارند و این نتیجهٔ اهمیت سرمایهٔ فنی در اقتصاد نوین، لوازم حفاظت، تجدید و توسعهٔ آن است. طرز عادی اقدام به تهیهٔ سرمایه، نشر اوراق بهادار به شرح زیر می‌باشد:

ــ اوراق بهادار با درآمد ثابت، مانند اوراق قرضه. در اینجا صاحب ورقهٔ قرضه طلبکاری است که حق استرداد سرمایهٔ خود و بهرهٔ سالانهٔ ثابت را دارد؛

ــ اوراق بهادار با در آمد متغیر، مانند سهام شرکتها. در این مورد سهامدار شریکی است که پاداش آن متناسب با نتایج فعالیت شرکت تغییر می‌کند و می‌تواند وجوه خود را وسیلهٔ مکانیسم استرداد که بورس اوراق بهادار فراهم می‌آورد، باز یابد.

قانون مورخ بیست‌وپنجم فوریهٔ سال ۱۹۵۳ و فرمان مورخ سوم سپتامبر سال ۱۹۵۳ به شرکتها اختیار انتشار اوراق قرضه قابل تبدیل به سهام بی‌نام را اعطا کرده است.

با این وصف، لازم است یادآور شویم که سرمایه‌های بلندمدت مورد استفاده همه از بازار مالی گذر نمی‌نمایند: استثناهای عمده از این قرار است:

ــ وامهای اعطایی مؤسسات اعتباری بلندمدت؛

ــ وامهای اعطایی افراد به افراد؛

ــ وسایل مالی که شرکتهای شخصی فراهم آورده‌اند؛

ــ منابع مالی که بنگاهها از منافع خود به منظور تأمین مالی برداشت می‌کنند.

۲) دولت و مقامات عمومی اجتماعی، امروزه، به سبب توسعهٔ مداوم وظایف و افزایش مخارج خود مقام مهمی در بازار مالی پیدا کرده‌اند.

در فرانسه محاسبه شده است که طی هفده سال پیش از جنگ سال ۱۹۱۴، دولت و تأسیسات اجتماعی عمومی فقط ۱/۲۰ کل میزان انتشار اوراق بهادار در بازار فرانسه را در دست داشته‌اند، حال آنکه از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۷ نسبت ۱۵/۲۰ را در اختیار گرفته‌اند.

دولت هنگامی که از اعتماد وام‌دهندگان برخوردار نباشد، و نیز چون بدهکاری جبرناپذیر است برای تهیهٔ وجوه به روشهای مختلف زیر مبادرت می‌ورزد:

الف. دولت وامها را در برابر کاهش ارزش پولی تضمین می‌نماید، مانند تضمین تبدیل به ارز (استقراض کایو[۹۶] در سال ۱۹۲۵، استقراض سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۲)؛ شاخص بندی بر اساس طلا (استقراض پینه[۹۷] در سال ۱۹۵۲).

ب. دولت اوراق قرضهٔ متداول و معمول را منتشر می‌کند. اما این کار برای دولت بسیار گران تمام می‌شود.

پ. دولت، در موارد بسیار گوناگون، امضای خود را در اختیار مردم قرار می‌دهد، خواه بدین منظور که تخصیص وام به مصرف معین برسد و یا تحصیل اعتبار مخصوص از بعضی از مؤسسات را تضمین نماید.

به این ترتیب، در فرانسه، شرکتهای بزرگی که ملی شده‌اند (شرکت ملی راه‌آهن فرانسه، گاز فرانسه، برق فرانسه)، کردی ناسیونال و صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها، بر اثر برخورداری از اعتماد عامه توانسته‌اند بار دولت را سبك سازند.

بخش عمومی در رقابتی که با بخش خصوصی در بازار سرمایه دارد، می‌تواند از طریق نظارت بر انتشار اوراق بهادار از سوی بخش خصوصی وضعیت ممتازی را برای خود کسب کند.

چنین است که قانون ششم اوت سال ۱۹۴۲ در فرانسه افزایش سرمایه و نشر اوراق قرضه به میزان بالاتر از پنجاه میلیون و نیز تاریخ عملیات را موکول به اجازهٔ قبلی وزیر دارایی کرده و قانون مورخ بیست‌وسوم دسامبر سال ۱۹۴۶ هرگونه انتشار بیشتر از ۲۵ میلیون را از لحاظ مبلغ و تاریخ عملیات منوط به اجازهٔ وزیردارایی نموده است. این قوانین از آغاز سال ۱۹۵۴ ملایم گردیده است: در اکتبر سال ۱۹۵۴ اجازهٔ قبلی برای کلیهٔ مقادیر افزایش سرمایه به هر مبلغ به صورت اسکناس و پول فلزی لغو گردید. در باب اوراق قرضه پس از تاریخ ۱۹۶۶ لازم است برای هر مقدار نشرِ بیشتر از ۱۵ میلیون، اجازه نامه از وزیر دارایی اخذ گردد. مدیریت خزانه «تقویم زمانی» انتشار را معین می‌کند؛ اما از سال ۱۹۶۶ شرکتهایی که اقدام به نشر اوراق قرضهٔ کمتر از سی‌میلیون بنمایند، می‌توانند آزادانه هر تاریخی را برای عملیات خود اختیار کنند.

در پی کارهای کمیتهٔ کارشناسان مأمور بررسی اصلاح بازار اوراق قرضهٔ فرانسه در سال ۱۹۶۷ مقررات تازه برای نوسازی مکانیسمهای این بازار بدین شرح وضع گردیده است.

از این پس رویهٔ مشورت میان خزانه و بانکها دربارهٔ نکات اساسی گوناگون زیر جایگزین اختیار

96. Caillaux
97. Pinay

تصمیم‌گیری مدیریت خزانه می‌شود:
ــ حجم انتشاراتی که به نظر می‌آید بازار به طور عادی برای هر بخش بتواند جذب نماید، سالانه تعیین می‌گردد، اما ممکن است در جریان سال مورد تجدید نظر قرار گیرد؛
ــ اگر نیازهای بخش عمومی و نیمه‌عمومی همچنان دارای حق تقدم باشند، از این پس، دربارهٔ مبلغ و تاریخ وامهای خصوصی و برای وامهای بنگاههای متخصص اعتباری، فقط بانکها قضاوت می‌کنند؛ لازم است به خزانه فقط پانزده روز قبل اطلاع داده شود؛
ــ شرایط نشر (نرخ، مدت، جوایز) وسیلهٔ بانکها معین می‌گردد و خزانه‌داری باید با وامهای بخش عمومی و نیمه‌عمومی موافقت نماید؛
ــ رویهٔ مجاز نشر انفرادی بجز دربارهٔ مؤسسات تولیدی که از تسهیلات دولت بهره می‌گیرند، آسان شده است.

از این پس، بانکها باید تمام نشرهای اوراق قرضه را به صورت قطعی انجام دهند و هرگونه واگذاری مجدد نرخهای کارمزد به هر پذیره‌نویسی (و به ویژه به سرمایه‌گذاران نهادی) ممنوع است. بانکهای رئیس شبکه موظفند از بازار اسناد تجاری طی دوره‌ای که ممکن است از تاریخ نشر به سه ماه برسد، مراقبت نمایند و ناگزیرند به منظور بازخرید اسناد تجاری واگذاری مجدد سرمایه‌گذاران زیان‌کار در اوراق بهادار دخالت کنند. این گونه سرمایه‌گذاران، در آینده، از صرف سرمایه در این قبیل موارد طرد می‌شوند. و سرانجام، این سازمانهای تازه به جای آنکه در این بازار اصولاً فقط به صورت خریدار باقی بمانند باید مؤسسات سرمایه‌گذاری را در زمان نشر اوراق قرضه به پذیره‌نویسی وسیع‌تر ترغیب نمایند.

به طور کلی، وام‌گیرندگان سرمایه‌های بلندمدت خصوصی یا عمومی، به منظور گردآوری و وصول وجوه، باید در دورهٔ بی‌ثباتی پولی مزایای مخصوصی برای وام‌دهندگان پیشنهاد کنند. ممکن است ترقی نرخهای نشر اوراق بهادار با درآمد ثابت مکفی نباشد. همچنین به روش *شاخص‌بندی* استقراض به شکلهای مختلف توسل می‌شود. قیمت پرداخت یا بهره و یا یکی از این عناصر در اسناد تجاری که تاکنون انتشار یافته است، در مجموع یا جزئاً بنابر شاخصهای زیر تغییر می‌نماید:
ــ شاخص تغییر قیمت محصولات یا خدماتی که وام‌گیرنده فروخته است (چنین است سهام تولید برق فرانسه که سرمایه و بهرهٔ آن برحسب کیلووات ساعت در سال ۱۹۵۲ عنوان شده و بر پایهٔ قیمت متوسط کیلووات ساعت با تضمین کمینه قابل پرداخت است)؛
ــ شاخص تغییر مقداری تولید؛
ــ شاخص تغییر بر اساس رقم کل عملکرد.

اوراق قرضه سهیم در منافع شرکت وام‌گیرنده شامل بهره و استرداد سرمایه نیز در

کنار اسناد همراه با شروط تغییرپذیری ملاحظه شده است. این ارقام برحسب منافعی که به دست آمده، یا وسیلهٔ شرکت نشردهنده توزیع شده است، تغییر می‌پذیرد.

قرضهٔ ملی سال ۱۹۵۶ محتوی شاخص‌بندی براساس قیمتهای خرید و فروش بورس اوراق بهادار و مزایای مخصوص مالیاتی بوده و ۳/۵٪ درآمد مادام‌العمری یا وام دولتی در سال ۱۹۵۸ نیز از مزایای مهمی برخوردار بوده است.

پس از اقدامات در جهت تأمین سلامت پولی در ماه دسامبر سال ۱۹۵۸، دیگر نشر شامل شرایط تغییرپذیری سرمایه یا بهرهٔ مجاز نبوده و پروانهٔ اداری ضروری برای نشر و استقراض مبتنی بر شاخص و یا استقراض بر مبنای شرط مشارکت اعطا نگردیده است. با این وصف، بحث بر سر این موضوع است که در برابر نیاز بنگاهها نسبت به سرمایه و با توجه به این نکته که ترقی قیمت پس از تاریخ ۱۹۶۰، پس‌اندازکنندگان را به اعطای وام بلندمدت تحریك و ترغیب نکرده است، آیا عرضهٔ مکفی در نبود این گونه شرایط صورت خواهد گرفت؟[۹۸]

ب) *عرضه در بازار مالی*

این عرضه از «پس‌انداز خلاق» (شارل ریست)[۹۹]، یعنی پس‌انداز بر اثر انتخاب اشخاص اقتصادی میان مصرف و پس‌انداز از درآمد خالص خودشان تأمین می‌شود. عرضه در این بازار ضمن آنکه توسعهٔ سرمایه‌گذاریها را امکان‌پذیر می‌گرداند، سرچشمه اساسی ترقی اقتصادی نیز می‌باشد.

عرضهٔ سرمایه در بازار مالی بستگی به عناصر زیر دارد:

الف. تشکیل پس‌انداز: در جلد اول این کتاب، عوامل مؤثر در سطح پس‌انداز را تحلیل کرده‌ایم.

ب. میل به وام‌دادن این پس‌انداز که اساساً به اعتماد وام‌دهنده نسبت به وام گیرنده و شرایط عمومی ثبات پولی و اقتصادی وابسته است.

اما بررسی عرضه در بازار مالی فقط به عرضهٔ پس‌اندازکنندگان به صورت انفرادی اکتفا نمی‌کند. امروزه، در واقع، *واسطه‌های قوی مالی* مانند بانکها و «مؤسسات سرمایه‌گذاری» عرضهٔ سرمایه‌های بلندمدت را از سوی افراد محدود کرده‌اند و

---

۹۸. دربارهٔ مجموعهٔ این مطالب، گزارش مأمور بررسی تأمین مالی سرمایه‌گذاریها (معروف به کمیتهٔ لُرَن، Lorain) پاریس، ماه مه سال ۱۹۶۳ مطالعه شود.

99. Charles Rist

سازمان داده اند. اینان پس‌اندازهای کوچك را جمع‌آوری و در بازار مالی دخالت می‌کنند.

۱) بانکهای متخصص در اعتبار بلندمدت در بازار مالی فعالیت می‌کنند. بانکهای معاملات در بنگاهها مشارکت می‌جویند، به مؤسسات اقتصادی و به دولت وام می‌دهند و میان مردم اوراق سهام و قرضه منتشر می‌سازند. بانکهای معاملات غالباً سندیکای نشر را تشکیل می‌دهند که یا کلیهٔ اسناد تجاری را معاملهٔ قطعی می‌کنند (و سپس توزیع می‌نمایند) و یا ضمن اقدام به جریان و فروش اسناد در میان عموم مردم و تعهد پرداخت باقیماندهٔ احتمالی، پذیره نویسی تمامی اسناد را تضمین می‌نمایند. بقایای اسنادی را که به فروش نرفته، ممکن است میان شرکاء متناسب با میزان مشارکت آنها (سندیکا به سبك پاریسی) یا به نسبت سهمی که هر یك به فروش نرسانیده اند از میزان مشارکت کل (سندیکا به سبك لیونی) تقسیم و توزیع نمود.

در فرانسه، بنگاههای اعتباری با شعبات فراوان شبکهٔ بسیار پر اهمیت سرمایه‌گذاری را در اوراق قرضهٔ بنگاههای اقتصادی تشکیل داده اند.

چنان که دیده ایم، مؤسسات متخصص اعتباری بلندمدت و میان‌مدت دارای اساسنامهٔ دولتی یا نیمه‌دولتی می‌باشند و با انواع بسیار مشخص وام‌گیرنده (صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها، کردی ناسیونال و غیره) در ارتباط قرار می‌گیرند.

۲) مؤسسات سرمایه‌گذاری سازمان تصدی جمعی پس‌انداز می‌باشند: افراد پس‌انداز خود را به اینان می‌سپارند و این مؤسسات پس‌اندازها را در بهترین شرایط ایمنی به کار می‌اندازند. مؤسسات سرمایه‌گذاری عبارتند از:

ــ شرکتهای بیمه که ذخایر آنها باید در سرمایه‌گذاریهای اوراق بهادار بلندمدت به کار روند؛

ــ شرکتهای سرمایه‌گذاری: هدف اینان تصدی سایر داراییها به صورت اوراق بهادار است، به استثنای کلیهٔ عملیات مالی، صنعتی یا بازرگانی دیگر؛ بدین ترتیب، شرکتهای مزبور به پس‌اندازکنندهٔ متوسط امکان می‌دهند تا تصدی وجوه خود را به متخصص بسپارد و به مشارکتهای گوناگون دست بزند و در نتیجه خطرات احتمالی وا تقسیم و تأمین کند.

این شرکتها می‌توانند «بسته» بوده و شکل شرکتهای متداول را داشته و یا «باز» باشند، مانند شرکتهای سرمایه‌گذاری با سرمایهٔ متغیر یا صندوقهای مشترك سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار که تصدی آنها مخصوصاً انعطاف‌پذیر است، زیرا

اسناد آنها می تواند مستقیماً در باجه‌های وام‌دهندگان به قیمت علنی و در هر زمان خرید و فروش بشود؛

— مؤسسات پس‌انداز به معنای اخص (صندوقهای پس‌انداز).

مؤسسات سرمایه‌گذاری در بازار مالی نقش بسیار مهمی را ایفا می نمایند.

در ایالات متحده، این مؤسسات نزدیك به یك چهارم مجموعهٔ سهام در گردش را در تصرف و تملك دارند و خرید آنها که به روشنی تمام بر میزان فروش آنها فزونی دارد، تقریباً در اساس روی مطمئن‌ترین اوراق بهادار[۱۰۰] صورت می گیرد.

در فرانسه، شرکتهای عمدهٔ بیمه، در سال ۱۹۴۶، ملی شده‌اند.

شرکتهای سرمایه‌گذاری، به دنبال فرمان مورخ دوم نوامبر سال ۱۹۴۵ و در سایهٔ مقررات مختلف و مساعد مالیاتی به شرح زیر تشکیل شده‌اند: شرکت ملی سرمایه‌گذاری با سرمایهٔ ۷۵۰۰ میلیون؛ چند شرکت خصوصی با هدف غیر تخصصی یا تخصصی[۱۰۱]. فرمان مورخ بیست‌ودوم سپتامبر سال ۱۹۶۳ شرایط تأسیس شرکت سرمایه‌گذاری با سرمایهٔ متغیر را مقرر کرده است. طی سالهای اخیر شرکتهای سرمایه‌گذاری با سرمایهٔ متغیر[۱۰۲] جهش بسیار سریعی کرده‌اند.

وجوه صندوقهای پس‌انداز وسیلهٔ سپرده‌ها و ودیعه‌ها جمع‌آوری و تصدی می شود. این صندوق بحق «نخستین سرمایه‌دار فرانسه» بوده است. به علاوه، صندوق سپرده‌ها نقش «بانك مرکزی» را در برابر مؤسسات بزرگ احتیاط و مآل‌اندیشی ایفا می نماید، نظامهای گوناگون مستمری، بازنشستگی یا مدد معاشها را تصدی می کند و سرانجام، صندوق ملی بیمه‌های عمر را اداره می نماید. صندوق مزبور وامهای خود را در سه جهت عمده هدایت می کند: کمك به ساختمان مسکن؛ تجهیز سرزمین (ایجاد شبکهٔ برق، تجهیزات بهداشتی و آموزشی)؛ اعتبارات صنعتی[۱۰۳].

پ) *نقش بورس اوراق بهادار*

عمل بورس اوراق بهادار در بازار مالی این است که وصول و ایصال سرمایه‌ها را آسان و امکان‌پذیر می سازد و تحرك و انتقال سرمایه را از مصرفی به مصرف دیگر و از کشوری به کشور دیگر تأمین می کند.

در نتیجه، اوراق بهادار در بورس معرفی و مظنه‌گذاری می شود و پس از قسمت‌بندی مورد معامله قرار می گیرد: به این ترتیب، وام‌دهنده می تواند از وجوه خود یا برای تعهد پرداخت نشر جدید اوراق بهادار و یا در مورد استعمال دیگر استفاده نماید.

---

100. blue chips
101. *Statistiques et études financières,* n°57, septembre 1953.
102. Société d'Investissement à Capital Variable (S.I.C.A.V.)
۱۰۳ ر. ك. به گزارشی دربارهٔ تأمین مالی سرمایه‌گذاریهایی که پیشتر نقل شد.

گسترش اوراق بهادار، در پایان سدهٔ هجدهم و طی قرن نوزدهم، موجب ایجاد بورس این برگه‌ها گردید. در واقع، در گذشته، بورسها داد و ستد کالاهای بازرگانی و نیز معاملهٔ اوراق بهادار را می‌پذیرفتند.

در بورس اوراق بهادار پاریس، معاملات اجباراً با دخالت واسطه‌ها انجام می‌گرفت. دلاّلان رسمی، برای اوراق ثبت در جایگاه مخصوص دلاّلان رسمی[۱۰۴] تا اول ژانویهٔ سال ۱۹۶۲، از انحصار برخوردار بودند؛ دلاّلان اوراق بهادار (که پیش از سال ۱۹۴۲ دلالهای غیر رسمی[۱۰۵] نامیده می‌شدند) در زمینهٔ سایر اوراق بهادار مورد معامله در «بازار آزاد» یا «بازار غیر رسمی[۱۰۶]» عمل می‌کردند.

بازار رسمی پاریس و بازار دلاّلان، به موجب قانون مورخ بیست‌ونهم ژوئیهٔ سال ۱۹۶۱ و دو فرمان سی‌ام اکتبر سال ۱۹۶۱ ناظر به تغییر قانون مورخ چهاردهم فوریهٔ سال ۱۹۴۲ و به منظور سازمان‌دهی طرز کار «بورس اوراق بهادار» درهم ادغام می‌شوند و مقرر می‌گردد که کلیهٔ معاملات اوراق بهادار وسیلهٔ کارگزاران ارز انجام گیرد. از سال ۱۹۴۲ سازمان و طرز کار بورسها تحت نظارت کمیتهٔ بورسهای اوراق بهادار قرار گرفته است. این کمیته پس از اصلاحات سال ۱۹۶۱ متشکل از رئیس کل بانك دوفرانس یا معاون رئیس کل به عنوان ریاست عالیه، یك نفر عضو حافظ منافع اتحادیهٔ کمپانی دلاّلان رسمی در بورس پاریس، در مقام معاون ریاست عالیه و عضو قانونی و هفت نفر عضو انتصابی وزیر دارایی و امور اقتصادی است.

فرمان مورخ بیست‌وهشتم سپتامبر سال ۱۹۶۷ مؤسسهٔ عمومی متخصص را ایجاد کرده است. کمیسیون عملیات بورس، مرکب از پنج عضو که وظیفهٔ آنها «نظارت بر اطلاعات دارندگان اوراق بهادار و مردم دربارهٔ شرکتهایی است که علناً از پس‌انداز استفاده می‌کنند و دربارهٔ اوراق بهاداری که این شرکتها نشر می‌دهند و نیز مراقبت در طرز شایستهٔ کار بورس اوراق بهادار است».

بنابراین، کمیسیون نقش مراقبت در اطلاعات مردم وسیلهٔ شرکتها (تحقیق در اطلاعات، تأیید قبلی اسنادی که شرکتها منتشر کرده‌اند) را دارد و مأمور نظارت عالیه بر طرز کار بورسها، تنظیم عملیات بورس و اخذ تصمیمات مخصوص دربارهٔ پذیرش در فهرست رسمی قیمتها، ابطال فهرست قیمتها و انتقال پذیرش اوراق بهادار در

104. Parquet
105. les coulissiers
106. coulisse

بورس است.

عملیاتی که در بورس اوراق بهادار انجام می گیرد، *نقد* و *وعده* بوده و عملیات اخیر از دیدگاه اقتصادی بسیار پُر اهمیت می باشد و فقط دربارهٔ اوراق بهاداری صورت می پذیرد که قیمت سرانه و واحد خرید و فروش آنها در *فهرست قیمتهای رسمی* وعده یا مدت‌دار ثبت می شود: در این فهرست تنها اوراق بهاداری پذیرفته می شوند که به قدر کفایت به شمار زیاد باشند تا به آسانی وسیلهٔ یك فرد احتکار نشوند. قیمت اوراق قرضهٔ دولتی معمولا به صورت وعده یا مدت‌دار تعیین نمی گردد (به استثنای ۵٪ همیشگی و ۳/۵٪ با سرمایهٔ تضمینی). به طور کلی فروش وعده باید لااقل دربارهٔ ۲۵ برگه سهم یا قرضه و یا مضربی از این عدد انجام گیرد تا عاملان کوچك را که ممکن بود به آسانی ورشکسته و تباه بشوند از دادوستد وعده ای بازدارد. کلیهٔ عملیات وعده و مدت‌دار باید در سررسید یکسان تصفیه گردد (فقط یك بار تصفیهٔ حساب در هر ماه در بورس پاریس)؛ اگر رأس مدت پرداخت اقدام به تصفیه نشود این کار باید در تاریخ تصفیهٔ آتی یا تصفیهٔ جاری صورت گیرد.

عملیات وعده یا مدت‌دار را دو اصل زیر تشریح می نماید:

الف. خریدار وعده یك «پیش خریدکننده»[۱۰۷] است.

خریدار وعده به ترقی آینده امید و باور دارد: وی در اول ژوئن آینده یك سهم ۲۰۰ فرانکی می خرد، زیرا تصور می کند که این سهم در آن زمان ۲۱۰ فرانك ارزش پیدا خواهد کرد و اگر ترقی تحقق پذیرد، بر اثر فروش مجدد سهم، که به وی واگذار گردیده است، می تواند ۲۱۰ فرانك وصول نماید و ۲۰۰ فرانك دین خود را به فروشنده بپردازد و تفاوت ۱۰ فرانك را برای خود حفظ نماید.

ب. فروشندهٔ وعده یك «پیش فروش کننده»[۱۰۸] است.

فروشنده به تصور آنکه نرخ یك سهم از ۲۱۰ فرانك به ۲۰۰ فرانك تنزل خواهد کرد، به وعده می فروشد. اگر تنزل در سررسید به وقوع بپیوندد، می تواند برگهٔ بهادار را از بورس به ۲۰۰ فرانك به دست آورد و به خریدار در برابر ۲۱۰ فرانك تحویل دهد و ۱۰ فرانك تفاوت را عاید خود گرداند.

لازم به یادآوری است که هدف این عملیات استفاده از«تفاوت» میان نرخ روزمعامله و نرخ بازاری در مرحلهٔ اجرا و ایفای تعهد است. بنابراین، پرداخت سند هنگامی ضرورت پیدا می کند که فروشنده سند مورد معامله را در اختیار داشته باشد و لزومی ندارد که در روز اجرای بازار وعده و عملا تحویل سند و پرداخت قیمت انجام پذیرد؛ تصفیهٔ حساب می تواند با پرداخت سادهٔ تفاوت میان دو نرخ صورت گیرد.

---

107. a bull
108. a bear

بازارهای وعده عبارتند از بازارهای قطعی و غیر شرطی و یا بازارهای با جایزه: در حالت دوم، خریدار حق دارد قرارداد را با واریز پاداش فسخ نماید. بنابراین فرصت بُرد و دستیابی به منفعت حفظ می‌شود، حال آنکه خطرات احتمالی زیان محدود به مبلغ جایزه می‌گردد.

بورس اوراق بهادار معمولاً قلب «جایگاه مالی» است. نرخهایی که در این مرکز اعمال می‌شود، مخصوصاً صورت معرّف را دارد و مبین نمایندگی است: پاریس، لندن و نیویورك، اوراق بهادار همانند بین‌المللی را قیمت‌گذاری می‌کنند (سوئز، رویال داچ، ریوتینتو[۱۰۹]). هنگامی که نرخها در فهرستهای دو مرکز با یکدیگر متفاوت باشد، بین این مراکز عرضه و تقاضا تغییر مکان می‌دهد و این جریان به تراز نرخها کمك می‌کند. این عملیات را «معامله‌گران اوراق بهادار و اسعار» انجام می‌دهند و به وضوح مفروض به این است که سرمایه‌ها بتوانند آزادانه از کشوری به کشور دیگر جریان پیدا کنند.

§ ۴. وابستگی متقابل بازارهای سرمایه

تمایز میان بازارهای گوناگون سرمایه نباید اساسی تلقی شود. این تمایز بر پایهٔ ضابطهٔ سادهٔ مدت عملیات اعتباری صورت می‌گیرد. ضابطهٔ مدت، در نهایت امر، چنان‌که شارل‌ریست ثابت کرده است، به نوع وجوهی که به وام داده شده است، یعنی به پس‌انداز-اندوختهٔ در انتظار در بازار پولی، به پس‌انداز-خلاق، باقیمانده پس از توزیع درآمد در میان انواع گوناگون مخارج مربوط می‌شود.

اما در واقعیت، در بازارها، عملیات مختلف با یکدیگر برخورد می‌نمایند و در عمل میان بازارها به جهات گوناگون زیر ارتباط درونی دائمی پدیدار می‌شود:

الف. هدف دادوستد در بازارهای گوناگون یکسان است. چنان که لوفن بورژه[۱۱۰] یادآور می‌شود، «در واقع، در هر بازار همان مال، یعنی سرمایه، معامله می‌گردد. مصارف نیز با هدف تأمین مالی اقتصاد تطبیق می‌نماید. همچنین، مکانیسم واقعی دوبازار، با وجود شرایطِ متفاوتِ روشهای فنی آنها، تجاوز دائمی به قلمرو یکی از سوی دیگری و عدم وضوح مداوم در وظایف نظری آنان را ظاهر می‌کند»[۱۱۱].

ب. بعضی از عملیات این ارتباط درونی را برقرار می‌نماید. این عملیات به ویژه از

109. Rio Tinto
110. H. Laufenburger
111. *Le commerce et l'organisation des marchés,* pp. 154 sqq.

این قرار است:

ـ مساعده های تمدید شدهٔ بانکی در حساب جاری؛

ـ فروش نقد و همزمان بازخرید وعدهٔ اوراق بهادار و تصفیه در تاریخ بعدی، در بورس. هنگامی که یك خریدار وعده ای در بورس میل ندارد پول اسناد را در تاریخ تصفیه بپردازد، وجه مورد نیاز را از یك بانك تا تاریخ تصفیهٔ بعدی به وام می گیرد و دین خود را به فروشنده ادا می کند؛ سپس اسناد بهاداری را که دریافت می‌دارد به «خریدار نقد و فروشنده وعده ای خود» می فروشد و بلافاصله برای تصفیه در تاریخ آینده به قیمتی اندك بالاتر از نو خریداری می نماید؛

ـ معاملهٔ اوراق بهادار وعده ای میان دو بازار: اگر نرخهای بازار مالی، مثلا، بسیار مقرون به صرفه بشود، ممکن است سپرده های بانکی برای اهداف سرمایه گذاری کاهش یابند؛ بهره های سنگین پرداختی بانکها در حسابهای غیردیداری و مدت‌دار و اسناد صندوق پس‌انداز را از خرید اوراق بهادار بلندمدت منحرف و منصرف می کند.

پ. تغییر وضع در یکی از بازارها در دیگری انعکاس دارد. به عنوان مثال، افزایش سرمایه گذاریهای بلندمدت موجب ازدیاد تقاضای تنخواه گردان در بازار سرمایه‌های کوتاه‌مدت می گردد. توسعهٔ اعتبار کوتاه‌مدت می تواند بر حجم درآمدهای قابل تصرف و موجود بیفزاید و امکانات افزایش پس‌انداز را به منظور سرمایه گذاری بلندمدت فراهم آورد.

ت. سرانجام، دولت، هنگامی که نتواند سرمایه‌های ضروری خود را در بازار مالی به دست آورد، به بازار سرمایه‌های کوتاه‌مدت روی می آورد، به این امید که وامهایی را که دریافت می‌دارد به موقع تمدید کند. همین طور، بعضی از مؤسسات عمومی اعتباری متخصص در بلندمدت، به عملیات اعتباری کوتاه‌مدت و میان‌مدت روی می آورند (صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها و کردی ناسیونال)، حال آنکه مؤسسات متخصص در کوتاه‌مدت به عملیات میان مدت مبادرت می‌ورزند (صندوق ملی بازارهای دولتی).

هرگاه هیچ گونه مرز مشخصی میان بازارها وجود نداشته باشد (این امر برای نقدینگی بانکها خطرناك بوده و تخصص بانکی جریان را منتفی می سازد)، وابستگی متقابل آنها به یکدیگر است که روابط موجود میان نرخهای مختلف بهرهٔ معمول در بازار سرمایه‌ها را توضیح می‌دهد.

قسمت چهارم ــ نرخهای بهره و ساختار آنها

در بازارهای سرمایه طیفی از نرخهای بهره وجود دارد که برحسب مدت وامها و وضعیتهای مخصوص عرضه و تقاضای سرمایه‌هایی که این نرخها با آنها مطابقت می‌نمایند، با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند.

§ ۱. نرخهای بهرهٔ کوتاه‌مدت و میان‌مدت

در باب عملیات اعتباری کوتاه‌مدت و میان‌مدت، لازم است به شرایط بانکها و نرخ معمول بانك مرکزی و نیز نرخ بازار پولی توجه بشود.

الف) *شرایط بانکی*

بانکها نرخهای بهرهٔ بستانکاران (شرایط بستانکاران) را به وجوهی که جمع‌آوری می‌نمایند، به عنوان پاداش می‌پردازند و نرخهای بهرهٔ بدهکاران (یا شرایط بدهکاران) را بر عملیات اعتباری که با مشتریان خود انجام می‌دهند، معمول و مجری می‌دارند.

در فرانسه، آیین‌نامهٔ بهرهٔ بستانکاران که شورای ملی اعتبار به وجود آورده است، بانکها را از کاربرد بهره بر سپرده‌های دیداری ممنوع می‌دارد و آزادی اعطای پاداش به حسابهای غیردیداری و اسناد صندوق را که مبلغ آنها از صدهزار فرانك و مدت آنها از یك سال تجاوز کند، مجاز می‌دارد و سرانجام، نرخهای قابل اعمال بر سپرده‌هایی که مدت آنها بین شش ماه و یك سال است و نیز نرخهای حساب دفترچه‌ای را معین می‌نماید.

مقامات عمومی، به منظور حفظ نوعی برابری بین شبکه‌های گوناگون گردآورندهٔ پس‌انداز مجموعهٔ سرمایه گذاری در اوراق بهادار به صورت نقدینه یا نیمه نقدینه را تابع همین شرایط جایزه و پاداش قرار داده‌اند و فقط صندوق پس‌انداز از مزیت بخشودگی مالیاتی بهره‌های اولین دفترچه (مبلغ بیشینه ۲۰۰۰۰ فرانك) استفاده می‌کند.

در پایان، به موجب فرمان مورخ بیست‌وچهارم دسامبر سال ۱۹۶۹، شرایط مخصوصی دربارهٔ سپرده‌های پس‌انداز ـ مسکن برقرار شده است تا برنامه‌های قراردادی پس‌انداز ـ مسکن برای پذیره‌نویسان کشش داشته و جالب باشد.

بانکها شرایط بدهکاران را برحسب قیمت تمام شدهٔ سپرده‌های آنها، نرخ تنزیل بانك مرکزی و شرایط تهیهٔ نقدینگی در بازار پولی معین می‌نمایند.

در فرانسه، در گذشته، مقامات پولی غالباً مقید بودند به نوعی عمل کنند که افزایش نرخ تنزیل بانك مرکزی تماماً در هزینهٔ اعتبار واپسین استفاده کننده انتقال نیابد و اما در پایان سال ۱۹۶۸ از دخالت در این جهت امتناع ورزیده‌اند و بانکها توانسته‌اند ترقیات

نرخ تنزیل را به مشتریان خود منتقل سازند.

بانکها در تعیین بهرهٔ بدهکاران آزاد هستند، ولی باید مقررات موضوعهٔ قانون مورخ بیست‌وهشتم دسامبر سال ۱۹۶۶، ناظر به تحریم ربا را رعایت نمایند. این قانون یك حد بالای عمومی به اندازهٔ دو برابر بازده اوراق قرضهٔ خصوصی، ثبت در فهرست قیمتهای بورس پاریس و نیز حدود مخصوصی را که تابع قیمت متوسط انواع مختلف اعتبارات است، معین می‌نماید.

ب) نرخهای عملیات بانك مرکزی

بانك مرکزی کمك خود را به اقتصاد از طریق اقدام به عملیات تنزیل، به نرخ معین، یعنی نرخ تنزیل، ارزانی می‌دارد. بانك مرکزی، با توجه به رویدادهای اقتصادی و جهات سیاست اعتباری، می‌تواند با ترقی نرخ تنزیل، پول را گرانتر و یا با تنزل نرخ تنزیل پول را آسانتر و ارزانتر کند.

مطابق معمول، فقط یك نرخ تنزیل وجود دارد. با این همه، در بعضی از موارد، تعدد نرخ دخالت بانك مرکزی ملاحظه می‌شود و این نرخها برای پاسخ‌گویی به هدفهای بهگزینی یا برای تکمیل نظارتهای مقداری ایجاد شده‌اند.

در فرانسه، در آغاز سال ۱۹۶۹، نرخهای زیر را می‌توان تشخیص داد:

— نرخ تنزیل عادی که برای کمکهای دریافتی بانکها به میزان حد بالای تنزیل مجدد و نیز تنزیلهای مخصوص (O.N.I.C) و انتقال و واگذاری اعتبارات میان‌مدت پرداخته می‌شود؛

— نرخ تنزیل ودیعه‌ها که برای پذیرش بروات قابل تنزیل مجدد به عنوان ودیعهٔ فراسوی حدود بالا یك نرخ جریمهٔ مشدده است؛

— نرخ مساعده به اعتبار اسناد بهادار؛

— نرخ، برای خرید اوراق بهادار دولتی لااقل سه ماهه (نرخ ثابتی که از سال ۱۹۶۴ فقط برای اسناد خزانهٔ چاپی معتبر است)؛

— نرخ واگذاری و انتقال مطالبات عهدهٔ خارجه (مطالبات کوتاه‌مدت و میان‌مدت) که کمتر از نرخ تنزیل است؛

بنابراین، نرخها متعدد بوده و میان این نرخها پس از ترکیب با حد بالا برای بعضی از کمکها تفاوتهای مهم وجود داشته است.

این وضعیت از سوی *گزارش دربارهٔ بازار پولی و شرایط اعتبار*، که در آغاز سال ۱۹۶۹ وسیلهٔ آقایان مارژولن[۱۱۲] و سادرن[۱۱۳] و ورمسه[۱۱۴] تهیه گردیده، بحق مورد انتقاد قرار گرفته و نتایج زیر را

112. Marjolin
113. Sadrin
114. Wormser

به بار آورده است:

ــ برای نرخ تنزیل به عنوان قیمت واقعی تأمین مالی مجدد نزد مؤسسهٔ ناشر بانکها تنها معنای محدودی را به جای می‌گذارد و فقط اثر تغییر نرخ تنزیل را محدود می‌سازد؛

ــ هنگامی که نرخ رسمی تنزیل تغییر داده شود و بعضی از نرخهای ممتاز تغییر نیابد، عدم تعادل در توزیع اعتبار به وجود می‌آید؛

ــ موقعی که نرخ بتواند بسیار بالا باشد و بدون آنکه به همین نسبت معنایی را برساند، طرز کار بازار پولی را مغشوش می‌سازد.

«*گزارش* شرح می‌دهد، یك شیء به تنهایی چند قیمت دارد و نه یك قیمت. این قیمتها نسبت به یکدیگر قواعد را در نظر نگرفته‌اند. واضح است که هر بانك، بنابر وضعیت مخصوصی که داراست، می‌تواند برخوردار از امتیاز باشد یا جریمه بشود.»[115]

بانك دوفرانس برای بهبود این وضعیت، از سال ۱۹۶۹، اقدامات مختلفی در جهت ایجاد وحدت در نرخها به عمل آورده است. در ماه اوت سال ۱۹۶۹، نرخ واگذاری و انتقال مطالبات کوتاه‌مدت به سطح نرخ عمومی تنزیل رسانیده شد. با این همه، نرخ واگذاری و انتقال مطالبات میان‌مدت ناشی از صادرات به کشورهای بیرون از منطقهٔ بازارمشترك در سطحی پایین‌تر از نرخ تنزیل برقرار مانده است. گزارش عملیات بانك دوفرانس برای سال ۱۹۶۹ مایل است که مکانیسمهای جدید جایگزین تنزیل مجدد با نرخ ترجیحی بشود.

پ) *نرخهای بازار پولی*

نرخهای بازار پولی روابط میان تقاضا و عرضهٔ نقدینگی از سوی نهادهای مالی را منعکس می‌نمایند و اما به مداخلات بانك مرکزی و نقش راهنمای نرخهای آن نیز بستگی پیدا می‌کنند.

نرخهای فعالیت و دخالت بانك مرکزی هر روزه برحسب وضعیت آنی خزانهٔ بانکی و درجهٔ فشاری که بر بانکها مطلوب به نظر آید و برحسب سیاست اعتباری تعیین می‌شوند. این نرخها باید شرایط معمول در بازارهای خارجی را نیز در نظر بگیرند، زیرا، در دورهٔ قابلیت تسعیر پولی بین‌المللی، رشتهٔ ارتباطی میان بازار پولی و بازار ارز وجود دارد: یك تفاوت بسیار محسوس میان نرخهای یك کشور و نرخهای جاری در خارجه محرك خروج سرمایه‌ها می‌شود، بدین معنی که افراد غیرمقیم ترجیح می‌دهند پول خود را در جای دیگر به کار اندازند، واردکنندگان ملی میل دارند پرداخت خود را تسریع نمایند و صادرکنندگان ملی متمایلند بازگشت وجوه دریافتی خود را به کشور به تأخیر اندازند.

---

115. p. 32, Edition de la Documentation Française.

در فرانسه، نرخهای زیر تشخیص داده می‌شود:

— نرخهای مداخلات یك روزه به اتکای اسناد اعتباری خصوصی و اوراق اعتباری دولتی. عملیات اسناد خزانه که به نرخ کمتر از نرخ ودیعه‌های مدت‌دار اسناد اعتباری خصوصی انجام می‌شود؛

— نرخهای ودیعهٔ مدت‌دار در برابر اسناد خزانه یا اسناد اعتباری خصوصی.

در فرانسه، نرخ بازار پولی در بالای نرخ تنزیل قرار دارد؛ در نتیجه، تنزیل مجدد به نرخ ثابت در درون حدود بالا و مقرر برای بانکها یا به نرخ ترجیحی بدون محدودیت، سرانجام نرخ بازار پولی را دائماً به زیر نرخ تنزیل می‌کشاند. در واقع، بانکها قصد دارند، نخست منابع تأمین مالی مجدد کم‌خرج‌تر را مورد استفاده قرار بدهند و پس از اتمام امکانات برای تأمین مالی مجدد به نرخ عادی تنزیل به بازار پولی روی می‌آورند.

گزارش دربارهٔ بازار پولی و شرایط اعتبار که قبلا ذکر شد، به منظور پاسخ‌گویی به نیازهای مجموعهٔ اقتصاد نوین و بر اساس دو عنصر زیر اصلاح کلی را توصیه کرده است:

— جانشینی دخالت بانك مرکزی با نرخ متغیر بر کمکهایی که اصولا و به طور عمده با نرخ ثابت است؛

— سازمان دهی بازار پولی که در آن تعادل کلی همهٔ نهادهای مالی تحت مراقبت بانك مرکزی برقرار شود.

تنزیل مجدد به نرخ ثابت و منحصر به فرد و پایین‌تر از نرخ دخالت بانك مرکزی در بازار پولی انجام می‌گیرد. چون تنزیل مجدد برای بانکها روش تأمین مالی مجدد پرخرج شده است، در نتیجه بازار پولی که در آن کلیهٔ نهادهای مالی فعالیت دارند به مهمترین سرچشمهٔ تأمین مالی مجدد برای بانکها تبدیل می‌شود.

یك چنین اصلاحی برای آنکه قابل اجرا باشد، شایسته است که شبکه‌های گردآوری سرمایه‌ها از حالت انزوا و بدون ارتباط با یکدیگر بیرون بیایند و بخصوص وجوه چك پستی به جای آنکه مستقیماً در اختیار خزانه قرار گیرند، به بازار پولی آورده شوند.

اصلاح پیشنهادی گروه کارشناسان، مسائل فنی چندی را مطرح می‌سازد و تغییراتی را در رفتار بسیار حساس مؤسسات مالی ایجاب می‌نماید. در فرانسه، از سال ۱۹۴۵، حالت قرض‌داری دائمی بانکها در قبال مؤسسهٔ نشر وجود دارد و علت همانا اهمیت گردش پول اعتباری بر اثر وجود مدارهای مخصوص گردآوری سرمایه و نرخ ترجیحی تنزیل و استفادهٔ وسیع از برات در عملیات اعتباری است. اصلاح موردنظر، پیش از آنکه تغییراتی در این دیدگاههای گوناگون پدیدار گردد، احتمال این را ندارد که به واقعیت بپیوندد.

با این وصف، گزارش گروه کارشناسان این ارزش و مزیت را دارد که معایب وضعیتی را آشکار می‌سازد که تصمیمات مالی در آن قلب و دگرگون می‌شوند و کارآیی سیاست پولی محدود است و خطوط عملی را ترسیم می‌نماید که باید دنبال گردد تا سپس فرانسه بتواند واجد بازار پولی رضایت‌بخش بشود.

§ ۲. نرخهای بهره بلندمدت

در بازار سرمایه‌های کوتاه‌مدت یك نرخ پیشرو، یعنی نرخ تنزیل بانك مرکزی دیده می‌شود، حال آنکه نظیر آن در بازار مالی وجود ندارد.

چنان که برخی اشاره کرده‌اند، اجارهٔ پول یا نرخ پول در بلندمدت «یك نرخ خیالی است که با بازدهِ متوسطِ تعهدات عمدهٔ درازمدت مطابقت می‌نماید. این تعهدات فارغ از هرگونه ترس خاص نسبت به آینده بوده و مضمون اسناد برخوردار از بازار وسیع است؛ این بازده ازمقایسهٔ قیمت اوراق بهادار برگزیدهٔ خاص با بهرهٔ ارزش این اوراق بهادار نتیجه می‌شود (مورو ـ نره)[۱۱۶].

جا دارد عناصر زیر در اوراق قرضه مشخص گردد:

ـ نرخ اسمی انتشار قرضه؛

ـ بازده واقعی در انتشار اوراق قرضه که به پذیره‌نویسان می‌رسد: این نرخ بازده عناصری بدین شرح را در نظر می‌گیرد: قیمت پذیره‌نویسی سند که ممکن است کمتر از ارزش برابری باشد (مثلا ۹۹ فرانك به جای ۱۰۰ فرانك). جوایز واریز و مزایای مالیاتی مربوط به اسناد؛

ـ بازده اسناد دربازار فرعی، یعنی در بورس: فرض می کنیم قرضه‌ای بر اساس ارزش برابری و با ۴٪ بهرهٔ اسمی منتشر شده است؛ این قرضه در بورس به جای ۱۰۰ فرانك، ۸۰ فرانك قیمت‌گذاری می‌شود. بدین معنی که بازده واقعی ۵٪ است. تنزل قیمت در بورس به معنای ترقی نرخ بهره است. هنگامی که ترقی نرخها در بازار فرعی پدید آید باید به عنوان نتیجهٔ نرخهای اسمی نشر بالا برده شود تا اسناد جدید در بازار اولیه به جریان درآیند.

در فرانسه، نرخ بازده اوراق بهادار با درآمد متغیر (سهام) و اوراق بهادار با درآمد ثابت یا مبتنی بر شاخص (اوراق قرضهٔ بخش عمومی و اوراق قرضهٔ متداول بخش خصوصی) در بورس محاسبه می‌گردد.

§ ۳. روابط میان نرخها

اختلاف میان نرخهای بهره ممکن است به سبب وجود مدارهای مالی متخصص و مجزا از یکدیگر باشد. در این مدارها عملیات به نرخهای اختیاری انجام می‌گیرد.

اما، در بازارهای سرمایه اختلاف میان نرخها به علت روابط میان عرضه و تقاضای

---

116. Moreau-Néret

سرمایه برای عملیات گوناگون و مدت وامهاست.

با این همه، آیا می‌توان میان این نرخها، به ویژه میان نرخهای بهرهٔ بلندمدت و نرخهای بهرهٔ کوتاه‌مدت رابطه‌ای پیدا کرد؟

به طور کلی، علت فزونی نرخ بلندمدت بر نرخ کوتاه‌مدت، از لحاظ نظری، این است که خطر احتمالی عملیات اعتباری در بلند مدت بیشتر از کوتاه‌مدت است. بازار سرمایه، حتی هنگامی که به صورت مناسب متشکل باشد، همیشه نقایصی دارد و در نتیجه هزینه‌هایی را به بار می‌آورد که به معاملهٔ وعده‌دار اسعار کوتاه مدت و درازمدت تعلق می‌گیرد. همین طور، در زمینهٔ اسناد بلندمدت، بازده اوراق بهادار دولتی کمتر از اوراق بهادار صنعتی و بازرگانی است، زیرا جایزهٔ خطر احتمالی در مورد نخست بسیار کمتر است. سر دنیس رابرتسن پیشنهاد می‌کند که بازده اسناد بلند مدت دولتی به عنوان بهترین نرخ بهره و نرخی تلقی شود که ارضای حاصل از پس‌انداز را در نهایت نسبت به مصرف فوری بهتر بیان می‌کند؛ برعکس، اسناد وعده‌دار بسیار کوتاه‌مدت «منفعت مثبتی به مبالغ گوناگون فراهم می‌آورند و این منفعت، در صورت تمایل، نقدینه و یا به عبارت بهتر آزادی عمل نامیده می‌شود».[۱۱۷]

با این وصف لازم است مفهوم مهم نقدینگی اسناد برحسب پیش‌بینیهای تحول آینده و نرخهای بهره روشن گردد.[۱۱۸]

ممکن است درجهٔ نقدینگی سند بنابر بیشی و کمی خطر زیان احتمالی به هنگام فروش تعریف شود: صاحب سند هرگاه بیشتر معتقد و مطمئن باشد که در صورت فروش فرصت خوبی برای کسب منفعت در دست دارد، این سند بیشتر نقدینه است. اگر خریدار اسناد در انتظار کاهش نرخ بهره باشد، اسناد بلندمدت را بیشتر از اسناد کوتاه‌مدت نقدینه می‌داند و به همین جهت است که در بعضی از موارد، نرخ کوتاه‌مدت می‌تواند زیادتر از نرخ بلندمدت بشود.

تحلیلهای «ساختار» نرخهای بهره در بازار سرمایه نباید نادیده گرفته شود، به ویژه به سبب آنکه معمولا و بر سبیل عادت «دربارهٔ» نرخ بهره صحبت و به گونه‌ای استدلال می‌شود که گویا این نرخ مجموعهٔ نرخهای حاکم بر اسناد با سررسیدهای مختلف را عرضه می‌کند. قابلیت انطباقی که میان قسمتهای مختلف بازار سرمایه وجود دارد،

117. F. Lutz, *Readings in the Theory of Income Distribution*, page 455.
118. *Ibid.*, page 499.

معاملات وعده‌دار اسعاری که انجام شده است، روابط میان متوسط نرخهای بهره، این حالت را توجیه می‌نمایند. امّا، اندیشهٔ واقع‌گرایانه باید منتهی به بررسی ساختار نرخهای بهره در حالات واقعی گردد. در سایر موارد، می‌توان به پیروی از نظر کینز پذیرفت که «در مباحثهٔ عمومی، متمایز از پدیده‌های خاص که مدت دین در آن صریحاً مشخص شده باشد، مناسبت دارد نرخ بهره را آمیخته‌ای از نرخهای گوناگون بهرهٔ جاری به مدتهای مختلف، یعنی برای دینهای به سررسیدهای متفاوت بدانیم»[۱۱۹]. این روشی است که ما اکنون ضمن بررسی تشکیل نرخ بهره، بدان می‌پردازیم.

قسمت پنجم ــ تعیین نرخ بهره

تحول نظریهٔ بهره را دو جریان فکری توصیف می‌نماید: یکی تأکید بر نیروهای «واقعی» که نرخ بهره و سطح آن را توضیح می‌دهند و عرضهٔ پس‌انداز و تقاضای سرمایه‌گذاری را در بازار سرمایه معین می‌کنند: اغلب نویسندگان کلاسیك یا نئوکلاسیك (کلاسیك جدید)، به ویژه بوم‌ـباورك، الفرد مارشال، ایروینگ فیشر و به تازگی هایك در این شمار قرار گرفته‌اند. اینان مکانیسمهای پولی را سطحی می‌انگارند و می‌خواهند فراسوی حجاب پولی عوامل بنیادی و واقعی نرخ بهره را کشف نمایند.

جریان فکری دوم عقیدهٔ خود را در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*، اثر جان میناردکینز بدین شرح می‌آورد: بهره، به منزلهٔ پدیدهٔ محضاً پولی است که کمتر به تصمیم دربارهٔ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بیشتر به تقاضا و عرضهٔ پول در اقتصاد بستگی دارد.

نظریه‌های «واقعی» و «پولی» بهره به شدت با یکدیگر برخورد پیدا کرده‌اند و عوامل کثیر مؤثر بر نرخ بهره را نشان داده‌اند و به تهیه و تدوین یك نظریهٔ عمومی با توجه به عمل همهٔ این عوامل رهنمون شده‌اند. این عوامل تحول نرخ بهره را در کوتاه‌مدت و در بلندمدت توضیح می‌دهند.

§ ۱. نظریه‌های «واقعی» بهره

کاملترین شکل در این نظریه‌ها همانا نظریهٔ عرضه و تقاضای سرمایه است که الفرد

---

۱۱۹. جان میناردکینز، *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* (صفحهٔ ۱۶۷ چاپ انگلیسی، زیرنویس)، صفحهٔ ۱۹۷ ترجمهٔ فارسی، زیرنویس دوم

مارشال در *اصول علم اقتصاد* یا ایروینگ فیشر در اثر خود تحت عنوان *نظریهٔ بهره*[120] آورده اند.

با این وصف، هرگاه این نظریه‌ها جداگانه و بدون ارتباط با یکدیگر ملاحظه شود، متنوع و غالباً یك طرفه به نظر می‌رسد. برخی از نویسندگان مانند روشر[121] به توضیح بهره بر اساس بهره‌وری سرمایه می‌پردازند و به این ترتیب نشان می‌دهند چرا وام‌گیرنده می‌تواند این بهره را پرداخت نماید، حال آنکه بوم-باورك در کتابهای خود تحت عناوین *سرمایه و بهره*[122] (سال ۱۸۸۴) و *نظریهٔ اثباتی سرمایه*[123] (سال ۱۸۸۹) وجوه بهره را به پدیدهٔ روانی کاهش ارزش آینده مربوط می‌سازد و دلایل وجهات لزوم پرداخت بهره را به وام‌دهندهٔ سرمایه ابراز می‌دارد. با این همه، سنیور[124] در آغاز سال ۱۸۳۶ راه را به روی نظریه‌ای با توجه به عرضه و تقاضای سرمایه می‌گشاید.[125] به عقیدهٔ او، عرضهٔ سرمایه به «امساك» مصرف کنندگان بستگی دارد. اینان بخشی از منابع خود را برای تولید کالاهای سرمایه‌ای پس‌انداز می‌نمایند. این نویسنده تقاضای سرمایه را به بهره‌وری ربط می‌دهد. لاسال و مارکس با لحن استهزاآمیز از «گناهکاران» پشیمان که به صورت سرمایه‌داران پس‌اندازکننده درآمده‌اند، یاد می‌کنند. هر چند، الفرد مارشال در توضیح بهره برتر می‌داند به جای امساك از «انتظار» سخن به میان آورد و به این ترتیب بین عوامل واقعی فعال و مؤثر در این زمینه ترکیبی ایجاد نماید.

چون ما بیشتر در اندیشهٔ تحلیل اقتصادی هستیم تا تاریخ نظریه‌ها، این نظریه‌های گوناگون را بسط نمی‌دهیم و فقط خصوصیات نظریهٔ عرضه و تقاضای سرمایه را ارائه می‌کنیم.

۱) عرضهٔ سرمایه همانا عرضهٔ پس‌انداز است. هر نرخ بهره با عرضهٔ *مقدار* معین *پس‌انداز* مطابقت می‌نماید، پس‌اندازکننده نامطلوبیت پس‌انداز و مطلوبیت بهره را با یکدیگر مساوی می‌گرداند.

---

120. *The Theory of Interest*
121. Roscher
122. *Capital et intérêt*
123. *Théorie positive du capital*
124. Senior
125. *Outline of the Science of Political Economy.*

در واقع، پس‌انداز، در صورتی که در نتیجهٔ امساك در مصرف فوری باشد، مستلزم قربانی و هزینه است. پس‌انداز با تمایل عمیق روانی هر فرد مخالفت می‌کند، زیرا، هرکس برای کالاهای موجود ارزشی بیشتر از کالاهای آینده با مقدار یکسان و نوع برابر قائل می‌شود.

در اینجا به نظریهٔ معروف *کاهش ارزش آیندهٔ* بوم‌ـباورك می‌رسیم. به عقیدهٔ این نویسنده، بهره از مبادلهٔ کالای مصرفی موجود در زمان حال در برابر کالاهای مصرفی در آینده پدید می‌آید و اساساً «صرف» یا تفاوت ارزش متعلق به کالاهای نخستین است. درك این نکته به سه دلیل به شرح زیر امکان‌پذیر می‌باشد:

- دلیل روانی: هر انسان عادی به آینده ارزش کمتری می‌دهد و ارضای فوری را بر ارضای آینده برتر می‌داند؛
- دلیل اقتصادی: به طور کلی، در زمان حال، احتیاجات نسبت به آینده شدیدتر و ضروری‌تر و منابع کم اهمیت‌تر است. فرد به ترجیح کالاهای آینده روی نمی‌آورد، حتی اگر برای آینده منابع کم اهمیت‌تر از زمان حال و احتیاجات زیادتری پیش‌بینی بکند؛ در واقع، کالای موجود به شکل پول می‌تواند یا مصرف بشود و یا به منظور آینده ذخیره گردد؛
- دلیل فنی: کالاهای حال بیشتر از کالاهای آینده ارزش دارند، زیرا به فوریت در فراگردهای تولیدی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ یا تولید با سرمایه مؤثرتر از تولید بدون سرمایه است، به ویژه که راه انحرافی تولید طولانی‌تر است. بنابراین، تملك کالاهای حال توسل به غیر مستقیم‌ترین و مؤثرترین فراگرد تولید را امکان‌پذیر می‌گرداند: ذخیرهٔ کالاهای مصرفی در زمان حال بیشتر از کالاهای مُصرفی در آینده معنی می‌دهد. بازده نه فقط از حیث مقدار بلکه از لحاظ ارزش نیز بالاتر است. درواقع، اگر در تاریخ معلوم ۱۹۶۰ جای بگیریم و بازده‌های چندفراگرد تولیدی با نقطه‌های متفاوت آغاز را با یکدیگر بسنجیم، ولو نقطهٔ مقصد، یعنی سال ۱۹۶۰ برای همه یکی باشد، پی به این حقیقت می‌بریم که در بازاری که وحدت قیمت وجود دارد، تولید به مقدار فراوان‌تر و عرضه در این بازار لزوماً دریافتی بیشتری را نیز به همراه می‌آورد.

این سه دلیل هم تفاوت ارزش کالاهای حاضر را نسبت به کالاهای آینده و هم وجود بهرهٔ سرمایه را توضیح می‌دهد. خلاصه، بهره قیمت زمان است.

بسیاری از نویسندگان به نظریهٔ بوم-باورك ایراد گرفته‌اند.[۱۲۶] در واقع، ممکن است عناصر گوناگون مورد بحث قرار گیرند. اما چنان که شومپتر[۱۲۷] خاطرنشان ساخته است، به طور کلی، اساس توضیح بوم-باورك پذیرفته شده است: بهره از تأثیر متقابل رجحان زمان و بهره‌وری سرمایه به وجود می‌آید.

سپس، اندکی بعد، ایروینگ فیشر رجحان زمان (یا ناشکیبایی انسان)[۱۲۸] را دنبال می‌کند و آن موافق ترجمهٔ فرانسه، که فیشر پذیرفته است، با «آرزوی استفاده از درآمد» مطابقت می‌نماید. نامطلوبیتی که پس‌اندازکننده متحمل می‌شود، نه فقط با «رجحان زمان» بلکه در انصراف پس‌اندازکننده از مصرف مستقیم سرمایهٔ خود توضیح پیدا می‌کند.

علل نامطلوبیت از دید پس‌اندازکننده با شدتهای مختلف عمل می‌نماید؛ نرخ بهره در بازار با توقعات پس‌اندازکنندهٔ نهایی مطابقت دارد. لازم است این پس‌اندازکننده نرخ بهره در بازار را بپذیرد تا تقاضای سرمایه را برآورده سازد.

۲) *تقاضای سرمایه* همانا *تقاضای وجه برای سرمایه‌گذاری* است و تابع پیش‌بینی بهره‌وری نهایی سرمایه، یعنی دریافتی اضافی ناشی از استعمال یك واحد اضافی سرمایه می‌باشد.

مع‌هذا، این دریافتی فقط با احتساب دو عنصر زیر می‌تواند محاسبه گردد:

ــ عمر سرمایه و دورهٔ استفاده از آن؛

ــ زمان لازم برای ساخت سرمایه و دورهٔ تولید آن.

در نتیجه، هر بنگاه که برای خرید یك دستگاه ماشین وام می‌گیرد، باید این وجه را با بهره طی سالهای معین، واریز کند و فقط برای تملك ماشین خرج نماید؛ پیش از آنکه این ماشین بتواند به تولید مبادرت ورزد و بهرهٔ این پول را بپردازد.

کارآفرین اقتصادی، که مایل به خرید کالای سرمایه‌ای است، چگونه رفتار می‌نماید؟ وی به نکات زیر توجه دارد:

(۱) بازده آیندهٔ این کالا، که از جمع کلیهٔ دریافتهای مورد انتظار این کالا طی دورهٔ

---

۱۲۶. به ویژه در:

A. Landry, *L' intérêt du capital,* Paris,1904.

Wicksell, «Zur Zinstheorie», *Wirtschaftstheorie der Gegenwart,* vol. III, 1927.

127. *History,* p. 930.

128. human impatience

استفاده از آن محاسبه می‌شود؛
(۲) ارزش این کالا؛
(۳) نرخ بهره.

کارآفرین اقتصادی بازده آیندهٔ *خالص* کالا (بازده آینده منهای ارزش کالا) را با نرخ بهره‌ای که باید در قبال پول استقراضی برای خرید این کالا بپردازد، مقایسه می‌کند. اگر بازده خالص از بهره تجاوز نماید، کالا خریداری می‌شود.

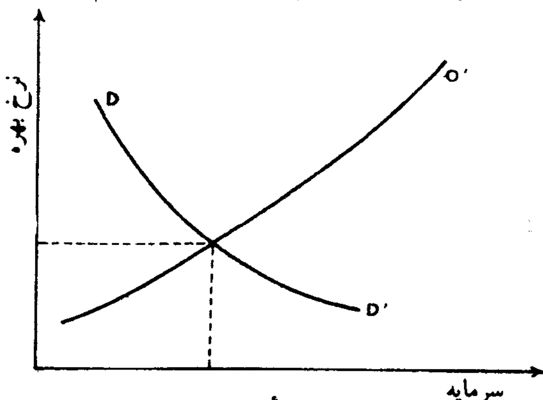
کارآفرین اقتصادی می‌تواند ارزش کالا را با ارزش تنزیل شده (عواید آینده تحت تأثیر نرخ تنزیل) این کالا بسنجد. اگر این ارزش تنزیل شده از هزینهٔ کالا بیشتر باشد، این کالا خریداری می‌گردد.

هر وام گیرندهٔ سرمایه در بازار نامطلوبیت ناشی از پرداخت بهره را با مطلوبیت خرید سرمایه مساوی می‌گرداند. وام‌گیرندهٔ نهایی کسی است که در زمان معین نتیجهٔ مقایسهٔ این دو عنصر را مساعدتر بیند.

۳) *سطح نرخ بهره*، از تقاطع منحنی تقاضای سرمایه، که در جهت پایین از چپ به راست است و یك منحنی عرضهٔ سرمایه که از راست به چپ به سوی بالا است، معین می‌شود.

درواقع، در هر اقتصاد، هر اندازه نرخ بهره پایین‌تر باشد، تقاضای سرمایه نیز بالاتر است و هر قدر نرخ بهره بالاتر باشد، عرضهٔ سرمایه بیشتر است.

نرخ بهره که در نقطهٔ منحنی تقاضا و منحنی عرضهٔ سرمایه تعیین می‌گردد، نرخ بهرهٔ تعادل است (شکل ۱۵). اگر بهره پایین بیاید، رقابت وام‌گیرندگان آن را به سطح



نرخ بهرهٔ تعادل
شکل ۱۵

اولیه باز می گرداند؛ اگر بهره بالا برود، رقابت وام‌دهندگان آن را پایین می آورد.

دو خصوصیت اساسی زیر این نظریه را مشخص می نماید:

الف. پس انداز کلیهٔ وجوهی را که به وام داده شده است با سرمایه‌گذاری کلیهٔ وجوه مورد تقاضا یکی می پندارد. پس انداز بر سرمایه‌گذاری تقدم دارد و فقط پس انداز است که سرمایه‌گذاری را امکان‌پذیر می سازد.

ب. پول را فقط به صورت مسکوك در نظر می گیرد: پول هیچ نقش فعّالی ندارد. اعتبار نیز در تصویری که ارائه می‌دهد، غایب می باشد.

موارد بالا که بسیار ساده شده اند، درخور بحث و ایراد می باشند و نظریه های پولی بهره در برابر آنها واکنش نشان داده اند.

§ ۲. نظریه‌های پولی بهره

نظریه‌ای که از نرخ بهره پدیده‌ای محضاً و منحصراً پولی می سازد، بیش از همه، همان است که جان میناردکینز در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* (سال ۱۹۳۶) مطرح کرده است.

اما در پایان سدهٔ نوزدهم، اقتصاددان بزرگ سوئدی، کنوت ویکسل، نقش عوامل پولی را در تعیین نرخ بهره دریافته و در *بهرهٔ طلا* و *قیمت کالاها*[۱۲۹] خاطرنشان ساخته است که «نرخ بهره، پیش از همه، به فراوانی و کمیابی پول بستگی دارد».

الف) نظریهٔ ویکسل

ویکسل، شاگردمکتب بوم-باورك و تحلیل گر بصیر آثار مکتب وین، تحت تأثیر قطع اندیشهٔ اقتصادی پایان سدهٔ نوزدهم بین دو نظریه قرار می گیرد: یکی نظریهٔ عمومی قیمتهای نسبی که برای پول هیچ‌گونه ارزش مستقل و جدا از ارزش ناشی از قدرت خرید آن در برابر کالاها و خدمات قائل نمی باشد و دیگری نظریهٔ مقداری پول که وسیلهٔ تغییرات مقدار پول، نوسانات و تموجات در سطح عمومی قیمتها را توضیح می‌دهد و فقط «زائده‌ای بس سست وضعیف برنظریهٔ تشکیل قیمتهاست». ویکسل به کوشش ترکیبی که نرخ بهره عنصر اصلی آن است، مبادرت می‌ورزد.

ویکسل دو نرخ بهره تشخیص می‌دهد:

— یکی نرخ پولی بازار یا نرخ جاری بهره، که در بازار پول و اعتبار معین می شود و آن هزینهٔ واحد «تملك سرمایه» طی واحد معین زمان است؛

129. *Geldzins und Güterpreise* (Trad. française: *Intérêt et prix*, 1898).

ــ ودیگری نرخ طبیعی یا «واقعی» بهره که هرگاه داد و ستد پولی انجام نگیرد و سرمایهٔ واقعی به همان صورت به وام داده شود، تعیین می گردد و آن نرخ بهره ای است که به ازای آن عرضه و تقاضای سرمایهٔ واقعی با یکدیگر در تعادل می باشند و «بیش و کم با بازده مورد انتظار از سرمایه ای که به تازگی ایجاد گردیده است، مطابقت دارد».

نرخ «عادی» بهره سطح نرخ پولی بهره است که تعادل پولی را برقرار می کند و به سه شرط زیر معین می شود:

۱) این نرخ باید مساوی با بهره وری فنی نهایی سرمایهٔ واقعی، یعنی نرخهای واقعی یا طبیعی بهره باشد؛

۲) این نرخ باید عرضه و تقاضای پس‌انداز را با یکدیگر برابر کند؛

۳) این نرخ باید سطح پایدار و با ثبات قیمتها را به ویژه در زمینهٔ کالاهای مصرفی تضمین نماید.

اگر اختلافی میان نرخ واقعی بهره و نرخ پولی بهره بروز کند، فراگرد تجمعی در اقتصاد پدید می آید. تنزل نرخ پولی به زیر نرخ واقعی، کارآفرینان اقتصادی را به امید سود بیشتر به استقراض سرمایه و تغییر مکان عوامل تولید از ساخت کالاهای مصرفی به تولید کالاهای سرمایه‌گذاری برمی انگیزد. ترقی قیمت کالاهای مصرفی (بر اثر افزایش درآمدها و کاهش حجم این کالاها)، بازهم کارآفرینان اقتصادی را خوشبین تر می سازد و اینان به سرمایه‌گذاری تازه می پردازند و همان نتایج به بار می آید: حرکت ترقی قیمتها به قوهٔ خود حفظ می شود و صورت تجمعی و فزاینده پیدا می کند.

برعکس، هرگاه نرخ پولی بالاتر از نرخ واقعی بهره باشد، فراگرد تجمعی تنزل قیمتها مشاهده می گردد.

بنابراین، ویکسل عنصر توضیحی فراگردهای بسط و انقباض اقتصادی را در روابط میان نرخ واقعی و نرخ پولی بهره می بیند.

ما در اینجا، جنبهٔ عمومی نظریهٔ ویکسل را که منشاءِ نظریهٔ نوین نوسانات اقتصادی است مورد بحث قرار نمی‌دهیم[۱۳۰] و فقط اهمیتی را که این نظریه برای عوامل پولی در تحلیل نرخ بهره قائل می شود، در نظر می گیریم. با این وصف، نرخ بهره برای ویکسل ماهیت دوگانه ای دارد. کینز به سهم خود کوشیده است این ابهام و تناقض را برطرف کند.

---

۱۳۰. در این مورد ر. ک.:

G. Myrdal, *L'équilibre monétaire,* Paris, Médicis.

ب) نظریهٔ کینز

کینز در *نظریهٔ عمومی* (فصل سیزدهم) چنین می نویسد: «نرخ بهره «قیمتی» نیست که تقاضای منابع سرمایه گذاری را با آمادگی خودداری از مصرف حال متعادل سازد. نرخ بهره «قیمتی» است که میل به نگاهداری دارایی به شکل نقد را با مقدار موجود نقد متعادل می کند.»

الف. نخست، *عناصر نظریهٔ* کینز را بررسی می کنیم:

۱) کینز بدواً عقیده دارد که پول، مسکوک ساده نیست، بلکه نقش فعّالی را در زندگی اقتصادی ایفا می نماید و در واقع عالی ترین نقدینه و دارایی ممتازی است که شخص اقتصادی طلب می کند، زیرا خدمات ویژه ای بدین شرح انجام می دهد:

- خدمات دادوستد، زیرا امکان تشکیل نقدینهٔ صندوق را به منظور پُر کردن فاصلهٔ زمانی موجود میان وصول درآمد و مخارج ارزانی می دارد؛
- خدمات احتیاطی، زیرا امکان تشکیل نقدینهٔ صندوق را برای مقابله با خطرات احتمالی زندگی فراهم می آورد؛
- خدمات سفته بازی: شخص اقتصادی با حفظ داراییهای نقدینه که درك متفاوتی با آراء و عقاید حاکم بر قیمت اوراق بهادار در بورس از تحول بازار است، امیدوار است بتواند از قیمتهای آیندهٔ این اوراق بهادار بهره بگیرد.

انگیزه های دادوستد، احتیاطی و سفته بازی حاکم بر رجحان نقدینگی اشخاص اقتصادی و تشکیل نقدینهٔ صندوق آنهاست.

تقاضای نقدینهٔ صندوق و نقدینهٔ احتیاطی تابع فعالیت عمومی اقتصادی و میزان درآمد اسمی است، حال آنکه تقاضای نقدینهٔ صندوق برای سفته بازی متناسب با نرخ بهره، وابسته به تغییر قیمت اسناد تجاری تغییر می کند. ارتباط میان نرخ بهره و انگیزهٔ سفته بازی دو طرفه است:

الف) صاحبان پول به منظور سفته بازی زیانی را متحمل می شوند و آن نرخ بهره ای است که دارندگان وجه می توانستند با خرید اسناد تجاری به دست آورند، هر قدر نرخ بهره بالاتر باشد، قربانی سنگین تر و نقدینهٔ صندوق برای سفته بازی ضعیف تر خواهد بود؛

ب) تقاضای پول به منظور سفته بازی بستگی به پیش بینی تغییرات نرخ بهره دارد. اگر در زمان معین، نرخ بهره بالا باشد، مردم انتظار دارند که در آینده پایین بیاید. در واقع، نرخ بهرهٔ سنگین به معنای قیمت پایین برای اسناد تجاری است؛ این قیمتها نیز نمی توانند غیرعادی باقی بمانند؛ پس چنین به نظر می رسد که بهتر است

اسناد بهادار در تملك باقی بمانند تا پول.

هرگاه نرخ ـبهره پایین‌تر از نرخ «عادی» باشد به دو دلیل انگیزش به افزایش نقدینه‌های ـصندوق ـوجود خواهد داشت، از یك سو به سبب آنكه قربانی ضعیف است و از سوی دیگر به ـعلت آنكه ترقی حتمی و اجتناب‌ناپذیر نرخ، یعنی تنزل قیمت اسناد بهادار انتظار ـمی‌رود:ـ در این اوضاع ـو شرایط تملك اسناد بهادار دور از عقل سلیم خواهد بود.

بنابراین، می‌توانیم چنین بنویسیم:

$L_1=f(R)$: رجحان نقدینگی موافق با انگیزه‌های خزانه و احتیاط؛

$L_2=f(i)$: رجحان نقدینگی موافق با انگیزهٔ سفته‌بازی.

L_2 را رجحان نقدینگی به معنای اخص می‌نامیم.

کینز طرفدار این فکر است که نیروهای قدرتمندی مانع از سقوط نرخ بهره به زیر سطح معین و احتمالا پایین‌تر از ۲٪ می‌شوند: به این دلیل که پس از سقوط نرخ بهره به این سطح، همهٔ مردم متقاعد می‌شوند که دیگر نرخ پایین‌تر نمی‌آید و انتظار دارند که از نو بالا برود. رجحان نقدینگی به ازای این نرخ دارای کشش می‌گردد. تورم نقدینهٔ صندوق، بدون توجه به حجم پولی که در اقتصاد وارد گردیده است، تنزل اضافی نرخ بهره را به وجود نمی‌آورد. نرخ بهره به قدری پایین است که ترقی قیمت اسناد بهادار نمی‌تواند ادامه یابد: در واقع، هر قدر نرخ بهره پایین‌تر باشد، خطرات احتمالی زیان در سرمایه زیادتر و احتمال تنزل جدید نرخ محرك عواید سرمایه ضعیف‌تر است.

دلیل عمیق بر اینكه نرخ بهره نمی‌تواند به صفر سقوط کند، این است که پول و اسناد بهادار عوض و جانشین کامل یکدیگر نیستند و برای تبدیل یك سند به پول همیشه هزینه‌ای وجود دارد؛ همچنین ضروری است به هر کس که اسناد بهادار تجاری را می‌خرد غرامتی بابت غیرنقدینگی نسبی آن پیشنهاد بشود (هیکس در کتاب *ارزش و سرمایه*[131]، این حالت را نقص در قابلیت تبدیل به پول[132] می‌نامد). بنابراین، نرخ بهره باید به قدری بالا باشد که هزینهٔ سرمایه‌گذاری (در اسناد بهادار) و سرمایه‌برداری یا سرمایه‌گذاری منفی (پیش از آنكه موعد پرداخت اسناد بهادار فرا برسد) و نیز خطرات تغییر نرخ بهره و عدم واریز را در بیاورد.

131. Hicks, *Value and Capital.*
132. imperfect moneyness

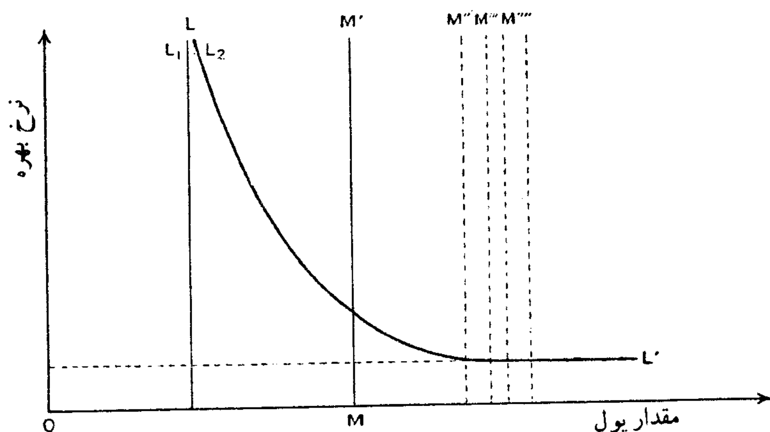
۲) در مرحلهٔ دوم، کینز عقیده دارد که پس‌انداز و سرمایه‌گذاری با نرخ بهره ارتباط ندارند.

پس‌انداز یك باقیمانده و بخشی از درآمد می‌باشد که مصرف نشده است و بستگی به میل به مصرف دارد. موافق «قانون روانی» هر اندازه درآمد افزایش یابد، مصرف همراه با درآمد و با سرعتی کمتر زیاد می‌شود.

سرمایه‌گذاری به انگیزش سرمایه‌گذاری بستگی دارد و علت این انگیزش زیادتی بهره‌وری نهایی سرمایه بر نرخ بهرهٔ پولی می‌باشد و میزان آن از ایجاد تساوی میان این دو متغیر مستقل به دست می‌آید. بهره‌وری نهایی سرمایه هیچ تأثیر و نفوذی روی نرخ بهره ندارد و به واقعیات عینی (حجم سرمایهٔ مورد استعمال، ابداعات و اختراعات فنی) و به قضاوت شخصی و ذهنی کارآفرینان اقتصادی دربارهٔ خطر احتمالی و عدم یقین وابسته است.

۳) نرخ بهره نقش تنظیم‌کنندهٔ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را در اقتصاد نوین ایفا نمی‌نماید و قیمتی است که تمایل به تملك ثروت به شکل پول را با مقدار موجود پول متعادل می‌کند. نرخ بهره پاداش دریافتی است، برای آنکه از نقدینگی صرف نظر بشود و قیمت انصراف از نقدینگی است.

نرخ بهره در نقطهٔ تقاطع دو منحنی تقاضا و عرضهٔ سرمایهٔ واقعی معین نمی‌شود، بلکه در محل برخورد دو منحنی تقاضا و عرضهٔ پول تعیین می‌گردد (شکل ۱۶).



شکل ۱۶

تقاضای پول به رجحان نقدینگی اشخاص اقتصادی (LĹ که با L_1+L_2 مطابقت می‌کند) بستگی دارد.

عرضهٔ پول بستگی به سیاست دستگاه بانکی (بانك مرکزی و بانکهای سپرده) دارد. این مؤسسات پول ایجاد می‌نمایند و در اختیار مردم قرار می‌دهند (MḾ).

مقدار پولی که افراد می‌خواهند در تملك داشته باشند، به ازای نرخهای نزولی بهره، تا زمانی افزایش می‌یابد که نرخ به کمینه برسد و به ازای این نرخ رجحان نقدینگی دارای کشش کامل بشود.

اگر عرضهٔ پول افزایش پیدا کند و رجحان نقدینگی تغییر ننماید، نرخ تنزل می‌نماید. هرگاه تقاضای پول زیاد بشود و عرضهٔ آن ثابت بماند، نرخ بهره ترقی می‌کند.

به این ترتیب، ممکن است نرخ بهره توسط مقامات پولی در سطحی تعیین گردد که رجحان نقدینگی مانع از سرمایه‌گذاری کلی در اقتصاد بشود. بنابراین، نرخ پولی بهره ابزار سیاست اقتصادی می‌باشد.

این نکته دربارهٔ مطلب بالا اشاره می‌شود که به عقیدهٔ کینز، در اقتصادهای سرمایه‌داری «در وضع بلوغ»، کارآیی نهایی سرمایه، ضعیف و رجحان نقدینگی، قوی است. ازدیاد عرضهٔ پول (پول ارزان)[۱۳۳] با تقلیل نرخ بهره مایهٔ انگیزش سرمایه‌گذاری و برقراری اشتغال کامل می‌گردد.

ب. نظریهٔ کینز دربارهٔ بهره چه *ارزشی* دارد؟ نویسندهٔ نظریهٔ عمومی دقت را درست به سوی نقش عوامل پولی، یعنی رجحان نقدینگی و عرضهٔ پول کشانیده است و عواملی بجز نرخ بهره را نیز نشان داده که روی پس‌انداز (سطح درآمد) و سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارند.

اما دقت استثنائی که کینز دربارهٔ پدیده‌های پولی کوتاه‌مدت به عمل آورده، وی را به سوی تهیه و تنظیم نظریهٔ غیرجامع و غالباً نامکفی دربارهٔ نرخ بهره رهنمون گشته است. دو ایراد اساسی بر تحلیل کینز می‌توان ارائه کرد:

۱) این تحلیل نادرست است که بهره فقط با رجحان نقدینگی ارتباط دارد و فقط قیمت انصراف از نقدینگی است.

یك اقتصاد ساکن را در نظر می‌گیریم که فراگردها در آن بدون تغییر تجدید

133. cheap money

می‌شوند، یعنی خطر احتمالی منتفی است و به دنبال آن نقدینهٔ احتیاطی صندوق نیز مورد پیدا نمی‌کند؛ رجحان نقدینگی، به معنای اخص، بنا به تعریف منتفی می‌باشد، زیرا سفته‌باز نمی‌تواند از تغییر قیمتهای اسناد بهادار بهره بگیرد. با این همه، بهره در چنین مداری، که رجحان نقدینگی را نادیده می‌انگارد، به این دلیل پسندیده وجود دارد که لازم است به اشخاص اقتصادی به خاطر اجبار آنها به انصراف از مصرف تمام درآمد خود و تشکیل پس‌انداز ضروری برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری (تعویض) پاداش پرداخته شود و تا زمانی که برای کالاهای موجود در زمان حال رجحان وجود دارد، نرخ بهره نیز ضروری می‌باشد.

۲) همچنین نادرست است که نرخ بهره مستقل از بهره‌وری نهایی سرمایه است. کینز، به دنبال انتقاداتی که بر او وارد آمد، این نکته را طی مقالاتی در مجلهٔ *ایکانامیك جورنال*[۱۳۴] سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ پذیرفته است. کینز در نظریهٔ خود این اندیشه را وارد کرده است که تغییر در حجم سرمایه‌گذاری روی نرخ بهره اثر می‌گذارد و در این موقعیت اصطلاحات «انگیزهٔ مالی» و «تقاضا برای تأمین مالی» را ساخته و راه حل بس دست‌وپاگیری را پیشنهاد نموده است.

فرض می‌کنیم که ازدیاد بهره‌وری نهایی سرمایه پدید آید و کارآفرینان اقتصادی تصمیم به افزایش سرمایه‌گذاری بگیرند. در نتیجه، بدین منظور پول قرض می‌کنند و تقاضای پول شدت می‌یابد. آیا این تقاضای اضافی موجب ترقی نرخ بهره می‌گردد یا نه؟ کینز از این فکر پشتیبانی می‌کند که حجم سرمایه‌گذاری نرخ بهره را معین نمی‌نماید، اما می‌پذیرد که ازدیاد سرمایه‌گذاری می‌تواند رجحان نقدینگی را زیاد کند و به شرط آنکه عرضهٔ پول ثابت بماند، نرخ بهره را بالا ببرد. در واقع، لازم است برای تقاضای نقدینهٔ صندوق نه فقط انگیزهٔ دادوستد (انگیزهٔ درآمد و انگیزهٔ تصدی و فعالیت اقتصادی) بلکه «انگیزهٔ تأمین مالی» نیز که محرك تقاضای پول «ناشی از فاصلهٔ زمانی میان آغاز و انجام تصمیمات کارآفرین اقتصادی است، مورد توجه قرار بگیرد»[۱۳۵]. هر کارآفرین اقتصادی که بخواهد سرمایه‌گذاری بکند، نخست پول قرض می‌نماید و سپس تجهیزات مورد نیاز را می‌خرد. کارآفرین، بین دو زمانی که وام می‌گیرد و پول را خرج می‌کند، پول را برای ارضای «انگیزهٔ تأمین مالی» در اختیار دارد و رجحان او برای

134. *Economic Journal*
135. *Economic Journal*, 1938, p. 319.

نقدینگی افزایش می‌یابد.

به این ترتیب، علت ترقی نرخ بهره روشن می‌شود: اما تأثیر سرمایه‌گذاری روی نرخ بهره غیر مستقیم خواهد بود و از طریق رجحان نقدینگی انجام خواهد گرفت. همین افزایش سرمایه‌گذاری برای نرخ بهره، بنابر آنکه اثر دیگری روی انگیزهٔ تأمین مالی بگذارد و یا «وسایل مالی»[۱۳۶] با وام مقدار پولی که قبلا در طرح دیگری مورد استفاده قرار گرفته است و یا وسیلهٔ ازدیاد عرضهٔ پول تهیه بشود، نتایج متفاوتی به بار می‌آورد.

به علاوه، لازم است تأثیر ازدیاد سرمایه‌گذاری در رحجان نقدینگی عاملان اقتصادی بجز سرمایه‌گذاران، مانند کارآفرینانی که کالاهای سرمایه‌گذاری تولید کرده‌اند، کارگران صنایع کالاهای تجهیزاتی که درآمدشان بالا رفته است و برای انگیزهٔ داد و ستد پول بیشتر در تصرف نگاه می‌دارند، مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین، به عقیدهٔ کینز می‌توان پذیرفت که افزایش سرمایه‌گذاری، به دنبال ازدیاد تقاضای پول و ترقی رجحان نقدینگی، می‌تواند به طور غیرمستقیم نرخ بهره را بالا ببرد. بدین ترتیب، کینز از این طریق انحرافی به استنباط جزمی تأثیر بهره‌وری نهایی در نرخ بهره بازگشته است.

۳) کینز دربارهٔ روابط میان پس‌انداز و نرخ بهره سرانجام این اندیشه را پذیرفته است که حتی اگر تغییر نرخ بهره روی پس‌انداز اثر نگذارد، تغییر پس‌انداز می‌تواند روی بهره تأثیر گذارد. کینز، در *ایکانامیك جورنال* در سال ۱۹۳۷ (صفحه ۶۶۵) چنین می‌نویسد: «من آماده‌ام بپذیرم که نیت پس‌انداز می‌تواند ارادهٔ تبدیل به غیر نقدینه را طی زمان معین تحت تأثیر قرار بدهد. قدر مسلم، این عامل باید در فهرست انگیزه‌های مؤثر بر وضع رجحان نقدینگی وارد شود ... اما این عامل، در مرحلهٔ عمل، فقط یکی از کم اهمیت‌ترین عوامل است.»

چنان که سردنیس رابرتسن خاطرنشان ساخته است، موارد استعمالی که در برابر شخص اقتصادی قرار می‌گیرد، مصرف کردن، سرمایه‌گذاری یا پول اندوختن است. «جملاتی از این قبیل که بهره پاداشی برای خرج نکردن نبوده، بلکه پاداشی برای پول نیندوختن است، فقط تمایل دارد این نهی عجیب را نشان بدهد که در آنِ واحد نمی‌توان بیشتر از دو حد نهایی را در نظر گرفت.»[۱۳۷]

136. finance

137. *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 440.

بنابراین، قدر مسلم، نظریهٔ «پولی» کینز مانند نظریهٔ «واقعی» نرخ بهره غیرجامع و جزئی به نظر می‌رسد.

در این صورت، لازم است آن نظریهٔ عمومی نرخ بهره جست‌وجو و پژوهش شود که کلیهٔ عناصر مؤثر در تشکیل این نرخ را در بر بگیرد.

§ ۳. نظریهٔ عمومی بهره

جروبحثهای پیگیر و متعدد پیرامون نظریهٔ بهره که کینز در نظریهٔ عمومی عرضه داشته است به مثابه منشاء به تحلیل تعیین نرخ بهره عمق بخشیده اند. همین طور است «وجوه وام دادنی» که به ویژه از جانب سردنیس رابرتسن دفاع و شسته و رُفته شده است.

با وجود اینکه این نظریه نقش عوامل پولی را در دنیایی که پول را مورد استفاده قرار می‌دهد، بازمی شناسد و در این جهت توجه دارد که نرخ بهره یك پدیدهٔ پولی است، علل عمیق رفتار آن را نادیده نمی‌انگارد و می کوشد از «مبالغه دربارهٔ پدیده‌های تصادفی و نیز تشدید ابهام در پدیده‌های بنیادی» اجتناب ورزد. ما نخست عناصر تعیین‌کنندهٔ نرخ بهره را مشخص می‌نماییم و سپس تشکیل نرخ بهره را در بازار بررسی می کنیم.

الف) عوامل تعیین‌کنندهٔ نرخ بهره

چهار عامل تعیین‌کنندهٔ نرخ بهره رامی‌توان به شرح زیر تشخیص داد:

۱) رجحان زمانی[۱۳۸]: اشخاص اقتصادی مصرف حال را با مصرف آینده همانند نمی‌دانند. رجحان زمانی اکراه این افراد را از تأخیر ارضایی نشان می‌دهد که ممکن است بدون فوت وقت به دست آید؛

۲) بهره‌وری نهایی سرمایه، یعنی بازدهی که شخص اقتصادی انتظار دارد از استعمال سرمایهٔ اضافی به دست آورد؛

۳) عرضهٔ پول ناشی از سیاست نشر بانکها؛

۴) رجحان نقدینگی، یعنی تمایل اشخاص اقتصادی به حفظ پول قابل استفاده، بدون فوت وقت.

این عوامل ِ تعیین کننده، ارزش و اهمیت متفاوت دارند و رجحان زمانی و بهره‌وری در بلندمدت از همه مهمتر هستند، حال آنکه دو عامل دیگر نفوذ و تأثیر خود را اصولا در

138. time preference

کوتاه‌مدت اعمال می‌نمایند.

این عوامل تعیین‌کننده بر مصارف از منابع هر شخص اقتصادی حاکم می‌باشند. چنان که سامرز[۱۳۹] نشان داده است، شخص اقتصادی در صدد است در این کاربرد انواع مختلف نرخهای نهایی بازده، اسنادبهادار، و پول، تولید و مصرف را با یکدیگر مساوی گرداند. نرخ نهایی بازده اسناد بهادار را می‌توان از کاربرد منابع اضافی در خرید اسناد بهادار به دست آورد. نرخ نهایی بازده پول را نرخ بهره‌ای معین می‌نماید که افزایش نهایی پول موجود در صندوق، هرگاه سرمایه‌گذاری نشده بود، می‌توانست به بار آورد. نرخ نهایی بازده تولید همانا کارآیی نهایی سرمایه‌گذاری است. نرخ نهایی بازده مصرف مساوی است با نرخ رجحان زمانی که بر واحد نهایی درآمد که به جای پس‌انداز به مصرف رسیده، اعمال شود.

در هر اقتصاد، افراد می‌توانند چهار انتخاب بدین شرح را به عمل آورند: خرید اسنادبهادار، تملك نقدینگیها، سرمایه‌گذاری در تولید و در مصرف. بنگاهها می‌توانند سه گزینش نخست را به جا آورند. بانکها می‌توانند فقط به دو انتخاب نخست دست بزنند. بانك مرکزی و دولت، به نوبهٔ خود، اصل نظری نهایی را دنبال نمی‌کنند و افراد و بنگاهها نیز این اصل را دقیقاً به کار نمی‌بندند. با این همه، هرگاه تمایل به بیشینه کردن بازده‌های گوناگون وجود داشته باشد، تصمیمات اشخاص اقتصادی در این چهار زمینهٔ انتخاب روی نرخ بهره نافذ است. در کلیهٔ مواقعی که در یکی از نرخهای نهایی بازده تغییری پدیدار شود (مثلا به دنبال اجرای سیاست پولی)، اصلاحاتی در توزیع منابع میان مصارف مختلف به عمل می‌آید و بهترین کاری که دیگر نرخهای نهایی بازده می‌توانند بکنند این است که از نخستین نرخ پیروی نمایند. به این ترتیب، در قلمرو رفتار اقتصادی اساسی، نقش همهٔ عوامل تعیین‌کنندهٔ پیش گفته در نرخ بهره آشکار می‌گردد. در اقتصادی که پول مورد استفاده قرار می‌گیرد، این عوامل به صورت عرضه و تقاضای وجوه وام‌دادنی نمودار می‌شود که تأثیر درونی میان این وجوه در بازار اعتبار تشکیل نرخ بهره را توضیح می‌دهد.

ب) تشکیل نرخ بهره

نرخ بهره، بنابه تعریف، به منزلهٔ قیمت استفاده از وجوه وام‌دادنی به عرضه و تقاضای این وجوه بستگی دارد.

---

139. H. M. Somers, *Quarterly Journal of Economics*, May 1941, p. 488-507.

عرضهٔ وجوه وام‌دادنی عناصر زیر را در بر می گیرد:

۱) پس‌انداز خالص که طی دوره صورت پذیرفته و آن شامل بخشی از درآمد دورهٔ پیشین است که طی دورهٔ بررسی مصرف نشده، منهای مصرف سرمایه، که ممکن است توسط اشخاص اقتصادی طی دوره انجام گرفته باشد. اینان با پس‌انداز منفی [140] تصمیم به افزایش مصرف جاری می گیرند؛

۲) پس‌اندازی که در یك مصرف پیشین و ادغام در سرمایهٔ ثابت به کار نرفته و برای تخصیص تازهٔ تولیدی موجود و در اختیار است؛

۳) مصرف اندوختهٔ پولی خالص، یعنی نقدینگیهایی که قبلا به شکل موجودی بیکار صندوق حفظ شده و در این دوره از نو به بازار وارد گردیده است، منهای نقدینگیهایی که برای تشکیل موجودی نقدی بیکار طی دورهٔ بررسی از مدار پولی باز گردانیده شده است؛

۴) وامهای اضافی و خالص بانکی، یعنی میزان ناخالص وامهای اعطایی طی دوره، پس از وضع وجوه پرداختی بابت وامهای پیشین.

تقاضای وجوه وام دادنی، به نوبهٔ خود، می تواند به روش زیر تجزیه و تحلیل شود:

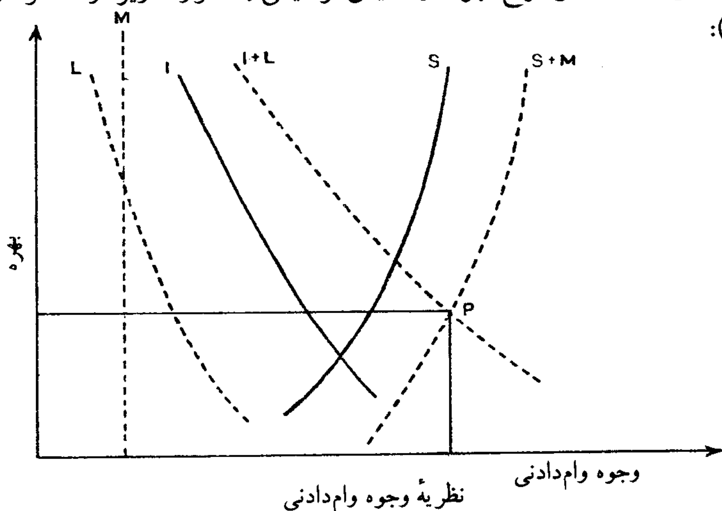
۱) تقاضای وجه به منظور سرمایه‌گذاری تازه به صورت سرمایهٔ ثابت یا در گردش؛

۲) تقاضای وجه به منظور حفاظت و استهلاك سرمایه؛

۳) تقاضای وجه به منظور آنکه احتکار شود، یعنی به شکل نقدینه نگاهداری گردد؛

۴) تقاضای وجه برای مخارج مصرفی افزون بردرآمد جاری.

ممکن است تعیین نرخ بهره در نمایش ترسیمی به صورت زیر ارائه شود (شکل ۱۷):



نظریهٔ وجوه وام‌دادنی
شکل ۱۷

140. dissaving

فرض می کنیم S، عرضهٔ وجوه وام‌دادنی موافق با پس اندازهای خالص باشد. M عرضهٔ وجوه وام‌دادنی مربوط به ایجاد پول اضافی بانکهاست.

(S+M)، منحنی عرضهٔ کل وجوه وام‌دادنی و تابع صعودی نرخ بهره است.

از سوی دیگر، فرض می‌کنیم I تقاضای وجوه وام‌دادنی برای هدفهای سرمایه‌گذاری و L تقاضای وجه برای اندوختهٔ پولی باشد؛

(I+L)، منحنی تقاضای کل وجوه وام‌دادنی و تابع نزولی نرخ بهره است.

(S+M) و (I+L) در نقطهٔ P یکدیگر را قطع می کنند. این نقطه، سطح نرخ بهره در بازار وجوه وام‌دادنی است.

برای احتساب تقاضای اعتبارات مصرفی می‌توانیم I را در این تقاضا در نظر بگیریم و یا S را پس از وضع اعتبارات مصرفی ترسیم نماییم.

ممکن است تقاضای تعویض سرمایه در I منظور گردد و در این صورت تقاضای وجه به منظور سرمایه‌گذاری ناخالص است.

ممکن است M وسیلهٔ مقامات پولی، بدون توجه به نرخ بهره، ایجاد گردد: در این حالت M نسبت به نرخ بهره بدون کشش خواهد شد و توسط خطی موازی با محور Yها نمایش داده می‌شود. برعکس، اگر بانکهای سپرده ذخایر اضافی مهمی در تصرف داشته باشند، می‌توانند دارای کشش باشند. در حالت انقباض اعتبار، M منفی خواهد شد و (S+M) در چپ محل اشغال منحنی (S+M) در نمودار قرار خواهد گرفت.

تصویر پیشین عرضه و تقاضای وجوه وام‌دادنی موافق با یك نرخ بهرهٔ معلوم را نشان می‌دهد. اما روشن است که این عرضه و تقاضا فقط به نرخ بهره بستگی ندارد.

پس‌انداز تابع نرخ بهره و نیز درآمد کلی و توزیع این درآمد و پیش‌بینی اشخاص اقتصادی دربارهٔ سطوح آیندهٔ درآمدها و قیمتها و ثبات پولی و غیره می‌باشد.

عرضهٔ پول اضافی منجمله تابع سیاست پولی بانك‌مرکزی، ساختار نظام بانکی و رفتار بانکهای سپرده است.

تقاضای وجه برای سرمایه‌گذاری تابع نرخ بهره و نیز بهره‌وری نهایی سرمایه، سطح درآمد کلی و عوامل انحصار است. اینان می‌توانند سرمایه‌گذاری را در اقتصاد متوقف سازند.

تقاضای وجه به منظور احتکار پولی، بیشتر به عوامل رویدادی و ساختار اقتصادی بستگی دارد تا به نرخ بهره.

نظریهٔ وجوه وام‌دادنی که ما به پیروی از سردنیس رابرتسن مورد توجه قرار دادیم،

هیچ یك از این عوامل را نه مورد ایراد و اعتراض قرار می‌دهد و نه طرد می نماید و فقط دستگاه تحلیلی را ارائه می کند که در زمان معین نشان می‌دهد چگونه نرخ بهره برحسب عرضه و تقاضای وجوه وام‌دادنی تعیین می گردد. عوامل گوناگون پیش گفته از خلال این عرضه و تقاضا نمودار می شوند.

طی ده سال اخیر جروبحثی برای علم بر این نکته گسترش یافته است که آیا نظریهٔ پولی بهره براساس رجحان نقدینگی و نظریهٔ وجوه وام‌دادنی با یکدیگر اختلاف دارند یا همانند هستند.

هیکس در اثر خود *ارزش و سرمایه*، به‌ویژه ازدید همانندی پشتیبانی کرده است. هیکس هم‌ارزی صوری میان دو نظریه را به دلیل زیر ثابت می‌کند: موافق «قانون والراس» تقاضای کلیهٔ کالاها، منجمله پول، لزوما مساوی، یا اولیٰ تر همانند با عرضهٔ همهٔ کالاها منجمله پول است؛ درواقع، تقاضای مؤثر یا خرید یك کالا لزوماً متضمن عرضهٔ کالای دیگر در مقابل آن است. اگر تقاضا و عرضه در بازار کالاها و خدمات وسیلهٔ قیمت این کالاها و خدمات با یکدیگر مساوی شوند، در آن صورت تساوی میان تقاضا و عرضهٔ اسناد بهادار باید لزوماً موجب تساوی تقاضا با عرضهٔ پول گردد. به دیگر سخن، در راه‌حل دستگاه تعادل عمومی، کلیهٔ قیمتها و نرخ بهره همیشه یك معاملهٔ زاید از عرضه و تقاضا وجود خواهد داشت؛ هرگاه حذف معادلهٔ عرضه و تقاضای پول برگزیده شود، نظریهٔ وجوه وام‌دادنی برای توضیح نرخ بهره در دست خواهد بود؛ اگر حذف معادلهٔ عرضه و تقاضای اسنادبهادار (یا وامها) انتخاب گردد، نظریهٔ رجحان نقدینگی در اختیار قرار دارد. در هر دو صورت یك نرخ بهرهٔ واحد در راه حل دستگاه تعادل عمومی معین خواهد شد.

این استدلال قانع کننده نیست. هیکس، در واقع، توضیح نمی‌دهد که چرا در یك دستگاه تعادل عمومی با $n+1$ معادله، تقاضا و عرضهٔ وجوه وام‌دادنی یا تقاضا و عرضهٔ پول باید با یکدیگر بدون ارتباط باشند تا پس از تعیین نرخ بهره با هم ارتباط پیدا کنند. چرا حذف یکی از این دو معادله باید برگزیده شود؟ و با تذکار ایراد لرنر، به چه علت معادلهٔ عرضه و تقاضای پستهٔ افریقایی نباید انتخاب گردد که در این صورت برای تعیین نرخ بهره، نظریهٔ وجوه وام‌دادنی و برای قیمت این پسته، نظریهٔ رجحان نقدینگی ارزانی می‌شود؟ برای اثبات همانندی دو نظریه لازم است ثابت شود که تصمیم شخص اقتصادی به تقاضا یا عرضهٔ وجوه وام‌دادنی مستلزم اخذ تصمیم مشابه برای تملك پول یا انصراف از آن است.

همانندی دو نظریه از سوی نویسندگان دیگری بجز هیکس، به ویژه تسیانگ[۱۴۱] ودن پاتینکین[۱۴۲] دفاع شده است.

با این وصف، بر اثر تحول بسیار حاد و انتزاعی این بحث، این مسئلهٔ مهم مطرح شده است: آیا بررسی تعیین نرخ بهره باید توسط یك *تحلیل ذخایر یا تحلیل جریانها* انجام گیرد؟ آیا لازم است نرخ بهره به منزلهٔ عامل متعادل سازندهٔ جریان وجوهی در نظر گرفته شود که ازیك سو به بازار اسناد بهادار

141. S.C.Tsiang, *The American Economic Review*, September 1956.
142. Don Patinkin, *Economica*, nov. 1958.

وارد و از سوی دیگر، طی دورهٔ معین، از این بازار خارج می‌شوند، یا به منزلهٔ عامل متعادل سازنده میان تقاضا و عرضهٔ ذخیرهٔ پول تلقی گردد؟ مباحثات و دلایلی که رد و بدل گشته است، بیشتر اوقات، به شکل ریاضی دشوار می‌باشد و ظاهراً این نتیجه را می‌دهد که تفکیك و تمایز میان تحلیل به صورت ذخیره و تحلیل به صورت جریان، کامل نیست: در واقع، ممکن است نظریهٔ رجحان نقدینگی، مانند نظریهٔ وجوه وام‌دادنی، به صورتهای ذخیره یا جریان بیان شود و چندان مهم نیست که برحسب پول و یا اسنادبهادار استدلال گردد، به شرط آنکه، در مرحلهٔ اول، تعیین سطح تعادل نرخ بهره مورد بررسی قرار گیرد و در مرحلهٔ دوم درك شود که همانا مسئلهٔ تعادل عمومی مطرح می‌باشد.

دو نظریه شبیه یکدیگرند، در صورتی که بازار کالاها و خدمات و عوامل تولید در تعادل باشد، در این صورت، تساوی میان تقاضا و عرضهٔ پول متضمن تساوی میان تقاضا و عرضهٔ اسناد بهادار است، خواه استدلال برحسب ذخیره یا جریان به عمل آید. هرگاه سه بازار محصولات، پول و اسناد بهادار ملاحظه گردد، از قانون والراس چنین نتیجه می‌شود که جمع زیادتی تقاضا در این سه بازار باید عیناً مساوی با صفر باشد:

$$X_p+X_m+X_t=0$$

اگر بازار محصولات در تعادل باشد $(X_p=0)$، تعادل در یکی از دو بازار دیگر ایجاب می‌کند که بازار باقیمانده نیز متعادل بشود، به قسمی که بدون جهت‌گیری می‌توان گفت که نرخ بهرهٔ تعادل آن است که تقاضا و عرضهٔ پول، یا تقاضا و عرضهٔ اسناد بهادار را با یکدیگر مساوی گرداند.

با این همه، هنگامی که دو نظریه بر تحلیل پویای وضعیتهای نامتعادل اعمال شوند، با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند؛ در واقع، نظریهٔ وجوه وام‌دادنی متضمن این است که نرخ بهره فقط در پاسخ زیادتی عرضهٔ اسناد بهادار بر تقاضای اینها (در این صورت قیمت اسناد بهادار پایین می‌آید) بالا برود؛ نظریهٔ رجحان نقدینگی ایجاب می‌نماید که نرخ بهره فقط وقتی بالا برود که تقاضای پول افزون بر عرضهٔ آن باشد؛ و یا موقعی که بازارهای کالاها و خدمات و عوامل در تعادل نیستند، زیادتی تقاضای پول لزوماً موجب زیادتی عرضهٔ اسناد بهادار نمی‌شود، زیرا ممکن است همراه با زیادتی عرضهٔ این کالاها باشد. چنین به نظر می‌رسد که نظریهٔ وجوه وام‌دادنی در زمینهٔ پویا، نسبت به نظریهٔ رجحان نقدینگی معنای اقتصادی مهمتری داشته باشد.[۱۴۳]

§ ۴. تحول نرخ بهره

نرخهای بهره طی زمان تغییر می‌پذیرند. این تغییرات موضوع توضیحاتی بدین منظور است که اصول حاکم بر نرخ بهره را در کوتاه‌مدت (دورهٔ نوسان ادواری) و در

۱۴۳. دربارهٔ این نکات گوناگون به آثار زیر رجوع شود:
G.L.S.Shackle, Recent theories concerning the nature and role of interest, *The Economic Journal,* June 1961.
H.G.Johnson, Monetary Theory and Policy, *The American Economic Review,* June 1962, p. 359-365.

بلندمدت به دست دهد.

الف) *تحول نرخ بهره در دورهٔ نوسان ادواری*

بررسیهای فراوان آشکار کرده است که میان ترقی نرخ متوسط بهره، ترقی قیمتها و جهش فعالیت اقتصادی از یك سو و تنزل نرخ بهره، تنزل قیمتها و زوال فعالیت اقتصادی از سوی دیگر، همانندی وجود دارد.

و اما، استثناهایی بر این همانندی وارد می‌شود: به این ترتیب است که در فرانسه، از سال ۱۹۲۶ تا سال ۱۹۲۹، تنزل نرخها همراه با پیشرفت اقتصادی بوده و از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ ترقی نرخها همزمان با بحران می‌زیسته است. با این وجود، آقای ژان لوم در کتاب خود تحت عنوان *نرخ بهره و تحول اقتصادی* (سال ۱۹۳۶)، آگاهی می‌دهد که گرایش عمومی به همانندی وجود دارد و اختلافات فقط ناشی از عمل عوامل ملی می‌باشد.

به نظر می‌رسد که سردنیس رابرتسن بهترین توضیح را دربارهٔ این پدیده ادا کرده است. تملك ثروت می‌تواند به سه صورت انجام گیرد: کالاهای واقعی، پول و اسناد بهادار با بهره. اسناد بهادار جانشین جزئی کالاهاست، زیرا مانند کالاها امید به بازده سالانه را عرضه می‌دارند؛ و همچنین جانشین جزئی پول به شمار می‌روند، زیرا مانند پول به آسانی در اختیار قرار می‌گیرند. و اما، اسناد بهادار جانشین و عوض کامل کالا و پول نیست.

نوسانات نرخ بهره تأثیر معکوس روی ارزش اسناد بهادار (یا سرمایه) دارد. فرض می‌کنیم که در زمان معین، نرخ متوسط بهره ۴٪ باشد. سند بهاداری که ۴٪ فرانك در سال عاید می‌گرداند یك فرانك می‌ارزد. فرض می‌کنیم که نرخ متوسط بهره به ۶٪ برسد: ارزش سند بهادار تنزل خواهد کرد، زیرا از این پس با یك فرانك می‌توان سند بهاداری را تهیه نمود که به جای ۴٪ فرانك ۶٪ فرانك باز آورد. همین طور، اگر نرخ متوسط بهره پایین بیاید، ارزش سند بهادار بالا خواهد رفت. به این ترتیب، تغییر قیمت اوراق بهادار با درآمد ثابت در بورس اندازهٔ نوسانات نرخ بهره را به دست می‌دهد: ترقی قیمت اوراق بهادار به صورت تنزل نرخ متوسط بهره نمودار می‌شود و تنزل قیمتها مبین ترقی نرخ متوسط بهره است.

اینك مراحل مختلف یك نوسان کوتاه‌مدت را در نظر می‌گیریم. نخست مرحلهٔ جهش: کالا بر پول ترجیح داده می‌شود و قیمت کالا بالا می‌رود. همچنین، کالا بر اسناد بهادار که نزدیك به پول‌اند، برتری دارد. اما پول نیز بر اسناد بهادار برتر است،

زیرا به سبب ترقی قیمتها پول بیشتر ضرورت پیدا می کند. بنابراین، قیمت کالاها بالا می رود، حال آنکه قیمت اسناد بهادار پایین می آید، یعنی نرخ بهره ترقی می نماید. الفردمارشال، ترقی نرخ بهره را در اینجا علت امید نامیده است.

اما به تدریج که ترقی اقتصادی گسترش یابد و به بحران نزدیك شود، احتیاج به پول، یعنی عالی ترین نقدینگی تشدید می گردد. کالاها و اسناد بهادار در یك زمان فروخته می شوند. در این صورت، تنزل قیمت کالاها با تنزل قیمت اسناد بهادار و با ترقی نرخ بهره تقارن پیدا می کند. الفردمارشال این پدیده را علت ترس می نامد.

در دورهٔ بحران، پول بر کالا که قیمت آن پایین می آید، رجحان دارد و «چون که حتی سرمایه‌داران باید بخورند تا زنده بمانند» اسناد بهادار بر کالاها و نیز بر پول برتری می یابد، زیرا باز هم دورنمای درآمد را در برابر می نهد. در نتیجه، ترقی قیمت اسناد بهادار و تنزل نرخ بهره را خواهیم داشت.

سرانجام، در دورهٔ رونق، اسناد بهادار و نیز کالاها بر پول با هم برتری می یابند. بنابراین، قیمت کالاها و اسناد بهادار ترقی می کند، یعنی نرخ بهره تنزل می نماید.

در نتیجه، این تحلیل برحسب «وضعیتهای رجحان» نشان می‌دهد که در مراحل ترقی و بحران اقتصادی نرخ بهره حرکات همانند دارد، اما تحول آن به هنگام بحران و رونق متفاوت است.

ب) *تحول نرخ بهره در بلندمدت*

اگر دورنمای وسیع تری را اختیار کنیم، به دیدگاههای گوناگونی بر می خوریم که اعتقاد به تنزل پنهانی نرخ بهره را ابراز می‌دارند.

الف.لوروآ-بولیو، نخستین نویسنده ای است که در اثر خود تحت عنوان دورهٔ درس *اقتصاد سیاسی*[۱۴۴] در کُلِژْ دُفرانس[۱۴۵] (سال ۱۸۷۸) از این عقیده پشتیبانی کرده و سپس در *رسالهٔ نظری و عملی اقتصاد سیاسی*[۱۴۶] بحث را از سر گرفته است.

به عقیدهٔ این دانشمند، توسعهٔ تمدن به سه دلیل زیر در جهت تنزل نرخ بهره عمل می کند:

144. Leroy-Beaulieu, *Cours d'Economie politique*
145. Collège de France
146. *Traite théorique et pratique d'Economie politique* (t.II, chap. VIII).

۱) افزایش امنیت در دادوستد منشاءِ کاهش جایزهٔ خطر احتمالی است؛
۲) پس‌انداز از حیث میزان افزایش می‌یابد و توان تجهیز و تحرك آن گسترش پیدا می‌نماید؛
۳) بهره‌وری سرمایه‌ها، در وضع معین معلومات فنی، در جهت کاهش تدریجی است، آن هم «هنگامی که قسمتهای بزرگی از اساسی‌ترین کارهای تمدن، بر پایهٔ معلومات فنی کنونی برای ارضای بخش عمدهٔ جمعیت انجام گرفته است و کاری که باقی می‌ماند فقط بسط آنها به درون گروههای کم اهمیت‌تر و پراکنده می‌باشد».

سه دلیل بالا برای تنزل نرخ بهره جنبهٔ عمومی و استمراری دارد و می‌تواند وسیلهٔ سه عامل تصادفی یا موقتی و زمانی به شرح زیر متقابلا توازن و تعادل حاصل نماید:
ــ اکتشافات عظیم و اختراعات بزرگ؛
ــ مهاجرت سرمایه‌ها؛
ــ جنگ و دگرگونیهای اجتماعی.

نظریات لوروآ ـ بولیوکه در پایان سدهٔ نوزدهم ابراز گردیده، طی نخستین نیمهٔ سدهٔ بیستم، در مرحلهٔ عمل و برخورد با واقعیات رد شده است. در زمینهٔ کلی، لازم است خاطرنشان سازیم که بی‌ثباتی وضع عمومی و افزایش تقاضای سرمایه از سوی دولت به هیچ‌وجه به سود تنزل نرخ بهره عمل نمی‌کند. دربارهٔ تنزل بهره‌وری سرمایه‌ها، نخست کینز و سپس صاحبنظران «بلوغ اقتصادی» عقایدی نزدیك به لروابولیو، اما سست‌تر ابراز داشته‌اند: توضیح آنکه از بهره‌وری کلی سرمایه نمی‌توان گفت‌وگو کرد؛ این بهره‌وری باید برحسب بخشها تقویم گردد. و اما بخشهای مترقی در اقتصاد نوین کم شماره نیستند.

ب. آقای ژان فوراستیه برای توضیح گرایش نرخ بهره به کاهش، در بلندمدت، به ترقی فنی استناد جسته است. به نظر این نویسنده، به تدریج که ترقی فنی در اقتصاد اثر می‌گذارد، قیمت کالاهای سرمایه‌گذاری برحسب قیمتهای بخش سوم و بسیاری از قیمتها در بخش اولیه دائماً تنزل پیدا می‌کند. ارزش سرمایه‌گذاری نسبت به مزد ساعتی رو به کاستی می‌نهد. اگر ترقی فنی طی بیست سال یا سی سال ادامه یابد، آشکار است که نیازمندی نسبت به سرمایه‌های مالی بیش از پیش کم می‌گردد و به احتمال بسیار، گرایش به کاهش اجارهٔ پول و آن هم فقط به سبب آنکه تقاضای پول بسیار ضعیف خواهد شد، دیده می‌شود.[۱۴۷]

۱۴۷. ر.ك.:
Le progrès technique et l'évolution du capitalisme, *Journal de la Société de Statistique de Paris,* 1948.

با این وصف، به نظر نمی‌رسد که تحول واقعیات تا اینجا بتواند در جهت پذیرش پیش‌بینی آقای ژان فوراستیه باشد.

پ. سرانجام، تحلیلهایی که به کمك *عوامل اجتماعی* صورت می‌گیرند، شامل عناصری هستند که تنزل ارادی نرخ بهره را توضیح می‌دهند. این گونه تحلیل که بر اساس روابط میان گروههای اجتماعی استدلال می‌نماید، تأکید می‌ورزد که سرمایه‌داران در جامعهٔ نوین برای دفاع از سطح درآمد، یعنی نرخ بهره که بدانها عاید می‌گردد، در وضعیت نامساعدی قرار دارند.

آقای گوران ـ نیبلن[۱۴۸]، در اثر تازه‌ای تحت عنوان *مسئلهٔ جمع‌بندی در علم اقتصاد*[۱۴۹]، فراگرد توزیع در جامعهٔ معین را به بازی چهار بازیگر تشبیه می‌کند که هر بازیگر نمایندهٔ مهمترین گروههای اقتصادی، کارگران، کشاورزان، کارآفرینان و صاحبان درآمد ثابت (یا پس‌اندازکنندگان) است. سه بازیگر نخست وارد و مسلط بوده و بازیگر چهارم ناواردتر و بدون نفوذ است.

پس‌اندازکنندگان پیش از سال ۱۹۳۲، به سبب هنجارهای اجتماعی مورد قبول، امکان دفاع از درآمد خود را دارند؛ بانك مرکزی مستقل است و وظیفه دارد ثبات پول را تأمین نماید. پس از سال ۱۹۳۲، دربارهٔ پس‌اندازکنندگان تبعیض به عمل می‌آید: بانك مرکزی، در خدمت دولت، این نقش را دارد که سطح ضعیف نرخ بهره را با وجود ترقی قیمتها حفظ کند. سایر گروههای اقتصادی برای پس‌اندازکنندگان سهم مستمراً نزولی را در «درآمد ملی» تعیین می‌نمایند.

وضع نامساعد صاحبان درآمد ثابت بر اساس عوامل گوناگون توضیح پیدا می‌کند: بهره، درآمد مکمل و عاید نشده‌ای است که محرك واکنشهای دفاعی بسیار شدید از سوی صاحب آن نمی‌شود. از سوی دیگر، بهره همانا درآمد افراد سالخورده و کمتر مبارزه‌جو است. سرانجام، موافق نظر آقای ژان مارشال، «درآمد وام‌دهندگان نه فقط درآمد عینی است (وام‌دهنده چیزی را فراهم می‌آورد)، بلکه دقیق‌تر و بنیادی‌تر از هر درآمد دیگر، یك درآمد قانونی و در نتیجه، درآمد آسیب‌پذیر است».[۱۵۰]

به علاوه، آیا تحت تأثیر گروههای مسلط چنان تغییر و تبدیل ساختارهای اقتصادی

---

148. Goran Nyblen
149. *The Problem of Summation in Economic Science*, Lund, 1951.
150. *Revue économique*, mars 1952, p. 179.

در جریان نیست که بنگاههای اقتصادی تأمین مالی از منابع خود و ایجاد پول وسیلهٔ دولت را جانشین تأمین مالی از طریق پس‌انداز فردی کند؟

هرسه دیدگاه تحول اقتصادی ده سالهٔ اخیر را روشن می نماید و دقت را درست و بحق به نقش روابط نیروها که شبکه‌های مبارزات را در فشار گرفته‌اند، و به اهمیت سیاستهای پولی در قلمرو بهره معطوف می‌دارند: آیا سیاست پول ارزان کینز از این قصد ناشی نمی گشت که «احتضار صاحبان درآمد ثابت را موجب گردد»؟

اما زمانه تغییر یافته و تجدید ساختمان پس از جنگ وضرورت رشد تولید تا اندازه ای به پس انداز جلوه و رونق بخشیده است؛ کلیهٔ کشورها سیاست پول ارزان را رها کرده اند و دربارهٔ اهمیت نرخ بهره به چند استنباط بسیار سنتی بازگشت نموده اند. فراسوی تحلیلهای نهادی و اجتماعی بسیار محتمل، از نو چند حقیقت کلی راجع به اقتصاد بنیادی نمودار می گردد. جان ریچاردهیکس، که سردنیس رابرتسن وی را «شاهزادهٔ سوداگران نقدینگی» می نامد، از نو کشف می کند که بهره قیمت زمان است و مفاهیمی نظیر «وجه معاش» پیدا می شود.

به دیگر سخن، استراتژی گروهها ودولت سرانجام به حدودی بر می خورد که از عملکردهای ساده تر نشدنی و غیرقابل حذف نرخ بهره ناشی می گردد.

*

* *

نرخ بهره رابطه ای را می رساند که میان میزان وجوه موجود برای سرمایه گذاری از يك سو و حجم سرمایه گذاری از سوی دیگر برقرار می شود و به عنوان تنظیم کنندهٔ تقاضای سرمایه گذاری به کار می رود و اگر بپذیریم که سرمایه گذاری مفروض به وجه معاش، یعنی به مقدار کالاهای مصرفی به مصرف نرسیده ودر اختیار بخشی است که به سرمایه گذاری، یعنی به تولید کالاهای تجهیزاتی اقدام می کند، این تقاضا نمی تواند نامحدود باشد.

نرخ بهره، همچنین، به عنوان عنصر سنجش میان طرحهای مختلف سرمایه گذاری به شمار می آید و امکان می‌دهد تا آنهایی برگزیده شوند که بیشترین کارآیی اقتصادی را دارند.

خلاصه، نرخ بهره وجود دارد، زیرا سرمایه کالای کمیاب است و بجاست که محاسبات و تصمیمات اشخاص اقتصادی این کمیابی را در نظر بگیرد و از حیف ومیل این عامل اجتناب ورزد. روپکه، بحق و درست گفته است که بهرهٔ مالکانه از کاشت

سیب زمینی در کوچهٔ په[151] پاریس یا ریجنت استریت[152] لندن جلوگیری می کند، به همین معنی، بهرهٔ سرمایه نیز مراقبت دارد که شبکهٔ راه آهن زیرزمینی شهری درقرار-گاه کلیهٔ فرمانداری شهرستانها ساخته نشود.

تحلیل کارکردهای اقتصادی نرخ بهره امکان می‌دهد تا از خطری که در گذشته سردنیس رابرتسن اعلام می کرد، اجتناب گردد: «... تمایل به خودنمایی به هر قیمت در ارتباط با زندگی واقعی ما را برمی انگیزد که به جست‌وجوی دستیابی به نتیجه‌ای به ظاهر ساده در اوضاع و احوالی برآییم که سادگی در آن متضمن مبالغه و اغراق در پدیده های تصادفی و ابهام در پدیده های اساسی باشد»[153]

کتابشناسی

1) Sur le crédit et les banques

G. PIROU, Le crédit, dans *Traité d'économie politique*, Sirey.
HAMEL, *Banques et opérations de banque*, Paris, Rousseau.
FERRONNIÈRE, *Les opérations de Banque*, 3e éd., Dalloz, 1962.
H. ARDANT, *Introduction à l'étude des banques et des opérations de banque*, Paris, Dunod, 1954.
PETIT-DUTAILLIS (G.) et BERNARD (H.), *Le crédit et les banques*, Paris, Sirey, 1964.
R. S. SAYERS, *Modern Banking*, 5e éd., Oxford, 1960.
SIMON et PAVES, *Le crédit à moyen terme*, Paris, Presses Universitaires de France, 1954.
A. DAUPHIN-MEUNIER, *Histoire de la banque*, Presses Universitaires de France.
P. COULBOIS, Les instituts publics de crédit, *Revue de science et de législation financière*, no 2, 1949, et Crédit public et crédit privé, *ibid.*, 1955.
RAMON, *Histoire de la Banque de France.*
B. H. BECKHART, éd., *Banking Systems*, New York, 1954.
R. TRUPTIL, *Le système bancaire anglais et la place de Londres*, Sirey, 1935.
BAGEHOT, *Lombard Street.*
LAUFENBURGER, *Enquête sur les changements de structure du crédit et de la Banque, 1914, 1938 ; Les banques françaises ; Les banques italiennes ; Les banques suisses*, 3 vol., 1940.
R. BIGO, *Les bases historiques de la Finance moderne en France*, A. Colin, Paris.
Statistiques et études financières. Supplément *Finances comparées.* Trois numéros spéciaux publiés en 1954 sur le contrôle des Banques et du crédit à l'étranger (nos 21-22-23).

---

151. Rue de la Paix
152. Regent Street
153. *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 426.

Rapports annuels de la Commission de Contrôle des Banques en France.

2) **Sur le marché monétaire et le marché financier**

Ch. Rist, *Précis des mécanismes économiques élémentaires.*
— Théorie de l'épargne, dans *Essais sur quelques problèmes économiques et monétaires*, Sirey, 1933.
H. Laufenburger, *Le commerce et l'organisation des marchés*, Paris, 1938.
G. d'Ambrières, *Cours de marché monétaire* (Centre d'Etudes supérieures de Banque, 1946-1947).
O. Moreau-Néret, *Les valeurs mobilières*, 2 vol., Sirey.
P. Haour, *Cours de marché financier* (Centre d'Etudes supérieures de Banque, 1946-1947).
— *La Bourse*, Paris, A. Colin, 1962.
Dauphin-Meunier, *La Cité de Londres*, Paris, N. R. F., 1940.
P. Cauboue, The French Money Market, *Banca Nazionale del Lavoro Review*, déc. 1955.
P. Berger, Le marché de l'argent à court terme, *Banque*, 1958-1960.

On consultera aussi les études du Conseil économique, sur le marché financier : avis et rapports du C.E., 14 novembre 1952, et Rapport Lutfalla de 1960.

La *Revue d'économie politique* publie dans son Annuaire d'intéressantes chroniques sur le marché monétaire et sur le marché financier.
Rapports annuels du Conseil National du crédit.

3) **Sur la détermination du taux d'intérêt**

a) Ouvrages généraux

R. Courtin, *Les théories de l'intérêt*, Paris, les Cours de Droit, 1957-1958.
P. Llau, *La détermination des taux d'intérêt*, Paris, éd. Cujas, 1962.
J. W. Conard, *Introduction to the Theory of Interest*, Berkeley, 1959.
G. L. S. Shackle, Recent Theories concerning the Nature and Role of interest, *The Economic Journal*, juin 1961.

b) Le courant classique et néo-classique, ou « réel »

E. von Böhm-Bawerk, *Histoire critique des théories de l'intérêt du capital*, Giard, 2 vol., 1902-1903.
— *La théorie positive du capital*, Giard, 1929.
A. Landry, *L'intérêt du capital*, Giard, 1904.
I. Fisher, *De la nature du capital et du revenu*, Paris, 1911.
— *La théorie de l'intérêt*, Paris, 1933.
F. Hayek, *The Pure Theory of Capital* (1940).
M. Allais, *Economie et intérêt*, Paris, 1947.
— *Traité d'économie pure*, Paris, 1952.

c) Le courant keynésien, ou « monétaire »

J. M. Keynes, *Théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie*, chap. XIII et XV.
— Alternative Theories of the Rate of Interest, dans *The Economic Journal*, 1937, p. 241.

— The Ex-ante Theory of the Rate of Interest dans *The Economic Journal*, 1937, p. 663.
J. R. HICKS, *Value and Capital*, chap. XI, XIII, XIX.
A. P. LERNER, Alternative Formulations of the Theory of Interest, *The Economic Journal*, 1938, p. 211.
Joan ROBINSON, *The Rate of Interest and other Essays*, Londres, Macmillan, 1952.
R. F. KAHN, Some Notes on Liquidity Preference, *Manchester School Economic and Social Studies*, sept. 1954.

d) LES ANALYSES SYNTHÉTIQUES

F. PERROUX, *La généralisation de la General Theory*, Istamboul, 1950.
D. VILLEY, Dépréciation du Futur et préférence pour la liquidité, *Revue d'Economie politique*, déc. 1957.

***

Don PATINKIN, *Money, Interest and Prices*, Evanston, 1956.
— Liquidity Preference and Loanable funds : stock and flow Analysis, *Economica*, novembre 1958.
Mr Keynes and Finance, dans *The Economic Journal*, 1938.
Sir Dennis ROBERTSON, Mr Keynes and the Rate of Interest, dans *Essays in Monetary Theory*, Londres, 1940 (reproduit dans les *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 425).
What has happened to the Rate of Interest ? et Some Notes on the Theory of Interest, dans *Utility and All That*, Londres, 1952.
B. OHLIN, Some Notes on the Stockholm Theory of Saving and Investiment, *The Economic Journal*, 1937.
H. M. SOMERS, Monetary Policy and the Theory of Interest dans *Readings in the Theory of Income Distribution*, p. 477-498.
W. FELLNER, *Monetary Policies and Full Employment*, 1946.
S. C. TSIANG, Liquidity Preference and Loanable funds theories, *The American Economic Review*, sept. 1956.

4) Sur l'évolution du taux d'intérêt

J. LHOMME, *Le taux de l'intérêt et l'évolution économique*, 1936.
Hubert BROCHIER, Les variations de l'intérêt et du volume de l'endettement, *Revue économique*, 1952, nº 1 et Coefficient de capital et distribution des revenus, *Revue économique*, mars 1956.
J. MARCHAL et J. LECAILLON, *La répartition du revenu national*, II : *Les non-salariés*, Paris, Médicis, 1958.

فصل چهارم

سود بنگاه

سود را معمولا تفاوت میان دو رقم می نامند، یکی مخارج معموله بر اثر تولید یا فروش کالاها و خدمات و دیگری دریافتهای بنگاه که کالاها و خدمات را تولید می کند یا به بازار تحویل می‌دهد. مزد و بهره، درآمد قراردادی و مقاطعه‌ای هستند، حال آنکه سود یك درآمد باقی مانده است.

در اندیشهٔ اقتصادی هیچ اصطلاحی بیشتر از سود در معرض مباحثات و مجادلات قلمی قرار نگرفته و در تعریف و توضیح سود پیوسته تجدید بررسی شده است.

همچنین پیش از بررسی نظریه‌های عمده‌ای که برای درك و توضیح سود پیشنهاد شده‌اند، بجاست چند مسئلهٔ مقدماتی را به بحث بگذاریم. در پایان می کوشیم عناصر اساسی توضیح سود را جمع‌آوری نماییم و به هم بپیوندیم.

قسمت اول ــ مسائل مقدماتی

بیشتر اوقات به این اکتفا نموده اند که سود را به منزلهٔ درآمد کارآفرین اقتصادی تعریف کنند. لکن این تعریف دو مسئلهٔ مشکل را مطرح می سازد: آیا سود مستقل است و یا آنکه به سایر درآمدها قابل تحول و تبدیل است. چه اشخاص اقتصادی درخور و سزاوار صفت کارآفرین اقتصادی می باشند؟

§ ۱. استقلال سود

طی مدتی مدید، سود متمایز وجدا از مزد و بهرهٔ سرمایه نبود. ادام اسمیت و ریکاردو و استوارت میل، سوسیالیستهای سدهٔ نوزدهم، کارآفرین اقتصادی را با سرمایه‌دار یکی می‌دانسته‌اند، به این سبب که در دوران آنها بخش چشمگیری از سرمایهٔ مورد استعمال و حتی تمام آن در مؤسسه به کارآفرین تعلق داشت؛ به این ترتیب، پاداش

سرمایهٔ کارآفرین با سود وی یکی انگاشته می‌شد.

این حق به ژان باتیست سه و هرمان[1] می‌رسد که در اعلام استقلال سود نسبت به بهرهٔ سرمایه مشارکت داشته‌اند. تحلیل نوین با دقت بهرهٔ سرمایهٔ شخصی کارآفرین را از سود تفکیك می‌کند و نیز مزد مدیریت سود به معنای اخص را با رعایت «هزینه‌های فرصت» از خدمات کارآفرین متمایز می‌داند. این تحلیل سود ناویژه و سود ویژه را یکی نمی‌پندارد. سود ویژه پس از کسر این وجوه به دست می‌آید: مبلغی بابت حقوق تقریبی که رئیس مؤسسه می‌توانست به عنوان کارمند در کار و کسب دیگری دریافت بدارد، و به فرض آنکه سرمایهٔ خود را به بنگاه دیگری قرض می‌داد، مبلغی که می‌توانست بابت بهره وصول نماید، و نیز اجاره بهایی که می‌توانست از ابنیهٔ خود به دست آورد، هرگاه آن را به مؤسسهٔ خود تخصیص نمی‌داد.

چنین به نظر می‌رسد که تجزیهٔ این عناصر گوناگون و سود ویژه در عمل غیرممکن است: در واقع، این کار در ذهن کارآفرین گاهی به صورت ضمنی و با روشنی و دقت کمتر انجام می‌گیرد. با این وصف، شایان اهمیت همانا درك معنی و مفهوم اقتصادی این تمایز می‌باشد. پولی که کارآفرین با اقدام به فعالیت کارمندی می‌توانست به دست آورد، در مقایسه با وجهی که بتوان مزد مدیریت وی نامید، در بلندمدت، حد پایین درآمد کارآفرین را تشکیل می‌دهد؛ کارآفرین، کمتر از این درآمد، متمایل به مشارکت فعالیت خود و پذیرش شغل کارمندی و کار مناسب‌تری است که به او عرضه شود. این حد، با توجه به رجحانهای او برای وضعیت مستقل برقرار خواهد شد. همان طور که یك «مزد خروج» وجود دارد که بر اساس آن کارآفرین به مستخدم تبدیل می‌شود، یك «مزد ورود» نیز هست که بر مبنای آن مستخدمهای غیرمستقل ترغیب به تبدیل خود به کارآفرین می‌شوند و این امر کاربرد محض مفهوم بسیار مهم هزینهٔ فرصت می‌باشد.

ژان مارشال این تحلیل را مورد بحث قرار داده[2] و ابراز عقیده کرده است که کارآفرینان اقتصادی در محاسبهٔ هزینه‌های خود، مزد برای کار مدیریت، بهره برای سرمایهٔ شخصی و غیره را منظور نمی‌دارند و با مؤسسات خود مشتبه می‌شوند و سود را پولی می‌دانند که پس از پرداخت حقوق همکاران بر روی هم در دستشان باقی می‌ماند.

1. Hermann
2. Jean Marchal, The Construction of a New Theory of Profit, *American Economic Review,* Sept. 1951, p. 550.

«سود خالص، مزد مدیریت و بهرهٔ سرمایهٔ کارآفرین به هیچ‌وجه با واقعیت تطبیق نمی‌نمایند و اینها اختراع اقتصاددانهایی است که در برج عاج خود ناآگاه و بی‌خبر از دنیای بیرون نشسته‌اند.»

این ادعا به دشواری قابل قبول به نظر می‌آید. در واقع مشاهدات عینی نشان می‌دهند که شمار کمی از کارآفرینان از اینکه بهرهٔ سرمایهٔ شخصی را که در کار و کسب خود به کار انداخته‌اند در حسابهای خود منظور نمایند، خودداری می‌کنند. در حال حاضر، بسیاری دیگر، در فعالیت اقتصادی برای خود «حقوق» مدیر تخصیص می‌دهند و در کلیهٔ موارد منافع خود را با درآمدهایی که احتمالا می‌توانسته‌اند از فعالیتهای دیگر به دست آورند، مقایسه می‌نمایند؛ در فرانسه، در بخش بازرگانی، طی سالهای پس از آزادی، بر اثر تحول منافع متناسب با تحول درآمد فعالیت مزدبگیران، افزایش یا کاهش در شمار بنگاهها احساس شده است.

پیتر ل. برنشتین، اقتصاددان امریکایی در مقالهٔ جدیدی[3]، بر اساس تجربهٔ شخصی در دو بانك تهیهٔ وسایل مالی برای بنگاههای کوچك اشارات جالبی بدین شرح به عمل می‌آورد: «کارآفرین کوچك، لااقل در امریکا، با شدت و حدت در می‌یابد که منافع کار و کسب او آمیخته‌ای از مزد و بهره، بهرهٔ مالکانه و «سود ویژه» است.... در بسیاری از این موارد، رفع دشواریها ناگزیر و دائماً او را به محاسبهٔ هزینه‌های فرصت رهنمون می‌شود. بقای کار و کسب، در جریان عمل، مستلزم این محاسبه است....» به این ترتیب و در نتیجه، کارآفرین با کار و کسب خود زندگی مشترك دارد، یعنی جریان عمل در مورد بنگاه کوچك تمام مزایای محاسبهٔ هزینه‌های فرصت را آشکار می‌نماید و دربارهٔ بنگاههای بزرگ که سود از صورت شخصی خارج می‌شود و عاید مؤسسه می‌گردد، این مزایا کمتر می‌شود.

در عین حال، دشواری تعریف سود به منزلهٔ «درآمد طبقه» بروز می‌کند، زیرا، در حال حاضر هیچ چیزی مشکل‌تر و ناراحت‌کننده‌تر از آن نیست که یك «طبقهٔ» کارآفرین در جامعه محصور گردد.

§ ۲. تعیین کارآفرین اقتصادی

کشف اینکه کارآفرین چه کسی بود، در قرن نوزدهم دشوار نبود. این شخص همان صاحب کار و کسب بود. این ضابطه که نخست برای بنگاه انفرادی اختیار شده، سپس

3. Peter L. Bernstein, *Quarterly Journal of Economics*, Aug. 1953, p. 409.

به بنگاه به صورت شرکت سهامی بسط یافته است: می‌گویند، سهامدار همان کارآفرین است، یعنی در حوادث فعالیت اقتصادی که در میزان سود تقسیم شدهٔ سهام منعکس می‌شود، مشارکت می‌نماید.

اما قبلا (در جلد اول این کتاب) دیده‌ایم که تحول بنگاه طی قرن بیستم موجب تجزیه و تفکیك تودهٔ غیرفعال سهامدار که فقط سرمایه را فراهم می‌آورند و سود تقسیم شدهٔ شرکاء که بیشتر از نوع «بهرهٔ غیرقراردادی» است تا سود به معنای اخص از یك سو و «گروه اجرایی» مدیران واقعی کار و کسب، عهده‌دار مسئولیت پیشرفت، منافع و آیندهٔ مؤسسهٔ بزرگ، از سوی دیگر شده است: به علاوه، کارهای بنگاه بین رده‌های مختلف کارکنان مدیریت پخش می‌گردد.

و اما، پاداش اعضای گروه اجرایی، بنابر اصطلاح سنتی به نام سود نیست: اینان حقوق همراه با اضافات و مزایای مکمل دریافت می‌دارند و مواجب این گروه به موفقیت آنها در اجرای کارهای بنگاه بستگی دارد که بخشی را نیز خود به عهده گرفته‌اند. نفع کامل «مدیران» در این است که نه فقط به خاطر تأمین شهرت و پاداش، بلکه همچنین به سبب غرور و گاهی سلیقهٔ خود برای اقدام و اقتدار، سود مؤسسه را در بلندمدت به میزان بیشینه برسانند.

بنابراین، مشاهدهٔ عینی اقتصاد کنونی سه نوع سود را به شرح زیر به دست می‌دهد:

ــ سود کارآفرین کوچك و غالباً صاحب کار و کسب خود؛

ــ سود مؤسسهٔ بزرگ که بیشتر سود یك نهاد است تا اشخاص و جزئاً شکل حقوق یا در مورد کارکنان مدیریت صورت مزایای مکمل حقوق را پیدا می‌کند؛

ــ سود صاحب درآمد ثابت یا سهامدار که به بهره شباهت دارد.

بررسی این مسائل مقدماتی ما را به این اندیشه رهنمون می‌شود که سود درآمدی است مستقل و نمی‌تواند با هیچ درآمد دیگر (مزد، بهره و بهرهٔ مالکانه) مقایسه گردد و شناخت اشکال آن در اقتصاد نوین کاری پیچیده است.

به این ترتیب، برای توضیح سود آیا می‌توانیم به نظریه‌های گوناگونی که این پدیده را مورد توجه قرار داده‌اند متوسل بشویم؟

قسمت دوم ــ نظریه‌های سود

نظریه‌های سود می‌توانند در دو مقولهٔ بزرگ گرد آیند: از یك سو، توضیحات در ارتباط با عمل کارآفرین اقتصادی که آن را توضیحات ذهنی می‌نامیم؛ از سوی دیگر،

توضیحاتی که شرایط محیط اقتصادی را در نظر گرفته‌اند و ما بر آنها نام نظریه‌های عینی سود می نهیم. بی گمان، این تقسیم‌بندی و نامگذاری قابل بحث است. اما، به نظر ما، این مزیت را دارد که دو مضمون اصلی و عمدهٔ نافذ بر توضیح سود را مجسم می نماید.

§ ۱. توضیحات ذهنی سود

برای یادآوری، ابتدا، نظریه‌های آلمانی قرن نوزدهم را خاطرنشان می سازیم. این نظریه‌ها سود را مزد زحمتی می‌دانند که کارآفرین[۴] متحمل می‌شود. فن تونن[5] در نوشتهٔ جالبی از کتاب *دولت منزوی*[۶] شب‌زنده‌داریهایی را شرح می‌دهد که کارآفرین طی آن نقشه‌هایی را می‌ریزد و کلیهٔ احتمالات را در نظر می گیرد، حال آنکه معاون وی پس از انجام وظیفهٔ روزانه در خواب سنگین فرو می‌رود.

دیگر نویسندگان منافع را براساس کیفیات و خصوصیات شخصی کارآفرین و استعدادهای درخور پاداش او توضیح می‌دهند. به علاوه، تنوع صفات فردی همانا اختلاف در میزان منافع کارآفرینان را می‌رساند. منافع عده‌ای درست برابر با مزدی است که عاید کار مدیریت می‌شود. برخی دیگر به سبب هنر سازمان‌دهی و مهارت و زرنگی در بازار از وضع مساعدتری برخوردار هستند و کسانی نیز، بنابر اصطلاح واکر[۷] به نظر چنین می‌آیند که «دست به هرچه بزنند آن را به طلا تبدیل می نمایند».

لاندری[۸] این نکته را می‌افزاید که اشخاص با کیفیاتی درخور وظیفهٔ کارآفرین و خلاصه در چند کلمه، خواستن، جرئت کردن و توانستن، به آسانی پیدا نمی‌شوند. بنابراین، کمیابی کارآفرین است که سود را توجیه می نماید.

تمام این دریافتها نقش کارآفرین را پیش‌بینی می کند، اما به هیچ وجه نمی‌تواند شخصیت او را روشن سازد. این استنباطات همانا بررسی خصلت کارآفرین است، نه تحلیل کارکرد اقتصادی آن. شومپتر و نایت درجست‌وجوی این گونه تحلیل می باشند.

۱) سود و *نوآوری از دید شومپتر*

شومپتر در کتاب عظیم خود تحت عنوان *نظریهٔ تحول اقتصادی*[۹]، در ارتباط با درك

4. Unternehmerlohn
5. Von Thünen
6. *Der Isolierte Staat,* Iena, 1921, p. 481.
7. F. Walker
8. A. Landry, *Revue d'économie politique,* nov.-déc. 1938.
9. J. Schumpeter, *Théorie de l'évolution économique,* 1912; trad. franç., 1933.

خود از کارآفرین پویا و نوآور، نظریهٔ سود را تهیه می نماید: «سود در اصل و اساس، اجرای ترکیبهای تازه نتیجه می شود.»

در یك دنیای اقتصادی ساکن که به صورت مداری عمل می کند، جایی برای سود وجود ندارد: بهره بردار نه سود می برد و نه زیان می بیند، بلکه درآمدی به نام مزد مدیریت دارد.

اما هنگامی که بر اثر نوآوریهای کارآفرینان پویا تحول به راه می افتد، سود پدیدار می شود: «بدون تحول سودی در کار نیست؛ بدون سود تحولی پدید نمی آید.» سود پاداش نوآوری است.

با این وصف، دیری نمی پاید که نوآوران افراد تقلیدکننده را تحریك می نمایند و اینان سودِ گروه نخست را پایان می بخشند. در نتیجه، نوآوران منبع دیگری برای سودبردن ندارند جز آنکه پیوسته و بدون گسست زمان ابداع کنند. سود از ابتکار ناشی می شود و پاداشی است که کارآفرین را به تکرار نوآوری بر می انگیزد.

میان سود نوآوری و سود انحصار رابطه‌ای وجود دارد. نوآور، در آغاز می تواند وضعیت انحصاری ایجاد کند، اما سود از فعالیت خلاق وی پدیدار می گردد. سپس مؤسسهٔ خود را در این وضعیت پابرجا می سازد و از این پس، سود به صورت نتیجهٔ شکل انحصاری بازار در می آید. شومپتر همیشه دربارهٔ ضرورت تشخیص و تمایز عواید انحصار از منافع بنگاه تأکید ورزیده است و در اثر خود تحت عنوان *سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی*، چنین می نویسد:... «درست است که عنصر عواید انحصاری واقعی در منافع بنگاه وجود دارد یا می تواند وجود داشته باشد و پاداشی است که جامعهٔ سرمایه‌داری به نوآور خوشبخت و خوش اقبال عرضه می کند، اما اهمیت مقدار، ماهیت فرّار و کارکرد آن در فراگرد منشاءِ پیدایش، این عنصر را در مقولهٔ خاصی قرار می دهند.»

۲) سود و *فرضیهٔ خطرات احتمالی از دید نایت*

نایت در کتاب خود تحت عنوان *خطر احتمالی، عدم یقین و سود*[10]، سود را به منزلهٔ جبران خطر احتمالی در برابر کارآفرین معرفی می کند که به این ترتیب هرگونه عدم یقین نسبت به آیندهٔ کار و کسب خود را به عهده می گیرد. کارآفرین فقط پس از اخذ تصمیم به اقدام می تواند از موفقیت در فعالیت خود اطمینان یابد و هرگز مطمئن نیست

10. F. H. Knight, *Risk, Uncertainty and Profit* (1921).

که سود خواهد برد یا زیان خواهد کرد.

مشارکت کارآفرین در فراگرد تولیدی متضمن قبول خطرات احتمالی و بیمه نشدنی و بی‌ثباتیها و تردیدهای حاکم بر بازار است: همان طور که کانتیون قبلا خاطرنشان می‌کرد، کارآفرین با «تردید و دودلی» زندگی می‌کند، زیرا، باید خود را به خطر افکند و این امر به تصمیم او دربارهٔ تولیدی که باید به مرحلهٔ اجرا درآورد و به قیمتی که باید اعمال کند، بستگی دارد.

در واقع، کارآفرین اقتصادی در دنیایی در حال تغییر زندگی می‌کند، یعنی هم تغییرات تدریجی وجود دارد که می‌تواند «نوسانات نامنظم کوتاه‌مدت» را پیش‌بینی نماید و پیش از وقت در نظر بگیرد و هم «بی‌نظمیها در تغییر تدریجی است» که علت بنیادی تردید و دودلی می‌باشد: «این بی‌نظمیها، در حداعلی بی‌منطق و هوس‌آمیز هستند و دائماً محاسبات را درهم می‌ریزند. و اما کارآفرینان بر مبنای این محاسبات خدمات تولیدی را تقاضا می‌نمایند».[11]

بنابراین، کارآفرین اقتصادی مواجه با خطر احتمالی است. این خطر به شکلهای مختلف به شرح زیر نمودار می‌گردد:

ـ خطرات احتمالی قابل اندازه‌گیری که ممکن است با پرداخت حق بیمه (خطر آتش‌سوزی، خطر تگرگ در بهره‌برداری کشاورزی) برطرف و جبران بشوند. میزان احتمال در این گونه خطرات را می‌توان تعیین کرد. حق بیمهٔ آتش‌سوزی برای کارآفرین درست مانند مزد یا هزینهٔ خرید مواد اولیه، یك هزینهٔ تولید است.

ـ خطرات احتمالی دیگری که مبهم هستند و نمی‌توانند محاسبه یا بیمه شوند: این گونه خطرات ناشی از شرایط تقاضا از کارآفرین اقتصادی است، بدین معنی که آیا باید تولید را افزایش یا کاهش داد؟ آیا قیمتها را باید بالا برد یا پایین آورد؟ اینها تصمیماتی است که به شخص کارآفرین مربوط است و وی نمی‌تواند این مسئولیتها را به دیگری بسپارد. البته کارآفرین می‌تواند از عقاید و اطلاعات دیگران استفاده کند، اما در واپسین مرحله، اوست که در کمال استقلال تصمیم می‌گیرد. نایت مدیر را شخصیتی می‌شناسد که دستور می‌دهد و کارآفرین را مثل کسی می‌داند که دستوردهنده را بر می‌گزیند.

بنابراین، سود به صورت «نتیجهٔ خطر احتمالی...» نمودار می‌گردد «...و فقط از یك

11. *Ibid.*, p. 316.

نوع منحصر خطر احتمالی است که نتواند اندازه‌گیری شود».

نایت، در سال ۱۹۴۲، طی مقاله‌ای تحت عنوان «سود و کارکردهای کارآفرین»[۱۲]، می‌کوشد تحلیل شومپتر دربارهٔ سود را در استنباط خود منظور بدارد: وی سود را با سه کارکرد کارآفرین ارتباط می‌دهد:

ــ کارکرد رهبری[۱۳]، که مشابه با کارنوآوری شومپتر است؛
ــ کارکرد تطبیق با تغییر؛
ــ کارکرد پذیرش خطرات احتمالی[۱۴].

نظریه‌های شومپتر و نایت فقط سود را به منزلهٔ پاداش نقش کارآفرین نمایش نمی‌دهد، بلکه سود را عنصری می‌دانند که در اقتصاد پویا پدید می‌آید.

با این وصف، دو نظریه به ایراداتی چند بدین شرح برمی‌خورند:

الف. توضیح سود بر پایهٔ نوآوری وجود سود را در بخشهای وسیعی از اقتصاد و در قلمرو فعالیت جاری بنگاهها در نظر نمی‌گیرد؛

ب. بالاترین میزان سود غالباً نصیب کارآفرینان بسیار آگاه و وارد و نیز آنها که بالاترین خطر احتمالی را پذیرا می‌شوند، نمی‌گردد؛

پ. توضیح ذهنی سود را چگونه در مواردی می‌توان پذیرفت که دریافت‌کنندگان آن کاری انجام نمی‌دهند و در عمل در معرض خطرات احتمالی کار و کسب قرار ندارند؟ مانند سهامداران در شرکتهای سهامی بی‌نام: اینان سهمیِ منافع را وصول می‌کنند، اما در مدیریت بنگاه مشارکت نمی‌نمایند و در صورتی که سهام آنها در فهرست قیمت‌گذاری بورس ثبت گردد، امکان دارد خطرات احتمالی را با استرداد سرمایهٔ خود محدود سازند: کینز در *نظریهٔ عمومی*(صفحات ۱۸۶-۱۸۹ترجمهٔ فارسی) ثابت کرده است که «صاحبان درآمد ثابت» اصولا به فکر تحرک سرمایهٔ خود می‌باشند.

در نتیجه، آیا نباید توضیح سود از جانب شرایط عمومی محیط اقتصادی جست‌وجو گردد؟

§ ۲. نظریه‌های عینی سود

نظریه‌های عینی سود، عوامل نهادی (نظریهٔ استثمار)، عوامل ساختاری (نظریهٔ

12. F. H. Knight, «Profit and Entrepreneurial Functions», *Tasks of Economic History,* Supplement to the *Journal of Economics History*, Dec. 1942,

13. leadership و یا economic pionneering

14. risk-taking و یا uncertainty bearing

اشکال بازار) و عوامل رویدادی (نظریهٔ مازادها) را مورد توجه و استفاده قرار می‌دهند.

۱) توضیح *نهادی* سود: *استثمار*

به عقیدهٔ کارل مارکس و پیروانش، سرچشمهٔ سود در استثمارِ کارگران وسیلهٔ سرمایه‌داران است: «ارزش اضافی» سرمایه‌دار ثمرهٔ نهادهای سرمایه‌داری است.

ما (در عنوان نخست از این بخش، فصل دوم) استنباط مارکس را تحلیل کرده‌ایم: شایان اهمیت در بحث ما این است که سرمایه‌دار در برابر استفاده از نیروی کار، به کارگر مزد می‌پردازد و محصولات به‌دست آورده را بر پایهٔ ارزش به مصرف کنندگان می‌فروشد: استثمار از منطق بنیادی نظام سرمایه‌داری ناشی می‌شود و جز با اقدام به نابودی این نظام نمی‌توان آن را نابود ساخت.

در اینجا ما فقط توضیح نهادی را در نظر می‌گیریم که در ارتباط با شکلهای خاص فعالیت اقتصادی، سود را یك نوع سهم می‌داند. تجربه نشان می‌دهد که حتی در اقتصاد سوسیالیستی (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) باز هم سود پیدا می‌شود. به علاوه، شومپتر پذیرفته است که تحول، در نظام واقعی سوسیالیستی، مولد سود است و سود فقط تابع قواعد تخصیص می‌باشد که با قواعد سرمایه‌داری تفاوت دارد. به این ترتیب، در هر نظام، کارکرد اقتصادی سود، پیش‌بینی می‌گردد. ما در این باب بعدها درنگ و تأکید خواهیم داشت.

۲) توضیح *ساختاری* سود: *شکلهای بازار*

بنابر فرمول معروف والراس، «نرخ عادی سود در نظام رقابت آزاد صفر است». در واقع، در شرایط معین رقابت خالص و کامل (ذره‌ای بودن، تجانس، قابلیت تقسیم و شناخت کامل)، هر عامل برحسب ارزش محصول نهایی خود پاداش دریافت می‌دارد: بنابراین، جمع مزد، بهره و بهرهٔ مالکانه برابر با ارزش محصول کل است. این نتیجه از قضیهٔ معروف اویلر ناشی می‌شود.[۱۵]

بسط تحلیلهای انحصار و رقابت ناقص بدین منظور صورت گرفته است که میان سود و *ساختارهای* گوناگون بازارها ارتباط ایجاد کند.

الف. در بازار محصولات، اگر رقابت کامل وجود نداشته باشد، منحنی دریافتی متوسط مؤسسه به سوی محور xها متمایل و نسبت به قیمتها دارای کشش ناقص است؛

---

۱۵. دربارهٔ قضیهٔ اویلر (Euler)، ر. ك.:

G. J. Stigler, *Production and Distribution Theories*, chap XII.
J.R.Hicks, *Theory of Wages*, Appendix

نتیجه آنکه دریافتی نهایی عامل تولید کمتر از ارزش محصول نهایی (محصول فیزیکی نهایی ضربدر قیمت) آن است. تفاوت میان ارزش کل محصول و جمع دریافتهای نهایی، سود رقابت ناقص را تشکیل می‌دهد.

ب. هنگامی که میان خریداران در بازارهای عوامل رقابت کامل وجود ندارد، منحنی هزینهٔ نهایی در زیر منحنی هزینهٔ متوسط قرار می‌گیرد. چون هزینهٔ نهایی عامل با دریافتی نهایی مساوی شده است، پاداش عامل (هزینهٔ متوسط) کمتر از دریافتی نهایی اوست: در اینجا سود انحصار خرید وجود دارد.

به علاوه، چنان که مچلوپ این مطلب را در میان گذاشته است، دشواری ورود به صنعت می‌تواند یا موجب حفظ منافع خالص در بلندمدت یا بقای موقتی این گونه منافع طی زمان ضروری برای رفع موانع ورود گردد. سه عامل در جهت منع ورود و در نتیجه ایجاد منافع کار می‌کند:

الف. شك و تردید دربارهٔ آیندهٔ صنعت.

ب. تقسیم‌ناپذیری در کسب منابع تولیدی (این منابع فقط در ابعاد معین به دست می‌آید).

پ. تحرك‌ناپذیری منابع تولیدی و این امر به مؤسسات امکان می‌دهد که یا این منابع را به ارزان‌ترین بها به دست آورند و یا هنگامی که آن را از زمان گذشته در تملك و اختیار دارند از نتیجهٔ آن مزیتی به ارزش بالاتر کسب نمایند.

اما فقط تحلیل نقایص رقابت برای توضیح سود کفایت نمی‌کند. ساختارهای بازار و قواعد بازی، همیشه معلوم نیستند، بلکه وسیلهٔ کارآفرینانی به صورت نمونه مورد تقلید قرار گرفته‌اند که *اعمال* قدرت می‌نمایند و می‌کوشند به منظور پیدایش منافعی که به فرض جست‌وجو می‌شود، نقایص رقابت را تشدید کنند. ژان مارشال[16]، عمل و تأثیر کارآفرینان اقتصادی را در ساختار بازارهای قلمرو و فعالیت خود مجسم کرده و کیفیات این تأثیر را در بازارهای محصولات و عوامل بدین شرح تعریف می‌نماید:

الف. در بازار محصولات، کارآفرینان تبلیغات بازرگانی را به راه می‌اندازند و برای ترقی تقاضای پولی درصدد اعمال فشار بر مقامات بر می‌آیند و به منظور جلوگیری از ورود رقبا به بازار تجمع می‌نمایند؛ روش بدبینانهٔ مالتوس را در زمینهٔ اقتصادی روا می‌دارند یا درخواست حمایت تعرفه‌ای می‌کنند.

16. Construction of a new theory of Profit, *American Economic Review*, Sept. 1951.

ب. در بازار عوامل، در جهت کاهش هزینه‌ها می‌کوشند به کار و سرمایه پاداش کمتر بدهند.

اقدام در جهت ترقی قیمتهای فروش همراه با فعالیت در جهت تنزل هزینه‌های تولید است. بنابراین، کارآفرین به منزلهٔ «عامل قطع و فصل قیمتهاست» و «سود پاداش فروش چیزی نیست، بلکه جایزهٔ پیروزی است».

۳) *توضیح سود بر پایهٔ رویدادهای اقتصادی*

در حالت ایستا، یعنی در دنیایی که دگرگونی پدید نمی‌آید، برخورد نمی‌شناسد و قیمت طی دورهٔ تولید تغییر نمی‌پذیرد، سود ویژه وجود ندارد.

در حالت پویا، تحول رویدادها می‌تواند منافع اتفاقی (منافع بادآورده)[17] ایجاد کند. درحالت ترقی قیمتها، ممکن است افزایش تولید به موانع موقتی یا دائمی برخورد. قیمت عوامل که قراردادی معین می‌شود، انعطاف‌ناپذیرتر از قیمت محصولات می‌باشد. در نتیجه، ترقی هزینه‌های تولید با سرعتی و با شدتی کمتر از ترقی قیمتهای فروش صورت می‌گیرد. تغییراتی در ارزش ذخایر به وجود خواهد آمد. در نتیجه، سود در این مورد به منزلهٔ یك مازاد رویدادی ظاهر می‌شود.

خصوصیت مشترك سه توضیح که هم اکنون عرضه شد، این است که سود با مواضع عینی کارآفرین ارتباط دارد نه با نقش اقتصادی این عنصر. سود همانا رقم باقی مانده، و مازادی فراسوی هزینه‌ای است که فقط به جهات ساختاری یا رویدادی به دست می‌آید.

بنابراین، می‌توان این پرسش را پیش کشیدکه سود، در صورتی که در اقتصاد نقش اقتصادی لازم و ضروری را ایفا کند، آیا فایده‌ای را عرضه می‌دارد؟

نظریه‌های ذهنی یا عینی در آنِ واحد پیشنهادهای سودمند و توضیحات جزئی و غیرجامع می‌دهند. بنابراین، می‌توان چنین اندیشید که سود را فقط یك عامل ساده و منحصر به فرد توجیه نمی‌کند، بلکه عوامل تعیین کنندهٔ آن پیچیده و مرکب می‌باشند. به نظر ما، نیل به این نتیجه‌گیری آسان است. اما آیا برتر نیست دستاوردهای پرمعنای نظریه‌ها را گروه‌بندی کنیم و به نظم و ترتیب در آوریم؟ به علاوه سودمندتر به نظر می‌آید که این کوشش را بیازماییم و نظریه‌ای متمم بر کلیهٔ نظریات از پیش موجود بیفزاییم.

---

17. windfall profits

قسمت سوم ــ عناصر برای توضیحی دربارهٔ سود

احساسی که از بررسی نظریه‌های سود ناشی می‌شود این است که اینان در یك زمینهٔ جانشین یکدیگر نبوده و سهم آنها غالباً بیشتر مکمل است تا متناقض. توضیح سود در اقتصادهای نامتمرکز جدید باید سه مطلب را بدین شرح در نظر بگیرد:

ــ جنبهٔ کارکردی سود؛

ــ میزان سود؛

ــ تخصیص سود.

به عقیدهٔ ما این دیدگاهها به قدر کفایت متمایز و مشخص و نیز آشکار نیست.

§ ۱. جنبهٔ کارکردی سود

در اقتصادهای نوین، سود بنگاه به شکلهای گوناگون و در شرایط نهادی پیچیده نمودار می‌شود.

سود مؤسسهٔ انفرادی همانا سود کارآفرین و آمیخته با زندگی بنگاه اوست که سرمایه‌های شخصی خود را در آن به کار می‌اندازد و کار خود را در اختیار می‌گذارد. سود بنگاه بزرگ ظاهراً سود یك نهاد و سازمانی است که از سهامداران خود جدا شده است و برای جریان کار خود اشخاص را ترقی می‌دهد و این افراد از لحاظ حقوقی مزدبگیر و از جهت اقتصادی «رؤسای» بنگاه هستند. در دنیایی که فعالیت اقتصادی نمی‌تواند منزه و عاری از هرگونه زور و جبر باشد، این نیز وسوسه‌انگیز است که به جنبهٔ خارجی اختلاف قدرت میان واحدهای اقتصادی یا طبقات اجتماعی اکتفا شود.

با این همه، هرگاه به حکم عقل درصدد برآییم تا سود را به منطق طرز کار اقتصاد بازار مربوط سازیم، کافی نیست که به این تحقیقات سطحی اکتفا کنیم.

ممکن است سود فقط براساس عمل تصدی و کارکرد بنگاه درك بشود و می‌دانیم که این دو کار در اقتصاد نامتمرکز جنبهٔ اساسی دارند. نتیجهٔ اجرای این کار با سه علامت مشخصه تحلیل می‌گردد:

الف. سازمان تولید: رهبری بنگاه فقط این نیست که عوامل تولید در کنار یکدیگر گذاشته‌شوند،بلکه باید با یکدیگر ترکیب و درهم ادغام گردند و این فعالیت به هیچ وجه صورت پراکنده و متناوب ندارد و پیوسته و مدام مورد تقاضا می‌باشد. یك بنگاه همانا یك طرح‌ریزی طولانی است.

ب. اعمال قدرت: بنگاه بدون همبستگی و بدون مسئولیت وجود ندارد. دلایل بسیار فراوان مشعر بر این است که بنگاه، در صورتی که دارای وحدت درك و اقتدار نباشد،

تحت تأثیر برنامه‌های متفاوت و ناجور کسانی که در آن همکاری می‌کنند، از هم‌می‌پاشد. فرانسوا پرو، ضمن انتقاد بجا و بحق از شومپتر که سودِمداری را نفی می‌کند، چنین می‌نویسد: «اگر مدار ساکن به نمایش انطباقات و تصحیحات‌ماشینی و غیرارادی جریانها اکتفا نکند، بلکه تصویری ساده از روابط میان انسانها عرضه بدارد که در جامعه زندگی می‌نمایند، درآمد محضاً ناشی از کارکرد اعمال قدرت باید در این مدار ثبت شود»[۱۸].

ب. فعالیت پویا مبتنی بر پیش‌بینیها: این نکتهٔ اساسی که از حد تحلیل نایت فراتر می‌رود، در *مقالهٔ* قابل توجه کِیرستد[۱۹] دربارهٔ نظریهٔ سود عنوان شده است. وی چنین می‌نویسد: «سود ممکن است به انواع گوناگون باشد، اما در کلیهٔ موارد... از رفتار بنگاهی ناشی می‌شود که به دور می‌نگرد و مبتنی بر پیش‌بینیهاست». و سپس چنین تصریح می‌کند:... «در اقتصاد پویا...، سود می‌تواند به منزلهٔ نتیجهٔ نوآوریها به عنوان نتیجهٔ اعمال انحصار فروش (یا انحصار خرید) و به عنوان نتیجهٔ تغییر قیمتها به دست آمده باشد. این وظیفهٔ کارآفرین است که بکوشد این تغییرات را پیش‌بینی و عمل مؤسسه را رهبری کند تا به سود دست یابد»[۲۰]. به نظر من، جملهٔ اخیر اهمیت خاصی دارد: «باقی مانده‌ها» در اقتصاد پرجنب‌وجوش پدیدار می‌شود، اما به هر حال، این باقی‌مانده‌ها فقط با واسطهٔ کارآفرین به صورت سود مؤسسه در می‌آید.

بنابراین، سود از لحاظ *کارکرد* با فعالیت بنگاه *ارتباط دارد* و این فعالیت خود در منطق اقتصاد بازار جای می‌گیرد. سود از جدل کارآفرین و محیط زاییده می‌شود؛ سود علامت موفقیت در سازمان، در اقتدار و در پیش‌بینی است.

نوشتهٔ آقای فرانسوا پرو درباره این مطلب شایان توجه است: «چنان که بارها اعلام شده است، خصلت بسیار قابل توجه سود بنگاه شاید فقط این نباشد که به صورت باقی‌مانده پدیدار می‌شود، بلکه گرایشهای بسیار متنوع و مختلف انسانی را هرچه فوری‌تر در جهت معین به حرکت وا می‌دارد. سود بهترین و بدترین را در خدمت هدفهای کارآیی اقتصادی بسیج می‌کند. سود عنصری نامطمئن بوده و هرگاه تثبیت یا محدود شود، مفهوم خود را از دست می‌دهد. سود در نقاط تلاقی پیش‌بینیهای خلاق، مشاهدات درست و تصادفات رویدادی تشکیل می‌یابد. سود هرگز نمی‌تواند بر اساس *مقدار* معین گردد، *شکل* سود درخور اهمیت فراوان است... زیرا *شکل* این درآمد همزمان با غرایز اقتباس، قدرت،

18. *Economie appliquée,* 1951, n°2, p. 282.
19. Keirstead, *Essay,* p.1.
20. *ibid.,* p. 35.

خلاقیت و حتی محتملا غریزهٔ نوع‌دوستی، تحرك را پدید می‌آورد»[۲۱].

سود فقط پاداش فعالیت بنگاه و ترغیب به عمل تصدی نمی‌باشد؛ سود نقش اساسی دیگری ایفا می‌کند: سود سرچشمهٔ پس‌انداز خلاق و انباشت سرمایه است. همان کسانی که منفعت می‌کنند، پس‌انداز را به مصارف تولیدی تخصیص می‌دهند. منافع بنگاههای انفرادی، منافع سهامداران و سود توزیع نشده، برای تجدید و بهبود وافزایش سرمایهٔ تولیدی اقتصاد و نیز پذیرش هزینه‌های نوآوری به کار می‌روند.

سود، تحت دو عنوان پاداش فعالیت بنگاه کارآمد و سرچشمهٔ مهم تشکیل سرمایه، کار واجب برای رشد اقتصاد را انجام می‌دهد.

با این همه، آیا تحلیل سود برحسب کارکرد غایت مطلوب است؟ در این مورد کافی است منافعی که مؤسسات در بعضی از بخشهای اقتصاد فرانسه ایجاد کرده‌اند، خاطرنشان گردد تا در اعتبار این تحلیل تردید شود. آیا این منافع بیشتر از موفقیت در سازمان، در اقتدار و در پیش بینی ناشی می‌شود یا از شبکهٔ حمایتهای داخلی و خارجی؟ انتقاد وارد نیست؛ زیرا برای اثبات اینکه باقی ماندهٔ سود بسیاری از بنگاهها به هیچ‌وجه با سود حاصل از عمل کارآفرین در اقتصاد مترقی ربطی نداشته است، می‌توان فرانسه را به عنوان «اقتصاد صاحبان درآمد ثابت» ذکر کرد.[۲۲] به علاوه، این باقی ماندهٔ سود، بیشتر اوقات از ترقی قیمتها پدید می‌آید، حال آنکه هرگاه سود نقش اقتصادی خود را ایفا کند، هزینه‌ها و قیمتها را به کاهش سوق می‌دهد.

هرگاه مشی تحلیل پیشنهادی دنبال شود، به عنوان نتیجه، در تمایز اساسی میان سودِ کارآیی و بهرهٔ مالکانه توفیق حاصل می‌گردد. سود براساس منطق اقتصادِ نامتمرکزِ پویا توجیه می‌شود. عملی که سود به عنوان پاداش بدان تعلق می‌گیرد، آن را به صورت یك پدیدهٔ اقتصادی ضروری در می‌آورد و نه یك عنصر ساختگی. چنین تحلیلی این مزیت را نیز در بر دارد که می‌تواند راهنمای سیاست اقتصادی باشد.

بنابراین، درست نیست که سود به منزلهٔ درآمد طبقهٔ معین تعریف شود. طبقات گذرا هستند یا تغییر شکل می‌یابند: سود پابرجا می‌ماند و کار اقتصادی که انجام می‌دهد نمی‌تواند از میان برود، زیرا شالودهٔ سود نه اجتماعی است و نه نهادی. دربارهٔ این نکته همفکر با هاتری به این نتیجه می‌توان رسید که: «پیشنهادهای ناظر به رهایی جامعه از

---

21. F. Perroux, *Le Capitalisme*, p. 30.

۲۲. ر. ك.:
Stat. et Et. fin., Supplément Finances françaises, 1953, n° 18, p. 198.

سوءِاستفاده‌ها و اجحافهای سود باید خدماتی را نیز در مقابل در نظر بگیرند که سودبرندگان انجام می‌دهند»[۲۳].

§ ۲. میزان سود

میزان سود، بنابر بنگاه، برحسب عوامل گوناگون تغییر می‌پذیرد:

الف. ممکن است فعالیت بنگاه با کارآیی بیشتر یا کمتر صورت گیرد.

هرگاه تمایز پیشنهادی شومپتر در *نظریهٔ تحول اقتصادی* اقتباس شود، از این دیدگاه می‌توان سودنوآوری را از منافع تقلید مشخص و جدا کرد.

همچنین، بدون دخالت فراگرد ناپیوستهٔ نوآوری، می‌توان به وجود سود استثنائی بنگاههای پویا و سود «عادی» بنگاههای معمولی پی برد.

ب. سود می‌تواند برحسب مراحل رویداد اقتصادی تغییر نماید و میزان آن با احتساب عواید غیراکتسابی ناشی از رویداد اقتصادی و از عناصر «بادآورده» متورم شود. منافع اتفاقی ممکن است ناشی از تغییر در سطح عمومی قیمتها یا انتقال تقاضا از يك بخش به بخش دیگر باشد.

پ. میزان سود به ساختارهای اقتصادی و یا دقیق‌تر به شکلهای بازار بستگی دارد. در اینجا، بازگشت به تعلیمات در باب نظریهٔ قیمتها را که قبلا تحلیل کرده‌ایم، بیهوده می‌دانیم: سود انحصارگر يك جانبه، سود انحصارگر چند قطبی و سود فروشندگان در وضعیت رقابت انحصاری نه فقط از خصوصیات این اشکال گوناگون بازار، بلکه همچنین از عمل کارآفرینان برای دفاع از خود این شکلها نتیجه می‌شود: به عنوان مثال، استراتژی قیمت حد که انحصارگر يك جانبه یا چند جانبه به مرحلهٔ اجرا می‌گذارد، هدف دیگری بجز ایجاد اطمینان در امنیت سودهای بالا ندارد.

ت. و سرانجام، میزان سود مستقل از ساختارهای اجتماعی نیست. عمل گروهها و دولت از این دیدگاه قاطع و مؤثر است.

در درون گروههای تولیدکننده، بنگاههای دارای بازده زیاد می‌گذارند تا مؤسسات کوچك ناباب ادامهٔ حیات بدهند، زیرا اینان قیمت محصول یا خدمت را به طور ساختگی در سطح بالا نگاه می‌دارند و به این ترتیب درآمد غیر اکتسابی تفاضلی مهمی را تأمین می‌نمایند.

گروههای اجتماعی ـ اقتصادی دوروبر دولت را می‌گیرند و از این طریق به دست

---

23. Hawtrey, «The Nature of Profit», *Economic Journal,* Sept. 1951.

دولت روی حجم منافع تأثیر می گذارند. مثال فرانسه نشان می دهد که عمل «گروههای فشار» در جهت اعطای امتیازات مالیاتی، سرانجام و در پایانِ حیات بیشتر مساعد به حال بهره برداریهای بزرگ کشاورزی بوده است تا خرده کشاورزان با قدرت تولیدی اندك؛ زیرا اینان تقریباً به طرزی اجتناب ناپذیر مشمول مالیات قرار نمی گرفته اند.

دولت با تخصیص کمکهای مالی، اغماض نسبت به اتحادیه‌های رسمی یا نیمه‌رسمی در مقیاس وسیع، با سیاستهای اعتباری و مالی خود نه فقط می تواند رقم منافع را بر اثر عواید غیراکتسابی نهادی متورم سازد، بلکه همچنین قادر است به مؤسساتی که در شرایط رقابت نابود می شدند، امکان بدهد تا در سایهٔ منافع کاذب باقی بمانند.

همین طور، هر دولت که به گونهٔ دیگر «الهام» بگیرد، می تواند سیاست محدودیت سود را اجرا کند و این امر پویایی بنگاهها و رشد اقتصاد را در معرض خطر قرار می دهد.

آقای ژان لوم می نویسد: «پاداش کارآفرین، معلق به نتیجهٔ همیشه غیرمطمئن و مبارزه و کشمکش مدام در تحرك میان خود گروههای متحرك است»[۲۴].

بنابراین، تنوع در عوامل تعیین کنندهٔ میزان منافع ایجاب می کند که جنبهٔ کارکردی سود همیشه در ذهن حفظ شود: توصیف سود به عنوان «درآمد طبقه» در زمینهٔ سیاست اقتصادی به جایی نمی رسد، زیرا این طرز توصیف نمی گذارد تا تقلب احتمالی در مورد مفهوم سود و نیز نقش سود در اقتصادهای نامتمرکز و پویا در برخی از وضعیتهای عینی نمودار شود.

§ ۳. تخصیص سود

در حال حاضر، تخصیص سود دیگر فقط مسئلهٔ داخلی بنگاه تلقی نمی گردد، بلکه جنبه‌های اجتماعی و سیاسی پیدا کرده است. این جنبه‌ها در پژوهش فرمولهای مشارکت کارگران در ثمرات پیشرفت و توسعه نمودار می شود.

الف) تخصیص سود در درون بنگاه به شکل و به ساختار این بنگاه بستگی دارد.

این تخصیص در بنگاه انفرادی مطلبی را مطرح نمی کند؛ سود به مالك بنگاه می رسد.

در موردی که بنگاه به صورت شرکت سهامی است، توزیع سود پیچیده تر می شود،

24. *Revue économique*, mai 1952, p. 409-410.

زیرا از روابط قدرتِ موجود میان سهامداران و «مدیریت بنگاه» ناشی می گردد.

سهامداران غالباً روحیهٔ صاحب سهم را دارند یعنی نخستین فکر و ذکر آنها تحرک سرمایه بوده و سپس مسئلهٔ بازده وجوه مطرح می شود. سهامداران بازده وجوه را برحسب نرخ بهره در بازار و نرخ سهمیِ منافع که میان بنگاههای نزدیك و مشابه یا بنگاههای ناظر توزیع شده است، ارزیابی می نمایند.

«مدیریت» یك بنگاه بیشتر دربارهٔ بنگاه می اندیشد تا به سهامداران و به نظر وی بنگاه مانند یك وجود مستقل است نه به صورت شرکت سهامداران. چنان که کِیرستد در جملاتی دلنشین ابراز می دارد، «بنگاه زندگی خود و عظمت خود را دارد ... و نیز مهمتر مصلحت خود اوست که باید هدف خدمت قرار گیرد».[۲۵]

همچنین، سودی که به دست می آید، ابتدا موافق مصلحت بنگاه به طرزی که مدیران پیشنهاد می کنند، بدین قرار توزیع می شود: تشکیل ذخایر؛ سرمایه گذاری مجدد به منظور توسعه؛ تأمین مالی هزینه های عملیات سنگین تر ، زیرا رشد بنگاه با ایجاد و توسعهٔ «قسمتهای» متعدد (پژوهش، تبلیغات بازرگانی، رسیدگی به مسائل متنازع فیه و موارد اختلاف، حسابداری و غیره) همراه بوده ونشانهٔ قدرت اوست؛ و افزایش « مخارج حیثیتی ».

و نیز به نفع بنگاه است که از محل منافع، مزایایی به کارمندان داده شود. به علاوه، کارها و وظایف تصدی در بنگاه نوین شکل مکمل مزد یا حقوق را پیدا می کند. و اما، «مدیریت» به معنای اخص، پاداشهای استثنائی می گیرد.

سرانجام، توزیع سهمی منافع، بیشتر اوقات، موافق با «سیاست سهمی منافع» صورت می گیرد. هرگاه هدف اخذ کمك از بازار سرمایه ها در آیندهٔ نزدیك باشد، به نفع بنگاه است که بر منافع سهمی توزیع شده بیفزاید، به ویژه اگر نرخ توزیع در گذشته ضعیف بوده است. به عقیدهٔ کِیرستد، «مطمئن ترین صورت این تعمیم است که نرخ گذشتهٔ منافع حاصله، راهنمای منتخب اکثر سرمایه گذاران باشد و هنگامی که ساختار دارایی محکم و استوار تلقی شده باشد، توزیع منافع به عنوان راهنمای دوم اهمیت پیدا می کند».[۲۶]

ب) تخصیص سود واحد اقتصادی نمی توانست مانع طرح مسئلهٔ مشارکت کارگران در ثمرات رشد در جوامع کنونی بشود.

---

25. *Essay*, p. 57
26. *Essay*, p. 61

کارآیی واحد اقتصادی به کمك عاملان گوناگون و به ویژه به مزدبگیران بستگی دارد. دشواری در گذاشتن نتایج به حساب فعالیت این یا آن گروه عامل، این واقعیت را از میان نمی برد.

به علاوه، اجرای روش تأمین مالی از منابع خود موجب افزایش ارزش دارایی بنگاهها می شود. ممکن است، تأمین مالی از منابع خود در آن واحد از طریق منافع سهمی و مزد بسیار پایین، هم بر سهامدار و هم بر مزدبگیر و وسیلهٔ قیمتهای زیاده بالا روی مصرف کننده سنگینی کند. فداکاری سهامدار، علی الاصول، بعداً با ارزش اضافی سرمایه یا توزیع سهام رایگان جبران می شود. فداکاری مصرف کننده می تواند در شاخه هایی که بهره وری سریعاً افزایش یابنده دارند با تنزل نسبی قیمت محصولات این شاخه ها تلافی گردد. مزدبگیران به سهم خود درخواست می کنند که حق آنها بر ازدیاد ارزش دارایی، بر تأثیر تأمین مالی بنگاهها از منابع خود شناخته شود؛ با این همه، میان تأمین مالی از منابع خود و حق مزدبگیران بر ازدیاد داراییها رابطهٔ اختصاصی وجود دارد، زیرا تأمین مالی سرمایه گذاریها از طریق استقراض آثار مشابه با مورد تأمین مالی از منابع خود در شرکای شرکت و مصرف کنندگان به وجود می آورد (ترقی قیمتها، تنزل منافع سهمی و مزدها).

اگر کارگران حق اختصاصی در مشارکت در ثمرات رشد تولید واحدهای اقتصادی نداشته باشند، دیگر مطلوب و منصفانه نیست که با روشهای مناسب بهترین عدالت توزیعی در تخصیص ثروتهای ناشی از توسعهٔ اقتصادی و ترقی فنی تأمین شود.

در *ایالات متحده*، مشارکت کارگران در ثمرات رشد تولید واحدهای اقتصادی با دو وسیلهٔ زیر تأمین می گردد:

ــ برنامه های خرید سهام[27]: در سال ۱۹۶۵، سه میلیون و نیم کارگر امریکایی، سهامدار واحد اقتصادی محل اشتغال خود شدند که نمایشگر ۱۸٪ مجموعهٔ صاحب سهم در ایالات متحده بوده است؛ این برنامه تماماً داوطلبانه و اختیاری می باشد.

ــ برنامه های تقسیم منافع[28]، که ممکن است یا برنامه های تقسیم سود به صورت وجه نقد[29] و یا برنامه های تقسیم سود با تأخیر[30] باشد. برنامه های اخیر، از سال ۱۹۳۹، از پشتیبانی مقامات عمومی و مزایای مهم مالیاتی برخوردار بوده اند.

---

27. stock purchase plans
28. profit sharing plans
29. cash profit sharing plans
30. deferred profit sharing plans

این برنامه‌ها در ایالات متحده بسیار رایج است و از هر چهار واحد اقتصادی، یکی مجری آن است (با بیشتر از پنجاه کارگر).

فرمولهایی که هم اکنون بدانها اشاره شد، این هدف را دارند که یا از معایب سهم‌بندی ثابت که برنامه‌های بازنشستگی برقرار می‌سازند، اجتناب به عمل آید و یا کارآیی عامل کار بهبود یابد و بر ثبات اشتغال بیفزاید و روح همکاری را در درون واحد اقتصادی بگسترد. به دیگر سخن، این قواعد با انگیزه‌های عملی بیشتر مطابقت دارند تا با ملاحظات مسلکی.

وضعیت در *فرانسه* جور دیگر است. در این کشور مشارکت کارگران در ثمرات رشد تولید نخست از عمل داوطلبانه و اختیاری واحدهای اقتصادی نسبتاً میانه و محقر نتیجه گردیده و سپس در سال ۱۹۶۷ به عنوان حق شناخته شده است.

این موضوع در سال ۱۹۶۵ به هنگام مذاکرات و مباحثات پارلمانی دربارهٔ طرح قانون وضع مالیات بر سهام و اوراق قرضه مطرح گردید. با اعطای مزایایی به صاحبان اوراق قرضه (۲۵٪ مالیات بندی مقاطعه‌ای به عنوان مالیات بردرآمد) و سهامداران (دارایی مالیاتی که به صورت اعتباری در خزانه برابر با نصف منافع سهمی خالص پرداختی شرکت در خزانه عرضه شده و گشایش یافته و ممکن است برای پرداخت مالیات بردرآمد مورد استفاده قرار گیرد)، آقای لوئی والون[۳۱] ترتیبی را به تصویب رسانید (مادهٔ ۳۳ قانون مورخ دوازدهم ژوئیهٔ سال ۱۹۶۵) مشعر بر اینکه دولت ملزم است پیش از اول ماه مه سال ۱۹۶۶ طرح قانونی را تسلیم نماید، «مبین کیفیاتی که حقوق مزدبگیران نسبت به افزایش ارزش دارایی واحدهای اقتصادی ناشی از تأمین مالی از منابع خودی را بشناسد و تضمین کند».

کمیسیون بررسی دولت گزارشی در این باب تهیه می نماید. دولت در تاریخ هفدهم اوت سال ۱۹۶۷ فرمانی دربارهٔ «مشارکت مزدبگیران در ثمرات رشد تولید واحدهای اقتصادی» صادر می کند که به اصطلاح جاری «سهم کارگران» نامیده می شود و با اندیشه‌هایی مطابقت دارد که ژنرال دوگل بارها در زمینهٔ طرحهای اجتماعی پیش می کشیده است.

نظام مورد پیش بینی در فرمان، در کلیهٔ واحدهای اقتصادی بخش خصوصی هنگامی قابل اجراست که لااقل صدنفر مزدبگیر در استخدام داشته باشند و نیز در واحدهای اقتصادی متوسط و دارای ابعاد کوچك که داوطلبانه به این نظام بپیوندند. این نظام بر واحدهای اقتصادی ملی نیز قابل اعمال است، به شرط آنکه به مقتضای خصلت خدمات عمومی تصحیحاتی را بپذیرد. با این وصف، این روش و اصول فقط در مورد واحدهای اقتصادی اجباری است که سود ده بوده یا بشوند.

وجوه حاصله از سهم کارگر در سود و در انتظار توزیع در حسابهای واحد اقتصادی به شکل «اندوختهٔ مشارکت» ثبت می شود. این اندوخته بر پایهٔ منفعت سال مالی پیشین پس از کسر مالیات بر شرکتها و تأمین ذخیره برای سرمایه گذاریها (در مورد شرکتهای شخصی، قبلا پاداش عادی رئیس واحد اقتصادی کسر می‌شود) تهیه می گردد. پیش از تعیین سهم کارگر و برای تأمین پاداش، مبلغی برابر با ۵٪ سرمایهٔ خود واحد اقتصادی از نفع خالص آن کسر محاسباتی می شود.

---

31. Louis Vallon

برای توجه به اهمیت کم و بیش زیاد مزد در تشکیل ارزش افزودهٔ واحدهای اقتصادی، میزان نفع خالص وسیلهٔ ضریب ویژه ای مساوی با نسبت مزدهای پرداختی به ارزش افزوده، تصحیح می گردد. وجوه سهم کارگر از سود به صورت قطعی مساوی است با نصف مبلغ حاصل به دنبال عملیات فوق الذکر.

توزیع حاصل شرکت در سود متناسب با مزد وصولی و رعایت دو حد بالاست: یکی آنکه مزد جز تا به میزان برابر با چهار برابر حد بالای موردنظر برای تعیین میزان بیشینهٔ سهمیه های تأمین اجتماعی و مدد معاش خانوادگی احتساب نمی شود و این یکی به منظور مساعدت به کارگرانی است که حقوق ناچیزی دارند؛ و دیگر آنکه میزان حقوق قابل تخصیص به همان کارگر برای همان کار نمی تواند از مبلغی برابر با نصف میزان سالانهٔ همین حد بالا تجاوز کند.

حقوق ناشی از سهم کارگر در سود طی پنج سال در اختیار قرار نمی گیرد. هدف این ترتیب، تشویق پس انداز و تشخیص روشن سهم کارگر از مزد است. مع هذا، این حالت عدم وصول در موارد استثنائی (ازدواج، اخراج، فوت،...) رفع شده است.

هرگونه خروج اختیاری و داوطلبانه از واحد اقتصادی متضمن حفظ حقوق مکتسبهٔ پیش گفته است.

استفاده از عواید سهم کارگر در سود در سه شکل خاص پیش بینی شده است: واگذاری سهام؛ شناخت حق طلبکاری برای کارگر یا به صورت سند صاحب سهم غیرقابل وصول در زمان حال و یا گشایش حساب مسدود؛ مصرف در بازار مالی یا به صورت پرداخت به سازمانهای سرمایه گذاری خارجی و یا تخصیص به برنامهٔ پس انداز تصدی.

فرمان، حدود بالنسبه انعطاف پذیری را ترسیم می نماید که قراردادهای منعقده بین واحد اقتصادی و نمایندگان کارگران باید در آن محدوده قرار بگیرند. اگر توافق میان اطراف ذی نفع امکان پذیر نباشد، نظام قانونی و مشروع مجری تخصیص به یك صندوق سرمایه گذاری با قید جریمهٔ تمدید دورهٔ ناموجودی وجوه مربوط به سرمایه گذاری برای مدت سه سال و کاهش نیمی از حد بالای «ذخیره برای سرمایه گذاریهای» واحد اقتصادی است.

واحدهای اقتصادی متمرد، به حکم دادرسان محاکم مدنی ملزم به اجرای توافق می شوند.

فرمان مورخ هفدهم اوت سال ۱۹۶۷ در یك زمان دو هدف اجتماعی واقتصادی را در بردارد و شکلهای خاص مورد پیش بینی به گونه ای است که واحدهای اقتصادی با تخصیص وجوهی برابر با مزد کارگران برای سرمایه گذاری، بر اساس همین میزان از تخفیف مالیاتی برخوردار و به سرمایه گذاری ترغیب می شوند. فرمان قاعدهٔ مالیاتی بخشودگی و مصرف مالیات بخشوده در سرمایه گذاری به سود واحدهای اقتصادی را مقرر می دارد.

در تاریخ سی ویکم دسامبر سال ۱۹۶۹، بیش از ۴۰۰۰ واحد اقتصادی و با تقریباً ۲۵۰۰۰۰۰ نفر مزدبگیر مشمول مقررات این فرمان شده اند. ۸۰٪ از این قراردادها با «کمیتهٔ تصدی» به عمل آمده است.

فرمان مورخ سال ۱۹۶۷ در میان فرمولهای عملی سهم کارگر از سود، تخصیص سهام واحد

اقتصادی را پیش بینی می کرد. این طرز تخصیص، موردنظر کردی فونسیه دوفرانس قرار گرفت. دولت، بنابه تقاضای رئیس جمهور در مورد بنگاه انحصار رنو بدین کار دست زده است. قانون مورخ دوم ژانویهٔ سال ۱۹۷۰ پیش بینی می کند که در پایان، ۲۵٪ سرمایهٔ انحصار رنو، یعنی سه میلیون سهم به مبلغ کل سیصد میلیون فرانك، میان کارکنان توزیع خواهد شد وابتدا مزدبگیرانی که پنج سال سابقهٔ خدمت دارند، ۴۵۰۰۰۰ سهم دریافت می کنند.

*

*　　*

تعدد برنامهٔ تحلیل و تعدد عوامل اثرگذار در سود، درسهایی هستند که از بررسی سود واحد اقتصادی حاصل می شوند. در این اوضاع و احوال، می خواهیم بدانیم آیا ممکن است یك نظریهٔ سود بسازیم؟ به نظر ما مسئله به طرزی نامناسب مطرح شده است. سود در زمینهٔ نهادی به اشکال گوناگون و گاهی پیچیده ظاهر می شود و در پوششی از شرایط اجتماعی و سیاسی قرار می گیرد. اساس، درك این نکته است که نهاد در خدمت کارکرد اقتصادی بنیادی برای جریان کار اقتصاد مترقی است: سود معنایی ندارد مگر آنکه از طریق واحد اقتصادی و انباشت سرمایه، کارآیی و توسعهٔ اقتصاد را تحریك نماید.

کتابشناسی

1) Ouvrages

F. Perroux, *Le problème du profit*, thèse droit, Lyon, 1926.
J. Schumpeter, *Théorie de l'évolution économique*, Paris, Dalloz, 1935.
B. Biet, *Théories contemporaines du profit*, éd. Génin, Paris, Libr. de Médicis, 1956.
H. Staub, *Le profit des grandes entreprises américaines*, Paris, A. Colin, 1954.
F. H. Knight, *Risk Uncertainty and Profit*, New York, 1921.
R. Triffin, *Monopolistic Competition and General Equilibrium Theory*, 1941 (voir p. 158-187).
B. S. Keirstead, *An Essay in the Theory of Profits and Income Distribution*, Oxford, Basil Blackwell, 1953 (tout particulièrement recommandé).
W. L. Crum, *Corporate Size and earning Power*, Harvard University Press, 1939.
M. Taitel, Profits, productive activities and New investment, *T.N.R.C.*, *Monographs*, n° 12, 1941.

2) Articles

De très nombreux articles ont été, surtout au cours de ces dernières années, consacrés au problème du profit. Certains servent à faire le point de l'évolution et de l'état présent de la théorie du profit. Indiquons parmi ceux-ci:
F. H. Knight, Profit, dans *Encyclopoedia of Social Sciences*, vol. 12 (repro-

duit dans les *Readings in the Theory of Income Distribution*).
R. M. Davis, The Current State of Profit Theory, *American Economic Review*, déc. 1951.
P. L. Bernstein, Profit Theory. Where do we go from here ? dans *The Quarterly Journal of Economics*, août 1953.
J. F. Weston, The Profit Concept and Theory : a restatement dans *The Journal of Political Economy*, avril 1954.
Boris Ischboldin, Die Theorie der Quasirente und des Profits, *Schmollers Jahrbuch*, LXXII, 1952.
J. Ullmo, La théorie du profit, *Revue d'économie politique*, 1949.

D'autres articles expriment une théorie particulière du profit. Nous en regroupons les principaux, selon l'ordre que nous avons adopté dans le texte pour leur présentation :

A) A. Landry, Sur la théorie du profit, *Revue d'économie politique*, 1938, p. 1473.
B) J. Schumpeter, The Creative Response in Economic History, *Journal of Economic History*, nov. 1947.
F. Perroux, Introduction à la *Théorie de l'évolution économique* de J. Schumpeter.
— Les trois analyses de l'évolution et la recherche d'une dynamique totale dans l'œuvre de J. Schumpeter, *Economie appliquée*, 1951, n° 2.
P. Dieterlen, Schumpeter, analyste du profit, *Economie appliquée*, 1950, n^{os} 3-4.
C) F. H. Knight, Profit and Entrepreneurial Functions, *Journal of Economic History*, déc. 1942.
J. R. Hicks, The Theory of Uncertainty and Profit, *Economica*, 1931.
J. F. Weston, A Generalized Uncertainty Theory of Profit, *American Economic Review*, mars 1950.
D) F. Machlup, Competition, Pliopoly and Profits, *Economica*, 1942 (repris dans *Economics of Sellers Competition*, 1953).
R. F. Harrod, Theory of Profit, dans *Economic Essays*, 1952.
J. Marchal, The Construction of a New Theory of Profit, *American Economic Review*, sept. 1951.
— Essai de construction d'une nouvelle théorie du profit, *Bulletin des transports*, nov. 1952.
J. Marchal et J. Lecaillon, *La répartition du revenu national*, II : *Les non-salariés*, Paris, 1958.

En liaison avec notre essai d'explication du profit, consulter :

F. Perroux, Les trois analyses de l'évolution, *op. cit.*
— Le profit et les progrès économiques, *Revue de l'Action populaire*, novembre 1957.
B. S. Keirstead, *An Essay in the Theory of Profits*, déjà cité.
R. A. Gordon, Enterprise, Profits and the Modern Corporation, *Explorations in Economics*, 1936 (reproduit dans les *Readings*, p. 558).
J. Lhomme, Le profit et les structures sociales, *Revue économique*, mai 1952.

جزءِ دوم از عنوان دوم

توزیع کارکردی: سهم نسبی عوامل در درآمد ملی

«اقتصاد سیاسی، به اعتقاد شما، پژوهش دربارهٔ ماهیت و علل ثروت است؛ من تصور می کنم که برتر است این علم را تحقیق در قوانینی بنامیم که طرز تقسیم محصول صنعت را میان طبقات شریك در ایجاد آن معین می کنند.» اینها عباراتی از نامهٔ ریکاردو به مالتوس، مورخ بیستم اکتبر سال ۱۸۲۰ است[1] و علاقهٔ ریکاردو را به تهیه و تنظیم نظریهٔ اقتصادی توزیع در مقیاس کلان در ارتباط با نظریهٔ رشد بلندمدت اقتصاد نشان می دهد.

بررسی مکانیسمهای حاکم بر تعیین سهم نسبی عوامل تولید در درآمد ملی در سراسر سالهای حکمفرمایی بلامنازع نظریهٔ نئوکلاسیك دربارهٔ بهره‌وری نهایی و قیمت عوامل تولید ناپیدا مانده است.

حرکت تازهٔ تحلیل اقتصاد کلان، پس از نظریهٔ عمومی لُردکینز در ارشاد به سوی راههای جدید نظریهٔ نوین توزیع مشارکت کرده است.

نظریهٔ بهره‌وری نهایی بر این فرضیه استوار است که تقاضای محصول معلوم و ثابت می باشد؛ این امر متضمن آن است که قیمت عوامل و بر اثر آن درآمدها می توانند بدون هیچ تغییری در تقاضای محصول تغییر بپذیرند. ثبات تقاضای محصول قابل قبول نیست، مگر آنکه سلیقه‌ها و سایر قیمتها و به ویژه درآمد کلی ثابت بمانند. و اما کینز ثابت کرده است که در قلمرو اقتصاد کلی، میان توابع تقاضای عوامل و پاداش اینان روابط متقابل وجود دارد. هر تغییر در قیمت یك عامل (در صورتی که عرضهٔ این عامل معلوم باشد) تغییراتی را در تقاضای کلی و در نتیجه در سطح درآمد ملی به بار می آورد.

---

1. *Oeuvres de Ricardo*, éd. P. Sraffa, vol. VIII, p. 278.

این نکته، به ویژه دربارهٔ مزد صادق است که در مقیاس کلی بخش مهمی از درآمد کلی قابل خرج را عرضه می کند. فرضیهٔ تقاضای ثابت محصول فقط در سطح بنگاه و برای حالت رقابت کامل می تواند به عمل آید و در این وضع، بنگاه هیچ گونه نفوذی درخور اهمیت بر اقتصاد اعمال نمی نماید.

نظریهٔ بهره وری نهایی که اساساً به توضیح تقاضای عوامل از سوی بنگاهها اختصاص یافته است، حتی پس از نوسازی، از نظر شماری از نویسندگان معاصر، به رغم کوششهای ابتکاری دستگاههای تحلیل نئوکلاسیکها در این زمینه، نمی گذارد تا به ترتیب سهم مزد، بهره و سود در «درآمد ملی» مورد توجه قرار گیرد. این نویسندگان نظریه هایی را آماده ساخته اند، یا الگوهایی را در مقیاس کلان تهیه نموده اند. ما در این باب، به اختصار، نظریه های اقتصاد کلان، ملهم از مکتب نئوکلاسیك و نظریه های اقتصاد کلان متأثر از افکار کینز را بررسی می کنیم.

فصل نخست

تحلیلهای اقتصاد کلان
با الهام از مکتب نئوکلاسیك

نظریهٔ نئوکلاسیك در باب «توزیع» اساساً یك نظریهٔ اقتصاد خرد است که به بازارها و قیمت عوامل تولید مربوط می‌شود و بر مفهوم بهره‌وری نهایی عوامل استوار می‌باشد. این مفهوم میان پدیده‌های تولید و پدیده‌های توزیع ارتباط برقرار می‌کند. نظریهٔ مزبور، اگرچه برای وضعیت رقابت کامل تهیه گردیده، اما ناگزیر با حالات رقابت ناقص تطبیق پیدا کرده است.

بعضی از نویسندگان درصدد برآمده اند تا برخی از ابزارهای تحلیل نئوکلاسیکها را در زمینهٔ اقتصاد کلان، برای توضیح طرز تعیین سهم عوامل تولید جا به جا نمایند. این مساعی را در قسمتهای بعدی بررسی خواهیم نمود.

قسمت اول ــ بهره‌وری نهایی و تحلیل توزیع در اقتصاد کلان: تابع تولید کاب-داگلاس

در سال ۱۹۲۸، دو اقتصاددان امریکایی به نامهای چارلز کاب و پُل داگلاس از لحاظ آماری به تحقیق در قوانین تولید پرداختند و تابع تولید را مورد استفاده قرار دادند و در نتیجه، درصدد توضیح پدیده‌های توزیع برآمدند.[1]

این دو نویسنده نسبت به نظریهٔ بهره‌وری نهایی و روح آن معتقد و وفادار مانده اند، زیرا تابع تولید برای تحلیل توزیع به کار رفته است و اما خود را در زمینهٔ سنتی تحلیل در

1. C.W.Cobb & P.H.Douglas, «A Theory of Production», *The American Economic Review,* supplement, May 1928.
P.H.Douglas, «Are there laws of production?», *The American Economic Review,*

مقیاس خُرد محدود نمی‌سازند و تحقیق آماری دربارهٔ مقادیر کلی را جانشین پژوهش دربارهٔ قیمت عوامل مختلف می‌نمایند.

۱) تابع تولید کاب ـ داگلاس در ابتدا به شکل زیر ارائه می‌شود:

$$P=b.L^{k}.C^{1-k}$$

P حجم تولید کلی،

L مقدار کار مصرفی،

و C ذخیرهٔ سرمایهٔ ثابت است.

b و k اعداد ثابت و b ضریب اندازه‌ای است که به واحدهای اندازه‌گیری مورد استعمال بستگی دارد.

این تابع دلالت بر بازده‌های ثابت مقیاس می‌کند، زیرا جمع توانهای L و C برابر با یك می‌باشد. تابع متجانس و خطی است.

برای احتساب پدیده‌های بازده صعودی و بازده نزولی، تابع به شکل زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

$$P=b.L^{k}.C^{j}$$

شرط $(k+j=1)$ رها می‌شود و توانها می‌توانند آزادانه تغییر بپذیرند.

توانهای k و j نمایشگر کششهای تولید نسبت به کار و سرمایه می‌باشند.

این تابع، در فرضیهٔ رقابت کامل میان کارآفرینان چنین نتیجه می‌دهد که سهم کار و سرمایهٔ ثابت در محصول کل برابر با ارزش کششهای هر یك از دو عامل خواهد شد. درواقع، در بازار رقابت کامل، هر عامل نرخ پاداشی مساوی با محصول نهایی خود دارد. اگر از تابع P نسبت به L فاصلهٔ جزئی بگیریم، به ترتیب زیر محصول نهایی کار را به دست می‌آوریم:

$$\frac{\delta P}{\delta L}=k.b.L^{k-1}.C^{j}$$

و هرگاه طرفین تساوی را در $\frac{P}{P}$ ضرب‌کنیم به رابطهٔ $\frac{\delta P}{\delta L}=k.\frac{P}{L}$ می‌رسیم.

چون نرخ مزد، w، معادل با $k.\frac{P}{L}$ است، حجم کلی مزد، W، در این شرایط چنین خواهد بود:

$$W=w.L=L.k.\frac{P}{L}=k.P$$

سهم مزد در درآمد کلی چنین خواهد شد:

$$\frac{W}{P}=k$$

در نتیجه، این سهم با ارزش توان k در تابع تولید یکسان است.

با استدلال مشابه می‌توان ثابت کرد که سهم سرمایهٔ ثابت در درآمد کلی چنین خواهد شد:

$$\frac{C}{P}=j$$

ارزش پارامترها در ایالات متحده، طی دورهٔ زمانی ۱۸۹۹-۱۹۲۲ چنین بوده است: $k=۰/۷۵$ و $j=۰/۲۵$ و $b=۱/۰۱$.

داگلاس از تابع تولید «قابلیت انحنای» منحنیهای بهره‌وری نهایی عوامل را استنباط می‌کند و برای آنکه سهم هر عامل در درآمد ثابت بماند، این قابلیت انحنا ضرورت دارد. به عنوان مثال، قابلیت انحنای منحنی بهره‌وری نهایی کار به میزانی تعریف شده است که اگر عرضهٔ کار ۱٪ افزایش یابد (عرضهٔ سرمایه ثابت می‌ماند) محصول نهایی کار به آن اندازه کاهش پیدا می‌نماید. در این حالت، کشش تقاضای هر عامل، معکوس قابلیت انحنا است. قابلیت انحنای منحنی بهره‌وری نهایی کار، $\frac{1}{۴}$ و منحنی بهره‌وری نهایی سرمایه $\frac{3}{۴}$ ارزیابی شده بود. کششهای تقاضای کار و سرمایه در این حالت به ترتیب ۴ و ۱/۳۳ تقویم شده است.

تحلیلهای آماری که کشورهای مختلف، برای دوره‌های متفاوت انجام داده‌اند، ثابت کرده‌اند که در اکثر موارد، ارزش k بسیار نزدیك به سهم مزد در محصول ($\frac{W}{P}$) است. بدین قرار، در ایالات متحده، طی این دورهٔ بررسی، ارزش k به طور متوسط ۰/۶۳ است، حال آنکه $\frac{W}{P}$ به طور متوسط ۰/۶۰۵ می‌باشد.[2]

نتایج حاصله از فعالیتهای علمی داگلاس این بوده است که از یك سو نظریهٔ بهره‌وری نهایی برای تعیین سهم نسبی عوامل در «درآمد ملی» مناسب بوده و می‌توانسته است در زمینهٔ اقتصاد کلان مورد استفاده قرار گیرد و از سوی دیگر، شرایط رقابت کامل از واقعیت به دور نبوده است.

۲) تابع تولید کاب-داگلاس از جهات مختلف مورد انتقاد قرار گرفته است.[3] ملاحظات زیر را از دیدگاه نظریهٔ «توزیع» که در اینجا در نظر می‌گیریم، می‌توانیم عرضه بداریم:

الف. کار و سرمایهٔ ثابت تنها عوامل مورد نظر هستند و سرمایهٔ در گردش

---

2. P.H.Douglas. «Are there laws of production?», *The American Economic Review*, 1948, p. 38.

۳. برای شرحی از این انتقادات، نگاه کنید به مقاله:

René Fruit, *Revue économique,* mars 1962.

(مخصوصاً مواد اولیه) که عامل مهم در سازمان تولید است مورد توجه قرار نگرفته و بنابراین، سهم سرمایهٔ ثابت در ارزش محصول کلی مساوی با توان سرمایهٔ ثابت در تابع نیست.

ب. معنای تابع را به دشواری می‌توان ارزیابی کرد، زیرا درجهٔ بالایی از حالت چند خطی میان متغیرهای مورد نظر وجود دارد.

در واقع، در حالت چند خطی، انطباق و تصحیح تابع تولید نمی‌تواند راه حل منحصر به فرد فراهم آورد و دربارهٔ روابط موجود میان متغیرها به نتایج دقیق منتهی گردد. در مورد تابع کاب-داگلاس ثابت شده است که حالت چندهمخطی مربوط به نرخهای رشد در مدت تولید و سرمایهٔ ثابت و کار بوده است. البته ترقی فنی می‌توانست مانند سرمایه و به طور جزئی نیروی کار عامل مسئول رشد محصول کلی باشد.

پ. دشواری دیگر هنگامی بروز می‌کند که کشش تقاضای کار موردنظر قرار گیرد. براساس تابع تولید می‌توان ثابت کرد که این کشش با فرمول $\frac{1}{k-1}$ معلوم می‌شود. آمارهای موجود نشان می‌دهند که اندازه‌های k بین ۰/۶۰ تا ۰/۸۰ نوسان دارند؛ بنابراین، کشش تقاضای کار بسیار بالا است، زیرا از ۲/۵ تا ۵ تغییر می‌کند.

به علاوه، به این حقیقت پی برده می‌شود که برای آنکه عامل کار سهم مثبت در درآمد ملی داشته باشد، شرط لازم این است که کشش تقاضای کار هرگز از واحد کمتر نباشد.

نتیجه آنکه هر افزایش در نرخ مزد موجب کاهش بیشتر در حجم کلی مزد و در حجم اشتغال می‌گردد. چنین است نتیجه‌ای که از ساختار منطق نظریهٔ داگلاس ناشی می‌شود. این نتیجه هرگونه نفوذ سندیکاها یا دولت را برای بهبود وضعیت کارگران از طریق ترقی نرخ مزد نفی می‌کند. آقای برونفن برنر[۴]، یکی از شاگردان داگلاس ناگزیر این حقیقت را بازشناخته است که هرگاه عرضهٔ کار تغییرپذیر باشد و کارگران بخواهند به مزد واقعی بیشینه موافق با اشتغال دست یابند، تابع تولید نمی‌تواند مسائل تغییر دستمزد در بلندمدت را در نظر بگیرد.

بنابراین، تابع کاب-داگلاس برای بررسی مسئلهٔ توزیع در زمان سنجیده و کامل نیست.

ت. درپایان، قبول فرضیهٔ رقابت کامل که پایه و اساسِ تابع داگلاس است، چنان

4. Bronfenbrenner, *The American Economic Review,* Dec. 1939, p. 793-796.

که این نویسنده خود نیز پذیرفته، غیرممکن است: «مسئله همانا ایجاد سازش میان نتایج [حاصله] و واقعیات بس آشنای رقابت ناقص، انحصار چندجانبه و انحصار یك جانبه است.... دریافت این نکته بسیار شگفت انگیز است که سهم کار تقریباً برابر با سهمی است که تحت شرایط رقابت کامل انتظار می‌رود».[5]

بنابرکلیهٔ دلایل مذکور، به‌رغم خصوصیت و جنبهٔ ابتکاری کوشش داگلاس و همکاران وی، این موضوع را نمی‌توان در نظر گرفت که اصول تحلیل نهائیون در توزیع به طور مستقیم بتوانند در زمینهٔ اقتصاد کلان برای تعیین سهم نسبی عوامل کار و سرمایه در «درآمد ملی» اعمال بشوند.

قسمت دوم ــ درجهٔ انحصار و سهم نسبی عوامل

تحول ساختارهای اقتصاد نوین مجموعهٔ فرضیه‌هایی را که نظریهٔ رقابت کامل بر آنها استوار بوده، مورد تردید قرار داده است. تحلیل بازارها و قیمتها به منظور توجه به ترکیب عناصر رقابت و انحصار که در آن مراکز تحقق می‌یابد، تجدید شده است. ما دیده‌ایم که چگونه نظریهٔ بهره‌وری نهایی می‌بایستی تعریف گردد تا بهتر بر شکلهای کنونی بازارهای عوامل اعمال شود.

با این همه، نظریهٔ انحصار نیز برای توضیح بعضی از جنبه‌های توزیع «درآمد ملی» در مقیاس کلان مورد استفاده قرار گرفته است. کالکی[6] برای تعیین عواملی که سهم نسبی مزد را در درآمد کلی و ثبات این سهم را در بلندمدت معین می‌کنند، به این نظریه متوسل می‌شود.

۱) در بررسی «توزیع درآمدملی»، که درسال ۱۹۳۹ منتشر گردیده است[7]، کالکی سهم نسبی مزدهای پرداختی به کارگران دستی (به استثنای حقوق) را در «درآمد ملی» ناخالص خصوصی (ارزش کل افزوده توسط واحدهای اقتصادی خصوصی) مطالعه می‌کند و به این حقیقت پی می‌برد که در کشورهای سرمایه‌داری، این سهم در بلندمدت پایدار می‌ماند.

5. *The American Economic Review,* March 1948, p. 38.
6. Michaël Kalecki
7. *Essays in the Theory of Economic Fluctuations,* 1939, p. 13-41.

کالکی درصدهای زیر را برای انگلستان به دست می‌آورد:

۴۱/۴:۱۸۸۰	۴۰/۷:۱۹۱۱	۴۳/۰:۱۹۲۴	۴۳/۰:۱۹۲۸	۴۳/۰:۱۹۳۲
		۴۰/۸:۱۹۲۵	۴۲/۴:۱۹۲۹	۴۲/۷:۱۹۳۳
	۳۹/۴:۱۹۱۳	۴۲/۰:۱۹۲۶	۴۱/۱:۱۹۳۰	۴۲/۰:۱۹۳۴
		۴۳/۰:۱۹۲۷	۴۳/۷:۱۹۳۱	۴۱/۸:۱۹۳۵

لازم به‌یادآوری است که بررسی جدیدترفلپس براون و هارت[۸] نشان می‌دهد که‌ازسال ۱۸۷۰ تا ۱۹۵۰، سهم مزد در «درآمد ملی» داخلی انگلیس، به استثنای درآمد ناشی ازخارجه، بین ۳۶/۶٪ (سال ۱۹۱۳) و ۴۲/۳٪ (سال ۱۹۴۹) تغییر کرده است.

کالکی در ایالات متحده به ثبات همانند با انگلستان برمی‌خورد:

۳۴/۹:۱۹۱۹	۳۹/۳:۱۹۲۳	۳۷/۰:۱۹۲۷	۳۴/۹:۱۹۳۱
۳۷/۴:۱۹۲۰	۳۷/۶:۱۹۲۴	۳۵/۸:۱۹۲۸	۳۶/۰:۱۹۳۲
۳۵/۰:۱۹۲۱	۳۷/۱:۱۹۲۵	۳۶/۱:۱۹۲۹	۳۷/۲:۱۹۳۳
۳۷/۰:۱۹۲۲	۳۶/۷:۱۹۲۶	۳۵/۰:۱۹۳۰	۳۵/۸:۱۹۳۴

ثبات سهم مزد در دوره‌ای که رشد سندیکاهای کارگری پدید آمده و جنگها و بحرانهای جدی به وقوع پیوسته، ممکن است عجیب به نظر آید. آیا در این دریافت «قانون اقتصاد سرمایه‌داری» وجود ندارد؟ کالکی از تفکر دربارهٔ این موضوع منفك و دور نشده است.

وی ثبات سهم مزد را توسط دو عامل توجیه می نماید: یکی درجهٔ متوسط انحصار در اقتصاد و دیگری سطح قیمتهای مواد اولیه.

می‌دانیم که درجهٔ انحصار یك بنگاه را می‌توان مطابق فرمول لرنر با رابطهٔ زیر تعریف و معین نمود:

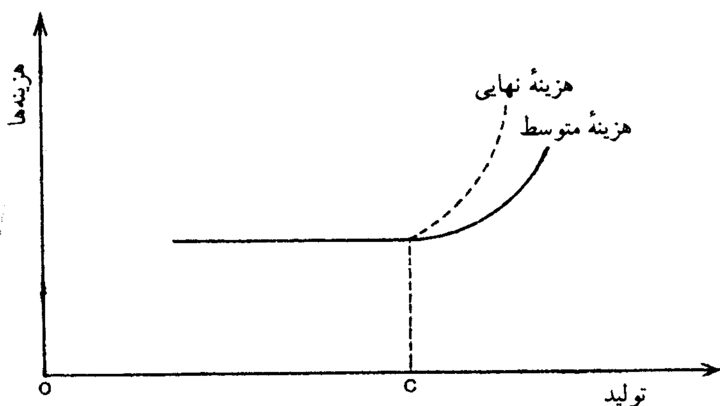
$$(1) \quad \mu=\frac{p-m}{p}$$

p قیمت کالا و m هزینهٔ نهایی آن است. ضریب μ میان صفر (حالت رقابت کامل که هزینهٔ نهایی در آن مساوی با قیمت است) و واحد (حالتی که یك قیمت برای یك کالا معین شده و هزینهٔ نهایی این کالا صفر است) می‌تواند تغییر نماید.

کالکی، ضمن کاربرد روش میانگین وزن‌دار، مفهوم درجهٔ انحصار را بر اساس درجهٔ انحصار بنگاه برای اقتصاد بر روی هم تدوین می کند و به این ترتیب، استدلال بر پایهٔ «بنگاه دارای صفت نمایندگی» صورت می گیرد که تولید و قیمت میانگین وزن‌دار تولیدات و قیمتهای بنگاههای خاص می باشند.

8. E.H.Phelps Brown, P.E.Hart, *The Economic Journal*, 1952, p. 253.

فرضیهٔ اصلی کالکی بر این اساس است که بخش بزرگی از اقتصاد تحت شرایط ظرفیت اضافی (تجهیزات جزئاً مورد استفاده واقع شده است) کار می کند و نتیجهٔ این امر ثبات هزینه‌های متوسط کار و مواد اولیه برای مقدار مهمی از تولید است. نتیجه آنکه هزینهٔ نهایی کار و مواد اولیه با هزینهٔ متوسط تطبیق می نماید، زیرا تولید یك واحد اضافی از محصول ضرورتاً ترقی هزینه‌های کار و مواد اولیهٔ اضافی را به همراه نمی‌آورد. (در شکل ۱۸، تا نقطهٔ C که سطح تولید موافق با ظرفیت کامل را نشان می‌دهد، هزینهٔ متوسط ثابت است و هزینهٔ نهایی با هزینهٔ متوسط تطبیق می نماید.)



شکل ۱۸

چون سایر عناصری که در هزینه‌های نهایی تولید وارد می‌شوند و بر اثر تغییر در مقدار تولید تغییر می‌پذیرند، برای نوسانات عادی این تولید نسبتاً قابل اغماض هستند، می‌توان قبول کرد که هزینهٔ نهایی تولید با هزینه‌های متوسط کار و مواد اولیه تطبیق پیدا می کنند. بنابراین فرمول (۱) را می‌توانیم به صورت زیر بنویسیم:

$$\mu = \frac{p-a}{p} \quad (۲)$$

در تساوی بالا، a هزینهٔ متوسط در واحد کار و مواد اولیه است و $(p-a)$، درآمد سرمایه‌داری ناخالص (سود، بهره، بهرهٔ مالکانه، استهلاك) و با حقوق در واحد محصول مطابقت می نماید.

درآمد ناخالص سرمایه‌دار و کار و حقوق، به ازای تولید کل x چنین خواهد شد:

$$\sum xp\mu = x(p-a) \quad (۳)$$

اگر از بنگاه فراتر برویم و اقتصاد را در نظر بگیریم، درآمد ناخالص کلی سرمایه‌دار و حقوق کلی چنین خواهند بود:

$$\sum xp\mu = \sum x(p-a) \quad (۴)$$

اما $\sum xp$ رقم کل فروش اقتصاد (که این را نیز می‌توانیم با T مشخص کنیم) است.
دو طرف معادلهٔ (۴) را بر $\sum xp$ (یا T) تقسیم می‌کنیم:

$$\frac{\sum xp\mu}{\sum xp} = \frac{\sum x(p-a)}{T} \quad (۵)$$

$\frac{\sum xp\mu}{\sum xp}$ میانگین عددی کلیهٔ درجات انحصار فردی است که وسیلهٔ رقم فروش بنگاهها تعدیل شده است. $\sum\frac{x(p-a)}{T}$ سهم درآمدهای ناخالص سرمایه‌دار و حقوق در رقم فروش کل است.

هرگاه درجهٔ متوسط انحصار را $\bar{\mu}$ بنامیم، معادلهٔ (۵) بدین صورت در می‌آید:

$$\bar{\mu} = \frac{\sum x(p-a)}{T} \quad (۶)$$

فرمول (۶) دلالت بر این معنی دارد که سهمِ نسبی درآمدهای ناخالص سرمایه‌داران و حقوق در میزان فروش کلی مستقیماً وسیلهٔ درجهٔ متوسط انحصار اقتصاد معین شده است. چون سهمِ دیگر از رقم فروش کلی با مزد کارگران دستی و هزینهٔ مواد اولیه مطابقت می‌نماید، این نتیجه به دست می‌آید که سهم نسبی مزد به درجهٔ انحصار و به هزینهٔ مواد اولیه بستگی دارد.

این نتیجه‌گیری در صورتی معتبر است که درآمد ناخالص ملی (رقم فروش کلی منهای هزینهٔ کلی مواد اولیه که بتواند در بازار به فروش رود و محصولات واسطه‌ای) را به جای رقم فروش کلی اقتصاد در نظر بگیریم.

A را درآمد ناخالص ملی و W را مزد می‌نامیم؛ (A−W) درآمدهای ناخالص سرمایه‌داران را نشان می‌دهد.

در این صورت، فرمول (۶) را می‌توان چنین نوشت:

$$\bar{\mu} \quad \frac{A-W}{T} \quad (۷)$$

دو طرف معادلهٔ (۷) را در $\frac{T}{W}$ ضرب می کنیم:

$$\bar{\mu}\frac{T}{W}=\frac{A-W}{W} \qquad (۸)$$

یا:

$$\bar{\mu}\frac{T}{W}=\frac{A}{W}-1 \qquad (۹)$$

از آنجا رابطهٔ زیر را به دست می آوریم:

$$\frac{W}{A}=\frac{1}{1+\bar{\mu}\frac{T}{W}} \qquad (۱۰)$$

این فرمول نشان می‌دهد که هرگاه $\bar{\mu}$ بالا برود و هزینهٔ مواد اولیه زیاد بشود (زیرا این جریان قیمتها را ترقی می‌دهد و ارزش $\frac{T}{W}$ را زیاد می کند)، $\frac{W}{A}$- سهم مزد در درآمد ناخالص ملی کاهش می یابد.

پس از اثبات این قضیه که سهم مزد در درآمد ملی وسیلهٔ درجهٔ انحصار متوسط در اقتصاد و قیمت مواد اولیه معین می شود، چنان که آمار نشان می‌دهد، می توان ثبات نسبی سهم مزد را درك کرد.

کالکی عقیده دارد که افزایش درجهٔ انحصار در انگلستان و ایالات متحده، به‌ویژه در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۳۵، با کاهش قیمت مواد اولیه و اساسی جبران شده است. اگر این تنزل به وجود نمی‌آمد، سهم نسبی مزد گرایش به کاهش پیدا می کرد.

۲) نظریهٔ کالکی برای ساخت نظریهٔ بلندمدت توزیع که ارزش و اعتبار تحلیلی داشته باشد آزمونی بسیار جالب بوده و در بعضی از محافل که رعایت دقت و صحت علمی هدف دیگری بجز خدمت به یك موضع سیاسی ندارد، با استقبال ناشی از علاقه‌مندی رو به رو شده است. اما این امر به هیچ وجه از ارزش ذاتی نظریه نمی کاهد. با این همه، ضروری است محدودیتهای این نظریه به اختصار نشان داده شود:

الف. پایهٔ آماری آن ضعیف است. دنلپ نارسایی انتخاب و طرز تنظیم داده های آماری مورد استفاده برای ایالات متحده را به تفصیل خاطرنشان ساخته است.[۹] میترا،

9. J.T.Dunlop, *Wage Determination Under Trade Unions*. p. 174.

به نوبهٔ خود این نکته را مطرح کرده است[۱۰] که در مورد انگلستان در کوتاه مدت و دربلندمدت تغییر مهمی در درجهٔ انحصار دیده نمی‌شود.

ب. در زمینهٔ نظری، استفاده از مفهوم «درجهٔ» انحصار قابل بحث است. درجهٔ انحصار یك دادهٔ مستقل نیست؛ و همیشه به سایر داده‌ها نظیر هزینه‌های نهایی کار و مواد اولیه،تقاضا، حجم کلی تولید، عوامل فنی و طبیعی حاکم بر ساختار تولید بستگی دارد. بنابراین، درجهٔ انحصار نمی‌تواند به عنوان تنها متغیر توضیحی مورد استفاده قرار گیرد.

به علاوه، نظریهٔ کالکی تکرار مکررات است: اگر فرض کنیم که منحنی هزینهٔ نهایی موازی با محور x است، می‌توانیم، در عین حال، کلیهٔ قضایای دیگر نظریه را نتیجه بگیریم؛ کالکی خود به این واقعیت پی برده است[۱۱] واما ممکن است این پرسش را پیش کشید که آیا منحنی هزینهٔ نهایی «بنگاه دارای صفت نمایندگی» مورد استفادهٔ کالکی، در مقیاس اقتصاد، خصوصیت «صاف و تخت» را دارد؟[۱۲] منحنیهای هزینه‌های نهایی بنگاههای انفرادی می‌توانند تا ظرفیت کامل افقی بوده و سطوح متفاوت هزینه داشته باشند. هنگامی که تقاضا به سرعت افزایش یابد، بنگاههای دارای هزینهٔ پایین ممکن است نتوانند تقاضا را متناسب با افزایش تولید، برآورده سازند؛ سهم بنگاههای دارای هزینهٔ بالا در تولید بالا می‌رود. به این ترتیب، در هر صنعت، ترقی هزینه‌های نهایی پدید می‌آید و منحنی هزینهٔ نهایی نمایشگر تمام اقتصاد می‌تواند به صورت مثبت خمیده شود، هر چند این منحنی برای هر بنگاه انفرادی افقی باشد. در نتیجه، سهم عامل کار نمی‌تواند مستقل از سطح تولید «بنگاه دارای صفت نمایندگی» تعیین گردد.

سرانجام، این ادعای کالکی که «بر خلاف عقیدهٔ جاری اختراعات و کشش جانشینی میان سرمایه و کار هیچ یك کمترین نفوذی در توزیع درآمد ندارند»، نمی‌تواند پذیرفته شود. حتی اگر در نظر بگیریم که درجهٔ انحصار عامل اساسی توزیع است، این واقعیت را نمی‌توانیم نادیده انگاریم که درجهٔ انحصار به هزینهٔ نهایی کوتاه‌مدت بستگی دارد و این هزینهٔ نهایی تحت تأثیر اختراعات قرار می‌گیرد؛ به علاوه، درجهٔ جانشینی میان کار و سرمایه تا اندازهٔ زیادی بر تغییرات هزینهٔ کلی گروه مزد بگیر و در نتیجه بر

10. A. Mitra, *The Share of Wages in National Income,* chap. IV.
11. Kalecki, *Studies in Economic Dynamics,* 1943, p. 16-17.

۱۲. ر. ك.:
Melvin W. Reder, *American Economic Review,* May 1952, p. 101.

موضع منحنی هزینهٔ نهایی حاکم می‌باشد.

۳) کالکی، به تازگی، تغییراتی در نظریهٔ اولیهٔ مورد پشتیبانی خود پدید آورده است، بدون آنکه نتیجه‌گیریهای گذشتهٔ خود را به همان اندازه تغییر دهد.[۱۳]

وی، عقیدهٔ لرنر دربارهٔ درجهٔ انحصار را رها می‌کند و این فرضیه را که بنگاه «می‌کوشد منافع خود را با هر روش تقریباً دقیق بیشینه سازد»، به دور می‌افکند.

کالکی پایهٔ کار را بر معادلهٔ زیر می‌گذارد:

$$p=mu+n\bar{p} \qquad (۱۱)$$

رابطهٔ بالا نشان می‌دهد که p قیمت هر واحد کالا که بنگاه مقرر کرده و مبتنی است بر هزینهٔ متغیر متوسط (u) که برای تولید موردنظر ثابت تلقی شده است از یك سو، و از سوی دیگر بر قیمت متوسط وزن‌دار کلیهٔ بنگاههای متعلق به صنعت ($\bar{p}$)؛ m و n ضرایب مثبت و n باید کمتر از واحد باشد؛ این ضرایب که سیاست تعیین قیمتهای بنگاه را مشخص می‌نماید، به اصطلاح درجهٔ انحصار بنگاه را منعکس می‌کند.

تولید صنعت، میانگین وزن‌دار مجموعهٔ بنگاهها در صنعت را به صورت زیر به دست می‌دهد:

$$\bar{p}=\overline{mu}+\overline{np} \qquad (۱۲)$$

و یا:

$$\bar{p}=\frac{\bar{m}}{1-\bar{n}}\bar{u} \qquad (۱۳)$$

معادلهٔ (۱۳) نشان می‌دهد که نسبت قیمت متوسط در صنعت به هزینهٔ متوسط در واحد کالا به $\frac{\bar{m}}{1-\bar{n}}$ بستگی دارد، که کالکی این رابطه را درجهٔ متوسط انحصار می‌نامد. اگر درجهٔ متوسط انحصار افزایش یابد، قیمت نسبت به هزینه بالا می‌رود.

این معادلهٔ (۱۳) است که پایهٔ تحلیل توزیع توسط کالکی را تشکیل می‌دهد. نسبت قیمت متوسط به هزینهٔ متغیر متوسط مساوی با نسبت دریافتهای کلی صنعت به هزینه‌های کلی آن است. از آنجا نتیجه می‌شود که نسبت دریافتها به هزینه‌های متغیر پایدار است و برحسب آنکه در مورد درجهٔ انحصار چه اتفاقی بیفتد افزایش یا کاهش می‌یابد.

در این صورت، کالکی میان نسبت دریافتها به هزینه‌های متغیر و سهم نسبی مزد در

---

13. Kalecki, *The Theory of Economic Dynamics*, London, 1954.

ارزش افزودهٔ صنعت رابطه برقرار می‌کند. w، سهم نسبی مزد را فرمول زیر به دست می‌دهد:

$$w=\frac{W}{W+(k-1)(W+M)} \qquad (۱۴)$$

در تساوی بالا، W حجم مزد پرداختی در صنعت، M میزان مخارج خرید مواد اولیه برای صنعت، k نسبت دریافتهای کلی صنعت به هزینه‌های متغیر کلی، یعنی درجهٔ انحصار است. ($k=\frac{A}{W+M}$)

اگر j را نسبت مخارج اولیه به مخارج مزد بنامیم و صورت و مخرج کسر (۱۴) را بر W تقسیم کنیم، رابطهٔ زیر را به دست می‌آوریم:

$$w=\frac{1}{1+(k-1)(j+1)} \qquad (۱۵)$$

از این معادله نتیجه می‌شود که سهم نسبی مزد در ارزش افزودهٔ صنعت وسیلهٔ درجهٔ انحصار و نسبت مخارج مواد اولیه به مخارج مزد معین می‌گردد.

در واقع، برای آنکه دریافتها لااقل با هزینه‌های متغیر برابر شود، k باید مساوی با واحد یا بزرگتر از واحد باشد. به این ترتیب، هنگامی که k برابر با یك است، دریافتهای کل مساوی با مجموع مخارج مواد اولیه و مزد است. جمع هزینه‌های ثابت و منافع برابر با صفر بوده و میزان مزد همان ارزش افزودهٔ صنعت است. هرگاه k بزرگتر از واحد و به هر اندازه باشد، میزان مزد کسری مثبت از ارزش افزوده و بزرگتر از نسبت مخارج مواد اولیه به مخارج مزد و کمتر از سهم مزد در ارزش افزوده به ازای هر ارزش معلوم k است.

کالکی در مقیاس کل اقتصاد، ضمن تعدیل فرمول مربوط به هر صنعت برحسب اهمیت آن صنعت در دریافتهای کل، معادلات مربوط به صنایع مختلف را با هم جمع می‌زند و به این ترتیب نشان می‌دهد که عوامل تعیین کنندهٔ سهم نسبی مزد در «درآمد ملی» عبارتند از درجهٔ انحصار، نسبت قیمتهای مواد اولیه به هزینه‌های مزد در واحد تولید و ساختار صنعتی اقتصاد.

این طرز ارائهٔ جدید نظریهٔ کالکی نیز به ایرادات مهمی برمی‌خورد. نخست آنکه مفهوم قیمت متوسط وزن‌دار برای یك صنعت (معادلهٔ ۱۱) که کالکی بر مبنای آن مفهوم جدید درجهٔ انحصار و متفاوت با لرنر را ارائه می‌دهد، فاقد دقت است. در واقع،

در اقتصادی که رقابت انحصاری حکومت می کند، چگونه یك «صنعت» را می توان تعریف کرد؟ **البته می توان** کشش متقاطع تقاضا را مورد استفاده قرارداد (رجوع شود به جلد اول، **چاپ اول**، صفحهٔ ۵۳۱)، اما ترسیم هر خط تقسیم وجدایی جنبهٔ اختیاری پیدا می کند.

به علاوه، اگر درجهٔ انحصار را به عنوان نسبت دریافتهای کل به هزینه های متغیر کل تعریف کنیم، در این صورت نمی توانیم سهمهای نسبی را توضیح دهیم، زیرا استدلال شکل تکرار مکررات را می گیرد. در واقع، در هر اقتصاد بسته، اگر هزینه های استعمال سرمایه مستثنی گردد، هزینه های کلی را فقط مزد تشکیل می دهد و در نتیجه، لازم است تفاوت میان دریافتهای کل و هزینه های متغیر، بنا به تعریف، منافع را معین کند.

در پایان، اضافه می کنیم که مسئلهٔ ثبات سهم مزد در «درآمد ملی» شاید یك مسئلهٔ کاذب باشد: در حقیقت، تازه ترین بررسی آماری (کراویس برای ایالات متحده[14] و فیلیس دین برای انگلستان[15]) در ثبات سهم مزد تردید می نماید و در هر صورت به تحلیل بسیار پیچیده تر عوامل شریك در تعیین سهم عوامل مختلف در «درآمد ملی» و در بلندمدت منتهی می شود.



در پایانِ بررسی تحلیلهایی که از اندیشه های مکتب نئوکلاسیك الهام می گیرند به این نکته بر می خوریم که منحنیهای تقاضا و عرضهٔ مورد استفاده در نظریهٔ بنگاه را در زمینهٔ توزیع برای حصول نتایج در مقیاس اقتصاد کلان بدون اقدام به تغییرات عمیق در آنها نمی توان به کار برد. منحنی تقاضا از بنگاه، مطابق معمول، بر پایهٔ فرضیه های معین: سلیقه های مشخص مصرف کنندگان، درآمد کلی معین و سایر قیمتهای معلوم، ساخته شده است. برای تحلیل تغییر در طرز توزیع در مقیاس کلان، منحنیهای انفرادی باید به ازای هر تغییر در درآمد کلی و توزیع آن از نوساخته بشوند؛ هر تغییری از این نوع متضمن پیدایش تغییر در کشش تقاضا و در نتیجه، در درجهٔ انحصار است. همین طور، منحنی عرضهٔ یك بنگاه، در صورتی که تولید کل تغییر نکند، تغییر

14. I.B.Kravis, *The American Economic Review,* Dec. 1959, p. 917.
15. Phyllis Deane & A. Cole, *British Economic Growth, 1688-1959* (Cambridge University Press, 1962), p. 279 ff.

نمی‌پذیرد.

تحلیلهایی که از مکتب نئوکلاسیك تأثیر می‌پذیرند نمی‌توانند مشکلات موجود در گذرگاه اقتصاد خرد به اقتصاد کلان را رفع نمایند.

فصل دوم

تحلیلهای اقتصاد کلان ملهم از مکتب کینز

«کینز در *نظریهٔ عمومی*، خانهٔ شیشه‌ای نظریهٔ ایستا را خردکرده و از هم پاشیده است تا بتواند مسئلهٔ واقعی، یعنی علل بیکاری را مورد بحث قرار دهد. اما این تحلیل در محدودهٔ کوتاه‌مدت ساخته شده بود و در این حالت ذخیرهٔ سرمایه و شیوهٔ فنی تولید معلوم است. این تحلیل حوزهٔ وسیعی از مسائل بلندمدت، پوشیده از خرده شیشه‌های پراکندهٔ نظریهٔ ایستا را جا گذاشته و فقط پیشنهادهای مبهمی داده است دایر به اینکه چگونه این ساختار متلاشی می‌تواند از نو ساخته شود.»

در قالب این جملات است که خانم جوآن رابینسون[1] آثار «انقلاب کینز» را توصیف می‌نماید. یکی از مسائلی که کینز در *نظریهٔ عمومی* مورد نظر قرار نداده... (در صورتی که در *رساله‌ای در باب پول*[2] بدان توجه داشته است)، همانا مسئلهٔ توزیع «درآمد ملی» است. با این همه، کینز، ضمن ارائهٔ تحلیل طرز کار اقتصاد کلان و تعلیم این نکته که تغییر قیمت عوامل روی سطح تقاضای کلی و در نتیجه روی سطح درآمد کلی تأثیر می‌گذارد[3]، بررسی توزیع را متفاوت با تحلیل مکتب نئوکلاسیك پیشنهاد می‌نماید. مکتب اخیر در زمینهٔ اقتصاد خرد بر اساس فرضیهٔ ثبات تقاضای کلی مؤثر بسط و تکامل می‌یابد.

نویسندگان بعد از کینز، نه فقط ضمن بسط مضامین تحلیل *نظریهٔ عمومی*، بلکه با استفاده از برخی اندیشه‌های کینز در *رساله‌ای در باب پول* (جلد اول) به ساخت نظریهٔ

---

1. Joan Robinson, Preface on: *The Accumulation of Capital,* 1956.
2. *Treatise on Money*
۳. ر.ك.: جان مینارد کینز، *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*. فصل نوزدهم.

توزیع در مقیاس کلان مبادرت ورزیده اند.

کینز، در این اثر، بعضی از روابط بنیادی میان منافع، سطح قیمتها، سرمایه گذاری و مصرف را بررسی و ثابت می کند که منافع کلی را تصمیمات گروههای مختلف عاملان، مانند تصمیمات مصرف کارگران، تصمیمات سرمایه‌گذاری کارآفرینان، تمایل نقدینگی عاملهای گوناگون و تصمیمات مقامات پولی دربارهٔ عرضهٔ پول معین می نماید.

کینز، همچنین اشاره می کند که به ازای هزینه‌های معلوم تولید، اگر کارآفرینان قسمتی از منافع خود را برای کالاهای مصرفی خرج کنند، منافع در بخش کالاهای مصرفی به میزانی برابر با این خرج افزایش می یابد و باز هم ثروت کارآفرینان مانند پیش افزایش پیدا می نماید. بدین قرار، منافع کوزه بیوه زن یا «سرچشمهٔ لایزال ذخیره» را به خاطر می آورد که به تدریج خالی و بازپر می شود. اما، اگر کارآفرینان زیان بینند و بخواهند با تقلیل مخارج مصرفی خود، یعنی با پس‌انداز بیشتر، جبران نمایند، کوزه به صورت «چاه ویل» در می آید که هرگز پر نمی گردد؛ در واقع، کاهش مخارج زیانی به میزان برابر به تولید کنندگان می زند.

به این ترتیب، کینز، منافع کارآفرینان را به مخارج کارآفرینان متصل می کرد. صاحبنظران نوین، به ویژه کالکی، بالدینگ و کالدور، این اندیشه را اقتباس می نمایند. نویسندهٔ اخیر بر پایهٔ این فکر فرمول ترکیبی بسیار مناسبی بدین شرح می سازد و مورد استفاده قرار می‌دهد: «سرمایه‌داران آنچه را خرج می کنند به دست می آورند؛ کارگران آنچه را به دست می آورند خرج می کنند».[۴]

الگوی توزیع در اقتصاد کلان روز به روز پرشمارتر می شود. در این زمینه، نقش پیشاهنگ را بالدینگ ایفا کرده است.[۵]

در اینجا، فقط نظریهٔ کالکی و الگوی کالدور را که به نظر ما به ویژه بیان کنندهٔ مختصات این جریان تحلیل است، در نظر می گیریم.

---

4. Alternative Theories of Distribution, *Review of Economic Studies* (1955-56, p. 96.)

۵. برای مطالعهٔ الگوهای بالدینگ ر. ك.:

Marchal. *Rapport au Congrès des Economistes de Langue française,* (Paris, 1960).

قسمت اول ـ تحلیل کالکی

کالکی در *نظریهٔ اقتصاد پویا*[۶] تحلیلی دربارهٔ تعیین منافع کلی ارائه کرده و در نتیجه راه را به سوی نظریه‌های بعدی کالدور و خانم جوآن رابینسون گشوده است.

کالکی فرض می‌کند که فقط دو گروه عامل اقتصادی، یعنی کارگران و سرمایه‌داران وجود دارد و دربارهٔ اقتصاد بسته‌ای استدلال می‌کند که نقش حکومت در آن قابل اغماض است.

کالکی بحث را از برابری زیر آغاز می‌نماید:

$$V \equiv I + Cp + Cw \qquad (۱)$$

برابری بالا این معنی را می‌دهد که ارزش محصول ناخالص ملی (V) مساوی است با جمع ارزش سرمایه‌گذاری ناخالص (I) و مخارج مصرفی سرمایه‌داران (Cp) و مخارج مصرفی مزدبگیران (Cw).

از سوی دیگر، محصول ناخالص ملی (V) نیز مساوی با مجموع مزد (W) و منافع ناخالص (P) شامل استهلاك، منافع تقسیم نشده، سود مقسوم شرکاء و اجاره بها و بهره است.

$$V \equiv W + P \qquad (۲)$$

کالکی فرض می‌کند که کارگران کلیهٔ درآمد خود را در خرید کالاهای مصرفی به مصرف می‌رسانند، یعنی:

$$W = Cw \qquad (۳)$$

در نتیجه، پس از ترکیب معادلات (۱) و (۲) می‌توان چنین نوشت:

$$P = I + Cp \qquad (۴)$$

معادلهٔ بالا این معنی را می‌دهد که «سرمایه‌داران می‌توانند در یك دورهٔ مفروض نسبت به دورهٔ پیشین تصمیم به مصرف یا سرمایه‌گذاری بیشتر بگیرند، اما نمی‌توانند تصمیمی در مورد کسب سود بیشتر اتخاذ نمایند. *بنابراین، تصمیمات سرمایه‌داران دربارهٔ سرمایه‌گذاری و مصرف است که میزان منافع را معین می‌کند و نه برعکس*».[۷]

کالکی بر تحلیل پیشین دو تعریف زیر را عرضه می‌دارد:

الف. اگر دورهٔ بررسی کوتاه و مختصر باشد، مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری

---

6. *The Theory of Economic Dynamics*
7. *op. cit.*, pp. 45-46.

سرمایه‌داران را تصمیمات متخذه در دوره‌های پیشین معین می‌کند. تغییرات خلاف انتظار در ذخایر می‌تواند سرمایه‌گذاری واقعی را از سرمایه‌گذاری موردنظر دور سازد.

ب. تصمیمات مصرف و سرمایه‌گذاری، مطابق معمول، برحسب مقادیر واقعی اتخاذ می‌شود و طی این مدت ممکن است قیمتها تغییر یابند. همچنین، در معادلهٔ (۳) متغیرها باید وسیلهٔ شاخص قیمتهای مناسب برای دستیابی به مفاهیم واقعی تصحیح شود.

قسمت دوم ــ الگوی کالدور

کالدور، در مقاله‌ای که به نظریهٔ «توزیع» تخصیص داده[8] و عناصر آن را در الگوهای بعدی خود دربارهٔ رشد به کار گرفته، الگویی در اقتصاد کلان در باب توزیع مبتنی بر مکانیسم کینزی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ارائه کرده است. کالدور، پس از توصیف نظریه‌های پیشین (ریکاردویی یا کلاسیك، مارکسیستی، نئوکلاسیك یا نهاییون)، از این فکر دفاع می‌کند که هرچند کینز در نظریهٔ عمومی مسائل توزیع را در نظر نگرفته، اما دستگاه تحلیل کینز در حل این مسائل می‌تواند به کار رود. کالدور با استفاده از اصل فزاینده نشان می‌دهد که در توابع معلوم پس‌انداز، مزدبگیران و سرمایه‌داران، سهم منافع تابعی از نسبت سرمایه‌گذاری به این محصول کلی است.

اینك وضعیت اشتغال کامل عوامل تولید را در نظر می‌گیریم و نامگذاریهای زیر را به عمل می‌آوریم:

Y، محصول یا درآمد کلی که به عنوان داده تلقی شده است؛

W، مزد (منظور مجموعهٔ درآمدهای کار، مزد و حقوق است)؛

P، منافع (مقصود کلیهٔ درآمدهای مالکیت است و نه فقط درآمدهای کارآفرینان)؛

Sw، پس‌انداز کلی ناشی از مزد؛

Sp، پس‌انداز کلی ناشی از منافع.

بنابه فرض، میلهای نهایی مصرف و پس‌انداز مزدبگیران و سرمایه‌داران متفاوت هستند.

بنابراین، برابریهای زیر را می‌توان نوشت:

$Y=W+P$ (منافع + مزد = درآمد کلی)

8. *Review of Economic Studies,* Feb. 1956.

$I=S$ (پس‌انداز = سرمایه‌گذاری)

$S=Sw=Sp$ (پس‌انداز از منافع + پس‌انداز از مزد = پس‌انداز کلی)

هرگاه سرمایه‌گذاری (I) به عنوان داده و توابع پس‌انداز فقط متناسب تلقی گردد، روابط زیر به دست می‌آید:

$$Sw=swW$$

$$Sp=spP$$

و به دست می‌آید:

$$I=spP+swW$$

$$=spP+sw(Y-P)$$

$$=(sp-sw)P+swY$$

و از آنجا چنین نتیجه می‌شود:

(۱) $$\frac{I}{Y}=(sp-sw)\frac{P}{Y}+sw$$

(۲) $$\frac{P}{Y}=\frac{1}{sp-sw}\cdot\frac{I}{Y}-\frac{sw}{sp-sw}$$

هرگاه میل نهایی به پس‌انداز مزدبگیران و سرمایه‌داران معلوم باشد، سهم منافع از «درآمد کلی» فقط به رابطهٔ سرمایه‌گذاری به محصول کلی ($\frac{I}{Y}$) بستگی دارد. هرگاه sp بزرگتر از sw باشد، دستگاه پایدار و با ثبات است $\frac{1}{sp-sw}$ را می‌توان به منزلهٔ «ضریب حساسیت توزیع درآمد» تعریف نمود، زیرا نمایشگر تغییر سهم منافع و بر اثر آن تغییر سهم سرمایه‌گذاری در تولید است.

معنای الگو منوط به این فرضیه است که $\frac{I}{Y}$ نسبت به تغییرات در دو میلِ به پس‌انداز یك متغیر مستقل می‌باشد. عوامل تعیین کنندهٔ این نسبت را توسط نرخ رشد ظرفیت تولید G (در حال اشتغال کامل، G مساوی است با نرخ رشد ترقی فنی به علاوهٔ افزایش نیروی کار) و نسبت سرمایه به محصول (v) موافق معادلهٔ زیر می‌توان معین کرد:

(۳) $$\frac{I}{Y}=G.v$$

بنابراین، الگوی کالدور نشان می‌دهد که سهم منافع در درآمد کلی ($\frac{P}{Y}$)، نرخ سود نسبت به سرمایه‌گذاری ($\frac{P}{v.Y}$) و نرخ مزد واقعی (که $\frac{W}{L}$ می‌نامیم) تابع $\frac{I}{Y}$ می‌باشند و این رابطه خود مستقل از $\frac{P}{Y}$ و $\frac{W}{L}$ تعیین شده است.

با این همه، کالدور از محدودیتهای الگوی خویش به شرح زیر ناآگاه نیست:

الف. چون مزد واقعی نمی‌تواند کمتر از کمینهٔ وجه معاش باشد، $\frac{P}{Y}$ به ارزشی که الگو نشان داده است، نمی‌تواند برسد، مگر آنکه نرخ مزد واقعی از این کمینه W تجاوز کند. در نتیجه می‌توان نوشت:

$$\frac{P}{Y}\leqslant\frac{Y-\acute{w}L}{Y} \qquad (۴)$$

ب. سهم منافع در درآمد کلی نمی‌تواند کمتر از میزانی بشود که به ازای آن نرخ سود لازم برای ترغیب سرمایه‌داران به سرمایه‌گذاری سرمایهٔ خود کمینه باشد. اگر این نرخ کمینه را r بنامیم، می‌توانیم بنویسیم:

$$\frac{P}{vY}\geqslant r \qquad (۵)$$

پ. هرگاه نرخ معین سود را در میزان فروش در نظر بگیریم و بدانیم که به «درجهٔ انحصار» موجود در اقتصاد بستگی دارد و آن را n بنامیم، یك محدودیت اضافی به صورت زیر خواهیم داشت:

$$\frac{P}{vY}\geqslant m \qquad (۶)$$

ت. نسبت سرمایه به محصول (v) نباید تحت تأثیر نرخ سود قرار گیرد، وگرنه خود نسبت سرمایه‌گذاری به محصول ($\frac{I}{Y}=G.v$) به نرخ سود بستگی پیدا می‌کند.

این شرط به دلایل زیر به دشواری قابل رعایت و تحقق‌پذیر است:

ـ از یك سو، ارزش کالاهای سرمایه‌گذاری برحسب کالاهای مصرفی همراه با نرخ سود به قسمی تغییر می‌نماید که حتی به ازای شیوهٔ معین فنی، v، مستقل از $\frac{P}{Y}$ نخواهد بود. کالدور تصمیم می‌گیرد این نکته را نادیده انگارد؛

ـ از سوی دیگر، بر اثر کاربرد شیوه‌های فنی کاراندوز بیش‌وکم سودمند و مقرون به

صرفه، $\frac{P}{Y}$ می‌تواند روی v اثر بگذارد. کالدور فرض می‌کند که v همراه با $\frac{P}{Y}$تغییر نمی‌پذیرد، زیرا نوآوریهای فنی خیلی بیشتر از روابط قیمتها بر v اثر می‌گذارد. بنابراین، می‌توانیم بنویسیم:

$$V=\bar{v}$$

به فرض اینکه v تغییر نکند، کالدورقبول می‌نمایدکه‌بازای سطح معین معلومات، کارآفرینان نمی‌توانند عوامل تولید را جایگزین یکدیگر سازند، یعنی ضرایب تولید ثابت می‌باشند. به علاوه، وی قبول دارد که تغییر نرخ مزد در تصمیمات سرمایه گذاری تأثیر ندارد؛ سرانجام، چنین می‌انگارد که نوآوریهای فنی خنثی بوده و نوآوریهای جدید مستقل از قیمت عوامل می‌باشند.

کالدور اشاره می‌کند که وی خیلی مطمئن نیست که نحوهٔ ورود بهره‌وری نهایی در همهٔ این جریانات چگونه است و بهره‌وری نهایی هرقدر هم مهم به نظر آید، بر اثر حساسیت فوق‌العادهٔ v نسبت به تغییر$\frac{P}{Y}$ به دخالت مبادرت می‌ورزد. اما چون این حساسیت با فرضیهٔ کالدور حذف گردیده، روشن است که دیگر برای بهره‌وری نهایی محلی باقی نمی‌ماند.

از آنجا که نظریهٔ کالدور با مجموعه‌ای از تساویها ارتباط دارد، می‌توان این پرسش را پیش کشید که آیا این نظریه به صورت ساده تکرار مکررات نیست. به نظر می‌رسد که محتوی تجربی نظریه در این فرضیهٔ ضمنی است که ضرایب پس‌انداز sp و sw، پارامترهایی هستند که طی زمان تغییر نمی‌نمایند: اگر sp و sw طی زمان ثابت بمانند، این نتیجه در معادلهٔ (۱) به دست می‌آید که تغییرات در رابطهٔ$\frac{I}{Y}$ باید همراه با تغییرات متناظر در سهم منافع باشد. چنین به نظر می‌رسد که همان‌طور که الگوی رشد کالدور نشان می‌دهد، این نویسنده ضرایب پس‌انداز در بلندمدت را به طور کلی ثابت فرض می‌کند.

اگر بپذیریم $sw=0$ است، معادلهٔ (۲) را می‌توانیم به صورت زیر می‌آوریم:

$$\frac{P}{Y}=\frac{1}{sp}\cdot\frac{I}{Y} \qquad (۸)$$

در این حالت، مزد یك باقیمانده است، زیرا منافع تحت تأثیر میل به سرمایه گذاری و میل به مصرف سرمایه‌داران قرار دارد.

اگر فرض شود که $\frac{I}{Y}$ و sp طی زمان ثابت هستند، سهم مزد نیز ثابت می‌ماند؛ مزد واقعی به طور خودکار هر سال، همراه با افزایش تولید سرانه، زیاد می‌شود.

در بررسی تحول نظریهٔ توزیع، ما در محدودهٔ الگوهای اقتصاد کلان قرار گرفته ایم و حدود آن را نشان داده ایم.

این الگوها از این جهت جالب توجه‌اند که در تحلیل توزیع مکانیسمهای مورد استفاده در نظریهٔ عمومی اقتصاد کلان به کار می‌روند و بازهم به ویژه از این لحاظ که رابطهٔ موجود میان سرمایه گذاری، مزد و منافع را نشان می‌دهند.

به علاوه، این الگوها راههای تحلیل توزیع را در درون نظریهٔ رشد ارائه می نمایند.

این الگوها برای آنکه نگوییم به اختصار و اجمال برگذار شده اند، بسیار ساده گردیده اند و فقط سرآغاز نظریهٔ توزیع در اقتصاد کلان می باشند.

کتابشناسی

R. Tavitian, *La part des salaires dans le Revenu National*, Paris, Librairie de Médicis, 1959.

K. E. Boulding, *A Reconstruction of Economics*, Wiley, 1950.

P. Davidson, *Theories of Aggregate Income Distribution*, New Brunswick, New Jersey, Rutgers University Press, 1960.

S. Weintraub, *An Approach to the Theory of Income Distribution*, Philadelphia, 1958.

— *A General Theory of the Price Level, output, Income Distribution and Economic Growth*, Philadelphia, 1959.

M. W. Reder, Alternative theories of Labor's Share, dans *The Allocation of Economic Resources*, M. Abramovitz, éd., Stanford University Press, 1959.

جزءِ سوم از عنوان دوم

توزیع شخصی

بررسی پدیده‌های توزیع، چنان که دیده‌ایم، می‌تواند از دیدگاه توزیع کارکردی یا شخصی انجام گیرد.

دیدگاه اخیر به این تحقیق می‌رسد که چه عناصری درآمدهای افراد را تشکیل می‌دهند و چه عواملی سطح این درآمدها را معین می‌کنند. به این ترتیب با مسئلهٔ نابرابری درآمدهای شخصی برخورد می‌شود.

درآمد یك فرد شامل کلیهٔ پاداشهایی است که درمقابل مشارکت خود، یا مشارکتهای گوناگون خود در فراگرد تولید به دست می‌آورد، مانند مزد، بهرهٔ سرمایه‌ای که به وام داده می‌شود، سود سهمی شرکاء از سهام شرکت، منافع صنعتی، بازرگانی یا کشاورزی. کلیهٔ این عناصر با درآمد عوامل (عامل کار یا عامل سرمایه) یا با درآمدهای کارکردی (منافع کارآفرینان) مطابقت می‌نمایند. تعیین این درآمدها نتیجهٔ مکانیسمهایی است که قبلا تحلیل کرده‌ایم. اما این مکانیسمها در درون ساختارهایی عمل می‌کنند که وسیلهٔ نوعی توزیع منابع مختلف خدمات تولیدی میان عاملان اقتصادی مشخص شده‌اند. این توزیع، خود، به مالکیت خصوصی عوامل تولید و قواعد حقوقی بستگی دارد و قواعد اخیر انتقال مالکیت و به ویژه حق توارث را معین می‌نمایند.

به این ترتیب، بررسی توزیع شخصی نه فقط نقش عوامل اقتصادی، بلکه بخصوص اهمیت عوامل حقوقی و اجتماعی حاکم بر بیش و کم نابرابری درآمدها را آشکار می‌کند.

از آغاز قرن بیستم، سیاستهای توزیع مجدد درآمدها در کلیهٔ کشورها به منظور تحقق توزیع منصفانه‌تر «درآمد ملی» بسط و تکامل یافته‌اند.

عوامل دیگر وابسته به تحول ساختارها نیز به کاهش نابرابری درآمدهای شخصی کمك نموده اند.

ما این مباحث را به دنبال یکدیگر بررسی خواهیم کرد.

فصل نخست

توزیع مجدد درآمدها

نابرابری درآمدها واقعیتی است که همیشه توجه انسانها را جلب کرده است؛ این موضوع برای اصلاح‌طلبان سیاسی و اجتماعی مضمون انتخاب نیز می‌باشد. تنوع منابع اینان به طور جزئی اعتراضات وارده را توضیح می‌دهد. نابرابری درآمدها فقط ناشی از نابرابریهای کارآیی و بهره‌وری نیست و اگر تنها اختلاف در موفقیت را بیان کند، به طور نسبی پذیرفتنی است. همچنین، این نابرابری از توزیع نابرابر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نتیجه می‌شود و این مالکیت نشان نهادهای حقوقی (نظام مالکیت و ارث) را برخود دارد و تحت تأثیر عوامل اجتماعی (روابط میان طبقات اجتماعی) قرار می‌گیرد.

بعضی از درآمدها از کوشش شخصی و از کار افراد ذینفع ناشی می‌شود، حال آنکه برخی درآمدهای دیگر بدون هرگونه کار آشکار (بهره ـ سود) به دست می‌آید. به این ترتیب، تقسیم درآمدهای کار و درآمدهای «بدون کار» انجام می‌گیرد.

سابقهٔ انتقاد بر نابرابری درآمدها و محکومیت آن به قدمت دنیا می‌رسد: هدف غایی برابری، طرفداران اخلاق، انقلابیون و رجال دولتی را تحت تأثیر قرار داده است. هرگاه به دورهٔ خودمان بسَنده کنیم که مساعی به منظور توزیع مجدد درآمدها در جهت تساوی بیشتر افزایش یافته است، سه جریان فکری به ویژه معتبر و نافذ را ملاحظه می‌نماییم:

الف) مکاتب سوسیالیستها که مالکیت خصوصی، ارث و درآمدهای «بدون کار» را متهم می‌سازند؛

ب) عقاید طرفداران نقش شخصیت که بر لیاقت وجود انسانی و حق کلیهٔ افراد بشر تا به میزان کمینهٔ اجتماعی تأکید می‌ورزند؛

پ) جریان فکری مکتب کینز که به نابرابری درآمدها تحت عنوان اشتغال کامل انتقاد می‌کند، به این ترتیب که شرح می‌دهد چگونه این نابرابری تقاضای کالای مصرفی را برآورده نمی‌سازد و زمینهٔ تشکیل و تجمع وجوه نقدی بی‌کار را فراهم می‌آورد و نارسایی در تقاضای کلی ایجاد می‌نماید.

به علاوه، دگرگونیهای سخت اقتصادی و اجتماعی، که از مشخصات عصر ما است، در جوامع معاصر تمایل زیاد به امنیت را بسط داده‌اند و این امر نیز گرایش به توزیع مجدد درآمدها را تشدید و تقویت نموده است.

سرانجام، گروههای اجتماعی وسایل تحریك توزیع مجدد درآمدها را به سود خود در وجود قدرت سازمانی و نفوذ سیاسی یافته‌اند که به نظر نمی‌رسد وضعیت اقتصادی آنها این حالت را همیشه توجیه کند.

بنابراین، احساسات عالیه و نیز دفاع از منافع قابل بحث و محل ایراد منشاءِ سیاستهای توزیع مجدد است. این سیاستها مقدار بسیار مهمی از درآمدهای پولی را در بر می‌گیرد. اصول حاکم بر کارآیی اقتصادی و اجتماعی از بررسی شیوه‌هایی که به کار رفته و نتایجی که تاکنون به دست آمده، کشف گردیده است.

قسمت اول ــ شیوه‌های توزیع مجدد

بیشتر اوقات، توزیع مجدد درآمدها در محدودهٔ مالیهٔ عمومی موردنظر قرار می‌گیرد و اما این دیدگاه جنبهٔ جزئی و غیرجامع دارد.

بعضی از نویسندگان تأکید کرده‌اند که دولت فقط یکی از عاملان توزیع مجدد است: واحدهای اقتصادی که در بازار عوامل با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند می‌توانند برحسب قدرت خود به تشکیل درآمدها جهات دیگر بدهند. ولی ما اکنون این عمل را یادآور نمی‌شویم، زیرا قبلا نقش نیروهای قراردادی را در تعیین واحدهای مختلف عوامل شرح داده‌ایم.

در اینجا شایان اهمیت این است که دولت، که نقش اساسی در تعیین غایی درآمدهای شخصی دارد، در دو مرحلهٔ عمده به شرح زیر دخالت می‌نماید:

۱) دولت می‌تواند در فراگرد تعیین قیمت عوامل تولید و کالاها دخالت کند و به این ترتیب می‌کوشد از آن عامل اقتصادی که در وضع نامساعد قرار دارد حمایت نماید و درآمد متفاوت با درآمدی را که فقط و فقط از عمل مکانیسمهای بازار ناشی شود، تضمین کند.

۲) سپس، دولت می‌تواند از عاملهای تولید درآمدهایی را وصول نماید و در این مورد نتایج توزیع شخصی را تغییر دهد. در نتیجه در تقاضای کالاها و خدمات تغییر پدید آورد و در مرحلهٔ بعدی این امر روی مکانیسمهای «توزیع» کارکردی تأثیر می گذارد.
این دو طرز دخالت یکی پس از دیگری بدین شرح مورد بررسی قرار می‌گیرد:

§ ۱. دخالت در زمینهٔ توزیع کارکردی

عمل دولت اصولا وسیلهٔ سیاست مزدها، سیاست پشتیبانی از قیمتهای کشاورزی و سیاست نظارت بر درآمدهای سرمایه نمودار می‌شود.

الف) سیاست *نظارت بر مزدها* بر درك این حقیقت استوار است که مزدبگیران در روابط خود با کارفرما در وضع نامساعدی قرار دارند و در نتیجه برای تعیین درآمد خود، یعنی درآمدی که کل منابع آنها را تشکیل می‌دهد، باید مورد حمایت مخصوص قرار گیرند.

بیشتر اوقات، این حمایت از طریق برپایی مزد کمینه ابراز می‌گردد.

نخستین قانون در این جهت در سال ۱۸۹۴ در زلاندنو به مرحلهٔ اجرا درآمد. در فرانسه، مزد کمینه برای نخستین بار به ابتکار میلران[1] در سال ۱۸۹۹ در فرمانهای مربوط به کارهای عمومی دیده می‌شود.

گاهی، دولت کار تعیین مزد کمینه را به سازمانهای حرفه‌ای می‌سپارد: قانون مورخ بیست‌وچهارم ژوئن سال ۱۹۳۶ مقرر می‌کرد که قراردادهای جمعی می‌بایستی نرخهای مزدهای کمینه را برحسب مقوله‌های شغلی و منطقه‌ای در بر بگیرد. دولت گاهی یك مزد کمینه را برای تمام اقتصاد معین می‌کند. بدین‌قرار است که قانون مورخ یازدهم فوریهٔ سال ۱۹۵۰ مربوط به پیمانهای جمعی حق تعیین مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل را برای دولت محفوظ می‌دارد. از اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۰، مزد کمینهٔ تضمینی مشاغل وسیلهٔ مزد کمینهٔ رشد که قبلا بررسی شده، جایگزین گردیده است (صفحهٔ ۱۲۷).

کارگران که در مذاکرات تعیین مزد در وضع نامساعدی قرار گرفته‌اند، غالباً در برابر رویدادهای اقتصادی نیز همین موقعیت ناگوار را دارند. درآمد کارگران که قراردادی معین گردیده است، در پی ترقی قیمتها روان می‌باشد، حال آنکه سایر درآمدها، به ویژه

---

1. Millerand

سود، به سرعت با تحول قیمتها انطباق حاصل می نمایند. *پایهٔ متحرك مزدها*،[2] برای تضمین ثبات قوهٔ خرید کارگران که به مناسبت خصلت ثابت پاداش اینان با خطر مواجه است، سودمند به نظر می آید. این پایه می تواند پیمانی باشد و در قراردادهای جمعی وارد شود؛ ولی غالباً صورت قانونی دارد.

ب) سیاست پشتیبان *قیمتهای کشاورزی* بر اثر این اندیشه الزامی شده است که کشاورزان در برابر نوسانات جریانهای ناشی از خصوصیت نامطمئن تولید کشاورزی در پناه قرار گیرند.

سابقهٔ برنامه‌های پشتیبان که در حال حاضر اجرا می شوند، در بسیاری از کشورها به سال ۱۹۳۰ می‌رسد. در این تاریخ، قیمت خرید و فروش محصولات کشاورزی به زیر سطح متوسط قیمتها سقوط کرده بود. این پشتیبانی که سپس حفظ شد، وضعیتهای ساختگی ایجاد کرده که یا وسیلهٔ بودجهٔ مالی دولت تأمین گردیده و یا بر مصرف کنندگان که قیمتهای بالاتر را می‌پردازند، تحمیل گشته است.

پ) نظارت بر*درآمدهای سرمایه* قصد و نیت توزیع مجدد را به زیان طبقهٔ معینی از مردم، یعنی سرمایه‌داران، بیان می کند.

سیاست پول ارزان که آثار خود را در بازار سرمایهٔ بلندمدت بروز می‌دهد و به ویژه سیاست نظارت و تثبیت اجاره بها از مهمترین مظاهر این نظارت است.

مثال انگلستان طی سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۰ می‌تواند عمل دولت را دربارهٔ درآمدهای اسمی تجسم بخشد. جدول زیر تحول درآمدهای افراد را پیش از شمول عوارض (میلیونها لیره به ارزش سال ۱۹۳۸) نشان می‌دهد.

در اینجا، به ویژه سیر قهقرایی در درآمدهای سرمایه ملاحظه می شود. دلیل این امر از یك سو تثبیت اجاره بها و از سوی دیگر محدودیت موارد توزیع سود مقسوم شرکاء است.

---

2. échelle mobile des salaires

	۱۹۳۸		۱۹۴۷		۱۹۵۰	
	٪		٪		٪	
درآمدهای سرمایه	۱/۱۱۱	۲۲/۶	۰/۸۴۴	۱۵/۸	۰/۷۷۸	۱۴/۰
درآمدهای مختلط:						
عواید بازرگانی	۰/۴۴۰		۰/۴۶۵		۰/۴۳۴	
عواید کشاورزی	۰/۰۶۴		۰/۱۱۷		۰/۱۵۶	
عواید غیرتجاری	۰/۰۸۴		۰/۰۸۵		۰/۰۹۴	
جمع کل	۰/۵۸۸	۱۲/۰	۰/۶۶۷	۱۲/۵	۰/۶۸۴	۱۲/۳
درآمدهای کار:						
حقوق	۱/۱۱۰	۲۲/۷	۱/۱۲۷	۲۱/۱	۱/۲۸۴	۲۳/۱
مزد	۱/۷۳۵	۳۵/۴	۲/۰۷۲	۳۸/۸	۲/۲۹۷	۴۱/۴
پرداختهای نظامی	۰/۰۷۸		۰/۲۰۳		۰/۱۲۸	
جمع کل	۲/۹۲۳	۵۹/۷	۳/۴۰۲	۶۳/۷	۳/۷۰۹	۶۶/۷
درآمدهای اجتماعی	۰/۲۷۸	۵/۷	۰/۴۲۷	۸/۰	۰/۳۸۹	۷/۰
درآمدهای کل	۴/۹۰۰	۱۰۰/۰	۵/۳۴۰	۱۰۰/۰	۵/۵۶۰	۱۰۰/۰

عواید کشاورزی از میان درآمدهای مختلط به علت سیاست رشد مقداری کشاورزی و تضمین قیمتهای معمول از جانب دولت انگلیس افزایش یافته است (شاخص ۲۴۵ نسبت به ۱۰۰=۱۹۳۸).

§ ۲. دخالت در زمینهٔ توزیع شخصی

دراینجا، دخالت دولت به‌صورت توزیع مجدد درآمدهایی بیان ونمایان می‌شود که قبلا نصیب عاملان تولید شده است و وسیلهٔ سیاست مالی و نیز سیاست اجتماعی تحقق می‌یابد.

الف) *سیاست مالی*

این سیاست وسیلهٔ مالیات و مخارج عمومی در توزیع تأثیر می‌گذارد.

۱) *سیاست مالیاتی*، با توجه به اینکه عاملان اقتصادی به طرزی نابرابر مشمول هزینهٔ مالیاتی می‌شوند، عامل توزیع مجدد است.

مالیات بر ارث روی قدرت خرید درآمد اثر دارد. سر ویلیام هارکورت[3] طی سخنرانی دربارهٔ بودجهٔ انگلستان در سال ۱۸۹۴ اعلام کرد که «این قدرت انسان که

3. Sir William Harcourt

پس از مرگ به زندگی ادامه می‌دهد... ابداعِ محض قانون است...؛ دولت ذیحق است شرایط و حدود اعمال این قدرت را مقرر بدارد». چنان که می‌دانیم نرخها در انگلستان از سال ۱۹۳۰ و به ویژه پس از جنگ دوم جهانی و تجربهٔ دولت کارگری سنگین شده و بدین شرح است: ۳۴٪ برای ارثیه‌های ۲۰۰۰۰۰ لیره، ۸۰٪ برای ارثیه‌های افزون بر ۲ میلیون لیره.

اما اثر مالیات به عنوان عامل توزیع مجدد روی ارثیه‌ها بس محدود است و به ویژه بیشتر ثروتهای ارضی و غیرمنقول را شامل می‌شود تا داراییهای منقول را که وصول اینان دشوارتر است.

اما *مالیات بردرآمد* ابزار بسیار مؤثر تعدیل است و به دو روش زیر اعمال می‌شود:

- یکی مالیات تصاعدی که هر قدر درآمدها بالاتر باشد مالیات بیشتر است؛
- دیگر مالیات تبعیضی: در این مورد ممکن است نرخهای متفاوت برحسب منشاءِ درآمدها پیش‌بینی گردد؛ محاسبهٔ مأخذ مالیات و تنوع در موارد بخشودگی مالیاتی در مبنا نیز امکان تبعیض را می‌دهند.[4]

جدول مقابل نقش تعدیل‌کنندهٔ مالیات تصاعدی را در انگلستان طی سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸-۱۹۴۹ نشان می‌دهد.

4. M. Duverger, *Finances publiques*, coll. «Thémis».

رده های درآمدهای خالص	شمار درآمدها	درآمد کل پیش از شمول مالیات	مالیاتها	درآمدهای خالص پس از شمول مالیات
		۱۹۳۸–۱۹۳۹ (میلیون لیره)		
۱۳۵–۱۵۰	۲۵۰۸۰۰۰	۳۴۶/۰	۰/۵۰	۳۴۵/۵۰
۱۵۰–۲۵۰	۴۶۳۰۰۰۰	۸۷۵/۰	۴/۲۰	۸۷۰/۸۰
۲۵۰–۵۰۰	۱۹۴۰۰۰۰	۶۷۰/۰	۲۴/۶۰	۶۴۵/۴۰
۵۰۰–۱۰۰۰	۵۰۷۰۰۰	۳۸۸/۰	۴۸/۳۰	۳۳۹/۷۰
۱۰۰۰–۲۰۰۰	۱۴۲۲۰۰	۲۴۰/۶	۴۶/۰۰	۱۹۴/۶۰
۲۰۰۰–۴۰۰۰	۵۴۶۴۰	۲۰۷/۸	۵۸/۶۰	۱۴۹/۲۰
۴۰۰۰–۶۰۰۰	۱۱۶۰۰	۹۲/۵	۳۶/۴۰	۵۶/۱۰
افزون بر ۶۰۰۰	۶۵۶۰	۱۵۰/۱	۸۷/۹۰	۶۲/۲۰
جمع کل	۹۸۰۰۰۰۰	۲۹۷۰/۰	۳۰۶/۵۰	۲۶۳۳/۵۰
		۱۹۴۸–۱۹۴۹ (میلیون لیره)		
۱۳۵–۱۵۰	۱۱۱۳۰۰۰	۱۶۰/۰	۰/۱۰	۱۵۹/۹۰
۱۵۰–۲۵۰	۸۵۰۰۰۰۰	۱۷۴۸/۰	۴۳/۰۰	۱۷۰۵/۰۰
۲۵۰–۵۰۰	۹۱۵۲۰۰۰	۳۳۰۷/۰	۱۹۲/۰۰	۳۱۱۵/۰۰
۵۰۰–۱۰۰۰	۱۵۵۱۰۰۰	۱۳۰۴/۰	۲۵۴/۰۰	۱۰۵۰/۰۰
۱۰۰۰–۲۰۰۰	۳۴۹۰۰۰	۷۰۲/۰	۲۲۱/۰۰	۴۸۱/۰۰
۲۰۰۰–۴۰۰۰	۷۹۶۵۰	۴۴۶/۸	۲۳۸/۳۰	۲۰۸/۵۰
۴۰۰۰–۶۰۰۰	۵۲۶۴	۱۱۹/۶	۹۶/۶۵	۲۲/۹۵
افزون بر ۶۰۰۰	۸۶	۱۲/۶	۱۱/۹۵	۰/۶۵
جمع کل	۲۰۷۵۰۰۰۰	۷۸۰۰/۰	۱۰۵۷/۰۰	۶۴۷۳/۰۰

+ برای ۱۹۳۸–۱۹۳۹، تخفیف در مبنا، ۱۲۵ لیره و ارقام راجع است به رده های درآمدی بین ۱۲۵ لیره و ۱۵۰ لیره.

(مأخذ: (*Report of Inland Revenue Commissioners for 1949*, Cond. 8052.

«کتابهای سفید» دربارهٔ «درآمد ملی» امکان می‌دهد تا آثار تبعیض میان انواع درآمدها تقویم گردد. در واقع، برداشت مالیاتی از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۰ چنین بوده است:

برای مزدها	از ۳/۱٪ تا ۸/۴٪
برای حقوق	از ۵٪ تا ۱۳/۴٪
برای درآمدهای سرمایه و درآمدهای مختلط	از ۱۴/۱٪ تا ۲۲/۳٪

۲) *سیاست مخارج عمومی* دربارهٔ توزیع مجدد جنبه‌های گوناگون دارد و در سه مورد عمده بدین شرح نمودار می‌شود:

الف. تهیهٔ *کالاها و خدمات جمعی* (تعلیم و تربیت، بهداشت همگانی) به صورت رایگان یا به قیمتی که برای انواع درآمدهای بسیار پایین قابل دستیابی است.

ب. *کمکهای مالی* که دو گونه‌اند:

ــ کمکهای مالی به عنوان جبران قیمتها، بدین منظور که تعیین بهای محصولات ضروری یا مفید در سطحی نسبتاً زیاد بالا نباشد. این کالاها بزرگترین رقم از مخارج طبقهٔ اجتماعی دارای رفاه کمتر را تشکیل می‌دهند؛

ــ کمکهای مالی به گروههای معین عاملان اقتصادی (صادرکنندگان، صاحبان صنایع خصوصی، کشاورزان).

در اینجا، این پرسش را می‌توان مطرح کرد که کمکهای جبرانی قیمتها تا چه اندازه به همهٔ اهالی سود می‌رسانند و می‌توانند موجب توزیع مجدد درآمدها شوند. در انگلستان که از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۰ یك روش کمکهای مالی در مقیاس وسیع دربارهٔ محصولات معمولا ضروری اعمال گردیده، این حقیقت درك شده است که هزینهٔ زندگی برای صاحبان درآمدهای بالا بیشتر افزایش یافته است تا برای صاحبان درآمدهای پایین‌تر. انستیتوی آمار دانشگاه اکسفورد شاخصهای هزینهٔ زندگی خاص هر نوع از درآمدها یا هر طبقهٔ اجتماعی را از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ محاسبه کرده است: تحول این شاخصها بدین صورت بوده است:

	شاخص ملی	شاخص درآمدهای پایین(*)	شاخص درآمدهای متوسط(**)	شاخص درآمدهای بالا(***)
۱۹۴۶	۱۶۳	۱۵۱	۱۶۲	۱۸۸
۱۹۴۷	۱۷۳	۱۶۱	۱۷۳	۱۹۹
۱۹۴۸	۱۸۷	۱۷۵	۱۸۶	۲۱۱
۱۹۴۹	۱۹۱	۱۸۱	۱۹۰	۲۱۳
۱۹۵۰	۱۹۵	۱۸۵	۱۹۴	۲۲۰

(*) درآمدهای کمتر از ۲۵۰ لیره.
(**) درآمدهای بین ۲۵۰ و ۵۰۰ لیره در سال ۱۹۳۸.
(***) درآمدهای بالاتر از ۷۰۰ لیره در سال ۱۹۳۸.

(مأخذ: *Problémes économiques,* 1952, n° 225, p. 11.)

در فرانسه، کمکهای اقتصادی تا سال ۱۹۵۸ بسیار مهم بوده و به موارد زیر مربوط می‌شده است:

ــ قیمت خدمات حمل و نقل (راه آهن فرانسه) و محصولات اساسی (برق، زغال)، محصولات غذایی (نان)؛

ــ کمك به شماری از فعالیتهای اقتصادی کم‌صرفه یا مورد حمایت منظم (کمك به کشاورزی، به صادرکنندگان و به بعضی از صنایع خصوصی نظیر تولید نساجی، کشتی‌سازی و غیره).

عملیات سالم‌سازی اقتصادی و مادی که حکومت ژنرال دوگل در پایان دسامبر سال ۱۹۵۸ تصمیم به آن گرفت، این نتیجه را به بار آورد که شماری از کمکهای بودجه‌ای، به ویژه آنها که قیمت برق، حمل و نقل و قیمت بعضی از مواد غذایی را پایین می‌آورد، مانند نان و نیز برخی از کمکهای کشاورزی را کم یا لغو بکند.

پ. *مخارج اجتماعی* به معنای اخص، عبارت است از مدد معاش برای طبقات معین اجتماعی. دولت از طریق این مخارج در تأمین مالی سیاست اجتماعی ملت مشارکت می‌نماید، یعنی در آنِ واحد هم به عنوان کارفرما (مثلا سهمیهٔ «تأمین اجتماعی» برای کارمندان) و هم به عنوان مقام دولتی دخالت دارد.

ب) *سیاست اجتماعی*

این سیاست توزیع درآمدها و کمکهای جنسی را که در اقتصاد معاصر اهمیت روزافزون پیدا کرده‌اند، موجب می‌شود. از مهمترین مظاهر این سیاست «تأمین اجتماعی» و «کمك به خانواده» می‌باشد.

هر گاه کمکهای اجتماعی و در نتیجه هزینه های دولت، مقامات عمومی یا نیمه دولتی و بخش خصوصی در این زمینه را با هم جمع بزنیم بودجهٔ *اجتماعی ملت* را به دست می آوریم.

فرانسه مثال جالب ازیك چنین بودجه ای را به دست داده است. محتوی این بودجه شکلهای مختلف و گوناگون دخالت دولت را در قلمرو اجتماعی نشان می دهد. عناوین مهم این بودجه از زاویهٔ مخارج به شرح زیر است:

الف. مخارج تأمین اجتماعی؛

ب. مخارج کمك اجتماعی (به جوانان، پیران، معلولین، بیماران و به کسانی که از لحاظ اقتصادی در وضع ضعیفی قرار دارند و جز اینها)؛

پ. پرداخت غرامت به کارگران بیکار (صندوق بیکاری)؛

ت. اقدامات حمایت اجتماعی (مثلا حمایت از مادران و کودکان، حمایت از تندرستی عمومی) و ارتقاءِ اجتماعی (مثلا بورسها)؛

ث. تعطیلات با استفاده از حقوق؛

ج. کمك هزینهٔ مسکن؛

چ. ترمیم خسارات جنگ.

وجوه دریافتی یا از منابع اختصاصی (و این امر مسئلهٔ تعادل میان مخارج و دریافتها را مطرح می‌سازد) و یا از محل تخصیصهای بودجه‌ای و یا از صندوقهای خاص واحدهای اقتصادی و سازمانهای کارفرمایی تشکیل می‌شوند.

شبه مالیات اجتماعی همانا عوارضی است که افراد ذینفع به صورت سهمیهٔ مشابه با مالیات پرداخت می کنند.

در فرانسه، فرمان قانونی مورخ نوزدهم ژوئن سال ۱۹۵۶ و قرار شمارهٔ ۵۸/۱۳۷۴ مورخ سی ام دسامبر سال ۱۹۵۸ دربارهٔ قانون مالی سال ۱۹۵۹ دولت را مکلف می نماید «جدولهای مبین کمکهای مختلفی که در مجموع بودجهٔ اجتماعی ملت را تشکیل می‌دهند» برای پارلمان تهیه و تسلیم کند.

قسمت دوم ــ نتایج توزیع مجدد

نتایج توزیع مجدد درآمدها به شکلهای مختلف نمودار می شوند و عواقب اقتصادی آنها به صورتهای متفاوت تقویم گردیده اند.

§ ۱. توزیع مجدد عمودی و توزیع مجدد افقی

بیشتر اوقات، از توزیع مجدد درآمدها همانا انتقال پول از ثروتمندان به فقیران

استنباط شده است: این جریان را می‌توان توزیع مجدد عمودی درآمدها نامید.

با این همه، بررسیهای گوناگون[۵] توجه را به این واقعیت جلب کرده که این توزیع مجدد هم از طریق گروههای درآمدی و هم وسیلهٔ درآمد سرانه در هر گروه بسیار ضعیف است. جدول زیر که پیکاك[۶] برای انگلستان تهیه نموده است، بر اثر مقایسهٔ دریافتهای خالص افراد ذی‌سهم در «بیمهٔ ملی» در سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۹ این واقعیت را نشان می‌دهد.

گروه درآمدها (به لیره)	۱۹۳۸	۱۹۴۹
۵۰۰-۰	۳۶/۹۴+	۲۵/۱-
۲۰۰۰-۵۰۰	۲۳/۶-	۷۸/۱-
۲۰۰۰	۲۸/۳۴-	۵۵/۸-

نتایج توزیع مجدد برای طبقهٔ کارگر (۰ لیره - ۴۹۹ لیره) را می‌توان به روش زیر ارزیابی کرد (به میلیون لیره):

	مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم پرداخت شده	وصولی از دولت (انتقالات، کمکهای مالی، مخارج تندرستی و تعلیم و تربیت)	مالیات خالص پرداخت شده
۱۹۳۸	۴۹۹	۴۱۷	۸۲
۱۹۴۷	۱۵۸۹	۱۲۷۴	۳۱۵
۱۹۴۸	۱۷۵۷	۱۴۴۶	۳۱۱
۱۹۴۹	۱۷۹۱	۱۶۵۲	۱۳۹

بنابراین، «طبقهٔ کارگر» بر روی هم، آنچه را به دست می‌آورد از راه عواید اجتماعی مسترد می‌کند.

به این ترتیب، توزیع مجدد به صورت افقی، یا بنابر اصطلاح ژوونل به صورت مایل

۵. به ویژه تحقیق ویور (Weaver) و برتران د ژوونل (Bertrand de Jouvenel) در مورد انگلستان.

6. A. Peacock. *The Economics of National Insurance,* p. 69.

جلوه گر می‌شود. این نویسنده چنین می نویسد: «این جریان بیشتر یك انتقال افقی درآمدهاست تا یك انتقال نزولی عمودی و نقش روانی عنصر نزول عمودی مهمتر از اثر مالی است.» عواید توزیع مجدد در همهٔ گروههای درآمد نشر می یابد و به ویژه در زمینهٔ مصرف ظاهر می گردد.

با این وصف، به این نتیجه نمی توان رسید که سیاست توزیع مجدد هیچ کاری انجام نمی‌دهد، یا قصد و اندیشهٔ سازش ندارد. این سیاست دو نتیجهٔ مهم زیر را به بار می آورد:

۱) همهٔ دارندگان پایین ترین درآمدها تقریباً از مشارکت در مخارج عمومی دولت و در جریان کار یك جامعه معاف می باشند.

۲) این واقعیت که بعضی از مخارج عمومی (فرهنگ، خدمات تندرستی همگانی) به صورت عوایدی نمودار نمی‌شوند که بتوانند جدا و مشخص گردیده و برحسب پول بیان شده و به حساب بعضی از گروههای اجتماعی یا اشخاص گذارده شوند، این معنی را نمی‌دهد که این گروهها یا اشخاص از آن مخارج منفعت زیادی کسب نمی کنند.

به عنوان مثال، پیکاك می نویسد: «طبقهٔ کارگر هرچه به دولت می‌پردازد طرف مقایسه است با بخشی از آنچه به دست می‌آورد، یعنی بخشی که قابل اندازه گیری است»[7]. هرگاه بودجهٔ خدمات اجتماعی را برای فاصلهٔ زمانی ۱۹۵۰-۱۹۵۱ تنظیم کنیم می‌توانیم توزیع مجدد را به شرح زیر روشن سازیم:

	پرداختها	دریافتها	دریافتهای خالص
گروه A (۰-۴۹۹ لیره)	۸۹۷ (میلیون لیره)	۱۶۰۷	۷۱۰
گروه B (۵۰۰-۱۹۹۹ لیره)	۴۵۶	۲۴۸	-۲۰۸
گروه C (۲۰۰۰ لیره و بیشتر)	۵۲۰	۱۹	-۵۰۱

به دنبال این تحلیل به نظر می آید که نتایج توزیع مجدد صورتی پیچیده داشته و فقط در یك فرمول ساده نمی‌تواند خلاصه شود.

§ ۲. میزان تأثیر توزیع مجدد

سیاست توزیع مجدد درآمدها انتقادات فراوانی را بدین مضمون مطرح ساخته است: برخی از این انتقادها اصولاً جنبهٔ بدگویی و افترا دارند، یا از ایمان به نظم طبیعی سرچشمه می‌گیرند، مشعر بر اینکه بجاست خط‌مشی‌ها تغییر مکان نیابند، پاره‌ای دیگر که بیشتر درخور دقت هستند، مسائل مهمی را در زمینهٔ اقتصادی واجتماعی پیش

7. *Income Redistribution and Social Policy*, p. 159.

می کشند.

مالیات بندی در جهت توزیع مجدد و شبه مالیات اجتماعی در صورتی که شامل *انگیزشهای اقتصادی* بشوند، می توانند تولید کلی را تحت تأثیر قرار دهند، زیرا رشد و ترقی اقتصاد بر این انگیزشها مبتنی است.

ـ این دو اقدام این خطر احتمالی را در بر دارد که اگر ارتباط میان درآمد خالص و کار تولیدی را از هم بگسلد، ابتدا انگیزش کار و کوشش مزدبگیران را تضعیف نماید: هنگامی که بار مالیاتی و شبه‌مالیاتی به طور عمده بر دوش گروههای درآمدی متوسط (طبقات متوسط یا بینابین) قرار داشته باشد، ممکن است فراسوی سطح معین درآمد که پس از آن برداشت مالیات گزاف به نظر آید، سستی و فتوری در فعالیت یا توقف در کار را به بار آورد. از سوی دیگر، تخصیص درآمدهای مکمل (مزدهای غیرمستقیم) می تواند بعضی از گروههای کارگر را از کوشش اضافی یا جست‌وجوی فعالیت بیشتر منحرف گرداند.

تجربهٔ انگلستان، پس از پایان جنگ، ظاهراً نشان می‌دهد که این بیشتر فشار روی «طبقات متوسط» است تا بازتابهای کار و کوشش کارگران که مهمترین مسئله را تشکیل می‌دهد.

ـ سیاست توزیع مجدد، در مرحلهٔ دوم، با این خطر احتمالی روبه‌روست که ضمن کاهش سهمی که صاحبان درآمدهای متوسط می توانستند به پس انداز تخصیص بدهند وضمن تحریك صاحبان درآمدهای اندکی بالا به اینکه دیگر اندوخته ای را ایجاد نکنند، به علت نگرانی از اینکه امنیت حال و آینده از آنها سلب شود، به میل به پس انداز لطمه بزند.

ـ سرانجام، سیاست توزیع مجدد می تواند بر میل به نوآوری تأثیر بگذارد. مالیات بر سود، کارآفرین را به افزایش هزینه‌های عمومی و بیشتر به سرمایه گذاری در جهت امنیت بر می انگیزد تا نوآوری (مثلا سرمایه گذاری در تبلیغات بازرگانی) کیرستد، در مورد انگلستان پس از سال ۱۹۴۵، بحق یادآور شده است که حجم کل سرمایه‌گذاری آنقدرها در معرض تغییر نیست که ساختار آن: «سرمایه تحت یکی از اشکال کالاهای بادوام جمعی مهم است و به شکل کارخانه‌های جدید، بازرگانی جدید یا سایر بنگاههای خصوصی از اهمیت کمتر برخوردار است»[8].

8. *An Essay in the Theory of Profits and Income Distribution,* p. 106.

در باب تأثیر بارهای مالیاتی و اجتماعی روی *قیمتها*، در هیچ کشوری به اندازهٔ فرانسه افشاگری نشده است. قدر مسلم، این هزینه‌ها مخارج تولید را متورّم می‌سازد و هر قدر کارآفرین بهره‌وری بالایی نداشته باشد، فشار آنها شدیدتر است. بنابراین، مالیات و شبه مالیات اجتماعی با این خطر روبه‌رو هستند که از طریق ترقی قیمتها روی مصرف کنندگان منعکس شوند (در این صورت، توزیع مجدد فاقد هدف می‌گردد) و اگر سیاستهای مالیاتی و اجتماعی در کشورهای مختلف هماهنگ نشوند، مانعی در رقابت بین المللی پدید نمی‌آورد. این جریان غالباً در مورد فرانسه صدق می‌کند.

و در پایان، عواقب توزیع مجدد درآمدها در زمینهٔ *اجتماعی* باید مورد نظر قرار گیرد. برتران د ژوونل در اثر خود تحت عنوان *اصول اخلاقی توزیع مجدد*،[9] از این نظر پشتیبانی کرده است که توزیع مجدد کمتر صورت انتقال درآمد از ثروتمندان به فقیران را دارد تا انتقال قدرت فرد به دولت و ابزار رشد قدرت است. کسر درآمدهای بالا ضمن اینکه به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری لطمه می‌زند، دولت را ناگزیر به پذیرش مسئولیت بخش وسیعی از سرمایه‌گذاری می‌سازد. دولت، ضمن تحدید مخارج گروههایی که در یك جامعهٔ متحول وظایف اجتماعی کاملا معین دارند (تشکل و آموزش و پرورش افراد انسانی)، ناچار می‌شود این گروهها را در کار معین و ضروری بگمارد. به این ترتیب، یك طبقهٔ اجتماعی صاحب وسایل مستقل «بی اعتبار می‌شود»؛ وسایل عمل در دست طبقهٔ جدید رهبر به نام بوروکراسی دولت جمع می‌شوند.

همهٔ این انتقادات، در آن واحد، یك قسمت اغراق و مبالغه و جزئی حقیقت را در بردارد: سیاستهای توزیع مجدد طی سالیان اخیر بیشتر از تمایل به اصلاح (یا انقلاب اجتماعی) ناشی شده‌اند تا از استنباطات اقتصادی کاملا محکم و استوار. همچنین بجاست *شرایط کارآیی اقتصادی* را در سیاست توزیع مجدد درآمدها مشخص نماییم.

الف. روح این سیاست در هیچ مورد نمی‌تواند مبتنی بر تساوی طلبی منظم باشد. شومپتر سرمایه‌داری را به منزلهٔ تمدن نابرابری تعریف کرده است. این توصیف را دربارهٔ هر نظام اقتصادی می‌توان خاطرنشان ساخت. نابرابری درآمدها، در زمینهٔ روانی، سرچشمهٔ نارضایی و در نتیجه منشاءِ ترقی انسانی است. در زمینهٔ اجتماعی، نابرابری درآمدها نابرابری در قدرت را بیان می‌کند و مبنای اشرافیت دارد و این حقیقت را هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند نادیده انگارد. در زمینهٔ اقتصادی، نابرابری

---

9. Bertrand de Jouvenel, *The Ethics of Redistribution*.

درآمدها، اساسا، با تفاوت در کارآیی رابطه دارد.

اکنون نوشتهٔ افلاطون را باز می‌خوانیم: «دو نوع برابری وجود دارد که اسماً با یکدیگر شبیه هستند ولی در واقعیت کاملا با هم تفاوت دارند: یکی مساوات در وزن، شماره و اندازه... اما برابری حقیقی و کامل چنین نبوده، بلکه آن است که به بزرگ، بیشتر و به کوچك، کمتر و به هر یك در حد طبیعت می‌دهد.... عدالت چیزی جز برابری موجود میان اشیاءِ نابرابر بنابر طبیعت آنها نمی‌باشد».[۱۰]

سیاست توزیع مجدد کمتر بانی برابری می‌باشد و بیشتر نقش بسیار دقیق در زمینهٔ اقتصادی دارد، یعنی نقش استهلاك و حفاظت سرمایهٔ انسانی؛ نقش تأمین هزینه‌های انسانی به مفهومی که فرانسوا پرو از این اصطلاح در نظر می‌گیرد. چنین است معنای عمیق آن. برای تجسم این نکته، کافی است گواه یك ناظر در انگلستان معاصر یادآوری شود: «قضاوت غایی تاریخ دربارهٔ حکومت حزب کارگر که در سال ۱۹۵۰ بر سر قدرت بود، هرچه می‌خواهد باشد. اما به یقین در کودکان این نسل خاطرهٔ جاویدان به جای خواهد گذاشت. اینان تندرست و نیرومند بوده و به خوبی تعلیم و تربیت یافته‌اند و می‌توانند ثابت کنند که سرمایه‌گذاریی که در بهداشت عمومی، محو زاغه‌نشینی و در ساختمان مدارس شده، نسبت به ماشین آلات جدید و کارخانه‌های نو کمتر مولد نیست... هرگاه این جوانان را با نسلهای پیشین طبقهٔ کارگر مقایسه کنیم، در حقیقت باید ارزشهای انسانی را که تحقق پذیرفته‌اند، باز شناسیم....»[۱۱]

ب. سیاست توزیع مجدد به شرطی مؤثر است که به صورت انتقال واقعی قدرت خرید جلوه‌گر شود.

این اصل هرگونه توزیع مجدد وسیلهٔ پول، یعنی تورّم را محکوم می‌کند. در حالت اخیر، کسانی که از توزیع مجدد منفعت می‌کنند، قربانی شتاب و افزایش قیمتها می‌شوند. این جریان به ویژه در مورد کمکهای مالی دیده شده است. کمکهای مالی نقش بازدارندهٔ ترقی قیمتها را در صورتی می‌توانند ایفا نمایند که از محل مالیات تأمین مالی بشوند و نه با ایجاد پول.

---

۱۰. متن *قوانین*، هدف تحلیل شایان توجه لئون بلوم قرار گرفته و در کتاب وی تحت عنوان زیر قابل ملاحظه است:

Léon Blum, *La prison, le procès, la déportation*, pp. 503 sqq.

11. Keirstead, *op. cit.*, p. 94.

به علاوه، تأثیر توزیع مجدد نه فقط به مقدار مورد تقسیم، یعنی به حجم محصول واقعی به شکل کالاها و خدمات، بلکه به ساختار محصول واقعی نیز بستگی دارد. در واقع، مخارج مصرفی از لحاظ اجتماعی متفاوت هستند. توزیع مجدد درآمدها به سود مزدبگیران یا مثلا کسانی که از لحاظ اقتصادی ضعیف هستند، موجب افزایش مخارج در بعضی از کالاهای مصرفی جاری، محصولات غذایی یا کالاهای بادوام خواهد شد: این امر فقط برخی ازجریانهای محصولات را در برخواهد گرفت و نتیجهٔ غایی آن به اهمیت و قابلیت کشش و توسعهٔ این جریانها وابسته است.

پ. سرانجام، وسایل سیاست توزیع مجدد باید به طرزی منطقی و عقلایی مورد استفاده قرار گیرد. تفاوت نتیجهٔ این سیاست در فرانسه و انگلستان پس از سال ۱۹۴۵ این نکته را به کرات متذکر می‌شود. در هر دو کشور به مالیات بر درآمد تصاعدی و به سیاست کمك مالی و به شبه مالیات اجتماعی متوسل شده‌اند؛ اما در فرانسه، بحق می‌توان از ابهام در توزیع مجدد درآمدها گفت‌وگو کرد، حال آنکه مورد توافق است که در انگلستان «انقلاب بی‌سروصدا» انجام گرفته است.

ساختار نظام مالیاتی فرانسه به گونه‌ای است که مزدبگیران بیشتر از ۶۰٪ درآمدهای مالیات‌پذیر را با عوارض اضافی تصاعدی تهیه و تأمین می‌نمایند، در صورتی که سهم مالیات غیرمستقیم در منابع مالیاتی کلی کمرشکن (۷۰٪) است.

کمکهای مالی، اگر نه به طور انحصاری، به میزان وسیع‌تر وسیلهٔ تورم و به ندرت توسط مالیات تأمین شده‌اند.

هزینه‌های اجتماعی، در عمل، وسیلهٔ خود مزدبگیران تأمین مالی گشته‌اند و توزیع مجدد افقی در درون تودهٔ مزدبگیر به ویژه از طریق اضمحلال سلسله مراتب صورت گرفته است.

این واقعیت به دلایل مختلف توجیه می‌شود، در حالی که سهمیه‌بندی مزدبگیران از درآمد اینان می‌کاهد (و می‌تواند به مالیات بردرآمد تشبیه گردد). سهمیه‌بندی کارفرمایی بر پایهٔ مزدهای پرداختی محاسبه می‌شود، نه بر اساس منافع بنگاه اقتصادی، به قسمی که با فرض برابری رقم کل فروش، بنگاه نوین و صاحب تجهیزات فراوان و برخوردار از منافع بیشتر از بنگاهی که نیروی کار بیشتر در اشتغال دارد، سهمیه‌ای کمتر از بنگاه دوم به «بیمهٔ اجتماعی» می‌پردازد. به علاوه، سهمیهٔ کارفرمایی روی قیمتها انعکاس پیدا می‌کند: در فرانسه، در سالهای اولیهٔ ۱۹۵۰ حساب شده است که شاخص مزدها از سال ۱۹۳۸ به شاخص قیمتها نمی‌رسد، مگر آنکه هزینه‌های

«تأمین اجتماعی» بدان افزوده شود، یعنی، در عمل، این مزدبگیرانند که هم سهمیه‌های خود را پرداخته‌اند و هم سهمیه‌های کارفرمایان را. سرانجام، توزیع مجدد درآمدها را خود مکانیسم کمکهای جنسی و پولی محدود می‌نماید: در مورد بیمهٔ بیماری که وجوه پرداختی تناسب مستقیم با خدمات دریافتی پزشکی دارند، هزینه‌ها تحت تأثیر محافل مرفه که در آنها این خدمات در شرایط گران‌تر صورت می‌پذیرد، بالاتر می‌باشد تا کارگران. لازم است اضافه کنیم که قانونگذاری فرانسه با حذف بیمهٔ بیکاری از تأمین اجتماعی خطری را رفع می‌کند که تضمین آن می‌توانست عنصر مهمی در توزیع مجدد درآمدها به شمار آید، زیرا این خطر احتمالی به ویژه به طبقاتی که در رفاه کمتر قرار دارند صدمه می‌زند. خلاصه، آنچه توزیع مجدد درآمدها را در فرانسه مشخص و توصیف می‌نماید، «انتقال وسیعی است که در داخل درآمد مزدبگیری، از تندرستان به سوی بیماران، ازمردان به سوی زنان و از افراد مجرد و بدون فرزند به سوی افراد معیل و متأهل و از پاریس به سوی شهرستان صورت می‌گیرد» (الفرد سووی).

در پایان، گاهی سیاست تأسف‌آوری نیز دربارهٔ مزدها اجرا شده است: هنگامی که دولت نمی‌خواست یا جرئت نمی‌کرد در مزد مستقیم دخالت کند، مزد غیرمستقیم (به‌ویژه مدد معاش خانوادگی) دچار تغییرات می‌گردید. این سیاست رشتهٔ ارتباط ضروری میان بهره‌وری و مزد را می‌گسلد و مزد، دیگر مابازای کار و کوشش تولیدی نبوده، بلکه به جوایز خاص وضعیت اجتماعی افراد ذی‌علاقه بستگی پیدا می‌کند. اختلاط میان مزد بازده و مزد اجتماعی می‌تواند رشد محصول کلی را به مخاطره اندازد. سیاست توزیع مجدد در بلندمدت، بدون این رشد، افسانه یا دام و فریب است.

سرانجام، رشد محصول ملی بهترین وثیقه برای افزایش بهزیستی است. الفردسووی در سال ۱۹۳۶ دربارهٔ فرانسه چنین نوشته است: «بهبود ۱۵٪ در درآمدهای سطح پایین، مفروض است به تقسیم تقریباً کامل، یعنی انقلاب شدید و یا افزایش ۱۰٪ درآمد ملی واقعی و این مسئله نسبتاً آسان است.»

در حال حاضر، همین مسئله در کشورهای توسعه نیافته مطرح می‌شود. این کشورها می‌خواهند توزیع مجدد درآمدها را همانند کشورهای توسعه یافتهٔ غربی انجام دهند و در عین حال میل دارند صنعتی بشوند و «تأمین اجتماعی» را برقرار کنند.

گفت‌وگو دربارهٔ عدالت اجتماعی همیشه آسان است. اما اقتصاددان حق ندارد واضح‌ترین وظیفه را که در دنیای کنونی بر عهدهٔ خود می‌داند و ما همزبان با سردنیس رابرتسن آن را «فریضهٔ اقدام به تجزیه و تفکیک بی *عدالتیهای* سودمند از بی‌عدالتیهای

ناسودمند یا غیر تهاجمی» می‌نامیم، انجام ندهد.[۱۲]

کتابشناسی

Sur la redistribution des revenus, on consultera principalement les ouvrages généraux suivants :

A. T. Peacock, editor, *Income Redistribution and Social Policy*, Londres, J. Cape, 1954.

***Aspects financiers des assurances sociales*, Travaux de l'Institut international des Finances publiques, 1951.**

P. Durand, *La politique contemporaine de Sécurité Sociale*, Paris, 1952.

B. de Jouvenel, *The Ethics of Redistribution*, Cambridge, 1951.

A. Barrère, Redistribution des revenus, attribution des ressources et revenu disponible, *Revue de Science financière*, n° 4, 1956.

J. Lecaillon, *L'inégalité des revenus*, éd. Cujas, 1970.

POUR LA FRANCE

H. Brochier, *Finances publiques et redistribution des revenus*, Paris, 1950.

G. Rottier et J. F. Albert, La redistribution des revenus entre groupes sociaux en 1949, *Economie appliquée*, 1953.

J. Lajugie, La redistribution du revenu national, *Droit social*, mars 1950.

P. Durand, Les équivoques de la redistribution du revenu par la Sécurité Sociale, *Droit social*, mai 1953.

C. Zarka, Conséquences de la redistribution horizontale des revenus, *Revue économique*, mars 1956, n° 2.

Consulter également la revue *Droit social*, qui constitue le meilleur instrument de travail pour l'ensemble de ces questions.

POUR LA GRANDE-BRETAGNE

T. Barna, *The Redistribution of Incomes through Public Finance in 1937* (Oxford, 1945), ouvrage classique en la matière.

F. Weaver, Taxation and Redistribution in the United Kingdom, *Review of Economics and Statistics*, août 1950.

A. T. Peacock, *The Economics of National Insurance*, Londres, W. Hodge, 1952.

Dudley Seers, *The Levelling of Incomes since 1938*, Oxford, Basil Blackwell, 1953.

B. S. Keirstead, *An Essay in the Theory of Profits and Income Distribution*, Oxford, Basil Blackwell, 1953.

12. Sir Dennis Robertson, *Utility and All That,* p. 63.

R. M. TITMUSS, *Income Distribution and Social Change*, Londres, Allen and Unwin, 1962.

POUR LES ÉTATS-UNIS

K. POOLE, Edition, *Fiscal policies and the American Economy*, chap. VIII (par J. H. ADLER), *The Fiscal System, the Distribution of Income and Public Welfare.*

Une étude sur la redistribution des revenus dans les économies sous-développées a été faite par T. B. LIM dans *Income Redistribution and Social Policy (op. cit.)*.

فصل دوم

تحول توزیع شخصی

چندین دهه است که در اغلب کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته، گرایشی به نابرابری کمتر در درآمدهای شخصی احساس می‌شود.

عمیق‌ترین پژوهشهای آماری، به ویژه در ایالات متحده کمك کرده است تا تغییر و تبدیلهایی را که سیمون کوزنتز «انقلاب اجتماعی» توصیف کرده، به دقت مکشوف گردد. در حال حاضر، فعالیتهای «دفتر ملی پژوهش اقتصادی»[1] (به ویژه کتاب کوزنتز تحت عنوان *سهمهای گروههای پر درآمدتر در درآمد و پس‌اندازها*[2]) نمونهٔ کار و کوششی را ارائه می‌دهند که باید سرمشق قرار گیرند، حال آنکه در برخی از کشورها، مانند فرانسه، نارساییهای آماری اجرای این‌گونه امور را بعید می‌نمایند.

تحول توزیع درآمدهای شخصی در ایالات متحده بازهم به ویژه از این جهت شایان دقت است زیرا به خصلت سرمایه‌داری و مترقی این اقتصاد و بوتهٔ آزمونی که برای بعضی از نظریات دربارهٔ تحول اقتصاد سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد، توجه دارد.

در این باب ما نخست خطوط مهم و کلی را ارائه می‌دهیم، سپس برخی از پیشنهادهای بسیار دلگرم‌کنندهٔ کوزنتز را در تحقیق دربارهٔ روابط میان نابرابری درآمدها و رشد اقتصادی در بلندمدت خاطرنشان می‌سازیم.

قسمت اول ــ مثال ایالات متحده

کوزنتز در بررسی پیش گفتهٔ خود روش زیر را به کار می‌برد: درآمدهای گروههای

---

1. National Bureau of Economic Research
2. S.Kuznets, *Shares of Upper Income Groups in Income and Savings*.

سطح بالای درآمد را که براساس میزان معین وصولی و انواع درآمدها در *آمارهای درآمد*[3] ایالات متحده ارائه گردیده است، در نظر می گیرد. این درآمدها را با درآمد کلی دریافتی کل افراد کشور مقایسه می کند و درآمد کلی راکه‌به‌صورت‌برش مشخص از دریافتهای مالیاتی نشان داده شده است با تقسیم این درآمد بر شمار افراد مربوط به دریافتها (آنها که درآمد را دریافت می‌دارند و کسانی که بدانها وابسته‌اند) به درآمد سرانه تبدیل می نماید؛ سپس این گروهها را برحسب درآمد سرانهٔ آنها مرتب می کند و نقطه‌ای را می یابد که در بالای آن درصد معینی مثلا ۱٪ از جمعیت کل قرار دارد و درصد درآمد کلی این افراد را در درآمد کل جمعیت محاسبه می کند.

در فاصلهٔ سالهای ۱۹۱۳–۱۹۴۸ نتایج زیر به دست آمده است:

الف) درآمد متوسط سرانه برای گروه عالی (۱٪) از ۵۷۰۰ دلار در سال ۱۹۱۳ به ۱۲۵۰۰ دلار در سال ۱۹۴۸ می‌رسد و این رقم اندکی بیش از دو برابر می باشد. برای ۹۹٪ گروههای پایین تر، درآمد متوسط سرانه از ۳۰۰ دلار به ۱۳۰۰ دلار بالا می‌رود و این رقم اندکی بیش از چهار برابر شده است.

ب) چون شاخص هزینهٔ زندگی «دفتر آمارهای کار»[4] در سال ۱۹۴۸ برحسب درآمد واقعی دو برابرونیم سطح آن در سال ۱۹۱۳ است، می توان گفت که عواید تودهٔ مردم (۹۹٪ها) بزرگتر از عواید گروه عالی (۱٪) بوده و قدرت خرید اینان کاهش یافته است.

پ) افراد گروه درآمدی در سطوح عالی و بالاتر، در سال ۱۹۱۳ درآمد متوسط سرانه‌ای تقریباً ۲۰ برابر بیشتر ازدرآمد متوسط سرانهٔ بقیهٔ جمعیت داشته‌اند ودر سال ۱۹۴۸ این درآمد فقط ۱۰ برابر بالا رفته است.

این نتایج در جدول صفحهٔ بعد گردآوری شده است.

3. *Statistics of Income*
4. Bureau of Labor Statistics

	۱٪ بالاتر و عالی	۹۹٪ پایین تر	شاخص هزینه زندگی ۱۰۰=۳۹-۱۹۳۵
	درآمد سرانه به دلار		
۱۹۱۳	۵۶۷۹	۲۹۶	۷۰/۷
۱۹۲۰	۸۸۰۳	۵۶۳	۱۴۳/۳
۱۹۲۹	۱۱۶۲۵	۵۶۷	۱۲۲/۵
۱۹۳۹	۷۰۵۲	۴۶۵	۹۹/۴
۱۹۴۸	۱۲۵۳۱	۱۲۷۲	۱۷۱/۹
	تغییر برحسب درصد		
۱۹۲۰-۱۹۱۳	۵۵	۹۰	۱۰۳
۱۹۲۹-۱۹۲۰	۳۲	۱	۱۵-
۱۹۳۹-۱۹۲۹	۳۹-	۱۸-	۱۹-
۱۹۴۸-۱۹۳۹	۷۸	۱۷۴	۷۳
۱۹۲۹-۱۹۱۳	۱۰۵	۹۲	۷۳
۱۹۴۸-۱۹۲۹	۸	۱۲۴	۴۰

(مأخذ: S. Kuznets, *Statistics of Income*, tableau)

چنان که جدول بالا نشان می دهد، در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۴۸، شدیدترین تغییر در وضعیت نسبی دو گروه مورد بررسی روی داده است.

سهم هر گروه، برحسب درصد، در درآمد کل به روش زیر تحول یافته است:

الف. گروه عالی (۱٪)، ۱۶٪ کل را در سال ۱۹۱۳، ۱۷/۲٪ را در سال ۱۹۲۹، ۱۳/۳٪ را در سال ۱۹۳۹ و ۹٪ را در سال ۱۹۴۸ دریافت می کرد.

ب. گروه پایین تر (۹۹٪)، ۸۳/۸٪ در سال ۱۹۱۳، ۸۲/۸٪ در سال ۱۹۲۹، ۸۶/۷٪ در سال ۱۹۳۹ و ۹۱٪ از کل را در سال ۱۹۴۸ دریافت می نمود.

این تحول چگونه توجیه می شود؟ مور[5] وابسته به دفتر ملی پژوهش اقتصادی، عوامل زیر را برای دورهٔ زمانی ۱۹۲۹-۱۹۴۸ مشخص کرده است[6]:

الف) تغییرات در اهمیت نسبی منابع گوناگون درآمدها.

از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۸ (سرانه)، درآمدهای کار (پاداش کار)[7] ۱۳۴٪، منافع

5. G.H.Moore
6. *American Economic Review*, May 1952.
7. employee compensation

واحدهای اقتصادی ۱۴۵٪، عواید سهام ۲۶٪ و سود مقسوم شرکاء ۶٪ افزایش می‌یابد و بهره ۲۱٪ پایین می‌آید.

این جریان توضیح می‌دهد که گروه عالی که درآمدشان عمدتاً از منافع، سود مقسوم، عواید سهام و بهره ناشی می‌شود، تنزل نسبی دیده است.

ب) تغییرات در اهمیت نسبی هر نوع درآمد که به سود گروه درآمدهای پایین‌تر تمام شده است.

درصد تغییر هر عنصر از درآمد در درآمد سرانه از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۸، در مورد گروه عالی ضعیف‌تر از گروه پایین‌تر است.

	گروه بالایی و عالی (۱٪)	گروه پایینی (۹۹٪)
پاداش مستخدمان	+۴۲	+۱۵۴
درآمد کارآفرینان	+۱۱۷	+۱۵۲
درآمدهای مالکیت	−۲۶	+۴۴
سود مقسوم	−۲۰	+۱۱۴
بهره	−۵۷	+۸
عواید سهام و بهرهٔ مالکانه	+۲۱	+۷۵
درآمد کل	+۲۱	+۱۴۳

(مأخذ: G. Moore. *op.* p.534)

پ) تغییرات در ساختار قیمتهای عوامل: نرخهای مزد و عواید برحسب فرد شاغل و درآمدهای سرانهٔ کارآفرینان افزایش قابل ملاحظه یافته و قیمت اجاره بها و نرخهای سود مقسوم شرکا تغییرات ضعیفی دیده و نرخهای بهره کاهش یافته است.

ت) دخالت دولت در اقتصاد ایالات متحده به شکلهای مختلف زیر صورت گرفته است:

ـــ مالیات تصاعدی از نابرابری درآمدها کاسته است: برای گروه عالی (۱٪)، درآمد سرانه پس از وضع مالیات از ۸۷۳۳ دلار در سال ۱۹۲۹ به ۷۹۶۱ دلار در سال ۱۹۴۸ می‌رسد؛ برای گروه پایینی (۹۹٪)، این درآمد از ۴۸۵ دلار به ۱۱۲۴ دلار بالا می‌رود. درصدهای تغییر به ترتیب ۹- برای گروه عالی (۱٪) و ۱۳۲+ برای گروه پایینی (۹۹٪) هستند. سهم گروه عالی (۱٪) در درآمد پس از وضع مالیات از ۱۳/۶٪ در

سال ۱۹۲۹ به ۶/۲٪ در سال ۱۹۴۸ می‌رسد.

ـ درصد اشخاص در خدمت دولت از ۷٪ نیروی کار در سال ۱۹۲۹ به ۸٪ در سال ۱۹۳۹ و به ۱۲٪ در سال ۱۹۴۸ بالا می‌رود. پرداخت مزد و حقوق وسیلهٔ دولت ۶٪ درآمد اشخاص را در سال ۱۹۲۹، ۱۲٪ را در سال ۱۹۳۹، ۹٪ را در سال ۱۹۴۸ تشکیل می‌دهد. از این دیدگاه، دولت نقش تعدیل‌کننده دارد، زیرا مقیاس پاداشها در بخش عمومی نسبت به بخش خصوصی بیشتر مواجه با مانع بوده و محدودتر است.

ـ پرداختهای انتقالی از ۱٪ درآمد شخصی در سال ۱۹۲۹ به ۵٪ در سال ۱۹۴۸ می‌رسد.

فایدهٔ تحلیلهای بالا این است که کثرت عوامل وارد و مؤثر در توزیع شخصی درآمدها را نشان می‌دهد و در نتیجه، لازم است تحول بلندمدت آن با صبر و حوصله بررسی و روشن شود.

اکنون باید دید، براساس مثالهایی بجز ایالات متحده، آیا می‌توان نتیجه‌گیریهایی رضایت‌بخش و یا لااقل فرضیهٔ دلپذیر کار را دربارهٔ روابط میان توزیع شخصی و رشد اقتصادی در نظر گرفت.

قسمت دوم ـ توزیع شخصی و رشد اقتصادی

موافق عقیدهٔ سیمون کوزنتز، بررسی داده‌های مربوط به برخی از کشورهای توسعه یافته (ایالات متحده، انگلستان و آلمان) امکان می‌دهد تا «حرکت به سوی برابری» در توزیع شخصی درآمدها (پیش از کسر مالیات)، به ویژه از سال ۱۹۲۰ به بعد، درك گردد.

به نظر ما، مقالهٔ برجسته و شایان توجه این نویسنده تحت عنوان «رشد اقتصادی و نابرابری درآمد»[8] جالب می‌باشد و نکات زیر را عرضه می‌دارد:

۱) عامل نخست: تمرکز پس‌انداز در طبقات صاحب درآمد بالاتر و عالی (در ایالات متحده دو سوم پس‌انداز فردی در حساب ۵٪ از واحدهای صاحب درآمد بالاتر و عالی است) می‌بایستی در جهت افزایش نابرابری عمل کند؛ اما به سبب تأثیر مخالف چهار عامل مربوط به رشد اقتصاد این کار انجام نمی‌گیرد.

8. «Economic Growth and Income Inequality», *American Economic Review*, March 1955.

ـ اقدامات سیاسی که بر مالکیت، ارث یا بازده‌های سرمایه (کاهش اجاره بها یا نرخ بهره) اثر می‌گذارند؛

ـ نرخهای رشد جمعیتی ضعیف‌تر برای گروههای درآمدی عالی و بالاتر؛

ـ تأثیر پیدایش صنایع جدید که موجب نقصان و زوال منابع درآمدهای طبقات ثروتمند و سنتی می‌شود؛

ـ سهم فزاینده و رشد یابندهٔ درآمدهای خدمات نسبت به این سهم در درآمدهای مالکیت که به سود طبقات کم‌درآمدتر تمام می‌شود.

۲) عامل دوم نیز باید در جهت افزایش نابرابری عمل کند، یعنی گذر از فعالیت اقتصادی زیرسلطهٔ کشاورزی و زندگی روستایی به فعالیت اقتصادی همراه با تفوق صنعتی و شهری؛ اما این جریان نیز بر اثر ترقی درآمد گروههای پایینی در بخش غیرکشاورزی جمعیت به مانع برمی‌خورد: افراد این گروهها، ضمن تشکل خود و کسب کارآیی بیشتر اقتصادی با برخورداری از نفوذ مهم سیاسی می‌توانند سهم فزاینده از درآمد را به دست آورند.

۳) بنابراین، در تحول ساختار درآمد می‌توان نوعی تسلسل بدین شرح در نظر گرفت:

ـ طی دورهٔ انتقال از مرحلهٔ ما قبل صنعتی به مرحلهٔ صنعتی توسعهٔ اقتصادی، نابرابری درآمدها به نحوی چشمگیر افزایش می‌یابد: موقعیت نسبی اقتصادی گروههای کم درآمدتر بر اثر ازهم پاشیدگیهای ناشی از انقلاب صنعتی خراب خواهد شد و این آثار بر افزایش جمعیت در نتیجهٔ کاهش نرخ مرگ و میر و ثبات نرخ زاد و ولد افزوده می‌شود؛ برعکس، وضع نسبی اقتصادی گروههای پردرآمدتر، به دنبال مشارکت فعال اعضای آنها در رشد صنعتی و اقتصادی، گرایش به بهبود پیدا خواهد کرد؛

ـ سپس نابرابری درآمدها، طی دورهٔ فروکش انقلاب صنعتی تثبیت خواهد شد؛

ـ وآن‌گاه،این نابرابری، تحت تأثیر عواملی که قبلا در بندهای ۱) و ۲) ارائه گردید، تمایل به تنزل پیدا خواهد نمود؛ هر قدر سیاستهای مالیات تصاعدی و توزیع درآمدها شدت یابد، این جریان شدیدتر خواهد شد.

کوزنتز کار علمی خود را با فروتنی به روش زیر تعریف می‌کند: ۵٪ اطلاعات تجربی همراه با ۹۵٪ حدس. با این وصف، حدس و گمان در حدودی که بتواند پژوهشها را ارشاد و هدایت کند، آن هم پژوهشهایی که تحول درآمدها را در محدوده‌های جمعیتی، سیاسی، اجتماعی و فنی رشد جای دهد، موجه و قابل قبول است.

کتابشناسی

G. H. Moore, Secular changes in the Distribution of Income, *American Economic Review*, mai 1952, p. 527.

E. F. Denison, *Distribution of National Income. Survey of Current Business*, juin 1952.

S. Kuznets, *Share of the Upper Income Groupes in Income and Savings*, National Bureau of Economic Research, 1953.

S. Goldsmith, G. Jaszi (et autres), Size distribution of Income since the Mid-Thirties, *The Review of Economics and Statistics*, février 1954.

American Economic Review, mai 1954, Diminishing Inequality in Personal Income Distribution. (Contributions de G. Garvy et E. F. Denison), p. 236 et suiv.

S. Kuznets, Economic Growth and Income Inequality, *American Economic Review*, mars 1955.

عنوان سوم

توزیع درآمد
در اقتصاد متمرکز اشتراکی

هنگامی که مالکیتِ جمعیِ کالاهای تولیدی وجود دارد، مسئلهٔ توزیع در کیفیات و به صورتهایی بسیار شایان توجه مطرح می‌شود: آیا عاملان تولید *رایگان* خواهند بود؟ آیا مزد همیشه برای پاداش‌دادن به کار است و آیا جست‌وجوی بهره و بهرهٔ مالکانه و سود ادامه خواهد یافت؟ آیا این درآمدها با نظام اقتصادیی که مالکیت خصوصی وسایل تولید علامت مشخصهٔ آن است، در ارتباط قرار ندارند؟ و اگر اینها «درآمدهای طبقه» هستند، محکوم به نابودی نیستند؟

نویسندگان سوسیالیست به نکات بالا می‌اندیشیدند. با این وصف، پس از پایان قرن نوزدهم، مکتب وین خصلت سطحی این استنباط را نشان داد. ما توضیح فن ویزر را بدین شرح ملاحظه کرده‌ایم که مسئلهٔ پاداش عوامل تولید همانا مسئلهٔ ارزش و بنابراین اقتصاد بنیادی است. این ارزش به بهره‌وری عوامل مربوط بوده و مستقل از مالکیت عوامل است. رایگانی استعمال عوامل نادرست می‌باشد، زیرا محدودیتی بر وسایل وجود دارد. مزد، بهره، بهرهٔ مالکانه و سود در محدوده‌های نهادی بسیار متفاوت اعمال اساسی را در هر اقتصاد انجام می‌دهند.

تجربهٔ شوروی تعلیم اساسی و مهم مکتب وین را تأیید می‌نماید. در دنیایی که متصف به کمیابی است، چه در مورد تعیین مزدها و مباحثات بهره و چه در دخل و تصرف در سود برنامه‌ای، ما به اندیشهٔ کارآیی برمی‌خوریم. به این ترتیب، تحلیل مقایسه‌ای و تطبیقی معنای عمیق نظریهٔ توزیع و ضرورت تحلیل درآمدها را برحسب کارکرد آشکار می‌کند، به طوری که دور از واقع‌بینی است که این تحلیل نارسا یا به دور از پسند روز تلقی شود.

قسمت اول ــ مزدها در اقتصاد متمرکز اشتراکی

پاداش کار، در اتحاد جماهیر شوروی وسیلهٔ مکانیسمهای برنامه‌ای و برحسب هدفهای «برنامهٔ دولت» معین می گردد. برنامه وجوه مزد را درمقیاس ملی و نیز نرخهای مختلف مزد جاری در اقتصاد را تعیین می کند؛ اما این نرخها بدون توجه به اهمیت نظارتها در عمل، همیشه واقعی نیست و اختلاف مزدها برای جلب کارگران به سوی مشاغل تولیدی‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرد. سندیکاها، سازمانهای دفاعی یا نمایندگی منافع کارگران در اقتصاد نامتمرکز به عنوان دستگاههای تعیین حدود و ابزارهای سیاست دولتی مزد وجود دارند.

§ ۱. وجه مزدها

مزد بزرگترین بخش از درآمدهای پولی و قلم عمدهٔ موازنهٔ درآمدها و مخارج پولی مردم شوروی را تشکیل می‌دهد و به تنهایی ۸۰٪ کل وجوه پرداختی بانک دولت (گوسبانك) می باشد.

تعیین میزان وجه برنامه‌ای مزد برای سیاست اقتصادی دولت از بالاترین درجهٔ اهمیت برخوردار است. این وجه مزدها «وضع کلی مالی برنامهٔ مصوب نیروی کار در محدودهٔ برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی دولت» را می‌رساند (مارگولین[1]).

وجه مزدها، که ترکیب آن وسیلهٔ دستورهای ویژهٔ «انستیتوی آمار» معین می گردد، مشتمل است بر:

الف) پاداش پایهٔ کار برحسب میزان تولید یا ساعت؛

ب) اضافات و جوایز (برای سابقهٔ خدمت، سبقت‌گیری بر برنامه و غیره)؛

پ) مزد ایام تعطیل؛

ت) پرداختی برای کارهای ادبی و کارهای ویژه (مشاوره، کارشناسی و غیره).

درآمدهای خارج از وجه مزدها، به ویژه جوایز اتفاقی مزدبگیران و سایر کارگران است که پرداخت آنها از شیوهٔ محاسبهٔ مزدها نتیجه نمی شود و از محل وجوه خاص انجام می گیرد.

وجه مزد بجز کلخوزها، همهٔ واحدهای تولیدی دولتی، تعاونیهای پیشه‌وران و معلولین را تأمین می کند.

میزان وجه مزد از حیث حجم بر حسب تعادل عمومی اقتصادی معین می شود و حجم

1. N. Margoline

کالاهای مصرفی تولید شده و قیمت فروش این کالاها را در نظر می‌گیرد. در واقع، مزدها، مطابق فرمول بتلهایم «شکل عینی «توزیع» متناسب با کاری است که هر کس انجام داده و سهم قابل مصرف «درآمد» ملی است و برای سازمانهای «برنامه» نیز به منزلهٔ تأمین جریان اشیاءِ مصرفی می‌باشد»[2]. بنابراین، تعیین وجه مزدها در محدودهٔ ترازدرآمدها و مخارج پولی ومالی قید می‌شود. ما این مطلب را در بخش سوم این کتاب (صفحهٔ ۵۴۶) بررسی خواهیم کرد.

«وجه مزدها» میان شاخه‌های مختلف تولید برحسب دو عنصر زیر توزیع می‌گردد:

الف) شمار کارگران شاغل در هر شاخه که به هدفهای تولید، به شیوهٔ فنی مورد استفاده و به درجهٔ اهمیت این شاخه در توسعهٔ برنامه‌ای اقتصاد بستگی دارد؛

ب) سطح متوسط مزدها در هر شاخه: در اینجاست که تفاوت در مزدها پدید می‌آید. ما اندکی دورتر به این مطلب می‌رسیم.

بانك دولت (گوسبانك) نظارت بر «وجوه مزدها» را بر پایهٔ میزان پیش‌بینی برای هر واحد تولیدی در زمانی اعمال می‌کند که واحدهای تولیدی از این بانك پول نقد ضروری جهت پرداخت به کارکنان خود را دریافت می‌دارند. در واقع، وجه کل دستمزدها، نخست میان وزارتخانه‌ها و سپس بین مدیریتهای کل و تراستها توزیع می‌گردد. وجه مزدهای واحدهای تولیدی هر سه ماه با امکان تقسیم به ماه وسیلهٔ مقام بلافاصله بالاتر معین می‌شود و حداکثر ده روز پس از آغاز سه ماه، به واحدهای تولیدی ابلاغ می‌گردد. واحد تولیدی وجوه برنامه‌ریزی شدهٔ مزدها را به موازات اجرای «برنامه» تصحیح می‌کند. در حالت سبقت‌گیری بر برنامه، بانك موظف است وجوه مکمل را هنگامی که بیشتر از ۱۰٪ میزان ماهانه ومورد پیش‌بینی باشد، پس از تصحیح و با توجه به اجرای برنامه واریز کند. در این حالت از وجوه نقدی مبلغی کسر و نگاهداری خواهد شد. در سایر موارد، راه مراجعهٔ واحدهای تولیدی به مقامهای عالیتر باز است. این وجوه باید بر اساس وجه مزدهای سایر واحدهای تولیدی وزارتخانه توزیع مجدد گردد.

§ ۲. اختلاف مزدها

ایجاد تساوی در مزدها، طی دورهٔ سالهای ۱۹۲۰–۱۹۳۰ به منزلهٔ غایت مطلوب در عدالتی تلقی می‌گردید که نظام بایستی بدان نایل آید، لکن در سال ۱۹۳۱ با الهام از

2. *L'économie soviétique*, p. 164.

استالین که تغییر اساسی در جدول مزدها را توصیه می کرد، یك عقبگرد کامل در این طرز برخورد صورت گرفت. وی به ویژه اعلام می‌دارد که: «نتیجهٔ تسویهٔ مزدها این است که کارگر ناوارد و بدون مهارت فاقد انگیزه برای تبدیل به یك کارگر ماهر می شود و به این ترتیب خود را از امیدها و انتظارات پیشرفت محروم می بیند؛.... لازم است، به منظور دستیابی به کارگران ماهر، محرك و چشم انداز ترقی و صعود به وضعیت عالیتر به کارگر غیرماهر عرضه بشود»[۳].

مادهٔ ۱۴ قانون اساسی سال ۱۹۳۶ به عنوان اصل چنین مقرر می‌دارد: «به هر کس به اندازهٔ کارش».

سیاست اختلاف مزدها در عمل با نیت مقامات شوروی در راهنمایی کارگران بر پایهٔ انگیزه های پولی و برحسب هدفهای برنامه وافزایش بهره‌وری تطبیق می کند. دولت باید در تعیین میزان نسبی پاداشها، کم و بیش، هم کمیابی کارگران ماهر را در هر نوع و مقوله و هم رجحانهای شخصی کارگران را در نظر بگیرد.

الف) مزدها برحسب شاخهٔ فعالیت، موافق توسعه ای که بخواهند به این یا آن بخش تولیدی بدهند، متفاوت است. سطح متوسط مزدها در صنایع اساسی و پایه (تجهیزات و مواد سوختی) نسبت به صنایع کالاهای مصرفی، طی دورهٔ برنامه‌ها، بالاتر بوده است.

به عقیدهٔ وُزنسنسکی[۴]، اهمیت شاخه‌های گوناگون صنایع در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۳۲ و ۱۹۳۷، برحسب سطح متوسط مزد ماهانه بدین قرار بوده است:

	۱۹۲۸	۱۹۳۲	۱۹۳۷
ایستگاههای برق	۳	۱	۳
سنگهای معدنی آهن	۱۲	۸	۷
زغال سنگ	۱۴	۷	۲
صنایع ساخت فلزات (تولید آهن)	۹	۳	۵
ساخت ماشین آلات، منجمله			
ماشین آلات برقی	۱	۲	۴
بافندگی و نخ‌ریسی پنبه‌ای	۱۶	۱۶	۱۲
بافندگی و نخ‌ریسی پشم	۱۳	۱۵	۱۳
صنعت مواد غذایی	۱۰	۱۳	۱۶
صنعت نفت	۸	۴	۱

3. Staline, *Problèmes du léninisme.*
4. Voznessenski, *L'économie de guerre de l'U.R.S.S.*, Paris, 1948, p. 86.

ب) همچنین، به منظور ایجاد سهولت در افزایش نیروی کار در نواحی دور دست و رو به توسعه، مزدها برحسب نواحی متفاوت است.

بدین قرار، افزایش متوسط مزد ماهانهٔ کارگر از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ برای مجموعهٔ صنعت به ۴۲٪ رسیده، حال آنکه در ناحیهٔ ولگا ۷۹٪، در اورال ۶۵٪ و در سیبری غربی ۷۹٪ بوده است.

پ) سرانجام، اختلاف مزدها، بنابر انواع کار و کیفیت و مهارت حرفه‌ای پدید می‌آید. کارگران از کارگر ساده تا کارگر در سطح عالی مهارت، به هشت گروه تقسیم شده‌اند و هر گروه یك ضریب مزد دارد. این ضریب برای پایین‌ترین گروه یك است. درجهٔ مهارت و ضرایب برای هر شاخهٔ صنعت یکنواخت می‌باشد، زیرا با بهره‌وری کار در این صنعت مطابقت می‌کند.

اصلاحات سال ۱۹۳۱ «حدود مزدها» را توسعه داده است به این ترتیب که رابطهٔ میان اولین و هشتمین گروه را از ۲/۸ به ۳/۶ رسانیده است. پس از جنگ، این نسبت، حتی در بعضی از صنایع، به ویژه در صنعت ساختمان به ۵ بالا برده شد.

حدود تغییر و نوسان مزدها از سال ۱۹۵۹، به طرزی چشمگیر کمتر گردید (از ۱ به ۳، به ۱، به ۲ یا ۱/۸). با این وصف، در سال ۱۹۶۴، «مبارزه برضد تساوی طلبی» از نو آغاز گشت و کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جزءِ پیشنهادها و نظرهای خود به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر «هرگونه همترازی در توزیع مزدها» را محکوم کرد.

بنابراین، اختلاف برنامه‌ریزی شدهٔ مزدها جانشین تفاوتی گردید که در اقتصاد نامتمرکز برحسب روابط عرضه و تقاضا در بازار برقرار می‌شود. جست‌وجوی بهره‌وری بالاتر به صورتی که در مقیاس ملت وسیلهٔ مسئولان برنامه‌ریزی درك می‌گردد، این اختلاف را مشخص می‌کند.

§ ۳. نقش سندیکاها

برنامه‌ریزی در زمینهٔ کار، بر سندیکالیسم اتکاء دارد.

مباحثات دربارهٔ نقش سندیکاها در جامعهٔ سوسیالیستی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ جریان داشت و به این ترتیب تومسکی[5] ریاست عالیهٔ شورای مرکزی کنفدراسیون سندیکاها در برابر تروتسکی قرار می‌گرفت. تومسکی بر این عقیده بود که سندیکاها

5. Tomsky

باید موجودیتی مستقل از دولت داشته باشند و دفاع از منافع طبقهٔ کارگر را انجام دهند؛ تروتسکی وظیفهٔ ایجاد «زمینهٔ بهره وری» را به سندیکاها تخصیص می‌داد و می‌خواست اتکاءِ کارگران را نسبت به دولت به دست آورد.

تومسکی و رهبران شورای مرکزی سندیکاها در اول ژوئن سال ۱۹۲۹ از کار برکنار شدند. در ماههای ژوئن و ژوئیهٔ سال ۱۹۳۰، شانزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست «رقابت سوسیالیستی و گروههای کارگری ضربتی» را به عنوان نخستین هدف فعالیتهای سازنده، وظیفهٔ سندیکاها قرار داد. از آن زمان، مساعی سندیکاها بر تولید و افزایش بازده‌های انفرادی و کاهش قیمتهای تمام شده تمرکز یافت.

کارکردهای سندیکاهای شوروی در دهمین کنگرهٔ سندیکاها در سال ۱۹۴۹ چنین تصریح شده است:

۱) سازمان‌دهی رقابت سوسیالیستی کارگران و کارمندان برای اجرای برنامهٔ دولتی و سبقت بر آن، افزایش بهره‌وری کار، بهبود کیفیت و کاهش هزینهٔ تولید؛

۲) مشارکت در برنامه‌ریزی و تدوین آیین‌نامهٔ مزدهای کارگران و کارمندان، تهیهٔ نظام مزدها به رهبری اصل سوسیالیستی پرداخت بنا بر کمیت و کیفیت کار...؛

۳) کمك به کارگران و کارمندان برای ترقی میزان تولید و مهارت آنها؛

۴) انعقاد قراردادهای جمعی با دستگاه اداری واحدهای تولیدی؛

۵) نظارت بر حمایت از کار و شیوه‌های ایمنی در واحدهای تولیدی و نهادها؛ مشارکت در حل و فصل اختلافات و برخوردهای کاری؛

۶) مدیریت بیمه‌های اجتماعی دولت و سازمان‌دهی کارهای اجتماعی به سود کارگران؛

۷) کمك به اعضای سندیکاها برای ارتقاءِ سطح عقیدتی و سیاسی و تربیت عمومی آنها...؛

۸) مشارکت زنان در زندگی عمومی، صنعتی و اجتماعی؛ کمك به منظور پرورش کمونیستی کودکان؛

۹) نمایندگی کارگران و کارمندان در سازمانهای دولتی و دستگاههای اجتماعی در مورد مسائل کار، شرایط و اوضاع زندگی و فرهنگ و تربیت[۶].

---

۶. متن کامل اساسنامه در *Current Digest of Soviet Press* مورخ سی‌ویکم مه سال ۱۹۴۹، صفحات ۲۶-۳۲، آمده است.

نقش سندیکایی در باب مزدها هیچ است. پیمانهای جمعی که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۷ مسکوت مانده و در این تاریخ احیا گردیده بودند هدفی بجز تعیین مزدها داشتند.

ریاست عالیهٔ شورای مرکزی سندیکاها در سال ۱۹۴۷ چنین می نویسد: «هیچ گونه تغییری در نظام و قاعدهٔ پاداشهای کارمگر با تصمیم دولت، نمی تواند وارد آید. این قاعده حتی با وجود قراردادهای جمعی معتبر باقی می ماند. با این وصف، این امر بدان معنی نیست که مدیریتها و نیروی کار هیچ گونه برخوردی با مسائل مزدها ندارند. وظیفهٔ آنها عبارت است از ایجاد شرایط و اوضاعی که افزایش بهره وری کار و در نتیجه ازدیاد مزدها را امکان پذیر سازد»[۷].

سندیکاها، پس از اصلاحات در نظام تصدی واحدهای تولیدی شوروی می توانند در مورد مزدها به دو شکل اساسی عمل کنند، یکی تعریف هنجارها و دیگری تعیین تعرفه‌هایی که مبنای پاداش کار قرار گیرند.

قسمت دوم ـــ بهره و سود در اقتصاد متمرکز اشتراکی

بررسی بهره و سود در اقتصاد متمرکز اشتراکی بیشتر از این جهت جالب است که این دو عنصر در تصویر مارکسیستی به منزلهٔ محصول روابط اجتماعی مشخصهٔ سرمایه‌داری به نظر می آیند.

و اما در اتحاد شوروی، هم نفی رسمی نرخ بهره در میان است و هم وجود مسئلهٔ بهره برای برنامه‌ریزان. از سوی دیگر، به عنوان عنصر مهم حسابداری واحدهای تولیدی شوروی نمودار می شود.

چه معنای اقتصادی مناسب است به این واقعیات داده شود؟

§ ۱. مسئلهٔ بهره در اقتصاد شوروی

پس از اصلاحاتی که در باب اعتبار از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ به عمل آمد، در اتحاد شوروی برای استفاده از سرمایهٔ ثابتی که دولت برای واحدهای تولیدی فراهم آورده است، هیچ نرخ بهره ای وجود ندارد.

تأمین مالی سرمایه گذاری از محل بودجه، با واسطهٔ بانکهای تخصصی صورت می گیرد. هزینه‌های بهره، موافق نظر لزینوف[۸] نویسندهٔ شوروی «به شکلی ساختگی

7. *Pravda,* 21 février 1947.
8. L.M. Lezinov

از کارآیی استفاده از منابع طبیعی و سرمایه گذاری در سرمایه می کاهد».[۹]

اعتبار کوتاه مدت به شکل مساعدهٔ بانکی (مساعده به اعتبار ذخایر؛ مساعده بر اساس میزان کل فروش؛ مساعده برای رفع کمبود تنخواه گردان واحدهای تولیدی و غیره)، مسئلهٔ نرخ بهره را پیش می کشد. نرخ بهره، در سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴، دربارهٔ این گونه مساعده ها به ۸٪ بالا رفت و برای مساعده به اعتبار کالاهای بازرگانی به سطح ۶٪ و برای عملیات واریز مطالبات در سال ۱۹۳۴، ۴٪ پایین آمد. پس از اصلاحات سال ۱۹۵۴ در باب اعتبار، نرخ بهرهٔ مساعده برای عملیات واریز مطالبات ۱٪ و برای کلیهٔ مساعده های دیگر ۲٪ و در مورد تأخیر تأدیه ۳٪ است.

این نرخها به دلایل ادارای برداشت و وصول می شود و برای پرداخت پاداش فعالیتهای بانکی به کار می‌رود؛ اما اکنون نقش بسیار مهم تنظیم اقتصادی را ایفا می کند: بهره های پرداختی واحدهای تولیدی شوروی از سود برنامه‌ای آنها می کاهد. به این ترتیب، تقاضای اعتبار کوتاه مدت متوقف شده است. چنان که شارل بتلهایم به این نکته اشاره می نماید، دخالت نرخ بهره معادل است با «اینکه مکانیسم خودکار به منظور جلوگیری از حرکت تقاضاهای وجه ناشی از واحدهای تولیدی اجتماعی شده به کار افتد».[۱۰]

حذف نرخ بهرهٔ بلندمدت مفروض به این است که در اتحاد شوروی، سرمایه کالای آزاد و عامل تولید رایگان باشد. و اما این امر در اقتصادی که در فراگرد شدید صنعتی شدن قرار دارد و سرمایه گذاریهای انبوه انجام می‌دهد، به دشواری قابل قبول است.

همچنین، اخیراً مشاهده شده که برای آنکه نرخ بهره مجدداً معمول گردد، بیش از پیش کوششهایی به شکلهای ظریف و ماهرانه، به عمل آمده است. کمیابی سرمایه ایجاب می کند که کارآیی این عامل در این یا آن مورد استعمال بررسی شود؛ به علاوه، لازم است مسئولان سرمایه‌گذاری در بخشهای نامتمرکز اقتصاد در جست‌وجوی تخصیص عقلایی منابع به سرمایه‌گذاری و گزینش طرحهای سرمایه‌گذاری «از میان انواع گوناگون و متبادل شیوه های فنی» باشند. بنابراین، راهنمای انتخاب ضرورت پیدا می کند و نرخ بهره این نقش را ایفا می نماید؛ در صورت فقدان این عنصر باید جانشینی برای آن پژوهش شود.

---

۹. نقل از:
G.Grossmann, *Quarterly Journal of Economics*, Aug. 1953, p. 313.

10. Bettelheim, *L'économie soviétique*, p. 391.

این پژوهش مراحل مختلفی را گذرانیده که گرگوری گروسمن در مقاله ای که از آن پس جنبهٔ کلاسیك پیدا نموده، بررسی کرده است.[۱۱]

اقتصاددانهای شوروی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ مسئلهٔ «کارآیی سرمایه‌گذاری» را وسیعاً بررسی کردند. اما در سال ۱۹۳۰، بر اثر منع قانونی مفهوم بهره ناگزیر به سکوت شدند.

پس آن گاه مسئلهٔ انتخاب راه‌حلهای فنی در برابر مهندسان قرار گرفت. اینان در صدد برآمدند هزینه‌های سرمایه را برای اجرای بهترین تخصیص ممکن وجوه سرمایه‌گذاری یا برای اجتناب از حیف و میل توجیه نمایند: به عنوان مثال، در بخش نیرو، بعضی از طرحهای عظیم به سبب استعمال غیرضروری سرمایه‌ای که ارباب مشاغل درخواست می کردند، به اینان لطمه می‌زدند (آیا دیکینسون در آثار خود دربارهٔ اقتصاد سوسیالیستی خاطرنشان نمی‌ساخت که جامعه بدون نرخ بهره به سرمایه‌گذاریهایی اقدام خواهد کرد که فقط پس از طی قرنها نتایجی به بار خواهند آورد؟). ارباب فن می کوشیدند ثابت نمایند که در اینجا فقط روشهای محاسبه مطرح است و به هیچ وجه مسئلهٔ بازگشت به بهرهٔ سرمایه‌داری در میان نیست. لکن، چنان که گروسمن اشاره می کند، این روشها مانند بهره در نظام سرمایه‌داری فقط این هدف را داشتند که تقاضای سرمایه برای طرحهای مخصوص را محدود سازند یا به تأخیر اندازند و بقیه همانا «مسئلهٔ نشانه‌شناسی» است.

در اوایل سال ۱۹۴۶، اقتصاددانان از نو به مسئلهٔ انتخاب سرمایه‌گذاریها علاقه پیدا می کنند: مباحثات و مشاجرات لفظی به هیچ‌وجه به حل مسئله کمك نمی کنند و عقیدهٔ ارباب فن به طرز زیر ابراز می شود: «چون هنوز آن روش محاسبهٔ شدت سرمایه وجود ندارد که از لحاظ نظری صحیح و به طور کلی مورد قبول باشد، حال آنکه لازم است محاسبات انجام گیرد، ناگزیر باید روش اختیاری و همشکل برای کلیهٔ تقویمها جست‌وجو گردد».

و یا نیز، «به ظاهر ضروری است، مستقل از راه‌حل مسئلهٔ عمومی انتخاب سرمایه‌گذاری، به حل مسائل ویژه و خاص شاخه‌های مختلف صنعت پرداخته شود».[۱۲]

11. Gregory Grossmann, «Scarce Capital and Soviet Doctrine», *Quarterly Journal of Economics,* Aug. 1953, p. 314.

۱۱. به نقل از: Grossmann, *op. cit.*, p. 339

شایان اهمیت درسی است که از این بحث می‌توان آموخت. نرخ بهره راهنمای انتخاب است: هزینه‌های فرصت در هر اقتصاد و هر نظامی که وابسته باشد، حضور دارد. نرخ بهره یا جانشین آن یکی از عناصر ضروری حسابداری واحدهای تولیدی شوروی است، زیرا سرمایه یك عامل تولید کمیاب است.

اما نرخ بهره نیز این آگاهی را دربارهٔ انتخاب میان مصرف ـ سرمایه گذاری می‌دهد. در اقتصاد شوروی این عمل از نرخ بهره سلب می‌شود، زیرا حجم کلی سرمایه گذاری نتیجهٔ تصمیم سیاسی بدون در نظر گرفتن رجحانهای مصرف کنندگان، پس اندازکنندگان و تولیدکنندگان است. وانگهی، این هزینه‌ها که در حسابداری دیده نمی‌شود، در قلمرو واقعی وجود دارد و این هزینه‌هاست که در جریان سیاستی که به طور منظم و به طرزی اصولی روی سرمایه گذاری تمرکز یافته، مردم تحمل می‌کنند.

دراقتصاد مبتنی بر بازار، بهره در تمام ساختار قیمتها و هزینه‌ها وارد می‌گردد و بدین قرار، می‌تواند با شرایط واقعی کمیابی سرمایه مطابقت کند. در اقتصاد اشتراکی برنامه‌ای، نرخ بهرهٔ اختیاری که دولت تعیین کرده است، فقط رویهٔ محاسبه تلقی می‌گردد و دلیل اعمال اساسیی نیست که نرخ بهره در هر نوع سازمان اقتصادی اجرا می‌نماید.

§ ۲. نقش سود در اقتصاد شوروی

بنگاههای شوروی که بر پایهٔ استقلال محاسبانی عمل می‌کنند، درحسابداری خود سود نشان می‌دهند. در واقع، ساختار قیمتهای عمده شامل عناصر زیر است:

۱) *هزینهٔ تولید*: مزدها، مواد اولیه، بهرهٔ کوتاه مدت و استهلاك؛

۲) *کمك به بیمه‌های اجتماعی*: از ۳/۷٪ تا ۱۰٪ میزان مزدها؛

۳) سود که به سه جزء تقسیم می‌شود:

ــ یك جزء به تأمین مالی بنگاه از منابع خود اختصاص می‌یابد؛

ــ جزءِ دیگر به صندوق مدیریت؛

ــ و جزئی نیز به مالیات بر منافع.

۴) *مالیات بر میزان فروش* که درصدی از سود برنامه‌ای است.

بنابراین، سود به منزلهٔ مازادی است که پس از پرداخت هزینه‌ها، مخارج و تعهدات مالی، اجتماعی و مالیات بر فروش عاید بنگاه می‌شود و شامل سود برنامه‌ای و سود غیر برنامه‌ای می‌باشد.

سود برنامه‌ای از کارکرد بنگاه بر طبق راهنماییهای برنامه نتیجه می‌شود و هنگامی

پدید می‌آید که بنگاه با هزینهٔ متوسط برنامه تولید کرده و محصولی را که برنامه تعیین نموده به قیمت برنامه‌ای فروخته است.

سود غیر برنامه‌ای مازاد ناشی از تقلیل هزینه به میزان کمتر از هزینهٔ برنامه‌ای، یا در نتیجهٔ تولید بیشتر از مقدار مقرر در برنامه است.

بنابراین، سود در اقتصاد شوروی به صورت نشان‌دهندهٔ کارآیی بنگاه نمودار می‌شود. تفاوت بین نرخ واقعی و نرخ برنامه‌ای سود، به برنامه‌ریزان امکان می‌دهد تا بر اجرای برنامه توسط بنگاه نظارت کنند و نتایج عاید بنگاههای متعلق به فقط یك شاخهٔ تولیدی را مقایسه نمایند.

هرگاه ماندهٔ سود پس از پرداخت مالیات بر فروش معین شود، نرخ سود به صورت نشانهٔ بسیار حساس کارآیی بنگاه در می‌آید. در واقع، مالیات بر فروش با شرایط کارکردی بنگاه رابطه‌ای ندارد و قیمت فروش محصول برحسب ضرورتهای تعادل تولید ـ مصرف معین می‌گردد. اگر سود به منزلهٔ تفاوت قیمت فروش و قیمت تمام شده تلقی شود، کشف نتایج واقعی گردش کار و کسب دشوار خواهد شد. هرگاه سود به عنوان تفاوت دورقم یکی قیمت‌فروش و دیگری مجموع قیمت تمام شده و مالیات بر فروش محاسبه گردد، تغییرات در هزینه و تولید مربوط به فعالیت خود بنگاه را بهتر می‌توان اندازه گرفت.

تا پیش از اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۶۵، سود بنگاه به سه مورد بدین شرح تخصیص پیدا می‌کرد:

۱) «صندوق مدیریت» که کارکنان را در سود بنگاه شرکت می‌داد و انگیزهٔ کوشش مدیریت و مزدبگیران بود. این صندوق که در سال ۱۹۳۶ تأسیس گردید، طی دورهٔ جنگ منحل و از سال ۱۹۴۵ از نو برقرار شد. درصدهای سود که به صندوق مدیریت ریخته می‌شود، از سال ۱۹۵۰ تاکنون بدین قرار است:

ـ زغال سنگ، معادن، صنعت نفت، صنایع ساخت فلزات و صنایع شدیداً کاربر: ۵٪ سود برنامه‌ای؛ ۴۵٪ سود غیر برنامه‌ای.

ـ ابزار، ماشین‌آلات و نساجی: ۲٪ سود برنامه‌ای؛ ۳۰٪ سود غیر برنامه‌ای.

ـ کالاهای مصرفی: ۱٪ سود برنامه‌ای؛ ۱۵٪ سود غیر برنامه‌ای.

بالاترین درصد در بخشهایی اعمال گردیده است که برنامه‌ریزان برای رشد اقتصاد شوروی بیشترین اهمیت را قائل شده‌اند و این واقعیت شگفت‌انگیز نیست.

مدیر می‌تواند وجوه صندوق را پس از مشورت با نمایندگان سندیکاها و بدون نفوذ

مقامات مرکزی مورد استفاده قرار دهد. ممکن است نیمی از این وجوه به ساختمان مسکن کارکنان اختصاص یابد و بقیه به مخارج فرهنگی، اجتماعی و جوایز و بهبود بنگاه برسد. وجوه صندوق نمی‌تواند از ۵٪ کل حجم مزدها تجاوز کند.

ولادیمیروف ارزیابیهای زیر را دربارهٔ استفاده از وجوه مدیریت انجام داده است[۱۳]:

مسکن برای کارگران	۹۶۴ میلیون روبل
مخارج فرهنگی واجتماعی	۷۱۷ میلیون روبل
بهبود وضع کار	۲۷۸ میلیون روبل
جوایز کارگران	۲۰۸ میلیون روبل
سایر مخارج	۴۳۳ میلیون روبل
جمع کل	۲۶۰۰ میلیون روبل

۲) دومین تخصیص سود، تأمین مالی بنگاه، یا تراست و یا کومبینات متعلق بدان از منابع خود است. اگرچه این وجوه بتوانند از نو دردرون تراست یا کومبینات توزیع بشوند، با این وصف، به نظر می‌رسد که سرمایه‌گذاری اصولا دربنگاههایی انجام می‌گیرد که سود برده باشند: به این ترتیب، انگیزهٔ مدیر به افزایش کارآیی بنگاه تقویت می‌شود.

۳) مالیات‌بر سود یك رقم باقیمانده است. بنگاههای شوروی هرچه از منافع باقی می‌ماند، پس از پرداخت پاداش خدمت صندوق مدیریت و تأمین مالی از محل منابع خودی، به بودجه کارسازی می‌کنند. حد پایین مالیات ۱۰٪ سود واقعی است.

بنابراین، سود در اقتصاد شوروی هم ابزار نظارت برکارآیی بنگاهها و هم انگیزهٔ کارآیی برای رؤسا و کارکنان بنگاه است. تورتسکیی[۱۴]، اقتصاددان شوروی چنین می‌نویسد: «سودآوری نشان‌دهندهٔ کلی نتایج مدیریت اقتصادی به بهترین صورت ترکیبی است»، در صورتی که گوردین[۱۵] بهترین تعریف را از کار و نقش سود در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدین شرح می‌دهد: «... تحریك به مبارزه برای کاهش هزینه‌ها و بیشترین انباشت، از طریق برقراری وابستگی مستقیم میان نتایج فعالیت اقتصادی و فرصتهای اقتصادی و مالی که بر اثر ازدیاد سرمایهٔ در گردش، سرمایه برای

13. P. Vladimirov, *Voprosy Ekonomiki*, 1948, n°8, p. 307.
به نقل از: Holzman, *Soviet Taxation*, p. 342.
14. Turetskii
15. A. Gordin

سرمایه‌گذاری و وجوه مدیریت، راه دستیابی به منافع مهم را به روی واحدهای تولیدی می‌گشاید.»[۱۶]

و اما نقش سود، پس از اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۶۶، که تأکید بر مصرف منطقی‌تر منابع اقتصادی و توسل به محرکهای اقتصادی کرده است، باز هم واضح‌تر نمایان می‌شود.

این اصلاحات،قیمت در مرحلهٔ تولید را مورد بررسی مجدد قرار داده است. قیمت در مرحلهٔ تولید به قسمی معین می‌شود که کسر خرج شاخه‌ها از میان برود و واحدهای تولیدی متوسط که در وضع عادی کار می‌کنند، ۱۵٪ سود به دست آورند. به علاوه، سودآوری یا نرخ سود شاخه‌ها یکی شده و به متوسط ملی نزدیك گردیده است. اکنون، سودآوری به منزلهٔ نسبت میان عواید به ارزش سرمایهٔ در اختیار واحد تولیدی تعریف می‌شود.

نفع واحد تولیدی ــ که منفعت ترازنامه یا سود برنامه‌ای نامیده می‌شود ــ باقی ماندهٔ حساب بهره‌برداری است. توزیع این نفع به طریق زیر انجام می‌گیرد:

الف) خزانه و بانك دولت (گوسبانك) اقدام به سه‌برداشت اولی تحت عناوین زیر می‌کند:

ــ بهرهٔ سرمایه؛

ــ پرداختهای ثابت یا مالیات بر منافع اضافی که با وضعیت فروش مطابقت دارد؛

ــ بهرهٔ وامهای بانکی.

ب) در نتیجه، نفعی که به دست می‌آید، نفع محاسباتی یا قابل توزیع است و منبع مالی سه «صندوق انگیزش اقتصادی» را تأمین می‌نماید:

ــ صندوق تشویق مادی؛

ــ صندوق امور اجتماعی ـ فرهنگی و مسکن؛

ــ صندوق توسعهٔ تولید.

همچنین، لازم است بنگاه مخارج دیگر را بدین شرح تأمین مالی کند: سرمایه‌گذاریهای متمرکز؛ مخارج گوناگون برنامه‌ای یا تحمیلی بر بنگاه؛ هدایا به نیروی کار به هنگام سبقت‌گیری بر برنامه.

پ) باقیماندهٔ آزاد منفعت به خزانه واریز می‌گردد.

---

۱۶. به نقل از: Holzman, *op. cit.*, p. 99.

چنان که ملاحظه می شود، اصلاحات سال ۱۹۶۶ منفعت بنگاه را به صورت نشانهٔ اصلی و عمدهٔ موفقیت در می آورد.

بررسی سود در اقتصاد شوروی، بدون توجه به نظام یا نوع سازمان اقتصادی، به خوبی نشان می‌دهد که این عنصر نقش و اهمیت بنیادی اقتصادی دارد. به این ترتیب، تحلیل مقایسه‌ای و تطبیقی، فراسوی نهادها، معنای اقتصادی سود را کشف می کند و هیچ نظریهٔ حقیقی «توزیع» نمی تواند این نکته را کتمان نماید یا نادیده انگارد.[۱۷]

---

۱۷. در این فصل ما تفصیلاتی را به بهرهٔ مالکانه در اتحاد شوروی اختصاص نداده‌ایم. دربارهٔ این مطلب اطلاعات بسیار کمی در اختیار است. هولزمن در کتاب خود (صفحهٔ ۷۵) بدان اشاره کرده است و متنی را از گوردین اقتصاددان شوروی نقل می کند که موافق آن بنگاهها برای حفظ منابع طبیعی کشور بهرهٔ مالکانه می‌پردازند. این بهرهٔ مالکانه به شکل مالیات بر فروش است و صورت مستقل و مشخص ندارد.

قسمت سوم ـ جنبه‌هایی چند از توزیع شخصی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

اگرچه دربارهٔ توزیع شخصی در اتحاد شوروی به هیچ وجه اطلاعات دقیق در اختیار نداریم، اما نمی‌توان انکار کرد که این موضوع تحت تأثیر و تسلط واقعیت *نابرابری درآمدها* است.

نخست آنکه توزیع همانا نابرابری در بازده است:در مرحلهٔ ساختمان سوسیالیسم، ضروری است که مزد متناسب با بازده باشد. اما توزیع، همچنین نابرابری در امتیازات است. جامعهٔ شوروی، درست مانند جوامع سرمایه‌داری، سلسله مراتب پاداشها را کتمان نمی‌کند.

لازم به یادآوری است که از اول ژانویهٔ سال ۱۹۵۷، مزد کمینه‌ای برای کارگران برقرار شده است: کلخوزیها فقط از سال ۱۹۶۶ از این تضمین استفاده می‌کنند.

توزیع مجدد درآمدها در اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد، زیرا بنابه تعریف، کلیهٔ پاداشها از درآمد کار ناشی می‌شود و دولت سطح این درآمد را معین می‌کند. اما در کنار مزد فردی یك «مزد اجتماعی شده» وجود دارد که خصوصیات آن مستقیماً از سازمان اقتصاد شوروی بر می‌آید.

بنابراین، مزد اجتماعی شده شامل کلیهٔ پرداختهای مالی و جنسی است که در قلمرو خدمات فرهنگی و اجتماعی دولت به عمل می‌آید. چهار قلم از مهمترین اقلام این مزد بدین قرار است: بیمه‌های اجتماعی، مخارج آموزش، مخارج مسکن، «وجوه مدیریت» به منظور ترقی سطح زندگی کارکنان بنگاهها.

در اینجا مورد نظر ما فقط بیمه‌های اجتماعی است که برای مقایسه با نهادهای مشابه با اقتصادهای سرمایه‌داری جالب توجه می‌باشد.

۱) نویسندگان شوروی روح ناظر بر سازمان بیمه‌های اجتماعی را با عباراتی عاری از ابهام تعریف کرده‌اند: هدف اقدام به پیش‌اندیشی جمعی نبوده بلکه غرض گسترش بهره‌وری است.

پروفسور رووینسکی[18] این مطلب را در این جملات توضیح می‌دهد: «بیمه‌های اجتماعی بدین منظور از سوی شاخه‌های تولید سازمان یافته‌اند که با مبارزه برای ترقی بهره‌وری کار و تقویت انضباط کارگران اکیداً ارتباط پیدا کنند. بیمه‌های

18. N.N. Rovinsky

اجتماعی وسیعاً در خدمت ارضای نیازهای حیاتی کارگران می باشند و به همین سبب با مساعی ساختمان سوسیالیسم وتوسعهٔ تولیدرابطه دارند و درمبارزه برضد همترازی مزدها و تحرك افراطی نیروی کار، در کوشش برای ترقی بهره‌وری کار و توسعهٔ روشهای استاخانویستی، وسیلهٔ مؤثر و نیرومند می باشند»[۱۹].

بیمه‌های اجتماعی از سال ۱۹۲۹، یعنی هنگامی که کمیتهٔ مرکزی حزب این فکر را می‌پذیرد که «این بیمه‌ها پیش از هر چیز با کلیهٔ وسایل ترقی بهره‌وری بر پایهٔ برنامهٔ عمومی صنعتی کردن کشور را تشویق می‌کند»، جهت خود را نشان می‌دهد. این خط‌مشی در تاریخ بیست‌وهشتم دسامبر ۱۹۳۸، بر اثر تصمیم متفق شورای کمیسرهای خلق و کمیتهٔ مرکزی حزب و شورای مرکزی سندیکاها تقویت گردیده و تا به امروز با اندکی تغییر معتبر مانده است.

۲) این روحیه در شیوهٔ تخصیص کمکهای مالی و جنسی بدین‌گونه ابراز می‌شود:

الف) میزان کمکهای مالی و جنسی بر پایهٔ مزد دریافتی پیش از قطع کار محاسبه می‌شود: به این ترتیب، سلسله مراتب مزدها رعایت می‌گردد.

ب) حق دریافت کمکهای مالی و جنسی، به منظور مبارزه با تحرك افراطی نیروی کار، به مدت استخدام بیمه‌گذار در یك واحد تولیدی معین بستگی دارد. مثلا برای بیمهٔ بیماری فرمان سال ۱۹۴۸ مدت وابستگی به یك واحد تولیدی را برای وصول تمام مزد هشت سال مقرر و معین می‌کند. کمك خرج زایمان منوط به اشتغال پیوسته و بدون فاصلهٔ زمانی هفت ماه، درست پیش از آغاز دورهٔ مرخصی بارداری در همان واحد تولیدی است.

پ) میزان کمکهای مالی و جنسی برحسب اهمیت شاخهٔ صنعتی محل کار بیمه‌گذار در اقتصاد ملی تغییر می‌کند.

ت) میزان کمکهای مالی و جنسی برای استاخانویستها و گروههای کارگری ضربتی بیشتر است؛ برعکس، کارگران غیرسندیکایی فقط استحقاق نیمی از کمکهای مالی و جنسی را دارند. نیروی کار ساده و کارگر دستی و کارگران متخصص و فکری که به سبب نقض انضباط در کار یا ارتکاب خلاف اخراج شده‌اند، یا از روی اراده شغل خود را ترك کرده‌اند، در حالت عدم صلاحیت موقت، هرگونه حق نسبت به این کمك را از دست می‌دهند تا آنکه لااقل شش ماه در شغل جدید خود کار کنند.

---

19. N.N. Rovinsky, *Le budget d'Etat de l' U.R.S.S.*, Moscou, 1949.

بیمه‌های اجتماعی شامل مزدبگیران بخش اجتماعی شده می‌گردد، اما بر کلخوزیهایی که روش صندوقهای کمك تعاونی دارند، قابل اجرا نیست.

۳) «بیمه های اجتماعی» با پرداخت سهمیه های استثنائی واحدهای تولیدی تأمین مالی می‌شوند. میزان سهمیهٔ هر واحد تولیدی متناسب با مبلغ کلی ناخالص مزدها، منجمله پاداش ساعات اضافه‌کار و جوایز مختلف معین می‌گردد. سهمیه، بنابر شاخه‌های صنعت برحسب شرایط کار و خطرات احتمالیی که کارگران با آن مواجهند تغییر می‌کند.

۴) تصدی «بیمه های اجتماعی» وسیلهٔ سندیکاها صورت می‌گیرد. شورای مرکزی سندیکاها مقام عالی «بیمه» است و بودجهٔ سالانهٔ «بیمه‌ها» را تهیه می‌کند و این بودجه باید به تصویب شورای کمیسرهای خلق برسد. دستگاه اداری را فدراسیونهای ملی به عهده دارند. بیمه‌ها، برحسب محل و مکان، به کمیته‌های تصدی سپرده شده اند. بودجهٔ «بیمه های اجتماعی» جزئی از بودجهٔ دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.

*

*　　　*

توزیع درآمدها در اقتصاد شوروی، خواه منظور توزیع بنابر کارکرد و یا توزیع شخصی باشد، به نشانهٔ بهره‌وری و کارآیی انجام می‌گیرد. شگفت درك این حقیقت است که در اقتصادهای سرمایه‌داری بیشتر دشواریهایی ناشی از کشمکش و اختلاف میان قانون بهره‌وری از یك سو و تأمین نیازمندیهای اساسی انسان، از سوی دیگر احساس می‌شود. این اقتصادها لااقل به این انتخاب دست زده اند که افراد انسانی را کمتر به منزلهٔ ابزار یك سیاست تلقی کنند و بیشتر به آنها به چشم افراد انسانی بنگرند. آن مفهوم که بیش از حد یك اختلاف جزئی شرق را از غرب جدا می‌کند همانا «سرمایهٔ انسانی» می‌باشد.

کتابشناسی

A. **Nove**, *The Soviet Economy*, 2e éd.

N. **Margoline**, La balance des revenus et dépenses monétaires de la population (dans *Statistiques et études financières*; Supplément *Finances comparées*, nos 17-18, 1953, sur le Fonds des salaires).

Salomon **Schwarz**, *Les ouvriers en Union soviétique*, Paris, Rivière, 1956.

F. D. HOLZMAN, *Soviet Taxation. — The fiscal and Monetary Problems of a planned Economy*, Harvard University Press, 1955.

G. GROSSMANN, Scarce Capital and Soviet Doctrine, *Quarterly Journal of Economics*, août 1953.

Les Assurances sociales en U.R.S.S., dans *Aspects financiers des Assurances Sociales*, Travaux de l'Institut international des Finances publiques, 1951.

I.S.E.A., *Cahiers*, Série G, n° 1, Economies des démocraties populaires. Profit et accumulation.

G. CAIRE, Participation et conflits dans les relations de travail en Union Soviétique, *Revue de l'Est*, 1970, n° 1.

J. PAVLEVSKI, La politique des revenus en U.R.S.S. de 1946 à 1949, *Projet*, mai 1969.

M. LAVIGNE, Les aspects de l'impôt sur le capital en U.R.S.S., *Annuaire de l'U.R.S.S.*, Paris, C.N.R.S., 1969.

H. WRONSKI, La réforme des finances de l'entreprise en Union Soviétique, revue *Banque*, août 1969.

بخش سوم

هزینهٔ ملی

مقدمه

فعالیت تولیدی عاملان اقتصادی جریان کالاها و خدمات را پدید می‌آورد و اینان «محصول ملی» را تشکیل می‌دهند.

فعالیت تولیدی، در عین حال، موجب ایجاد درآمدها، مانند مزد، بهره و سود می‌گردد. این درآمدها به عوامل تولید می‌رسد و در درون جامعهٔ ملی از نو توزیع می‌شود.

درآمدها را صاحبان آنها خرج می‌کنند. مخارجی که در محدودهٔ اقتصاد صورت می‌گیرد هزینهٔ ملی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید این کمیت *کلی* مفهوم جدید و معنی‌دار حسابداری ملی را بررسی کنیم. به این ترتیب به مطالعهٔ جنبهٔ تازه‌ای از مدار اقتصادی می‌پردازیم.

الف) *تحلیل محاسباتی هزینهٔ ملی*

هزینهٔ ملی نمایشگر مصارف قطعی است که عاملان ملی از کالاها و خدمات موجود در جامعه به عمل می‌آورند.

هزینهٔ ملی می‌تواند به صورت ناخالص، یعنی پیش از کسر استهلاك اقتصادی و یا خالص (پس از کسر استهلاك اقتصادی) محاسبه شود.

هزینهٔ ملی به سه جزء تقسیم می‌شود:

- هزینه‌های مصرفی خصوصی (خانوارها و دستگاههای اداری خصوصی)؛
- هزینه‌های مصرفی دستگاههای اداری عمومی ملی؛
- تشکیل سرمایه وسیلهٔ عاملان ملی.

برای دستیابی به مجموعهٔ مصارف محصول *ناخالص ملی*، لازم است روابط با

خارج در نظر گرفته شود. مازاد ملت در حساب جاری نسبت به خارج به سه جزءِ پیشین اضافه می‌گردد: این مازاد مساوی است با جمع خالص صادرات کالاها و خدمات (صادرات منهای واردات) و خالص ورود درآمدهای عوامل دریافتی از خارج (درآمدهای دریافتی از خارج منهای درآمدهای پرداختی به خارج).

فرانسه: هزینهٔ ملی در سال ۱۹۶۹
(میلیارد فرانک جاری)

مصرف خصوصی	۴۳۸/۴	۶۰/۴
مصرف عمومی	۸۹/۱	۱۲/۳
تشکیل ناخالص سرمایه	۲۰۲/۵	۲۷/۹
هزینهٔ ناخالص ملی	*۷۳۰*	*۱۰۰/۶*
صادرات کالاها و خدمات و درآمد دریافتی عوامل از بقیهٔ دنیا	۱۰۹/۳	۱۵/۱
واردات کالاها و خدمات و درآمد دریافتی عوامل از بقیهٔ دنیا	-۱۱۳/۷	-۱۵/۷
محصول ناخالص ملی	*۷۲۵/۶*	۱۰۰

تجزیهٔ هزینهٔ ملی، به ویژه، بدین سبب شایان توجه است که نسبتهای مصرف و سرمایه‌گذاری جامعه را مشخص و معلوم می‌کند و کار و کوشش کم و بیش فراوان در تشکیل سرمایه را که به تحول بعدی فعالیت اقتصادی بستگی دارد، طی دورهٔ معین، نشان می‌دهد.

با این وصف، هرگاه بخواهیم بهترین شناخت را از عوامل حاکم و مؤثر بر سطح و ساختار فعالیت اقتصادی به دست آوریم، لازم است که هر یك از عناصر مرکبهٔ هزینهٔ ملی را نیز بررسی کنیم.

اینك، این تجزیه را در حسابداری ملی فرانسه بررسی می‌کنیم.

۱) *هزینه‌های مصرفی خصوصی و عمومی*، شامل مخارج سه گروه عامل است: مصرف خانوارها، مصرف دستگاههای اداری و مصرف نهادهای مالی ملی.

الف) مصرف خانوارها، شامل کلیهٔ کالاها و خدماتی است که این عاملان طی دورهٔ مورد نظر خریداری کرده‌اند و نیز کلیهٔ محصولاتی است که تولیدکنندگان آنها مستقیماً مصرف (خود مصرفی) نموده‌اند؛ در اینجا، مزدها به صورت جنسی افزوده می‌شود (مثلا تأمین معاش نظامیان توسط دولت) و نیز کمکهای جنسی رایگان اعطایی به خانوارها (مثلا تهیهٔ دارو و خدمات درمانی).

ارزش کالاها و خدمات برداشتی کشاورزان از بهره برداری و اجرت المثل مالکان ساکن خانهٔ ملکی خودشان بابت اجاره در خودمصرفی منظور می‌شود.

مصرف خانوارها ممکن است از دیدگاههای مختلف به شرح زیر تجزیه و تحلیل گردد:

ــ تجزیه و تحلیل مصرف برحسب *انواع* عمدهٔ محصولات امکان می‌دهد تا روابط میان فعالیت خانوارها و رفتار شاخه‌های مختلف تولیدکننده مشخص شود. حسابداری فرانسه ۱۴ نوع مهم محصول را در نظر می‌گیرد.

ــ هدف تجزیه و تحلیل مصرف برحسب *کارکردی* که صورت می‌پذیرد، توضیح رفتار خانوارهاست و حسابداری فرانسه زیر عنوان نوع کارکرد مصرف، مجموعهٔ کالاها و خدمات برای ارضای انواع مهم نیاز خانوارها: خوراك؛ پوشاك؛ مسکن؛ بهداشت و تندرستی؛ حمل و نقل و ارتباطات؛ فرهنگ و تفریحات سالم؛ مهمانسراها و کافه‌ها و رستورانها و جز اینها را قرار می‌دهد. این هفت قلم به اقلام فرعی تقسیم می‌شود. به این ترتیب دید مشروحی از ساختار مصرف خانوارها به دست می‌آید.

مرکز تحقیق و اسناد در بارهٔ مصرف[1]، در ارتباط بسیار نزدیك با حسابداری فرانسه، پژوهش جامعی دربارهٔ مصرف در فرانسه کرده است. این مرکز هر سه ماه مجله‌ای به نام مصرف[2] منتشر می‌کند.

ــ سرانجام، توزیع مصرف خانوارها را می‌توان در میان *گروههای مختلف شغلی ـ اجتماعی*، مانند کشاورزان، کارآفرینان انفرادی، مزدبگیران و غیره بررسی کرد و این امر امکان می‌دهد تا نفوذ عوامل اجتماعی در رفتارهای مصرف‌کنندگان مشخص و نمودار گردد.

گروه‌بندیهای دیگری نیز در مخارج مصرفی امکان‌پذیر است. غالباً مخارج کالاهای بی‌دوام (خوراك و پوشاك)، مخارج کالاهای بادوام (اثاثهٔ خانه، اتومبیل...) و مخارج خدمات ازیکدیگر تشخیص داده و تفکیك می‌شود. مزیت این تمایز آن است که دقت را به سوی سهم فزایندهٔ مخارج خدماتی از یك سو و اهمیت مخارج کالاهای بادوام، مخصوصاً حساس نسبت به تحول رویدادها، از سوی دیگر می‌کشاند.

ب ـ *مصرف دستگاههای اداری*، ارزش کالاها و خدماتی است که دستگاههای اداری برای جریان کار خود مورد استفاده قرار داده‌اند و از تفاوت میان خرید کالاها و خدمات دستگاههای اداری از یك سو و خرید کالاهای تجهیزاتی کشوری، مزدهای

---

1. le Centre de Recherche et de Documentation sur la Consommation (C.R.E.D.O.C.)
2. *Consommation*

جنسی پرداختی به مزدبگیران و کمك جنسی اعطایی به خانوارها و فروش کالاها و خدمات تولیدی این دستگاهها از سوی دیگر به دست می‌آید.

تجزیهٔ جالب این مخارج عبارت است از تفکیك و تمایز میان مصارف کشوری و نظامی و اقلام مربوط به این دو گروه مهم. به این ترتیب، ساختار خاص این مصرف و به ویژه مقام و اهمیت مخارجی را که مستقیماً با رویدادهای اقتصادی ارتباطی ندارند (مثلا مخارج نظامی و آموزشی) نمایان می‌کند.

پ. مصرف *نهادهای مالی*، تفاوت میان ارزش کالاها و خدمات خریداری این عاملان و ارزش خدماتی است که می‌فروشند (اجارهٔ گاوصندوق، وصول صرف از تبدیل پول...). نظر به اینکه بهره در حسابداری ملی فرانسه به منزلهٔ قیمت خدمت تلقی نگردیده، بلکه مانند درآمد یك عامل تولید در نظر گرفته شده و از سوی دیگر از آنجا که عملیات بیمه به عنوان فروش خدمات منظور نشده و سرانجام فروش خدمات وسیلهٔ نهادهای مالی ناچیز است، این رقم به صورت مصرف خالص ناچیز دارای اهمیت اقتصادی اندك نمودار می‌شود.

۲) *تشکیل ناخالص سرمایه* مرکب از دو عنصر است: تشکیل ناخالص *سرمایهٔ ثابت* که شامل ساختمان و حفاظت ابنیهٔ مسکونی یا غیرمسکونی و خرید کالاهای تجهیزاتی و حفظ آنها و تشکیل ذخایر می‌باشد.

حسابداری ملی فرانسه تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت را وسیلهٔ سه گروه عامل در نظر می‌گیرد:

ــ بنگاههای غیر مالی: به شکل برقراری مجموعه‌های تولیدی کامل، تعمیرات بزرگ و ترمیم مهم مصالح؛

ــ خانوارها: به شکل ساختمان و هزینهٔ سنگین نگهداری نقاط مسکونی، ابنیهٔ کشاورزی، صنعتی و بازرگانی که در مالکیت خود دارند؛

ــ دستگاههای اداری: به شکل ایجادیاخرید کالاهای بادوام تجهیزاتی یا حفاظتهای عمدهٔ آنها (مدارس، راهها، کارهای لوله‌کشی آب)؛ مطابق قرارداد بین‌المللی، کالاهایی که خرید آنها به حساب بودجهٔ وزارتخانه‌های نظامی گذاشته می‌شود، به هیچ وجه به منزلهٔ کالاهای تجهیزاتی تلقی نمی‌شود.

تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت واحدهای تولیدی می‌تواند به صورتهای گوناگون زیر تجزیه شود:

ــ برحسب کارکرد: سرمایه‌گذاریهای تولیدی، سرمایه‌گذاریها در مسکن؛ سایر

سرمایه‌گذاریها (سرمایه‌گذاریهای دستگاههای اداری و نهادهای مالی، بجز سرمایه‌گذاریها در مسکن)؛
ــ بنابر ماهیت سرمایه‌گذاریها: مسکن؛ وسایل حمل و نقل؛ ماشینهای کشاورزی؛ سایر تجهیزات؛
ــ بنابر خصلت بنگاهها: بنگاههای خصوصی و بنگاههای عمومی؛
ــ بنابر محصولات: محصولات صنعت تولید آهن؛ محصولات صنایع مکانیکی و برق و غیره.

حسابداری فرانسه، در باب تشکیل ذخایر، تغییرات فیزیکی ذخایر را ثبت می کند، یعنی تفاوت میان میزان ذخایر در آغاز و در پایان سال، که از ارزشهای اضافی به دست آمده و به قیمتهای متوسط سال در حسابداری وارد شده است. تغییرات ذخیرهٔ کالاهای در جریان ساخت را در تشکیل ذخایر وارد می سازیم.

در نتیجه، این حقیقت درك می شود که تحلیل جامع محاسباتی هزینهٔ ملی امکان می‌دهد تا دیدگاههای مختلف و انواع گوناگون مخارجی که عاملان اقتصادی ملی انجام می‌دهند، به رقم درآید. یك چنین بررسی در تحلیل نقش اقتصادی این مخارج، روابط میان آنها و مکانیسمهای اعمال نفوذ بر یکدیگر را در فعالیت اقتصادی ملت روشن می نماید.

ب) *تحلیل اقتصادی هزینهٔ ملی*

بررسی هزینهٔ ملی و اجزای مرکبهٔ مهم آن به بحث و گفت‌وگو دربارهٔ یکی از مهمترین مسائل زندگی اقتصادی یك ملت، یعنی مسئلهٔ *سطح فعالیت اقتصادی*، در مقیاس محصول ملی و در میزان استفاده از منابع تولیدی رهنمون می شود.

در واقع، تولید و استعمال عوامل تولید در هر اقتصاد به تقاضای کلی اجتماع، یعنی به مخارجی که عاملان اقتصادی انجام می‌دهند، بستگی دارد. تولیدکنندگان برنامه‌های تولید را براساس پیش بینیهای خود دربارهٔ مخارج مشتریان تهیه می نمایند و وجوهی را که به دست می‌آورند صرف پاداش عوامل تولید، یعنی ایجاد درآمدها می کنند. این درآمدها نیز، به نوبهٔ خود، سرچشمهٔ مخارج جدید می باشند.

اکنون یك اقتصاد ساکن را در نظر می گیریم که پدیده‌های اقتصادی در آن بدون تغییر تکرار می شوند. تولید، به ازای سطح معلوم داده‌ها، درآمدهایی مساوی با ارزش محصول کلی ایجاد می کند؛ هرگاه تمام این درآمدها خرج بشوند، محصول کلی را جذب می نمایند و مدار ایجاد و خرج درآمد پیوسته تجدید می گردد.

اما واقعیت پیچیده تر است: تولید، درآمد و مخارج سطوحی دارند که به طور منظم ثابت باقی نمی‌مانند. در اینجا لازم است دو عنصر، یکی *زمان* و دیگری *پول* موردنظر قرار گیرد.

این نکته را براساس قانون بازارهای ژان-باتیست‌سه در آغاز قرن نوزدهم، به آسانی می‌توان نشان داد. این قانون در معروف‌ترین شکل خود چنین می‌گوید: محصولات در برابر محصولات مبادله می‌شود. ژان-باتیست‌سه، در *رسالهٔ اقتصاد سیاسی*[3] می‌نویسد: «تولید است که بازارهای فروش را به روی محصولات می‌گشاید.»

این قاعده بدین معنی است که عرضهٔ کلی همیشه و لزوماً تقاضای کلی به ارزش مساوی ایجاد می‌کند. تساوی تقاضای کلی (یا هزینهٔ کلی) و عرضهٔ کلی مفروض به چهار شرط بدین شرح است:

الف) لازم است که خرج فقط از محل درآمد دوره به عمل آید؛

ب) لازم است که تمام درآمد دوره خرج بشود؛

پ) لازم است که تمام محصول دوره به فروش برود؛

ت) لازم است که تمام محصول فروخته شده طی دوره، در همین دوره به دست آمده باشد.

فقط تحت این شرایط است که کلیهٔ هزینه‌های تولید همان درآمدها، و کلیهٔ درآمدها همان مخارج می‌باشند.

و اما طرز کار اقتصاد واقعی نشان می‌دهد که این شرایط الزاماً رعایت و اجرا نمی‌شوند.

الف. بعضی از مخارج از محل درآمدهایی که قبلا پس‌انداز یا به شکل پول اندوخته شده‌اند و یا از اعتبار اعطایی طی دوره، صورت می‌گیرند.

ب. ممکن است تمام درآمد دوره خرج نشود، یعنی به طور جزئی احتکار و به شکل نقدینگی بیکار حفظ گردد.

پ. ممکن است که تمام محصول دوره به فروش نرود و جزئی از آن ذخیره شود.

ت. و در پایان، ممکن است قسمتی از محصول که طی دوره به فروش رفته است از ذخایری ناشی شود که از محصول دورهٔ پیشین تشکیل شده است و در این زمان نقدینه

3. *Traité d'Economie Politique*, 2e éd,. p. 144.

می گردد.

بنابراین، از زاویهٔ جریانهای واقعی پیدایی ذخایری را مشاهده می نماییم که یك رابطه بین محصولات واقعی دوره های مختلف برقرار می سازند.

این حقیقت از زاویهٔ جریانهای پولی درك می شود که ممکن است مخارج جاری افزون تر از درآمدهای جاری باشند، به این سبب که یا پول وسیلهٔ نظام بانکی ایجاد گردیده و یا پولی که در گذشته بیکار بوده، از نو در مدار اقتصادی وارد شده است.

خرج جاری، به دلایل مخالف، می تواند کمتر از درآمدهای جاری باشد.

این تحلیل سریع و کوتاه ما را به دو حقیقت می رساند:

۱) نخست آنکه هزینهٔ *کلی* یك عامل تعیین کنندهٔ سطح فعالیت اقتصادی است. ما قبلا این فرضیه را مطرح کرده ایم که محصول ملی با اشتغال کامل منابع موجود مطابقت می کند و مکانیسمهای تعیین کنندهٔ ترکیب محصول ملی را بررسی نموده ایم.

اکنون لازم است این فرضیه را به دور افکنیم و در جست وجوی عواملی باشیم که در وقت معین و طی زمان بر سطح محصول ملی واشتغال منابع تولیدی نافذ و مؤثر هستند و این جریان نیز به پژوهش عناصر تعیین کنندهٔ هزینهٔ کلی منتهی می گردد؛

۲) حقیقت دوم در باب *پول* است؛ پول فقط «نقش روان کننده» یا سکهٔ ساده ای را ندارد که در گذشته ما دربارهٔ آن گفت وگو کرده ایم (رجوع شود به صفحهٔ ۱۹۳ همین کتاب). اکنون، برای بررسی نقش فعال پول باید فرضیهٔ «پول بی طرف» را رها سازیم و ببینیم تغییرات در سطح هزینهٔ کلی چگونه تحت تأثیر تغییرات در عرضهٔ پول و در نقدینهٔ جاری پولی، در تصرف عامل اقتصاد قرار می گیرند.

بنابراین، تحلیل پدیده های پولی از تحلیل تعیین سطح محصول کلی جدا و تفکیك نمی شود.

این ارتباط به ویژه وسیلهٔ جان مینارد کینز در اثر معروف *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* (سال ۱۹۳۶) مشخص و نمایان گردیده است. نظریهٔ نوین درآمد کلی براساس کار علمی کینز تهیه و تنظیم شده است.

این نظریه عوامل مؤثر بر سطح تولید کلی و اشتغال را مشخص می کند و نشان می دهد و این هدف را دارد که ضمن تحلیل روابط موجود میان تقاضای کلی و عرضهٔ کلی کالاها و خدمات، طرز تعیین سطح عمومی قیمتها و تحول آن را توضیح بدهد و سرانجام مبنای بررسی نوسانات فعالیت اقتصادی می باشد.

بنابراین، سومین بخش کتاب به دو عنوان تقسیم می شود:

عنوان نخست

پول

در هر اقتصاد که تقسیم کار وجود دارد، پول برای تسهیل مبادلات پیچیده مورد استفاده قرار می‌گیرد و در اقتصادهای نوین به شکلهای گوناگون نمودار می‌شود.

پول، مانند هر کالای اقتصادی، هدف تقاضا و عرضه می‌باشد. تقاضای پول را اعمالی توجیه می‌کند که این عنصر انجام می‌دهد. نظریهٔ تازهٔ پولی، تحلیل این کارکردها را تجدید کرده است. عرضهٔ پول، عمل دستگاه بانکی است که تأثیر آن شکلها و شرایط نشر پول را عمیقاً تغییر داده است. امروزه تحول نظامهای مالی معاصر نقش «واسطه‌های مالی» را که نقدینگی ایجاد می‌کنند، مورد توجه قرار می‌دهد.

نتایج این تقاضا و عرضهٔ پول و نقدینگی برای تعادل اقتصادی، دولت را به گسترش دخالت خود در قلمرو پول و کاربرد شیوه‌های فنی گوناگون نظارت بر پول و اعتبار رهنمون شده‌اند.

پس از شرح این نکات مختلف، ما نظری کلی بر مجموعهٔ تأمین مالی اقتصاد خواهیم افکند.

سرانجام مفهوم و کارکرد و اعمال پول را در اقتصاد اشتراکی برنامه‌ای بررسی خواهیم نمود.

کتابشناسی

A. AFTALION, *Monnaie, prix et change*, Paris, Sirey, 1948.
— *Monnaie et économie dirigée*, Paris, Sirey, 1950.
L. BAUDIN, *La monnaie et la formation des prix*, Paris, Sirey, 1947.
P. BERGER, *La monnaie et ses mécanismes*, Paris, P.U.F., coll. « Que sais-je ? », nº 1217.
A. CHAINEAU, *Mécanismes et politique monétaires*, Paris, P.U.F., 1968.
J. DENIZET, La monnaie, in *Encyclopédie française*, vol. 9.
— *Monnaie et financement*, Paris, Dunod, 1967.
A. GAMBINO, *Le crédit dans l'économie moderne*, Paris, P.U.F., 1967.
R. GONNARD, *Histoire des doctrines monétaires*, Paris, Sirey, 1935.
E. JAMES, *Problèmes monétaires d'aujourd'hui*, Paris, Sirey, 1970.
J. MARCHAL, *Monnaie et crédit*, Paris, Ed. Cujas.
R. MOSSE, *La monnaie (Bilans de la connaissance économique)*, Paris, Rivière, 1950.
G. PIROU, *La monnaie* (*Traité d'économie politique*, t. II), Paris.
C. RIST, *Histoire des doctrines relatives à la monnaie et au crédit*, Paris, Sirey, 1938.
— *Essais sur quelques problèmes économiques et monétaires*, Paris, Sirey, 1939.
J. RUEFF, *Théorie des phénomènes monétaires*, Paris, 1927.
— *L'ordre social*, Paris, Sirey, 1952.
L. CHANDLER, *The Economics of Money and Banking*, New York, Harper & Brothers, 5ᵉ éd.
J. S. DUESENBERRY, *Money and Credit*, New Jersey, Prentice Hall, 1964.
R. HARROD (Sir), *Money*, New York, St Martins' Press, 1969.
A. G. HART et P. KENEN, *Money, Debt and Economic Activity*, Prentice Hall, 4ᵉ éd., 1969.
J. M. KEYNES, *A Treatise on Money*, 1930.
D. ROBERTSON (Sir), *Money*, Cambridge Economic Handbooks, 1948.
R. S. SAYERS, *Modern Banking*, Oxford, Clarendon Press.

Deux importants recueils d'articles sont disponibles :
— *Readings in Monetary Theory*, Irwin, 1952.
— L. S. RITTER (éd.), *Money and Economic Activity : A selection of readings*, Boston, Houghton Mifflin, 3ᵉ éd., 1969.

Rapports annuels du Conseil National du Crédit, Paris.
Comptes rendus annuels des opérations de la Banque de France, Paris.
Rapports annuels de la Banque des Règlements Internationaux, Bâle.

فصل نخست

تعریف و اشکال پول

پول، طی زمان و در مکان، شکلهای گوناگون پیدا کرده است. پول بر اساس خصوصیات فیزیکی نیز شناخته می شود: سکه های طلا یا نقره، اسکناسهای بانك، چك و انتقال به حسابهای بانکی وسایل پرداخت می باشند. این پولها خصوصیات یکسان فیزیکی نداشته و حتی برخی از آنها ساختمان و طبیعت فیزیکی ندارند.

بنابراین ما نخست باید جست‌وجو کنیم چه ضوابطی به یك کالا یا یك شیءِ نامشخص صفت پول تخصیص می‌دهند.

سپس مسیر تحول پول را ترسیم نماییم که خصلت متضاد نظامهای پولی معاصر و ساختار حجم پول را توضیح می‌دهد.

قسمت اول ــ تعریف پول

پول ممکن است به منزلهٔ کالای مبادله‌ای تعریف شود که به طور کلی در درون یك جامعهٔ پرداخت پذیرفته شده است.

۱) پول یك کالای اقتصادی است، زیرا مفید می باشد: پول تقاضا می شود و با نیازمندی تطبیق می کند؛ پول تابع اصل اساسی اقتصادی کمیابی و هزینه است.

اما، پول در تقسیم‌بندی کالاهای اقتصادی مقام دیگری دارد: چنان که لودویك فن میزس اشاره کرده، پول کالای مبادله است. در واقع، پول یك کالای مصرفی نیست: کالای مصرفی این هدف را دارد که احتیاج را به صورت قطعی بر آورده سازد و در نتیجه نابود گردد. برعکس، پول به مدت طولانی و متمادی در جریان مصرف باقی می ماند. این مطلب در مثال سادهٔ زیر ملاحظه می شود: در آلمان، در سال ۱۹۴۵، سیگار به عنوان عالیترین کالای مصرفی نقش پول را ایفا می کرد و هم در آن زمان دیگر کسی سیگار

نمی‌کشید. روپکه می‌نویسد: «کالای بازرگانی که برای ارضای واقعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، ذاتاً و بنابه تعریف فناپذیر است، اما پول ذاتاً و بنابه تعریف جنبهٔ جاودانی دارد، زیرا در ارضای واقعی به کار نمی‌رود، بلکه گردش مسیر دایره‌ای را تأمین می‌کند.»[1]

از سوی دیگر، پول کالای تولیدی نیست و نمی‌تواند تغییرات فیزیکی مولد کالاهای مصرفی را پدید آورد.

پول فایدهٔ ویژه‌ای دارد: پول کالای مبادله‌ای است که فایدهٔ آن در اقتصاد مبادلهٔ غیرمستقیم و دارای تقسیم کار نمودار می‌شود. محصول غذایی یا گاو آهن به نظر روبنسون کروزوئه مفید می‌باشد، «فقط هنگامی که آدمی به نام **جمعه** را به خدمت می‌گیرد، پول برای او فایده پیدا می‌کند». هرکس پول داشته باشد، در ذهن خود هرچه را بتواند به دست آورد، دارد. به قول اندرسن[2]، پول «حامل اختیار انتخاب»[3] است؛ به تعبیر دلپذیر لوئی بُدَن «انسان آنچه را که ضمن تهیهٔ پول برای خود خریداری می‌کند، همانا شیئی نامعین و نامعلوم است».

۲) با این وصف، پول فقط بر اثر قبولی عامه در درون هر جامعهٔ پرداخت این صورت را پیدا می‌کند.

پول مبتنی است بر «عادت پذیرش وسیع» (فن‌ویزر). این پذیرش پدیده‌ای اجتماعی است و کلیهٔ انواع کالاها فقط با احراز این صفت ویژه به صورت پول درآمده‌اند. سیمیان چنین شرح می‌دهد که هر نوع پول مستلزم «اعتقاد اجتماعی» است و در این معنی، «هر پول جنبهٔ اعتباری دارد؛ طلا فقط نخستین پول اعتباری است و بیش از این نیز نبوده و کمتر هم نیست».

این پذیرش، در درون هر جامعهٔ پرداخت، یعنی در درون هر گروه که در جهات مختلف گسترش یابد و به استعمال این یا آن پول مبادرت می‌ورزد، پدیدار می‌شود. مفهوم جامعهٔ پرداخت از دیدگاههای ملی و بین‌المللی شایان اهمیت است:

الف) در محدودهٔ یك ملت، که ممکن است به منزلهٔ جامعهٔ پرداخت ارز ملی (فرانك، لیره و دلار) تلقی گردد، جوامع پرداخت خاصی همراه با شکلهای گوناگون پول ملی وجود دارند که هر یك دارای گروهی مشتری خاص هستند. به این

1. W.Röpke, *Explication économique du monde moderne*, p. 135.
2. M.B. Anderson
3. bearer of options

ترتیب، چك، جامعهٔ پرداختی محدودتر از اسکناس بانك ناشر دارد و بیشتر به وسیلهٔ صاحبان درآمدهای بالا استفاده می‌شود تا دارندگان درآمدهای پایین‌تر.

ب) در محدودهٔ بین‌المللی، این حقیقت درك می‌شود که ارزهای ملی براساس اعتمادی که ایجاد می‌کنند، می‌توانند جوامع پرداخت وسیع‌تر از فضای سیاسی ملی داشته باشند.

فرانسوا پرو در باب پایه طلای بین‌المللی در دورهٔ پیش از جنگ جهانی اول چنین خاطرنشان می‌سازد: «شبکهٔ نظری دادوستد بر پایهٔ طلا به صورت بالقوه تمام شبکهٔ مبادلات بین‌المللی سیارهٔ زمین را در برمی‌گیرد. این شبکهٔ خیالی شامل یك شبکهٔ دادوستد است که برحسب لیره قیمت‌گذاری شده و شبکه‌های دیگر دادوستد با وسعت کمتر که برحسب فرانك و به ارز دیگر قارهٔ قدیمی اروپا و به دلار قیمت‌گذاری شده‌اند.... در همه جا، شاه دیده می‌شود؛ سکه‌های لوئی یا ناپلئون به ویژه در قارهٔ اروپا و در کشورهای وام‌گیرندهٔ سرمایه‌های فرانسوی؛ و سکه‌های ایگل[۴] و دابل ایگل در ایالات متحده و بر اثر بازرگانی امریکا در سواحل اقیانوس اطلس دیده می‌شود»[5].

گاهی پیرامون یك ارز ملی مسلط مناطق پولی پدید می‌آید، مانند منطقهٔ استرلینگ و منطقهٔ فرانك و منطقهٔ دلار.

مفهوم جامعهٔ پرداخت از اعتماد جدا نشدنی است: پولی که دیگر از اعتماد برخوردار نبوده یا درخور اعتماد نباشد، فضای استفادهٔ بین‌المللی و حتی ملی آن مانند چرم ساغری تنگ و تنگتر می‌شود؛ در زمینهٔ ملی، فرار از برابر پول قانونی به سود ارزهای خارجی یا کالاهای واقعی عدم قابلیت و ناتوانی این پول را در ایفای وظایف و نقش مورد انتظار از آن مشخص و توصیف می‌کند.

قسمت دوم ــ تحول پول

هیچ کس نمی‌داند چگونه پول در تاریخ انسانها پدید آمده است. جامعه‌شناسان این امر را به آداب مذهبی و به عملیات قبایل بدوی نسبت می‌دهند.

کلیهٔ اشیائی که از گذشته‌ای بسیار دور نقش پول را ایفا کرده‌اند، کالاهای مورد احتیاج عمومی بوده‌اند، به قسمی که مردم در مبادله می‌پذیرفتند و می‌دانستند که می‌توانند سپس آنها را به نوبهٔ خود با شیءِ مطلوب خود معاوضه کنند.

بدین قرار است وام در یونان و رُم: هومر ارزش سپر آشیل را برحسب گاو محاسبه

---

۴. Eagle، سکهٔ ده دلاری طلا که بر آن نقش عقاب ضرب شده بود.ــم.

5. F. Perroux, *L'Europe sans rivages*, p. 38.

می کند. پکونیا[6] (پول) از واژهٔ لاتین پکوس[7] به معنای گله می آید. به این ترتیب، برنج در ژاپن، چای در چین، پارچه های کتان در افریقا و ماهی در ایسلند به عنوان پول مورد استفاده قرار گرفته اند.

فلزات به سرعت بسیار مقام ممتازی را در میان کالاها به دست می آورند، زیرا کالاهای مفید، متجانس و با ثبات می باشند. اسپارت فلزآهن و رُم مفرغ را مورد استفاده قرار می دهد. پول فلزی در تاریخ پول مقام شایسته و در خور اهمیت پیدا می کند تا آنکه به تدریج به وسیلهٔ شکلهای جدید پول مانند اسکناس بانك و پول تحریری جایگزین می شود. در این باب ویلهلم روپکه بحق از «ضعف فزایندهٔ پول» سخن به میان آورده است.

الف) *پول فلزی*

از میان فلزات، فلزهای گرانبها به «دلایل غیر قابل مقاومت» تحمیل شده اند. چنان که کانتیون می نویسد، «فقط طلا و نقره دارای حجم کم، حسن برابر، آسانی حمل و نقل و قابلیت تقسیم به اجزاء بدون ضایعات و مناسب برای نگهداری بوده و در اشیائی که از آنها می سازند زیبا و درخشان و برای همیشه قابل دوام هستند».

در آغاز، پول فلزی یك پول وزنی است. در انگلستان، در قرن هجدهم، وزن پنی هنوز به میزان ۳۲ دانهٔ گندم «گرد و خشك در میان سنبله» تعریف می شده است.

اما به سرعت شاهد گذر از پول وزنی به پول شمردنی می شویم. سکه های اولیه در عهد عتیق در معابد و توسط شاهان، اما بدون انحصار، ضرب می گشت. مثلا پادشاه لیدیا، ساتراپهای ایران باستان ودولت ـ شهرهای یونان پول را ضرب می کنند و تقلب آسان است. در سدهٔ میانه، پادشاهان درصدد بر می آیند تا به منظور حیثیت شخصی و تبلیغات، ضرب را به انحصار خود درآورند. لوئی بُدَن چنین می نویسد: «اگر طبیعت فلزات را خلق می کند، شاه پول را می آفریند»؛ موارد تغییر و تعویض افزایش می یابد.

از آغاز قرن هجدهم، طلا و نقره با اهمیت برابر به عنوان پول جریان پیدا می کنند. بیشتر اوقات، سکه های طلا و نقره بر اساس تعریفهای قانونیِ وزنهای دو فلز، به پول منحصر به فردِ محاسبه، با یکدیگر ارتباط دارند: به این ترتیب، در فرانسه، سکه های

6. pecunia
7. pecus

طلا و نقره نسبت به لیرهٔ تور[8] تعریف می‌شوند، اما نقش طلا و نقره به نظام پولی مورد قبول بستگی پیدا می‌نماید.

در واقع، دو نظام پولی دو فلزی یا یك فلزی تشخیص داده می‌شود.

الف. نظام پولی هنگامی دو فلزی است که سه خصوصیت زیر را عرضه بدارد:

— ضرب *آزاد* طلا و نقره، یعنی امکان افراد به اینکه شمشهای فلزات قیمتی را به ضرابخانه ببرند و در بازگشت به ازای مبلغ کل معادل با ارزش قانونی شمشها، سکه باز آورند، با این شرط که در صورت اقتضا، هزینه‌های ضرب را بپردازند؛

— نسبت *قانونی ثابت* میان ارزشهای طلا و نقره به نام برابری دو فلز. در صورت فقدان این نسبت قانونی فقط نظام پایه طلای موازی وجود دارد: هر کالای بازرگانی، بنابر ارزش فلز فقط می‌تواند چندین قیمت یا چندین واحد اندازه گیری داشته باشد.

— قوهٔ *نامحدود ابرائیهٔ* طلا و نقره.

ب. نظام پولی هنگامی یك فلزی است که فقط یك پایهٔ فلزی از ضرب آزاد و قدرت ابرائیهٔ نامحدود برخوردار باشد و بتواند یك فلزی ـ طلا یا یك فلزی ـ نقره باشد.

در آغاز قرن شانزدهم، فلزات قیمتی در اروپای غربی کمیاب بود و ذخیرهٔ موجود پولی عمدتاً از نقره تشکیل می‌شد. در نیمهٔ نخست این قرن، پس از تسخیر مکزیك و پرو، بهره برداری از معادن دنیای جدید موجب ورود جریان طلا و به ویژه نقره گردید. تغییرات رابطهٔ بازرگانی دو فلز، پادشاهان را به اصلاحات متوالی پولها رهنمون شد. برای جلوگیری از جریان پول نقره که از فلزی بیش از پیش فراوان ساخته می‌شد و خروج طلا، ضمن تغییر تعرفهٔ سکه‌های در گردش برحسب واحدهای محاسبه، غالباً باید رابطهٔ میان این دو پول مجدداً تطبیق داده شود.

عمل *قانون گرشام* (نام یك متخصص انگلیسی امور مالی در دوران ملکه الیزابت) دشواریهای کشورهای دو فلزی را توضیح می‌دهد: «پول بد، پول خوب را از جریان خارج می‌کند». یعنی هنگامی که دو پول، که بر پایهٔ رابطهٔ مبادلهٔ قانونی به یکدیگر وابسته‌اند، در یك کشور با هم جریان دارند، آن یك که در نتیجهٔ برآورد ارزش بازرگانی به عنوان بهترین پول در نظر گرفته شده است، ناپدید می‌گردد. در واقع، پول خوب یا

---

۸. در باب پولی گفته شده است که تا قرن سیزدهم در شهر تور فرانسه سکه می‌زدند و بعد در باب پول سلطنتی گفتند که از روی این پول سکه زده‌اند.ـم.

احتکار می‌شود، یا برای پرداختهای خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرد و یا برای ضرب مجدد در برابر سکه‌های پول بد ذوب می‌گردد.

قانون گرشام در قرن نوزدهم معروفیت تازه پیدا کرد.

در این دوره، کشورهای مهم به استثنای انگلستان، دو فلزی هستند.

در فرانسه، قانون معروف هفت ـ هفده ژرمینال سال یازدهم، به پیشنهاد گودن، وزیر دارایی، فرانك را «به وزن پنج گرم نقره با عیار $\frac{۹}{۱۰}$ خالص» تعریف می‌کند. طلا و نقره قوهٔ ابرائیهٔ نامحدود می‌یابند؛ رابطهٔ قانونی موجود میان طلا و نقره یك به ۱۵/۵ است.

در ایالات متحده، قانون دوم آوریل سال ۱۷۹۲ که به موجب لایحهٔ الگزاندر همیلتون، خزانه‌دار کل، مورد تصویب قرار گرفته بود، نظام دو فلزی را برپا می‌کرد.

برعکس، انگلستان، پس از جنگهای ناپلئونی، نظام یك فلزی ـ طلا را اختیار نمود (قانون سال ۱۸۱۶)؛ در این زمان، پول نقره قوهٔ ابرائیهٔ محدود به ۴۰ شیلینگ داشت. از این پس، پول انگلیس، لیرهٔ استرلینگ است که به وسیلهٔ سکهٔ طلا به نام پادشاه عرضه می‌شود. قانون سال ۱۸۱۹ تصمیم به تجدید پرداخت، به صورت سکه برای سال ۱۸۲۳ می‌گیرد. با این وصف، از آغاز سال ۱۸۲۱ رواج اجباری اسکناس که از سال ۱۷۹۷ حکمفرما بود، جانشین گردش فلزی می‌گردد.

از سال ۱۸۱۶، دو کشوری که در میان قدرتهای جهانی اقتصاد در ردهٔ نخست قرار دارند، دارای نظام پولی مختلف هستند. با این همه، مشکلات کار در نظام دو فلزی کلیهٔ کشورها را وادار به پذیرش پایهٔ یك فلزی-طلا می‌کند.

در واقع، هنگامی که معادن طلای کالیفرنیا (۱۸۴۷) و استرالیا (۱۸۵۱) کشف شد، جریان ورودی فلز زرد موجب کاهش ارزش آن نسبت به نقره گردید. در آن زمان، کشورهای یك فلزی-طلا (انگلستان) که می‌بایستی پرداختهایی به کشورهای یك فلزی ـ نقره (هند) به عمل آورند، طلای خود را به پاریس می‌فرستادند و به بهای قانونی در برابر نقرهٔ مسکوك مبادله می‌کردند و به هند ارسال می‌داشتند. فرانسه در معرض این تهدید قرار گرفت که کلیهٔ نقرهٔ در گردش خود را از دست بدهد. در نتیجه با سایر کشورهای دو فلزی مانند ایتالیا، بلژیك و سویس برای تأسیس اتحادیهٔ پولی لاتین (بیست‌وسوم دسامبر سال ۱۸۶۵) توافق کرد و در سال ۱۸۶۸ یونان به این قرارداد پیوست. عیار سکه‌های نقره بجز سکهٔ پنج فرانکی از ۹۰۰ به ۸۳۵/۱۰۰۰ پایین آورده شد و ضرب آزاد و قوهٔ ابرائیهٔ نامحدود از آنها سلب گردید و اتحادیهٔ لاتین فقط با سکهٔ پنج فرانکی دارای پایهٔ دو فلزی باقی ماند.

از سال ۱۸۷۳ یك وضعیت مخالف برتری پیدا می‌کند: افزایش تولید نقره در ایالات متحده و خروج این فلز از صورت پول در چند کشور (به ویژه آلمان) که طلا را از جریان بیرون می‌راند و موجب کاهش بهای این فلز می‌گردد. همچنین، پیمان مورخ پنجم نوامبر سال ۱۸۷۸ به طور قطع

آزادی ضرب نقره را در همهٔ کشورهای عضو اتحادیهٔ لاتین لغو می کند. اما سکهٔ پنج فرانکی نقره قوهٔ ابرائیهٔ نامحدود خود را حفظ می نماید. به این ترتیب می رسیم به «دو فلزی ناقص» که در عمل به یك فلزی ـ طلا نزدیك است.

تحول دو فلزی در ایالات متحده به همین صورت انجام پذیرفت: به دنبال فرار طلا، قانون سال ۱۸۳۴ رابطهٔ قانونی میان طلا و نقره را تغییر می دهد و وزن طلای خالص محتوی در دلار را کم می کند. اما چون نقره بر اثر رابطهٔ قانونی در وضع نامساعدی قرار گرفته بود، طلا وارد جریان گردید و نقره ناپدید شد. قانون سال ۱۸۵۳ راه حل دو فلزی ناقص را می پذیرد (ضرب نقره محدود است). قانون دوازدهم فوریهٔ سال ۱۸۷۳ به نام قاعدهٔ پولی جدید (پس از تجربهٔ پول کاغذی)، سپس لایحهٔ قانونی پول پایه طلای[9] سال ۱۹۰۰ نظام یك فلزی طلا را اختیار می کند: سکهٔ دلار نقره جریان قانونی و قوهٔ ابرائیهٔ نامحدود را حفظ می نماید، اما دیگر ضرب نمی شود و این تصمیم اتخاذ می گردد که کلیهٔ اسکناسهای در جریان و اسناد خزانه استثنائاً به طلا واریز شود.

از آغاز سال ۱۸۷۰ شمار زیادی از دولتهای دیگر، بدین شرح، خصوصیت پولی را از نقره سلب کردند و نظام یك فلزی ـ طلا را برپا ساختند: آلمان (۱۸۷۰-۱۸۷۳)؛ دولتهای اسکاندیناوی (۱۸۷۳-۱۸۷۵)؛ هلند (۱۸۷۵)؛ اتریش ـ مجارستان (۱۸۹۲)؛ روسیه (۱۸۹۷)؛ ژاپن (۱۸۹۷)؛ و سرانجام هند (۱۸۹۳-۱۸۹۹) و مکزیك (۱۹۰۴) به عنوان وفادارترین کشورها نسبت به نقره، ضرب آزاد پول نقره را متوقف نمودند.

در سال ۱۹۱۴؛ کشورهای عمدهٔ جهان به صورت بالقوه یا بالفعل نظام یك فلزی طلا را داشتند (کشورهای دوفلزی ناقص).

بنابراین، می توان سخن از «سلطنت مطلقهٔ طلا» به میان آورد (کینز). اما این سلطنت در چنان نظامهای پولی اجرا می گردید که جریان واقعی فلزدرآنها. بر اثر پیدایش شکلهای جدید پول، بیش از پیش محدود شده بود.

ب) *اشکال جدید پول*

شکلهای جدید پول با توسعه و بسط کارکرد و وظایف بانکها ارتباط دارد. پول کاغذی تعمیم پیدا می کند و پول ثبتی یا تحریری نیز اهمیت فزاینده به دست می آورد.

اول. *تعمیم پول کاغذی*

پول کاغذی می تواند دو شکل پیدا نماید:

۱) *اسکناس بانك قابل تبدیل*: ادام اسمیت مزایای این شکل پول را چنین شرح داده است: اسکناس بخشی از پول فلزی را آزاد می سازد؛ با این همه، «تجارت و صنعت، وقتی که به اصطلاح روی بالهای پول کاغذی قرار بگیرند و معلق بشوند،

9. Gold Standard Currency Bill

نسبت به زمانی که روی زمینهٔ سفت طلا یا نقره سفر می‌کنند، هیچ کدام نمی‌توانند احساس اطمینان بیشتر بنمایند».

ایجادکنندهٔ حقیقی اسکناس، پالمستروخ[۱۰] بانکدار سوئدی بود که در قرن هفدهم بانك استکهلم را بنیاد گذاشت و نخستین کسی بود که تصمیم گرفت اسکناس را به صورت ابزار تنزیل و اعتبار درآورد.

قابلیت تبدیل اسکناس به فلز ممکن است با کیفیات گوناگون انجام گیرد. پایه مسکوك طلا (یا پایه مسکوك نقره) هنگامی وجود دارد که پول کاغذی به مسکوك پایه فلزی قابل تبدیل باشد.

پس از جنگ سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸، نظام پولی، ضمن حفظ پایهٔ فلزی، دیگر به جریان واقعی فلز امکان نداد و نظامهای تازه‌ای بدین شرح پدید آمد:

الف. پایه شمش طلا[۱۱]: پول کاغذی فقط به شمشهای طلا قابل تبدیل است و این شمشها غالباً برای تسویهٔ حساب با خارج مورد استفاده قرار می‌گیرند. در فرانسه، قانون پوانکاره[۱۲] مورخ بیست‌وپنجم ژوئن سال ۱۹۲۸ قابلیت تبدیل را فقط به شمشهایی به ارزش ۲۲۵۰۰۰ فرانك (فرانك به وزن طلای ۶۵/۵ میلی‌گرم به عیار $\frac{۹۰۰}{۱۰۰۰}$ طلای خالص تعریف شده بود) می‌پذیرد. در انگلستان، قانون سال ۱۹۲۵ که بازگشت به پایه طلا را مقرر می‌دارد، ارزش کمینهٔ ۱۵۰۰ لیره را تثبیت می‌کند.

ب. پایه ارز طلا[۱۳]: در این نظام هر نوع پول داخلی در برابر ارز خارجی قابل تبدیل است و این ارز خارجی نیز براساس رابطهٔ مبادلهٔ معین و قانونی قابل تبدیل می‌باشد. ارز پشتوانه جای پول رهبر یا مسلط را می‌گیرد (رجوع شود به بخش چهارم، صفحهٔ ۶۳۱).

۲) *پول کاغذی یا اسکناس غیر قابل تبدیل*: ممکن است مقصود اسکناس بانك دارای رواج اجباری، یا اسکناسی باشد که دولت مستقیماً منتشر کرده است.

در فرانسه، اسکناس بانك لا[۱۴] در سال ۱۷۲۰ رواج اجباری پیدا کرد؛ اسکناس بانك دوفرانس در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۰ و ۱۸۷۰-۱۸۷۸ و از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸،

10. Palmstruck
11. Gold Bullion Standard
12. Poincaré
13. Gold Exchange Standard
14. Law

یعنی تاریخ اصلاح پولی پوانکاره؛ و سرانجام از اول اکتبر سال ۱۹۳۶ تابع همین نظام گردید. در انگلستان، طی جنگ بر ضدفرانسه، از سال ۱۷۹۷ تا ۱۸۲۱ و سپس از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۲۵ و در پایان از سپتامبر سال ۱۹۳۱، یعنی از تاریخی که لیرهٔ استرلینگ دیگر به طلا قابل واریز و پرداخت نبود، رواج اجباری پدید آمد. در ایالات متحده، رئیس جمهور روزولت در ماه مارس سال ۱۹۳۳ فرمان عدم قابلیت تبدیل دلار به طلا را صادر کرد. فرانسه، در سال ۱۹۳۶ آخرین کشوری بود که نمونهٔ انگلستان را دنبال و پایه طلا را رها کرد. انگلستان، در سال ۱۹۳۱ پیوند لیرهٔ استرلینگ را با طلا گسست. امروزه در کلیهٔ کشورها اسکناس بانکی دیگر قابل تبدیل به طلا نیست.

همچنین، پول کاغذی می‌تواند اسکناس دولتی باشد که مستقیماً دولت منتشر کرده است: بدین قرار بوده است اسکناسهای دورهٔ انقلاب فرانسه، گرین بکز[15] در ایالات متحده طی جنگ جدایی‌طلبی و کرنسی نوتز[16] که طی نخستین جنگ جهانی در انگلستان انتشار یافته‌اند.

در حال حاضر، پول فاقد پایهٔ فلزی است: مسئلهٔ قابلیت تبدیل نسبت به سایر پولها مطرح می‌شود و نه نسبت به طلا. موضوع اساساً مسئلهٔ صرافی بین‌المللی است که بدان بعدها باز خواهیم پرداخت.

دوم. *اهمیت فزایندهٔ پول ثبتی*

در اینجا، ضعف پول به بالاترین میزان می‌رسد. هرقدر پول کاغذی صورت ذهنی داشته باشد، باز هم همیشه معرف پول مسکوك به معنای پول مرئی و قابل لمس است: «پول ثبتی» یا پول بانك همانا پول را از طریق نوشتن نشان می‌دهد، به این ترتیب که حسابها را در بانکها یا سایر نهادهای غیر بانکی (نظیر دوایر چکهای پستی) بستانکار یا بدهکار می‌کند.

لازم است نکات زیر به دقت مورد توجه قرار گیرد.

ــ حساب با اسکناس بانك مطابقت می‌کند و نه با چك، و داراییهای ثبت شده در حساب مشتریان بانکهاست که بر اثر عمل سادهٔ نوشتن جریان پیدا می‌نماید.

ــ پشتوانهٔ انتشار اسکناس همانا سپرده یا حساب (حساب بانکی یا حساب چك پستی) است. سپرده در بانك ممکن است به وسیلهٔ فرد یا بانکدار ایجاد گردد؛ در آیندهٔ

15. Greenbacks
16. Currrency Notes

دورتر، ما مسائل نشر پول ثبتی را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

پول ثبتی در انگلستان به وجود آمده است؛ بانکداران انگلیسی برای آنکه آیین نامهٔ سخت و انعطاف ناپذیر انتشار اسکناسهای بانك، موضوع قانون سررابرت پیل[۱۷] را دربارهٔ انگلستان (سال ۱۸۴۴) نادیده بگیرند، طرز تسویه با عمل نوشتن را اختراع کردند. امروزه نه فقط پول ثبتی توسعهٔ زیادی یافته، بلکه حتی در بعضی از موارد به موجب قانون استفادهٔ اجباری از انتقال حساب، برای برخی از انواع تسویه بسط پیدا کرده است.

شال ریست در *تاریخ عقاید مربوط به پول و اعتبار*[۱۸]، دقیقاً تفکیك پول به معنای اخص را از ابزارهای پرداخت اعتباری پیشنهاد کرده است. این نویسنده به جانبداری از سنّت توك[۱۹] در برابر ریکاردو چنین می اندیشد که کیفیت اساسی پول این است که ذخیرهٔ ارزش باشد؛ و اما این کار را فقط پول فلزی می تواند انجام دهد که کمیاب بوده و در نتیجه تولید آن کمتر حساس است و نیز پول کاغذی که به موجب اقدام اداری و حکم مقامات دولتی حق قانونی استفاده به عنوان ذخیرهٔ ارزش را به دست می آورد. لکن این حق ناپایدار است، زیرا «ارزش پول کاغذی با تصوری که دریافت کنندگان آن دربارهٔ کیفیت و کمیت اشیاءِ مورد مبادله دارند، و پول کاغذی بدانها تبدیل می شود، تغییر می پذیرد.»[۲۰] برعکس، پول کاغذی و پول تحریری مبتنی بر قابلیت مبادله در مقابله با پول به معنای اخص است: این پولها ممکن است به عنوان وسایل تسویهٔ محاسبه به کار روند، اما نمی توانند به عنوان ذخیرهٔ ارزش مورد استفاده قرار گیرند، «و اسکناسهای بانك و حسابهای جاری موجود به وسیلهٔ چك به هیچ وجه نمی توانند به این مرتبت برسند. به علاوه، اعتبارات ساده و در گردش و طلبهای سادهٔ قابل پرداخت به پول پایه، همه پول اعتباری می باشند.»[۲۱]

این نظر به سه دلیل زیر نباید پذیرفته شود:

الف. خاصیت ذخیرهٔ ارزش البته ضعف اساسی یك پول است، اما فقط به همین یك صفت ختم نمی شود. عمل تسویه و ارزیابی اهمیت کمتری ندارد. وانگهی ممکن است

---

17. Sir Robert Peel
18. Charles Rist, *Histoire des doctrines relatives à la monnaie.*
19. Tooke
20. *Histoire*, p. 343.
21. *Histoire*, p. 324

عمل ذخیرهٔ ارزش با هر سکهٔ پولی انجام گیرد.

ب. هر پول، منجمله طلا، جنبهٔ اعتباری دارد و از اعتمادی که ایجاد می کند، ارزش خود را به دست می آورد. امروزه این حقیقت را نمی توان کتمان کرد که پول بانکی در منطقهٔ معین پرداخت پذیرفته می شود.

پ. ارزش هر نوع واحد پولی به قوهٔ خرید آن بستگی دارد. لکن این قوهٔ خرید تابع مجموعهٔ وسایل پرداخت در جریان در یك اقتصاد است: ایجاد اسکناس یا پول ثبتی درست مانند افزایش میزان پول فلزی یا پول کاغذی در جریان به فزونی حجم وسایل پرداخت نسبت به حجم کالاها و خدماتی منتهی می گردد که اعتبار وسایل پرداخت را حفظ می کنند.

امروزه، لازم است *شکلهای* مختلف پولی نیز در نظر گرفته شود، زیرا خصلت متضاد نظامهای پولی معاصر ناشی از این اشکال می باشد.

قسمت سوم ــ خصلت متضاد نظامهای پولی کنونی

نظامهای پولی معاصر با یکدیگر متضاد هستند، به این معنی که از اشکال مختلف پول با «جامعه‌های پرداخت» متفاوت تشکل یافته‌اند. نسبتها و روابط میان شکلهای گوناگون پول ساختار نظام پولی را تشکیل می‌دهند. ساختار نظام پولی به عناصر زیر بستگی دارد:

ــ نهادهای پولی کشور؛

ــ نظام حقوقی گردش پول؛

ــ عادتهای مردم در پرداختها.

در حال حاضر، توسعهٔ داراییهای نقدینهٔ غیر پولی و بسیار نزدیك به پول به نام «شبه پول» نیز مشهود است.

الف) *شکلهای پول*

امروزه هر نظام پولی شامل سه شکل پول است:

الف. *پول فلزی*. *طلا* به وسیلهٔ بانك مرکزی نگاهداری می شود و مختص تسویه حسابهای بین المللی است و دیگر در داخل کشور جریان ندارد. اما نقش طلا در زمینهٔ دیگری گسترش و اهمیت یافته است: طلا به صورت *حافظ پول* (هربت[22]) درآمده

22. Herbette

است؛ طلا ابزار احتکار در مقیاس جهانی بوده و به عنوان پناهگاه پس‌اندازهای مورد تهدید استفاده می‌شود.

یگانه پول فلزی مورد استعمال پشیز است که دارای ارزش اسمی بالاتر از ارزش بازرگانی خود می‌باشد و رواج کامل اجباری ندارد و قوه ابرائیهٔ هر نوع از این پول از بیشینهٔ مقرر قانون تجاوز نمی‌کند.

ب. *اسکناس*. این شکل پول دیگر قابل تبدیل به فلز نیست و ذخیرهٔ بانکهای سپرده را تشکیل می‌دهد و توسط افراد یا بنگاههای اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اسکناس، به ویژه در پاداش خدمات فردی، در معاملات بازرگانی متوسط یا اندك مهم به کار می‌رود و بدین منظور از نظر سهولت مزایایی را عرضه می‌دارد.

در بخش کشاورزی، قسمت قابل توجهی از پرداختها همچنان با اسکناس صورت می‌پذیرد.

پ. *پول تحریری*. در تسویه حسابهایی استفاده می‌شود که بانکها یا خزانهٔ دولت انجام می‌دهند.

پول تحریری را بانکهای سپرده تصدی می‌نمایند و در بستانکار حسابهای جاری بنگاههای بازرگانی و صنعتی و یا در بستانکار حسابهای چك که به نام اشخاص گشایش یافته است، ثبت می‌شود.

پول تحریری، که خزانهٔ دولت تصدی می‌کند، در حسابهای جاری پستی یا در حسابهای وجوه افراد و نزد حسابداری خزانه ثبت است.

در حال حاضر، در فرانسه، اغلب تسویه حسابهای بیشتر از ۱۰۰۰ فرانك باید به وسیلهٔ چك یا انتقالات بانکی انجام گیرد. پول تحریری برای معاملات مهم و پرداختهای دولت و مقامات عمومی اجتماعی و واریز حقوق ماهانه وسیعاً استفاده می‌شود. پرداختها توسط نگارش و ثبت در بخش کشاورزی، به ویژه در بخش غلات و تولیدات دامی گسترش می‌یابند.

ب) «شبه پول»

توسعهٔ «شبه پول» در اقتصادهای نوین، در کنار پول به معنای اخص (اسکناسها، سپرده‌ها و پشیزها) محسوس است. شبه پول دارایی نقدینهٔ غیرپولی است که عمدتاً شامل دیون و تعهدات برخی از نهادهای مالی خصوصی یا عمومی و دولتی می‌شود.

سپرده‌های مدت‌دار در بانکها، سپرده‌های پس‌انداز در صندوقهای پس‌انداز، سپرده‌ها یا سهام در سازمانهای پس‌انداز و وام، قراردادهای بیمه، اوراق بهادار

کوتاه‌مدت که دولت منتشر کرده است (اسناد خزانه) را تحت این عنوان می‌توان آورد. کلیهٔ این داراییها به میزان زیاد نقدینه هستند، به این معنی که هرچند پول نیستند، می‌توانند با خطر احتمالی زیان بسیار اندك به سرعت به پول تبدیل شوند و در عین حال بازده معین و غالباً قابل توجه نسبت به بازده اوراق بهادار بلندمدت‌تر برای صاحبان خود فراهم می‌آورند.

«شبه پول» در تقاضای کلی کالاها و خدمات تأثیر همانند با شکلهای مختلف پول اعمال می‌کند.

همچنین بیش از پیش مقرون به فایده است که تحلیل پدیده‌های پولی در تحلیل وسیع‌تر پدیده‌های مالی (به معنای وسیع اصطلاح) گنجانیده شود. بررسی نظام بانکی باید در ارتباط با سایر نهادهای مالی (یا «واسطه‌های مالی») یا در مقیاسی که بانکها و نهادهای مالی کلیهٔ حقوق مالی را در شکل و مدت مختلف ایجاد می‌نمایند، انجام گیرد. به این ترتیب، مفهوم «نظام مالی» یعنی مجموعهٔ پیچیدهٔ بازارهای متمایز برحسب انواع طلب و نهادهای متخصص در سازمان معاملات مالی به دست می‌آید. (رجوع شود به صفحهٔ ۳۶۹).

قسمت چهارم ــ حجم پول

الف) تعریف

مجموعهٔ وسایل پرداخت که در زمان معین در یك کشور جریان دارد حجم پول را تشکیل می‌دهد.

حجم پول مقدار کلی پول در اختیار اقتصاد کشور را در تاریخ معین برای تأمین مالی فعالیتها و نیز جمع کل موجودیهای پولی افراد، بنگاههای اقتصادی و دستگاههای اداری عرضه می‌دارد.

حجم پول اساساً شامل اسکناسهای بانك و پول تحریری (سپرده‌ها) است که توسط دستگاه بانکی و خزانهٔ دولت تصدی می‌شود. اسکناس بانك و پول تحریری نقدینگیهایی است که می‌توانند مستقیماً و بدون مهلت مورد استفاده قرار گیرند.

اما توسعهٔ شبه پول به این منجر می‌گردد که بعضی از موجودیهایی که می‌توانند به سرعت به پول تبدیل شوند، در نظر قرار گیرند. مطابق معمول، شبه پول تحت تصدی دستگاه بانکی و خزانهٔ دولت مورد توجه می‌باشد.

حجم پول در هر سال تابع تغییرات ناشی از تحول عناصر مابازاء است. این

موضوع را در آینده بررسی خواهیم کرد.

ممکن است حجم پول در جریان سال تحت تأثیر عوامل فصلی (پرداختهای آخر ماه، دورهٔ جشنها، خرید محصولات به هنگام درو و برداشت در کشورهایی که فعالیت کشاورزی تفوق دارد) تغییر بپذیرد.

ممکن است تغییر بعضی از عناصر مرکبه حجم پول به سبب عدم تجانس میان آنها، در برابر تغییر سایر عوامل مرکبه جبران یا سر به سر گردد. به این ترتیب، میزان گردش اسکناس می‌تواند افزایش یابد، حال آنکه سپرده‌های دیداری کاهش پیدا کند. بنابراین، بررسی مجموعهٔ عناصر حجم پول برای ارزیابی مفهوم صحیح تحول یکی از این عناصر بسیار شایان اهمیت است.

ب) *حجم پول در فرانسه*

حجم پول در فرانسه شامل دو گروه بزرگ از عناصر است:

الف. موجودیهای پولی، یعنی اسکناسهای در گردش، پشیزها، سپرده‌های دیداری.

ب. موجودیهای شبه پولی که توسط بانکها و خزانهٔ دولت تصدی می‌شوند، یعنی سپرده‌های مدت‌دار، حسابهای دفترچه‌ای؛ حسابهای پس‌انداز مسکن در بانکها؛ سپرده‌های مدت‌دار در خزانه؛ اسناد صندوق ملی اعتبار کشاورزی متعلق به مردم.

بعضی از اجزای پس‌انداز نقدینه، در تصدی نهادهای پس‌انداز و برخی از نهادهای مالی و خزانه (سپرده‌های صندوقهای پس‌انداز؛ اسناد چاپی خزانه؛ اسناد صندوق ملی اعتبار کشاورزی که متعلق به مردم نیست) در حجم پول قرار نمی‌گیرند.

فرانسه: موجودیهای پولی و شبه پولی ۱۹۶۹-۱۹۶۶
(مبلغ در پایان دوره)
(میلیارد فرانک)

	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹
اسکناسهای در جریان	۶۵/۳۵	۶۸/۵۱	۷۰/۲۵	۶۹/۵۸
پشیز در جریان	۲/۲۷	۲/۳۳	۲/۴۶	۲/۵۳
سپرده‌های دیداری	۱۲۱/۶۶	۱۲۷/۴۸	۱۴۱/۴۵	۱۴۲/۸۱
موجودیهای پولی (I)	۱۸۹/۲۸	۱۹۸/۳۲	۲۱۴/۱۶	۲۱۴/۹۲
موجودیهای شبه‌پولی تحت‌تصدی بانکها و خزانه (II)	۳۶/۷۷	۵۷/۳۰	۷۱/۰۷	۸۷/۷۱
جمع کل (I)+(II)	۲۲۶/۰۵	۲۵۵/۶۲	۲۸۵/۲۳	۳۰۲/۶۳

این جدول نشان می‌دهد که حجم پول در سال ۱۹۶۹ نسبت به سالهای پیشین (۶/۱٪ در برابر ۱۰/۶٪ در سال ۱۹۶۶، ۱۳/۱٪ در سال ۱۹۶۷ و ۱۱/۶٪ در سال ۱۹۶۸) فقط به میزان بسیار کمی افزایش یافته است.

موجودیهای پولی در سال ۱۹۶۹ از یك سو به سبب سیاست سخت محدودیت اعتبار و از سوی دیگر به علت انتقالات به سود سپرده های پاداش پذیر در نیمهٔ دوم سال ۱۹۶۹ به دنبال وضع مقررات به سود پس‌انداز، ثابت و پایدار مانده است.

اگر اهمیت نسبی این عناصر گوناگون در فاصله زمانی پایان سال ۱۹۵۸ و پایان سال ۱۹۶۹ مقایسه شود، نکات زیر درك می گردد:

ــ سهم اسکناسها و پولهای در گردش از ۴۴/۴٪ به ۲۳/۸٪ حجم پولی می رسد؛

ــ سهم سپرده های دیداری از ۵۰/۲٪ به ۴۷/۲٪ می رسد؛

ــ سهم موجودیهای پولی در تصدی بانکها و خزانه از ۵/۴٪ به ۲۹٪ می رسد.

بنابراین، اهمیت موجودیهای شبه پول پنج برابر شده، در صورتی که سهم اسکناسها به شدت تنزل پیدا کرده و سپرده های دیداری اندکی کاهش یافته است. این تحولی است که با گرایش بلندمدت مشهود در کشورهای خارجی مطابقت می کند.

توزیع حجم پول در کشورهای مختلف، سال ۱۹۶۹

	فرانسه	انگلیس	ایتالیا	آلمان فدرال	ایالات متحده
اسکناسها و پولهای مسکوك	۲۳/۸	۱۸/۵	۱۷/۱	۱۶/۹	۱۲/۴
سپرده های دیداری	۴۷/۲	۸۱/۵	۴۹/۵	۳۰/۴	۳۹/۴
موجودیهای‌شبه پول در تصدی بانکها و خزانه	۲۹		۳۳/۴	۵۲/۷	۴۸/۲
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

جدول بالا نشان می‌دهد که سهم اسکناسها و پولهای مسکوك در فرانسه بسیار بالاتر از سایر کشورها ــ خصوصاً آلمان فدرال و ایالات متحدهٔ امریکا ــ بوده، حال آنکه سهم موجودی شبه پول، به رغم تحول سریعی که طی ده سال اخیر پیدا کرده، باز هم نسبتاً محدود باقی مانده است.

پ) *نقدینگی اقتصاد*

توسعهٔ «شبه پول» در اقتصادهای نوین، فراسوی حجم پول که هم اکنون تعریف شد، این ضرورت را پیش کشیده است که مجموعهٔ نقدینگیهای موجود در زمان و در دورهٔ معین در درون یك اقتصاد بررسی شود.

در گذشته، موجودیهای شبه پول تحت تصدی بانکها و خزانهٔ عمومی در حجم پول وارد می‌گردید. اما شایسته است شکلهای دیگر شبه پول نیز، به ویژه آنهایی که در تصدی بعضی از نهادهای پس‌انداز هستند، مورد توجه قرار گیرند.

تعریفهای مختلف و عملی از نقدینگی هر اقتصاد امکان‌پذیر است. در اینجا ما تعریفی را در نظر می‌گیریم که مبنای آمارهای «شورای ملی اعتبار» در فرانسه می‌باشد. موارد زیر شایان توجه است:

الف. موجودیهای پولی: اسکناسها و سپرده‌ها؛ پولهای مسکوك؛

ب. پس‌انداز نقدینه یا کوتاه‌مدت که مشتمل است بر:

ـ موجودیهای شبه پول تحت تصدی دستگاه بانکی و خزانهٔ عمومی (سپرده‌های مدت‌دار، اسناد خزانه که بانکها منتشر کرده‌اند، حسابهای دفترچه، پس‌انداز مسکن)؛ این عناصر از زمان گذشته در حجم پول منظور می‌شده‌اند؛

ـ سپرده‌های صندوقهای پس‌انداز، منجمله بهره‌هایی که به سرمایه تبدیل گشته‌اند؛

ـ اسناد خزانه: اسناد کاغذی و اوراق بهادار به حساب جاری در اختیار شرکتهای بیمه و شرکتهای سرمایه‌گذاری با سرمایهٔ متغیر[۲۳] و راه‌آهن دولتی فرانسه و نیز صرافها.

همهٔ این عناصر داراییها و طلبهایی را تشکیل می‌دهند که یا به طور مستقیم در تسویه حسابها قابل استفاده بوده و یا در مهلت بسیار کوتاه می‌توانند به پول تبدیل شوند.

تجزیه و تحلیل تحول نقدینگی اقتصاد معمولاً ضمن استقرار رابطه میان متوسط داراییهای دیداری یا کوتاه‌مدت در آغاز و در پایان سال از یك سو و محصول ناخالص ملی از سوی دیگر به عمل می‌آید. جدول مقابل مسیر تحول نقدینگی اقتصاد فرانسه را از سال ۱۹۵۹ نشان می‌دهد.

23. Les Sociétés Mobilières d'Investissement à Capital Variable (S.I.C.A.V.)

تحول نقدینگی اقتصاد در فرانسه
۱۹۶۹-۱۹۵۹

	موجودیهای پولی / محصول ناخالص ملی	پس‌انداز نقدینه و کوتاه‌مدت / محصول ناخالص ملی	نقدینگی کل / محصول ناخالص ملی
۱۹۵۹	۲۹	۱۶	۴۵
۱۹۶۰	۲۹	۱۸	۴۷
۱۹۶۱	۳۱	۲۰	۵۱
۱۹۶۲	۳۲	۲۱	۵۳
۱۹۶۳	۳۴	۲۱	۵۵
۱۹۶۴	۳۴	۲۱	۵۵
۱۹۶۵	۳۴	۲۳	۵۷
۱۹۶۶	۳۴	۲۴	۵۸
۱۹۶۷	۳۴	۲۶	۶۰
۱۹۶۸	۳۳	۲۸	۶۱
۱۹۶۹	۳۰	۲۸	۵۸

این جدول چند گرایش شایان توجه را به نمایش می‌گذارد:

ـ میزان نقدینگی اقتصاد از سال ۱۹۵۹ تا سال ۱۹۶۸ به طور منظم بالا می‌رود: بازگشت به ثبات پولی، ارتقای سطح زندگی و از سال ۱۹۶۳ ترس از بیکاری این ترقی را توضیح می‌دهند. در سال ۱۹۶۹ حالت برگشت پدیدار می‌شود. بحران سال ۱۹۶۸ و عواقب آن موجب مخارج مصرفی سنگین و نوعی «فرار از برابر پول» می‌گردد. در نتیجه، به نسبتی که مقامات پولی سیاستهای تضییقی و محدودیت را بپذیرند، استفاده از نقدینگیهایی که از پیش ذخیره شده‌اند، ضرورت پیدا می‌کند.

ـ نسبت موجودیهای پولی به محصول ناخالص ملی از سال ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۶۷ پایدار و ثابت می‌ماند و سپس از سال ۱۹۶۸ رو به کاهش می‌نهد.

ـ برعکس، نسبت پس‌انداز نقدینه و کوتاه‌مدت به محصول ناخالص ملی، از سال ۱۹۵۹ به طور منظم بالا می‌رود و این جریان اهمیت فزایندهٔ «شبه پول» را تأیید می‌کند.

کتابشناسی

B. Nogaro, *La monnaie et les systèmes monétaires*, Paris, L.G.D.J., 2e éd., 1948.

Ch. Rist, *Histoire des doctrines relatives à la monnaie et au crédit*, Paris, Sirey, 1938.

Rapports annuels du Conseil National du Crédit.

فصل دوم

تقاضای پول

معمولا برای پول سه وظیفهٔ اساسی به شرح زیر شناخته می‌شود:

ــ پول ابزار اندازه‌گیری ارزشها بوده و پایه‌ای است که مقایسهٔ میان ارزش کالاهای گوناگون را ممکن می‌گرداند؛

ــ پول ابزار مبادله است و در هر اقتصاد که تقسیم کار و تخصص در فعالیت در آن وجود داشته باشد، معاملات را آسان می‌سازد؛

ــ پول یك ذخیرهٔ ارزش است و این مهمترین وظیفه و عمل پول تلقی شده است. انسان فقط در زمان حال زندگی نمی‌کند، بلکه آینده را نیز در نظر دارد، ذخیره می‌سازد و قدرت خریدی را ــ که در گذشته به شکل فلزات گرانبها و امروزه به صورت اسکناسها و سپرده‌های بانکی است ــ انباشته می‌نماید تا در موقعی به انتخاب خود مورد استفادهٔ بهینه قرار دهد.

بنابراین، پول مستقیماً با عنصر زمان، یعنی با عدم یقین و خطر احتمالی ارتباط دارد و «پُل میان زمان حال و آینده» (شارل ریست) و «رشتهٔ پیوند میان حال و آینده» (جان میناردکینز) است. به عقیدهٔ روزنشتین ـ رُدان[1]، «پول تابع احساس عدم اطمینان فرد و وسیلهٔ تسکین آن است».

در نتیجه، تقاضای پول از سوی عاملان اقتصادی عادی به نظر می‌آید، زیرا اینان موجودیهای پولی را تهیه می‌نمایند.

تجزیه و تحلیل تقاضای پول، عوامل حاکم بر تصرف و تملك موجودیهای پولی را از سوی عاملان اقتصادی گوناگون مشخص می‌کند.

---

1. Rosenstein-Rodan

قسمت اول ــ تقاضای پول و درآمد:
تحلیل مکتب کینز از رجحان نقدینگی

اشخاص اقتصادی نوعی رجحان برای نقدینگی قائل می‌شوند: کینز این مفهوم را در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* عرضه داشته است. میل به تصرف و نگاهداری موجودیهای پولی در صندوق را این واقعیت توجیه می‌کند که پول عالیترین نقدینگی است: پول یگانه دارایی است که می‌تواند بدون تأخیر به هر نوع دارایی تبدیل شود، یعنی تنها دارایی است که نباید به نقدینه مبدل گردد.

شاید عجیب به نظر آید که پول، که نقش آن خرج شدن است، ابزار وجه نقد صندوق باشد. با این همه، این استنباط، که به طور تدریجی به دست آمده، غنی است.

والراس نخستین کسی است که مفهوم «موجودی مطلوب صندوق» را تدوین و چنین تعریف می‌کند:

«میزان تمام یا جزئی محصولات قابل مصرف و درآمد خالص دائمی که مبادله‌گران می‌خواهند خریداری نمایند و میل دارند به صورت نمونه‌ای از پول در گردش یا پس‌انداز نزد خود داشته باشند»[2].

اما والراس بنا را بر این فرضیه می‌گذارد که خرج پول تماماً از قبل پیش‌بینی شده است؛ و عدم یقین نسبت به آینده را در نظر نمی‌گیرد.

کارل منگر، به نوبهٔ خود، در مقاله‌ای تحت عنوان «پول»[3] در *لغت‌نامهٔ جیبی علوم اداری*[4]، مفهوم «احتیاج پولی» را به طرزی همانند با مفهوم موجودی صندوق مطلوب تعریف می‌کند. اما در کتاب *زیربنا*[5] رابطهٔ میان تشکیل موجودی صندوق و عدم اطمینان نسبت به آینده را نشان می‌دهد.

الفرد مارشال در *اصول*[6] اشاره می‌کند که «در هر جامعه، مردم تشخیص می‌دهند که به زحمتش می‌ارزد که کسری از درآمد خود را به شکل پول نگاهداری کنند: این جزء ممکن است $\frac{1}{5}$ یا $\frac{1}{10}$ و یا $\frac{1}{20}$ باشد». و در عبارتی از کتاب *پول، اعتبار و بازرگانی*[7]، K جزئی از داراییهایی را که مردم میل دارند به شکل پول در تصرف داشته باشند به این کسر از درآمد اضافه می‌کند: به این ترتیب، تحلیل نوینی را عرضه می‌دارد. این تحلیل میان نظریهٔ پول و نظریهٔ ثروت رابطه برقرار می‌سازد.

تحلیل انگیزه‌های حاکم بر رجحان نقدینگی مدیون کینز است: بررسی وی پایهٔ نظریهٔ نوین موجودیهای صندوق را تشکیل می‌دهد.

---

2. *Eléments,* 4ᵉéd., p. 305
3. Geld
4. *Handwörterbuch der Staatswissenschaften*
5. *Grundsätze*
6. *Principles*
7. *Money, Credit and Commerce*

الف) *انگیزه های رجحان نقدینگی*

کینز سه انگیزه را در تشکیل و نگاهداری موجودیهای پولی صندوق از یکدیگر متمایز و مشخص می کند:

الف. انگیزهٔ داد و ستد. این انگیزه احتیاج به پول را با اجرای روزمره و جاری مبادلات شخصی و بازرگانی ربط می‌دهد. درآمد غالباً به صورتی ناپیوسته وصول می شود، حال آنکه مخارج اگر هم مداوم و مستمر نباشد، به طرزی بسیار متواتر و وافر انجام می گیرد.

موجودی صندوق برای دادوستد یا نقدینهٔ خزانه‌داری صندوق برای مصرف کننده به ابعاد درآمد و به تناوب و دوران وصول آن بستگی دارد: هر قدر درآمد مهمتر و طول متوسط فاصلهٔ زمانی میان پرداختهای متوالی از درآمد زیادتر باشد، موجودی صندوق بیشتر خواهد بود (کینز انگیزهٔ درآمد را متذکر می شود).

میزان نقدینهٔ خزانه‌داری صندوق برای کارآفرین اقتصادی به تناسب فعالیت و مقدار فروش و فاصلهٔ زمانی بین هزینه‌ها و دریافتهای بنگاه تغییر خواهد کرد (کینز از انگیزهٔ معاملات یا دادوستد سخن می گوید).

ب. *انگیزهٔ احتیاط.* این انگیزه شخص اقتصادی را به تشکیل موجودی صندوق به منظور مقابله با خطرات احتمالی و غیرمترقبه هدایت می کند.

موجودی احتیاطی صندوق، بنابر میزان درآمد، خصلت شخص اقتصادی و رویدادهای اقتصادی تغییر می‌پذیرد و به وجود دارایی‌ای بستگی دارد که بتواند به آسانی نقد شود و تحصیل اعتبار را آسان‌تر سازد و به عوامل اجتماعی (گروههای اجتماعی) و نهادی (مثلا وجود یك نظام «تأمین اجتماعی») وابسته است.

پ. انگیزهٔ سفته بازی. این انگیزه مشارکت ویژهٔ کینز را در نظریهٔ موجودی صندوق بیان می کند و با «رجحان نقدینگی به معنای اخص» مطابقت دارد (رجوع شود به صفحهٔ ۱۹۳ این کتاب).

موجودی صندوق برای سفته‌بازی به وسیلهٔ شخص اقتصادی به منظور عملیات روی اوراق بهادار با درآمد ثابت، برحسب تغییرات نرخ بهره است. قیمت این اسناد در بورس یا جای دیگر در جهت مخالف حرکت نرخ بهره تغییر می کند. دلیل این جریان این است که قیمت اسناد، ارزش حال سرمایه از منشاءِ جریان آیندهٔ درآمد مورد انتظار به نرخ بهرهٔ جاری در بازار است. اگر یك برگهٔ بهادار ده فرانکی در زمانی که نرخ بهره ۵٪ است منتشر شود و هرگاه نرخ بهره به ۲٪ سقوط کند، قیمت اوراق بهادار بالا

خواهد رفت؛ برعکس، اگر نرخ بهره بالا برود، قیمت اوراق بهادار پایین می‌آید.

پس، این امکان برای اشخاص اقتصادی وجود دارد که وقتی نرخ بهره بالاست، اوراق بهادار را خریداری کنند و سپس هنگامی که نرخ بهره پایین است آنها را بفروشند و نفع ببرند. در نتیجه، هرگاه نرخ بهره کاهش پذیرد، تقاضای موجودی صندوق برای سفته‌بازی افزایش می‌یابد و به تدریج که نرخ بهره به کمتر از نرخ عادی تنزل کند، این تقاضا افزایش پیدا می‌نماید. در واقع، کینز قبول دارد که مردم به نوعی نرخ بهره عادت کرده‌اند؛ هر اندازه نرخ بهره بیشتر پایین بیاید، خریداران عقیدهٔ راسخ‌تر پیدا می‌کنند که این نرخ به سرعت به سطح عادی خود باز می‌گردد. همچنین، مشتریان بی‌درنگ مبادرت به خرید اوراق بهادار نخواهند کرد و در انتظار آنکه نرخ بهره بالا برود ودرنتیجه قیمت اسناد پایین بیاید، به‌احتکار پول دست می‌زنند. به‌نظر کینز، تقاضای موجودی پولی صندوق برای سفته‌بازی که نسبت به نرخ بهره کشش دارد، به محض آنکه به سطح بسیار ضعیف برسد، نسبت به این نرخ دارای کشش کامل می‌شود. در واقع، نرخ بهره، در این سطح زیانهای خرید و حفظ اوراق بهادار را که کمتر از پول نقدینه بوده و پول عالیترین نقدینه است، دیگر جبران نمی‌کند و «قیمت انصراف از نقدینگی» نیز تلقی نخواهد شد. از سوی دیگر، خریداران اوراق بهادار محتاطانه‌تر می‌دانند که هرگاه نرخ بهره بالا برود خود را در برابر ارزش اوراق بهادار مواجه با زیان نسازند و برای زمانی که بازار اسناد مساعدتر بشود، نقدینگیها را به منظور ورود به بازار اوراق بهادار حفظ کنند.

با این وصف، در جبههٔ مخالف با تمایل به حفظ موجودی صندوق که انگیزهٔ رجحان نقدینگی را توجیه می‌کند، گرایش به کاهش این موجودی نقدی در حد کمینهٔ عملی، نزد اشخاص اقتصادی تحت تأثیر جست‌وجوی بیشترین سود پدیدار می‌شود. اگر سرمایه‌گذاریها ثمربخش بوده و فرصتهای اقدام به سرمایه‌گذاری مساعد باشد، هیچ کس نخواهد خواست که پول بیکار زیاده‌ای را نگاهداری کند، زیرا هیچ بهره‌ای به دست نمی‌آورد. به علاوه، اعتبار بانکی برای مقابله با نوسانات دادوستد امکان می‌دهد تا از موجودیهای نقدی افراطی صرف نظر شود.

در واقع، دستگاه بانکی پول کسانی را که موجودی نقدی بسیار زیادی دارند به سوی اشخاصی منتقل می‌سازد که بر اثر عمل اعتبار کوتاه‌مدت فاقد نقدینگی هستند. دستگاه بانکی به نوعی نقش «خزانهٔ پول» را در درون یك جامعه ایفا می‌کند.

از دیدگاه طرفداران کینز موجودیهای نقدی صندوق نتیجهٔ محاسبه و تصمیم

اشخاص اقتصادی است که در جست‌وجوی منفعت هستند. با این همه، موجودیهای صندوقی پیدا می‌شود که نمی‌توانند بدین‌سان توجیه پذیرند؛ و عبارتند از:

— موجودیهای صندوقی که از حالت بی‌حرکتی اشخاص اقتصادی نتیجه می‌شود؛

— موجودیهای نقدی اجباری یا «ناخواستهٔ» صندوق که وجود دارند زیرا پول نمی‌تواند خرج بشود. به این ترتیب، طی جنگ سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵، در فرانسه و در همهٔ کشورها ما شاهد توسعهٔ این‌گونه موجودیهای صندوق بوده‌ایم.

— موجودیهای صندوق نهادی، مانند سپرده کمینه‌ای که بانکهای بازرگانی نزد بانک مرکزی نگاه می‌دارند.

همچنین موجودیهای *فعال* را می‌توان از موجودیهای *بیکار و بی‌مصرف* تشخیص داد.

این واقعیت که پول به شکل موجودی صندوق حفظ شود، این معنی را نمی‌رساند که این پول بیکار و بی‌مصرف است.

موجودیهای صندوق برای دادوستد در صورتی فعال هستند که هدف آنها مقابله با مخارج مسلم طی دورهٔ درآمد شخص اقتصادی باشد.

موجودیهای احتیاطی صندوق در صورتی بیکار و بی‌مصرف هستند که استفاده از آنها معلق به وقوع رویدادی باشد که ممکن است هیچ‌گاه حادث نگردد.

موجودیهای صندوق برای سفته‌بازی نیز، به سبب تأخیر غالباً بسیار طولانی که ممکن است میان زمان تشکیل موجودی صندوق و استفاده از آن جریان پیدا کند، بیکار و بی‌مصرف هستند.

موجودیهای صندوق، مربوط به یك احتکار پولی ساختاری و موجودیهای بی‌حرکت و موجودیهای اجباری و موجودیهای نهادی صندوق نیز در ردیف موجودیهای بیکار صندوق قرار داده می‌شود.

ب) *حدود تحلیل مکتب کینز*

تحلیل مکتب کینز از رجحان نقدینگی، خواه به منزلهٔ تحلیل پدیده‌های احتکار پولی در نظر گرفته شود و یا در زندگی اقتصادی با آن تلاقی به عمل آید و یا از دیدگاه اساسی‌تر به مثابهٔ تحلیل تقاضای پول تلقی گردد، برخی نارساییها و محدودیتها را عرضه می‌دارد.

۱) بررسی انگیزهٔ سفته‌بازی بر پایهٔ انتخاب اوراق بهادار ـ پول و بر اساس تغییر مورد پیش‌بینی قیمت اوراق بهادار، به تنهایی برای توجه به پدیده‌های *احتکار پولی*

بسنده نیست. لازم است عوامل گوناگون دیگر به شرح زیر نیز مورد نظر قرار گیرند:

الف. *عوامل فردی*. احتکار پولی تابع افق اقتصادی هر شخص اقتصادی و وضعیت روحی اوست. چنان که میزس خاطرنشان ساخته، ممکن است تفاوت میان موجودی عادی صندوق و احتکار پولی از میان برود و پدیدهٔ دوم موجودی صندوق به میزان غیرعادی و غیرمتعارف درآید.

ب. *عوامل رویدادی*. لازم است انگیزهٔ سفته بازی بورسی دربارهٔ پیش بینی قیمت اوراق بهادار (مثلا، رجحان نقدینگی در رشد به سبب ترقی نرخ بهره، تنزل پیدا می کند و به هنگام تنزل و بحران به سبب تنزل نرخ بهره افزایش می یابد) در رویداد اقتصادی مورد توجه قرار گیرد.

اما لازم است انگیزهٔ سفته بازی اقتصادی دربارهٔ قیمتِ مورد پیش بینی کالاهایِ بازرگانی موردنظر واقع شود (به هنگام انقباض، تنزل قیمت،اشخاص اقتصادی را برمی انگیزد تا در انتظار قیمت مناسب و ارزان تر خریدهای خود را به تأخیر اندازند و این امر موجودیهای صندوق را متورم می سازد. این اشخاص در حالت رشد، پیش از آنکه ترقی بعدی تحقق یابد، بر خریدهای خود می افزایند و این امر از موجودی صندوق می کاهد).

طرز برخورد اشخاص اقتصادی نیز سرانجام تحت فشار و تأثیر مقتضیات قرار می گیرد: در حالت رشد، کارآفرینان می توانند بدون آنکه به اعتبار زیاده گران متوسل بشوند، برای تأمین موجودی خزانه اوراق بهادار خود را بفروشند و ممکن است به هنگام انقباض ناگزیر باشند اوراق بهادار یا کالاهای بازرگانی خود را برای واریز دیون خود به فروش برسانند. بنابراین، تحلیل تغییرات موجودی صندوق باید در رویداد اقتصادی کامل تر و دقیق تر از صورتی باشد که کینز عرضه کرده است.

پ. *عوامل تاریخی*. در دورهٔ بحران بزرگ ممکن است فرار از برابر پول صورت گیرد. بنابراین، ما شاهد احتکار یا به شکل پولی (احتکار طلا در فرانسه و در برخی از کشورهای اروپا پس از جنگ جهانی دوم) و یا به شکل واقعی (اشیای گرانبها و تجملی، جواهرات) هستیم.

ت. *عوامل ساختاری*. احتکار پولی و تشکیل موجودی بیکار و بی مصرف صندوق می تواند از عادات و رفتارهای اجتماعی (احتکار پولی دهقان در فرانسه و احتکار فلزات قیمتی در خاور میانه و آسیا) ناشی شود و ممکن است عمل نهادها باشد، مانند دستگاههای پس انداز جمعی که بر طبق اساسنامهٔ خود نمی توانند مبالغ زیادی را در راه

تولید به کار برند.

۲) کینز نظریهٔ رجحان نقدینگی را به عنوان *نظریهٔ تقاضای پول* تدوین می نماید و پول را چنان دارایی می‌داند که در قلمرو مکان می تواند به جای سایر داراییهایی که بازدهی نیز دارند، انتخاب بشود. به این ترتیب، پول به صورت طرز تملك ثروت نمودار می گردد.

تحلیل مکتب کینز از این دیدگاه شماری ملاحظات به شرح زیر را یادآور می شود:

الف. کینز در تقاضای پول فقط دو جزء را تشخیص داده است: یکی تقاضای منابع مالی برای خزانه (یا برای معاملات) و تقاضای احتیاطی که به درآمد بستگی دارد و دیگر تقاضا برای سفته‌بازی که با نرخ بهره ارتباط پیدا می کند.

این تشخیص و تمایز بسیار قابل بحث است. هنسن[8] توضیح می‌دهد که تقاضای پول برای معاملات تحت شرایط معین، تابع سطح درآمد و نرخ بهره می باشد. فرض کنیم درآمد تا سطحی بالا برود که کلیهٔ مقادیر عرضهٔ پول از موجودیهای صندوق برای سفته‌بازی به سوی موجودیهای صندوق برای معاملات انتقال یابد و مقامات پولی از افزایش عرضهٔ پول امتناع ورزند. در این صورت، ترقیات بعدی درآمد محرك افزایش سرعت گردش پول خواهد شد و برای تحریك به استفادهٔ شدیدتر از عرضهٔ محدود پول می بایستی نرخ بهرهٔ بالاتر پیشنهاد گردد. کارآفرین اقتصادی بر اثر ترقی نرخ بهره ترغیب می شود تا موجودی صندوق خزانه‌داری خود را کاهش دهد، یعنی با سرعت بیشتر آن را مسترد بدارد تا پول را به کارآفرینان دیگری که برای افزایش منابع خزانه‌داری خود در جست‌وجوی وجه هستند، به وام دهد. به این ترتیب، تابع تقاضای پول برای دادوستد نسبت به نرخ بهره کشش پیدا می کند.

همین طور، تقاضای موجودیهای صندوق برای سفته بازی، تحت شرایط معین، تابع نرخ بهره و نیز سطح درآمد است. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که تقاضای پول، در مجموع، تابع درآمد و نرخ بهره است.

پس از هنسن، کارهای علمی دیگر، به نوبهٔ خود، ثابت کرده اند که تقاضای پول برای دادوستد می تواند به صورت مسئلهٔ نظریهٔ ذخایر طرح گردد و این تقاضا درجهت معکوس نرخ بهره تغییر می کند و تابع صرفه‌جوییهای مقیاس می باشد.[9]

8. A. Hansen, *Monetary Theory and Fiscal Policy,* 66-67.
9. Baumol, *Quarterly Journal of Economics*, Nov. 1952.

ب. کینز در تحلیل خود از انگیزه‌های رجحان برای نقدینگی، انگیزهٔ احتیاط و انگیزهٔ سفته‌بازی را به طرزی مبهم مورد استفاده قرار داده است.[۱۰]

کینز در توضیح علت افزایش تقاضای پول به هنگام کاهش نرخ بهره دودلیل زیر را می‌آورد که با یکدیگر کاملا تفاوت دارند:

- دلیل نخست خطر متزاید احتمال عدم نقدینگی به هنگامی است که نرخ بهرهٔ جاری به زیر نرخ به اصطلاح «مطمئن» سقوط کند؛ در این حالت، سفته‌بازی صورت می‌گیرد، زیرا عاملان اقتصادی دربارهٔ میزانی که می‌بایستی نرخ بهره پیدا نکند اتفاق نظر دارند؛
- دلیل دوم این است که هرگاه به هنگام تنزل نرخ بهرهٔ جاری اوراق بهادار حفظ گردد، این خطر زیان در پیش است که نرخ بهره از نو بالا برود. در این حالت، عاملان اقتصادی در برابر خطر ترقی بهره به میزان بالاتر از سطح جاری و عادی، خود را تضمین و بیمه می‌نمایند. در اینجا، انگیزهٔ احتیاط عمل می‌کند.

به علاوه، کینز در اهمیت انگیزهٔ سفته‌بازی به زیان انگیزهٔ احتیاط اغراق کرده است. در واقع، شمار زیادی اوراق بهادار بادرآمدمتغیر و اوراق بهادار با درآمد ثابت و مدت مختلف وجود دارد؛ سفته‌بازی کمتر شکل معاوضهٔ اوراق بهادار پول را پیدا می‌کند تا معاوضهٔ اوراق بهادار مختلف موجود.

پ. کینز بر پایهٔ سطح معین قیمتها و مزدها استدلال می‌کند و در نتیجه نمی‌تواند تأثیر قابل ملاحظهٔ پیش‌بینیهای قیمت را روی تقاضای پول درنظر بگیرد؛ این پیش‌بینیهاست که عاملان اقتصادی را رهنمون می‌شود تا به منظور تعیین شکل ثروتهایی که به تملك در می‌آورند، میان نرخ بهرهٔ اسمی و نرخ بهرهٔ واقعی و بین اوراق بهادار با درآمد متغیر و اوراق بهادار با درآمد ثابت فرق بگذارند.

ت. کینز تقاضای پول را برحسب نرخهای بهرهٔ جاری و مورد انتظار تحلیل کرده است، بدون آنکه ارزش داراییهایی را که خود به نرخهای بهره بستگی دارد، در نظر بگیرد.

هرگاه، این عامل جدید در تحلیل وارد گردد، باید آثار مختلف زیر نیز در رجحان نقدینگی مشخص شود:

10. H.G. Johnson, The General Theory after twenty-five Years, *The American Economic Review*, May 1961.

ــ از یك سو، تغییر در مقدار پول ناشی از سیاست کسر بودجه یا کشف معادن طلا که در نتیجه موجب افزایش خالص مقدار داراییهای در تصرف مردم می شود؛
ــ از سوی دیگر، تغییر درمقدار پول ناشی از عملیات بازار باز که خرج دررفته بر میزان دارایی نمی افزاید.

قسمت دوم ــ تقاضای پول و دارایی

تحول نظریهٔ رجحان نقدینگی به صورت دو نتیجهٔ بسیار مهم زیر بیان می شود:
۱) این تحول به تدوین تقاضای پول به عنوان تقاضای شکلی از سرمایه و ادغام نظریهٔ پول در نظریهٔ سرمایه، یعنی در مسیری که میلتن فریدمن و مکتب شیکاگو تعیین کرده است، منتهی می گردد.[۱۱] چنان که دیده ایم، تقاضای پول با نرخ بهره، درآمد و ثروت رابطه دارد.

میلتن فریدمن، به سهم خود، در بیان تازه ای از نظریهٔ مقداری پول، نظریهٔ تقاضای پول را عرضه می دارد وازمفهوم بسیار وسیع ثروت، شامل کلیهٔ منابع درآمد منجمله افراد انسانی آغاز می کند؛ این اقتصاددان تقاضای پول را باجمع کل ثروت و با جریان درآمدهای پولی ربط می دهد. جریان اخیر ممکن است از تملك ثروت به شکلهای متبادل در آینده انتظار برود؛ فریدمن، سرانجام، از طرق مختلف به تابع تقاضای پول می رسد که به عوامل زیر بستگی دارد:
ــ سطح قیمتها؛
ــ بازده های اوراق قرضه و سهام؛
ــ نرخ تغییر در سطح قیمتها؛
ــ درآمد به منزلهٔ بازده خالص سرمایه؛
ــ نسبت «ثروت غیرانسانی» به «ثروت انسانی» که با آنچه معمولاً به عنوان رابطهٔ ثروت با درآمد تعریف می شود، اکیداً ارتباط پیدا می کند.
ــ متغیر معرف سلیقه های اشخاص اقتصادی.
بنابراین، فریدمن «اصل اساسی نظریهٔ سرمایه را که به موجب آن درآمد همانا بازده

---

۱۱. ر.ك.:

M. Friedman, *Studies in the Quantity Theory of Money*, Chicago, 1956, chap. 1. Pierre Maurice, Note sur la théorie monétaire de M. Friedman, *Revue économique*, sept. 1964.

سرمایه و سرمایه نیز ارزش کنونی جریان درآمد است»، بر نظریهٔ پولی اعمال می کند (جانسن).

۲) نظریهٔ رجحان نقدینگی به صورت نظریهٔ تملك اشکال مختلف داراییهای گوناگون تعمیم یافته است. انتخاب عاملان اقتصادی به پول و اوراق بهادار محدود نمی گردد، بلکه به شمار زیادی از داراییها و به ویژه پول، اوراق بهادار کوتاه مدت، اوراق قرضه و سهام راجع می شود.

رجحان برای داراییهای مختلف تحت نفوذ و تأثیر میزان نقدینگی این داراییهاست و این میزان نقدینگی می تواند برحسب ناراحتی ناشی از عدم یقین دربارهٔ سرمایه، خطر احتمالی برای وام‌دهنده و عدم یقین نسبت به درآمد تقویم گردد.[۱۲]

ناراحتی از جهت فقدان بازار کامل است و این وضع صاحب دارایی را بدون توجه به ارزش آن در هر زمان، از قدرت تبدیل به پول نقد محروم می کند.

عدم یقین نسبت به سرمایه همان عدم یقین ناشی از ناآگاهی از میزان نرخ بهره در آینده است.

خطر احتمالی برای وام‌دهنده ترس از این است که وام‌گیرنده نتواند دین خود را ادا کند.

عدم یقین دربارهٔ درآمد برای وام‌دهنده هنگامی وجود دارد که وی وام کوتاه‌مدت بدهد و در نتیجه باید به سر رسید کوتاه‌مدت و به نرخ بهره‌ای که نمی‌داند از نو وام بدهد.

اختلاف در شکلهای داراییها به‌صورتهای متفاوت تحت تأثیر این خصوصیات قرار دارد: مثلا عدم یقین دربارهٔ سرمایه، در مورد اسناد کوتاه‌مدت، بسیار کم و برعکس نسبت به درآمد شدید است. قضیه برای اوراق قرضه معکوس می باشد.

لازم است که این نکته افزوده شود که انتخابهای عاملان اقتصادی نه فقط به خصوصیاتی که شکلهای مختلف داراییها عرضه می‌دارند، بلکه به پیش‌بینیهای سطح قیمتها نیز وابسته می باشد؛ عامل اخیر، پس از پایان جنگ جهانی دوم در انتخابها تأثیر داشته و نفوذ شایان اهمیت اعمال کرده است.

12. Joan Robinson, *The Rate of Interest and other Essays*, London. Macmillan, 1952, chap. 1.

قسمت سوم ــ سرعت گردش پول

میزان موجودیهای صندوق در جهتی مخالف با سرعت گردش پول تغییر می کند: در واقع، هر قدر وصول و واریز پول سریع تر باشد، مقدار پولی که اشخاص اقتصادی نزد خود حفظ می نمایند کمتر خواهد بود.

چنان که ویکسل نشان داده است، سرعت گردش پول به زمانی وابسته است که طی آن هر کس انتظار دارد پولی را که در مقابل کالاها و خدماتی که تهیه نموده یا در پرداخت دیون به دست آورده است، به تصرف درآورد.[۱۳]

بر طبق معمول سرعت گردش پول در جریان معاملات از سرعت گردش پول به صورت درآمد تشخیص داده می شود.

سرعت گردش پول در دادوستد راجع است به کلیهٔ انتقالات یا تسویه حسابهای پولی که طی یك دورهٔ معین انجام می گیرد و اینکه انتقالات به خریدهای مصرفی، به خریدهای کالاهای تولیدی یا به معاملات مالی مربوط باشند. منظور سرعت متوسط است، زیرا باید مدارهای گوناگون پولی (مدار مصرف، مدار تولید و مدار مالی) و نیز انواع مختلف پول (اسکناسها، پول بانك) در نظر گرفته شود.

سرعت گردش پول به صورت درآمد راجع است به پرداختها، به نشانهٔ وصول درآمد و دلالت دارد بر دفعاتی که یك واحد پولی در عملیات شامل عناصر تشکیل‌دهندهٔ درآمد ملی خرج می شود و بنابراین کمتر از این سرعت در جریان معاملات است، زیرا جمع کل معاملات بسیار مهمتر از کالاها و خدماتی است که به دست واپسین خریدار می‌رسند. سرعت درآمد نشان‌دهندهٔ زمان لازم برای آن است که خرج یك عامل اقتصادی به درآمد عامل اقتصادی دیگر مبدل گردد و با فرمول زیر بیان می شود:

$$V_y = \frac{\text{در آمد ملی}}{(\text{اسکناسها} + \text{سپرده ها})}$$

بررسیهایی که بانك تصفیه حسابهای بین‌المللی (بیست و یکمین *گزارش*، ۱۹۵۰-۱۹۵۱) انجام داده است نشان می‌دهد که از سال ۱۹۴۵ نسبت میان پول و

---

۱۳. رجوع کنید به مقالهٔ کلاسیك زیر:

J.W. Angell, The Components of Circular Velocity of Money, *Quarterly Journal of Economics*, Feb. 1937.

درآمد ملی در بیشتر کشورها به سطح پیش از جنگ مایل شده است. این امر ظاهراً دالّ بر این است که در مجموع، مردم همه جا تمایل دارند تناسب نسبتاً ثابتی از درآمد خود را به شکل پول نگاهداری نمایند.

می‌توان پذیرفت که موجودیهای کمینهٔ صندوق و سرعتهای بیشینهٔ گردش پول به وسیلهٔ عوامل بالنسبه ثابت معین می‌شوند و فقط تحت تأثیر تورمهای شدید (مثلا سالهای جنگ و بلافاصله پس از جنگ) و تغییرات عمیق در عادات پرداختهای جامعه یا درجهٔ تمامیت، یکپارچگی و ادغام امور اقتصادی در یکدیگر، تغییر می‌پذیرند. هنگامی که اعتماد نسبت به پول متزلزل شود، مردم از میزان موجودیهای پولی صندوق خود می‌کاهند و یك چنین کاهشی، اگر حجم پول در گردش به همان میزان باقی بماند، محرك تقاضای متزاید واقعی می‌گردد و چون اعتماد به تدریج از نو استقرار یابد، سرعت گردش بیشترین ثبات را نشان می‌دهد و مردم از نو برای خود موجودیهای پولی صندوق و منابع خزانه‌داری تشکیل می‌دهند.

در فرانسه، شورای ملی اعتبار، برای ارزیابی میانگین سرعت گردش پول، تغییرات سرعت گردش ابزارهای مختلف پول را بررسی می‌کند.

بدین منظور، شاخصهای گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرند:

- شاخص برای اسکناسها و مسکوك برحسب تغییرات مشهود در دوایر چك پستی محاسبه شده است؛
- شاخص برای سپرده‌های دیداری نزد بانکها، برحسب تغییرات مشهود در حسابهای اشخاص و بنگاهها در بانکهای ملی شده محاسبه گردیده است؛
- شاخص برای سپرده‌های دیداری در دوایر چك پستی برحسب تغییرات مشهود در حسابهای چك پستی محاسبه شده است؛
- شاخص برای پول، به صورت کلی، براساس اطلاعات گذشته، ضمن تعدیل سهامی که عناصر مرکبه و گوناگون حجم پول را نشان می‌دهد، محاسبه شده است.

همچنین، شایان توجه بررسی شاخص تسویه حسابها، بـه استثنای عملیـات مالی است کـه دراتاق پایاپا انجام می‌گیرد؛ چون منشاءِ این تسویه حسابها به ویژه معاملات میان بنگاههاست، می‌توان تصور کرد که ضریب مبادلهٔ داراییها در حسابهایی که برحسب موارد ارائه به اتاق پایاپا محاسبه شده است، بیشتر سرعت دوران موجودیهای صنعت و تجارت را منعکس می‌کند تا سرعت دوران موجودیهای صندوق افراد را. به این ترتیب، می‌توان سرعت گردش وسایل پرداخت در تصرف بنگاهها را با سرعت گردش علائم پولی در تصرف افراد مقایسه کرد.

شاخص سرعت متوسط گردش نشانه‌های پولی در دورهٔ تورمی میل به افزایش پیدا می‌کند و دلالت بر دوران سریع‌تر نشانه‌های پولی دارد (حالت فرانسه در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸)؛ و این

شاخص در دوره های ثبات پولی میل به کاهش نشان می‌دهد (در فرانسه، سرعت گردش پول در سال ۱۹۵۹ به تقریباً ۲٪ پایین آمد، حال آنکه در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ به تقریباً ۱۲٪ افزایش یافته بود).

از سوی دیگر، مقایسه ای که میان تحول محصول ناخالص ملی و تحول حجم پول انجام گرفته است به شورای ملی اعتبار امکان می‌دهد تا با تقریب زیاد،وسایل پرداخت اختصاصی به تسویه حسابها و موجودیهای خوابانیده و احتکار شدهٔ افراد و بنگاهها را ارزیابی کند.

اگر بپذیریم که حجم وسایل پرداخت مورد استفاده در هر اقتصاد برای مبادلات، طی یك سال، به موازات محصول ناخالص ملی تحول یابد، می توانیم از روی تفاوت، براساس حجم کل پول، میزان موجودیهای صندوق را که به شکل نقدینه در خارج از مدار مبادلات حفظ شده است، محاسبه کنیم.

شورای ملی اعتبار، از سال ۱۹۵۲ که به عنوان سال پایه برگزیده شده به این گونه محاسبات دست زده است. موجودیهای بیکار صندوق در این تاریخ بسیار ناچیز تلقی گردیده و برای نیازمندیهای محاسبه تا ۵٪ گردش کلی پول ارزیابی شده است.

به عنوان مثال، حجم پول در سال ۱۹۶۲، مبلغ ۱۱۷/۵۲ میلیارد فرانك بود؛ چون محصول ناخالص ملی ۱۱/۸٪ نسبت به سال ۱۹۶۱ افزایش یافته، عقیده بر این است که میزان موجودیهای صندوق، ضروری برای تسویه حسابها نیز نسبت به همان سال ناچار ۱۱/۸٪ زیاد شده است. میزان موجودیهای صندوق که احتکار گردیده از تفاوت میان موجودیهای پولی سال ۱۹۶۲ و موجودیهای صندوق ضروری برای تسویه حسابها به دست آمده است.

(میلیارد فرانك)

	۱۹۶۱	۱۹۶۲	تغییرات به ٪
موجودیهای پولی (میانگین سالانه)	۱۰۰/۵	۱۱۷/۵۲	٪+۱۶/۹
میزان موجودیهای صندوق ضروری برای تسویه حسابها		۹۰/۳۸	٪+۱۱/۸
میزان موجودیهای صندوق که احتکار شده است		۲۷/۱۴	
محصول ناخالص ملی	۳۲۸/۳	۳۶۷/۲	٪+۱۱/۸

شورای ملی اعتبار با کاربرد این روش، میزان موجودیهای صندوق را که احتکار شده، طی سالهای اخیر تقویم کرده و به این ترتیب، حرکات رشد، رکود یا انقباض موجودیهای صندوق به صورت احتکار را نشان داده است.

میزان موجودیهای صندوق احتکار شده در فرانسه. سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۹
(میلیارد فرانك)

۱۹۵۸	۹/۱۱	۱۹۶۴	۳۸/۶۳
۱۹۵۹	۹/۷۳	۱۹۶۵	۴۴/۲۰
۱۹۶۰	۱۲/۰۷	۱۹۶۶	۴۸/۴۵
۱۹۶۱	۱۹/۶۷	۱۹۶۷	۴۹/۶۰
۱۹۶۲	۲۷/۱۴	۱۹۶۸	۴۶/۵۸
۱۹۶۳	۳۵/۷۳	۱۹۶۹	۳۳/۵۸

این جدول نشان می‌دهد که در فرانسه، موجودیهای صندوق که احتکار شده از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۷، از افزایش باز نایستاده است. این تحول به عوامل اتفاقی اقتصادی و نیز به نظر عاملان اقتصادی دربارهٔ سطح بهینهٔ موجودیهای صندوق و طرز برخورد آنها با سرمایه‌گذاریهای مختلف در اوراق بهادار برحسب موقعیت وابسته است. برعکس، در سال ۱۹۶۹، چون رویدادهای اقتصادی و سیاسی محدودیت اعتبار موجب انتقالات مهم پول بیکار و بی‌مصرف شد، در موجودیهای صندوق به صورت احتکار کاهش محسوس پدید آمد، حال آنکه خانوارها برای استفاده از مزایای جدیدی که دربارهٔ آنها قائل گردیده بودند، سپرده‌های پس‌انداز خود را توسعه می‌دادند.

کتابشناسی

J.-M. Keynes, *Théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie* Paris, Payot.
A. Chaineau, *La demande d'encaisses monétaires*, Paris, Cujas, 1964.
S. Ch. Kolm, *Les choix financiers et monétaires*, Paris, Dunod, 1967.
M. Friedman, *Studies in the Quantity Theory of Money*, Chicago, 1956.
— The Demand for Money : Some Theoretical and Empirical Results, *Journal of Political Economy*, août 1959.
D. Blondel, J.-P. Daloz, C. Jessua, *Essais sur la nouvelle théorie quantitative de la monnaie*, Paris, P.U.F., 1970.
F. Perroux, L'intégration de la théorie de la valeur de la monnaie à la théorie de la valeur des biens, *Revue de l'Economie contemporaine*, 1943.

فصل سوم

عرضهٔ پول

ایجاد پول، در اقتصادهای نوین، تنگاتنگ به عملیات اعتباری از سوی دستگاه بانکی ارتباط دارد. (رجوع شود به صفحهٔ ۱۴۱ و ادامهٔ آن)

نهادهای مختلف اعتباری، وجوه موجود را گردآوری می کنند و موارد مصرف این منابع را به بهترین صورت برمی گزینند. این عملیات جمع آوری، مردم را از نهادهای اعتباری طلبکار می گرداند و نهادهای اخیر نیز از طریق عملیات مصرف از مردم طلبکار می شوند.

با این همه، بعضی از طلبها که مردم از برخی از نهادهای اعتباری دارند، ممکن است به وسایل پرداخت و به ابزارهای ذخیرهٔ ارزش تبدیل شوند، یعنی می توانند مانند پول مورد استفاده قرار گیرند. به این ترتیب، مشاهده می گردد که امروزه جریان «*تبدیل اعتبارات به پول*» منشاءِ منحصر به فرد ایجاد پول است، زیرا پول فلزی دیگر استفادهٔ واقعی ندارد.

نهادهای بانکی مسئول جریان تبدیل اعتبار به پول از این قرارند: انستیتوهای ناشر که اسکناسهای معرف پول قانونی و واجد قوهٔ ابرائیهٔ کامل را انتشار می دهند، بانکهای سپرده که پول بانکی قابل استفاده با چك و انتقالات میان حسابها یا برداشت به صورت مسکوك را ایجاد می کنند و در مقیاس وسیع از سوی عاملان اقتصادی پذیرفته شده اند.

خزانهٔ عمومی، در بعضی از موارد، با تبدیل طلبهایی که سایر عاملان اقتصادی از خود آن به دست آورده اند، می تواند نقش پول را ایفا نماید.

اکنون نخست نقش سه نهاد ایجاد کنندهٔ پول، یعنی بانکهای سپرده؛ خزانهٔ عمومی و بانك ناشر را به ترتیب یکی پس از دیگری بررسی می کنیم.

سپس می بینیم چگونه می توانیم تشکیل وسایل جدید پرداخت را ناشی از تحول

اقلام ما بازای حجم پول بدانیم.

در پایان، روابط موجود عرضهٔ پول از سوی دستگاه بانکی و نقدینگی کلی اقتصاد را مطالعه می کنیم.

قسمت اول ـ نقش پولی بانکهای سپرده

بانکهای سپرده، پول تحریری یا ثبتی را ایجاد می کنند. این پول جمع سپرده های دیداری است که در دفاتر این بانکها ثبت شده است و می تواند به وسیلهٔ چك یا دستور انتقال از حسابی به حساب دیگر منتقل گردد.

این سپرده ها دوگونه است:

ـ گاهی از وجوهی که مشتریان بانك به ودیعه گذاشته اند و از پرداخت به صورت مسکوك ناشی می شوند؛

ـ گاهی از اعطای اعتباری نتیجه می شوند که خود بانکها انجام داده اند؛ بنابر فرمول مشهور «وامها سپرده ها را پدید می آورند»[1]. این نوع دوم سپرده را گاهی سپردهٔ انعکاسی می نامند.

الف. اینك مکانیسم *ایجاد پول* به وسیلهٔ بانکهای سپرده را بررسی می کنیم.

بانك A از مشتریان خود ۱۰۰۰۰۰ فرانك اسکناس دریافت می دارد و برای مقابله بااسترداد احتمالی ۲۰٪ ازسپرده ها را حفظ می کند و ۸۰۰۰۰ فرانك رابه سایر مشتریان وام می دهد. این عملیات در ترازنامهٔ بانك به صورت زیر نمودار می گردد:

بانك A

بستانکار		بدهکار	
اسکناس	+۱۰۰۰۰۰	سپرده های مشتریان	+۱۰۰۰۰۰
مساعده	+ ۸۰۰۰۰	سپرده های وام گیرندگان	+ ۸۰۰۰۰
	۱۸۰۰۰۰۰		۱۸۰۰۰۰

بانك A پول ایجاد کرده و اکنون بر اثر وامهایی که داده است ۸۰۰۰۰ فرانك بیشتر از میزان پول در گردش قبلی دارد. سپرده گذاران اولیه و وام گیرندگان نیز وسایل پرداخت در اختیار دارند.

1. loans make deposits

حال فرض می کنیم که وام گیرندگان از حساب خود چکهایی در وجه فروشندگان بکشند و اینان چکها را در بانك B به حساب خود بگذارند. پرداخت بانك A به B به صورت اسکناس صورت می گیرد.

ترازنامه‌های دو بانك به روش زیر تهیه می شود:

بانك A

بستانکار		بدهکار	
اسکناس	۲۰۰۰۰ +	سپرده‌های مشتریان	۱۰۰۰۰۰+
مساعده	۸۰۰۰۰+		

بانك B

بستانکار		بدهکار	
اسکناس	۸۰۰۰۰+	سپرده‌های مشتریان	۸۰۰۰۰+

بانك B، اگر بخواهد ذخیرهٔ ۲۰٪ (یعنی ۱۶۰۰۰ فرانك) را حفظ کند، می تواند وامی به مبلغ ۶۴۰۰۰ فرانك بدهد و به این ترتیب ۶۴۰۰۰ فرانك پول ایجاد کند.

بانك A و بانك B بر روی هم ۱۴۴۰۰۰ فرانك پول اضافی ایجاد کرده اند.

فرض می کنیم که وام گیرندگان از بانك B به طرفهای خرید خود چك بدهند و اینان در بانك سوم، مثلاً C، به حساب بگذارند. بانك اخیر می تواند ۸۰٪ از ۶۴۰۰۰ فرانك را وام دهد.

این فراگرد تا بی نهایت ادامه می یابد و مقدار پولی که در هر مرحله ایجاد می شود، بیش از پیش کم می گردد. در پایان فراگرد، مجموع بانکها، مقداری پول تحریری به میزان چند برابر سپردهٔ اصلی ایجاد می کند. این مقدار غایی از یك سو به درصد ذخیره و از سوی دیگر به نسبت استرداد وجه به صورت مسکوك در برابر چك بستگی دارد (در مثال، فرض کرده ایم که کلیهٔ استردادهای وجوه سپرده به وسیلهٔ چك انجام گرفته است).

ایجاد پول تحریری توسط بانکهای سپرده پدیدهٔ معروف *افزایش سپرده‌های بانکی* را موجب می شود و آن ضریبی است که معکوس درصد پشتوانه به صورت اسکناسها یا نقدینگیهای سپرده های بانکی می باشد. فرض می کنیم که سپردهٔ اولیه ۱۰۰۰ فرانك است و بانکها باید موجودی صندوقی برابر با $\frac{۱}{۵}$ سپرده ها را نگاهداری نمایند. در این حالت، ضریب فزاینده یا تکاثر سپرده ها مساوی با ۵ است. در واقع سپردهٔ اولیه موجب ایجاد اعتباری به میزان $۸۰۰ = \frac{۴}{۵} \times ۱۰۰۰$ می گردد؛ بانکهایی که

سپرده هایی به میزان ۸۰۰ فرانك را دریافت می‌دارند، به نوبهٔ خود، $۸۰۰ \times \frac{۴}{۵} = ۶۴۰$ فرانك پول ایجاد می کنند و الخ. مبلغ پول تحریری که ایجاد گردیده از فرمول تصاعد هندسی با قدر مطلق نزولی $\frac{۴}{۵}$ داده شده است:

$$۱۰۰۰ \times \frac{۱}{۱ - \frac{۴}{۵}} = ۱۰۰۰ \times \frac{۱}{\frac{۱}{۵}} = ۵۰۰۰$$

هرگاه این واقعیت مورد توجه قرار گیرد که افراد برخوردار از اعتبار تمام آن را به حسابهای خود در سایر بانکها نمی سپارند، بلکه بخشی از آن را به شکل اسکناسها نزد خود نگاه می‌دارند و این رقم از جریان خارج می گردد، تغییر در فرمول ضرورت پیدا می کند.

فرض می کنیم که درصد پشتوانهٔ سپرده ها $\frac{۱}{۵}$ و درصد فرار اسکناسها از گردش یك بیستم باشد، ضریب فزایندهٔ سپرده ها چنین خواهد بود:

$$\frac{۱}{\frac{۱}{۵} + \frac{۱}{۲۰}} = ۴$$

ب. تحلیل پیشین نشان می‌دهد که *حدودی بر ایجاد پول تحریری* وجود دارد. در واقع، بانکداران این واقعیت رادرنظر بگیرند که درهر زمان ممکن است تقاضاهایی برای پول قانونی و اسکناسها به عمل آید، زیرا جامعهٔ پرداخت چك سراسر و همهٔ اقتصادرا در بر نمی گیرد. و همچنین *نسبت خزانه‌داری*، یعنی نسبت میان حجم سپرده های ایجاد شده به میزان پول قانونی را نیز که در تصرف دارند، رعایت می کنند. درمیان این اقلام نه فقط موجودی اسکناسهای صندوق، بلکه داراییهای بانك سپرده نزد بانك مرکزی نیز که بانك اخیر به درخواست بانك سپرده، اسکناسهای ضروری آن را فراهم می نماید، به حساب می‌آید. این نسبت به عوامل مختلف زیر بستگی دارد:

ـــ عادات پرداخت در هر کشور (رواج کم یا بیش فراوان چك)؛

ـــ شدت فعالیت اقتصادی (مثلا این نسبت در ایالات متحده بنا بر اهمیت شهرها تغییر می‌پذیرد)؛

ـــ تصمیمات قانونی: این نسبت مدتی علی الرسم و در ارتباط با احتیاط مدیران بانك معین شده است، ولی امروزه این نسبت در بعضی از کشورها توسط مقامات بانکی تعیین می گردد؛

ـــ نوع سپرده ها: این نسبت برای سپرده های دیداری بیشتر از سپرده های مدت‌دار و

سپرده های جاری و سپرده های پس انداز است.

اگر نسبت خزانه‌داری براساسِ رابطهٔ میان بدهی قابل مطالبهٔ آن و دارایی نقدینهٔ فوری و برحسب تقاضاهای عادی پرداخت به صورت مسکوك معین شده، یك ذخیرهٔ دیگر، یا تضمین جنبی برای مقابله با نیازمندیهای ناگهانی نقدینگی به هنگام بحران (هجوم سپرده گذاران) تهیه گردیده است: این نسبت *نقدینگی*، رابطهٔ میان سپرده ها و طلبها، مندرج در بستانکار ترازنامه است و به شرطی تأثیر بیشتر دارد که:

الف) طلبها بیشتر نقدینه باشند: بانك سپرده باید از تبدیل داراییها به اموال غیرمنقول برای مدتهایی دراز یا متوسط اجتناب کند؛

ب) طلبهایی که کمتر نقدینه هستند بتوانند به آسانی به نقدینه مبدل شوند: بروات تنزیل شده باید بتوانند نزد بانك مرکزی تنزیل مجدد شده و یا بروات دولتی در این بانك توزیع شوند.

پ) بدهکاران خصوصی بانك قادر به پرداخت باشند: در این باب، عملیات تنزیل غالباً مطمئن‌تر از مساعده در حساب جاری به نظر می‌رسد.

خلاصه، حد بانك سپرده در ایجاد پول تحریری به سه عامل زیر بستگی دارد:

۱) ماندهٔ حاشیه‌ای که میانگین سپرده ها پس از استرداد وجوه به طور عادی برای او باقی می گذارد؛

۲) امکانات پایاپا با سایر بانکها (اتاق پایاپا) که در نتیجه بانکها می توانند در مواقع حاد با اقدام به تسویه حساب میان خود در اسکناسها صرفه‌جویی نمایند؛

۳) تسهیلاتی که بانك سپرده، هنگامی که بخواهد برای خود نقدینگیهایی (تنزیل مجدد با همکاری بانك مرکزی از طریق بازار پولی) فراهم کند، از بانك ناشر به دست می‌آورد.

پ. بانکهای سپرده از *راههای* زیر پول ایجاد می کنند:

۱) کمك به اقتصاد به شکل اعطای اعتبارات کوتاه‌مدت و میان‌مدت به بنگاهها و افراد خصوصی؛

۲) همکاری با خزانهٔ عمومی به شکل تعهد پرداخت و پشت‌نویسی اسناد خزانه و یا پذیرش اسناد خزانه برای تنزیل؛

۳) خرید ارز از صادرکنندگان یا از کلیهٔ عاملان اقتصادی طلبکار از خارج.

این بانکها در سه مورد بالا، طلب از بنگاهها، خزانهٔ عمومی و خارجه را به وسایل پرداخت تبدیل می کنند.

قسمت دوم ــ نقش پولی خزانه عمومی

خزانهٔ عمومی صندوقدار و بانکدار دولت است، کلیهٔ درآمدهای دولت را تحویل می گیرد و پرداخت کلیهٔ مخارج آن را انجام می دهد. قرضه های کوتاه مدت و میان مدت و بلندمدت منتشر می کند و دین عمومی را تصدی می نماید. خزانه وام می دهد و حقوق دولت را بر مشارکتهای آن در بنگاهها به اجرا می گذارد.

با این همه، خزانه می تواند نقش پولی را نیز ایفا نماید، چنان که در مورد فرانسه این کار را از دو راه زیر انجام می دهد:

ــ ازیك سو، خزانه هنگامی که از طریق دستگاه مدیریت پول و نشانه ها و پولهای مسکوك را ضرب می کند، وسایل پرداخت ایجاد می نماید. سکه ها نزد بانك دوفرانس توديع و توسط این بانك به حساب منظور می شود؛ مسکوك در بستانکار ترازنامهٔ بانك و قسمت بدهکار به حساب اعتبار از محل خزانه می رود.

ــ از سوی دیگر، خزانه *پول تحریری* خلق می نماید. در واقع، خزانه وظایف و اعمال بانکی را انجام می دهد و وجوه افراد خصوصی را که به صورت سپرده نزد حسابداران خزانه تودیع شده اند، ثبت می کند و برخوردار از شبکهٔ فشردهٔ نمایندگیها (بودجه های الحاقی، مقامات اداری اجتماعی، تأسیسات بخش عمومی)، تمام یا بخشی از نقدینگیهای خود را به صندوقها می سپارد. صندوق ملی اعتبار کشاورزی[2] و صندوق سپرده ها و ودیعه ها[3] تا پیش از سال ۱۹۶۶ ناگزیر بودند قسمت اساسی نقدینگیهای خود را به خزانه تسلیم دارند؛ با این همه اکنون آزادی مصرف وجوه به آنها مسترد گردیده است.

خزانه، وجوه سپرده در حسابهای چك پستی را به عنوان منابع در اختیار دارد.

خزانه که به طور قانونی حق دریافت سپرده ها را دارد، می تواند مانند یك بانك این وجوه را به ابتکار خود افزایش دهد و برای پرداخت پول به طرفهای خرید خود یا به طلبکاران دولت می تواند به اعتبار یك حساب جاری پستی یا یك حساب شخصی نزد یك حسابدار خزانه اقدام به ثبت کند.

قدرت و اختیار خزانه در ایجاد پول تحریری نامحدود نیست. در واقع، خزانه، مانند هر بانك، می تواند در برابر تقاضاهای تبدیل پول تحریری قرار گیرد که به صورت پول

2. la Caisse Nationale de Crédit Agricole
3. la Caisse des Dépôts et Consignations

تحریری بانکهای سپرده (انتقال از یك حساب خزانه یا یك حساب چك پستی به یك حساب بانکی) یا به شکل اسکناس بانك منتشر کرده است. به این ترتیب، خزانه تابع یك حکم نقدینگی در ایجاد وسایل پرداختی است که بدان اقدام می کند.

قسمت سوم ــ وظایف بانك نشر

بانکهای نشر از بدو تأسیس وظیفهٔ اساسی انتشار اسکناسها را داشته‌اند.

این بانکها، در اصل به هیچ‌وجه فرقی با بانکهای سپرده ندارند. در این صورت، اسکناس بانك همان گواهی سپردهٔ مسکوك فلزی است. بانك سوئد از سال ۱۶۵۰ که پالمستروخ تأسیس نموده، گواهی سپردهٔ مسکوك پولی را به اسکناسهای بدون بهره تبدیل می کرده و در تمام قلمرو پادشاهی جریان داشته است. زرگران لندن، در حدود همین دوره، گواهیهای سپرده را به مبلغ مساوی و به نام اسکناسهای گلداسمیت[۴] تقسیم می نمایند. این اسکناسها به سرعت «بهتر از نقرهٔ نقد» دست به دست می گردد. ورشکستگی و بی اعتباری زرگران در نتیجهٔ ناتوانی چارلز دوم در سال ۱۶۷۲ به تأدیهٔ قرضهٔ خود به میزانی بیشتر از یك میلیون لیره موجب تأسیس بانك نشر خصوصی تحت عنوان «رئیس کل و کمپانی بانك انگلستان»[5] شد و در سال ۱۶۹۵ بانك اسکاتلند تأسیس گردید.

در فرانسه، در سال ۱۷۱۶ جان لا، بانك ژنرال را ایجاد کرد که امتیاز صدسالهٔ انتشار اسکناس را به دست آورد و به عملیات وام و صرافی پرداخت. این بانك در سال ۱۷۱۸ نام بانك شاهی را می گیرد. اما ادغام آن در «دستگاه لا» موجب ورشکستگی او گردید. در سال ۱۷۷۶ انستیتوی جدید نشر را به نام صندوق تنزیل تأسیس نمود؛ در سال ۱۷۹۳ کامبون[۶] به اسم کنوانسیون فرمان به انحلال آن داد. در سال ۱۸۰۰ بانك دوفرانس به وجود آمد و ناپلئون به موجب قانون مورخ بیست‌ودوم آوریل سال ۱۸۰۶، آن را تجدید سازمان کرد.

نشر اسکناسها به زودی از مابـــازای فلزی معاف گردید. در واقع، بانکداران متوجه شدند که سپرده ها و وجوه استردادی، به موجب قانون اعداد بزرگ، وسیعاً با یکدیگر پایاپا می شوند و از این هم فراتر، اسکناسها بدون آنکه واریز آنها دائماً مورد تقاضا باشند، در جریان بودند؛ بنابراین، افزون بر میزان موجودی فلزی صندوق، اسکناس منتشر کردند و به تنزیل اسناد اقدام نمودند.

نشر اسکناسها فعالیت بسیار و زیاده مهم بود و از این جهت می بایستی توسط دولت تحت نظم و قانون درآید. مقامات دولتی امتیاز نشر را نخست به بعضی از بانکها و سپس فقط به یك بانك دادند. سرانجام، در سال ۱۸۴۸، بانك دوفرانس، پس از قیام ملی و اتحاد با نُه بانك نشر شهرستانی، امتیاز انحصاری نشر را به دست آورد. بانك انگلستان انحصار نشر اسکناسها را در سال ۱۸۴۴ کسب نمود.

---

۴. Goldsmiths به معنی زرگران.ــم.

5. The Governor and Company of the Bank of England

6. Cambon

در ایالات متحده، قانون سوم ژوئن سال ۱۸۶۴ به بانکهای به اصطلاح ملی اجازهٔ نشر اسکناس را داد؛ در سال ۱۹۱۳، قانون فدرال ریزرو، دوازده بانك فدرال ریزرو با حق نشر اسکناس و تابع هیئت فدرال ریزرو به عنوان مقام عالی بانکی را ایجاد کرد.

با این همه، از قرن نوزدهم تاکنون فعالیت بانکهای نشر به موازات تحول نظامهای پولی تغییر شکل یافته و شرایط نشر اسکناس بر اثر قطع رابطه میان اسکناس و فلز تغییر پیدا کرده است. امروزه بانك نشر دیگر مهمترین بخش از وسایل پرداخت را ایجاد نمی کند، زیرا اهمیت اسکناس در حجم پول کاهش پذیرفته است. با این وجود، بانك نشر ضمن تهیهٔ نقدینگیهایی به شکل اسکناسها یا پول تحریری برای مدارهای پرداختها در اقتصاد که به مجموعهٔ دستگاه پولی و بانکی امکان می‌دهد تا میان خود به معاملات لازم اقدام نمایند، به یك عمل راهنما و تنظیم کننده دست می‌زند.

§ ۱. بانك نشر و ایجاد پول کاغذی

نشر اسکناسها از آغاز قرن نوزدهم تا دههٔ سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۴ تابع قواعدی است که خودکارانه حجم نشر را معین می کنند و بانك نشر از زمانی که اسکناس غیرقابل تبدیل شده، سیاست نشر در جهت ایجاد و تهیهٔ وسایل پرداخت و تطبیق آن با نیازمندیهای اقتصاد را پذیرفته است.

الف) خودکاری نشر

بانك نشر در قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم پول کاغذی را در سه مورد منتشر می کند:

ـ اسکناسها را در برابر فلز (طلا یا نقره) یا فلزاتی که افراد تحویل داده اند (در حالت دو فلزی)، تسلیم می‌دارد.

ـ اسنادی را که قبلا بانکهای سپرده تنزیل کرده اند، تنزیل مجدد می کند؛

ـ به عملیات بازار باز (خرید یا فروش اوراق بهادار در بازار پول) می‌پردازد.

نشر پول کاغذی باید تابع چه قواعدی باشد؟ در این باب، طی سالهای ۱۸۱۰ و ۱۸۴۴ بحث و گفت‌وگوی مشهوری در انگلستان به عمل آمد و دو مکتب بدین شرح رودرروی یکدیگر قرار گرفتند؛ *الف*. مکتب بانکداری[۷] که از افکار ادام اسمیت مایه گرفته و اصولا توسط توك[۸] و فولارتن[۹] ارائه گردیده است. این مکتب بدون آنکه آیین نامهٔ نشر اسکناس را پیش بینی نماید از آزادی بانك در نشر اسکناسها دفاع می کند.

7. Banking School
8. Tooke
9. Fullarton

این نظر بر دو دلیل زیر استوار است:

— از یك سو، میان نشر اسکناسها و «نیازمندیهای صنعت و تجارت» ارتباط وجود دارد، زیرا اسکناسها به هنگام تنزیل اسناد بازرگانی منتشر می‌شود؛

— از سوی دیگر، آلت تنظیم خودکار پدیده های گردش پولی به وجود می‌آید: اسکناس قابل تبدیل بانك به عنوان مساعده انتشار می‌یابد و قطعاً بر گردش اسکناس تحمیل نمی‌شود و هنگامی که مساعده واریز گردد، لزوماً به بانك ناشر از نو جریان پیدا می‌نماید. ضرورت واریز سپرده‌ها به صورت مسکوك از سوی بانك در هر زمان، این نهاد را از اقدام به نشر افراطی مانع می‌شود. با این همه، توك لازم می‌داند که انحصار نشر اسکناس به بانك مرکزی و در نهایت به بانك انگلستان تخصیص یابد، زیرا کثرت و تعدد انواع گوناگون اسکناسها ناراحت‌کننده است. «پذیرش یك اسکناس ابراز اعتماد به بانك ناشناخته‌ای است که اعتبار آن فقط از طریق شایعه ارزیابی شده و در نتیجه نیازمندی به وحدت اسکناس بانك احساس گشته است» (شارل ریست)

ب. مکتب پولی را ریکاردو به جنبش و فعالیت درآورده است. از سال ۱۷۹۷ تا ۱۸۱۹، انگلستان تحت نظام رواج اجباری بوده است. حدود سال ۱۸۰۸، همزمان با افزایش قیمتها و کاهش بهای ارز، اندك اندك زیادتی میزان پول در گردش احساس می‌شود. مجلس عوام در ماه آوریل سال ۱۸۱۱ *گزارش معروف دربارهٔ شمش*[10] را مورد بحث قرار می‌دهد. این گزارش بر آن است تا علت گرانی شمش طلا را معین کند. در این موقع، ریکاردو به منظور دفاع صریح از نتیجه گیریهای *کمیتهٔ شمش* جزوه ای دربارهٔ قیمت بالای شمش می نویسد. در سال ۱۸۱۶ *پیشنهادهایی در موافقت با پول مطمئن و اقتصادی*[11] نوشتهٔ ریکاردو انتشار می‌یابد: ریکاردو بازگشت به پایه فلزی و محدودیت میزان گردش اسکناسها را توصیه می نماید. پس از مرگ وی، *نقشهٔ بانك ملی* که در یادداشتهایش پیدا شده بود، منتشر می گردد: ریکاردو پیشنهاد می کند که مقدار اسکناسهای در گردش یك بار برای همیشه معین شود؛ دولت یگانه ناشر پول کاغذی باشد و نشر فقط در برابر مابازای فلز صورت پذیرد؛ افزایش یا کاهش اسکناسها دقیقاً از مقادیر ورودی یا خروجی فلزات قیمتی پیروی کند. وجود تفاوت میان موجودی صندوق و میزان نشر اسکناس به شرطی قابل قبول است که این رقم معین و ناچیز باشد.

این استنباط است که در سال ۱۸۴۴ همراه با قانون معروف پیل به پیروزی می‌رسد. ریکاردو امر نشر اسکناس را به خزانه‌داری می سپرد، اما قانون این نشر را به بانك انگلستان واگذار می کند. این بانك فقط می تواند در حد موجودی طلای صندوق به علاوهٔ مبلغ ۱۴ میلیون لیره اسکناس منتشر سازد. بانك به دو بخش جدا و متمایز تقسیم می شود: بخش بانکداری که کلیهٔ عملیات بازرگانی به عهدهٔ آن است و بخش نشر که اسکناس انتشار می‌دهد. هنگامی که بخش بانکی برای اقدام به فعالیت احتیاج به اسکناس پیدا نماید، از بخش نشر تقاضا می کند و این بخش از بانك تا زمانی که از حد تجاوز نشود، بدون مابازاء، نیازمندی آن را برطرف می‌سازد. اسکناسها افزون بر این حد فقط در برابر ارزش

10. *Bullion Report*
11. *Proposals for an Economical and Secure Currency*

مساوی پول فلزی تحویل می گردد.

این جر وبحث و انتخاب از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم از طریق بانك مرکزی بر سازمان نشر اسکناسها تسلط داشته است. اندیشه اصلی و عمدهٔ این سازمان تعیین قواعد خودکار محدودیت نشر بوده است. در این مورد سه روش مهم به شرح زیر موردنظر قرار گرفته است:

۱) روش محدودیت *اعتبار در حساب جاری*. مؤسسهٔ نشر می تواند مقدار نامحدودی اسکناس و تماماً دارای وثیقهٔ فلز منتشر کند؛ نشر بدون وثیقه، به یك رقم بیشینه محدود می شود.

این روش انگلیس در سال ۱۸۴۴ (قانون پیل) است. تجربه به زودی ثابت کرد که این روش زیاده از حد انعطاف ناپذیر می باشد و می تواند موجب قطع رابطه میان تحول حجم پول و تحول فعالیت اقتصادی گردد. در سالهای ۱۸۴۷، ۱۸۵۷ و ۱۸۶۶، مقامات دولتی برای اجتناب از توقف جریان تنزیل مجدد مجبور شدند اجرای قانون سال ۱۸۴۴ را معلق بگذارند: در حالت بحران محدودیت سادهٔ اسکناسها وضع را حادتر و شدیدتر ساخته بود. تعلیق قانون از سال ۱۸۶۶ تا ۱۹۱۴ دیگر مطرح نگردید، اما در سال ۱۸۹۰ بانك انگلستان ناگزیر شد از بانك دوفرانس طلا قرض کند و در سال ۱۹۰۸ اسناد بازرگانی انگلیس را نزد این بانك تنزیل مجدد نماید. بانك انگلستان در اول ماه اوت سال ۱۹۱۴ اجازهٔ تازه ای یافت که قانون سال ۱۸۴۴ را در نظر نگیرد. یك قانون مورخ ششم اوت ۱۹۱۴ به این تعلیق جنبهٔ قانونی داد. خزانه، طی جنگ، اسکناسهایی به نام «اسکناسهای رایج»[12] منتشر ساخت.

نظام نشر بانك انگلستان پس از استقرار مجدد قابلیت تبدیل لیرهٔ استرلینگ در تاریخ سیزدهم ماه مه سال ۱۹۲۵ تغییر یافت. انعطاف ناپذیری قانون پیل با قید یك تبصرهٔ کشدار اصلاح شد. این تبصره مقرر می دارد که حد نشر اسکناسها بدون تضمین و وثیقهٔ طلا پس از جذب و اتمام «اسکناسهای رایج» توسط بانك انگلستان به ۲۶۰ میلیون لیره تثبیت شد. اما تقریباً تمام این جزء از میزان نشر به وسیلهٔ اسناد دولتی تضمین گردید. به علاوه، بانك انگلستان در صورت احتیاج و با موافقت خزانه‌داری که فقط برای مدت شش ماه معتبر بود و سه بار به همان شکل تجدید شده بود، از جانب خزانه‌داری اجازه داشت افزون بر بیشینهٔ قانونی، میزان نشر اسکناسهای بدون وثیقهٔ فلز را به شرط تحصیل اجازه از پارلمان افزایش بدهد.

قابلیت تبدیل لیره در سال ۱۹۳۱ لغو گردید و از آن زمان تاکنون، بانك میزان نشر خود را براساس نیازمندیهای بازار معین می کند. از آغاز ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹، کلیهٔ طلاهای تحت تصرف بخش نشر بانك به صندوق تعدیل ارز[13] اختصاص یافت. از این پس، طلا دیگر فقط در ارتباط با مبادلات بین المللی عمل می کرد.

قانون «پول رایج و اسکناسهای بانك»[14] مورخ سپتامبر سال ۱۹۳۹ به بخش ناشر اسکناس اجازه می دهد تا بر اساس ارزش طلایی که در تصرف دارد و به قیمت رسمی بازار، اسکناس منتشر کند. اما، در عمل، بانك انگلستان دیگر طلایی ندارد، به قسمی که این اختیار فاقد اثر می باشد. برعکس، ترتیب

12. Currency Notes
13. Exchange Equalisation Fund
14. Currency and Banknotes Act

دیگر به بانک اجازه می‌دهد تا اسکناسهای بدون تضمین طلا را تا به میزان مقرر با موافقت خزانه‌داری و تصویب پارلمان منتشر کند. هنگامی که نشر به این صورت افزایش یابد، بخش بانکی اوراق بهادار بخش نشر را می‌فروشد؛ بدین قرار، اسکناسهای منتشره در بستانکار بخش بانکی جای می‌گیرند و از این پس می‌توانند توسط بانکهای بازرگانی مسترد بشوند.

۲) روش حد *بالای میزان نشر*. در این مورد بیشینه‌ای به صورت مطلق برای میزان نشر بدون توجه به موجودی صندوق معین و مقرر شده و روش بانک دوفرانس از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۲۸ چنین بوده است. این روش که به موجب قانون مورخ دوازدهم اوت سال ۱۸۷۰ همراه با رواج اجباری برقرار شد، پس از سال ۱۸۷۵، با وجود لغو رواج اجباری، حفظ گردید. میزان بیشینه به ویژه هر بار که دولت از بانک مساعده درخواست کرد، به دفعات افزایش یافت. این بیشینه در سال ۱۸۷۵ مبلغ ۳/۶ میلیارد بود و در سال ۱۹۲۵ به ۸/۵ میلیارد فرانک رسید.

قاعدهٔ مزبور به موجب قانون پولی مورخ بیست‌وپنجم ژوئن سال ۱۹۲۸ (قانون پوانکاره) رها گردید.

۳) روش *اندوختهٔ متناسب*. میان میزان نشر و موجودی فلز رابطه‌ای برقرار است. این رابطه براساس نسبت اسکناسهایی که دارندگان واریز آنها را در زمان عادی به فلز تقاضا می‌کنند، معین می‌گردد.

روش بالا در سال ۱۹۲۸ در فرانسه اختیار شد. بانک دوفرانس معمولا موظف است در صد کمینهٔ ۳۵٪ را میان موجودی فلز در صندوق و تعهدات دیداری خود (اسکناسها، سپرده‌های دیداری، حسابهای جاری بستانکار مشتریان) حفظ کند.

روشن است که این نسبت، بنابر عادات و رفتارهای پولی خاص هر کشور تغییرپذیر می‌باشد؛ با این همه، چنین به نظر می‌رسد که نسبت $\frac{۱}{۳}$ عادی است.

روشهای فوق‌الذکر، همه، باید در چشم‌انداز عمومی، یعنی قابلیت تبدیل اسکناسها به فلز ملاحظه و منظور شود. هر بانک که اسکناس نشر می‌کند در صورتی که ذخایر فلزی به عنوان وثیقه و تضمین نداشته باشد، با چنان خطری مواجه است که معمولا باید احتیاط به خرج دهد. اگر میزان اسکناسهای در گردش مفرط باشد و سطح قیمتها بالا برود، از ارزش اسکناسها نسبت به کالاها کاسته می‌شود و مردم اسکناسها را برای مبادله با طلا به بانک عرضه می‌دارند؛ در نتیجه، ذخیرهٔ طلای بانک کاهش می‌یابد و بانک،کار نشر را متوقف می‌سازد. اگر میزان گردش نامکفی باشد و سطح عمومی قیمتها پایین بیاید، اسکناس در برابر کالاها ارزش پیدا می‌کند و مردم طلا را با اسکناس معاوضه می‌نمایند و در نتیجه، ذخیرهٔ طلا افزایش می‌یابد و میزان اسکناسهای در گردش میل به ازدیاد پیدا می‌نماید. هنگامی که میزان نشر هم احتیاجات بازار و هم نیازمندیهای دولت را برآورده سازد، تورم ناشی از دولت، بر اثر انقباض میزان اسکناسهای در گردش خودکارانه تصحیح می‌شود.

در حال حاضر، ارتباط میان اسکناس و طلا قطع شده و سیاست نشر جایگزین وسایل خودکاری گردیده است که در گذشته میزان نشر را تنظیم می‌کرده‌اند.

ب) *سیاست نشر*

کلیهٔ کشورها، یکی پس از دیگری، از سال ۱۹۳۱، یعنی تاریخی که انگلستان پایه طلا را رها کرد و لیرهٔ استرلینگ را غیرقابل تبدیل ساخت، رواج اجباری را اختیار نمودند. بانك مرکزی سیاست نشر را اعمال می کند. سه خصوصیت عمدهٔ این سیاست را می توانیم به شرح زیر تشخیص بدهیم:

الف. موجودی طلای صندوق که از این پس وثیقه و تعیین کنندهٔ میزان نشر اسکناسهای درگردش نیست و اساساً یك ذخیرهٔ پول بین المللی را تشکیل می‌دهد، هنگامی برای تأمین پرداختهای بین المللی مورد استفاده قرار می گیرد که نقدینگیهای دیگر (اسعار خارجی) نتوانند به دست آیند. موجودی طلای صندوق همانا یك گنجینهٔ زمان جنگ یا «ذخیرهٔ انتظار و استراتژی» (ف. پرو) است که دولت در سیاست اقتصادی بین المللی خود به کار می برد.

گردش اسکناسها در داخل کشور معاف از موجودی طلای صندوق است. در کشورهایی که طلا از آنها فرار کرده (پس از سال ۱۹۳۰) پول بدون ارتباط با طلا ایجاد گردیده و عمل کرده است. در کشورهایی که طلا به آنها سرازیر و وارد شده (مانند ایالات متحده)، این فلز عقیم گردیده است.

ملی‌گرایی در زمینهٔ پول در دورهٔ ملی‌گرایی اقتصادی اجتناب‌ناپذیر است. حکومتهایی که درصددند ثبات اقتصادی ملت را تأمین کنند، می توانند بپذیرند و ببینند که کشورشان از مراحل متناوب تورّم و انقباض می گذرد و تغییر قیمتها فرمانروایی فلزی را تحمل می کند که میزان تولید آن مستقل از ارادهٔ دولتهاست. به علاوه، در هیچ زمانی، طی تاریخِ پولی اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم دیده نشده است که بانك مرکزی به طور صحیح و از روی امانت و درستی از راهنماییهای پایه طلا پیروی نماید؛ بانك دوفرانس و بانك انگلستان هر یك به سهم خود دخل و تصرف در نرخ تنزیل را برای مخالفت و مقابله با آثار خودکار پایه طلا مورد استفاده قرار داده اند. تغییر تنزیل، از حرکتهای موجودی صندوق پیروی نمی کرد بلکه از آن جلوگیری می نمود: نرخ تنزیل در دورهٔ جهش شدید می شد، حال آنکه در دورهٔ بحران ملایم و معتدل باقی می ماند.

ب. میزان نشر متأثر از این اندیشه‌است که ارزش پول به پشتوانهٔ طلای آن بستگی ندارد، به علاوه به مقایسهٔ میان حجم پول و مجموعهٔ کالاها و خدمات موجود به قیمتهای جاری وابسته است. و اما، این مجموعهٔ کالاها و خدمات بیش از هر چیز به کوشش

تولیدی اقتصاد بستگی دارد. مطابق فرمول غالباً مرسوم و متداول، از مفهوم پشتوانهٔ طلا می گذریم و به مفهوم پشتوانهٔ کار می‌رسیم. ذخیرهٔ نیروهای تولیدی ملت جانشین ذخیرهٔ طلا می گردد.

سیاست نشر بانك مرکزی هدفهای تولید و اشتغال را در نظر می گیرد. پول عنصر فعال است، یعنی می تواند در تأمین مالی اشتغال کامل مشارکت کند. بانك مرکزی حجم پول در گردش و ضروری در استفاده از منابع بیکار را ایجاد می نماید. اما این وظیفه را نیز دارد که از زیاده‌روی پول در اقتصاد ممانعت به عمل آورد.

این جنبه از عمل بانك نشر مخصوصاً در تجربهٔ آلمان طی سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۶ با الهام از اندیشه دکتر شاخت[۱۵] پدید آمده است. ناسیونال‌ـسوسیالیسم هنگامی که در سال ۱۹۳۳ به قدرت می‌رسد، اقتصاد آلمان را در کسادی عمیق ناشی از بحران می‌یابد. سیاست انقباضی صدراعظم برونینگ[۱۶] نیز مزید بر علت شده بود. شمار بیکاران در سال ۱۹۳۲ شش میلیون نفر و تولید نسبت به سال ۱۹۲۸، ۶۰٪ کمتر بود. شاخت روش تأمین مالی قبلی را که حکومت فرانتس فن پاپن[۱۷] در سال ۱۹۳۲ آغاز کرده بود، توسعه می‌دهد. فن پاپن اعتباراتی افزون بر یك میلیارد مارك به منظور تجدید رونق اقتصاد از طریق کمکهای مالی یا سفارشهای دولت گشوده بود. تأمین مالی کارهای عمومی با مکانیسم «حواله‌های ایجاد کار» انجام می گرفت: هر کارآفرین اقتصادی هر سفارش دولتی را که دریافت می‌داشت، یك حوالهٔ ایجاد کار منتشر می کرد که توسط مؤسسات مالی عمومی متخصص پذیرفته می شد و می توانست به وسیلهٔ یك بانك تنزیل و احتمالا رایشبانك[۱۸] تنزیل مجدد گردد. این حواله‌ها طی سال ۱۹۳۳ توسط بانکهای سپرده نگاهداری شدند و فقط از آغاز سال ۱۹۳۴ برای تنزیل مجدد به رایشبانك عرضه شدند. این بانك، نشر اسکناسها را به مقدار قابل ملاحظه ضروری ندید: درواقع، آلمانیهای بدهکار به خارجه دیون خود را به مارك به صندوق تسعیر واریز می کردند. این صندوق لزومی نمی‌دید که به انتقال وجه به خارجه اقدام کند، زیرا دولت آلمان دربارهٔ طلبهای خارجی دولت مقرر داشته بود، صندوق تسعیر که منابع آن افزایش می‌یافت، ماندهٔ موجودی خود را به رایشبانك بسپارد. این سیاست نتایج سریع ورضایت بخشی به بار آورد: شمار بیکاران در سال ۱۹۳۴. به کمتر از سه میلیون سقوط کرد؛ تولید ۴۱٪ زیاد شد؛ درآمد ملی از ۴۵/۲ میلیارد مارك به ۵۲/۴ میلیارد مارك رسید. وجوه منابع بلااستفاده در اقتصاد آلمان به تولید امکان داد تا افزایش وسایل پولی در گردش را به سرعت جبران کند. به این ترتیب، تأمین مالی قبلی عبارت است از سبقت تولید بالقوه و ممکن بر تولید آینده، زیرا عوامل تولید بیکار (کارگران و ابزار) می‌توانند از نو درمدار تولید وارد شوند.

---

15. Schacht
16. Brüning
17. Franz Von Papen
18. Reichsbank

کینز این تجربه را در زمینهٔ نظری به نظم و قاعده در می آورد و در کتاب *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* مفهوم تورّم تولیدی را عرضه می دارد: افزایش میزان پول در گردش پیشی موقت بر ازدیاد جریان واقعی کالاها و خدِمات است و اقتصاد را قادر می سازد تا از اشتغال ناقص به اشتغال کامل عوامل تولید برسد. این تورم تولیدی یا تورم کاذب با تورّم «خالص» که به هنگام برقراری اشتغال کامل پدید می آید، یعنی وقتی که عرضهٔ عوامل تولید هیچ کشش ندارد، مخالفت می کند. ما این مفاهیم را ضمن تحلیل روابط میان جریانهای پولی و واقعی باز خواهیم یافت (در صفحهٔ ۵۰۲).

پ . در پایان، نشر در اقتصاد معاصر در زمینهٔ بودجه و امور مالی در مرکز توجه دولت قرار می گیرد و فقط به تنزیل یا تنزیل مجدد اسناد بازرگانی ارتباط ندارد، بلکه به منظور کمك بانك مرکزی به خزانه انجام می پذیرد.

§ ۲. نقش کنونی بانك مرکزی

بانك مرکزی در نظامهای بانکی معاصر، پول را به شکل اسکناسها و پول ثبتی یا تحریری نشر می کند. میزان نشر اسکناسها به تقاضای این گونه پول از سوی عامل اقتصادی بستگی دارد. نقش اساسی بانك مرکزی همانا «وام‌دهندهٔ آخرین مرحله» است که تعادل «بازار پولی» را تأمین می کند.

الف. بانکهای مرکزی، در حال حاضر، نسبتاً پول کمی ایجاد می نمایند.

وسایل پرداخت جدید در موارد زیر به جریان گذاشته می شود:

ــ خرید ارزهای خارجی از افراد (جهانگردان) یا از نهادهای مختلف؛

ــ کمك به سازمانهای مالی که قدرت و حق ایجاد پول را ندارند؛ از این قرار است کمك به مؤسساتی که فروشهای قسطی را تأمین مالی می نمایند. در فرانسه، بانك مرکزی هنگامی پول ایجاد می کند که اسناد معرّف وامهای ساختمان را برای تنزیل مجدد بپذیرد؛

ــ مساعده های مستقیم به صورت عادی یا استثنائی به خزانهٔ عمومی؛

ــ گاهی، کمکهای مستقیم به بنگاههای اقتصادی و به افراد خصوصی، به سبب عملیات قدیمی و با سابقه.

ب. بجاست، برای درك نقش اصلی بانك مرکزی، این بانك به منزلهٔ مدارهای گوناگون تسویهٔ حساب موجود در اقتصاد و مانند صندوق مساعده ای تلقی گردد که با عمل خود انتقالات میان این مدارها را متعادل می سازد.

بانك مرکزی نخست به عنوان صندوق مرکزی مدارهای گوناگون پرداخت، موجود در اقتصاد مورد استفاده قرار می گیرد. در فرانسه چهار مدار به شرح زیر را می توان تشخیص داد:

ــ مدار حاملهای اسکناسها؛
ــ مدار بانکهای سپرده، ایجادکنندهٔ پول تحریری که در یك اتاق پایاپا ثبت شده اند؛
ــ مدار باجه‌های خزانهٔ عمومی (پول چکهای پستی)؛
ــ مدار معاملات بین‌المللی.

بانك دوفرانس حسابهای جاری به نام کلیهٔ بانکها، خزانه و صندوق تثبیت ارز در دفاتر خود می‌گشاید. نهادهای پولی و بانکی با واسطهٔ داراییهای خود در حساب بانك دوفرانس است که می‌توانند دستورهای انتقال به حساب یا تغییر و تبدیل نشانه‌های پولی را صادر نمایند.

یك نهاد پولی (بانك سپرده یا خزانه) هنگامی که داراییهای آن در بانك دوفرانس نامکفی باشد، می‌تواند با مراجعه به «بازار پولی» در صدد تهیهٔ وسایل پرداخت برآید. نهادهایی که مازاد دارند، مابازای تقاضاهای تازهٔ پول را از نهادهای کسری‌دار فراهم می‌آورند. عملیات در بازار پولی شکل ودیعه را پیدا می‌کند: وام‌گیرنده اسناد قابل معامله را تسلیم می‌دارد و متعهد می‌شود در مهلت معین و تحت شرایط مورد پیش‌بینی و معمولا در زمان بسیار کوتاه‌مدت از نو آنها را خریداری نماید. در اینجا سه نوع عمل وجود دارد: ودیعه در برابر اسناد خصوصی؛ ودیعه در برابر اسناد عمومی؛ ودیعه در برابر اسناد میان‌مدت. این عملیات از طریق واسطه‌های متخصص (دلالهای بانك و مؤسسات تنزیل مجدد) انجام می‌گیرد.

هنگامی که تقاضاهای نقدینگیها مابازای مکفی ندارند، بانك مرکزی در آخرین مرحله و به عنوان صندوق مساعده دخالت می‌کند و کسری ضروری را فراهم می‌سازد. مثلا، اگر بانك سپرده به اتاق پایاپا در پایان جلسه بدهکار شود و نتواند از بازار پول قرض کند، بانك مرکزی به آن به صورت پول تحریری مساعده می‌دهد؛ اگر بانکهای سپرده نیازمند باشند که تصفیه حسابهایی بجز انتقال از حسابی به حساب دیگر انجام دهند، بانك مرکزی، اسکناسهای ضروری را فراهم می‌آورد.

این موضع خاص است که به بانك مرکزی اجازه می‌دهد تا نسبت به اعتبار و پول، عمل تنظیم‌کننده مجری بدارد. نهادهای بانکی در صورتی می‌توانند در آخرین مرحله نقدینگیهای اضافی را برای خود تهیه کنند که به مؤسسهٔ نشر داراییهایی به قیمت و با شرایطی که معین کرده است، تسلیم دارند و به این ترتیب می‌تواند بر قدرت و حق ایجاد پول مجموعهٔ نظام بانکی نظارت نماید.

§ ۳. عملیات بانک دوفرانس

تجزیه و تحلیل عملیات بانک دوفرانس وظایف کنونی بانک مرکزی را نشان می‌دهد. میزان و جهت عملیات در ترازنامهٔ بانک مرکزی دیده می‌شود.

الف) در بدهکار *ترازنامه*، علاوه بر سرمایه و ذخیرهٔ غیرمنقول بانک، تعهدات دیداری به شرح زیر ثبت است:

الف. اسکناسهای در گردش در وجه حامل: از سال ۱۹۶۴ کاهش منظم در نرخ رشدِ میزان اسکناسهای در گردش (به طور متوسط از ۷/۸٪ در سال ۱۹۶۵ به ۱/۹٪ در سال ۱۹۶۹ به چشم می‌خورد) که این جریان گرایش مردم را به استعمال روزافزون پول تحریری و ابزارهای پس‌انداز کوتاه‌مدت توجیه می‌کند.

ب. حسابهای جاری بنگاههای ملزم به تشکیل ذخایر: این سطر ویژهٔ ترازنامه سپرده‌های خاصی را که بانکها و نهادهای مالی تابع نظام ذخایر اجباری باید نزد بانک مرکزی بگذارند، از سال ۱۹۶۷ نشان می‌دهد.

پ. سایر حسابهای طلبکاران از این قرار است:

ـ حساب جاری خزانهٔ عمومی:

ـ حساب بانکها، نهادها و اشخاص خارجی: این حسابها معمولاً دچار تغییرات ملایم می‌شوند، در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ به دنبال برداشت فرانسه از صندوق پولی بین‌المللی وسایل ارزی از سوی بانکهای مرکزی خارجی در بانک دوفرانس و در نتیجه پرداخت برحسب فرانک به این نهادها افزایش شدید نشان داده‌اند؛

ـ حساب ویژه صندوق تثبیت ارزها که مابـــازای کمکهای مالی به صورت حق برداشت مخصوص است؛ بانک دوفرانس در ژانویهٔ سال ۱۹۷۰ حق برداشت مخصوص به فرانسه (رجوع شود به صفحهٔ ۶۷۳) را به مبلغ ۹۱۹/۱ میلیون فرانک (۱۶۵ میلیون دلار) به حساب منظور کرده است؛ این تصدی جدید بازپرداخت عایدی انتقال حق برداشت مخصوص فرانسه را از سوی خزانهٔ عمومی به صندوق تثبیت ارزها نشان می‌دهد؛ در ستون دارایی، عنوان جدیدی از تصدی، یعنی مساعده به صندوق تثبیت ارزها تحت عنوان «خرید حق برداشت مخصوص» **ملاحظه‌می‌شود.**

ـ سایر حسابهای جاری و سپرده‌های صندوق.

ت. ارزش اضافی ناشی از تقویت پولی سال ۱۹۶۹: به دنبال تضعیف فرانک در ماه اوت سال ۱۹۶۹، داراییهای خود بانک (موجودی طلای صندوق، موجودیهای دیداری در خارجه، اقساط سالانهٔ وامهای بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و بانک صادرات ـ وارادات ایالات متحده) از نو ارزیابی شده‌اند. این ارزش اضافی برای تصفیهٔ زیانهای وارده به صندوق تثبیت ارزها بر اثرِ تضعیف فرانک و تقویت مارک آلمان و تأمین هزینه‌های تحمیلی بر خزانه برای تعدیل داراییهای سازمانهای گوناگون بین‌المللی به فرانک قابل تبدیل به کار رفته است. باقی‌مانده به منظور تشکیل ذخیره و کمک به تعادل عملیات آینده به صندوق تثبیت ارزها واریز شده است.

ب. در بستانکار ترازنامه، تصدیهای مربوط به سه گروه مهم عملیات بدین شرح: عملیات با خارجه، کمك به دولت و کمك به دستگاه بانکی ملاحظه می‌شود.

الف) عملیات خارجه با چهار تصدی در بستانکار وجود دارد:

— موجودی طلای صندوق؛

— موجودیهای دیداری در خارجه: این تصدی عملیات یکساله دربارهٔ اسعار و طلا را در بر می‌گیرد؛ به عنوان مثال، در سال ۱۹۶۸، این تصدی شاهد کاهشی بیشتر از ۹ میلیارد فرانك بوده است؛ این تحول نه فقط تحت تأثیر پرداختهای سنگین و متوالی بنابر تقاضاهای بازار به تحریك کسری شدید پرداختهای خارجی بوده، بلکه همچنین بر اثر تشکیل مجدد ذخایر در نتیجهٔ برداشت از صندوق *بین‌المللی پول* و استفاده از تسهیلات اعتباری کوتاه‌مدت[19]، که بانکهای مرکزی خارجی برای فرانسه افتتاح کرده‌اند، صورت گرفته است.

— مساعده‌ها به صندوق تثبیت ارزها: بانك دوفرانس به منظور تأمین احتیاجات صندوق تثبیت ارزها به فرانك می‌تواند موافق با قرارداد منعقده با دولت در تاریخ بیست‌وهفتم ژوئن سال ۱۹۴۹، به این سازمان مساعده‌های بدون بهره بدهد.

نخستین تقسیم‌بندی فرعی این حساب، کمکهای مالی به صندوق بین‌المللی پول را نشان می‌دهد. ماندهٔ حساب در تاریخ سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۶۷ به ۴/۶ میلیارد فرانك و در سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۶۸ به ۱/۲ میلیارد می‌رسید. این کاهش در نتیجهٔ برداشت فرانسه از صندوق بین‌المللی پول حاصل شده و این امر تقریباً تمام اعتبار بلاشرط موجود نزد صندوق به عنوان سهم پرداختی به طلا و مشارکت قبلی آن به فرانك را به مصرف رسانیده است. در تاریخ سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۶۸، عنوان «کمکها به صندوق بین‌المللی پول» فقط ۱/۲ میلیارد فرانك (۲۴۶ میلیون دلار) بود که با مابازای شمش طلا سهمی فرانسه برابر است. چون فرانسه شمش طلای خود را در صندوق بین‌المللی پول نقد کرده، تعهد به واریز این کمك در ستون بدهکار ترازنامه ثبت شده است (حسابهای بانکها، نهادها و اشخاص خارجی).

تقسیم‌بندی فرعی دوم حساب «مساعده‌ها به صندوق تثبیت» است که با «سایر عملیات» صندوق تثبیت مطابقت می‌کند.

عنوان جدید ردیف «مساعده‌ها به صندوق تثبیت ارزها» تحت عنوان «خرید حق برداشت مخصوص» است. باقی ماندهٔ این عنوان «میزان حق برداشت مخصوص» در اختیار فرانسه را نشان می‌دهد.

— اقساط سالانهٔ وامهای بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه و بانك صادرات ـ واردات: این عنوان، کل میزان بازخرید اقساط سالانهٔ وام از بانك بین‌المللی و بانك صادرات ـ واردات را به وسیلهٔ اسعار برداشتی از ردیف «موجودیهای دیداری در خارجه» ثبت می‌کند.

لازم به یادآوری است که برای تعیین وضعیت *خالص بانك* به صورت *طلا یا اسعار* جادارد باقی‌ـ

---

19. swaps

ماندهٔ حسابهای بستانکاران بانکها، نهادها و اشخاص خارجی، موجود در بدهکار ترازنامه از میزان چهار ردیف بستانکاری که هم اکنون مرور گردید، کسر شود.

ب) *کمکها به دولت* را ردیفهای زیر نشان می‌دهد:

ـ پول مسکوك: این ردیف نشان‌دهندهٔ ذخایر پول فلزی است که‌باید به‌حساب خزانه‌به‌جریان گذارده شود.

ـ حسابهای جاری پستی: این ردیف مبین کل باقی‌ماندهٔ بستانکار بانك در حسابهای مختلف در دوایر چك پستی است.

ـ وامها به دولت: بانکها، موافق با میثاق سوم ماه مه سال ۱۹۶۲، وامهایی به دولت تا ۵ میلیارد و ۴۵۰ میلیون فرانك حداکثر مقرر اعطا می کند.

ـ مساعده ها به دولت: حد بالای مجاز برای سال ۱۹۶۸ مبلغ ۳/۸۵۵ میلیارد فرانك است؛ این حد بالا بر اثر احتساب سود قابل تقسیم بانك به دولت و منافع صندوق تثبیت ارزها سالانه کاهش یافته است. میثاق چهارم‌دسامبر سال ۱۹۶۹ شرط بالا را حذف کرده است.

کمکهایی که هم‌اکنون تحلیل گردید به صورت مستقیم به عمل می آید و جا دارد موارد زیر بدانها افزوده شود:

ـ موارد ارائهٔ اوراق قرضهٔ تضمین شده برای تنزیل و تودیع همراه با تعهد پرداخت مؤدیان مالیاتهای فروش، حقوق گمرکی و سایر مالیاتهای غیر مستقیم در برابر دولت؛ بانك این اسناد را حداکثر سه ماه پیش از سررسید بنابر تقاضاهای خزانه نقد می کند.

ـ تبدیل اسناد معرف وامهای ویژهٔ ساختمان به نقد؛ بانك به سود صندوق سپرده ها و ودیعه ها با تنزیل و تودیع این اسناد موافقت کرده است. سازمان اخیر عامل تنزیل مجدد در آخرین مرحله می باشد و میزان این گونه اعتبارات را به حد ۴/۵ میلیارد فرانك می رساند. میزان کمکهای درخواستی صندوق از بانك نشر به وضعیت خاص نقدینگی صندوق بستگی مستقیم دارد و این نیز خود به اهمیت کمکهای خزانه‌داری به دولت وابسته است. به این ترتیب، خودِ بانك به طور غیرمستقیم نقطهٔ اتکاءِ خزانه در مورد منابع جاری به شمار می آید.

پ) *کمکهای بانك به دستگاه بانکی* شامل تنزیل به نرخ ثابت و کمکهای اعطایی با توجه به شرایط متغیر بازار پول است.

۱. *کمکها به نرخ ثابت*: با واسطهٔ عملیات تنزیل داده می شود، به این وسیله طلب از فرانسه و طلب ازخارجه تنزیل می شود.

ردیفهای معرّف تبدیل طلب از فرانسه به نقد به قرار زیر هستند:

ـ اسناد تأمین مالی ذخیره سازی غلات به ضمانت دفتر ملی رابط حرفه ای غلات[20] که خارج از حد بالا در تنزیل مجدد قبول می شود.

ـ سایر اسناد کوتاه‌مدت عهدهٔ فرانسه: در این ردیف، تنزیلهای ملتزم به نظام حدود بالا ثبت

20. Office National Interprofessionnel des Céréales (O.N.I.C.)

می‌شود. پیش از ماه دسامبر سال ۱۹۶۷ ملاحظه شده که ودیعه‌های اضافی نیز به نرخ جریمه در حد ۱۰٪ حدبالای تنزیل مجدد می‌گردیده است: این رویهٔ تبدیل و واگذاری برای تنزیل در تاریخ بیست‌ویکم دسامبر سال ۱۹۶۷ ازمیان رفت، زیرا بانك نمی‌خواست تسهیلات اعطایی از این طریق با عمل همزمان خود در بازار پولی تلاقی نماید.

این ردیف در سال ۱۹۶۸، در پی رویدادهای ماههای مه ــ ژوئن سال ۱۹۶۸ و برای رفع مشکلات موجودی خزانه‌داری، مساعده‌های استثنائی دربارهٔ بنگاههای کوچك و متوسط را پیش از ماه اکتبر سال ۱۹۶۸ نشان می‌دهد.

ــ اسناد معرف اعتبارات میان‌مدت: بانك امکان تنزیل مجدد را برای عملیاتی که از آغاز سال ۱۹۶۶ انجام گرفته به قسمتی از اعتبارات که حداکثر سه سال به سررسید آنها مانده است محدود می‌کند.

واگذاری اسناد طلب از خارجه برای تنزیل در مورد اسناد، معرف اعتبارات حداکثر دو ساله و اسناد موضوع واگذاری و تبدیل و تنزیل اعتبارات میان‌مدت صادراتی انجام می‌گیرد. این گونه تنزیل و تجهیز و تبدیل به نقد تا سال ۱۹۶۹ به نرخ بهرهٔ ممتاز صورت می‌گرفت.

ــ مساعده‌های سی‌روزه به اعتبار اسناد عمومی از تاریخ بیست‌ویکم دسامبر سال ۱۹۶۷ معلق شده است.

ــ مساعده‌ها در حساب جاری به اعتبار اسناد: این مساعده‌ها، مطابق معمول مستقیماً به خود مشتریان داده می‌شود، اما بانکها نیز هنگامی که تحول عمومی نرخها به ویژه در بازار پولی ترغیب نماید، بدین کار دست می‌زنند.

۲. *کمکها با نرخ متغیر*: بانك، بنابر اجازهٔ مقرر در فرمان مورخ هفدهم ژوئن سال ۱۹۳۸ با اقدام به عملیات خرید و فروش اوراق بهادار قابل معاملهٔ کوتاه‌مدت، مانند اسناد عمومی؛ بعضی از انواع اسناد خصوصی قابل قبول برای تنزیل؛ اسناد خزانه یا اوراق قرضهٔ میان‌مدتی که کردی فونسیه[21] و کردی ناسیونال[22] منتشر کرده‌اند، در بازار پولی دخالت می‌کند.

ردیف «اسناد قابل معامله خریداری در فرانسه»، دخالتهای متداول و جاری بانك را نشان می‌دهد. این مداخلات اصولا عبارتند از قبول ودیعه‌های یك روزه.

چون دارایی کمینه متشکل از اسناد عمومی که بانك می‌بایست در تصرف داشته باشد، در سال ۱۹۶۷ حذف شده است، اسناد خزانه که توسط بانك پذیره‌نویسی گردیده‌اند، تماماً قابل تجهیز و تبدیل به نقد و واگذاری برای تنزیل شده‌اند و از این پس یك پشتیبان مهم عملیات بانك دوفرانس را در بازار تشکیل می‌دهند.

بانك دوفرانس از اوایل ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۶۸ برای آنکه مزایدهٔ اسناد خزانه را به طور غیرمستقیم آسان سازد، دربارهٔ وامهای اعطایی خود به اعتبار اسناد دولتی نرخ کمتر از $\frac{1}{8}$ را بر نرخ ودیعه‌ها در

21. Crédit Foncier
22. Crédit National

برابر اسناد خصوصی اعمال کرده است. این بانك در فاصله زمانی ماههای سپتامبر و دسامبر سال ۱۹۶۸ به عنوان استثنا و به سبب وسعت دامنهٔ حرکات سرمایه‌های سفته بازی، عمل خود را براساس نرخها، با سیاست سهمیه‌بندی در جهت تحدید حجم کمکهای مالی تکمیل کرده است.

قسمت چهارم ــ مابازای موجودیهای پولی و شبه‌پولی

تغییر مشهود در میزان وسایل پرداخت در هر زمان از شرایطی ناشی می‌شود که نهادهای پولی اسناد مطالباتی را که به دست آورده‌اند «تبدیل به پول» می‌کنند. این طلبها که مابازای حجم پول یا مابازای موجودیهای پولی و شبه‌پولی نامیده می‌شوند، سه نوع هستند: طلا و ارزهای خارجی؛ مطالبات از خزانهٔ عمومی؛ اعتبارات به اقتصاد.

الف) *طلا و ارزهای خارجی*

حرکات طلا و اسعار ممکن است برحسب وضع روابط کشور با خارجه محرك افزایش یا کاهش وسایل پرداخت شود.

هرگاه پرداختهای یك کشور به خارجه افزون بر پرداختهای خارجه به این کشور (کسری خارجی) باشد، بدهکاران ملی باید در برابر پول ملی برای خود اسعار خارجی تهیه کنند. برعکس، هنگامی که کشور از خارجه بستانکار باشد و ارزهای خارجی یا طلا دریافت بدارد، از این جریان ایجاد پول ملی نتیجه می‌شود.

در فرانسه، صندوق تثبیت ارزها تحت تصدی بانك دوفرانس عملیات طلا و ارزهای خارجی را انجام می‌دهد. وقتی که وضعیت پرداختهای خارجی کسری‌دار باشد، صندوق، ارزها را به واردکنندگان تسلیم می‌کند و دریافتهای آن به فرانك در حساب جاری و در ستون بدهکار ترازنامهٔ بانك دوفرانس ثبت می‌گردد. موقعی که تصفیه با خارجه مازاد دارد، صندوق با استفاده از داراییهایی که به صورت فرانك در حساب جاری خود انباشته است، ارزهایی را که طلبکاران ملی به او تسلیم می‌نمایند خریداری می‌کند؛ زمانی که این داراییها به اتمام برسد، صندوق می‌تواند با واگذاری اسعار یا با تقاضای مساعده‌ها، از بانك دوفرانس فرانك به دست آورد.

مابازای «طلا و اسعار» تفاوت میان بستانکار و بدهکار است. عناصر بستانکار عبارتند از: موجودی طلای صندوق؛ موجودیهای دیداری در خارجه و مساعده‌ها به صندوق تثبیت ارزها، که در مقدار موجودی و صورت حسابهای بانك دوفرانس دیده می‌شود. عناصر بدهکار عبارتند از ماندهٔ حسابهای جاری طلبکاران از صندوق تثبیت

ارزها و بانکها و نهادهای مالی خارجی.

ب) *مطالبات از خزانهٔ عمومی*

این عنوان در چهار ردیف گروه بندی شده است:

الف. مطالبات بانك دوفرانس که مشتمل است بر:

ــ وامها و مساعده ها به دولت؛

ــ ماندهٔ بستانکار بانك در حسابهای جاری پستی؛

ــ پولهای مسکوك در تصرف بانکها؛

ــ حواله‌های مالیاتی که بانك در خزانه تنزیل کرده است.

ب. اسناد عمومی به صورت دارایی اسنادی در تصرف بانکها و بانك دوفرانس.

پ. مطالبات بانکها از مراکز چکهای پستی و اسناد خزانه با تعهد پرداخت صندوق ملی اعتبار کشاورزی؛

ت. مطالبات بنگاههای اقتصادی یا افراد خصوصی شامل پولهای مسکوك در گردش؛ داراییها در مراکز چکهای پستی؛ داراییها در خزانه.

پ) *اعتبارات به اقتصاد*

این اعتبارات را بانکهای سپرده و بانك دو فرانس به بنگاههای اقتصادی و افراد خصوصی می‌دهند.

اعتبارات زیر در این رده قرار دارند:

ــ اعتبارات کوتاه‌مدت ناشی از مساعده به صورت اعتبار اضافی در حساب جاری یا تنزیل اسناد؛

ــ اعتبارات میان‌مدت قابل تبدیل به نقد و تنزیل (وامهای ویژهٔ ساختمان؛ اعتبارات تجهیزاتی؛ اعتبارات صادراتی و غیره)؛

ــ اعتبارات میان مدت غیرقابل تبدیل به نقد و تنزیل و وامهای بلندمدتی که سازمانهای متخصص و تأسیسات مالی داده‌اند و می‌توانند در شمار داراییهای اسناد دستگاه بانکی قرار گیرند.

اسناد و اوراق قرضهٔ میان‌مدت که سازمانهای متخصص منتشر کرده‌اند، علاوه بر اعتبارات اعطایی به بنگاههای اقتصادی و افراد خصوصی مورد توجه است.

تحول حجم پول به تغییرات مابازاهای مختلف بستگی دارد. مقایسهٔ سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ به طرزی محسوس و آشکار نشان دهندهٔ تغییرات عمیقی است که می‌توانند بر اهمیت نسبی مابازاها تأثیر بگذارند.

سهم داراییها به صورت طلا و ارزها در کل مابازاها، از پایان سال ۱۹۶۷ تا پایان سال ۱۹۶۸ به نصف (از ۱۴٪ به ۷٪) کاهش می‌پذیرد؛ سهم مطالبات از خزانه به هیچ‌وجه تغییر نمی‌کند؛ سهم اعتبارات اعطایی به اقتصاد به وضوح تقویت می‌شود (تقریباً از ۶۶٪ به ۷۲٪). این تحول بازتابی از نتایج رویدادهای ماههای مه ـ ژوئن سال ۱۹۶۸ است که به دنبال آن کسری پرداختهای خارجی، تنزل سریع میزان ذخایر رسمی ارزها را به بار آورده است. چون خروج ارزها روی موجودیهای خزانهٔ بانکها به شدت سنگینی کرده، بانك دوفرانس و سازمانهای متخصص، کمکهای مالی روزافزونی به بانکها داده اند تا بسط اقتصاد را از اواخر ماههای سال ۱۹۶۸ امکان‌پذیر سازند؛ از ماه ژویه تا نوامبر، توزیع اعتبارات کوتاه‌مدت به ویژه به سبب اعطای تسهیلات استثنائی درجهت کمك به برخی از بخشهای اقتصادی که در موقعیت دشواری قراردارند، شتاب می‌گیرد؛ اما از آغاز نوامبر سال ۱۹۶۸، اقدامات محدود سازنده در زمینهٔ اعطای اعتبارات کوتاه‌مدت مؤثر واقع شده است.

تحول اقلام مابازاء، طی سالهای ۱۹۶۶-۱۹۶۸
(مبالغ به میلیارد فرانك در پایان دوره و به درصد از کل)

	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸
طلا و ارز (خالص)	۳۳/۱۸ (٪۱۵/۴)	۳۴/۴۲ (٪۱۴/۳)	۱۸/۵۵ (٪۶/۹)
طلب از خزانه عمومی	۴۳/۲۴ (٪۲۰)	۴۷/۵۶ (٪۱۹/۷)	۵۱/۹۱ (٪۱۹/۴)
اعتبارات اعطایی به اقتصاد	۱۳۶/۱۳ (٪۶۳)	۱۵۸/۹۲ (٪۶۵/۸)	۱۹۱/۸۰ (٪۷۱/۷)
متفرقه	۳/۵۰ (٪۱/۶)	۰/۶۷ (٪۰/۳)	۵/۴۱ (٪۲)
جمع کل	۲۱۶/۰۵	۲۴۱/۵۷	۲۶۷/۶۷

جدول صفحهٔ بعد کلیهٔ عناصر وارد در محاسبهٔ حجم پول و اقلام مابازاء را در خود گرد می‌آورد:

فرانسه، سال ۱۹۶۹: حجم پول و اقلام مابازاء
(مبالغ در پایان سال ـ به میلیارد فرانک)

حجم پول	
اسکناس در گردش	۶۹/۵۸
پول مسکوک در گردش	۲/۵۳
سپرده های دیداری	۱۴۲/۸۱
جمع موجودیهای پولی	۲۱۴/۹۲
سپرده‌های مدت‌دار، حسابهای دفترچه و حسابهای پس‌انداز مسکن در بانکها، سپرده های مدت‌دار در خزانه، اسناد صندوق ملی اعتبار کشاورزی	۸۷/۸۱
جمع کل	۳۰۲/۶۳

اقلام مابازای حجم پول	
اول ـ طلا و ارز (براساس صورت وضعیت بانک‌ دوفرانس)	
الف) عناصر دارایی	۲۱/۸۷
ب) عناصر بدهی	۱۲/۵۸
خالص («الف» منهای «ب»)	۹/۲۹
دوم ـ مطالبات از خزانهٔ عمومی	
مطالبات از بانک دوفرانس	۱۹/۵۹
مطالبات ازدستگاه بانکی (به استثنای بانک دوفرانس)	۹/۷۳
مطالبات از بنگاهها یا اشخاص	۳۴/۰۸
جمع	۶۳/۴۰
سوم ـ اعتبارات اعطایی به اقتصاد	
اعتبارات در وجه بنگاهها و افراد	۲۲۵/۳۹
اسناد یا اوراق قرضهٔ میان‌مدت که سازمانهای متخصص منتشر کرده اند	۲/۱۷
جمع	۲۲۷/۵۶
جمع اول و دوم و سوم	۳۰۰/۲۵
موازنه تصدیهای مختلف که در بالا نیامده اند	+۲/۳۸
جمع اقلام مابازاء	۳۰۲/۶۳

قسمت پنجم ـ از عرضهٔ پول تا نقدینگی عمومی اقتصاد

عرضهٔ پول طی زمانی بسیار طولانی به منزلهٔ مقدار پول، متشکل از اسکناسهای بانک و سپرده‌ها تعریف شده بود که در تقاضای کلی کالاها و خدمات اعمال نفوذ می کند. داراییهایی که به این ترتیب به عنوان پول تلقی شده اند می توانند به فوریت برای تأمین مخارج مورد استفاده قرار گیرند و قوهٔ خریدِ به فوریت قابل انتقال را فراهم سازند. این عرضهٔ پول است که در این معنا، که اگر بخواهند وسایل پرداخت را

بر احتیاجات اقتصاد تطبیق دهند، برای نظارت ضروری به نظر می‌رسد.

الف) *مفهوم نقدینگی کل اقتصاد*

این استنباط سنتی را نشریهٔ معروف *گزارش رادکلیف*[۲۳] که در سال ۱۹۵۹ به پارلمان انگلیس تقدیم شده، مورد پرسش قرار داده است. نویسندگان *گزارش* اشاره می‌کنند که «هر چند عرضهٔ پول را همچون مقدار بدون اهمیت نمی‌انگارند، چنین می‌اندیشند که این عرضه جزئی از ترکیب و ساختار وسیعتر نقدینگی را در اقتصاد تشکیل می‌دهد»؛ به نظر تنظیم کنندگان *گزارش*، «وضعیت مجموعهٔ نقدینگی است که شایان اهمیت می‌باشد»[۲۴].

مفهوم نقدینگی کلی اقتصاد به قدرکفایت روشن به‌نظر نیامده وتفسیرات متعددو مختلفی را مطرح ساخته است. با این وصف، در توجیه و توضیح پدیده‌های پولی و سیاست پولی واقتصادی فایدهٔ مسلم عرضه می‌دارد.

مسئله‌ای را که توجیه مفهوم نقدینگی کلی اقتصاد پیش می‌کشد بدین شرح است: چه داراییهایی باید به طور عینی و مادی به عنوان پول تلقی گردند؟ در واقع، اگر تعریف پول به منزلهٔ ابزار اندازه گیری ارزشها و بیان دیون آسان باشد، شرح این نکته که پول در حقیقت چیست، دشوار است.

بررسی شرایط حاکم بر اجرای تصمیمات مخارج عاملان اقتصادی این مطلب را روشن می‌کند که چگونه در کنار پول به شکل اسکناسها و سپرده‌های دیداری، لازم است داراییهای شبه پول و اعتباراتی که بتوانند به عنوان عمل رقابت‌آمیز با تصمیم خرج کردن ایجاد بشوند، مورد توجه قرار گیرد.

در واقع، هر عامل اقتصادی فقط برحسب وجوهی که می‌تواند بلافاصله در یك بانك در اختیار بگیرد تصمیم به خرج نمی‌گیرد و امکان تحصیل وجه را با فروش دارایی یا وام‌گیری نیز مورد توجه قرار می‌دهد. در *گزارش رادکلیف* چنین آمده است که «خرج محدود به مقدار موجود پول نبوده، بلکه منوط به مقدار پولی است که مردم تصور می‌کنند می‌توانند بر اثر وصول درآمد (مثلا فروش) یا تملك داراییهای سرمایه‌ای و یا استقراض برای خود فراهم آورند»[۲۵].

---

23. *Committee on the Working of The Monetary System Report*, Aug. 1959, Cmnd. 827.
24. *op. cit,*, n° 389, p. 132.
25. *op. cit.*, n° 389, p. 133.

سهولت بیش و کم در تهیهٔ پول از یك سو به ترکیب ثروت عامل اقتصادی و ظرفیت استقراض آن و از سوی دیگر به روشها یا به تصورات و ادراکات و منابع نهادهای مالی یا عاملان اقتصادی که آماده اند مخارج عاملان دیگر را تأمین مالی نمایند، بستگی دارد.

بانکها تنها نهادهایی نیستند که می توانند به عاملان اقتصادی مایل به خرید فوری کالاها و خدمات قدرت اجرای این کار را بدهند.

سایر *واسطه‌های مالی*، مانند سازمانهای تأمین مالی فروشهای اقساطی، صندوقهای پس‌انداز، شرکتهای سرمایه‌گذاری، شرکتهای ساختمانی و شرکتهای بیمه همیشه آماده‌اند از فرصتهای مساعد در سرمایه‌گذاری بلندمدت یا دادن وام کوتاه‌مدت استفاده کنند. بنابراین، رفتار این واسطه‌ها برای وضعیت پولی مجموعه، شایان اهمیت فراوان است.

به علاوه، لازم است اعتبار بازرگانی یا اعتبار داخلی که خود بنگاههای صنعتی یا تجاری می توانند به یکدیگر بدهند، مورد توجه قرار گیرد. این بنگاهها می توانند به مشتریان خود اعتبار بدهند و خود نیز قادرند از عاملان فروش خود اعتبار بگیرند. یك چنین اعتبار بازرگانی عنصر مهم در عرضهٔ قوهٔ خرید است.

بنابراین، عاملان اقتصادی با وجود تنوع وسیع و بسیار در داراییهای نقدینه و نقش شمار مهمی از نهادهای مالی که این گونه داراییها را فراهم می‌آورند، می توانند با وسایل بسیار مختلف با نیازمندیهای نقدینگی خود مقابله کنند. *گزارش رادکلیف*، مثال رئیس بنگاه کوچك یا متوسط را مطرح می کند که باید تعهدات سنگین سرمایه را بپذیرد: وی می تواند از موجودی خزانه استفاده نماید، از بانك وام بگیرد، از عاملان فروش خود اعتبار طولانی تر دریافت بدارد، به خریدهای اقساطی مبادرت ورزد، خانهٔ خود را به رهن بگذارد، به اعتبار بیمه نامه یا اسناد بهادار خود وام بخواهد یا به نهادی که وامهای بلندمدت می‌دهد، مراجعه کند.

بنگاههای صنعتی و بازرگانی مهمتر می توانند به تأمین مالی از منابع خود متوسل بشوند و هنگامی که به کمکهای خارجی روی می‌آورند، منابع گوناگون تأمین مالی کوتاه، میان یا بلندمدت را متناوباً تغییر دهند یا ترکیب کنند.

به این ترتیب، تمایز و تفکیك بازار پولی از بازار مالی از میان می رود و سرانجام فقط یك بازار، یا یك گروه بازار مورد نظر قرار می گیرد که در آن قوهٔ خرید فوری، در برابر اسنادطلبی معامله می شود که تنوع آنها به ویژه در مورد مدت نامحدود بوده و عرضهٔ

اعتباراتی که بتوانند تقاضا را به فوریت برآورده سازند تنها در انحصار بانکها نیست.[۲۶]

مفهوم نقدینگی کلی اقتصاد اهمیت تام و تمام خود را در عرضهٔ پول به عنوان حجم اسکناسها و سپرده ها حفظ می کند اما دقت را به سوی این واقعیت نیز می کشاند که در نظام پولی و مالی پیشرفته، داراییهای نقدینهٔ متعدد وجود دارند که جانشین نزدیك پول هستند. به علاوه، چنان که بعدها خواهیم دید، اگر بخواهیم برکارآیی عمل آن روی تقاضای کلی بیفزاییم، این مفهوم ما را رهنمون می شود تا جنبه های جدید سیاست پولی را مورد توجه و ملاحظه قرار بدهیم.

ب) *تأمین مالی اقتصاد و واسطه‌های مالی*

نوع تحلیل منتج ازگزارش کمیتهٔ *رادکلیف* در زمینهٔ نظری راگرلی[۲۷] و شا[۲۸] در اثر مهم خود تحت عنوان *پول در یك نظریهٔ علمی مالی*[۲۹] تصریح کرده اند. در حقیقت، هدف این دو نویسنده بسط «نظریهٔ تأمین مالی است که نظریهٔ پول را در بر بگیرد، و نیز نظریهٔ نهادهای مالی است که نظریهٔ بانك را شامل می‌شود».[۳۰]

این دو نویسنده بنای کار را بر این حقیقت می گذارند که توسعهٔ اقتصاد همراه است با توسعهٔ مالی که «واسطه‌های مالی» در این جریان مقام بیش از پیش مهمی پیدا می کنند. رشد اقتصادی به تشکیل سرمایه بستگی دارد و این نیز نمی‌تواند منحصراً از منابع مالی خود عاملان اقتصادی تأمین بشود. در نتیجه، بنگاههای اقتصادی و برخی از افراد خصوصی که ناگزیرند افزون بردرآمد خود خرج کنند، باید وام بگیرند، اما لازم است تعادل میان مصارف و منابع خود را رعایت نمایند و در جست‌وجوی ترکیب و ساختار بهینه برای وام‌خواهی خود باشند. سایر عاملان و اصولا خانوارها، کمتر از درآمد خود خرج می کنند و وام می‌دهند یا پول خود را در اسناد بهادار به کار می اندازند و به منظور تحدید خطرات احتمالی زیانها یا کسر ارزشها، دارایی خود را میان انواع بسیاری از داراییهای مالی صورت مختلف می‌دهند. واسطه های مالی در تعادل ضروری عرضه و تقاضای وسایل تأمین مالی نقش اساسی را ایفا می نمایند.

۲۶. ر. ك.:

R.S Sayers, Monetary thought and monetary policy in England; *The Economic Journal*, Dec. 1960, p. 713-714.

27. Gurley

28. Shaw

29. *Money in a Theory of Finance* (*The Brookings Institution*, 1960).

30. *Ibid.*, p. 1.

در واقع، تشخیص دو طرز تأمین مالی در اقتصاد شایان توجه است، یکی «تأمین مالی داخلی» که عاملان اقتصادی، خانوارها و بنگاههای اقتصادی از منابع خود (تأمین مالی از منابع خود) استفاده می کنند و دیگر «تأمین مالی خارجی» که از بخش خارجی مرکب از دولت، واسطه های مالی و خارجه کمك می گیرد.

«تأمین مالی خارجی» ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم باشد:

ــ در حالت تأمین مالی مستقیم، سرمایه گذاران از خود پس اندازکنندگان وام می گیرند. وام گیرندگان «*اسناد دست اول*» مانند اوراق قرضه، رهن، اسناد اعتباری برای مصرف و جز اینها را نشر می دهند.

ــ در حالت تأمین مالی غیرمستقیم، «*واسطه های مالی*» میان پس اندازکنندگان («وام دهندگان نهایی» یا عاملانی که مازاد درآمد دارند) و سرمایه گذاران (وام گیرندگان نهایی یا عاملانی که کسر درآمد دارند) حایل می شوند و اسناد دست اول را خریداری می نمایند و حقوقی را در جهت مخالف خود برقرار و منتشر می کنند و «*اسناد غیرمستقیم*» نامیده می شود. این اسناد منطبق بر تمایلات وام دهندگان نهایی است: وام دهندگان نهایی این اسناد غیرمستقیم را به جای اسناد دست اول خریداری می کنند. در واقع، اسناد غیرمستقیم نسبت به اسناد دست اول بیشتر مقرون به صرفه است. هر واسطه «محصولی» منطبق با احتیاجات مشتریان خود عرضه می دارد و می تواند در عملیات گرفتن و دادن وام و صرفه جوییهای ناشی از مقیاس بهره برداری نماید. به این ترتیب، ممکن است اسناد غیرمستقیم نرخ بازده بالاتر داشته باشند و همچنین بر اثر خدماتی که انجام می دهند مزایای مخصوصی را به بار آورند.

«واسطه های مالی» را می توان به دو گروه تقسیم کرد: یکی واسطه های مالی که پول ایجاد می کنند (اسکناسهایی که بانك مرکزی نشر می دهد؛ سپرده های دیداری که بانکهای سپرده ایجاد می نمایند) و دیگری واسطه های غیر پولی که اسناد غیرمستقیم و غیرپولی را به وجود می آورند (مانند سپرده های مدت دار؛ سپرده های پس انداز؛ اسنادی که نهادهای مالی بجز بانکهای سپرده مثل قطعات سهم، سهام مشارکت و غیره منتشر کرده اند).

واسطه های پولی، بنابه تعریف، پول ایجاد می کنند و در نتیجه بر میزان عرضهٔ وجوه قرض دادنی می افزایند. واسطه های غیرپولی متمایلند با اصلاحات مداوم در «شیوهٔ فنی مالی» خود نرخهای پس انداز و سرمایه گذاری را بالا ببرند؛ عاملهایی را که مازاد درآمد دارند به پس انداز بیشتر تحریك می نمایند و در این معنی ایجادکنندگان وجوه

وام‌دادنی هستند.

بدین قرار، نظریهٔ واسطه‌های مالی نشان می‌دهد که فقط دستگاه بانکی این قدرت را ندارد که تعهداتی برای خود پدید آورد. دستگاه بانکی و نیز سایر نهادهای مالی ایجادکنندهٔ داراییهای مالی هستند. چنان که گرلی و شا تصریح می کنند، «شباهت بسیار میان دستگاه پولی و واسطه‌های غیرپولی وجود دارد و شباهتها مهمتر از اختلافهاست. این دو نوع نهاد مالی، حقوق مالی به وجود می‌آورند و در ارتباط با این یا آن نوع داراییهایی که در تصرف دارند، می‌توانند به ایجاد تعهدات چندگانهٔ مخصوص خود اقدام کنند»[۳۱]. تفاوت میان واسطه‌های پولی و غیرپولی «این نیست که یکی ایجاد می کند و دیگران ایجاد نمی کنند، بلکه بیشتر این است که هر یك شکل خاص و منحصر به فرد دیون خود را ایجاد می نمایند»[۳۲].

چون «واسطه‌های غیرمالی» (صندوقهای پس‌انداز، صندوقهای بازنشستگی و شرکتهای بیمه) عموماً اسنادطلب را عرضه می‌دارند که بیشتر جانشین نزدیك پول هستند تا «اسناد دست اول» و چون خود ذخیره‌های ناچیز پول در اختیار دارند، توسعهٔ آنها به عقیدهٔ گرلی و شا به کاهش تقاضای پول منجر می گردد.

همانند مورد پول تحریری، حدی بر ایجاد صدور اسناد غیرمستقیم و غیرپولی وجود دارد. حد مزبور این واقعیت را توجیه می‌کند که واسطه‌های مالی می کوشند موجودی اسنادی بهینه از داراییها و دیون را خریداری کنند، یعنی یك دارایی اسنادی که هزینهٔ دیون را به میزان کمینه کاهش بدهد. به علاوه، عاملان اقتصادی، وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان درصددند به صورت بهینه داراییها و دیون خود را با توجه به نرخهای مختلف بازده پولی و غیرپولی داراییها و هزینه‌های دیون گوناگون تقسیم نمایند.

رفتار عاملان اقتصادی که مزایا و هزینه‌های داراییهای مختلف موجود را هم در مورد تقاضا و هم در باب عرضهٔ این داراییها ارزیابی می کنند، توضیح می‌دهد که تقاضای یك سند که از سوی یك واسطه منتشر گردیده است و نیز تقاضای وام یك واسطهٔ مالی نمی‌تواند تا بی‌نهایت توسعه یابد. از یك سو، بازده‌های سایر داراییهای مالی هزینهٔ فرصت برای تملك این سند را عرضه می‌دارند و از سوی دیگر میزان وام‌خواهی از واسطه‌های مالی به هزینهٔ سایر وسایل مالی بستگی دارد.

---

31. *op. cit.*, p. 202.
32. *op. cit.*, p. 192.

بنابراین، تحلیل پول و نهادهای پولی، از این پس، به منزلهٔ جزئی از نظریهٔ عمومی ثروت و نهادهای ایجاد کنندهٔ داراییهای مالی ظاهر می گردد و به بسط درك و دریافت ما از سیاست پولی و اعتباری و چگونگیهای آنها منتهی می شود.

کتابشناسی

F. Bloch-Lainé et Vogüé, *Le Trésor public et le mouvement général des fonds*, Paris, P.U.F., 1960.
E. M. Claassen, Le multiplicateur de la création de monnaie, *Economia Internazionale*, nov. 1967 et févr. 1968.
A. Minguet, *Multiplicateur de dépôts et multiplicateur des crédits*, La Haye, 1963.
P. V. Roosa, La Banque Centrale dans une économie de marché, *Bulletin d'Information et de Documentation de la Banque Nationale de Belgique*, sept. 1959.
H. Withers, *Qu'est-ce que la monnaie ?*, Paris, 1932.
J. Gurley et E. S. Shaw, *Money in a Theory of Finance*, Washington, The Bookings Institution, 1960.
J. R. Hicks, Liquidity, *The Economie Journal*, dec. 1962.
Report of the Committee on the Working of the Monetary System (Rapport Radcliffe), Londres, H.M.S.O., 1959.

Rapports annuels du Conseil National du Crédit, Paris.
Comptes rendus annuels des opérations de la Banque de France, Paris.

فصل چهارم

سیاست پولی

پول در زمان کنونی یکی از اهرمهای قوی فرماندهی فعالیت اقتصادی است و به تعبیر گائتن پیرو از صورت فرمانروا بیرون آمده است تا صفت خدمتگزار پیدا کند.

هدف سیاست پولی و اعتباری این است که حجم وسایل پرداخت را با نیازمندیهای اقتصادی تطبیق بدهد. «مقامات پولی» عمل تنظیم کننده روی مجموعهٔ موجودیهای پولی انجام می دهند، به قسمی که استفادهٔ کامل و در عین حال ممکن و نیز مصرف مؤثر و ممکن از منابع اقتصادی مقدور گردد.

مسئولان سیاست پولی ضمن اینکه وسایل پرداخت اضافی را در اختیار اقتصاد می گذارند و اعتبارات را تشویق می کنند، می توانند هنگامی که اقتصاد عوامل تولید در جست وجوی اشتغال را در اختیار دارد، زمینهٔ رشد را آماده سازند. با این وصف، اگر فشارهای تورم زا در اقتصاد نمودار گردد و ترقی سریع قیمتها و کسری موازنهٔ پرداختها را به بار آورد، رشد نمی تواند به مدتی طولانی دوام یابد. همچنین، هنگامی که تثبیت اقتصاد ضرورت پیدا کند، سیاست پولی به سوی ایجاد محدودیت ارشاد می شود.

در حال حاضر در کلیهٔ اقتصادها، سیاست پولی ابزار مؤثر سیاستهای اقتصادی عمومی رشد متعادل است که در ارتباط نزدیك با سیاست بودجه، سیاست قیمتها و سیاست مبادلات خارجی به کار می رود.

ما وسایل سیاست پولی و شیوه های دخالت را به ترتیب یکی پس از دیگری بررسی می کنیم و سپس کارآیی این سیاست را ارزشیابی می نماییم.

قسمت اول ــ دستگاههای مجری سیاست پولی

جهت یابی کلی سیاست پولی به عنوان مهرهٔ اصلی سیاست عمومی اقتصادی در

قلمرو دولت تحت نظارت قوهٔ مقننه قرار دارد.

بانك مرکزی این سیاست را به مرحلهٔ اجرا می گذارد و عمل این بانك، حتی هنگامی که سازمانهای ویژه برای مدیریت اعتبار ایجاد شده باشند، قاطع است.

§ ۱. بانك مرکزی

بانك مرکزی، عهده دار نشر اسکناس، «بانك بانکها» و ایجادکنندهٔ نقدینگی برای بانکهای سپرده و صندوق مرکزی مدارهای گوناگون تصفیه در درون اقتصاد است؛ بانك مرکزی موضع اساسیی را در دستگاه بانکی اشغال می کند و در نتیجه می تواند توزیع اعتبار را در اقتصاد به نظم آورد.

در اقتصادهای معاصر، نقش بانك مرکزی به دنبال تحولی که طی آن انحصار نشر را به دست آورد و خصلت عمومی و نیمه عمومی آن تأیید گردید، بیشتر شده است.

الف) در قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم، چند مؤسسهٔ نشر وجود داشت که دولت امتیاز نشر اسکناس را بدانها داده بود. و اما از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، *انحصار نشر* فقط به یك بانك اعطا شد. در واقع، این ضرورت احساس گردید که ذخایر طلای مختص پشتوانهٔ نشر اسکناسها در آن زمان و مورد استفاده در تصفیه های بین المللی فقط در یك مؤسسهٔ نشر متمرکز گردد و وظیفه و مسئولیتهای «وام دهندهٔ آخرین مرحله» به او سپرده شود.

در *فرانسه*، بانك دوفرانس به موجب فرمان کنسولها در تاریخ هجدهم ژانویهٔ سال ۱۸۰۰ تأسیس گردید. قانون بیست وچهارم ژرمینال سال یازدهم به این مؤسسه امتیاز نشر را به مدت پانزده سال و فقط در پاریس اعطا می کند و فرمان هجدهم مه سال ۱۸۰۸ امتیاز انحصاری نشر اسکناسها را به این بانك و تنها در محلهایی که نمایندگی خود را افتتاح می کرد، واگذار می نماید. پس از رستوراسیون[1]، چند بانك نشر در استانها ایجاد گردید و فقط پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ و برقراری رواج اجباری در پانزدهم مارس ۱۸۴۸ است که دولت تصمیم گرفت نُه بانك استانی را با بانك دوفرانس متحد کند. از آن زمان تاکنون، بانك دوفرانس امتیاز انحصاری نشر اسکناس را در سرزمین فرانسه دارد.

در *انگلیس*، بانك انگلستان که در ژویهٔ سال ۱۶۹۴ تأسیس یافت، فقط در سال ۱۸۴۴ به موجب قانون پیل انحصار نشر را به دست آورد. در سال ۱۸۴۴ تقریباً ۳۰۰ بانك نشر وجود داشت و بلافاصله پیش از جنگ سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ فقط سی تایی از آنها باقی ماند؛ در سال ۱۹۲۹، آخرین بانك از این گروه نیز از میان رفت.

---

۱. Restauration؛ نام دورهٔ برقراری مجدد سلطنت از شاخهٔ ارشد بوربُنها پس از کناره گیری ناپلئون اول. ـم.

در *ایالات متحده*، قانون سوم ژوئیهٔ سال ۱۸۶۴ به بانکهای به اصطلاح ملی اجازهٔ نشر اسکناس را داد؛ بحران سال ۱۹۰۷ ضرورت همنواختی میان فعالیتهای بانکی کشور را ثابت کرد. قانون فدرال ریزرو مورخ بیست‌وسوم دسامبر سال ۱۹۱۳ وظایف بانك مرکزی را به دوازده بانك ریزرو تابع سازمان مرکزی، یعنی «فدرال سیستم» تفویض نمود. بنابراین، مقصود بیشتر عدم تمرکز بوده است تا عدم مرکزیت.

در *ایتالیا*، سابقهٔ انحصار نشر بانك ایتالیا به سال ۱۹۲۶ می‌رسد.

در *آلمان*،نظام ناسیونال-سوسیالیست، بانکهای نشر باویر[2]، ورتمبرگ[3]، باد[4] و ساکس[5] را منحل ساخت. به دنبال اصلاحات سال ۱۹۴۸، هر یك از یازده لاندر[6] جمهوری فدرال آلمان یك بانك مرکزی پیدا کرد که همه تابع نظارت اعتباری بانك دویچه لاندر[7] بودند. قانون سال ۱۹۵۷ یك بانك فدرال نشر به جای مؤسسهٔ اخیر تأسیس کرده است. اما در عمل قدرت تعیین سیاست پولی به شورای مرکزی بانکها، شامل اعضای هیئت مدیرهٔ بانك فدرال و رؤسای کل بانکهای مرکزی لاندرها تعلق دارد.

ب) مرکزیت نشر اسکناسها می‌بایستی *خصلت عمومی یا نیمه عمومی مؤسسهٔ نشر* را تقویت کند. در واقعیت، دولت هیچ‌گاه نسبت به امر نشر بی‌علاقه و بی‌اعتنا نبوده است؛ مثلا در انگلستان، حتی وقتی که مؤسسهٔ نشر یك سازمان کاملا خصوصی بود، روابط میان بانك و خزانه‌داری بسیار نزدیك بود. به علاوه، دولت حق نظارت و دخالت در انتصاب رهبران بانك مرکزی را برای خود محفوظ می‌داشت.

کمیسیون پول و ارز کنفرانس بروکسل، در سال ۱۹۲۰، اعلام می‌دارد که «بانکها و مخصوصاً مؤسسهٔ نشر باید از هرگونه فشار سیاسی آزاد بوده و منحصراً موافق با اصول سیاست مالی محتاطانه تصدی بشوند». ده مؤسسهٔ نشر از شصت مؤسسهٔ موجود در سال ۱۹۳۱ در مالکیت دولت قرار داشت.

اما به دنبال بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ و ترك پایه طلا به وسیلهٔ کشورهای عمدهٔ جهان از سال ۱۹۳۱ و گسترش دخالت دولت در کلیهٔ بخشهای حیات اقتصادی، استقلال بانك نشر در برابر دولت در زمینهٔ حقوقی یا کاهش یافت و یا از میان رفت. از آغاز سال ۱۹۴۵ تاکنون، بانکهای متعدد نشر ملی شده‌اند. در حال حاضر، اکثریت بسیار عظیم بانکهای مرکزی، یا بانکهای دولتی هستند و یا بانکهای مختلط (از جمله

---

2. Bavière
3. Würtemberg
4. Bade
5. Saxe
6. Länder
7. Deutscher Länder

دولت بخش مهمی از سرمایه را در تملك دارد)؛ و در ایالات متحده، اسپانیا، ایتالیا، ژاپن و افریقای جنوبی فقط یك بانك مرکزی خصوصی ادامهٔ حیات می‌دهد. امروزه، بانك نشر بالقوه یا بالفعل یك سازمان عمومی است.

تاریخچه بانك نشر در فرانسه، در انگلیس و در ایالات متحده این تحول را ترسیم و تشریح می‌کند.

بانك دوفرانس، به موجب نص اساسنامه‌های سال ۱۸۰۰ به وسیلهٔ هیئت مدیره‌ای متشکل از پانزده عضو اداره می‌شود و سه ناظر بدون رأی مشورتی بر اجرای اساسنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها مراقبت می‌نمایند. هیئت مدیره و ناظران، شورای عمومی را تشکیل می‌دهند. این شورا از میان خود سه عضو کمیتهٔ مرکزی، عهده‌دار مدیریت مجموعهٔ عملیات بانك را برمی‌گزینند. مجمع عمومی مرکب از دویست نفر از مهمترین صاحبان عمدهٔ سهام است که شورای عمومی را انتخاب می‌نماید.

قانون بیست‌ودوم آوریل سال ۱۸۰۶ نظام یك صدوسی سالهٔ بانك دوفرانس را تغییر می‌دهد. ناپلئون در برابر شورای دولتی اعلام می‌دارد که: «من می‌خواهم بانك به قدر کفایت و به اندازه در دست دولت باشد و نه زیادتر از اندازه.» کمیتهٔ مرکزی منحل گردید و به جای آن یك رئیس کل و دو نایب رئیس از سوی دولت منصوب شدند.

قانون بیست‌وچهارم ژوئیهٔ سال ۱۹۳۶ اساسنامهٔ بانك دوفرانس را اصلاح می‌کند. چند ماه پیش از این تاریخ، آقای دالادیه این شعار را می‌دهد: «بانك دوفرانس باید بانك فرانسه باشد... ما دیگر شاه نداریم و از این پس نواب سلطنت نمی‌خواهیم». پانزده عضو هیئت مدیره جای خود را به بیست مشاور می‌دهند که از میان اینها نُه نفر نمایندهٔ دولت و نُه نفر دیگر نمایندهٔ ارباب منافع اقتصادی و اجتماعی ملت هستند (شش نفر را وزیر دارایی منصوب می‌کند؛ یك نفر را شورای اقتصادی و یك نفر را کمیسیون عالی صندوقهای پس‌انداز معین می‌نماید و یك نفر با رأی‌گیری مخفی از سوی کارکنان بانك دوفرانس برگزیده می‌شود) و دو نفر باقی مانده نمایندهٔ سهامداران هستند که هر یك فقط یك رأی دارند. یك کمیتهٔ دائمی نمایندگی تمام یا جزئی از شورای عمومی اختیارات خود را کسب می‌کند.

قانون مورخ بیست‌وچهارم نوامبر سال ۱۹۴۰ یازده عضو مشاور و چهار عضو ناظر را معین می‌نماید.

قانون مورخ دوم دسامبر سال ۱۹۴۵، از اول ژانویهٔ سال ۱۹۴۶ بانك دوفرانس را ملی می‌کند. در مقابل، سهامداران اسناد قرضه با بهرهٔ ۳٪ دریافت می‌دارند و میزان پرداخت نمی‌تواند از بهای متوسط سهام اول سپتامبر سال ۱۹۴۴ در سی‌ویکم اوت سال ۱۹۴۵ در بورس تجاوز کند. مشاوران و ناظران منصوب سهامداران از اجرای وظایف خودداری کردند و مجمع عمومی سهامداران منحل گردید. بر طبق مقررات فرمان مورخ پنجم دسامبر سال ۱۹۴۴ که هنوز معتبر بود، دستگاه اداری بانك توسط شورایی دارای دوازده نفر عضو به شرح زیر تأمین شده است:

ــ چهار عضو قانونی متشکل از مدیر کل صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها، رئیس کل کردی فونسیه، مدیرکل کردی ناسیونال و مدیر کل صندوق ملی اعتبار کشاورزی.

ــ هفت مشاور به انتصاب وزیر دارایی و به پیشنهاد وزرای ذی‌صلاحیت و نماینده ارباب منافع

اقتصادی واجتماعی کشور.
ــ یك نمایندهٔ منتخب کارکنان.
یك شورای تنزیل متشکل از پانزده نفر عضو نیز در کنار این شورا کار می کند.
در *انگلستان*، دولت کارگری به موجب قانون مورخ چهاردهم فوریهٔ سال ۱۹۴۶، بانك انگلستان را ملی کرد. به این ترتیب، بانك در برابر عمل انجام شده قرار گرفت، زیرا از سال ۱۹۳۱ درباب تثبیت ارز اتحاد نزدیك میان خزانه‌داری و بانك ایجاد گردیده و جنگ دوم جهانی نیز این پیوند را محکمتر نموده بود. سرمایهٔ بانك به خزانه انتقال داده شد. سهامداران اسناد دولتی دریافت داشتند، به میزانی که بهرهٔ پرداختی به حامل مساوی با سود سهمی ناخالص سالانهٔ متوسط طی بیست سال اخیر بشود.
شورای اداری بانك مشتمل است بر یك رئیس کل، یك نایب رئیس کل و شانزده نفر عضو به انتصاب هیئت مدیره (و نه توسط یك وزیر). رئیس کل و نایب رئیس کل برای مدت پنج سال و مدیران برای چهار سال منصوب می شوند. خزانه حق دارد رهنمودهایی به بانك بدهد، اما این حق «فقط پس از مشورت با رئیس کل بانك» اعمال می گردد. بنابراین، استقلال بانك به میزان قابل ملاحظه برقرار می ماند.
در *ایالات متحده*، هیئت رؤسای کل[8] فدرال ریزوسیستم یك نهاد دولتی است که اعضای آن استقلال زیادی دارند. قانون بانکی سال ۱۹۳۵ هفت نفر از اعضا را معین کرده است که توسط رئیس جمهور ایالات متحده برای مدت چهارده سال منصوب می شوند. رئیس و نایب رئیس طی چهار سال در شغل و کار خود باقی می‌مانند. هیئت باید خود را با اصول عمومی مقرر در قانون فدرال ریزرو تطبیق بدهد و رهنمودهای کلی در مورد طرز اقدام به بعضی از عملیات راپبذیرد. هیئت نسبت به خزانه کاملا مستقل است. قانون بانکی سال ۱۹۳۵ مشارکت وزیر خزانه‌داری و ناظر پول، عضو عالی رتبهٔ خزانه را در این سازمان حذف کرده است و فقط به کنگره گزارش می‌دهد. خزانه، در عمل، دارای چنان تفوقی شده که در دورهٔ پس از جنگ میان آن و هیئت کشمکش پدید آمده است.
گزارش داگلاس به دنبال تحقیق کنگره پیشنهاد کرده است که یك شورای ملی پول و اعتبار واجد حقوق و اختیارات مشورتی سیستم و خزانه را در بر بگیرد، اما بحث دنباله پیدا نکرد.

استحکام پیوند میان بانك مرکزی و خزانهٔ عمومی بیشتر حالت همکاری بین این دو مؤسسه را به وجود می آورد تا وابستگی بانك مرکزی نسبت به خزانه. بانك مرکزی نمی‌تواند برخلاف رهنمودهای اقتصادی دولت عمل کند، اما تجربهٔ آن دربارهٔ پول و اعتبار برای دولت گرانبهاست و آن را به صورت مشاور مورد اعتماد در می آورد.
نفوذ و نقش بانك مرکزی هنگامی مورد تردید و پرسش قرار می گیرد که سازمانهای ویژه و مسئول مدیریت اعتبار ایجاد گردد.

8. Board of Governors

§ ۲. سازمانهای ویژهٔ مدیریت اعتبار

قانون دوم دسامبر سال ۱۹۴۵ یك *شورای ملی اعتبار* در فرانسه ایجاد کرده که عهده‌دار بررسی و ارائه پیشنهاد کلیهٔ اقدامات وتدابیر مربوط به سازمان و مدیریت اعتبار است و دربارهٔ سیاست کلی اعتبار طرف مشورت دولت قرار می‌گیرد، به علاوه وظایف کمیتهٔ دائمی سازمان بانکی را، که حکومت ویشی در سال ۱۹۴۱ ایجاد کرده بود، به عهده دارد.

شورای ملی اعتبار تحت ریاست عالیهٔ وزیر دارایی و امور اقتصادی و معاونت قانونی رئیس کل بانك دوفرانس است.

این شورا شامل چهل‌وچهار عضو به شرح زیر است:

ــ دوازده نماینده از شاخه‌های مختلف فعالیت اقتصادی؛

ــ هشت نماینده از سازمانهای کارگری که از همه بیشتر واجد صفت نمایندگی هستند؛

ــ هشت نماینده از دستگاههای اداری عمومی؛

ــ هشت مشاور به انتصاب وزیر دارایی و امور اقتصادی برحسب صلاحیت مالی و بانکی؛

ــ هشت عضو که وظایف مدیریت را در بنگاههای عمومی یا نیمه‌عمومی اعتبار انجام داده‌اند و یا می‌دهند.

شورا در درون خود چندین کمیتهٔ تخصصی تشکیل داده است (بانکها و بنگاههای مالی؛ سپرده‌ها؛ اعتبار کوتاه‌مدت؛ اعتبار میان‌مدت و بلندمدت؛ بازرگانی خارجی؛ استانها و سرزمینهای ماوراءِ دریاها).

بانك دوفرانس دبیرخانهٔ شورای ملی اعتبار را تصدی می‌کند.

شورای ملی اعتبار و بانك دوفرانس می‌توانند نظر کلی دربارهٔ توزیع اعتبار بین شاخه‌های مختلف اقتصاد از جانب «مرکز خطرات» داشته باشند. این دفتر خدماتی که بانك دوفرانس در سال ۱۹۴۶ ایجاد کرده، عهده‌دار گردآوری اطلاعات مربوط به اعتباراتی است که بنگاههای اقتصادی گشوده‌اند. هر بنگاه بانکی که وامی به یك واحد اقتصادی داده است از طریق این مرکز می‌تواند از وضعیت اعتبارات اعطایی به مشتری از سوی سایر بنگاهها آگاهی پیدا کند.

قسمت دوم ــ شیوه‌های دخالت

سیاست پولی و اعتباری می‌تواند به شیوه‌های غیر مستقیم در نرخهای بهره

دخالت کند (سیاست نرخ تنزیل؛ سیاست *بازار باز*)، و به شیوه های مستقیم کلی دربارهٔ حجم اعتبار (نظارت بر نقدینگی بانکی؛ روش اندوخته های اجباری؛ تعیین حدود اعتبار) یا نظارت ترجیحی اعتبار مبادرت ورزد.

§ ۱. شیوه های غیرمستقیم:
تأثیر در نرخهای بهره

بانک مرکزی روی توزیع اعتبار اثر می گذارد، به این ترتیب که نرخهای بهره را تغییر می دهد؛ این سیاست نرخ تنزیل یا سیاست *بازار باز* است.

الف) سیاست نرخ تنزیل

بانکها می توانند برای تنزیل مجدد اسناد بازرگانی به بانک مرکزی روی آورند. نرخ تنزیل قیمت خدمت اعتبار کوتاه مدتی است که بانک مرکزی انجام داده است. نرخی که بانک مرکزی اعمال می کند منحصراً به شرایط عرضهٔ اسناد بازرگانی و به تقاضای نقدینگی بستگی ندارد، بلکه به عنوان عمل تنظیم کننده و هماهنگ سازنده و تقریباً همیشه غیرمستقیم در زمینهٔ اعتبار نیز تلقی می شود. بانک مرکزی نرخ تنزیل را هنگامی بالا می برد که بخواهد جریان توزیع اعتبار را توسط بانکهای سپرده آهسته کند، زیرا تهیهٔ نقدینگی را از آنها گرانتر می نماید؛ برعکس، وقتی که بخواهد در اعطای اعتبارات به اقتصاد تسهیلاتی پدید آورد، نرخ تنزیل را تنزل می دهد.

تورنتون[9]، اقتصاددان انگلیسی، برای نخستین بار شرح داده است که چگونه می توان نرخ تنزیل را برای نظارت بر اعتبار مورد استفاده قرارداد. بانک انگلستان، در آغاز بحران سال ۱۸۳۹ سیاست نرخ تنزیل مجدد را در مقیاس وسیع اعمال کرده است.

تغییر نرخ تنزیل موجب بروز واکنشهایی در بازارهای مختلف می شود. این موضوع را در حالت ترقی نرخ مورد بحث قرار می دهیم:

الف) در بازار پولی، ترقی نرخ از میزان اعتبارات اعطایی بانکها می کاهد و بر مقدار سپرده هایی که بر اثر پاداش بیشتر جلب شده اند، می افزاید؛

ب) در بازار کالاها، کارآفرینان، دلسرد و منصرف از استقراض نزد بانکها نه فقط گرایش به ایجاد کُندی در فعالیت خود دارند، بلکه همچنین برای آنکه نقدینگی به دست آورند، متمایلند محصولات خود را به قیمتی پایین تر بفروشند. ترقی نرخ بخصوص بازرگانان را ترغیب می کند تا از ذخایر خود بکاهند و این امر زمینهٔ تنزل قیمتها را آماده می سازد؛

پ) در بازار مالی، ترقی نرخ تنزیل موجب ترقی بهرهٔ بلندمدت و نرخ پیش فروشی نقد و همزمان بازخرید در تاریخ بعدی تصفیه در بورس می گردد؛

---

9. H. Thornton

ت) در بازار ارز، ممکن است ترقی نرخ تنزیل برای جلوگیری از خروج طلا و اسعار مورد استفاده قرار بگیرد و با جلب سرمایه‌های خارجی، ارز ملی را تقویت کند. این آثار مختص نرخ تنزیل را به هنگام بررسی روابط اقتصادی بین‌المللی در آینده ملاحظه خواهیم کرد.

در زمینهٔ داخلی، هدف ترقی نرخ تنزیل جلوگیری از رشد اقتصادی به صورت سفته بازی است. همین طور، هدف تنزل نرخ تنزیل تحریك «رونق» فعالیت اقتصادی است.

اما ضروری است شرایط کارآیی سیاست تنزیل روشن شود: مثلا در حالت ترقی نرخ، این کارآیی در صورتی بیشتر خواهد بود که:

الف. منابع دیگر اعتباری، یعنی وجوه ناشی از عمل «خلاف احتکار پولی»؛ اندوخته‌های واحدهای بزرگ اقتصادی به منظور تأمین مالی از منابع خود؛ سرمایه‌های رسیده از خارجه برای تحصیل پاداش بالاتر، پیدا نشود.

ب. شرایط عمومی رویدادهای اقتصادی نگذارد تا ترقی نرخ تنزیل در ترقی قیمتها جذب و مستهلك گردد. گاهی یك ترقی ملایم نرخ برای اقتصاد به منزلهٔ یك «ضربهٔ اخطار» به کار می‌رود و آثاری به بار می‌آورد و زمانی تأثیر سفته بازی به قدری زیاده از حد قوی است که ترقی شدید نرخ نیز نمی‌تواند نتایجی به دست دهد؛

پ. عملیات تنزیل مقام مهمی در بازار پولی پیدا می‌کند: در حال حاضر، شرایط اخیر به علل گوناگون به شرح زیر کمتر رعایت می‌شود:

ــ مساعده در حساب جاری به زیان تنزیل اسناد بازرگانی ترقی کرده است؛

ــ اسناد عمومی (اسناد خزانه) مقام برتر در دارایی اسنادی بانکها پیدا کرده‌اند و این امر تسهیلات فراوان تنزیل مجدد را برای آنها پدید می‌آورد؛

ــ بعضی از اسناد خصوصی به علت کیفیات خود به تنزیل مجدد احتیاج ندارند: بدین قرار است برگه‌های غیر بانکی یا پذیرش در قلمرو بازرگانی بین‌المللی (در انگلستان). در برابر این تحول، تمایل بر این است که تنزیل مجدد به صورت ابزار نظارت کیفی اعتبار درآید: بانك مرکزی بنا بر هر مورد خاص با تنزیل مجدد موافقت خواهد کرد (این تمایل در ایالات متحده ابراز می‌شود).

ب) *سیاست بازار باز*

این سیاست عبارت است از فروش و خرید اسناد عمومی و خصوصی در بازار آزاد، به قسمی که منابع موجود بانکها برای گشایش اعتبار کاهش یا افزایش پیدا کند.

ــ بانك مرکزی با خرید اسناد به امکانات اعتباری بانکهای سپرده که ذخایر آنها به صورت نقدینگی رو به ازدیاد است، می‌افزاید.

ــ بانك مرکزی، هنگامی که پول «آسان» است، با فروش اسناد، زمینهٔ اعتبار اعطایی بانکها را کاهش می‌دهد و اقدام به جذب پول می‌نماید.

به طور کلی، به نظر می‌رسد که برای بانك مرکزی، کاهش حجم پول از طریق سیاست *بازار باز* آسانتر است تا افزایش آن؛ در واقع، در دورهٔ کُندی فعالیت اقتصادی

کافی نیست که بانك مرکزی اسناد را خریداری کند و یا بانکهای سپرده بتوانند بر میزان اعتبارات خود بیفزایند، بلکه لازم است مشتریان آنها نیز آماده باشند وام بگیرند. بنابراین سیاست *بازار باز* در دورهٔ تورم مؤثرتر است.

همانا در *انگلستان* است که سیاست *بازار باز*، از ثلث دوم قرن نوزدهم، به طور اصولی و منظم مورد استفاده قرار گرفته است. این سیاست با سیاست نرخ رسمی تنزیل ارتباط دارد و بر کیفیات کار بازار پولی انگلستان متکی می باشد.

بانك انگلستان، هنگامی که بخواهد اعتبارات بانکی را محدود کند، اسناد را در بازار مالی به قسمی می فروشد که موجودی آنها کاهش یابد و به این ترتیب مؤسسات تنزیل[10] را که اسناد خصوصی و عمومی تنزیل و اسناد خزانه پذیره نویسی می کنند، ناگزیر می سازد تا به مساعده یا به تنزیل مجدد متوسل گردند. به این طریق بازار پولی را «در درون بانك»[11] قرار می‌دهد. چون نرخ تنزیل (نرخ بانك)[12] معمولا بالاتر از نرخ بازار پولی است، مؤسسات تنزیل نرخ وامها و به ویژه نرخ وامهای خود به اعتبار اسناد خزانه را بالا می برند؛ نرخ بازار پولی به سطح *نرخ بانك* بالا می رود و بانك انگلستان می تواند با افزایش *نرخ بانك* موجب ترقی نرخهای بهرهٔ کوتاه مدت بشود. نرخهای بهرهٔ اسناد خزانه بالا می روند. چون مطابق قرارداد، نرخهای پرداختی به صاحبان سپرده در بانکها همیشه پایین تر از *نرخ بانك* است، صاحبان سپرده ترغیب می شوند اسناد خزانه را پذیره نویسی کنند. بانکهای بازرگانی باید قسمتی از موجودیهای خود را به خزانه انتقال دهند و نظر به اینکه بانکهای بازرگانی[13] باید ضریب موجودی پولی ۸٪ و ضریب نقدینگی ۳۰٪ را رعایت نمایند، ناگزیرند اسناد را به فروش رسانند و این امر موجب ترقی نرخهای بهره می گردد، یعنی جریان افزایش مساعده را به اقتصاد کند می سازند و حتی از میزان آن می کاهند.

بانك انگلستان، هنگامی که بخواهد بر میزان نقدینگی بانکی بیفزاید، اسناد را در بازار پولی خریداری می نماید و به این ترتیب موجب تنزل نرخ بهره می شود و این جریان زمینهٔ سپرده های عمومی را در بانکها در برابر پذیره نویسی اسناد خزانه مساعدتر می کند؛ در نتیجه، نقدینگی بانکها افزایش می یابد و این بانکها می توانند بر میزان اعتبارات خود به اقتصاد بیفزایند.

در *ایالات متحده*، فدرال ریزروسیستم، سیاست *بازار باز*را برای نظارت بر ذخایر بانکهای عضو مورد استفاده قرار می‌دهد. عملیات را کمیتهٔ بازار باز فدرال[14] هدایت می کند. این کمیته شامل هفت نفر عضو از شورای رؤسای کل، ریاست عالیهٔ بانك فدرال ریزرو نیویورك و رؤسای کل چهار بانك دیگر فدرال ریزرو همراه با تعویض به نوبت و دوره ای است. کمیته هر سه هفته یك بار تشکیل می شود

10. Discount Houses
11. in the Bank
12. Bank rate
13. Clearing Banks
14. Federal Open Market Committee

و تصمیم می گیرد که آیا اعتبار را آسان تر یا ارزان تر یا سخت تر و گران تر نماید و بدین منظور عملیاتی را انجام می‌دهد. تصمیم در رهنمود خطاب به بانك فدرال نیو یورك تنظیم و تدوین می گردد و این بانك به خرید یا فروش اسناد مبادرت می‌ورزد.

در *فرانسه*، بانك دوفرانس بر طبق فرمان قانونی مورخ هفدهم ژوئن سال ۱۹۳۸ می تواند از اسناد عمومی و بعضی از انواع اسناد خصوصی قابل قبول در تنزیل به مقدار قابل معامله در کوتاه مدت از بازار آزاد بخرد یا بفروشد (رجوع شود به صفحات ۱۸۲-۱۸۳).

مداخلات بانك دوفرانس در بازار پولی، برخلاف آنچه در انگلستان می گذرد، بیشتر اوقات یك طرفه و فقط در یك جهت صورت گرفته و بدین سو گرایش داشته است که از ترقی نرخ بهره در بازار پولی جلوگیری کند. در واقع، چون بانکهای فرانسه به علت سهم زیاد اسکناسها در حجم پول و اهمیت جمع آوری سرمایه‌های موجود توسط خزانهٔ عمومی همیشه به بانك دوفرانس بدهکارند، این بانك احتیاج به دخالت بدین منظور را ندارد که بازار پولی را «در درون بانك قرار بدهد». نرخ تنزیل بانك دوفرانس همیشه پایین تر از نرخ بهرهٔ اسناد خصوصی است که نزد بانك تنزیل مجدد می شوند. به علاوه، بانکهای فرانسه اسناد عمومی میان‌مدت و بلندمدت در اختیار ندارند.

اجرای روش اندوخته‌های اجباری از آغاز سال ۱۹۶۷ بانك دوفرانس را رهنمون شده است تا آشکارا کمکهای اعطایی از طریق تنزیل مجدد به نرخ ثابت را از اقدامات همراه با نرخ متغیر در بازار پولی جدا و تفکیك کند و از این پس، این دخالتهاست که در درون دورهٔ اجرای ماهانهٔ ذخایر، تطبیق و تعدیل روزانهٔ نقدینگیهای بانکی را امکان‌پذیر می سازند. مؤسسهٔ نشر تا سال ۱۹۶۸ این هدف اساسی را داشت که احتیاجات بانکها را از حیث نقدینگی برآورده سازد. از سال ۱۹۶۷ بانك دوفرانس برای جذب نقدینگیهای اضافی دخالت می کند، زیرا وفور موجودیهای نقدی به بانکها امکان می‌داد تا به عنوان کمك فقط به نرخهای ثابت اکتفا کنند. در نتیجه، بانك برای حفظ نرخ بازار پولی در سطح نرخهای خارجی به صورت وام گیرنده در می آید.

ترقی نرخهای بین المللی، به ویژه نرخ دلارهای اروپایی، از آغاز ماه آوریل سال ۱۹۶۸ موجب ترقی نرخ عملیات مؤسسهٔ نشر در بازار پولی شد تا از حرکات سرمایه‌ها میان فرانسه و خارجه جلوگیری به عمل آید. از ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۶۸، به سبب جریان پیوستهٔ خروج ارز، نرخها به ترقی ادامه دادند و حتی بانك ناگزیر گردید بین ماههای سپتامبر و دسامبر میزان کمك خود را در بازار پولی سهمیه بندی کند.

بانك دوفرانس بر میزان اوراق بهادار جور که برای خرید یا وثیقهٔ عملیات وام خود می پذیرد، افزوده؛ یعنی در کنار اسناد خزانه، اسناد میان مدتی که کردی فونسیه دوفرانس و کردی ناسیونال منتشر کرده‌اند، و اسناد خصوصی از این پس، اسناد واجد ضمانت مشروط صندوق ملی بازارهای دولتی و اسناد قابل معامله و واگذاری اعتباری کوتاه‌مدت برای تنزیل و قابل قبول برای تنزیل مجدد را نیز می پذیرد.

§ ۲. شیوه های مستقیم: اقدام کلی در زمینهٔ حجم اعتبار

در اینجا منظور نظارت کمّی اعتبار است که با تعیین حقوق مراجعه به بانک مرکزی یا توسط کاربرد روش اندوخته‌های اجباری و یا تعیین حدود اعتبار، اجرا می‌شود.

الف) *تعیین حقوق مراجعه به بانک مرکزی*

بانک مرکزی با تعیین حقوق واگذاری اسناد به بانکهای سپرده برای تنزیل بر نقدینگی بانکی نظارت می‌کند. به این ترتیب، این بانکها به رعایت احتیاطهایی در اعطای اعتبارات ترغیب شده اند.

مجموعهٔ اقدامات در زمینهٔ نظارت بر اعتبار که از سال ۱۹۴۸ در *فرانسه* برای مبارزه با تورم اختیار شده، پرمعناترین مثال از این شیوه را به دست داده است.

دستورهای شورای ملی اعتبار در تاریخ بیست‌ونهم سپتامبر سال ۱۹۴۸ که به دفعات و به ویژه در سال ۱۹۵۱ تکمیل یا تصحیح و تنظیم گردیده، پایه‌های این سیاست را با مختصات زیر گذاشته‌اند:

الف) هر بانك متعهد است اندوخته‌ای از اسناد عمومی، حداقل برابر با ۹۵٪ ارزش این اسناد که در تاریخ سی ام سپتامبر سال ۱۹۴۸ در تصرف دارد، نزد خود حفظ کند و میزان افزایش سپرده‌های خود را حداقل با ۲۰٪ در خرید اسناد عمومی به مصرف مجدد برساند. بدین ترتیب، يك حد *پایین سرمایه‌گذاری در اسناد خزانه* تشکیل می‌شود: این رویه بانکها را در استفاده از تمام ارقام افزایش سپرده‌های خود برای اعطای اعتبار به سود مشتریان ممنوع می‌دارد و اجازه می‌دهد تا بخش بلااستفادهٔ سپرده‌ها در اختیار خزانه قرار گیرد.

شورای ملی اعتبار، در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۵۶، میزان اسناد عمومی را که مؤسسات بانکی باید به صورت دارایی اسنادی نگاهداری کنند به ۲۵٪ سپرده‌ها رسانید.

ب) حد *بالای تنزیل* مجدد برای هر بانك نزد مؤسسهٔ نشر برقرار شده است: این حد اندکی بالاتر از سطحی است که در اول اکتبر سال ۱۹۴۸ وجود داشت. اسناد مبین اعتبار میان‌مدت، اسناد مورد ضمانت دفتر رابط میان حرفه‌ای غلات، اوراق قرضهٔ تضمینی که به نفع خزانه پذیره نویسی شده اند و اسناد مبین طلب از خارجه مشمول این حد نمی‌شوند.

پ) يك «دریچهٔ اطمینان» پرخرج برای بانکداران به شکل تودیع برگهٔ تجاری در مؤسسهٔ نشر و به نرخ بالا و در حد ۱۰٪ تسهیلات تنزیل مجدد پیش‌بینی شده است. این همان «نرخ جهنمی» است؛ نرخ جریمهٔ بالاتر از این حد ۱۰٪ بازهم زیادتر است (نرخ فوق جهنمی).

شورای ملی اعتبار در ماه اکتبر سال ۱۹۶۰ آیین نامهٔ موجود را با ایجاد *ضرایب خزانه‌داری* تکمیل نموده است. بانکها از تاریخ سی‌ویکم ژانویهٔ سال ۱۹۶۱ موظف شده اند جمع کل متشکل در حساب بستانکاران خود به صورت داراییهای صندوق و در حساب بانك مرکزی، اسناد خزانه و دارایی اسنادی به شکل اسناد قابل تنزیل مجدد خارج از حد بالا (اسناد معرّف اعتبارات میان‌مدت، اسناد واجد امضای دفتر ملی رابط میان حرفه‌ای غلات) را در سطح برابر با لااقل ۳۰٪ سپرده‌های خود حفظ

کنند. هدف نظام جدید اجبار بانکها توسط خودشان به تأمین مالی قسمتی از اعتباراتی است که توزیع می نمایند و مشمول حد بالای تنزیل مجدد نیستند.

این نظام به وضعیتی منتهی شده است که، به استثنای اعتبارات صادراتی، سند تجهیز و تأمین کنندهٔ اعتبارات میان‌مدت کلا در داراییهای بانکهای متعدد مسدود می‌شد و تأمین مالی که با آن مطابقت می‌کرد توسط بانکها، از منابع خود آنها و بدون مراجعه به مؤسسهٔ نشر به عمل می‌آمد.

به دنبال بهبود وضعیت خزانهٔ عمومی، نرخ حد پایین اسناد خزانه از ۲۵٪ به تدریج به ۵٪ بدهی قابل مطالبه باز آورده شد.

ضریب خزانه‌داری می‌توانست برحسب رویدادهای اقتصادی تغییر کند و در سال ۱۹۶۳ تا ۳۵٪ بالا رفته بود.

از سال ۱۹۶۷، روش ذخایر اجباری جایگزین ضریب خزانه‌داری گردید، اما دارایی اسنادی کمینه متشکل از اسناد معرّف اعتبارات میان‌مدت، موقتاً حفظ شده است. بانکها باید ضریب حفظ اسناد نمایندهٔ اعتبارات میان‌مدت را رعایت کنند.

از این روش که در سال ۱۹۴۸ به اجرا گذاشته شد و در سالهای بعد تصحیح گردید، فقط حدود بالای تنزیل مجدد باقی مانده است؛ تجاوز از این حدود بالایی، نظام تنزیل به صورت ودیعه دیگر شامل تمایزی میان «نرخ جهنمی» تنزیل و «نرخ فوق جهنمی» نیست. فقط یك نرخ تنزیل در وضع ودیعه وجود دارد که در سطح $2\frac{1}{2}$٪ بالای نرخ تنزیل عادی معین شده است.

در *انگلستان*، از ماه ژوییهٔ سال ۱۹۵۸، شکل تازهٔ محدودیت در نقدینگی بانکها به وجود آمده است. بانك انگلستان اگر مناسب تشخیص دهد، می‌تواند از بانکها تقاضای تشکیل سپرده‌های ویژه[15]، موافق با درصد معینی از جمع سپرده‌های در اختیار آنها را بکند.

ب) *روش اندوخته‌های اجباری*

بانك مرکزی یا عاملان مدیرهٔ اعتبار، بانکها را ناگزیر می‌سازند تا بخش معینی از سپرده‌هایی را که دریافت می‌دارند به حساب بستانکار خود در بانك مرکزی حفظ کنند. این روش که در ابتدا برای سپرده گذاران به منزلهٔ ضمانت تلقی می‌شد، اینك به صورت ابزار تنظیم نقدینگی بانکی درآمده است؛ در واقع، مقامات پولی می‌توانند ضریب اندوخته را با توجه به رویداد اقتصادی تغییر بدهند.

روش اندوخته‌های اجباری در *ایالات متحده* از تاریخ تصویب قانون فدرال ریزرو در سال ۱۹۱۳ به مرحلهٔ اجرا درآمده است و فقط بانکهای بازرگانی عضو فدرال ریزرو موظفند اندوخته‌ای در بانك فدرال ریزرو حوزهٔ خود حفظ کنند.

ضریب اندوخته، برحسب آنکه منظور سپرده‌های دیداری ($16\frac{1}{2}$٪ در بانکهای شهری و ۱۲٪ در بانکهای روستایی) یا سپرده‌های مدت‌دار (۴٪) باشد، تغییر می‌پذیرد. بانکهای عضو، از سال ۱۹۶۰،

---

15. special deposits

می‌توانند سکه‌ها و اسکناسهایی را نیز که در صندوق خود دارند به حساب بیاورند.

هر بانك که نتواند تعهد تشکیل اندوختهٔ خود را رعایت کند، می‌تواند در برابر سپردهٔ اوراق بهادار ایالات متحده یا اسناد بازرگانی از بانك فدرال ریزرو حوزهٔ عمل خود وام بگیرد.

شورای رؤسای کل سیستمِ ریزرو حق دارد ضرایب اندوخته را در حدود وسیع تغییر بدهد. این تغییر از سال ۱۹۳۳ به عنوان ابزار سیاست مقابله با رویدادهای اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته است. به این ترتیب، ضرایب اندوخته سه بار در دوره‌های کسادی پس از جنگ (۱۹۵۳-۱۹۵۴؛ ۱۹۵۷-۱۹۵۸؛ ۱۹۶۰-۱۹۶۱) کاهش یافت و برعکس، در دورهٔ رشد افزایش پیدا نکرد.

در *فرانسه*، روش اندوخته‌های اجباری به موجب فرمان مورخ نهم ژانویهٔ سال ۱۹۶۷ اختیار شده است. بانکها و کلیهٔ مؤسساتی که سپرده‌های مردم را دریافت می‌دارند، باید میزان معینی از دارایی برابر با درصد مشخصی از بدهی قابل مطالبهٔ دیداری یا کوتاه‌مدت (حسابهای چك، حسابهای جاری، حسابهای بانکها و نمایندگیهای مستقر در خارجه، حسابهای دفترچه‌ای، حواله‌ها و بروات و حسابهای با سررسید ثابت که مهلت اولیهٔ آنها کمتر از سه سال است) خود را در حساب بدون پاداش در بانك دوفرانس نگاهداری نمایند. نرخ کمینهٔ اندوخته‌ها برای حسابهای چکها، حسابهای جاری و حسابهای بستانکار متفرقه ۴/۵٪ و برای سایر دیون قابل مطالبه ۲٪ معین شده است.

محاسبهٔ میزان وجوهی که باید در حساب نگاهداری شود براصل میانگینهای دوره‌ای ماهانه مبتنی است. این دوره از بیست‌ویکم هر ماه تا بیستم ماه بعد ادامه می‌یابد. این طرز محاسبه به بانکها اجازه می‌دهد تا طی دورهٔ واحد مأخذ، از اندوخته‌های خود برای مقابله با مضیقه‌های گذرای خزانه‌داری استفاده و برداشت کنند. دارایی بانکها می‌تواند در اوقات فراوانی و گشایش مالی خزانه از نو تشکیل شود.

نرخ کمینهٔ اندوخته‌ها می‌تواند توسط مؤسسهٔ نشر تغییر یابد. این مؤسسه می‌تواند برای هر نوع دین قابل مطالبه نسبتهای مختلف را که از ۱۰٪ تجاوز نکند، مقرر بدارد. در ماه نوامبر سال ۱۹۶۸، بانك ضرایب اندوخته برای سپرده‌های دیداری را به ۵/۵٪ و برای سایر دیون قابل مطالبه به ۲/۵٪ رسانیده است. در نتیجهٔ این اقدامات، بانکها ناگزیر شدند بیش از یك میلیارد فرانك بر داراییهای خود نزد بانك دوفرانس بیفزایند و این امر موجب پیدایش مضیقه در اعتبار گردید و در مقابل، سبب ازدیاد بی‌رویهٔ تقاضا شد. در ماه ژوئن سال ۱۹۷۰، ضرایب اندوخته به ترتیب ۶/۵٪ و ۱/۵٪ بوده است.

از تاریخ دهم ژوییه تا بیستم سپتامبر سال ۱۹۶۸، بانك، سپرده‌های ارزی افراد خارجی مقیم کشور را، با نرخ کمینهٔ ۱۰٪ به منظور جلوگیری از خریدهای پیش از وقت ارز، مشمول اندوخته‌های اجباری کرد.

تأسیس روش اندوخته‌های اجباری همراه است با حذف تدریجی و مرحله به مرحلهٔ «حد پایین» اسناد خزانه و نیز تشکیل دارایی اسنادی کمینه مرکب از اسناد مبین اعتبار میان‌مدت. مؤسسات بانکی باید نسبت کمینه میان دارایی اسنادی میان‌مدت و بلافاصله قابل تنزیل مجدد و میزان دیون قابل مطالبهٔ خود رعایت نمایند. نرخ این «ضریب کسر» که در ابتدا ۲۰٪ معین شده بود، تدریجاً به ۱۳٪ کاهش یافت و سپس تا ۱۶٪ بالا برده شد (ژوئن سال ۱۹۷۰).

پ) «محدودیت» اعتبار

این دقیق ترین شکل اقدام کلی در زمینهٔ اعتبار است: مقامات پولی کمك بیشینه ای را که می توانند به بانکها بدهند با نرخ ترقی تقاضاهای اعتبار طی دورهٔ مشخص، تعیین می کنند.

«محدودیت» اعتبار در دورهٔ تورم شدید یا بحران موازنهٔ پرداختها اجرا گردیده است و میزان تأثیر آن به سرعت بروز نتایج آن در توزیع اعتبار بستگی دارد.

این اقدام در *فرانسه*، از ماه فوریهٔ سال ۱۹۶۳ تا ماه ژوئن سال ۱۹۶۵، در زمان «برنامهٔ تثبیت» صورت گرفته است. در آن موقع، بانکها دعوت شدند که بر میزان کلی اعتباراتی که در سرزمین اصلی توزیع می نمایند، بیشتر از ۱۰٪ در سال نیفزایند.

از آغاز ماه نوامبر سال ۱۹۶۸، محدودیت اعتبار از نو در فرانسه رواج پیدا کرده است. در مقایسه با شاخص ۱۰۰ مربوط به میزان تقاضای کمك در ماه سپتامبر سال ۱۹۶۸، تقاضای هر نوع اعتبار کوتاه‌مدت و نیز اعتبارات میان‌مدت و بلندمدت که نه قابل واگذاری برای تنزیل به بانك دوفرانس و نه قابل انتخاب در بازار رهنی باشند، نمی بایستی در سی ویکم دسامبر سال ۱۹۶۸ بیشتر از ۴٪ و در سی ویکم دسامبر سال ۱۹۶۹ بیشتر از ۷٪ افزایش یابد.

این محدودیت طی سال ۱۹۶۹ به تدریج به اعتبارات میان‌مدت و قابل تنزیل مجدد، به وامهای قابل انتخاب در بازار رهنی، به اعتبارات مربوط به تجهیزات و جزئاً به عملیات بانك اعتبار کشاورزی بسط پیدا کرده است.

فرمان مورخ پنجم فوریهٔ سال ۱۹۷۰، به منظور تضمین اجرا و مجازات تجاوز از حدود مقرر بر ترقی اعتبارات بانکی، به بانك دوفرانس اختیار داده است که بر بانکها و مؤسسات مالی و نیز مؤسسات اعتباری، دارای اساسنامهٔ قانونی ویژه که هنجارهای محدودیت اعتبار را در مورد تشکیل سپرده ها رعایت نمی کنند، تشکیل سپرده های خاص بدون پاداش را تحمیل نماید؛ میزان این سپرده برحسب موارد تجاوز و تواتر آن معین می شود.

محدودیت اعتبار در پایان ماه اکتبر سال ۱۹۷۰ از میان رفت؛ با این همه، شورای ملی اعتبار برای آنکه از توزیع افراطی اعتبار اجتناب شود، تنزل حدود بالای تنزیل مجدد بانکها نزد مؤسسهٔ نشر و اصل تأسیس اندوخته‌های اجباری دربارهٔ وامهای اعطایی بانکها و مؤسسات مالی را تصویب کرد.

§ ۳. سیاست ترجیحی اعتبار

این سیاست، مانند شیوه های پیشین، این هدف را ندارد که به بهای تحمیل خطر احتمالی بر کلیهٔ وام‌گیرندگان و بدون ملاحظه و توجه به میزان فایدهٔ این وامها، به طرزی کلی در زمینهٔ اعتبار عمل کند.

این سیاست قصد دارد اعتبار را به سوی موارد استعمالی هدایت کند که برای اقتصاد ملی نافع یا تولیدی تشخیص داده شده است و از مصارفی که به سبب رویدادها یا نیازمندیهای توسعهٔ اقتصاد ملی شوم و بدفرجام یا دارای فایدهٔ اندك باشند، منحرف سازد.

بهگزینی از طرق مختلف انجام می گیرد: نرخ بهرهٔ ترجیحی؛ اختیارات کم یا بیش وسیع در تنزیل مجدد نزد بانك مرکزی؛ توصیه به بانکها برای اقدام به کمك.

در فرانسه، نظارت ترجیحی یا «کیفی» پس از کسب آزادی به مرحلهٔ اجرا در آمد: تصمیم کلی مورخ نهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۷ یك سلسله اجازه های قبلی از بانك دوفرانس را برقرار کرد و برای مساعدت به بعضی از شاخه های فعالیت و جلوگیری از برخی دیگر و ایجاد دلسردی در ذخیره سازی تدابیری اتخاذ کرد. به این ترتیب، شورای ملی اعتبار می‌خواست بهبود اقتصاد فرانسه را تحریك نماید. اما، در سال ۱۹۴۸، شورای ملی اعتبار، پس از اعادهٔ رونق به اقتصاد، هماهنگ با سیاست اقتصادی عمومی دولت به اقدامات دارای جنبهٔ مقداری دست زد.

در انگلستان، بر اثر تمرکز دستگاه بانکی و انضباط بانکها و همکاری سنتی بانك انگلستان و خزانه‌داری، زمینهٔ مساعد برای اجرای سیاست ترجیحی اعتبار آماده شد. بانك انگلستان «اگر این سیاست را به نفع عمومی ضروری ببیند، می تواند اطلاعاتی از بانکداران بخواهد و توصیه هایی بدانها بنماید» (مادهٔ ۴ قانون بانك انگلستان، سال ۱۹۴۶).

با این همه، سیاستِ ترجیحی اعتبار از تطبیق اعتبار در مقیاس کلی با رویدادهای اقتصادی ناتوان بوده و به این علت است که در حال حاضر در محدودهٔ اقدامات مقداری عمل می کند.

به علاوه، نظارت بهگزیدهٔ اعتبار، اصولا، دربارهٔ بعضی از بخشهای فعالیت به شرح زیر صورت می گیرد:

ــ بخش اعتبار مصرفی: تأمین مالی فروشهای اقساطی از طریق تعیین میزان اعتبارات موجود برای شرکتهای تأمین مالی یا با واسطهٔ شرایط وام (اهمیت میزان پرداخت اولیه؛ مدت بیشینهٔ وامها) نظارت می شود؛

ــ بخش ساختمان غیرمنقول: در فرانسه، وامهای مختص ساختمان از مزایای خاص مدت و نرخ مناسب برخوردار می شوند و در بانك دوفرانس بیرون از حدود بالا قابل

تنزیل مجدد هستند؛

ــ بخش اعتبار صادراتی: بیشتر اوقات از نرخ ترجیحی و امکانات تنزیل مجدد نزد بانك دوفرانس استفاده می کند.

نظارت ترجیحی می تواند بر عملیات انفرادی نیز اعمال شود. در فرانسه، بانکها باید پیش از گشایش هرگونه اعتبار که مجموع کمك را فقط به یك مؤسسهٔ اقتصادی به سطح معین برساند (در حال حاضر ده میلیارد فرانك)، از بانك دوفرانس کسب اجازه نمایند.

قسمت سوم ــ میزان تأثیر سیاست پولی

در حال حاضر، سیاست پولی به منزلهٔ ابزار اساسی سیاست اقتصادی عمومی هر کشور تلقی شده و تجربیات مختلف طی نیم قرن کارآیی آن را ثابت کرده است. با این همه، به تازگی مباحثات و مشاجرات توجه را به سوی متناسب ترین کیفیات دخالت مقامات پولی برای تأمین کارآیی این سیاست کشانیده است.

الف) تا بحران سال ۱۹۲۹، اگر سیاست پولی یگانه ابزار سیاست اقتصادی هم نبود، به منزلهٔ مهم ترین وسیله به شمار می رفت. تغییرات نرخ تنزیل و سیاست *بازار باز* نه فقط برای جلوگیری از ترقی قیمتها و تحریك فعالیت اقتصادی در حالت کسادی، بلکه به جهت دفاع از نرخ ارز در وضع عدم تعادل تراز پرداختها به کار رفته است.

می توان گفت که این سیاست از سال ۱۹۳۰ رها گردید. از یك سو این حقیقت درك می شود که این سیاست ضمن قطع سریع «بحران بزرگ» هم در ممانعت از بحران و هم در احیای رونق و پیشرفت موفقیت نیافته است. از سوی دیگر، کینز بیشتر یك جریان فکری مساعد با سیاست مالی را الهام می بخشید تا سیاست پولی را: نظریه های کینز نشان می دهند که اضافه بودجه در ارتباط با فراوانی و گشایش پولی همان اثر ضد تورمی تعادل بودجه، همراه با سیاست محدودیت اعتبار را اعمال می کند. در نتیجه، گرایش به حفظ نرخهای بهره در سطح پایین و ثابت پدید آمد تا میل به سرمایه گذاری تشویق شود و از طریق تغییر در میزان دریافتی و مخارج دولت روی سطح فعالیت اقتصادی تأثیر گذارد.

پس از جنگ جهانی دوم، میزان دیون عمومی به قدری زیاد بود که با وجود مقتضیات تورمی، برای آنکه بارهزینهٔ قروض سنگین تر نشود و به منظور حفظ اعتماد نسبت به اعتبار عمومی و نهادهای مالی دارندهٔ اوراق قرضهٔ دولتی، دولتها به هیچ وجه

نخواستند نرخ بهره را بالا ببرند. سیاست انگلیسی «پول ارزان»[16] این گرایش را نشان می‌دهد: نرخ تنزیل بانك انگلستان، از سال ۱۹۳۲، ۲٪ معین شده بود؛ این نرخ پس از اکتبر سال ۱۹۳۹ همان ۲٪ باقی ماند. نرخ «اسناد خزانه»[17]، ۰/۵۰٪ تعیین شده بود: بانك انگلستان با واسطهٔ خریدار ویژه[18] اسناد خزانه را خودکارانه به این نرخ خریداری می‌کرد و همیشه می‌توانست این اسناد را به نقدینه مبدل سازد.

همین طور، در *ایالات* متحده، فدرال ریزروسیستم پشتیبانی خود را از بهای اسناد عمومی، که به مقدار بسیار زیاد توسط بانکها خریداری شده بود، اعلام کرد. اسناد دیون برخوردار از حمایت بانك مرکزی و موجود در دارایی اسناد مؤسسات اعتباری، صورت پول را پیدا کرده بود و همیشه امکان داشت آنها را به قیمتی که از پیش برقرار شده و غیرقابل تغییر بود، مورد معامله قرار داد.

از آغاز سال ۱۹۵۰،ما شاهد احیای مجدد سیاست پولی به منظور مبارزه با تورم ناشی از جنگ کره و نتایج آن می‌شویم. این سیاست برملاحظات زیر اتکاء داشت:

الف) هنگامی که سطح مالیات هنوز هم بسیار بالاست، تأمین اضافه بودجه برای تسلط مؤثر بر نیروهای تورمی ممکن نیست؛

ب) در حالت تورم شدید دشوار است که بودجه یکباره به نظم درآید: سیاست اعتباری مهلت ضروری برای اخذ تصمیمات لازم بودجه‌ای را فراهم می‌آورد؛

پ) سیاست پولی انعطاف‌پذیرتر از سیاست بودجه است، زیرا سیاست اخیر تصمیمات پارلمانی را ایجاب می‌کند و غیرقابل برگشت است، به این معنی که افراد ذینفع در مخارج عمومی به هنگام ضرورت قویاً با تضییقات بودجه مخالفت می‌ورزند؛

ت) سیاست بودجه‌ای پیش از هر چیز در اقتصاد داخلی انعکاس پیدا می‌نماید، حال آنکه اقدام در زمینهٔ نرخهای بهره و اعتبار، مستقیماً روی تراز پرداختها اثر می‌گذارد؛

ث) یك سیاست پولی انعطاف‌پذیر برای تحریك و تسهیل رشد اقتصادی، ترك یك سطح نرخ بهرهٔ به قدر کفایت ضعیف را الزام‌آور نمی‌کند؛ کافی است که نرخها بتوانند برحسب رویدادهای پولی تغییر بپذیرند. میزان تأثیر تغییرات نرخ بهره منوط به

16. cheap money
17. Treasury Bills
18. Special Buyer

نتایج حاصله از تصمیمات پس اندازکنندگان و وام گیرندگان و به ویژه در تصمیمات «نهادهای سرمایه گذاری» است که بر عرضهٔ اعتبارات تسلط داشته و نسبت به تغییرات ناچیز نـرخها حساسیت دارند. کافی است که عدم یقین نسبت به نرخها در بازار پولی اعاده گردد.

بازگشت به سیاست پولی فقط عبارت از این نبوده که نرخ تنزیل تا آن زمان تغییرناپذیر را از بن بست خارج سازد، بلکه عبارت از استفادهٔ همزمان از کلیهٔ روشهای سیاست پولی (محدودیت کلی اعتبار؛ نظارت بهگزیده) بوده است.

سیاست اعتباری در ایالات متحده به دنبال قرارداد مورخ چهارم ماه مارس سال ۱۹۵۱ بین قسمت خزانه و فدرال ریزروسیستم به طرزی قاطع تغییر پیدا کرده است: نرخ رسمی تنزیل بانکهای فدرال ریزرو بالا برده شد؛ سیاست *بازار باز* سیستم ریزرو به شکلی تغییر یافت که خرید اوراق بهادار دولتی، که سیستم بدان اقدام می کرد، کاهش پیدا کند و در نتیجه امکان استفاده از اندوخته های بانکها محدود شود؛ اوراق قرضه‌ای که به طور معمول قابل انتقال بودند، به اوراق قرضهٔ غیرقابل معامله و قابل واریز، در میزان محدود، تبدیل و تثبیت شده بودند.

در ماه نوامبر سال ۱۹۵۱، دولت محافظه کار انگلیس، مقدمات سیاست جدید پولی را تهیه کرد. سر استفرد کریپس[19]، از سال ۱۹۴۷، از نرخ زیاده پایین پول در بازار بلندمدت صرف نظر نمود و از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹، بازده اسناد دولتی از ۲/۵٪ به ۴٪ بالا برده شد. با این همه، نرخها در بازار کوتاه مدت به صورتی افراطی ناچیز باقی مانده بود.

آقای باتلر[20] وزیر دارایی دولت محافظه کار، در ماه نوامبر سال ۱۹۵۱، نرخ تنزیل بانک انگلستان را از ۲٪ به ۲/۵٪ بالا برد. بانک انگلستان اعلام کرد که «خریدار ویژه» او دیگر به صورتی نامحدود در بازار پولی دخالت نمی کند، بلکه حق تأمین موجودیهای بازار را به تشخیص وصلاحدید بانک، برای خود محفوظ می‌دارد؛ با این وصف، بانک انگلستان قبول می کرد که به مؤسسات تنزیل مساعده هایی به اعتبار اسناد خزانه به نرخ ۲٪، حداقل برای هشت روز اعطا کند. وام مواج با انتشار قرضهٔ یك میلیارد لیره ای (اسناد دولتی تضمینی ۱/۷۵٪) به تاریخهای مختلف و منحصراً قابل پرداخت به اسناد خزانه کاهش داده شد. به این طریق، نقدینگیهای بانکها به سطحی تقلیل یافت که از کمینهٔ قراردادی ۳۰٪ سپرده های کلی تجاوز نمی کرد و وام مواج به نسبتهای عملی تر تنزل پیدا نمود. سرانجام، نظارتهای کیفی تشدید گردید. در یازدهم مارس، وزیر دارایی اعلام کرد که بانک انگلستان نرخ رسمی خود را از ۲/۵٪ به ۴٪ رسانیده است. از آن زمان، نرخ تنزیل بانك، برای رعایت تغییرات وضع اقتصادی به دفعات تغییر یافته است.

در فرانسه نیز وضع همین طور بوده و نرخ تنزیل و نرخهای جریمه یا مساعده به اعتبار اسناد

---

19. Sir Stafford Cripps
20. Butler

برحسب جنبه‌های گوناگون رویدادهای پولی یا اقتصادی تغییر نموده است.

در ایالات متحده، از آغاز سال ۱۹۶۰، سیاست پولی هم برای اقدام مجدد و ادامهٔ فعالیت اقتصادی ناشی از کسادی (۱۹۶۲-۱۹۶۳) وهم برای جلوگیری از گرایشهای تورمی خطرناك (۱۹۶۶) مورد استفاده قرار گرفته است.

ب) سیاست پولی از مجاری مختلف در تقاضای کلی اثر می‌گذارد:

ــ این سیاست شرایط اعتبار (نرخ بهره و مدت اعتبار) را تغییر می‌دهد و به این ترتیب مخارجی را که براساس اعتبار تأمین شده است، خواه مخارج مصرفی یا مخارج سرمایه‌گذاری (ساختمان؛ خرید کالاهای تجهیزاتی و تشکیل ذخایر) زیاد یا کم می‌کند؛

ــ این سیاست، «موجودی» اعتبارات را تغییر می‌دهد، یعنی دسترسی به اعتبار را از سوی وام‌گیرندگان آسان‌تر یا دشوارتر می‌سازد؛

ــ این سیاست می‌تواند روی پیش‌بینیهای عاملان اقتصادی نیز اثر بگذارد.

همچنین، سیاست پولی باید روابط مختلف موجود میان نرخ بهره و موجودی اعتبار را از یك سو و انواع گوناگون اعتبارات و نهادهای مالی را از سوی دیگر، در نظر بگیرد و عرضهٔ اعتبار از سوی بانکهای بازرگانی، تغییرات در موجودیهای نقدینهٔ عاملان اقتصادی، تغییرات در پس‌انداز نقدینه یا کوتاه‌مدت و تغییرات در مقدار عرضهٔ پول را در اقتصاد مورد توجه قرار دهد.

با این وصف، مکتب شیکاگو که میلتن فریدمن بنیادگذار آن می‌باشد، چند سالی است با تأکید خاطرنشان می‌سازد که تنظیم فعالیت اقتصادی باید توسط نظارت بر رشد حجم پول اجرا شود. ثبات اقتصاد به شرطی به دست می‌آید که مقامات پولی رشد مقدار کل پول را به نرخ مُعین حفظ کنند، یا تغییرات نرخ رشد این مقادیر را در درون نوار باریکی محدود نمایند.

نظریات فریدمن و مکتب او را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

ــ سیاست بودجه‌ای به هیچ‌وجه تأثیری در تنظیم فعالیت اقتصادی ندارد. بررسیهای اقتصادسنجی نشان می‌دهند که در ایالات متحده همبستگی آماری مهمی میان تحول بعضی از متغیرهای معرّف سیاست بودجه‌ای و تحول بعدی «محصول ناخالص ملی» برحسب پول وجود ندارد. برعکس، این حقیقت درك می‌شود که تغییر در حجم پول، با تأخیر زمانی شش ماهه، تغییراتی را در محصول ناخالص ملی به دنبال می‌آورد. هنگامی که حجم پول در ایالات متحده افزایش یا کاهش می‌یابد، ترقی یا تنزل اوراق بهادار قابل معامله در بورس و یك پیشروی یا قهقرا در محصول ناخالص ملی به قیمتهای جاری، با سرعت مکفی و با اختلاف زمانی تقریباً شش‌ماه پدید می‌آید. بنابراین،

حجم پول از نظر تنظیم اقتصاد اهمیت اساسی دارد.

ـ در باب سیاست پولی، بانکهای مرکزی میل دارند با تغییرات طبیعی نرخهای بهره مخالفت کنند. درواقع، هنگامی که عوامل برای ایجاد رشد در محصول ناخالص ملی برحسب پول با یکدیگر در می‌آمیزند، نرخهای بهره گرایش به ترقی دارند؛ و اما، در این موقع است که بانکهای مرکزی به حمایت از قیمتهای خرید و فروش اسناد دولتی ـ که معمولا می بایستی تنزل پیدا کنند ـ متمایل هستند و در نتیجه حجم پول را متورم می سازند و تورم را تشدید می نمایند. بنابراین، بانکهای مرکزی باید در خرید یا فروش اوراق قرضه یا اسناد دولتی، تحت نفوذ شرایط بازار این اسناد قرار نگیرند و فقط به تحول حجم پولی که مطلوب تشخیص می‌دهند، توجه کنند.

ـ سیاست پولی باید توسط مقامات پولی به قسمی رهبری شود که حجم پول با نرخ منظم، اندکی بالاتر از افزایش محصول ناخالص ملی برحسب مقادیر واقعی باشد. به این ترتیب، به عقیدهٔ فریدمن سیاست پولی امریکا می بایستی یك افزایش سالانهٔ حجم پول و در حدود همان رقم نرخ رشد تقاضای داخلی به قیمتهای ثابت (تقریبا ۴٪) به اضافهٔ ۱٪ را امکان‌پذیر گرداند.

نظارت بر حجم پول، به نظر مکتب شیکاگو، این مزیت را نیز عرضه می‌دارد که تورم ناشی از ترقی هزینه‌ها را مهار می کند، حال آنکه سیاست ریاضت بودجه‌ای قادر نیست این کار را انجام دهد.

نظریات فریدمن و مکتب شیکاگو از دیدگاههای مختلف بدین شرح مورد ایراد و اعتراض قرار گرفته‌اند: بحث دربارهٔ نتیجه‌گیریهای بررسیهای اقتصاد سنجی؛ مشکل تعریف «حجم پول» که بجاست نظارت شود؛ انعطاف ناپذیری سیاستی که اثر تغییرات نرخ بهره و موجودی اعتبار در بخشهای مختلف اقتصاد را در نظر نمی گیرد.

این مطلب فقط باقی می‌ماند که نظریات مورد پشتیبانی و تأیید مکتب شیکاگو این ضرورت را نشان داده است که نباید از اهمیت آهنگ رشد حجم پول برای ثبات اقتصاد غافل شد و تنظیم حجم پول یکی از عناصر هر سیاست پولی مؤثر است.

تجربیاتی که طی سالهای اخیر در کشورهای متعدد به دست آمده است به نتیجه‌گیریهایی چند دربارهٔ راهنمایی سیاست پولی بدین شرح می‌رسد:

الف) در هر اقتصاد جدید، هدف سیاست پولی نباید فقط نظارت بر عرضهٔ پول، یعنی بنابه تعریف، مجموع اسکناسهای در گردش و سپرده‌ها باشد، بلکه *نقدینگی مجموعهٔ اقتصاد* را نیز که حاکم بر تصمیمات خرج اشخاص اقتصادی است، باید در نظر بگیرد. چنان که *گزارش رادکلیف* این نکته را متذکر می شود و نویسندگان این گزارش مفهوم نقدینگی کلی را به عنوان اساس تحلیل خود منظور داشته‌اند، تصمیمات قاطع و تعیین کننده و مؤثر بر سطح تقاضای کلی به هیچ وجه به مقدار پول موجود بستگی ندارد، بلکه به مقدار پولی که عاملان اقتصادی امیدوارند بتوانند در اختیار داشته باشند، یا به کسب درآمد (مثلا توسط فروش)، یا تملك داراییهای خود و یا استقراض وابسته

است. این نتیجه‌گیری مشابه است با آنچه از تحلیل گرلی و شا دربارهٔ «واسطه‌های مالی» ناشی می‌شود.

بنابراین، نظارت بر نقدینهٔ کلی متضمن نظارت بر وامهای کلیهٔ نهادهای مالی است.

از این دید، تغییر در نرخهای بهره فقط تغییر در تقاضای سرمایه، مؤثر بر هزینه را به بار نمی‌آورد، بلکه همچنین و به ویژه محرك تغییراتی در نقدینگی نهادهای مالی، بنگاههای بازرگانی و عاملان اقتصادی می‌باشد. در واقع، این تغییرات متضمن تغییراتی در ارزش سرمایه‌ای داراییهای تحت تصرف آنهاست: ترقی نرخها ارزش دارایی را پایین می‌آورد؛ تنزل نرخها ماندهٔ ترازنامه را تقویت می‌کند. بیش از عرضهٔ پول، «ساختار نرخهای بهره مهرهٔ اصلی عمل پولی است» (*گزارش رادکلیف، صفحهٔ* ۱۳۴).

با این وصف، تأثیر در نرخهای بهره به هیچ‌وجه نباید منحصر به نظارت در آهنگ رشد حجم پول باشد.

ب) سیاست پولی باید هماهنگ با تصدی دیون عمومی باشد: عرضهٔ افراطی اسناد کوتاه‌مدت که خیلی نقدینه‌اند و شبه پول را تشکیل می‌دهند، از هرگونه مبارزهٔ مؤثر برضد تورم ممانعت به عمل می‌آورد. تضمین دیون عمومی با تبدیل و تثبیت اسناد دولتی اعمال نفوذ در نقدینگی کل اقتصاد را امکان‌پذیر می‌گرداند.

پ) سیاست نرخهای بهره و اقدامات کمّی غالباً مکمل یکدیگرند، هم به این علت که در پایان کار، هزینهٔ عملیات تغییر پیدا می‌کند و نیز بدین سبب که این دو مجموعه تدابیر مؤثر بر مجاریی است که نقدینگی اقتصاد از آن طرق افزایش یا کاهش می‌یابد. اختلاف در نرخهای بهره برحسب انواع عملیات مالی سرچشمهٔ عدم تعادل در تأمین مالی اقتصاد می‌باشد و از کارآیی سیاست پولی می‌کاهد.

ت) نظارت بر اعتبار مصرفی، از حیث نتایجی که به بار می‌آورد، هم مؤثر و هم سریع است؛ اما بر تقاضایی که از چند صنعت به عمل بیاید و برنامه‌های تولید کوتاه‌مدت و بلندمدت این صنایع بتوانند از عدم تداوم یا عدم یقین لطمه ببینند، اثر می‌گذارد. به علاوه، این صنایع غالباً دارای بهره‌وری نسبتاً بالا و ترقی فنی مهم می‌باشند. بنابراین، بجاست این ابزار سیاست پولی با احتیاط مورد استفاده قرار گیرد.

سیاست پولی اکسیر نیست و در کنار مزایا، محدودیتهایی نیز دارد. میزان تأثیر این سیاست نه فقط به شرایط اجرا، بلکه همچنین به اهمیت آن نسبت به سایر روشهای دخالت در سیاست اقتصادی عمومی دولت بستگی دارد.

کتابشناسی

Banque des Règlements Internationaux, *Huit banques centrales européennes*, P.U.F., 1963.

R. Barre, L'efficacité de la politique monétaire, *Revue économique*, sept. 1961.

P. Dieterlen, *Quelques enseignements de l'évolution monétaire française de 1948 à 1952*, Paris, A. Colin, 1954.

S. Guillaumont-Jeanneney, *Politique monétaire et croissance économique en France*, Paris, A. Colin, 1969.

— M. Friedman et la politique monétaire automatique, *Cahiers de l'I.S.E.A.*, Paris, 1961 (suppl. série A 12).

J. Rueff, La régulation monétaire et le problème institutionnel de la monnaie, *Revue d'Economie politique*, janvier 1953.

— Eléments pour une théorie du taux d'escompte et de la balance des comptes, *Revue économique*, juillet 1957.

R. Marjolin, J. Sadrin et O. Wormser, Rapport sur le marché monétaire et les conditions du crédit, *La Documentation française*, juin 1969.



J. Ascheim, *Techniques of Monetary Control*, Baltimore, John Hopkins Press, 1961.

C.E.D., *Money and Credit (Report of a Commission on Money and Credit)*, Prentice Hall, 1961.

M. Friedman, The Role of Monetary Policy, *The American Economic Review*, mars 1968.

Sur les thèses de M. Friedman, on consultera les divers articles parus dans la *Federal Reserve Bank of St. Louis Monthly Review* (août 1969, novembre 1969, janvier 1970).

H. G. Johnson, Monetary Theory and Policy, *The American Economic Review*, juin 1962.

— *Money, Trade and Economic Growth*, Allen & Unwin, 1962.

— *Essays in Monetary Economics*, Harvard University Press, 1967.

R. S. Sayers, *Modern Banking*, Oxford, Univ. Press.

— *Central Banking after Bagehot*, 1956.

— Monetary Thought and Monetary Policy in England, *The Economic Journal*, déc. 1960.

M. Rist, *La Federal Reserve et les difficultés monétaires d'après guerre. 1945-1950*, A. Colin, 1952.

Report of the Committee on the Working of the Monetary System (Rapport Radcliffe), Londres, H.M.S.O., août 1959.

فصل پنجم

تأمین مالی اقتصاد

در پایان بررسی رویه‌های ایجاد پول و اعتبار جا دارد دیدی کلی از چگونگیها و مدارهای تأمین مالی اقتصاد پدید آید و تحلیلهایی که یکی پس از دیگری به اعتبار و نهادهای آن و به بازارهای سرمایه و سرانجام به پول تخصیص داده‌ایم، گروه‌بندی گردد.

در این باب به دو طریق زیر می‌توان اقدام کرد:

ـ ابتدا می‌توان جدول منابع پولی و مالی و کاربرد آن را در اقتصاد تهیه و تنظیم نمود.

ـ سپس می‌توان خود را در محدودهٔ حسابداری ملی جای داد و «تغییرات داراییهای پولی و مطالبات عاملان اقتصادی را معین کرد» و با احتیاجات و ظرفیتهای تأمین مالی این عاملان مطابقت داد.

قسمت اول ـ منابع پولی و مالی و مصارف آنها

الف) وسایل تأمین مالی که طی دورهٔ معین برای اقتصاد فراهم می‌شود، از چهار نوع منبع مهم بدین شرح تشکیل یافته است:

۱) *پول*: منظور اسکناسها یا مسکوکات و یا سپرده‌های دیداری است؛

۲) *پس‌انداز نقدینه*: که شامل سپرده‌های مدت‌دار، سپرده‌های موجود در صندوقهای پس‌انداز، اسناد کوتاه‌مدت متعلق به افراد خصوصی و واحدهای اقتصادی است؛

۳) *پس‌انداز به دست آورده از بازار مالی*، توسط دولت، مقامات اجتماعی عمومی، واحدهای اقتصادی و سازمانهای جمع‌آوری کنندهٔ پس‌انداز (کردی ناسیونال، صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها و جز اینها) و نیز پس‌اندازی که شرکتهای بیمه به دست می‌آورند؛

۴) *منابع گوناگون نهادهای مالی*، مانند ما بازای وامهای خارجی، سپرده ها و وجوه خاص.

در جمع کل منابعی که ظرف سال مورد استفاده قرار می گیرند، تعیین منابعی که واسطه های مالی مستقیماً به سود بخشهای مختلف اقتصاد در اختیار دارند، از یك سو و منابعی که خزانه را تأمین می نمایند و به همان میزان بدهی آن را زیاد می کنند، از سوی دیگر، شایان اهمیت است؛ بدین منظور نقل و انتقال مطالبات و دیون میان خزانه و واسطه های مالی درخور توجه می باشد.

ب) وسایل تأمین مالی که توسط دستگاه بانکی، سازمانهای جمع آوری کنندهٔ پس انداز و مؤسسات مالی ایجاد یا وصول شده اند و یا آنکه مستقیماً توسط خزانهٔ عمومی و واحدهای اقتصادی به دست آمده اند، به موارد مختلف زیر *تخصیص می یابند*:

ــ ما بازای عملیات طلا یا ارز؛

ــ استقراض دولت تحت عنوان عملیات جاری؛

ــ استقراض مقامات عمومی؛

ــ سرمایه های در اختیار واحدهای اقتصادی کشور یا مختص تأمین مالی ساختمان مسکن و یا مورد استفاده در تأمین مالی فروشهای اقساطی.

پ) شرح تخصیصهای موقتی وسایل تأمین مالی، یعنی *مدارهای مالی* که مورد استفاده قرار گرفته اند جالب توجه می باشد. ممکن است این مدارها به صورت زیر طبقه بندی شود:

ــ دستگاه بانکی (بانك مرکزی و بانکها)؛

ــ سازمانهای جمع آوری کنندهٔ پس انداز؛

ــ مؤسسات مالی؛

ــ شرکتهای بیمه؛

ــ خزانهٔ عمومی؛

ــ واحدهای اقتصادی و مقامات اجتماعی عمومی.

جدول خلاصهٔ منابع تأمین مالی و مصارف آنها در سال ۱۹۶۹
(تغییرات به میلیارد فرانك)

وسایل تأمین مالی	دستگاه بانکی	سازمانهای جمع آوری کنندهٔ پس انداز	بنگاههای مالی	شرکتهای بیمه و شرکتهای سرمایه گذاری	خزانهٔ عمومی	کمك بازار مالی	جمع
پول	-۱/۴۵				۲/۲۱		۰/۷۶
پس انداز نقدینه	۱۶/۶۲	۱۲/۹۳			۲/۲۱		۳۱/۷۶
پس انداز حاصله از بازار مالی	۰/۳۹	۳/۹۷	۱/۰۸	۰/۰۲	-۱/۰۵	۸/۳۵	۱۲/۷۶
منابع مختلف	۲/۱۴	۶/۱۳	۰/۵۵	۲/۸۵	۰/۵۷		۱۲/۲۴
جمع	۱۷/۷۰	۲۳/۰۳	۱/۶۳	۲/۸۷		۸/۳۵	۵۷/۵۲
نقل و انتقال مطالبات و دیون میان:							
- واسطه‌های مالی؛	۰/۷۰	-۱/۶۵	-۰/۰۸	۰/۱۴			-۰/۸۹
- و خزانهٔ عمومی					۰/۸۹		+۰/۸۹
جمع	۱۸/۴۰	۲۱/۳۸	۱/۵۵	۳/۰۱	۴/۸۳	۸/۳۵	۵۷/۵۲
تخصیص وسایل تأمین مالی							
طلا و ارز	-۹/۳۵						-۹/۳۵
دولت					۲/۲۱		۲/۲۱
مقامات عمومی		۴/۸۲			۰/۱۳	۰/۱۹	۵/۱۴
واحدهای اقتصادی	۱۶/۲۷	۵/۷۶	-۰/۰۳		۲/۷۷	۸/۱۶	۳۲/۹۳
ساختمان	۶/۹۴	۱۰/۲۹	-۰/۳۲	۰/۶۵	۱/۷۸		۱۹/۲۹
فروشهای اقساطی	-۰/۳۱		۰/۳۴				۰/۰۳
مصارف متفرقه	۴/۸۵	۰/۵۱	۱/۵۶	۲/۳۶	-۲/۰۱		۷/۲۷
جمع	۱۸/۴۰	۲۱/۳۸	۱/۵۵	۳/۰۱	۴/۸۳	۸/۳۵	۵۷/۵۲

جدول صفحهٔ قبل که از *گزارش شورای ملی اعتبار برای سال ۱۹۶۹ (بیست‌وچهارمین گزارش سالانه)* استخراج گردیده است، تحلیل منابع پولی ومالی و مصارف آنها را نشان می‌دهد.

استفاده از این طرز تحلیل امکان می‌دهد تا تحول پولی و مالی هر کشور و شرایط برقراری تعادل میان منابع و مصارف برای تأمین اقتصاد به روشنی نمودار گردد. به این ترتیب می‌توان به ویژه اهمیت مربوط به پول، داراییهای دیداری یا کوتاه‌مدت و پس‌انداز بلندمدت را در درون وسایل تأمین مالی سنجید و معین کرد. همچنین، جنبه‌های گوناگون نقش خزانه به عنوان وام‌گیرنده در بازار پولی و مالی و وام‌دهنده به افراد خصوصی، واحدهای اقتصادی و مقامات اجتماعی عمومی را اهمیت داد و سرانجام، شکلهای مختلف کمکهای اعطایی به اقتصاد، اعتبارات کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت و اعتبار برای تولید و اعتبار برای مصرف را تجزیه و تحلیل نمود.

اگر تحول منابع جدید و در اختیار اقتصاد و تخصیص وسایل تازهٔ تأمین مالی از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ برحسب درصد بررسی شود، ملاحظات جالب زیر می‌تواند به عمل آید.

اول. تحول منابع (برحسب درصد کل)

	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹
پول	۲۶/۹	۱۴/۸	۲۴/۵	۱/۳
پس‌انداز نقدینه	۳۲	۵۰	۳۵/۱	۵۵/۲
پس‌انداز حاصله از بازار مالی	۲۲/۹	۱۸	۱۳/۶	۲۲/۲
مازاد دولت	۸/۴			
منابع متفرقه	۹/۸	۱۷/۲	۲۶/۸	۲۱/۳
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

درجدول بالا تغییر عمیق در ساختار وسایل تأمین مالی ملاحظه می‌شود، یعنی کاهش شدید در سهم پول؛ افزایش شدید در پس‌انداز نقدینه که بر اثر اقدامات تشویق‌آمیز تحریک شده است و محو مازاد دولت.

دوم . تحول مصارف (برحسب درصد کل)

	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹
طلا و ارز	۳/۶	۱/۹	-۲۴/۳	-۱۶/۲
دولت		۷/۱	۱۶/۲	۳/۸
مقامات عمومی	۸/۷	۸/۸	۸	۹
واحدهای اقتصادی	۵۲/۲	۵۷/۹	۵۸/۷	۵۷/۳
ساختمان	۲۲/۶	۲۲/۲	۲۵/۷	۳۳/۵
فروشهای اقساطی	۲/۶	۲	۲/۳	
مصارف متفرقه	۱۰/۳	۰/۱	۱۳/۴	۱۲/۶
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

این جدول کاهش اندوخته‌های ارزی از سال ۱۹۶۸ و تقلیل احتیاجات خزانه بر اثر سیاست سخت‌تر بودجه‌ای، افزایش مساعدهٔ اعطایی به مقامات اجتماعی عمومی و به ویژه برای ساختمان را نشان می‌دهد.

آگاهیهایی که این گونه تحلیل به دست می‌دهد مربوط است به موارد تأمین مالی عمومی یا خصوصی که به کمك منابع پولی و پس‌انداز انجام گرفته و ممکن است با اطلاعات حاصله از حسابداری ملی مقایسه شود. جداول عملیات مالی که در فرانسه تهیه می گردد، حسابهای واحدهای اقتصادی و افراد خصوصی را از یکدیگر متمایز می‌دارد و این کار را شورای ملی اعتبار انجام نمی‌دهد؛ وانگهی، علاوه بر مدارهای مالی خود کشور، کلیهٔ نقل و انتقالات مطالبات و دیون با سرزمینهای آن سوی دریاها را در بر می گیرد و در پایان وامهای پرداختی و دریافتی جدید و پرداختهای قبلی را نیز جداگانه ثبت می کند، حال آنکه تحلیل پیشین فقط تغییر در کمکهای دریافتی را در نظر می گیرد.

اینهاست مفاهیم اساسی در جداول عملیات مالی که ما قبلا در بررسی حسابداری ملی دیده ایم (رجوع شود به جلد اول این کتاب، چاپ اول، صفحهٔ ۲۹۹) و اکنون از نو یادآور شده ایم.

قسمت دوم ــ عملیات مالی عاملان اقتصادی

عملیات مالی مبین تغییرات در داراییهای پولی و مطالبات عاملان اقتصادی است.

این عملیات با سایر عملیاتی که حسابداری ملی شرح می‌دهد ارتباط نزدیك دارد و ممکن است در موارد زیر پدیدار شود:

ــ در گسترش عملیات تولید که پیش از وصول عواید موجبات خرج را فراهم می سازد و به این ترتیب، مسئلهٔ تأمین مالی را مطرح می کند؛

ــ به هنگام عملیات مصرف، در حالت خریدهای اقساطی؛

ــ در موقعیت تشکیل‌سرمایهٔ ثابت که واحدهای اقتصادی بدین منظور به تأمین مالی نیازمندی پیدا می کنند، می توانند از خانوارهای دارای ظرفیت تأمین مالی معین وام بگیرند؛

ــ به هنگام بعضی از عملیات توزیع و به عنوان مثال در پرداخت مالیات بر کل فروش که کیفیات خاص اعتباری خود را پیدا می نمایند.

۱) هدف *حسابهای مالی* عاملان اقتصادی این است که تغییرات در داراییهای مالی این عاملان، یعنی تغییرات در وضع بدهکار یا طلبکار در برابر سایر عاملان را شرح دهد و نشان بدهد که نیازمندی این عاملان به تأمین مالی چگونه برآورده شده و یا ظرفیت تأمین مالی آنها چگونه مصرف گردیده است.

درخور یادآوری است که ظرفیت تأمین مالی یك عامل همانا مازاد منابع غیرمالی است که این عامل در جریان دورهٔ بررسی به دست آورده، نسبت به میزان مخارجی که طی همین دوره برای عملیات مصرف، توزیع یا تشکیل سرمایه انجام داده و بنابراین مساوی است با میزان منابعی که این عامل می تواند با واسطهٔ عملیات مالی در اختیار عاملان دیگر بگذارد. ظرفیت تأمین مالی یك عامل، باقی‌ماندهٔ حساب سرمایهٔ این عامل به هنگامی است که این باقی‌مانده در قسمت مصارف این حساب (بدهکار) باشد.

احتیاج مالی همانا رقم مازاد در جهت مخالف با ظرفیت تأمین مالی بوده و مساوی با میزان منابعی است که یك عامل می تواند با واسطهٔ عملیات مالی از سایر عاملان برای خود فراهم آورد؛ این باقی‌ماندهٔ حساب سرمایهٔ عامل است موقعی که در قسمت منابع حساب (بستانکار) باشد.

۲) عملیات مالی مبین تغییرات عناصر دارایی یا تغییرات عناصر بدهی دارایی مالی عاملان اقتصادی است.

تغییرات دارایی یا از ازدیاد مطالبات (سرمایه گذاریها در اوراق بهادار و وامها) و یا از تقلیل مطالبات (وصولیها) ناشی می‌شوند؛ تغییرات خالص دارایی از مبالغ سرمایه گذاری در اوراق بهادار و وامها منهای وصولیها به دست می آیند.

تغییرات بدهی یا از افزایش دیون (نشرها و استقراضها) و یا از کاهش ذخیرهٔ دیون (بازپرداختها) نتیجه می‌شوند؛ تغییرات خالص بدهی، میزان نشرها و استقراضها منهای بازپرداختهاست.

واریزها و وصولیها، استهلاکات مالی را نشان می‌دهند که در مورد مطالبات بلندمدت (اوراق قرضه و وامهای بلندمدت) انجام گرفته است.

مانده‌های مطالبات و دیون حسابهای مالی عاملان مختلف را خلاصه می‌نماید و با تفاوت موجود میان تغییرات خالص دارایی و تغییرات خالص بدهی مطابقت می‌کند. ماندهٔ مطالبات و دیون در قسمت بستانکار این معنی را می‌دهد که عامل مورد نظر طی دورهٔ بررسی بیشتر وام‌دهنده بوده است تا وام‌گیرنده. ماندهٔ در قسمت بدهی معنای معکوس را دارد.

۳) *عاملان اقتصادی* که در حسابهای عملیات مالی نمودار می‌شوند عبارتند از:

الف) واحدهای اقتصادی غیرمالی؛

ب) خانوارها؛

پ) دستگاههای اداری بجز دولت؛

ت) خارجه؛

ث) کشورهای آن‌سوی دریاها؛

ج) واسطه‌های مالی، یعنی عاملانی که هدف اصلی فعالیت آنها وام‌گرفتن برای وام‌دادن مجدد یا کسب درآمد و یا به جهات دیگر است. دستگاههای زیر در ردهٔ این واسطه‌ها قرار دارند:

ـ دستگاه بانکی (بانك مرکزی و بانکها)؛

ـ سایر نهادهای مالی از قبیل سازمانهای متخصص اعتباری بجز بانکهای: اعتبار کشاورزی، صندوق سپرده‌ها، اعتبار رهنی و شرکتهای بیمه؛

ـ خزانه (دولت) متمایز از سایر دستگاههای اداری به منظور آنکه نقش مالی خاص خود را ایفا کند.

۴) بررسی رفتارهای مالی عاملان اقتصادی این ضرورت را پیش آورده است که *مطالبات مختلف* برحسب خصایص برجسته و ممتازی که عرضه می‌دارند، یعنی عمل مالی سند طلبکاری (ابزارهای سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار یا وامها)؛ درجهٔ نقدینگی طلب که به سررسید پرداخت آن بستگی دارد و بنابر شخصیت بدهکار گروه‌بندی شوند.

با ترکیب دو خصوصیت نخستین، یعنی کار برگهٔ طلب و نقدینگی آن، فهرستی از عملیات در ده عنوان به شرح زیر به دست می‌آید:

- پول؛
- سایر سپرده‌ها (سپرده‌های غیردیداری، سپرده‌ها نزد نهادها یا خزانه)؛
- اسناد بهادار کوتاه‌مدت (مؤسسات اقتصادی وابسته به خزانه...)؛
- اوراق قرضه؛
- سهام؛

ابزار کارگزاری وجوه

- اعتبارات کوتاه‌مدت؛
- اعتبارات میان‌مدت؛
- وامهای بلندمدت؛

اعتبارات و وامها

- داراییها به صورت طلا و ارزها و تعهدات ارزی دستگاه بانکی؛
- سپرده‌ها، اسناد و مساعده‌ها میان‌واسطه‌ها، یعنی مطالباتی که منحصراً در عملیات بین خزانهٔ عمومی و نهادهای مالی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

این فهرست تحت ده عنوان در جداول خلاصهٔ عملیات مالی مورد استفاده واقع شده است و براساس فهرست ۵۴ قلمی، می‌توان جدول مفصل‌تری را تهیه نمود.

هر نوع طلب موضوع یك حساب است که در قسمت راست آن (بدهکار) تغییر کلی (مثبت یا منفی) ماندهٔ این طلب را طی دورهٔ معین نشان می‌دهد. در قسمت چپ (بستانکار) ملاحظه می‌گردد که این تغییر کلی چگونه توسط تغییرات مثبت یا منفی در داراییهای عاملان بجز نشر دهندهٔ اوراق قرضه بیان می‌شود.

۵) جدول عملیات *مالی* همانا عملیات مالی انواع مهم عاملان اقتصادی را موافق با فهرستی که در بالا تعریف شد، گروه‌بندی می‌کند و مانده‌های مطالبات و دیون این عاملان را نشان می‌دهد.

ماندهٔ مطالبات و دیون، بنابر ترکیبی که دارد، می‌بایستی مساوی با ظرفیت تأمین مالی و یا برابر با نیازمندی مالی باشد. اما در تهیهٔ حسابها، به سبب اختلاف در روشهای ارزیابی، این دورقم با هم تفاوت پیدا می‌کنند. در واقع، ماندهٔ مطالبات و دیون با استفاده از آمارهای مالی به دست می‌آید، حال آنکه ظرفیت یا احتیاج مالی براساس منابع دیگر آماری مورد استفاده برای تهیهٔ حسابهای غیرمالی معین می‌شود. بنابراین، لازم است یك سطر *انطباق* اضافه گردد که با ارقام اشتباه، یعنی غالباً با کمبود اطلاعات مطابقت می‌نماید.

جدول خلاصه عملیات مالی، سال ۱۹۶۱
(به میلیون فرانک)

تغییرات اقلام بدهی									نوع عملیات	تغییرات اقلام دارایی								
جمع	ح	چ	ج	ث	ت	پ	ب	الف	→انتشار اوراق بهادار و استقراض: / سرمایه‌گذاریها و وامها←	جمع	ح	چ	ج	ث	ت	پ	ب	الف
۱۵۵۱۰	۲۱۷۰	۱۱۸۰	۱۲۱۶۰						پول	۱۵۵۱۰	۱۰	۹۰	-۱۰			۸۰۰	۱۱۴۹۰	۳۱۳۰
۷۸۸۰	۵۷۰	۴۷۰۰	۲۶۱۰						سپرده‌های دیگر	۷۸۸۰		۲۴۰		-۹۴۰	۱۹۰	۱۵۹۰	۳۸۱۰	۲۹۹۰
۴۵۹۰	۳۷۷۰	۸۲۰							اسناد کوتاه‌مدت	۴۵۹۰				-۳۹۰	۱۰			
۵۸۲۰		۱۶۰۰	۱۳۰			۴۹۰		۳۶۰۰	اوراق قرضه	۵۸۲۰		۱۷۷۰				۲۹۰ }	۵۹۹۰	۵۰۱۰
۳۲۵۰		۳۰	۱۱۰		-۵۴۰			۳۶۵۰	سهام	۳۲۵۰	۶۰	۴۲۰			۵۰۰			
۱۱۴۰۰	۳۶۰			۲۰۰	۳۴۰	۲۲۰	۴۴۰	۹۸۴۰	اعتبارات کوتاه‌مدت	۱۱۴۰۰	۸۰۰	۵۳۰	۹۰۹۰	۲۰	۱۰۰	۵۰	۱۸۰	۶۳۰
۱۷۰۰		۶۵۰						۱۰۵۰	اعتبارات میان‌مدت	۱۷۰۰		-۴۰	۱۷۴۰					
۲۳۳۷۰		۴۱۶۰		۵۷۰	۹۴۰	۲۴۱۰	۳۸۸۰	۱۱۴۱۰	وامهای بلندمدت	۲۳۳۷۰	۷۲۰۰	۱۲۶۵۰	۲۵۰		۲۱۷۰	۱۷۰		۹۳۰
۳۰۲۰			-۵۹۰		۳۶۱۰				→ داراییها به صورت طلا و ارز و تعهدات ارزی دستگاه بانکی ←	۳۰۲۰			۳۶۱۰		-۵۹۰			
۱۷۲۰	۱۵۸۰		۱۴۰						→ سپرده‌ها، اسناد خزانه و مساعده‌ها بین واسطه‌ها ←	۱۷۲۰	۱۴۰	۲۴۷۰	-۸۹۰					
۷۸۲۶۰	۸۴۵۰	۱۳۱۴۰	۱۴۵۶۰	۷۷۰	۴۳۵۰	۳۱۲۰	۴۳۲۰	۲۹۵۵۰	→جمع / جمع←	۷۸۲۶۰	۸۲۱۰	۱۸۱۳۰	۱۳۷۹۰	-۱۳۱۰	۲۳۸۰	۲۹۰۰	۲۱۴۷۰	۱۲۶۹۰
-۹۳۳۰	-۳۵۱۰	-۱۶۳۰		-۱۶۰	-۷۰	-۵۶۰	-۵۷۰	-۲۸۳۰	کسر می‌شود: →بازپرداختها / کسر می‌شود: وصولیها←	-۹۳۳۰	-۱۳۶۰	-۳۱۲۰			-۲۹۲۰	-۸۰	-۱۶۴۰	-۲۱۰
۶۸۹۳۰	۴۹۴۰	۱۱۵۱۰	۱۴۵۶۰	۶۱۰	۴۲۸۰	۲۵۶۰	۳۷۵۰	۲۶۷۲۰	تغییرات خالص بدهی / دارایی	۶۸۹۳۰	۶۸۵۰	۱۵۰۱۰	۱۳۷۹۰	-۱۳۱۰	-۵۴۰	۲۸۲۰	۱۹۸۳۰	۱۲۴۸۰
۲۱۷۵۰			۷۷۰	۱۹۲۰	۴۸۲۰			۱۴۲۴۰	→باقی‌ماندهٔ مطالبات و دیون←	۲۱۷۵۰	۱۹۱۰	۳۵۰۰۰				۲۶۰	۱۶۰۸۰	
۱۸۹۴۰	۸۴۰	۳۳۵۰	۵۲۰	۴۱۴۰		۲۵۰	۹۸۴۰		→ظرفیت تأمین مالی / نیازمندی مالی←	۱۸۹۴۰					۴۷۰۰			۱۴۲۴۰
۷۴۷۰	۱۰۷۰	۱۵۰				۱۰	۶۲۴۰		انطباق	۷۴۷۰			۱۲۹۰	۶۰۶۰	۱۲۰			
۴۸۱۶۰	۱۹۱۰	۳۵۰۰۰	۱۲۹۰	۶۰۶۰	۴۸۲۰	۲۶۰	۱۶۰۸۰	۱۴۲۴۰	جمع	۴۸۱۶۰	۱۹۱۰	۳۵۰۰۰	۱۲۹۰	۶۰۶۰	۴۸۲۰	۲۶۰	۱۶۰۸۰	۱۴۲۴۰

(مأخذ: گزارش حسابهای ملت در سال ۱۹۶۱)

ما جدول خلاصهٔ عملیات مالی فرانسه را برای سال ۱۹۶۱ به شکلی که اندکی ساده شده است، نشان می‌دهیم. این جدول توضیحاتی دربارهٔ روش کار پیشین عرضه می کند.

حروفی که در ستون جدول قرار دارند، عاملان اقتصادی را نشان می‌دهند:

الف: واحدهای اقتصادی غیرمالی؛
ب: خانوارها؛
پ: دستگاههای اداری بجز دولت؛
ت: خارجه؛
ث: سرزمینهای آن‌سوی دریاها؛
ج: دستگاه بانکی؛
چ: دیگر نهادهای مالی؛
ح: خزانه (دولت).

*

* *

جداول عملیات مالی این فایدهٔ اساسی را دارند که تحول پدیده های پولی و مالی را روشن می نمایند و به تفسیر آنها در ارتباط با تحول عمومی اقتصادی رهنمون می شوند. بررسی این جدولها طی دورهٔ بس طولانی می تواند رفتارهای نوعی و نمونهٔ عاملان اقتصادی را در زمینهٔ مالی معلوم بدارد و در هر حال در ارشاد سیاست مالی دولت مشارکت بکند، در حدود امکان واکنشهای عاملان اقتصادی را پیش‌بینی نماید و با شناخت علت در روابط میان عاملان اقتصادی و واسطه‌های مالی اثر بگذارد.

جداول عملیات مالی، که به وسیلهٔ حسابهای دارایی عاملان اقتصادی و حسابهای مشروح برحسب بخشهای فعالیتها برای واحدهای اقتصادی و توسط گروههای اجتماعی ـ حرفه‌ای برای خانوارها تکمیل شده اند، تحلیل ظریف‌تری از انتقالات مالی و پیش‌بینی مؤثرتری از پدیده های مالی را در یك پیش‌بینی کلی اقتصادی مقدور می سازند.

کتابشناسی

***Rapports Annuels du Conseil National du Crédit*, Paris.**

Ministère des Finances, *Introduction à la Comptabilité Nationale Française ; Les Comptes de la Nation*, 1960 (vol. II : *Les Méthodes*).

Ministère des Finances, *Etudes de Comptabilité nationale*, n° 2, 1961. (Les tableaux d'opérations financières dans la comptabilité nationale française.)

فصل ششم

پول و اعتبار
در اقتصاد برنامه‌ای اشتراکی

نمونهٔ سازمان متمرکز که برنامه‌ها در آن تحت تأثیر یك مرکز تصمیم‌گیری مسلط، یعنی دولت، با یکدیگر در توافق قرار می‌گیرند، می‌تواند با نظامهای مختلف سرمایه‌داری و یا به صورت مختلط یا اشتراکی مطابقت نماید. واقعیت عصر کنونی مثالهایی از آن را به ما عرضه داشته است.

تجربهٔ اقتصادی ناسیونال ـ سوسیالیستی در آلمان، همزیستی نظام سرمایه‌داری را با یك سازمان متمرکز به ثبوت رسانیده است. قیمتها توسط دولت معین می‌شود: قیمت فروش، قیمت مواد اولیه، دستمزدها، نرخ بهره و نرخ ارز برحسب هدفهای عمومی، که خود دولت تعریف کرده است، تعیین می‌گردد. فقدان برنامهٔ صوری واقعیت مرکزیت را از میان نمی‌برد. بنابراین، بازار به منزلهٔ شبکهٔ مبادلات آزاد میان واحدهای اقتصادی و بیان‌کنندهٔ انتخابها پدیدار نمی‌گردد؛ بلکه یك شبکهٔ انتقالات کالاها و خدمات تحت اقدام مستقیم دولت می‌شود: جبر و فشار در قبال مبادلهٔ اقتصادی اعمال نمی‌گردد، بلکه دربارهٔ انتقال توزیعی صورت می‌پذیرد.

البته اصطلاح پولی وجود دارد، اما چنان که آنسیو[1] درباب آلمان نازی تأکید می‌ورزید، «پول می‌تواند بدون دشواری جای خود را به یك جدول ارقام معین‌کنندهٔ نسبتهای میان کار و مصرف» بدهد. به این ترتیب، از قلمرو مبادله بیرون می‌آییم و به حیطهٔ ثبت به صورت حسابداری با شکل پولی وارد می‌شویم. پول در انتقالاتی که خودکامانه تصمیم‌گیری شده‌اند، یك ابزار محاسبه است.

پول در اقتصاد متمرکز دارای نظام اشتراکی، مانند اقتصاد شوروی، با سیاست

1. Ansiaux

برنامه‌ریزی اکیداً در ارتباط قرار دارد.

امروزه، این عقیده که پول وابسته به نظام سرمایه‌داری بوده و توسط سوسیالیستهای طرفدار پرودُن و مارکسیستهای اولیه دفاع شده است، دیگر مورد حمایت نیست: افراد نخست از این گروه نویسندگان، طرفداران پرودُن، می‌خواستند در ترکیب با نظام اعتباری رایگان، برات را جایگزین پول سازند؛ مارکسیستهای اولیه می‌خواستند پته‌های کار یا مصرف را جانشین پول کنند.

در حال حاضر، کلیهٔ نویسندگان شوروی ضرورت پول را در نظام سوسیالیستی خاطرنشان می‌سازند.

استالین در *مسائل لنینیسم* می‌نویسد: «لازم شده است از فراز پیشداوریهای یك نظم دیگر، گذر صورت گیرد: منظور یاوه گوییهای چپ‌روهاست که در میان برخی از کارگران ما جریان و رواج دارد مشعر بر اینکه بازرگانی شوروی به اصطلاح به مرحله‌ای کهنه و غیرمعمول تعلق دارد و لازم است مبادلهٔ مستقیم محصولات ایجاد گردد و به زودی پول نابود و به اصطلاح به یك شاخص سادهٔ حساب تبدیل می‌شود. روشن است این افراد که به اندازهٔ دوری آسمان از زمین، از مارکسیسم دور هستند، نمی‌فهمند که پول به مدتی دراز تا پایان مرحلهٔ نخست کمونیسم، یعنی مرحلهٔ تکامل سوسیالیستی نزد ما باقی خواهد ماند»[۲].

و اما درباب نهادهای بانکی، لنین مقام اینان را در اقتصاد سوسیالیستی تصریح کرده است: «سوسیالیسم بدون بانکها نمی‌تواند تحقق بپذیرد. بانکهای بزرگ نهاد دولت را تشکیل می‌دهند و وجود دولت برای تحقق و استقرار سوسیالیسم برای ما ضرورت دارد و تمام آنچه را در سرمایه‌داری ساخته و پرداخته شده است، اقتباس می‌کنیم؛ بنابراین، در اینجا کوشش ما بر این است که عواملی که این نهاد قابل توجه را در نظام سرمایه‌داری ضایع و تباه می‌کند از میان ببریم و آن را بازهم قوی‌تر، دموکراتیك‌تر و وسیع‌تر بسازیم. کمیت جای خود را به کیفیت خواهد داد. یك بانك واحد دولتی که بزرگتر از بزرگترین بانکهاست، با نمایندگیهایی در هر کمون روستایی، نزدیك هر کارخانه، این خود $\frac{۹}{۱۰}$ دستگاه سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. این حسابداری عمومی دولت است؛ این ثبت تولید و توزیع محصولات در حسابداری عمومی دولت است و به تعبیری دیگر چیزی مانند استخوان‌بندی جامعهٔ سوسیالیستی است»[۳].

این دومتن پرمعنی است و نقش پول و اعتبار را در کارکرد اقتصاد شوروی و خصلت ابزارهای محض سیاست اقتصادی آنها را ظاهر می‌سازد.

ما قسمت اول را به پول و وظایف آن و قسمت دوم را به دستگاه بانکی در اتحاد

2. *Questions du Léninisme*, 10e éd. p. 576.
3. Lénine, *Oeuvres*, t. XXI, 3eéd, p. 260.

شوروی تخصیص می‌دهیم.

قسمت اول ــ پول و وظایف آن در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

تاریخچهٔ پول شوروی آشفته بوده و جریانهای ضد و نقیض آن پس از انقلاب اکتبر با تغییرات سیاست اقتصادی مطابقت داشته است. با ظهور دورهٔ تاریخی برنامه‌ها، استنباط دقیقی از وظایف پول در نظام اشتراکی متمرکز تهیه شده است.

§ ۱. تاریخچهٔ پول در شوروی

روسیه، طی دورهٔ «کمونیسم جنگی»، دچار تورّم فاجعه‌آمیزی می‌شود و این امر موجب کاهش فاحش در ارزش پول می‌گردد: اسکناسهای در گردش از ماه ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ تا ژانویهٔ سال ۱۹۲۲، از ۲۷۶۵۰ میلیون روبل به ۱۷۵۳۹۲۳۲ میلیون روبل می‌رسد. در همین اوان، مقامات شوروی تصمیم می‌گیرند روش پرداخت بدون پول را به بررسی بگذارند: قطعنامهٔ کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست، در ماه مارس سال ۱۹۱۹، «تدابیری چند را به منظور بسط دامنهٔ پرداخت بدون پول و گشایش راه نابودی پول» توصیه می‌کند. اقتصاددانان شوروی، در سال ۱۹۲۱، برنامه‌ای به جهت جانشینی پول با «ترود»[4] به عنوان واحد محاسبهٔ کار تهیه می‌نمایند. اما اصلاحات پولی، به تشویق لنین، از آغاز سال ۱۹۲۲، در محدودهٔ «سیاست جدید اقتصادی» به اجرا گذاشته شد.

بانک دولت (گوسبانک)، در پایان سال ۱۹۲۲، به نشر اسکناسهای چِرْوِنتزْ[5] بر پایهٔ هر چرونتز برابر با ده روبل طلای تزاری و بنابر احتیاجات صنعت و بازرگانی اقدام می‌کند: قیمت کالاها برحسب چرونتز تثبیت می‌شود و اسکناس بانک برحسب طلا و اسعار خارجی جریان مستحکمی پیدا می‌نماید. با این وصف، روبلهای قدیمی، یعنی سُوْزناکی[6] به قیمتی که به تدریج نسبت به چرونتز کاهش می‌یافت همچنان به گردش ادامه می‌داد.

دولت به *اصلاحات پولی سال ۱۹۲۴* نیز دست زد: فرمان مورخ پنجم فوریهٔ سال ۱۹۲۴ چنین مقرر می‌دارد: «دولت کارگران و دهقانان به سبب ترقیات انکارناپذیر اقتصاد ملی ضروری می‌بیند که از هم‌اکنون یک سلسله اقدامات درجهت برقراری پول با ثبات به ارزش کمتر از چرونتز به عمل آورد. نشر این پول مشروط به نیازمندیهای جریانات بازرگانی خواهد بود.»

نشر روبل شوروی از پانزدهم فوریهٔ سال ۱۹۲۴ قطع شد؛ دولت به بازخرید روبلهای در گردش در برابر اسکناسهای ۱ و ۳ و ۵ روبلی خزانه (نرخ مبادلهٔ هر ۵۰۰۰۰ روبل قدیمی مساوی است با یک روبل جدید) اقدام می‌کند؛ هر چرونتز با ۱۰ روبل جدید مبادله گردید. از اول ژوئیهٔ سال ۱۹۲۴، استفاده از نشر اسکناسها برای تأمین مخارج بودجه متوقف شد. دولت نرخ برابر روبل را با پولهای مختلف خارجی معین کرد: هر دلار، ۱/۹۴۳ روبل، هر لیرهٔ استرلینگ، ۹/۴۵۸ روبل و هر ۱۰۰

4. troud
5. Tchervonetz
6. sovznaki

فرانك، ۷/۶۱۶ روبل می‌ارزد. اما، دولت به موجب فرمان مورخ بیست‌ویکم مارس سال ۱۹۲۸، ورود و نیز صدور اسکناسهای بانك را قدغن کرد و این امر پول شوروی را از هرگونه رابطه با خارج محروم ساخت و از آن در برابر تغییرات ارزش در بازارهای خارجی حمایت کرد: از این پس، دولت شوروی نرخ مبادلهٔ روبل را برحسب نوسانات ارزهای خارجی تثبیت نمود. در سال ۱۹۳۷، هر دلار با ۵/۳ روبل برابر بود و نرخ برابری روبل با سایر پولهای خارجی از ضرب ارزش آنها برحسب دلار در ۵/۳ محاسبه گردید.

اصلاحات پولی سال ۱۹۴۷ نیز به اهمیت اصلاحات سال ۱۹۲۴ بود: بر اثر تورم جنگی و ترقی قیمتها که از ۱۰ تا ۱۵ برابر نسبت به سطح پیش از جنگ بالا رفته بود، دولت تصمیم گرفت روبلهای در گردش را با روبل جدید بر پایهٔ هر روبل جدید برابر با ۱۰ روبل قدیم مبادله کند. چون نرخ تقویت پولی با افزایش این حسابها کاهش می‌یافت، حسابهای بانکی از نو ارزیابی شدند. به این ترتیب، با آنکه دستمزدبگیران همچنان به روبل جدید بر همان پایهٔ گذشته حقوق می‌گرفتند، سفته‌بازان زمان جنگ زیان دیدند.

سرانجام، فرمان مورخ بیست‌وهشتم فوریهٔ سال ۱۹۵۰ مقرر داشت که *اتکاء روبل به طلا مجدداً برقرار گردد*: محتوی طلای خالص روبل ۰/۲۲۲۱۶۸ گرم تعیین می‌شود. از این پس، گوسبانك می‌تواند طلا را به قیمت هر گرم ۴/۴۵ روبل خریداری کند؛ نرخ مبادلهٔ روبل با دلار از ۵/۳ به ۴ روبل می‌رسد. این تصمیم از یك سو بر اساس این واقعیت توجیه یافته که از سال ۱۹۴۷ کاهش قیمتهای جاری در اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی ارزش مبادلهٔ روبل را افزایش داده است؛ از سوی دیگر، به سبب این تمایل که به روبل، به ویژه نسبت به دلار کاغذی ارزش بین‌المللی داده شود، «زیرا این نکته کاملا درك شده که تنها طلاست که می‌تواند نقش پول بین‌المللی را ایفا کند»[7]. همچنین، به نظر می‌رسد که این بازگشت به طلا باید مربوط به تشکیلات فضای بزرگ شوروی باشد: به عقیدهٔ پروفسور کوسلف «روبل شوروی ابزار توسعهٔ برنامه‌ای روابط اقتصادی میان اتحادشوروی و دموکراسیهای توده‌ای می‌شود»، حال آنکه زلوبین[8] یادآور می‌گردد که کشورهای اردوگاه سوسیالیست «بدین سوگرایش دارند که در مطابقت با ساختار اجتماعی خود پایهٔ قیمت خود و مقیاس پرداخت پولی از خود داشته باشند.» و روبل جایگزین دلار ایالات متحده «به منزلهٔ واحد محاسبه برای تصفیه» و «پول محاسبه و پرداخت اصلی و راهنمای سراسر اردوگاه سوسیالیستی شده است».

در ماه مه سال ۱۹۶۰، شورای عالی اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی از تاریخ اول ژانویهٔ سال ۱۹۶۱ تصمیم به ایجاد «روبل سنگین» گرفته است: کلیهٔ نشانه‌های پولی موجود می‌بایستی در نسبت ۱۰ به ۱ در برابر نشانه‌های پولی جدید مبادله شوند. روبل جدید مبنای کل نظام اقتصادی و حسابداری اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی می‌گردد. در ماه نوامبر سال ۱۹۶۰، ارزش متقابل دلار ایالات متحده که قرار بود از ۴ روبل به ۴۰ کوپك[9] برگردانده شود، در ۹۰ کوپك تثبیت شد و این

7. Koslov, *Voprosy Ekonomiki*, 1950, n°3.
8. Zlobin, *Voprosy Ekonomiki*, 1951, n°7, p. 89 ff.
9. kopek

مر با تضعیف روبل مطابقت می کند و تقریباً به ۱۰٪ برای خرید و فروش روبل جهانگردان می رسد. ین روبل جهانگردی باید از میان برود.

§ ۲. وظایف پول در اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی

این وظایف فقط با توجه به نکات زیر درك می شود:

الف) *برنامه‌ریزی.* پول در اقتصاد نامتمرکز به مصرف کنندگان امکان می‌دهد تا ارزش اجتماعی کالاها و خدمات را بیان کنند، حال آنکه در اقتصاد برنامه‌ای نمونهٔ شوروی، به گفتهٔ آقای بتلهایم پول دیگر خاصیت نیروی مستقل را از دست می‌دهد و «اهرم اجرای برنامه» می‌شود[10]؛ در اینجا پول غیرفعال است.

ب) *ساختار اقتصاد.* روابط اقتصادی میان صنعت دولتی و کشاورزی کلخوزی از طریق خرید و فروش برقرار می‌شود و این مطلب در مورد مصرف اهالی شهری نیز همین‌طور است.

اقتصاددانان شوروی چهار وظیفهٔ عمده برای پول قائل هستند:

۱) پول ابزار اندازه‌گیری ارزش است: به نظر اُستروویتیانف[11]، «وظیفهٔ اساسی پول شوروی همانا اندازه‌گیری ارزش است؛ پول به عنوان ابزار محاسبهٔ کار اقتصادی که در تولید کالا در جامعهٔ سوسیالیستی مصرف شده است، دخالت می‌کند»؛

۲) پول ابزار مبادلات است و این وظیفه را در این معنای دقیق که یونیکوف[12] تعریف کرده است، انجام می‌دهد: «پول شوروی به منزلهٔ وسیلهٔ گردش، یك محتوی و یك وظیفه دارد که از اصل با پول سرمایه‌داری تفاوت می‌کند؛ شکل سوسیالیستی مبادلهٔ کالاها برای توزیع برنامه‌ای محصول اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد... کالاهایی که در واحدهای اقتصادی شوروی تولید شده‌اند، از پیش در برنامه یك مصرف کنندهٔ پیش‌بینی شده دارند»؛

۳) پول وسیلهٔ انباشت و پس‌انداز است: درآمدهایی که به صندوقهای پس‌انداز سپرده می‌شود و موجودی واحدهای اقتصادی برای انباشت سوسیالیستی به کار می‌روند.

درخور تذکر است که پس‌انداز هیچ‌گاه آزاد نیست که سرمایه‌گذاری بشود یا نشود. مازادهای نقدینگیهای پولی که راکد نهاده شده‌اند از طریق استقراض «میهن

10. Ch. Bettelheim, *Problèmes de la planification*, p. 192.
11. Ostrovitianov
12. Ionikov

دوستانه» یا در موارد استثنائی بر اثر اصلاحات پولی همانند اصلاحات سال ۱۹۴۷ که شامل «دهقانان میلیونر» گشته است، جذب می گردد.

۴) پول وسیله‌ای است که تولید و مبادله در محدودهٔ تصدی برنامه‌ای اقتصاد سوسیالیستی را ثبت حسابداری و نظارت می کند. به نظر لاورف: «انتقال وسایل تولید به واحدهای اقتصادی دولتی از راه مفاصای پولی انجام می گیرد. پول، ضمن اجرای وظیفهٔ اندازه گیری ارزش، روش حسابداری را برکار اجتماعی مصروفه برای ایجاد وسایل تولید نیز به کار می بندد. به این ترتیب، نتایج فعالیتهای واحدهای اقتصادی و مجموعهٔ اقتصاد سوسیالیستی و همچنین حجم تولید یك بیان پولی است».[۱۳]

شمارش این وظایف و بررسی معانی آنها نه فقط خصایص ویژهٔ پول را در نظام نمونهٔ شوروی در معرض دید قرار می‌دهد، بلکه علاوه بر آن، دو «مدار پولی» موجود در اتحاد شوروی را نمودار می سازد:

الف) یکی مدار پول اعتباری یا درست‌تر مسکوك که کلیهٔ روابط سوداگری (کشاورزی، بازرگانی جزئی) را در بر می گیرد. در این صورت، پول یك سند طلب نسبت به کالاهای مصرفی به میزان معین است، زیرا قیمتها تثبیت شده و پایهٔ قیمتها معلوم است و دیگر نمی توان گفت که پول ابزار سیادت مصرف کننده است. آقای بتلهایم تعبیری بسیار شیوا بدین مضمون دارد: «ابزاری است که مصرف کنندگان توسط آن به نوعی نوآوری اجتماعیی را که برنامه عرضه کرده، تصویب می کنند».[۱۴]

ب) مدار پول تحریری که بین واحدهای بهره برداری بخش صنایع دولتی برقرار می شود: «انتقال حقوق تصدی و کاربرد وسایل تولید» ازیك واحد بهره برداری به واحد بهره برداری دیگر به کمك این مدار تحقق می‌پذیرد. در این صورت، پول نظارت مؤثرتر بر اجرای برنامه را امکان‌پذیر می سازد: در اتحاد شوروی، این عمل را نظارت توسط روبل می نامند که در آینده به هنگام بحث دربارهٔ فعالیتهای بانك مرکزی یا گوسبانك بررسی خواهیم کرد.

این دو مدار پولی با یکدیگر تفاوت و تمایز مطلق دارند. استفاده کنندگان پول اعتباری نمی توانند پول تحریری را به کار برند: افراد نمی توانند در بانك دولت حساب

13. V. Lavrov, «La monnaie en régime socialiste», *Etudes soviétique,* mars 1955, p. 69.
14. Ch. Bettelheim, *L'Economie soviétique*, p. 339.

داشته باشند و اگر حساب مدت‌دار در صندوق پس‌انداز داشته باشند نمی‌توانند از چك استفاده کنند. از سوی دیگر، واحدهای اقتصادی دولتی موجودی به صورت پول نقد را نگاه می‌دارند و فقط کلخوزها دارای مقدار معینی پول نقد هستند.

ارتباط میان پول و برنامه‌ریزی از طریق تهیهٔ دو برنامهٔ خاص بدین شرح نمودار می‌شود:

۱) یکی «برنامهٔ صندوق» یا «برنامهٔ نقل و انتقال وجوه» که از جانب بانك دولت برای تثبیت گردش پولی برحسب حدود بالای میزان دستمزدهای پرداختی صنایع مختلف و برحسب ارزش معاملات جزئی تنظیم شده است. منظور برنامه، ایجاد تعادل میان پرداختهای بانك به شکل دستمزد و خدمات اجتماعی و حقوق دولت، با دریافتهای ناشی از بازرگانی جزئی و مالیاتها و تعهدات وامهای دولت است.

۲) و دیگر برنامهٔ اعتبار که بانك دولت تهیه می‌نماید و اعتبارات واحدهای اقتصادی را برحسب توسعهٔ مورد انتظار فعالیت اقتصادی دربر می‌گیرد و حدود بالای میزان اعتبار را معین می‌کند؛ به این ترتیب، نظارت از طریق روبل در هر واحد اقتصادی برقرار می‌گردد.

بنابراین، موافق ارزیابیهای تولید، برنامه‌ریزی دقیقی از احتیاجات پولی به عمل می‌آید. مقدار پول در جریان، کلا، براساس پرداختهایی انجام می‌گیرد که دولت باید صورت دهد و دریافتهایی که در اختیار خواهد داشت. برنامه‌های صندوق و اعتبار صنایع مختلف که بر پایهٔ برنامهٔ تولید سالانهٔ آنها تهیه می‌شوند، به سازمانهای مرکزی برنامه‌ریزی تسلیم می‌گردد. اینان می‌توانند هم نیازمندی کلی اقتصاد را نسبت به پول و هم توزیع جغرافیایی و فنی احتیاجات پولی بخشهای مختلف اقتصاد را تعیین نمایند.

قسمت دوم ــ دستگاه بانکی در اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی

نهادهای عمدهٔ بانکی شوروی را می‌توان به ترتیب زیر طبقه‌بندی کرد:

الف) بانك دولت یا گوسبانك[۱۵]

سازمان این بانك موضوع فرمان مورخ دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۱ است. چهارمین نشست کمیتهٔ مرکزی اجرایی جمهوری شوروی فدراتیوسوسیالیستی روسیه، هدف این بانك را «مساعدت به توسعهٔ صنعت، کشاورزی و بازرگانی و نیز تمرکز مدارهای

۱۵. ملخص *Gos*sourdarstvienny *bank:* است.

پولی و اعمال تدابیر ضروری برای احیای گردش عادی پول» معین کرده است. کمیتهٔ مرکزی اجرایی و شورای کمیسرهای خلق اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی در تاریخ پانزدهم ژوئن سال ۱۹۲۷ دستور برقراری نظام دستگاه اعتباری را بدین شرح صادر کردند: به منظور تقویت مدیریت برنامه‌ای این دستگاه، گوسبانك تأمین مالی کلیهٔ بانکها و نظارت براستفاده از اعتبارها و تخصیص همهٔ سرمایه‌های بانکها به شاخه‌های گوناگون اقتصاد بر طبق سیاست اعتباری حزب و دولت و تمرکز موجودیهای کلیهٔ بانکهای دیگر و نیز منابع بودجهٔ دولت و صندوقهای پس‌انداز و بیمه‌ها را به عهده گرفت.

پیش از سال ۱۹۳۶، بانك دولت جزءِ وزارت دارایی بود؛ قانون اساسی سال ۱۹۳۶ مقرر داشت که بانك دولت بازهم جزئی از وزارت دارایی باشد و در جلسات هیئت وزیران حضور یابد. این بانك در سال ۱۹۳۸ ازوزارت دارایی منتزع شد و در عمل به صورت مدیریت خاص و مسئول مستقیم در برابر هیئت وزیران درآمد. در سال ۱۹۴۷، بانك دولت از نو وابسته به وزارت دارایی گردید و نمایندگی آن در هیئت وزیران منحل گشت. در سال ۱۹۵۴، گوسبانك از نو به شکل واحد مجزا و متمایز درآمد.

وظایف گوسبانك به منتهی درجه مهم و به شرح زیر است:

۱) گوسبانك، بانك نشر اتحادشوروی است؛

۲) گوسبانك ارزهای در اختیار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در تصرف دارد و در ارتباط با بانك بازرگانی خارجی اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی به تصفیهٔ عملیات با خارجه اقدام می‌کند؛

۳) این بانك کلیهٔ وجوه بودجهٔ دولت را دریافت می‌دارد و از نو توزیع می‌نماید؛

۴) این بانك انحصار اعتبار کوتاه‌مدت را دارد؛

۵) گوسبانك از طریق روبل نظارت بر کل اقتصاد را تأمین می‌کند.

بانك دولت می‌کوشد تا به موجب آیین‌نامهٔ مؤکد نقدینگیهای بنگاههای بازرگانی را کاهش دهد. بنگاههای بازرگانی باید موجودیهای خود را در بانك دولت و در حسابهای بهره‌گیر نگاهدارند و نمی‌توانند از سایر بنگاهها اعتبار بگیرند و نیز معمولاً نمی‌توانند اسناد با بهره را خریداری نمایند: هر بنگاه باید متناوباً در موعد معین مبلغی را برای استهلاك که بر اساس هزینهٔ اصلی سرمایه محاسبه گردیده، به صندوق استهلاك که به نام وزارت اقتصاد تشکیل شده است، پرداخت کند. وزارت اقتصاد نظارت عالیه دارد؛ پرداخت مالیات بردرآمد باید ماهانه صورت گیرد؛ اگر داراییهای جاری یك بنگاه بازرگانی در حد افراط تلقی شود، این بنگاه موظف است مازاد را به وزارت دارایی منتقل سازد.

بانک، در محدودهٔ برنامهٔ اعتباری و برای هدفهای دقیق و دوره های کاملا معین (سه ماه) وامهای صنایع و بهره برداریها را تأمین کند. در موارد پیش بینی نشده، اگر اعطای کمك به واحد بهره برداری برای اجرای برنامهٔ تولید یا تجاوز از آن باشد، ممکن است وامهایی به میزان بیش از حدود برنامهٔ اعتباری داده شود. پیش از موافقت با اعتبار به میزان بیشتر از مبلغی که معمولا برنامه پیش‌بینی کرده است، بانک باید معین کند که تقاضای اعتبار آیا بر اثر استفادهٔ ناصحیح از منابع مختص تولید برای سرمایه‌گذاریهای غیرمجاز ضرورت دارد یا نه. همچنین، بانك باید بداند که آیا تقاضای اعتبار در نتیجهٔ تراکم محصولات ساخته شده و به فروش نرفته یا تراکم محصولات در جریان تولید (که به معنای فعالیت ضعیف و نارسای بنگاه می باشد) به عمل آمده است؛ برای آنکه این اشتباهات پیش از اعطای اعتبار اضافی تصحیح شود، بانك فشار وارد می آورد.

بانك حق نظارت بر استفادهٔ بنگاههای بازرگانی از اعتبارات اعطایی را دارد.

به علاوه، هرگاه معاملات به‌قیمتها وموافق با میزانی که مقامات برنامه مقرر کرده اند، انجام نگرفته باشد، بانك از استرداد نقدینگیها یا انتقال وجوه از حسابی به حساب دیگر جلوگیری می کند. همچنین، بانك می‌تواند واحدهای اقتصادی را از پرداخت دستمزدهایی بیشتر از میزان مقرر در برنامه باز دارد.

بنابراین، نظارت از طریق روبل امکان می‌دهد تا مخارج بنگاههای بازرگانی در حد برنامه حفظ شود و تعهدات موجود میان بنگاههای بازرگانی رعایت گردد؛ انضباط مالی در نتیجهٔ این واقعیت که از پرداختهای نقدی میان بنگاهها چشمپوشی نمی‌شود، تقویت می گردد.

ب) بانکهای سرمایه‌گذاری بلندمدت

این بانکها که به موجب دستور مورخ پنجم مه سال ۱۹۳۲ سازمان یافته‌اند و تابع کمیساریا در وزارت دارایی هستند، تا سال ۱۹۵۹ چهار دستگاه بدین شرح بوده است:

ــ پرومبانك[16]، یا بانك صنعتی؛

ــ سلخوز بانك[17]، یا بانك کشاورزی؛

ــ تورگ بانك[18]، یا بانك بازرگانی؛

16. Prombank
17. Selkhozbank
18. Torgbank

ــ تسکوم بانک[19]، یا بانک مرکزی ناحیه‌ای، که شماری از بانکهای محلی را زیر نظارت داشتند. بانکهای اخیر امور ساختمان مسکن و کارهای خدمات عمومی را تأمین مالی می‌کردند.

این بانکها از وجوه بودجه تأمین مالی می‌گردیدند و بر خروج وجوهی که به حساب آنها سپرده می‌شد، نظارت داشتند و می‌بایستی مراقبت نمایند که از وجوه سرمایه‌گذاری برای تأمین مالی تولید جاری استفاده نکنند و به طرحهایی اختصاص یابند که دولت پیش‌بینی کرده است. بانکهای سرمایه‌گذاری بلندمدت سپرده‌های بنگاههای بازرگانی را که این کارها برای آنها اجرا شده بود، دریافت می‌کردند و نمی‌توانستند جز در حد ناچیزی سرمایه‌گذاریهای دلخواه خود را تأمین مالی کنند؛ این بانکها مجاز نبودند جز به تعاونیها و بنگاههای بازرگانی دولتی بسیار کم اهمیت و تحت مدیریت مقامات محلی و به افرادی که می‌خواستند برای خود خانهٔ مسکونی بسازند، وامهایی بدهند. میزان کلی وامهایی که بانکهای سرمایه‌گذاری می‌توانستند اعطا نمایند، بر اساس منافع آنها، واریز وامهایی که قبلا موافقت شده بود و وجوه تخصیص بودجه که سرمایهٔ آنها را افزایش می‌داد، معین می‌شد.

سلخوز بانک و تسکوم بانک و بانکهای ناحیه‌ای به موجب فرمان مورخ هفتم آوریل سال ۱۹۵۹ منحل گردیدند و وظایف آنها به پرومبانک محول شد.

از این پس، پرومبانک که استروی‌بانک[20] یا بانک ملی برای تأمین مالی سرمایه‌گذاریها نامیده می‌شود، وظایف بانکهای منحله را به عهده می‌گیرد.

پ) صندوقهای دولتی پس‌انداز

این صندوقها به موجب دستور مورخ بیست‌وششم دسامبر سال ۱۹۲۲ تأسیس گردیده است. درآغاز سال ۱۹۴۷، شمار ۳۲۰۹۷ صندوق پس‌انداز (۷۶۵۳ صندوق شهری و ۲۴۴۴۴ صندوق روستایی) وجود داشت؛ در پایان سال ۱۹۵۴، جمع سپرده‌ها از ۴۸ میلیارد روبل تجاوز می‌کرد.

ت) دستگاه بیمه

این مجموعه، خطرات مالکیت دولتی را به عهده می‌گیرد و برای افراد، بیمه‌نامه‌های عمر و مالکیت شخصی صادر می‌کند.

19. Tsekombank
20. Stroibank

کتابشناسی

1) Ouvrages

Ch. Bettelheim, *L'économie soviétique*, chap. VII et VIII, et *Problèmes théoriques et pratiques de la Planification*, Presses Universitaires de France, 1951.

H. Schwartz, *Russia's Soviet Economy*, chap. XII.

Trente années de Finances soviétiques, *Statistiques et études financières*, Supplément *Finances comparées*, n° 3, 1949 (Paris).

A. Z. Arnold, *Banks, Credit and Money in Soviet Russia*, New York, Columbia University Press, 1937.

M. V. Condoide, *The Soviet Financial System : Its development and relations with the Western World*, Columbus, The Ohio State University, 1951.

G. Grossmann (éd.), *Money and Plan*, University of California Press, 1969.

F. Holzman, *Soviet Taxation*, Harvard University Press, 1955.

A. Nove, *The Soviet Economy* (2e éd.), 1969.

H. Wronski, *Le rôle économique et social de la monnaie dans les démocraties populaires. La Réforme monétaire polonaise : 1950-1953*, Paris, Rivière, 1954.

2) Principaux articles

H. Denis, La théorie monétaire en U.R.S.S., dans La Monnaie, *La théorie économique du temps présent*, Paris, Domat-Montchrestien, 1951.

M. Lavigne, Planification et politique monétaires dans l'économie soviétique, *Annuaire de l'U.R.S.S.*, 1968 (Ed. du C.N.R.S.).

V. Lavrov, La monnaie en régime socialiste, *Etudes soviétiques*, mars 1955, Paris.

A. Zauberman, Gold in Soviet Economic Theory and Policies, *The American Economic Review*, décembre 1951.

E. Ames, Le système bancaire de l'Union soviétique, *Federal Reserve Bulletin*, avril 1952, reproduit dans *Problèmes économiques*, 24 juin 1952.

Statistiques et Etudes financières, *Supplément Finances comparées*, n° 23, 1954.

عنوان دوم

نظریهٔ عمومی درآمد کلی

حسابداری ملی همانندی میان خرج کلی و تولید کلی را آشکار می کند. اما این امر متضمن هیچ رابطهٔ علیت بین این دو رقم کلی نیست.

راجع به این رابطه، دو نظریه بدین شرح تهیه و تدوین شده است:

— یکی، نظریهٔ نئوکلاسیك، که طی قرن نوزدهم و در مدت دههٔ اول قرن بیستم بسط یافته است و به موجب آن تولید همانا خرج را معین می کند و در ساده ترین شکل خود، درقانون ژان-باتیست سه در این عبارت بیان می گردد: «محصولات با محصولات مبادله می شوند.» که همان «قانون بازارهای فروش» معروف است. این اندیشه به طور ضمنی یا صریح تقریباً در ذهن کلیهٔ اقتصاددانان این دوره، از دیوید ریکاردو گرفته تا الفرد مارشال و پیگو وجود دارد.

ژان-باتیست سه، در *رسالهٔ اقتصاد سیاسی*، چنین می نویسد: «تولید است که بازارهای فروش را به روی محصولات می گشاید.» عرضهٔ محصولات همیشه تقاضای خود را ایجاد می کند؛ هر تولید موجد درآمدهایی است که به تقاضا تبدیل می شوند.

بر اساس این نظریه، مکانیسمهای اقتصادی، استقرار خودکار تعادل اقتصادی در اشتغال کامل را تأمین می نمایند و این تعادل همانا بهینهٔ اقتصادی نیز هست. اگر این تعادل دچار اختلال گردد، نیروهایی وارد عمل می شوند و اقتصاد را به سطح تعادل خود باز می گردانند.

— نظریهٔ دیگر را کینز و پیروان وی در اوان سال ۱۹۳۶ ارائه کرده اند. وسعت دامنهٔ بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ و به دنبال آن شدت «بحران بزرگ» و اهمیت «بیکاری غیرارادی» طی سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۶ در بسیاری از اقتصادها، این اقتصاددانان را رهنمون شدند تا کارآیی مکانیسمهایی را که اقتصاددانهای کلاسیك و نئوکلاسیك شرح

داده اند، مورد تردید قرار بدهند.

اثر معروف کینز: *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* (سال ۱۹۳۶) مفهومی را که قانون بازارهای فروش بیان می نماید وارونه می سازد: این هزینه یا تقاضای کلی است که سطح تولید کلی و اشتغال را معین می کند.

تحلیل نوین به تدریج از ویژگی خاص مکتب کینز عاری می گردد. لکن به گفتهٔ شومپتر، «اگر کینز ما را پیرو مکتب خود نکرده، از ما بهترین اقتصاددان را ساخته است».

این تحلیل امکان داده است تا روابط مهم میان مصرف کلی، پس‌انداز کلی، سرمایه‌گذاری کلی و سطح فعالیت اقتصادی و اشتغال نمایان شود.

این تحلیل بررسی در تعیین سطح عمومی قیمتها و تغییرات آن را تجدید کرده است.

و سرانجام، این تحلیل امکان داده است تا علل نوسانات فعالیت اقتصادی بهتر درك شود.

فصل نخست

تعیین درآمد کلی و اشتغال

تعیین درآمد کلی و اشتغال مدتها با کارکرد مکانیسمهایی که در درون اقتصاد، تحقق تعادل اشتغال کامل را تأمین می‌کنند تشریح گردیده است. این شرح اقتصاددانهای کلاسیك و نئوکلاسیك از سوی کینز و پیروانش مورد ایراد قرار گرفته است. اینان از این نظر دفاع کرده‌اند که تعادل اقتصاد می‌توانست یك تعادل اشتغال ناقص باشد.

پس از اقدام به تحلیل ساختار این دو نظریه که دربارهٔ این موضوع تهیه و تدوین شده‌اند، خواهیم دید چگونه می‌توانیم با توجه به استنباطهای کلاسیك و نیز انتقادات پیروان مکتب کینز یك دید ترکیبی از تعادل عمومی بازارها به دست آوریم.

قسمت اول ــ نظریهٔ کلاسیك:
تعادل اشتغال کامل

اقتصاددانان کلاسیك و نئوکلاسیك، نظریهٔ تعادل عمومی بازارها و قیمتها را تدوین کرده‌اند.

نظریهٔ تعادل عمومی از نظریهٔ تعادل جزئی متمایز و مشخص است. تعادل جزئی برای تجزیه و تحلیل تشکیل قیمت یك محصول یا یك عامل تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد و در این حالت، بازار این محصول یا این عامل به صورت مجزا و جدا از یکدیگر ملاحظه می‌شود و سایر قیمتها بدون تغییر می‌ماند.

کورنو محتوی و حدود تحلیل تعادل جزئی را چنین تعریف کرده و نوشته است: «تاکنون در *تحقیقات دربارهٔ اصول ریاضی نظریهٔ ثروتها*[1] بررسی کرده‌ایم که چگونه

---

1. *Recherches sur les principes mathématiques de la théorie des richesses,* chap. XI.

قانون تقاضا، به ویژه برای هر مادهٔ غذایی، در ترکیب با مقتضیات تولید این مادهٔ غذایی، قیمت را معین می کند و درآمدهای تولیدکنندگان را می پردازد؛ قیمتهای سایر مواد غذایی و درآمدهای دیگر تولیدکنندگان را نیز تغییر ناپذیر در نظر می گرفتیم؛ اما، در واقعیت، دستگاه اقتصادی مجموعه ای است که کلیهٔ اجزای آن به یکدیگر وابسته اند و بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند.» و می افزاید که نمی توان «تمام دستگاه را در نظر نگرفت و از این کار چشمپوشی نمود».

اقتصاددانان کلاسیك و نئو کلاسیك روابط متقابلی که بازارها و قیمتها را با یکدیگر متحد می کند، روشن ساخته اند و الگوی تعادل عمومی اقتصاد را تهیه نموده اند.

این اقتصاددانان مکانیسمهایی را که برقراری اشتغال کامل منابع تولیدی و به ویژه کار را در درون اقتصاد خودکارانه تأمین می نمایند، تجزیه و تحلیل کرده اند. در پایان توضیح داده اند که وضعیت تعادل عمومی همانا وضعیت بهینهٔ اقتصادی است.

§ ۱. ارتباطهای میان بازارها و قیمتها

روابطی که بازارها و قیمتها را به هم می‌پیوندد دوگونه بدین شرح است:

ـ روابط عمودی میان قیمت یك محصول و قیمتهای عوامل تولیدی که در ساخت این محصول به کار رفته اند؛

ـ روابط افقی میان قیمتها و بازارهای همهٔ کالاها در درون اقتصاد.

الف) ابتدا *روابط* عمودی را در نظر می گیریم. فرض می کنیم کـه تقاضای کالای مصرفی A، بر اثر تغییر سلیقه های مصرف کنندگان، افزایش یابد، حال آنکه تقاضای کالای B کاهش می‌پذیرد.

قیمت کالای A بالا می‌رود، در صورتی که قیمت کالای B پایین می‌آید.

بنگاههای اقتصادی که کالای A را تولید می‌کنند ترغیب می‌شوند تا برای پاسخ گویی به افزایش تقاضا بر میزان تولید خود بیفزایند. بنگاههای تولیدکنندهٔ کالای B تمایل به کاهش تولید خود پیدا می کنند. در نتیجه، عرضهٔ کالای A و عرضهٔ کالای B تغییر می‌پذیرد.

تغییرات در مقدار تولید بنگاههای اقتصادی در تقاضای آنها نسبت به عوامل تولید منعکس می شود. بنگاههای سازندهٔ کالای A، کار و سرمایهٔ بیشتر خریداری می کنند؛ تقاضای عوامل از سوی بنگاههای تولیدکنندهٔ کالای B رو به کاهش می نهد. پاداشی که بنگاههای سازندهٔ کالای A به عوامل تولید عرضه می‌دارند، افزایش می‌یابد و در نتیجه، به شرط آنکه کلیهٔ عوامل تولید کاملا در اقتصاد به کار رفته باشند، انتقال منابع

تولیدی از بنگاههای سازندهٔ کالای B به سوی بنگاههای تولیدکنندهٔ کالای A صورت می گیرد.

بنابراین، تغییرات در قیمتهای کالاهای مصرفی موجب بروز تبدیلاتی در قیمتهای عوامل تولید و باعث تغییراتی در توزیع عوامل تولید میان مصارف تولیدی می گردد.

این نتایج نه خودکار به دست می آید و نه آنی. تصمیمات رؤسای بنگاهها و صاحبان عوامل تولید نه فقط به قیمت، که به پیش بینیهایی که دربارهٔ قیمتهای آینده و تحول آتی بازارها می شود نیز وابسته است. به علاوه، عوامل تولید، کار و سرمایه، از یك مصرف به مصرف دیگر کاملا متحرك نیستند.

وانگهی، به نظر نمی‌رسد که تسلسل رویدادهای مشروحه میان بازارها و قیمتهای کالاهای مصرفی و بازارها و قیمتهای عوامل تولید به وجود آید.

ب) اکنون *روابط افقی* میان بازارها و قیمتها را در درون اقتصاد بررسی می کنیم.

در بررسی پیشین، دیده ایم که افزایش تقاضای کالای A موجب ترقی قیمت این کالا و ازدیاد تولید آن و افزایش تقاضای عوامل برای ساخت این کالا و سرانجام، سبب ترقی قیمتهای این عوامل می‌شود.

این تغییرات روی مجموعهٔ اقتصاد آثاری بدین شرح به جا می گذارد:

الف) ترقی قیمت کالای A اثر درآمد را بر می انگیزد: درآمد واقعی مصرف کنندگان خریدار کالای A کاهش می‌یابد و این امر باعث تنزل تقاضای سایر محصولات می‌گردد. زیرا، از این پس، خریداران A برای سایر کالاها کمتر خرج می کنند؛

ب) ترقی قیمتهای عوامل تولید ناشی از افزایش تولید کالای A موجب تبدیلاتی در قیمتهای سایر کالاها می گردد. در واقع، کلیهٔ بنگاههایی که این عوامل را مصرف می نمایند، می بایستی گرانتر خریداری کنند و در نتیجه هزینه‌های تولید و بر اثر آن قیمتها و تولیدات آنها تحت تأثیر قرار می گیرد؛

پ) ازدیاد تقاضای کالای A در تقاضای کالاهای مکمل یا جانشین A اثر می گذارد.

تقاضای کالاهای مکمل افزایش می‌یابد و در نتیجه قیمتهای این کالاها رو به افزایش می نهد.

برعکس، تقاضای کالاهای جانشین میل به کاهش پیدا می کند، زیرا مصرف کنندگان، کالای A را ترجیح می دهند؛ قیمتهای کالاهای جانشین نیز میل به تنزل پیدا می نماید.

تبدیلات قیمتهای کالاهای مکمل و جانشین، به نوبهٔ خود، در تقاضای عوامل تولید

برای ساخت این کالاها اثر می گذارد.

ت) سرانجام، تغییرات در قیمتهای کالاها، بجز کالای A، در تقاضای A اثر متقابل می گذارد. در واقع، مصرف کنندگان در برابر روابط تازهٔ قیمتها قرار می گیرند و در نتیجه، می بایستی در برنامهٔ خرج خود تجدید نظر نمایند و به این ترتیب از کالاهایی که قیمت آنها افزایش یافته کمتر می خرند و بیشتر کالاهایی را خریداری می کنند که قیمت آنها کاهش پیدا کرده است.

وابستگی متقابل قیمتها و تعیین دوجانبهٔ آنها برای توضیح کارکرد و به ویژه تحقق تعادل عمومی به کار می‌روند.

§ ۲. تعادل عمومی بازارها و قیمتها

تحلیل کلاسیك تعادل عمومی بازارها و قیمتها بعضی از داده ها را اختیار می کند و بر فرضیه‌هایی چند قرار دارد. داده های دستگاه عبارتند از:

— عرضهٔ کل منابع تولیدی و توزیع آنها در اقتصاد؛

— جبرهای فنی تولید؛

— نوع واحدهای تولید و کارکردهای تولید آنها.

فرضیه‌هایی که دستگاه بر پایهٔ آنها ساخته شده است عبارتند از:

— از یك سو، این فرضیه که مصرف کنندگان درصددند موارد ارضای خود را بیشینه سازند و تولیدکنندگان در پی آنند که منافع خود را بیشینه کنند و صاحبان عوامل تولید می خواهند مزایای خالص خود را بیشینه نمایند؛

— از سوی دیگر، فرضیهٔ وضعیت رقابت خالص و کامل که قیمتها در آن نتوانند بر اثر عمل عاملان اقتصادی در بازارها تغییر پذیرند و این بازارها خود را فقط با قیمتها تطبیق دهند.

تحت این شرایط، می توان ثابت کرد که قیمتها و مقادیر در درون یك اقتصاد در ارتباط متقابل معین می شوند. نظریهٔ تعادل عمومی به شکل ریاضی ارائه می گردد، چه روابط متعددی که باید موردنظر قرار گیرند نمی‌توانند فقط با کلمات بیان شوند.

الف) *یك الگوی سادهٔ تعادل عمومی: الگوی والراس*

ساده ترین دستگاه تعادل عمومی توسط لئون والراس در کتاب *مبادی علم اقتصاد محض*[۲] تدوین و تنظیم گردیده است.

2. Léon Walras, *Eléments d'économie politique pure.*

نخست، نامگذاریهای زیر را به عمل می‌آوریم:

محصولات؛	$x_1, x_2, x_3, \ldots, x_n$
قیمتهای این محصولات؛	$p_1, p_2, p_3, \ldots, p_n$
خدمات تولیدی؛	$y_1, y_2, y_3, \ldots, y_n$
قیمتهای این خدمات.	$w_1, w_2, w_3, \ldots, w_m$

کلیهٔ قیمتها را برحسب محصول x_1 معین می‌کنیم. به این ترتیب، p_3، که قیمت محصول x_3 است مقداری از x_1 می‌باشد که در برابر یك واحد از x_3 مبادله می‌شود. محصول x_1 «واحد پولی» است و p_1 قیمت آن برابر با ۱ است. بنابراین، تحلیلی که ارائه گردیده به اقتصاد مبادلهٔ کالا راجع می‌شود که در آن پول فقط یك واحد محاسبه است. دستگاه شامل سه گروه معادله بدین قرار است: معادلات تقاضای محصولات؛ معادلات عرضهٔ محصولات؛ معادلات تعادل در بازارهای خدمات تولیدی.

الف) هرمصرف‌کننده، به ازای درآمد معلوم و قیمتهای معین محصولات، درصدد است فایدهٔ خود را بیشینه سازد. این امر متضمن آن است که فایده‌های نهایی متناسب با قیمتها باشند:

$$\frac{MU_1}{p_1}=\frac{Mu_2}{p_2}=\frac{MU_3}{p_3}=\ldots=\frac{MU_n}{p_n}$$

برای n محصول، $(n-۱)$ معادله از این گونه وجود دارد. مصرف‌کننده، بنابه فرض، کلیهٔ درآمد خود را خرج می‌کند. این درآمد مساوی با عواید حاصله از فروش عوامل تولید است. بنابراین، معادلهٔ بودجهٔ مصرف‌کننده چنین نوشته می‌شود:

$$x_1+x_2p_2+x_3p_3+\ldots+x_np_n=y_1w_1+y_2w_2+y_3w_3+\ldots+y_mw_m$$

(خرج) = (درآمد)

برای مصرف‌کننده، n معادله وجود دارد؛ به کمك این معادلات می‌توانیم n مقدار کالاهای مختلفی را که مصرف‌کننده خریداری می‌کند، حذف نماییم.

توابع تقاضای فردی چنین نوشته می‌شود:

$$x_2=f_2(p_2,p_3,\ldots,p_n,w_1,w_2,\ldots,w_m)$$
$$x_3=f_3(P_2,P_3,\ldots,p_n,w_1,w_2,\ldots,w_m)$$
$$\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots$$
$$x_n=f_n(p_2,p_3,\ldots,p_n,w_1,w_2,\ldots,w_m)$$

و بر اساس معادلهٔ بودجه تساوی زیر را به دست می‌آوریم:

$$x_1=y_1w_1+y_2w_2+y_3w_3+\ldots+y_mw_m-x_2p_2-x_3p_3-\ldots-x_np_n$$

توابع تقاضای کل در بازارها با جمع کردن توابع تقاضای فردی به دست می‌آید:

$$(I)\begin{cases} X_2=F_2(p_2,p_3,\ldots,p_n,w_1,w_2,\ldots,w_m) \\ X_3=F_3(p_2,p_3,\ldots,p_n,w_1,w_2,\ldots,w_m) \\ \ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots \\ X_n=F_n(p_2,p_3,\ldots,p_n,w_1,w_2,\ldots,w_m) \\ X_1=Y_1w_1+Y_2w_2+\ldots Y_mw_m-X_2p_2-X_3p_3-,\ldots,-X_np_n \end{cases}$$

به این ترتیب، یك معادلهٔ *تقاضای* کالاهای مصرفی وجود دارد.

ب) اکنون عرضهٔ کالاها را در نظر می‌گیریم. فرض می‌کنیم که ضرایب تولید ثابت هستند (برای تولید یك واحد از x_i مقدار ثابت a_{ij} از عامل تولید y_j لازم است).

چون در شرایط رقابت کامل، هزینهٔ تولید هر کالا باید برابر با قیمت آن باشد، می‌توانیم چنین بنویسیم:

$$(II)\begin{cases} a_{11}w_1+a_{12}w_2+\ldots+a_{1m}w_m=p_1=1 \\ a_{21}w_1+a_{22}w_2+\ldots+a_{2m}w_m=p_2 \\ \ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots \\ a_{n1}w_1+a_{n2}w_2+\ldots+a_{nm}w_m=p_n \end{cases}$$

بدین قرار، n معادلهٔ عرضهٔ محصولات وجود دارد.

بنابراین، می‌توانیم معادلات زیر را بنویسیم:

$$(III)\begin{cases} a_{11}X_1+a_{21}X_2+\ldots+a_{n1}X_n=Y_1 \\ a_{12}X_1+a_{22}X_2+\ldots+a_{n2}X_n=Y_2 \\ \ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots\ldots \\ a_{1m}X_1+a_{2m}X_2+\ldots+a_{nm}X_n=Y_m \end{cases}$$

یا کلاً m معادلهٔ *تعادل در بازارهای عوامل تولید* وجود دارد.

اکنون لازم است خاطر نشان سازیم که یکی از معادلات در این سه گروه مستقل نیست و اطلاعاتی علاوه بر آنچه تا به حال سایر معادلات داده اند، به دست نمی‌دهد؛ می گوییم که این معادله زاید است.

به عنوان مثال، معادلات گروه (II) را در X_1، X_2،...، X_n ضرب می کنیم:

$$a_{11}w_1(X_1)+a_{12}w_2(X_1)+\ldots+a_{1m}w_m(X_1)=p_1X_1=X_1$$
$$a_{21}w_1(X_2)+a_{22}w_2(X_2)+\ldots+a_{2m}w_m(X_2)=p_2X_2$$

....

$$a_{n1}w_1(X_n)+a_{n2}w_2(X_n)+\ldots+a_{nm}w_m(X_n)=p_nX_n$$

اینك، معادلات گروه (III) را در w_1، w_2، ....، w_n ضرب می کنیم:

$$a_{11}X_1(w_1)+a_{21}X_2(w_1)+\ldots+a_{n1}X_n(w_1)=Y_1w_1$$
$$a_{12}X_1(w_2)+a_{22}X_2(w_2)+\ldots+a_{n2}X_n(w_2)=Y_2w_2$$

....

$$a_{1m}X_1(w_m)+a_{2m}X_2(w_m)+\ldots+a_{nm}X_n(w_m)=Y_mw_m$$

اگر دو دستگاه را جداجدا با یکدیگر جمع کنیم، در می یابیم که قسمتهای چپ یکسان هستند. بنابراین، قسمتهای راست باید مساوی باشند؛ در نتیجه، چنین داریم:

$$X_1+p_2X_2+\ldots+p_nX_n=Y_1w_1+Y_2w_2+\ldots+Y_mw_m$$

این تساوی، در عمل، همان معادلهٔ بودجه است:

$$X_1=Y_1w_1+Y_2w_2+\ldots+Y_mw_m-p_2X_2-\ldots-p_nX_n$$

پس، $2n+m-1$ معادلهٔ مستقل در گروههای (I) و (II) و (III) داریم و از لحاظ شماره با عدهٔ مجهولات برابر هستند: $n-1$ قیمتهای محصولات؛ m قیمتهای عوامل تولید؛ n مقادیر محصولات. بدین قرار، دستگاه تعادل عمومی به یك اندازه شامل معادله و مجهول است. مجموعهٔ قیمتها و مقادیری که در این معادلات صدق می کنند، تعادل عمومی را تشکیل می‌دهند.

برای اثبات این امر که یکی از معادلات دستگاه تعادل عمومی بیهوده یا «زاید» است، به «قانون والراس» متوسل شده ایم. این قانون مقرر می‌دارد که به ازای قیمتهای معلوم، ارزش کالاهای مورد تقاضا در بازارها به طور یکسان مساوی با ارزش کالاهایی است که در بازارها عرضه شده اند. وضع چنین است، زیرا هرکس یك محصول را تقاضا کند، آماده است پول یا سایر محصولات با ارزش برابر را در مقابل

آن عرضه بدارد و چون هر کس مقدار معینی از کالا را عرضه بدارد، خودکارانه معادل ان را برحسب پول یا سایر کالاها تقاضا می کند، پس چنین داریم:

$$\sum_{i=1}^{n} P_i O_i = \sum_{i=1}^{n} P_i D_i$$

این تساوی یك تکرار بیهوده یا یك همسانی است.

از قانون والراس نتیجه می گیریم که اگر یك محصول عرضهٔ اضافی دارد، باید برای محصول دیگر یا پول تقاضایی نیز داشته باشد؛ وگرنه ارزش کل کالاهای مورد تقاضا نمی تواند با ارزش کل کالاهای عرضه شده برابر شود.

فرض می کنیم که برای یك دستگاه تعادل عمومی، قیمتهایی را به دست آوریم که در کلیهٔ معادلات عرضه و تقاضا، بجز اولین معادله، صدق کند. جمع ارزشهای پولی عرضهٔ کلیهٔ کالاها (به استثنای کالای اول) باید مساوی با جمع ارزشهای پولی تقاضای این کالاها باشد. در این صورت، قانون والراس از طریق تفریق می گوید که عرضه و تقاضای کالای اول باید لزوماً با یکدیگر مساوی باشند. در واقع، عبارت زیر:

$$\sum_{i=1}^{n} P_i O_i = \sum_{i=1}^{n} P_i D_i$$

را از عبارت:

$$\sum_{i=2}^{n} P_i O_i = \sum_{i=2}^{n} P_i D_i$$

کسر می کنیم و تساوی زیر را به دست می آوریم:

$$P_1 O_1 = P_1 D_1$$

یا:

$$O_1 = D_1$$

بنابراین، نخستین معادله از دستگاه تعادل عمومی موردنظر بیهوده یا زاید است.

معادلات تعادل عمومی، قیمتهای نسبی را در درون اقتصاد معین می کند؛ این قیمتها به عرضه و تقاضای کالاها بستگی دارند. سطح مطلق قیمتها، به نوبهٔ خود، به مقدار پول وابسته است. به این ترتیب مسئلهٔ ادغام پول در نظریهٔ کلاسیك تعادل عمومی مطرح

می شود.

ب) پول و تعادل عمومی

نظریهٔ کلاسیکِ تعادل عمومی می پذیرد که پول فقط ابزار مبادلات است و عاملان اقتصادی میل ندارند پول را به خاطر خود آن در اختیار بگیرند. این عـاملان موجودیهای پولی صندوق را نزد خود بی کار نگاه نمی دارند و اگر محصولات یا خدمات را در برابر پول بفروشند، بلافاصله این پول را در خرید کالاها و خدمات مورد استفاده قرار می دهند. این عاملان موجودیهای پولی صندوق را فقط برای تأمین معاملات خود حفظ می کنند.

پس، تغییرات سطح عمومی قیمتها به تغییراتی بستگی دارد که در مقدار پول در گردش به وجود می آید. فرض کنیم که مقدار پول در گردش را دو برابر سازیم، پول اضافی که ایجاد شده است، در خرید کالاها و خدمات به مصرف خواهد رسید؛ کلیهٔ قیمتها که به پول بیان شده است، متناسب با افزایش مقدار پول بالا خواهد رفت، بدون آنکه قیمتهای نسبی تغییری پیدا کنند.

در هر اقتصاد که فقط پول ابزار مبادلات باشد، همهٔ قیمتها برحسب پول متناسب با عرضهٔ پول بالا می رود یا پایین می آید. بنابراین، سطح مطلق قیمتها بستگی به مقدار پول دارد. چنین است معنای *نظریهٔ مقداری پول* و به این ترتیب نقشی را که این نظریه در نظریهٔ کلاسیك تعادل عمومی ایفا می کند، مشاهده می نماییم.

ملاحظه می شود که این استنباط با درك قیمتهای انعطاف پذیر در اقتصاد ارتباط تنگاتنگ دارد. افزایش مقدار پول به جای آنکه تولید یا معاملات را زیاد کند، بیشتر موجب ترقی قیمتها می شود، زیرا تولید یا معاملات به مقدار بیشینه وجود دارد. در واقع، اگر چنین نمی بود، عامل اقتصادی ناتوان از اینکه تمام آنچه را آرزو داشت به فروش رساند ، بناچار عرضهٔ خود را به قیمتی پایین تر انجام می داد؛ قیمتها تا بدان میزان پایین می آمد که تولید به مقدار بیشینه برسد.

اگر قیمتها انعطاف ناپذیر باشند، هر افزایش در مقدار پول ممکن است موجب ترقی میزان تولید شود و نه قیمتها، حال آنکه هر کاهش در مقدار پول می تواند، به جای آنکه تنزل قیمتها را به بار آورد، باعث ایجاد بیکاری گردد.

برخی از نویسندگان از این نظر پشتیبانی کرده اند که میان قانون ژان باتیست سه («محصولات در برابر محصولات مبادله می شوند») و نظریهٔ مقداری پول ناسازگاری منطقی وجود دارد. بر طبق قانون ژان باتیست سه، عرضه و تقاضای هر کالا فقط به

قیمتهای نسبی بستگی دارد. مشهور است که معادلات تقاضا و عرضهٔ کالاها، به ازای قیمتهای مطلق، متجانس و از درجهٔ صفرند، یعنی کلیهٔ قیمتهای مطلق را می‌توان دوبرابر یا نصف کرد، بدون آنکه مقادیر عرضه یا تقاضا را تغییر داد.

اما اگر کالاها ابتدا در مقابل پول به فروش روند، عرضهٔ هر کالا می‌تواند به منزلهٔ تقاضای پول و تقاضای هر کالا به منزلهٔ عرضهٔ پول تلقی گردد. بنابراین، به ازای هر قیمت نسبی و ممکن، یك تقاضای خالص پول، یك عرضهٔ خالص پول وجود خواهد داشت، یا به ازای یك قیمت نسبی خاص، هیچ کدام وجود نخواهند داشت. در نتیجه، می‌توانیم برای تمام اقتصاد تقاضای خالص یا عرضهٔ خالص پول را به دست آوریم. چون عرضه و تقاضای کالاها به قیمتهای نسبی بستگی دارد و نه به قیمتهای مطلق، عرضهٔ خالص پول و تقاضای خالص پول که ناشی از تقاضای اضافی یا عرضهٔ اضافی هر کالاست، مستقل از قیمتهای مطلق خواهد بود و فقط به قیمتهای نسبی بستگی خواهد داشت.

با این همه، نظریهٔ مقداری پول، تقاضای دیگری نسبت به پول پدید می‌آورد که به قیمتهای مطلق بستگی دارد. در اینجا ناهماهنگی و گسستگی به روشنی به چشم می‌خورد.

می‌توان ثابت کرد که این تحلیل قانع‌کننده نیست و ناسازگاری میان قانون ژان باتیست سه و نظریهٔ مقداری وجود ندارد.[3]

فرض کنیم که در یك اقتصاد، کلیهٔ بازارها به ازای قیمتهای نسبی معلوم در تعادل بوده و تقاضای خالص پول در آنها وجود نداشته باشد. این وضعیت به ازای شمار زیادی از سطوح قیمتهای مطلق، که همگی مجموعهٔ واحدی از قیمتهای نسبی را فراهم می‌سازند، ممکن است به دست آید. اما، در عمل، در هر اقتصاد که پول را به کار بَرَد، همهٔ این سطوح قیمتهای مطلق تحقق‌پذیر نیستند. در واقع، با توجه به حدود نهادی و ساختاری سرعت گردش پول، یك سلسلهٔ جور قیمتهای مطلق و عملی از صفر تا سطح بیشینه که مقدار موجود پول اجازه دهد، وجود دارد.

اگر پول یك واحد سادهٔ حساب است، قیمتهای پولی مطلق اهمیتی ندارند: فقط قیمتهای نسبی موردتوجه هستند. اما هرگاه پول ابزار مبادلات نیز باشد، عاملان اقتصادی باید پول را به دست آورند و نظریهٔ مقداری، با توجه به عوامل حاکم بر

3. G. Ackley, *Macro-economic Theory*, p. 120-122.

سرعت گردش پول و مقدار پول، سطح مطلق قیمتهایی را که مزیت و برتری دارند، معین می کند. بنابراین، قانون ژان باتیست سه و نظریهٔ مقداری پول نظریه‌های مکمل یکدیگر می باشند.

§ ۳. تعادل اشتغال کامل

براساس نظریهٔ کلاسیك تعادل عمومی، در این وضع فقط یك تعادل اشتغال کامل می تواند وجود داشته باشد.

در واقع، در هر اقتصاد که تقسیم کار را به کار بندد، تولید هر عامل تقاضایی برای سایر کالاها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، تقاضای کلی برابر است با عرضهٔ کلی. البته تولید کلی، در بعضی از موارد، براثر تصمیم افراد به تولید کمتر از میزانی که می شد به دست آورد، می تواند محدود گردد، اما یك چنین عدم استفاده از منابع می تواند فقط ارادی و اختیاری باشد.

به این ترتیب، محصول و درآمد، همیشه در سطح «اشتغال کامل»هستند. اگر بعضی از منابع بلااستفاده بماند، تولید اضافی تا بدان مقدار تحقق می پذیرد که سطح اشتغال کامل فرا برسد.

بدیهی است بر اثر عدم انطباق بعضی از تولیدات با احتیاجات، ممکن است عدم تعادلهای خاص به وجود آید؛ اما این امر صورت موقت دارد و مکانیسم بازار آنها را به سرعت تصحیح می کند. با این وصف، عدم تعادل میان عرضهٔ کلی و تقاضای کلی ممکن نیست و در نتیجه بیکاری عمومی یا عدم استفادهٔ وسیع از منابع تولیدی، بر اثر نارسایی تقاضای کلی نمی تواند پدیدار شود.

قانون بازارهای فروش، که برای اقتصاد کالایی اعتبار دارد، به نظر نویسندگان آن، برای هر اقتصاد که پول را به کار برد نیز معتبر است. پول فقط یك وسیلهٔ مبادله است؛ اشخاص اقتصادی که به طور عقلایی عمل می کنند، پول را به خاطر خود پول طلب نمی کنند و در نتیجه موجودیهای پولی صندوق را نزد خود بی کار نگاه نمی‌دارند. در موردی که اشخاص اقتصادی این گونه موجودیها را تشکیل دهند، از این کار عدم کفایت تقاضای کلی نتیجه نمی شود، زیرا قیمتها به میزان ضروری پایین خواهند آمد؛ این انعطاف پذیری قیمتها از رقابت میان خریداران و فروشندگان ناشی می گردد.

در بازار کار، بیکاری بر اثر تنزل مزد اسمی جذب خواهد شد. این تنزل، به ازای قیمتهای معلوم، تولیدکنندگان را به ازدیاد اشتغال و تولید ترغیب می کند؛ اما تولید به میزان بیشتر، اگر مقدار پول و سرعت گردش پول معلوم باشند، جز به قیمتهای پایین تر

نمی‌تواند به فروش برود. پس، مزد اسمی باید به نسبتی بیشتر از قیمتها پایین بیاید تا کارآفرینان اقتصادی بتوانند تفاوت سود به دست آورند و به این ترتیب، به ازدیاد تولید و در نتیجه ایجاد اشتغال تشویق شوند.

در پایان، تطبیق عرضهٔ پس‌انداز بر تقاضای سرمایه‌گذاری توسط تغییرات نرخ بهره تأمین می‌گردد. به عنوان مثال، اگر پس‌انداز نسبت به سرمایه‌گذاری فزونی داشته باشد، تنزل نرخ بهره کاهش پس‌انداز یا افزایش سرمایه‌گذاری و یا هر دو را امکان‌پذیر می‌سازد؛ اگر نرخ بهره به قدر کفایت پایین نیاید، تقاضای کلی تقلیل پیدا می‌کند و اشتغال کم خواهد شد. در این حالت، تنزل مکفی مزدها و قیمتها اشتغال کامل را ایجاد خواهد کرد.

بنابراین، استنباط کلاسیکِ اشتغال کامل به عنوان گرایش بلندمدت اقتصاد بر پایهٔ اعتقاد به کارآیی دو مکانیسم زیر قرار دارد: تغییرات نرخ بهره که پس‌انداز را با سرمایه‌گذاری تطبیق می‌دهد؛ تغییرات سطح قیمتها و مزدها که کلیهٔ عدم تعادلهایی را که بتوانند در اقتصاد پدید آیند، تصحیح می‌نمایند.

در این باب ملاحظه می‌شود که کارآیی مکانیسمهایی که اعلام گردید به دو شرط وابسته است:

ــ از یك سو، انعطاف‌پذیری قیمتها در اقتصاد؛

ــ از سوی دیگر، کشش‌پذیری عرضه‌ها و تقاضاها نسبت به قیمتها.

§ ۴. بهینهٔ اقتصادی

هنگامی که یك اقتصاد در شرایط رقابت کامل، که بنا به فرض اقتصاددانان کلاسیك ونئوکلاسیك آنها را پذیرفته‌اند، در وضعیت تعادل عمومی است، در وضعیت بهینهٔ اقتصادی نیز هست.

در واقع، یك تعادل عمومی رقابت کامل توسط خصوصیات زیر تعریف می‌شود:

الف) برای همهٔ مصرف‌کنندگان، فایدهٔ نهایی تقسیم بر قیمت، برای کلیهٔ کالاها یکسان است. این بدین معنی است که مصرف‌کنندگان گرایش ندارند بخشی از درآمد خود را از خرید یك کالا به خرید کالای دیگر تخصیص بدهند، زیرا همگان در این وضعیت ارضای خود را بیشینه می‌سازند.

ب) در هر بنگاه اقتصادی، بهره‌وری نهایی عوامل برای همهٔ عوامل یکسان است. گرایشی وجود ندارد که یك عامل جانشین عامل دیگر گردد، زیرا در کلیهٔ بنگاههای اقتصادی، عوامل به مؤثرترین نسبتها به کار رفته‌اند.

پ) برای هر عامل تولید، ارزش محصول نهایی در کلیهٔ بنگاههای اقتصادی یکسان است. این بدین معنی است که از دید اقتصاد، انتقال عوامل از یك کاربرد به کاربرد دیگر، هیچ مزیتی ندارد، زیرا ارزش تولید کلی بیشینه است.

ت) در هر بنگاه اقتصادی، هزینهٔ نهایی مساوی است با دریافتی نهایی. این بدین معنی است که تولیدکنندگان به تغییر تولید خود ترغیب نشده اند، زیرا هر یك پیش از این نیز سود خود را بیشینه می کنند.

ث) در هر بنگاه اقتصادی، هزینهٔ کل برابر است با دریافتی کل. این چنین معنی می‌دهد که در هر صنعت، گرایشی وجود ندارد به اینکه شمار بنگاهها تغییر یابد، زیرا کلیهٔ عوامل، منجمله فعالیت کارآفرین اقتصادی، برای آنکه همچنان در همان اشتغال باقی بماند، پاداش مکفی، یعنی پاداش مساوی با هزینهٔ فرصت خود دریافت می‌دارد.

ج) برای هر عامل تولید، فایدهٔ نهایی پاداش دریافتی هر واحد عرضه شده مساوی است با نامطلوبیت نهایی که تحمل می کند. این بدین معنی است که عرضهٔ عوامل تولید به تغییر گرایش ندارد، زیرا هر عامل پاداشی وصول می نماید که گذشت او را جبران می کند.

چ) برای هر عامل، مزد دریافتی هر واحد از عامل مساوی است با ارزش محصول نهایی این عامل. این بدین معنی است که عرضهٔ عوامل به یك بنگاه اقتصادی معین به تغییر گرایش ندارد، زیرا هر عامل از پیش نیز بالاترین پاداش ممکن را دریافت می کند.

تحت این شرایط، اقتصاد در حال تعادل است و هیچ گرایشی در جهت تغییر در آن پدیدار نمی شود.

به علاوه، هر منبع تولیدی به گونه ای به کار رفته است که ارزش محصول نهایی آن در کلیهٔ مصارف یکسان باشد. به این ترتیب، مصرف کنندگان از انتقال عامل از یك کاربرد به کاربرد دیگر سودی نمی برند.

سرانجام، تطبیق قیمتها بر هزینه‌های نهایی به اقتصادی عاری از حیف و میل منجر می شود: منابع تولیدی به سوی پرفایده‌ترین تولیدات و سرمایه‌گذاریها روی می آورند.

در عین حال، تعادل رقابت کامل یك بهینه است. در این حالت گفته می شود بهینگی

پارتو[۴] یا کارآیی در کاربرد منابع وجود دارد. دو شرطی که این وضع را تعریف می کنند هنگامی رعایت شده اند که:

ــ توزیع کالاهای مصرفی میان مصرف کنندگان مؤثر باشد، زیرا هرگونه تخصیص مجدد کالاها بین مصرف کنندگان موجب کاهش ارضای لااقل یکی از آنها خواهد شد؛

ــ تولید مؤثر است، زیرا هر تخصیص مجدد منابع تولیدی بین بنگاههای اقتصادی و در درون بنگاهها، تولید لااقل یك بنگاه و دست کم یك محصول را کاهش خواهد داد.

§ ۵. حدود نظریهٔ کلاسیك

نظریهٔ کلاسیك تعادل عمومی، دستگاه تحلیل بسیار مهیا و قویی است که وظایف اساسی نظام قیمتها را در اقتصاد نمایان می سازد، لکن بر شماری فرضیهٔ محدودسازنده بدین شرح قرار دارد:

۱) انطباقات اقتصاد، که با واسطهٔ نظام قیمتها انجام می گیرد، نه خودکار است و نه آنی. ساختارهای اقتصادهای معاصر برای تحرك زیاد عوامل تولید مساعد نیست: کارگران و نیز سرمایه‌های ثابت به آسانی جا به جا نمی‌شوند. نظارتی که واحدهای بزرگ اقتصادی در بازارهای محصولات و عوامل اعمال می کنند، استراتژیهای انحصار فروش و انحصار چندقطبی، محدودیت ورود به صنایع، عمل تنظیم کنندهٔ قیمتها و نقش راهنمایی، ترغیب وحسن انتخاب این واحدها را در بسیاری از موارد با اشکال رو به رو می سازد.

۲) نقش تنظیم کنندهٔ دستگاه قیمتها می تواند بر اثر پیش بینیهای نادرست رؤسای بنگاههای اقتصادی، به ویژه در بخشهای تولیدی که سرمایه گذاریهای بلندمدت انجام می گیرد، مواجه با شکست گردد. در اینجا مسئلهٔ عدم یقین مطرح می شود.

آقای ژرار دوبرو، در اثر قابل توجهش (*نظریهٔ ارزش*)[5] کوشیده است همسانی صوری میان اقتصاد عدم یقین و اقتصاد یقین و در نتیجه اعتبار نتایج حاصله در یقین را دربارهٔ تعادل و بهینه برقرار کند، ولی ثابت می نماید که این همسانی مفروض به وجود

---

4. V. Pareto, *Manuel d'économie politique,* Paris, Giard, 1927.
پارتو در این کتابِ درسی، بهینه را به شیوهٔ زیر تعریف کرده است: «می گوییم اعضای یك جامعه، در وضع معینی، از بهینگی بیشینه برخوردارند که وسیله ای نتوان یافت تا به اندازهٔ بسیار کم از وضع دور شد، به قسمی که بهینگی هر یك از افراد این اجتماع افزایش یا کاهش یابد» (صفحهٔ ۳۳۴).

5. Gérard Debreu, *The Theory of Value*, Cowles Commission, 1959.

«بازارهای تعمیم یافته»ای است که در آنها تحویل کلیهٔ کالاهای اقتصادی با تأخیر و احتمال معامله می شود: بنابراین، بایستی پذیرفت که کالاهای بازرگانی هم مؤجل و هم مشروط باشند.

در صورتی که این گونه بازارها و کالاها واقعیت پذیر به نظر نیاید و وجود نداشته باشد، حدود اقتصاد بازار به روشنی نمودار می شود. برای راهنمایی رفتار عاملان اقتصادی در برابر عدم یقین نسبت به آینده و افزایش هماهنگی میان پیش بینیهای آنها، باید مکانیسمهایی ایجاد شود. به این ترتیب، بعضی از مداخلات دولت، به ویژه در محدودهٔ برنامه های ارشادی توجیه می شود.

۳) توانایی دستگاه قیمتها، به ویژه مزدها و نرخ بهره، برای تأمین انطباق عرضهٔ کلی و تقاضای کلی و اشتغال کامل منابع می تواند از جهات گوناگون مورد ایراد قرار گیرد. این نکته در آثار کینز روشن خواهد شد.

۴) بهینه ای که دستگاه قیمتها در جهت تحقق آن است، به نظام رقابت کامل وابسته است. یك حالت خیالی را نباید با شرایط واقعی کارکرد اقتصاد یکی انگاشت.

به علاوه، یك چنین بهینه‌ای فقط راجع به *کارآیی* اقتصاد بوده و تابع برخی محدودیتهاست:

— ازیك سو، فقط برای توزیع معلوم درآمد ارزنده است: با مجموعهٔ قیمتهایی که بهینه را تحقق می بخشد، می توان افرادی را دید که شیر برای گربه‌های خود خریداری می نمایند، حال آنکه دیگران نمی توانند برای کودکان خود بخرند؛

— از سوی دیگر، قیمتها می توانند هزینه‌های خصوصی را منعکس سازند که خود مساوی با ارزش محصولات نهایی منابع تولیدی هستند، بدون آنکه هزینه‌های اجتماعی: موارد آلودگی هوا و حفاظت نامناسب خاك و تنزل سرمایهٔ انسانی، موردنظر قرار گیرند. هزینه‌های خصوصی و هزینه‌های اجتماعی را نمی توان یکی انگاشت.. بنابراین بجا خواهد بود هزینه‌های اجتماعی ملاحظه شده و صحیحاً به حساب گرفته شوند.[۶]

تحت این شرایط و به رغم این نقایص که مداخلات مشخص دولت را ایجاب می کنند، مکانیسم بازارها و قیمتها در یك اقتصاد نامتمرکز برای آنکه سلیقه‌های

---

۶. دربارهٔ این موضوع، رجوع شود به اثر مهم:

Claude Jessua, *Coûts sociaux et coûts privés,* P.U.F., 1968.

مصرف کنندگان بتوانند تأثیری روی ساختار تولید بگذارند و قانون هزینهٔ تولید بتواند از تبذیرهای بسیار مهم اجتناب ورزد، بازهم به منزلهٔ رویه‌ای است که کمتر نامناسب به نظر می‌آید.

قسمت دوم ــ تحلیل مکتب کینز: اصل تقاضای مؤثر و تعادل اشتغال ناقص

برخلاف «قانون بازارهای فروش» که بنابر آن عرضه همیشه تقاضای نظیر را به وجود می‌آورد، اصل تقاضای کلی، یا اصل تقاضای مؤثر که کینز در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* آورده، مبین این معنی است که سطح درآمد کلی یا اشتغال در هر اقتصاد و در زمان معین، به سطح مخارج مصرفی و مخارج سرمایه‌گذاری که در این اقتصاد انجام گرفته است، بستگی دارد.

قانون بازارهای فروش این معنی را می‌دهد که تولید خرج را معین می‌کند؛ اصل تقاضای کلی بدین معنی است که این خرج است که تولید را تعیین می‌نماید.

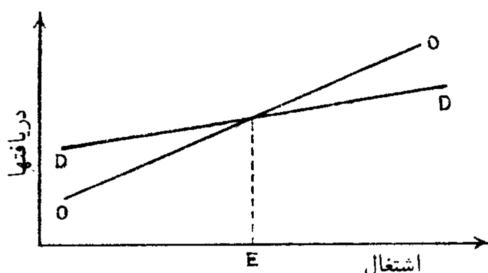
ما جنبه‌های عمدهٔ تحلیل مکتب کینز و نتایج آن را بررسی خواهیم کرد.

§ ۱. عرضهٔ کلی و تقاضای کلی

الف) رؤسای بنگاههای اقتصادی کالاها و خدمات را تولید می‌کنند و عوامل تولید را به کار می‌برند، زیرا تقاضایی را برای تولید خود پیش‌بینی می‌نمایند. این تقاضا دریافتهایی را برای رؤسای بنگاهها فراهم می‌آورد که هزینه‌های تولید را تأمین می‌کند و کسب منافع را امکان‌پذیر می‌سازد. بنابراین، می‌توان گفت که حجم اشتغال در اقتصاد به منحنی عرضهٔ کلی و به منحنی تقاضای کلی بستگی دارد. کینز، هنگامی که می‌خواهد علل پیدایش بیکاری گسترده و «غیرارادی» را مشخص نماید، در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*، از این نظر پشتیبانی می‌کند.

منحنی *عرضهٔ کلی* (OO' در شکل ۱۹) دریافتهایی را که رؤسای بنگاههای اقتصادی برای تأمین هزینه‌های اشتغال شمار کم و بیش فراوان کارگر باید به دست آورند، نشان می‌دهد.

منحنی *تقاضای کلی* (DD') نمایشگر دریافتهایی است که کارآفرینان اقتصادی، برحسب شمار کارگرانی که به کار می‌گمارند، یعنی هزینه‌های موافق با سطوح گوناگون اشتغال، *انتظار دارند* به دست آورند.



شکل ۱۹

شمار کارگران شاغل در نقطهٔ تقاطع دو منحنی عرضهٔ کلی و تقاضای کلی به دست می آید؛ این نقطه *تقاضای مؤثر* را در اقتصاد نشان می‌دهد و تساوی میان دریافتهای مورد انتظار را با عوایدی که برای تأمین هزینه های تولید ضروری است، بیان می کند. بنابراین، سطح تقاضای مؤثر به شکل و به وضع منحنی عرضهٔ کلی و به منحنی تقاضای کلی بستگی دارد.

منحنی عرضهٔ کلی توسط ذخیرهٔ سرمایهٔ موجود، منابع انسانی و مواد اولیه و شرایط فنی تولید معین می گردد و در نتیجه، اصولا به عوامل فنی وابسته بوده و در دورهٔ کوتاه آن را می توان به منزلهٔ داده تلقی کرد.

تحت این شرایط، حجم اشتغال، زیر تأثیر شکل و وضع منحنی تقاضای کلی، یعنی مخارج اجتماع قرار دارد. چون خرج کلی با درآمد کلی مساوی است، می توان گفت که حجم اشتغال در زمان معلوم، تابع درآمد کلی است.

ب) *تقاضای کلی*، برحسب نوع مخارج خریداران می تواند به دو جزء تقسیم شود، یکی تقاضای کالاهای مصرفی (یا مخارج مصرفی) و دیگر تقاضای کالاهای سرمایه گذاری (یا مخارج سرمایه گذاری).

این مخارج توسط افراد و خانوارها و بنگاههای اقتصادی و دولت انجام می گیرد. مخارج دولت یا مخارج عمومی به عوامل غیر اقتصادی و نیز سیاست دولت بستگی دارد که بخش زیادی از آن از دایرهٔ تحلیل اقتصادی بیرون می افتد.

برعکس، مخارج خصوصی به عوامل اقتصادی حاکم برسطح مصرف و سرمایه گذاری وابسته است. کینز از این عوامل تصویر ساده ای عرضه داشته که سپس

تعدیل و تکمیل شده بود، اما همچنان نقطهٔ آغاز هر تحلیل در این باب به جا می ماند. این تصویر به قرار زیر است:

الف) مصرف کلی تابعی از درآمد کلی است. میان این دو متغیر یك ارتباط توصیفی، یعنی میل به مصرف وجود دارد. تغییرات مصرف اصولا به تغییرات درآمد بستگی دارد. جنبهٔ اساسی این ارتباط این است که هرگاه درآمد افزایش یابد، مصرف نیز افزایش پیدا می کند، اما به مقدار کمتر از درآمد: چنین است «قانون روانی اساسی» که کینز بیان می نماید.

ب) حجم سرمایه‌گذاری تابع انگیزش سرمایه‌گذاری، یعنی رابطهٔ میان کارآیی نهایی مورد پیش‌بینی سرمایه و نرخ بهره است.

کارآیی نهایی مورد پیش‌بینی سرمایه همانا نرخ تنزیلی (یا تعیین ارزش حال) است که دریافتهای خالص مورد انتظار اشتغال سرمایه را با قیمت عرضهٔ سرمایه (یا هزینهٔ تعویض آن) مساوی می سازد.

نرخ بهره توسط تقاضای پول از سوی افراد و به وسیلهٔ عرضهٔ پول معین می شود (رجوع شود به صفحهٔ ۱۹۳ و دنبالهٔ آن).

سطح سرمایه‌گذاری در اقتصاد، در نتیجهٔ ایجاد تساوی میان نرخ بهره و کارآیی نهایی مورد پیش‌بینی سرمایه، معین می گردد.

تقاضای کالاهای سرمایه‌گذاری از سوی کارآفرینان اقتصادی تا اندازهٔ زیادی به پیش‌بینیهای دراز مدت و پیش‌بینیهای کوتاه‌مدت بستگی دارد که دربارهٔ تحول سلیقه‌های مصرف کنندگان، ترقی فنی و نیز در قبال سطح تقاضای کالاهای مصرفی طی دوره‌های آینده به عمل می آورند. این پیش‌بینیها وسیعاً تحت تأثیر سطح مصرف در دورهٔ جاری است؛ اگر سطح مصرف بالا باشد، کارآفرینان خوش بین خواهند بود و سرمایه‌گذاری زیاد خواهد شد و برعکس.

به این ترتیب، به نظر می آید که سرمایه‌گذاری به آخرین طرز مصرف بستگی دارد: کارآفرینان اقتصادی سرمایه‌گذاری می کنند، زیرا درآمد افزایش می یابد و در نتیجه مصرف زیاد می شود.

بنابراین، تحلیل مکتب کینز ارتباط میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را که اقتصاددانان «کلاسیك» با واسطهٔ نرخ بهره برقرار می کنند، قبول ندارد. پس‌انداز و مصرف برحسب نرخ بهره تغییر نمی نمایند؛ پس‌انداز یك باقیمانده بوده و آن بخش از درآمد می باشد که مصرف نشده است؛ پس‌انداز، به موجب قانون روانی، هنگامی

افزایش می‌یابد که درآمد رشد کند. سرمایه‌گذاری به انگیزش سرمایه‌گذاری بستگی دارد. نرخ بهره پس‌انداز را بر سرمایه‌گذاری خودکارانه تطبیق نمی‌دهد. چنان که دورتر، ضمن بررسی نظریهٔ ضریب فزاینده خواهیم دید، پس‌انداز از طریق تغییر در درآمد کلی با سرمایه‌گذاری تطبیق پیدا می‌کند: عمل سرمایه‌گذاری محرك افزایش درآمد کلی است که این خود مقدار مکفی پس‌انداز برای مطابقت با آن ایجاد می‌نماید. تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری دیگر از تغییرات نرخ بهره ناشی نمی‌گردد، بلکه از تغییرات درآمد کلی به دست می‌آید.

چون عوامل حاکم بر مصرف و سرمایه‌گذاری بدین سان معین گردید، اینك می‌توان بررسی کرد چگونه سطح تعادل درآمد کلی معین می‌شود.

§ ۲. درآمد تعادل

فرض کنیم که طی یك دورهٔ معلوم، درآمد کلی در سطح معین باشد. این سطح در دورهٔ بعدی و همراه با آن سطح اشتغال، تحت چه شرایطی حفظ می‌شود؟ به دیگر سخن، سطح درآمد کلی تحت چه شرایطی *سطح تعادل* است؟

الف) ابتدا این فرضیه را می‌پذیریم که مالیات و مالیهٔ عمومی هیچ یك وجود ندارند و بخشی از درآمد کلی که به مصرف اختصاص نیافته، پس‌انداز شده است.

هنگامی که پس‌انداز مثبت است، هزینهٔ مصرفی به تنهایی برای حفظ سطح درآمد در دورهٔ بعدی کفایت نمی‌کند. به این صورت، ارتباط میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری پدیدار می‌شود.

اگر کارآفرینان تصمیم به سرمایه‌گذاری در ابنیه، کالاهای تجهیزاتی، تشکیل ذخایر، به مبلغی برابر با میزان پس‌انداز بگیرند، هزینهٔ کلی، یعنی تقاضای کلی، برای حفظ سطح موجود درآمد مکفی می‌باشد.

اگر سرمایه‌گذاری زیادتر از پس‌انداز باشد، خرج کلی بالاتر از قبل است و سطح درآمد بالا می‌رود.

برعکس، اگر سرمایه‌گذاری کمتر از پس‌انداز باشد، تقاضای کلی و همراه با آن درآمد، کاهش می‌یابد، زیرا پس‌انداز بیش از آن میزان که بر سرمایه‌گذاری بیفزاید از خرج کل می‌کاهد.

چون عاملان اقتصادی که مصرف و پس‌انداز می‌نمایند، همان کسانی نیستند که سرمایه‌گذاری می‌کنند، شرط حفظ سطح درآمد کلی در هر دوره این است که *پس‌انداز کلی مساوی با سرمایه‌گذاری کلی باشد*.

ب) حال اگر دولت را در تحلیل وارد سازیم، باید مالیاتها را در نظر بگیریم که از خرج مصرفی و مخارج عمومی کسر می شوند و به مخارج خصوصی سرمایه گذاری و مصرف افزوده خواهند شد.

در نتیجه، شرط تعادل به صورت زیر در می آید:

مخارج عمومی + سرمایه گذاری خصوصی = مالیاتها + پس انداز

$$E + T = I + G$$

درك این نکته بسیار شایان اهمیت است که مفاهیم مصرف، سرمایه گذاری، مخارج عمومی، پس انداز و مالیاتها را که در اینجا مورد استفاده قرار می‌دهیم، *به اعتبار آینده*[7] اند و نه *به اعتبار گذشته*[8]. امروزه تحت نفوذ فکری اقتصاددانان سوئدی، به ویژه میردال، مقادیر تحقق یافته (و از لحاظ آماری ثبت شده) یعنی مقادیر به اعتبار گذشته متمایز از مقادیر مورد پیش بینی از سوی اشخاص اقتصادی پیش از اقدام آنها یا مقادیر به اعتبار آینده است. به این ترتیب، در زمان معین، مصرف کنندگان می توانند درآمدی را پیش بینی بکنند و بر این اساس دربارهٔ میزان پس انداز تصمیم بگیرند. اگر درآمدی که به دست آمده است با درآمدی که پیش‌بینی شده، تفاوت داشته باشد، پس اندازی که شده است احتمالا با پس انداز مورد انتظار متفاوت خواهد بود. همین طور، کارآفرینان می توانند، در زمان معین، برنامه های سرمایه گذاری به میزان معین را بریزند. اگر کاهش در تقاضا پدید آید و موجب انباشت ذخایر ناخواسته گردد، سرمایه گذاریی که انجام گرفته، بزرگتر از سرمایه گذاریی خواهد شد که در ابتدا مورد نظر بوده است.

به اعتبار گذشته رابطهٔ I+G=E+T را همیشه خواهیم داشت. این تساوی ضروری است و دربارهٔ وضع و تحول اقتصاد هیچ اطلاعی به ما نمی‌دهد.

تساوی به اعتبار آینده همانا I+G=E+T است که شرط تعادل اقتصادی می باشد. چنان که نابرابری میان (I+G) و (E+T) منشاءِ تغییرات در سطح درآمد ملی است.

این قضیه را با مثالی تشریح می کنیم:

فرض می کنیم که در آغاز یك دوره، افراد و بنگاههای اقتصادی برای این دوره درآمدهای یکسان با درآمدهای دورهٔ پیشین، مثلا ۲۰۰ میلیون فرانك را در نظر بگیرند و بر این عقیده باشند که مالیاتها به ۴۰ میلیون فرانك ترقی خواهد کرد و اراده کنند ۳۰ میلیون فرانك پس انداز بنمایند. بنگاهها آماده اند برای استهلاك ۱۰ میلیون فرانك

---

7. ex ante　　8. ex post

ذخیره سازند.

بنابراین، مخارج مصرفی به اعتبار آینده به ۱۲۰ میلیون فرانک ترقی خواهد کرد، حال آنکه پس‌انداز ناخالص (پس‌انداز +استهلاك)، به اعتبار آینده، و مالیاتها به ۸۰ میلیون فرانك خواهند رسید.

فرض کنیم که در این دوره، برنامه‌های سرمایه‌گذاری بنگاهها به ۳۰ میلیون فرانك و برنامه‌های مخارج عمومی به ۴۰ میلیون فرانك (یعنی به میزان وصولی مالیات مورد انتظار) سر بزنند. در این صورت به اعتبار آینده چنین خواهیم داشت:

$I+G =$ ۷۰ میلیون فرانك

$E+T =$ ۸۰ میلیون فرانك

یعنی تفاوت ۱۰ میلیون فرانك وجود دارد.

پس، پیش‌بینیهای بعضی از اشخاص اقتصادی تحقق نخواهد پذیرفت. تقاضای کلی کمتر از میزان مورد انتظار کارآفرینان، یعنی به جای ۲۰۰ میلیون فرانك ۱۹۰ میلیون فرانك خواهد بود. کارآفرینان، براساس تقاضای کلی آینده ۲۰۰ میلیون فرانك تولید می کنند و در نتیجه ۲۰۰ میلیون فرانك به صورت درآمد توزیع می نمایند. خرج کلی فقط ۱۹۰ میلیون فرانك خواهد بود.

در نتیجه، دو امکان برای انطباق تقاضای کلی بر عرضهٔ کلی پدیدار می گردد:

— یکی تنزل قیمتها، برای آنکه اضافه تولید در بازار به فروش برود. در این صورت، منافع ۱۰ میلیون فرانك کمتر از میزان مورد انتظار خواهد شد و پس‌انداز ناخالص ۳۰ میلیون و در نتیجه برابر با سرمایه‌گذاری واقعی ۳۰ میلیون فرانك خواهد گردید (مالیاتها و مخارج عمومی، بنا به فرض، تغییر نمی‌پذیرند).

— و دیگر انباشت ذخایر: ۱۰ میلیون فرانك سرمایه‌گذاری پیش‌بینی نشده به ۳۰ میلیون فرانك سرمایه‌گذاری پیش‌بینی شده افزوده می‌گردد. سرمایه‌گذاری به اعتبار گذشته ۴۰ میلیون فرانك و برابر با پس‌انداز به اعتبار گذشته به مبلغ ۴۰ میلیون فرانك خواهد بود.

در موردی که سرمایه‌گذاری به اعتبار آینده بیشتر از پس‌انداز به اعتبار آینده باشد، تقاضای کلی بالاتر از عرضهٔ کلی خواهد بود. در این حالت:

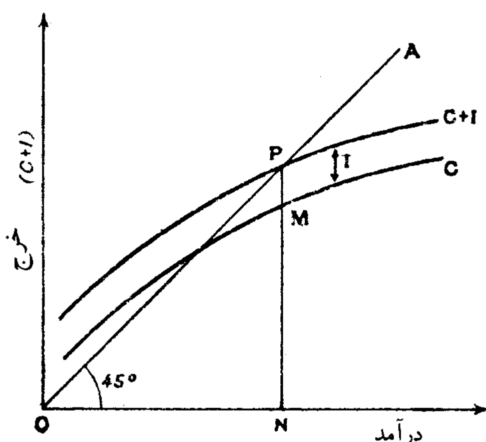
— یا قیمتها افزایش می‌یابد و در نتیجه موجب ازدیاد منافع می‌شود؛

— و یاذخایر کاهش می‌پذیرد و در نتیجه سرمایه‌گذاری تقلیل پیدا می کند.

در پایان دوره، پس‌انداز واقعی مساوی با سرمایه‌گذاری واقعی می گردد.

در هر دوره، برای رفع اشتباهات در پیش‌بینیهایی که قبلا شده است، برنامه‌های مصرف و سرمایه‌گذاری عاملان اقتصادی تجدیدنظر می‌شوند تا زمانی که پس‌انداز به اعتبار آینده مساوی با سرمایه‌گذاری به اعتبار آینده گردد. در این صورت، سطح تعادل درآمد فرا می‌رسد و بر اثر توافق میان برنامه‌های مصرف کنندگان (پس‌اندازکنندگان) و سرمایه‌گذاران مشخص می‌شود.

نمودار زیر (شکلهای ۲۰ الف و ب) نمایشگر سطح تعادل درآمد کلی می‌باشد.



شکل ۲۰ الف

ـــ در نمودار «الف»، درآمد کلی روی محور طولها و مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری روی محور عرضها برده می‌شود. خط OA با محور xها زاویهٔ ۴۵ درجه ایجاد می‌کند. هر نقطه از این خط، تساوی میان درآمد کلی و خرج کلی را نشان می‌دهد.

منحنی C نمایشگر مخارج مصرفی به ازای سطوح گوناگون درآمد است و نشان می‌دهد که به تدریج که درآمد افزایش می‌یابد، مصرف زیاد می‌شود، اما با سرعتی کمتر از درآمد. شیب این منحنی در نقاط مختلف، میل نهایی به مصرف است.

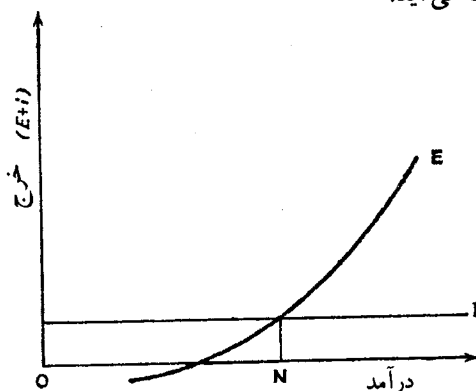
منحنی (C+I) را، ضمن افزودن یك حجم معلوم مخارج سرمایه‌گذاری به سطوح مختلف درآمد کلی، ترسیم می‌نماییم؛ C+I منحنی هزینهٔ کلی است.

ON، درآمد کلی تعادل از تقاطع منحنی خرج کلی C+I و خط OA معین می‌گردد؛ در واقع، در نقطهٔ P، درآمد کلی برابر با جمع مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری است. همچنین، در این نقطه، PM پس‌انداز کلی مساوی با سرمایه‌گذاری می‌باشد.

هنگامی که درآمد کلی بیشتر از ON است، پس‌انداز از سرمایه‌گذاری تجاوز

می کند؛ در نتیجه، درآمد رو به تنزل می نهد تا پس انداز به سطح سرمایه گذاری باز گردد. موقعی که درآمد کلی کمتر از ON است، سرمایه گذاری از پس انداز بیشتر می شود؛ درآمد کلی به رشد گرایش پیدا می نماید تا میزان پس انداز به مبلغ سرمایه گذاری برسد.

ـ نمودار «ب» به گونه ای دیگر همین پدیده را عرضه می‌دارد؛ درآمد کلی را روی xها و پس انداز و سرمایه گذاری را روی yها می بریم. سطح تعادل درآمد کلی، به ازای مقدار معلوم سرمایه گذاری که خط I نمایشگر آن است، از تقاطع خط I و E منحنی پس انداز به دست می آید.



شکل ۲۰ ب

§ ۳. نتایج تحلیل مکتب کینز

تحلیل مکتب کینز دربارهٔ تعیین درآمد کلی و اشتغال از یك سو درآمد تعادل را از درآمد اشتغال کامل مشخص می کند و از سوی دیگر بعضی از جنبه های روابط میان مزد و حجم اشتغال را ظاهر می سازد.

الف) *درآمد تعادل و درآمد اشتغال کامل*

اصل تقاضای کلی نشان می‌دهد که درآمد کلی هنگامی درآمد تعادل است که برنامه های تولیدکنندگان و مصرف کنندگان در تعادل بوده و به ازای میزان معینی از میل به مصرف و حجم معلومِ سرمایه گذاری با یکدیگر متوافق باشند.

این سطح تعادل لزوماً با اشتغال کامل منابع موجود در اقتصاد تطبیق نمی کند، یعنی:

ـ ممکن است پایین تر از سطح اشتغال کامل قرار گیرد، اگر سطح مصرف و سرمایه گذاری اندك باشد؛ در این صورت، پس انداز بر سرمایه گذاری فزونی دارد و اقتصاد تحت تأثیر اقدام نیروهای انقباضی است؛

ـ سطح تعادل درآمد می‌تواند بالاتر از سطح اشتغال کامل واقع شود، اگر سطوح مصرف و سرمایه‌گذاری بالا باشد؛ در این حالت، سرمایه‌گذاری افزون بر پس‌انداز است و فشارهای تورمی بر اقتصاد اعمال می‌گردد.

ممکن است درآمد کلی اشتغال کامل به منزلهٔ بالاترین درآمدی تلقی گردد که اقتصاد می‌تواند بدون تورم به دست آورد و به ازای آن کلیهٔ منابع موجود، به ویژه عامل کار، مورداستفاده قرار گیرد. این درآمد توسط عرضهٔ کار موجود (به صورت ساعات کار) و بهره‌وری این عامل معین می‌شود. در اینجا، بهره‌وری عامل کار ظرفیت تولیدی ملت را منعکس می‌کند. این ظرفیت، در عین حال، به منابع طبیعی، ذخیرهٔ سرمایه و شیوه‌های فنی مورد استفاده در تولید بستگی دارد. چون عامل کار نسبت به سایر منابع متجانس‌تر و با سهولت بیشتر قابل اندازه‌گیری است، تمایل بر این است که ظرفیت تولیدی ملت براساس مقدار کار و بهره‌وری آن ارائه گردد.

تشخیص درآمد تعادل و درآمد اشتغال کامل، یکی از مهمترین نتایج نظریهٔ کینز است. نویسندگان کلاسیك و نئوکلاسیك می‌خواستند براساس وضع تعادل اقتصاد در اشتغال کامل منابع استدلال نمایند. اما کینز دقت را به سوی عوامل تعیین کنندهٔ سطح تقاضای کلی معطوف می‌دارد و ثابت می‌کند که دستگاه اقتصادی می‌تواند در سطوح اشتغال بسیار متفاوت در حال تعادل باشد و تأکید را از «توزیع حجم معلوم منابع مورد استعمال» بر می‌دارد و بر «حجم منابع موجود» و «نظریهٔ خالص عوامل تعیین کنندهٔ اشتغال واقعی منابع موجود» می‌گذارد (نظریهٔ عمومی، فصل دوم).

به این ترتیب، فرضیهٔ کلاسیك دایر به اینکه اشتغال کامل هنجاری است که فعالیت اقتصادی پیرامون آن نوسان می‌کند و همیشه میل دارد بدان باز گردد، رها می‌شود.

هرگاه این نتیجه‌گیری از اصل تقاضای کلی در زمینهٔ تحلیل پذیرفته شود، به هیچ‌وجه این معنی را نمی‌دهد که باید به عقیدهٔ کینز گروید مشعر بر اینکه چون اقتصاد سرمایه‌داری بهٔ حال خود واگذار گردد، محکوم به تعادل اشتغال ناقص ومزمن می‌باشد. برنز[9] ثابت کرده است که دستگاه تحلیل کینز و نظریهٔ عمومی کینز دربارهٔ درآمد و اشتغال را با نظریهٔ کینز دربارهٔ درآمد و اشتغال در محیط نهادی سرمایه‌داری نمی‌توان یکی انگاشت. در واقع، کینز در نظریهٔ عمومی مجموعه‌ای از ابزارهای تحلیل خنثی و نظریه‌ای به منتها درجه بحث‌انگیز دربارهٔ طرز کار اقتصاد سرمایه‌داری ارائه کرده و

---

9. A. Burns

چنان ارزشهایی به مصرف و سرمایه‌گذاری داده است که ناگزیر اشتغال ناقص مزمن از آن ناشی می‌شود. به عقیدهٔ کینز، نارسایی تقاضای کلی در اقتصاد بازار سرمایه‌داری به عوامل زیر مربوط است:

الف) کمبود تقاضای مصرف: توزیع نابرابر درآمدها، پس‌انداز بسیار زیادی را به بار می‌آورد و این مقدار پس‌انداز بیش از آنکه برای سرمایه‌گذاری به وام داده شود، به حالت راکد و بیکار در می‌آید؛

ب) کمبود تقاضای سرمایه‌گذاری: کارآفرینان نه فقط بر اثر پیش‌بینیهای خود دربارهٔ تقاضای نامکفی مصرف از حرکت باز ایستاده‌اند، بلکه انگیزهٔ سرمایه‌گذاری آنها با نرخ بسیار سنگین بهرهٔ پولی نسبت به بهره‌وری نهایی سرمایه محدود می‌شود. این جریان از زوال فرصتهای سرمایه‌گذاری در دنیای سرمایه‌داری در حد «بلوغ» احساس می‌گردد.

کینز برای جبران نارسایی تقاضای کلی از یک‌سو افزایش تقاضای مصرف را با سیاست توزیع مجدد درآمدها و از سوی دیگر ترقی تقاضای سرمایه‌گذاری خصوصی را ضمن کاهش نرخ بهره به کمک سیاست پول ارزان و تکمیل آن با سیاست سرمایه‌گذاری عمومی پیشنهاد می‌کند.

چنین است هستهٔ نظریهٔ کینز و سیاست ناشی از آن. استنباطات کینز از طرز کار اقتصاد سرمایه‌داری رعایت احتیاطهای متعدد را ایجاب می‌نماید. ایجاد اشتغال کامل مسائلی را مطرح می‌سازد که در آیندهٔ دورتر ملاحظه خواهیم کرد.

ب) *روابط میان مزد و اشتغال*

اصل تقاضای کلی یک دستگاه تحلیلی را فراهم می‌آورد که امکان می‌دهد تا روابط میان مزد و اشتغال روشنتر گردد.

پیش از کینز، اقتصاددانان «کلاسیک» از این نظر دفاع می‌کردند که برای درمان بیکاری عمومیت یافته در اقتصاد، اقدام به تقلیل عمومی مزدها ضرورت دارد. به عقیدهٔ آنها از این جریان بایستی افزایش اشتغال و رفع بیکاری نتیجه شود. با این طرز استدلال، اقتصاددانان «کلاسیک» استدلالی را که در محدودهٔ تعادل جزئی (تعادل یک بنگاه یا تعادل یک صنعت) ساخته شده بود، به قلمرو تعادل عمومی اقتصاد بسط می‌دادند.

در محدودهٔ صنعت معین، البته می‌توان پذیرفت که در حالت اضافه تولید، کاهش مزدها و در نتیجه تنزّل هزینه و قیمت محصول می‌تواند موجب افزایش تقاضای محصول

صنعت بشود؛ چون این صنعت فقط بخش ناچیزی از اقتصاد را تشکیل می‌دهد، مانع از این فکر نشده است که هرگاه مزدهای کارگران آن تقلیل می‌یافت، منحنی تقاضای محصول آن بدون تغییر باقی می‌ماند.

اما اگر کلیهٔ صنایع تشکیل دهندهٔ اقتصاد را در نظر بگیریم، کاملا جا دارد فکر کنیم که تقلیل عمومی مزدها با یك کاهش تقاضای کلی همراه خواهد بود؛ در واقع، مزد فقط یکی از عناصر هزینهٔ تولید بنگاه نیست، بلکه بخشی از درآمد و خرج نیز هست. تقاضایی که نسبت به محصول یك صنعت به عمل می‌آید، سرانجام به مزدهای پرداختی به کارگران صنایع دیگر و به مخارجی که اینان می‌کنند، بستگی پیدا می‌نماید. هرگاه مزدها پایین بیاید، تقاضای کالاهای مصرفی کاهش می‌پذیرد و تولید کالاهای مصرفی که پیش از تقلیل مزدها انجام گرفته است، نمی‌تواند در بازار به فروش برسد. کارآفرینان می‌بایستی تولیدات خود را به زیان بفروشند یا انبار نمایند و در هر دو حالت، منافع واقعی آنها افزایش نمی‌یابد. بنابراین، سطح درآمد کلی رو به کاهش می‌نهد؛ به جای آنکه بیکاری جذب و رفع گردد، موقعیت بیکاری اضافی پدیدار می‌گردد. در صورتی که سرمایه‌گذاری کلی به تقاضای کلی مورد انتظار بستگی پیدا کند، کارآفرینان گرایش به محدودیت آن خواهند داشت؛ اقتصاد درگیر یك فراگرد تجمعی تنزل درآمد خواهد شد.

استدلال اقتصاددانان «کلاسیك» باید از دیدگاه دیگری تجدید نظر شود: عرضهٔ اشتغال از سوی کارآفرینان نه فقط به نرخ مزد، بلکه به تقاضای کلی نیز بستگی دارد. تنزل مزدهای اسمی روی عوامل حاکم بر مصرف و سرمایه‌گذاری بدین شرح اثر می‌گذارد:

الف) از اهمیت نسبی درآمد مزدبگیران که میل به مصرف آنها شدیدتر از سرمایه‌داران و کارآفرینان است، در درآمد کلی می‌کاهد؛

ب) تنزل بهره‌وری نهایی سرمایه را به بار می‌آورد. بهره‌وری نهایی سرمایه تابع تقاضای مزدبگیران نسبت به کالاهای مصرفی است؛ با این همه، تنزل هزینه‌های تولید می‌تواند عامل مساعد در افزایش بهره‌وری نهایی باشد و این امر می‌تواند جزئاً اثر پیشین را جبران و خنثی کند.

پ) تنزل مزدهای اسمی و قیمتها از احتیاج جامعه نسبت به نقدینه می‌کاهد و در نتیجه از نرخ بهره، در صورتی که سطح آن تحت تأثیر رجحان نقدینگی باشد، کم می‌کند. این عنصر زمینهٔ سرمایه‌گذاری را آماده می‌سازد. اما نویسندگان «کلاسیك» که

به وجود رابطهٔ میان نرخ بهره و پول عقیده ندارند، این نکته را خاطرنشان نساخته اند. بنابراین، تنزل مزدهای اسمی آثار بسیار پیچیده ای روی سرمایه گذاری و در نتیجه روی اشتغال به جای می گذارد.

تحلیل مکتب کینز، ضمن آنکه نقش تغییرات تقاضای مؤثر را نمایان می کند، خطر آثار تجمعی و فزایندهٔ تنزل را که ممکن است از انقباض درآمدهای کار پدید آید، آشکار می سازد؛ این تحلیل ثابت می کند که آثار تنزل مزدها را نمی توان بدون توجه به عوامل حاکم بر سطح تقاضای کلی ارزیابی کرد.

قسمت سوم ــ تعادل عمومی بازارها: الگوی SI–LM

مباحثات نظری که به دنبال چاپ کتاب *نظریهٔ عمومی* کینز در گرفته، به این اندیشه رهنمون شده که نظریهٔ مکتب کینز «حالتی خاص» موافق با وضعیتهای کاملا مشخص بود و خود درخور آن است که «عمومیت» پیدا کند.

با توجه به کمکهای تحلیل مکتب کنیز، به منظور آنکه دید کاملی از تعیین تعادل عمومی پیدا کنیم، می توانیم به الگویی متوسل شویم که جان ریچارد هیکس ساخته است و به نام «الگوی SI–LM» شناخته می شود.[10]

این الگو بازار کالاها و خدمات، بازار پول و بازار کار را در نظر می گیرد و شرایط تعادل عمومی را در اقتصاد ارائه می دهد.

این الگو نه عمل دولت را مورد رعایت قرار می‌دهد و نه روابط با خارج را.

ما نخست تعادل بازارهای کالاها و خدمات را بررسی می کنیم، سپس، بازار عوامل تولید را برای تعیین سطح اشتغال به بحث می گذاریم؛ سرانجام شرایط بازگشت اقتصاد را به اشتغال کامل تجزیه و تحلیل می نماییم.

§ ۱. تعادل عمومی بازارهای کالاها و پول

الگوی مورد بررسی که شرط تعادل در دو بازار را تابع دو متغیر، یکی نرخ بهره و دیگری سطح درآمد کلی می‌داند، عوامل گوناگونی را که منشاءِ تغییر در درآمد کلی

10. «M. Keynes and the Classics», *Econometrica*, 1937.
The Trade Cycle (chap. XI), Oxford University Press.

است، طبقه‌بندی می‌کند.

الف) *تعیین تعادل*

۱) *تابع SI* رابطهٔ میان نرخ بهره و سطح درآمد کلی را در بازار کالاها و خدمات بیان می‌کند.

مقدار سرمایه‌گذاری به ازای کارآیی نهایی معلوم سرمایه، به نرخ بهره بستگی دارد و به هنگام کاهش نرخ بهره افزایش می‌یابد.

اگر هرگونه تأثیر مستقیم بهره بر پس‌انداز نادیده انگاشته شود (چنان که کینز می‌کند)، می‌توان گفت که، به ازای مقدار معلوم سرمایه‌گذاری و مزدهای اسمی ثابت، ارزش تعادل درآمد کلی توسط ضریب فزاینده، یعنی به وسیلهٔ تابع مصرف داده شده است.

در نتیجه، به ازای کارآیی نهایی سرمایهٔ معین و به ازای تابع مصرف معلوم، سطح معین درآمد کلی موافق با هر نرخ بهره وجود دارد.

هرگاه نموداری بسازیم که درآمد (Y) روی طول و نرخ بهره *(r)* روی عرض باشد، رابطهٔ میان بهره و درآمد می‌تواند توسط منحنی SI ارائه گردد. این منحنی سطح درآمدی را نشان می‌دهد که به ازای آن میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در هر نرخ بهره تساوی وجود دارد. چون يك تنزل نرخ بهره سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد و ازدیاد سرمایه‌گذاری موجب افزایش درآمد می‌شود، منحنی SI به طرف پایین، از چپ به سوی راست متمایل است (شکل ۲۱).

به این ترتیب، معادلهٔ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، رابطهٔ میان درآمد کلی و نرخ بهره را به دست می‌دهد:

$$S = Y - C(Y)$$

$$I = I(i)$$

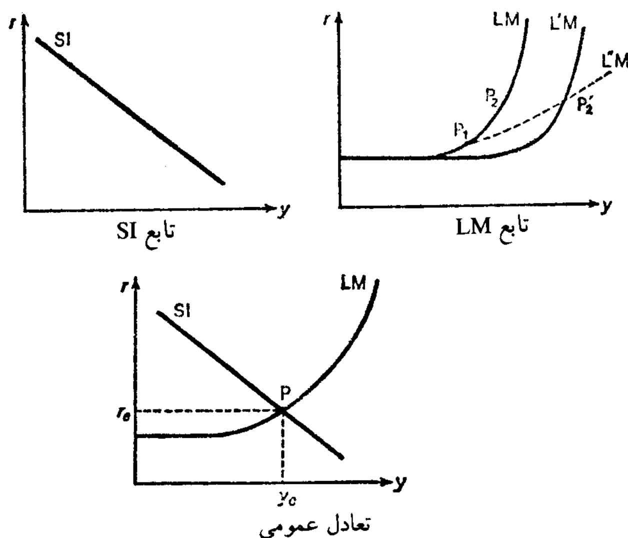
$$I(i) = Y - C(Y)$$

معادلهٔ اخیر شرط تعادل در بازار کالاها و خدمات را عرضه می‌دارد.

۲) *تابع LM*، مشتق از نظریهٔ رجحان نقدینگی، رابطهٔ میان درآمد کلی و نرخ بهره را در بازار پول بیان می‌کند.

ما این نظر را موافق با کینز می‌پذیریم که تقاضای پول برای سفته‌بازی، تابع نرخ بهره و تقاضای پول برای انگیزه‌های دادوستد و احتیاط متناسب با سطح درآمد است.

شرط تعادل پولی می‌تواند چنین نوشته شود:



شکل ۲۱

$$m=kY+L(i)$$

در تساوی بالا، m عرضهٔ پول و بنا به فرض ثابت است. هرگاه عرضهٔ پول معلوم باشد، سطح درآمدی وابسته به سطح خاص نرخ بهره وجود دارد.

اگر عرضهٔ پول معلوم و رجحان نقدینگی مشخص باشد، هر مقدار افزایش در درآمد موجب ازدیاد موجودیهای نقدی برای معاملات می‌شود و این امر در برابر کاهش موجودیهای نقدی برای سفته‌بازی انجام می‌گیرد. افزایش موجودیهای نقدی برای معاملات فقط محرك ترقی نرخ بهره می‌گردد و انصراف از نقدینگی را جبران می‌کند. اگر درآمد کاهش یابد، موجودیهای نقدی برای معاملات تقلیل پیدا می‌کند؛ عاملان اقتصادی موجودیهای نقدی برای سفته‌بازی بیش از مُیزان دلخواه خود، در سطح موجود نرخ بهره، در اختیار دارند و بر میزان تقاضای داراییهایی که درآمد عاید می‌سازد، می‌افزایند؛ قیمت این داراییها ترقی می‌کند و این معادل تنزل نرخ بهره می‌باشد.

بنابراین، به نظر می‌آید که نرخ بهره، به ازای مقدار معین پول و رجحان نقدینگی معلوم، تابع درآمد کلی است.

منحنی LM در شکل شماره ۲۱ این رابطه را بیان می کند: چون نرخ بهره به هنگام افزایش درآمد کلی، بالا می رود، این منحنی به سوی بالا و به سمت راست صعود می نماید.

چون ممکن نیست نرخ بهره به زیر درصد معین و مثبت سقوط کند، منحنی LM باید در قسمت چپ مسیر خود افقی باشد. منحنی در قسمت بالایی متمایل به عمودی است، زیرا، هنگامی که درآمد افزایش می یابد، زمانی باید فرا برسد که در آن هر مقدار پول موجود به موجودیهای نقدی برای معاملات اختصاص پیدا کند؛ از این پس، ترقی نرخ بهره هر قدر باشد، درآمد کلی دیگر نمی تواند زیاد شود. این ملاحظات شکل منحنی LM را توضیح می دهد.

اگر فرضیهٔ عرضهٔ پول به مقدار معین را رها کنیم و کشش تقاضای پول را بپذیریم، افزایش نرخ بهره موجب ازدیاد عرضهٔ پول از P_1 روی منحنی L به P_2 روی منحنی L' می گردد. چون P_1 را به P_2 و دیگر نقاط روی منحنیهای متوالی وصل کنیم، منحنی L'' را به دست می آوریم. این منحنی «برای نظام پولی معین» رابطهٔ میان درآمد کلی و نرخ بهره را نشان می دهد، کشش این نظام پولی می تواند کم و بیش زیاد باشد.

۳) منحنیهای SI و LM یکدیگر را در نقطهٔ P قطع می کنند. درآمد کلی و نرخ بهره در این نقطه، به ازای کارآیی نهایی سرمایهٔ معین، تابع مصرف معین و رجحان نقدینگی معین و نظام پولی معین به طور همزمان تعیین شده است.

منحنی LM این معنی را می رساند که چندین نرخ بهرهٔ متوافق با تعادل پولی وجود دارد؛ منحنی SI دلالت بر این نکته دارد که چندین نرخ بهره با تعادل در بازار محصولات متوافق است و فقط یك نرخ بهره و یك سطح درآمد وجود دارد که هم با تعادل بازار محصولات و هم با تعادل پولی سازگار است. در این صورت، در بازارهای کالاها و خدمات و پول، تعادل عمومی برقرار می باشد.

ب) *علل تغییر درآمد کلی*

الگویی که هم اکنون ارائه گردید می تواند عوامل گوناگون و منشاءِ تغییر در درآمد کلی را تنظیم و طبقه بندی کند:

الف. ممکن است تغییر درآمد کلی منشاءِ *«واقعی»* داشته باشد: در این حالت، این تغییر از عواملی ناشی می شود که منحنی SI را به سوی راست یا به سمت چپ تغییر مکان می دهند.

ـــ تغییر مکان منحنی SI می تواند در نتیجهٔ تغییر تابع سرمایه گذاری پدید آید:

نوآوری، رشد جمعیت و پیش‌بینی سود بیشتر می‌توانند تابع سرمایه‌گذاری را به طرف راست جا به جا کنند.

ــ تغییر مکان منحنی SI ممکن است در نتیجهٔ تغییرات مصرف و پس‌انداز انجام گیرد.

ــ تغییر مکان منحنی SI می‌تواند بر اثر تغییر در سیاست مالی دولت، مانند افزایش یا کاهش هزینه‌های عمومی و تغییرات در مالیات‌بندی مستقیم به وقوع بپیوندد.

به عنوان مثال، فرض می‌کنیم که منحنی SI تحت تأثیر ازدیاد سرمایه‌گذاری از SI_0 به SI_1 (شکل ۲۲) به راست انتقال یابد. سطح درآمد کلی از Y_o به Y_1 بالا می‌رود؛ نرخ بهره نیز از r_0 به r_1 ترقی می‌کند. چون درآمد و نرخ بهره بالا رود، موجودیهای نقدی بیکار (یا موجودیهای نقدی برای سفته‌بازی) کاهش می‌پذیرد، حال آنکه موجودیهای نقدی برای معاملات افزایش پیدا می‌نماید. سرعت گردش پول، که نسبت درآمد پولی به مقدار پول ($V=\frac{pY}{M}$) است، رو به افزایش می‌گذارد.

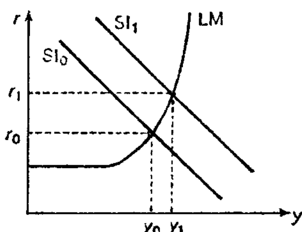
در واقع، چون تقاضای پول می‌تواند این طور نوشته شود:

$$\frac{M}{P}=kY+L(i)$$

تساوی زیر را داریم:

$$V=\frac{1}{k+L(i)/Y}$$

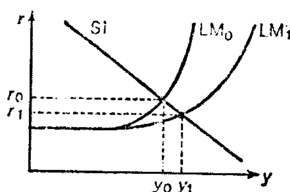
هنگامی که موجودیهای نقدی بیکار تقلیل یابد، نسبت $L(i)/Y$ کاهش می‌پذیرد و سرعت گردش پول ترقی می‌کند.



شکل ۲۲

ب. ممکن است تغییر درآمد کلی منشاءِ «پولی» داشته باشد و از تغییر در عرضهٔ پول و یا از تغییر در رجحان نقدینگی نتیجه بشود.

به عنوان مثال، فرض می کنیم که عرضهٔ پول بر اثر سیاست پولی انبساطی زیاد شود. منحنی LM به راست از LM_0 به سوی LM_1 تغییر مکان می‌دهد. درآمد کلی افزایش می‌یابد، اما نرخ بهره کاهش می‌پذیرد (شکل ۲۳).



شکل ۲۳

در این حالت، مقدار پول مورد تقاضا برای انگیزه‌های سفته‌بازی زیاد می‌شود: درآمد و عرضهٔ پول نمی‌توانند به یك نسبت افزایش پیدا کنند؛ تحت این شرایط $L(i)/Y$ افزایش می‌یابد و سرعت گردش پول کاهش می‌یابد.

هنگامی که تغییری در رجحان نقدینگی، مثلا کاهشی در موجودیهای نقدی بیکار به وجود آید، منحنی LM به راست جا به جا می‌شود و درآمد کلی افزایش می‌یابد. عاملان اقتصادی اوراق بهادار خریداری می‌کنند و این جریان نرخ بهره را پایین می‌آورد و سطح سرمایه‌گذاری و درآمد را بالا می‌برد. تخصیص پول و انتقال آن از موجودیهای نقدی بیکار به موجودیهای نقدی صندوق برای معاملات موجب ازدیاد سرعت گردش پول می‌شود.

§ ۲. تعادل عمومی و سطح اشتغال

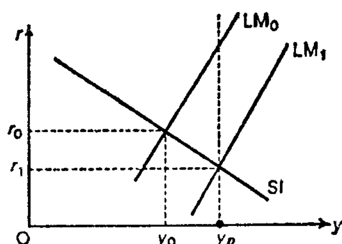
تقاطع منحنیهای SI−LM وضعیت تعادل عمومی را در بازارهای محصولات و پول معین می‌کند. اما، سطح تولید در این وضعیت می‌تواند با عدم تعادل در بازار کار همراه باشد: ممکن است در این بازار، منابع تولیدی بلااستفاده مانده باشد. آیا این عدم تعادل در زمینهٔ اشتغال می‌تواند حفظ گردد و باقی بماند یا مکانیسمهایی وجود دارد که آن را نابود می‌سازد؟

الف) به نظر اقتصاددانان کلاسیك، در حالت اشتغال ناقص، قیمتها و مزدها تا زمانی پایین می‌آیند که بیکاری غیر ارادی وجود داشته باشد؛ سرمایه‌گذاری و درآمد آن قدر به افزایش ادامه خواهد داد که بیکاری از میان برود.

در شکل ۲۴، Y_0 سطح درآمدی است که به ازای آن اشتغال ناقص وجود دارد؛ Y_p

سطح درآمد اشتغال کامل است.

در سطح درآمد Y_0، مزدها و قیمتها کاهش می‌یابند؛ ارزش واقعی عرضهٔ پول بالا می‌رود و موجودیهای پولی برای معاملات، به نرخ بهرهٔ جاری، تهیه می‌شود؛ منحنی LM به راست تغییر مکان می‌دهد. نرخ بهره گرایش به کاهش دارد و سرمایه‌گذاری و درآمد میل به افزایش دارند. LM_1 وضع غایی تعادل بوده و در اینجا اشتغال کامل برقرار است.

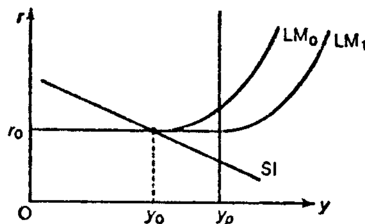


شکل ۲۴

ب) اقتصاددانان پیرو مکتب کینز این استدلال را به دو دلیل نمی‌پذیرند:

ــ از یك سو، این اقتصاددانان عقیده دارند که اگر تنزل قیمتها بر اثر کاهش مزدها ارزش واقعی عرضهٔ پول را افزایش دهد، از این جریان تنزل نرخ بهره ناشی می‌شود؛ تقاضای پول به سبب «دام نقدینگی» نسبت به نرخ بهرهٔ جاری بی‌نهایت انعطاف‌پذیر می‌گردد، پس سطح درآمد می‌تواند موافق با تعادل اشتغال ناقص دوام پیدا کند.

در شکل ۲۵، این حقیقت درك می‌شود که منحنی SI و منحنی LM در یك نقطه که در درون «دام نقدینگی» قرار دارد، یکدیگر را قطع می‌کنند. افزایش ارزش واقعی عرضهٔ پول، منحنی LM را از LM_0 به سوی LM_1 تغییر مکان می‌دهد، اما نرخ بهره تغییر نمی‌کند، زیرا موجودیهای نقدی بیکار افزایش می‌یابد. بنابراین، سطوح سرمایه‌گذاری و درآمد تغییر نمی‌کنند. بازگشت تدریجی به وضع اشتغال کامل امکان ندارد.



شکل ۲۵

ــ از سوی دیگر، پیروان مکتب کینز عقیده دارند که قیمتها و مزدها نمی‌توانند تا بی نهایت پایین بیایند: در اقتصادهای نوین، که کارگران در اتحادیه‌ها سازمان یافته‌اند، مزدهای اسمی انعطاف ناپذیر هستند. عرضهٔ کار به مزد واقعی بستگی نداشته، بلکه تابعی است از مزد اسمی. این «توهم پولی» است.

بنابراین، برای برقراری اشتغال کامل لازم است که تنزل مزدهای واقعی از ازدیاد تقاضای کلی و سطح عمومی قیمتها ناشی شود و درواقع کارگران می‌بینند که ازدیاد مزدهای اسمی حتی اگر قیمتها متناسب با مزدها افزایش یابد، به منزلهٔ افزایش مزدهای واقعی تلقی می‌گردد.

از این تحلیل چنین بر می‌آید که بازگشت به وضع اشتغال کامل در اقتصادهای نوین بیشتر با عمل وسایل پولی و مالیاتی بستگی پیدا می‌کند تا تنزل مزدها و قیمتها.

§ ۳. برقراری اشتغال کامل

اکنون مناسبت دارد در روشنایی مباحثات میان «کلاسیکها» و «پیروان کینز» پژوهش شود چه مکانیسمهایی می‌توانند اقتصاد متأثر از اشتغال ناقص را به وضعیت اشتغال کامل بازگردانند.

چنان که قبلا دیده‌ایم، نویسندگان ملهم از اندیشهٔ کلاسیك عقیده دارند که فقط انعطاف ناپذیری مزدها می‌تواند علت بیکاری باشد. در واقع هر یك از علل نارسایی تقاضای کلی می‌تواند بر اثر تنزل مزدها و قیمتها از میان برود. اگر بخواهیم از این امر اجتناب کنیم که سنگینی بار انطباق روی سطح مزدها زیاد فشار وارد نسازد، می‌توانیم به سیاست پولی و تأثیر در نرخ بهره متوسل بشویم. در حالتی که نرخ بهره به قدر کفایت تنزل نکند، تقاضای کلی کاهش می‌یابد و برای آنکه این کاهش موجب بیکاری نگردد، باید مزدها و قیمتها پایین بیایند.

کینز عامل تقاضای پول برای سفته‌بازی[۱۱] را که تا آن زمان مورد ملاحظه قرار نگرفته بود، در تحلیل «کلاسیکها» وارد می‌کند. عاملان اقتصادی پیش بینیهایی دربارهٔ سطح آیندهٔ نرخ بهره، یعنی دربارهٔ تحول قیمتهای اوراق بهادار به عمل می‌آورند؛ این پیش بینیها ممکن است در تغییرات نرخ بهره اثر محدود سازنده داشته باشند و این امر، برای انطباق پس‌انداز بر سرمایه‌گذاری ضروری است. در این حالت، تغییرات

۱۱. دربارهٔ تمایز میان تقاضای پول برای معاملات و تقاضای پول برای سفته‌بازی رجوع شود به صفحه ۳۳۴ و دنبالهٔ آن.

پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در نرخ بهره و نیز در تقسیم مقدار معلوم محصول کلی میان سرمایه‌گذاری و مصرف تأثیری ندارد، لکن در تقاضای کلی کالاها و خدمات مؤثر بوده و اگر مزدها و قیمتها انعطاف پذیر باشند، تورم یا انقباض را تحریك می کنند و اگر مزدها و قیمتها انعطاف ناپذیر باشند، ترقی یا تنزل تولید و اشتغال را به بار می آورند. بنابراین در این حالت می توان قبول کرد که تغییرات مزدها و قیمتها می توانند اشتغال کامل را تأمین کنند.

اما دو مورد است که، *حتی اگر قیمتها و مزدها کاملا انعطاف پذیر باشند*، کینز از این نظر پشتیبانی می کند که اشتغال ناقص وجود خواهد داشت:

الف) مورد نخست، وجود «دام پولی» است: رجحان نقدینگی، یك حد بالایی بر نرخ بهره برقرار می سازد که بیشتر از نرخ بهرهٔ مورد نیاز برای سطح اشتغال کامل سرمایه‌گذاری است؛ تقاضای پول برای سفته بازی کاملا انعطاف پذیر می شود. در این صورت، تنزل تقاضای کلی، بیکاری و کاهش مزدها و قیمتها نمی توانند نرخ بهره را پایین بیاورند؛ سیاست پولی نیز برای نیل به این نتیجه ناتوان است. در این حالت، اشتغال کامل ممکن نیست.

حتی اگر فرض کنیم که تقاضای نقدینگی کاملا دارای کشش نبوده، اما نزدیك به کشش کامل باشد، در این صورت اشتغال کامل از لحاظ نظری و از طریق انقباض بسیار شدید مزدها و قیمتها امکان‌پذیر است: این انقباض برای آزادکردن موجودیهای نقدی مکفی بیکار از موجودیهای نقدی برای دادوستد، به منظور اینکه نرخ بهره پایین بیاید، در صورتی که برای ایجاد اشتغال کامل مناسب باشد، ضرورت دارد. سنگینی باری که بر مکانیسمهای مزدها و قیمتها فشار می آورد، غیرقابل اغماض است.

ب) مورد دوم، انعطاف ناپذیری پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نسبت به نرخ بهره است، به قسمی که حتی به نرخ بهرهٔ مساوی با صفر، پس‌انداز از سرمایه‌گذاری تجاوز می کند: در این حالت اشتغال کامل غیرممکن است؛

این حالت جنبهٔ افراطی دارد؛ اما می توان وضعیتهایی را پیدا کرد که پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نسبت به نرخ بهره تقریباً بدون کشش هستند؛ در آن صورت، تنزل نرخ بهره می‌بایستی شایان اهمیت باشد که در عمل تحقق‌پذیر نیست و در نتیجه تغییر قیمتها و مزدها باید مورد نظر قرار گیرد.

از تحلیل بالا چنین بر می آید که به استثنای دو موردی که هم‌اکنون خاطرنشان گردید، علت اشتغال ناقص همانا انعطاف ناپذیری مزدهاست.

بنابراین، تحلیل مکتب کینز دربارهٔ تعادل اشتغال ناقص با انتساب این تعادل به انعطاف ناپذیری مزدها، به استثنای دوحالت زیر که به روش تجربی مشخص می شوند، با نظریهٔ کلاسیك و نئوکلاسیك فرقی ندارد.

ــ یکی حالتی که رجحان نقدینگی نسبت به نرخ بهره دارای کشش کامل نیست؛

ــ و دیگری حالتی که تقاضای مصرف و سرمایه‌گذاری نسبت به نرخ بهره انعطاف ناپذیر است.

اما حتی در این دو حالت نیز، به نظر نویسندگان ملهم از اندیشهٔ کلاسیکها، اقتصاد می تواند به اشتغال کامل بازگردد؛ در نتیجه، این نویسندگان از مکانیسمی استفاده می کنند که به نام اقتصاددانی که نخستین بار آن را تدوین کرده، *اثر پیگو*[12] و یا *اثر موجودی نقدی واقعی* نامگذاری شده است. این مکانیسم راجع است به رابطهٔ میان خرج مصرفی ودارایی شخص اقتصادی. هر قدر دارایی شخص اقتصادی مهمتر است، فایدهٔ نهایی آن کمتر و تمایل شخص اقتصادی به افزایش دارایی خود از طریق کاهش مصرف خود کمتر است. به علاوه، به فرض عدم تغییر کلیهٔ شرایط دیگر، هر اندازه فرد بیشتر پس‌انداز انباشته کند، اراده و خواست وی به انباشت زیادتر، کمتر است.

فرض می کنیم که تقاضای کلی برای تأمین اشتغال کامل در یك اقتصاد نامکفی باشد، اما مزدها و قیمتها کاملا انعطاف پذیر بوده و تا زمانی که عرضهٔ کار افزون بر تقاضای کار است، نتوانند تنزل نمایند. کاهش مزدها و قیمتها، ارزش *واقعی* داراییها را بالا می برد. بخشی از دارایی مصرف کنندگان شامل اراضی، اموال و اوراق قرضه است که قیمت آنها همراه با سایر قیمتها پایین خواهد آمد. اما بخشی دیگر از دارایی ارزش پولی ثابت دارد و این مورد پول، بعضی از مطالبات، بخصوص مطالبات از دولت است. در نتیجه، در صورتی که داراییها دارای ارزش پولی ثابت باشند، انقباض پولی ثروت مصرف کنندگان را برحسب ارقام واقعی افزایش خواهد داد. اگر ازدیاد ارزش واقعی داراییها مصرف را تحریك کند، در این صورت، همیشه به اندازه ای تنزل قیمتها وجود دارد که مصرف را به قدر کفایت برای محو نارسایی تقاضای کلی تحریك بنماید.

در زمینهٔ نظری «اثر پیگو» به این نتیجه گیری می رسد که تعادل اشتغال ناقص کینز فقط به انعطاف ناپذیری مزدها بستگی دارد و این تعادل باید به منزلهٔ وضعیت عدم تعادلی

12. A. C. Pigou, *Employment and Equilibrium*, 2nd ed. London. Don Patinkin, *Money, Interest and Prices*, Row, Peterson, 1956.

تعبیر گردد که آماده است توسط انعطاف‌پذیری مزدها و قیمتها تصحیح شود. اما این نتیجه‌گیری نظری مانع از آن نیست که مهلت و شرایط تحقق انطباق پویا به وسیلهٔ این مکانیسم مورد نظر قرار نگیرد.

و اما در زمینهٔ عملی روشن است که:

(۱) تنزل قیمتی که باید تحقق بپذیرد تا ارزش واقعی داراییها افزایش یابد و مصرف زیاد شود، باید قابل ملاحظه باشد؛

(۲) بازگشت به اشتغال کامل نمی‌تواند به آهستگی صورت گیرد.

بررسیهای تجربی که به اثر پیگو اختصاص یافته‌اند، ثابت می‌کنند که این اثر ضعیف است و معنای عملی ندارد.[۱۳]

برعکس، هیچ کس ایراد ندارد که در اقتصادهای نوین، مزدها و قیمتها به جهات نهادی و اجتماعی انعطاف‌ناپذیرند. همچنین، موافق با تحلیل مکتب کینز، نتایج تنزل مزدها و قیمتها، در مقیاس بسیار وسیع، در پیش‌بینی عاملان اقتصادی و فراگردهای تجمعی انقباض ناشی از آنها مورد قبول است.[۱۴]

اگر آثار نظری مابعد نظریهٔ عمومی توانسته‌اند ثابت کنند که کینز گاهی به ناحق از اقتصاددانان دارای طرز تفکر کلاسیک انتقاد کرده و استنباطات خود را به نادرستی توجیه نموده است، برعکس، جوهر تحلیلهای کینز دربارهٔ تعیین سطح درآمد کلی و اشتغال در اقتصادهای کنونی را ضایع نکرده‌اند.

---

۱۳. ر. ك.:

Th. Mayer, The Empirical significance of the Real Balance effect, *Quarterly Journal of Economics*, May 1959.

۱۴. دون پاتینکین (Don Patinkin) به نوبهٔ خود چنین تصریح می‌کند: «...پیشنهادات نظریهٔ پولی کینز بسیار جامعیت کمتری دارد تا نظریهٔ عمومی و شرحهای بعد که این تصور را پدید آورده‌اند. اما این امر به هیچ وجه از اهمیت نظریهٔ کینز دربارهٔ بیکاری برای تدوین سیاست عملی اشتغال کامل نمی‌کاهد» (*Money, Interest and Prices,* p. 3.)

کتابشناسی

A. BARRÈRE, *Théorie économique et impulsion keynésienne*, Paris, Dalloz.
E.-M. CLAASSEN, *Monnaie, Revenu National et prix*, Paris, Dunod, 1968.
J. M. KEYNES, *La théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie*, Paris, Payot.
J. R. HICKS, *Valeur et capital*, Paris, Dunod.
J. LECAILLON, *Analyse macro-économique*, Ed. Cujas, 1970.
F. PERROUX, *Histoire des doctrines économiques contemporaines*, Paris, Centre de Documentation Universitaire, 1947.
— *La généralisation de la « General Theory »*, Istanbul, 1950.
— Sur le degré de « généralité » de la théorie de l'équilibre général, *Economies et Sociétés*, P.U.F., nov. 1967.
J. ROBINSON, *Introduction à la théorie de l'emploi*, Paris, P.U.F.

(1) Cf. Th. MAYER, The Empirical significance of the Real Balance effect, *Quarterly Journal of Economics*, mai 1959.
(2) Don PATINKIN précise pour sa part : «... Les propositions de la théorie monétaire keynésienne sont beaucoup moins générales que la théorie générale et des exposés ultérieurs ont pu laisser croire. Mais ceci ne diminue en aucune manière l'importance de la théorie keynésienne du chômage pour la formulation d'une politique réalisable de plein emploi » (*Money, Interest and Prices*, p. 3).



G. ACKLEY, *Macro-Economic Theory*, New York, Macmillan, 1961.
R. G. D. ALLEN, *Macro-Economic Theory*, New York, Saint-Martins, 1968.
S. E. HARRIS (éd.), *The New Economics*, Dobson, 1947.
R. F. HARROD, *The Life of J. M. Keynes*, Londres, Macmillan.
J. R. HICKS, Mr. Keynes and the Classics, *Econometrica*, avril 1937 ; reproduit dans *Readings in the Theory of Economic Distribution*, Blakiston, 1946.
— A Rehabilitation of Neo-classical Economics, *The Economic Journal*, juin 1957.
H. G. JOHNSON, The General Theory after twenty-five years, *The American Economic Review*, mai 1961.
R. LEKACHMANN (éd.), *Keynes' General Theory : Reports of three decades*, New York, Saint-Martins, 1968.
D. M. MAC DOUGALL et E. DERNBURG, *Macro-Economics*, Mac Graw-Hill, 2e éd., 1963.
D. PATINKIN, *Money, Interest and Prices*, Row, Peterson, 2e éd.
A. C. PIGOU, *Employment and Equilibrium*, Macmillan, 2e éd., 1952.

فصل دوم

روابط میان مصرف، سرمایه‌گذاری و درآمد

نظریهٔ درآمد کلی می‌کوشد تا روابط اساسی موجود میان درآمد کلی، مصرف کلی، پس‌انداز کلی و سرمایه‌گذاری کلی را توسط سه دستگاه تحلیل نمودار کند:

۱) تابع مصرف، که رابطهٔ میان مصرف و درآمد را بیان می‌نماید.

۲) اصل فزاینده یا تکاثر که اثر خرج سرمایه‌گذاری اضافی را روی سطح درآمد ملی از طریق مخارج مصرفی نشان می‌دهد.

۳) اصل شتاب، که راجع است به اثر تغییرات تقاضای کالاهای مصرفی روی سرمایه‌گذاری.

ارتباطاتی که به این ترتیب به دست می‌آید نباید منجر به تهیه و تنظیم یك «ماشین مقادیر کلی» گردد، یعنی لازم است هم تأثیر قیمتها در نظر گرفته شود و هم ساختارهای اقتصادیی که بتوانند در کارکرد آنها سهولت یا مزاحمت فراهم بیاورند، مورد بررسی قرار گیرد.

قسمت اول ــ تابع مصرف

رابطهٔ بین مصرف کلی و درآمد کلی توسط تابع مصرف یا میل به مصرف بیان می‌شود.

§ ۱. تحلیل کینز

نخستین تحلیل میل به مصرف مدیون کینز است.

بر طبق نظریهٔ کینز، می‌توان میل متوسط و میل نهایی به مصرف را تشخیص داد.

نسبت مصرف کلی به درآمد کلی، $\frac{C}{R}$، میل *متوسط* به مصرف نامیده می‌شود.

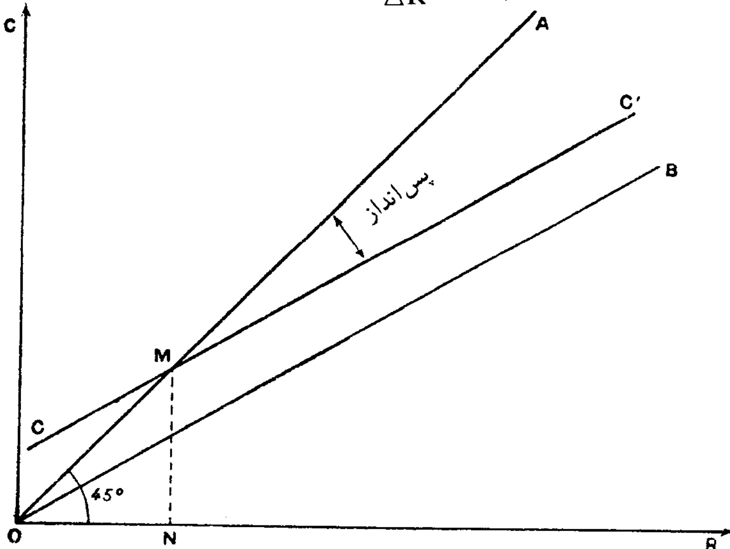
میل *نهایی* به مصرف نسبت تغییر مصرف به تغییر درآمد مربوط به آن، یعنی $\frac{\Delta C}{\Delta R}$

است.

مصرف می‌تواند با اندازه‌های مختلف درآمد کلی مقایسه گردد. در این صورت، میل به مصرف از محصول ناخالص ملی، میل به مصرف از درآمد ملی و میل به مصرف از درآمد قابل تصرف افراد مشخص می‌شود. این میل اخیر دربارهٔ عادات مصرف اشخاص خصوصی دارای بیشترین معنی است. در واقع، محصول ناخالص ملی و درآمد ملی شامل عناصر متفاوت و نامتجانس است، به قسمی که هرگاه مصرف را با این دو مقدار کلی در رابطه بگذاریم، بحث دربارهٔ میل به مصرف کمتر رضایت‌بخش است.

اگر تمام درآمد مصرف شود، رابطهٔ مصرف ـ درآمد، با خط مستقیم ارائه می‌گردد و به این ترتیب با Xها زاویهٔ ۴۵ درجهٔ (OA) را تشکیل می‌دهد. میل متوسط به مصرف مساوی با ۱ است؛ میل نهایی به مصرف نیز که شیب خط OA است برابر با ۱ می‌باشد.

در واقعیت، بیشتر اوقات، این حقیقت درك می‌شود که در سطوح بسیار پایین درآمد، مصرف بیشتر از درآمد است و پس‌انداز فقط پس از آنکه درآمد به سطح معین برسد، پدیدار می‌گردد. در شکل ۲۶، مصرف با خط مستقیم CĆ ارائه شده است؛ پس‌انداز فقط از سطح درآمد ON به بالا ظاهر می‌شود. میل نهایی به مصرف اندازهٔ شیب CĆ بوده و چون CĆ خط مستقیم است، $\frac{\Delta C}{\Delta R}$ به ازای کلیهٔ سطوح درآمد ثابت می‌باشد.



شکل ۲۶

و اما میل متوسط به مصرف، به ازای سطوح درآمد کمتر از ON، بیشتر از ۱ و به ازای سطح درآمد ON مساوی با ۱ و به ازای سطوح درآمد بیشتر از ON کوچکتر از ۱ است؛ درآمد، به تدریج که بالا برود، میل متوسط پیوسته تنزل می کند. در واقع، اگر $\frac{\Delta C}{\Delta R}$ کوچکتر از ۱ باشد، مصرف با سرعتی کمتر از درآمد ترقی می نماید و نسبت $\frac{C}{R}$ منظما کاهش می یابد.

فاصله ای که خط مستقیم OA را از خط مستقیم CĆ جدا می کند، در سطح نامعلوم درآمد بالاتر از ON، میزان پس انداز موافق با این سطح درآمد را معین می نماید. بدین قرار، ملاحظه می شود، هنگامی که درآمد کمتر از ON است، مصرف بیشتر از درآمد می باشد: مصرف کنندگان انفرادی می توانند با اقدام به «خرج از پس انداز» و استقراض بیشتر خرج بکنند؛ هنگامی که کل اقتصاد بیش از میزان تولید مصرف نماید، این معنی را می رساند که از سرمایه می خورد و ذخایر خود را به ته می کشاند و سرمایهٔ مستعمل و فرسوده را تعویض نمی کند؛ در این حالت، جامعه اقدام به «سرمایه برداری» می کند.

خط CĆ را می توان با معادله ای به شکل زیر نشان داد:

$$C=aY+\bar{C}$$

در رابطهٔ بالا، $\bar{C}$ میزان مصرف مستقل از درآمد (در سطح درآمد O) و موافق با نقطه ای است که این خط محور Yها را قطع می کند؛
و a میل نهایی به مصرف است.

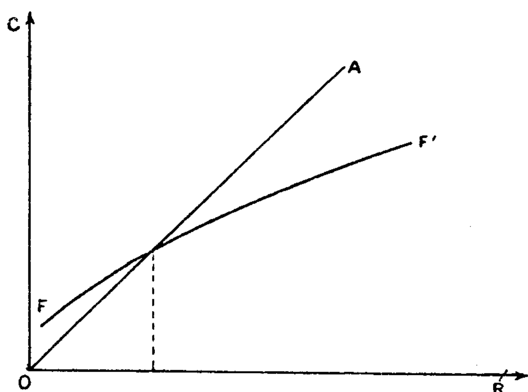
$\bar{C}$ وضع یا «ارتفاع» تابع مصرف را معین می نماید. کلیهٔ آثار بجز اثر درآمد، که موجب تغییر مکان تابع مصرف می شوند در تغییر $\bar{C}$ نمودار می گردند.

تا بدینجا ما براساس میل نهایی به مصرف ثابت در کلیهٔ سطوح درآمد استدلال کرده ایم. اگر درآمد به تدریج که بالا می رود، $\frac{\Delta C}{\Delta R}$ کاهش یابد، نمایش تابع مصرف دیگر با خط مستقیم صورت نمی گیرد، بلکه با یك منحنی مقعر به طرف محور Xها ارائه می گردد که با آهنگ منظماً نزولی صعود می نماید (منحنی FF́ در شکل ۲۷).

این فرضیه ای است ازهمه محتمل تر: در واقع، این جریان را دو دلیل توجیه می کند:

الف) در حالت تغییر درآمد در کوتاه مدت، احتمال نمی رود که کلیهٔ مصرف کنندگان به فوریت عادت خرج خود را برای استفاده از افزایش درآمد تغییر بدهند.

ب) در حالت تغییر درآمد در بلندمدت می توان تصور کرد که هرقدر جامعه ثروتمندتر باشد، بخشی از افزایش بعدی درآمد که به مصرف اختصاص داده می شود،



شکل ۲۷

کمتر خواهد شد. در واقع، هنگامی که درآمد افزایش پیدا کند، گرایش به اشباع مصرف و به ازدیاد پس‌انداز وجود دارد.

اما لازم است توزیع درآمد در زمینهٔ کلی مورد توجه قرار گیرد. میل نهایی به مصرف طبقات ثروتمند نسبت به فقیر کمتر است. پس اثر رشد درآمد کلی روی مصرف کلی، به شدت یا ضعف نابرابری در توزیع درآمد بستگی دارد.

این واقعیت که هرگاه درآمد کلی افزایش پیدا کند، خرج مصرفی کاهش می‌پذیرد، این نتیجه را می‌دهد که سطح بالاتر درآمد به شرطی حفظ خواهد شد که خرج سرمایه‌گذاری به میزان برابر با تفاوت میان ازدیاد درآمد و ازدیاد مصرف ناشی از آن افزایش یابد.

کینز از این نظر پشتیبانی کرده است که لااقل در کوتاه‌مدت می‌توان ثبات تابع مصرف را پذیرفت. به عقیدهٔ کینز، میل به مصرف یك فرد به دو مجموعه شرایط بستگی دارد:

الف. *شرایط عینی*: اگر سطح قیمت ثابت فرض شود و فقط آثار تغییرات درآمدهای اسمی موردنظر قرار گیرد و نه درآمدهای واقعی، می‌توان تصور کرد که بعضی از عوامل، مانند دگرگونی در سلیقهٔ مصرف، سود یا زیان سرمایه و تغییر در نظام مالیات‌بندی، در کوتاه‌مدت احتمال اندك و یا اهمیت ناچیز دارد.

از سوی دیگر به نظر نمی‌رسد که نرخ بهره نقش قاطعی در تصمیمات مصرف کردن و پس‌اندازکردن ایفا نماید. ترقی نرخ بهره می‌تواند بعضی از پس‌اندازکنندگان را به حفظ میزان پس‌اندازی که به ازای درآمد ضعیف‌تر تصمیم‌گیری شده است برانگیزد،

اما دیگران را به پس‌انداز کمتر راهنمایی می کند، به قسمی که در کل اقتصاد جبران و تعدیل به وجود می آید.

بنابراین، تغییرات مصرف کلی در دورهٔ کوتاه، اصولا به تغییرات درآمد کلی بستگی دارد.

ب. *شرایط ذهنی*: افرادی که تصمیم به مصرف یا پس‌انداز می گیرند تحت تأثیر انگیزه‌ها و علل بسیار متغیر و متنوع قرار دارند. با این وصف، می توان تصور کرد که عادات مصرفی وسیعاً به «این خصوصیات روحی طبیعت انسانی و عادات و رسوم و نهادهای اجتماعی...» بستگی دارند «که گرچه تغییر ناپذیر نیستند، اما احتمال نمی رود که در طول دورهٔ کوتاه زمان، مگر در شرایط غیرعادی و انقلابی، دچار تغییرات مادی بشوند»[1].

در نتیجه، بررسی شرایط عینی و شراط ذهنی مصرف به اینجا می کشد که میل به مصرف انفرادی پایدار تلقی گردد.

میل به مصرف یك جامعه نیز که از جمع میلهای انفرادی به دست می آید ثابت است.

اکنون می توانیم به جای میل به مصرف، به صورت دیگر دربارهٔ *میل به پس‌انداز یا تابع پس‌انداز* گفت‌وگو کنیم و مانند مورد پیشین، میل متوسط به پس‌انداز ($\frac{S}{R}$) و میل نهایی به پس‌انداز ($\frac{\Delta S}{\Delta R}$) را تشخیص می‌دهیم.

خط نمایشگر پس‌انداز به طور مثبت خمیده است، دال بر اینکه هرگاه درآمد رشد کند، پس‌انداز افزایش می‌یابد و برعکس.

معادلهٔ نمایندهٔ تابع پس‌انداز چنین نوشته می شود:

$$S=sY-\bar{S}$$

در رابطهٔ بالا، $\bar{S}$ نمایشگر پس‌انداز منفی موافق با سطح درآمدOاست و s میل‌نهایی به پس‌انداز و برابر با $1-a$ یا $-\frac{\Delta C}{\Delta R}$ می باشد.

§ ۲. تابع مصرف پس از کینز

تحلیل روابط میان مصرف و درآمد در سالهای پس از چاپ و انتشار *نظریهٔ عمومی* به میزان قابل ملاحظه‌ای غنی شده است. آثار نظری و آماری اختلاف شرایط تعیین کنندهٔ این روابط را آشکار ساخته است. در این باب مقرون به فایده است که میان پدیده های درازمدت و کوتاه‌مدت تمایز به عمل آید.

---

۱. ج.م. کینز، *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*، ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ، ص. ۱۱۷.

الف) در درازمدت، مسئله وقوف بر این نکته است که روابط میان مصرف و درآمد یك رابطهٔ متناسب است یا نه.

نتیجه‌گیریهای بررسی آماری، به ویژه از کوزنتز در برابر این استنباطات قرار گرفته است که هرقدر درآمد بالا برود، پس‌انداز افزایش می‌یابد. بررسیهای اخیر نشان داده که در ایالات متحده، نسبت پس‌انداز به درآمد ملی از سالهای ۱۸۷۹-۱۸۸۸ تا سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۸، با وجود رشد عظیم درآمد سرانه طی این دوره، تغییری نیافته است.

بنابراین توجه به سوی نیروهایی معطوف شده است که در جهت کاهش پس‌انداز به سود مصرف در درازمدت عمل می‌کنند.

برخی از نویسندگان از این نظر دفاع کرده‌اند که رشد مصرف متناسباً با درآمد می‌توانست از طریق بهبود محصولات موجود و پیدایش و ارائهٔ مداوم محصولات جدید توجیه شود، که درآمد اضافی هر گروه اجتماعی را جذب می‌نمایند. این توضیح را به ویژه مودیلیانی مطرح ساخته است.

اما بخصوص لازم است دو فرضیهٔ متفاوت با فرضیهٔ پیروان مکتب کینز (به نام فرضیهٔ درآمد مطلق) که به تازگی برای تأکید بر تناسب مصرف با درآمد ارائه شده‌اند، در نظر گرفته شود:

الف. فرضیهٔ به اصطلاح *درآمد نسبی*: نویسندگان مختلف، به ویژه دوزنبری به توضیح روانی متوسل شده‌اند که به موجب آن سطح مصرف از یك سو به همچشمی در درون یك گروه اجتماعی و در نتیجه به اثر تقلید («خودنمایی») و از سوی دیگر جست‌وجوی مداوم سطح زندگی بالاتر بستگی دارد.

پس، مصرف انفرادی (و پس‌انداز) تابع سطح مطلق درآمد نبوده، بلکه تابع وضعیت نسبی فرد در مقیاس درآمدهاست. در این حالت تابع پس‌انداز را می‌توان بدین صورت نوشت:

$$\frac{s}{y} = a + b\frac{y}{\bar{y}}$$

$\bar{y}$ نمایشگر درآمد متوسط،

s و y به ترتیب، معرف پس‌انداز انفرادی و درآمد انفرادی است.

ب. فرضیهٔ *درآمد دائمی* از پشتیبانی میلتن فریدمن برخوردار است.[2] این

2. Milton Friedman, *A Theory of the Cosumption Function*, Princeton University Press, 1957.

اقتصاددان بنا را بر این حقیقت می‌گذارد که، در بسیاری از موارد، درآمد هر دورهٔ عاملان اقتصادی نسبت به دورهٔ دیگر به میزان مهمی تغییر می‌کند، حال آنکه مخارج مصرفی نسبتاً ثبات زیادی دارد. وی همچنین بر این عقیده است که مخارج مصرفی، به درآمد متوسطی که طی شماری دوره‌ها به دست آمده و پیش‌بینی شده و به درآمد عادی یا دائمی و از میان اینها بیشتر به درآمد دورهٔ جاری وابسته است.

«درآمد سنجیده» و «مصرف سنجیدهٔ» یك فرد طی دورهٔ معین می‌توانند به عناصر موقتی و عناصر دائمی تقسیم شوند:

درآمد دائمی ارزش کنونی ثروت مصرف‌کننده است که براساس مجموعه‌ای از دریافتهای آیندهٔ مورد انتظار به نرخ معین تبدیل به ارزش حال شده است.

مصرف دائمی K درصد ثابتی از درآمد دائمی است: ضریب K به نرخ بهره، به نسبت منابع انسانی به سایر منابع، به سن و سلیقه‌های مصرف‌کننده بستگی دارد؛ K مستقل از سطح درآمد دائمی است. بنابراین، می‌توانیم بنویسیم:

$$Cp=KYp$$

سرانجام، فرض می‌کنیم که عناصر موقتی مصرف و درآمد با عناصر دائمی مربوطهٔ این دو متغیر بین خود نیز ارتباط ندارند.

مصرف واقعی و درآمد واقعی یك دوره، به سبب عناصر موقتی مربوط به تصادف و مستقل از یکدیگر، با مصرف دائمی و درآمد دائمی تفاوت دارند.

این نظریهٔ هوشمندانهٔ فریدمن (که به شکلی نزدیك به مودیلیانی عرضه شده است) مورد بررسی و انتقاد بسیار قرار گرفته و به ویژه به این فرضیه که درآمد واقعی و درآمد موقتی بین خود ارتباط ندارند و به این فرضیه که مصرف موقتی با درآمد موقتی مرتبط نمی‌باشد، ایراد گرفته شده است. نظریهٔ فریدمن در اوضاع و احوال کنونی، هنوز به اثبات نرسیده است.[۳]

به علاوه، حتی اگر بپذیریم که در بلندمدت مصرف متناسب با درآمد کلی میل به افزایش دارد و پس‌انداز نمایشگر درصد نسبتاً ثابتی از این درآمد است، لازم است فراموش نکنیم که اگر تغییرات مهم ساختاری در اقتصاد پدید آید، ممکن است شکل و

۳. به ویژه ر.ك.:

H.S. Houthakker, «The Permanent Income Hypothesis», *The American Economic Review*, June 1958.

وضع تابع مصرف تغییر نماید. در زمرهٔ این تغییرات و از جمله موارد خاص تر، تغییرات در توزیع درآمد ملی، در ساختار جمعیت برحسب سن و در عادات ملتها را در مصرف و پس انداز یادآور می شویم.

ب) در *کوتاه مدت*، به ویژه طی نوسانات ادواری، عوامل مختلف روی واکنشهای مصرف کنندگان در برابر تغییر درآمدهای آنها تأثیر می گذارند:

۱) مودیلیانی و دوزنبری خاطر نشان ساخته اند که سطح مصرف هر دوره به بالاترین سطح درآمدی بستگی دارد که در دورهٔ پیشین به دست آمده است. از این مطلب چنین بر می آید که وقتی سطح عمومی درآمد در درازمدت بالا می رود، افراد میل دارند بر مخارج خود بیفزایند؛ برعکس، هنگامی که درآمدها در کوتاه مدت تنزل نمایند، مصرف کنندگان از آن سطح زندگی که قبلا به دست آورده اند دفاع می کنند، به قسمی که مصرف نسبتاً آهسته تر از درآمد تنزل می نماید. دوزنبری پدیدهٔ دوام عادات مصرف را «اثر ضدواگرد» می نامد.

به نظر دوزنبری، میل متوسط به پس انداز ($\frac{st}{yt}$) طی دورهٔ t تابع رابطهٔ درآمد دورهٔ t به درآمد بالاتر قبلی (yo) است: این جریان را می توانیم این طور بنویسیم:

$$\frac{st}{yt}=a\frac{yt}{yo}+b$$

هرگاه $\frac{yt}{yo}$ ثابت باشد و به عنوان مثال، اگر درآمد منظماً دوره به دوره رشد یابد، میل متوسط به پس انداز ثابت می ماند. اما، اگر درآمد به زیر سطح بالاتر قبلی سقوط کند، میل متوسط به پس انداز کاهش می پذیرد.

به این ترتیب، توضیح داده می شود که در بلندمدت هم مصرف متناسب با درآمد زیاد می شود و تابع مصرف در کوتاه مدت دائماً تغییر می نماید.

اگر رابطهٔ $\frac{\Delta C}{\Delta R}$، برحسب آنکه ΔR مثبت یا منفی باشد تفاوت پیدا کند، همفکر با گیلبو، می توان بحث دربارهٔ نرخ انبساط و نرخ تراکم پذیری مصرف را پیش کشید. نرخ قابلیت تراکم کمتر از نرخ انبساط می باشد.

۲) مخارج مصرفی به پیش بینی قیمتها و سطح آیندهٔ درآمد بستگی دارد.

۳) اهمیت دارایی نقدینه، سومین عامل مؤثر در مخارج مصرفی است. تحقیقات آماری در ایالات متحده نشان داده است که وجود نقدینگیهای مهم پس انداز را آسان می کند، اما به مصرف کنندگان نیز امکان می دهد تا با یک «خرج از پس انداز» با تغییرات درآمد مقابله نمایند: هر قدر نقدینگی فراوانتر باشد، مصرف کنندگان می توانند بر مخارج خود بیشتر بیفزایند.

نقش این عوامل ما را به این فکر می اندازد که، در کوتاه مدت، در واکنشهای مصرف

در برابر تغییرات درآمد باید تغییرات مهمی را انتظار داشت.

تغییرپذیری میل به مصرف مسائل مهمی را در نظریهٔ فزاینده یا تکاثر سرمایه‌گذاری که کینز براساس آن نظریهٔ میل را ساخته است، مطرح می‌کند.

قسمت دوم ــ اصل ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری

اصل ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری ابزار تحلیل عمومی است که امکان می‌دهد تا اثر سرمایه‌گذاری اضافی در درآمد کلی بررسی شود.

ضریب فزاینده، ضریب عددی است که افزایش درآمد را در نتیجهٔ ازدیاد سرمایه‌گذاری نشان می‌دهد. ما نخست این اصل را شرح می‌دهیم و سپس ارزش آنها را تقویم می‌کنیم.

§ ۱. بیان اصل

الف) نخستین شکل پیدایش ضریب فزاینده در تحلیل اقتصادی، *فزایندهٔ اشتغال* از کان[4] است.

این نویسنده ثابت می‌کند که ازدیاد کل اشتغال ناشی از سیاست کارهای عمومی که در دورهٔ بیکاری اجرا می‌گردد، زیادتر از شمار کارگر شاغل در این کارها خواهد بود: در واقع، لازم است اشتغال «ثانوی» به این اشتغال «اولیه» اضافه شود، زیرا:

«... برای تأمین اضافه هزینهٔ ناشی از مزدها و سودها اشتغال اولیه و تولید کالاهای مصرفی افزایش می‌یابد. در اینجا، از نو مزدها و سودها زیاد می‌شود. این اثر، اگرچه با شدت کمتر، انتشار پیدا می‌کند و به همین ترتیب تا بی نهایت. کل اشتغالی که از این طریق در تولید کالاهای مصرفی ایجاد می‌گردد، اشتغال «ثانوی» نامیده می‌شود.

کان بازهم تأکید می‌ورزد که در فاصلهٔ زمانی که اشتغال اولیه آغاز می‌گردد و اشتغال ثانوی به ابعاد کل خود می‌رسد، باید زمان معین بگذرد: در واقع، «مزدها و سودها به محض آنکه به دست آید خرج نمی‌شود».

ب) کینز در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*، نقش ضریب فزاینده را دگرگون می‌سازد و «از صورت ابزار تحلیل ساختمان جاده‌ها بیرون می‌آورد و به ابزار تحلیل طرز تشکیل درآمد تبدیل می‌کند» (گودوین)[5].

4. R.F. Kahn, «The Relation of Home Investment to Unemployment», *Economic Journal*, June 1931, p. 173.
5. R.M. Goodwin

هرگاه ΔI افزایش خرج سرمایه‌گذاری، که شکل سرمایه‌گذاری خصوصی یا یك خرج عمومی را می‌گیرد و K ضریب فزاینده و نیز ΔR تغییر کل درآمد کلی باشد. می‌توانیم بنویسیم:

$$K\Delta I=\Delta R$$

یا

$$K=\frac{\Delta R}{\Delta I}$$

ممکن است این عبارت ریاضی به صورت زیر نوشته شود:

$$K=\frac{\Delta R}{\Delta R-\Delta C}$$

زیرا

$$\Delta R=\Delta C+\Delta I$$

و

$$\Delta I=\Delta R-\Delta C$$

اگر تساوی بالا را بر ΔR تقسیم کنیم، رابطهٔ زیر را به دست می‌آوریم:

$$K=\frac{1}{1-\frac{\Delta C}{\Delta R}}=\frac{1}{\text{میل نهایی به مصرف}-1}$$

$\frac{\Delta C}{\Delta R}$ میل نهایی به مصرف است.

چون $1-\frac{\Delta C}{\Delta R}$ را می‌توانیم به صورت $\frac{\Delta E}{\Delta R}$ میل نهایی به پس‌انداز) نیز بنویسیم، پس چنین داریم:

$$K=\frac{1}{\Delta E/\Delta R}=\frac{1}{\text{میل به پس‌انداز}}$$

این طور است نمایش جبری محضی که کینز به دست می‌دهد و در زمان معین رابطهٔ میان تغییر درآمد و تغییر سرمایه‌گذاری را بیان می‌کند: اگر، در دورهٔ معین سرمایه‌گذاری ۲ میلیارد و درآمد کلی ۶ میلیارد افزایش یابد، مصرف ۴ میلیارد زیاد می‌شود. در این حالت اگر بگوییم که ضریب فزاینده مساوی با ۳ است، این معنی را رسانیده‌ایم که میل نهایی به مصرف $\frac{۲}{۳}$ ($\frac{\text{۴میلیارد}}{\text{۶میلیارد}}$) می‌باشد؛ این میل نهایی هیچ ارتباطی با میل اشخاص اقتصادی به مصرف درآمد خود ندارد و نمی‌تواند دربارهٔ رابطهٔ تعلیلی میان سرمایه‌گذاری و درآمد کلی اطلاعاتی به ما بدهد.

بنابراین باید ضریب فزاینده را به گونه‌ای تدوین کنیم که برای بیان پدیده‌هایی که این نظریه می‌خواهد توضیح بدهد، مناسب‌تر باشد.

پ) اکنون سرمایه‌گذاری اضافی به میزان نامعین را در نظر می‌گیریم: این کار به صورت توزیع درآمد پولی (مزدها و سودها) نمودار می‌شود و این درآمدها جزئاً برای مخارج مصرفی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مخارج اخیر عواید خرده‌فروشها را افزایش می‌دهد و اینان از عمده‌فروشان بیشتر خرید می‌کنند؛ افراد اخیر، پس از اتمام ذخایر، سفارشهای تازه به تولیدکنندگان کالاهای مصرفی می‌دهند و الخ. درآمدهایی که در ابتدا توزیع شده‌اند، موجب پیدایش امواج متوالی می‌گردند و با پیشرفت تدریجی بر فعالیت اقتصادی می‌افزایند.

شدت فراگرد به سهم درآمدهای توزیعی بستگی دارد که به مصرف اختصاص یافته و تحت تأثیر میل نهایی به مصرف است که نشان می‌دهد افزایش درآمد به میزان معین چگونه میان مصرف و سایر مصارف تقسیم می‌شود:

کاربردهایی بجز مصرف «گریزها» را تشکیل می‌دهند که عمدهٔ آنها به قرار زیر است:

الف) پس‌اندازی که بتواند بعداً یا سرمایه‌گذاری شود و یا به شکل نقدینه‌های صندوق ذخیره گردد؛
ب) واریز دیون (به ویژه بانکی) که قبلا دریافت شده است؛
پ) خرید اوراق بهادار مبین سرمایه‌های ثابت؛
ت) مخارج برای کالاهای وارداتی که به سود تولیدکنندگان کشورهای خارجی است.

این فراگرد آنی نخواهد بود. تغییر سرمایه‌گذاری و درآمد کلی نمی‌تواند فوری و همزمان باشد و این نکته را که قبلا کان مورد توجه قرار داده بود، کینز نادیده می‌گیرد.

در حال حاضر، تحلیل اقتصادی ضریب *فزایندهٔ پویا* (مچلوپ ـ هنسن)[6] را در نظر می‌گیرد که فاصلهٔ زمانی بین مخارج متوالی مصرف را منظور می‌دارد و سرمایه‌گذاری اولیه را از ازدیاد غایی درآمد ملی جدا می‌کند.

ضریب *فزایندهٔ پویا* را می‌توان در دو الگوی ساده بررسی کرد:

۱) در مرحلهٔ نخست، *سرمایه‌گذاری اضافی منحصر به فرد* است.

فرض می‌کنیم در یک اقتصاد ۱۰۰ واحد سرمایه‌گذاری اضافی شده باشد. میل نهایی به مصرف در این اقتصاد $\frac{۱}{۲}$ است. نشر و توزیع درآمدهای ناشی از این سرمایه‌گذاری اضافی طی دوره‌های متوالی به صورت زیر انجام خواهد گرفت:

6. Machlup-Hansen

دوره	ΔI	ΔC	«گریزها»	ΔR	ـ جمع تجمعی بادرآمدکلی ـ
۱	۱۰۰			۱۰۰	۱۰۰
۲		۵۰	۵۰	۵۰	۱۵۰
۳		۲۵	۲۵	۲۵	۱۷۵
۴		۱۲/۵	۱۲/۵	۱۲/۵	۱۸۷/۵
۵		۶/۲	۶/۲	۶/۲	۱۹۳/۷
۶		۳/۱	۳/۱	۳/۱	۱۹۶/۸
۷		۱/۵۵	۱/۵۵	۱/۵	۱۹۸/۳۵

در پایان جریان نشر و توزیع، درآمد ملی ۲۰۰ و ضریب فزاینده ۲ خواهد بود. دورهٔ نشر و توزیع درآمد ــ از یك دریافت کنندهٔ درآمد به دیگری ــ را می‌توان براساس آمارهای پولی سرعت گردش درآمدی پول روشن و معین کرد. اینجل در کتاب خود به نام *سرمایه‌گذاری و دوره‌های کار و کسب*[7]، محاسبه کرده است که این سرعت در ایالات متحده برای سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۸، ۳/۱۱ و برای دورهٔ زمانی ۱۹۱۹-۱۹۲۸، ۳/۰۸ و بنابراین، دورهٔ نشر و توزیع درآمد از ۴ ماه تا ۶ ماه بوده است. اگر پول بیکار در نظر گرفته نشود، زمان دوره تقریباً ۳/۳ ماه خواهد شد. مچلوپ، به نوبهٔ خود، دورهٔ نشر و توزیع درآمد را سه ماه می‌انگارد.

دورهٔ انطباق (مچلوپ) یادورهٔ *فزاینده* را مازمانی می نامیم که برای سرمایه‌گذاری اضافی و اعمال کلیهٔ آثار مستقیم و غیرمستقیم خود روی سطح درآمد ملی لازم می‌باشد. درازای این دوره از یك سو به مدت دورهٔ نشر و توزیع درآمد و از سوی دیگر به ارزش ضریب فزاینده (یعنی میل به مصرف) بستگی دارد. به عنوان مثال، برای ضریب فزایندهٔ ۳ ($\frac{\Delta C}{\Delta R}=\frac{۲}{۳}$)، ۱۰۰ واحد سرمایه‌گذاری اضافی پس از ۶ دورهٔ نشر و توزیع درآمد چنین نتیجه می‌دهد:

۱۰۰+۶۶/۶۷+۴۴/۴۴+۲۹/۶۳+۱۹/۷۵+۱۳/۱۷+۹/۱,...=۲۸۲/۷

اگر این دوره سه ماه باشد، اثر کل ضریب فزاینده تا ۹۰٪ در ۱۸ ماه بروز خواهد کرد.

اثر سرمایه‌گذاری اضافی (ΔI) روی درآمد ملی، به ازای میل نهایی به مصرف معلوم و ثابت و به ازای دورهٔ معلوم نشر و توزیع درآمد، به تدریج به سوی صفر تنزل

7. J.W. Angell, *Investment and Business Cycles*.

می کند. ازدیاد تجمعی کل درآمد کلی ($\triangle R$) را عبارت ریاضی زیر می‌دهد:

$$\triangle R=\triangle I(1+c^1+c^2+c^3+\ldots+c^n)$$

چون جمع مجموعه‌ای که در داخل پرانتز نشان داده شده $\frac{1}{1-c}$ است، می‌توانیم بنویسیم:

$$\triangle R=\triangle I.\frac{1}{1-c}$$

$$K=\frac{\triangle R}{\triangle I}=\frac{1}{1-c}$$

بنابراین، میان ضریب فزاینده و میل نهایی به مصرف، همان رابطهٔ موجود در حالت ضریب فزایندهٔ ایستا وجود دارد. اما، در حالت ضریب فزایندهٔ پویا، اثر ازدیاد سرمایه‌گذاری روی درآمد کلی را طی دوره‌های آینده به‌دست می‌آوریم. رابطهٔ بین $\triangle I$ و $\triangle R$ را در همین دوره نداریم.

۲) دومین الگوی ضریب فزایندهٔ پویا، *سرمایه‌گذاریهای اضافی تکراری* از دوره‌ای به دورهٔ دیگر را در نظر می‌گیرد.

درهر دوره، مجموعهٔ جدیدی از آثار مولد درآمد به نتایج سرمایه‌گذاری دورهٔ پیشین افزوده می‌شود. اگرِ تزریق مداوم سرمایه‌گذاری ۱۰۰ و میل به مصرف ۰/۵ باشد، می‌توانیم جدول زیر را تهیه نماییم:

دوره	$\triangle I$	مصرف القایی						$\triangle R$
۱	۱۰۰							۱۰۰
۲	۱۰۰						۵۰	۱۵۰
۳	۱۰۰					۲۵	۵۰	۱۷۵
۴	۱۰۰				۱۲/۵	۲۵	۵۰	۱۸۷/۵
۵	۱۰۰			۶/۲	۱۲/۵	۲۵	۵۰	۱۹۳/۷
۶	۱۰۰		۳/۱	۶/۲	۱۲/۵	۲۵	۵۰	۱۹۳/۸
۷	۱۰۰	۱/۵	۳/۱	۶/۲	۱۲/۵	۲۵	۵۰	۱۹۵/۳

(و به همین ترتیب جریان طی دوره‌های بعدی ادامه می‌یابد)

اگر سرمایه‌گذاری اضافی بی‌نهایت ادامه یابد، درآمد کلی به ۲۰۰، به منزلهٔ حد نزدیك خواهد شد.

ضریب فزاینده می‌تواند یا براساس میل نهایی به مصرف، یا بر پایهٔ سایر میلهای مؤثر بر «گریزها» و اصولا میل نهایی به پس‌انداز (s) و میل نهایی به واردات (m) بیان بشود. در نتیجه به فرمول زیر می‌رسیم:

$$K=\frac{1}{1-c}=\frac{1}{s+m}$$

ت) الگوی ریاضی با فرض میل نهایی به مصرف $\frac{1}{2}$ (صفحهٔ ۴۶۹) که استفاده کردیم، نشان می‌دهد که در پایان فراگرد فزاینده، جمع «گریزها» که در جریان هر دوره پدید می‌آید، به ۱۰۰ میل می‌کند. هرگاه در اقتصاد بسته، بدون ارتباط با خارج، استدلال و فرض کنیم که آنچه مصرف نشده، پس‌انداز گردیده است، در خاتمهٔ فراگرد پس‌اندازی مساوی با سرمایه‌گذاری اولیه به دست می‌آوریم.

بدین قرار، عمل ضریب فزاینده این نتیجه را دارد که در طول زمان تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را تأمین می‌کند. در هر اقتصاد، تصمیمات مصرف کردن و پس‌اندازکردن را عاملان اقتصادی متفاوت می‌گیرند که افراد تصمیم گیرنده در مورد سرمایه‌گذاری نیستند، علی‌رغم این وضعیت، به عقیدهٔ کینز، تساوی ضروری میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری با تغییرات درآمد کلی تحقق می‌پذیرد؛ سرمایه‌گذاری به پس‌انداز بستگی ندارد؛ برعکس، سرمایه‌گذاری عمل اقتصادی است که ضمن تحریك به ازدیاد درآمد کلی، پس‌انداز مکفی موافق با آن را ایجاد می‌کند. کینز می‌نویسد: «کوشش (عامه) برای مصرف بخشی از درآمدهای خود، تولید را تا بدانجا تحریك خواهد کرد که سطح جدید (و توزیع جدید درآمد) مابه‌التفاوتی به صورت پس‌انداز مکفی برای مطابقت با سرمایه‌گذاری اضافی فراهم آورد. ضریب فزاینده به ما می‌فهماند که اشتغال چقدر باید زیاد شود تا بدان میزان ازدیاد درآمد واقعی را به بار آورد که برای انگیزش مردم به اقدام به پس‌انداز اضافی ضروری کفایت بکند. این ضریب تابع میلهای روانی مردم است».[8]

در اینجا خاطرنشان می‌سازیم که تحلیل مکتب کینز دربارهٔ تساوی پس‌انداز با سرمایه‌گذاری یك منشاءِ ابهام می‌باشد و در واقع دو توضیح را در برابر هم می‌نهد:

8. *General Theory*. p. 112.

الف) تساوی پس‌انداز با سرمایه‌گذاری توسط عمل تعریفها به دست می‌آید، اگر نوشته شود:

(۱) درآمد = ارزش محصول = مصرف + سرمایه‌گذاری

(۲) درآمد = مصرف + پس‌انداز

در نتیجه، به دست می‌آوریم:

پس‌انداز = سرمایه‌گذاری

در اینجا منظور همسانی است.

ب) تساوی پس‌انداز با سرمایه‌گذاری مربوط به عمل ضریب فزاینده بوده و بر اثر تغییر درآمد کلی طی زمان تحقق می‌پذیرد.

تکرار مکررات و فراگرد انطباق را نمی‌توان طی زمان بدون تمایز و به طور همزمان استعمال کرد. در خور یادآوری است که در الگوهای ضریب فزایندهٔ پویا که ارائه کرده‌ایم، به «میل روانی نهایی به مصرف»، یعنی به مفهوم عوامل روانی مؤثر بر رفتار مصرف‌کننده متوسل شده‌ایم. این مفهوم روانی را نباید با مفهوم تکرار مکررات که کینز به هنگام نوشتن رابطهٔ جبری میان نرخ همزمان سرمایه‌گذاری و درآمد مورد استفاده قرار داده است، یکی انگاریم؛ در حالت اخیر همواره داریم:

$$\frac{\triangle C}{\triangle R} = 1 - \frac{1}{k} \quad \text{یا} \quad K = \frac{1}{1 - \frac{\triangle C}{\triangle R}}$$

یك چنین رابطهٔ جبری نمی‌تواند به منزلهٔ رابطهٔ تجربی یا تعلیلی میان سرمایه‌گذاری و درآمد تعریف شود.

برعکس، الگوهای پویای ضریب فزاینده، که به تحلیل دوره‌ای مبادرت می‌ورزند، از یك چنین اشتباهی مصون می‌مانند. پیدایش تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری پایان دورهٔ انطباق درآمد کلی همراه با ازدیاد اولیهٔ سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد. اما اگر این نوع تحلیل به همان نتیجهٔ الگوی آنی کینز برسد، دید صحیح‌تر از تحول پدیده‌های اقتصادی به دست می‌دهد.

§ ۲. ارزش اصل

اصل فزاینده، پدیدهٔ اقتصادی مهمی را مورد تأکید قرار می‌دهد، پدیدهٔ آثار غیرمستقیم سرمایه‌گذاری در درآمد کلی که به میزانی بزرگتر از سرمایه‌گذاری اولیه افزایش می‌یابد.

اما این دستگاه تحلیل، هنگامی که بر وضعیت عینی اعمال گردد، به شماری محدودیت بر می‌خورد و بدون قید و شرط نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۱) در مرحلهٔ نخست، تحلیل برحسب *پول* انجام می‌گیرد: سرمایه‌گذاری اضافی پولی و «تزریق» درآمدهای پولی، محرك افزایش درآمد کلی پولی است. آیا، در عین حال، از این جریان افزایش درآمد کلی واقعی نتیجه می‌شود؟ پاسخ به این پرسش متضمن بررسی کشش‌پذیری تولید کلی و کشش‌پذیری عرضهٔ عوامل تولید کلی و کشش‌پذیری عرضهٔ عوامل تولید است. ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری، مادام که منابع بیکار و عامل کار بدون اشتغال و سرمایهٔ بلااستفاده وجود دارد، موجب ازدیاد حجم کالاها و خدمات موجود می‌شود. اگر عرضهٔ عوامل بدون کشش باشد، یا در بعضی از بخشها «تنگناها»یی به چشم بخورد که ازدیاد تولید را متوقف سازند، ترقی درآمد کلی پولی بدون ترقی نظیر در محصول کلی پدید می‌آید: دراین حالت، ضریب فزاینده فقط قیمتها را بالا می‌برد (دربارهٔ این نکته به صفحهٔ ۳۰۲ رجوع شود).—

۲) نظریهٔ ضریب فزاینده میل نهایی به مصرف را *پایدار* در نظر می‌گیرد. این فرضیه به دشواری قابل قبول است. تغییر در توزیع درآمدهای ناشی از گسترش فراگرد فزاینده، در بعضی از موارد، به صورت ترقی میزان مصرف (مزدبگیران) و در مواردی دیگر به شکل تنزل این مصرف (کارآفرینان) ظاهر می‌شود. میل به مصرف نیز با پیش‌بینیهای مصرف کنندگان تغییر می‌کند. نوشته‌های اخیر برنز ما را ناگزیر می‌سازد تا براساس ناپایداری مخارج مصرف کنندگان استدلال کنیم.

۳) تحلیل دورهٔ نشر و توزیع درآمد بر پایهٔ سرعت گردش پول فعال علناً ساده و موجز باقی می‌ماند. ممکن است افزایش متوالی درآمد، در فواصل بسیار متفاوت دنبال شود. بدین ترتیب است که در برابر ترقی مخارج مصرفی، خرده فروشان می‌توانند کم و بیش به سرعت تولیدکنندگان سفارش بدهند و اینان، پیش از آنکه با استفاده از نقدینگیهای بیکار یا استقراض پول، وجهی از خرده فروشها دریافت بدارند، می‌توانند بر تولید خود بیفزایند. نقش ذخایر را نمی‌توان نادیده گرفت. اگر این ذخایر، ضمن اجتناب از پیدایش تنگناها، ازدیاد سریع‌تر درآمد را امکان‌پذیر سازند، درصورتی که در هر مرحله، فروشندگان یا تولیدکنندگان تصمیم بگیرند پیش از اقدام به سفارشهای جدید از ذخایر محصولات ساخته شده یا مواد اولیه استفاده کنند، می‌توانند جریان افزایش درآمد را به میزان قابل ملاحظه کُند سازند. بنابراین، با اطمینان و دقت نمی‌توان زمان عمل فراگرد فزاینده را معین کرد.

۴) اصل فزاینده، آثار سرمایه‌گذاری اضافی اولیه را از طریق مصرف در نظر می‌گیرد و سرمایه‌گذاری *القایی* ناشی از ازدیاد پس‌اندازهای اشخاص و شرکتها و ترقی تقاضای مصرف را نادیده می‌انگارد.

فریتز مچلوپ در باب آثار فزایندهٔ سیاست کارهای عمومی توضیح داده است که انگیزش سرمایه‌گذاری خصوصی به چهار صورت تحت تأثیر سرمایه‌گذاری اولیه قرار دارد: بر اثر تغییر تقاضای مؤثر که روی میل نهایی به سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد؛ بر اثر درجهٔ اعتماد سرمایه‌گذاران خصوصی نسبت به تحول بعدی اوضاع؛ بر اثر ترقی هزینه‌های تولید؛ بر اثر تغییر در نرخ بهره و حجم سرمایهٔ موجود.

*

*　　　　*

اصل فزاینده به رغم این محدودیتها، پدیده مهمی را نمایان می‌کند، بدین معنی که هر سرمایه‌گذاری «آثار ثانوی» دارد. این آثار ثانوی موجب ازدیاد درآمد کلی به میزان مهمتر از مبلغ اولیهٔ سرمایه‌گذاری می‌شود. نظریهٔ ضریب فزاینده، در اصل، فقط به تأثیر در برنامهٔ کارهای عمومی در زمینهٔ اشتغال مربوط می‌شد. کینز این نظریه را بر سرمایه‌گذاری اعمال کرد. این نظریه می‌تواند تعمیم *یابد* و بر هر جزءِ تشکیل دهندهٔ خرج کلی در درون اقتصاد، یعنی مخارج مصرفی، مخارج سرمایه‌گذاری، مخارج عمومی و صادرات به خارج اعمال گردد؛ هرگونه افزایش در یکی از این عناصر محرك توزیع درآمدهای اضافی در اقتصاد می‌شود و از طریق مخارج مصرفی، آثار اولیه و ثانویه روی سطح غایی درآمد ملی به جای می‌گذارد.

گودوین از همان آغاز سال ۱۹۴۹ پیشنهاد کرده است که فرضیه‌های کلی و موجز کینز رها شود و از ماتریس لئون تیف استفاده به عمل آید و ضرایب فزایندهٔ بخشها تعیین شود، به این ترتیب که یا چند ضریب فزایندهٔ جداگانه و مستقل برای بخشها به همان صورت ضریب فزایندهٔ سنتی مورد نظر قرار گیرد و یا فقط ضریب فزایندهٔ واحدی بر کلیهٔ معاملات اعمال شود که میانگین وزن‌دار کلیهٔ ضرایب فزایندهٔ بخشها باشد.

چیپمن[9]، به نوبهٔ خود، یك ضریب *فزایندهٔ* چند بخشی تهیه کرده و چهار بخش ساسی کانونهای خانوادگی و خانوار، بنگاههای اقتصادی، مقامات عمومی و بخش

9. J.S. Chipman, *The Theory of Intersectoral Money Flows and Income Formation,* 1950.

مالی را در نظر گرفته است.

چیپمن بین مخارج یك بخش و دریافتهای کلی که از دیگر بخشها به دست می آید، وجود یك تابع خطی به نام میل به خرج را مطرح می سازد. با این همه، بخش مالی که در زمینهٔ إسناد مطالبات عمل می کند درخور برخورد و رفتار ویژه است. در واقع، تمام دریافتهای بخشها از منشاءِ بخش مالی (مثلا وجوه استقراضی) علت مخارج اضافی نیستند؛ بلکه مخارج مورد پیش بینی بخشهاست که منشاءِ وام‌داری و استقراض است. چیپمن مخارج را به منزلهٔ دریافتهای منفی یا معکوس تلقی می کند. سرانجام، چون بخش مالی مخارجی ندارد که به طور تبعی و بر پایهٔ کاری که انجام می‌دهد به دریافتهایش مربوط باشد، میل نهایی به خرج آن صفر است.

میلهای نهایی از این قرار است: میل به مصرف گروههای گوناگون اجتماعی برای خانوارها؛ میل به خرج صنایع مختلف برای بنگاههای تولیدی؛ میل به خرج تحت تأثیر سیاستهای بودجه‌ای واحدهای تشکیل‌دهنده برای بخش عمومی.

میل به خرج ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم باشد. میل غیرمستقیم به خرج یك بخش قسمتی از دریافتهای اضافی از این بخش است که اجباراً در این بخش مجدداً توزیع خواهد شد و میل به خرج انعکاسی نیز نامیده می شود: هر بخش درصدد است قسمتی از دریافتهای اضافی را که از مخارج این بخش اصلی به دست آمده است، در خارج از خود و در نتیجه در بخش اصلی خرج کند. (میان ملتها، میل انعکاسی خرج قسمتی از دریافتهای کشورB از منشاءِ مخارج کشور A است که توسط B در A خرج خواهد شد).

لازم است توجه شود که میان تغییر دریافتهای یك بخش و تغییر در مخارج، اختلاف زمانی وجود دارد چیپمن برای‌احتساب این اختلاف برحسب بخشها و انواع معاملات، روش «موجودیهای خیالی» را به کار می برد. در مورد اخیر، مهلتهای اضافی امکان می‌دهند تا جریان بعضی از پرداختها به تأخیر افتد. مثلا، اگر اختلاف زمانی در خرج تجهیزات سه برابر این مهلت در خرج مزد باشد دو اختلاف خیالی از طریق دوموجودی نقدی و خیالی صندوق منظور می شود.

ضریب فزاینده، در محدوده‌ای که به این ترتیب برقرار شده، رابطه‌ای است که خرج مستقل اضافی در یك یا چند بخش را با دریافتهای مجموعهٔ بخشهای مختلف اقتصاد در ارتباط قرار می‌دهد.

اصل فزاینده تحت شرایطی که هم اکنون ارائه کردیم و برحسب پیشرفتهای تازه در تحلیل باید به صورت قطعی ارزیابی گردد و بی‌گمان الگوهای گوناگونی که تحت تأثیر قرار می‌گیرند به‌سبب پیچیدگی پدیده‌هایی که می‌خواهند مورد توجه قرار دهند، قابل ایراد و بحث می‌باشند. اگرچه بدین سبب استفادهٔ عملی از این الگوها محدود است، سهم آنها در شکل‌بندی رابطهٔ اقتصادی غیرقابل بحث بوده و زیاد است: این رابطه میان خرج جدید و درآمد کلی از طریق مخارج متوالی که نخستین خرج از قبیل سرمایه‌گذاری خصوصی اضافی یا خرج عمومی اضافی و یا خرج مصرفی اضافی ناشی از تغییر در تابع تولید ایجاد کرده است، وجود دارد.

قسمت سوم ــ اصل شتاب

اصل شتاب اثر تغییرات تقاضای کلی کالاهای مصرفی را روی سرمایه‌گذاری بیان می‌کند و رابطهٔ تبعی بین سطح سرمایه‌گذاری و نرخ تغییر مصرف را تعریف می‌نماید.

این اصل را اصل توسعهٔ تقاضای فرعی یا اشتقاقی نیز می‌نامند، زیرا تقاضای کالاهای سرمایه‌گذاری از تقاضای کالاها و خدمات قابل مصرف حاصله از کالاهای سرمایه‌گذاری مشتق می‌شود.

این اصل را آلبر افتالیون در مثال صنعت نساجی[10] و پیش از آن، در سال ۱۹۱۷، جان موریس کلارك در «واقعیت اضافه تولیدات عمومی»[11]، عنوان نموده و از قلمرو کالاهای تجهیزاتی به کالاهای مصرفی قابل دوام و ذخایر بسط داده است.

ما نخست این اصل را تجزیه و تحلیل می‌کنیم و سپس حدود ارزش و اعتبار آن را مشخص و ارزیابی می‌نماییم.

الف) توضیح اصل شتاب

۱) ابتدا *کالاهای تجهیزاتی با دوام* را در نظر می‌گیریم.

فرض می‌کنیم که یك ذخیرهٔ کالاهای تجهیزاتی به ارزش ۵۰۰ باشد و محصولی به ارزش ۱۰۰ را فراهم آورد.

نسبت سرمایه به محصول ۵ به ۱ و بنا به فرض ثابت است.

10. Albert Aftalion, *Les crises périodiques de surproduction*, Paris, 1913, tome II.
11. J.M. Clark, «La réalité des surproductions générales»,*Revue d'économie politique*, 1909.

ذخیرهٔ کالاهای سرمایه‌ای ده سال عمر دارد؛ تقاضای سالانهٔ تعویض $۵۰=\frac{۵۰۰}{۱۰}$ می‌باشد.

سرانجام، فرض می‌کنیم که سرمایه کاملا مورد استفاده قرار گرفته و قیمتها معلوم و ثابت است.

تحت این شرایط، نتایج تغییر در تقاضای قطعی، یعنی تولید محصولات ساخته شده را چنان که در جدول زیر نمودار می‌شود، بررسی می‌نماییم.

دوره	تقاضای قطعی	ذخیرهٔ سرمایهٔ لازم	تقاضای سرمایهٔ جدید	تقاضای تعویض	تقاضای کل سرمایه
۱	۱۰۰	۵۰۰		۵۰	۵۰
۲	۱۰۵	۵۲۵	۲۵	۵۰	۷۵
۳	۱۱۵	۵۷۵	۵۰	۵۰	۱۰۰
۴	۱۲۰	۶۰۰	۲۵	۵۰	۷۵
۵	۱۲۲	۶۱۰	۱۰	۵۰	۶۰
۶	۱۲۰	۶۰۰	۱۰-	۵۰	۴۰

این جدول سه واقعه را نشان می‌دهد:

الف) افزایش تقاضای قطعی موجب توسعهٔ تقاضای کل سرمایه می‌شود؛

ب) تأخیر ساده در آهنگ رشد تقاضای قطعی، حتی اگر سطح مطلق تقاضای قطعی کاهش نیابد، محرك تنزل تقاضای سرمایه است (دوره‌های چهارم و پنجم)؛ تنزل در نسبت افزایش تقاضای قطعی برای تنزل *مطلق* در تقاضای مشتق از سرمایه مکفی می‌باشد. همین طوریك تنزل در نرخ کاهش تقاضای قطعی، برای به بار آوردن افزایشی در تقاضای فرعی سرمایه کفایت می‌کند. بنابراین، نکتهٔ اساسی این است که تغییر در نرخ تغییر تقاضای قطعی در مدلول و جهت تقاضای کالاهای تجهیزاتی اثر می‌گذارد؛ برای آنکه تولید در صنایع کالاهای تجهیزاتی نوسان ننماید، لازم است تغییر در نرخ تغییر تقاضای قطعی لااقل ثابت باشد.

پ) تقلیل تقاضای قطعی تنزل تقاضای *کل* سرمایه را به میزانی کمتر از تقاضای تعویض (دورهٔ ششم) به بار می‌آورد. در این حالت، چون ظرفیت کمتر برای تولید ضرورت دارد، کاهش ظرفیت بر اثر عدم تعویض تجهیزاتی که کاملا از ارزش افتاده‌اند انجام می‌گیرد.

میزان توسعهٔ تقاضای فرعی به ضریب سرمایه ($\frac{C}{P}$) به نام شتاب بستگی دارد.
اصل شتاب با عبارت ریاضی زیر بیان می‌شود:

$$Dc = \beta(P_t - P_{t-1}) + \frac{DR}{dt}$$

Dc تقاضای کل سرمایه برای دورهٔ موردنظر است؛ $\beta(P_t - P_{t-1})$ نمایش دهندهٔ تقاضای سرمایهٔ جدید است که به افزایش محصول قطعی $(P_t - P_{t-1})$ وابسته است، ضربدر ضریب شتاب (β)، نسبت سرمایه به تولید.

$\frac{DR}{dt}$، مبین تقاضای تعویض در هر دوره است، DR تقاضای کل تعویض و dt طول عمر سرمایه است.

عبارت ریاضی پیشین این نکته را نمایان می‌کند که اثر اصل شتاب هنگامی اهمیت بیشتر پیدا می‌کند که:

الف) تقاضای تعویض ضعیف‌تر است، یعنی عمر سرمایه درازتر است. در مثال ما اگر عمر سرمایه بیست سال‌بود، تقاضای سرمایهٔ جدید ۷۵ به جای ۵۰ می‌شد.

ب) سرعت رشد تقاضای قطعی شدیدتر است.

۲) اصل شتاب بر *کالاهای مصرفی بادوام*، مانند خانه‌های مسکونی و اتومبیل اعمال می‌گردد.

مثال خانه‌های مسکونی را در نظر می‌گیریم. فرض می‌کنیم ذخیرهٔ سرمایهٔ غیرمنقول موجود به ۱۰ میلیون فرانك بالا برود و جریان خدمات مسکن به ارزش ۵۰۰۰۰۰ فرانك را تولید کند و تقاضای سالانهٔ تعویض ۵۰۰۰۰۰ فرانك و عمر متوسط ابنیه بیست سال باشد.

اگر تقاضای مسکن ۱۰٪ یعنی از ۵۰۰۰۰۰ به ۵۵۰۰۰۰ فرانك افزایش یابد، با احتساب ضریب سرمایه ۲ به ۱، تقاضای خانه‌های جدید به یك میلیون فرانك بالا خواهد رفت. تقاضای کل سرمایه به ۱۵۰۰۰۰۰ فرانك ترقی خواهد کرد.

در حالتی که تنزل در نرخ رشد تقاضای خدمات مسکن پدید آید، تنزل مطلق در تقاضای خانه‌های نوساز دیده خواهد شد.

این مثال رابطهٔ موجود میان تقاضای خدمات کالاهای مصرفی بادوام و ساختمان یا تولید این گونه کالاها را نشان می‌دهد.

۳) و در پایان، اصل شتاب، در صورتی که رابطهٔ ثابت میان میزان ذخایر و حجم فروشها موجود باشد، بر ذخایر اعمال می‌گردد.

فرض می کنیم که این رابطه با درصد ۵۰٪ بیان شود. در جدول زیر می بینیم که هر قدر فروشها به مدت طولانی‌تر افزایش یابد، سفارش کل سریعتر از فروشها زیاد می گردد، زیرا باید هم ازدیاد مورد نیاز ذخایر و هم تعویض کالاهای به فروش رفته را تأمین نماید.

دوره	فروشها (۱)	ذخایر لازم (۲)	تغییرات ذخایر (۳)	خریدهای تعویض (۴)	خریدهای کل (۵)
۱	۵۰۰	۲۵۰		۵۰۰	۵۰۰
۲	۶۰۰	۳۰۰	۵۰	۶۰۰	۶۵۰
۳	۸۰۰	۴۰۰	۱۰۰	۸۰۰	۹۰۰
۴	۱۰۰۰	۵۰۰	۱۰۰	۱۰۰۰	۱۱۰۰
۵	۱۱۰۰	۵۵۰	۵۰	۱۱۰۰	۱۱۵۰
۶	۱۱۰۰	۵۵۰		۱۱۰۰	۱۱۰۰
۷	۱۰۰۰	۵۰۰	−۵۰	۱۰۰۰	۹۵۰
۸	۸۰۰	۴۰۰	−۱۰۰	۸۰۰	۷۰۰

هنگامی که فروش از رشد باز ایستد، سفارش کل کاهش می‌یابد، زیرا نیازی به افزایش ذخایر نیست.

موقعی که فروش تقلیل پیدا کند، سفارش کل سریعتر از فروش کم می شود، زیرا بر اثر کاهش فروش، کاهش ذخایر پدید می آید.

تا بدینجا، اصل شتاب را بر رابطهٔ میان حجم سرمایه‌گذاری و تغییرات مصرف اعمال کرده ایم. در واقعیت، تقاضای کالاهای سرمایه‌ای نه فقط از صنایع کالاهای مصرفی، بلکه از صنایع کالاهای سرمایه‌گذاری نیز ناشی می شود. تقاضای تجهیزات نه فقط از سوی تولیدکنندگان کنسرو، پوشاك و اتومبیل، بلکه از جانب تولیدکنندگان ماشین آلات و تجهیزات الکتریکی، فولاد و غیره نیز صورت می گیرد. بنابراین، اصل شتاب می‌تواند به طرزی تعمیم یابد که تقاضای کل کالاهای سرمایه‌گذاری را با تغییرات محصول کلی (کالاهای مصرفی و کالاهای تجهیزاتی) ربط بدهد.[۱۲]

12. D. McC. Wright, «A neglected approach to the Acceleration Principle», *Review of Economic Statistics*, May 1941.

ب) ارزش اصل شتاب

اصل شتاب یکی از عوامل تعیین‌کنندهٔ سرمایه‌گذاری، یعنی نرخ تغییر تقاضا را نمایان می‌کند.

در *قلمرو اقتصاد* خرد بنگاه یا صنعت، اصل شتاب یك عامل مهم سرمایه‌گذاری را در بلندمدت نشان می‌دهد. در واقع، سرمایه‌گذاریهای ضروری برای ازدیاد ظرفیت توسط وجود تقاضا و رشد این تقاضا و نیز در عین حال به سبب ترقی فنی توجیه پیدا کرده‌اند.

در کوتاه‌مدت، استفاده از اصل شتاب برای توضیح تصمیمات سرمایه‌گذاری بنگاه اقتصادی به دشواریهایی چند بر می‌خورد:

۱) این اصل در صورتی عمل می‌کند که ظرفیتهای بلااستفاده وجود نداشته و اشتغال کامل سرمایه برقرار باشد، وگرنه ممکن است به منظور مقابله با تقاضا، تولید را بدون ازدیاد تجهیزات افزایش داد.

در نتیجه اصل شتاب نامتقارن است: آثار خود را در دورهٔ رشد بروز می‌دهد؛ اما در دورهٔ تنزل به سبب وجود ظرفیتهای بلااستفاده غیرفعال باقی می‌ماند.

۲) ازدیاد تجهیزات، حتی اگر برای مقابله با افزایش تقاضا ضروری باشد، تصمیم سرمایه‌گذاری، به پیش‌بینیهای رؤسای بنگاههای اقتصادی دربارهٔ چگونگی آیندهٔ تقاضا بستگی خواهد داشت. این افراد، اگر افزایش تقاضا را موقتی بدانند، ترجیح می‌دهند تولید خود را بیشتر ضمن بهره‌گیری بیشینه از تجهیزات موجود زیاد بکنند تا آنکه بر تجهیزات بنگاه بیفزایند.

به علاوه، بنگاههایی که در برابر تقاضای عموماً متغیر و در نوسان قرار دارند، در این جهت رهنمون می‌شوند که در حالت عادی، میزان معینی از ظرفیت اضافی خود را حفظ کنند و برای تعیین ظرفیت خود تقاضای متوسط را در مجموعه‌ای از دوره‌ها در نظر می‌گیرند. به این ترتیب، ارتباط میان تقاضای سرمایه‌گذاری و نرخ تغییر تقاضای مصرف از هم می‌گسلد.

برای بررسی و ملاحظهٔ پیش‌بینیها، استفاده از ضریب پیش‌بینی η به قرار زیر توصیه شده است.[۱۳] در این صورت می‌توان نوشت:

$$Dc = \beta \eta (P_t - P_{t-1})$$

13. Eckhaus, *Quarterly Journal of Economics*, May 1953, p. 222.

طرز تدوین سنتی اصل شتاب به شکل دستور مقرر می‌دارد که ۱= η باشد. اگر η کوچکتر از ۱ است $\beta\eta$ از β کمتر خواهد بود. اگر η مساوی با صفر باشد، در این صورت سرمایه‌گذاری تازه، به رغم افزایش گذشتهٔ تولید، وجود نخواهد داشت. اگر به نظر آمد که رشد گذشتهٔ تولید باید در آینده به تنزل مبدل شود، در آن صورت ضریب η منفی می‌گردد و سرمایه‌برداری انجام می‌گیرد.

۳) اثر اصل شتاب مستقل از اهمیت نرخ تغییر تقاضا نیست. بنگاه اقتصادی که در رشد خود به منابع مالی محدود است، در موقعیتهای سرمایه‌گذاری نسبت به مبالغ مختلف به یك صورت واکنش نشان نمی‌دهد. به علاوه، پیش‌بینیهای بنگاه محتملا به ازای تغییرات مهم دارای کشش کمتر است تا برای تغییرات ضعیف‌تر در تقاضا. اگر مثال بسیار رسای کالدور را دربارهٔ کمپانی کشتیرانی در نظر بگیریم که دارای ناوگانی مرکب از ۱۰۰ فروند کشتی و در اشتغال کامل است، متوجه می‌شویم که، اگر ایاب و ذهاب ۱۰٪ افزایش یابد، شاید ۱۰ کشتی جدید سفارش بدهد؛ اما این تصور اشتباه است که اگر حمل و نقل ۵۰٪ زیاد شود، ۵۰ کشتی جدید سفارش خواهد داد.

۴) عوامل فنی می‌توانند در واکنش بنگاههای اقتصادی در برابر تغییرات تقاضا اثر بگذارند: مثلا، خصلت تقسیم‌ناپذیری سرمایهٔ ثابت قادر است انطباقات مداوم و قابل انعطاف را متوقف سازد؛ به علاوه، تغییر روشهای تولید می‌تواند واکنشهای بنگاه را تغییر دهد.

۵) و در پایان، اصل شتاب فقط بر سرمایه‌گذاری القایی اعمال می‌گردد و به سرمایه‌گذاری اختیاری یا مستقل که به نسبت بسیار زیاد ارتباطی با تقاضا نداشته و برعکس محرك ایجاد تقاضاست، راجع نمی‌شود.

در بلندمدت، یك رابطهٔ گرایشی میان سرمایه‌گذاری خالص و تغییرات تقاضا و تولید را می‌توان برای یك صنعت یا یك بنگاه پذیرفت؛ در کوتاه‌مدت، اصل شتاب را تحت شرایط سنگین می‌توان قبول کرد.

اعتبار اصل شتاب هنگامی سست‌تر می‌گردد که از قلمرو اقتصاد خرد بگذریم و به محدودهٔ اقتصاد کلان درآییم و بخواهیم آن را بر رابطهٔ میان سرمایه‌گذاری کلی القایی و تغییرات تقاضای کلی اعمال کنیم.

۱) اصل شتاب در حالت انتقال تقاضا از یك صنعت به دیگری و در مورد افزایش عام در تقاضا اثر یکسان ندارد. در حالت تغییر مکان تقاضا از صنعت A به صنعت B، اثر شتاب به وجود یا فقدان منابع بیکار در B و نیز علم بر این واقعیت بستگی دارد که تجهیزات

صنعت A بتواند در همان تولید صنعت B مورد استفاده قرار گیرد.

۲) تقاضای سرمایه‌گذاری برحسب بخشهای تولیدی و نسبتهای مختلف سرمایه ـ تولید تفاوت می‌کند. یك مقدار ازدیاد تولید در صنعت برق که رابطهٔ سرمایه ـ تولید در آن بالاست و در صنعت نساجی که این رابطه در آن ضعیف و پایین است، موجب افزایش سرمایه به مقدار مختلف خواهد شد.

۳) سرانجام، تغییرات در اصل شتاب را می‌توان به تغییرات فنی که در بخشهای تولیدی متفاوت است و به تغییرات در سهم نسبی بخشهای گوناگون اقتصاد در تولید کلی نسبت داد.

اصل شتاب که در زمینهٔ نظری مورد انتقاد قرار گرفته، در زمینهٔ *آماری*، به ویژه از سوی تین برخن و کوزنتز مورد ایراد واقع شده است. تین برخن، رابطهٔ میان سرمایه‌گذاری از یك سو و تغییرات تولید و سطوح سود را از سوی دیگر در چندین صنعت (راه آهن، ریسندگی و کشتیرانی) و در بسیاری از کشورها (آلمان، انگلیس و فرانسه) پژوهش کرده و به این نتیجه رسیده است که بجز مورد راه آهن، فقط ارتباط بسیار ضعیفی بین سرمایه‌گذاری و تغییرات تولید وجود دارد و چنین تصور می‌کند که رابطهٔ میان منافع و سرمایه‌گذاریها محکم‌تر بوده و عقیده دارد که اصل شتاب باید به منزلهٔ «اصل ساده، ابتدایی و غیردقیق» تلقی گردد که «هدف عمدهٔ آن توضیح گرایش به نوسانات شدیدتر در تولید کالاهای با دوام است». برعکس، تیتل[۱۴] در صنایعی که در ایالات متحده بررسی کرده، رابطهٔ بسیار ضعیفی میان منافع و نرخهای سرمایه‌گذاری پیدا نموده و برای تغییرات تولید اهمیت بسیار زیادی قائل است.

اگر توجه شود که تین برخن الگوی اقتصادی خاص خود را ضمن ایجاد وابستگی میان سود و نرخ تغییر درآمد ساخته است، در این صورت، از طریق سطح سود، رابطهٔ غیرمستقیم بین سرمایه‌گذاری و تغییرات تولید استنباط می‌شود.

این حالت ملایم رابطه، واقعیتی را که اصل شتاب بیان می‌کند، دایر بر اینکه یك سطح بالارروندهٔ درآمد ملی محرك مخارج سرمایه‌گذاری است، از میان نمی‌برد. ضمن شناخت این امر، از انتساب انعطاف‌ناپذیری مغایر با خصوصیات پیش گفته به اصل شتاب، اجتناب می‌شود.

همچنین اصل انعطاف‌پذیرتری به نام *اصل انطباق ذخیرهٔ سرمایه* را جانشین اصل

14. Taitel

شتاب، مبین رابطهٔ دقیق و انعطاف ناپذیر میان سطح سرمایه‌گذاری و نرخ تغییر تولید می سازند.

این اصل مشعر بر این است که میزان سرمایه‌گذاری کلی به طور مستقیم با سطح درآمد کلی و به طور معکوس با ذخیرهٔ سرمایهٔ موجود تغییر می کند و می تواند به شکل خطی زیر نوشته شود:

$$I_t = aY_{t-1} - bK_t$$

سرمایه‌گذاری دورهٔ t تابع صعودی درآمد دورهٔ پیشین (Y_{t-1}) و تابع نزولی ذخیرهٔ سرمایهٔ موجود (K_t) است؛ a و b اعداد ثابت هستند.

عبارت ریاضی بالا، مانند اصل شتاب، دیگر به نرخ تغییر درآمد استناد نمی کند.

به علاوه، می توان ثابت کرد که اصل شتاب حالت خاصی از این شکل کلی‌تر تنظیم و تدوین است که a در آن مساوی با ضریب سرمایه و b مساوی با یك است.

در واقع، سرمایه گذاری طی دورهٔ t را تفاوت بین ذخیرهٔ سرمایهٔ خواسته X_t وذخیرهٔ سرمایهٔ موجود در آغاز دورهٔ K_t معین می کند.

ذخیرهٔ سرمایهٔ خواسته نمی تواند به درآمد دورهٔ t بستگی داشته باشد، زیرا درآمد معلوم نیست، بلکه به درآمد دورهٔ پیشین Y_{t-1} وابسته است.

بنابراین، می توانیم بنویسیم:

$$I_t = X_t - K_t$$
$$= \beta Y_{t-1} - K_t$$

β ضریب سرمایه است.

همین طور داریم:

$$I_{t-1} = X_{t-1} - K_{t-1}$$
$$= \beta Y_{t-2} - K_{t-1}$$

از تساوی بالا رابطهٔ زیر را بیرون می کشیم:

$$\beta Y_{t-2} = K_{t-1} + I_{t-1}$$
$$= K_t$$

در نتیجه تساوی زیر را به دست می آوریم:

$$I_t = \beta Y_{t-1} - K_t = \beta(Y_{t-1} - Y_{t-2})$$

اصل شتاب، به طوری که در اینجا تنظیم و تدوین شده است، نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری طی دورهٔ t، با فاصلهٔ زمانی، واکنشی در برابر تغییر درآمد بین دورهٔ $t-2$ و

دورهٔ $t-1$ است.

*

*　　　*

تابع مصرف، ضریب فزاینده و ضریب شتاب، در زمینهٔ کلی، درك تأثیر متقابل میان مصرف، سرمایه‌گذاری و درآمد را امکان‌پذیر می‌سازند.

این وسایل تحلیل نقش محرك سرمایه‌گذاری را عیان می‌نمایند. ترکیب ضریب فزاینده و ضریب شتاب اجازه می‌دهد تا پیوندهای زنجیره‌ای پدیده‌های اقتصادی را طی زمان، با افزایش مصرف و درآمد توسط خرج سرمایه‌گذاری، واکنش تغییرات در درآمد و مصرف روی سرمایه‌گذاری دنبال کنیم.

این تأثیر متقابل ضریب فزاینده و شتاب در الگوی معروفی توسط ساموئلسون ارائه گردیده که از همان زمان برای توضیح نوسانات فعالیت اقتصادی وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین، بررسی آن بعداً در محدودهٔ تجزیه و تحلیل تحرکات تصادفی فعالیت اقتصادی انجام خواهد گرفت (رجوع شود به صفحات ۵۳۴-۵۳۳).

البته، اصلهای فزاینده و شتاب برای توجه به عوامل پیچیدهٔ مؤثر در خرج کلی نمی‌توانند کفایت کنند. با این وصف، این حقیقت را باید پذیرفت که روابطی را که شرح می‌دهند نمی‌توان نادیده گرفت. این دو اصل می‌توانند محدوده‌ای را فراهم سازند که تجدیدگروه‌بندی تأثیرات وارده بر این خرج را امکان‌پذیر کند.

بررسی این روابط برای توضیح واقعیت اقتصادی کاملا مکفی نبوده، یعنی لازم است اما کافی نیست.

قسمت چهارم ــ خرج کلی، قیمتها و ساختارها

«اقتصاد نوین» که از بطن نظریهٔ عمومی کینز پدید آمده، اساساً به تحلیل مقادیر کلی و اصولا به درآمد کلی پرداخته و ضمن بذل توجه به «بُعدی» که تا کنون نادیده گرفته شده، یعنی تغییرات درآمد، به طرزی قاطع در ترقی علم اقتصاد مشارکت کرده است و تا آن زمان فقط تغییر قیمتها مورد توجه بوده است.

کینز در همان صفحات اولیهٔ نظریهٔ عمومی عبارتی از نامهٔ ریکاردو به مالتوس را می‌آورد. ریکاردو، در این نامه، اقتصاد سیاسی را به منزلهٔ «تحقیق در قوانینی» تعریف می‌کند «که تقسیم محصول صنعت را میان طبقاتی که در ساخت و تشکل آن همکاری

می نمایند، معین می دارد». ریکاردو می افزاید، «هیچ قانونی در باب مقدار نمی تواند وضع گردد، اما یك قانون نسبتاً صحیح می تواند دربارهٔ نسبتها تهیه شود».

پیروان مکتب کینز خیلی بیشتر از کینز تمایل داشته اند تا ساده سازیهای افراطی را به این صورت عرضه بدارند که تغییرات قیمتها که بررسی آنها تا آن زمان مرجح بوده است در دورترین افق زمانی قرار گیرد. رفتار این نویسندگان نمی توانست مورد تأیید قرار گیرد، زیرا سرانجام در زندگی اقتصادی شیوه های مهم انطباق را پنهان می داشت.

به علاوه، بسیار زود آشکار شد که تحلیل خرج کلی اگر منحصراً برحسب پول و مقدار انجام گیرد، این خطر احتمالی را دارد که در بسیاری از موارد نامکفی یا گمراه کننده باشد: «مقدار کلی، مقدار پولی ناظر شتابزده را به اشتباه می اندازد» (ف.پرو).

همچنین، لازم است پیشاپیش ساختارهای اقتصادی دقیقاً بررسی شود.

§ ۱. نقش قیمتها

تأثیر قیمتها را در تابع مصرف و نیز در زمینهٔ اصول فزاینده و شتاب نمی توان نادیده گرفت:

۱) مخارج مصرفی نه فقط به سطح درآمد، بلکه به سطح عمومی قیمتها و تغییرات قیمتهای نسبی نیز بستگی دارد و به عنوان مثال، هنگامی که قیمتهای کالاها که کشش آنها نسبت به قیمتها ضعیف است، نسبت به قیمت سایر کالاها بالا برود، می تواند به میزان بیشتر باشد. در نتیجه، تابع مصرف دیگر به منزلهٔ داده تلقی نمی گردد ومتغیری می شود که تا اندازه ای به تغییر قیمتها بستگی پیدا می کند.

۲) نظریهٔ ضریب فزاینده همیشه آثار تغییر قیمتها را نادیده گرفته است؛ کان، این غفلت را با کشش منحنی عرضهٔ کالاهای مصرفی در دورهٔ تنزل شدید توجیه می کرد، حال آنکه کینز بر پایهٔ عرضهٔ کاملا کشش‌پذیر تا سطح اشتغال کامل عوامل تولید استدلال می نمود.

و اما، راه‌حل مسئلهٔ انطباق عرضهٔ کالاها و خدمات طی دورهٔ فزایندگی به آثار قیمتها بستگی دارد (رجوع شود به عنوان سوم، فصل اول از این کتاب). به علاوه، تغییر قیمتها درجریان مراحل متوالی نشر و توزیع درآمد بنابر کشش تقاضا نسبت به قیمتها، روی مخارج مصرفی تأثیر متقابل می گذارد.

و در پایان، سرمایه گذاری فقط به افزایش درآمد و به صورتی غیرفعال، به مصرف منتهی نمی شود و کاهش هزینه ها را نیز به بار می آورد: تولید کالاهای مصرفی مؤثرتر است، زیرا تنزل قیمتها را تحریك و بخشی از مخارج مصرفی را برای مصارف دیگر

آزاد می‌کند. بنابراین، باز هم اهمیت روابط قیمتها و هزینه‌ها در فراگرد فزایندگی نمودار می‌شود.

۳) در باب اصل شتاب، روشن است که ترقی تقاضای قطعی در صورتی به شکل ازدیاد تقاضای سرمایه‌گذاری ظاهر می‌گردد که شرایط قیمتها و هزینه‌ها مساعد باشد؛ چنان که برنز این نکته را خاطرنشان ساخته است، «ضمن تفکر دربارهٔ فراگرد سرمایه‌گذاری اساسی است این نکته را در مدنظر داشته باشیم که تصمیم سرمایه‌گذاری یك مسئله است، اما تصمیم به سرمایه‌گذاری همین الان مسئلهٔ دیگری است»[۱۵].

بنابراین، بررسی آثار قیمتها ما را بدین سو راهنمایی می‌کند که تحلیل پولی مقادیر کلی را با تحلیل عوامل واقعی اقتصاد تکمیل کنیم.

§ ۲. تحلیل ساختارها

اقتصادهای توسعه نیافته

نابسایی تحلیل خرج کلی برحسب پول هنگامی علناً نمودار می‌گردد که این تحلیل در اقتصادهایی به کار رود که عدم تجانس شدید در ساختارها از خصوصیات آنها باشد. در این صورت، استنباط جریانهای کلی پولی (مصرف؛ سرمایه‌گذاری؛ خرج کلی) معنای اقتصادی ندارد. جمع ارقام یا بر اختلافات ریشه‌ای در رفتارهای اقتصادی سرپوش می‌گذارد و یا بر اوهام قرار می‌گیرد.

بهترین مثال در این باب کشورهای توسعه نیافته است که فرانسوا پرو بارها عدم امکان کاربستْ شیوه‌های فکری و طرز عمل کینز را دربارهٔ آنها شرح داده است.

در واقع، آیا می‌توان بحق از خرج کلی پولی در کشورهایی بحث کرد که یك خود مصرفی عظیمِ دهقانی در آنجا وجود دارد و محاسبهٔ پولی جز در یك بخش بسیار محدود اقتصاد و غالباً به تشویق و تحریك سرمایه‌داران بیگانه نقشی ندارد؛ دستگاه بانکی به میزان کمی توسعه یافته و بازار پولی موجود نیست؛ میان مناطق مختلف اقتصاد تقریباً به طور کامل روزنه و راه نفوذی وجود ندارد؟ آیا برای دستیابی به خرج کلی، می‌توان مخارج بنگاههای خارجی و مصرف کنندگان بومی و یك ارزیابی از خود مصرفی و مبادلات جنسی (و جز اینها) را با یکدیگر جمع زد؟

15. A.F. Burns, «Hicks and the Real Cycle», *Journal of Political Economy*, 1952. n°1.

آیا اثر فزایندهٔ خرج پولی اولیه تجزیه و تحلیل می شود؟ چنین استنباط می گردد که مخارج متوالی از محل درآمد، از بخشی به بخش دیگر انتشار نمی یابد و میزان تأثیر آن محدود به «گریزهای» متعدد است: در کشورهایی که دِین دهقان بسیار دامنه‌دار و ربا بیماری مزمن است (مانند مصر یا هند)، احتمال تمام می رود که درآمدهای اضافی که به واریز دیون اختصاص می یابند غالباً یا احتکار پولی موجود را تشدید می نمایند و یا ترقی واردات را به بار می آورند. حالات قطع و فصلی که در توزیع خرج پولی پدید می آید، به نوعی اثر فزاینده را عقیم می گذارد.

سرانجام، رشد درآمد واقعی در کشورهای توسعه نیافته، بر اثر تنگناهای ناشی از انعطاف ناپذیری عرضهٔ عوامل تولید به بن بست می کشد. تجهیزات اساسی، زیربنای اقتصادی ناموجود نیستند، بلکه غیرمکفی هستند. نیروی کار فراوان است، اما فقدان تخصص و مهارت غالباً آن را غیرقابل استفاده می گرداند: کار ناپیوسته و غیرمستمر و انگیزهٔ مزد محدود است، زیرا کارگران به محض آنکه منابعی به دست آورند و آن را بسنده تشخیص بدهند و تا زمانی که به اتمام برسد، گرایش به قطع و تعطیل کار خود دارند. در بخش کشاورزی که از مقام برتر برخوردار است، عرضهٔ محصولات نظر به جهات طبیعی و شرایط تولید باستانی و ابتدایی انعطاف ناپذیر است. در زمینهٔ پدیده های بیکاری که در این گونه اقتصاد به چشم می خورد، از بیکاری غیرارادی که کینز از آن یاد کرده است، خبری نیست: پدیده های بیکاری با تنزل تصادفی و ناشی از رویدادهای اقتصادی ارتباط ندارد، بلکه به عوامل ساختاری مربوط است. فراوانی افراطی نیروی کار ساده در کشاورزی ابتدایی که سطح تولید آن بر اثر جا به جایی مهم کارگران تنزل پیدا نمی کند، بیکاری پنهان پدید آورده و یا در نتیجهٔ فقدان روابط مکمل بودن واقعی (تجهیزات صنعتی ـ انرژی ـ وسایل حمل و نقل) بیکاری ساختاری ایجاد کرده است که پدیدهٔ فرصتهای اشتغال مؤثر را منتفی می سازد.

این ملاحظات نشان می دهند که اگر بخواهیم هم زندگی اقتصادی را درک کنیم و هم روی آن اثر بگذاریم، باید الگوهای کلی را با احتیاط و سنجیدگی مورد استفاده قرار بدهیم.

کتابشناسی

A) *Sur la fonction de consommation :*

G. Ackley, *Macro-economic Theory*, New York, Macmillan, 1961 (chap. X-XIII).

A. F. Burns, The instability of Consumer Spending, *XXXII[e] Rapport annuel du National Bureau of Economic Research.*

J. S. Duesenberry, *Income, Saving and the Theory of Consumer Behavior*, Cambridge, Mass., 1949.

J. C. Eicher, *Consommation et épargne*, Paris, Sirey, 1961.

M. J. Farrell, The New Theories of the Consumption Function, *The Economic Journal*, décembre 1959.

R. Ferber, Research on Household behavior, *The American Economic Review*, mars 1962 (avec une très importante bibliographie).

M. Friedman, A Theory of the Consumption Function, *N.B.E.R.*, Princeton, 1957.

J. M. Jeanneney, La fonction keynésienne de consommation à l'épreuve des faits, *Revue des Sciences économiques de Liège*, 1952, nº 91.

R. P. Mack, Economics of Consumption, dans *A Survey of Contemporary Economics*, vol. II, 1952.

F. Modigliani, Fluctuations in the Saving-Income Ratio, *Studies in Income and Wealth*, vol. XI, 1949.

F. Modigliani et R. E. Brumberg, Utility Analysis and the Consumption Function dans K. H. Kurihara, éd., *Post-Keynesian Economics*, Rutgers, 1954.

B) Sur le *multiplicateur*, l'ouvrage synthétique le plus récent est celui de Hugo Hegeland, *The Multiplier Theory* (Lund-Sweden-Gleerup, 1954).

On consultera surtout les principaux ouvrages ou articles suivants :

R. F. Kahn, The relation of Home Investment to Unemployment, *Economic Journal*, juin 1931.

J. M. Keynes, *Théorie générale* (chap. X).

J. Peyréga, *Le problème des grands travaux devant la Théorie économique*, Paris, 1943.

G. Haberler, Mr Keynes' Theory of the Multiplier : A Methodological Critism dans les *Readings in Business Cycle Theory*, p. 193.

F. Machlup, Period Analysis and Multiplier Theory, *Quarterly Journal of Economics*, novembre 1939, article reproduit dans les *Readings on Business Cycle Theory*, p. 203.

F. A. Lutz, The outcome of the Saving Investment Discussion, *Quarterly Journal of Economics*, août 1938.

R. Goodwin, The Multiplier dans *The New Economics*, p. 482.

— The multiplier as a matrix, *The Economic Journal*, dec. 1949.

G. L. S. Shackle, Twenty Years on : Survey of the Theory of the Multiplier, *Economic Journal*, juin 1951.

Gardner Ackley, The Multiplier Time period, *American Economic Review*, juin 1951.

J. R. BOUDEVILLE, Le multiplicateur à secteurs multiples et le circuit économique, *Revue économique*, janvier 1955.
Ralph TURVEY, Some notes on Multiplier Theory, *The American Economic Review*, juin 1953.
A. L. WRIGHT, The interaction of the Multiplier and Price Mechanisms, *Economica*, novembre 1955.

C) *Sur le principe d'accélération*, voir :

A. AFTALION, La réalité des surproductions générales, *Revue d'économie politique*, 1909.
— *Les crises périodiques de surproduction*, Paris, 1913.
J. M. CLARK, Business acceleration and the law of demand : a technical factor in economic cycles, *Journal of Political Economy* 1917, reproduit dans *Readings in Business Cycle Theory* (1944), p. 235.
R. M. GOODWIN, Secular and Cyclical Aspects of the Multiplier and the Accelerator, dans *Income, Employment and Public Policy*, New York, 1948.
G. HABERLER, *Prospérité et dépression*, Genève, 1943.
A. D. KNOX, The Acceleration Principle and the Theory of Investment : a Survey, *Economica*, août 1952.
N. KALDOR, Mr Hicks on the Trade Cycle, *Economic Journal*, dec. 1951.
R. S. ECKHAUS, The Accelerator Principle Reconsidered, *The Quarterly Journal of Economics*, mai 1953.
H. NEISSER, Critical Notes on the Acceleration Principle, *The Quarterly Journal of Economics*, mai 1954.
M. RUDLOFF, *L'investissement et la demande*, Paris, SEDES, 1960.

Les deux principales études statistiques concernant le principe d'accélération sont :

S. KUZNETS, Relation between Capital Goods and Finished Products in the Business Cycle, *Economic Essays in honor of Wesley Clair*, New York, Mitchell, 1935.
J. TINBERGEN, Statistical Evidence on the Acceleration Principle, *Economica*, New Series, vol. V, may 1938.

Voir aussi :

TAITEL, Profits, Productive, Activities and New Investment, T.N.E.C., *Monograph*, nº 12, 1941.

D) Sur l'*application de l'analyse globale aux économies sous-développées*, consulter principalement :

F. PERROUX, L'ordonnance de J. M. Keynes et les pays sous-développés, *Bulletin de l'Union des exploitations électriques en Belgique*, juillet 1953.
— Niveaux de développement et politiques de croissance, *I.S.E.A., Cahiers série F*, fasc. 1.
Osman OKYAR, La théorie keynésienne et l'économie sous-développée, *Economie appliquée* (Archives de l'I.S.E.A.), janvier-mars 1951.
V. K. R. V. RAO, Investment, income and the multiplier in an underdeveloped economy, *The Indian Economic Review*, février 1952.

فصل سوم

تغییرات سطح عمومی قیمتها

نظریهٔ درآمد کلی، ارائهٔ تحلیل عمیق عوامل حاکم بر تغییرات سطح عمومی قیمتها را در هر اقتصاد امکان‌پذیر می‌کند.

یك اقتصاد می‌تواند در معرض دو نوع تغییر در سطح عمومی قیمتها قرار گیرد: یکی تورم و دیگری انقباض.

تورم هنگامی وجود دارد که سطح عمومی قیمتها با سرعت کم یا زیاد در ترقی مداوم باشد؛ *انقباض* وقتی وجود دارد که سطح عمومی قیمتها با سرعتی کم یا زیاد در تنزل دائمی است.

با این همه، دو پدیده دقیقاً با یکدیگر در تضاد نیستند. در واقع، انقباض نه فقط متضمن تنزل قیمتهاست، بلکه به ویژه با کاهش تولید و اشتغال مشخص می‌شود که این امر مسائل و مشکلات ناگوار اقتصادی و اجتماعی را مطرح می‌سازد.[1] همین‌طور، تورم غالباً همراه با رشد سریع تولید و سطح بسیار بالای اشتغال است. پس، تغییرات سطح عمومی قیمتها نمی‌تواند از تحول عمومی اقتصاد جدا باشد.

تورم و انقباض تغییراتی را در ارزش پول ایجاب می‌نماید، در صورتی که سطوح مختلف قیمتهای مخصوص به موازات یکدیگر تغییر نکنند، این تغییرات گروههای عاملان اقتصادی را به شکلهای گوناگون تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه قدرت خرید را تغییر مکان می‌دهد و این امردر طرز توزیع درآمدها و تولید اثر می‌گذارد.

---

۱. انقباض گاهی کاهش میزان پول در گردش در اقتصاد نیز نامیده می‌شود؛ در این صورت سیاستی است که جنبه‌های مختلف آن را شارل ریست در کتاب زیر تحلیل کرده است:

La déflation en pratique, Paris, 1924.

درآمدها یا به موجب قرارداد معین شده اند (مزدها، بهره ها، اجاره بها) و یا همراه با قیمتها تغییر می‌پذیرند (سودها). در نتیجه، اگر قیمتها بالا برود، انتقال ثروت از بستانکاران به بدهکاران پدید می آید و اگر قیمتها پایین بیاید، این جریان از بدهکاران به سوی بستانکاران ایجاد می گردد. به علاوه، تأخیر بعضی از قیمتها یا درآمدها نسبت به درآمدهای دیگر نیز انتقالات درآمد را به وجود می آورد: در دورهٔ تورم، مزدها همانا قیمتهای کالاها را بدون تأخیر دنبال نمی کنند و این امر به سود صاحبان منافع است؛ در دورهٔ انقباض، کارفرمایان فقط به دشواری می توانند مزدهای اسمی را کاهش بدهند. این مزدها به دلایل نهادی انعطاف ناپذیرند.

در زمینهٔ تولید، ترقی قیمتها موجب افزایش منافع و محرك کارآفرینان است؛ اما رشد تولید فراسوی حدی که اشتغال کامل عوامل تولید برقرار کرده است، می تواند انجام گیرد. تنزل قیمتها، به شرط آنکه همراه با کاهش هزینه‌های تولید باشد، به نوبهٔ خود، موجب تنزل منافع، ایجاد بیکاری و پیدایش انقباض در محصول کلی می‌شود.

انقباض از لحاظ اجتماعی بدفرجام‌تر از تورم است. البته، تورم نتایج اسف‌باری دارد که بیشتر اوقات از نظر دور می‌ماند، مانند کاهش ارزش پول، زوال پس‌انداز، فقر بعضی از طبقات اجتماعی (مزدبگیران، صاحبان سایر درآمدهای ثابت)؛ اما انقباض از این هم زیانبارتر است، زیرا، ضمن آنکه منابع تولیدی (کار و سرمایه) را به بیهودگی می‌سپارد، تمام جامعه را فقیر می‌سازد. این جریان روشن می نماید که تا این اواخر و تحت تأثیر خاطرهٔ انقباضی که پس از بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ آسیب رسانیده است، ترس از انقباض بخصوص درکلیهٔ کشورها شدید و اولین مایهٔ اشتغال فکری همهٔ دولتها اجتناب از آن بوده است و به این نتیجه رسیدند که اهمیت گرایشهای تورمی را که پس از پایان جنگ دوم جهانی در کار بوده اند، نادیده بگیرند و وخامت تغییر ارزش پول ناشی از این تورم را به قدر کفایت ارزیابی نکنند. البته تورم، به استثنای سالهای بلافاصله پس از جنگ و دورهٔ جنگ کره وسعتی نسبتاً ناچیز داشته است، به طوری که اصطلاح «تورم خزنده»[2] را برای آن ساخته اند. اما، اگر ترقی قیمتها از سال ۱۹۵۰ با نگرانی فزاینده مورد توجه واقع شده، بدین علت بوده که در تغییر قیمتها عدم تقارن وجود داشته است. در واقع، چنین به نظر می آید که در اقتصادهای نوین، بر اثر بروز تغییرات ساختاری، گرایش مرتبط با تورم وجود دارد؛ قیمتها شاید به آهستگی بالا

2. creeping inflation

بروند، لکن به صورتی تحمل ناپذیر و به طور منظم افزایش می‌یابند. اقتصاد کنونی در «عصر تورم» قرار دارد.

بررسی اساسی ما در اینجا، دربارهٔ پدیده‌های تورمی و سیاستهایی است که در اقتصادهای معاصر به بار می‌آید.

قسمت اول ــ علل تغییرات سطح عمومی قیمتها

تا مدتهای مدید، تغییرات سطح عمومی قیمتها، به عوامل پولی نسبت داده می‌شد: این تغییرات مقدار پول است که براساس نظریهٔ مقداری، تغییرات سطح عمومی قیمتها را در جهت ترقی یا تنزل توضیح می‌دهد.

انتقادات وارده بر نظریهٔ مقداری و سپس تنظیم و تدوین مجدد این نظریه در محدودهٔ نظریهٔ درآمد کلی، تنوع عوامل حاکم بر تغییرات سطح عمومی قیمتها و به ویژه پدیده‌های تورمی را نمایان کرده‌اند.

بخش نخست *از قسمت اول* ــ عوامل پولی: نظریهٔ مقداری پول

نظریهٔ تشکیل قیمتها و نظریهٔ پولی مدتها مستقل از یکدیگر بسط و تکامل پیدا کرده‌اند. ارزش کالاها و خدمات بدون مراجعه و توجه به قیمتها برحسب واحدهای پولی بررسی می‌شد. پول، که فقط به عنوان حجاب ساده ظاهر می‌گردید، ارزش خود را از قدرت خرید برحسب کالاها و خدمات به دست می‌آورد: پول بالذاته فایده‌ای نداشت.

گذر از قیمتهای نسبی (ارزشهای مبادلهٔ نسبی) به قیمتهای مطلق برحسب پول، به کمك نظریهٔ مقداری پول انجام می‌گرفت. این نظریه رابطهٔ میان مقدار پول (یا وسایل پرداخت) و سطح عمومی قیمتها را بیان می‌کرد. نظر این بود که سطح عمومی قیمتها، هرگاه کلیهٔ عناصر همچنان ثابت بمانند، به وسیلهٔ مقدار پول تعیین می‌گردد.

انتقادات متعددی که در آغاز قرن بیستم در زمینهٔ نظری یا آماری بر نظریهٔ مقداری وارد گردید، این نظریه را به شدت متزلزل ساخت، اما بیشتر خود نظریهٔ مقداری را درنظر می‌گرفت تا ارتباط آن را با نظریهٔ قیمتهای نسبی.

هماهنگی میان نظریهٔ قیمتها، نظریهٔ تولید و نظریهٔ پول موجب انحراف توجه از مقدار پول در حجم مخارج به سوی تقاضای کلی گردید.

ویکسل در همان آغاز این قرن، راه این تحلیل تازه را گشوده است. وی چنین استنباط می کند که اگر قیمت یك کالا بالا برود، این امر ناشی از زیادتی تقاضا بر عرضه است. اگر کلیهٔ قیمتهای کالاها (سطح عمومی قیمتها) بالا برود، آیا نمی‌توان گفت که تقاضای کلیهٔ کالاها افزایش یافته و عرضهٔ کلیهٔ کالاها کاهش پذیرفته است؟ این مطلب عقیدهٔ سنتی را که عرضهٔ یك کالا در عین حال تقاضای کالاهای دیگر است (قانون بازارهای فروش ژان باتیست سه)، در معرض تردید قرار می‌داد. اما ویکسل از اهمیت مسئله‌ای که مطرح می‌ساخت به خوبی آگاهی داشت و می نویسد: «یك ترقی عمومی قیمتها فقط بر این فرض قابل درك است که تقاضای عمومی، به هر دلیل، بزرگتر از عرضهٔ مورد انتظار باشد... هر نظریه در باب پول و درخور این نام باید بتواند نشان دهد چگونه وچرا تقاضای پولی یا نقدی کالاها بیشتر یا کمتر از عرضهٔ کالاها در شرایط معین است».[۳]

کینز، به نوبهٔ خود، در *نظریهٔ عمومی*، می‌خواست ثابت کند که بررسی سطح عمومی قیمتها متضمن توجه به سطح درآمد پولی و سطح محصول واقعی است ودقیقاً در ارتباط با نظریهٔ درآمد کلی، نظریهٔ مقداری پول را با بیان تازه و صورت نوین ارائه کرد.

§ ۱. نظریهٔ مقداری
در شکل «کلاسیك» آن

الف) پول در مبادلات دخالت می کند: قیمت فروش یك کالا ارزش این کالا را برحسب پول و نیز ارزش پول را برحسب این کالا، یعنی قوهٔ خرید آن را می‌رساند. رابطهٔ میان قیمت و پول می تواند به وسیلهٔ عبارت ریاضی ساده ای به عنوان *معادلهٔ مبادلات* یا به نام اروینگ فیشر اقتصاددان امریکایی که آن را عرضه داشته است، معادلهٔ فیشر، بیان شود.[۴]

$$MV=PT$$

این معادله نشان می‌دهد که اگر M مقدار پول، V سرعت گردش پول (یعنی شمار دفعاتی که هر واحد پولی درجریان دورهٔ معین استعمال شده است) و P سطح قیمتها و T حجم معاملات (یا مقدار کالاهای مورد مبادله در برابر پول طی این دوره) باشد، مقدار

3. *Lectures on Political Economy*, vol. II: Money, p. 159-160, New York, Macmillan, 1935.

4. I. Fisher, *Le pouvoir d'achat de la monnaie*, Paris, 1925.

پول ضربدر سرعت گردش آن مساوی است با سطح عمومی قیمتها ضربدر حجم کالاهای خریده شده در مدت موردنظر.

هرگاه شکلهای مختلف پول (پول به صورت اسکناس و پول تحریری یا ثبتی) در نظر گرفته شود، معادلهٔ مبادلات را می‌توان به صورت زیر نوشت:

$$MV+M'V'=P\times T$$

M، اسکناسهای پولی و V سرعت گردش آن، M' پول تحریری و V' سرعت گردش آن است.

معادلهٔ مبادلات تکرار بیهوده بوده و بنا به تعریف درست است و دلالت بر این دارد که از نظر تولیدکنندگان، خرج کلی در هر دوره مساوی با حجم معاملات است ضربدر سطح قیمتها و از دید مصرف کنندگان خرج کلی برابر است با پول در اختیار آنها ضربدر سرعت گردش پول.

معادلهٔ مبادلات هنگامی به *نظریهٔ مقداری پول* تبدیل می‌شود که به عناصر پولی معادله اهمیت ممتاز داده شود و اعلام گردد که قیمتها به تناسب مستقیم با مقدار پول تغییر می نمایند و موقعی که مقدار پول افزایش یابد، بالا می‌روند و هرگاه مقدار پول کاهش پذیرد، پایین می آیند.

ب) نظریهٔ مقداری پول منشاءِ بسیار قدیمی دارد: در قرن شانزدهم، زمانی که ترقی قیمتها به وجود می آید، ژان بُدَن در نوشته‌ای تحت عنوان *پاسخ به گفته‌های متناقض آقای مالسترا*[5] این ترقی را در درجهٔ اول به جریان ورودی فلزات گرانبها از دنیای جدید نسبت می‌دهد.

کانتیون و ادام اسمیت این نظریه را می‌پذیرند: مونتسکیو در *روح القوانین*[6] به این دیدگاه می پیوندد.

به علاوه، کانتیون توجه را به سرعت گردش پول جلب می کند و می نویسد: «من از گذشته متوجه بودم که شتاب یا سرعت بیشتر در جریان معاوضهٔ مستقیم نقره تا درجه‌ای همان اعتبار افزایش پول واقعی را دارد»[7].

کلاسیکهای انگلیس طبعاً بنابرخواست خود به ساخت یك علم اقتصاد و استقرار

---

5. Jean Bodin, *Réponse aux paradoxes de M. Malestroict* (1568).
6. Montesquieu, *Esprit des lois*, liv. 22, chap. 8.
۷. به نقل از:
Ch. Rist, *Histoire des doctrines relatives au crédit et à la monnaie*, p. 97.

روابط ساده، دقیق و قابل اندازه‌گیری میان پدیده‌های اقتصادی، در نظریهٔ مقداری غور و تعمق کرده‌اند.

ریکاردو، در رساله‌ای تحت عنوان، *دربارهٔ قیمت بالای شمشها*[۸]، قیمتهای گزاف شمشهای طلا، کاهش ارزش اسکناسهای بانك انگلستان (که از سال ۱۷۹۷ رواج اجباری دارد) و ترقی عمومی قیمتها را فقط بنا بر یك علت، یعنی فراوانی پول کاغذی، توضیح می‌دهد.

جان استوارت میل، در اندیشهٔ اقتصادی کلاسیك، روی نظریهٔ مقداری صحه می‌گذارد و در کتاب *اصول* خود می‌نویسد: «ارزش پول، تناسب معکوس با مبلغ آن ضربدر عنصری به نام سرعت جریان پول دارد.»

و سرانجام، اروینگ فیشر در اثر خود، *قدرت خرید پول*[۹]، ضمن وارد کردن پول تحریری و سرعت گردش آن در معادله، به نظریهٔ مقداری پخته‌ترین شکل نوین را می‌دهد و اعلام می‌کند که تغییرات قیمتها از تغییرات M یا $\frac{M}{T}$ پیروی می‌نماید و تقریباً متناسب با تغییرات $\frac{M}{T}$ می‌باشد، هرگاه بخواهیم تغییرات در میزان کالاها و خدمات مورد مبادله را نیز در نظر بگیریم. M به صورت یگانه عنصر فعال در می‌آید: در واقع، V و V́ تقریباً ثابت هستند، زیرا به عادات افراد بستگی دارند و اینان نسبت میان موجودیهای نقدی صندوق و مخارج احتمالی خود را داوطلبانه تغییر نمی‌دهند؛ به علاوه، Ḿ، میزان سپرده‌ها، با مقدار پول قانونی رابطهٔ معین داشته و M به منزلهٔ اندوختهٔ آن است. فیشر فقط یك استثناء را می‌پذیرد: طی «دوره‌های انتقال» مثلا در پاییز، به هنگام تغییرات بزرگ برداشت محصول، سرعت گردش پول ممکن است افزایش یابد؛ اما این حالات گذراست و قاعدهٔ عادی را باطل نمی‌سازد.

با این همه، فیشر از این شکل انعطاف ناپذیر نظریهٔ مقداری جانبداری می‌کند که اگر حجم معاملات T ثابت بماند، کلیهٔ عوامل پولی، M و Ḿ و V و V́ حاکم بر قیمتها هستند: «عمل علیتی از قیمتها، که فقط معلول هستند، سلب می‌گردد» (افتالیون).

این نکتهٔ اصلی در نظریهٔ مقداری است و چندان اهمیت ندارد که نظریه به شکل انعطاف ناپذیر تغییرات متناسب میان مقدار پول و قیمتها را بپذیرد یا به شکل انعطاف پذیر، اندیشهٔ تغییرات متناسب را رها سازد. مهم این است که نقش محرك فقط

8. D. Ricardo, *Sur le haut prix des lingots*, 1811.
9. I. Fisher, *The Purchasing power of money*.

به عناصر پولی داده شود و هرگز به قیمتها اعطا نگردد.

نظریهٔ مقداری از تفسیر تغییرات قیمتها در قرن شانزدهم و در آغاز قرن نوزدهم پدید آمده و ظاهراً در تغییرات قیمتهای نیمهٔ دوم قرن نوزدهم مورد استعمال پیدا کرده است. ترقی عمومی قیمتها بین سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۷۱ بر اثر کشف معادن طلای کالیفرنیا و استرالیا و بهره برداری از آنهاست. تنزل قیمتها از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۵ را کاهش تولید سالانهٔ طلا و ترك نقره به عنوان پایهٔ پولی که موجب انقباض حجم پول می‌شود، توضیح می‌دهد. در پایان قرن نوزدهم، افزایش تولید طلا از نو علت ترقی قیمتها را بیان می‌کند (معادن افریقای جنوبی).

و در پایان، تورمهای شدید به دنبال جنگ جهانی اول نیز ظاهراً نظریهٔ مقداری را تأیید کرده‌اند. ترقی قیمتها ناشی از نشر اضطراری پول کاغذی از سوی کشورهای متخاصم بوده است.

مع‌هذا، بررسی تجربیات پولی پس از سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ است که بعضی از اقتصاددانان را در زمینهٔ آماری به ایراد بر نظریهٔ مقداری واداشته، حال آنکه برخی دیگر بر این نظریه در زمینهٔ منطقی تاخته‌اند.

§ ۲. ایراد بر نظریهٔ مقداری

دو اقتصاددان فرانسوی، به ویژه مساعی فکری خود را در مخالفت با نظریهٔ مقداری پول مصروف داشته‌اند، یکی برتران نوگارو که اصولا اعتبار منطقی آن را مورد بحث قرار داده و دیگر البر افتالیون که عمدتاً به اعتبار توضیحی آن ایراد گرفته است. این دو نویسنده قضایای این نظریه را با تعلیماتی مبتنی بر مشهودات دائماً مقابله کرده‌اند.

الف) *برتران نوگارو* همیشه بر همبستگی موجود میان ترقی قیمتها و افزایش تولید طلا در قرن نوزدهم ایراد گرفته است و به عنوان مثال توضیح می‌دهد که ترقی قیمتها که از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۴، اصولا دربارهٔ محصولات غذایی در فرانسه به وقوع پیوسته است، با برداشتهای نامساعد محصول تقارن زمانی دارد؛ به علاوه، تغییرات شدید به صورت ترقی قیمتها بین سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵۴ پدید آمده، حال آنکه «پیش از سال ۱۸۵۳ مقدار طلا به هیچ وجه افزایش نیافته و در سال ۱۸۵۷ این جریان بس آهسته بوده و فقط در سال ۱۸۵۹ به فراوانی کامل رسیده است؛ لکن، پس از این تاریخ، ذخیرهٔ طلای مسکوك همچنان به سرعت افزایش می‌یابد، در صورتی که قیمتها رو به تنزل

می گذارند و پس از نوساناتی چند در فاصله زمانی ۱۸۶۰ و ۱۸۷۳ ثبات پیدا می کند».[۱۰]

با این وصف، انتقاد کوبنده بر این نظریه در زمینهٔ منطقی انجام می گیرد. نوگارو، بدون نفی این مطلب که به هنگام افزایش شدید مقدار پول، نظریهٔ مقداری می تواند عمل بکند، از پذیرش ارتباط تعلیلی و یك طرفه میان پول و قیمت امتناع می ورزد. در واقع، نظریهٔ مقداری مقدار پول موجود را با مقدار پولی که خرج شده و نیز مقدار کالایی که باید به فروش رود با مقدار کالایی که به فروش رفته است، یکی می انگارد و به این ترتیب، پدیدهٔ احتکار پولی یا ذخیره سازی را نادیده می گیرد. وانگهی، نظریهٔ مقداری قانون عرضه و تقاضا را دربارهٔ پول به کار می بندد. و اما اگر اصطلاحات عرضه و تقاضا، هنگامی که مقصود کالاست، معنایی را می رسانند، این امر دیگر دربارهٔ پول مصداق ندارد؛ زیرا پول فقط در بازار سرمایه عرضه و تقاضا می شود. تأثیری که تغییرات حجم پول در یك اقتصاد می گذارند، هنگامی مفهوم است که نشر پول در اقتصاد و کنشها و واکنشهایی که در بازارهای مختلف به وجود می آیند، مورد توجه قرار گیرد؛ مثلا، مقدار اضافی پول می تواند تقاضا را تحریك کند، اما عرضه نیز تحریك می شود، زیرا تولید *می تواند* رو به توسعه بگذارد. به علاوه، غالباً فراموش می شود که نظریهٔ مقداری زمانی عمل می کند که مقدار کالاها ثابت بماند. مع هذا، این شرط نمی تواند رعایت نگردد. در نتیجه بجاست «مجموعهٔ کنشها و واکنشهای پیچیده» که پول در بازارهای مختلف بروز می دهد نه فقط از جانب تقاضا بلکه در جهت عرضه نیز بررسی گردد.

ب) *افتالیون* در اثر مهم خود تحت عنوان *پول، قیمت وارز*[۱۱] نظریهٔ پیچیده و روانی پول را جایگزین نظریهٔ جزئی و بیروح، یعنی نظریهٔ مقداری ساخته است.

در واقع، بررسی موشکافانهٔ تجربیات پولی چند کشور از سال ۱۹۱۸ آشکار می سازد که ابزارهای پولی مانند «خدمهٔ قیمتها ظاهر شده اند نه همچون اربابان فرمانروا»[۱۲].

به عنوان مثال، در فرانسه از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴ ترتیب و توالی تغییرات چنین بوده است: اول ارز؛ دوم قیمتها؛ سوم سرعت گردش پول؛ چهارم میزان پول در گردش.

در آلمان، از ماه مه سال ۱۹۲۱ تا ماه فوریهٔ سال ۱۹۲۳ قیمتها از ۱ تا ۴۳۰، گردش

10. Bertrand Nogaro, *La monnaie et les phénomènes monétaires contemporains*, 2[e]éd., 1948, p. 273.
11. Albert Aftalion, *Monnaie, prix et change*, 3[e]éd., 1949.
12. *op. cit.*, 1940, p. 167.

پول از ۱ تا ۴۴ و ارز از ۱ تا ۴۷۴ متناسباً تغییر کرده اند.

در چکسلواکی، بین ماه مه ۱۹۲۲ و دسامبر ۱۹۲۳ کاهش ۳۴٪ در دلار، ۳۳٪ در قیمتها و ۴/۱٪ در پول در گردش ثبت می شود. قیمتها پایین می آید بدون آنکه مقدار پول در گردش به طرزی مشهود تقلیل یابد.

در آلمان، بین ماههای فوریهٔ سال ۱۹۲۳ و آوریل سال ۱۹۲۳، میزان گردش پول دوبرابر می شود، حال آنکه قیمتها و ارزها اندکی کاهش می یابد و به محض آنکه بهای خرید و فروش دلار بالا می رود، قیمتها سیر صعودی را از سر می گیرند.

این چند مثال، که از میان بسیاری برگزیده شده است، «برتری ارز» را نشان می دهد.

اما عوامل دیگری، به ویژه کیفی، باید در دایرهٔ توضیح نوسان قیمتها جای گیرند. نظریهٔ روانی پول که افتالیون پیشنهاد می کند علاوه بر عوامل محضاً پولی موارد زیر را نیز در نظریهٔ مقداری وارد می سازد:

— تغییرات درآمدها، ناشی از تغییرات مقدار پول و نیز ارز، قیمتهای خارجی، تغییرات در برداشت محصول و اختراعات فنی.

— عوامل روانی، ارزیابیهای ذهنی افراد، تغییرات افکار عمومی، دورنماها و پیش بینیهایی که بلافاصله موجب تغییر قیمتها می شوند، تغییراتی که دیرتر به وقوع خواهند پیوست یا هیچ گاه تحقق پیدا نخواهند کرد. به علاوه عوامل روانی نه فقط در تقاضا بلکه در عرضهٔ کالاها نیز اثر می گذارند.

افتالیون مانند نوگارو، از پیشِ ضرورت ایجاد هماهنگی میان نظریهٔ پول و نظریهٔ درآمد کلی را احساس می کرد. بعدها، کینز، این کار را در محدودهٔ نظریهٔ عمومی درآمد، به صورت تدوین تازه و عرضه داشتِ نوینِ نظریهٔ مقداری انجام می دهد.

§ ۳. تدوین نظریهٔ مقداری در مکتب کینز

کینز در آثار خود پیش از نظریهٔ عمومی از نظریهٔ کلاسیك مقداری پول جانبداری کامل کرده بود: کینز طی بررسی مقالهٔ فیشر تحت عنوان قدرت خرید پول[۱۳] مواضع فکری این نویسنده را تأیید می کند؛ و در *رساله در باب اصلاح پولی*[۱۴]، نظریهٔ مقداری اساسی را توصیف می نماید.

13. I. Fisher, «*Purchasing power of money*», *Economic Journal*, 1911, p. 393.
14. J.M. Keynes, *Tract on Monetary Reform*, 1923.

اما کینز این نظریه را در صورت بندی متفاوت با فیشر به نام معادلهٔکیمبریج عرضه می‌دارد. سطح قیمتها (p) که براساس شاخص هزینهٔ زندگی ارائه گردیده است به حالت انفعالی یا غیرفعال به عناصر زیر بستگی پیدا می‌کرد:

الف) تقاضای موجودیهای نقدی صندوق از سوی عموم به صورت پول قانونی (K) و پول تحریری (Ḱ) که «برحسب واحدهای مصرفی» معین شده است؛

ب) حجم پول قانونی و تحریری (n) که دستگاه بانکی فراهم آورده است؛

پ) نسبت ذخیره (r) بانکهای سپرده.

در نتیجه عبارت ریاضی مبادلات کیمبریج چنین است:

$$n=p(K+r\acute{K})$$

تساوی بالا نسبت به فرمول فیشر این مزیت را عرضه می‌دارد که سطح قیمتهای کالاهای مصرفی (بیشتر معنی‌دار) را جایگزین سطح عمومی قیمتها برای کلیهٔ معاملات کرده و توجه را به سوی عواملی معطوف داشته است که تشکیل موجودیهای نقدی صندوق را از جانب افراد توضیح می‌دهند، حال آنکه بررسی سرعت گردش پول به ویژه نمی‌گذاشت این امر در معرض دید قرار گیرد.

هر چند کینز در سال ۱۹۲۳ صریحاً اذعان می‌دارد که تغییرات قیمتها می‌توانند محرك تغییراتی در سطح تولید و اشتغال بشوند، بازهم در نمی‌یابد که این تحلیل فقط به شرطی ارزنده است که میزان تولید در عمل ثابت بماند. این فرضیه نزد نویسندگانی که معادلهٔ فیشر را می‌پذیرند و در آن T به چشم می‌خورد، صریح و نزد کینز ضمنی است.

نظریهٔ مقداری کلاسیك بدون توجه به طرز بیان آن مراتب زیر را اختیار می‌کند:

ــ افزایش حجم پول؛
ــ افزایش مخارج پولی بر اثر تورم موجودیهای نقدی صندوق، ازدیاد اعتبار بانکی و تنزل نرخ بهرهٔ بازار به زیر نرخ طبیعی بهره (به مفهوم ویکسل)؛
ــ ترقی قیمتها؛
ــ ترقی درآمدها، که در ارتباط با تنزل نرخ بهره، موجب ازدیاد تولید می‌گردد.

به این ترتیب، تغییر سطح قیمتها و نرخ بهره به ازای تولید کاملا یا نسبتاً ثابت به وجود می‌آید: و این فقط پس از بروز این تغییر است که در میزان درآمدها و مقدار تولید تغییر پدیدار می‌شود.

کینز در نظریهٔ عمومی (فصل بیست‌ویکم) با ادغام نظریهٔ پول و قیمت در تحلیل تغییرپذیری سطح درآمد کلی و اشتغال، پیشرفت مهمی می‌نماید: سطح عمومی

قیمتها(P) از رابطهٔ میان مخارج پولی (Y) و حجم کالاها و خدمات حاصله (O) معین می‌شود:

$$P = \frac{Y}{O}$$

در نتیجه کینز با توجه به عوامل تعیین کنندهٔ Y و O می‌نویسد: «... اگر عرضه، تا زمانی که بیکاری ادامه دارد، کاملا کشش‌پذیر باشد و به محض آنکه اشتغال کامل فرا برسد کاملا بدون کشش بشود واز سوی دیگر تقاضای مؤثر به همان نسبت مقدار پول تغییر بپذیرد، نظریهٔ مقداری پول می‌تواند در جملات زیر بیان گردد: تا وقتی که بیکاری وجود دارد، اشتغال متناسب با مقدار پول تغییر می‌کند؛ هنگامی که اشتغال کامل برقرار شود، قیمتها متناسب با مقدار پول تغییر می‌نمایند.»

در نتیجه، نظریهٔ مقداری مطابق تدوین کینز برای توضیح تأثیر پول در قیمتها، از مجموعهٔ عواملی که تا آن زمان از نظر دور مانده بود، نظیر تقاضای مؤثر، کشش عرضهٔ کالاها و خدمات و سطح اشتغال موجود در اقتصاد، استفاده می‌کند.

بنابراین، حالات مختلفی به شرح زیر را می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱) هنگامی که *اشتغال ناقص*، یا بیکاری در اقتصاد وجود دارد، افزایش مقدار پول موجب ترقی تقاضای مؤثر می‌گردد. اهمیت این ازدیاد، به مقصد پول اضافی بدین قرار بستگی دارد:

ـ اگر برای تأمین مخارج جاری تولید یا مصرف به کار رود، تقاضای مؤثر در آغاز به میزان تزریق پول بالا می‌رود؛

ـ اگر برای تشکیل موجودیهای نقدیِ صندوق به منظور سفته‌بازی به کار رود، به نظر کینز، ترقی تقاضای مؤثر به رجحان نقدینگی و کارآیی نهایی سرمایه و میل نهایی به مصرف بستگی دارد.

اگر عوامل تولید متجانس و کاملا قابل تقسیم باشند، ازدیاد تقاضای مؤثر، بدون آنکه ترقی قیمتها پدید آید، موجب ازدیاد تولید و اشتغال خواهد شد. در واقع، عرضهٔ عوامل تولید دارای کشش است: مثلا کارگران آماده بودند با نرخ مزد جاری کار بکنند، اما تا آن زمان نمی‌توانستند، زیرا تقاضای مؤثر غیرمکفی بود. به محض آنکه تقاضای مؤثر به حد کفایت برسد، کلیهٔ عوامل تولید می‌توانند از نو به مدار تولید وارد بشوند. آنگاه ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری عمل می‌کند. در این حالت، جریان پولی بر جریان کالاها و خدمات به طور موقت پیشی خواهد گرفت. افزایش مقدار پول بدون ترقی قیمتها «تورم تولیدی» یا شبه تورم راایجاد می‌نماید.

۲) هنگامی که اقتصاد در *اشتغال کامل* است، همهٔ عوامل تولید مورد استفاده قرار گرفته‌اند و عرضهٔ آنها بدون کشش می‌شود. در این حالت، دیگر نمی‌توان بر مقدار تولید افزود. افزایش تقاضای مؤثر، تحت تأثیر ازدیاد مقدار پول، فقط می‌تواند موجب ترقی عمومی قیمتها شود. به عقیدهٔ کینز، در این وضعیت، حالت «تورم واقعی» وجود دارد.

۳) با این اوصاف، بررسی دو حالت حد که هم اکنون در نظر گرفتیم، کفایت نمی‌کند. تحول اقتصاد به طرزی هماهنگ از اشتغال ناقص به اشتغال کامل صورت نمی‌گیرد. به نظر خود کینز، بعضی از فرضیه‌ها باید رها گردد تا بتوان پیش از آنکه وضعیت اشتغال کامل فرا برسد، ترقی قیمتها را موازی با افزایش تولید پدید آورد.

الف) تغییرات تقاضای مؤثر دقیقاً متناسب با تغییرات مقدار پول نیست؛

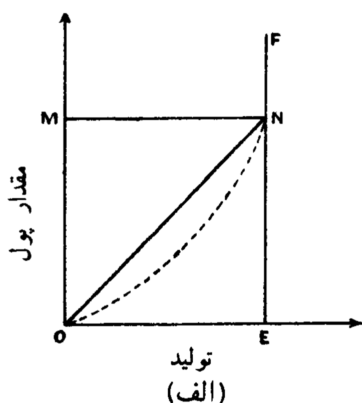
ب) چون عوامل تولید متجانس نیستند، افزایش تولید عموماً متضمن بازده‌های نزولی است. بنابراین، بنابر عقل و منطق می‌توان پذیرفت که هزینه‌ها و در نتیجه قیمتها پیش از استقرار اشتغال کامل بالا خواهند رفت؛

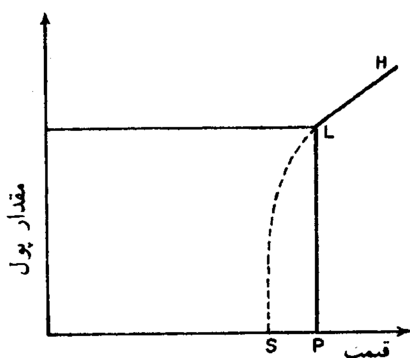
پ) مزدهای اسمی، زیر فشار اتحادیه‌ها، پیش از برقراری اشتغال کامل رو به ترقی می‌گذارند. در واقع، وقتی که تولید و اشتغال افزایش یابند، اضافه مزدها آسانتر به دست می‌آیند و این امر به ترقی قیمتها منتهی می‌گردد؛

ت) سرانجام و مهمترین «پیچیدگی» مورد نظر کینز، تنشهای محلی قیمتهاست که پیش از اشتغال کامل به سبب کششهای مختلف عوامل تولید در بازارها و تحرك ناقص عوامل از یك منطقه به منطقهٔ دیگر اقتصاد نمودار می‌شوند. پس، *تنگناها* به تدریج در کنار افزایش تولید پدید می‌آیند و می‌توانند به صورت کمّی (کمبود کارگر یا سرمایهٔ فنی) یا کیفی (کمیابی عوامل متخصص) بوده و برحسب آنکه رفع آنها به راه‌حلهای کوتاه مدت بستگی پیدا کند یا مفروض به تغییرات ساختار اقتصادی شود، می‌توانند موقتی یا دائمی باشند.

همچنین می‌توان گفت که «حوزهٔ اشتغال کاملِ بخشی» وجود دارد و نه «نقطهٔ اشتغال کامل». بنابراین، تعریف نظری که بر اساس آن کشش عرضهٔ کلی مساوی با صفر از خصوصیات اشتغال کامل است، با وضعیتی که اقتصاد واقعی بتواند به آسانی معین نماید مطابقت نمی‌کند، زیرا دو عامل کار و سرمایه بی‌نهایت تقسیم‌پذیر و قابل تجزیه و نیز کاملا سیال نیستند و نمی‌توانند به نسبتهای نامشخص با یکدیگر ترکیب شوند.

شکل ۲۸ دو تصویر انعطاف ناپذیر و انعطاف پذیر نظریهٔ کینز را نمایش می‌دهد. در تصویر «الف» تولید توسط نیمساز ON (افزایش تولید متناسب با ازدیاد پول است) تا





(ب)

شکل ۲۸

نقطهٔ اشتغال کامل E ارائه گردیده است که عرضه در این نقطه بدون کشش می شود (خط NF)؛ اگر «پیچیدگیها» که کینز بدانها اشاره کرده است مورد توجه قرار گیرد، منحنی ONF تولید را نشان می‌دهد (که قسمت ON آن، نقطه‌چین است).

در تصویر «ب»، PLH تحول قیمتها را نشان می‌دهد، به شرط آنکه بپذیریم تا زمانی که حجم پول کمتر از OM است، قیمتها تغییر نمی کنند و پس از آن بالا می‌روند. اگر این استنباط تعدیل گردد، تحول قیمتها با SLH نمودارمی‌شود (که قسمت SL نقطه‌چین است) و در این صورت، ترقی قیمتها پیش از برقراری اشتغال کامل آشکار می شود.

تحلیل کینز این نتیجهٔ مهم را به دست می‌دهد که از این پس نظریهٔ مقداری پول در نظریهٔ عمومی درآمد کلی ادغام گردیده است. با این همه، نظریهٔ مقداری پول که در دایرهٔ بحث اقتصادکلان بیان شده است، برای آنکه خرج کلی و محصول کلی موردنظر قرار گیرد، به زودی اصلاح می شود. در واقع، بررسی حالات تورمی، پس از جنگ جهانی دوم، اهمیت روابط میان جریانهای پولی و واقعی و انطباقات خاص آنها را که تحلیل کلی بسا اوقات پنهان می‌دارد و یا با مهارت احتراز می‌جوید، نشان داده است.

§ ۴. تدوینهای تازهٔ نظریهٔ مقداری

نظریهٔ مقداری پول طی سالهای اخیر از نو موردتوجه واقع گردیده و به ویژه موضوع دو تعبیر جدید قرار گرفته است:

ـــ یکی از آقای فریدمن، که آن را به عنوان «تعمیم تجربی این اندیشه تعریف کرده است که تغییرات موجودیهای نقدی و واقعی و خواستهٔ صندوق (یعنی تقاضای پول) رو

به اعتدال می‌گذارد و صورت تدریجی پیدا می‌کند و یا نتیجهٔ رویدادهایی ناشی از تغییرات قبلی عرضه می‌باشد، حال آنکه تغییرات مهم در عرضهٔ موجودیهای نقدی اسمی صندوق می‌تواند مستقل از هرگونه تغییر در تقاضا به وجود آید و در عمل نیز به دفعات ایجاد می‌شود».[۱۵] بنابراین به نظر می‌رسد که تغییر قیمتها و درآمد پولی اسمی، اساساً ناشی از تغییرات عرضهٔ پول است.

ــ و دیگری از موریس *اله*[۱۶] است که تدوین «موروثی، نسبی گرایانه و لژیستیکی» را پیشنهاد کرده‌است.[۱۷] این تدوین «یك وابستگی تبعی میان مقدار تقاضای پول در زمان معین و مشاهدات گذشته و نرخهای افزایش اسمی درآمد ملی برقرار می‌کند؛ و نسبی‌گراست، به این معنی‌که این وابستگی فقط با استفاده از یك پایهٔ مرجعی روانی تنظیم می‌شود و سرانجام لژیستیك است بدین معنی که برای بیان موجودی نقدی و خواستهٔ نسبی صندوق برحسب شاخص روانی وقایع، به یك تابع لژیستیکی منتهی می‌گردد.

تحقیقات تجربی که آقای اله انجام داده، او را به این نتیجه‌گیری رهنمون گشته است که میان گردش پولی و حاصل ضرب (P×Q) در هر زمان تناسبی وجود دارد. اما ضریب تناسب، چنان که نظریهٔ مقداری به حدافراط ساده وانمود کرده است، یك عدد ثابت نیست، بلکه «تابع تحول گذشتهٔ درآمدملی، یعنی تحول گذشتهٔ حاصل ضرب P.Q است»[۱۸].

تدوینهای فریدمن و اله روی تقاضای پول تأکید دارند و عوامل را بهتر از طرفداران سنتی روش مقداری تحلیل می‌نمایند؛ این دو تعبیر درصددند به ویژه از طریق تحقیقات آماری ثبات تقاضای پول را نمایان سازند و موفق می‌شوند تأثیر عرضهٔ پول را روی تغییرات قیمتها بنمایانند، بدون آنکه درعین حال اندیشهٔ یك تناسب دقیق میان تغییرات ذخیرهٔ پولی و تغییرات سطح عمومی قیمتها را نیز در نظر بگیرند.

---

15. M. Friedman, «The Quantity Theory of Money», A restatement in *Studies in the Quantity Theory of Money,* University of Chicago Press, 1956, p. 5.
16. M. Allais
17. Héréditaire, relativiste, logistique (H.R.L.), *Bulletin S.E.D.E.I.S.,* n° 928, supplément, septembre 1965.
18. *op. cit.,* p. 14-15.

بخش دوم از قسمت *اول* ــ عوامل پولی، عوامل واقعی و تغییرات سطح عمومی قیمتها: مثال تورّم

تحلیل نوین تغییرات سطح عمومی قیمتها اصولا در زمینهٔ تغییرات تورمی که شخصهٔ تحول اقتصادی سی سال اخیر بوده، صورت گرفته است.

تعدد عوامل دست اندر کار و تنوع شرایطی که اینان نفوذ خود را اعمال می کنند، به هنگام این تحلیل پدیدار شده اند و در تعریف خصوصیات انواع گوناگون تورم و نیز در بررسی فراگرد تورمی نمودار گردیده اند.

§ ۱. انواع تورّم

سه نوع تورم می‌توان تشخیص داد: تورم تقاضا؛ تورم هزینه؛ تورم ساختاری.

الف) *تورم القایی تقاضا یا تورم تقاضا*

این نوع تورم با وضیعتهایی مطابقت می کند که عرضهٔ کالاها و خدمات، چه در زمینهٔ کلی و چه در قلمرو بخشی نمی‌تواند تقاضای کالاها و خدمات را برآورده سازد.

ابتدا می‌تواند زیادتی *تقاضای کلی* به دلایل مختلف وجود داشته باشد:

ــ افزایش مخارج عمومی براثر تأمین مالی توزیع درآمدها(حقوق و مزدها) یا سرمایه‌گذاریها؛

ــ افزایش مخارج مصرفی خصوصی ،مربوط به استفاده ازنقدینگیهایی‌که انباشته بوده است (جریان خلاف احتکار پولی)؛

ــ افزایش مخارج سرمایه گذاری خصوصی که بااعتبار بانکی تأمین مالی‌شده‌است؛

ــ افزایش درآمدها ناشی از مازاد تراز پرداختها.

در کلیهٔ این موارد، فشار تورمی وجود ندارد مگر آنکه عرضهٔ کالاها و خدمات مصرفی نسبت به تقاضا غیر مکفی باشد؛ نابسایی عرضه می تواند یا از فقدان ظرفیت تولید ویا از عدم کفایت ذخایر ویا از کمیابی ناشی از عوامل تصادفی و سرانجام از عدم امکان توسل به واردات بر اثر فقدان ارز برای تأمین مالی نتیجه بشود.

زیادتی تقاضا می‌تواند بخشی نیز باشد: عدم کفایت عرضهٔ بعضی از محصولات موجب ترقی قیمت آنها می گردد و این جریان روی سطح عمومی قیمتها انعکاس پیدا می کند ویا رشد تولید را در بخشهایی که نیاز به این محصولات دارند، محدود می سازد. چنین وضعیتی عمدتاً در صنایع کالاهای تجهیزاتی یا در صنایع اساسی مانند صنعت

فولاد پدیدار می شود و علت آن در اختلاف میان کششهای عرضهٔ محصولات گوناگونِ موردنظر است: دستیابی به این محصولات کم و بیش به زمان نیازدارد؛ و یا صنایعی که آنها را فراهم می آورند، می توانند ظرفیت اضافی داشته یا نداشته باشند.

ب) تورم *هزینه‌ها*

تورم القایی از هزینه‌ها یا تورم هزینه‌ها با وضعیتی مطابقت می کند که ترقی قیمتها بر اثر افزایش *مستقل* هزینه‌های تولید تحریك شده است، بدون آنکه زیادتی تقاضای کلی یا بخشی وجود داشته باشد.

الف) ترقی هزینه‌های تولید می‌تواند در نتیجهٔ ترقی *مزدها* ناشی از خواست کارگران متشکل برای افزایش سهم خود در درآمد کلی واقعی یا سطوح پاداشها پدید آید. اگر کارآفرینان افزایش هزینه‌ها را متحمل نشوند، قیمتهای خود را بالا می برند و سیر مارپیچی قیمتها ـ مزدها توسعه می‌یابد. گاهی کارآفرینان می توانند با پذیرش تقلیلی در منافع یا جبران آن توسط ازدیاد بهره‌وری، ترقی هزینه‌ها را جذب و خنثی نمایند. اما اگر مزدها سریع‌تر از بهره‌وری بالا برود، ترقی قیمتها حتمی و اجتناب ناپذیر خواهد بود.

شایان یادآوری است که ترقی مزدها می‌تواند بدون وجود زیادتی تقاضای کار از سوی کارفرمایان پدید آید. در اقتصادهای نوین، چندین سال است این حقیقت درك می شود که افزایشهای سالانهٔ مزدها زیر فشار اتحادیه‌ها بدون توجه به ازدیاد بهره‌وری جنبهٔ نهادی پیدا کرده است. به علاوه، گرایشی که در برخی از صنایع پویا و رو به ترقی در برقراری پیوندی میان ازدیاد مزدها و افزایش واقعی یا مورد انتظار بهره‌وری ابراز می شود، برای مجموعهٔ اقتصاد خطرناك است: در واقع، ترقیات مزدها که در این صنایع تحقق یافته است، می‌رود که به سرعت عمومیت پیدا کند و در بخشهایی که بسیار محتمل است ازدیاد بهره‌وری زیاد بالا نبوده و با سرعت کمتر باشد (صنایع قدیمی، خدمات و کشاورزی) تقلید می شود.

ترقی قیمتها ناشی از ترقی مزدها، در صورتی می‌تواند گسترش یابد که با رشد متناسب عرضهٔ پول یا افزایش کسری مالیهٔ عمومی همراه باشد. اگر پول و اعتبار بانکی نسبت به محصول واقعی ملی در سطح ثابت حفظ شود، ترقی عمومی مزدها و قیمتها موجب تنزل تقاضای کالاها و خدمات می گردد، بیکاری پدید می آورد و این جریان به فشار مزد روی هزینه‌ها و قیمتها پایان می بخشد.

برخی از صاحبنظران از این دید پشتیبانی کرده‌اند که تورم هزینه غیر ممکن یا

عاری از معنی بوده و هر تورم لزوماً یك تورم تقاضاست. با این همه، آزمایش وقایع، پیروی از آنها را تجویز نمی کند. در انگلستان و ایالات متحده، پس از جنگ جهانی دوم، ترقیات مزدها یك عامل تعیین کنندهٔ تورم، حتی در دورهٔ رکود فعالیت اقتصادی یا کسادی بوده است. بررسیهای آماری چارلز شولتز و لوینسن دربارهٔ تغییرات قیمتها در ایالات متحده، پس از پایان جنگ دوم جهانی نشان می دهند که میان میزان بیکاری و نرخ تغییر مزدها ارتباط مفهومی وجود ندارد. نه بیکاری و نه تغییرات هزینهٔ زندگی هیچ یك علل تعیین کنندهٔ تغییرات مزدها نبوده اند.[۱۹] بدین قرار، ترقیات مزدها از تقاضای اضافی در بازار کار نتیجه نشده است.

ب) همچنین، هزینه های تولید می توانند، زیر فشار *قیمتهای واردات* مواد اولیه و محصولات غذایی نیز بالا بروند.

ترقی قیمتهای مواداولیهٔ وارداتی، برحسب سهمی که در هزینه ها دارند، به طور مستقیم روی هزینه ها اثر می کند. ترقی قیمتهای محصولات غذایی وارداتی در هزینهٔ زندگی تأثیر دارد و در نتیجه موجب درخواستهای اضافه مزدها می شود.

این عامل، پس از پایان جنگ، نقش مهمی در انگلستان ایفا کرده است.[۲۰]

پ) سرانجام، ترقی هزینه های تولید می تواند ناشی از آزادی عمل و ترقی قیمتهای بعضی از خدمات (قیمتهای اجاره بها و قیمتهای خدمات عمومی) پس از یك دورهٔ طولانی جلوگیری از تغییر قیمتها باشد.

در کلیهٔ این موارد، ترقی هزینه ها بدون آنکه الزاماً زیادتی تقاضای کلی در اقتصاد وجود داشته باشد، می تواند موجب ترقی قیمتها بشود؛ ترقی قیمتها می تواند ایجاد گردد، حتی اگر کسادی در اقتصاد پدیدار شود.

پ) *تورم «ساختاری»*

تورم القایی از ساختار بازارها آن است که ترقی سطح عمومی قیمتها بر اثر شرایط تشکیل قیمتها در بعضی از بازارها یا در برخی از بخشهای اقتصاد پدید آمده باشد.

---

19. Ch. Schultze, *Recent Inflation in the United States,* Joint Economic Committee, U.S. Congress, 1959.

H.M. Levinson, Postwar Movement of Prices and Wages in Manufacturing Industries, *Study of Employment*, Growth and Price Levels, Joint Economic Committee, 1960.

۲۰. ر.ك.:

J.C.R. Dow, *Oxford Economic Papers,* October 1956, p. 252.

الف) در اقتصادهای معاصر، بسیاری از قیمتها بیشتر بر اثر تصمیمات رؤسای بنگاهها معین می‌شود تا انطباقات عرضه و تقاضا در بازار.

تصمیمات رؤسای بنگاهها تحت تأثیر جست‌وجوی سود معین که میزان آن به هدفهای بنگاه (مثلا تأمین مالی از منابع خود) بستگی دارد، اتخاذ می‌گردد. در این صورت گفته می‌شود که قیمتها تحت *اداره* قرار گرفته‌اند؛ این قیمتها فقط و به ویژه بازار انحصارهای چندقطبی را مشخص می‌نمایند.

شماری از اقتصاددانان امریکایی و از این گروه، آقای گاردینر مینز[۲۱]، ثابت کرده‌اند که ترقیات قیمتها بین سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۵۸ در ایالات متحده تقریباً همه ناشی از رفتار صنایع انحصارگر چندقطبی (صنعت فولاد، صنایع مکانیك، صنعت اتومبیل، کائوچو وجز اینها) بوده است؛ برعکس، ترقی عمومی قیمتها طی دورهٔ زمانی ۱۹۴۲-۱۹۴۷ تقریباً و منحصراً در نتیجهٔ تغییرات قیمتها در صنایع بسیار رقابتی پدید آمده است؛ و در پایان، در زمان کسادی سال ۱۹۵۸، قیمتهای اداره شده همچنان به ترقی ادامه داده‌اند، حال آنکه فقط قیمتهای رقابتی کاهش یافته‌اند. همچنین ثابت کرده‌اند که تقاضا در تغییرات قیمتهای فولاد نقش کوچکی ایفا کرده است.[۲۲]

ب) در بسیاری از اقتصادهای نوین، *قیمتهای کشاورزی*، اکثر اوقات بیشتر برحسب ملاحظات سیاسی تعیین شده‌اند تا بنابر تحول عرضه و تقاضا. قیمتهای کشاورزی در جهت ترقی راهنمایی شده‌اند و هر مقدار افزایش در این قیمتها یا بر اثر سرایت ماشین‌واری و یا روانی در قیمتهای دیگر منعکس می‌شود. به علاوه، چون نفوذ قیمتهای محصولات کشاورزی در هزینهٔ زندگی مهم است، ترقی این هزینه، درخواستهای افزایش مزدها را تحریك می‌کند. به این ترتیب، بدون آنکه زیادتی تقاضا یا فشار هزینه‌های تولید روی قیمتها وجود داشته باشد، فراگرد تورمی می‌تواند به راه افتد.

اینهاست علل گوناگونی که می‌توان تورم را ناشی از آنها دانست. اگرچه این علل را از لحاظ تحلیلی می‌توان تشخیص داد، با این وصف، جای تصریح دارد که عوامل تعیین‌کننده در گسترش فراگرد تورمی هم به تأثیر تقاضا و هم به فشار هزینه‌ها مربوط است. اکنون می‌کوشیم تأثیر متقابل این عوامل را نمایان سازیم.

21. Gardiner Means

22. O.Eckstein & G.Fromm, *Steel and the Postwar Inflation,* Joint Economic Committee, U.S. Congress, 1959.

§ ۲. فراگرد تورّمی

یك تنش تورمی در صورتی اثری نامتعادل سازنده بر اقتصاد دارد که بتواند بر برخی از مقاومتها فائق آید و بادوام باشد و می‌تواند با تنشهای انقباضی در سایر بخشهای اقتصاد، با انعطاف ناپذیری از منشاءِ نهادی (مثلا وجود قراردادهای درازمدت)، با اقدامات ضدتورمی مقامات عمومی برخورد کند. به طور کلی، می‌توان گفت که تنش تورمی اگر در یك منطقهٔ فعال یا حیاتی و اساسی اقتصاد وجود داشته باشد و موجب واکنشهای مساعد در جهت ترقی درآمدها و قیمتها از جانب گروههای مهم اجتماعی شود، فراگرد تورمی را تحریك می‌کند و به راه می‌اندازد.

با این همه، ممکن است دو نوع وضعیت تورمی پدید آید: یکی وضعیت تورم آشکار (بارز) و دیگر وضعیت تورم پنهان.

الف) *تورم آشکار*

منشاءِ تورم را بنابر آنکه در زیادتی تقاضا یا در فشار هزینه‌ها باشد، مجموعه‌ای از خصوصیات گوناگون می‌توان درنظر گرفت:

الف) رشد مستقل تقاضا، در نتیجهٔ افزایش مخارج خصوصی مصرفی و سرمایه‌گذاری و افزایش مخارج عمومی، ترقی مزدها و قیمتها را که ترقی تدافعی یا «متقابل»[۲۳] می‌باشد، به دنبال دارد. به این ترتیب، مزدبگیران انتظار دارند قدرت خرید خود را حفظ کنند؛ صنایع مولد بعضی از مواد اولیه یا کالاهای تولیدی که هزینه‌های آنها در ترکیب قیمتهای شمار زیادی از کالاها وارد می‌شود، قیمتها را به طرزی بالا می‌برند که افزایش هزینه‌های تعویض را جبران نمایند؛ بدین قرار، این صنایع در اساس نرخ واقعی سود خود را تغییر نمی‌دهند و فقط تراکم سفارش و کار با ظرفیت کامل را در نظر می‌گیرند.

ب) ترقی هزینه‌ها می‌تواند ناشی از ترقیّ «پیشگیرانهٔ» مزدها باشد، یعنی ترقیی که در یك یا چند بخش اقتصاد تحت تأثیر فشار اتحادیه پدید آید، بدون آنکه این فشار با توجه به گرانی هزینهٔ زندگی توجیه شود.

یك چنین ترقی مزدها می‌تواند از سوی اتحادیه‌ها یا به علت آنکه نیروهای

---

۲۳. در اینجا ما اصطلاح پیشنهادی مجلوپ را در مقالهٔ زیر به کار می‌بریم:
«Another view of Cost-push and Demand-pull inflation», *The Review of Economics and Statistics,* May 1960.

قراردادی آنها زیاد است و یا به سبب افزایش شدید منافع واحدهای تولیدی درخواست شود.

ترقی «پیشگیرانهٔ» مزدها در درون اقتصاد پخش می گردد و سایر گروههای مزدبگیر با استناد به این جریان در مقام تقلید برمی آیند و افزایش همانند در پاداشهای خود را (ترقی غیرمستقیم مزدها) به دست می آورند.

افزایشهای مزد منشاءِ تغییرات زیر می گردد:

ـ از یك سو، رشد تقاضای فرعی: مثلا مزدبگیران برای مصرف خود بیشتر خرج می کنند یا آسان تر از اعتبار مصرفی استفاده می نمایند؛ واحدهای اقتصادی برای تأمین مالی اضافات مزدها از بانکها وام می گیرند و اعتبار بانکی از بسط و رشد تقاضا پشتیبانی می کند؛

ـ از سوی دیگر، ترقیهای قیمتهای خرید و فروش مواد اولیه و قیمتهای سایر محصولات که «ترقی متقابل» می باشند.

پ) و در پایان، ترقی هزینه‌ها ممکن است ناشی از افزایش مستقل در قیمتهای خرید و فروش مواد اولیه یا ترقی «پیشگیرانهٔ» قیمتهای اداره شده در بعضی از شاخه‌های فعالیت بشود. در اینجا هدف دفاع از نرخ معین سود در دورهٔ تنزل تولید است.

این گونه ترقیها، افزایش متقابل مزدها و سایر قیمتها را نیز به دنبال دارد و اینها منشاءِ رشد تقاضای فرعی است.

این گونه ترقیها می تواند با بسط «تکیه گاه» تقاضای ناشی از تدابیر پولی و مالی برای مبارزه با خطرات احتمالی کسادی و بیکاری حاصل از ترقی هزینه‌ها نیز همراه باشد.

بنابراین، تأثیر تقاضا و فشار هزینه‌ها طی فراگرد تورمی کاملا در هم می آمیزند: چنان که مچلوپ شرح داده است، تورم تقاضا می تواند مستقل یا القایی باشد. تورم هزینه، جنبهٔ تهاجمی (یا مستقل) یا تدافعی (یا متقابل) دارد.

به این ترتیب، یك فراگرد تجمعی ترقی قیمتها بسط و ادامه می یابد و تحت تأثیر رفتار گروههای اجتماعی و پیش بینیهای اشخاص اقتصادی به خودی خود وسعت پیدا می کند.

در واقع، *گروههای اجتماعی* میزان تأثیر خود را با عدم انطباقهایی قیاس می کنند

که در درون اقتصاد بروز می نمایند.[۲۴]

اگر ارتباطات پولی موجود میان گروهها به علت نامشخصی تغییر یابد، تورم از خودداری بعضی از این گروهها در پذیرش این تغییر پدید می آید؛ هر قدر این گروهها قدرت تسلط واقعی بیشتری بر اجتماع دارا باشند، این امتناع مؤثرتر خواهد بود. ترقی قیمتها در یك بخش اقتصاد بدون ازدیاد متناسب کلیهٔ قیمتها و هزینه‌های دیگر، برای بعضی از گروهها تنزل درآمد واقعی را به بار می آورد و اینان به جبران آن می کوشند. مثلا، اگر ترقی قیمتها و منافع در بخش صادرات به دنبال تضعیف پولی بروز کند، مزدبگیران تقاضای مزد بالاتر را می نمایند؛ یعنی درصدد بر می آیند درآمد واقعی خود را با اخذ سهم بیشتر از درآمد کلی اسمی بازیابند. اما در این زمان، کارآفرینان می توانند در برابر ترقی هزینه‌های خود از دولت تسهیلات اعتباری به دست آورند و قیمتهای بالاتر را بر مصرف کنندگان تحمیل کنند: همه چیز به نیروهای قراردادی و مبارزهٔ آنها بستگی دارد. مزدبگیران ـ مصرف کنندگان می توانند از نو اضافات تازهٔ مزدها را طلب نمایند؛ کشاورزان، به نوبهٔ خود، قیمتهای محصولات کشاورزی را بالا ببرند و جریان به همین ترتیب ادامه می یابد. عملها و عکس العملهای گروههای مختلف اقتصادی فراگرد تورمی را پا برجا نگاه می‌دارند و وسعت می بخشند.

اما رفتار گروهها در برابر ارتباطات پولی تحت تأثیر *پیش‌بینیها* قرار دارد.

این واقعیت در گسترش تورم شایان اهمیت است که بعضی از اشخاص اقتصادی تنزل قیمتها را پیش‌بینی می کنند و در نتیجه، واکنش نشان می‌دهند (کشش پیش‌بینی بزرگتر از یك دارند)، حال آنکه این ترقی را دیگران پیش‌بینی نمی نمایند و در نتیجه دچار آثار آن می شوند. بنابراین، گروههایی وجود دارند که منشاءِ عدم انطباق و توسعهٔ آن هستند، در صورتی که دیگران در رأس مهلت معین که برای آگاهی بر ترقی قیمتها مورد استفاده قرار می گیرد، به واکنش اکتفا می کنند.[۲۵]

---

۲۴. ر.ك.:

Henri Aujac, «L'inflation, conséquence monétaire du comportement des groupes sociaux», *Economie appliquée,* avril-juin 1950, n°2.
F.D. Holzman, «Income Determination in Open Inflation, *Review of Economics and Statistics,* 1950, p. 150.

۲۵. ر.ك.:

P.Dieterlen, *Quelques enseignements de l'évolution monétaire française de 1948 à 1952,* Paris, A. Colin, 1954.

به عنوان مثال، کارآفرینان، برخوردار از درآمدهای باقیمانده یا تفاضلی، کشش پیش‌بینیهای قوی‌تر و رفتار منطقی‌تر و عقلایی‌تر دارند، حال آنکه صاحبان درآمدهای باقیمانده یا تفاضلی کشش پیش‌بینی نسبتاً ضعیف دارند و درخواست خود را با تأخیر به عمل می‌آورند تا ضمن ثبت در هزینه‌های ناشی از ترقیاتی که تا آن زمان فقط در قیمتها پدیدار می‌گردید، از نو تعادل را برقرار سازند.

بنابراین، به دنبال هر ضربهٔ تورمی مراحل زیر ملاحظه می‌شود:

ــ مرحلهٔ عدم انطباق که طی آن در کششهای پیش‌بینی میان اشخاص اقتصادی اختلاف نمودار می‌شود؛

ــ سپس مرحلهٔ انطباق مجدد که طی آن افراد کمتر فعال اضافه درآمدی به دست می‌آورند. این چنین انطباق مجددی می‌تواند علت موج جدید تورم باشد.

هراندازه عدم انطباق شدیدتر باشد، مهلت واکنش گروههای زیر سلطه کوتاهتر است. شتاب فراگرد تورمی در توسعهٔ دامنهٔ مراحل عدم انطباق بر اثر ترقی کششهای پیش‌بینی علت زمان پیوسته کوتاهتر مراحل انطباق مجدد را به دنبال کاهش اوقات واکنش توضیح می‌دهند.

هرگاه فقط نقش غیرفعال را برای مزدبگیران در فراگرد تورمی بشناسیم، واقعیت را کمتر درنظر گرفته‌ایم. البته در موارد متعدد گذشته، تأخیر و عقب‌ماندگی مزدها نسبت به قیمتها عنصر مستهلك سازندهٔ این فراگرد بوده است. با این همه، چند سالی است که اضافات سالانهٔ مزدها، بدون ارتباط با افزایش بهره‌وری و زیر فشار اتحادیه‌ها جنبهٔ نهادی گرفته است؛ به علاوه، گرایش فزاینده به برقراری ارتباط میان اضافات مزدها و افزایش واقعی یا مورد انتظار بهره‌وری در برخی از صنایع، درصورتی که ترقیات محدود به این صنایع باقی نمانند و در بخشهایی که ازدیاد بهره‌وری احتمالا کندتر است (کشاورزی و خدمات) میل به تعمیم پیدا کنند، خطرناك می‌باشد. بنابراین بجاست هیچ یك از موارد ممکن و متوالی در گسترش فراگرد تورمی از نظر دور نماند.

پیش‌بینیهای ترقی به اتکاءِ بعضی از قیمتها در *نقش قیمتهای* پیشرو انجام می‌گیرد. بدین قرار است که بهای خرید و فروش دلار در آلمان، بهای خرید و فروش سکهٔ ناپلئون و قیمت بیفتك در فرانسه در دوره‌های تورمی که این کشورها از سرگذرانیده‌اند، کلیهٔ قیمتهای دیگر را به دنبال خود کشیده‌اند.

شتاب تورم بخصوص ناشی از رفتار خریداران و فروشندگان است. خریداران در خریدهای خود سرعت نشان می‌دهند و در پرداختهای خود شتاب روا می‌دارند و این امر فشار از جانب تقاضا را شدت می‌بخشد؛ فروشندگان به تشکیل ذخایر مبادرت می‌ورزند و این کار باز هم از عرضه که در این زمان نیز غیرمکفی است می‌کاهد و نیز قیمتهای فروش خود را برحسب هزینهٔ آینده، با احتساب ترقی قیمتها محاسبه می‌کنند و نه براساس هزینهٔ واقعی. شتاب تورم هرقدر در *محیط روانی* حساس نسبت به تورم گسترش یابد، سریع‌تر است: فرانسه که پس از جنگ جهانی

نخست با تسلسل فراز و نشیبهای پولی مواجه بوده است، مثال برگزیده را در این زمینه به دست می‌دهد.

تورم آشکار، بادوام و شتابزده، در نهایت به تورم *تازنده یا اَبَرتورم* (آلمان سال ۱۹۲۴) تبدیل می‌شود. در این حالت، کششهای پیش‌بینی بی‌نهایت است و مهلت واکنش وجود ندارد. از این پس، مزدبگیران دیگر نقش کند سازندهٔ خود را ایفا نمی‌کنند. در آلمان، از ماه اوت سال ۱۹۲۳، مزدها هر هفته برحسب قیمتهای مورد پیش‌بینی برای هفتهٔ بعد معین می‌گردید و با توجه به زمان گذشته و برحسب ترقیی که واقعاً در جریان کار پیدا کرده است، تجدید انطباق صورت می‌گرفت.

چنان که برشانی ـ تورونی در کتاب کلاسیك خود *اقتصاد تورم*[26] شرح داده، سه پدیده از خصوصیات اَبَر تورم است:

الف) گریز از برابر پول: پول دیگر وظیفه و عمل ذخیرهٔ ارزش را انجام نمی‌دهد. تقاضای کالاهای بازرگانی، کالاهای واقعی به میزان قابل ملاحظه افزایش می‌یابد: موجودیهای نقدی صندوق رو به اتمام می‌گذارند. تولیدکنندگان، بنگاههای خود را فقط و فقط به منظور تبدیل منافع خود به پول و تثبیت در این وضع توسعه می‌دهند. به این ترتیب است که کنزرنهای[27] وسیع منطقه‌رور (اشتینس ـ راتنو)[28] ایجاد شدند. پس‌اندازکنندگان طلا و ارزهای خارجی خریداری می‌کنند.

ب) «اتلاف مادی» بر اثر ضرورت افزایش حجم صادرات نسبت به حجم واردات به سبب کاهش ارزش پول ملی.

پ) فروپاشی بازارهای ملی و ساختار قیمتهای داخلی: قیمتها با بهای خرید و فروش ارز خارجی تطبیق پیدا می‌کند و سرانجام حتی سریع‌تر از ارز خارجی بالا می‌روند.

در نقطهٔ اوج تورم فقط روحیهٔ غیر عقلایی و ترس وجود دارد.

ب) *تورم پنهان*

وضعیتهای تورم آشکار از خصوصیات پایان جنگ جهانی اول است، حال آنکه بسیاری از کشورها، به ویژه انگلستان از سال ۱۹۴۵ کوشیده‌اند فشارهای تورمی را پس بنشانند یا مهار کنند و ترقی قیمتهای ناشی از آن را محدود سازند.

26. Bresciani-Turroni, *Economics of inflation*.
27. Konzern
28. Stinnes-Rathenau

روشهای مورد استفاده عبارت است از اقدام همزمان به انجماد قیمتها، جیره بندی و اجرای سیاست اضافه بودجه و نظارت بر ارزها. در اینجاست که ضرورت مقابلهٔ ساختار عرضه و تقاضا پدید می‌آید. در این حالت، خطرناك‌ترین بخشها مربوط به محصولات اساسی یا «فعالها» است که تقاضای مهم و انعطاف ناپذیر نسبت به آنها، یعنی محصولات غذایی و کالاهای مفید مصرفی به عمل می‌آید.

مثال انگلیس نشان می‌دهد که دولت ابتدا درصدد بوده است با جیره بندی به تدارك کالاهای اساسی به میزان مکفی مبادرت ورزد تا هرگونه تقاضای ترقی مزدها را متوقف سازد. چون قدرت خرید نمی‌تواند به سوی محصولات اساسی روی آورد، به سوی بخش آزاد کالاها و خدماتی که به منزلهٔ بیفایده تلقی گردیده اند، هدایت می‌گردد و در نتیجه سینماها، نمایشها، شرط بندیهای دوجانبه، مسابقه‌های خرگوش‌دوانی وجز اینها موفقیت پیدا می‌کنند. این گونه مخارج ضد تورمی می‌باشد، زیرا درآمدها را از «کالاهای فعال» منحرف می‌سازند و به سبب تحمل مالیات سنگین امکان اضافه بودجه را به دولت می‌دهند.

روش انگلیس با موفقیت روبه‌رو گردیده، زیرا قیمتهای خرده فروشی در انگلستان در سال ۱۹۵۰ نسبت به سال ۱۹۳۸ تقریباً فقط دو برابر و نیم بالا رفته است.

با این وصف، بجاست یادآوری شود که سیاست اجبار تورم به عقب‌نشینی نمی‌تواند تورم را از میان ببرد: تورم «پنهان» باقی می‌ماند، یعنی ترقی شدید قیمتها و عدم تعادلهای همه جانبه وجود ندارد، اما تقاضای اضافی باقی است و در اغلب اوقات تراکم داراییهای نقدینه ایجاد می‌گردد. مسائل به تأخیر افتاده اند و اما حل نشده اند. بازگشت به وضعیت عادی فقط به تدریج انجام می‌گیرد و در صورتی بدون خطر است که بتوان «روحیهٔ انتظار پایان نظارتها» را از میان برد.[۲۹]

اجبار تورم به عقب‌نشینی به جهت آنکه فعالیت اقتصادی را از مسیر خود منحرف می‌کند و بازار سیاه را تشویق می‌نماید و انگیزه را نابود می‌سازد و بهره‌وری را ضعیف می‌گرداند، مورد انتقاد بعضی از نویسندگان قرار گرفته است. همین نویسندگان تصور می‌کنند که تورم آشکار درمان خود و امید به نیل به تعادل جدید را با خود دارد.

ما خطرات تبلور و «اشتغال کامل بد» را که می‌تواند حالت طولانی تورم عقب نشسته را عرضه بدارد، انکار نمی‌کنیم، اما لازم است بدانیم که تکانهای سخت

29. I.N.S.E.E., *La France et l'inflation.*, p. 104.

اقتصادی و اجتماعی تورم آشکار را دور می سازد. شتاب تورم اخیر اگرچه ممکن است اقتصاد را به وضعیتی نزدیك به ابر تورم بکشاند، به نظر من، مقایسهٔ تحولات اقتصادی فرانسه و انگلیس از سال ۱۹۴۵، دربارهٔ مزایای تورم عقب نشسته، تردیدی باقی نمی گذارد، به شرط آنکه این وضعیت دوام نداشته و زمینهٔ بازگشت تدریجی به تعادل کمتر ساختگی آماده شده باشد.

لازم است بازهم خاطر نشان سازیم که انتخاب میان تورم آشکار و تورم عقب نشسته فقط در زمینهٔ سادهٔ روش اقتصادی جای نمی گیرد، بلکه به ساختار سیاسی و اجتماعی معین بستگی دارد.آقای منگی[30] ثابت کرده است که رفتارهای اجتماعی به سود سیاست انگلیسی عمل کرده اند: حال آنکه طبقهٔ کارگر که ۸۰٪ تا ۸۵٪ جمعیت انگلیس را تشکیل می‌دهد، سیاستی را تصویب می کرد که از وضع اقتصادی و اجتماعی آنها حمایت کند. طبقهٔ متوسط با شمار کمتر و نامتجانس‌تر و پراکنده‌تر، به خاطر انضباط ملی سختگیری را تحمل می کرد.[31] برعکس، به نظر می‌رسد هنگامی که گروه کارآفرینان نفوذ سیاسی مسلط را اعمال می کنند، مرز باریك تورم آشکار اگر مطلوب نباشد لااقل بدون درنگ و دغدغهٔ خاطر مورد قبول است.

قسمت دوم ـــ تغییرات سطح عمومی قیمتها و سیاست اقتصادی

یکی از هدفهای عینی سیاست اقتصادی در اقتصادهای نوین تأمین ثبات سطح عمومی قیمتها بر اثر رفع عوامل انقباض و جلوگیری از تنشهای تورمی و تصحیح اینهاست.

مبارزه با انقباض مطلب تازه ای نیست؛ حتی بیم آن می‌رود که در اقتصادهایی که سیاست عمومی اقتصادی می‌خواهد رشد و اشتغال کامل را استقرار بخشد از نو هدف قرار گیرد. برعکس، در دنیای نوین، تسلط بر تورم و چاره‌جویی برای آن شایان اهمیت است.

درواقع، سیاست ضدتورمی می تواند در زمانهای مختلف فراگرد به اجرا درآید. این سیاست می‌تواند به محض پیدایش تنشهای تورمی بکوشد تا با جذب این تنشها از تورم جلوگیری کند و فشارهای تورمی را منقاد سازد و از بروز فراگرد تجمعی اجتناب

30. Y. Mainguy
31. Y.Mainguy, *Economie appliquée*, avril-juin 1950.

ورزد؛ یا موقعی که تورم آشکار شده باشد، هدف سیاست اقتصادی می‌تواند استقرار مجدد تعادل شود.

۱) هدف سیاست مبارزه با تورم می‌تواند مقابله با تنشهای تورمی تهدیدآمیز باشد، در این حالت تورم جنبهٔ محلی دارد و آن عبارت خواهد بود از اینکه یك جریان پولی زاید را کاهش دهد یا بر یك جریان واقعی نامکفی بیفزاید.

به عنوان مثال، دولت می‌تواند با «واردات ضربتی» یا محدودیت اعتبار در جهت ایجاد مانع در راه تشکیل ذخایر، جریان کالاها را افزایش دهد.

سیاست پس‌انداز اجباری که کینز در اثر خود تحت عنوان *چگونه هزینهٔ جنگ را بپردازیم*،[۳۲] ارائه کرده است، صورت دیگری از این دخالت است: کینز برای پرهیز از زیادتی تقاضای ناشی از جریان مزدها پیشنهاد می‌کرد که بخشی از مزدها تا پایان جنگ (۲۰٪ تا ۸۰٪، بنابر میزان مزد موردنظر) مسدود گردد و پرداخت آن به تأخیر افتد و این کار سازمان یابد.

با این همه، در بعضی از موارد ممکن است خطرات «تورم هزینه» با اتخاذ تدابیری در جهت تحریك «تورم تقاضا» برطرف شود. دولت برای اجتناب از ترقی قیمتها، ناشی از افزایش هزینه‌ها (مزدها و بار هزینه‌های اجتماعی) می‌تواند به بخشودگیهای مالیاتی، به مساعده های مالی یا به نظارت بر قیمتها متوسل گردد. این اقدامات که ترقی قیمتها را، بدون آنکه علل را از بین ببرد زیر پوشش خود پنهان می‌دارد، این اثر فوری را برجا می‌گذارد که قدرت خرید واقعی مصرف کنندگان را زیاد می‌کند. لازم است برای خنثی کردن این اثر، منابع جدید قادر به ارضای تقاضا به دست آید: این منابع ممکن است از منشاءِ افزایش تولید (که این امر مفروض به وجود عوامل تولید و فقدان تنگناهاست)، یا از محل ازدیاد واردات (که این امر موکول به وجود ذخایر ارزی قادر به تأمین مالی آنهاست) باشد. اگر این شرایط رعایت نگردد، برای جذب زیادتی تقاضا باید تدابیری اتخاذ شود.

۲) سیاست اجبار تورم به عقب‌نشینی این هدف را دارد که از فشارهای تورمی جلوگیری کند و تصویر بسیار مفهوم و قابل درك آن در *سیاست «ادواری»* به چشم می‌خورد. هدف این سیاست اجتناب از ترقی قیمتها به هنگامی است که جریان ورودی تقاضا به بازار کالاهای مصرفی وجود دارد، اما حجم این کالاها نمی‌تواند افزایش یابد.

32. J.M. Keynes, *How to pay for the War.*

این سیاست که پس از جنگ دوم جهانی در آلمان تهیه و تنظیم شده وطی این جنگ از سوی کلیهٔ کشورهای متخاصم اعمال شده بود بر این اصل قرار داشت که با وضع مالیات و استقراض، وجوهی که به جریان گذاشته شده اند از نو به خزانه برگردند.

دولت قیمتهای کالاهای مصرفی و مزدها را تثبیت و جیره بندی کالاهای مصرفی را برقرار می کند.

افرادی که نتوانند تمام درآمد خود را خرج نمایند، اختیار دارند مازاد درآمد را به موارد زیر تخصیص دهند:

الف) مخارج در کالاهای بیفایده که مشمول مالیاتهای سنگین غیرمستقیم شده اند؛
ب) به کار انداختن در بازار پولی برای دورهٔ کوتاه مدت؛
پ) ظهرنویسی و تعهد وامهای دولت.

سرانجام، مالیات مستقیم بخش شایان توجهی از قدرت خرید اضافی را جذب می کند.

به علاوه، دولت نشر اوراق بهادار خصوصی را از سوی واحدهای اقتصادی ممنوع می‌دارد و ذخایر را به تأمین مالی از منابع خود محدود می سازد.

در این سیاست، «انسداد» مدار، از روی قاعده و اصول با توسل به مالیات، استقراض و پس‌انداز اجباری موردنظر است.

کینز چنین سیاستی را در *چگونه هزینهٔ جنگ را بپردازیم* توصیه می کرد و در واقع، عقیده داشت که: «یگانه وسیله گریز و رهایی از تورم این است که با وضع مالیات یا اجرای روش تعویق و تأخیر، قسمتی از قدرت خرید مصرف کنندگان از بازار دور رانده شود».

۳) در دورهٔ تورم آشکار، مبارزه با تورم ممکن است با وسایل مختلف صورت گیرد.

جذب *پولی*، استنباط محضاً مقداری را می‌رساند و عبارت است از ایجاد توقف در ترقی قیمتها یا تنزل قیمتها از طریق کاهش شدید حجم پول.

بلژیك در اکتبر سال ۱۹۴۴ اسکناسها را از گردش بازداشته و حسابها را در بانکها مسدود کرده و به این ترتیب عمل انقباضی انجام داده است (تجربهٔ گوت[۳۳]). در ماه ژوئن سال ۱۹۴۸، اصلاح پولی در آلمان غربی با تبدیل اسکناسهای رایشمارك قدیمی به دویچ مارك به نسبت ۱ به ۱۰/۵ تا ۱۰/۷ اقدام به کاهش حجم پول در گردش نموده

33. Gutt

است.

این دو آزمون که نتایج موفقیت آمیزی داشته اند، معنایی را نمی رسانند: در واقع، بلژیك در نتیجهٔ واردات انبوه که داراییهای دلاری کشور مقدور نموده و ما بازایی در برابر تقاضا فراهم آورده، توانسته است از تورم احتراز جوید. و اما در باب آلمان غربی، حالت ابر تورمی که در این کشور وجود داشت تدابیر اساسی را ایجاب می کرد و لازم بود «پولی به ملت عرضه شود» (اندره پیِتر)[۳۴] و اصلاح پولی در این کار موفقیت یافته است.

در مواردی که تورم آشکار، جنبهٔ استثنائی کمتر دارد، سیاست انقباض روش ساده و فوری مقداری است که به سبب بی عدالتیهایی که به بار می آورد، زیان بار بوده و در شرایطی که تحول قیمتها نابرگشتنی است، مؤثر نیست.

سودمندتر آن است که توسط *سیاستهای تثبیتی*، که باید بر نوع تورمی که در اقتصاد برتری دارد انطباق یابد، درصدد تحقق یك تعادل جدید درآمدها و قیمتها برآییم.

الف) در *حالت تورم تقاضا* لازم است سیاست بودجه و سیاست مالی به طور همزمان به اجرا درآیند.

سیاست بودجه باید در جهت استقرار تعادل میان دریافتها و مخارج عمومی و حتی به دنبال اضافه دریافتی باشد. اقدام به وضع مالیات برای کاهش مخارج مصرفی خانوارها و مخارج سرمایه گذاری واحدهای تولیدی لازم و ضروری است.

مالیات مستقیم بردرآمد، به منزلهٔ ابزار اساسی به نظر می آید که تغییر تصاعدی آن نسبت به انعکاس آن در کلیهٔ درآمدها، به ویژه درآمدهای متوسط و ضعیف که به میزان قابل ملاحظه ای خرج می شود، دارای اهمیت کمتر می باشد.

برعکس، به گفته خانم جوآن رابینسون، مالیات غیرمستقیم میل دارد «نوعی تورم ترکیبی» را تحقق بخشد و بر وسعت دامنهٔ قیمتها نه فقط با ازدیاد هزینه ها در مراحل متوالی تولید، بلکه با «انعکاس مضاعف» (برتران نوگارو) خود بیفزاید، یعنی در واقع، در قیمت تمام شده وارد و احتساب شود و براساس این قیمت است که تفاوت سود تولیدکننده و بازرگان محاسبه می گردد.

در بعضی از موارد، چنین به نظر آمده است که مالیات مستقیم اثر تورمی داشته است. به عنوان مثال، در فرانسه، به سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۸، توسل به این مالیات برای مبارزه با تورم غیرمؤثر بوده و

34. A. Piettre

این امر اساساً به نقایص شدید مالیات بردرآمد در این کشور مربوط است که به میزان سنگین شامل صاحبان درآمد ثابت برمبنای اظهار اشخاص ثالث می شود لکن بخش قابل توجهی از سایر درآمدها را از شمول خود بیرون می گذارد. دریافت کنندگان مزد و حقوق متشکل هستند و بدین جهت می توانند درخواستهای مؤکد خود را به اجرا درآورند، اضافه درآمد کسب نمایند و آثار مالیات را ازمیان ببرند و بر اثر افزایش تقاضا، موج جدید تورمی را به راه اندازند. تجربهٔ فرانسه، مالیات بردرآمد را محکوم نمی کند، اما یك اصلاح عمیق نظام مالیاتی را شرط کارآیی این روش می داند.

آثار تورمی مالیات برخرج ممکن است وسیعاً تخفیف یابد، به شرط آنکه تصاعدی بوده و نرخ آن در مورد مخارج کالاهای «فعال» سنگین باشد.

سیاست پولی، ضمن افزایش هزینهٔ اعتبار (نرخ بهره) یا ایجاد محدودیت در حجم اعتبار موجود، مستقیماً روی سرمایه گذاری به صورت سرمایهٔ ثابت یا سرمایه گذاری درذخایر نفوذ دارد و همچنان که اعتبار برای مصرف را محدود می سازد، مصرف، به ویژه مصرف کالاهای بادوام را تحت تأثیر قرار می دهد. این سیاست در سالهای بین ۱۹۴۵ و ۱۹۵۰ در ردهٔ دوم اهمیت قرار گرفت و میدان را فقط برای سیاست بودجه ای بازگذاشت، اما سپس از نو اعتبار پیدا کرد، زیرا خیلی زود دریافته شد که اگر تقاضای پول بتواند توسط بانك مرکزی بدون محدودیت به نرخ بهرهٔ ثابت و بسیار ضعیف برآورده گردد، سیاست بودجه ای با خطر بی تأثیری مواجه می شود.

ب) در مورد تورم *هزینه ها*، تعیین وسایل اقدام مؤثر دشوارتر است.

سیاستهای پولی و بودجه ای تضییقی با این خطر احتمالی مواجه است که در تقاضای کلی که می تواند زیاد نباشد، تأثیر بگذارد و در نتیجه رشد اقتصاد را متوقف سازد و موجب بروز بیکاری شود. تولید و اشتغال خیلی پیش از آنکه فراگرد تورمی از حرکت باز ایستد، می توانند کاهش یابند؛ در آن صورت، تثبیت سطح قیمتها به بهای کسادی اقتصادی تمام می شود. بنابراین باید اقتصادی را که در آن یك تورم هزینه ها نمودار می شود، تحت درمان ضربه ای قرار نداد که بر یك تورم تقاضا اعمال می گردد. البته جا دارد عرضهٔ پول و اعتبار تثبیت شود، زیرا چنان که دیده شد، رشد این عرضه شرط لازم برای گسترش فراگرد تورمی است. اما مسئلهٔ اساسی این است که نرخ رشد مزدهای اسمی، هنگامی که مزد منشاءِ تورم باشد، بدون ایجاد تنزل در تقاضای کلی، تخفیف یابد.

و اما، آیا رشد مزدهای اسمی همراه با ثبات قیمتها مستلزم پذیرش نرخ معین بیکاری نیست؟ در این باب رابطهٔ بسیار جالبی میان نرخ بیکاری و نرخ رشد مزدهای اسمی کشف شده که منحنی یا *رابطهٔ فیلیپس* است و این طور نامیده شده زیرا توسط

فیلیپس[35] در یك بررسی اختصاصی به انگلستان طی سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۹۵۷ تهیه شده است.

اگر در دستگاه مختصات نرخ بیکاری را روی محور طولها و نرخ رشد مزدهای اسمی را روی محور عرضها ببریم، می توانیم یك منحنی بسازیم نشان‌دهندهٔ اینکه هر زمان نرخ بیکاری کاهش پذیرد، نرخ رشد مزدها افزایش می‌یابد و هنگامی که نرخ بیکاری بسیار ضعیف شود، نرخ افزایش مزدها با سرعت بسیار زیاد می گردد. بررسی فیلیپس به این نتیجه می‌رسد که برای دستیابی به ثبات قیمتها لازم است نرخ مزد به آهنگی ترقی کند که افزایش بهره‌وری مجاز می‌دارد و در نتیجه، نرخ بیکاری نباید در دستگاه مختصات کمتر از اندازهٔ طول موافق با ارزش عرض، یعنی نرخ مزد، سقوط نماید.

چنین است که در مورد انگلستان، یك رشد با قیمتهای پایدار با نرخ بیکاری ۲/۵٪ مطابقت خواهد کرد و بهره‌وری به سهم خود به نرخ ۲٪ بالا می‌رود.

ساموئلسون و سولو با اِعمال رابطهٔ فیلیپس بر اقتصاد امریکا نشان داده اند که این اقتصاد برای آنکه رشد مزدها تقریباً از رشد بهره‌وری ۲/۵٪ تجاوز نکند، می بایستی نرخ بیکاری ۵ تا ۶٪ در سال را تحمل کند. برعکس، اقتصاد امریکا، برای آنکه نرخ بیکاری آن از ۳٪ فراتر نرود می بایستی با ۴ تا ۵٪ ترقی قیمتها در سال خود را تطبیق دهد.

بنابراین، رابطهٔ فیلیپس تضادی را میان اشتغال کامل و ثبات قیمتها آشکار می نماید که رفع آن برای سیاست اقتصادی دشوار است.

نیکلاکالدور، بر خلاف اقتصاددانان طرفدار این فکر که ثبات قیمتها بدون میزان معینی «واتنش» در بازار کار نمی تواند به دست آید، به سهم خود مدافع این نظر است که برای توقف تورم ناشی ازمیزان معینی بیکاری و یا حفظ آن در سطح قابل اغماض هیچ امیدی وجود ندارد، زیرا در اقتصاد سرمایه‌داری، منافع با تولید افزایش می‌یابد. ترقی سودهاست که موجب ازدیاد مزدها می شود و این جریان بر مقدار تقاضا می افزاید و از نو سودها را زیاد می کند تا جریان مارپیچی تورمی سودها ـ مزدها از حرکت باز ایستد و در نتیجه این رشد است که باید خُرد گردد. با این وصف، کالدور عقیده دارد که در اقتصادهای معاصر ممکن خواهد بود توسط نظام «قراردادها» به مدت دو سال یا بیشتر

35. A.W. Philips, *Economica*, Nov. 1958.

کُندی در رشد مزدها و سودها ایجاد کرد و در نتیجه دورهٔ فاصل میان مذاکرات مزدها طولانی خواهد شد و نرخ افزایش سالانهٔ مزدها کاهش خواهد پذیرفت. در واقع، اگر مزدها در دورهٔ طولانی‌تری پایدار می‌ماند، نرخ رشد منافع کمتر می‌شد. کالدور با اجرای چنین روشی تصور می‌کند که نرخ سالانهٔ رشد مزدها بتواند بین ۴ تا ۵٪ حفظ گردد و به نظر وی، این وضع لااقل برای انگلیس هدف معقولی است.[۳۶]

گروهی از کارشناسان سازمان اروپایی همکاری اقتصادی[۳۷]، ضمن بررسی «مسئلهٔ ترقی قیمتها» به نوبهٔ خود *سیاست ملی مزدها* را توصیه می‌نمایندکه چکیدهٔ آن به نظر آنها بدین شرح است، «تعریف میزان افزایش متوسطی که اقتصاد می‌تواند تحمل کند و آن را به آگاهی طرفهای ذی‌نفع برساند و به عنوان هدف مورد انتظار به افکار عمومی بقبولاند»[۳۸].

اما دشواریهای یك چنین سیاستی که اهم آنها را پرفسور کان مورد تأکید قرارداده است باید کتمان نشود. وی می‌نویسد: «من گمان می‌کنم که مذاکره دربارهٔ نوع معینی از ساختار ملی مزدها، لااقل برای شاخه‌های بسیار مهم برحسب مزدهای نسبی همانا شرط اساسی برای دستیابی به تحول قابل اغماض سطح مطلق مزدها طی شماری از سالهاست. تصور می‌کنم آنچه این امر ایجاب می‌کند، دست کم نمی‌گیرم. موضوع مذاکره میان اتحادیه‌ها و تا اندازه‌ای در درون خود اتحادیه اساساً باید همین باشد. این امر به روشنی متضمن ترك روش سنتی مذاکرات دربارهٔ مزدها و مستلزم مدیریت قوی مرکزی در درون جنبش سندیکایی است. اگر مسئلهٔ مزدهای نسبی حتی می‌توانست بر یك پایهٔ طرح مقدماتی حل شود، اطمینان بر اینکه سطح *مطلق* مزدها طی زمان جریان قابل قبولی را دنبال کند، شاید زیاده دشوار نمی‌نمود»[۳۹].

دشواری دیگر از اینجا ناشی می‌شود که درست معلوم نیست سیاست ملی مزدها چگونه می‌تواند جدا از سیاستهای قیمتها، سودها، تأمین مالی بنگاههای اقتصادی از منابع خود و سیاست مالی دولت، یعنی سیاست درآمدها، موردنظر قرار گیرد. موضوع اخیر را در آینده بررسی خواهیم کرد.

---

36. «Economic Growth and the Problem of Inflation», *Economica*, 1959.
37. Organisation Européenne de Coopération Economique (O.E.C.E.), juin 1961.
38. O.E.C.E, 1961, p. 62.
۳۹. به نقل از: Sir Dennis Robertson, *Growth, Wages, Money* (1961), p. 39.

پ) سرانجام، هنگامی که تورم *ساختاری باشد*، روشن است که اقدامات در زمینهٔ جریانهای کلی برای استقرار مجدد تعادل نمی‌تواند مکفی باشد. در این صورت، اقدام مؤثر باید خصلت «واقعی» عرضه کند با این هدف که به اقتصاد انعطاف‌پذیری و منطق اقتصادی ارزانی بدارد، به این ترتیب که شرایط تشکیل قیمتها و درآمدها را تغییر بدهد و روی عواملی که در هر زمان تقاضای کلی را متورم می‌سازند اثر بگذارد. بنابراین، بیشتر اوقات، موانع بیشتر جنبهٔ سیاسی دارند تا اقتصادی و در نتیجه رفع آنها دشوار است.

قسمت سوم ــ رشد، ثبات قیمتها و سیاست درآمدها

به دنبال عدم تعادلهای تورمی که طی سالهای اخیر برخی از اقتصادهای اروپای غربی احساس کرده‌اند، سیاستهای تثبیت برای رفع عدم تعادلها به اجرا درآمده‌اند و در نتیجه کُندی در رشد اقتصادی پدیدار گردیده است. حال این مطلب مطرح است که آیا پرهیز از «لغزش» اقتصاد و جلوگیری از عواقب آن با تهیه و اجرای سیاست درآمدها ممکن نخواهد بود؟

الف) همین مسائل نیز در کلیهٔ اقتصادهای صنعتی و خواهان رشد سریع همراه با ثبات مطرح می‌شود.

افزایش فزایندهٔ نیازمندیهای فردی و جمعی در جوامع صنعتی و توقع اجتماعی و سیاسی برای سطح بالای اشتغال، تأمین آهنگ تند رشد را ضروری می‌سازد. ثبات قیمتها خواستنی است، نه فقط بدین جهت که تورم از لحاظ اقتصادی خطر و از نظر اجتماعی بی‌عدالتی است، بلکه همچنین بدین علت که اقتصادهای نوین باید با رقابت متزاید بین‌المللی رو به رو بشوند.

لکن، در اقتصاد در حال گشایش، تمایل به یکنواخت شدن تدریجی پاداشها در مجموعهٔ اقتصاد در بخشهای بسیار فعال و درخواستهای عمومی به برابری درآمدها عوامل قدرتمند عدم تعادل است. در واقع، در اقتصادهای معاصر، ترقی سریع درآمد در بخشهایی که میزان بهره‌وری زیاد است و یا در شاخه‌هایی که عوامل تولید کمیاب است، ظاهر می‌گردد و سختیهای انطباق با سرعتی کم یا زیاد در مجموعهٔ بخشها یا شاخه‌های فعالیت تقلید می‌شود. در پایان کار، افزایش پاداشها بیشتر از ازدیاد بهره‌وری متوسط اقتصاد است و تورم ناشی از آن نه فقط ثبات اقتصادی داخلی را به مخاطره می‌اندازد، بلکه موجب کسر تراز پرداختها نیز می‌گردد. تصحیح لازم در عدم

تعادلها حرکت رشد را کُند می‌سازد و اگر عدم تعادلها عمیق باشند، می‌توانند کسادی اقتصادی به بار آورند:

در نتیجه، سه راه در برابر اقتصاد در حال گشایش گشوده می‌شود:

ــ تنظیم رشد قیمتها و درآمدها با روش آمرانه؛

ــ پذیرش تحول نامنظم درآمدها، آن هم کم و بیش به صورت تسلیم که عاقبت به توسعهٔ ناپیوسته و به مراحل رشد همراه با فواصل ثبات و توقف یا کسادی در فعالیت اقتصادی به حرکت و توقف[40] منجر می‌گردد که اقتصاد انگلستان پانزده سالی است که بهترین تصویر را به دست داده است.

ــ سیاست درآمدها که با همکاری و تفاهم «طرفهای اجتماعی» و در جهت دو هدف به اجرا گذاشته شود، یکی تأمین رشد منظم و نیز ممکن درآمد ملی و دیگری تأمین توزیع منصفانهٔ ثمرات توسعه. منظور «یك اقدام آگاهانه است که در مرحلهٔ تشکیل درآمدها انجام می‌گیرد» (پیر ماسه) و هدف آن تعیین و رعایت شرایط تحول درآمدها و قیمتها با رشد متعادل است. این سیاست وسیلهٔ حل اختلافاتی است که «رابطهٔ فیلیپس» نمایان می‌کند.

چنین است توجیه سیاست درآمدی و چنین است مفهوم آن: پیشرفتی است درمعرفتی که جامعه نسبت به هدفها و کیفیات توسعهٔ خود دارد و نیز در مهارتی است که می‌خواهد شرایط این توسعه را احراز نماید.

ب) این سیاست، با وجود فایده ای که اجرای آن می‌تواند عرضه بدارد، تاکنون به هیچ‌وجه موفقیت‌آمیز نبوده است.

در هلند، پس از پایان جنگ جهانی دوم، نهادهای ویژه ای ایجاد شده اند و طی سالهای متوالی کارمؤثری انجام داده اند، اما ده سالی است که سیاست درآمدی «کمتر فعال» است.

در انگلستان، دولت محافظه کار، در سال ۱۹۶۲، «کمیسیون درآمدهای ملی»[41] را ایجاد کرد که در سال ۱۹۶۴ در حکومت تازهٔ کارگری جای خود را به «هیئت ملی برای قیمتها و درآمدها»[42] داد. سیاست درآمدی به شکل اختیاری و انعطاف‌پذیر در آغاز سال ۱۹۶۷ شکست خورد و آقای ویلسون نخست‌وزیر در سال ۱۹۶۹ از اِعمال

40. go and stop
41. National Incomes Commission
42. National Board for Prices and Incomes

سیاست آمرانهٔ درآمدها صرف نظر کرد.

در فرانسه، به دنبال «کنفرانس درآمدها»[43] که در اکتبر سال ۱۹۶۳ تشکیل شد، برنامهٔ پنجم، یك برنامه‌ریزی ارشادی برحسب ارزش را به عنوان محدودهٔ سیاست درآمدها در نظر گرفت و دولت، «مرکز بررسی درآمدها و هزینه‌ها»[44]، عهده‌دار وظایف نظارت و تحلیل را تأسیس کرد. با این همه، رویدادهای سال ۱۹۶۸ کلیهٔ کوششهایی را که تا آن زمان در مسیر سیاست درآمدها به عمل آمده بود، مورد تردید قرار داد.

در سال ۱۹۷۰، سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی اروپا و سپس صندوق بین‌المللی پول، اجرای سیاست درآمدی را برای تسلط بر گرایشهای تورمی در چندین کشور، به ویژه در ایالات متحده، از نو توصیه نمود. به علاوه، کشور اخیر بین سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۷ «سیاست رهنمودها»[45] حاکی از حدود افزایش مزدها را در توافق با ثبات قیمتها پذیرفته بود.

پ) با این وصف، کتمان دشواریهای سیاست در آمدها به شرح زیر بیهوده است:

الف. دشواریهای مربوط به شناخت آماری و تحول درآمدها: تحول مزدها را بهتر از سودها می‌توان زیر نظر گرفت؛ آگاهی از درآمدهای حرفه‌های آزاد و فعالیتهای مستقل به اشکال میسر است. هر سیاست درآمدی به کوشش وسیع در تحقیقات آماری نیاز دارد؛

ب.دشواریهای مربوط به عدم تجانس درآمدها: مزدها و حقوق، درآمدهای قراردادی و مقاطعه‌ای هستند؛ منافع بنگاههای اقتصادی همانا درآمدهای اتفاقی بوده و جز در پایان یك یا چند دورهٔ عمل نمی‌توانند ارزیابی شود؛ منافع کارآفرینان فردی به سختی از درآمدهای ناخالص بهره برداری می‌توانند تفکیك شوند. این عدم تجانس اعمال روشهای ویژه را برای تعقیب و ارزیابی تحول درآمدهای مختلف ایجاب می‌کند؛

پ. دشواریهای مربوط به شرایط تشکیل درآمدهای گوناگون: اگر بررسی تشکیل مزدها نسبتاً آسان است (حال آنکه مکملهای مزد، جوایز و غرامات مسائلی را مطرح می‌سازند)، مطالعهٔ طرز تشکیل منافع بنگاههای تولیدی بدون توجه به سیاستهای قیمتها، سیاستهای تأمین مالی سرمایه‌گذاریها و به ویژه تأمین مالی از منابع خود، ترکیب هزینه‌های عمومی و نوع مخارج بهره برداری آنها تقریباً غیرممکن است؛

43. Coférence des Revenus
44. Centre d'Etude des Revenus et des Coûts (C.E.R.C.)
45. guidelines

ت. دشواریهای مربوط به اختصاص و تخصیص منافع: سود برای استهلاك سرمایه، تأمین مالی از منابع خود و توزیع سهمی سود مصرف می‌شود. دو مورد اختصاص نخست دارای اهمیت اقتصادی بیشتر است، زیرا تأمین مالی سرمایه‌گذاریها را در بر می‌گیرد. با این همه، تأمین مالی ازمنابع خود موجب افزایش داراییهای بنگاهها می گردد و در حالتی که حجم این داراییها به دنبال ترقی ملایم مزدها افزایش یابد، کمتر منصفانه است که مزدبگیران نتوانند به شکلهایی که باید تعیین گردد، بخشی از این ازدیاد داراییها را به دست بیاورند.

ث. دشواریهای روانی برای رعایت اختیاری هنجارهای تحول در آمدها. برتران دوژوونِل این نکته را به خوبی شرح داده است: «نیروی بزرگ 'برنامه'، قانون بدون تعهد و بدون ضمانت اجرا، چنین بوده است و چنین نیز خواهد بود. اما هنگامی که منظور تولید فیزیکی است آشکارا به سود همه است که این برنامه به قدر امکان قوی باشد. لکن در مورد سیاست درآمدها وضع به همین گونه نیست: هر درآمد خصوصی یك طلب خصوصی از مجموع بوده و طبیعی است که طلبکار به مزیت نسبی توجه دارد... لازم است این موضوع معلوم شود که میزان نابرابری موجود فقط به آهستگی بسیار می تواند کاهش یابد و مطلبِ کاملا متفاوت همانا اختصاص آن به طور صریح است: در این مورد، رهبران اتحادیه‌ها باید دشواری را پیدا نمایند»[۴۶].

ج. دشواریهای سیاسی ناشی از خودداری یا دشمنی اتحادیه‌هاست که از نظارت خودکامانه بر مزدها بیم دارند و مربوط است به بدگمانی بنگاههای نگران حفظ آزادی فعالیت خود.

برای تهیهٔ فهرستی از دشواریها، بالاترین میزان دیر باوری و شك و تردید را در قبال سیاست درآمدها می توان احساس نمود، و اگر ملاحظات سیاسی یا آرمانی نیز بدان افزوده شود، این سیاست غیر واقع بینانه مورد قضاوت قرار می گیرد.

با این همه، ضرورت یك سیاست درآمدها از این جهت بسیار مبرم به نظر می رسد که پس از مباحثات نظری دربارهٔ اصول و وسایل یك چنین سیاستی، کاربرد تدریجی یك دستگاه بررسی و کسب خبر راجع به درآمدها و تدارك یك برنامه‌ریزی برحسب ارزش هر قدر که در آغاز ممکن است ناقص باشد، آرزو نشود. حرکت در راه رفتن به ثبوت می رسد.

46. Pourquoi une politique des revenus? *Bulletin S.E.D.E.I.S.*, 20 nov. 1964.

اعمال سیاست درآمدها کاری مستلزم صرف وقت طولانی است، زیرا در اقتصادهای معاصر، این امر متضمن تغییر رفتارهای افراد وارد در امور اجتماعی می باشد.

کتابشناسی

P. Biacabe, *Analyses contemporaines de l'inflation*, Paris, Sirey, 1962.

P. Dieterlen, *Quelques enseignements de l'évolution monétaire française de 1948 à 1952*, Paris, A. Colin, 1954.

M. Flamant, *Théorie de l'inflation et politiques anti-inflationnistes*, Paris, Dalloz, 1952.

J. Gabillard, *La fin de l'inflation*, Paris, SEDES, 1953.

I.N.S.E.E., La France et l'inflation, *Etudes et conjoncture*, mai-juin 1951.

E. James, L'inflation par la hausse des coûts, *Bulletin de la Banque Nationale de Belgique*, déc. 1956.

O.E.C.E., *Le problème des hausses de prix* (1961).

O.N.U., *Etude sur l'économie mondiale*, 1957.

F. Perroux, Les incertitudes du contrôle des quantités globales, *Economie appliquée*, 1948, p. 507.

— Stabilité financière et équilibre de la balance des paiements, dans *L'économie du XXe siècle*, Presses Universitaires de France, 1961.

Sur les problèmes de la *politique des revenus*, on consultera principalement :

P. Massé, Rapport sur la politique des revenus, *Documentation française*, 1964.

H. Brochier, La politique des revenus et la planification française, *Revue économique*, nov. 1964.

J. Lecaillon, *Croissance et politique des revenus*, Editions Cujas, 1964, et *Rapport au Congrès des Economistes de langue française*, mai 1965.

P. Coulbois, *Eléments pour une théorie de la politique des revenus*, Paris, Dalloz, 1967.

***

C. Bresciani-Turroni, *The Economics of Inflation*, Londres, G. Allen and Unwin, 1937.

D. C. Hague, éd., *Inflation*, Londres, Macmillan, 1962.

A. H. Hansen, *Monetary Theory and Fiscal Policy*, New York, Mac Graw Hill, 1949.

Bent Hansen, *A Study in the Theory of Inflation*, Londres, Allen and Unwin, 1951.

A. J. Brown, *The Great Inflation 1939-1951*, Oxford University Press, 1955.

H. K. Charlesworth, *Economics of Repressed Inflation*, Londres, Allen and Unwin, 1956.

F. W. Paish, *Studies in an Inflationary Economy*, Londres, Macmillan, 1962.

F. MACHLUP, Another view of cost-push and demand-pull inflation, *The Review of Economics and Statistics*, mai 1960.

F. D. HOLZMAN, Income determination in open Inflation, *Review of Economics and Statistics*, mai 1950.

— Inflation : cost-push and demand-pull, *The American Economic Review*, mars 1960.

E. M. BERNSTEIN, Latent Inflation : problems and policies : Fonds monétaire international, *Staff Papers*, n° 1.

A. W. PHILIPS, The relation between unemployment and the rate of change of money wages rates in the United Kingdom, 1861-1957, *Economica*, 1958, pp. 283-300.

A. SAMUELSON et R. SOLOW, Analytical aspects of anti-inflation policy, *The American Economic Review*, mai 1960, p. 177.

فصل چهارم

تغییرات تصادفی در فعالیت اقتصادی

سطح فعالیت اقتصادی در طول زمان نوسان می‌کند. هنگامی که تحول تولید کشاورزی، صنعتی، اشتغال، قیمتها، درآمدملی، مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری را بررسی نماییم، مقادیر فیزیکی و ارزشها را در جهت ترقی یا تنزل در تغییر می‌یابیم. به این ترتیب، انواع مختلف تغییرات با مدتهای متفاوت در فعالیت اقتصادی پدیدار می‌شود.

اگر برخی تغییرات محضاً حادثی یا اتفاقی است، بعضی دیگر با نظمی بیشتر به وقوع می‌پیوندند. بدین قرار است تغییرات فصلی مربوط به عوامل جوّی و عادات و رسوم. اما تغییراتِ تصادفی از حیث مدت و شدت مهمتر است و توجه را بیشتر به سوی خود می‌کشاند.

از همان آغاز قرن نوزدهم، توجه افکار عمومی و اقتصاددانان نسبت به ظهور ناگهانی *بحرانهای* اقتصادی که ظاهراً در هر فاصلهٔ زمانی هفت تا ده سال تکرار می‌شد و آشفتگیهای سخت در فعالیت اقتصادی و وحشتهای مالی پدید می‌آورد، جلب گشت. اینان زود متوجه شدند که بحران می‌بایستی در تغییر دوره‌ای به صورت تناوب مرحلهٔ رونق و مرحلهٔ انقباض در فعالیت اقتصادی جای گیرد. بحران، پایان گشایش اقتصادی و آغاز انقباض را نشان می‌داد. به این ترتیب، *دورها* یا *نوسانات ادواری* شناخته شدند و تحول اقتصادهای سرمایه‌داری تا جنگ دوم جهانی را مشخص کردند. زمان این ادوار بین سه تا ده سال متغیر بوده و شدت مراحل انقباض یا گشایش بیش و کم مرئی بوده است. ادوار اقتصادی پس از پایان جنگ جهانی اول شامل بحران وخیم سال ۱۹۲۹ و «دوران تنزل اقتصادی» بود که پدیدهٔ اخیر چندین سال ایالات متحده و سایر کشورهای بزرگ صنعتی را تحت تأثیر قرار داد.

از آغاز سال ۱۹۳۶، دیگر نوسانات آشکار، مانند گذشته از خصوصیات رویدادهای جهانی به شمار نمی‌رفت. سه نوع تغییر *تصادفی اقتصادی* می‌توان تشخیص داد:

— کسادیها که همان مراحل انقباض فعالیت اقتصادی با شدت کم و مدت کوتاه هستند و در ایالات متحده پدید آمده‌اند و هیچ‌گاه بیشتر از یك سال دوام نداشته‌اند (۱۹۴۸-۱۹۴۹، ۱۹۵۳-۱۹۵۴، ۱۹۵۷-۱۹۵۸، ۱۹۶۰-۱۹۶۱)؛

— توقف-حرکت که اصولاً در انگلستان روی داده است: رشد بسیار آهسته که توسط رونقهای نسبتاً مختصر اقتصادی و سپس دوره‌های متمادی رکود فعالیت اقتصادی مشخص می‌شود؛

— مراحل رشد آهسته که نرخ رشد فعالیت اقتصادی به شدت کاهش می‌یابد، بدون آنکه جریان رشد قطع گردد: این امر در فرانسه، در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۴ و ۱۹۵۸-۱۹۵۹ و ۱۹۶۴-۱۹۶۵ به وجود آمده است.

دوره‌های رکود یا رشد آهسته در فرانسه مانند انگلیس قیمتی بوده است که برای اتمام تغییرات شدید تورمی و کسریهای عظیمِ تراز پرداختها می‌بایستی پرداخته شود.

بنابراین، وجه مشخصهٔ رویدادهای اقتصادی پس از پایان جنگ دوم جهانی همانا تخفیف مشهود در نوسانات اقتصادی است. با این همه، نمی‌توان اطمینان داشت که امروزه این نوسانات از میان رفته باشد. در نتیجه، تحلیل عوامل بی‌ثباتی، مؤثر در اقتصاد، شایان اهمیت است. این عوامل می‌توانند موجب پیدایش مراحل متوالی گشایش و انقباض در فعالیت اقتصادی بشوند و عللی را که در اقتصادهای نوین تغییرات تصادفی را تخفیف می‌دهند، مشخص نمایند.

قسمت اول — تحول تصادفی: فراگرد تجمعی و وارونگی گرایش

هر تغییر تصادفی واقعیتی تاریخی است در مکان و زمان. و نتیجهٔ تأثیر متقابل مکانیسم اقتصادی ایجادکنندهٔ نوسان، یك محیط و عوامل برون ذاتی است. با این وصف، درك این مطلب اهمیت دارد که چه عواملی می‌توانند پایان مرحلهٔ گشایش اقتصادی و سپس پیدایش انقباض در فعالیت اقتصادی را توضیح دهند.

ابتدا خاطرنشان می‌سازیم که عوامل پولی، عوامل واقعی و عوامل روانی متفقاً در گسترش نوسان تصادفی دخالت می‌کنند.

توضیح نوسان اقتصادی به هیچ‌وجه نمی‌تواند پولی نباشد. میچل[1] با تأکید اعلام کرده است که «نوسانات اقتصادی هنگامی به صورت نشانهٔ زندگی اقتصادی یك جامعه در می‌آیند که بخش بزرگی از اعضای آن درآمدهای پولی به دست آورند و خرج کنند و ادامهٔ حیات بدهند». وجود پول این معنی را می‌دهد که اشخاص اقتصادی به دلخواه خود در خرج کردن یا خرج نکردن و در توزیع مخارج میان تولیدات مختلف آزاد هستند: از آنجا یك علت احتمالی ثبات فعالیت اقتصادی نتیجه می‌شود.

این نکته را نیز می‌توان افزود که پول «فعال» است و بانکها قدرت ایجاد یا نابودی پول را دارند. افزایش اعتبار برانگیزندهٔ مصرف و بازهم بیشتر محرك سرمایه‌گذاری می‌گردد.

اما توضیح نوسان نیز به هیچ‌وجه نمی‌تواند «محضاً پولی» باشد و عوامل «واقعی» اقتصاد را نادیده بگیرد. سرمایه‌گذاریها به زمان نیاز دارند و در بسیاری از موارد به صورت انبوه تحقق می‌پذیرند، نه فقط برای آنکه این سرمایه‌گذاریهای هنگفت از نوآوری ناشی می‌شوند، بلکه همچنین به سبب آنکه تقسیم‌ناپذیرند. این سرمایه‌گذاریها عمر نسبتاً طولانی دارند و این امر موجب بروز ناپیوستگیهایی در تقاضای تعویض می‌گردد. و در پایان، در هر اقتصاد نامتمرکز، سرمایه‌گذاریها به صورت پراکنده انجام می‌گیرند و در نتیجه ممکن است در برخی از بخشها باعث اضافه سرمایه‌گذاری شوند و فرصتهای سرمایه‌گذاری را دچار انحطاط موقتی بنمایند.

عوامل پولی و عوامل واقعی را نمی‌توان بدون عوامل روانی در نظر گرفت. تصمیم به مصرف، تولید، سرمایه‌گذاری، فروش و ذخیره‌سازی تحت تأثیر پیش‌بینیهای مربوط به تقاضا، هزینه‌ها و قیمتهای آینده اتخاذ می‌گردد؛ این پیش‌بینیها ممکن است گمراه کننده باشند و هر توضیح دربارهٔ بحرانها باید اشتباهات عاملان اقتصادی را مورد توجه قرار دهد. عدم اطمینان نسبت به آینده می‌تواند منشاءِ «امواج» خوش‌بینی و بدبینی باشد. این امواج مراحل گشایش را تحریك یا مراحل انقباض را تشدید می‌کنند. به علاوه، در اقتصاد مبتنی بر کار و کسب آزاد که بنگاهها در آن با یکدیگر در رقابت هستند، تولیدکنندگان در دورهٔ گشایش میل دارند برنامه‌های رقبای خود را دست‌کم بگیرند و کمتر از واقع ارزیابی کنند، حال آنکه در دورهٔ انقباض، سطوح فعالیت اینان را زیادتر از واقع ارزیابی می‌نمایند؛ اشتباهات ناشی از افراط در

1. W.C. Mitchell, *Business Cycles*, 1927, p. 182.

خوش بینی به هنگام گشایش اقتصادی منتهی به اشتباهاتی ناشی از بدبینی اغراق آمیز در انقباض می گردد. به این ترتیب، نفوذ عوامل روانی از طریق پیش بینیها، نقش عوامل واقعی و پولی را در گسترش نوسان تقویت می کند.

اکنون، با توجه به این ملاحظات عواملی را بررسی می کنیم که در آغاز رونق و در پایان دورهٔ انقباض می توانند نوسان فعالیت اقتصادی را پدید آورند.

§ ۱. رونق

به دنبال دورهٔ کم و بیش طولانی که اقتصاد طی آن در وضع بیکاری و کاهش تولید قرار می گیرد، چون انگیزه های رونق در محیط رونق پذیر اثر می گذارد، رونق ممکن می شود.

الف) *انگیزه های رونق*

تقاضا، ابتدا در بخشهای متعدد به منظور تجدید تشکیل ذخایر پدیدار می گردد. این ذخایر قبلا با آهنگی سریع به اتمام رسیده اند و نیز تقاضای تعویض سرمایه های ثابت، اگر تولید و مصرف باید در سطح معین حفظ شود، نمی تواند تا بی نهایت معلق بماند. همچنین تقاضای تعویض کالاهای مصرفی بادوام وجود دارد که اندك اندك ابراز و موجب جبران تقاضای کلی می گردد.

به علاوه، فرصتهای سرمایه گذاری در بخشهای مختلف فعالیت که در زمان بیکاری و کاهش تولید، روشهای عقلایی و بهبود فنی را به کار بسته اند، پدیدار می شود. کاهش هزینه های تولید ناشی از این جریان دورنمای منافع را عرضه می دارد و این امر زمینهٔ سرمایه گذاری را آماده می سازد. رشد جمعیت کمك به جذب ظرفیت اضافی صنایع می کند و احتیاج به سرمایه گذاری جدید را ایجاد می نماید. صنایع جوان که نوآوری می کنند و در مرحلهٔ شتابزدهٔ رشد خود قرار دارند، ولو نسبت به فعالیت اقتصادی عمومی در تردید باشند، افزایش مخارج تجهیزاتی را سودآور می بینند و به این ترتیب، به شکلی مهم در رونق مشارکت می نمایند.

سرانجام، چون انسانها بدون امید زندگی نمی کنند، خوش بینی از نو نمودار می شود و پیش بینیهای رؤسای بنگاه را مساعدتر می سازد.

منشاءِ این انگیزه های گوناگون حتی در کار نظام اقتصادی نیز وجود دارد؛ نیروهای برون ذاتی که می توانند به رونق سرعت بخشند، به این تأثیرات درون ذاتی افزوده می شوند:

ــ دولت می تواند اقدامات مختلف برای تحریك سرمایه گذاری به عمل آورد، مانند

سیاست اعتبار ارزان برای کمك به سرمایه‌گذاری خصوصی؛ برنامهٔ سرمایه‌گذاریهای عمومی که با کسر بودجه تأمین مالی شده‌اند؛
ــ صادرات می‌تواند، اگر رویداد اقتصادی در کشورهای دیگر مساعد باشد، به دنبال ترقی تقاضای خارجی افزایش یابد؛
ــ نوآوری مهم می‌تواند به مرحلهٔ اجرای صنعتی و بازرگانی برسد و موجب ایجاد یا توسعهٔ بعضی از صنایع گردد.

ب) *امکان رونق*

ممکن است انگیزه‌های رونق، از آنجا که شرایط فنیِ ازدیادِ فعالیت رعایت شده‌اند، تأثیر کامل خود را به وجود آورند.

نخست آنکه در اقتصاد، بر اثر وجود بیکاران «غیرارادی» که آماده‌اند شغلی را بپذیرند و وجود تجهیزات بیکار و ذخایر مواد اولیه یا محصولات نیم‌ساخته، کشش قوی عرضهٔ عوامل تولید وجود دارد و استفاده از این عوامل می‌تواند بدون ترقی قابل ملاحظهٔ قیمتها افزایش یابد.

به علاوه، عرضهٔ وجوه وام دادنی نیز کشش بسیار دارد: نقدینگی بنگاهها و بانکها به هنگام انقباض افزایش پیدا می‌کند. بنگاهها از ذخایر خود می‌کاهند، دیون خود را به بانکها می‌پردازند و تعویض تجهیزات خود را به تأخیر می‌اندازند و به این ترتیب منابع نقدی و نقدینگی مکفی برای افزایش مجدد مخارج خود را در اختیار دارند. بانکها نیز به نوبهٔ خود اندوخته‌هایی را انباشته‌اند و اوراق بهادار از بورس خریداری می‌کنند و این امر موجب تنزل نرخ بهره می‌گردد. نهادهای سرمایه‌گذاری (شرکتهای بیمه، شرکتهای سرمایه‌گذاری) وجوه فراوانی برای سرمایه‌گذاری در اختیار دارند. نرخهای بهرهٔ کوتاه مدت بیشتر از نرخهای بهرهٔ درازمدت تنزل پیدا می‌نمایند.

نرخهای پایین بهره، اگر تقاضای وجوه وام‌دادنی حتی به این نرخهای ضعیف انجام نشود، برای تحریك سرمایه‌گذاری کفایت نمی‌نمایند. هرگاه وجوه وام‌دادنی به مقدار مکفی و نرخهای ضعیف بهره و محرکهای سرمایه‌گذاری به کمك یکدیگر بیایند، تقاضای وجوه وام‌دادنی را ایجاد می‌کنند و زمینهٔ رونق و گشایش اقتصادی را آماده می‌سازند.

§۲. گشایش اقتصادی

جهش اقتصادی در نتیجهٔ افزایش سرمایه‌گذاری پدید می‌آید. ازدیاد سرمایه‌گذاری خالص ضرورت ندارد؛ در آغاز، کافی است سرمایه‌گذاری ناخالص به نرخ بالاتر از

دورهٔ پیشین انجام بگیرد. سرمایه‌گذاری در تعویض به منزلهٔ جرقه اثر می‌گذارد؛ با این همه، لازم است بعداً تأثیر آن توسط تقاضای سرمایه‌گذاری تازه تقویت گردد.

ضرایب فزاینده، تحت تأثیر افزایش سرمایه‌گذاری وارد عمل می‌شود و موجب ترقی اشتغال، درآمد و مصرف می‌گردد.

الف) *فراگرد تجمعی*

در این حالت، فراگرد تجمعی گشایش اقتصادی با شدت متزاید گسترش می‌یابد و به طور عمده صنایع کالاهای تجهیزاتی و کالاهای مصرفی بادوام را در بر می‌گیرد.

ـ چنان که ویکسل این نکته را توضیح داده است، از یك سو *ترقی قیمتها*، به ویژه در قلمرو کالاهای تجهیزاتی موجب پیش‌بینیهای مساعد دربارهٔ منافع می‌گردد و زمینهٔ سرمایه‌گذاریهای رشد یابنده به صورت سرمایهٔ ثابت را آماده می‌سازد؛

ـ از سوی دیگر، *تأثیر متقابل ضریب فزاینده و اصل شتاب*، رشد درآمد کلی را پشتیبانی می‌کند.

این تأثیر متقابل که ساموئلسون در مقالهٔ معروفی روشن ساخته است[۲]، اثر کلی افزایش سرمایه‌گذاری (یا یك عنصر دیگر از خرج کلی، مثلا مخارج عمومی) را روی درآمد کلی قابل درك می‌نماید.

خرج اضافی در اولین دوره، از طریق ضریب فزاینده، محرك مصرف متزاید در دورهٔ بعدی می‌شود؛ اما ازدیاد مصرف با واسطهٔ اصل شتاب باعث سرمایه‌گذاری اضافی می‌گردد: این سرمایه‌گذاری فزونی تازه در مصرف پدید می‌آورد و الخ.

جدول صفحهٔ بعد که به ازای میل نهایی به مصرف $\frac{۱}{۲}$ و ضریب شتاب $(\frac{C}{P})$ برابر با ۱ تهیه شده است، این پدیده را مجسم می‌کند.

این جدول تغییر نوسانی مستهلك شوندهٔ درآمد ملی را پیرامون سطح تعادل ۲۰۰ نشان می‌دهد.

2. P. Samuelson, «Interactions between the multiplier Analysis and the Principle of Acceleration, *Review of Economics and Statistics*, 1939.

یا رشد انفجاری در درآمد ملی پدید می‌آید.

بنابراین، تحلیل تأثیر متقابل ضرایب فزاینده و شتاب، یك مکانیسم درون *ذاتی* را نمایان می‌کند که فراگرد تجمعی گشایش اقتصادی را توضیح می‌دهد.

عوامل دیگر نیز در این جریان دخالت دارند.

بنگاهها همراه با افزایش تدریجی تولید، *ذخایر* مهمتری تشکیل می‌دهند؛ اما این مساعی بر اثر ازدیاد سریع میزان فروش به طور جزئی بدون نتیجه می‌ماند و این نیز انگیزه‌ای است تا بنگاهها بیشتر بر تولید خود بیفزایند.

بنگاهها در حالی که در آغاز گشایش اقتصادی می‌توانستند وسایل تأمین مالی را از نقدینگی خاص خود تهیه نمایند، به تدریج باید به *اعتبار* متوسل شوند و بانکها نیز بدون ایجاد مضیقه و محدودیت موافقت می‌کنند.

گشایش اقتصادی، تحت تأثیر این عوامل گوناگون می‌تواند یك جنبهٔ سفته‌بازی آشکار پیدا نماید. *سفته‌بازی* روی مواد اولیه صورت می‌گیرد که قیمتهای آنها به دنبال مساعی برای تشکیل ذخایر، افزایش می‌یابد و نیز سفته‌بازی روی محصولات واسطه‌ای که همزمان با سنگین‌تر شدن ارقام دفترچه‌های سفارشات، مهلتهای تحویل آن طولانی‌تر می‌شود، صورت می‌گیرد. سفته‌بازی بورسی بر اثر ترقی منافع و افزایش مداوم جریان تبدیل به سرمایه گسترش می‌پذیرد و در پایان، سفته‌بازی در قلمرو سرمایه‌گذاریها تأثیر می‌گذارد و محرك بسط بسیار سریع ظرفیت در صنایعی می‌شود که چشم‌انداز آنها از همه درخشان‌تر به نظر می‌آید.

ب) *آسیب‌پذیری فزایندهٔ اقتصاد*

با این اوصاف، به تدریج که گشایش اقتصادی پیشرفت می‌کند، بعضی عوامل پدیدار می‌شود که اقتصاد را در برابر وارونگی گرایش آسیب‌پذیر می‌سازد:

ــ لازم است نخست آثار ضرایب فزاینده و اصل شتاب موردنظر قرارگیرد. مصرف نسبت به درآمد کلی با سرعت کمتری میل به رشد دارد. افراد، هنگامی که به سطح درآمدی برسند که قبلا به هیچ‌وجه نداشته‌اند، مصرف خود را آهسته‌تر با آن تطبیق می‌دهند و میل نهایی به مصرف کاهش می‌یابد. به علاوه، رشد منافع نسبت به سایر درآمدها مصرف را متوقف می‌سازد، در واقع، میل نهایی به پس‌انداز گروههای اجتماعی پردرآمد و نیز بنگاههای سودبر، بالاتر از آنِ افراد و خانوارهاست. تنزل تدریجی مخارج مصرفی موجب رشد پیش‌بینی نشدهٔ ذخایر خواهد شد و این امر تولید جاری را دچار توقف می‌کند. از سوی دیگر، بررسی اصل شتاب به ما می‌آموزد که حتی

دوره	سرمایه‌گذاری اضافی	مصرف القایی (*)	سرمایه‌گذاری	درآمد (***)
۱	۱۰۰			۱۰۰
۲	۱۰۰	۵۰	۵۰	۲۰۰
۳	۱۰۰	۱۰۰	۵۰	۲۵۰
۴	۱۰۰	۱۲۵	۲۵	۲۲۵
۵	۱۰۰	۱۲۵	۰	۲۰۰
۶	۱۰۰	۱۱۲/۵	−۱۲/۵	۱۸۷/۵
۷	۱۰۰	۱۰۰	−۱۲/۵	۱۸۷/۵
۸	۱۰۰	۹۳/۷	−۶/۲۵	۱۹۳/۷
۹	۱۰۰	۹۳/۷	۰	۲۰۰
۱۰	۱۰۰	۹۶/۸	۳/۱۲	۲۰۳/۱
۱۱	۱۰۰	۱۰۰	۳/۱۲	۲۰۳/۱
۱۲	۱۰۰	۱۰۱/۵	۱/۵۶	۲۰۱/۵

(*) مصرف القایی از فرمول زیر به دست می‌آید:

$$C_t = \propto Y_{t-1}$$

$\propto$ مساوی با $\frac{۱}{۲}$ است.

(**) فرمول زیر سرمایه‌گذاری القایی را می‌دهد:

$$I_t = \beta(C_t - C_{t-1})$$

β مساوی با ۱ است.

(***) درآمد یك دوره Y_t، جمع سرمایه‌گذاری اضافی C_t و I_t است:

$$Y_t = 100 + \propto Y_{t-1} + \beta[C_t - C_{t-1}]$$

یا

$$Y_t = 100 + \propto Y_{t-1} + [\propto \beta Y_{t-1} - \propto \beta Y_{t-2}]$$

یا

$$Y_t = 100 + \propto (1+\beta) Y_{t-1} - \propto \beta Y_{t-2}$$

این معادله با تفاوتهای محدود، در صورتی که ارزشهای $\propto$ و β معلوم باشد، امکان تعیین درآمد ملی را در دورهٔ بعدی فراهم می‌آورد.

اگر مقادیر میل به مصرف (و در نتیجه ضریب فزاینده) و ضریب شتاب را تغییر دهیم، به تغییرات مختلف در درآمد ملی پی می‌بریم:

ــ اگر فقط ضریب فزاینده در نظر گرفته شود و ضریب شتاب برابر با صفر باشد، رشد درآمد ملی، شکل حرکت غایی استهلاك یابنده را دارد؛ درآمد به سوی سطح تعادلی که ضریب فزاینده معین کرده است، نزدیك می‌شود (که در مثال ما ۲۰۰است)؛

ــ به ازای میل به مصرف بالاتر و ضریب شتاب بیشتر، نوسانات دامنه‌دار در درآمد ملی

آهستگی ساده‌ای در نرخ افزایش تقاضای قطعی کافی است تا سرمایه‌گذاری را کاهش دهد.

ــ سرمایه‌گذاری، به دنبال تنزل تدریجی کارآیی نهایی سرمایه که ناشی از دو علت زیر است به کُندی صورت می‌گیرد: از یك طرف، به محض آنکه بعضی از فراگردهای تولید به پایان خود برسند و جریان متزاید کالاهای مصرفی در بازار پدیدار شود، آهنگ ترقی قیمتها رو به کاهش می‌نهد؛ امیدهای سود تقلیل پیدا می‌نماید؛ از طرف دیگر، اجرای سرمایه‌گذاریهای متعدد بر ذخیرهٔ سرمایهٔ موجود می‌افزاید.

ــ مخارج تعویض و نوسازی سرمایه، که در نخستین مراحل گشایش اقتصادی به سرعت بالا می‌رود، به تنزل می‌گراید و این امر موجب تضعیف انگیزش سرمایه‌گذاری می‌گردد.

ــ عرضهٔ اعتبار به تدریج میل به محدودیت پیدا می‌کند. در واقع، ذخایر بانکها به علت توسعهٔ اعتبار و ازدیاد نیازمندی به پول قانونی در اقتصاد پایان می‌پذیرد. به این ترتیب بانکها هم در تمدید وامهایی که قبلا داده‌اند و هم در اعطای وامهای جدید محتاط‌تر می‌شوند. نرخهای بهره بالا می‌رود؛ شرایط اعطای اعتبار، به ویژه برای وام‌خواهان بجز مشتریان قدیمی بانك، سخت‌تر می‌گردد.

ــ هزینه‌های تولید، به تدریج که میزان اشتغال عوامل تولید بالا می‌رود، با نرخ فزاینده رو به ترقی می‌گذارد. در بخشهای گوناگون، تنگناها به شکل کمیابی مواد اولیه یا کمبود کارگر بروز می‌کند. بعضی از مراحل عالی صنعت (مثلا فولاد)، آهسته‌تر از مراحل پایینی رشد می‌یابد. قیمتهای عوامل تولید در پی ازدیاد بها در مزایده‌ای که در هر بخش و زیر فشار اتحادیه‌ها اعمال می‌شود، ترقی می‌نماید. سرانجام، هزینه‌های تولید بر اثر استفادهٔ متزاید از کارگران نهایی و تجهیزات نهایی زیاد می‌شود. می‌گویند که اقتصاد به تدریج به «*حد بالای اشتغال کامل*»[۳] نزدیك می‌گردد.

ترقی هزینه‌ها به نرخ تصاعدی حتی در زمانی انجام می‌گیرد که ترقی قیمتها، تحت تأثیر عوامل گوناگونی که قبلا اعلام کرده‌ایم، با نرخ نزولی به وجود آید. *انقباض تدریجی توفیرهای نهایی* سود در کارآیی نهایی سرمایه اثر می‌گذارد.

ــ پیش‌بینیهای تولیدکنندگان دربارهٔ ادامهٔ گشایش اقتصادی، همچنان که عوامل پیش گفته به تدریج نمودار می‌شوند، به خرابی می‌گراید. تردید تولیدکنندگان تأثیر

۳. این مفهوم را هیکس در: *The Trade Cycle,* 1950 ارائه کرده است.

محرك افزایش درآمد ملی را در سرمایه‌گذاری ضعیف می‌گرداند.

جهش اقتصادی بنابر کلیهٔ دلایلی که بر شمرده شد، نمی‌تواند ادامه یابد و وارونگی گرایش، یعنی بحران پدید می‌آید.

§ ۳. پایان گشایش اقتصادی و وارونگی گرایش

در پایان گشایش، عوامل گوناگونی می‌توانند در هر اقتصادی که بسیار سست و آسیب‌پذیر شده است، موجب وارونگی گرایش گردند:

— تقلیل مخارج سرمایه‌گذاری در سرمایهٔ ثابت، در بعضی از صنایع، خواه با سرعتی زیاده از حد توسعه یافته و دارای ظرفیت اضافی بوده و یا به مرحلهٔ بلوغ رسیده باشند و دیگر نتوانند با همان نرخ پیشین رشد نمایند: انعکاس این تقلیل، هر قدر ابعاد صنعت بزرگتر و محل استقرار آن برای مجموعهٔ اقتصاد حساس‌تر و حیاتی‌تر باشند، مهم‌تر است؛

— کاهش سرمایه‌گذاری در ذخایر؛

— کاهش تقاضای خارجی که باعث تنزل صادرات می‌شود؛

— کاهش مخارج عمومی نسبت به مالیاتهای وصولی؛

— تغییر مکان تقاضا از یك صنعت به دیگری؛

— محدودیت عرضهٔ اعتبار از سوی بانکها.

نقطهٔ پایان مرحلهٔ گشایش همیشه به روشنی قابل تشخیص نیست. وارونگی گرایش طی دورهٔ *بحرانی* پدید می‌آید، یعنی هر زمان که تردید در همهٔ بخشها در مقابل ازدیاد ذخایر و تقلیل سفارشها نمودار می‌گردد و این جریان ضرورتاً همراه با بحرانهای پولی یا وحشتهای مالی نیست: این پدیده‌ها گاهی پیش از سال ۱۹۱۴ بروز کرده‌اند، اما تبدیل و تغییر در سازمان بانکی بروز این گونه بحرانها را در زمان کنونی دور از یقین می‌داند و یا کمتر احتمال می‌دهد.

§ ۴. انقباض

الف) *فراگرد تجمعی*

مرحلهٔ انقباض، پس از آنکه گرایش وارونه گردید، به صورت فراگرد تجمعی، ناشی از همان عللی که جهش اقتصادی را پشتیبانی می‌کنند و این بار در جهت معکوس عمل می‌نمایند، گسترش می‌یابد.

— کاهش مخارج سرمایه‌گذاری موجب تنزل خرج کلی و در نتیجه تقلیل اشتغال و درآمد می‌شود. اکنون ضریب فزاینده وارونه عمل می‌کند و انگیزش کاهش ذخیرهٔ

سرمایه پدیدار می گردد.

کاهش مخارج مصرفی در مراحل اولیهٔ انقباض، احتمالا ضعیف خواهد بود: در واقع، خانوارها در مقام دفاع از سطح زندگی خود برمی آیند و به پس اندازهای خود دست می زنند یا به اعتبار متوسل می شوند؛ بنابراین، آثار کاهش مخارج سرمایه گذاری مستهلك می گردد، اما پس انداز اندك اندك به پایان می رسد و ظرفیت استقراض محدود می شود. کاهش مصرف در پاسخ تنزل درآمد اهمیت بیشتری پیدا می کند.

چون در آغاز مرحلهٔ انقباض، ذخایر به افزایش ادامه می دهند و بنگاهها نمی توانند با سرعت مکفی تولید خود را با میزان و با آهنگ تازهٔ سفارشها تطبیق دهند، رؤسای بنگاهها بازهم تمایل به کاهش بیشتر تولید خود پیدا می نمایند. در نتیجه، میزان تولید جاری تحت تأثیر مضاعف تقلیل سفارشها به منظور تشکیل ذخیره و تنزل فروشهای جاری، پایین خواهد آمد.

کاهشهای تولید، به هنگام انقباض، موجب یك سرمایه برداری از سرمایهٔ ثابت نمی شوند، همان طور که افزایشهای تولید، به هنگام گشایش، سرمایه گذاری را القا نمی کنند.

عمل اصل شتاب نامتقارن است. سرمایه برداری از سرمایهٔ ثابت جز با قطع سرمایه گذاریِ تعویض نمی تواند به وجود آید. بنابراین، سرمایه گذاری ناخالص به صورت سرمایهٔ ثابت (سرمایه گذاری تعویض به علاوهٔ سرمایه گذاری خالص) هرگز نمی تواند منفی باشد و در بدترین وضع مساوی با صفر است. در نتیجه، سرمایهٔ ثابت فقط توسط فراگرد آهستهٔ فرسودگی این سرمایه با تنزل سطح تولید تطبیق پیدا می کند. تا زمانی که تولید کاهش می یابد، سرمایه برداری القایی از تغییرات تولید تبعیت نمی نماید. با این وصف، در مورد ذخایر و سرمایهٔ در گردش وضع چنین نیست؛ در اینجا حد فنی بر مقدار سرمایه برداری وجود ندارد، به قسمی که به هنگام انقباض، عامل شتاب دهنده دربارهٔ این جزء از ذخیرهٔ سرمایه همچنان فعال باقی می ماند.

ــ کاهش منافع و سپس محو آن بر اثر تنزل قیمتها که سریع تر از تقلیل هزینه های تولید است، ظاهر می شود. بار هزینه های ثابت همراه با کاهش تدریجی تولید، افزایش می پذیرد، حال آنکه مزدها انعطاف ناپذیر باقی می مانند. ارزیابی کارآیی نهایی سرمایه تحت تأثیر این جریان قرار می گیرد و در نتیجه باز هم از این طریق، انگیزش سرمایه گذاری تقلیل پیدا می کند.

ـ تنزل مقدار تولید همراه است با انقباض حجم پول و کاهش سرعت گردش پول. در واقع، کلیهٔ اشخاص اقتصادی، یعنی رؤسای بنگاهها، سرمایه گذاران و بانکها، از بیم تنزل روزافزون قیمتها و بنابر ضرورت واریز دیون، در جست‌وجوی نقدینگی هستند و پول را بر کالاها و اسناد بهادار ترجیح می‌دهند. مصرف کنندگان میل دارند موجودیهای نقدی بیکار صندوق را نزد خود نگاهداری کنند؛ بنگاهها ذخیره تشکیل نمی‌دهند و به سرمایه‌گذاری در تعویض سرمایه نمی‌پردازند؛ بانکها از وام‌دادن اکراه دارند و درخواست واریز مطالبات خود را می نمایند؛ صاحبان اوراق بهادار، اسناد کوتاه‌مدت مطمئن‌تر، به ویژه اسناد دولتی را جایگزین اوراق بهادار بلندمدت و در معرض خطر می سازند.

ـ کاهش تولید، تنزل قیمتها و ازدیاد بیکاری موجب پیش بینیهای بدبینانه می شود و این جریان انقباض فعالیت اقتصادی را شدت می بخشد.

ب) *پایان انقباض*

انقباض ممکن است کم و بیش به درازا بکشد، اما تنزل فعالیت اقتصادی به نقطهٔ پایانی می‌رسد. در واقع، عوامل گوناگون حد یا «*مرز بالا*»یی را بر *انقباض* برقرار می نمایند:

الف) سرمایه گذاری ناخالص در سرمایهٔ ثابت (شامل سرمایه گذاری تعویض) در سراسر دورهٔ انقباض رو به صفر می نهد، اما چنان که قبلا دیده ایم، نمی تواند به زیر صفر سقوط کند. هنگامی که سرمایه‌گذاری ناخالص برابر با صفر است، درآمد از کاهش باز می ایستد. تجمع درآمد ثابت و ذخیرهٔ نقصان‌پذیر کالاهای تجهیزاتی (بر اثر عدم تعویض سرمایه) این نتیجه را می‌دهد که ظرفیت اضافی تولید را به تدریج ازمیان می‌برد و انگیزه‌ای برای ازدیاد مجدد سرمایه‌گذاری به صورت سرمایهٔ ثابت پدید می‌آورد.

این عامل محدودیت انقباض نمی‌تواند تأثیر خود را جز در طول دورهٔ زمانی بس دراز به جای بگذارد؛ در واقع، نابودی ظرفیت اضافی، حتی اگر فرسودگی فیزیکی سرمایه و کهنگی آن نیز مورد نظر قرار گیرد، فراگردی آهسته است.

به علاوه، لازم است بدانیم که در انقباض اقتصادی، در گذشته، به ویژه در ایالات متحده طی سالهای ۱۸۹۶–۱۹۳۹ سرمایه برداری خالص، یعنی کاهش ذخیرهٔ سرمایه را مشاهده نمی کنیم.

بنابراین، بجاست مفهوم «مرز بالای سرمایه گذاری» (که براساس سرمایه گذاری

ناخالص کلی برابر با صفر تعریف شده است) که قبلا بدان اشاره شده است، تعدیل گردد. از سوی دیگر، این «مرز بالا» در بخشهای گوناگون اقتصاد در زمانهای مختلف فرا می‌رسد و این امر زمینهٔ عمل نیروهای محرك انقباض فعالیت اقتصادی را ضعیف‌تر می‌سازد. همچنین شایسته است دو نوع سرمایه‌گذاری مشخص شود: یکی سرمایه‌گذاریهایی که نسبت به تنزل سطح درآمد ملی حساسّ می‌باشد (سرمایه‌گذاری در ذخایر، سرمایه‌گذاری تحت تأثیر پیش‌بینیهای کوتاه مدت) و دیگر سرمایه‌گذاریهایی که این حساسیت را ندارند (سرمایه‌گذاری در نوآوری یا سرمایه‌گذاری در ارتباط با برنامه‌های دراز مدت).

در مرحلهٔ انقباض اقتصادی، این سرمایه‌گذاریهای «حساس» نسبت به تحرکات درآمد هستند که نخست به حد پایین مربوطه می‌رسند، حال آنکه سرمایه‌گذاریهای «غیر حساس» یا «دارای حساسیت کم» نسبت به تحرکات درآمد ملی ادامه می‌یابند و کل سرمایه‌گذاری را تشکیل می‌دهند که در اقتصاد تحقق یافته‌اند. روشن است که اگر اعتمادی که پشتوانه ادامهٔ سرمایه‌گذاریهای «غیر حساس» است لطمه ببیند، این سرمایه‌گذاریها نیز رو به کاهش می‌گذارند تا آنکه سرمایه‌گذاری ناخالص کل برابر با صفر شود.

ب) *تحول مصرف* نیز «مرز بالا» بر انقباض اقتصادی را تشکیل می‌دهد.

ــ از یك سو، به سبب رشد جمعیت، گرایش قرنی تابع مصرف به ترقی در ارتباط با درآمد ملی وجود دارد، چون رشد جمعیت بر شمار مصرف‌کننده می‌افزاید، خرج مصرفی که تابع سطح درآمد نیست (ودر فرمول تابع مصرف با عدد ثابت بیان می‌شود)، در طول زمان میل به افزایش پیدا می‌کند و بدین ترتیب از سقوط فعالیت اقتصادی از یك دور به دور دیگر، در سطح انقباض قبلی جلوگیری می‌نماید.

ــ از سوی دیگر، هنگامی که درآمد قابل تصرف در زمان انقباض ادواری کاهش می‌یابد، خانوارها در مقام دفاع از سطح مصرفی که در جریان جهش قبلی به دست آورده‌اند، بر می‌آیند. پس‌انداز دست می‌خورد. تابع مصرف در دورهٔ گشایش قرینهٔ این تابع در مرحلهٔ انقباض نیست و نسبت مصرف به درآمد قابل تصرف در دورهٔ انقباض بالاتر از دورهٔ جهش اقتصادی است. این واقعیات توضیح می‌دهند که درآمد ملی نمی‌تواند در زمان انقباض از سطحی که در دورهٔ انقباض پیشین به دست آمده است پایین‌تر بیاید.

پ) *نقش آثار قیمتها* غالباً با ایهام مطرح می‌شود و بااین همه درخور یادآوری است.

در اینجا به *اثر پیگو* می‌رسیم که به تأثیر افزایش ارزش واقعی داراییها در نتیجهٔ تنزل قیمتها یا مزدها در تابع مصرف مربوط می‌گردد. اگر مخارج مصرفی به طور اثباتی به ارزش واقعی داراییهای مصرف‌کنندگان وابسته بوده و اگر مزدها و قیمتها کاملا انعطاف‌پذیر باشند، تنزل نامحدود مزدها و قیمتها، مادام که بیکاری وجود دارد، این نتیجه را می‌دهد که بیکاری از میان برود؛ در واقع، تنزل قیمتها و مزدها بر ارزش واقعی داراییهای پولی مصرف‌کنندگان می‌افزاید و در نتیجه موجب ترقی مداوم سطح واقعی مخارج مصرفی می‌شود تا آنکه اشتغال کامل برقرار گردد.

اثر پیگو خود به تنهایی نمی‌تواند موجب بازگشت به اشتغال کامل شود، به این دلیل موجه که به محض آنکه تابع مصرف برای تحریك تولید جدید و اشتغال به قدر کفایت صعودی گردد، قیمتها و مزدها دیگر تنزل نمی‌نمایند؛ در نتیجه، ارزش واقعی سایر داراییها بالا نمی‌رود. پیش‌بینیها بهبود می‌یابد و موجب ترقی قیمتها می‌شود. بنابراین، اثر پیگو، به محض آنکه رونق نمودار گردد، تأثیر خود را از دست می‌دهد و نقش آن جلوگیری از حرکت و سپس توقف انقباض است نه آنکه گشایش اقتصادی را تا اشتغال کامل تأمین کند.

اگر انقباض عمومی قیمتها و مزدها بدون عیب و ایراد نیست، لااقل می‌توان تصور کرد که در بعضی از موارد نوعی انعطاف‌پذیری در *قیمتهای نسبی* و مزدهای نسبی مطلوب و خواستنی است. در واقع، تقلیل قیمتها و هزینه‌ها قادر است بعضی از سرمایه‌گذاریها (ساختمان) و یا برخی از مخارج مصرفی را تحریك کند و در نتیجه اثر مساعد روی خرج کلی به جای بگذارد.

اینهاست «مرزهای بالایی» مختلف که انقباض را محدود می‌سازند و ممکن است تنزل درآمد ملی را متوقف نمایند، اما برای تحریك رونق کفایت نمی‌کنند. با این وصف، پس از آنکه مرحلهٔ واسطهٔ ثبات فرا برسد، احتمال بیشتر می‌رود که تأثیرات مساعد به کار افتد و زمینهٔ مناسب برای جهش تازه را فراهم آورد. در این صورت امکانات رونق جمع شده‌اند و انگیزشهای رونق می‌توانند پدیدار شوند. نوسان جدید تصادفی از نو آغاز می‌گردد.

قسمت دوم ــ تخفیف نوسانات و تنظیم رویدادهای اقتصادی

عواملی که بر تحول تصادفی تسلط دارند و تغییرات تجمعی گشایش و انقباض را در فعالیت اقتصادی ایجاد می‌کنند، بیش و کم متفاوت عمل می‌نمایند.

تخفیف نوسانات اقتصادی که پس از پایان جنگ دوم جهانی مشاهده شده، مربوط است از یك سو به اجرای سیاستهای تنظیم رویدادهای اقتصادی و از سوی دیگر به بعضی از جنبه‌های ساختاری اقتصادهای نوین که تا اندازه‌ای در تثبیت فعالیت اقتصادی مشارکت دارند.

§ ۱. تنظیم رویدادهای اقتصادی:
سیاست رشد متعادل

دولتها به محض پایان جنگ جهانی دوم خواست خود را مبنی بر اجتناب از تجدید بحرانهای اقتصادی در سطح وخامت بحران سال ۱۹۲۹ و بدین منظور اجرای سیاستهای اقتصادی ناظر به تأمین اشتغال کامل اعلام داشتند. اما به زودی معلوم شد که اشتغال کامل به تنهایی هدف سیاست اقتصادی نیست و اشتغال کامل می بایستی در محدودهٔ سیاستی تحقق پذیرد که رشد قوی اقتصاد را در وضع ثبات قیمتهای داخلی و رعایت تعادل پرداختهای خارجی مقدور سازد.

سیاست نوین رشد متعادل بر شماری اصول استوار است:

ـ ضرورت تأمین رشد محصول کلی، با توجه به رشد جمعیت و به ویژه جمعیت فعال، به طوری که سطح زندگی بالا برود؛

ـ ضرورت تنظیم تحول محصول کلی، با حذف گشایشهای اقتصادی که خصلت سفته‌بازی دارند و محو انقباضات سخت در فعالیت اقتصادی؛

ـ ضرورت حفظ سطح بالای اشتغال و در عین حال ایجاد تحرك در نیروی کار و توزیع مجدد آن برحسب بهره‌وری نسبی شاخه‌های گوناگون اقتصاد؛

ـ ضرورت حذف فشارهای تورمی ناشی از تقاضاهای زیاده بالا؛

ـ ضرورت تحقق رشد داخلی متوافق با تعادل تراز پرداختها؛

ـ ضرورت توزیع عادلانهٔ ثمرات رشد.

این گونه سیاستها رشد و نیز اشتغال کامل را به هر قیمت در نظر نمی‌گیرد و موفقیتهای کوتاه‌مدت را که بر اثر عدم رعایت شرایط رشد و ثبات بادوام بعداً با خطر مواجه می‌شوند، جست‌وجو نمی‌کند.

این سیاستها مبتنی بر وسایل کسب خبر و موارد فزایندهٔ مشاهده است. شیوه‌های تحلیل و پیش‌بینی فعالیت اقتصادی، پس از پایان جنگ جهانی دوم، در مقیاس ملی و جهانی به صورتی قابل ملاحظه توسعه یافته‌اند. جداول حسابداری ملی در شکل آینده‌نمای خود پیش‌بینی عدم تعادلها را در موضع خود می‌کنند. تحقیقات آماری دربارهٔ

پیش‌بینیهای رؤسای بنگاه، ارزیابیهای مسئولان مستقیم تولید و سرمایه‌گذاری را در دسترس قرار می‌دهند. تحقیقات آماری دربارهٔ رفتار مصرف‌کنندگان گرایشهای مصرف و پس‌انداز را بهتر می‌شناسانند.

دولت با آگاهی بیشتر روشهای مؤثرتر را به کار می‌بندد. هدف سیاست بودجه‌ای تحدید دامنهٔ مراحل نوسان است: مالیاتها و مخارج عمومی به طرزی موزون شده‌اند که زیادتی یا کمبود مخارج خصوصی مصرف و سرمایه‌گذاری را جبران کنند. سیاست پولی (تغییر نرخ تنزیل، نظارت بر نقدینگیهای بانکها) برای تحریك رونق و کمك به گشایش اقتصادی یا مبارزه با تغییراتی که خصلت سفته‌بازی دارند و گاهی با جهش یا انقباض اقتصادی همراه می‌شوند، به کار می‌رود. سیاست اجتماعی از یك سو به آموزش و پرورش انسانها و تحرك آنها کمك می‌کند و از سوی دیگر هزینه‌های اجتماعی و انسانی تغییر و تبدیل مربوط به رشد را تأمین می‌نمایند.

§ ۲. عوامل ساختاری تثبیت کننده

امروزه، کارآیی هر سیاست در زمینهٔ رویدادهای اقتصادی به یاری بعضی از عوامل ساختاری در اقتصاد به عنوان تثبیت کننده‌ها به کار می‌روند، در صورتی که کمك به ایجاد توقف در فراگردهای تجمعی گشایش و انقباض فعالیت اقتصادی بیشتر شده است.

عوامل ساختاری از این قرارند:

الف) تغییر طرز فکرها که با اطمینان به دخالت مشخص دولت پدید آمده است: عاملان اقتصادی مطمئن هستند که هیچ دولتی نیست که بگذارد فراگرد انقباضی در اقتصاد گسترش یابد؛ و نیز می‌دانند که به رغم نوعی سستی در این زمینه هیچ دولتی در قبال تورم سریع بی‌اعتنا و غیر فعال باقی نمی‌ماند. به این ترتیب، پیش‌بینیهای رؤسای بنگاهها و خانوارها خوشبینانه‌تر و پایدارتر خواهد شد.

ب) رفتار بنگاهها، به ویژه بنگاههای بزرگ، خطرات احتمالی عدم تعادل را تخفیف می‌دهد. ذخایر چون بهتر تصدی بشوند، تغییرات آنها چه در دورهٔ گشایش و چه در مرحلهٔ انقباض اقتصادی تأثیر چندان مهمی به جای نمی‌گذارند. پذیرش برنامه‌های طولانی سرمایه‌گذاری شامل دوره‌های پنج تا ده ساله، تثبیت سرمایه‌گذاری خصوصی را بهتر تحقق می‌بخشد. تأمین مالی از منابع خود، که از وابستگی بنگاه در مقابل بازارهای سرمایه می‌کاهد، در همین جهت عمل می‌کند. سرانجام، بنگاهها می‌کوشند با عرضهٔ تازهٔ محصولات جدید مصرف به وجود بیاورند؛ نتیجهٔ این سیاست افزایش

مخارج پژوهش و تغذیهٔ گشایش با «کار خلاق» عمدی در بخش کالاهای مصرفی است.

پ) انعطاف ناپذیری نسبی قیمتها و درآمدها در اقتصادهای معاصر، انقباض را از پیشروی باز می‌دارد. قدرت اتحادیه‌ها از تنزل عمومی سطح مزدها جلوگیری می کند؛ کاهش درآمدهای کشاورزی بر اثر سیاستهای حمایت از قیمتهای کشاورزی به میزان قابل ملاحظه‌ای محدود شده است؛ «مدیریت» قیمتها از سوی بنگاههای انحصارگر چندقطبی به صورت حفظ قیمتهای صنعتی در برابر تقاضای احتمالا نزولی ارائه می شود. رؤسای واحدهای اقتصادی و مصرف کنندگان این اعتقاد باطنی را دارند که در هر حال قیمتها شدیداً تنزل نخواهند کرد و این امر از خرابی پیش‌بینیها جلوگیری می نماید.

ت) سرانجام، نوسانات ادواری مصرف توسط «تثبیت کننده های خودکار» اقتصاد که نقش آنها تخفیف نوسانات درآمد قابل تصرف افراد است، رو به کاهش می نهد. سه عنصر تثبیت کننده وجود دارد:

- دستگاه تأمین اجتماعی، به ویژه دستگاههای بیمهٔ بیکاری: سهمیهٔ کارفرمایان و مزدبگیران همراه با حجم اشتغال افزایش یا کاهش می‌یابد، حال آنکه مزایای اجتماعی و مدد معاش در مراحل نوسان در جهت عکس یکدیگر تغییر می نمایند. در دورهٔ انقباض، درآمدهای قابل تصرف و در نتیجه مصرف، موقتاً ثابت می‌مانند، زیرا سهمیه‌ها تنزل می کنند، درصورتی که مزایای اجتماعی و مدد معاش ترقی می نمایند؛
- اصول و شیوه های مالیاتهای مستقیم بر درآمد: پرداختهای مالیاتی به ازای نرخ معلوم و تصاعدی، سریع‌تر از درآمدهای افراد به هنگام انقباض رو به کاهش می گذارند و در دورهٔ گشایش اقتصادی بالنسبه سریع‌تر از درآمد افراد افزایش پیدا می کنند. بنابراین، مصرف با ثبات‌تر و پایدارتر از موارد دیگر است.
- پس‌انداز شرکتها (منافع تقسیم نشده): این پس‌انداز، به هنگام جهش اقتصادی میل به ترقی دارد و در دورهٔ انقباض تمایل به کاهش به نسبتی زیادتر از تنزل درآمد کلی دارد و بنابراین، منافع توزیع شده در دورهٔ انقباض نسبتاً کمتر تقلیل می‌یابند و این جریان به تثبیت درآمدهای افراد کمك می نماید.

*

* *

بدون تردید، سیاستهای نوین تنظیم رویدادهای اقتصادی به قدر کفایت توفیق یافته‌اند از بحرانها و دورانهای کاهش تولید، گرایش به تنزل قیمتها و افزایش بیکاری

که در گذشته تحول اقتصادی را بنا نهاده اند، اجتناب نمایند. اما موفقیت آنها تا اندازهٔ زیادی مربوط به گرایشهای مساعد سرمایه‌گذاری بلندمدت با پشتیبانی رشد جمعیت، ترقی فنی و نوآوری بوده است. همچنین، سیاستهای اقتصادی این مزیت را داشته اند که با زیادتی شدت تقاضای کلی و با فشارهای تورمی و نیز در زمینهٔ کمبود این تقاضا و پدیده‌های انقباضی مقابله نمایند.

اما این تصور خطاست که اقتصادهای نوین موفق شده اند کاملا تحول رویدادهای اقتصادی را مهار کنند. عوامل داخلی، علاوه بر عوامل از منشاءِ خارجی، در صورتی که اقتصاد نوین دارای خصوصیات عدم مرکزیت تصمیمات بر پایهٔ فعالیت واحد تولیدی و متأثر از انگیزهٔ سود باشند، می توانند ثبات را با استفاده از سرمایهٔ ثابت و استعمال پول، مورد تهدید قرار دهند. رشد متعادل به شناخت دائماً رو به بهبود طرز کار اقتصاد و کاربرد ابزارهای مناسب سیاست اقتصادی در فرصت مناسب بستگی دارد.

کتابشناسی

Il ne saurait ici être question de donner une bibliographie très ample sur ce sujet, mais d'indiquer quelques ouvrages fondamentaux, dont la lecture préparera une étude ultérieure approfondie des questions rapidement évoquées dans ce chapitre.

G. Haberler, *Prospérité et dépression*, S.D.N., 1943.

Ph. Herzog, Comparaison des périodes d'inflation et de récession de l'économie française entre 1950 et 1965, *Etudes et conjoncture* (I.N.S.E.E.), mars 1967.

L. Stoleru, *L'équilibre et la croissance économique*, Dunod, 1969.

***

D. C. Hague (éd.), *Stability and Progress in the World Economy*, Londres, Macmillan, 1958.

A. H. Hansen, *Business Cycles and National Income*, New York, Norton, 1951.

J. R. Hicks, *The Trade Cycle*, Oxford University Press, 1950.

R. C. O. Matthews, *The Trade Cycle*, Cambridge Economic Handbooks, 1959.

فصل پنجم

خرج ملی در اقتصاد اشتراکی متمرکز

یکی از مسائل اساسی اقتصادی، در یك اقتصاد نامتمرکز عبارت است از روابط میان تولید کلی و خرج کلی و نیز جریانهای محصول و جریانهای خرج. تصمیم گیری برای تولیدکردن، مصرف کردن، سرمایه‌گذاری کردن و پس‌اندازکردن کار عاملان اقتصادی خودمختار است که دولت می‌تواند بر آنها اعمال نفوذ کند، اما بسیار به دشواری قادر است آنها را مجبور سازد. پول یك عنصر آزادی مخصوصاً مهم را در دستگاه داخل می نماید: آقای فرانسوا پرو، کمی پیش کلامی را از داستایوسکی نقل می کرد: «پول چیست؟ آزادی ضرب شده است» و یادآور می شد که: چون نسبت به آزادیی که پول سلب می کند حساس هستیم، آزادیی را که حفظ می کند به دشواری مشاهده می کنیم»[1].

آیا اقتصاد اشتراکی متمرکز از مشکلات اقتصاد غیرمتمرکز به دور می‌ماند؟ آیا روشهای برنامه‌ریزی به اقتصاد اشتراکی متمرکز امکان می‌دهد تا میان عرضه و تقاضای کلی تعادل برقرار سازد و توسعهٔ هماهنگ اقتصاد را به راه اندازد؟ آیا این اقتصاد می‌تواند از خطرات تورم و انقباض که ظاهراً وجه‌مشترك اقتصادهای سرمایه‌داری است، رهایی یابد؟

تجربهٔ شوروی عناصری چند از پاسخ به این پرسشها را می آورد.

قسمت اول ــ موازنهٔ درآمدها و مخارج جمعیت

در جلد اول این کتاب، ما روش موازنه‌ها را در اتحادشوروی بررسی کرده‌ایم:

---

1. F. Perroux, *Cours*, t. III, p. 46.

هدف موازنه‌ها، به نظر مارگولین، اقتصاددان شوروی، تعیین نسبتهای عقلایی است که ضمن تأکید بر شاخه‌های اساسی، تشکیل ذخایر مادی و مالی، رفع تنگناها و کشف و ارائهٔ مازادها وآهنگ بالای توسعهٔ اقتصاد ملی را تأمین می نماید.[۲]

در اینجا، موازنهٔ نیروی کار، موازنهٔ مواد، موازنهٔ درآمدها و مخارج تشخیص داده می شود. از میان موارد اخیر، موازنهٔ درآمدها و مخارج جمعیت جلب توجه می کند که حجم و منشاءِ درآمدهای پولی و نیز ساختار مخارج پولی جمعیت شوروی را پیش بینی می نماید.

موازنهٔ درآمدها و مخارج شامل سه قسمت است:

۱) *درآمدهای پولی* که به دو گروه تجزیه می شود:

الف) پرداختهای واحدهای تولیدی و دوایر خدماتی دولت و تعاونیها:

ــ مزدها؛

ــ درآمدهای پولی که در کلخوزها به دست آمده اند (خواه منظور درآمدهایی باشد که در روزانه کار توزیع شده اند و یا درآمدهای متفرقه‌ای که در آنجا وصول گشته اند)؛

ــ عواید فروش تولید کشاورزی؛

ــ مستمریها و مدد معاشها؛

ــ بورسها؛

ــ پرداختهای نقدی دستگاه مالی (جوایز و بهرهٔ بخت‌آزمایی، بهرهٔ قروض و سپرده‌ها، خسارات بیمه، وامها)؛

ــ درآمدهای پولی متفرقه.

ب) عواید حاصله از فروش کالاها وپرداختهای اجتماعی افراد خصوصی به مردم.

این اقلام اساساً از عواید فروش کالاها در بازار کلخوزی و از درآمدهای پیشه‌وران غیرعضو تعاونی تشکیل شده است.

وصولیهای نقدی (انتقالات مادی و کالاهای نقره ای) برای دستیابی به جمع کل درآمدهای پولی به این دو گروه درآمد افزوده می شود.

۲) *مخارج و پس‌انداز*. در این قسمت از موازنه به صورت زیر تجزیه می شود:

الف) مخارجی که درواحدهای تولیدی ودوایر خدماتی دولت وتعاونیها انجام گرفته است:

2. N.S. Margoline, *Statistiques et études financières*, supplément *Finances comparées*, nos 17-18, 1953, p. 16.

ـ خرید کالاها از خرده فروشی و خوراك در غذاخوریها و رستورانها؛
ـ پرداختی بابت خدمات (مثلا مخارج سینما، تئاتر و سایر نمایشها)؛
ـ مالیاتها و عوارض؛
ـ حق بیمه؛
ـ وجوه پرداختی به سازمانهای اجتماعی و وجوه پرداختی به عنوان سهمیهٔ اجتماعی در تعاونیها؛
ـ واریز قرضها؛
ـ پس‌اندازها: منظور سرمایه‌گذاریهای مردم در صندوقهای پس‌انداز و پشت‌نویسی اوراق قرضهٔ دولتی است، به استثنای احتکار داراییهای نقدینه یا واقعی.

ب) مخارج خرید کالاها از مردم و پرداختی بابت خدمات افراد خصوصی.

این مخارج به ویژه خریدها در بازار کلخوزی را در برمی‌گیرد.

خروج پول مسکوك (انتقالات مادی و کالاهای نقره‌ای) به این دو گروه برای اخذ جمع کل مخارج پولی و پس‌انداز افزوده می‌شود.

۳) *افزایش یا کاهش پول مسکوك در تصرف مردم*: این باقی مانده برای مزدبگیران و دهقانان و شهرنشینان و ساکنان شهرکهای کارگری و روستانشینان تهیه می‌شود.

تهیه و تنظیم موازنه با توجه به گروههای جمعیتی و تقسیمات کشوری به صورت زیر انجام می‌گیرد:

الف) موازنهٔ جمعیت غیر روستایی که منبع اصلی درآمدهای این افراد کارهای غیرکشاورزی است و در شهرها و نقاط روستایی سکونت دارند و از جمعیت روستایی که از طریق کارهای کشاورزی زندگی می‌کنند، متمایز و مشخص هستند.

ب) موازنه برای مجموعهٔ اتحادشوروی و نیز جمهوریهای متحده، سرزمینها و مناطق و شعبات اداری تهیه می‌گردد. در این کار چند مشکل فنی ناشی از نقل و انتقال نقدینهٔ مسکوك (مثلا در صنایع فصلی) بروز می‌کند.

موازنهٔ درآمدها و مخارج جمعیت *کارهای* بسیار مهمی بدین شرح انجام می‌دهد:

۱) تناسب میان تقاضا و عرضهٔ محصولات بازرگانی جزئی را برطبق برنامه برقرار می‌نماید. حجم جزئی فروشی به ازای سطح معین قیمتهای جزئی فروشی و مقدار معین پس‌انداز و میزان معلوم خرج در غیر مورد کالاها، باید پس از کسر پس‌انداز و مخارجی که صرف خرید کالاها نشده است، با درآمدهای پولی مطابقت کند.

مارگولین یادآور می‌گردد که «فقط توافق حجم کلی گردش کالاهای جزئی فروشی در کشورها با میزان درآمدهای پولی مردم که به خرید کالاها تخصیص می‌یابد، کفایت نمی‌کند، بلکه جا دارد نوع کالاهایی که فروخته شده است با خصلت تقاضا تطبیق

کند... مهم این است که دستگاه بازرگانی بر تقاضای مردم نظارت اصولی و سازمان یافته‌ای اعمال کند»[3]. به علاوه مناسبت دارد خصوصیات مصرف هر گروه اجتماعی، تأثیر ترقی سطح درآمد و تغییرات قیمت کالاها روی این مصرف مورد توجه قرار گیرد.

۲)این موازنه برای تعیین قیمتهای جزئی فروشی نشانه‌هایی به دست می‌دهد: برنامه‌ریزان، براساس پیش بینیهای موازنهٔ درآمدها و مخارج می‌توانند «مقیاسهای نوعی کاهش ممکن در قیمتها» را در دورهٔ زمانی برنامه معین نمایند.

همچنین، در حالت کاهش قیمتهای جزئی فروشی، روش موازنه همبستگی ضروری میان تقاضا و مقدار جدید کالاهایی را که بازرگانی جزئی فروخته است، برقرار می‌کند.

۳) موازنه کمك به تهیهٔ برنامهٔ مالی کلی اقتصاد می‌نماید. برنامهٔ مالی دریافتها و مخارج بخش اجتماعی شده و تعاونی، دریافتها و مخارج بودجهٔ دولت، برنامه‌های اعتبار بانك دولت و سایر بانکها را گروه بندی می‌کند.

اکنون، برای بررسی پیوستگی میان موازنهٔ درآمدها و مخارج اهالی از یك سو و برنامهٔ مالی کلی از سوی دیگر مثال زیر را از مارگولین می‌گیریم و می‌آوریم[4]:

فرض می‌کنیم که برنامهٔ مالی کلی به صورت زیر ارائه شود:

(به میلیارد روبل)

دریافتها		مخارج	
۱) دریافتهای مؤسسات اجتماعی شده ازمحل فروش کالاها وخدمات	۴۰۰	۱) پرداخت بابت هزینه‌های تولید و رفت و آمد:	
۲) دریافتها ازاهالی: مالیاتها وپس انداز	۱۵	الف) پرداخت بابت کالاها و خدمات مؤسسات اجتماعی شده	۱۹۰
جمع	۴۱۵	ب) پرداخت به مردم	۱۴۰
		۲) افزایش اموال غیرمنقول و اوراق در گردش و تشکیل ذخایر	۳۵
		۳) هزینه‌های عمومی دولت از قبیل:	
		الف) پرداخت بابت کالاها و خدمات مؤسسات اجتماعی شده	۲۵
		ب) پرداخت به مردم	۲۵
		جمع	۴۱۵

3. *op. cit.*, p. 21.
4. *op. cit.*, p. 28.

درآمدهای پولی جمعیت موافق با مخارج برنامهٔ مالی، ۱۴۰ میلیارد به علاوهٔ ۲۵ میلیارد و مساوی ۱۶۵ میلیارد خواهد بود. از این ۱۶۵ میلیارد، ۱۵ میلیارد با پرداختهای دولت و پس انداز مطابقت می کند؛ ۱۵۰ میلیارد باقی مانده برای خرید کالاها و خدمات در اختیار مصرف کنندگان قرار می گیرد.

اگر برنامهٔ فروش کالاها از طریق بازرگانی جزئی، فروش کالاها و خدمات به ارزش ۱۵۰ میلیارد روبل را برای مردم پیش بینی کند، میان دریافتها و مخارج پولی اهالی تعادل وجود دارد.

با این همه، ممکن است میان دریافتها و مخارج اختلاف بروز نماید. به عنوان مثال، اگر بین دریافتها و مخارج مازادی مشهود گردد، برای ایجاد تعادل میان درآمدهای پولی اهالی و گردش کالاها، وسایل گوناگونی می تواند به کار رود:

الف) اگر سطح قیمتهای جزئی فروشی حفظ شود، می توان تولید کالاهای مصرفی را زیاد کرد یا قسمتی از مقدار کالاهای مصرفی جاری «خارج بازار» را به جزئی فروشی تخصیص داد و یا در هنجارهای مصرف مواد اولیه و سوخت برای تولید و ساختمان سختگیری نمود و بر منابع بازرگانی جزئی از حیث کالا افزود. سرانجام، می توان از اضافه درآمدهای پولی اهالی کم کرد.

ب) وسیلهٔ دیگر عبارت است از ترقی قیمتهای جزئی فروشی، به ویژه از طریق دخل و تصرف در مالیات بر کل فروش.

۴) موازنهٔ درآمدها و مخارج پولی اهالی برای تهیهٔ برنامهٔ صندوق بانك دولت (گوسبانك) به کار می رود.

این برنامه کلیهٔ جریانهای پول مسکوك را نشان می‌دهد و این جریانها میان واحدهای تولیدی و دوایر خدماتی دولت، تعاونیها و اهالی از یك سو و افراد خصوصی به هنگام خرید و فروش کالاها یا خدمات از سوی دیگر برقرار می شود. این برنامه درآمدها و مخارج ناشی از معاملات در بازار کلخوزی را در نظر نمی گیرد.

گوسبانك، با واسطهٔ برنامهٔ صندوق در موازنهٔ پیش بینی درآمدها و مخارج اهالی نظارت دارد. اختلاف مشهود به هنگام اجرای برنامه موارد تخلف از این موازنه را منعکس می کند.

۵) سرانجام، موازنهٔ درآمدها و مخارج برای برنامه‌ریزی مالیاتها و پس انداز اهالی به کار می رود و قرضه های دولت را که ممکن است جمعیت شهری و روستایی و ساکنان سرزمینهای مختلف و مناطق دیگر تعهد و پشت نویسی کنند، معین می نماید.

موازنهٔ درآمدها و مخارج برای همین دورهٔ برنامهٔ کلی اقتصادی تهیه می شود. موازنهٔ سالانه برای حل مسائل برنامه‌ریزی اقتصادی جاری و نظارت بر اجرای تکالیف

برنامه مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع، تحول موازنه به هنگام اجرای برنامه امکان می‌دهد تا کلیهٔ تدابیر به منظور جلوگیری از عدم توافق میان درآمدها و مخارج پولی برنامه‌ریزی شدهٔ اهالی ممانعت به عمل آید. به عنوان مثال، اگر برنامهٔ تولید سبقت گرفته باشد، می‌توان وجوه برنامه‌ای مزدها را افزایش داد. در حالت پیشی بر درآمدهای اهالی، ممکن است اقداماتی در جهت افزایش حجم فروشهای جزئی یا استفادهٔ بسیار وسیع از پس‌انداز به عمل آورد.

بنابراین، موازنهٔ درآمدها و مخارج اهالی به منزلهٔ ابزار اساسی تعادل اقتصاد شوروی به نظر می‌رسد.

آیا این موازنه به نفی کلیهٔ خطرات احتمالی اکتفا می‌کند؟

قسمت دوم ــ خطرات احتمالی تورمی و انقباضی

بررسی تجربهٔ شوروی بسیاری از نویسندگان را به این فکر رهنمون شده است که خطر تورم در اقتصادهای برنامه‌ای واقعیت دارد. برنامه‌ریزی، در صورتی که اشتغال کامل را هدف خود قرار دهد، درست به همین جهت به قول هایك وضعیت «انفجاری» ایجاد می‌کند به ویژه هنگامی که از لحاظ سیاسی تثبیت مزدها یا کاهش سرمایه‌گذاریها دشوار باشد. موقعی که برنامه‌ریزی بخواهد توسعهٔ اقتصادی را تحقق بخشد (مانند اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی)، تمایل به سرمایه‌گذاری افراطی یا سرمایه‌گذاریهای عظیم به خودی خود تورم‌انگیز است.

به علاوه، در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، می‌توان دید که دولت شوروی، در برابر ضرورت ایجاد زمینهٔ مساعد برای انگیزشهای کار و کوشش و عدم‌امکان افزایش قدرت خرید واقعی برای کالاهای مصرفی، با اضافات اسمی قدرت خرید به شکل ترقی مزدها موافقت کرده است. از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۰، مزدها تثبیت شده بود، و تورم دائمی و پیوسته وجه مشخصهٔ دوران‌برنامه‌هاست. این‌تورم پیش از آنکه نتیجهٔ شوم وحتمی صنعتی کردن در حد افراط باشد، ظاهراً هدف سیاست اصولی مبتنی بر ایجاد زمینه برای تقاضای اضافی است تا «بازار فروشندگان» به وجود آورد و افزایش تولید را تحریك کند.

خانم جوآن رابینسون و پیتروایلز[5] به هنگام کنفرانس اقتصادی مسکو در سال

5. Peter Wiles

۱۹۵۲، دربارهٔ این مطلب نکات جالبی را دریافته‌اند؛ وایلز پاسخ پر معنای یك اقتصاددان شوروی را بدین شرح نقل می‌کند: «ما دوست داریم تقاضا را افزون بر عرضه ببینیم، به قسمی که تولید بتواند همیشه افزایش یابد....»[۶]

اما اگر این جنبهٔ خاص تورم در اقتصاد شوروی را در نظر نگیریم، می‌توانیم عوامل ایجادکنندهٔ تورم یا انقباض را در اقتصاد برنامه‌ای از نوع شوروی مشخص کنیم:

الف) تورم به قول اکسنفلت و وان‌دن‌هاگ[۷] ممکن است پولی یا واقعی باشد.

تورم پولی از فزونی مخارج بر ارزش کلی کالاها و خدمات مصرفی نتیجه می‌شود. می‌دانیم که در اتحاد شوروی سوسیالیستی، مخارج سرمایه‌گذاری (از ۲۰ تا ۳۰٪ درآمد ملی از سال ۱۹۲۸)، مخارج نظامی و اجتماعی و فرهنگی که در بودجهٔ دولت پیش‌بینی شده‌اند، در صورتی که تبدیل به اضافه قدرت خرید مصرف‌کنندگان برای کالاهای مصرفی موجود، با توجه به مقدار بسیار محدود اینان بشوند، منشاءِ فشار شدید تورمی هستند.

لازم است موارد زیر را نیز به این شکل فشار تورمی بیفزاییم:

۱) تجاوز برنامه‌های مزدها از حد مقرر بر اثر اضافاتی که رؤسای بنگاه در جست‌وجوی نیروی کار در وضعیت اشتغال کامل اعطا کرده‌اند؛

۲) تجاوز برنامه‌های تولید کالاهای غیرقابل مصرف از میزان مقرر که ناشی از افزایش بهره‌وری نبوده و متضمن ازدیاد درآمد مصرف‌کنندگان است، بدون افزایش متناسب در حجم کالاهای مصرفی.

در این حالت، تفاوت اساسی میان اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد برنامه‌ای این است که در نظام اخیر، تورم در تولید تأثیری ندارد، زیرا حجم و ترکیب تولید توسط برنامه و بدون توجه به تقاضا معین می‌شود. همین طور، کاهش خرج اضافی به وسیلهٔ مالیات یا استقراض در جریان تولید منعکس نخواهد شد. این جدایی میان تقاضا و عرضه، آزادی عمل وسیع‌تری در استفاده از فشار تورمی به عنوان محرك اقتصاد به اقتصاد برنامه‌ای ارزانی می‌دارد.

تورم واقعی از تعیین برنامه‌های تولید (و بر اثر آن توزیع درآمدها) افزون‌تر از امکانات فیزیکی اقتصاد نتیجه می‌شود. در این حالت، اشتباهات از علل متعددی بدین

---

۶. ر.ك. به مقاله‌های جوآن رابینسون، پیتر وایلز و کرنکراس (Cairncross) در:
Soviet Studies, Oct. 1952.

7. A.R. Oxenfeldt and E.Van den Haag, *Quarterly Journal of Economics*, Feb. 1954.

شرح ناشی می‌گردد: عدم امکان تعیین دقیق مقدار عوامل تولید، ضروری برای اجرای طرحهای گوناگون؛ دشواری پیش‌بینی تغییرات نیروی کار در تولید کشاورزی و توسعهٔ فنی؛ دشواری در بهبود پیش از وقت بهره‌وری.

به علاوه، هماهنگی میان برنامه‌ها به معنای هماهنگی خودکار در تولیدات نیست. ممکن است عدم تناسب در سطح بخش به عدم تناسب کلی اضافه شود. مورد اخیر، به سبب پیوستگی برنامه‌های مختلف در درون برنامهٔ عمومی در تمام اقتصاد انعکاس پیدا می‌کند. امکان دارد منابع در یك بخش بر اثر شکست در اجرای برنامهٔ تولید در بخش دیگر بیهوده بمانند و در نتیجه احتکار شوند، زیرا تجاوز برنامهٔ بنگاهها می‌تواند به صورت تغییر بعدی در نسبت عامل ـ محصول ظاهر شود. کرنکراس در این باب یادآور می‌گردد: «هرجا بنگاهها به برنامهٔ انعطاف ناپذیر چسبیده اند، هرچه از قبیل کار، مواد اولیه و حتی محصولات تمام ساخته راکه بتوانند بلااستفاده می‌گذارند... تاریخچهٔ برنامه‌ریزی اقتصادی به صورتی بسیار وسیع همانا تاریخچهٔ تشکیل ذخایر است. این ذخایر جریان و تجدید جریان تقاضا و عرضه را نشان می‌دهد، چنان که فرضاً قیمتها این عمل را در اقتصاد بازار انجام می‌دهند»[۸].

این عدم استفاده از منابع به شکل کاهش بهره‌وری و گسترش بیکاری ناپیدا یا پنهان بروز می‌کند. شاهد مثال یوگسلاوی پس از اصلاحات اقتصادی و استقرار اقتصاد بر پایه‌های جدید عدم مرکزیت و رقابت است. در ماه مارس سال ۱۹۵۳، به دنبال اعادهٔ نظم در بنگاههایی که کارگران به دردنخور خود را اخراج کرده بودند، بیکاری بیش از ۲۰۰۰۰ نفر کارگر نسبت به دو ماه قبل افزایش یافته بود.

مکانیسم قیمتها، که با وجود نقایص میان اشتغال منابع و بهره‌وری ارتباطی ایجاد می‌کند، در اقتصاد برنامه‌ای جای خود را به مکانیسم بسیار سنگین‌تری داده که طرز کار آن ناپیوسته است: تغییرات فقط با برنامه‌ریزی جدید مجموعهٔ دستگاه می‌تواند تحقق بپذیرد.

ب) *انقباض*، اگرچه می‌تواند غریب به نظر آید، خطر احتمالی برای اقتصاد برنامه‌ای نیز هست.

در اقتصاد برنامه‌ای، خواه مصرف کمتر از میزان مورد پیش‌بینی بوده و یا مزدهایی که توزیع گردیده است و یا مخارج سرمایه‌گذاری، در سطحی بسیار نازل معین شده

8. *Soviet Studies,* Oct, 1952, p. 125.

باشند، خرج کلی می‌تواند کمتر از مقدار تولید کلی بشود. در این شرایط، نتایج خرج کلی نامکفی چیست؟ این کمبود نمی‌تواند موجب کاهش تولید و اشتغال گردد، زیرا مقامات برنامه‌ریزی عنصر اخیر را جداگانه تعیین کرده‌اند. اما برعکس، این کمبود می‌تواند باعث تراکم ذخایر شده و بدون ایجاد بیکاری (چنان که در اقتصاد سرمایه‌داری پیش می‌آید) جریان ادامه یابد، زیرا تولید مستقل از عواید فروش معین می‌شود. بنابراین، برنامه‌ریزان برای کاهش نرخ تراکم ذخایر باید مالیاتها یا قیمتها را کم کنند و بر مزدها یا مخارج عمومی بیفزایند.

درکنار این انقباض پولی، در نتیجهٔ تعیین هدفهای برنامه‌ریزی که برای جذب منابع موجود غیرمکفی باشد، ممکن است بیکاری و کاهش واقعی تولید در اقتصاد اشتراکی برنامه‌ای پدید آید. علت اصلی این انقباض واقعی، در رفتار مدیران بنگاههاست که در ارزیابی نیازمندیهای خود و انتقال به مراکز برنامه‌ریزی میل دارند منابع ضروری را بیشتر از حد لازم تخمین بزنند تا بتوانند برنامهٔ بنگاه را در کمال اطمینان وحتی فراتر از آن اجرا کنند.

برلینر[۹]، براساس پرسشنامه‌هایی خطاب به رؤسای مهاجر بنگاههای شوروی، نکات باریك وجالبی را دربارهٔ این رفتار متذکر شده است. یکی ازمهمترین جایزه‌ها در نظام اعطای جوایز به مدیران همانا پیشی برنامه بر هدف موردنظر است: «بنابراین، ضمن تهیهٔ برنامه‌ها، همیشه کوشش می‌شود بیش از نیازمندی اخذ گردد»؛ «گرایش بسیار متداول در مدیریت، تسلیم برنامه‌هایی کمتر از ظرفیت واقعی است»، زیرا «... جوایز متناسب با رابطهٔ تولید واقعی با تولید برنامه‌ای پرداخته می‌شود». «در نتیجه، اصل مسلم در مدیریت حفظ نوعی آزادی عمل به عنوان عامل امنیت است تا برنامه بتواند با کمال سهولت به انجام برسد.»

از این جریان «بیکاری پنهان»، عدم تعادل در هدفهای مختلف تولید و کمیابی نیروی کار نتیجه می‌شود.

بنابراین، در تورم و نیز در انقباض، دو خصوصیت اقتصادهای غیرمتمرکز از نوع سرمایه‌داری را از اقتصادهای متمرکز، نمونهٔ شوروی، مشخص و متمایز می‌سازد:

۱) هیچ گونه فراگرد تجمعی وجود ندارد که بتواند در اقتصاد متمرکز گسترش یابد؛ پیش‌بینیها و نیز رفتار گروهها که در هر مرحله از فراگرد از نو به حرکت در می‌آیند، به هیچ‌وجه نمی‌توانند در این گونه

9. J.S. Berliner, *Quarterly Journal of Economics*, LXVI, p. 342-365.

اقتصادها تأثیر بگذارند.

۲) جنبه‌های پولی و واقعی تورم و انقباض پولی که در اقتصاد غیرمتمرکز در باطن با یکدیگر در ارتباط هستند، در اقتصاد برنامه‌ای از یکدیگر جدا می‌باشند. تورم یا انقباض پولی فقط در بخش مصرفی بروز می‌کند که پول در قلمرو آن به منزلهٔ واسطهٔ مبادلات دخالت می‌نماید. تورم یا انقباض به صورت واقعی در بخش تولیدی هنگامی ظاهر می‌گردد که برنامه‌ها با حجم منابع موجود توافق نداشته باشند. با این همه، تورم واقعی در بخش تولیدی، انعکاس در بخش مصرفی پیدا می‌کند و به دنبال کاهش تولید کالاهای مصرفی تورم پولی را به راه می‌اندازد. همین طور، انقباض واقعی، با ازدیاد تولید همین کالاها موجب انقباض پولی می‌شود.

پ) چنان که دیده ایم، تجربهٔ شوروی گرایش تورمی دائمی را نشان می‌دهد. *مبارزه با تورم* با شیوه‌های گوناگون صورت گرفته است:

۱) سختگیری در نظارت بانك مرکزی بر مزدهایی که بنگاهها توزیع کرده‌اند، به این منظور که از تجاوز برنامه‌های مزدها از پیش‌بینی جلوگیری شود. بدین جهت، فرمان مورخ پانزدهم اوت سال ۱۹۳۹ تجاوز از وجوه مزدهای بنگاهها را تا ۱۰٪ محدود می‌سازد.

۲) توسل به مالیات با توجه به قاعدهٔ زیر: مالیاتهای برنامه‌ای بر هزینهٔ مصرف کنندگان مساوی است با درآمدهای برنامه‌ای مصرف کنندگان، *منهای* هزینهٔ برنامه‌ریزی شدهٔ تولید کالاهای مصرفی به منظور فروش، *منهای* پس‌اندازهای اختیاری شخصی *منهای* منافع توزیع نشدهٔ بنگاههایی که کالاهای مصرفی تولید می‌کنند.

این قاعده، به شرط آنکه برنامه رعایت شود، ثبات را تأمین می‌نماید.

می‌دانیم که مالیات برکل فروش نقش انتقال‌دهندهٔ قدرت خرید را از مصرف کنندگان فردی به دولت ایفا می‌کند. حکومت شوروی به دشواری می‌توانست یك مالیات‌بندی مستقیم گزاف و سنگین بر درآمدها وضع نماید یا یك سیاست مزدها را که از لحاظ روانشناسی قابل توجیه نیست، به مرحلهٔ اجرا بگذارد. بنابراین، مالیات بر فروش برای ایجاد تغییر در قیمتهای فروش محصولات بدون توجه به قیمتهای مایه‌کاری و تمام شده، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳) هنگامی که مالیات‌بندی برای تعادل عرضه با تقاضای کالاهای مصرفی کفایت نکند، استقراض دولت نتایج این روش را تکمیل می‌نماید و برای اقتصاد شوروی «مقداری [جریان] تورم‌زدایی» فراهم می‌آورد.

کتابشناسی

1) Sur la balance des revenus et dépenses de la population en U.R.S.S., il convient de lire l'ouvrage de N. S. Margoline, *La balance des revenus et dépenses monétaires de la population*, dont la traduction a paru dans *Statistiques et études financières*, supplément *Finances comparées*, n^{os} 17-18, 1953.

2) Sur l'inflation et la déflation en U.R.S.S., consulter :

A. R. OXENFELDT and ERNEST VAN DEN HAAG, Unemployment in planned and Capitalist Economics (*Quarterly Journal of Economics*, févr. 1954, p. 43). Cet article a donné lieu à discussion dans la même revue, août 1955, p. 452 et suiv.

Franklyn D. HOLZMAN, *Soviet Taxation. The fiscal and Monetary Problems o- a planned Economy* (notamment le chap. II), Cambridge, Harvard Unif versity Press, 1955.

Naum JASNY, *The Soviet Economy during the Plan Era*, Stanford University Press, 1951.

Conference on Business Cycles, *Cycles in planned economies* (tout particulièrement la contribution d'Abram BERGSON), New York, National Bureau of Economic Research, 1951.

بخش چهارم

فعالیت اقتصادی ملی
و
روابط اقتصادی بین‌المللی

هر ملتی در دنیا ابراز وجود می‌کند. بدون توجه به خواست خودبسندگی که برخی از کشورها ابراز می‌کنند و آرزوی اکثریت بسیار وسیعی از دیگر کشورها به تأسیس یك اقتصاد نسبتاً کامل، مبادلات کالاها، خدمات و سرمایه‌ها میان ملل وجود دارد: تقسیم کار فقط در درون اقتصادها نیست. نیازی نیست که اقتصادها به طور دقیق مکمل یکدیگر باشند تا به مبادله بپردازند. تجربه نشان داده است که کشورهای صنعتی با ساختار همانند بهترین مشتری یکدیگرند.

بنابراین، وابستگی اقتصادی ملتها یك واقعیت است. اکنون لازم است فرضیهٔ «اقتصاد بسته» را که تا به حال بدان پایبند بودیم، رها کنیم و پیوندهای موجود میان فعالیت اقتصادی یك ملت و کشورهای دیگر را در نظر بگیریم.

قصد ما این نیست که تحلیل کاملی از روابط اقتصادی بین‌المللی عرضه بداریم، بلکه می‌خواهیم تحلیلهای اساسی برای درك روابط میان یك کشور و خارجه را فراهم آوریم.

به این ترتیب، سه مجموعه تحلیل ارائه خواهد شد:

— درعنوان نخست نشان می‌دهیم که مشارکت یك ملت در مبادلات بین‌المللی وابسته است به *ساختارهای ملی* که در *تراز پرداختها* انعکاس پیدا می‌کنند؛

— عنوان دوم به *نظریهٔ مبادلات بین‌المللی*، یعنی به توضیح مکانیسمهایی اختصاص می‌یابد که بر روابط یك کشور با خارجه حاکم است.

— *بررسی سیاستهای مربوط به مبادلات بین‌المللی* موضوع عنوان سوم خواهد بود.

کتابشناسی عمومی

1) Principaux ouvrages

R. Barre, *Cours d'économie internationale*, Paris, Les Cours de Droit, 1964.
M. Byé, *Précis de relations économiques internationales*, Paris, Dalloz, 2e éd.
G. Marcy, *Economie internationale*, coll. « Thémis », P.U.F.
M. Moret, *L'échange international (Bilans de la connaissance économique)*, Rivière, 1956.
F. Perroux, *L'Europe sans rivages*, P.U.F., 1954.
J. Weiller, *La balance des paiements*, coll. « Que sais-je ? », P.U.F., 1968.
— *Problèmes d'économie internationale*, P.U.F., 2 vol., 1946 et 1950.
— *L'économie internationale depuis 1950*, P.U.F., 1965.
— Annexe à l'*Histoire de la pensée économique au XXe siècle*, d'Emile James, P.U.F., 1954.



P. T. Ellsworth, *The International Economy*, Macmillan, 4e éd., 1969.
G. Haberler, *The Theory of International Trade*, Londres, Hodge, 1936.
C. P. Kindleberger, *International Economics*, Irwin, 4e éd.
R. A. Mundell, *International Economics*, New York, Macmillan, 1969.
B. Ohlin, *Interregional and International Trade*, Harvard University Press, 1935.
P. A. Samuelson (ed.), *International Economic Relations*, Macmillan, 1969.
J. Vanek, *International Trade*, Irwin, 1962.
J. Viner, *Studies in the Theory of International Trade*, New York, 1937.
— *International Economics*, Glencoe, Illinois, 1951.
Readings in the Theory of International Trade, Blakiston, 1949.

2) Revues spécialisées

Economia Internazionale (Gênes) depuis 1948.
International Monetary Fund, Staff Papers.

3) Documents statistiques et publications internationales

Institut de Recherches économiques et sociales, *Tableaux du Commerce international de 1890 à 1938* (sous la direction de Charles Rist).
Société des Nations, *Le réseau du commerce mondial*, 1942.
— *Industrialisation et commerce extérieur*, 1945.
— *L'expérience monétaire internationale*, 1944.
Rapports annuels de l'Organisation des Nations Unies : sur la situation économique mondiale ; sur la situation économique de l'Europe.
Rapports annuels de la Banque des Règlements internationaux (Bâle).
Rapports annuels de l'Organisation Européenne de Coopération Economique et de l'Union Européenne des Paiements.
O.N.U., *Annuaire statistique du Commerce international* (1955).
Rapports annuels du G.A.T.T. (Genève).
International Monetary Fund, *Balance of Payments yearbook.*

عنوان نخست

ساختارهای ملی
و
تراز پرداختها

شاید غریب و حتی ضد و نقیض به نظر آید که تحلیل روابط اقتصادی بین‌المللی مدتها واقعیت اقتصادی ملت را نادیده انگاشته است. البته، اندیشهٔ اقتصادی از جنبه‌های حقوقی و سیاسی ملت ناآگاه نبود. اما به قول آقای ژان مریگو[1]، آیا ملت «مقوله‌ای از نظریهٔ اقتصادی» نبوده است. مبادلات بین‌المللی در یك چشم‌انداز فردی موردنظر قرار می‌گرفته است.

ادام اسمیت در تعریف واژهٔ ملت که در عنوان اثر مشهور وی به چشم می‌خورد، هیچ‌گونه دشواری احساس نمی‌کند. کنان[2] خاطرنشان می‌سازد که «منظور از ملت در هر زمانِ نامشخص، شمار افرادی است که در این زمان تمام جمعیت یك سرزمین معین و تحت حکومت واحد را تشکیل می‌دهد»[3].

یك بار دیگر عقیدهٔ تورگو را یادآور می‌شویم که «هر کس فراموش کند که دولتهای سیاسی جدا از یکدیگر وجود دارند و به گونه‌های مختلف تشکیل شده‌اند، هرگز مطلبی را از اقتصاد سیاسی نخواهد فهمید».

فن‌ویزر، نزدیك‌تر به ما، نوعی تعصب و جمود فکری را هنگامی نشان می‌دهد که اعلام می‌دارد که عرضه و تقاضای امریکا، انگلیس و آلمان مطرح نبوده، بلکه عرضه‌ها و تقاضاهای امریکاییها، انگلیسیها و آلمانیها پیش‌روست.[4]

این برخورد به هیچ‌وجه قابل دفاع نمی‌باشد و اندیشه (یا قصد) یك جدار جدایی

---

1. Jean Mérigot
2. E. Cannan
3. *Théories de la production et de la répartition,* p. 13.
4. F.Von Wieser, *Theorie des gesellschaftlichen Wirtschaft.*

اکید میان و قایع سیاسی و اعمال اقتصادی را می‌رساند. این امر هر ناظر را نه فقط در محدودهٔ اقتصاد داخلی، بلکه در زندگی بین‌المللی به نفی و انکار راهنمایی می کند و به ویژه، سرانجام، تحلیل اقتصادی را به دو دلیل عقیم می‌سازد:

۱) محو واقعیت اقتصادی ملی، پدیده‌های مهم همبستگی و عوامل ادغام و یکپارچگی ناشی از موجودیت جوامع سیاسی و اقتصادی صاحب ساختار را بیرون از میدان مشاهده می‌گذارد. وانگهی شناخت موجودیت این عوامل بدین معنی نیست که به اشتباه دست یازیم و به ملت جنبهٔ شخصی بدهیم. ماریان، بریتانیا یا ژرمانیا فقط صورتها یا نمادهایی بیش نیستند.

۲) از سوی دیگر نمی‌توان انکار کرد که واقعیت ملی یك عامل تفاوت را در روابط اقتصادی وارد می‌کند که قانون مبادلات بین‌المللی را بر پایهٔ رقابت انحصاری می‌سازد. موافق با نظر ویزر، ما با کمال میل می‌پذیریم که عرضه و تقاضای امریکا، انگلیس و آلمان وجود ندارد. اما این حقیقت را نیز در می‌یابیم که عرضه‌ها و تقاضاهای امریکاییها، انگلیسیها و آلمانیها را نمی‌توان متجانس انگاشت، درست به این علت که امریکایی، انگلیسی و آلمانی هستند؛ یکی از دلایل این است که اشخاص اقتصادی با یکدیگر تفاوت دارند، زیرا به مجموعه‌های سیاسی و اقتصادی متعلق می‌باشند و از اهمیت و قدرت آنها سهم می‌برند. همین طور، محصول برحسب آنکه انگلیسی، امریکایی یا آلمانی است، خدمات جانبی انجام می‌دهد و گاهی در سایر زمینه‌ها نیز مزایای اضافی (مالی یا سیاسی) عرضه می کند و این امر بدان محصول در معاملات بین‌المللی موقعیت ممتاز ارزانی می‌دارد.

همچنین بجاست مطالعهٔ *ساختارهای ملی* را در صدر بررسی روابط اقتصادی بین‌المللی جای دهیم. این ساختارها ترکیب و جهات مبادلات را توضیح می‌دهد و بر طرز کار فعالیت اقتصادی بین‌المللی تسلط دارند. *تراز پرداختها*، از میان اسناد آماری که اطلاعاتی دربارهٔ نوع و مقتضیات اقتصاد یك کشور به دست می‌دهد، برای دورهٔ معین، مشارکت اقتصاد ملی را در حیات اقتصادی بین‌المللی بیان می کند. به این ترتیب رشته ای که تحلیل ما را از فعالیت اقتصادی در محدودهٔ ملت به بررسی فعالیت اقتصادی ملی در حیات اقتصادی بین‌المللی می‌پیوندد، پدیدار می شود.

فصل نخست

ساختارهای ملی
و
مبادلات بین‌المللی

روابط اقتصادی بین‌المللی میان مجموعه‌های اقتصادی پیچیده که ملتها هستند، برقرار می‌شود. در نتیجه، بررسی آنها هم متضمن پژوهش یك مفهوم اقتصادی ملت و هم تجزیه و تحلیل نسبتها و روابطی است که ملتها را مشخص و توصیف می‌نمایند و عناصر قاطع در تعیین مبادلات بین‌المللی هستند. با استقرار در چشم‌انداز روابط اقتصادی بین‌المللی، یعنی ضمن اقدام به یك بررسی نظری و ساختاری ملت با هدف درك عوامل وضع اقتصادی بین‌المللی یك کشور، ما به این اشتغال فکری مضاعف پاسخ می‌گوییم.

قسمت اول ــ مفهوم اقتصادی ملت

عرضه داشتهای ناقص یا اختیاری ملت را می‌توان نزد چند اقتصاددان پیدا کرد.

ملت در دید ریکاردو در ابتدایی‌ترین جنبهٔ خود نمودار می‌گردد و آن فضای جغرافیایی شامل عوامل طبیعی، خاك با حاصلخیزی نابرابر است. به این ترتیب، فعالیت اقتصادی ملت معین می‌شود: کشور پرتغال شراب می‌سازد و انگلستان پارچه می‌بافد.

عرضه‌داشت ملت از زبان استوارت میل و نویسندگان انگلوساکسون در پایان قرن نوزدهم (بستبل[1]،کرنز[2]) پخته‌تر است: ملت منطقه‌ای است که عوامل تولید در درون آن متحرك‌اند، اما این قابلیت تحرك در مرز متوقف می‌شود. عدم‌امکان مطلق برای

---

1. Bastable
2. Cairnes

عبور و مرور عوامل کار و سرمایه از یك ملت به دیگری چندان اهمیت ندارد، بلکه دشواری بس بزرگ این است که عمل رقابت به مزاحمت برمی‌خورد. کرنز بازرگانی بین‌المللی را به منزلهٔ تجارت میان «گروههای غیررقیب»[۳] می‌انگارد.[۴] لازم است تصریح شود که نظریهٔ کلاسیك بازرگانی بین‌المللی بر این فرضیه استوار می‌باشد که ملتها یك عامل، یعنی عامل کار را در تملك دارند، ملتها گروههای کارگری غیررقیب در اقتصاد جهانی هستند.

اُهلین[5]، در اثر مهم خود، *تجارت میان مناطق و تجارت بین‌المللی*، این استنباط را باز می‌گیرد و تعمیم می‌دهد. نظریهٔ بازرگانی بین‌المللی از دیدگاه اهلین به منزلهٔ «بخشی از نظریهٔ عمومی مکان‌یابی است که جنبه‌های فضایی تشکیل قیمتها در آن کاملا مورد نظر قرار می‌گیرد»[۶]؛ نظریهٔ عمومی تشکیل قیمتها یك بازار و چند بازار را در بر دارد. مورد اخیر مشتمل است بر مبادلهٔ بین مناطق و مبادلهٔ بین‌المللی. منطقه و ملت از دید اُهلین در صدر عوامل نسبتاً غیر متحرك قرار دارند. بنابراین، قابلیت تحرك محصولات، جانشین تحرك ناپذیری عوامل است.

یك استنباط کلاسیك دیگر و غالباً مکمل استنباط پیشین این است که ملت «نظام قیمتها»یی کم و بیش در ارتباط با بازارهای همجوار می‌باشد و بر طبق قوانین مقدارگرایی پول از تغییرات طلا تبعیت می‌کند.

عرضه داشتهای ملت این نقص مشترك را دارند که واقعیات سازمان را که مهم‌تر از واقعیات مکان‌یابی است، در نظر نمی‌گیرند. بنابه تعریف فرانسوا پرو، یك ملت مجموعه‌ای از افراد و گروههای تحت حکمیت دولت است که انحصار جبر عمومی را در اختیار دارد. براساس این تعریف، هرگونه روش ماشین‌واری و هرگونه روش ایستایی منتفی است؛ ملت به هیچ‌وجه مجموعهٔ اقتصادی معین نبوده، بلکه تحت تأثیر تصمیمات و انتخابهای گروهها و دولت، مجموعه‌هایی شکل‌پذیر می‌باشد. دراینجا، تحلیل اقتصاددان به تاریخ‌نویس و جغرافیادان می‌پیوندد. لوسین فور، کمی پیش در *زمین و تحول انسانی*[۷] نوشت: «ضروریات زندگی هیچ جا و امکانات همه جا. و انسان،

3. non competing groups
4. Cairnes, *Some leading principles of political economy newly expounded*, 1874.
5. B.Ohlin, *Interregional and International Trade*, 1933.
6. *op. cit.*, 1933, p. VII.
7. Lucien Febvre, *La terre et l'évolution humaine*.

صاحب و فرمانروای امکانات دربارهٔ کاربرد آنها قضاوت می کند. از این پس توسط وارونه‌سازی ضروری، انسان در صف نخست جای می گیرد: و فقط انسان و نه زمین، آثار جوی و شرایط تعیین کنندهٔ مکانها»[8]. و می نویسد: «طبیعت دیگر هیچ چیز کاملی را به انسان ارزانی نداشته و هیچ چیزی از جغرافیا بر سیاست تحمیل نکرده است. فقط و فقط انطباق انسان بر امکانات مطرح می باشد»[9].

بنابراین، ملت در تحلیل اقتصادی به صورتی پیچیده‌تر و غنی‌تر نمودار می گردد:

الف) نخست آنکه ملت مرکز فعالیتهای اقتصادی نامتجانس است:

ـــ از لحاظ نوع: فعالیتهای کشاورزی، صنعتی و بازرگانی و جز اینها؛

ـــ از لحاظ منشاء: برنامه‌های واحدهای انفرادی، واحدها و گروههای بزرگ دولتی؛

ـــ از لحاظ معنی و مفهوم: سرمایه‌داری، ماقبل سرمایه‌داری، و جز اینها.

ـــ از لحاظ نظام: رقابت، انحصار و جز اینها.

ب) دوم آنکه ملت مرکز نیروهایی است که میدان برد یا دایرهٔ نفوذ آنها از فضای جغرافیایی و سیاسی فراتر می‌رود.

پ) سرانجام، ملت به علل زیر مرکز ممتاز همبستگی، «مجمع پیوستگی نهادی» است (فرانسوا پرو):

ـــ علل اقتصادی: وجود حالت ویژهٔ مکمل بودن در درون ملت: جامعهٔ پرداخت ارز ملی؛ سیاست بانك مرکزی و دولت؛

ـــ علل سیاسی: انحصار جبر عمومی به وسیلهٔ دولت اجرا می شود؛ نظم عمومی «وسیله یا موقعیت یك استراتژی ملی» است؛

ـــ علل معنوی: به گفتهٔ مشهور رنان[10]، ملت «یك روح» است.

بنابراین، انکار نمی توان کرد که برای فعالیت اقتصادی بین‌المللی، نتایج خاصی از این پدیده‌ها به دست می‌آید.

قسمت دوم ـــ نفوذ ساختارها در وضع اقتصادی بین‌المللی ملت

بررسی نفوذ ساختارهای اقتصادهای ملی دز مبادلات بین‌المللی می‌تواند بر پایهٔ

8. *op. cit.*, p. 284.
9. *op. cit.*, p. 370.
10. Renan

چند ضابطهٔ اساسی: سطح توسعه، نوع فعالیتهای اقتصادی، سازمان این فعالیتها و قدرت اقتصادی انجام گیرد.

§ ۱. سطح توسعه

ملتها، برحسب حجم تولید و درآمد ملی که عرضه‌ها و تقاضاهای محصولات و خدمات آنها را معین می کنند، وحجم سرمایهٔ ملی که به وضعیت آنها به عنوان بستانکار یا بدهکار بین المللی بستگی دارد، وضعی متفاوت در مبادلات بین المللی پیدا می کنند.

واگمان نتایج اختلافات سطح توسعه را خیلی پیش از توجه دقیق و وسیع به مسئلهٔ اقتصادهای توسعه نیافته نمایان ساخته است. وی در اثر خود، *ساختار و آهنگ فعالیت اقتصادی*[11] ضابطهٔ میزان شدت سرمایه‌داری در یك اقتصاد (یعنی میزان تراکم عوامل تولید در این اقتصاد) را برای تحلیل ساختار اقتصاد جهانی بر می گزیند و انواع مختلف کشورها را از یکدیگر تشخیص می دهد (حدود سال ۱۹۲۵):

- کشورهای غیرسرمایه‌داری (مستعمرات افریقایی استوایی)؛
- کشورهای سرمایه‌داری جدید (کشورهای امریکای لاتین و متصرفات انگلستان)؛
- کشورهای نیمه سرمایه‌داری که بخشهای سرمایه‌داری در کنار بخشهای ضدسرمایه‌داری دیده می شود: هند، افریقای حوزهٔ مدیترانه، اروپای شرقی؛
- کشورهای سرمایه‌داری «رسیده»: اروپای غربی، ایالات متحده، ژاپن.

خصوصیات بازرگانی خارجی این چهارگروه به قرار زیر است:

	کشورهای سرمایه‌داری رسیده	کشورهای نیمه سرمایه‌داری	کشورهای سرمایه‌داری جدید	کشورهای غیر سرمایه‌داری
تراز بازرگانی	اضافه‌واردات	اضافه‌صادرات	اضافه‌صادرات	اضافه‌واردات
واردات محصولات تمام ساخته	متوسط	شدید	بسیارشدید	بسیارشدید
صادرات محصولات تمام ساخته	شدید	ضعیف	بسیارضعیف	بسیارضعیف
اهمیت سرانه	شدید	بسیارضعیف	ضعیف	بسیارضعیف
جمع کل واردات (میلیون فرانك سال ۱۹۱۳)	۱۲۶ میلیارد	۲۱ میلیارد	۱۸میلیارد	۵۰۰میلیون

بررسیهای عمیق جامعهٔ ملل (شبکهٔ بازرگانی جهانی، صنعتی کردن و بازرگانی

11. Wagemann, *Structure et rythme de l'activité économique.*

خارجی) و سپس سازمان ملل متحد، توافق عمومی دربارهٔ تعرفه‌ها و تجارت (گات)[12]، طرز تأثیر سطح توسعه را روی اهمیت و ترکیب مبادلات بین‌المللی کالاها وخدمات و سرمایه‌ها نشان داده است. چهار تبصرهٔ کلی می‌تواند ارائه گردد:

۱) کشورهای توسعه یافته و صنعتی شده، ردهٔ نخست را در واردات و صادرات جهانی در اختیار دارند.

پس از پایان جنگ دوم جهانی میل به تنزل در تناسب بازرگانی بین‌المللی میان مناطق صنعتی و مناطق غیرصنعتی ملاحظه می‌شود.[13]

کاهش اهمیت نسبی مبادلات میان مناطق صنعتی و صنعتی نشده، ناشی از تقلیل نسبی صادرات مناطق صنعتی نشده است؛ توضیح این جریان در یك سلسله عوامل مؤثر بر تقاضای محصولات از مبداءِ مناطق صنعتی نشده می‌باشد:

- افزایش تولید مواد اولیهٔ طبیعی و مواد سوختی در مناطق صنعتی؛
- توسعهٔ تولید مواد اولیهٔ کارخانه‌ای (الیاف مصنوعی، ابریشم مصنوعی، کائوچوی صنعتی، مواد پلاستیك)؛
- کاهش مداوم مقدار مواد اولیه و سوخت مورد نیاز در واحد محصول که در کشورهای صنعتی ساخته شده است.

به علاوه، صنعتی کردن بعضی ازکشورهای نیمه‌صنعتی کنونی دراوقات اخیر (آرژانتین، برزیل، مکزیك، استرالیا، هند، اتحادیهٔ افریقای جنوبی، فنلاند و یوگسلاوی)، موجب تنزل صادرات محصولات اساسی آنها شده است.

۲) کشورهای توسعه یافته عمدتاً مواد اولیه و محصولات غذایی وارد می‌کنند و اساساً محصولات کارخانه‌ای صادر می‌نمایند، لکن کشورهای توسعه نیافته به طور عمده واردکنندهٔ محصولات کارخانه‌ای و صادرکنندهٔ محصولات غذایی و مواداولیه هستند.

۳) فقط کشورهای توسعه یافته از مبادلات خدمات «نامرئی» استفاده می‌برند (کرایه‌های بارکشتی، بیمه‌ها، جهانگردی و جز اینها).

۴) کشورهای توسعه یافته وام‌دهندهٔ سرمایه‌اند و درآمدهای مهمی از منشاءِ سرمایه‌گذاریهای خود در اختیار دارند، حال آنکه کشورهای توسعه نیافته وام‌گیرندهٔ سرمایه و بدهکار بهره و اقساط واریز سالانه و سود تقسیم شده می‌باشند.

سرمایه‌گذاریهای بلندمدت انگلیس، فرانسه و آلمان، پیش از جنگ سال ۱۹۱۴،

---

12. General Agreement on Tariffs and Trade (G.A.T.T.)

۱۳. ر.ك.: بررسیهای سالانهٔ گات (ژنو) دربارهٔ تجارت بین‌المللی.

سه چهارم سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی را تشکیل می‌دهد و از سال ۱۸۷۴ تا ۱۹۱۴ از ۶ میلیارد دلار به ۳۳ میلیارد دلار افزایش می‌یابد. در فاصلهٔ زمانی سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۴، سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی به ۴۴ میلیارد دلار بالا می‌رود.

دورهٔ بین‌دوجنگ‌وسپس‌جنگ‌سالهای۱۹۳۹-۱۹۴۵ وضعیت را عمیقاً تغییر داده‌اند انگلستان و فرانسه ناگزیر بخش بزرگی از سرمایه‌گذاریهای خود را در خارجه تصفیه کرده‌اند، حال آنکه وضع بستانکار ایالات متحده تقویت شده است.

§ ۲. نوع فعالیتهای اقتصادی

اقتصادهای ملی، بدون توجه به سطح توسعه، فعالیتهای گوناگونی دارند. برخی در تولید بعضی از کالاها تخصص پیدا کرده‌اند؛ برعکس، برخی دیگر مجموعهٔ جور و بسیار وسیعی از تولیدات را عرضه می‌کنند. انگلستان، پیش از جنگ سال ۱۹۳۹، به عنوان نمونهٔ اقتصاد صنعتی توسعه یافته بود که کشاورزی را عالماً عامداً قربانی کرده بود. و اما بر خلاف انگلیس، فرانسه در توزیع فعالیتهای کشاورزی و صنعتی متعادل به نظر می‌رسید. ایالات متحده در مقام اقتصاد قاره‌ای می‌خواهد خودبسنده باشد.

با این همه، کلیهٔ ملتهای جدید، بنابر اصطلاحی که بروکار[14] به کار برده است، آرزوی والای «ملت شامل چندچیز» را در نظر دارند. چنین است که اقتصادهای توسعه نیافته و منحصراً صادرکنندهٔ محصولات اساسی یا اولیه(کنف، کائوچو، فلزات غیرآهنی و نفت) بیش از پیش درصددند از نتایج تغییر قیمتهای بین‌المللی این محصولات دوری گزینند ودر امان بمانند، به این ترتیب که به قدر امکان از تخصص گستردهٔ خود بکاهند و به تولید خود تنوع ببخشند. اما این کوشش بستگی به منابع ارضی و زیر زمینی، سرمایه‌های موجود، فراوانی نیروی کار و کیفیت و مهارت آنها دارد و فقط با «اعتقاد به اصالت ارادهٔ اقتصادی» ارتباط پیدا نمی‌کند.

حجم و ترکیب واردات و صادرات کالاها و خدمات و سرمایه‌ها بستگی به نوع فعالیتها دارد.

تجزیه و تحلیل اقتصادی می‌تواند میزان نفوذ نوع فعالیتهای اقتصادی ملی را در مبادلات بین‌المللی، براساس مفاهیم گوناگون ابراز کند:

الف) مفهوم ضریب *وابستگی* ملت به بازرگانی بین‌المللی.

14. L.Brocard

بران[15] خاطر نشان ساخته است که یگانه اندازه کاملا رضایت بخش میزان وابستگی یك اقتصاد در قبال بازرگانی بین المللی، نسبت کالاها و خدمات مصرفی در درون این کشورها و از مبداءِ خارجه است. با این وصف، ضریب وابستگی رامی توان به منزلهٔ نسبت ارزش واردات کالاهای «موردنظر» در کشور که مجدداً صادر نشده باشد، به درآمد ملی خالص تعریف کرد.

این ضریب برای کشورهای ثروتمند، کوچك و تخصص یافته (مثل بلژیك) و نیز کشورهای غنی و وسیع که به صورتی نامناسب توسعه یافته اند (مانند افریقای جنوبی) زیاد است.

ضریب وابستگی برای کشورهایی که ابعاد متوسط و تولیدات متنوع دارند (انگلیس و فرانسه) در حد وسط است. هرقدر درآمد سرانهٔ این کشورها بالاتر باشد، وابستگی آنها بیشتر است.

ضریب وابستگی برای کشورهای ثروتمند، وسیع و با تولیدات متنوع (ایالات متحده) و برای کشورهای فقیر (هند) و البته برای کشورهایی که اقتصاد بسته دارند (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) ضعیف است.

با این همه، نمی توان قبول کرد که توسعهٔ اقتصادی یك کشور با یك وابستگی رشدیابنده در قبال بازرگانی بین المللی همراه است. به عنوان مثال، این حقیقت دریافت می شود که ایالات متحده از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴ به بازرگانی خارجی وابستگی کمتر دارد (رشد صنعت و جمعیت که صادرات محصولات کشاورزی و واردات محصولات کارخانه‌ای را متوقف می سازد) و این بستگی از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ افزایش می یابد (ازدیاد ظرفیت صادرات محصولات صنعتی و افزایش واردات بعضی از مواد اولیه) و پس از سال ۱۹۲۹ ضعیف می شود.

برعکس، ضریب وابستگی ژاپن کاهش پیدا می کند (۳۲٪ در سال ۱۹۰۴؛ ۲۴٪ در سال ۱۹۱۴، ۲۰٪ در سال ۱۹۳۶). ازدیاد صادرات در آغاز قرن بیستم همراه با ورود سرمایه‌های خارجی، توسعهٔ ژاپن را تأمین کرده است.

با این حال، شیوه های نوین تحلیل اقتصادی بازهم دید دقیق تری از روابط میان بخشهای فعالیت ملی و مبادلات بین المللی به دست می دهد. جداول روابط میان صنایع از نوع لئون تیف مبین ضرایب فنی است که اهمیت بخش بین المللی را در داده ها و

15. A.J. Brown, *Applied Economics,* p. 209.

ستده های هر بخش از فعالیت ملی نشان می‌دهد. بنابراین، مجموعهٔ ضرایب ارتباط میان اقتصاد ملی و مبادلات بین المللی را می‌توان جانشین ضرایب کلی وابستگی کرد.

ب) مفهوم *میل به واردات یا به صادرات* نیز می‌تواند برای نمایش رابطهٔ میان واردات و صادرات یك ملت و درآمد کلی آن مورد نظر قرار گیرد.

میل متوسط به واردات نسبت $\frac{\text{واردات}}{\text{درآمدملی}}$ یا $\frac{M}{R}$ نامیده می‌شود.

میل نهایی به واردات $\frac{\Delta M}{\Delta R}$ ازدیاد واردات را بر اثر افزایش درآمد ملی نشان می‌دهد و آثار تغییرات درآمد ملی را در واردات بیان می‌کند.

آقای تسه‌-چون‌-چانگ[16] این دو میل را برای بعضی از کشورها برای فاصلهٔ زمانی ۱۹۲۴-۱۹۳۸ محاسبه کرده است.

میل متوسط به واردات برای کشورهای عمده از این قرار است:

دانمارك	۴۱/۸	فرانسه	۲۲/۰
نروژ	۳۴/۷	ایالات متحده	۱۰/۲
افریقای جنوبی	۲۷	اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی	۲/۶
انگلیس	۲۳/۱		

چانگ در مورد میل نهایی به واردات به نتایج زیر می‌رسد:

الف) *کشورهای صنعتی*		ب) *کشورهای کشاورزی و معدنی*	
ایالات متحده	۰/۰۷	کانادا	۰/۳۰
آلمان	۰/۲۴	استرالیا	۰/۳۵
سویس	۰/۲۹	چکسلواکی	۰/۴۰
انگلیس	۰/۲۹	افریقای جنوبی	۰/۴۳
فرانسه	۰/۳۱	زلاندنو	۰/۴۶
ژاپن	۰/۳۳	دانمارك	۰/۵۴
سوئد	۰/۳۴	اطریش	۰/۷۲

ما این ارقام را فقط به عنوان شاخص می‌آوریم: کوتاهی دورهٔ مرجع و خصوصیات آن، یك ترانهش[17] یا یك برون‌یابی[18] را قابل بحث می‌گرداند. در آینده، هنگامی که استفاده از این ضرایب را در الگوهای انطباق تراز پرداختها بررسی می‌کنیم، دوباره به ارزش درست آنها می‌پردازیم.

16. Tse-Chun-Chang, *Review of Economic Studies,* 1945-1946, n° 34.
17. transposition
18. extrapolation

و اما در باب میل متوسط و میل نهایی به صادرات، اغلب ملاحظه می شود که چون میزان صادرات به تقاضای خارجی وابسته بوده و عنصر اخیر نیز تابع درآمد خارجه است، میلهای متوسط و نهایی به صادرات ملت همان میلهای متوسط و نهایی به واردات از خارجه هستند.

ب) مفاهیم *کشش واردات و صادرات نسبت به قیمتها و به درآمد واردات و صادرات*.[۱۹]

این کششها تغییر نسبی واردات و صادرات را نسبت به تغییر نسبی قیمتها یا درآمد بیان می کنند و دلالت دارند بر اینکه اقتصاد ملی در قلمرو مبادلات خارجی تحت چه شرایطی در برابر تغییرات قیمتها یا درآمد واکنش نشان می‌دهد.

کششهای زیر را می‌توان تشخیص داد:

- کشش تقاضای ملی واردات و تقاضای خارجی صادرات نسبت به قیمتها، توضیح آنکه قیمتها یا برحسب پول ملی و یا پول خارجی معین می شوند؛
- کشش تقاضای ملی واردات نسبت به درآمدملی وکشش تقاضای خارجی صادرات نسبت به درآمد جهانی یا به درآمد کشورهای ثالث که طرف بازرگانی کشور مورد نظر هستند.

بررسیهای گوناگون اقتصادسنجی دربارهٔ این کششهای مختلف انجام گرفته است:

۱) *بررسیهای تسه-چون-چانگ*[۲۰]، که دورهٔ ۱۹۲۴ـ۱۹۳۸ را در بر می گیرد و مدتی دراز سهم علمی بسیار برجسته در این موضوع داشته است.

---

۱۹. دربارهٔ مفهوم کشش نسبت به قیمتها و درآمد رجوع شود به جلد اول این کتاب.

20. «International Comparison of Demand for Imports», *The Review of Economic Studies*, 1945-1946, p. 53-67; «A Statistical Note on World Demand for Imports», *The Review of Economics and Statistics*. 1948, p. 106.

ر.ك. به:

E.Malinvaud, «les élasticités par rapport aux prix dans les échanges internationaux», *Journal de la Société Statistique de Paris*, mai-juin 1950.

جدول زیر نتایج عمده ای را که چانگ به دست آورده است، منعکس می نماید:

کششها نسبت به قیمت و نسبت به درآمد: ۱۹۲۴ - ۱۹۳۸

	کششها نسبت به قیمت (*)		کششها نسبت به درآمد	
	واردات	صادرات(**)	واردات(***)	صادرات(****)
I.ـ *کشورهای صنعتی*				
ایالات متحده	-۰/۹۷	-۰/۴۳	۱/۲۷	۲/۹۱
انگلیس	-۰/۲۸	-۰/۴۰	۱/۱۰	۱/۸۱
آلمان	-۰/۳۷	-۰/۵۸	۱/۲۰	۲/۰۰
فرانسه	-۰/۳۲	-۰/۷۷	۱/۴۶	۱/۲۳
ایتالیا	-۰/۲۷	-۰/۳۱	۰/۹۴	۰/۹۵
سوئد	-۰/۳۷	-۰/۳۶	۱/۷۴	۱/۵۰
II.ـ *کشورهای کشاورزی*				
کانادا	-۱/۳۴	-۰/۳۵	۱/۷۵	۱/۵۲
دانمارك	-۰/۶۳	-۰/۴۵	۲/۲۸	۰/۳۵
استرالیا	-۰/۶۷	-۰/۶۶	۲/۸۰	۰/۲۲
III.ـ *کشورهای معدنی*				
افریقای جنوبی	-۰/۶۴	-۰/۳۱	۲/۳۰	۱/۱۷

(*) کششهایی که نسبت به قیمتهای نسبی محاسبه شده اند (شاخص قیمتهای واردات در ارتباط با هزینهٔ زندگی).

(**) کششهای منفی، زیرا منظور کشش تقاضای خارجی صادرات ملی است.

(***) کشش نسبت به درآمدهای واقعی ملی.

(****) کشش نسبت به درآمد واقعی جهانی.

از جدول بالا چنین بر می آید که کشش واردات نسبت به قیمتها، هر قدر کشورها بیشتر متخصص باشند و واردات آنها را محصولات لازم و ضروری، یعنی محصولات صنعتی دربارهٔ کشورهای توسعه نیافتهٔ تك محصولی و مواد غذایی یا اولیه در مورد کشورهای صنعتی تشکیل بدهند، ضعیف تر است. ایالات متحده به سبب توسعهٔ اقتصادی و تنوع تولید خود کشش نسبتاً شدید نسبت به قیمتها دارد.

هر اندازه کشورها بیشتر صنعتی و متخصص باشند، به سبب رقابت متقابلی که با یکدیگر می نمایند، کشش صادرات نسبت به قیمتها قوی تر است. در مورد کشورهایی که در زمینهٔ صادرات در معرض رقابت کمتر باشند و مواد اولیه یا محصولات کشاورزی را با تخصص اندك فراهم بیاورند، کشش ضعیف است.

محاسبات اقتصادسنجی دربارهٔ کششهای درآمدی، نشان می‌دهند که کششهای واردات برای کشورهای کشاورزی و معدنی که خرید کالاهای مصرفی و تجهیزات آنها شدیداً همراه با سطح فعالیت اقتصادی تغییر می‌پذیرد، قوی بوده و برای کشورهای صنعتی ضعیف است. هر قدر کشورهای صادرکننده صنعتی‌تر و توسعه‌یافته‌تر باشند، کشش صادرات نسبت به درآمد واقعی جهانی قوی‌تر است و هر اندازه کشورهای صادرکننده بیشتر به تقاضای خارجی انعطاف‌ناپذیر روی بیاورند و در بازار نیز مقام مسلط و برتر داشته باشند، این کشش ضعیف‌تر است.

چنان که خواهیم دید، بررسیهای اقتصادسنجی تسه-چون-چانگ مباحثاتی را دربارهٔ انطباق تراز پرداختها برانگیخته است (صفحهٔ).

۲) بررسی هاتکر-میجی[۲۱]. اخیراً هاتکر و میجی ارزیابی تازه‌ای از کششهای تقاضا برای واردات و صادرات شماری از کشورها نسبت به قیمتها و به درآمد، انجام داده‌اند. نتایج زیر بر اساس داده‌های سالانه شامل دورهٔ ۱۹۵۱ـ۱۹۶۶ برای کشورهای عمدهٔ صنعتی به دست آمده است.

کششها نسبت به قیمت و کششها نسبت به درآمد: ۱۹۵۱-۱۹۶۶

	واردات		صادرات	
	کشش درآمدی	کشش قیمتی	کشش درآمدی	کشش قیمتی
ایالات متحده	۱/۵۱	-۰/۵۴	۰/۹۹	-۱/۵۱
انگلیس	۱/۶۶	۰/۲۲	۰/۸۶	-۰/۴۴
آلمان فدرال	۱/۸۰	-۰/۲۴	۲/۰۸	۱/۷۰
ایتالیا	۲/۱۹	-۰/۱۳	۲/۹۵	-۰/۰۳
هلند	۱/۸۹	۰/۲۳	۱/۸۸	-۰/۸۲
فرانسه	۱/۶۶	۰/۱۷	۱/۵۳	-۲/۲۷
بلژیك	۱/۹۴	-۱/۰۲	۱/۸۳	۰/۴۲
سوئد	۱/۴۲	-۰/۷۹	۱/۷۶	۰/۶۷
ژاپن	۱/۲۳	-۰/۷۲	۳/۵۵	-۰/۸۰
کانادا	۱/۲۰	-۱/۴۶	۱/۴۱	-۰/۵۹

این بررسی‌کنندگان عقیده دارند که ارزیابی کششها نسبت به قیمتها برای مقابله با «بدبینی کششها» به قدر کفایت قابل اطمینان نیست. با این وصف، لازم به یادآوری است که جمع کششهای واردات و صادرات نسبت به قیمتها برای شمار مهمی از کشورها بزرگتر از یك و به صورت

21. H.S.Houthakker & S.P.Magee, *The Review of Economics and Statistics*, May 1969.

مطلق شرط ضروری برای تثبیت تراز پرداختهاست.

ملاحظات جالبی در باب کشش نسبت به درآمد می‌توان خاطرنشان ساخت. در مورد اغلب کشورهای صنعتی، تفاوت مهمی میان کشش درآمدی تقاضای واردات و کشش درآمدی تقاضای صادرات وجود ندارد. فقدان تفاوت دربارهٔ کشورهایی که نسبت واردات به محصول ناخالص ملی زیاد است (بلژیك و هلند)، ناشی از این واقعیت است که این کشورها بخش بزرگی از واردات خود را به عنوان «منابع» در صادرات خود مورد استفاده قرار می‌دهند. اما تفاوتهای بسیار جالبی وجود دارد:

ــ کشش درآمدی تقاضای صادرات برای ژاپن تقریباً سه برابر کشش درآمدی تقاضای واردات است. این امر بدین معنی است که اگر درآمد ژاپن سه برابر سریع‌تر از درآمد بقیهٔ دنیا رشد کند (قیمتهای نسبی و نرخهای ارز ثابت می‌مانند)، واردات ژاپن به موازات صادرات تحول پیدا خواهد کرد. به این ترتیب، شاید توجیه شود که ژاپن طی سالهای اخیر توانسته است بدون احساس دشواریهای مزمن تراز پرداختها رشد بسیارسریع و تورم شدید داشته باشد.

ــ در انگلستان، کشش درآمدی تقاضای صادرات نصف کشش درآمدی تقاضای واردات است. بنابراین، انگلستان، اگر بخواهد نرخ ارزخودرا به قیمتهای نسبی ثابت حفظ کند، فقط می‌تواند با سرعتی برابر با نصف سرعت بقیهٔ دنیا در بلندمدت رشد کند. توضیح دشواریی‌که انگلستان برای تراز پرداختهای خود احساس می‌کند شاید در همین زمینه باشد.

ــ در باب ایالات متحده، کشش‌تقاضای واردات نسبت به درآمد یك‌ونیم برابرکشش‌تقاضای صادرات نسبت به درآمد است. در نتیجه، تراز بازرگانی ایالات متحده (به شرط عدم تغییر سایر عناصر) در بلندمدت، به ویژه در برابر ژاپن و کانادا رو به اضمحلال می‌رود، مگر آنکه نرخهای رشد و تورم در این کشورها بالاتر از ایالات متحده باشد.

ارزیابی کششهای تقاضای صادرات نسبت به درآمد برای چند کشور غیرصنعتی آسان‌تر از کشش تقاضای واردات بوده است.

	واردات		صادرات	
	کشش درآمدی	کشش نسبت به قیمت	کشش درآمدی	کشش نسبت به قیمت
هند	۱/۴۳		۰/۵۴	-۰/۲۳
پرتغال	۱/۳۹	-۰/۵۳	۱/۴۱	-۰/۰۷
اسپانیا			۱/۴۷	-۰/۶۵
آرژانتین			۰/۸۷	-۰/۵۵
برزیل			۰/۳۴	-۰/۳۹
شیلی			۰/۹۹	-۰/۰۹
ونزوئلا			۱/۱۲	۰/۸۳
اسرائیل			۴/۰۰	۰/۲۹

ازجدول پیشین چنین استنباط می شود که هند کشش درآمدی تقاضای واردات مشابه با کشورهای توسعه یافته دارد، اما کشش درآمدی تقاضای صادرات برای این کشور ضعیف است. کشش اخیر برای برزیل ضعیف و برای آرژانتین اندکی مساعدتر است و در مورد اسرائیل توضیح روشنی نمی توان داد.

ضرایبی که هم اکنون بررسی شد، بدون توجه به جنبهٔ گاه بحث انگیز یا ناقص طرز تعیین آنها[۲۲]، امکان می دهند تا نفوذ ساختارهای تولید را در مبادلات خارجی یك ملت مجسم سازند. و به این کار نیز می آیند که توجه را به سوی شرایط انطباق تراز پرداختها جلب نمایند.

۳§. سازمان فعالیتهای اقتصادی ملت

مشارکت ملتها در مبادلهٔ بین المللی موافق با کیفیاتی که برحسب سازمان فعالیتهای اقتصادی در درون هر یك از آنها تفاوت پیدا می کند، انجام می گیرد و مهم ترین اعمال سازمانی از اقدام واحدهای بزرگ اقتصادی و دخالت دولت ناشی می شود.

اول) بررسیهای تازه نقش *بنگاههای مسلط* (فرانسوا پرو) و *واحدهای بزرگ در مقیاس* چند کشور (موریس بیه) را در مبادلات بین المللی نمایان ساخته اند.

الف) بنگاههای بزرگ ملی تأثیر قاطعی را که در زمینهٔ حجم و قیمتهای بعضی از محصولات در مبادلات بین المللی دارند، مدیون قدرت و ابعاد خود و پشتیبانی دولت هستند. این بنگاهها مؤسسات رقیب متعلق به سایر ملتها را ناگزیر می سازند تا استراتژی سازش یا همکاری را اختیار کنند. هنگامی که بین بنگاههای بزرگ ملتهای مختلف (کارتلها، اتحادیه های چند ملیتی) مشارکتی برقرار می شود، این امر قانون قوی تر را تحمل می کند.

بهترین مثال دربارهٔ این وضعیت را روش کنونی تعیین و تثبیت قیمت نفت به دست می دهد. گزارش کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای اروپا در ماه مارس سال ۱۹۵۵ این موضوع را تجزیه و تحلیل کرده است. هشت شرکت بزرگ، پنج امریکایی و سه اروپایی، بیشترین سهم از تولید جهانی نفت خام و پالایش و نیز حمل و نقل و توزیع محصولات نفتی را به خود اختصاص داده اند.

قیمتهای فروش نفت خام در جهان مبتنی بر هزینه های نسبتاً زیاد تولید در ایالات متحده (قیمت خلیج مکزیك) است، حال آنکه امروزه مهم ترین منبع تدارکاتی اروپا در خاورمیانه می باشد و ایالات متحده خود نفت را از این منطقه وارد می کند. نفت خام به سبب قیمتهای تمام شدهٔ بسیار پایین خاورمیانه برای اروپا می توانست بسیار ارزان تر به دست آید، به شرط آنکه وابستگی قیمت خاورمیانه

---

۲۲. ر.ك. به:

S.J.Prais, «Econometric Research in International Trade: a Review», *Kyklos*, 1962, p. 560-577.

نسبت به قیمتهای امریکایی از میان می‌رفت.

قیمت محصولات تصفیه شده در اروپای غربی در جهت انطباق با قیمتی است که محصولات حوزهٔ کارائیب بجز در مدیترانهٔ شرقی (قیمت خلیج فارس) به فروش بروند. بنابراین، معاملات براساس برابری واردات انجام می‌گیرد. در نتیجه، این نظام قیمتها، سطح قیمت محصولات تصفیه شده را به صورتی محضاً اختیاری برپایهٔ هزینهٔ واقعی پالایش معین نکرده و تابع وضعیت جغرافیایی منطقه می‌کند و موجب پیدایش ساختار قیمتهای نسبی می‌گردد که با ساختار تقاضای اروپایی (برتری گازوئیل) توافق نداشته، بلکه موافق با ساختار تولید و مصرف در ایالات متحده می‌باشد (برتری بنزین).

پالایش اروپا از مشکلات مالی که معمولا از این ساختار قیمت ناشی می‌شوند، مصون می‌ماند، یا به علت آنکه این کار در دست شرکتهای بزرگ متحد قرار دارد که برای آنها توزیع منافع میان تولید نفت خام و پالایش عمل سادهٔ ثبتهای حسابداری است و یا به این سبب که تصفیه کنندگان مستقل به حساب شرکتهای بزرگ متحد عمل می‌کنند یا استقلال خود را قربانی می‌نمایند، زیرا می‌دانند شرکتهای بزرگ بر اثر منافعی که از نفت خام به دست می‌آورند قادر به اعطای کمك مالی به پالایش بوده و همیشه می‌توانند به قیمتی پایین‌تر از قیمت معمول خود بفروشند.

بنابراین، در حال حاضر، ساختار قیمتهای نفت فقط ارتباط بسیار بعید با شرایط هزینه و تقاضا دارد و اساساً به تصمیمات بنگاههای بین‌المللی مسلط وابسته است.

ب) از سوی دیگر، واحدهای بزرگ ملی دست اندر کار تشکیل امپراتوری وسیع صنعتی *میان سرزمینهایی* هستند که از قوانین و اشارات بازار بین‌المللی برکنار می‌مانند. این واحدهای بزرگ از منابع مالی خود استفاده می‌نمایند و در خارجه (هنگامی که این کشور خارجی با سدهای گمرکی ازخود حمایت می‌کند) شعبه‌ها یا ارتباطاتی به شکل «*کارخانه‌های تعرفه‌ای*»[۲۳] دایر می‌کنند و ادغام عمودی به عمل می‌آورند و به این ترتیب به مبادلات داخلی مبادرت می‌ورزند و در نتیجه برای خود منابع تدارکاتی یا بازارهای فروش جانشین‌پذیری ایجاد می‌نمایند.[۲۴]

این واحدهای بزرگ اقتصادی برای ملتها نیرو و پیشرفت پدید می‌آورند و در عین حال برای ازدیاد ثروت خود بر نیروی قراردادی دولتهای ملی اتکا می‌کنند. درست است که این واحدها به موجودیت ملتهای واقعی از لحاظ اقتصادی گواهی می‌دهند، اما

---

23. Tariff factories

۲۴. موریس بیه بخصوص این «واحدهای بزرگ میان سرزمینها» را بررسی کرده است. به عنوان مثال شرکت یونایتد فروت (United Fruit Company)، و کمپانیهای بزرگ نفتی یا معدنی را یادآور می‌شویم.

این حقیقت را نیز آشکار می نمایند که به قول آقای فرانسوا پرو دیگر ملتها هم از لحاظ اقتصادی «قابل رؤیت» هستند. بهترین دلیل بر این امر وجود ترازهای بازرگانی و انتقالات واحدهای بزرگ خصوصی، مستقر در بعضی از کشورهاست که خودمختاری فعالیت بازرگانی و مالی این واحدها را نسبت به ملتی که در آن استقرار یافته اند، بیان می کنند.

ترازهای کمپانیهای بزرگ معدنی یا نفتی در شیلی، بولیوی و ونزوئلا «خودمختاری مبادلات خارجی اینان» را نشان می‌دهند (موریس بیه).

به علاوه، این حقیقت نیز درك می شود که سیاست ملی ارزگاهی جدایی این بنگاهها را نسبت به اقتصاد ملی تشدید می کند. در شیلی، تبعیض ارزی که نرخ ارز حاکم بر کمپانیهای بزرگ را نسبت به معادن کوچك ملی در سطح ضعیف تر معین کرده (۱۹/۳۷ پزو در مقابل هر دلار ۴۳ پزو) این اثر را داشته است که بنگاههای بزرگ را به خرید محصولات موردنیاز از خارج و از محل منابع ارزی خود ترغیب نماید.

بنابراین، واحدهای بزرگ در کشورهای دیگر «پیش بینیهایی» به عمل می آورند که همچنان تابع مراکز تصمیم‌گیری خارج از این کشورهاست. بنگاههای وابسته (شعبه‌ها) به نوعی به منزلهٔ جسم خارجی در کالبد اقتصاد این کشورها به شمار می‌روند که در آن ادغام نمی‌شوند و نمی‌توانند هیچ نقش محرکی را به کار زنند.

دوم) دخالت دولت عمل سازمان ملی است که در همهٔ اوقات بالاترین نفوذ را در مبادلات بین‌المللی اعمال کرده است.

علاوه بر پشتیبانی پنهانی یا آشکار، رسمی یا نیمه‌رسمی که دولت از واحدهای بزرگ ملی، شرکت کننده در مبادلهٔ بین‌المللی می‌نماید، عمل وی با شدت متغیر شکلهای خاص پیدا می کند. در اینجا، پیش از آنکه در عنوان سوم، مختص سیاستهای اقتصادی در زمینهٔ مبادلات بین المللی، به تفصیل بپردازیم در این مورد اشاراتی به عمل می آوریم.

مظاهر سنتی دخالت دولت سه‌گونه است:

۱) سیاست بازرگانی دولت برپایهٔ برقراری حقوق گمرکی بر واردات یا بر صادرات، جوایز و کمکهای مالی و یا اقدام به محدودیتهای مقداری (سهمیه بندی) ارائه می شود؛

۲) سیاست پولی دولت عبارت است از نفوذ در بازار ارزها توسط دخالت بانك مرکزی یا صندوق تثبیت ارزها و یا تنظیم این بازار توسط برقراری نظارت بر ارزها؛

۳) سیاست پولی دولت که هدف آن دخالت در انتقالات بین‌المللی سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاریهای بلندمدت با راهنمایی سرمایه‌های ملی به سوی بعضی از مصارف و مشاغل یاتبادل وامهای مستقیم بین دولتهاست.

همهٔ این مداخلات جریانهای مبادلات بین‌المللی را در بر می‌گیرد. اما دولت در دو مورد که در دنیای کنونی بسیار مهم است، مسئولیت مستقیم مبادلات خارجی را به عهده دارد:

۱) یکی *بازرگانی جزئی دولت*: بخشی از مبادلات یك کشور با واسطهٔ سازمان عمومی انجام می‌گیرد.[۲۵] در این صورت، معاملات بین‌المللی «مشغلهٔ دولت» می‌شود که بیشتر در حوزهٔ دیپلماسی و زور قرار دارد تا قواعد اقتصادی.

۲) و دیگری *انحصار دولتی بازرگانی خارجی* در اقتصاد اشتراکی برنامه‌ای؛ در این حالت دو وضعیت پدیدار می‌گردد:

- در روابط میان اقتصاد برنامه‌ای و اقتصاد غیر برنامه‌ای، سازمانِ نخست، سازمان دوم را به نظارت عالیه در مبادلات ناگزیر می‌سازد؛
- در روابط میان اقتصادهای برنامه‌ای، دولتی قوی‌تر است که شرایط مبادله را بر اساس سیادت خود معین می‌کند. افشاگریهای یوگسلاوها پس از رنجش از مسکو آشکار نمود که اتحادشوروی مواد اولیه را پایین‌تر از بهای جهانی خریداری می‌کرد و محصولات کارخانه‌ای را بالاتر از این نرخها به فروش می‌رساند.[۲۶]

حجم مبادلات و قیمت معاملات در این دو وضعیت، دیگر به هیچ‌وجه رابطه‌ای با شرایط عرضه و تقاضا ندارد؛ طرح نظری مرجع همان انحصار دوقطبی است که نیروهای قراردادی شرکت‌کنندگان در مبادله با یکدیگر رو در رو قرار می‌گیرند.

به این ترتیب، بررسی این وقایع سازمانی، که تحلیلهای پیشین را دربارهٔ سطح توسعه و نوع فعالیتها تکمیل کرده‌اند ما را به مطالعهٔ ضابطهٔ قدرت اقتصادی یا تسلط رهنمون می‌شوند.

---

۲۵. بازرگانی جزئی دولت به ندرت درمحصولات کارخانه‌ای و بیشتر اوقات دربارهٔ محصولات غذایی و بعضی از مواد اولیه اساسی انجام می‌گیرد.

۲۶. در این مورد، ر. ك. به:

Popovic, *Des rapports économiques entre Etats socialistes.*

§ ۴. قدرت اقتصادی

روابط اقتصادی بین‌المللی همانا روابط میان اقتصادها، با قدرتهای متفاوت، میان اقتصادهای مسلط و اقتصادهای تحت تسلط است و از خصوصیات آنها نفوذهای نامتقارن و نابرگشتنی است که آقای فرانسواپرو با دقت کامل مورد توجه قرار داده است.

ما در گذشته (در جلد اول این کتاب) نظریهٔ عمومی اثر تسلط، نقش این اثر را در اقتصاد داخلی، نفوذ آن را در تاریخ اقتصاد جهانی که دولتهای مختلف در گذار آن هر یك به نوبهٔ خود اقتصاد مسلط بوده‌اند و نقشی را که در حال حاضر ایالات متحدهٔ امریکا ایفا می‌کند، عرضه کرده‌ایم.

در اینجا فقط جنبه‌هایی از این نظریه را دربارهٔ تحلیل مبادلات بین‌المللی در نظر می‌گیریم.

الف) میزان تسلط یك اقتصاد ملی در روابط اقتصادی بین‌المللی براساس نفوذ نامتقارن و نابرگشتنی که بر سایر اقتصادها اعمال می‌کند، معلوم می‌شود. سه دلیل بر این نفوذ وجود دارد.

اول) ابعاد ملت، که میزان کم یا زیاد مشارکت آن را در عرضه و تقاضای جهانی کالاها و خدمات و سرمایه‌ها معین می‌کند. روشن است که این ابعاد نباید به طور کلی منظور شود، بلکه باید مانند مجموعه‌ای از ابعاد نسبی و برتر تلقی گردد؛

دوم) ماهیت کم و بیش استراتژیك فعالیتهایی که ملت انجام می‌دهد، مانند تولید مواد اولیه یا کالاهای اساسی کارخانه، تهیهٔ کالاهای مختلف مکمل (فولاد، نفت)، فعالیت بانکی و غیره؛

سوم) نیروی قراردادی، یا ظرفیت و قدرت مذاکرهٔ ملت، در مبادلهٔ بین‌المللی.

تصور نکنید که اقتصاد مسلط نسبت به بازرگانی خارجی در وضعیت مستقل قرار دارد. در این مورد، دو حالت افراطی ملاحظه می‌شود: یکی اقتصاد خودبسنده که مبادلات با خارجه را به ساده‌ترین صورت تقلیل می‌دهد و درست در وضعیت انزواست، و نه بیشتر؛ و دیگری اقتصاد بسیار وابسته به بازرگانی خارجی: انگلستان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که اصولا به وسیلهٔ نهادهای بازرگانی و مالی خود و باز هم دقیق‌تر، «مرکز تجاری لندن» بر جریانهای مبادلهٔ بین‌المللی مسلط می‌باشد.

اقتصاد مسلط در عرصهٔ بین‌المللی، با این تعریف، نباید با اقتصادهایی به شرح زیر مشتبه شود:

۱) اقتصاد «امپریالیست» به معنایی که مارکسیستها این اصطلاح را به کار می برند. تسلط ناشی از ساختارهای اقتصاد و روابطی است که این اقتصاد را با سایر اقتصادها می پیوندد و نتیجهٔ کارکرد نظام سرمایه‌داری و نیز یك خواست قدرت نیست.[۲۷]

۲) اقتصاد «اشغالگر» یك ناحیه بر اثر جنگ یا کشورگشایی؛

۳) اقتصاد «سرزمین اصلی» در برابر سرزمینهای مستعمره یا وابسته از لحاظ سیاسی. در این حالت، مبادلات با آنچه میان ملت مسلط از حیث اقتصادی و سایر ملل برقرار می شود، بسیار متفاوت می باشد.

۴) اقتصاد خودبسنده که تهاتر و تهدید نظامی را مورد استفاده قرار می‌دهد تا اقتصادهای همجوار را از پا درآورد. چنین است آلمان ناسیونال-سوسیالیست و اروپای بالکان (ضمن بررسی تهاتر در آینده به این نکته باز می‌رسیم).

اما اقتصاد مسلط از لحاظ بین‌المللی لزوماً اقتصاد پیشرو، یعنی آگاه بر مسئولیتهای اقتصادی جهانی و در نتیجه مؤثر و فعال نیست. آقای فرانسوا پرو در *اروپای بی کرانه ها*[۲۸] با مقایسهٔ انگلستان وایالات متحده اهمیت این تمایز و تشخیص را نشان می‌دهد و می نویسد: کشور اخیر «نه توزیع کنندهٔ مجدد فلز و اسعار در مقیاس جهانی است و نه مشوق خود به خودی یك بازرگانی جهان شمول از حیث ساخت جغرافیایی و حتی شاید نه صاحب خردسیاسی که انگلیسیها در سایهٔ آن سازندهٔ اقتصادی شدند که نفوذهای نامتقارن آنها در قرن بیستم با نفوذهای ناشی از رقیب خوشبخت وی در قرن بیستم اختلاف دارند».

ب) کیفیات نفوذ اقتصاد مسلط در روابط اقتصادی بین المللی گوناگون بوده است:

ـ اقتصاد مسلط بر اثر تغییر فعالیت خود موجب تغییر فعالیت سایر ملتها می شود: مثلا تنزل سطح فعالیت و تقلیل درآمد ملی ایالات متحده به سایر اقتصادها سرایت می کند. اقتصاد مسلط «مرکز خودمختار رویدادهای اقتصادی» است.

ـ اقتصاد مسلط از طریق عرضه و تقاضای خود در مبادلات بین‌المللی اثر می گذارد:

تقاضای کالاهایی که از اقتصادهای مسلط می شود، نسبتاً انعطاف ناپذیر است، لکن تقاضای کالا از جانب اقتصاد مسلط نسبتاً دارای کشش می باشد. به علاوه، اقتصاد

27. Michel Moret, «Impérialisme et domination», *Revue d'économie politique*, 1952.

28. F.Perroux, *L'Europe sans rivages.*

مسلط می‌تواند به تقاضایی که از او می‌شود با وامهای مشروط، یعنی وامهایی که استفاده از آنها باید به صورت خرید از سرزمین خود او تحقق پذیرد، جهت بدهد.

ــ اقتصاد مسلط در تعیین محدودهٔ مبادله از طریق تعیین تعرفه‌های گمرکی، نرخهای برابری پول و سرمایه‌گذاریهای بلند مدت دخالت می‌کند.

ــ اقتصاد مسلط می‌تواند ساختارهای اقتصاد بین‌المللی را با مساعدت به‌ایجاد بازارهای جدیدی که برایش سودمند است و تأسیس انواع سازمان در اقتصادهای دیگر که به نظر وی مطلوب آید، تغییر بدهد. (نیازی به تأکید بیشتر ندارد که سیاست اقتصادی ایالات متحده در خاورمیانه، آسیای جنوب شرقی و امریکای لاتین، این شکل اقدام و عمل اقتصاد مسلط را مجسم می‌کند.)

*

* *

سرانجام، تحلیلهایی که گذشت، نشان می‌دهند که ساختارهای ملی چگونه ساختار اقتصاد بین‌المللی را معین می‌کنند. قاعده در اینجا عدم تجانس است: بررسی روابط اقتصادی بین‌المللی، بدون شناخت این روابط بین ملتهایی که به اشکال مختلف توسعه یافته‌اند و تخصص پیدا کرده‌اند و به صورت واقعی یا ظاهری، مسلط یا تحت سلطه سازمان گرفته‌اند، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؛ آیا می‌توان عوامل طبیعی و نیز آثار تصمیمات افراد، گروهها و دولتها را در آن افشا نکرد؟

ساختارهای یك ملت هرگز ابدی نیست و بیشتر اوقات مُهر برخورد و اختلاف میان برنامهٔ گروههای «محافظه‌کار» و گروههای «سوداگر»[29] (به مفهوم پارتو) را برخود دارند. آقای ژان ویلر[30]، جملهٔ بسیار دلنشین «رجحانهای ملی ساختارها» را خاطر-نشان ساخته است. این رجحانها عمق عادات و گاهی آشتی و سازش با روش معمولی و ابتذال را بیان می‌کند. اما تاریخ هر ملت، در بعضی از دوره‌ها شاهد «انقلاب ساختاری» بوده است. این انقلابات سهم بعضی از گروهها و ذوق نوخواهی و نوجویی یا اندیشهٔ پیروز گردانیدن خیر و صلاح آنها را نشان می‌دهد، مانند پذیرش مبادلهٔ آزاد از سوی انگلستان در سال ۱۸۴۶ و قرارداد بازرگانی فرانسه-انگلیس در سال ۱۸۶۰ از نظر فرانسه و سیاست یکپارچگی اروپا پس از سال ۱۹۵۰ در بعضی از کشورهای اروپای غربی.

29. speculator
30. Jean Weiller

همان طور که بررسی ساختارها، برای توضیح بیشتر در تحلیل تعادل بین‌المللی در زمان معین به کار می‌رود، پویایی ساختارهای ملی به منزلهٔ منطق جدلی رجحانهای ساختار و انقلابات ساختار نیز بر تحول مبادلات بین‌المللی در بلندمدت پرتو خواهد افکند.

کتابشناسی

1) SUR LE CONCEPT ÉCONOMIQUE DE NATION

J. MÉRIGOT, La nation dans la pensée économique, *Revue de l'économie contemporaine*, juin-septembre 1950.

F. PERROUX, *L'Europe sans rivages*, p. 281-327.

— *La coexistence pacifique*, Presses Universitaires de France, 1958 (notamment t. II).

2) SUR L'INFLUENCE DES STRUCTURES NATIONALES

Les économistes français ont été, les premiers, à mettre en relief cette influence.

Les *Problèmes d'économie internationale* (t. I et II) de M. Jean WEILLER, reprenant et développant des idées exprimées dans des articles antérieurs à 1939, les travaux de M. F. PERROUX (notamment *Le Plan Marshall et l'Europe nécessaire au monde* ainsi que *L'Europe sans rivages*), les cours de M. Maurice BYÉ déjà cités, insistent sur la liaison des phénomènes de structure et de fonctionnement dans les relations économiques internationales.

On consultera plus particulièrement les articles suivants :

F. PERROUX, Esquisse d'une théorie de l'économie dominante, *Economie appliquée*, avril-septembre 1948.

M. BYÉ, La grande unité interterritoriale dans l'industrie extractive et ses plans, *Cahiers de l'I.S.E.A.*, série F, fasc. 2.

M. BYÉ, La Grande Unité interterritoriale, dans *l'Univers économique et social* (*Encyclopédie française*, t. IX).

J. WEILLER, Structure économique et commerce extérieur, *Revue d'économie politique*, 1935.

— Les préférences nationales de structure et le déséquilibre structurel, *Revue d'économie politique*, 1949.

— Balances commerciales en longue période, *Revue économique*, mai 1951.

On aura enfin profit à lire les ouvrages suivants :

S.D.N., *Industrialisation et commerce extérieur*, 1945, Genève.

A. O. HIRSCHMANN, *National Power and the Structure of foreign trade*, University of California Press, 1945.

G.A.T.T., *L'évolution du commerce international*, Genève (annuel).

فصل دوم

تراز پرداختها

ترازپرداختهای یك کشور سند محاسباتی است که فهرست کلیهٔ معاملات اقتصادی را طی دورهٔ معین (عموماً سال) میان این کشور و خارجه به دست می‌دهد.

حسابداری این معاملات، طی قرنها، به شکلهای گوناگون ارائه شده است.

حسابداری بازرگانی خارجی در دو قرن شانزدهم و هفدهم توسعه می‌یابد. مرکانتیلیستها اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای تراز بازرگانی قائل می‌شوند، این تراز واردات و صادرات کالاها را در بر می‌گیرد. اما برخی از نویسندگان مانند لاك[1] و کانتیون توجه به سایر اقلام مانند کمکهای مالی به خارجه و استقراض را توصیه می‌نمایند.

سپس، تراز بازرگانی فقط قسمتی از فعالیتهای بین‌المللی یك اقتصاد را نشان می‌داد. در این صورت، موضوع تراز درآمدها، تراز حسابها و تراز پرداختها مورد گفت‌وگو قرار گرفت. بی‌فایده است که به جزئیات مباحثات گاه طولانی و بی‌فایده که تعریف این اصطلاحات مطرح می‌سازد، بپردازیم. لازم است مجموعهٔ اصطلاحاتی را که البر افتالیون در اثر خود تحت عنوان *تعادل در روابط اقتصادی بین‌المللی*[2] به کار برده است، در اینجا بیاوریم و به همین اکتفا کنیم.

تراز بازرگانی، به عقیدهٔ این نویسنده، موازنهٔ واردات و صادرات کالاها از مرزهای یك کشور برطبق ثبت در جداول گمرك است.

تراز حسابها جدول مطالبات و دیون بین کشور و خارجه را طی سال معین عرضه

---

1. Lock
2. Albert Aftalion, *L'équilibre dans les relations économiques internationales*.

می‌دارد، به گونه‌ای که تراز، اضافه یا کسری موجود را در پایان دوره نشان می‌دهد. تراز حسابها شامل دو گروه مطالبات و دیون است:

ــ مطالبات و دیون ناشی از مبادلات کالاها و خدمات با خارجه طی سال موردنظر؛

ــ مطالبات و دیونی که از گذشته باقی می‌ماند و باید در تراز سال وارد گردد، درصورتی که معمولا تسویهٔ این اقلام در جریان سال مذکور انتظار می‌رود (درآمد سرمایه‌هایی که در خارجه به کار افتاده اند، پرداخت دیونی که هنوز سر رسید آن در این سال نشده است). این تراز انتقالات طلا و سرمایه‌های جدید را مستثنی می‌دارد.

تراز پرداختها شامل تمام اقلامی است که در تراز حسابها وارد می‌گردد و نیز برحسب مورد یا مصرف مشخص مازاد تراز و یا وسایل جبران کسری تراز حسابها را نشان می‌دهد. در نتیجه هرگونه نقل و انتقال سرمایه و طلا را که دلالت بر وجود ماندهٔ بدهکار یا بستانکار در تراز حسابها دارد و کلیهٔ سرمایه گذاریهای جدید به معنای اعم را در بر می‌گیرد. تراز پرداختها بجز در حالت ناتوانی در پرداخت، همیشه در تعادل است. هنگامی که عجز از تأدیه نباشد، علم بر نحوهٔ استقرار تعادل مقرون به فایده است.

امروزه، معمولا بحث بر سر تراز پرداختها براساس تعریفی است که در آغاز این فصل کرده ایم. کارشناسان جامعهٔ ملل و صندوق بین‌المللی پول در مورد این اصطلاح ایراد گرفته اند و توضیح داده اند که معاملات یا عملیات (مثلا عبور محصولات از مرز) است که ثبت می‌شوند و نه پرداختها؛ به این دلیل عنوان «حسابهای معاملات بین‌المللی» را توصیه نموده اند. این ترکیب هنوز کاربرد وسیع پیدا نکرده است و صندوق بین‌المللی پول همچنان *سالنامهٔ تراز پرداختها*[3] را منتشر می‌کند.

بررسی تراز پرداختها شامل آزمایش سه مطلب است:

ــ در قسمت اول، ترکیب تراز پرداختها را در نمایش کنونی آن تجزیه و تحلیل می‌کنیم؛

ــ در قسمت دوم، روابط میان تراز پرداختها و حسابداری ملی را شرح می‌دهیم؛

ــ در قسمت سوم، پیوند موجود میان تحول تراز پرداختها و رشد اقتصادهای ملی را عرضه می‌داریم.

قسمت اول ــ تعریف و ترکیب تراز پرداختها

هنگام گفت‌وگو از تراز پرداختها، چنان که مچلوپ[4] در زمینهٔ تعیین کمیابی دلار

3. *Balance of Payments Yearbook*
4. F.Machlup, *Economic Journal*, March 1950.

برای یك ملت شرح داده است، گاهی برخی میل دارند مفاهیم گوناگون تراز را که در اینجا تشخیص دقیق آن شایان اهمیت است، یادآور شوند.

۱) *تراز پرداختهای بازار*، تقاضای ارزهای خارجی مورد پیش‌بینی را به ازای نرخ معین ارز در جریان دورهٔ آینده وعرضهٔ واقعی این ارزها را به ازای همان نرخ طی همان دوره در نظر می‌گیرد.

این مفهوم همانا مفهومی به اعتبار آینده است و برای تعریف شرایط تعادل تراز به کار می‌رود.

از این دیدگاه، مثلا، هنگامی کمیابی دلار وجود دارد که تراز بازار نشان بدهد که به ازای نرخ مبادلهٔ موجود میان فرانك و دلار، عرضهٔ مورد انتظار دلار کمتر از تقاضای دلار خواهد بود.

۲) *تراز پرداختهای برنامه*، احتیاج به ارزهای خارجی را برحسب هدف معین و منابع در اختیار ارزی نشان می‌دهد.

از این دیدگاه، هنگامی کمیابی دلار برای فرانسه وجود دارد که در دورهٔ آینده نتواند دلارهای ضروری برای تأمین مالی واردات از مبداءِ منطقهٔ دلار را به منظور اجرای برنامهٔ معین فراهم آورد.

در سال ۱۹۴۹، کشورهای عضو سازمان اروپایی همکاری اقتصادی به این صورت برنامه‌های بلندمدت خود را تهیه و بر این اساس نیازمندیهای دلاری خود را محاسبه کرده بودند. کسری دلار که به دنبال این محاسبات ظاهر گردید به وضعیت بازار ارزها کمتر و به تعیین اهداف برنامه‌ها بیشتر وابسته بود.

۳) *تراز پرداختهای «محاسباتی»*، فهرست معاملاتی است که طی دورهٔ معین واقعاً توسط ساکنان یك مملکت با اهالی کشورهای خارجی انجام گرفته است. این مفهوم را ما به *اعتبار گذشته* در اینجا در نظر می‌گیریم.

در حال حاضر، نمایش تراز پرداختها بنابر روش صندوق بین‌المللی پول صورت می‌پذیرد.

معاملاتی که در تراز پرداختها ثبت می‌شود، می‌تواند در سه گروه با حساب مخصوص تنظیم یابد: حساب کالاها و خدمات، حساب انتقالات یك جانبه، حساب نقل و انتقال سرمایه و سکهٔ طلا.

الف) **حساب کالاها وخدمات**، جریانهای منابع واقعی، از جمله خدمات عوامل تولید را که میان اقتصاد ملی و خارجه انجام شده است، نشان می‌دهد. اقلام عمدهٔ این

حساب دربارهٔ معاملات مرئی (کالاهای بازرگانی) و نامرئی (خدمات) عبارتند از:
۱) کالاهای بازرگانی: صادرات و واردات؛ صادرات براساس تحویل روی کشتی در نقطهٔ بارگیری (فوب)[5] و واردات بر پایهٔ هزینه، بیمه و کرایهٔ باربری کشتی (سیف)[6] تقویم می گردد. صندوق بین المللی پول ارزیابی براساس فوب را برای صادرات و واردات توصیه می کند؛
۲) طلای غیر پولی که هدف معاملات میان افراد مقیم است، به استثنای نهادهای پولی و افراد غیرمقیم؛
۳) خدمات حمل و نقل؛
۴) بیمه ها؛
۵) مسافرت (جهانگردی؛ سفر کار و کسب؛ مسافرتهای اعضای دستگاههای اداری)؛
۶) سایر خدمات، نظیر درآمدهای کار، درآمدهای مالکیت فکری، خدمات متفرقه (هزینه ها، کارمزد بانکها، دلالی و جز اینها)؛
۷) درآمدهای سرمایه که می تواند به درآمد سرمایه گذاریهای مستقیم و به سودهای توزیع نشده و منافع تجزیه بشود؛
۸) عملیات دولتی: در اینجا معاملات نظامی (مخارج حفظ نیروهای ارتش یا دفاع مشترك) و معاملات غیرنظامی (کمك به هزینه های کار سازمانهای بین المللی، بهره های استقراض عمومی).

کلیهٔ معاملاتی که در این گروه گرد آمده اند، خصوصیت مشارکت در تشکیل و کاربرد درآمد ملی را دارند.

ب) *انتقالات یك جانبه یا کمکهای بلاعوض*، پرداختهایی است که بدون هیچ گونه مابازاء برای انتقال منابع واقعی یا حقوق مالی در وجه بقیهٔ دنیا انجام گرفته یا از بقیهٔ دنیا دریافت شده است. هنگامی که انتقال دربارهٔ کالاها و خدمات صورت می گیرد، وصولی در حساب کالاها و خدمات ثبت می شود و مابازاء «پرداخت انتقال جنسی» نامیده می شود. وقتی که انتقال راجع به پول یا حق مالی باشد و در دو کشور موجب تغییری در دارایی یا بدهی گردد، وصولی در حساب سرمایه ثبت می شود و مابازاء «پرداخت انتقال پولی» نام می گیرد.

5. Free on Board (F.O.B.)
6. Cost, Insurance, Freight (C.I.F.) [coût, assurance, fret (C.A.F.)]

انتقالات یك جانبه، یا خصوصی (ارسال حوالهٔ پول از جانب مهاجران به خانواده های خود، هدایا به صورت کالا و پول از طرف سازمانهای مذهبی، علمی و روشنفکری) و یا عمومی (کمك نظامی و غیرنظامی و بخششهای دولتی) است.

صندوق بین المللی پول اصطلاح انتقالات یك جانبه را فقط از سال ۱۹۶۱ به کار می برد. پیش از این تاریخ عنوان عطایا را استعمال می کرده است.

دلیل ایجاد حساب انتقالات یك جانبه را مفهومی توجیه و روشن می کند که موضوع تراز پرداختها براساس آن تعریف می گردد. امروزه عقیده بر این است ــ و به ویژه این فکر صندوق بین المللی پول است ــ که تراز پرداختها باید با حسابداری ملی در ارتباط نزدیك باشد. مثلا اگر ارسال وجوه از سوی مهاجران تجزیه و تحلیل گردد، پی برده می شود که این انتقالات برای کشور مقصد اعتبار به وجود می آورد، لکن درآمد به شمار نمی رود، حال آنکه برای کشور پرداخت کننده نه خرج مصرفی است و نه نوع دیگری از مخارج قطعی. از طرف دیگر، هرگاه انتقالات عمومی را تحلیل نماییم (پرداخت برای ترمیمات، بخششهای دولتی)، در می یابیم که این وجوه انتقال سرمایه نیست که مطالبات یا دیونی را ایجاد کند و یا مطالبات و دیونی را منتفی سازد، بلکه پرداخت قطعی می باشد.

پ) **حساب انتقال سرمایه و طلای پولی.** صندوق بین المللی پول معاملاتی را که تحت این عنوان ثبت می شود به دو گروه بزرگ طبقه بندی و تقسیم کرده است: یکی معاملات بخش غیرپولی و دیگری معاملات بخش پولی.

معاملات سرمایه در بخش غیرپولی مشتمل است بر:

۱) سرمایه گذاریهای خصوصی مستقیم: این گونه سرمایه گذاریها در بنگاههای اقتصادی مقیم کشور معین ولی واقعاً تحت نظارت افراد مقیم کشور دیگر انجام می گیرد: این بنگاهها شعبه یا شاخهٔ تجاری بنگاههای اقتصادی خارجی هستند. نظارت یك بنگاه کشور X توسط افراد غیرمقیم براساس ضوابط زیر ارزیابی می شود: افراد غیرمقیم که بیشتر از ۵۰٪ حق رأی را در مجمع عمومی دارا می باشند و یا ۲۵٪ یا بیشتر حق رأی فقط به یك سهامدار یا به یك گروه متشکل از سهامداران کشور Y تعلق پیدا کند و یا سرانجام افراد مقیم کشور Y در عمل حق نظارت بر فعالیت شرکت را دارند؛

۲) انتقال سرمایه های خصوصی بلندمدت شامل وامهای طولانی تر از یك سال و عملیات اسنادی (سرمایه گذاریهای اسنادی) است؛

۳) انتقال سرمایه‌های خصوصی کوتاه‌مدت (وامها یا قرضه‌های کمتر از یك سال): دیون بازرگانی کوتاه‌مدت و قرض از بانکها در ستون بدهکار و اسکناسهای خارجی، سپرده در بانکهای خارجی، اسناد خصوصی و عمومی خارجی کوتاه مدت، بروات بازرگانی در ستون بستانکار است؛

۴) معاملات سرمایه‌ای بخش عمومی، یعنی کلیهٔ نهادهای عمومی، به استثنای واحدهای اقتصادی عمومی وابسته به بخش خصوصی و نهادهای پولی در درون بخش پولی: وامها و قروض عمومی؛ بازپرداخت وامهای عمومی؛ معاملات با سازمانهای غیرپولی بین‌المللی.

معاملات سرمایه‌ای بخش *پولی*، به ویژه، شایان توجه است، زیرا تغییر دارایی و بدهی نهادهای متعلق به این بخش، نقش اساسی در تصفیهٔ معاملات بین‌المللی ایفا می‌کند. نهادهای زیر را می‌توان تشخیص داد:

ـ نهادهای پولی خصوصی: بانکهای سپرده و نهادهای مالی مشابه؛

ـ نهادهای پولی مرکزی که در بسیاری از موارد به صورت عمومی است: بانك مرکزی، صندوق تثبیت ارز که مقامات پولی‌کشور را تشکیل می‌دهند، ذخایر طلا و ارزهای خارجی را در اختیار دارند و در بازار ارز دخالت می‌کنند و برای بانکهای سپرده پول قانونی یا پول اندوخته منتشر می‌سازند.

بستانکاری و بدهکاری در برابر خارجه برای این دو گروه نهاد تحت عناوین زیر معین شده است:

ـ مطالبات از صندوق بین‌المللی پول (مشارکت به صورت طلا و پول ملی در صندوق) و دیون در برابر صندوق برحسب پول ملی؛ این عنوان فقط برای نهادهای پولی مرکزی وجود دارد؛

ـ داراییهای قابل انتقال (مانند اسناد خزانه و اوراق بهاداری که دولت نشر کرده است)؛

ـ سپرده‌ها؛

ـ وامها؛

ـ طلای مسکوك که به عنوان طلای خالص و برای هدفهای پولی در اختیار نهادهای پولی است.

طبقه‌بندی انتقال سرمایه که هم اکنون ارائه گردید، تمایز سنتی میان انتقال سرمایه‌های کوتاه‌مدت و انتقال سرمایه‌های بلند مدت را در نظر نمی‌گیرد. با این همه،

این تمایز نه بی فایده است و نه کهنه و باطل و در درون ترتیب فوق الذکر برای معاملات بخش خصوصی غیر پولی روی سرمایه استفاده شده است. این تمایز در نمایش کنونی تراز پرداختهای فرانسه از نو ملاحظه می‌شود و با این وصف برای بخش نهادهای پولی، اساسی تلقی نگردیده است، زیرا چنان که صندوق بین‌المللی پول تذکر می‌دهد، «اغلب داراییها و بدهیهای بین‌المللی نهادهای پولی، بدون توجه به سررسید قطعی آنها، نقدینه است».

اطلاعاتی که هم اکنون سه حساب مورد بررسی قرار داده‌اند (کالاها و خدمات؛ انتقالات؛ سرمایه و سکه‌های طلا) «داده‌های اساسی» دربارهٔ روابط اقتصادی یك کشور با خارجه را در بر می‌گیرند.

اگر بخواهیم مسائل اقتصادی را که این روابط مطرح می‌سازند روشن نماییم، این داده‌ها را باید تجزیه و تحلیل کنیم.

تراز پرداختها به عنوان «سند محاسباتی» همیشه در تعادل است؛ بدهیها برابر با داراییها و دریافتهای کل مساوی با خرج کل می‌باشد. در بعضی از موارد، یك ردیف «اشتباهات و از قلم افتادگیها» برای تأمین این تساوی محاسباتی به کار می‌رود. ممکن است تقویمهای نادرست از معاملات یا معاملات ثبت نشده در آن وجود داشته باشد.

با این همه، تعادل محاسباتی بدین معنی نیست و تضمین نیز نمی‌کند که تعادل اقتصادی تراز پرداختها به دست آید. نکتهٔ بسیار مهم تعیین این است که چگونه تعادل محاسباتی تأمین شده است. بنابراین، جا دارد حسابهای مختلف تراز پرداختها بررسی شود، مانده‌های مخصوص آنها، روابط میان این مانده‌ها و کیفیات غایی تصفیهٔ معاملات بین‌المللی کشور را نمودار می‌کند.

تحلیل تراز محاسباتی می‌تواند از دیدگاههای گوناگون انجام گیرد:

الف) دیدگاه نخست همانا *تعادل عملیات جاری* یا پرداختهای جاری است.

در اینجا، ماندهٔ جبری تراز بازرگانی (واردات و صادرات کالاهای بازرگانی)، تراز خدمات، تراز درآمدهای سرمایه‌گذاریها و تراز انتقالات یك جانبه ملاحظه می‌شود. اگر این مانده بدهکار باشد، تحقیق می‌شود چگونه تصفیه گردیده است. وسایل تصفیه بدین شرح است:

ــ عملیات سرمایه‌ای (سرمایه‌گذاریها و اعتبارات بلندمدت و کوتاه‌مدت)؛

ــ کمك ویژهٔ خارجی؛

ــ کاهش داراییهای ارزی و احتمالا ذخایر طلای کشور.

اگر این مانده بستانکار باشد، تحقیق می‌شود به چه مصرفی از موارد زیر رسیده است:

ـ عملیات سرمایه‌ای (سرمایه‌گذاریها و وامهای اعطایی به خارجه)؛
ـ کمك ویژه اعطایی به کشورهای کسری‌دار خارجی؛
ـ افزایش داراییهای ارزی و طلای کشور.

روش تحلیل بالا از این جهت جالب است که تأثیر عناصر وابسته به تشکیل درآمد ملی و مصرف آن را در تعادل خارجی ملت نمایان می‌کند.

ب) نکتهٔ دوم همانا *تعادل تراز پایه* است.

تراز پایه جمع جبری ماندهٔ عملیات روی کالاها و خدمات و ماندهٔ انتقالات سرمایه‌های درازمدت است.

انتقالات سرمایه‌های کوتاه‌مدت در تعیین تراز پایه منظور نمی‌شود.

اقلام موردنظر فقط معاملات جاری و معاملات سرمایه‌ای است که در تعادل خارجی ملت مؤثر می‌باشد.

پ) نکتهٔ سوم نیز تغییر *اندوخته‌های بین‌المللی* کشور است (داراییهای ارزی خارجی و طلا).

اضافه یا کسری از طریق حساب کالاها و خدمات و حساب انتقالات و حساب نقل و انتقال سرمایه‌های خصوصی به دست می‌آید.

سپس نقل و انتقال سرمایه‌های استثنائی (وامها یا قروض رسمی، کمك خارجی) و نقل و انتقال پولی (انتقال داراییهای نقدینه، اسعار و سکه‌های طلا) که ماندهٔ تراز را تصفیه می‌نمایند، ارائه می‌گردد. به این ترتیب می‌توان پی برد که آیا اندوخته‌های طلا و ارزی کشور کاهش یا افزایش یافته است.

در حال حاضر، تحلیل وضعیت تراز پرداختهای ایالات متحده از دو دید به عمل می‌آید:

ـ از یك سو، ماندهٔ تراز بر پایهٔ نقدینگیها محاسبه می‌شود و آن مساوی با میزان تغییرات در تعهدات نقدینه در برابر صاحبان خارجی و رسمی دلار، سایر صاحبان خارجی (افراد خصوصی صاحب دلار) و تغییرات اندوخته‌های رسمی (طلا، ارزهای قابل تبدیل و شمش طلای ایالات متحده در صندوق بین‌المللی پول) است.
ـ از سوی دیگر، ماندهٔ تراز بر پایهٔ معاملات رسمی (یا تصفیه‌های رسمی) محاسبه می‌شود و آن برابر است با میزان تغییر در تعهدات نقدینه در برابر صاحبان رسمی و

خارجی دلار و با مقدار تغییرات در اندوخته‌های رسمی. این محاسبهٔ دوم داراییهای دلاری متعلق به عاملان خصوصی را در نظر نمی‌گیرد.

قسمت دوم ــ تراز پرداختها وحسابداری ملی

حسابداری ملی یك کشور نمی‌تواند جنبه‌های بین‌المللی فعالیت اقتصادی این کشور را چه از دید سرمایهٔ ملی و چه از نظر درآمد ملی نادیده بگیرد.

۱) *سرمایهٔ ملی* یك کشور، نه فقط شامل کالاهای موجود در سرزمین آن، بلکه آنها نیز هست که در خارجه جای دارند و درآمدهایی را برای این کشور فراهم می‌آورند.

برعکس، یك کشور می‌تواند تعهداتی در قبال خارجه داشته باشد و در نتیجه باید درآمدهایی از بابت سرمایه‌های واقع در کشور و متعلق به خارجی به خارجه بپردازد.

بنابراین، سرمایهٔ ملی مشتمل است بر:

ــ سرمایهٔ کل موجود در خود کشور؛

ــ به علاوهٔ سرمایهٔ واقع در خارجه ولی متعلق به ملت؛

ــ منهای سرمایهٔ واقع در کشور اما متعلق به خارجیان.

یك کشور می‌تواند وضعیت «دیون» و «داراییهای» بین‌المللی خود را به منظور ارائهٔ موقعیت بستانکار یا بدهکار خود نسبت به خارجه در بلندمدت معین کند.

یك کشور طلبکار، سرمایهٔ ملی بیشتری از ارزش کالاهای سرمایه‌ای مورد استفاده در فعالیت اقتصادی داخلی (داراییها در خارجه) دارد و لازم است درآمدهای خالصی را که باید به خارجه بپردازد از درآمدهای این فعالیت کسر گذارد.

۲) اکنون ببینیم از دیدگاه نظری، چگونه روابط اقتصادی بین‌المللی با *درآمد ملی* ارتباط پیدا می‌کند.[۷]

هرگاه در دیدگاه درآمد قرار بگیریم، برای ملت بستانکار چنین خواهیم داشت:

	مزدها		محصول خالص ملی
درآمد ملی =	+	=	
	بهره‌ها		به علاوهٔ درآمدهای خالص پرداختی توسط خارجه
	+		
	منافع		

۷. در اینجا ارائهٔ جان ریچارد هیکس را در *The Social Framework* صفحهٔ ۱۲۲ و ادامهٔ آن دنبال می‌کنیم.

در مورد ملت بدهکار بجاست درآمدهای خالص پرداختی به خارجه را از محصول خالص ملی کسر کنیم.

اگر از دیدگاه خرج بنگریم، برای ملت طلبکار چنین خواهیم داشت:

مصرف=درآمد ملی
به علاوهٔ
مصرف کالاهای داخلی = پس‌انداز
به علاوهٔ
مصرف کالاهای وارداتی
به علاوهٔ
سرمایه‌گذاری خالص داخلی
به علاوهٔ
سرمایه‌گذاری در کالاهای وارداتی
به علاوهٔ
سرمایه‌گذاری در خارجه

چون محصول خالص ملی مشتمل است بر:
محصول مصرفی،
محصول سرمایه‌گذاری شده و
محصول صادر شده،

پس می‌توانیم بنویسیم:

<table><tr><td>مصرف کالاهای وارداتی
به علاوهٔ
سرمایه‌گذاری خالص در کالاهای وارداتی
به علاوه
سرمایه‌گذاری خالص در خارجه</td><td>=</td><td>محصول صادرشده
به علاوهٔ
درآمدهای خالص پرداختی توسط خارجه</td></tr></table>

همچنین، با افزودن کالاهای تجهیزاتی موجود در آغاز دوره و صادر شده طی دوره به محصول صادر شدهٔ دوره، می‌توانیم بنویسیم:

<table><tr><td>واردات
به علاوهٔ
سرمایه‌گذاری خالص در خارجه</td><td>=</td><td>صادرات
به علاوهٔ
درآمدهای خالص پرداختی توسط خارجه</td></tr></table>

در مورد کشور بدهکار و وام‌گیرنده از خارجه چنین خواهیم داشت:

<table><tr><td>واردات
به علاوهٔ
خالص بهره‌های پرداختی به خارجه</td><td>=</td><td>صادرات
به علاوهٔ
خالص استقراض از خارجه</td></tr></table>

در هر مورد، تساوی محاسباتی میان پرداختهایی که به خارجه به عمل آمده و پرداختهایی که خارجه انجام داده است، پدیدار می‌شود.

هرگاه منظور از واردات و صادرات نه فقط انتقال کالاهای بازرگانی، بلکه خدمات، معاملات مرئی و غیرمرئی با خارجه نیز باشد، عناصری که قبلا در تراز پرداختهای جاری و تراز عملیات سرمایه‌ای بررسی شده است، در این معاملات از نو ملاحظه می‌شود.

۳) *حسابداری ملی فرانسه*، در یك *حساب خارجه* عملیاتی را که عاملان داخلی با عاملان خارج از مملکت انجام داده اند، نشان می‌دهد. این حساب خارجه به حساب عاملان موردنظر حسابداری تعلق دارد.

با این وصفِ، حساب خارجه، در صورتی که مجموعهٔ فعالیت یك گروه عاملان را شرح ندهد، بلکه فقط عملیات ایجاد ارتباط میان عاملان خارجی و عاملان داخلی را در نظر بگیرد، با سایر حسابهای عاملان تفاوت دارد. در اینجا تقسیم به حسابهای فرعی معنی نخواهد داشت؛ اما عملیات، به عملیات جاری و مالی تجزیه می‌شود به قسمی که این حساب به ماندهٔ مطالبات و دیون سایر عاملان وابسته گردد.

حساب خارجه بازهم به «خارجی» و «کشورهای آن سوی دریا» تقسیم می‌شود.

حساب عملیات جاری موارد زیر را عرضه می‌دارد:[۸]

۱) در قسمت منابع:

- واردات کالاها و خدمات فرانسه، براساس «سیف»، یعنی شامل خدمات حمل و نقلها و بیمه‌هاست. به طور کلی، چون تراز پرداختها به قیمت «فوب» ثبت می‌شود، واردات خدمات در حساب خارجه ملحوظ نگردیده و فقط یك رقم «ماندهٔ استفاده از خدمات» در قسمت مصارف به اضافهٔ صادرات وارد شده است.
- سایر معاملات جاری (بهره‌ها، منافع توزیع شده و پرداختی به خارجه، بیمه‌ها؛ مخارج و دریافتهای خانوارها از خارجه، دستگاههای اداری و نهادهای مالی و جز اینها).

۲) در قسمت مصارف:

- صادرات فرانسه به خارج و کشورهای آن سوی دریا که پس از عبور محصولات از

۸. لازم به یادآوری دقیق است که مفهوم مصارف و منابع باید نسبت به بقیهٔ دنیا درك شود. این حساب از دیدگاه خارجه به منزلهٔ «حساب اشخاص ثالث» در نظر گرفته شده است.

مرز به ثبت می‌رسند و نه موقعی که واقعاً تصفیهٔ حساب به عمل آمده است (چنان که مورد تراز پرداختهاست)؛

ــ ماندهٔ موارد استفاده از خدمات (خرید و فروش خدمات وابسته به حمل و نقلهای مختلف و ارتباطات و مخابرات؛ هزینه‌های تبلیغات؛ هزینه‌های بانکی)؛

ــ سایر معاملات جاری.

حساب عملیات جاری مانده‌ای را نشان می‌دهد و آن نیاز به تأمین مالی از خارجه است که در قسمت منابع قید می‌گردد و یا ظرفیت تأمین مالی از خارجه است که در قسمت مصارف ثبت می‌شود.

حساب مالی موارد زیر را عرضه می‌دارد:

ــ خالص تغییرات دارایی: وام خارجه به فرانسه منهای وصولیها؛

ــ خالص تغییرات بدهی: وام فرانسه از خارجه منهای واریزها و افزایش خالص داراییهای ارزی و طلای فرانسه.

این حساب ماندهٔ مطالبات و دیون را نشان می‌دهد که با نیازمندیهای تأمین مالی یا با ظرفیت تأمین مالی مقایسه می‌شود.

روابط با خارج نیز به هنگام محاسبهٔ اقلام کلی مورد نظر قرار می‌گیرد. بدین قرار، خرج ملی مساوی است با محصول ملی به علاوهٔ منابع حاصله از خارجه (واردات و بخشی از محصول داخلی مربوط به عوامل تولید غیرملی) منهای بخشی از منابع که به خارج می‌رود (صادرات و محصول عوامل ملی تولید که در تولید خارجه مشارکت می‌نمایند)[۹].

قسمت سوم ــ تحول تراز پرداختها و رشد اقتصادهای ملی

تراز پرداختها سطح توسعهٔ یك اقتصاد و نیز ساختار فعالیت آن را منعکس می‌کند. برخی از نویسندگان چنین تصور کرده‌اند که به موازات توسعهٔ اقتصادهای ملی، می‌توانند تصویر ساده‌ای از تحول ترازها تهیه و طرح کنند.[۱۰]

۹. دربارهٔ این نکات مختلف رجوع شود به:
Méthodes de la Comptabilité nationale, Paris, Imprimerie Nationale, 1966
و جلد اول کتاب حاضر، چاپ اول، صفحهٔ ۲۳۳.

10. T.H. Boggs, *The International Trade Balance*, New York, 1922.
Charles Rist, *Tableaux du Commerce mondial de 1890 à 1938*.
←

الف) ادوار تحولی تراز پرداختها مراحل زیر را نشان می‌دهد[11]:

۱) مرحلهٔ کشور *جوان* و *بدهکار*. این کشور که هنوز توسعه نیافته است، برای تجهیز خود به نرخ بالا وام می‌گیرد.

تراز بازرگانی (برتری در واردات با وسایل، ابزار و تجهیزات است) و نیز ترازهای خدمات و درآمدها (پرداخت وجه با بهره بابت سرمایهٔ استقراضی) کسری دارد. بنابراین، تراز پرداختهای جاری بدهکار می‌باشد. تراز عملیات سرمایه‌ای مثبت بوده و آن عبارت است از ورود سرمایه‌های خارجی که تأمین مالی کسری تراز پرداختهای جاری را مقدور می‌سازد.

۲) مرحلهٔ کشور *بالغ* و *بدهکار*. کشور در شرف دستیابی به تراز بازرگانی مثبت می‌باشد (صدور محصولات غذایی و مواد اولیه، ورود محصولات کارخانه‌ای) و تراز درآمدهای آن وسیعاً کسری دارد (بهره‌ها و منافع تقسیم شده) و بنابراین تراز پرداختهای جاری منفی است.

تراز عملیات سرمایه‌ای مثبت است و بخش بزرگی از وامهای جدید برای واریز قرضهای قبلی به کار می‌رود.

۳) مرحلهٔ کشور *بدهکار* رسیده. تراز پرداختهای جاری دارای اضافه بوده و مازاد برای پرداخت دیونی استفاده می‌شود که قبلا تصفیه شده است.

۴) مرحلهٔ کشور *جوان* و *طلبکار*. تراز بازرگانی و تراز خدمات اضافه دارند (در مورد تراز بازرگانی، مانند ایالات متحده پیش از سال ۱۹۲۰ و در مورد تراز خدمات، مانند انگلستان در پایان قرن نوزدهم)؛ تراز درآمدها منفی یا مثبت است. تراز پرداختهای جاری مثبت و تراز عملیات سرمایه‌ای منفی می‌باشد: ماندهٔ مثبت تراز پرداختهای جاری برای واریز سرمایه‌گذاری پیشین و اقدام به سرمایه‌گذاریهای جدید به معنای اعم به کار می‌رود.

۵) مرحلهٔ کشور *طلبکار* و *بالغ*. تراز بازرگانی و تراز خدمات منفی است؛ تراز درآمدها مثبت و تراز پرداختهای جاری نیز مثبت است. تراز سرمایه‌ها منفی می‌باشد:

Charles Kindleberger, *The Dollar Shortage. International Economics.*
نویسندگان فوق در جلب توجه به سوی این توازی مشارکت داشته‌اند.

۱۱. به عنوان یادآوری، به مرحلهٔ کشور غیرسرمایه‌داری و غیروام‌گیرنده اشاره می‌کنیم. در این حالت کشور تراز پرداختهای جاری متعادل و تراز عملیات سرمایه‌ای صفر دارد.

درآمدهای سرمایه‌گذاری در خارج هم ماندهٔ تراز بازرگانی را جبران می‌نماید و هم امکان اقدام به سرمایه‌گذاریهای جدید به معنای اعم را در خارج فراهم می‌آورد.

شاهد مثال، انگلستان از آغاز قرن نوزدهم است: از سال ۱۸۲۴، تراز بازرگانی آن کسری دارد که بر اثر جهش صادرات نامرئی جبران می‌گردد. پس از سال ۱۸۷۰، درآمدهای سرمایه‌گذاریها، مازاد تراز پرداختهای جاری را تا سال ۱۹۳۰ ایجاد می‌نماید و از ابتدای این تاریخ، مازاد تراز پرداختهای جاری و نیز سرمایه‌گذاری خارجی از میان می‌رود.

۶) مرحلهٔ کشور *طلبکار بالغ* و رسیده. کشور سرمایه‌گذاریهای خارجی را با پذیرش واریز وامهای خود توسط بدهکاران بالغ و رسیده به اتمام می‌رساند و از لحاظ اقتصادی رو به پیری می‌رود و از فعالیت می‌افتد و در وضعی قرار می‌گیرد که ادوار رشد را از نو آغاز کند.

ب) آیا تحول ترازها می‌تواند توسط عوامل اقتصادی توجیه شود؟

این حقیقت از لحاظ تاریخی درك می‌گردد که جنگها نقش مهمی در تغییر و تبدیل ترازهای کشورها ایفا کرده‌اند. جنگ سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸، ایالات متحده به عنوان یك کشور بدهکار بالغ را بر اثر وامهایی که به کشورهای اروپا داده به یك کشور جوان طلبکار مبدل ساخته است. همین طور، جنگ سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۵، انگلستان را به صورت کشور بدهکار در آورد، حال آنکه ممالك مشترك‌المنافع انگلستان و برخی از کشورهای امریکای لاتین به صفت طلبکاران جوان دست یافتند.

در زمینهٔ اقتصادی، تحول ترازها می‌تواند به دو عامل مربوط شود: یکی سطح توسعهٔ فنی (حجم سرمایهٔ سرانه و بهره‌وری سرانه کار) و دیگر آهنگ توسعه (یا نرخ رشد). تفاوت میان بدهکاران جوان و رسیده از یك سو و کشورهای بدهکار بالغ و جوان طلبکار از سوی دیگر، می‌تواند مبتنی بر سطح توسعه باشد؛ و نیز ممکن است تفاوت میان کشورهای طلبکار جوان و پیر از نرخ رشد مایه بگیرد. اما، در این صورت، این پرسش مطرح است که آیا میان آهستگی آهنگ توسعه و سطح توسعهٔ موجود ارتباطی وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال متضمن بررسی عوامل فنی و نیز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص هر کشور است. به این ترتیب، مطالعهٔ تحول ترازها یکی از نقاط تلاقی نظریهٔ رشد را با روابط اقتصادی بین‌المللی نشان می‌دهد.

ادوار تحولی که هم اکنون عرضه داشتیم، در واقعیت چنان که ارائهٔ آن می‌توانست ایجاد باور کند، منظم و پیوسته نیست. گسستگیها و وارونگیها می‌تواند پدید آید. حتی

اگر عوامل برون ذاتی مانند جنگ را حذف کنیم، بر اساس تحول تراز پرداختهای فرانسه، می‌توانیم به تواتر و توالی نامنظم‌تر برسیم:[۱۲]

ـ فرانسه، از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۵ در زمرهٔ کشورهای طلبکار بالغ است: کسری تراز کالاهای بازرگانی و خدمات بر اثر دریافت وجوه بهره جبران و برطرف شده است؛

ـ فرانسه، از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۰، با وجود چند مورد گسستگی، در ردهٔ کشورهای جوان طلبکار است: تراز کالاهای بازرگانی و خدمات مثبت است؛

ـ فرانسه، از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳، از نو در مرحلهٔ کشور طلبکار بالغ جای گرفته است.

بنابراین شایسته است ادوار تحول نمای پیشین را بیشتر به عنوان فرضیهٔ کار در نظر بگیریم تا به منزلهٔ نظم و ترتیب مسلم در جریان تغییر و تبدیل تراز پرداختها.

کتابشناسی

I. — Généralités

I.N.S.E.E., *La Balance des Paiements : Etude méthodologique*, Paris, 1957.

A. Aftalion, *L'équilibre dans les relations économiques internationales*, Paris, 1937.

M. Byé, La comptabilité externe de la Nation, *Etudes et travaux du Conseil économique*, n° 10, 1951.

F. Machlup, Three concepts of the Balance of Payments and the so called dollar shortage, *Economic Journal*, mars 1950.

D. G. Badger, The Balance of Payments : A tool of Economic Analysis, *International Monetary Fund Staff Papers*, septembre 1951.

International Monetary Fund, *Balance of Payments Manual*, 3e éd., 1961.

II. — Sur la balance des paiements et la structure des économies nationales

Ch. Rist, *Tableaux du commerce mondial de 1890 à 1938*, Paris, 1950.

T. H. Boggs, *The International Trade Balance*, New York, 1922.

Ch. Kindleberger, *The Dollar Shortage*, 1950.

— *International Economics*, *op. cit.*

۱۲. ر.ك. به:

H.D White, *The French International Accounts, 1880-1913*, Harvard University Press, 1933.

— *Foreign Trade and the National Economy*, Yale, 1962.
J.-M. Jeanneney, *Forces et faiblesses de l'économie française*, Paris, A. Colin (chap. V).

L'Annuaire de la *Revue d'économie politique* contient des chroniques sur le commerce extérieur et la balance des paiements de la France.

ضمیمه

تراز پرداختهای فرانسه: سالهای ۱۹۱۳، ۱۹۲۹، ۱۹۳۸

بررسی تحول تراز پرداختهای فرانسه از آغاز قرن نوزدهم جالب توجه است؛ با این وصف، اطلاعات مکفی از گذشته برای تهیهٔ این تراز در اختیار نداریم و برآوردهایی را ارائه می کنیم که برای سالهای ۱۹۱۳، ۱۹۲۹ و ۱۹۳۸ انجام گرفته است:

	۱۹۱۳	۱۹۲۹	۱۹۳۸
	(میلیون فرانک سال ۱۹۲۸)		
I.ـ *تراز پرداختهای جاری:*			
الف) *دریافتها*			
بیمه، هزینهٔ باربری و عبوری	۱۸۹۸	۳۶۰۰	۱۱۸۰
بهره و سود تقسیم شده	۸۸۷۵	۵۵۰۰	۳۵۰۰
مخارج مسافران و جهانگردان	۳۵۷۱	۸۵۰۰	۱۵۵۰
متفرقه			
جمع	۱۴۳۴۴	۱۷۶۰۰	۶۲۳۰
ب)*هزینه‌ها:*			
تراز بازرگانی (ماندهٔ بدهکار)	۷۳۰۲	۱۰۰۱۱	۶۱۰۰
صرفه‌جوییهای کارگران خارجی	۱۴۸	۲۵۰۰	۲۵۰
عملیات خزانهٔ عمومی		۶۰۰	
جمع	۷۴۵۰	۱۳۱۱۱	۶۳۵۰
پ) *مانده پرداختهای جاری:*			
بستانکار	۶۸۹۴	۴۴۸۹	
بدهکار			۱۲۰
II.ـ *تراز عملیات سرمایه‌ای:*			
الف)*دریافتها:*			
مانده بستانکار پرداختهای جاری	۶۸۹۴	۴۴۸۹	
کاهش ذخایر ارزی		۶۷۵۶	
استقراض فرانسه از خارجه		۲۰۰	۱۵۰
واریز قروض خارجی در فرانسه	۱۹۴۸		۳۵۰
ترمیم کشورهای دشمن		۶۷۰۰	
انتقالات نامرئی سرمایه، اشتباهات و سهوها			۳۰۹۵
جمع	۸۸۴۲	۱۸۱۴۵	۳۵۹۵
ب) *هزینه‌ها:*			
مانده بدهکار پرداختهای جاری			۱۲۰
واردات طلا	۳۱۶۰	۸۵۰۵	۳۰۰۰
افزایش ذخایر ارزی		۱۴۵۹	
استقراض خارجی از فرانسه		۱۱۰۰	
واریز قروض فرانسه به خارجه		۲۲۳۷	۴۷۵
انتقالات نامرئی سرمایه	۵۶۸۲	۴۸۴۴	
جمع	۸۸۴۲	۱۸۱۴۵	۳۵۹۵

مأخذ:

Inventaire de la Situation financière de la France. 1913-1946. Ministère des

عنوان دوم

نظریهٔ مبادلات بین‌المللی

ترازپرداختها همانا نقل و انتقال کالاها، خدمات و سرمایه‌ها را میان ملتها نشان می‌دهد. لازم است این مبادلات، ماهیت، شرایط و تغییرات آنها طی زمان شرح داده شود. بنابراین، اکنون شایسته است از قلمرو حسابداری بگذریم و به محدودهٔ اقتصادی در آییم، یعنی مکانیسمهای حاکم بر مبادلات بین‌المللی را بررسی کنیم.

در این زمینه یك سلسله پرسشها مطرح می‌گردد که نظریهٔ مبادلات بین‌المللی می‌کوشد بدانها پاسخ بدهد.

۱) چرا مبادلهٔ بین‌المللی وجود دارد؟ چه کالاها و خدماتی موضوع یك چنین مبادله‌ای است؟ چنین است هدف بررسی شرایط مبادلات بین‌المللی که بیشتر اوقات نظریهٔ خالص مبادلهٔ بین‌المللی (جزءِ نخست از عنوان نخست) نامیده می‌شود.

۲) چگونه میان کشورها تصفیهٔ معاملات انجام می‌گیرد؟ پرداختها با پول صورت می‌پذیرد: در اینجا مسئلهٔ قابلیت تبدیل مطرح می‌شود، زیرا کشورها دارای پولهای مختلف هستند و مسئلهٔ تعادل برای آنها شایان اهمیت است. مطالعهٔ این مسائل در قلمرو نظریهٔ پرداختهای بین‌المللی است (جزءِ دوم از عنوان نخست).

۳) سرانجام، نوسانات فعالیت اقتصادی از ملتی به دیگری انتقال می‌یابد و روی حجم مبادلات بین‌المللی و در تعادل اقتصادی بین‌المللی منعکس می‌شود.

اینهاست شاخه‌های مختلف نظریهٔ عمومی مبادلات بین‌المللی. منشاءِ این نظریه در اندیشهٔ اقتصادی کلاسیك جای دارد: نظریهٔ «کلاسیك» بازرگانی بین‌المللی از دیوید هیوم و ریکاردو تا الفرد مارشال و تاسیگ غنی گردیده و وسیعاً پذیرفته شده است.

با این وصف، امروزه باید در این نظریه به طور جدی تجدید نظر شود، نه بدین جهت که منطق ساخت آن نقصان دارد، بلکه بیشتر به این علت که فرضیه‌های نقطهٔ آغاز که

برای قرن نوزدهم ارزشمند بوده است به دشواری آنها را با مسائل عصر ما تطبیق می‌دهد.

وینر[1] که مقام و نفوذ وی دراین باب مورد چون‌وچرا قرار ندارد، این عدم‌انطباق نظریهٔ کلاسیك مبادلهٔ بین‌المللی را به صورتی برجسته نمایان ساخته است.[2] کافی است هشت فرضیهٔ اساسی نظریهٔ کلاسیك یادآوری شود:

ـ وضعیت رقابت کامل؛
ـ تحرك مکفی عوامل تولید میان صنایع در محدودهٔ ملت؛
ـ عدم تحرك ذاتی عوامل تولید میان ملتها؛
ـ فقدان هزینه‌های ترابری؛
ـ اشتغال کامل منابع اقتصادی؛
ـ نظام قابلیت تبدیل و تسعیر چند جانبهٔ پول و ثبات ارز (پایه طلا)؛
ـ نظامهای پولی که در کارکرد خود ملزم به تعادل تراز پرداختهاست؛
ـ هدف اجتماعی بیشینه‌کردن درآمد کلی، بدون توجه به توزیع آن.

لکن منظره‌ای که اقتصاد بین‌المللی معاصر عرضه می‌دارد، به کلی متفاوت است: «... دنیای اقتصادهای برنامه‌ای، بازرگانیهای دولتی و ساختارهای قیمتهای ملی وسیعاً آمرانه و انعطاف ناپذیرند و نرخهای ارز هدایت شده و ناپایدارند»... و وینراین پرسش را پیش می‌کشد که آیا نظریهٔ «عمومی» هنوز قابل ادراك است.

در آستانهٔ بررسی نظریهٔ مبادلات بین‌المللی مناسبت داشت این عقیده و نیز توصیهٔ وینرخاطرنشان گردد: تحقیق کنیم چه متغیرهایی امروزه برای یك چنین نظریه‌ای معنی‌دار هستند و بکوشیم انواع و جهت روابطی که این متغیرها را با یکدیگر مرتبط می‌سازند کشف کنیم تا آنکه تعلیمات نظریهٔ کلاسیك را که شاید بسیاری ناشناخته نیستند، تکمیل نماییم.

---

1. Jacob Viner
2. «International Trade Theory and its Present-day Relevance», *Economics and Public Policy,* Washington, 1951, pp. 100 ff.

جزءِ اول از عنوان دوم

شرایط مبادلهٔ بین‌المللی

نظریهٔ مبادلات بین‌المللی به نخستین پرسشی که باید پاسخ بدهد علم بر این است که چرا مبادلهٔ میان کشورها به وجود می‌آید و این مبادله دربارهٔ چه کالاها یا خدماتی انجام می‌گیرد. به دیگر سخن، علل و نتایج تخصص ملتها در فعالیتهای گوناگون اقتصادی کدامند؟

کلاسیکهای انگلیس برای بار نخست با نظریهٔ «هزینه‌های مقایسه‌ای» ریکاردو و نظریهٔ ارزشهای بین‌المللی جان استوارت میل، تحلیل پخته‌ای را دربارهٔ تقسیم بین‌المللی کار فراهم آورده‌اند. نظریهٔ اخیر در مجموعه‌ای از ساختهای نظری بسیار ظریف، از مارشال تا بستبل و گاتفرید هابرلر[1] به منزلهٔ پایه به کار رفته است.

آثار دو نویسندهٔ سوئدی به نام هکشر و اُهلین جریان فکری دیگری را به عنوان واکنش در برابر اندیشهٔ «کلاسیك» پدید می‌آورد. اُهلین، در اثر مهم خود، *تجارت بین مناطق و بین‌المللی*[2]، نظریهٔ مبادلهٔ بین‌المللی را به نظریهٔ عمومی تشکیل قیمتهای کالاهای بازرگانی و عوامل تولید پیوند می‌زند.

ما این دو جریان نظری را پیش از مفهوم «رابطهٔ مبادله» به اختصار تجزیه و تحلیل می‌کنیم. مفهوم اخیر به طرزی ترکیبی توضیح می‌دهد که واردات و صادرات یك کشور تحت چه شرایطی یکدیگر را جبران می‌نمایند.

---

1. Gottfried Haberler
2. Bertil Ohlin, *Interregional and International Trade.*

قسمت اول ــ نظریهٔ کلاسیك مبادلهٔ بین‌المللی: از هزینه‌های مقایسه‌ای تا هزینه‌های جانشینی

ریکاردو در فصل هفتم از *اصول اقتصاد سیاسی* (سال ۱۸۱۷) نظریهٔ معروف خود به نام هزینه‌های مقایسه‌ای را عرضه می‌نماید و می‌کوشد ثابت کند که مبادلهٔ میان دو کشور چگونه امکان‌پذیر می‌باشد.

استوارت میل این نظریه را بسط داده و نظریهٔ «ارزشهای بین‌المللی» را بدین منظور تهیه می‌نماید که تعیین کند در چه نقطه‌ای بین حدودی که هزینه‌های مقایسه‌ای تثبیت کرده‌اند، مبادلهٔ بین‌المللی وقوع می‌یابد.

سرانجام هابرلر این نظریه را از نو برحسب هزینه‌های جانشینی تنظیم و تدوین کرده که فرضیهٔ نظریهٔ ارزش ـ کار را که اساس تحلیل ریکاردو و استوارت میل بوده، رها نموده است.

§ ۱. ریکاردو و نظریهٔ هزینه‌های مقایسه‌ای

ادام اسمیت در کتاب *ثروت ملل* شرح داده است که هر ملت میل دارد در تولیدی تخصص پیدا کند که با اجرای اصل اساسی تقسیم کار به طور طبیعی استعداد بیشتر دارد. به این ترتیب، مزیت بیشینه در قلمرو ملی و بین‌المللی به دست می‌آید: در این صورت، مبادلهٔ بین‌المللی مبتنی است بر تفاوتهای مطلق در هزینهٔ تولید. اما این وضعیت جنبهٔ استثنائی دارد.

ریکاردو نیز درصدد است ثابت کند که هر کشور در تولیداتی که بیشترین مزیت نسبی را دارد، می‌خواهد تخصص کسب نماید و تولیدات دارای مزیت مطلق را موردنظر قرار نمی‌دهد. در نتیجه، هر کشور تا زمانی که کارآیی آن در تولید کالاهای قابل صدور دیگر هنوز نسبتاً زیادتر است، می‌تواند کالاهایی را وارد کند که خود می‌توانست با هزینهٔ کمتر تولید نماید. تخصص و مبادله از مقایسهٔ کارآیی مبادله گران در فعالیت واحد ناشی نمی‌شود، بلکه از مقایسهٔ برتری نسبی در دو فعالیت حاصل می‌گردد.

این نکته را به کمك مثال معروف ریکاردو توضیح می‌دهیم. در دو کشور پرتغال و انگلستان، هزینه‌های تولید شراب و ماهوت به شرح زیر است:

	پرتغال	انگلستان
شراب (x بطری)	۸۰ ساعت کار	۱۲۰ ساعت کار
ماهوت (y متر)	۹۰ ساعت کار	۱۰۰ ساعت کار

x بطری شراب معمولا با y متر ماهوت مبادله می شود.)

کشور پرتغال در مقام مقایسه با انگلستان می تواند شراب و ماهوت را در شرایط با صرفه تری تولید کند. با این وصف، مصلحت این است که پرتغال در ساخت شراب و انگلستان دربافت ماهوت تخصص پیدا نمایند. در واقع، اگر نسبت هزینه های تولید یك کالا (شراب) را دردوکشور ($\frac{۸۰}{۱۲۰}$) بانسبت هزینه‌های تولیدکالای دیگر در دوکشور ($\frac{۹۰}{۱۰۰}$) مقایسه کنیم، پرتغال برتری دارد. مزیت مقایسه‌ای درشراب بیشتر ازماهوت ($\frac{۹۰}{۱۰۰} > \frac{۸۰}{۱۲۰}$) است. هزینه‌های پرتغال در مورد شراب ۶۶٪ هزینه‌های انگلیس، ولی برای ماهوت ۹۰٪ می باشد. بنابراین کشور پرتغال در تولیدی تخصص پیدا خواهد کرد که بیشترین مزیت نسبی را به دست آورد، حال آنکه انگلیس در تولیدی تخصص می یابد که بیشترین کارآیی نسبی را دارد.

در نتیجه، هر کشور ناگزیر می شود در تولیداتی تخصص جوید که بیشترین مزیت نسبی را دارا می باشد. این مزیت را به ترتیب نسبت هزینه های تولید محصولات در هر یك از کشورهای موردنظر معین می کند.

هزینه های مقایسه ای حدود مبادله را مشخص می نمایند. در پرتغال، نرخ مبادلهٔ یك واحد شراب برابر با ۰/۸۸ واحد ماهوت و در انگلستان یك واحد شراب برابر با ۱/۲ واحد ماهوت است. پرتغال تا زمانی که بتواند به ازای یك واحد شراب بیشتر از ۰/۸۸ واحد ماهوت به دست آورد، ترغیب می شود تا در مبادلهٔ بین المللی وارد گردد؛ انگلستان نیز تا موقعی که بتواند یك واحد شراب را با کمتر از ۱/۲ واحد ماهوت به دست آورد، به همین ترتیب عمل می کند.

منطقهٔ مبادلات به ازای یك واحد شراب بین ۰/۸۸ و ۱/۲ واحد ماهوت قرار دارد. هر نرخ مبادله در درون این حدود به دو کشور منفعت می رساند.

بر پایهٔ این طرح ریکاردویی که بسیارساده شده است می توان درمراحل متوالی با ملاحظهٔ موارد زیر به واقعیت نزدیك شد:

) گذر از هزینه های مقایسه ای برحسب کار به قیمتهایی که به پول بیان شده است؛
) بسط طرح به بیشتر از دو کالای بازرگانی و بیشتر از دو کشور؛
) نقش هزینه های ترابری؛
) تغییر هزینه های تولید برحسب تغییر در مقدار تولید؛
) تحرك ناپذیری نسبی عوامل تولید، یعنی کار و سرمایه، در درون هر کشور و در مصارف گوناگون.

هابرلر ثابت کرده است که این گونه مساعی علمی، نظریهٔ هزینه های مقایسه ای را غنی می کند و در

ضمن آموزش اساسی را دوام می‌دهد.[۳]

تحلیل ریکاردو نشان می‌دهد که مبادله بین دو کشور در چه حدودی امکان‌پذیر می‌باشد. اما اکنون باید دید این مبادله در جریان عمل به چه نرخی انجام می‌گیرد؟ نظریهٔ ارزشهای بین‌المللی به این پرسش پاسخ می‌گوید.

§ ۲. نظریهٔ ارزشهای بین‌المللی استوارت میل

به عقیدهٔ استوارت میل رابطهٔ مبادله که میان دو کشور برای دو محصول برقرار می‌گردد در درون حدودی معین می‌شود که هزینه‌های مقایسه‌ای و تقاضای متقابل دو کشور مشخص کرده‌اند.

نرخ مبادله، یا رابطهٔ مبادلهٔ کالایی ، مقدار کالای A را می‌رساند که کشوری (مثلا انگلیس) در مقابل مقداری از کالای B ساخت کشور دیگر (مثلا آلمان) تولید نموده است.

چون عرضهٔ یك کالای بازرگانی به منظور تقاضای کالای دیگر صورت می‌گیرد، رابطهٔ مبادله به نسبت میان تقاضاهای دو کشور بستگی پیدا می‌کند. متون زیر از استوارت میل «معادلهٔ تقاضای بین‌المللی» را تصریح می‌نماید.[۴]

«بنابراین، می‌توان مسلم فرض کرد که هرگاه دو کشور دو کالا را مبادله کنند، ارزش مبادله‌ای این کالاها به خودی خود میان خود با تمایلات و منابع مصرف کنندگان از هر دو طرف همزمان و به قسمی تطبیق پیدا می‌نماید که مقدار مورد تقاضای هر کشور نسبت به کالاهایی که از کشور همجوار خود وارد می‌کند، به طور دقیق برای اقدام به پرداخت مطالبات خود از یکدیگر مکفی باشد...»

«ارزشهایی که یك کشور محصول خود را بر پایهٔ آنها با کشورهای خارجی مبادله می‌کند، در مقایسه با تقاضای خود نسبت به کالاهای آنها به میزان تقاضای اینان و قابلیت توسعهٔ آن نسبت به کالاهای خود بستگی دارد ... هر قدر تقاضای خارجی برای کالاهای این کشور بیشتر از تقاضای آن نسبت به کالاهای خارجی باشد...، رابطه‌های مبادله برای آن مساعدتر خواهد بود، یعنی به ازای مقدار معینی از کالاهای خود مقدار بیشتری از کالاهای خارجی به دست می‌آورد.»

این دو متن تبصره‌های زیر را در بر دارد:

---

۳. ر.ك. به:
The Theory of International Trade, p. 131 ff.

4. *Principles of Political Economy*, vol. III, chap. XVIII.

۱) استوارت میل بر پایهٔ قیمتها برحسب واحدهای کالاها استدلال می کند و نه براساس قیمتهای پولی.

استوارت میل در مثال خود، یعنی مبادلهٔ ماهوت انگلیسی در برابر کتان آلمانی، بر پایهٔ قیمت ماهوت برحسب کتان یا برعکس دلیل می آورد.

هرگاه روابط زیر برقرار باشد، ارزشهای کل کالاهای مورد مبادله مساوی خواهند بود:

$$\text{قیمت ماهوت برحسب کتان} = \frac{\text{عرضهٔ کتان}}{\text{عرضهٔ ماهوت}}$$

و یا نیز

$$\text{قیمت کتان برحسب ماهوت} = \frac{\text{عرضهٔ ماهوت}}{\text{عرضهٔ کتان}}$$

۲) استوارت میل «قابلیت توسعه» تقاضای خارجی را در نظر می گیرد.

فرض می کنیم که رابطهٔ مبادله در وضع تعادل ده متر ماهوت به ازای ۱۷ متر کتان باشد و بهبود فنی تولید کتان در آلمان امکاناتی پدید آورد که به ازای همان مقدار کار پیشین ۳۰متر کتان به جای ۲۰ متر به دست آید. می توانیم چنین انگاریم که از این پس ۱۰متر ماهوت در مقابل ۲۵/۵ متر کتان مبادله بشود. با این وصف، همه چیز به تقاضای جدید کتان از جانب انگلیس با توجه به قیمت پایین تر آن بستگی پیدا می کند:

الف) اگر قابلیت توسعهٔ تقاضای انگلیس (این اصطلاح امروزه به نام کشش است) برابر ۱ باشد، رابطهٔ مبادله ۲۵/۵ متر کتان در برابر ۱۰ متر ماهوت خواهد بود؛

ب) اگر قابلیت توسعهٔ تقاضای انگلیس بیشتر از۱ باشد، انگلیس ماهوت بیشتری عرضه خواهد کرد و رابطهٔ مبادله کمتر از۲۵/۵ متر کتان در برابر ۱۰متر ماهوت خواهد شد؛

پ) اگر قابلیت توسعهٔ تقاضای انگلیس کمتر از ۱ باشد، رابطهٔ مبادله بیشتر از ۲۵/۵ متر کتان برای ۱۰ متر ماهوت خواهد بود. آلمانیها اگر بخواهند ماهوت وارد نمایند، می بایستی برای بافت کتان کار بیشتر مصرف کنند.

۳) تحلیل استوارت میل مشخص می دارد کدام کشور در مبادلهٔ بین المللی بیشتر نفع می برد و آن کشوری است که محصولات آن را خارجه بیشتر درخواست می کند و خود از محصولات خارجی کمتر تقاضا می نماید.

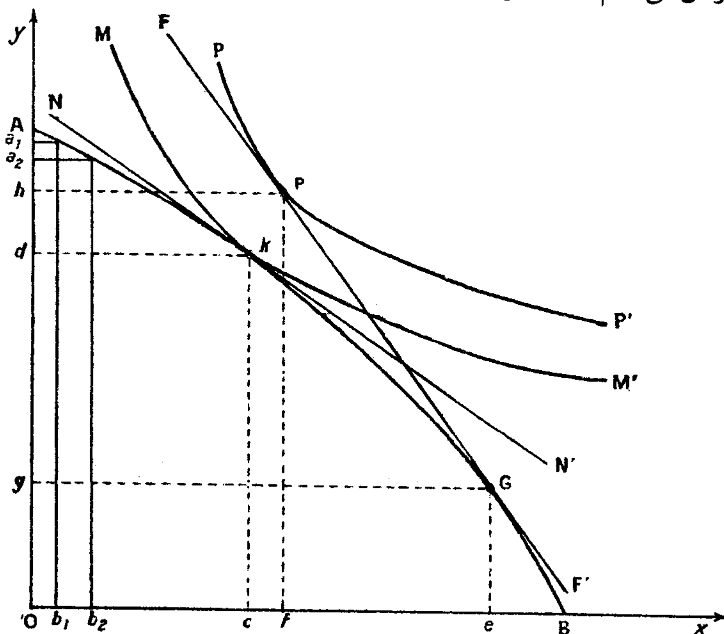
در محدودهٔ این کتاب ما نمی‌توانیم شرح و تفصیل الفردمارشال را دربارهٔ نظریهٔ ارزشهای بین‌المللی ادامه بدهیم.[۵] وانگهی این امر در نتیجه‌گیریهای استوارت میل تغییری پدید نمی‌آورد، بلکه به تصریح و تعمیم آن کمك می‌کند.

بنابراین، نظریهٔ کلاسیك همچنان مبتنی بر نظریهٔ ارزش ـ کار به جای می‌ماند؛ آیا انتقاد قاطع مکتب اتریش بر نظریهٔ ارزش به نابودی نظریهٔ هزینه‌های مقایسه‌ای منجر می‌شود یا نمی‌تواند از دید نظریهٔ نهاییون دربارهٔ ارزش در جملات دقیق‌تر تدوین گردد؟ هابرلر این برداشت را در رسالهٔ خود دربارهٔ بازرگانی خارجی ارائه کرده است.

§ ۳. نظریهٔ هزینه‌های جانشینی

هابرلر ترکیبات ممکن از مقادیر دو کالا راکه با مقادیر معینی از عوامل تولید در یك کشور معلوم می‌توانند تولید شوند، در نظر می‌گیرد.

فرض می‌کنیم A و B این دو کالا باشد.[۶] در شکل ۲۹، مقادیر A محور Yها و مقادیر



شکل ۲۹

۵. ر. ك. به: G. Haberler, *International Trade*, p. 150 ff.

۶. ر. ك. به: J. Viner, *Studies*, pp. 520 ff.

B روی محور Xها اندازه گیری می شوند. مقدار OA واحد از کالای A را می توان بدون تولید هیچ واحد از B و مقدار OB واحد از کالای B را بدون تولید هیچ واحد از A تولید کرد. برای تولید مقدار معین Ob_1 از B لازم است از مقدار معین A به اندازهٔ Aa_1 صرف نظر نمود و نیز برای تحصیل b_1b_2 می بایستی از a_1a_2 $(>Aa_1)$ چشم پوشید والخ، زیرا هزینه‌ها صعودی است. همین استدلال در مورد B نیز جاری است. اگر بخواهیم یك واحد اضافی A تولید کنیم، لازم است از مقدار همواره و پیوسته بزرگتر از B چشم بپوشیم. کلیهٔ ترکیبات ممکن A و B، که بتوان با استفاده از کلیهٔ عوامل تولید موجود تولید کرد روی منحنی AB قرار دارد. این منحنی نسبت به O، مبداءِ مختصات، مقعر می باشد و به نظر هابرلر می توان منحنی جانشینی یا به عقیدهٔ سایر نویسندگان، منحنی حد تولیدات ممکن نامید.

شیب مماس بر منحنی AB در هر نقطه از آن نمایشگر هزینهٔ متبادل تولید A برحسب B یا شمار واحدهای A است که باید صرف نظر شود تا یك واحد اضافی B به دست آید.

ارزشهای مبادلهٔ نسبی A و B، اگر بازرگانی بین المللی برقرار نباشد، باید با هزینه های متبادل تولید این دو مطابقت نماید، به قسمی که مثلا اگر در نهایت دو واحد A باید برای اخذ یك واحد اضافی B قربانی گردد، در وضعیت تعادل دو واحد A باید در برابر یك واحد B مبادله شود.

فرض می کنیم MḾ منحنی بی تفاوتی مصرف برای کشور موردنظر باشد: این منحنی در نقطهٔ K بر منحنی AB مماس است و نقاط مختلف آن ترکیبات A و B را، که **جامعه به طرزی یکسان «ارزیابی» می کند، نشان می دهد. هزینه های متبادل و ارزشهای** نسبی A و B با نقطهٔ K، که دو منحنی مماس مشترك NŃ را دارند، تطبیق می نمایند. بنابراین، K نقطهٔ تعادل در حالت فقدان بازرگانی بین المللی است و Od واحدهای A و Oc واحدهای B در تولید و مصرف خواهند بود.

حال فرض می کنیم که مبادلهٔ بین المللی برقرار گردد. کشور مفروض کالای A را در مقابل B، بر پایهٔ رابطهٔ مبادله ای که شیب خط FF́ مماس در نقطهٔ G بر منحنی تولید AB و مماس در نقطهٔ H بر منحنی بی تفاوتی مصرف PṔ در ارتفاع بالاتر از MḾ نمایشگر آن است، وارد می کند.

هنگامی که مبادلهٔ بین المللی وجود دارد، وضعیت تعادل با تولید Og از کالای A و Oe از کالای B و با مصرف Oh از کالای A و Of از کالای B مشخص می گردد. gh

واردات کالای A و fe واردات کالای B است. بنابراین، مقادیر موجود A و B، هنگامی که مبادلهٔ بین‌المللی وجود دارد، نسبت به حالتی که چنین مبادله‌ای برقرار نیست، بزرگتر خواهد بود.

سه مزیت در طرز جدید بیان وجود دارد:

الف) هرگونه استناد به نظریهٔ ارزش-کار را نفی می‌کند.

ب) چند عامل تولید را همزمان در نظر می‌گیرد.

پ) منافع یا مزایای حاصله در مبادلهٔ بین‌المللی را نشان می‌دهد.

وینر این طرز برداشت هابرلر را مورد انتقاد قرار داده و بر فرضیهٔ مقدار ثابت عوامل در منحنی جانشینی ایراد گرفته است: به نظر این نویسنده، منحنی جانشینی را می‌توان از لحاظ شرایط فنی ثابت و معین انگاشت، زیرا مقدار استعمال هر عامل به پاداش آن بستگی دارد. استفاده از هر عامل در تولید A و B، حتی اگر اشتغال آن ثابت بماند، نه فقط به تقاضا نسبت به A و B، بلکه به رجحانهای مصرف عوامل در تولید A و در تولید B وابسته است.

وینر چنین نتیجه می‌گیرد: «نظریهٔ هزینه‌های فرصت در برابر مشکلات ناشی از رجحان فراغت یا اشتغال و مراتب رجحان میان مصارف مختلف و تغییرپذیری عرضهٔ عوامل فقط با نادیده گرفتن این دشواریها در امان می‌ماند».[۷]

قسمت دوم ــ نظریهٔ سوئدی:
تعیین سهم عوامل تولید و مبادلهٔ بین‌المللی

یك توضیح جدید دربارهٔ مبانی مبادلهٔ بین‌المللی مدیون هکشر و شاگرد وی اُهلین است. این دو نویسندهٔ سوئدی انتقادات زیر را بر نظریهٔ کلاسیك عرضه می‌دارند:

الف) توضیح مبادلهٔ بین‌المللی توسط قانون هزینه‌های مقایسه‌ای کفایت نمی‌کند: لازم است بدانیم چرا هزینه‌های مقایسه‌ای وجود دارند و بنابراین نباید فقط به عنوان واقعیات معلوم فرض شوند؛

ب) نظریهٔ کلاسیك با نظریهٔ قیمتهای محصولات و عوامل تولید به طرزی ناجور موافقت دارد.

مشارکت مهم هکشرکه سپس به وسیلهٔ اُهلین بسط و تکامل یافته، مبتنی است بر توضیح مبادلهٔ بین‌المللی براساس فراوانی یا کمیابی نسبی عوامل مختلف تولید در اختیار کشورها.

---

7. *Studies*, p. 524

الف) نظریهٔ هکشر ـ اُهلین

در واقع منفعت و مصلحت کشورها در این است که در تولیداتی که بیشترین استعدادها را دارند تخصص پیدا کنند. اما این استعدادها از کجا پدید می آید؟ پاسخ به این پرسش را می توان چنین داد که هر کشور مرحجاً در تولیداتی مهارت دارد که از عوامل فراوان خود استفاده می نماید.

دو کشور را در نظر می گیریم: یکی انگلیس که دارای سرمایه و نیروی کار فراوان است، ولی در آن زمین بسیار کم است و دیگری استرالیا که زمین فراوان دارا می باشد ولی نیروی کار و سرمایه به قدر کفایت ندارد.

در استرالیا، در مقام مقایسه با انگلستان، اجارهٔ زمین نسبت به مزد ضعیف تر است. در نتیجه، صرفهٔ استرالیا در اقدام به تولیداتی است که به زمین زیاد و به نیروی کار کم نیازمند باشد (گندم، نباتات علوفه، دامپروری).

در انگلستان که مزد و بهره نسبت به اجارهٔ زمین پایین تر است، نفع در تخصص در محصولاتی است که کار و سرمایهٔ بسیار، ولی زمین اندك می خواهد (محصولات کارخانه‌ای).

به این ترتیب، هر کشور چون خود را به تولید کالاهایی تخصیص بدهد که مستلزم استفاده از عوامل تولید به میزان قابل ملاحظه بوده و از این عوامل نسبت به سایر کشورها به وفور دارا باشد، می تواند این عوامل را به صورتی مقرون به صرفهٔ بیشتر به کاربرد، وگرنه به طرزی نامناسب به مصرف می‌رسند و یا حتی بدون استفاده باقی می‌مانند.

اگر استرالیا از تمامی اراضی موجود خود استفاده نمی کرد، و فقط بخشی از آن را بهره برداری می کرد، در انگلستان می بایستی از اراضی کمیاب تر بهره گرفت و این جریان به سرعت با بازده های نزولی مواجه می گشت.

بنابراین، هر کشور درصدد است در تولیداتی تخصص پیدا کند که به عوامل تولیدی که نسبت به سایر کشورها به وفور در اختیار دارد، نیازمند باشد و کالایی را صادر نماید که بسیاری از عوامل فراوان و در اختیار را در برنگیرد و کالاهایی را وارد سازد که شامل بسیاری از عوامل نایاب در مملکت باشد.

درنتیجه، مبادلهٔ بین المللی، به قول اهلین، به طور غیر مستقیم «مبادلهٔ عوامل فراوان با عوامل کمیاب» خواهد بود، هنگامی که استرالیا گندم و انگلیس محصولات صنعتی صادر می کند، «مبادلهٔ زمین استرالیایی با سرمایهٔ اروپایی» صورت می پذیرد، تحرك محصولات، جانشین تحرك بسیار دشوارتر عوامل تولید می شود.

بنابراین، تقسیم بین المللی کار و مبادلهٔ بین المللی که بر طبق اصلی که هم اکنون تعریف‌شدانجام‌می گیرد، گرایش به همترازی در قیمتهای عوامل تولید پدید می‌آورند. بـه مثـال استرالیا و انگلستان باز می گردیم. بازرگانی خارجی قیمت عوامل را در هر کشور بالا می برد که اگر این جریان به وقوع نمی‌پیوست ارزان می بود و نیز قیمت عوامل

نسبتاً گران را پایین می آورد. قیمت زمین در استرالیا بالا می رود، زیرا تقاضای زمین به منظور ارضای نیازمندیهای صادرات ترقی می کند: اما قیمت زمین در انگلستان پایین می آید. مزدها در انگلستان افزایش و در استرالیا کاهش می یابد. به این ترتیب، مبادلهٔ بین المللی تفاوتهای موجود قیمت در میان ملتها را به ازای کاربرد یك عامل تولید پایین می آورد.

ساموئلسون توضیح می‌دهد[8] که مبادلهٔ بین‌المللی تحت شرایط معین (تجانس عوامل تولید، همانندی شیوه های فنی تولید، شرایط رقابت کامل و تحرك کامل محصولات) قیمت عوامل تولید هر ملت را با ملت دیگر مساوی می گرداند. اما، در واقعیت، این شرایط، به ویژه در این دوران، یکجا جمع نمی شود و بررسی ساموئلسون بیشتر تمرین ریاضی، بدون اعتبار توصیفی واقعی است.

دلایل مختلف برای نابرابری قیمتهای عوامل اقامه می شود:

ــ هزینه‌های انتقال بین‌المللی کالاهای بازرگانی (هزینهٔ ترابری، بیمه‌ها، مخارج بازرگانی) تخصص را متوقف می سازد و در مواقعی که این هزینه‌ها از تفاوت قیمتهای تمام شده تجاوز کند، موجب توسعهٔ تولید ملی نسبتاً گرانتر نسبت به خارجه می شود.

در نتیجه، تساوی کامل میان قیمت محصولات و عوامل یك ملت نسبت به ملت دیگر، به سبب موجودیت این بخش داخلی تولید، وجود ندارد.

ــ عوامل اجتماعی و سیاسی غالباً مانع از تخصص می شوند و علت نابرابری در قیمت عوامل هستند. ویلر[9] توضیح جالبی می دهد: «... هنگامی که دولتها مراتب رجحانهای ملی ارزنده برای تحول ساختارها را در مدت طولانی منظور بدارند.» در کنار «محاسبات دستاوردهای فوری»، «نیات مهمی» در حکومتها دیده می شود.

ممکن است نابرابری درقیمتهای عوامل ناشی از تغییرمکان عوامل‌تولید باشد. تحرك نیروی کار محدود، و تحرك سرمایه بسیار زیاد است و از این جریان گرایش به همترازی در عرضهٔ عوامل تولید نتیجه می شود. کشورهایی که عوامل طبیعی در تملك دارند، سرمایه و نیروی کار را به دست می آورند؛ کشورهای صاحب سرمایه و نیروی کار، بخشی از عوامل نسبتاً فراوان خود را از دست می دهند. تغییر مکان عوامل در جهت ایجاد همترازی در هزینه‌های تولید یك کشور نسبت به دیگری عمل می کند. بنابراین، نابرابری در قیمتهای عوامل تولید که در آغاز وجود داشته است، تغییری در مجموعهٔ استعداد کشورهای مختلف در زمینهٔ عوامل پدید می آورد. اما تحرك عوامل تولید جامع نیست، زیرا در این صورت دیگر دلیلی بر مبادلهٔ

8. Samuelson, *The Economic Journal*, June 1948 and June 1949.
9. J.Weiller, *Problèmes d'économie internationale*, t. II, p. 270-271.

بین‌المللی وجود نخواهد داشت. انتقال عوامل فقط می‌تواند جانشین ناقص مبادلهٔ محصولات شود.

خلاصه می‌توان گفت که:

۱) مبادلهٔ محصولات، در حدود معین، می‌تواند جایگزین انتقال عوامل تولید گردد؛

۲) اگر مبادلهٔ محصولات بر اثر هزینه‌های ترابری به دشواری بر بخورد، نیروی کار و سرمایه می‌توانند به سوی عوامل طبیعی تغییر مکان بدهند؛

۳) تحرک محصولات موجب ایجاد تقاضای عوامل در نقاط نسبتاً فراوان می‌شود. عوامل در نتیجهٔ تحرک می‌توانند از نقاط فراوان و ارزان به سوی جاهایی که قیمتها بالاتر است جا به جا شوند و از این جریان گرایش به همترازی در قیمتهای عوامل تولید (اجارهٔ زمین، مزد، بهره) پدید می‌آید.

تحلیل هکشر و اُهلین دربارهٔ تخصص بین‌المللی و نتایج آن، فایدهٔ بی‌چون و چرا دارد. با این همه، بجاست اشاره شود که این موضوع باید بیرون از هر روش ماشین‌واری تفسیر گردد. البته تملك عوامل تولید، تخصص ملتها را توجیه می‌کند، اما به تنهایی این پدیده را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

تصمیمات واحدهای بزرگ اقتصادی، استراتژیهای گروههای اجتماعی و سیاستهای ملی مآلا بعضی از شکلهای تولید را توسعه می‌بخشد. از تخصصهای خطرناك اجتناب می‌ورزد و زمینهٔ مساعد یا محدودیت برای تغییر مکانهای عوامل تولید ایجاد می‌کند.

بنابراین، لازم است تحلیل شرایط مبادلهٔ بین‌المللی، موارد زیر را در نظر بگیرد:

— از یك سو، پدیده‌های رقابت ناکامل: رقابت انحصاری و انحصار چندقطبی، محدودیت ورود به صنعت که وجه مشخصهٔ روابط اقتصادی بین‌المللی است؛

— از سوی دیگر، برنامه‌های درازمدت بنگاهها، گروهها و دولتها که می‌کوشند ساختارهای تولید و مبادله را پدید *آورند* و در عین حال خود را با امکانات عوامل تولید وفق بدهند. فرانسوا پرو می‌نویسد: «دولتهای ملی به خوبی می‌دانند که ممکن است طبیعت تسلیم شود و تحرك عوامل سازمان یابد، اما هیچ مکانیسمی خودکارانه بازار جهانی را نمی‌سازد، دولتها بسیار آگاهانه دریافتهای مبادلهٔ سوداگرانه را تابع منافع ملتهای خود می‌نمایند.»[۱۰]

10. F.Perroux, *L'Europe sans rivages*, p. 301.

ب) تحقیق در درستی نظریهٔ هکشر ـ اُهلین: تناقض لئون تیف

تحلیل تخصص بین‌المللی به تازگی و به دنبال کارهای علمی لئون تیف دربارهٔ بازرگانی ایالات متحده از نو جهش یافته است.[۱۱]

لئون تیف با استفاده از روش روابط میان صنایع توضیح می‌دهد که ایالات متحده کالاهایی را صادر می‌کند که به طور متوسط بیشتر نیروی کار و کمتر سرمایه در جریان تولید مصرف کنند و این عوامل برای تولید کالاها موردنیاز نباشند و کالاها را به قیمت نسبتاً ارزانتر بتوان وارد کرد. لئون تیف مقدار کار و سرمایهٔ لازم برای تهیهٔ یك میلیون دلار صادرات را با مقدار کار و سرمایهٔ لازم برای دستیابی به عوضی به ارزش یك میلیون دلار واردات برای ایالات متحده مقایسه می کند و نتایج زیر را برای سال ۱۹۴۷ به دست می آورد:

	صادرات	«واردات جایگزینی رقابتی»
سرمایه (دلار به قیمتهای سال ۱۹۴۷)	۲۵۵۰۷۸۰	۳۰۹۱۳۳۹
کار (سال کارگر)	۱۸۲۳۱۳	۱۷۰۰۰۴

(این نتایج در مقالهٔ سال ۱۹۵۴ به تفصیل شرح داده شده است).

به این ترتیب، ایالات متحده، بر خلاف اندیشه‌های مورد قبول عامه، از حیث کار غنی‌تر است تا سرمایه. لئون تیف علت را در بهره‌وری بسیار قوی ناشی از تعلیم و تربیت و مهارت و سازمان بنگاه می‌داند و نه بر اثر فراوانی سرمایه؛ می‌توان از این نظر پشتیبانی کرد که یك سال کار کارگر در ایالات متحده معادل با سه سال کار کارگر در کشورهای دیگر است. بنابراین، ایالات متحده برای پس‌انداز سرمایه و استفاده از مازاد نیروی کار باید به بازرگانی خارجی مبادرت ورزد. در نتیجه، نظریهٔ هکشرـاُهلین به ظاهر تکذیب شده است. اما در واقع نتایج حاصله از بررسی تجربی توجیه می گردد. چنین است «تناقض لئون تیف». ایراداتی بر آن وارد شده و ملاحظات زیر درخور یادآوری است:

الف) روش موردپذیرش لئون تیف در معرض ایراد قرار گرفته است: این نویسنده نسبت سرمایه‌ـ کار را در صادرات ایالات متحده با نسبت سرمایه‌ـ کار در تولید کالاهای امریکایی و رقیب واردات مقایسه می کند و به نسبت سرمایه‌ـ کار در تولید کالاهای *خارجی* وارده به ایالات متحده کاری ندارد.

ب) لئون تیف در کوشش خود برای توضیح این نتایج حاصله روش حمایت به سبك امریکا را در نظر نمی گیرد؛ و اما این سؤال را می توان کرد که آیا ایالات متحده برای تولید کالاهای جایگزین واردات به منظور جبران نارسایی خود از حیث عامل کار و سطح بالای مزدها، که اگر حمایت وجود

11. Domestic Production and Foreign Trade, *Proceedings of American Philosophical Society,* September 1953; Factor Proportions and the Structure of American Trade, *The Review of Economics and Statistics,* November 1956.

نمی‌داشت این کشور را در برابر خارجه در وضعی نامساعد قرار می‌داد، نباید بیشتر سرمایه به کار برد.
پ) همچنین نقش گروه سومی از عوامل تولید، یعنی منابع طبیعی، مطرح گردیده است. وانک[۱۲] توضیح داده که در حال حاضر سرمایه در ایالات متحده عامل نسبتاً فراوانی است، اما خدمات تولیدی ضروری برای جایگزینی واردات به مقدار کمتر صادر می‌گردد، زیرا منابع طبیعی به عنوان عامل کمیاب نمی‌تواند در فراگرد تولیدی مشارکت نماید مگر با مقدار زیادتری سرمایه.
بررسی تجربی لئون تیف نه فقط راجع است به الگوی دو عاملی مانند الگوی هکشر ـ اُهلین، بلکه به الگوی چند عاملی زمین، سرمایه، سازمان تولید و منابع طبیعی نیز مربوط می‌شود و ثابت می‌کند که الگوی دو عاملی (کار و سرمایه) بی‌گمان جالب بوده، اما برای توضیح مبادلهٔ بین المللی غیرمکفی است.

ماهیت بازرگانی بین المللی براساس امکانات ثابت عوامل توجیه می‌شود و در عین حال، در صورتی که توسعهٔ اقتصادی را با سرمایه‌گذاری برانگیزد، مزایای مقایسه‌ای را نیز توضیح می‌دهد. سراسر تاریخ اقتصادی، اهمیت این جنبهٔ پویای بازرگانی بین المللی را فاش می‌سازد، حال آنکه نظریهٔ جاری تخصص این مطلب را نادیده می‌انگارد و یا قادر به توضیح آن نمی‌باشد.
نظریهٔ تخصص بین المللی که کلاسیکهای انگلیسی به طرزی بسیار خاص ارائه کرده‌اند و اُهلین آن را نوسازی نموده است باید در چشم‌اندازهای وسیع‌تری تنظیم و تدوین گردد. چنان که اخیراً تامس بالوگ[۱۳] خاطرنشان ساخته، «نظریهٔ بازرگانی بین المللی تحلیل تأثیر متقابل جوامعی است که از لحاظ سطح توسعه و نیز عادات اجتماعی با یکدیگر تفاوت دارند. بازرگانی بین المللی نمایشگر مقابلهٔ ناگهانی و همزیستی دائمی اقتصادها در سطوح مختلف توسعهٔ آنها طی زمان است: محصولات جدید و احتیاجات تازه، منحنیهای بی‌تفاوتی را خراب می‌کند؛ مجموعهٔ نیازمندیهای مکمل که با زمینهٔ قبلی اجتماعی معین شده‌اند، چنان ناپیوستگی را به بار می‌آورند که تحلیل رفتار عمومی مصرف‌کنندگان را براساس فرضیات ساده و به شدت انتزاعی غیرممکن می‌سازند»[۱۴].

قسمت سوم ــ رابطهٔ مبادله

مبادلهٔ محصولات میان دو کشور به نسبتهای معین انجام می‌گیرد. این امر توجه اقتصاددانان کلاسیک را از زمان استوارت‌میل جلب کرده و همواره علاقهٔ زیادی را ایجاد نموده است: این نسبتها را *رابطهٔ تجاری* نامیده می‌شود. الفرد مارشال این اصطلاح را به کار برده و برگردان آن به زبان ما، «رابطهٔ مبادله» است.[۱۵]
در حال حاضر، اصطلاح آماری جاری رابطهٔ مبادله، رابطهٔ موجود میان قیمتهای

12. J.Vanek 13. Thomas Balogh
14. Th.Balogh, *Oxford Economic Papers,* June 1949, p. 197.
۱۵. به پیشنهاد ژان‌ویلر که این اصطلاح را در آثار تورگو باز یافته است.

متوسط واردات و صادرات برای همهٔ کالاها و خدمات موضوع مبادله، یعنی نسبت میان شاخص قیمتهای صادرات و شاخص قیمتهای واردات است. اما شایان اهمیت شناخت مفاهیم گوناگون «رابطهٔ مبادله» در مسیر اندیشهٔ اقتصادی می باشد.

الف) *مفاهیم و عبارت آماری آنها*

سه وجه تمایز جنبهٔ بنیادی دارد:

الف. *رابطهٔ مبادلهٔ کالاها و رابطهٔ مبادلهٔ عاملی.*

اقتصاددانان کلاسیك این تشخیص را به عمل آورده اند.

رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی دلالت بر مقادیر فیزیکی کالاهای خارجی دریافتی در برابر یك واحد فیزیکی کالاهای صادره دارد.

رابطهٔ مبادلهٔ عاملی ساده مقادیر فیزیکی کالاهای خارجی واصله را در برابر یك واحد هزینه، برحسب مقادیر عوامل تولید نشان می‌دهد. (از ضرب رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی در شاخص بهره‌وری عوامل تولید در صنایع صادراتی به دست می آید).

رابطهٔ مبادلهٔ عاملی مضاعف نسبت میان مقادیر عوامل تولیدی لازم در دو کشور برای تولید مقادیری از محصول به ارزش برابر در مبادلهٔ بین المللی را می‌رساند. این رابطهٔ عاملی مضاعف، به عقیدهٔ سر دنیس رابرتسون، رابطهٔ مبادلهٔ «حقیقی» است، زیرا مبین نسبت قدرتهای تولیدی کشورهای شریك در مبادلهٔ بین المللی می باشد.

رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی، از نظر کلاسیکها، با این فرض که هزینه‌ها ثابت بوده و هزینه‌ها از لحاظ تاریخی پایدار هستند، منعکس کنندهٔ رابطهٔ عاملی است.

ب. *رابطهٔ مبادلهٔ خالص و رابطهٔ مبادلهٔ ناخالص.*

رابطهٔ مبادلهٔ خالص نسبت میان *قیمتهای* واردات و قیمتهای صادرات است.

برای احتساب پرداختهای یك جانبه که یك کشور به عمل می آورد و مازاد صادرات یا واردات را ایجاد می کند، باید رابطهٔ ناخالص در نظر گرفته شود و آن از نسبت حجم صادرات به حجم واردات به دست می آید (منظور از حجم صادرات ــ یا واردات ــ ارزش کلی صادرات یا واردات است که با شاخص قیمتهای مربوطه تصحیح شده باشد تا تغییرات محضاً ناشی از تغییر سطوح قیمتهای واردات و صادرات حذف گردد).

تاسیگ که تمایز دوم را ارائه می‌دهد، عقیده دارد که هنگامی که یك کشور به سبب پرداختهای استثنائی، مانند ترمیمات جنگ و واریز وام، اضافه صادرات پیدا کند، رابطهٔ خالص فقط بخشی از صادرات نمایشگر پرداخت واردات جاری را در بر می گیرد و در

نتیجه اطلاعاتی دربارهٔ وضعیت ملت به دست نمی‌دهد.

پ. *رابطهٔ مبادلهٔ وضعی و رابطهٔ مبادلهٔ تحولی.*

رابطهٔ مبادلهٔ وضعی دلالت بر شرایط مطلق مبادله، یعنی مقدار صادرات در برابر واردات دارد.

رابطهٔ مبادلهٔ تحولی دلالت بر شرایط نسبی مبادله می کند و نشان می‌دهد که برای آنکه مقدار معین واردات انجام گیرد، صادرات به مقدار بیشتر یا کمتر از زمان گذشته به عمل می آید. رابطهٔ مبادلهٔ تحولی، در واقع، نسبت میان شاخصهاست.

در حال حاضر، اساساً رابطهٔ مبادلهٔ ناخالص و خالص کالاهای بازرگانی محاسبه می شود: این رابطه همانا رابطهٔ تحولی می باشد.

عبارت ریاضی زیر رابطهٔ مبادلهٔ ناخالص را به دست می‌دهد:

$$T_b=۱۰۰\times \frac{\text{شاخص حجم صادرات}}{\text{شاخص حجم واردات}}$$

نرخ بالاتر از ۱۰۰ نشانهٔ بدی رابطهٔ مبادله است: لازم است حجم بیشتری صادرات برای پرداخت ارزش واردات تهیه گردد.

رابطهٔ مبادلهٔ خالص به صورت زیر ارائه می شود:

$$T_n=۱۰۰\times \frac{\text{شاخص قیمتهای صادرات}}{\text{شاخص قیمتهای واردات}}$$

در این حالت، نرخ بالاتر از ۱۰۰ دلالت بر بهبود رابطهٔ مبادله می کند: در واقع، قیمت فروش به خارج گرانتر از بهای خرید از خارجه است. نرخ پایین‌تر از ۱۰۰ دلالت بر خرابی و بدی رابطهٔ مبادله دارد: قیمت خرید از خارجه گرانتر از بهای فروش به خارجه است.

با این وصف، سازمان ملل متحد رابطهٔ مبادلهٔ خالص را به این ترتیب محاسبه می کند که قیمتهای واردات را در صورت کسر قرار می‌دهد: در این حالت، نرخ بالاتر از ۱۰۰ به معنای خرابی و بدی و نرخ پایین تر از ۱۰۰ مبین بهبود رابطهٔ مبادله است (تاسیگ در بررسی معروف خود دربارهٔ رابطهٔ مبادلهٔ انگلستان به همین روش اقدام می کند).

تفسیر تغییرات رابطهٔ مبادلهٔ خالص باید این واقعیت را در نظر بگیرد که این تغییرات فقط می توانند دقیقاً واقعیت بیان کنندهٔ رابطهٔ مبادلهٔ عاملی را منعکس نمایند. اصطلاحات «بهبود» یا «خرابی» رابطهٔ مبادله گاهی فریبنده است. فرض می کنیم میزان بهره وری یك کشور به سرعت بالا برود: در این حالت، تنزل نسبی در قیمت محصولات

صادراتی موجب خرابی رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی می‌شود. اما اگر در میزان پاداش عوامل تولید در کشور نسبت به خارجه افزایش پدید آید، به ازای آن رابطهٔ مبادلهٔ عاملی بهبود پیدا می‌کند. در اینجا این نکته درك می‌شود که رابطهٔ عاملی همانا رابطهٔ مبادلهٔ «حقیقی» است. بهترین مثال دربارهٔ این وضعیت را تنزل قابل ملاحظهٔ رابطهٔ مبادلهٔ انگلستان از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۰، یعنی دوره‌ای که صنعت انگلیس در شکفتگی کامل بود، به دست می‌دهد.

همین طور ترقی قیمتهای مواد اولیهٔ وارداتی می‌تواند در بعضی از موارد قیمت صادراتی محصولات کارخانه‌ای را تحت تأثیر قرار بدهد: در این صورت، رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی می‌تواند خیلی کمتر از رابطهٔ مبادلهٔ عاملی نامساعد و خراب بشود.

رابطهٔ مبادله اخیراً در مفهوم تازه‌ای به نام «رابطهٔ درآمدی تجارت[16] ظاهر گردیده است. این رابطه به صورت شاخص ارزش صادرات تقسیم بر شاخص قیمتهای واردات بیان می‌شود و دلالت دارد بر تغییرات در حجم وارداتی که از محل صادرات خریداری گردد. دارنس[17] این مفهوم را تحلیل کرده و کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین آن را به نام ظرفیت واردات مورداستفاده قرار داده است.[18]

همچنین به نظر ضروری آمده است که برای احتساب خدمات و بازده سرمایه‌گذاریها در خارجه مفهوم رابطهٔ مبادله بسط پیدا بکند: به همین جهت، کیندلبرگر[19] *شاخص رابطه‌های مبادله در حساب جاری* (هشت کشور) شامل دورهٔ زمانی سالهای ۱۸۷۰-۱۹۵۳ را برای اروپای صنعتی محاسبه کرده است.[20]

این اقدام به آسانی توجیه می‌شود: اگر مثال کشوری مانند نروژ را در نظر بگیریم که ۴۰٪ دریافتی آن از منشاءِ خارجه بوده و به فعالیت ناوگان بازرگانی مربوط می‌باشد، کاملا روشن است که احتساب خدمات ضرورت پیدا می‌کند. در این حالت، حفظ رابطهٔ مبادله برای صادرات و واردات کالاهای بازرگانی را نمی‌توان مکفی دانست. رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی در مورد یك کشور صنعتی صاحب ناوگان بازرگانی و سرمایه‌گذاریهای خارجی اطلاعات مکفی دربارهٔ عواید حاصله از مبادلهٔ بین‌المللی فراهم نمی‌نماید.

16. Income Terms of Trade
17. G.S. Dorrance, *Review of Economic Studies,* 1948-1949, n°39.
18. *Economic Survey of Latin America,* 1949.
19. Kindleberger
20. *The Economic Journal,* March 1955.

ب) *عوامل رابطهٔ مبادله*

عواملی که در رابطهٔ مبادله اثر می‌گذارند، متعدد هستند. اما لازم است سه عامل از میان آنها عرضه شود:

الف) شدت نسبی تقاضاها از کشور یا از خارجه: به طور کلی، هنگامی که یك کشور تقاضای خود را نسبت به محصولات خارجی افزایش دهد یا موقعی که ممالك دیگر از تقاضای خود نسبت به محصولات این کشور بکاهند، این جریان در قیمتها اثر می‌گذارد و رابطهٔ مبادلهٔ آن را خراب می‌کند. میزان خرابی به کشش تقاضای کشور موردنظر نسبت به کالاهای خارجی بستگی دارد: هرقدر این کشش ضعیف‌تر باشد، خرابی رابطه نیز زیادتر است.

ب) سطح توسعهٔ اقتصادی کشور: یك کشور به تدریج که در زمینهٔ اقتصادی توسعه می‌یابد، هزینه‌های تولید آن در بلندمدت میل به تنزل پیدا می‌کند و این امر موجب نزول قیمتهای صادرات و خرابی رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی می‌شود (بدون توجه به نفعی که برحسب رابطهٔ عاملی مضاعف بیان شده است). اما امکان دارد این نفوذ بر اثر پیدایش ابداعات خنثی گردد. جریان اخیر کالاهای جدید را در مبادلهٔ بین‌المللی وارد می‌سازد و تقاضای مهم نسبت به این کالاها به عمل می‌آید. کیندلبرگر، به عنوان مثال، وضعیت ایتالیا را که در بازارهای مختلف (ابریشم، مرجان، شراب) دچار شکستهایی شده و رابطهٔ مبادلهٔ آن درگذشته به میزان قابل ملاحظه ناجور شده است (۷۰ و ۷۵ در سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳)، در برابر وضعیت سوئد و سویس که از توسعهٔ تقاضای خمیر کاغذ و کاغذ، یخچال، ساعت، ماشین ـ ابزار تخصصی (در سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳، رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای بازرگانی برای سوئد ۱۴۹ و ۱۴۲ و برای سویس ۱۳۲ و ۱۳۸ بر پایه ۱۰۰ = ۱۹۱۳ است) نفع برده‌اند، قرار می‌دهد.

پ) سیاست ارزی کشور: چنان که در آینده خواهیم دید، نرخ ارز مقدار پول ملی را نشان می‌دهد که باید برای دستیابی به یك واحد پول خارجی واگذار شود. یك کشور می‌تواند ارز خود را به ارزش بیشتر از واقعی حفظ کند تا به این ترتیب قیمتهای کالاهای صادراتی را در سطح زیاده بالا قرار دهد و رابطهٔ مبادلهٔ مساعد داشته باشد. همین طور، یك کشور می‌تواند نرخ ارز کمتر از واقع را اختیار نماید تا از قیمتهای کالاهای صادراتی بکاهد و رابطه مبادله‌اش نامساعد و خراب شود. این مطلب را در بررسی نظارت بر ارز و تضعیف آن باز خواهیم یافت.

تحول رابطهٔ مبادله، طی سالهای اخیر، محرك بررسیهای آماری ناظر به گذشته و

نیز دارای جنبهٔ پیش‌بینی گردیده‌است. در بعضی از این مطالعات، به دنبال کاهش قیمتهای کشاورزی، تنزل طولانی رابطهٔ مبادلهٔ کشورهای عقب‌ماندهٔ کشاورزی و معدنی و توسعه نیافته نسبت به کشورهای صنعتی دیده می‌شود. اما کالین کلارك، لااقل تا سال ۱۹۷۰، بهبود مداوم در رابطهٔ مبادلهٔ کشورهای نخست را پیش‌بینی کرده است.

از سوی دیگر، پژوهشهای کیندلبرگر دربارهٔ رابطهٔ مبادلهٔ اروپای صنعتی از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۵۳ به شرح زیر بسیار آموزنده است:[۲۱]

— ثبات نسبی رابطهٔ مبادلهٔ این مجتمع اقتصادی از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۵۰، به رغم تغییرات رابطهٔ مبادلهٔ کشورهای مختلف و تغییرات قیمتهای عناصر مورد بررسی؛
— خصلت بدون نمایندگی رابطهٔ مبادلهٔ انگلستان در برابر رابطهٔ مبادلهٔ اروپا؛
— عدم کفایت اندازه گیری رابطهٔ مبادلهٔ اروپا فقط براساس رابطهٔ قیمتهای مواد اولیه و قیمتهای محصولات کارخانه‌ای. این عدد مقام محصولات اولیه را در صادرات اروپا و تفاوت میان تحول خدمات ناوگان بازرگانی و درآمدهای سرمایه‌گذاری را از یك سو و این تفاوت را دربارهٔ محصولات کارخانه‌ای از سوی دیگر در نظر نمی‌گیرد.

نویسندگان کلاسیك رابطهٔ مبادله را از دو دیدگاه بررسی کرده‌اند:

— این رابطه برای اندازه گیری منافعی به کار می‌رود که یك کشور به دست می‌آورد و زیانی که در مبادلهٔ بین‌المللی می‌بیند؛
— این رابطه یك عنصر اساسی در مکانیسم انطباق ترازهای پرداختهاست.

اکنون مطلب اخیر را ضمن بررسی نظریهٔ پرداختهای بین‌المللی مورد بحث قرار می‌دهیم.

کتابشناسی

1) Sur la théorie classique et néo-classique du commerce international

J. Viner, *Studies in the Theory of International Trade*, 1937.
G. Haberler, *The Theory of International Trade*, 1936.
— Coûts réels, coûts monétaires et avantages comparatifs, dans *Bulletin international des sciences sociales*, printemps 1951, p. 58.
— Some Problems in the Pure Theory of International Trade, dans *The Economic Journal*, juin 1950.
— The Relevance of the Classical Theory under Modern Conditions, *Ame-*

21. Kindleberger, *Economic Journal*, March 1955.

rican Economic Review, mai 1954, p. 543.

Firmin OULÈS, *Le problème du commerce international*, Paris, 1934.

D. B. MARSH, *World Trade and Investment*, chap. 19 et 20. (Excellent exposé en terme de courbes d'indifférence.)

J. LAJUGIE, L'évolution de la théorie des coûts comparés dans les vingt-cinq dernières années, *Revue d'économie politique*, 1947.

H. G. JOHNSON, *Money, Trade and Economic Growth* (Part one), London, Allen & Unwin, 1962.

M. C. KEMP, *The Pure Theory of International Trade*, Prentice Hall, 1964.

2) SUR LA THÉORIE SUÉDOISE ET SES DÉVELOPPEMENTS

L. F. HECKSHER, The Effect of foreign trade on the distribution of Income, dans *Readings in the Theory of International Trade*, p. 272.

Bertil OHLIN, Interregional and International Trade, *Harvard Economic Studies*, 1935.

P. A. SAMUELSON, International Trade and the Equalization of factor prices, *The Economic Journal*, juin 1948.

— International factor-price Equalization once again, *The Economic Journal*, juin 1949.

J. TINBERGEN, The Equalization of factor prices between free-trade Areas, *Metroeconomica*, juillet 1949.

Svend LAURSEN, Production functions and the Theory of International Trade, *The American Economic Review*, septembre 1952.

Des *points de vue critiques* de ces diverses positions ont été notamment présentés par :

Maurice BYÉ, *Cours de Doctorat, 1953-1954* et Jean WEILLER, *Problèmes d'économie internationale*, vol. II, IVe Partie, p. 366.

Thomas BALOGH, *Static Models and Current Problems in International Economics*, Oxford Economic Papers, juin 1949.

J. H. WILLIAMMS, International Trade Theory and Policy = Some Current Issues, *The American Economic Review*, mai 1951.

R. ROBINSON, Factor Proportions and Comparative Advantage, *The Quarterly Journal of Economics*, mai et août 1956.

Sur les théories de la localisation, voir la thèse de C. PONSARD, *Economie et espace*, S.E.D.E.S., 1954.

Sur le paradoxe de Léontief, cf. J. CÉDRAS, Paradoxe de Léontief et spécialisation internationale, *Revue économique*, juillet 1958.

3) SUR LES TERMES DE L'ÉCHANGE

Michel MORET, *L'échange international* (IIe Partie), *op. cit.* (la meilleure étude française sur la question).

Sir D. ROBERTSON, Les rapports d'échange, *Bulletin international des Sciences sociales*, 1951, no 1, p. 30.

G. MARCY, Variations du change et termes de l'échange dans la théorie économique contemporaine, *Revue d'économie politique*, 1956.

J. VINER, *Studies in the Theory of International Trade.*

Sur le plan statistique, consulter principalement :

Nations Unies, *Prix relatifs des importations et des exportations dans les pays sous-développés*, 1949.

Ch. P. KINDLEBERGER, *The Terms of Trade. A European Case Study*, Wiley, 1956.

E. DEVONS, Statistics of the United Kingdom Terms of Trade, *The Manchester School*, septembre 1954.

Colin CLARK, Les termes de l'échange dans l'avenir, *Bulletin international des sciences sociales*, 1951, n° 1, p. 40.

R. E. BALDWIN, Secular Movements in the Terms of Trade, *The American Economic Review*, mai 1955.

R. BERTRAND, *Un indice du rapport d'échange pour l'A.O.F.*, mars 1956.

جزءِ دوم از عنوان دوم

پرداختهای بین‌المللی

هنگامی که میان عاملان اقتصادی متعلق به ملتهای مختلف داد و ستدهایی صورت می‌گیرد، تصفیهٔ عملیات به دو پول امکان دخالت می‌دهد که یکی باید به دیگری تبدیل شود. به این ترتیب، مسئلهٔ تبدیل پول پدیدار می‌گردد. در گذشته، اگر مسئلهٔ تبدیل و صرف داخلی توانسته است وجود داشته باشد، امروزه این مسئله جنبهٔ بین‌المللی پیدا کرده و اهمیت آن در تنوع نظامهای ملی پولی و سیادت پولی است که هر کشور با علاقه‌مندی از آن دفاع می‌کند. تبدیل پول و صرف نیز به اشکال مختلف انجام می‌شود.

نرخ تبدیل قیمتی است که پول خارجی برحسب پول یك کشور خریداری می‌گردد و میزان آن دقیقاً به رابطهٔ میان دیون کشور در قبال خارجه و مطالبات این کشور از خارجه، یعنی به وضعیت تراز پرداختها و به عواملی وابسته است که در تعادل این تراز اثر می‌گذارند.

اما نرخ تبدیل اگرچه برحسب تغییرات وارده در عناصر تراز پرداختها تحول می‌پذیرد، در رفتار اینان نیز می‌تواند تأثیر کند. یعنی در عین حال هم معلول است و هم علت.

بررسی به ترتیب توالی زیر صورت می‌گیرد:

ــ در فصل نخست: قابلیت تبدیل بین‌المللی پولها و صرف؛

ــ در فصل دوم: نقل و انتقال بین‌المللی سرمایه‌ها که تأثیر مهمی در تراز پرداختها دارند؛

ــ در فصل سوم: تعادل تراز پرداختها.

فصل نخست

قابلیت تبدیل بین‌المللی پولها و صرف

دادوستدهای بین‌المللی شامل قابلیت تبدیل بین‌المللی پولهاست. در واقع، طلبکاران بین‌المللی مایلند طلب خود را به پول خودشان وصول نمایند. عملیات صرف دستیابی به این نتیجه را امکان‌پذیر می‌گرداند.

با این همه، قابلیت تبدیل پولها دارای درجات مختلف است که به آزادی زیاد یا کم در عملیات صرافی وابسته‌اند. ما شیوهٔ عملیات صرافی، درجات قابلیت تبدیل و نظامهای قابلیت تبدیل را یکی پس از دیگری بررسی می‌کنیم و در پایان جنبه‌های کنونی سازمان پرداختهای بین‌المللی را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهیم.

قسمت اول ـ عملیات صرف

عمل صرف عبارت است از اینکه شخصی در کشور معین وسایل پرداخت معتبر و ارزشمند در کشور دیگر را در مقابل پول آن کشور فراهم می‌آورد.

به عنوان مثال، یك نفر فرانسوی که منسوجاتی را در انگلستان خریده، متعهد است بدهی خود را به فروشندهٔ انگلیسی به لیرهٔ استرلینگ بپردازد و بدین منظور فرانکهای خود را در برابر لیره‌ها به نرخ معین تبدیل که همان نرخ ارز است (مثلا ۱۳ فرانك در برابر یك لیرهٔ استرلینگ) مبادله خواهد کرد.

عملیات صرافی ممکن است به شکل «صرافی دستی» انجام گیرد و در این صورت شامل سکه‌های طلا و نقره و پول خرد می‌شود. اما صرافی دستی محدود است و مسافران و جهانگردان به این کار مبادرت می‌ورزند و به این ترتیب از ارسال سکه‌های پولی از کشوری به کشور دیگر که متضمن هزینه‌های ترابری و بیمه است، اجتناب می‌شود. امروزه عملیات صرافی به شکل خرید و فروش پولهای خارجی به منظور

واریز قرض یا ایجاد اعتبار انجام می گیرد.

کلیهٔ اسناد طلب مانند بروات، سفته‌ها، چکها، اوراق بهادار، کوپنها و انتقالات تلگرافی را که به پول خارجی نوشته شده باشند، *اسعار خارجی* می نامند.

به عنوان مثال، در فرانسه، بدهکارانی که باید در خارجه پرداختهایی به عمل آورند، درصدد بر می آیند که از فرانسویهای طلبکار از خارجه اسنادی مؤید این مطالبات به پول خارجی تهیه نمایند. به تعبیر دیگر، واردکنندگان فرانسوی که با پول فرانك پرداخت می کنند، از صادرکنندگان فرانسوی بروات بازرگانی قابل پرداخت به دلار را می خرند و برای طرف بازرگانی خود یعنی صادرکنندگان امریکایی می فرستند. این اسناد تجاری که مورد قبول واردکنندگان امریکایی است توسط اینان کارسازی می شود و این جریان به صادرکنندگان امریکایی اجازه می‌دهد تا طلب خود را به دلار دریافت بدارند. بنابراین، تصفیه حساب در مکان، جانشین واریز به صورت ارسال وجه از يك کشور به کشور دیگر می گردد.

تصفیه‌های بین المللی می تواند به دو طریق انجام گیرد:

ـ یکی از طریق واگذاری: بدهکار در همان محل خود اسعار خارجی حاکی از طلب قابل وصول در خارجه را خریداری می نماید؛ سپس این اسناد به خارجه فرستاده و «واگذار» می شود.

ـ و دیگر از طریق حواله: بدهکار از طلبکار خود تقاضا می کند براتی در وجه او صادر نماید و این برات را در همان محل خود به فروش رساند.

عملیات صرف توسط عمل بانکها آسان شده است. بانکها خریدوفروش کلیهٔ اسناد قابل پرداخت در خارجه را که حق دریافت به پول خارجی را بدهد در دست خود متمرکز می سازند و به وسیلهٔ بانکهای خارجی کارگزار خود وصول می نمایند و در همانجا داراییهایی را تشکیل می‌دهند. همچنین، این بانکها می‌توانند انتقالات تلگرافی یا تلفنی، چکها و حواله‌ها را برای مشتریان اسعار خارجی تهیه کرده و مبلغ و سر رسید آنها را موافق با تمایلات خریداران اسعار معین کنند.

اسعار همگی به يك میزان مورد درخواست قرار نمی گیرند. برخی از امتیازات خاصی برخوردار هستند و *اسعار کلید* می باشند که پولهای بین المللی را تشکیل داده و خدمات ویژه‌ای را انجام می‌دهند. این اسعار به خاطر استفادهٔ وسیع در پرداختهای بین المللی، نیازمندیهای خزانه را برآورده می سازند و به سبب ثبات و قدرت خرید به عنوان نقدینهٔ احتیاطی نگاهداری می‌شوند. این اسعار نظر به خصوصیات خود، به

صورت عالی ترین «نقدینهٔ بین المللی» در آمده اند. بدین سان، لیرهٔ استرلینگ در قرن نوزدهم و تا جنگ جهانی دوم این وضع را داشته و اگرچه از سال ۱۹۴۵ دلار جانشین آن گردیده است، ولی به نظر نمی‌رسد که لندن از حرفهٔ خود به عنوان «ماشین سازندهٔ نقدینهٔ بین المللی» دست برداشته باشد.

استفاده از اسعار، پرداختها و تصفیه حسابها را آسان می سازد و اما مسئلهٔ صرف را از میان نمی برد، زیرا لازم است نرخ تبدیل میان پول طلبکار و پول بدهکار معین شود.

این نرخ تبدیل همان *نرخ صرف* یا نرخ ارز است. این نرخ شمار تغییرپذیر واحدهای پول خارجی را نشان می‌دهد که می توان به ازای یك واحد پول ملی به دست آورد.

یك پول همیشه در دو مرکز مالی قیمت گذاری می شود: هنگامی که مظنه گذاری در دو مرکز یکسان باشد، گویند صرف به *نرخ برابری* است. وقتی که پولها فلزی بودند، نرخ صرف موافق با وزن فلز خالصی که به طور قانونی در پولها وجود داشت *برابری* ارز نامیده می شد.

مظنهٔ رسمی ارزها رابطهٔ میان پول ملی و پولهای گوناگون خارجی را نشان می دهد. این نرخ عدد صحیح است هنگامی که شمار متغیر واحدهای پول خارجی را که به ازای یك واحد پول ملی دریافت شود، نشان بدهد و عدد مبهم است موقعی که دلالت بر شمار متغیر واحدهای پولی ملی در برابر دریافت یك واحد پول خارجی کند.

عملیاتی که در بازار ارزها انجام می گیرند می توانند *عملیات نقد* (تصفیه حساب در دو روز صورت می پذیرد) یا *عملیات مدت دار و وعده ای* باشند که در تاریخ مؤخر نسبت به زمان انعقاد قرارداد تحقق می یابند.

دو نرخ ارز وجود دارد، یکی نرخ نقد و دیگری نرخ وعده ای ارز نرخ وعده ای نسبت به نرخ نقد هنگامی مطلوب و مقرون به صرفه است که بیشتر از نرخ نقد امکان خرید پولهای خارجی را به دست دهد و این جایزه نمایش دهندهٔ تفاوت میان دو نرخ است که برحسب درصد سالانهٔ نرخ نقد بیان شده است. نرخ وعده ای نسبت به نرخ نقد هنگامی زیان آور است که کمتر از واحدهای پول خارجی بتواند خریداری نماید و میزان زیان آن نیز به همان طریق قبلی بیان می شود.

عملیات ارزی وعده ای را این واقعیت توضیح می دهد که واردات و صادرات عموماً شامل مهلتهای پرداخت و دریافت هستند و نوسانات اندك در نرخ ارز می تواند زیانها یا منافع مهمی را برای معامله گران به بار آورد. بنابراین یك معامله گر عامل که بخواهد از

خطر احتمالی معاملات در امان بماند باید در بازار وعده ای «از خود دفاع نماید»: مثلا صادرکننده ای که باید ظرف شش ماه پول خارجی را به دست آورد می تواند هم اکنون این پول را به وعده بفروشد. در این بازار ارزی وعده‌ای است که قسمت اعظم بازرگانی بین‌المللی صورت می گیرد.

معاملاتی که در بازار وعده به وقوع می‌پیوندد، امکان دارد به جهات استفاده از نرخهای متفاوت در بازارهای مختلف یا انگیزه‌های سفته‌بازی انجام پذیرد.

معامله به سود در بازارهای مختلف[1] تفاوت میان نرخهای بهره بین دو کشور را در نظر می گیرد. روشن است که نفع معامله گر عامل در این است که وجوه خود را در مکانی به کار اندازد که بتواند پاداش بیشتری دریافت دارد. اگر تفاوت مشهود در نرخهای بهره میان دو کشور درست برابر با تفاوت معکوس نرخهای تبدیل وعده ای یا نقد پولهای مربوطه باشد، امکان نفع وجود ندارد: این وضعیت را حالت خنثی گویند. اگر نرخ وعده ای با ارزش آن در وضعیت خنثی فرق داشته باشد، معامله به سود در بازارهای مختلف جهانی مقرون به صرفه است ــ به شرط آنکه نرخهای بهره ثابت بمانند ــ زیرا نفع ناشی از اختلاف میان نرخهای بهره تماماً در برابر هزینهٔ تأمین مالی وعده از بین نمی‌رود.

سفته‌بازی عبارت است از قبول خطر صرف به امید کسب منفعت از سرمایه. به عنوان مثال، سفته‌بازان بر این عقیده اند که پول کشور A در زمان معین هدف تضعیف قرار خواهد گرفت؛ سفته‌باز می تواند پول کشور A را به وعده در برابر پولهای خارجی به نرخ معتبر در بازار وعده بفروشد. فرض کنیم که این نرخ مساوی با نرخ نقد باشد. قرارداد پس از سه ماه به سر موعد می‌رسد و سفته‌باز می تواند پولهای خارجی را به نرخ برابر با نرخ نقد پیشین به دست آورد. اگر پول A تضعیف شده‌باشد، سفته‌باز می تواند پولهای خارجی خریداری را به نرخ نقد جدید بفروشد و پول بیشتری از کشور A به دست آورد. فشارهای ناشی از سفته‌بازی به منظور فروش پول يك کشور به وعده، معامله‌گران را ترغیب می کند تا سرمایه‌های خود را از این کشور خارج سازند و موجب کاهش ذخایر این کشور شوند. برای جلوگیری از پیشرفت این سفته‌بازیها به ترقی نرخهای بهره اقدام می‌شود.

اگر پیش‌بینی که سفته‌بازی بر اساس آن صورت گرفته است تحقق نپذیرد، سفته‌بازی به فوریت جریمه و دچار زیان می شود.

بانکهای مرکزی در دورهٔ بحران، برای حمایت از نرخ وعده و جلوگیری از خروج سرمایه‌ها در بازار وعده دخالت می کنند. اگر ذخایر برای تحمل خروج موقتی سرمایه‌ها مهم باشند، این بانکها می توانند دخالت ننمایند و بگذارند تا نرخ وعده به زیر نرخ نقد سقوط کند، به قسمی که سفته‌بازان را جریمه کنند، سپس هنگامی که وضعیت بهبود یابد، بگذارند تا نرخهای وعده از نو بالا برود. انتخاب طرز دخالت به اهمیت ذخایر و مدت احتمالی بحران بستگی دارد.

عملیات در بازار ارز توسط «کارگزاران ارزی مورد قبول» که عموماً همان بانکها

---

1. arbitrage

هستند، انجام می گیرد. بانکها این عملیات را به حساب مشتریان یا به حساب خود، به ویژه موقعی که به عنوان «سفته باز» عمل می کنند، انجام می دهند.

عرضه و تقاضای اسعار خارجی تحت تأثیر عملیاتی است که منشاءِ مطالبات و دیون یك کشور در برابر خارجه اند. عرضهٔ اسعار ناشی از مجموعهٔ عملیاتی است که تعهد پرداخت را برای خارجه در بر دارد، مانند صادرات کالاها؛ خدماتی که در خارجه انجام گرفته اند؛ درآمدهای سرمایه گذاریهایی که در خارجه صورت پذیرفته اند. تقاضای اسعار تحت تأثیر دیون حال یك کشور در قبال افراد خارجی است، مانند واردات کالاهای بازرگانی؛ مخارج جهانگردان در خارجه؛ خدماتی که افراد بیگانه در کشور انجام داده اند؛ بهرهٔ سرمایه های خارجی. بنابراین، در کلیهٔ مواقعی که چنین بازاری وجود دارد، نرخ ارز که خود یك قیمت است، توسط عرضه و تقاضای اسعار در بازار ارزها معین می شود.

با این همه، این اشارات کلی دربارهٔ عملیات ارزی باید در دو جهت موشکافی شود: در واقع، لازم است درجات مختلف و کیفیات گوناگون قابلیت تبدیل بین المللی پولها شناسایی و مشخص گردد.

قسمت دوم ــ درجات قابلیت تبدیل

قابلیت تبدیل پولها دارای درجات گوناگونی است که روی نوع و وسعت عملیات ارزی تأثیر می گذارند:

۱) قابلیت تبدیل *به اعتبار عملیات می‌تواند عمومی یا محدود باشد.*

در قابلیت تبدیل عمومی هر شخص اقتصادی می تواند طلا یا هر ارز خارجی را برای هر عمل، خواه در حساب جاری (عملیات جاری بازرگانی) یا در حساب سرمایه (انتقالات سرمایه ها) به نرخ ثابت به دست آورد.

قابلیت تبدیل می تواند فقط به عملیات جاری محدود شود، در مواردی که حرکات سفته بازی سرمایه ها برای یك کشور خطرناك به نظر آید و ذخایر اسعار را به تحلیل و نابودی تهدید نماید.

۲) قابلیت تبدیل *به اعتبار کشورها می‌تواند عمومی یا محدود باشد.*

در حالت اول پرداختهای بین المللی چند جانبهٔ کامل وجود دارد. اضافات یا کسر یهای دو جانبه اهمیتی ندارند. از آنجا که کلیهٔ پولها به یکدیگر قابل تبدیل هستند، بهتر است معاملات یك کشور با مجموعهٔ کشورهای دیگر یك جا و روی هم در نظر

گرفته شود، زیرا تصفیه حسابها می‌تواند کشور به کشور به عمل آید.
قابلیت تبدیل می‌تواند فقط به چند کشور محدود باشد: مثلا قابلیت تبدیل منطقه‌ای در محدودهٔ اروپای غربی را می‌توان در نظر گرفت، بدون آنکه قابلیت تبدیل پولهای اروپایی به دلار مورد قبول واقع شود.
۳) قابلیت تبدیل *به اعتبار ذی‌الحقوق می‌تواند عمومی یا محدود باشد.*
قابلیت تبدیل هنگامی عمومی است که هر عامل اقتصادی، مقیم یا غیرمقیم، بتواند طلا یا اسعار خارجی را در قبال پول به دست آورد.
قابلیت تبدیل وقتی محدود است که فقط افراد غیر مقیم در کشور بتوانند از بانک مرکزی تقاضا نمایند مازاد مطالبات قابل پرداخت به پول کشور را به طلا یا به اسعار خارجی تبدیل کند.
این وجوه تمایز میان قابلیت تبدیل عمومی و قابلیت تبدیل محدود نشانی از گذشت زمان را بر خود دارد. اغلب کشورهای جهان تا سال ۱۹۳۹ قابلیت تبدیل عمومی پولها را حتی پس از ترک پایه طلا دارا بوده‌اند. جنگ دوم جهانی موجب گسترش نظارت بر ارزها و تعلیق قابلیت تبدیل آزاد پولها شد. پس از پایان جنگ دوم جهانی انعطافهایی در امر نظارت بر ارزها پدید آمد و در بیشتر کشورها پیشرفتهای متوالی به سوی بازگشت به قابلیت تبدیل امکان‌پذیر گردید.
تحلیل انواع قابلیت تبدیل هنگامی روشن می‌شود که نظامهای گوناگون قابلیت تبدیل پولها تجزیه و تحلیل گردد.

قسمت سوم ــ نظامهای قابلیت تبدیل

قابلیت تبدیل بین‌المللی پولها می‌تواند به سه کیفیت عمده صورت پذیرد:
۱) ممکن است قابلیت تبدیل آزاد با پایهٔ بین‌المللی وجود داشته باشد؛
۲) ممکن است قابلیت تبدیل آزاد بدون پایهٔ بین‌المللی وجود داشته باشد؛
۳) ممکن است نظارت بر ارز برقرار باشد: در این حالت، پول تحت شرایط معین و محدود قابل تبدیل باقی می‌ماند.
ما نتایجی را که این نظامهای گوناگون برای تعیین و تثبیت نرخهای ارز به بار می‌آورند، در زیر ملاحظه خواهیم نمود.

§ ۱. نظام قابلیت تبدیل آزاد با پایهٔ بین‌المللی

تاریخ پول سه‌شکل پایهٔ بین‌المللی را نشان داده است: پایه‌طلا؛ پایهٔارز-طلا و پایه

ارز. خصوصیات مشترك نظامهای پایهٔ بین‌المللی وجود ارزهای ثابت و ضرورت اندوخته‌های ارز است که به بانکهای مرکزی امکان می‌دهند تا برای حفظ ثبات نرخهای ارز در بازار ارزها دخالت نمایند.

الف) *پایه طلا*

پایه طلا طی سالهای دهه ما قبل جنگ ۱۹۱۴ بر بیشترین بخش از دنیا حکمفرما بوده است. در کشورهایی که این نظام را پذیرفته بودند، واحد پولی با وزن معین طلا تعریف می‌شد؛ افراد می‌توانستند، بدون هیچ‌گونه محدودیتی، در مقابل اسکناسهای بانك، طلا به دست آورند؛ سرانجام، طلا می‌توانست آزادانه صادر و وارد گردد.

نرخ ارز در یك چنین نظامی پایدار است و در واقع بین حدود باریکی به نام «نقاط طلا»[2] قرار دارد.

در حقیقت، در کلیهٔ مواقعی که قیمت بروات در بازار اسعار تا نقطه‌ای بالا برود که خرید این بروات پر خرج‌تر از ارسال طلا باشد، بدهکار این گزینش را به عمل می‌آورد که فلزی را که می‌تواند از بانك مرکزی به دست آورد، ارسال دارد. بنابراین، به محض آنکه *نقطهٔ خروج طلا* فرا برسد، طلا صادر خواهد شد. نقطهٔ خروج طلا مساوی با نرخ برابری (نرخ ارز دقیقاً موافق با نسبت ارزش میان پولهای فلزی دو کشور)، به علاوهٔ هزینه‌های ترابری و بیمه‌های مسکوکات به کشور خارجی است.

همین طور، *نقطهٔ ورود طلا* وجود دارد. اگر قیمت بروات به نقطه‌ای پایین بیاید که در پایان کار طلبکارانی که به این شکل به طلب خود می‌رسند نسبت به زمانی که بدهکاران طلا را به هزینه‌های خود می‌فرستادند پول کمتری دریافت بدارند، طلبکاران از پرداخت توسط برات امتناع می‌ورزند. در این صورت، فلز به کشور طلبکار وارد می‌گردد. بنابراین، نقطهٔ ورود طلا مساوی با نرخ برابری منهای هزینه‌های ترابری و بیمه‌های شمش طلا به کشور خواهد شد.

نقطه‌های خروج و ورود بر طبق شکلی که طلا مورداستفاده قرار گرفته است (شمشها، سکه‌های نو، سکه‌های مستعمل) و بروفق تغییرات تعرفه‌های ترابری و تعرفه‌های بیمه‌ها تغییر می‌پذیرند.

در فرانسه، پیش از سال ۱۹۱۴، نرخ مبادلهٔ فرانك نسبت به لیرهٔ استرلینگ بین ۲۵/۲۹ فرانك (نقطهٔ خروج) و ۲۵/۱۹ فرانك (نقطهٔ ورود) تغییر می‌کرد. تغییر برای

2. gold points

لیرهٔ استرلینگ و دلار پیرامون نرخ برابری دوسنت بود. در فاصلهٔ دو جنگ، تفاوت میان نقاط طلا بر اثر کاهش حمل و نقل طلا از کشوری به کشور دیگر باز هم تنزل پیدا کرد، زیرا بانکهای مرکزی بخشی از اندوخته‌های طلای خود را به صورت شمش نزد خود حفظ می‌کردند و معاملات طلا به اعمال تحریر و ثبت خلاصه می‌شد.

نظام پایه طلا همانا نظام ثبات ارزها بوده است. این ثبات از شیوه‌هایی نتیجه نمی‌شود که ما هم اکنون عرضه داشتیم بلکه از پذیرش «قواعد بازی» بسیار دقیقی ناشی می‌گردد. کشورهایی که به سبب کسری تراز خود در معرض خروج طلا قرار می‌گیرند باید به تنزل قیمتهای داخلی تن در دهند و آنها که در برابر ورود طلا واقع شوند، باید ترقی قیمتهای داخلی را اختیار نمایند. به این شرط است که عدم تعادل تراز از منشاءِ ورود یا خروج طلا می‌تواند تصحیح گردد (فصل بعدی ملاحظه شود).

جست‌وجوی ثبات ارزها بیشتر کشورهای دنیا را به احیای پایه طلا که عمل آن طی نخستین جنگ جهانی معلق شده بود، رهنمون گردید. تسلسلهای پولی پس از جنگ فقط آرزوی بازیابی ثبات پیش از جنگ را تقویت می‌کرد. کشورهای اروپا، به ویژه انگلستان که در سال ۱۹۲۵ ارزش لیرهٔ استرلینگ و فرانسه که در سال ۱۹۲۸ ارزش فرانك را به نرخ برابری زمان پیش از جنگ ۱۹۱۴ رسانیده بودند، از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸، از نو پایه طلا را برقرار می‌سازند. با این وصف، این کشورها به جای پایه طلای[3] بدون قید و شرط، پایه شمش طلا[4] را اختیار می‌نمایند: به این معنی که طلا ضرب نمی‌شود و جریان پیدا نمی‌کند، ولی به صورت شمشهای طلا در موجودی صندوق بانك نشر ثبت می‌شود. شمش به هر متقاضی و برای هرگونه استعمال تحویل می‌گردد (به عنوان مثال، در فرانسه، ارزش شمش طلا ۲۱۵۰۰۰ فرانك است).

این نظام زمانی بسیار کوتاه بر جای می‌ماند. در ماه سپتامبر سال ۱۹۳۱، بانك انگلستان پرداختها به طلا را معلق می‌سازد و انگلستان پایه طلا را ترك می‌کند. ممالك اسکاندیناوی از عمل آن پیروی می‌نمایند. در ماه مارس سال ۱۹۳۳، رئیس جمهور روزولت صدور طلا را قدغن و ارتباط میان طلا و دلار را قطع می‌کند؛ بلژیك در ماه مارس سال ۱۹۳۵، فرانسه، هلند و سویس در ماه اکتبر سال ۱۹۳۶ پس از نبردی تا واپسین دم، پایه طلا را رها می‌سازند.

3. gold standard
4. gold bullion standard

فروپاشی پایه طلا فقط بر اثر بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ و به دنبال آن تنزل اقتصادی نبود: شالوده های نظام تغییر پیدا کرده و شرایط پیشین کارکرد آن به دو علت دیگر رعایت نمی شد:

الف) پایه طلا پیش از سال ۱۹۱۴ پایهٔ استرلینگ بود. لندن مرکز مالی و بازرگانی نظام پولی بین المللی بود. «نظام پایه طلا که پیش از سال ۱۹۱۴ شدیداً مرکزیت پیدا کرده بود، با نظام جهانی متمرکز صنعت و تجارت هماهنگی داشت».[۵]

واما، پس از جنگ سالهای ۱۹۱۴–۱۹۱۸، قدرت صنعتی در جهان و در تمام جهات پخش می شود: مراکز جدید صنعتی پدید می آید (ایالات متحده، ژاپن، کانادا). لندن دیگر به صورت یگانه مرکز مالی و مسلط باقی نمی ماند. مهاجرتهای بین المللی که به کارگران بیکار اجازه می‌داد تا به مناطق پر رونق بروند و در نتیجه دریچهٔ اطمینان پایه طلا را تشکیل می‌دادند، متوقف شد.

ب) در اغلب کشورها، ثبات اقتصادی داخلی که تناوب انقباض و تورم را مردود می شمارند، به صورت هدف اساسی سیاستهای اقتصادی در می آید.

این تغییرات عمیق ساختاری علت نابودی پایه طلا را توضیح می‌دهد و تاریخ این پایه درس مهم و آموزنده‌ای می‌دهد و آن بنابر گفته‌های نارکس این است که «مکانیسمهای پولی برای خودسان ایجاد نشده اند و اینها ابزارهایی مختص تسهیل تولید و مبادلهٔ خدمات واقعی هستند و به صورتی اجتناب ناپذیر اقتصادی را منعکس می کنند که برای خدمت به آن فرا خوانده شده اند و باید خود را با این منظور تطبیق بدهند.»[۶]

ب) *پایهٔ ارز ـ طلا*

پایهٔ ارز ـ طلا نظامی است که بر آن اساس کشور مقداری از اسعار خارجی را به منظور پرداختهای خارجی در اختیار دارد. این اسعار معادل با طلا تلقی شده و در برابر پول خود آن کشور به نرخ ثابت قابل تبدیل است.

پس از جنگ جهانی اول، نظام پایهٔ ارز ـ طلا به دنبال توصیه های کنفرانس ژن در سال ۱۹۲۲ و تحت تأثیر ترس از نایابی طلا، موفقیت بزرگی داشته است.

اما منشاء و کارکرد این نظام بسیار قدیمی تر است. نخستین کاربردی که از این نظام

5. Ragnar Nurkse, *L'expérience monétaire internationale*, p. 225.
6. op. cit., p. 266.

به چشم می خورد قراردادی است که روابط ارزی میان لندن و ادینبورگ را در نیمهٔ دوم قرن هفدهم تنظیم کرده است.

در سال ۱۸۹۴، روسیه اندوخته های ارزی را که از طریق استقراض به دست آورده بود، در خارج تشکیل داد و حکومت روسیه برای خرید و فروش اسناد بازرگانی در مراکز خارجی به نرخهای ثابت مبادله اعلام آمادگی کرد.

در سال ۱۸۹۸، اصلاح پولی هند از نو روپیه را به نرخ ثابت به لیرهٔ استرلینگ وابسته ساخت.

پس از سال ۱۹۲۰، پایهٔ ارز ـ طلا به ویژه در اروپا مجدداً برقرار گردید. بانکهای مرکزی کشورهای متعدد اجازه یافتند کلیهٔ اندوخته های اسناد بازرگانی و داراییهای خارجی قابل تبدیل به طلا یا فقط بخشی از این اندوخته ها را حفظ کنند.

فرانسه، از اوت سال ۱۹۲۶ تا ماه ژوئن سال ۱۹۲۸ به *صورت واقع* به این پایه ملحق گردید: قانون مورخ هفتم اوت سال ۱۹۲۶ به بانك دوفرانس اجازه داد تا اسعار خارجی و طلا را به نرخ بازارخریداری کند ودربرابر این داراییها وبیشتر ازحد بیشینه‌ای که قانون برای گردش اسکناسها مقرر داشته بود، اسکناسهایی نشر دهد.

کشورهای عضو وطرفدار پایهٔ ارز ـ طلا داراییهای خود را در مراکز عمدهٔ نیویورك و لندن حفظ کردند. به این ترتیب اندوخته های دلار و استرلینگ در تأمین نقدینگی بین المللی شرکت جستند.

در سال ۱۹۲۸، هنگامی که فرانسه تصمیم گرفت فقط طلا را در تصفیهٔ مازاد قابل ملاحظهٔ تحت اختیار خود و ناشی از بازگشت سرمایه‌ها به کشور و موازنهٔ جاری پرداختها بپذیرد، این نظام با خطر رو به رو گردید. فشار وارده بر لندن به طور جزئی به ترك نرخ برابری ـ طلای لیرهٔ استرلینگ کمك نمود.

چنان که بعداً ملاحظه خواهیم کرد. نظام پولی بین المللی، در حال حاضر، نظام پایهٔ ارز ـ طلا و پول اندوخته در آن دلار قابل تبدیل به طلا به نرخ ثابت هر اونس طلا سی وپنج دلار است.

آزمایش پایهٔ ارز ـ طلا شرایط ضروری برای کارکرد آن را نشان می‌دهد:

الف) هماهنگ سازی سیاستهایی که بانکهای مرکزی کشورهای عضو دنبال کرده اند: به محض آنکه یکی از بانکها، بنابر حقی که دارد، تصمیم به تبدیل به طلا یا اندوخته های ارزی خود بگیرد، می تواند نقدینگی مراکز را مواجه با خطر سازد.

ب) کشورهایی که به صورت مرکز درآمده اند، باید فعالیت اقتصادی داخلی و

تقاضای شدید واردات را حفظ کنند تا به کشورهای عضو امکان دهند اندوخته‌های دلخواه خود را فراهم آورند. در واقع، این اندوخته‌ها وسیعاً به میزان فعالیت اقتصادی در کشورهای مورد استفاده به عنوان مرکز بستگی دارد.

ب) داراییهای اندوختهٔ کشورهای عضو نباید ناشی از مساعده‌های کوتاه‌مدتی باشد که مراکز اعطا کرده‌اند، زیرا در این صورت ممکن است اندوخته‌ها ناگهان مسترد بشوند و ثبات کشورهای عضو را مواجه با خطر سازند.

نرخ ارز، در چنین نظامی، نوسانات بسیار محدود و عموماً بین نقاط طلا دارد: در نقطهٔ خروج، بانك مرکزی اسعار خود را به مقدار نامحدود می‌فروشد؛ و در نقطهٔ ورود، اسعار را خریداری می‌کند. حتی بیشتر اوقات، نرخ جاری ارز با نرخ ثابت قابلیت تبدیل پول ملی به پول پایه «جوش خورده است».

پ) *پایه ارز و حوزه‌های پولی*

پایهٔ ارز ـ طلا با واسطهٔ ارز قابل تبدیل به طلا ارتباط غیرمستقیم با طلا برقرار می‌کند. پایه ارز یا پایه ـ اسعار دیگر هیچ رابطه‌ای با طلا ندارد. کشورهایی که این پایه را اختیار می‌کنند، ارتباط ثابتی میان پول خود و ارزی که به عنوان وسیله پرداخت بین‌المللی منظور شده است، برقرار می‌سازند و قسمت اعظم یا تمام اندوخته‌های ارزی خود را نزد بانك مرکزی کشوری که به عنوان مرکز نظام به کار می‌رود، به شکل ماندهٔ موازنه‌ها و داراییهای نقدینه حفظ می‌نمایند. کشورهایی که پول یکسان را به عنوان اندوخته‌های ارزی مورد استفاده قرار می‌دهند، یك حوزهٔ پولی را ایجاد می‌کنند. حوزهٔ استرلینگ و حوزهٔ فرانك دو مثال از این مورد را به دست می‌دهند.

۱) حوزهٔ *استرلینگ*: پایه ارز استرلینگ در سال ۱۹۳۱ پس از تضعیف لیرهٔ استرلینگ پدیدار می‌گردد. برخی از کشورها تصمیم می‌گیرند پول خود را نسبت به استرلینگ تثبیت نمایند و نه نسبت به طلا. به این ترتیب، حوزهٔ استرلینگ شامل کشورهای مشترك‌المنافع (به استثنای کانادا)، پرتغال از سال ۱۹۳۱، سپس کشورهای اسکاندیناوی از سال ۱۹۳۳، ایران و لتونی در سال ۱۹۳۶ و در نتیجه در سال ۱۹۳۸ متشکل از هفده کشور پدید می‌آید.

ایجاد حوزهٔ استرلینگ ناشی از عوامل گوناگونی است که علت انتخاب پایه ارز را توضیح می‌دهند:

ــ عوامل بازرگانی: انگلیس طرف عمدهٔ بازرگانی کشورهایی است که پایهٔ استرلینگ را انتخاب می‌کنند. این کشور نیمی از محصولات صادره از این کشورها را

خریداری می کند و به علاوه، بازار با ثبات و پایدار است؛

ـ عوامل مالی: بیشترکشورهای عضو دیون بلندمدت قابل پرداخت به استرلینگ دارند؛

ـ عوامل اقتصادی: انگلستان کشور صنعتی است که درآمد ملی آن طی بحران بزرگ کمتر تنزل کرده است؛

ـ ودر پایان، عوامل سیاسی: رشته های سیاسی میان انگلستان و ممالك مشترك المنافع وجود دارد و یا قراردادهای دوستی کشورهایی نظیر ایران و عراق را با انگلستان متحد می ساخته است.

در درون حوزهٔ استرلینگ، بانکهای مرکزی نرخهای ثابت خرید و فروش استرلینگ را که فقط اختلاف بسیار جزئی با هم دارند، حفظ می کنند. در واقع، هزینه های حمل و نقل به حساب نیامده و تفاوت میان ارزش فروش و خرید می تواند به طرزی کاهش یابد که فقط هزینه های اداری بانك مرکزی را تأمین نماید.

مسئلهٔ اساسی که کارکرد پایه ـ اسعار مطرح می سازد همانا نقدینگی مرکز حوزه در قبال کشورهای غیر عضو حوزهٔ پولی است، زیرا مرکز باید اندوخته هایی را برای تمام حوزه و تصفیه حساب با دنیای خارج نگاهداری کند: نوسانات تراز پرداختهای کشورهای عضو حوزه با ممالك غیر عضو می تواند مرکز را در معرض چنان عدم تعادلهای بین المللی قرار دهد که این مرکز در آن به طور مستقیم ذی نفع نیست. در مورد حوزهٔ استرلینگ، غالباً روی این واقعیت تأکید شده است که انگلیس فشار وارده از تغییرات قیمتهای محصولات اولیهٔ صادرهٔ برخی از کشورهای عضو روی تعادل حوزهٔ موردنظر را، در مجموع، تحمل می نماید.

حوزهٔ استرلینگ که بر اثر خواست مشترك و منافع متقابل به وجود آمده، پیش از جنگ سال ۱۹۳۹ فاقد هرگونه مقررات نهادی بوده است. جنگ سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۵ می بایستی سازمان دقیق تر حوزه را به بار آورد. پیش از سال ۱۹۳۹، حوزه فقط بر پایهٔ وجود نرخهای ثابت ارز نسبت به لیره و حفظ اندوخته های رسمی پولی در لندن استوار بود. اما از آغاز سال ۱۹۳۹ حوزهٔ استرلینگ را این واقعیت توصیف و مشخص می کند که همهٔ کشورهای عضو، نظارت ارزی را همانند با آنچه در انگلستان برقرار شده بود، می پذیرند و به تشکیل یك خزانهٔ مشترك طلا و اسعار در لندن تصمیم می گیرند. به علاوه، از این تاریخ است که از «حوزهٔ استرلینگ»[7] سخن به میان

7. Sterling Area

می آید.

از سال ۱۹۳۹، دو متن عمده حوزهٔ استرلینگ را سازمان داده است: یکی «تنظیم مالی دفاع»[8] مورخ سوم سپتامبر سال ۱۹۳۹ و دیگری «قانون نظارت بر ارز»[9] سال ۱۹۴۷. کشورهای عضو ناحیه یا «سرزمینهای مشمول طرح»[10] تدابیری مشابه با نظارت بر ارز را در قبال ممالك خارج از حوزه اختیار می نمایند: قراردادهای میان انگلیس و کشورهای عضو حوزه که اندوخته‌های طلا و اسعار خود را روی هم ریخته اند، بسته می شود تا کشورهای اخیر بتوانند آزادانه درصد مهمی از اندوخته‌های خود را مورد استفاده قرار دهند.

کنفرانسهای نخست‌وزیران و وزرای دارایی کشورهای مشترك‌المنافع و کمیتهٔ آمار حوزهٔ استرلینگ، سازمان بسیار انعطاف پذیر از نوع «میزگرد» را ترتیب داده اند. ارتباطات شخصی نقش قابل ملاحظه‌ای را ایفا می نماید.

« سرزمینهای مشمول طرح» علاوه بر کشورهای مشترك‌المنافع (بجز کانادا) شامل لیبی، عراق، اردن، جمهوری ایرلند و ایسلند است.

۲) حوزهٔ *فرانك*: این حوزه که در سال ۱۹۴۵ براساس امپراتوری مستعمراتی فرانسه ایجاد گردیده، از سال ۱۹۵۵ تحت تأثیر تغییرات سیاسی تحول یافته است. این تغییرات به استقلال سرزمینهایی منجر شد که در گذشته با فرانسه پیوند سیاسی داشتند. مناسبات قراردادی با حفظ همبستگی وسیع پولی و اقتصادی جایگزین روابط نهادی میان کشورهای عضو حوزه گردید.

در حال حاضر، در درون حوزهٔ فرانك سه زیر مجموعه می توان تشخیص داد که توسط روابط خاصی که آنها را به یکدیگر می پیوندد، مشخص شده اند:

الف) زیر مجموعهٔ نخست از ایالات سرزمین اصلی فرانسه، چهار ایالت آن سوی دریاهای فرانسه و اراضی ماوراءِ بحار بجز سرزمین عفار[11] و عیسی[12] (کرانهٔ قدیمی سومالی فرانسه) تشکیل شده است. کلیهٔ این نواحی تحت سیادت پولی جمهوری فرانسه قرار دارند.

---

8. Defence Finance Regulation
9. Exchange Control Act
10. Scheduled Territories
11. Afars
12. Issas

پولهای رایج در این زیر مجموعه‌ها از این قرار است:
ــ فرانك سرزمین اصلی فرانسه (نرخ برابری مساوی با ۱ است) که در ایالات خاك اصلی، در موناکو، در آنتی و درگوئیان جریان دارد؛
ــ فرانك C.F.A.[۱۳] (نرخ برابری مساوی با ۲ است) که در مجمع‌الجزایر رئونیون جریان دارد.
ــ فرانك C.F.P.[۱۴] (نرخ برابری مساوی با ۵/۵ است) که در کالدونی جدید و در مستملکات فرانسه در اقیانوسیه جریان دارد.
ــ پول چهار ایالت آن سوی دریاها توسط مؤسسهٔ نشر ایالات ماوراءِ بحار نشر می‌شود. صندوق مرکزی همکاری اقتصادی این دومؤسسهٔ نشر را تصدی می‌کند. بانك ماداگاسکار و جزایر کومور امتیاز نشر (فرانك C.F.A.) را در کومور دارد.
ب) زیر مجموعهٔ دوم توسط دولتهای افریقایی و مالگاش تشکیل شده است و عناصر زیر را می‌توان در آن تشخیص داد:
ــ هفت دولت اتحادیهٔ پولی افریقای غربی (واحد پولی: فرانك C.F.A.)؛
ــ پنج دولت عضو بانك مرکزی دولتهای افریقایی استوایی و کامرون (واحد پولی: فرانك C.F.A.)؛
ــ جمهوری مالگاش (واحد پولی: فرانك مالگاشی که ۰/۰۲ فرانك فرانسه می‌ارزد)؛
ــ جمهوری مالی (واحد پولی: فرانك مالی که ۰/۰۱ فرانك فرانسه می‌ارزد).
قراردادهای همکاری در زمینهٔ اقتصادی و مالی که میان جمهوری فرانسه و این دولتها بسته شده است موارد زیر را پیش‌بینی می‌نمایند:
ــ قابلیت تبدیل آزاد و بدون محدودیت پولهای حوزه با نرخ برابری ثابت؛
ــ گشایش حسابهای عملیات توسط خزانهٔ فرانسه در مؤسسه‌های نشر افریقایی و مالگاش. تأمین پشتوانهٔ نشرها توسط خط نامحدود اعتبار از جانب خزانهٔ فرانسه ایجاد شده است. پولهای حوزه با واسطهٔ بازار ارز پاریس به اسعار خارجی قابل تبدیل هستند؛
ــ تبدیل کلیهٔ موجودیهای ارزی مؤسسه‌های نشر و سپردهٔ آنها در خزانهٔ فرانسه به فرانك فرانسه؛

13. Les Colonies Françaises d'Afrique (Communauté Financière Africaine)
14. Les Comptoirs Français de Pacifique

ــ کاربرد نظامات یکسان در روابط مالی با کشورهای خارجی.

پ) زیر مجموعهٔ سوم متشکل از مراکش، الجزایر و تونس است.

پول این کشورها در برابر فرانك با نرخ برابری ثابت مبادله می‌شود، اما آزادی انتقال میان این کشورها و فرانسه وجود ندارد.

مؤسسه‌های نشر کشورهای مغرب بخشی از داراییهای ارزی خود را به فرانك فرانسه حفظ می کنند و بازار پاریس را برای اغلب عملیات اسعاری خود مورد استفاده قرار می‌دهند، ولی داراییهای خود را آزادانه به صورت طلا و اسعار در اختیار دارند.

سرانجام سه کشور مغرب می‌توانند مساعده‌های خزانه‌داری یا مساعده‌هایی دارای خصلت پولی از بانك دو فرانس دریافت نمایند.

و اما روابط همکاری پولی را نمی‌توان از سایر مناسبات همکاری اقتصادی میان کشورهای حوزهٔ فرانك جدا کرد:

ــ در مورد کشورهای افریقایی و مالگاش منظور کمك دولتی فرانسه (کمك مالی، وامها یا تضمینها برای تأمین مالی سرمایه گذاریها از طریق صندوق کمك و همکاری و صندوق مرکزی همکاری اقتصادی) و مزایای بازرگانی و مالی است که این کشورها در نتیجهٔ مشارکت در جامعهٔ اقتصادی اروپا به دست می آورند.

ــ در مورد کشورهای افریقای شمالی، الجزایر کمك مالی با شرایط ممتاز از فرانسه دریافت می کند و در باب روابط تجاری خود از نظام ترجیحی استفاده می نماید، حال آنکه مقاوله‌نامه‌های همکاری، روابط بازرگانی و مالی فرانسه را با تونس و مراکش تنظیم می نماید.

از لحاظ سازمانی، کمیتهٔ پولی حوزهٔ فرانك جای خود را به دبیرخانهٔ ساده ای داده که همان دایرهٔ خدماتی معاملات بانك دوفرانس است. وزرای دارایی حوزه از سال ۱۹۶۴ هر سال دوبار برای بررسی موضوعات مورد علاقه گرد هم می آیند و مواضع اعضای حوزه را در درون نهادهای پولی بین‌المللی به یکدیگر نزدیك می سازند و در پایان قراردادهای همکاری، مشاورات دوره ای، دو جانبه و چند جانبه را پیش‌بینی می نمایند.

§ ۲. نظام قابلیت تبدیل آزاد بدون پایهٔ بین‌المللی

هنگامی که پول یك کشور با یك پایهٔ بین المللی پیوستگی ندارد، قابلیت تبدیل این پول به پول خارجی دیگر به نرخ مبادلهٔ ثابت انجام نمی گیرد و حدودی که تغییرات ارز در نظام پایه (نقاط ورود و خروج طلا ــ نرخ ثابت قابلیت تبدیل پول به یك ارز پایه)

داراست، دیگر آثاری به بار نمی‌آورند. به تعبیر پل‌لروآ بولیو صرف به صورت غیرمنظم درمی آید. این وضعیت بخصوص بین سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۹پس‌ازترك پایه‌ـ ارز توسط کشورهای عمدهٔ جهان وجود داشته است.

الف) *خصلت نامنظم صرف*

نرخ ارز، در نظام مورد بررسی، تحت تأثیر عوامل کمی و کیفی معین می‌شود:

ــ عوامل کمّی با عرضه و تقاضای اسعار ارتباط دارند که اینان نیز متأثر از وضع تراز پرداختها هستند.

ــ با این همه، عوامل کیفی و روانی، به طرزی مستقیم‌تر، مسئول تغییرات ارز می‌باشند. میزان اعتماد در ثبات مالی کشوری که دارای پول کاغذی است و پیش بینیها دربارهٔ آیندهٔ پول می‌توانند موجب کاهش فزایندهٔ ارزش یا تغییرات و دگرگونیهای بسیار سخت و ناگهانی وضعیت شوند.

موقعی که پیش‌بینیها بدبینانه است، واردکنندگان از ترس الزام به پرداخت قیمتهای گران‌تر برای کالاهای بازرگانی در آینده ای نزدیك، در خریدهای خود شتاب می‌ورزند و این امر دین ملت را نسبت به خارجه افزایش می‌دهد؛ صادرکنندگان مطالبات خود را از خارج به میهن باز نمی‌گردانند تا از کاهش ارزش پول ملی فایدهٔ بیشتر ببرند؛ اسعار خارجی، به عنوان وسیلهٔ احتکار پولی یا پناهگاه اوراق بهادار، مورد تقاضا قرار می‌گیرند. ترقی نرخ تنزیل به جذب سرمایه‌های خارجی و جلوگیری از فرار و خروج سرمایه‌های ملی موفق نمی‌شود، زیرا صاحبان این سرمایه‌ها اطمینان خود را از دست داده اند. بنابراین، هیچ حدی برکاهش ارزش پول ملی وترقی‌اسعارخارجی‌وجودندارد.

برعکس، پیش‌بینیهای خوش‌بینانه با اتکا بر بهبود تراز پرداختها و تغییر نظم سیاسی می‌توانند زمینهٔ سفته‌بازی را روی ترقی اسعار ملی فراهم سازند (بازگشت سرمایه‌های ملی و به ویژه ورود سرمایه‌های خارجی).

تجربهٔ فرانسه در سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ این تحلیل را روشن می‌کند: سقوط فرانك در سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ ادامه دارد و در سال ۱۹۲۵ و در آغاز سال ۱۹۲۶ شتاب می‌گیرد، تا زمانی که رمون پوانکاره به قدرت می‌رسد. از این پس، پول ملی تثبیت می‌شود، بر حجم اندوخته‌های ارزی بانك دوفرانس (به ویژه لیرهٔ استرلینگ) افزوده می‌گردد و در ماه ژوئن سال ۱۹۲۸ تثبیت بالقوه می‌تواند جانشین تثبیت بالفعل شود و بازگشت به پایه طلا (یا به شمش طلا) تحقق پذیرد.

برخی از نویسندگان از این نظر پشتیبانی کرده اند که در نظام پول کاغذی، تغییرات

ارز بین «نقطه‌های کالاهای بازرگانی» همانند نقاط طلا محدود است، به شرط آنکه تورم وجود نداشته باشد. این نقاطِ کالاها، در دو سوی نرخ برابری قدرت خرید (نرخ برابری قدرتهای خرید هنگامی میان دو پول وجود دارد که واحد پول ملی با توجه به ارز بتواند در کشور خارجی همان مقدار کالایی را که در کشور اصلی می‌تواند به دست آورد، خریداری کند) قرار گرفته‌اند. آقای ژاك روئف «نقطهٔ ورود کالاها» را سطح ارزی می‌داند که با توجه به مواضع مختلف در برابر مبادلات، فراسوی آن کالاهای خارجی معمولا شروع به ورود به کشور بنمایند. نقطهٔ خروج کالاها سطح ارزی است که براساس آن مازاد کالاهای ملی به خروج از کشور آغاز می‌کند. بنابراین، نرخ ارز بین این نقاط کالاها خواهد بود. این نظریه در ارتباط با نظریهٔ نرخ برابری قدرتهای خرید مورد بحث و جدل قرار دارد: در فصل بعدی دلایلی را که منجر به پیدایش تردید دربارهٔ وجود یك نرخ ارز عادی موافق با نرخ برابری قدرتهای خرید می‌شود، ملاحظه خواهیم نمود. بدین سان، ارزها به سبب فقدان حدود فنی، می‌توانند به طرزی نامنظم تغییر یابند.

ب) *صندوقهای تثبیت ارزها*

مقامات پولی، برای آنکه تغییرات بسیار دامنه‌دار ارز را محدود سازند، می‌توانند سیاست تثبیت ارزها را به اجرا بگذارند. صندوقهای تثبیت (یا تسویهٔ) ارزها ابزار این کار است.

مقامات پولی در بازار اسعار دخالت می‌کنند و در تعیین سطح ارز به طور غیرمستقیم مشارکت می‌نمایند:

الف. مکانیسم دخالت ساده است. صندوق از یك اندوختهٔ داراییها به صورت طلا و اسعار تشکیل می‌شود که تحت نظارت مرکزی قرار دارد و به عنوان مجموعه‌ای از آزادی عمل برای مقابله با اضافه یا کسری بسیار شدید ارزش ارز مورد استفاده واقع می‌گردد.

- صندوق در برابر تهدید کاهش بهای ارز، پول ملی را در مقابل طلا یا اسعار خریداری می‌کند و به این ترتیب بر تقاضای پول ملی و عرضهٔ اسعار می‌افزاید؛
- صندوق در برابر تهدید افزایش بهای ارز، پول ملی را می‌فروشد و طلا و اسعار را خریداری می‌نماید.

اما در عمل، منظور نه فقط مبارزه با سفته‌بازی و انتقال سرمایه‌ها بلکه دفاع «سطوح مشخص» ارز، یعنی مقاومت در برابر گرایشهای عمومی نافذ بر ارزهاست.

با این همه، هدف صندوق، تثبیت انعطاف ناپذیر نرخ ارز نیست: گاهی صندوق درصدد است نرخ ارز را بین حدود معین حفظ کند و زمانی نوعی رابطه میان پول ملی و فلان و بهمان ارز برقرار سازد.

صندوق در کنار هدف صرف می تواند هدف اقتصادی را نیز دنبال کند و در این صورت ملاحظات بین المللی را تابع سیاست مستقل ضد ادواری می سازد.

سرانجام، صندوق می تواند وظایف مخصوصی را انجام دهد: به عنوان مثال، صندوق امریکا پیش از سال ۱۹۳۹ اجازه داشت بخشی از داراییهای خود را که برای عملیات تثبیت ضروری نبود، برای معاملات در اسناد دولتی مورد استفاده قرار داده یا وامهایی به خارجه بدهد.

منابع صندوق تثبیت در آغاز کار می تواند از تخصیص منافع حاصله از تضعیف پولی و از تجدید ارزیابی موجودی طلای صندوق بانک مرکزی یا از واگذاری اوراق بهادار دولتی به آن تشکیل شود. صندوق این اسناد را به بانکها می فروشد و به این ترتیب منابعی برای خود تهیه می بیند و امکان می یابد طلا و اسعار خریداری کند. صندوق، به هنگام اتمام منابع طلای خود، در صورتی که بخواهد به پشتیبانی از پول ملی ادامه دهد، باید از بانک مرکزی یا از بازار طلا برای خود طلا فراهم آورد. همین طور، اگر منابع صندوق از حیث اوراق بهادار به پایان برسد و صندوق بخواهد با افزایش ارزش پول ملی مبارزه کند، باید طلا و اسعار را یا به بانک مرکزی و یا در بازار طلا و اسعار بفروشد.

ب. صندوقهای عمدهٔ تثبیت از آغاز سال ۱۹۳۲ در انگلستان، فرانسه و در ایالات متحده شروع به کار کرده اند.

در ابتدای سال ۱۹۳۲ «حساب تسویهٔ ارز» در *انگلستان* با ۱۵۰ میلیون لیره، مرکب از اسناد خزانهٔ سه ماهه و مبلغ ۲۵ میلیون لیره متشکل از اندوختهٔ قدیمی ارز ایجاد گردید. این منابع در سال ۱۹۳۳ پس از تضعیف پولی دلار به ۲۰۰ میلیون لیره افزایش یافت. بانک انگلستان، تحت نظارت وزیر دارایی، صندوق را تصدی می کرد. این صندوق عهده دار مبارزه با انتقالات دارای جنبهٔ سفته بازی بود و در عمل به منظور ممانعت از افزایش ارزش لیرهٔ استرلینگ اقدام می کرد تا اقتصاد انگلیس را از سطح مقرون به صرفهٔ کاهش ارزش پول بهره مند گرداند. این صندوق در شرایط سرّی کامل کار کرده است.

از آغاز جنگ سال ۱۹۳۹ «حساب تسویهٔ ارز» تصدی خزانهٔ مشترك دلارهای مجموعهٔ کشورهای حوزهٔ استرلینگ را نیز به عهده گرفت.

فرانسه، در فاصلهٔ دو جنگ جهانی، دو تجربهٔ تثبیت ارز را انجام داده است. بانک دوفرانس از ماه دسامبر سال ۱۹۲۶ تا ژوئن سال ۱۹۲۸، فرانك را در برابر لیره و لیره را در برابر فرانك به بهای اندکی

بیشتر از ۱۲۴ فرانك بدون محدودیت خرید و فروش کرده و به دنبال بازگشت سرمایه‌های سفته بازی موفق گردید ترقی فرانك را متوقف سازد. به این ترتیب، بانك دوفرانس دارایی اسنادی مهمی مرکب از لیرهٔ استرلینگ برای خود تشکیل داد.

اما قانون مورخ اول اکتبر سال ۱۹۳۶ است که به طور صریح صندوق تثبیت ارز فرانسه را ایجاد می‌کند. این صندوق که تحت تصدی رئیس کل بانك دوفرانس است ۱۰ میلیارد فرانك حاصل از تجدید ارزیابی موجودی طلای صندوق بانك دوفرانس را در اختیار دارد و وظیفهٔ آن حفظ نرخ برابری فرانك نسبت به طلا بین ۴۹ و ۴۳ میلیگرم طلای خالص است. صندوق، در نتیجهٔ سفته بازی در جهت تنزل فرانك که از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ روی داد، نتوانست به حفظ نرخ فرانك نایل آید. در سال ۱۹۳۸ ارز به طوری کاهش یافت که نرخ آن ۱۷۹ فرانك در برابر یك لیرهٔ استرلینگ شد. بانك دوفرانس ناگزیر گردید منابع اضافی برای صندوق فراهم آورد. با این همه، از ماه نوامبر سال ۱۹۳۸، به دنبال سیاست سالم سازی مالی آقای پل رینو ورود طلا و سرمایه از نو آغاز می گردد. وزارت دارایی در ماه فوریهٔ سال ۱۹۳۹ اعلام کرد که ذخیرهٔ طلای صندوق ده برابر بیشتر از مقدار آن در ماه مارس سال ۱۹۳۷ شده است. از آغاز ماه فوریهٔ سال ۱۹۳۹ حالت سرّی عملیات از میان رفت و هر ماه، با تأخیر زمانی سه ماهه، از میزان اندوخته‌های طلای صندوق اطلاع حاصل می شد.

صندوق تثبیت در سال ۱۹۳۹ تحت نظارت خزانه قرار می گیرد و به صورت دستگاه نظارت مالی جنگ در می آید. این وضعیت، به ویژه در سال ۱۹۴۵ بدون عیب و ایراد ادامه نیافت. در واقع، هنگامی که داراییهای فرانك صندوق به سبب کسری تراز پرداختها که به صورت فروش ارز به واردکنندگان آشکار می شد، افزایش پیدا می کرد، خزانه این منابع را از نو به جریان می گذاشت و گرایش به تورم که اقتصاد فرانسه از آن رنج می برد، شدت می گرفت. برعکس، خزانه موقع پیدایش جهت معکوس در تراز، صندوق را به استفاده از داراییهای فرانك خود مجبور می کرد تا بتواند اسعاری را که صادرکنندگان عرضه می نمودند، خریداری نماید و این امر بار هزینه‌های او را سنگین می ساخت. به این صورت، تغییرات تراز پرداختها روی تعادل مالیهٔ عمومی اثر می گذاشت.

به موجب پیمان مورخ بیست‌وهفتم ژوئن سال ۱۹۴۹، منعقده میان دولت و بانك دوفرانس، خزانه زیانهای ارزی صندوق را از زمان تأسیس آن تا سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۴۸ به عهده گرفت. این زیانها در برابر مساعده‌های خزانه به صندوق تا این تاریخ تصفیه گردید. این اقدام امکان داد که استقلال صندوق تثبیت در برابر خزانه اعاده گردد. از این پس، موجودیهای فرانك صندوق دیگر نمی توانست به صورت سپرده در خزانه نگاهداری شود و در دورهٔ مدّ جریان اقتصادی به کمك برسد، بلکه در حساب جاری آن در بانك دوفرانس حفظ می گردد. در نتیجه ، خزانه در استفاده از مابازای فرانك در عملیات ارزی که صندوق انجام می‌داد، منع می شود. از این پس، نیازمندیهای صندوق به فرانك، توسط مؤسسهٔ نشر تأمین می گردد — و نه توسط مساعدهٔ خزانه.

در *ایالات متحده*، پس از تضعیف دلار بنابر قانون اندوختهٔ طلا[15]، مورخ سال ۱۹۳۴، صندوق

---

15. Gold Reserve Act

تثبیت ایجاد شد. این صندوق با منابع طلای بالغ بر ۲ میلیارد دلار به خزانه‌داری وابسته گردید و هدف آن حذف نوسانات غیرعادی دلار بود. اما در مرحلهٔ عمل، صندوق در اوایل کار به عنوان ابزار معامله به مثل در برابر صندوق تثبیت انگلیس مورد استفاده قرار گرفت. صندوق می‌بایستی از دلار در برابر تغییرات سایر اسعار که برای ایالات متحده رضایت‌بخش تلقی نمی‌شد، دفاع کند؛ یعنی دلار را در برابر هرگونه کاهش ارزش خارجی ناشی از رقابت حمایت نماید و از ترقی دلار نسبت به لیرهٔ استرلینگ و سایر پولهای بین‌المللی ممانعت به عمل آورد.

صندوقهای تثبیت در مرحلهٔ نخست فعالیت خود به مشکلات مهمی برخورد کردند: در برخی از کشورها(انگلستان)،قیمت طلانوسان داشت و در بعضی دیگر (ایالات متحده) ثابت بود. اگر صندوق یك کشور که قیمت طلا در آنجا ثابت بود، پول کشور دیگری را می‌خرید که قیمت طلا در آن هر ساعت در تغییر و نوسان می‌بود، با اقدام به تبدیل این پول به طلا با خطر زیان اندك مواجه می‌گردید. به این دلیل، صندوق امریکایی، در لندن طلا خریداری ننمود و مدت هجده ماه از فروش طلا به صندوق انگلستان امتناع ورزید.

با این وصف، در ماه اکتبر سال ۱۹۳۶ قرارداد سه‌جانبه‌ای میان فرانسه، انگلستان و ایالات متحده به امضاء رسید که به موجب آن صندوقهای این سه کشور می‌توانستند در همهٔ این بازارها فعالیت کرده و به ارسال طلا در دو جهت اقدام کنند. قیمت طلا در کشورهایی که بهای این فلز تغییر می‌کرد، به مدت ۲۴ ساعت حفظ می‌شد تا کشورهایی که قیمت طلا در آنها ثابت بود بدون تحمل ضرر به تبدیل مبادرت ورزند. برطبق قرارداد، ابتکار تثبیت سطح روزانه‌ای که قیمت طلا بر آن اساس حفظ می‌شد، به کشوری واگذار می‌گردید که پول نسبتاً ضعیف‌تر داشت. قرارداد در یك نقطه نارسا بود، یعنی رویه‌ای برای مقابله با حرکات سفته‌بازی سرمایه‌های کوتاه‌مدت پیش‌بینی نمی‌کرد.

طی جنگ دوم جهانی و بلافاصله پس از آن، نقش صندوق تثبیت بر اثر احیای نظارت بر ارز محو گشت. با این همه، ملایمت تدریجی این نظارت از نو امکانات عمل صندوقهای تثبیت را پدید آورد. همچنین، تحقیق دربارهٔ درسهای آموزندهٔ کارکرد این صندوقها از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ شایان اهمیت است:

ـ صندوقهای تثبیت برای مبارزه با عدم تعادلهای موقت و محدود تراز پرداختها مؤثر هستند، اما در حالت عدم تعادل عمیق، با این خطر مواجهند که تأثیر تعیین‌کننده و منابع مکفی نداشته باشند.

همین طور، اگر سفته‌بازی ناشی از بدگمانی عمیق نسبت به پول ملی باشد، صندوقها در رفع آن ناتوان خواهند بود.

ـ صندوق تثبیت قدرتهای بزرگ، نه فقط با مشارکت در تثبیت نرخهای مناسب ارز، بلکه با جلوگیری از حرکات سفته‌بازی در مراکز مهم مالی بین‌المللی، برای ایفای نقش مدیریت و راهنما در نظام جهانی آزادی مبادلات فراخوانده شده است. صندوق

تثبیت در کشورهای کم اهمیت تر باید خود را با عمل صندوقهای مراکز مهم تر تطبیق دهد.

ـــ و در پایان ضروری به نظر می‌رسد که در عملِ صندوقهای عمدهٔ تثبیت ارز در جهان براساس نمونه‌ای که قرارداد سه جانبه در سال ۱۹۳۶ به دست داده است، هماهنگی وجود داشته باشد.

تأسیس صندوقهای تثبیت و طرز کار آنها مبین «توافق و مصالحه‌ای میان اصل سیادت ملی در زمینهٔ سیاست پولی و اصل انطباق با شرایط مورد نیاز اعضای مختلف شریك در نظام پولی جهانی» است و اگر حقیقت این است آیندهٔ این صندوقها با ماهیت آنها ارتباط پیدا می‌کند.[۱۶]

§ ۳. نظارت بر ارزها

سیاست تثبیت ارزها در بازار اسعار و توسط این بازار اجرا می‌شود، حال آنکه نظارت بر ارزها عبارت است از عمل مستقیم دولت در عرضه و تقاضای اسعار و نیز در نرخ ارز که آمرانه معین می‌شود.

این نظارت در کشورهای متخاصم جنگ سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ پدید آمده است. اما استفاده از آن از آغاز بحران سال ۱۹۲۹ افزایش یافته است. نظارت بر ارزها در کشورهای اروپای مرکزی از سال ۱۹۳۱ در نتیجهٔ خروج انبوه سرمایه‌ها پدیدار شد؛ کشورهای امریکای جنوبی که از کاهش صادرات خود زیان دیده بودند، از همان زمان به این کار دست زدند. جنگ سال ۱۹۳۹ و عدم تعادل پرداختها از سال ۱۹۴۵ به تعمیم این نظارت کمك کرد. به عنوان مثال، در فرانسه، به موجب فرمان مورخ نهم سپتامبر سال ۱۹۳۹ و بیست‌وچهارم آوریل سال ۱۹۴۰، این نظارت برقرار و به موجب فرمان مورخ هفتم اکتبر سال ۱۹۴۴ حفظ و تقویت گردید. درحال حاضر، نظارت بر ارز در بیشتر کشورها اگر لغو نشده به صورتی قابل ملاحظه ملایم گردیده است.

الف) هدفها

در نظارت بر ارزها ۴ هدف مهم می‌توان تشخیص داد:

۱) دفاع از ارز ملی که بر اثر فرار انبوه سرمایه‌ها به خارج مورد تهدید کاهش ارزش قرار گرفته است. اگر تهیه کنندگان خارجی به سبب ترس از عدم پرداخت، از صدور کالا به کشورهایی که نظارت بر ارزها را برقرار کرده اند امتناع ورزند، ممکن است این

---

16. *L'expérience monétaire internationale,* p. 162.

امر همراه با حمایت از صنعت ملی صورت پذیرد؛

۲) حفظ تعادل تراز پرداختها که بر اثر تنزل شدید اقتصادی در کشورهای خارجی مورد تهدید قرار گرفته و سقوط واردات را به بار آورده، یا به علت اختلاف میان ساختارهای اقتصادی دشوار شده است؛

۳) تحصیل منابع مالیاتی: دولت می‌تواند به جای برقراری عوارض بر صادرات، صادرکنندگان را مجبور سازد تا اسعار خود را به قیمتی پایین‌تر از قیمت فروش به مردم به او بفروشند. به این ترتیب است که مقامات دولتی شیلی، پیش از سال ۱۹۳۹، از کمپانیهای صادرکنندهٔ مس، دلار را به قرار ۱۹/۳۷ پزو می‌خریدند و مجدداً آن را ۲۵ یا ۳۱ پزو به مردم می‌فروختند.

۴) جست‌وجوی انزوا در برابر نفوذهای بین‌المللی که برای مدیریت و رهبری اقتصادی ضروری است. در این صورت، نظارت بر ارزها با سیاست خودبسندگی یا سیاست آمادگی جنگی همراه است و در اقتصاد جنگی به منزلهٔ یك قاعده می‌باشد.

ب) *مکانیسمها*

مکانیسمهای نظارت بر ارزها دوگونه است: یکی مکانیسمهای وضع نظامات و نظامنامهٔ داخلی و دیگری مکانیسمهای مفاصا حساب با خارجه.

الف. در درون کشور، دولت انحصار خرید یا فروش اسعار راایجاد می‌کند و آن را به یك سازمان رسمی به نام ادارهٔ ارز می‌سپارد. به علاوه، نظامنامه‌ای شامل عملیاتی که این اسعار انجام می‌دهند و مصارفی که این اسعار پیدا می‌کنند، برقرار می‌سازد:

ــ واردات توسط پروانه‌های ورود که آمرانه توزیع وموجب تخصیص اسعار می‌شود، انجام می‌گیرد. صادرات تابع همین نظام پروانه‌هاست و اسعار دریافتی از صادرکنندگان می‌بایستی به کشور باز گردد و به ادارهٔ ارز داده شود.

ــ وجوهی که توسط جهانگردان کشور به خارج برده می‌شود، محدود است.

ــ صاحبان سرمایه‌هایی که در خارج به کار افتاده اند، باید بهره را وصول نمایند و به کشور باز گردانند.

ــ بازرگانی طلا اکیداً ممنوع است.

ــ صدور سرمایه از سوی افراد کشور ممنوع است، حال آنکه داراییهای افراد کشور در خارج آمارگیری و تفتیش و غالباً مصادره می‌شود.

ــ سرمایه‌های خارجی که در کشور به کار افتاده اند غالباً «به حال غیرفعال» در می‌آیند. به این ترتیب است که در آلمان از سال ۱۹۳۱ بدهکاران آلمانی باید واریز

اقساط دیون و بازپرداختها را در حسابهای مسدودی انجام دهند که افراد خارجی صاحب آنها هستند.

— سرانجام نظارت پستی و بازبینی گمرکی امر نظارت بر انتقال سرمایه‌ها را تقویت می کند.

هنگامی که مقامات پولی به این طریق انحصار ارز را در دست می گیرند، عرضه و تقاضای اسعار دیگر نمی‌توانند روی نرخ ارز اثر بگذارند: این نرخ توسط مقامات عمومی آمرانه معین می‌شود. اما روشهایی چند برای تعیین نرخها متصور است:

∝) ممکن است نرخ ارز منحصر به فرد ایجاد گردد: عیب روش این است که از وجود نرخ بازار «سیاه» یا نظایر آن، که مبین کاهش ارزش پول ملی است، نمی‌تواند جلوگیری نماید. همچنین غالباً اقداماتی در جهت تعیین نرخ تازهٔ ارز برای تطبیق نرخ رسمی با نرخ واقعی ضرورت پیدا می کند.

ß) ممکن است بخش دوگانهٔ ارزی پدید آید: یکی بخش تحت اداره و عمل نرخ رسمی و دیگری بخشی که در آن بازار اسعار آزاد است.

آرژانتین این روش را پیش از جنگ جهانی دوم و ایتالیا در سال ۱۹۴۱ و فرانسه در سال ۱۹۴۸ به کار بستند.

روش فرانسه، مصوب بیست‌وپنجم ژانویهٔ سال ۱۹۴۸، خصوصیات زیر را عرضه می‌داشت:

—واردات محصولات اساسی (زغال، گندم‌وجزاینها) ازنرخهای رسمی استفاده می کنند، زیرا به طور مستقیم توسط دوایر دولتی یا واردکنندگان خصوصی صاحب پروانه‌های ویژه انجام می گیرند.

— یك بازار آزاد ارزها در پاریس ایجاد شده است: در این بازار ۵۰٪ عایدی صادرات آزادانه فروخته می شود، حال آنکه ۵۰٪ مانده توسط صندوق تثبیت ارز به قیمت رسمی خریداری می گردد. همچنین بازار آزاد با اسعار حاصله از منابعی بجز صادرات (مخارج جهانگردان، بازپرداختهای مالی و غیره) که آزادانه به فروش می‌رسند، تأمین و تغذیه می شود. اسعار ضروری برای واردات عادی و انتقالات مالی مجاز باید از بازار آزاد به دست آید.

— در بازار آزاد فقط دلار، اسکودو و فرانك سویس پذیرفته می‌شود.

این روش مشمول آمایشهای مورخ هفدهم اکتبر سال ۱۹۴۸ شده است. از این پس، در پایان هر ماه برای کلیهٔ پولها بجز سه پولی که در بازار آزاد قیمت گذاری شده‌اند، نرخ رسمی بر پایهٔ نرخ متوسط دلار ضرب در نرخ برابری رسمی پول موردنظر با دلار تعیین می گردد. به علاوه، تصمیم گرفته شده است که کلیهٔ واردات وصادرات به بهای متوسط پرداخته شود. به‌علاوه چون قرارداد ترجیحی مورد توافق برای بعضی ازواردات اساسی ملغی گردیده، تصمیم گرفته شده است که کلیهٔ واردات و صادرات به بهای متوسط پرداخته شود. نرخ اخیر همچنان بر معاملات مالی و مخارج جهانگردان مجری بود.

دولت فرانسه، در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۹، از نو نرخهای یکنواخت ارز را برقرار کرد: نرخ آزاد

دلار به ۳۵۰ فرانك رسانیده شد و دربارهٔ کلیهٔ معاملات (عملیات بازرگانی، پرداختهای مالی، مخارج جهانگردان) به اجرا درآمد. نرخ آزاد نیز دربارهٔ فرانك سویس، اسکودو و فرانك جیبوتی ارزیابی گردید، حال آنکه نرخهای رسمی برای پولهای دیگر برحسب نرخ برابری رسمی نسبت به دلار و میانگین نرخ پول اخیر طی دورهٔ معین پایهٔ محاسبه می‌شد.

۲) ممکن است روش نرخهای چندگانه اختیار شود: در این حالت، یك سلسله نرخهای بهره در کنار نرخ رسمی بهره وجود دارد که روابط گوناگون را با خارجه اداره می‌کند.

آلمان نازی این روش را در مقیاسی بزرگ به اجرا گذاشت: حدود سی نوع مارك وجود داشت که کاهش ارزش آنها نسبت به نرخ رسمی از ۳۰ تا ۷۰٪ تغییر می‌کرد (بازار معروف «مارك جهانگردی» چنین بود).

بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، نرخهای چندگانه در بسیاری از کشورها، به ویژه در امریکای لاتین، پدید آمد.

فرانسه نیز طی سالهای اخیر عملا روش ارزهای مختلف را به کار بسته است. برای اجتناب از تضعیف فرانك که از سال ۱۹۵۱ آشکارا زیادی ارزیابی گردیده و عواقب غیرارادی و روانی آن، دولت فرانسه یك روش کمك به صادرات و مالیات بر واردات را برقرار کرده بود. کمك به صادرات پیچیده و گوناگون بود: نرخهای چندگانهٔ واریز مخارج اجتماعی و مالیاتی؛ کمکهای اضافی بسیار متنوع. از سال ۱۹۵۴، «مالیات موقتی تعدیلی» بر نرخهای متغیر بین ۷٪ تا ۱۵٪ بر واردات محصولات، باالزام به آزادسازی مبادلات به استثنای مواد اولیه وکالاهای تجهیزاتی، وجود داشت.

از تاریخ یازدهم اوت سال ۱۹۵۷، این روش باز سازمان یافت و ساده گردید. پرداخت ۲۰٪ از میزان صادرات، آن هم فقط برای یك بار، جایگزین واریز قدیمی مخارج اجتماعی و مالیاتی شد. این روش منوط و مشروط به این است که اسعار پرداختی توسط خریداران خارجی به کشور بازگردانیده شود. واردات مشمول مالیاتی به نرخ ۲۰٪ گشت؛ وصول این مالیات، در آغاز برای انرژی (زغال و نفت) و مواد اولیه (تقریباً ۴۰٪ واردات) به حال تعلیق درآمده بود.

اما مالیات ۲۰٪ در ماه اکتبر سال ۱۹۵۷ عمومیت پیدا کرد و تا تاریخ بیست ویکم ژوئن سال ۱۹۵۸ حفظ گردید. در این تاریخ، تضعیف دز عمل رسمیت پیدا کرد.

ب. *تصفیه‌ها بین کشوری که نظارت بر ارزها را برقرار کرده است و کشورهای* **خارجی به شیوه‌های گوناگون انجام می‌شود که عمدهٔ آنها قراردادهای تهاتر، قراردادهای پایاپا، قراردادهای فهرست‌دار و قراردادهای پرداخت است.**

۱) ***قراردادهای تهاتر*** **عبارت است از تعیین مبادلات به ارزش معادل که به نرخ ارزی که توافق مشترك براساس آن به عمل آمده است معین شده اند به طوری که هیچ باقی مانده‌ای برای واریز برحسب اسعار پدید نیاید. این قراردادها بسیار نادر و کم اهمیت می‌باشد، زیرا کلیهٔ دشواریها و معایب مبادلات تهاتری را در بردارد.**

۲) *قراردادهای جبرانی یا قراردادهای پایاپا* رویه‌ای را در تصفیهٔ حساب تشکیل می‌دهند که به وسعت بسیار مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

مکانیسم قرارداد پایاپا بدین قرار است: فرانسه و آلمان بر سر نرخ مبادله و صرف پولهای خود به توافق می‌رسند. واردکنندگان فرانسویِ محصولات آلمانی وجوه خریدهای خود را از آلمان به فرانك به يك مرکز تصفیه حساب در پاریس پرداخت می‌نمایند. این فرانکها بابت محصولات صادرهٔ فرانسه به فرانسویان صادرکننده پرداخته می‌شود.

همین طور، آلمانیها مارکها را به مرکز تصفیهٔ حساب برلن برای محصولاتی که در فرانسه خریده‌اند، پرداخت می‌کنند. سپس این مارکها برای پرداخت بهای محصولات صادراتی آلمانیها به فرانسه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، هرِ يك از بدهکاران با پول خود برائت ذمه پیدا می‌کنند و هر يك از طلبکاران بر حسب پول خود به طلب خود می‌رسند.

ترازعملیات درپایان دورهٔ تصفیهٔحساب برقرارمی‌گردد وباقی مانده، به‌طلا یا به‌اسعار پرداخته می‌شود، یا آنکه می‌تواند برای دورهٔ جدید بر روی هم انباشته گردد. تصفیه حساب به شرطی کامل است که میان ارزش واردات و صادراتی که بین فرانسه و آلمان صورت گرفته است تساوی برقرار باشد. با این همه، اگر واردات آلمان از مبداءِ فرانسه زیادتر از صادرات آلمان به مقصد فرانسه باشد، «بقایای تهاتری» پدید خواهد آمد. برای تصفیهٔ این بقایا، تصمیم بر این است که نخست آن صادرکنندگانی پول خود را دریافت دارند که طلب آنها قدیمی‌تر است و دیگران به انتظار عملیات جدید بمانند. دفتر فرانسوی تصفیه به اینان رسیدی تسلیم می‌نماید که برای مساعده‌های بانکی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد: این عمل را نقد کردن بقایای تهاتر می‌نامند.

هنگامی که افراد ذی‌نفع کشوری که نظارت بر ارز را برقرار کرده نسبت به کشور دیگر در وضع ضعیف‌تری است، مکانیسم قراردادهای تهاتر می‌تواند خطرات شدیدی را عرضه بدارد. روابط میان آلمان و کشورهای اروپایی حوزهٔ دانوب بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۴۰ این خطرات را روشن می‌سازند. آلمان از این ممالك محصولات کشاورزی وارد و محصولات کارخانه‌ای بدانها صادر می‌کرد و قیمتهای بسیار با صرفه به آنها پیشنهاد می‌نمود، حال آنکه این کشورها از روش حمایتی کشاورزی مشتریان اروپای غربی خود زیان می‌دیدند و بنابراین آمادگی داشتند تا محصولات خود را به آلمان بفروشند. جریان ترقی قیمتها که به دنبال این کار در این کشورها پدید آمد موجب کاهش ارزش پول آنها در برابر سایر کشورها گردید و این امر نیز ظرفیت صادرات آنان رامحدود ساخت.

با این وصف، کشورهای حوزهٔ دانوب نمی‌توانستند مازادهای تهاتری خود را در آلمان جز با دشواریهای سخت مورد استفاده قرار بدهند. در واقع کشور آلمان منظماً جریان صادرات محصولات کارخانه‌ای را به روی طرفهای تهاتر خود آهسته و سست می‌کرد، حال آنکه فروشهای خود را در جاهای دیگر مثلا در ایالات متحده تشویق می‌نمود. بنابراین، صادرکنندگان حوزهٔ دانوب می‌بایستی از بانکهای مرکزی خود اعتبارات بسیار درازمدت به دست آورند. این کشورها قیمتهای گران بابت محصولات وارده از آلمان می‌پرداختند و به طور کلی کالاها نیز ازحیث کیفیت پست‌تر از کالاهایی بود

که سایر ممالك تولید و تهیه می کردند. کشور طلبکار برای آنکه بقایای تهاتری خود را از حالت انسداد بیرون آورد یا می بایستی مانند یوگسلاوی خرید ماشین آلمانی را بپذیرد و یا مهندسان آلمانی را فراخواند (کروپ به این طریق کارخانه های آهن گدازی زنیکا[17] را ایجاد می کند). صنایع جدید تمام تولید خود را به آلمان صادر می کردند و این جریان ماندهٔ بستانکار این کشور را از آلمان بازهم افزایش می داد. سرانجام، طلبکار خود را در زنجیر بدهکار گرفتار و اسیر می دید: این شکل نفوذ آلمان در اروپای حوزهٔ دانوب را می توان اشغال بدون خونریزی[18] توصیف کرد (آینزیگ)[19].

یك فشار مشابه آلمان بر کشورهای دیگر مانند هلند، سویس، ممالك اسکاندیناوی که موقعیت قوی تر از کشورهای حوزهٔ دانوب داشتند، به سه علت نمی توانست اعمال گردد: واردات از مبداءِ آلمان مهمتر از صادرات آنها به این کشور بود؛ وضع با ثبات مالی بین المللی موجب می گردید تا آلمان نزد این کشورها اسعار قابل استفاده در بازار بین المللی را جست وجو کند؛ صادرات این کشورها به آلمان سهم ناچیزی در کل صادرات آنها داشت.

۳) *قراردادهای فهرست دار*، قراردادهای دو جانبه ای است که سهمیه های مقرر در هر کشور برای صدور به کشور دیگر به پیوست فهرست وجود دارد. کشور واردکننده متعهد می شود به صادرات مجاز برای طرف معاملهٔ خود پروانهٔ ورود اعطا کند.

مذاکره دربارهٔ تهیهٔ فهرستها به هر کشور اجازه می دهد تا از محصولات اساسی خود به عنوان پول مبادله برای محصولات غیراساسی استفاده نماید. البته نتیجهٔ غایی به نیروی قراردادی و به شدت نیازمندیهای هر طرف معامله بستگی دارد.

قراردادهای فهرست دار معمولا متعادل هستند. موقعی که لازم است تصفیهٔ محاسبهٔ خدمات یا انتقال سرمایه به عمل آید، این قراردادها مازادی را پیش بینی می کنند تا معاملات غیر بازرگانی تصفیه نشوند.

پیش از جنگ سال ۱۹۳۹، روش قراردادهای فهرست دار توسط فرانسه در روابط خود با کشورهای تحت نظارت ارز به طور وسیع مورداستفاده واقع شده و پس از سال ۱۹۴۵ برای تنظیم روابط فرانسه با کشورهای موسوم به «ممالك صاحب قرارداد» به کار رفته است.

۴) *قراردادهای پرداخت* مبتنی است بر گشایش اعتبارات متقابل که دو کشور برای دورهٔ معین به یکدیگر اعطا می کنند.

موقعی که معاملات نامتعادل باشد، بر عهدهٔ سازمانهای مختلط است که بهترین

17. Zenica
18. bloodless invasion
19. P. Einzig

کارکرد قرارداد را تأمین نمایند و یا موجب قطع عمل قرارداد بشوند.

از آغاز سال ۱۹۴۵، این قراردادها بین کشورهای اروپای غربی و چند کشور غیراروپایی به طور وسیع مورد استفاده واقع شده اند. این قراردادها میان دولتها براساس الگویی تا اندازه یکنواخت منعقد گردیده است. بانکهای مرکزی به عنوان عامل فنی این قراردادها خدمت می کنند و در برابر پولِ طرف معاملهٔ خود، پول خود را به نرخ ثابت ارز عرضه می‌دارند. حق متقابل صدور حواله بدون پشتوانه و محل به نام نوسان[۲۰] تا حد معین به دست آمده است، زیرا برای تغییرات کم‌اهمیت، طرفهای معاملهٔ بازرگانی میان دو کشور حاشیه‌ای را باز می گذارند. پرداختهای فراتر از این حد باید به طلا یا به پولِ قابل تبدیل صورت گیرد. و در پایان هدف این قراردادها فقط تأمین مالی معاملات جاری می باشد.

اینهاست مکانیسمهای پیچیده‌ای که کارکرد نظارت ارزها را تأمین می نماید و دستگاه سنگین اداری به آیین‌نامه‌های بسیار صریح و مشروح نیاز دارد. اما نکتهٔ اساسی علم بر این است که در زمینهٔ اقتصادی چه مزایا و یا مضاری از نظارت بر ارزها می‌توان انتظار داشت.

پ) *آثار*

چهار اثر عمده در نظارت بر ارزها می‌توان تشخیص داد:

۱) *اثر انزوا.* نظارت بر ارزها فقط جریانهای مبادلهٔ اکیداً لازم و ضروری برای حیات ملت را باقی می گذارد و گسستی میان توسعهٔ ملی و توسعهٔ دیگر کشورها و نیز چشمپوشی از مزایای تخصص بین‌المللی را نتیجه می‌دهد. هر قدر نظارت طولانی‌تر بشود، تجدید انطباق اقتصاد ملی بر مبادلات اقتصادی بین‌المللی دشوارتر خواهد شد.

این اثر را طرفداران سیاست اشتغال کامل پژوهش کرده اند و استفاده از نظارت ارزی را برای مصونیت کشور در برابر عواقب بحران خارجی و به منظور حفظ سطح بالای فعالیت اقتصادی در هر زمان توصیه می‌نمایند. این نظارت اجازه می‌دهد تا واردات که به سبب پیشرفت داخلی و حفظ تعادل تراز پرداختها در سطح زیاده بالا قرار دارد، کاهش یابد. میزان تأثیر این سیاست را می‌توان فقط از روی نتایج آن در سطح درآمد ملی واقعی و در بلندمدت تشخیص داد و قضاوت کرد و اطمینانی وجود ندارد که این کارآیی مساعد باشد.

20. swing

۲) *اثر حمایتی.* هر قدر تعرفهٔ گمرکی یا محدودیتهای مقداری ضعیف‌تر باشند، این اثر مهم‌تر است. در غیر این صورت، نظارت فقط می‌تواند بر انتقالات سرمایه تأثیر بگذارد. با این همه، استفاده از پروانه‌های ورود و صدور قادر است به گونه‌ای به عمل آید که فعالیتهای اقتصادی ملی مقرون به صرفه باشد، یعنی واردات رقیب را به طور منظم از جریان بازدارد و یا موقع صدور پروانه برای صادرات کمکهای پنهانی اعطا گردد.

۳) *اثر بهبود رابطهٔ مبادله.* نظارت بر ارز می‌تواند در حفظ نرخ ارزی که زیادی تقویم شده، با توجه به قیمتهای نسبی در کشور و در خارجه مورد استفاده قرار گیرد ممکن است خدمات دیون خارجی با هزینه‌های کمتر و به پول ملی انجام گیرد؛ اگر کشوری بتواند حجم صادرات خود را به قیمتهایی بالاتر از شرایط بازار آزاد حفظ کند یا افزایش دهد، روابط مبادلهٔ خود را به طور مستقیم بهبود می‌بخشد.

۴) *اثر تبعیض.* این اثر با کالاها و یا با کشورها ارتباط پیدا می‌کند و از بیشتر روشهای نظارت بر ارزها ناشی می‌گردد.

الف. تبعیض در کالاهای بازرگانی به مبداءِ ملی کالاها و خدمات نظر نداشته بلکه به نوع آنها توجه دارد. محصولات تجملی، محصولات غیراساسی و معاملات مالی در تخصیص اسعار به طور منظم مورد بی‌توجهی قرار دارند.

برخی از نویسندگان، این گونه تبعیض را از سوی کشورهای توسعه نیافته و تولیدکنندهٔ محصولات اولیه که «اثر خودنمایی» در آنها موجب ورود محصولات مصرفی و غالباً تجملی به زیان واردات کالاهای تجهیزاتی می‌شود، توصیه کرده‌اند. بدین منظور، تعرفه‌های بسیار سنگین گمرکی نیز می‌تواند وضع و برقرار گردد.

ب. تبعیض برحسب کشورها توسط نرخهای ارز ویژه و برتر برای روابط میان بعضی از کشورها یا توسط قرارداد ترجیحی بر پایهٔ فقط یك نرخ ارز اجرا می‌شود. در این صورت، حالت دو جانبگی در مبادلات وجود دارد.

حالت دو جانبه به دو طریق بسط می‌یابد:

ـــ شیوهٔ قراردادهای تهاتری: پیش از این دیده ایم که آلمان تحت چه شرایطی توانسته بود جریانهای مبادلهٔ کشورهای حوزهٔ دانوب را به سود خود تغییر دهد. روشن است که یك واردکننده فقط می‌تواند از کشورهایی خرید کند که پولی را که در اختیار آنها می‌گذارد بپذیرند، و یك صادرکننده فقط به کشورهایی می‌تواند بفروشد که به واردکنندگان خود استفاده از ارز صادرکننده را اجازه بدهند؛

— شیوهٔ قراردادهای پرداخت: یکی از طرفهای قرارداد متعهد می‌شود جریانهای مبادلهٔ خود را برگرداند تا آنکه تعادل پرداختها فرا برسد. بهترین مثال در این باب را عملکرد انگلیس ـ آرژانتین پیش از جنگ سال ۱۹۳۹ به دست داده است: آرژانتین، در اجرای کارهای بزرگ عمومی به انگلستان مساعدت می‌کرد و با نرخهای مساعد ارز در مورد راه‌آهن متعلق به کمپانیهای انگلیسی برای واریز سود تقسیم شده به انگلستان موافقت می‌نمود. سرانجام با وضع نرخ بالای ارز بر واردات از مبداءِ سایر کشورها (به ویژه ایالات متحده) مبادلات خود را به سوی انگلستان هدایت می‌کرد.

اما این شیوه‌ها هر قدر دقیق باشند به یك مانع اساسی بر می‌خورند: توضیح آنکه بازرگانی میان دو کشور یا دو منطقه به ندرت در محدودهٔ دو جانبه متعادل می‌شود، زیرا مبادلات تجاری به ندرت خصلت دقیقاً دوجانبه دارند. این امر در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۷ بین کشورهای اروپایی به خوبی مشاهده شده است: حاشیه‌های اعتبار اعطایی در قراردادهای پرداخت تقریباً به طور دائم از میان رفته بود؛ کشورها تمایل داشتند که منحصراً بدهکار یا کاملا بستانکار شوند؛ مازادهای واردات به محض آنکه حدود اعتبار فرا می‌رسید می‌بایستی به طلا یا به اسعار قابل تبدیل (دلار) تأمین گردد. حالت دوجانبه با وجود ۱۵۰۰ میلیارد دلار اعتبار میان خود کشورهای اروپا تحت عنوان قراردادهای پرداخت در سال ۱۹۴۷ به «تنگنا» برخورد کرد و ناگزیر متدرجاً محدود گردید.

بنابراین، بررسی آثار نظارت برارزها به سه نتیجه‌گیری بسیار روشن منجر می‌شود:

— نظارت بر ارزها باید به منزلهٔ سیاست استثنائی در زمان بحران (فرار سرمایه‌ها به صورت سفته بازی، عدم تعادل عمیق تراز پرداختها) یا به هنگام جنگ که اقدام روی نرخ ارز غیرمؤثر است، تلقی گردد؛
— نظارت بر ارزها نمی‌تواند به عنوان وسیلهٔ حمایت از پولی که علناً زیاد ارزیابی شده است، توجیه یابد: در این صورت، تعدیل ارزها ضرورت پیدا می‌کند؛
— نظارت بر ارزها اگر در جهت روش دو جانبه عمل کند، خطرناك و شوم است، اما برعکس می‌تواند با تصفیهٔ چند جانبهٔ پرداختها، در مقیاس بیش و کم بزرگ همراه شود و این امر زمینهٔ احیاءِ قابلیت تبدیل بین‌المللی پول را آماده می‌سازد. چند مثال از دورهٔ معاصر این نکته را روشن می‌سازد.

ث) *از نظارت برارزها تا قابلیت تبدیل: تجربهٔ اروپای غربی (۱۹۴۷-۱۹۵۸)*

معایب حالت دوجانبه مورد ایراد کسی قرار نگرفته است. جست‌وجوی تعادلهای مخصوص برحسب کشور یا دادوستد غالباً گمراه کننده است و به تقسیم بازارهای کالاها و اسعار منتهی می گردد.

قابلیت تبدیل آزاد پولها، حتی به شکلی محدود، همچنان هدف موردنظر در روابط اقتصادی بین‌المللی است. کشورهای مهم دنیا، بخصوص ممالك اروپایی طی جنگ دوم جهانی و در سالهای بی‌ثباتی بعد از آن مجبور شدند تجربهٔ مشقت‌باری را دربارهٔ عدم قابلیت تبدیل به عمل آورند. شگفت‌انگیزهم نیست که این کشورها خواهان ایجاد پرداختهای چندجانبه و بازگشت به قابلیت تبدیل آزاد پولها باشند.

با این وصف، برای بازگشت به قابلیت تبدیل لازم است شرایطی رعایت شود تا قابلیت تبدیل بتواند تحقق پذیرد:

- لازم است در کشورهایی که تصمیم به اختیار قابلیت تبدیل می‌گیرند، ثبات مالی داخلی از نو برقرار گردد؛
- لازم است تراز پرداختهای این کشورها به سوی تعادل تقریبی بگراید؛
- لازم است اندوخته‌های طلا و اسعار این کشورها مکفی باشد تا قابلیت تبدیل برای مدت طولانی به اجرا در آید.

به این ترتیب است که کشورهای اروپای غربی، پس از پایان جنگ دوم جهانی، مرحله به مرحله به سوی قابلیت تبدیل پولهای خود گام برداشته‌اند:

الف. در مرحلهٔ اول، که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ به درازا می‌کشد، *قراردادهای پرداختها وواریزهای متقابل میان خود اروپاییها* به امضاء رسید که با این وجود مبتنی است بر شبکهٔ فشرده ای از روابط دوجانبه. واریز جبرانی به صورتی بسیار ابتدایی در قرارداد سال ۱۹۴۷ و در سال ۱۹۴۸ با مکانیسم حق برداشت (اعتبارات اعطایی کشورهای بستانکار به ممالك بدهکار در برابر جزئی از کمك امریکا به نام کمك مشروط) و در سال ۱۹۴۹ توسط قابلیت انتقال حق برداشت (اعتبار یا حق‌برداشت اعطایی از سوی کشور A به کشور B می‌تواند برای اقدام به خرید در بازار C مورد استفاده قرار گیرد) افزایش می‌یابد.

ب. در سال ۱۹۵۰، کشورهای عضو سازمان اروپایی همکاری اقتصادی قراردادی دربارهٔ تأسیس *اتحادیه اروپایی پرداختها* امضا می نمایند.

این اتحادیه ۳۵۰ میلیون دلار تنخواه گردان، که ایالات متحده فراهم آورده است، در اختیار دارد. مانده های اولیهٔ بستانکاران و بدهکاران به پرداخت کسریها و مازادهای کشورهای عضو تخصیص یافت که این وجوه بنابر پیش‌بینیها باید طی نخستین سال عملکرد اتحادیه به ثبت برسد.

بانك پرداختهای بین المللی، کارگزار اتحادیهٔ اروپایی پرداختها هر ماهه اقدام به واریز جبرانی خودکارمانده‌هایی می کند که‌برای هر کشور عضو در هر یك از این روابط دو جانبه با سایر کشورهای عضو پدیدار می شود. پول کشورهای مختلف به نرخ ثابت برحسب واحد محاسبهٔ مشترك به منظور واریز جبرانی و تصفیه تبدیل می شود. ماندهٔ خالص هر کشور عضو که با جمع جبری مانده‌های دوجانبه مطابقت می نماید، نمایش‌دهندهٔ اضافه یا کسری ماهانهٔ کشور ذینفع در برابر «اتحادیه» است. «اتحادیه» با اعطای اعتبار در محدودهٔ سهمیه ها، وسایل پرداخت این ماندهٔ خالص را فراهم می آورد.

هر کشور دارای سهمیه ای است: سهمیه، حد مازاد یا کسری محاسباتی تراکمی است (یعنی تفاوت میان مبلغ این مازادهای محاسباتی و میزان کسریهای محاسباتی از اول ژوئیهٔ سال ۱۹۵۰ در پرداختهای بین خود اروپاییهاست) که ممکن است توسط اعتبارات و تأدیهٔ طلا تسویه شود. ۲٪ بهره در سال بر کلیهٔ وامهای اعطایی طلبکاران به «اتحادیه» تعلق می گیرد و در مورد کلیهٔ اعتباراتی که اتحادیه دربارهٔ بدهکاران موافقت کرده، این نرخ تصاعدی است.

مازادها و کسریها با تأدیهٔ طلا و اعتبارات در نسبتهای متغیر تسویه می شود. طلبکار به عنوان پرداخت قسمتی از بستانکاری خود باید طلا دریافت دارد و برای تأمین باقی ماندهٔ اعتبارات به «اتحادیه» بدهد. بدهکار بدون آنکه اقدام به واگذاری طلا نماید اعتباراتی دریافت می کند؛ اما بعداً لازم است بخش مهمتری از کسری خود را در برابر اتحادیهٔ اروپایی پرداختها به طلا کارسازی نماید (اجبار به تأدیهٔ طلا می تواند با واریز دلار ایالات متحده انجام گیرد). نسبت پرداخت به صورت طلا ۴۰٪ و برای اعتبارات ۶۰٪ است. هدف این تدابیر و اقدامات تشویق و ترغیب کشورهای کسری‌دار به بهبود وضع، جلوگیری طلبکاران از حل مسائل طلا و دلار خود به زیان سایر کشورهای عضو است.

«اتحادیهٔ اروپایی پرداختها»، طی دو سال اول کار خود ناگزیر بود با این شرایط بسیار ناپایدار مقابله‌کند. «ضمایمی» به سهمیهٔ طلبکاران افزوده شد واتحادیه متعهد می گردید که اعتباراتی اضافه بر تعهدات اولیه اعطا کند.

در ژوئیهٔ سال ۱۹۵۲ تصمیم گرفته شد تا تصفیهٔ مازادها افزون بر سهمیهٔ کشورهای طلبکار ۵۰٪ به طلا و ۵۰٪ به صورت اعتبار تا به میزانی که «اتحادیه» مقرر و معین کرده است، رسانیده شود.

«اتحادیه» از سال ۱۹۵۲ قابلیت تبدیل پولها را توسعه داد. در ماه مه سال ۱۹۵۳ معامله به سود بین بازارهای ارز چند کشور عضو، ابتدا برای عملیات نقد و سپس برای عملیات وعده احیا گردید.

با این وصف، تحول پرداختهای اروپا در سال ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ وضعیتهای دائمی بستانکار و بدهکار پدید آورد. آلمان طلبکار ساختاری و فرانسه و ایتالیا بدهکار ساختاری شدند. اعتبارات کوتاه‌مدتی که اعطا گردیده بود، غیرمکفی به نظر رسید. در تاریخ سی ام ژوئن سال ۱۹۵۴، «اتحادیه» تصمیم گرفت واریز مطالبات و دیون را به حال تعلیق درآورد و کل تعهدات وام طلبکاران و مجموع تسهیلات استقراض بدهکاران به مبالغی بالاتر از میزان اعتبار موافق با سهمیه معین گردید. از اول ژوئیهٔ سال

۱۹۵۴، کلیهٔ اضافات و کسریها به طرزی یکنواخت، یعنی ۵۰٪ با طلا و ۵۰٪ با اعتبار تسویه شدند.

طی سالهای اجرای ۱۹۵۴-۱۹۵۵، قابلیت انتقال ماندهٔ حسابها که به پول خود کشورها ثبت شده بود توسط بعضی از ممالك عضو به بیرون از منطقهٔ «اتحادیهٔ اروپایی پرداختها» بسط یافت. تبعیض در برابر حوزهٔ دلار کاهش پذیرفت و تصمیم متخذه از تاریخ اول اوت سال ۱۹۵۵ دایر به تسویهٔ هر مازاد یا هر کسری در اتحادیه تا ۷۵٪ به صورت طلا به این جهت‌گیری کمك نمود.

«اتحادیهٔ اروپایی پرداختها» همیشه به منزلهٔ سازمان تحول به سوی استقرار مجدد قابلیت تبدیل تلقی شده است و اعضای اتحادیه نیز ضمن تجدید سازمان در سال ۱۹۵۵ از همان تاریخ در مورد بازگشت به قابلیت برخی از کشورهای عضو اقداماتی را مورد نظر قراردادند. در تاریخ پنجم اوت سال ۱۹۵۵ قرارداد پولی اروپا توسط کشورهای عضو سازمان اروپایی همکاری اقتصادی امضا شد که انحلال اتحادیهٔ اروپایی پرداختها را پیش‌بینی می‌کرد و بعضی از شکلهای همکاری پول میان شرکت‌کنندگان را حفظ می‌نمود.

پ- بیست‌وهفتم دسامبر سال ۱۹۵۸ تاریخی است که کشورهای عضو اتحادیه اروپایی پرداختها (بجز یونان، ایسلند و ترکیه) و نیز فنلاند به احیاءِ قابلیت تبدیل پولهای خود تصمیم گرفتند.

در اروپا، هر مورد بازگشت به قابلیت تبدیل می‌توانست خاطرهٔ دردناکی را به یاد آورد؛ در تاریخ پانزدهم ژوئیهٔ سال ۱۹۴۷، انگلستان دربارهٔ قابلیت تبدیل خارجی استرلینگ تصمیم گرفت: افراد غیرمقیم می‌توانستند دریافتهای خود به استرلینگ را برای تصفیهٔ معاملات جاری با تقریباً کلیهٔ کشورها و حتی با حوزهٔ دلار مورد استفاده قرار دهند. پنج هفته بعد، یعنی بیستم اوت سال ۱۹۴۷، این قابلیت تبدیل معلق گشت، زیرا مبالغ مهمی استرلینگ به دلار یا به اسعار قوی دیگر تبدیل شد و وام ۳۷۵۰ میلیون دلاری امریکا که طی یك سال اخذ گردیده بود عملا به زودی به اتمام رسید.

بیست‌وهفتم دسامبر سال ۱۹۵۸، کشورهای اروپا براساس این اعتماد مشروع و موجه‌مبتنی برمساعی صبورانه‌ای که‌شرح دادیم نسبت به‌احیاءِ قابلیت تبدیل درمورد عملیات جاری افراد غیرمقیم موافقت می‌نمایند.

در واقع، در پایان سال ۱۹۵۸، عوامل مساعد متعدد جمع آمده بود:

الف) اندوخته‌های طلای کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا به ۱۰/۵ میلیارد دلار و داراییهای دلاری به ۵/۴ میلیارد دلار می‌رسید. داراییهای خارجی این کشورها از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۵۸ سه برابر شده بود.

ب) محدودیتهای مقداری بر واردات میان کشورهای عضو تقریباً به طور کامل از میان می‌رود و نسبت به حوزهٔ دلار تخفیف می‌یابد.

پ) اغلب کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپایی پرداختها به سبب نیازمندیهای آیین نامه ارزی خود از

کشورهای سازمان اروپایی همکاری اقتصادی، حوزه‌های پولی آنها و عده‌ای از کشورها که جزء حوزهٔ دلار نبودند یا با کشورهای عضو توسط قراردادهای دو جانبه ارتباط نداشتند، یك حوزهٔ قابل انتقال تشکیل داده بودند. کلیهٔ کشورهای وارد در این حوزهٔ قابل انتقال قبول کرده بودند که پرداختهای جاری میان آنها می‌تواند به یکی از پولهای ممالك حوزه صورت بگیرد. در مورد انگلیس، ایتالیا، و آلمان فدرال، کلیهٔ کشورها بجز حوزهٔ دلار در حوزهٔ قابل انتقال وارد شده بودند.

ت) فرانسه برنامهٔ دقیق سالم‌سازی پولی ومالی را اختیار کرده و فرانك تقریباً ۱۵٪ تضعیف شده و نرخ برابری جدید (یك دلار مساوی با ۴۹۳/۷۰۶ فرانك) بر طبق مقررات رسماً به آگاهی صندوق بین‌المللی پول رسیده بود. نرخ رفع محدودیتهای مبادلات با کشورهای سازمان اروپایی همکاری اقتصادی به نسبت ۹۰٪ بالغ گردید.

بنابراین، سیزده کشور اروپا قادر شدند پولهای خود را در عملیات جاری تقریباً برای همه و در بعضی از موارد برای کلیهٔ صاحبان غیرمقیم وجوه آزادانه قابل تبدیل سازند. آلمان و انگلیس تحت عنوان عملیات جاری قابلیت تبدیل را با کلیهٔ کشورهای دیگر برقرار کردند. سایر ممالك اروپا و به ویژه فرانسه هنوز به قراردادهای پرداخت دوجانبه با برخی از کشورها پایبند بودند.

ملاحظه می‌شود که قابلیت تبدیل در سال ۱۹۵۸ محدود به عملیات جاری افراد غیرمقیم بوده است.

با این همه، از سال ۱۹۶۰ گرایشی به سوی آزادسازی بسیار وسیع در انتقالات سرمایه احساس می‌شود.

استقرار قابلیت تبدیل، ضمن اجرای «قراردادهای پولی اروپا» در سال ۱۹۵۵ موجب انحلال اتحادیهٔ اروپایی پرداختها گردید. خالص مانده‌های دو جانبه ظرف هشت سال به میزان کل تقریبی ۴۷ میلیارد دلار رسیده و تا سه‌چهارم آن توسط واریز متقابل تسویه گردید؛ میزان طلایی که در این گونه تصفیه واقعاً مصرف گشت و اعطای وام در ارتباط با این عملیات به ۱۴ میلیارد رسید. مکانیسم «اتحادیه» امکان داد تا پرداخت لااقل ۳۰٪ بازرگانی جهانی از این طریق صورت گیرد. خدمات اتحادیهٔ اروپایی پرداختها به هیچ‌وجه نمی‌تواند مورد بحث و تردید قرار گیرد.

هدف *قرارداد پولی اروپا* حفظ همکاری میان کشورهای شرکت کننده برای انطباق با نظام جدید قابلیت تبدیل است و این قرارداد یك صندوق اروپایی و یك روش چندجانبهٔ پرداختها را ایجاد می‌کند:

الف) هدف صندوق اروپایی با سرمایهٔ ۶۰۰ میلیون دلار، اعطای اعتبارات کوتاه‌مدت (به مدتی که در سال ۱۹۶۲ بیشینه به ۲ تا ۳ سال رسید) به کشورهای عضو است تا در موردی که حفظ تصمیمات متخذه در باب آزادسازی و رفع محدودیتهای مبادلات مواجه با خطر گردد بتوانند با مشکلات موقتی تراز پرداختها مقابله نمایند. این اعتبارات دیگر به طور خودکار داده نمی‌شود، بلکه پس از بررسی صحت تقاضا از سوی کمیتهٔ مدیریت توافق پولی اروپا اعطا می‌گردد و وجه موضوع اعتبار به طلا می‌باشد و به طلا واریز شده و بهره‌های آن نیز باید به طلا پرداخته شود.

سرمایهٔ صندوق نیز به عنوان تنخواه گردان در نظام پرداخت چندجانبه به‌کارمی‌رودو به‌هنگام تأخیر یا ناتوانی بدهکار تضمینی به شمار می‌رود. ضمانت محدود به ۵۰ میلیون دلار است.

ب) نظام پرداخت چندجانبه محدوده‌ای را تشکیل می‌دهد که اعضا می‌توانند اگر بخواهند در درون آن ماهانه و با شرایط از پیش مقرر، دیون و مطالبات معین در مقابل سایر کشورهای عضو را تصفیه نمایند.

قاعدهٔ کار این است که اکثر معاملات میان کشورهای عضو در بازارهای ارز طی روز تسویه گردد؛ و فقط به طور استثناء است که مانده در پرداخت ماهانه گنجانیده می‌شود.

هر کشور شرکت‌کننده در این نظام تبعیت از سه تعهد اساسی را پذیرفته است:

ــ تعیین یك نرخ خریدار و یك نرخ فروشنده برای طلا و دلار ایالات متحده یا یك پول دیگر به منظور محدودیت نوسانات پول خود، یعنی برقراری حدود نهایی برای نرخ ارز برای پول خود؛

ــ در فاصلهٔ پرداختها، پول خود را تا به میزان مناسب در اختیار هر کشور دیگر عضو که آن را تقاضا کند، قرار می‌دهد. منظور تعهد تأمین بینابین به مدت بیشینهٔ یك ماه است؛

ــ هنگام تصفیه حسابهای ماهانه، واریز دین خالصی که در قبال سایر کشورهای شرکت‌کننده برحسب دلار امریکا تعهد می‌شود و پذیرش این دلارها در پرداخت طلب خالصی که در همین شرایط وصول می‌گردد.

عملکرد صندوق اروپایی و نظام پرداختهای چندجانبه تحت اختیار شورای اتحادیهٔ همکاری اقتصادی اروپا توسط کمیتهٔ مدیریت و بانك پرداختهای بین‌المللی تأمین می‌گردد. سازمان اخیر به‌عنوان کارگزار عمل می‌کند.

قسمت چهارم ــ سازمان کنونی نظام پولی بین‌المللی

در حال حاضر، نظام پولی بین‌المللی بر طبق قواعدی عمل می‌کند که پس از جنگ جهانی دوم توسط قراردادهای برِتن‌ـوودز[21] مطرح شده‌اند.

این قراردادها نظام ارزهای ثابتی را برقرار می‌سازند که تحت شرایط معین و مکانیسمهای اعتباری که توسط یك نهاد بین‌المللی یعنی صندوق بین‌المللی پول به اجرا گذاشته‌اند، بتوانند تغییر نمایند.

با این وصف، مشکلاتی که پس از پانزده سال پولهای اندوخته، لیرهٔ استرلینگ و دلار پدید آوردند و موجب بحرانهایی شدند که فقط همکاری پولی بین‌المللی، در بعضی از موارد به قیمت اقدامات ایرادپذیر امکان رفع آنها را داشته‌اند، کارکرد نظام را دچار انحرافاتی ساخته است.

به هنگام بروز این دشواریها یك مسئله مطرح شده است و آن رشد مناسب نقدینگیهای بین‌المللی است. بررسی این موضوع به ایجاد نقدینگیهای جدید، یعنی حق برداشت مخصوص، تحت نظارت عالیهٔ صندوق بین‌المللی پول منتهی شده

21. Bretton-Woods

است.

در باب مسائل پولی بین المللی هنوز شك و تردید وجود دارد و این امر باعث ایجاد طرحهای تازهٔ اصلاح نظام پولی بین المللی می گردد. و اما کارآیی این طرحها تا زمانی که عدم تعادلهای شدید ناشی از کسری تراز پرداختهای ایالات متحده تصحیح نشده اند و از میان نرفته اند، با خطر ابهام مواجه است.

§ ۱. قراردادهای برِتُن-وودز و صندوق بین المللی پول

از مشخصات دورهٔ سالهای ۱۹۲۰-۱۹۴۰ بی ثباتی پولی بین المللی و بحرانهای پولی است که برای رشد اقتصادی و توسعهٔ روابط اقتصادی بین المللی زیان آور بوده است.

از سال ۱۹۴۳ در اردوگاه متفقین به منظور اجتناب از بی نظمی پول ماقبل جنگ دوم جهانی و برای کمك به بازگشت به نظام پرداختهای چند جانبهٔ بین المللی برنامه‌هایی تهیه و تدوین گردید.

یك برنامهٔ انگلیسی مدیون کینز است: وی ایجاد یك بانك بین المللی را که پولی به نام بانکور[۲۲] موافق با «نیازمندیهای واقعی جاری بازرگانی جهان» نشر دهد و بتواند حجم پول را تابع «انبساط یا انقباض اقتصادی سازد و گرایشهای تورمی یا انقباضی تقاضای جهانی» را تعدیل نماید، پیشنهاد و توصیه می‌کند. سازمان و مدیریت این بانك جنبهٔ فوق ملی خواهد داشت.

در برابر این برنامه یك برنامهٔ امریکایی از آقای وایت[۲۳] عضو خزانه‌داری ایالات متحده قرار می گیرد که بازگشت به پایه طلا را با اصلاحات و تغییراتی چند توصیه می کند. یك بانك بین المللی به عنوان اتاق بین المللی تسویه مورد استفاده واقع می‌شود و این بانك استقلال هر سیاست پولی ملی را رعایت می نماید.

اگرچه نقشهٔ کینز اعتقاد نویسندهٔ آن را نسبت به کارآیی مدیریت اقتصاد توسط پول منعکس می کند، برنامهٔ وایت با وضعیت ملتی توافق دارد که تقریباً صاحب دو سوم طلای جهان است و به خاطر این مزیت به شدت خواهان آن است که طلا نقش دیرین و سنتی خود را از نو به دست آورد.

قراردادهایی که ۴۴ کشور شرکت کننده در کنفرانس پولی و مالی ملل متحد در

22. Bancor
23. White

بِرتُن–وودز در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۴۴ امضا کردند نتیجهٔ توافق میان این دو نظریه است. این قراردادها صندوق بین‌المللی پول را به وجود می‌آورد و مقررات زیر خصوصیات آنها را نشان می‌دهد:

الف) کشورهایی که به قراردادها می‌پیوندند نرخ برابری پولی خود را توسط وزن معینی از طلا یا بر پایهٔ دلار ایالات متحده تعریف می‌کنند.

مجموعهٔ پولها می‌تواند با اکثریت آراء از جمله رای سه تعهدکنندهٔ اصلی (که باز به حق وتوی ایالات متحده در این مورد برمی‌خورد)، نسبت به طلا تضعیف شود.

کشورها موظفند نرخهای خرید و فروش معتبر برای معاملات ارزی موردنظر پول خود را در محدودهٔ تنگی بین دو سوی نرخ برابری مقرر (۱٪ بالاتر و پایین‌تر از نرخ برابری) حفظ نمایند.

بنابراین، قراردادهای بِرتُن–وودز یك نظام نرخهای ثابت برابری نسبت به یك پایه را که طلا یا دلار ایالات متحده بوده و آزادانه به نرخ هر اونس ۳۵ دلار به طلا قابل تبدیل است، معین می‌کند.

ب) با این وصف، این نرخهای برابری می‌تواند به دلایل محکم و تحت شرایط معین تغییر یابد.

این بر عهدهٔ کشورهای عضو صندوق بین‌المللی پول است که ابتکار پیشنهاد تغییر نرخ برابری خود را که ضروری می‌بینند، به دست گیرند و این پیشنهاد را باید در مقیاس بین‌المللی بررسی کنند:

ــ اگر تغییر نرخ برابری از ۱۰٪ تجاوز ننماید، ابلاغ و اطلاع ساده به صندوق مکفی است؛

ــ اگر تغییر بیشتراز ۱۰٪ باشد، موافقت صندوق مورد نیاز است و صندوق باید اطمینان یابد که تغییر برای درمان «عدم تعادل اساسی» ضروری است.

قراردادهای برتن–وودز این گونه عدم تعادلها را تعریف نمی‌کند. مدیران صندوق بنابر مقتضیات مسئول تصمیم‌گیری هستند.

به علاوه، این قراردادها مقرر می‌دارد که صندوق نمی‌تواند با تغییر نرخ برابری پیشنهادی به علت سیاست اجتماعی و عمومی داخلی دولت عضو که به این ابتکار دست زده است مخالفت کند.

در نتیجه، وظیفهٔ صندوق خودداری از تضعیفهای رقابتی بوده که در دورهٔ بین دو جنگ، آفتی به شمار می‌رفته است.

پ) هنگامی که یك کشور عضو صندوق در تراز پرداختهای خود احساس دشواریهایی بنماید، می تواند از صندوق کمك بخواهد، زیرا صندوق اندوخته های مهمی از طلا و اسعار در اختیار دارد و کشور مزبور می تواند وسایلی را به دست آورد که امکان می‌دهد تا از نو تعادل تراز پرداختهای خود را برقرار سازد.

منابع صندوق از منشاءِ تعهدات پرداخت کشورهای عضو صندوق است و این تعهدات برابر با سهمیهٔ آنهاست که ۲۵٪ آن به طلا و بقیه به پول ملی به عمل می آید.

سهمیه های اولیه در سال ۱۹۴۷ براساس حجم مبادلات بازرگانی و سطح قیمتها تا ۷/۷ میلیارد دلار معین شده بود.

چون این منابع بر اثر توسعهٔ مبادلات بین المللی به سرعت غیرمکفی شد، چندین بار تصمیم به افزایش سهمیه ها اتخاذ گردید:

- در سال ۱۹۵۸، ترقی سهمیه ها به ۵۰٪ رسید. سهمیهٔ آلمان فدرال، کانادا و ژاپن به سبب مقامی که این کشورها در بازرگانی جهانی کسب کرده بودند، بیشتر افزایش یافت.
- در سال ۱۹۶۴، افزایش جدید سهمیه ها به میزان ۲۵٪ عملی گردید. سهمیه‌های شانزده کشور علاوه بر افزایش عمومی ۲۵٪ هدف افزایش قرار گرفت (مورد آلمان فدرال، کانادا، ژاپن و سوئد)؛ به این صورت منابع صندوق به ۲۱ میلیارد دلار بالا رفت.
- در سال ۱۹۷۰، هیئت مدیرهٔ صندوق افزایش جدید در سهمیه ها را مورد تصویب قرار داد. این افزایش برای کشورهای بازارمشترك خیلی بیشتر از ایالات متحده و انگلیس است.

سرانجام، صندوق در سال ۱۹۶۱ (قرارداد پاریس) با ده کشور عضو صندوق که بعداً سویس بدانها پیوست، قراردادهای عمومی استقراض[24] را منعقد ساخت. گروه *دهگانه* (آلمان، بلژیك، کانادا، ایالات متحده، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، هلند، انگلیس و سوئد) متعهد است در صورت تقاضا منابعی به میزان ۶ میلیارد دلار به صندوق مساعده بدهد.

کشورهای عضو می‌توانند *برداشتهایی* از صندوق به عمل آورند. کمك مالیی که صندوق به یك کشور عضو اعطا می کند به شکل مبادلهٔ اسعار انجام می گیرد: کشورهای عضو مقدار معین ارز خارجی موردنیاز را در برابر عوض پول خود به میزان معادل

24. General Agreements to Borrow

خریداری می کنند.

میزان کلیی که یك کشور عضو می‌تواند به صورت پولهای گوناگون برداشت کند به مقدار داراییهای صندوق برحسب پول خود آن کشور بستگی دارد.

صندوق با برداشت «شمش طلا» تقریباً به طور خودکار موافقت می کند. این برداشت شامل داراییهای صندوق به پول کشور عضو و بیشتر از سهمیهٔ این کشور نمی‌شود (این برداشت با تعهد پرداخت کشور عضو به طلا که در اصل ۲۵٪ بود، مطابقت می نماید).

برداشت اضافی ۲۵٪ (نخستین جزء از اعتبار) به شرطی مجاز است که کشور مساعی عقلایی برای حل مسائل پرداختهای خود به عمل آورد.

برداشت جزءهای بعدی به اجرای برنامهٔ جدی اقدامات پولی و مالی توسط کشور عضو بستگی دارد.

حد برداشت تا دو برابر سهمیهٔ کشور عضو معین شده است.

سرانجام، در سال ۱۹۶۳، صندوق تصمیم گرفت که هر کشور تولیدکنندهٔ مواداولیه که عواید صادرات آن موقتاً تنزل یابد می تواند برداشت اضافی ۲۵٪ را حتی اگر از حد مقرر به دوبرابر سهمیهٔ آن تجاوز کند، انجام دهد.

برداشتها باید در مهلت بیشینه ۳ تا ۵ سال واریز شود.

از سال ۱۹۵۲، صندوق می‌تواند با یك کشور عضو قرارداد اعتبار ضمانتی[25] ببندد: این کشور به جای اقدام به برداشت فوری می تواند بدون بررسی مجدد دارایی و بدهی در موقع این برداشتها و در حدود معین و در مهلت معین (شش ماه) به این کار مبادرت ورزد.

ت) کشورهای عضو صندوق متعهد می شوند به تعهدات قابلیت تبدیل پولهای خود که در مادهٔ هشتم اساسنامهٔ صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی شده است، احترام بگذارند. این کشورها نمی‌توانند بدون تصویب صندوق تضییقاتی در پرداختها و انتقالات جاری خود ایجاد کنند.

اساسنامه‌های صندوق پیش‌بینی می کنند که هرگاه کشوری شدیداً و به مدت طولانی بستانکار باشد، صندوق می تواند کمیابی ارز این کشور را اعلام بدارد و این امر سایر دولتهای عضو را به برقراری محدودیتهای ارزی مجاز می نماید. صندوق می تواند عرضهٔ اسعار کمیاب را با عقد قرارداد استقراض با کشور طلبکار افزایش دهد و یا از آن کشور فروش ارز خود را در برابر طلا به صندوق تقاضا کند.

ث) و در پایان، کشورهای عضو صندوق می توانند اسعار را در برابر طلا خریداری نمایند و به فروش برسانند؛ فروش طلا توسط کشورهای تولیدکننده آزاد اعلام گردیده

25. stand-by (accord de confirmation)

است.

بنابراین، هدفهای عمدهٔ قراردادهای برتن-وودز تعیین قواعد کار ضروری برای کارکرد هماهنگ نظام پولی بین‌المللی و ایجاد مکانیسمهای مؤثر همکاری پولی بین‌المللی به طرزی است که بسط مبادلات و توسعهٔ اقتصادی بین‌المللی را آسان سازد.

§ ۲. کارکرد نظام:
نقش پولهای اندوخته (لیرهٔ استرلینگ و دلار)

کارکرد نظام پولی بین‌المللی، پس از پایان جنگ دوم جهانی، نقش متفوق دو پول، یعنی لیرهٔ استرلینگ وبه ویژه دلار ایالات متحده را آشکار ساخته است.

بزرگترین بخش از پرداختهای بین‌المللی با این دو پول انجام می‌گیرد؛ نسبت زیادی از اندوخته‌های بین‌المللی یکی از این دو پول است که پولهای اندوخته یا پولهای کلید نامیده می‌شوند.

الف) این عوامل *تاریخی* است که وضعیت مخصوص این دو پول را توضیح می‌دهد.

در قرن نوزدهم، لیرهٔ استرلینگ، ازیك سو به سبب تفوق مطلق بازرگانی انگلیس و از سوی دیگر به علت صادرات سرمایه‌های انگلیسی به سراسر دنیا، حکم پول اندوخته را پیدا کرد. بنابراین، کشورها پرداخت بخش بزرگی از داراییهای خارجی خود را به استرلینگ آسان می‌دیدند؛ به علاوه، این کشورها برای مقابله با نیازمندیهای آینده اندوخته‌های استرلینگ برای خود تشکیل داده و این پول را حتی بر طلا ترجیح می‌دادند، زیرا به اندوخته‌های استرلینگ که در لندن به کار می‌افتاد بهره تعلق می‌گرفت؛ و در پایان، ثبات لیره همه‌گونه تضمین را عرضه می‌داشت.

دشواریهای اقتصادی و پولی پس از جنگ جهانی اول که به بحران سال ۱۹۲۹ و تنزل شدید اقتصادی منجر گردید، بخصوص روی لیرهٔ استرلینگ اثر گذاشت. در سال ۱۹۲۵، برقراری مجدد نرخ قابلیت تبدیل پیش از جنگ میان لیره و طلا این نتیجه را به بار آورد که لیره بالا قیمت‌گذاری شوذ و واردات انگلیس را تحریك کند و صادرات انگلیس را کمتر رقابت‌پذیر سازد. انگلستان، درماه سپتامبر سال ۱۹۳۱، پایه طلا را رها و لیرهٔ استرلینگ را تضعیف کرد.

با این وجود، کشورهایی که با انگلستان روابط بازرگانی و رشته‌های پیوند مالی بسیار نزدیك داشتند، تصمیم گرفتند میان پولهای خود و لیره نسبت ثابت برقرار کنند

(کشورهای مشترك المنافع بجز کانادا؛ کشورهای اسکاندیناوی و بعضی از کشورهای خاورمیانه) و تقریباً تمام اندوخته‌های رسمی خود را به پول استرلینگ حفظ کردند. به این ترتیب با آنکه لیرهٔ استرلینگ همچنان معروف ترین و مناسب ترین وسیلهٔ پرداخت معاملات بین المللی بود، بعدها سازمانی به نام «حوزهٔ استرلینگ» شکل گرفت.

جنگ دوم جهانی وضعیت مالی بین المللی انگلیس را به شدت ضعیف کرد. این کشور ناگزیر گردید سرمایه‌گذاریهای خود را در خارجه تصفیه کند و طلا بفروشد و در کوتاه‌مدت در برابر خارجه به میزان قابل ملاحظه مدیون شود (مانده‌های ترازهای استرلینگ).

نقش بین المللی لیرهٔ استرلینگ پس از جنگ دوم جهانی رو به کاهش نهاد و رشته‌های ارتباط میان کشورهای حوزهٔ استرلینگ گرایش به سستی پیدا کرد. کشورهای حوزه بجز انگلیس تمایل یافتند تا اندوخته‌های طلا و دلار نیز برای خود تشکیل بدهند. مانده‌های استرلینگ (تعهدات کوتاه‌مدت انگلیس) رو به ثبات و حتی کاهش گذاشت.

امروزه، هرچند لیره به عنوان یك پول مهم بازرگانی همچنان پا برجاست (تقریباً ۳۰٪ از پرداختهای بین المللی به استرلینگ صورت می گیرد) اما فقط یك پول اندوختهٔ منطقه‌ای بوده و نقش آن در برابر دلار ایالات متحده ناچیز است.

از آغاز سال ۱۹۳۴، نقش بین المللی دلار روشن‌تر می گردد. البته، ایالات متحده طی جنگ جهانی اول بستانکار مهم بین المللی شده بود. دلار بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به قابلیت تبدیل خود به طلا و به نرخ ثابت ادامه داد، حال آنکه پولهای اروپایی دچار مشکلاتی شده بودند. در این حالت، نیویورك تا اندازه‌ای نقش مرکز مالی بین المللی را که تا آن زمان لندن منحصراً به عهده داشت، اندك‌اندك به عهده گرفت. پس از بحران سال ۱۹۲۹، موقعی که نرخ جدید برابری ۳۵ دلار هر اونس اختیار گردید، انتقالات مهم سرمایه‌های اروپا به سوی ایالات متحده توسعه یافت. در سال ۱۹۴۰، ایالات متحده ۲۲ میلیارد دلار دارایی طلا، یعنی سه چهارم داراییهای رسمی طلا در جهان را دارا بود.

ایالات متحده، از لحاظ اقتصادی، پولی و مالی، دست نخورده از جنگ دوم جهانی بیرون آمد. دلار، به عنوان «پول قوی» مورد تقاضای زیادی قرار گرفت. داراییهای دلاری در نهادهای مالی رسمی و خصوصی خارجی به آهنگی سریع انباشته شد. مقام ایالات متحده در بازرگانی جهانی (۱۵٪ از کل تجارت)، صدور سرمایه، اهمیت بازار

سرمایهٔ نیویورك مبین این است که دلار که در حال حاضر یك پول بازرگانی است، یگانه وسیلهٔ پولی دخالت در بازار ارزها و یگانه پول اندوختهٔ بین‌المللی می‌باشد.

این تحلیل نشان می‌دهد که یك پول برحسب تصادف یا بنابر فرمان به صورت پول بین‌المللی و پول اندوخته در نمی‌آید، بلکه به خاطر خدمات ویژه و پاسخ‌گویی آن به نیازمندیهای نهادهای پولی خارجی و افراد است که به این مقام می‌رسد.

مثال دلار در این زمان، نظیر لیرهٔ استرلینگ در قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم نشان می‌دهد که یك پول به علل زیر به صورت پول اندوخته در می‌آید:

ـــ قابلیت تبدیل مستقیم آن و به نرخ ثابت طلا؛

ـــ مقام برتری که کشور نشردهندهٔ این پول در روابط بازرگانی و مالی و بین‌المللی داراست؛

ـــ وجود بازار پولی که بانکهای مرکزی کشورهای دیگر می‌توانند سرمایه‌های خود را در آن آزادانه در کوتاه‌مدت به کار اندازند و این بازار به قدر کفایت بزرگ است که بتواند معاملات بانکهای مرکزی خارجی را جذب و هضم نماید.

اگر برخی از کشورهای اروپا، مانند سویس یا آلمان که صاحب پولهای قوی هستند، پول اندوخته ندارند، تاحد زیادی به این علل است که بانکهای مرکزی آنها، بانکهای مرکزی خارجی را از سرمایه‌گذاریهای کوتاه‌مدت در بازار پولی خود دلسرد می‌سازند و نمی‌خواهند بار هزینهٔ بهره‌های مربوط به مطالبات کوتاه‌مدت خارجی را تحمل نمایند.

ب) *درحال حاضر، نظام پولی بین‌المللی مبتنی بر طلا ودلار است.* مقامات پولی که برای حفظ نرخهای ثابت ارز باید اندوخته‌هایی در اختیار داشته باشند و در بازار ارزها منابع متقابل به وجود آورند، طلا و دلارها را به عنوان اندوخته نگاه می‌دارند.

لیرهٔ استرلینگ فقط در اندوخته‌های کشورهای حوزهٔ استرلینگ برای مفاصا حساب میان انگلستان و این کشورها دیده می‌شود.

طلا به خاطر جنس خود، برای هر کشور دارایی بین‌المللی منحصر به فرد است، زیرا برای کشور بدهی محسوب نمی‌گردد. بنابراین، کشوری که صاحب طلاست، برای تملك این طلا آزادی تام و تمام دارد.

دلارهای تحت تصرف بانکهای مرکزی به شکل اوراق بهادار کوتاه‌مدتِ بازار پولی ایالات متحده یا به شکل سپرده‌های مدت‌دار می‌باشند و بدانها بهره تعلق می‌گیرد و زیر این عنوان با صرفه‌تر از طلاست، زیرا این فلز چیزی عاید نمی‌کند. اما چون

اندوخته‌های در اختیار کشورها به شکل دلار برای ایالات متحده بدهی محسوب می گردد، استفاده از آن ممکن است به جلب‌رضایت ایالات متحده نیازمند باشد.

ملاحظاتی که به ترتیب نسبت طلا و دلار در اختیار را تحت عنوان اندوخته‌ها معین می کنند برحسب بانکهای مرکزی تغییر می نمایند.

در نظام پولی بین المللی، فقط ایالات متحده باید کلیهٔ اندوخته‌های خود را به طلا نگاهداری کند. به این علت که بجز دلار هیچ پول دیگری وجود ندارد که بتواند به عنوان ابزار دخالت در بازار بین المللی ارزها مورد استفاده قرار گیرد. اگر ایالات متحده اسعار کشورهای دیگر را در اختیار داشت، نمی توانست به همان‌گونه که سایر ممالك دلار را برای تقویت پولهای خود مورد استفاده قرار دهند، آنها را برای حمایت و تقویت دلار به کار برد.

از این وضعیت نتیجه می‌شود که کلیهٔ کشورها بجز ایالات متحده تحت «انضباط اندوخته‌ها» قرار دارند (در حالت کسری پرداختها، طلا یا دلار و یا هر دو را از دست می‌دهند)، حال آنکه ایالات متحده تحت «انضباط طلا» است. بانکهای مرکزی سایر کشورها، در حالت کسری پرداختهای ایالات متحده می توانند تبدیل دلارهایی را که به دست می آورند به طلا تقاضا نمایند. آن‌گاه که این تبدیل دیگر ممکن نگردد و یا دلار دیگر توسط بانکهای مرکزی تقاضا نشود، این امر بدان معنی است که نظام پولی بین المللی براساس «پایه‌ـطلا» کار می کند.

§ ۳. بحرانهای پولی بین‌المللی پس از سال ۱۹۶۰

در یك نظام پولی که پول اندوخته در آن نقش فائقه دارد، ثبات نظام بر اعتماد به این پول استوار است، زیرا در صورت بروز شك و تردید و ناپایداری در این پول، این خطر هست که در معرض حرکات سفته بازی قرار گیرد و این امر به صورت فروش این پول در مقابل پولهای دیگر یا تقاضاهای تبدیل داراییهایی که از این پول انباشته شده اند، ابراز می گردد. بنابراین، کشور صاحب پول اندوخته باید بکوشد با تدابیر مناسب اقتصادی اعتماد طلبکاران خود را مجدداً جلب کند تا سرانجام و در عمل در قبال بانکهای مرکزی خارجی از واریز به طلا در امان بماند و ذخیرهٔ طلای خود را حفظ نماید.

این وضعیت است که پس از سال ۱۹۶۰ به دنبال بحرانهای پی‌درپی لیرهٔ استرلینگ و دلار در نظام پولی بین المللی پدیدار گشته است. اگر دلار با مشکلات خاص خود درگیر است، ضربهٔ متقابل دشواریهای لیرهٔ استرلینگ را نیز تحمل

می نماید، زیرا میان این دو پول اندوخته همبستگی عملی و رشته‌های ارتباط فنی نزدیك وجود دارد؛ چنان که برخی توانسته‌اند این واقعیت را بازگو کنند که لیرهٔ استرلینگ «خط مقدم دفاع دلار» را تشکیل می‌دهد.

الف) *بحران لیرهٔ استرلینگ*. بحرانهای مکرر در تراز پرداختها، لیرهٔ استرلینگ را دچار تزلزل کرده بود و در نتیجه انگلستان به دفعات مختلف ناگزیر گشت تا تدابیر بسیار سخت انقباضی را در زمینهٔ داخلی اختیار کند و به کمکهای وسیع خارجی متوسل شود.

بنابراین، پس از سال ۱۹۶۰، از مشخصات تحول اقتصادی داخلی انگلیس روش ایست-حرکت[۲۶] بوده است: مراحل بسط نسبتاً کوتاه که به فشارهای تورمی و به کسری تراز پرداختها منتهی می گردد و تضییقات شدید اعتباری، سیاست دقیق بودجه‌ای و ترقی بسیار زیاد نرخ تنزیل به منظور جلب سرمایه‌های کوتاه‌مدت را به همراه می‌آورد؛ بازگشت به تعادل خارجی به بهای رکود فعالیت اقتصادی داخلی و به ویژه سرمایه‌گذاریها به دست می‌آید.

در همین زمان، انگلستان باید از بانکهای مرکزی اعتبارات کوتاه‌مدت کسب نماید و برداشتهای مهمی از صندوق بین‌المللی پول به عمل آورد. اما واریز این قروض بر اقتصاد به شدت سنگینی می کند.

این صحنه‌ها در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ تکرار شده است.

انگلستان با وجود کمکهای قابل ملاحظه‌ای که دریافت داشته، قادر نبوده است نرخ برابری لیرهٔ استرلینگ را حفظ کند: در ماه نوامبر سال ۱۹۶۷، این پول ۱۴٪ تضعیف شد. اعتباراتی که بانکهای مرکزی و صندوق بین‌المللی پول در اختیار انگلیس گذاشتند به بیشتر از ۶ میلیارد سر می‌زد.

بر اثر سیاست سخت اقتصادی، به مدیریت جنکینز[۲۷] وزیر دارایی دولت کارگری، تراز پرداختهای انگلیس به تدریج بهبود یافت و به دنبال ورود سرمایه‌های کوتاه‌مدت، پس از تقویت مارك آلمان در ماه اکتبر سال ۱۹۶۹، انگلیس توانست در ماههای اولیهٔ سال ۱۹۷۰ تقریباً کلیهٔ دیون کوتاه‌مدت خود را واریز کند؛ اما قروض او به صندوق بین‌المللی پول همچنان در رقم بالا باقی ماند (۱۴۰۰ میلیون دلار).

پس از تضعیف لیرهٔ استرلینگ، در ماههای نخست سال ۱۹۶۸، جریان تصفیهٔ مانده‌های استرلینگ کشورهای حوزهٔ استرلینگ به راه می‌افتد. بانکهای مرکزی دوازده کشور بزرگ به منظور اجتناب از مشکلات جدید برای پول انگلیس کمك اعتباری ۲ میلیارد دلاری بر مبنای قرارداد تأییدی احتیاطی مع‌الواسطهٔ بانك تصفیه‌های بین‌المللی شهر بال به انگلستان اعطا نمودند تا هر مقدار کاهش خالص در ماندهٔ استرلینگ، چه رسمی و چه خصوصی را تأمین مالی نمایند. این وسیلهٔ تسهیل معروف به «قرار و مدارهای بال» برای مدت ده سال فراهم آمده است. برداشتها برای سه سال اول این دوره (۱۹۶۸-۱۹۷۰) مجاز بوده است و واریزها باید بین سالهای ششم و دهم (۱۹۷۳-۱۹۷۷) انجام

26. stop-go
27. Jenkins

گیرد.

در این موقعیت، انگلیس متعهد گردید ارزش اندوخته های رسمی لیرهٔ استرلینگ کشورهای حوزهٔ استرلینگ را برحسب دلار (تضمین ارز برای این مانده ها) به نسبت ۹۰٪ این اندوخته ها حفظ کند. کشورهای عضو حوزهٔ استرلینگ به سهم خود به حفظ نسبت کمینه ای از لیرهٔ استرلینگ در ذخایر خود متعهد شده اند.

«قرار و مدارهای بال» به منزلهٔ آغاز فراگردی در جهت کاهش نقش پول اندوختهٔ لیرهٔ استرلینگ تلقی شده بود. در عمل، مانده های بدهکار استرلینگ در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ گرایش به افزایش داشته است و هیچ اطمینانی در مورد تحول بعدی وجود ندارد. اما روشن است که مسئلهٔ مانده های بدهکار استرلینگ در سال ۱۹۶۸ مطرح شده و «قرار و مدارهای بال» راه را برای جست‌وجوی حل مشکل بازمی نماید و هنگامی که تجدید این قراردادها در کلیهٔ سالهای آینده حین مذاکرات انگلیس به منظور الحاق به جامعهٔ اقتصادی اروپا اجتناب ناپذیر است، این جریان باز هم ادامه می یابد.

ب) *بحران دلار*. مشکلات دلار از سال ۱۹۶۰ بروز نموده است.

طی سالهای پیشین کسری تراز پرداختهای ایالات متحده هیچ نگرانی پدید نیاورده بود، زیرا به منزلهٔ توزیع مجدد نقدینه های بین المللی به نظر می آمد. اما هنگامی که این کسری به نسبتهای مهم سر می زند و پیش بینی نمی شود که در موعد منطقی و عقلایی تقلیل یابد، اشتغال فکری ایجاد می کند. ذخیرهٔ طلای ایالات متحده به رغم مسامحهٔ برخی از بانکهای مرکزی ناشی از علل سیاسی در برابر تقاضای تبدیل داراییهای فزایندهٔ دلاری به طلا، به سرعت کاهش می پذیرد.

ژاك روئف با تأکید تمام، خطرات «پایه ارز ـ طلا» را افشا می کند، دال بر اینکه هرگاه ایالات متحده با خروج مقدار عظیمی طلا به احیاءِ تعادل تراز پرداختهای خود ترغیب نشود، بیم آن می رود که این نظام از هم بپاشد. وی همچنین علت تورم جهانی را در کسری خارجی ایالات متحده می داند.

ژنرال دوگل رئیس جمهور پیشین فرانسه، طی مصاحبهٔ مطبوعاتی معروفی که در ماه فوریهٔ سال ۱۹۶۵ انجام داد، نظام پایهٔ ارز ـ طلا را محکوم می نماید، به این علت که این نظام با وضعیت کنونی که وجه مشخصهٔ آن احیاءِ پولهای کشورهای غربی است دیگر مطابقت ندارد، زیرا وسیلهٔ تسهیل پولی یك جانبه در اختیار ایالات متحده می گذارد تا بدهی خود را به طلبکاران با کسریهای تراز پرداختهای خود اینان ادا کند. و در پایان به علت آنکه تمایل فزایندهٔ ایالات متحده را به سرمایه گذاری در خارج و اقدام به نوعی سلب مالکیت از واحدهای اقتصادی بعضی از کشورها تحریص می نماید. دوگل «پایان پایهٔ ارز ـ طلا را بدون تکانهای سخت با احیاءِ پایه ـ طلا، پذیرش تدابیری در جهت تکمیل و تحول که به ویژه دربارهٔ سازمان اعتبار بین المللی براساس این پایهٔ جدید ممکن است لازم و ضروری باشند»، توصیه می کند. اگرچه تشخیص بیماری از سوی رئیس دولت فرانسه مورد توافق وسیع قرار می گیرد، اما دارویی را که تجویز می نماید، یعنی بازگشت به پایه ـ طلا درخور ایراد است و دیگر با زمانهٔ ما وفق نمی دهد زیرا نظام برِ تن ـ وودز جایگزین آن گردیده است.

بحران دلار، مقامات امریکا را وادار به اقدامات گوناگونی برای دفاع از این پول کرده است:

۱) این مقامات *برنامه‌های ترمیم تراز پرداختهای ایالات* متحده را به اجرا گذاشته اند.

رئیس جمهور کندی از ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۶۳ سیاستی مبتنی بر ترقی نرخهای بهرهٔ کوتاه مدت را به منظور جلوگیری از خروج سرمایه‌های کوتاه مدت و توقف خروج سرمایه‌های درازمدت و وضع مالیات تعدیل بهره بر قرضه‌های خارجی که در ایالات متحده نشر شده‌اند، تعیین می‌نماید.

رئیس جمهور جانسن در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۶۸ در برابر ادامهٔ کسری تراز پرداختها به مجموعه اقداماتی مهم دست می‌زند: نظارت اجباری بر خروج وجوه ناشی از سرمایه‌گذاریهای مستقیم شرکتهای امریکایی در خارج؛ برنامهٔ محدودیت اختیاری اعطای اعتبار توسط بانکها به افراد غیرمقیم و کاهش هزینه‌های دولت در خارج از کشور.

دستگاه اداری جمهوریخواهان به ریاست جمهوری نیکسون با سیاست سخت بودجه‌ای، ترقی نرخهای بهره و محدودیت اعتباری اولویت به استقرار مجدد ثبات پولی داد.

با این وصف، تراز پرداختهای امریکا در سال ۱۹۶۹، مبلغ ۷ میلیارد دلار کسری نقدینگی پیدا کرد و بهبود قابل ملاحظه‌ای نیز در آیندهٔ نزدیك پیش‌بینی نمی‌شود.

۲) مقامات امریکایی برای بسیج منابعی که قادر به مقابله با هرگونه سفته‌بازی بسیار وسیع بر ضد دلار باشند به *همکاری پولی بین‌المللی توسل جسته‌اند.*

بدین‌منظور، شبکهٔ بسیار مهم و مؤثر قراردادهای پایاپای ارزی با مشارکت بانکهای مرکزی کشورهای بزرگ ایجاد کرده‌اند. قراردادهای پایاپای ارزی یك وسیلهٔ اعتبار متقابل است که بانك مرکزی براساس آن بنا به تقاضای طرف خود می‌پذیرد پول خود را با پول طرف دیگر به مبلغ بیشینه و به مدت محدود (از ۳ تا ۶ ماه) مبادله نماید. دو طرف، به منظور رفع خطر احتمالی ارزی و صرف، عمل نقد را با عمل وعده در جهت معکوس همراه می‌سازند.

شبکهٔ قراردادهای پایاپای ارزی که پیرامون بانك فدرال ریزرو نیویورك سازمان یافته به ده میلیارد دلار بالغ گردیده است.

۳) سرانجام، مقامات امریکایی کوشیده‌اند *نقش طلا را* در *نظام پولی بین‌المللی محدود سازند.*

چنان که ملاحظه کرده‌ایم، قراردادهای برتن-وودز این نقش را تعریف و معلوم کرده‌اند. این قراردادها اساسنامه‌های صندوق بین‌المللی پول را معین نموده‌اند.

نرخ برابری پول هر عضو برحسب طلا به عنوان مخرج مشترك یا نسبت به دلار ایالات متحدهٔ امریکا به وزن و به عیار معتبر در اول ژوئیهٔ سال ۱۹۴۴ بیان گردیده است. به این ترتیب نظام پایهٔ ارز-طلا مبتنی بر قابلیت تبدیل دلار به قیمت هر اونس ۳۵ دلار برقرار شد.

هیچ عضو صندوق نمی‌تواند طلا را به قیمتی خریداری کند و بفروشد که از حد نهایی مقرر توسط صندوق از نرخ برابری دور بشود.

هر عضو صندوق می‌تواند با واسطهٔ صندوق، پول کشور دیگر عضو را در برابر طلا خریداری نماید.

و در پایان هر عضو آزاد است فلز طلا را که به تازگی از معادن سرزمین خود استخراج کرده است در بازار به فروش رساند.

پس از جنگ جهانی دوم، دلار توانست در پرداختهای بین‌المللی وسیعاً مورد استفاده قرار گیرد. در

آن زمان ایالات متحده ذخیرهٔ هنگفتی از طلا (تقریباً ۲۶ میلیارد دلار در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۹) در اختیار داشت.

مقامات امریکایی طلا را از هر فروشنده به قیمت ۳۵ دلار هر اونس می خریدند ولی آن را فقط به مقامات پولی خارجی می فروختند.

افراد خصوصی خارجی در ایالات متحده که مایل بودند طلا را بدون تضمین دستیابی به قیمت ۳۵ دلار هر اونس خریداری کنند. می بایستی از جای دیگر برای خود تهیه نمایند.

از سال ۱۹۵۴، دادوستدهای طلا در بازار لندن انجام می گیرد. در ابتدا، قیمتها نسبت به قیمت واقعی فقط در حد ناچیزی تغییر کردند.

با این همه، در ماه اکتبر سال ۱۹۶۰ فشار شدیدی ناشی از سفته بازی پدیدار شد و قیمت هر اونس طلا را به ۴۱ دلار رسانید. بانک انگلستان که در بازار طلا فروشنده است، از هیئت مدیرهٔ فدرال ریزرو برای برقراری یك «پل هوایی» تأمین ذخیرهٔ این فلز موافقت گرفت. در سال ۱۹۶۱، هشت بانك مرکزی (متشکل از هیئت فدرال ریزرو، بانك انگلستان و پنج بانك مرکزی کشورهای عضو جامعهٔ اقتصادی اروپا و بانك ملی سویس) *خزانه مشترك طلا* ایجاد کردند، و هدف از آن، تثبیت قیمت فلز در بازار لندن از طریق خرید و فروش طلا و مقابله با کلیهٔ فشارهای ناشی از خریدهایی بود که بیم آن می رفت قیمت طلا را فراتر از حد بالای ۳۵/۲۰ دلار هر اونس برساند. پیش از سال ۱۹۶۶، «خزانهٔ طلا» به صورت خریدار محض طلا درآمد؛ از سال ۱۹۶۶ مشکلات پولهای اندوخته (لیرهٔ استرلینگ و دلار) موجبات سفته بازی روی طلا را فراهم آورد؛ «خزانه» به صورت فروشندهٔ محض طلا درآمد. در ژوئن سال ۱۹۶۷، فرانسه خود را از «خزانه» کنار کشید؛ در ماه نوامبر سال ۱۹۶۷، بحران لیره موجب جذب مقدار قابل ملاحظه ای از اندوخته های «خزانه» گردید؛ از ماه نوامبر سال ۱۹۶۷ تا ژانویهٔ سال ۱۹۶۸، بانکهای مرکزی شرکت کننده در خزانه ۱/۷ میلیارد دلار از دست دادند.

در آغاز ماه مارس ۱۹۶۸، موج جدید سفته بازی برضد دلار برخاست. «خزانه» دچار زیانهایی حدود يك ميليارد دلار گردید، رؤسای کل هفت بانك مرکزی که در واشینگتن گرد آمده بودند، در تاریخ هفدهم مارس سال ۱۹۶۸ تصمیم گرفتند عملیات «خزانه» را متوقف سازند و دیگر از بازار لندن طلا خریداری ننمایند و بگذارند تا قیمت طلا آزادانه در بازار معین بشود. در عین حال، رؤسای کل اعلام کردند که «چون ذخیرهٔ کنونی طلای پولی برای ایجاد حق برداشت مخصوص در آینده مکفی است، دیگر ضروری نمی بینند که طلا از بازار خریداری کنند». دولت امریکا، به نوبهٔ خود، تأیید کرد که در معاملات با مقامات پولی به خرید و فروش طلا به بهای موجود ۳۵ دلار هر اونس ادامه خواهد داد. با این وصف، شش شریك اروپایی هیئت فدرال ریزرو به مقامات پولی امریکا اطمینان دادند که برای واریز دلارهای خود، دیگر طلا تقاضا ننمایند. بانك دوفرانس به طور استثنائی پیشاپیش در سالهای گذشته از اقدام بدین کار سر باز زده بود.

بنابراین، تصمیم مورخ هفدهم مارس سال ۱۹۶۸ *يك بازار دوگانهٔ طلا ایجاد* کرد. از ماه مارس تا پایان اکتبر سال ۱۹۶۸، نوسانات آشکار اما بدون گرایش کاملا روشن در بهای فلز مشهود می شود؛ از آغاز ماه نوامبر سال ۱۹۶۸ نرخهای طلا به طور دائم میل به افزایش دارد و به بیشتر از ۴۳ دلار هر

اونس می‌رسد. در ماههای آخر سال ۱۹۶۹ بازگشت به آرامش و به دنبال آن تضعیف فرانك و تقویت مارك آلمان در بازار ارزها، و تصمیم به اینکه نظام حق برداشت مخصوص اعتبار پیدا کند، و سرانجام بهبود وضع لیرهٔ استرلینگ موجب تنزل سریع نرخ آزاد طلا می‌شود و در ماه دسامبر سال ۱۹۶۹، از نو به سطح ۳۵ دلار هر اونس می‌رسد.

قرارداد واشینگتن مسئلهٔ خطیری را در برابر *افریقای* جنوبی مطرح می‌کرد. این کشور، خود را از بازاری که خرید بانکهای مرکزی از طلا تولید آن را تشکیل می‌داد، محروم می‌دید. مذاکرات طولانی میان ایالات متحده و افریقای جنوبی در پایان ماه دسامبر سال ۱۹۶۹ به قراردادی مورد تصویب صندوق بین‌المللی پول منتهی گردید. صندوق برای خرید طلا از افریقای جنوبی اعلام آمادگی کرد. از یك سو، اگر قیمت در بازار آزاد به ۳۵ دلار هر اونس یا پایین‌تر از آن سقوط کند و از سوی دیگر، خارج از تحول قیمت در بازار آزاد، در صورتی که افریقای جنوبی نتواند نیازمندیهای خود را نسبت به اسعار خارجی طی دورهٔ ششماهه، حتی با فروش تمام تولید جاری خود به بازار آزاد تأمین نماید.

به علاوه، افریقای جنوبی می‌تواند از آغاز ماه ژانویهٔ سال ۱۹۷۰ هر سه ماه یك بار مبلغ ۳۵ میلیون دلار طلا به صندوق بین‌المللی پول بفروشد؛ این مبلغ می‌بایستی از داراییهای طلای افریقای جنوبی به میزانی که در هفدهم مارس سال ۱۹۶۸، یعنی همان تاریخ ایجاد بازاردوگانهٔ طلا وجود داشته است، عاید گردد. کلیهٔ فروشهایی که مقامات پولی افریقای جنوبی از ماه مارس سال ۱۹۶۸ از جمله معاملات با صندوق بین‌المللی پول به عمل آورده‌اند، از کل مبلغ کسر خواهد شد.

قرارداد بالا که به مدت پنج سال اعتبار داشت با این شرط ضمنی بسته شده بود که افریقای جنوبی به مقامات دیگر جز صندوق بین‌المللی پول طلا نفروشد و بانکهای مرکزی قصد خرید طلا را از ژوهانسبورگ نداشته باشند.

این قرارداد کاملا موافق با مقررات قرارداد برتن‌ـوودز نمی‌باشد. قراردادهای اخیر به هر بانك مرکزی حق خرید مستقیم طلا را از کشورهای تولیدکننده می‌دهد؛ همچنین، فرانسه در تصمیم‌گیری که بر اثر آن صندوق بین‌المللی پول این قرارداد را تصویب کرده، رأی ممتنع داده است. بی‌گمان، این قرارداد برای دیپلماسی پولی ایالات متحده موفقیتی است که از ماه مارس سال ۱۹۶۸ علاقه‌مند به کاهش نقش طلا در معاملات بین‌المللی بوده است. با این وجود، افریقای جنوبی این حق را به دست آورده است که حتی اگر نرخ طلا در بازار آزاد به کمتر از ۳۵ دلار هر اونس سقوط کند، طلای خود را به قیمت رسمی بفروشد. به علاوه، نقش پولی طلا، با واسطهٔ صندوق بین‌المللی پول همچنان به اجرا در خواهد آمد. «سلب خصلت پولی» از طلا هنوز هم به آینده واگذار شده است. دلیل اضافی بر این طرز تفکر در راه حلهایی است که برای مسئلهٔ نقدینگیهای بین‌المللی ارائه شده است.

§ ۴. مسئلهٔ نقدینگیهای بین‌المللی: حق برداشت مخصوص

مذاکرات دربارهٔ نظام پولی بین‌المللی طی ده سال اخیر، نه فقط در موردآسیب‌پذیری این نظام، بلکه در زمینهٔ نقدینگیهای بین‌المللی نیز صورت گرفته است.

الف) *ماهیت مسئله*

در یك نظام نرخهای ثابت ارز، کشورها به حجم مکفی داراییهای قابل استفاده برای تصفیه حسابهای بین‌المللی نیاز دارند، تا بتوانند با عدم تعادلهای موقتی تراز پرداختهای خود مقابله کنند: این گونه داراییها همان اندوخته‌های پولی هستند.

بنابراین، تحلیل نقدینگی بین‌المللی باید نخست مقدار اندوخته‌های پولی و روابط آنها را با حجم بازرگانی جهانی و نیز امکانات بسیج منابع اضافی را که به ممالك عرضه می‌شود و کارآیی نظام اعتبار بین‌المللی را درنظر بگیرد. سرانجام لازم است برای اندازه گیری خصلت بیش و کم مناسب و مکفی نقدینگیهای بین‌المللی، جوّ بین‌المللی، یعنی ساختار نرخهای ارز، میزان تعادل مبادلات بین‌المللی، وجود یا فقدان «اعتماد» در کارکرد اقتصادبین‌المللی موردملاحظه واقع گردد. جنبه‌های کیفی و جنبه‌های کمّی (میزان اندوخته‌های پولی بین‌المللی) تحلیل نقدینگیهای بین‌المللی با اهمیت یکسان عرضه می‌شود.

مبادلات بین‌المللی بنابر مشاهدات ده سال اخیر (۱۹۵۰-۱۹۶۰) به نرخ سالانهٔ حدود ۵٪ افزایش یافته است. در همین دوره، ذخیرهٔ طلای پولی تقریباً با آهنگ سالانهٔ ۲٪ بالا رفته است. بنابراین لازم شده است برای جبران نارسایی ذخیرهٔ طلا از اندوخته‌ها به صورت داراییهای اسعار خارجی استفاده به عمل آید. پروفسور تریفین به ویژه عقیده دارد که نظام پولی کنونی کاملا آسیب‌پذیر می‌باشد، زیرا تدارك وسایل پرداخت بین‌المللی ظرف ده سال به موارد زیر بستگی پیدا می‌کند:

- به طور متوسط ۳۰٪ به تولید جاری طلا که قسمت اعظم آن ممکن است در آینده بر اثر بروز تضادهای نژادی در افریقای جنوبی فلج بشود؛
- به طور متوسط ۹٪ به فروشهای طلای روسیه؛
- نزدیك به دو سوم به قرض‌داری فزایندهٔ دیداری و کوتاه‌مدت کشورهای صاحب پول کلید و بالاخص ایالات متحده.

خطرات دوگونه‌اند:

- در کوتاه‌مدت جا به جاییهای وسیع سرمایه‌های سفته‌بازی و بحران اعتماد در پولهای کلید، همراه با تقاضای فراوان پرداخت به طلا؛
- در بلندمدت، خودداری یا ناتوانی کشورهای صاحب پول کلید در برابر افزایش بدهیهای خود به میزانی که برای ارضای تقاضای اندوخته‌های اضافی از سوی کشورهای عضو نظام پولی کفایت کند.

هر گونه «هجوم» سوداگرانه و به قصد سفته بازی به دلار یا لیره را می توان با تدابیر فنی به سرعت از میان برد و احتمالا پیشگیری کرد. اما دربارهٔ مسئلهٔ افزایش نقدینگیهای بین المللی معلوم نیست چه وضعی پیش آید.

ب) *پیشنهادات راه حلها*

طرحهای گوناگون برای حل این مسئلهٔ بلندمدت ارائه شده که دو نوع است:

ــ برخی *تجدید ارزیابی قیمت طلا*، یعنی تضعیف دلار را توصیه کرده اند: چنین اقدامی موجب افزایش ارزش محاسباتی موجودیهای صندوق کشورهای مختلف خواهد شد و **اندوخته های کلی وسایل پرداخت بین المللی را تقویت خواهد نمود. آقای ژاك روئف،** به نوبهٔ خود، بارها اعلام کرده است که قیمت طلا دوبرابر گردد و این امر امکان واریز مانده های بدهی دلار و مانده های بدهی استرلینگ را پدید خواهد آورد و به استقرار مجدد پایه ـ طلا منتهی خواهد گردید.

ایالات متحده این تدبیر را به کلی و به طور مطلق رد می کند و خاطر نشان می سازد که از تنزل دلار، سفته بازان و کشورهای عمدهٔ تولیدکنندهٔ طلا (افریقای جنوبی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) بیش از همه سود می برند و این کار به زیان کشورهایی است که داراییهای خود را به دلار حفظ کرده اند و با ایالات متحده همکاری نموده اند. اقدام مزبور این خطر را دارد که تصور ایجاد نقدینگی بنماید و به همان میزان نقدینگی را از میان ببرد. به نظر محافل دیگر، توزیع نامناسب موجودی ذخیرهٔ طلا به دنبال این اقدام شاید بهتر قابل تحمل باشد اما اصلاح نخواهد شد. به علاوه، این خطر هست که یك وضعیت هرج و مرج در بازار ارزها پدید آید، برخی از کشورها رابطهٔ پول خود را با دلار حفظ کنند و بعضی دیگر این پیوند را بگسلند. بنابراین، به نظر می رسد که معایب و مضار ناشی از تجدید ارزیابی و تقویت قیمت طلا بیش از محاسن و مزایای آن باشد.

ــ سایر برنامه های اصلاح نظام پولی بین المللی تجدید ارزیابی و تقویت بهای طلا را به دور می اندازند و *ایجاد نقدینگیهای اضافی* را پیشنهاد می نمایند. بدین قرار است برنامه ای که پروفسور تریفین پیش کشیده است دال بر اینکه بانکهای مرکزی تعهد کنند نسبت کمینه ای از کل اندوخته های پولی خود را به شکل سپرده های دیداری در صندوق بین المللی پول نگاهداری نمایند. به این ترتیب، هر کشور نسبت معینی از مازادهای خود را در اختیار صندوق می گذارد، اما آزاد است که هر زمان از محل این سپردهٔ خود به همان نسبت برای تصفیهٔ کسریهای بعدی پرداختهای خود در برابر خارج برداشت و حواله صادر کند. در نتیجه، سپرده ها کاملا قابل تبدیل و واجد تضمین

ارزی خواهند بود.

بیشترین بخش از این سپرده ها، در ابتدا از انتقال داراییها به صورت پول ملی (دلار و لیرهٔ استرلینگ) که قبلا بانکهای مرکزی انباشته‌اند، تشکیل خواهد شد.

صندوق بین المللی پول بر اساس این سپرده ها قادر خواهد بود در صورت ضرورت برای رشد منظم اقتصاد جهانی به ایجاد اعتبار در قلمرو بین المللی اقدام کند (به عنوان مثال، برای اجتناب از هر خطر تورم‌انگیز می‌توان رشد کلی موجودی اندوخته‌های جهانی را تا ۳ یا ۵٪ در سال محدود کرد).

پیشنهادات پروفسور تریفین از گرایش تحول گونهٔ نظامهای بانکی ملی الهام می‌گیرند که همگی ضرورت تمرکز اندوخته‌های پولی ملی را نزدِ یك سپرده پذیر منحصر به فرد پذیرفته‌اند. این پیشنهادها به تأسیس یك بانك مرکزی جهانی کمتر نظر داشته و بیشتر به ایجاد یك مرکز پایاپا میان بانکهای مرکزی ملی و یك مرکز منحصر به فرد سپرده‌ها برای اندوخته‌های ارزی توجه دارد.

این برنامه ایرادات فنی (خطر تورمی) پدید آورده است که به آسانی می‌توان مهار کرد؛ اما به یك مشکل سیاسی برخورد می‌کند: سازمان پولی با خصلت اَبَرملّی ملازمه با این دارد که در مواردی از سیادت صرف نظر شود و کشورها آمادهٔ پذیرش این گذشت نیستند و نیز موکول به یك قدرت سیاسی اَبَر ملی است که این هم وجود ندارد.

مباحثاتی که میان کارشناسان پولی دولتها در خود صندوق و در گروه دهگانه گسترش یافته، به فرمولهایی منتهی گردیده که در ماه مارس سال ۱۹۶۸ در کنفرانس استکهلم به تصویب رسیده است؛ به این ترتیب، حق برداشت مخصوص[۲۸] ایجاد شده است.

ب) حق برداشت مخصوص

شورای رؤسای کل صندوق بین المللی پول در ماه مه سال ۱۹۶۸، به منظور رفع نیازمندیها نسبت به نقدینگیهای بین المللی بجز افزایش تولید طلا و انباشت پولهای اندوخته، طرح ترمیم اساسنامه‌های صندوق را ضمن پیش‌بینی یك تسهیل جدید پرداخت یعنی حق برداشت مخصوص، تصویب کرده است.

از این پس، فعالیتهای صندوق بین المللی پول توسط دو حساب متمایز انجام می‌گیرد:

ــ یکی حساب عمومی که صندوق بر اساس آن نقدینگیهای غیرمشروط یا مشروط را

28. Special Drawing Reights (S.D.R.)

فراهم می آورد؛

ـــ و دیگری حساب برداشت مخصوص که توسط آن عملیات یا معاملات موضوع حق برداشت مخصوص صورت می پذیرد.

نظام جدید بر اصول زیر استوار است:

الف) تصمیمات دربارهٔ ایجاد حق برداشت مخصوص باید نیاز درازمدت جهانی را به تکمیل ابزارهای موجود اندوخته برآورده سازد و از قضاوت جمعی که توسط رأی اکثریت ۸۵٪ ابراز می گردد، نتیجه شود. این اکثریت صلاحیت‌دار به کشورهای عضو جامعهٔ اقتصادی اروپا قدرت مقاومت می‌دهد؛ زیرا تقریباً ۱۷٪ آراء را در نظام تحت اختیار دارد.

تصمیم نخست دربارهٔ تخصیص حق برداشت مخصوص باید دو نکتهٔ ویژه را در نظر بگیرد: یکی برقراری بهترین تعادل در تراز پرداختها و دیگری احتمال کارکرد مؤثرتر مکانیسمهای انطباق تراز پرداختها در آینده.

همهٔ اعضای صندوق آزاد هستند که در حساب برداشت شرکت بکنند یا نکنند.

ب)ارزش حق برداشت مخصوص برحسب وزن معین طلا که با ارزش دلار ایالات متحده به نرخ برابری کنونی این پول مطابقت دارد، تعریف شده است.

پ) تصمیمات دربارهٔ ایجاد حق برداشت مخصوص باید برای دورهٔ زمانی پایه که به طور کلی پنج سال خواهد بود، به عمل آید.

شرکت کننده موظف و ملزم نیست تحت عنوان تصمیم تخصیص، برای یك دورهٔ پایه، حق برداشت مخصوص را دریافت کند، به شرط اینکه به این تصمیم رای ندهد و صندوق را از تمایل خود به عدم **شمول در این تخصیص آگاه سازد. اما بعداً می تواند برخورد خود را تغییر دهد و اگر صندوق موافقت** کند در تخصیصهای حق برداشت مخصوص که در پایان دورهٔ پایه انجام خواهد گرفت، مشارکت نماید.

ت) تخصیص حق برداشت مخصوص بر پایهٔ سهمیه‌های کشورهای شرکت‌کننده در صندوق بین‌المللی پول انجام می گیرد؛ تصمیمات تخصیص برحسب درصد کل سهمیه‌ها بیان می شود. فرض کنیم جمع **کل سهمیه‌های صندوق** ۲۰ میلیارد دلار باشد و صندوق به توزیع یك میلیارد دلار حق برداشت مخصوص در سال، یعنی ۵٪ سهمیه‌ها تصمیم بگیرد. کشوری که سهمیهٔ ۵۰۰ میلیون دلاری دارد، ۵٪ این سهمیه، یعنی ۲۵ میلیون دلار دریافت خواهد کرد.

ث) حق برداشت مخصوصی که به یك کشور اعطا گردیده جزءِ اندوخته‌های اوست و این کشور می تواند، درصورت نیاز، بدون توجیه آن را موردِاستفاده قرار دهد. با این وصف، حق برداشت مخصوص نمی تواند برای تغییر در ترکیب اندوخته‌های یك کشور به کاررود و نمی تواند با طلا مبادله شود و نمی تواند در معادلات با افراد خصوصی مورد استفاده قرار گیرد.

ج) صندوق بین‌المللی پول می تواند حق برداشت مخصوص را دریافت بدارد و در حساب عمومی حفظ کند و از طریق این حساب موردِاستفاده قرار بدهد. هیچ نهاد بین‌المللی دیگری این امکانات را ندارد.

چ) یك کشور شرکت کننده در این نظام و خواهان برخورداری از حق برداشت مخصوص خود باید

نظر صندوق را جویا شود. صندوق، کشورهای انتقال‌دهنده را انتخاب و مکلف می نماید که معادل ارزش حق برداشت مخصوص «پول واقعاً قابل تبدیل» فراهم آورند. ممالك انتقال‌دهنده آنها هستند که تراز پرداختهای رضایت بخش و اندوخته‌های به قدر کفایت قوی دارند.

در مثال فوق، کشور A، خواهان استفادهٔ ۱۰ میلیون دلار از ۲۵ میلیون دلاری است که به او اختصاص یافته، صندوق را آگاه می سازد و صندوق دو کشور B و C را بر می گزیند. صندوق داراییهای کشورهای B و C را برحسب حق برداشت مخصوص به میزان معادل با ۱۰ میلیون دلار بستانکار و داراییهای کشور A را برحسب ۱۰ میلیون دلار حق برداشت مخصوص بدهکار می سازد. کشور A، ۱۰ میلیون دلار پول قابل تبدیل از کشورهای B و C دریافت خواهد داشت.

ح) تعهد کشورهای شرکت‌کننده به پذیرش حق برداشت مخصوص در مقابل پولهای خود نامحدود نیست و هنگامی که حق برداشت مخصوص در اختیار شرکت‌کننده به سه برابر «تخصیص تراکمی خالص» خود می‌رسد، قطع می گردد. تخصیص اخیر جمع کلیهٔ تخصیصهای حق برداشت مخصوص دریافتی شرکت کننده پس از کسر سهمیهٔ حق برداشت مخصوص آن کشور است که صندوق باطل کرده است.

خ) حق برداشت مخصوص که شرکت‌کنندگان مورد استفاده قرار داده‌اند نباید الزاماً بازخرید یا تماما واریز گردد. در مثال بالا، تا موقعی که کشور شرکت‌کنندهٔ A کمتر از ۷۰٪ حق برداشت مخصوص خود، که صندوق به او اعطا کرده است، استفاده کند، هیچ‌گونه واریزی ضروری نخواهد بود. در زمان مناسب و دلخواه، هنگامی که وضعیت تراز پرداختهای این کشور بهبود یابد، از آن دعوت می شود تا در برابر حق برداشت مخصوص پول خود را تسلیم نماید و به این ترتیب متمایل خواهد شد که از نو داراییهای خود را به صورت حق برداشت مخصوص تشکیل دهد. با این همه، اگر کشور A به طور متوسط، طی دورهٔ پایهٔ تخصیص بیشتر از ۷۰٪ حق برداشتی را که برای او تعیین گردیده است مورد استفاده قرار دهد، «تعهد تشکیل مجدد» حق برداشت مخصوص پیدا می کند. استفادهٔ اضافی می بایستی توسط معاملات با شرکت‌کنندگان دیگر یا با واسطهٔ حساب عمومی صندوق مجدداً تشکیل شود.

رؤسای کل صندوق بین المللی پول از اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۰ و برای سه سال آینده تصمیم گرفتند ۹/۵ میلیارد دلار حق برداشت مخصوص (۳/۵ میلیارد برای سال ۱۹۷۰؛ ۳ میلیارد برای هر یك از دو سال بعدی) ایجاد نمایند. تخصیص نخست در اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۰ انجام گرفت؛ ۱۰۴ عضو از ۱۱۵ اعضای صندوق در این تخصیص مشارکت داشتند. سهمیهٔ هر کشور برابر با ۱۶/۸٪ سهم آن کشور در صندوق است. ممالك «گروه دهگانه» ۶۴٪ از کل را دریافت کردند؛ ایالات متحده ۲۵/۴٪ (۸۸۶ میلیون دلار)، انگلستان ۱۲٪ (۴۰۹ میلیون دلار)؛ کشورهای بازار مشترك ۱۸/۵٪ (۶۳۰ میلیون دلار) ــــ و از جمله فرانسه ۴/۸٪ (۱۶۵/۴ میلیون دلار) ــــ وصول نمودند.

کارگذاشت نظام حق برداشت مخصوص بحث بسیار شدیدی پدید آورده و طرفداران این وسیلهٔ جدید و تحسین کنندگان نخستین بیانیهٔ ایجاد «پول کاغذی» را در

برابر کسانی قرارداده است که این تدبیررا تورم‌انگیز می‌انگارند و هدف آن را تشدید معایب نظام پولی بین‌المللی می‌دانند.

بجاست میان این نظریات افراطی فایدهٔ نظام بازشناخته ودرخواست شود که از آن استعمال محتاطانه به عمل آید. ایجاد حق برداشت مخصوص نوآوری مهم و مناسبی در روابط پولی بین‌المللی است، در صورتی که افزایش اندوخته‌های بین‌المللی را در آینده به تصمیمات جمعی وابسته سازد و ایجاد یك پول تحریری بین‌المللی را که تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول نشر یابد، ممکن سازد. حق برداشت مخصوص جزءِ مکمل سودمند و انعطاف‌پذیری برای ابزارهای ذخیره و تسهیلات اعتباری موجود فراهم خواهد آورد.

با این همه، آیندهٔ حق برداشت مخصوص به کاربرد عقلایی آن بستگی پیدا خواهد کرد. هر بار ایجاد اختیاری نقدینگیهای بین‌المللی به مشکل ارزشیابی درست نیاز اقتصاد بین‌المللی این‌گونه نقدینگیها برخورد می‌کند. به علاوه، حق برداشت مخصوص نباید در تأمین مالی کسریهای دائمی تراز پرداختها به کار رود و از فراگرد تصحیح تراز پرداختها دوری جوید. سرانجام، توسل به حق برداشت مخصوص باید رابطهٔ مناسب میان عناصر مختلف تشکیل‌دهندهٔ اندوخته‌های پولی بین‌المللی، یعنی طلا و دلار برقرار نماید.

به این ترتیب، امروزه، نظام پولی بین‌المللی را اندوخته‌های نامتجانس شامل چندین ابزار اندوخته تشکیل می‌دهد که برحسب مزایا و مختصات ویژهٔ خود مورد استفاده قرارمی‌گیرند. دلاروحق برداشت مخصوص را اگرازاعتماد برخوردار باشند، به عنوان اندوخته در تصرف نگاه می‌دارند که اعتماد اساس استفاده از هر وسیلهٔ پرداخت است.

خلاصه، کارکرد شایستهٔ نظام پولی بین‌المللی کمتر به تنوع و فراوانی ابزارهای اندوخته و بیشتر به احترام کشورهای شرکت‌کننده در نظام و به انضباطی بستگی دارد که امکان می‌دهد از عدم تعادل تراز پرداختها بدون فوت وقت زیاد اجتناب گردد یا آن را تصحیح نماید.

کتابشناسی

a) Sur le change et la convertibilité des monnaies en général

Goschen, *Théorie des changes étrangers* (trad. L. Say), Paris, 1896.
J. W. Angell, Foreign Exchange, dans *Encyclopaedia of the Social Sciences*.

S. D. N., *Expérience monétaire internationale*, Genève, 1914 (fondamental).
R. F. MIKESELL, *Foreign Exchange in the Postwar World*, New York, 1954.
A. O. HIRSCHMANN, Types of Convertibility, *Review of Economics and Statistics*, février 1951.
N. CRUMP, *The A.B.C. of the Foreign Exchanges* (12e éd.), Macmillan, 1956.

b) SUR LES ÉTALONS INTERNATIONAUX

W. A. BROWN Jr., *The International Gold Standard Reinterpreted, 1914-1934*, New York, National Bureau of Economic Research 1940 (fondamental).
R. G. HAWTREY, *The Gold Standard in Theory and Practice*, Londres, 1939.
MERTENS, *La naissance et le développement de l'étalon-or*, Paris, Sirey, 1945.
Ch. RIST, *Défense de l'or.*

c) SUR LES ZONES MONÉTAIRES

Revue économique, numéro spécial de novembre 1953 sur les zones monétaires.
F. BLOCH-LAÎNÉ, *La zone franc*, Presses Universitaires de France, 1956.
P. BAREAU, *The Sterling Area*, Londres, Longmans, 1952.
B. J. COHEN, The Reform of Sterling, *Essays in International Finance*, nº 77, déc. 1969, Princeton, New Jersey.
Economie appliquée : La zone sterling (1953, nº 1).
M. NIVEAU, L'évolution de la Place de Londres et le rôle international du sterling, *Economie appliquée*, oct.-déc. 1954.
Rapports sur la zone franc (publiés dans *Statistiques et Etudes financières*).

d) SUR LES CHANGES « ERRATIQUES »

J. WEILLER, *L'influence du change sur le commerce extérieur*, Rivière, 1929.
A. AFTALION, *Monnaie, prix et change*, Sirey, 1940.
Ch. RIST, Les fonds d'égalisation des changes et leur action sur les prix et sur l'activité économique, *Revue d'économie politique*, 1938.

e) SUR LE CONTROLE DES CHANGES

A. PIATIER, *Le contrôle des changes*, Paris, 1947.
— *Le contrôle des devises dans l'économie du IIIe Reich*, Paris, 1937.
H. S. ELLIS, *Exchange Control in Central Europe*, Harvard University Press, 1941.

f) SUR L'ORGANISATION ACTUELLE DES PAIEMENTS INTERNATIONAUX

Cahiers de l'I.S.E.A., Bilan de crise d'un système international des paiements, avril 1963 (en particulier, la contribution de M. RUDLOFF).
Robert TRIFFIN, *Europe and the Money Muddle*, Yale University Press, 1957.
— *L'or et la crise du dollar*, Presses Universitaires de France, 1962.
M. GILBERT, The Gold-dollar System : Conditions of Equilibrium and the Price of Gold, *Essays in International Finance*, oct. 1968.
INTERNATIONAL MONETARY FUND, *International Reserves and Liquidity*, Washington, 1958.

F. MACHLUP, Liquidité internationale et nationale, *Bulletin d'Information et de Documentation de la Banque Nationale de Belgique*, févr. 1962.
F. MACHLUP, *Plans for Reform of the International Monetary System*, Princeton, 1962.
P. TABATONI, Problèmes de l'organisation monétaire internationale, *Rapport au Congrès des Economistes de Langue française*, 1963.

فصل دوم

تحرکات بین المللی سرمایه ها

تحرکات بین المللی سرمایه ها، در قرن نوزدهم و تا جنگ سال ۱۹۱۴، نقش بزرگی در روابط اقتصادی بین المللی داشته است.

بازار پولی بین المللی و بازار مالی بین المللی پیرامون مرکز مالی لندن سازمان یافته بودند و سهم اساسی در تأمین مالی عملیات بازرگانی و سرمایه‌گذاریها داشته اند. اقدامات اخیر توسعهٔ کشورهای غیر اروپایی و به ویژه ایالات متحده را امکان‌پذیر ساخته اند.

از سال ۱۹۲۰، توجه به سوی بعضی از جنبه‌های خاص یا غیرعادی تحرکات بین المللی سرمایه‌ها معطوف گردیده است: یکی مسئلهٔ انتقالات یك جانبه‌ای که پرداخت ترمیمات جنگ توسط آلمان مطرح ساخت؛ و دیگری تحرکات سرمایه‌های سفته‌بازی از آغاز سال ۱۹۳۰. سالهای بعد از بحران سال ۱۹۲۹، برای کارکرد شایستهٔ بازارهای بین المللی سرمایه‌ها که سازمان آنها بر اثر جنگ از هم پاشیده شده بود، مساعد نبوده اند.

از سال ۱۹۴۵، ضرورتهای بازسازی کشورهایی که بر اثر جنگ ویران شده و الزامات توسعهٔ اقتصادهایی که به طور غیرمکفی توسعه یافته بودند، شکلهای نوین تحرکات سرمایه‌ها، اعتبارات رایگان یا عطایا را پدید آورده اند، حال آنکه از نو یك بازار پولی و یك بازار مالی بین المللی به تدریج تشکیل می شد و دلار در این بازارها نقش فائقه را ایفا می کرد.

قسمت اول ــ تحرکات سرمایه‌های کوتاه‌مدت

این تحرکات کلیهٔ اعتبارات یا وامهای کوتاه‌مدتی را که در بازار پولی بین المللی

معامله می‌شوند، در بر می‌گیرد.

الف) ماهیت تحرکات سرمایه‌های کوتاه‌مدت

این تحرکات دوگونه‌اند:

۱) تحرکات القایی که به وضعیت تراز پرداختهای جاری وابسته است: کشوری که دارای کسری تراز پرداختهای جاری است، می‌تواند این کسری را یا با پرداخت طلا و یا با استقراض کوتاه‌مدت از بانکهای خارجی برطرف سازد. تغییر اندك در نرخ تنزیل برای جلب این سرمایه‌های کوتاه‌مدت کفایت می‌کند و از ضرورت تحرکات طلا و اسعار می‌کاهد. این حرکات نقش تثبیت‌کننده‌ای ایفا می‌نمایند.

۲) تحرکات آزاد و مستقل که با وضعیت تراز پرداختها ارتباطی ندارد.

این گونه تحرکات می‌توانند از تفاوت نرخ بهره در مراکز مختلف بین‌المللی ناشی شود و در این صورت سرمایه‌ها در جست‌وجوی آنند که در جایی سودآور به کار برده شوند.

این تحرکات می‌توانند از انگیزه‌های بدگمانی و بی‌اعتمادی نسبت به وضعیت عمومی یا وضعیت اقتصادی و مالی یك کشور نیز ناشی گردد. سرمایه‌های کوتاه‌مدت در دورهٔ بی‌ثباتی بین‌المللی می‌توانند به طور ناگهانی و به صورت انبوه و بر اساس مقتضیات از یك مرکز مالی به جای دیگر انتقال یابند. در این حالت، اصطلاح پول داغ[1] یا پول سوزان به کار می‌رود.

ب) بازار بین‌المللی سرمایه‌های کوتاه‌مدت

ده سالی است که بازار بین‌المللی سرمایه‌های کوتاه‌مدت به نام *بازار دلار اروپایی و پولهای اروپایی* توسعه یافته است.

الف) فعالیت این بازار که به طور عمده در اروپا جای دارد، عبارت است از وام‌دادن و وام‌گرفتن مهم‌ترین پولهای قابل تبدیل جهان.

دلار پولی است که هدف معاملات بسیار زیاد و مهم قرار می‌گیرد. با این وصف، عملیات به لیرهٔ استرلینگ، به فرانك سویس، به مارك آلمان، به فلورن هلند و به فرانك فرانسه نیز صورت می‌پذیرد.

بنابراین، در «بازار اروپایی دلار» به قول گابریل فرا[2] مدیر کل بانك تصفیه‌های

---

1. hot money
2. Gabriel Ferras

بین المللی باید بازار اسعار دیگری افزوده شود. در نتیجه، حجم کلی اعتبارات اعطایی با واسطهٔ بازارهای اروپا را می توان به حدود ۴۵ میلیارد دلار تخمین زد که جزءِ تشکیل یابنده از دلار آن رقمی بیشتر از ۳۷ میلیارد را نشان می‌دهد.

لازم به یادآوری است که معاملات در هر پول در بازارهای اروپا، در خارج از کشور منشاءِ این پول انجام می گیرد. بازار دلار اروپا همان بازار دلار در بیرون از ایالات متحده است و مرکز لندن در آن نقش اساسی دارد، اما واسطه های دیگر نه فقط در اروپا بلکه در سایر بخشهای جهان (کانادا، ژاپن، خاورمیانه) نیز از منابع مهمی برخوردارند. بانکهای این مناطق، سپرده های دلاری افراد غیرمقیم را می پذیرند و اعتبارات دلاری به افراد غیرمقیم اعطا می نمایند.

همین طور، بازار استرلینگ اروپا یا فرانك سویس اروپا همان بازار لیرهٔ استرلینگ یا فرانك سویس در خارج از انگلستان و سویس است.

بنابراین اصل این است که بانکها از افراد غیر مقیم سپرده های اسعاری بجز پول کشوری که در آن استقرار دارند، گردآوری و وصول می نمایند و این اسعار را به سود افراد غیرمقیم وام می‌دهند.

به طور کلی، سپرده ها و وامها برای کوتاه مدت (از ۲۴ ساعت تا یك یا دو سال) می باشند و مبالغ مهمی (معمولا واحد آن میلیون دلار است) را در بر می گیرند؛ میان نرخهای وام‌دهنده و وام گیرنده تفاوت بسیار اندك (۱/۴ تا ۱/۸٪ در سال) وجود دارد.

ب) سابقهٔ توسعهٔ بازار دلار اروپایی و پولهای اروپایی به سالهای ۱۹۵۰ باز می گردد و آن ناشی از تصمیم کشورهای غربی، در آن موقع، به سپردن داراییهای دلاری خود به بانکها در انگلستان، فرانسه و آلمان می‌باشد.

جهش این بازار با عوامل گوناگون ارتباط داشته است:

ـــ وضع آیین‌نامهٔ Q[3] دربارهٔ شرایط بانکی در ایالات متحده که نرخهای بهرهٔ پرداختی به سپرده گذاران را محدود می کرد و امریکا را ترغیب می نمود تا در بانکهای کانادا یا اروپا که بدانها نافع‌ترین شرایط را پیشنهاد می‌کردند، اقدام به سپرده گذاری بنمایند. در نتیجه، این بانکها در مورد مصارف دلارهای خود به معامله میان خود رهنمون شدند؛

۳. آیین نامهٔ Q (Regulation Q) نرخهایی را معین می‌کند که نظام بانکداری بازرگانی ایالات متحدهٔ امریکا می‌تواند نسبت به سپرده های غیردیداری بپردازد. ـ م.

ــ منع بانکهای انگلیس، در سال ۱۹۵۷، از کاربرد لیره به عنوان ارز تأمین مالی مبادلاتی که به حوزهٔ استرلینگ تعلق ندارد، بنگاههای اعتباری انگلیس را ناگزیر ساخت تا دلار را جایگزین لیره کنند و منابع مورد نیاز خود را در خارج از انگلستان به دست آورند؛

ــ بازگشت به قابلیت تبدیل پولها از آغاز سال ۱۹۵۹ موانع موجود بر سر راه گردش آزاد سرمایه‌های کوتاه‌مدت را از میان برد و به بانکها اجازه داد تا بنابر تفاوت میان نرخهای بهره اقدام به خرید و فروش وعده‌ای ارزهای مختلف یا معامله به سود بنمایند؛

ــ گسترش نقش بین‌المللی دلار به سرمایه‌گذاریهای امریکا در اروپا و بسط شبکهٔ بانکی اروپا در جهان مربوط است؛

ــ سرانجام، کسری منظم و هنگفت تراز پرداختهای امریکا منشاءِ افزایش قابل ملاحظه در داراییهایِ دلاری بقیهٔ دنیا شد و بعضی از بانکهای مرکزی را به راهی کشانید که مبالغ غالباً مهمی از دلار خود را در اختیار بانکهای بازرگانی بگذارند.

پ) تعیین دقیق شرایط عرضه و تقاضا در بازار پولهای اروپا دشوار است. در کلیهٔ کشورها، این بازار زیر سلطهٔ مهم‌ترین بانکها است. اینان عملیات را در دست خود متمرکز می‌سازند و به طور مستقیم میان خود معامله می‌نمایند.

عرضهٔ پولهای اروپایی از سوی نهادهای زیر صورت می‌گیرد:

ــ بانکهای بازرگانی که موجودیهای پولی خود را به نرخهای غالباً بالاتر از نرخهای جاری در بازار ملی خود به کار می‌اندازند؛

ــ مؤسسات امریکایی یا بین‌المللی که صاحب نقدینه‌های هنگفت خزانه‌داری به صورت اسعار هستند یا شعبات اروپایی مؤسسات امریکایی؛

ــ بانکهای مرکزی که بخشی از اندوخته‌های خود را به شکل قرارداد تهاتری ارزی به بانکهای بازرگانی می‌دهند تا روی حجم نقدینگی داخلی اثر بگذارند، یا ترکیب اندوخته‌های خود را سروسامان بخشند.

تقاضای پولهای اروپایی کار عوامل زیر است:

ــ عاملان اقتصادی که نیاز دارند عملیات خود با خارج را تأمین مالی بنمایند یا بر موجودی خزانه‌داری خود بیفزایند (واردکنندگان؛ بنگاههای غیربانکی؛ شرکتهای بین‌المللی؛ شعبه‌های خارجی شرکتهای اروپایی)؛

ــ افراد مقیم ایالات متحده به ویژه بانکهای امریکا که در جست‌وجوی منابع هستند؛

ــ بانکهای مرکزی که وامهای اسعاری به نظام بانکی در برابر پول ملی اعطا می نمایند.

نرخهای بازار پولهای اروپا به شرایط نقدینگی در جهان بستگی داشته و اصولا تحت تأثیر شرایط اعتباری موجود در ایالات متحده قرار دارند.

به این ترتیب است که در پایان سال ۱۹۶۸ اجرای سیاست محدودیت پولی در ایالات‌متحده موجب ترقی قابل‌ملاحظهٔ نرخها گردید. مقامات پولی ایالات متحده در جوّ تورمی حاکم بر اقتصاد امریکا در صدد بر آمدند بر طبق آیین نامهٔ Q اعطای کمك تازهٔ بانکی را ضمن مخالفت با ترقی حد بالای مقرر برای نرخهای بهرهٔ طلبکاران محدود سازند. بانکهای امریکایی که می‌خواستند به تعهدات خود در قبال مشتریان وفادار باقی بمانند تقاضای وام خود را در بازار پولهای اروپایی افزایش دادند. در ماه ژوئن سال ۱۹۶۹ نرخ سه ماههٔ دلارهای اروپایی از نرخ رسمی ۱۲٪ فراتر رفت. این ترقی در سایر بازارها منعکس گردید و بانکهای مرکزی خارجی ناگزیر شدند نرخهای داخلی را بالا ببرند، پس از یك دورهٔ واتنش که همان سال با تقویت مارك آلمان و فروش دلار از سوی بوندسبانك در ماه اکتبر پدید آمد، نرخها در پایان سال ۱۹۶۹ تحت تأثیر عملیات پایان سال (بازگشت وجوه توسط شرکتهای امریکایی به کشور خود؛ استقراض هنگفت از سوی بانکهای آلمانی) از نو بالا رفت و نرخ سه ماهه در نیمهٔ ماه دسامبر به ۱۱۵/۸٪ رسید.

در ماه ژانویهٔ سال ۱۹۷۰، حدود بالایی که آیین نامهٔ Q وضع کرده بود در جهت ترقی تطبیق پیدا کرد. اما روش ملایم در زمینهٔ محدودیتهای پولی در ایالات متحده موجب گردید که نوعی حالت انبساط در بازار پدید آید.

ت) بازار پولهای اروپایی یك بازار پولی بین المللی است که امکان می‌دهد تا وجوه کوتاه‌مدت تحرك پیداکند و سرمایه‌های موجود به‌طرزی مؤثر به کارافتد. این بازار، طی ده سال اخیر، فایده و انعطاف‌پذیری خود را به ثبوت رسانیده است.

این بازار تحت هیچ‌گونه نظارت یك نهاد معین نیست و با این همه زیر مراقبت منظمی از جانب بانك تصفیه‌های بین المللی و بانکهای مرکزی قرار دارد، بانکهای اخیر اطلاعات را در یك جا متمرکز می سازند و در بارهٔ رفتار خود به مشورت می‌پردازند و در برخی از موارد برای تنظیم این بازار دخالت می کنند.

مع‌هذا، این بازار دو عیب عمده را عرضه می‌دارد:

ــ از یك سو، تحرکات سوداگرانه برای سفته‌بازی را که به سبب تحرك زیاد وجوه می‌تواند به زیان یا به سود یك پول به عمل آید، توسعه می بخشد؛

ـــ از سوی دیگر، تحرکات یك عامل بسیار مؤثر در سرایت نتایج سیاست پولی موردپذیرش به ایالات متحده و تحت این عنوان ابزار تسلط دلار در روابط پولی بین‌المللی است و تخولاتی را به ویژه در نرخهای بهره موجب می‌شود که اجباراً با عوامل معرّف وضعیت اقتصادی سایر کشورها ارتباطی ندارند و کشورهای اخیر را مجبور می‌سازند که سیاستهای پولی را موافق دستور عوامل خارجی بپذیرند.

بی‌گمان، بازار پولهای اروپایی در آینده پا برجا می‌ماند، زیرا گسترش مناسبات بین‌المللی به بازار بین‌المللی انعطاف‌پذیر و مؤثر نیاز دارد. اما تا موقعی که مسئلهٔ حیاتی نظام پولی بین‌المللی، یعنی مسئلهٔ کسری عظیم و مداوم تراز پرداختهای ایالات متحده حل نشده، ممکن است فایدهٔ این بازار از برخی جهات در معرض خطر قرار گیرد.

قسمت دوم ـــ تحرکات سرمایه‌های دراز مدت

تحرکات سرمایه‌های درازمدت شامل کلیهٔ انتقالات وجوهی می‌شود که برای زمان طولانی به‌خارج وام داده شده است وپرداختهای‌متقابل (بهره و واریز) راپدیدمی‌آورد.

این وجوه می‌تواند توسط کشوردریافت کننده برای مقاصد گوناگون مورد استفاده قرارگیرد، اما در بیشتر موارد در اجرای سرمایه‌گذاریها، یعنی ایجاد یك سرمایهٔ تولیدی در خارجه به کار می‌رود.

تحرکات بین‌المللی سرمایه می‌تواند ناشی از اشخاص اقتصادی یا دولت و نهادهای عمومی باشد.

§ ۱. تحرکات سرمایه‌های خصوصی

الف) این تحرکات به دو شکل عرضه می‌شود:

الف. *سرمایه‌گذاری در داراییهای اسنادی یا اوراق بهادار.*

این سرمایه‌گذاریها به صورت اسناد وام در داراییهای اسنادی ملت به چشم می‌خورد که منشاءِ سرمایه‌ها هستند.

این اسناد ممکن است اوراق بهادار (سهام و اوراق قرضه) باشد که در بازارهای مالی پرقدرت انتشاریافته‌اند و توسط افراد خصوصی، بانکها، شرکتهای بزرگ بیمه یا شرکتهای سرمایه‌گذاری پذیره‌نویسی شده‌اند. نشر مزبور می‌تواند مستقیماً توسط وام‌گیرندگان یا با واسطهٔ بانکهای معاملات انجام گیرد.

قرضه‌ها ممکن است یا توسط بنگاههای خصوصی خارجی و یا دولتها و جوامع عمومی خارجی (وامهای روسیه‌از فرانسه پیش از جنگ سال ۱۹۱۴) به عمل آید.

قرضه‌های دولتی خارجی در فرانسه از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ (قرضه‌های روسها؛ بلغارها، صربها، ترکها...) موفقیت بزرگی داشته‌اند. دولتهای پادشاهی اروپای شرقی یا جنوبی خرده پس‌اندازکنندگان یك ملت دموکراتیك را می‌فریفتند و بحق می‌توان گفت که در این دوران پس‌انداز فرانسه «خدمتکار دیپلماسی فرانسه» بوده است. (مولتن)[4].

طی پانزده سال اخیر، به موازات بازار پولهای اروپایی، *بازار نشر اوراق بهادار اروپایی* گسترش یافته و جزءِ فرعی از عملیات میان‌مدت و بلندمدت را در بازار بین‌المللی سرمایه تشکیل داده است.

عوامل مختلف در جهش این بازار مشارکت داشته‌اند، به طوری که حجم نشر جدید اوراق بهادار را در سال ۱۹۶۹ به ۳ میلیارد دلار رسانیده‌اند:

ـ نیازمندیهای روزافزون تأمین مالی از کشورهای بزرگ صنعتی و برای شرکتهای بزرگ بین‌المللی؛

ـ آزادی عملیات در بازار بین‌المللی، حال آنکه بازارهای مالی ملی به شدت تحت قواعد یا نظارتها قرار گرفته‌اند؛

ـ محدودیت دستیابی به بازار سرمایهٔ ایالات متحده پس از سال ۱۹۶۳ (وضع مالیات منصفانه بر بهره به منظور ایجاد توقف در خروج سرمایه‌ها)؛

ـ مزایای مالیاتی حاصله در بازارهای نشر اروپا (به ویژه بخشودگی از تأدیهٔ مالیات به هنگام وصول درآمد).

کلیهٔ این علل و جهات توضیح می‌دهند که وام خواهان میان‌مدت و بلندمدت تشویق شده بودند تا اوراق قرضهٔ اروپایی، مثلا قرضه‌های دلاری را به پول متفاوت با پول محل نشر در مراکز خارجی در اروپا، لندن یا لوکزامبورگ منتشر سازند.

اسنادی که در بازار نشر اوراق بهادار اروپا عرضه شده‌اند یا قرضه‌های ساده و یا قرضه‌های قابل تبدیل به سهام است (این فرمول امکان می‌دهد که دیون با نرخ نسبتاً پایین جور بشوند). در ماه مه سال ۱۹۷۰ فرمول جدیدی مورد تصویب دفتر ملی برق ایتالیا[5] قرار گرفته است: اوراق قرضهٔ ده ساله نرخ متغیر دارند. این نرخ هر شش‌ماه یك بار تا سه چهارم واحد بالای نرخ شش ماههٔ دلارهای اروپایی با حداقل ۷/۵٪ معین می‌گردد.

اسناد بهادار ممکن است فقط بر حسب یك پول نوشته شود: مقام نخست به دلار می‌رسد، حال آنکه مارك آلمان غربی به سبب چشم‌اندازهای تقویتی که به سرمایه‌گذاران عرضه کرده، از سال ۱۹۶۸

4. Moulton
5. Ente Nazionale Energia Electrica (E.N.E.L.)

بیش از پیش مورد استفاده قرار گرفته است. همچنین این اسناد ممکن است به «واحد محاسبه» وابسته به ارزش طلای پولهای پایهٔ مختلف نوشته شود. (قرضه‌ها بر اساس واحد محاسبه توسط کردیت بانک[6] در لوکزامبورگ نشر می‌شود؛ ارزش طلای این واحد محاسبه فقط هنگامی تغییر می‌کند که نرخ برابری هفده پول پایه ــ که دلار ایالات متحده جزءِ آنها نیست ــ تغییر پیدا کرده و به شرط آنکه نرخ برابری لااقل دو سوم پولهای پایه در همان جهت تغییر نموده باشد).

برخی از دیون بین‌المللی شامل حق انتخاب ارز است: پیش‌بینی شده است که هزینهٔ بهره‌ها و واریز سرمایه برحسب پولی به انتخاب بستانکار انجام گیرد.

تقاضا در بازار نشر اوراق بهادار اروپایی ــ یعنی نشر اوراق قرضه ــ توسط شرکتهای امریکایی و شعبه‌های مالی آنها و نیز وام‌خواهان اروپای غربی به عمل می‌آید. در سال ۱۹۶۹ این گونه نشر به دو سوم ترقی کرده است. در سال ۱۹۶۸ وام‌خواهان کانادایی در این بازار ظاهر گشته‌اند و بسیار فعال شده‌اند. ژاپنیها نیز ناشران مهمی در بازار می‌باشند. به طور کلی می‌توان گفت که هر قدر اتباع کشورهای مختلف در مقام مقابله با اقدامات کشور خود برای بهبود تراز پرداختها قرار گیرند، فعالیت وام‌خواهی آنها به همان اندازه شدیدتر خواهد بود. به علاوه، این افراد توسط مقامات دولتی خود تشویق شده‌اند تا منابع مورد نیاز خود را در بازار بین‌المللی اوراق قرضه فراهم آورند.

اروپاییها، یعنی آلمان فدرال، ایتالیا، بلژیك و سویس عمده‌ترین منبع تهیهٔ این وجوه هستند. اما تعیین دقیق سرمایه‌گذارکاردشواری است. بانکهای سویس بخش قابل ملاحظه‌ای از قرضه‌ها را در شرایط سرّی که برای آنها گران تمام می‌شود، پذیره‌نویسی می‌نمایند.

بازار نشر اوراق بهادار اروپا، زیر سلطهٔ بانکهای انگلیسی و امریکایی است که دارای شبکهٔ گسترده‌ای از شعبه‌های خود در قلمرو بین‌المللی‌اند. اما مؤسسات بانکی اروپا نیز در آن فعالانه شرکت دارند و بانکهای سویس از سال ۱۹۶۶ بر دامنهٔ دخالت خود در این بازار افزوده‌اند.

توسعهٔ بازار نشر اوراق بهادار اروپایی توانسته است نگرانیهایی را به ویژه در کشورهای اروپایی برانگیزد. در واقع، نشر اوراق بهادار اروپایی موجب توزیع مجدد سرمایه‌هایی می‌شود که سهم بزرگی از آن عاید شرکتهای امریکایی می‌گردد. با این وصف، این نشرها منبع جالب توجه تأمین مالی برای واحدهای اقتصادی را تشکیل می‌دهد و در کوتاه‌مدت می‌تواند با ورود سرمایه‌ها به بهبود تراز پرداختها کمك نماید.

خلاصه، منظور همان نتیجهٔ بازگشت به آزادی ارزها و مبادلات بین‌المللی است که طی بیست سال اخیر به وجود آمده است. بازار نشر اوراق بهادار، مثل بازار دلار اروپایی و پولهای اروپایی شاهد ظهور مجدد یك بازار بین‌المللی سرمایه است.

ب. *سرمایه‌گذاری مستقیم.*

منظور سرمایه‌گذاریهایی است که با نظارت وام‌دهندگان بر تصدی وام‌گیرنده همراه بوده ودر اکثریت وسیعی از موارد همان سرمایه‌گذاریهای بنگاههاست که بیشتر

6. Kreditbank

توسط اندوختههای اینان تأمین مالی می‌شود تا نشر اسناد بهادار در بازار مالی.

سرمایه‌گذاریهای زیر معمولا در این مقوله قرار می‌گیرند:

ـ سرمایه‌گذاریهایی که در شعبه‌ها و شاخه‌های فرعی در خارجه انجام می‌گیرند (مثلا سرمایه‌گذاریهای شرکتهای نفتی در خاورمیانه)؛

ـ سرمایه‌گذاریهایی که در شرکتهای متعلق به افراد یك مملکت برای اقدام به فعالیت در خارج انجام گرفته است: بدین قرار است ایجاد *کارخانه‌های تعرفه‌ای*[7] به منظور منحرف کردن تدابیر حمایتی که کشوری دیگر اتخاذ کرده است؛

ـ مشارکتهایی که گروههای مالی در واحدهای اقتصادی خارجی که تصدی آنها را زیر سلطه دارند، انجام داده‌اند.

صندوق بین‌المللی پول برای تعیین تسلط در تصدی سه ضابطه را پیشنهاد کرده است:

ـ یا این واقعیت که ۵۰٪ یا بیشتر از سرمایهٔ دارای حق رأی، در مالکیت خارجی است؛

ـ یا این واقعیت که ۲۵٪ یا بیشتر از سرمایه در دست یك دارنده یا گروهی متشکل از دارندگان خارجی متمرکز شده است؛

ـ یا این واقعیت که خارجیها عملا نقش مسلط در سیاست بنگاه اقتصادی دارند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده سرمایه‌گذاریهای مستقیم خود را به طرزی قابل ملاحظه توسعه بخشیده و حجم این سرمایه‌گذاریها را از ۷/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۴۶ به ۵۴/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۶ رسانیده است.

ب) هنگامی که *انگیزه‌های* سرمایه‌گذاری خصوصی را به دو شکلی که هم اکنون بررسی کردیم مورد تحلیل قرار دهیم، به آسانی درمی‌یابیم که منشاء فقط جست‌وجوی سودآوری بیشینه نیست. فقط این انگیزه است که نویسندگان کلاسیك در نظر می‌گرفتند: استوارت میل چنین می‌نویسد: «تا زمانی که شرکتهای قدیمی که سرمایه‌ها در آنها به سرعت افزایش می‌یابد و شرکتهای جدید که باز هم منافع در آنها قابل ملاحظه است، وجود دارند، نرخ منافع در کشورهای قدیمی در نقطه‌ای که انباشت متوقف شود پایین نخواهد آمد، بلکه در نرخی توقف خواهد نمود که سرمایه‌ها مهاجرت بنمایند»[8]. همین طور تاسیگ توجه خود را به «وامهایی که به منظور کسب

7. Tariff factories

8. Stuart Mill, *Principles* [traduction française, liv. IV, chap. 5]

سود داده شده اند»[۹] محدود می سازد.

بررسی عمیق‌تر تاریخ سرمایه‌گذاریهای خصوصی بین المللی به ملاحظات زیر می‌رسد:

الف. سرمایه‌گذاریهای خصوصی در سرزمینهای رو به توسعه نتوانسته‌اند توسط انگیزشهای بازار در کشورهای دریافت کنندهٔ سرمایه هدایت شوند، زیرا در این نقاط نخست می‌بایستی بازار ایجاد گردد: بنابراین، ایجاد ناترازی در نرخهای سود نمی‌توانست نقش خاص خود را ایفا کند.

ب. سرمایه‌گذاریها در داراییهای اسنادی غالباً توسط حکومتها «جهت گیری» یا «سفارش» شده است.

ناپلئون سوم در سالهای ۱۸۶۴-۱۸۶۵ پس اندازکنندگان فرانسه را به خرید اسناد قرضهٔ مکزیك که توسط امپراتور مکزیمیلیان انتشار یافته بود، دعوت می نماید.

در جمهوری سوم، دولت فرانسه به نفع قرضه‌های روسیه دخالت می کند: وینر خاطر نشان می سازد که وامهای فرانسه به روسیه شباهت بسیار نزدیکی با برنامهٔ کمك نظامی ایالات متحده به اروپای غربی در سال ۱۹۵۰ دارد. دولت فرانسه، از آغاز سال ۱۸۷۵ حق نظارت عالیه بر فهرستهای اوراق بهادار خارجی را که در قیمت گذاری رسمی بورس پاریس قبول شده اند، به دست می‌آورد و آن را به کار می برد.

در انگلستان، در کنار دخالت نیمه‌رسمی وزارت خارجه یك دخالت رسمی دولت نیز وجود دارد: «قانون مستعمراتی سهام سال ۱۸۷۷»[۱۰] که در سال ۱۹۰۰ مورد تجدید نظر قرار گرفت، به اوراق بهادار دومینیون‌ها[۱۱] ثبت شده در انگلستان و تحت نظارت خزانه‌داری این امتیاز را می‌داد که به منزلهٔ «اوراق سهام امانی»[۱۲] تلقی شوند. «قوانین تسهیلات بازرگانی»[۱۳]، از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ به خزانه‌داری اجازه می‌داد تا اصل و فرع وامهای اعطایی به مستعمرات و به خارج را برای خرج در انگلستان تضمین نماید.

پ. سرمایه‌گذاریهای مستقیم براساس محاسبات نهایی انجام نگرفته‌اند؛ این سرمایه‌گذاریها در تولیدات تازه یا کار خلاقه و نوظهور است که بر پایهٔ محاسبات کلی و بیشتر به منظور ایجاد بازار صورت پذیرفته اند تا در تطبیق با آن. این سرمایه‌گذاریها مبین قدرت عمل مؤسسات بزرگ اقتصادی یا گروههای مالی است که مایلند برای خود

9. Taussig, *International Trade,* p. 123.
10. Colonial Stock Act
11. Dominions
12. Trustee Securities
13. Trades Facilities Acts

انحصار ایجاد کنند و یا وضع انحصار چند قطبی را تقویت نمایند (سرمایه‌گذاریهای تراستهای نفتی).

از قرن نوزدهم تا به امروز، اهمیت نسبی دو نوع بزرگ سرمایه‌گذاریهـــا به طرزی قابل ملاحظه تغییر یافته است: یك گرایش به افزایش سرمایه‌گذاریهای خصوصی مستقیم ملاحظه می‌شود. چنان که نارکس شرح داده است،[14] سرمایه‌گذاری مستقیم در قرن نوزدهم فقط مقام کوچکی را احراز می‌کند. در سال ۱۹۱۳، از ۳۷۰۰ میلیون لیره که جمع کل سرمایه‌گذاریهای انگلیس را در خارج نشان می‌دهد، ۳۰٪ عبارت است از وام به دولتها، ۴۰٪ در اسناد شرکتهای راه‌آهن، ۵٪ در اسناد بنگاههای عام‌المنفعه؛ ۱/۴٪ باقی ماندهٔ سرمایه‌گذاریها شامل سرمایه‌گذاریها در فعالیتهای بانکی و بیمه‌ها، در صنعت و در فعالیتهای استخراج است. این خصوصیات سرمایه‌گذاریهای انگلیس در قرن نوزدهم را این واقعیت توضیح می‌دهد که سرمایه‌هایی که به وام داده شده، مختص «مناطق استقرار جدید» (کانادا، ایالات متحده، آرژانتین، استرالیا و جز اینها) و همراه با مهاجرت قابل ملاحظه از مبداءِ اروپا بوده است. نارکس می‌نویسد: «چنین به نظر می‌آید که در آن زمان می‌توانسته‌اند سرمایه‌ها را به شکل وجوه غیروابسته به این کشورها بفرستند. در آن نقاط احتمالات مساعدی برای سرمایه باقی مانده بود، زیرا ساکنان این سرزمینها که از اروپا می‌آمدند، می‌دانستند با سرمایه چه باید کرد و چگونه آن را مورد استفاده قرار داد. مسئلهٔ تطبیق فرهنگی وجود نداشت». سرمایه نیز در سرمایه‌گذاریهای اساسی، در راه‌آهن و در خدمات عمومی و جز اینها به کار رفتند.

در حال حاضر، نواحی استوایی به سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی نیاز دارند. اما انتقال سرمایه دیگر همراه با انتقال انسانها نیست، بلکه به عنوان جانشین به کار می‌رود و باید به سوی کشورهایی هدایت شود که اهالی آنها، که بنابر اصطلاح بسیار پرمعنای نارکس «محیط تفکر سرمایه‌ای»[15] را تشکیل نمی‌دهند، در مصرف غیر تولیدی استعداد و آمادگی بیشتری دارند تا نسبت به سرمایه‌گذاریهای تولیدی. این محیط جدید است که جاذبهٔ وام‌دهندگان امریکایی و اروپایی را برای سرمایه‌گذاری مستقیم و بهره‌گیری از منابع اولیه (مواد اولیهٔ کشاورزی و معدنی) عرضه می‌دارد. سرمایه همراه با افراد ذی‌صلاحیت کاردان فنی است که به شایستگی می‌توانند از آن

14. R.Nurkse, *Economic Journal,* Dec. 1954, p. 744.
15. a capital-minded milieu

استفاده نمایند؛ به علاوه سرمایه در برابر حیف و میل حمایت می‌شود و چون بازار داخلی در کشورهای توسعه نیافته غیرمکفی و نارساست، سرمایه‌گذاریهای مستقیم در این نقاط در تولید مواد اولیه تمرکز می‌یابند.

سرمایه‌گذاریهای مستقیم غالباً محکوم شده است، زیرا در کشورهای توسعه نیافته «اقتصاد دوگانه» (سینگر) و نیز جامعهٔ دوگانه ایجاد می‌کنند که در آن بخشها با یکدیگر ارتباط ندارند. برخی از نویسندگان بحق اعلام داشته‌اند که این سرمایه‌گذاریهای مستقیم توسط کشورهای صنعتی می‌بایستی به منزلهٔ «سرمایه‌گذاریهای داخلی» تلقی شوند.

در این باب می‌توان ابراز تأسف کرد، بی‌آنکه در عین حال از مشاهدهٔ واقعیت سر باززد. هر کسی که کمترین تجربه‌ای دربارهٔ اقتصادهای توسعه نیافته داشته باشد، می‌داند که سرمایه‌گذاری کمتر یك مسئلهٔ سرمایه و بیشتر یك مسئلهٔ انسانی را مطرح می‌سازد. آرزوهای بزرگ نباید به عوام‌فریبی در سرمایه‌گذاری بین‌المللی منتهی گردد.

اکنون به نظر می‌رسد که از دیدگاه تحرکات سرمایه‌های خصوصی بتوان چهار نوع کشور تشخیص داد:

الف. کشورهای بسیار صنعتی شده که تحرکات سرمایه در آنها اصولا سرمایه‌گذاریها در اوراق بهادار است، هر چند ایجاد بازار مشترك در کشورهای اروپای غربی به سود سرمایه‌گذاریهای مستقیم مهم بوده است؛

ب. کشورهایی که هنوز دارای بخش مهم صنعتی هستند (استرالیا، کانادا، اتحادیهٔ افریقای جنوبی، برزیل، مکزیك) که سرمایه‌گذاریهای مستقیم در آنها مهمتر از سرمایه‌گذاریها در اوراق بهادار است؛

پ. کشورهای کم توسعه‌یافته و از حیث مواد اولیه غنی که سرمایه‌گذاریها در آنها منحصراً مستقیم است؛

ت. کشورهای کم توسعه یافته و فقیر در منابع طبیعی که سرمایه‌های خصوصی را به سوی خود نمی‌کشانند.

§ ۲. سرمایه‌گذاریهای عمومی

این سرمایه‌گذاریها را دولتی انجام می‌دهد که مستقیماً یا با واسطهٔ دولتِ کشور وام‌گیرنده اقدام به کاربرد سرمایه در خارج می‌نماید و به دو صورت عرضه می‌شود:

الف) *سرمایه‌گذاریهای مستقیم*

ــ یك دولت می‌تواند مستقیماً به برخی از فعالیتها در سرزمینهای خارجی مبادرت ورزد. بدین قرار است که ایالات متحده، طی جنگ جهانی دوم، اراضی یا بنگاههای اقتصادی امریکای لاتین را به منظور تولیدات ضروری برای مساعی جنگی خود خریداری می‌کند.

ــ یك دولت می‌تواند شرکت یا سهام یك شرکت خصوصی را بخرد و به این ترتیب نظارت خود را بر آن اعمال نماید. دیزرائیلی[۱۶] ۱۷۷۰۰۰ سهم کمپانی ترعهٔ سوئز را از خدیو مصر خریداری نمود.

همین طور، دولت انگلیس در سال ۱۹۱۳ با دخالت چرچیل اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خرید.

ــ یك دولت می‌تواند در سرزمینهای مستعمره یا در اراضی تحت‌الحمایهٔ خود سرمایه‌گذاری کند. بدین قرار است که فرانسه از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۵ در سرزمینهای ماوراءِ بحار که در آنها مسئولیت داشت، چهار میلیارد دلار یعنی ۳٪ درآمد خود را خرج کرد. این رقم از جمع کل سرمایه‌گذاریهایی که طی همین دوره توسط بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه در جهان انجام گرفت، وسیعاً تجاوز می‌کند.

ب) *وام میان دولتها*

معروف‌ترین مثال از این گونه وامها همانا وامهای بین متفقین طی جنگ سالهای ۱۹۱۴–۱۹۱۸، وام ـ اجاره طی جنگ جهانی دوم، وام بانك صادرات ـ واردات ایالات متحده به دولتهای خارجی به منظور مساعدت به بازرگانی خارجی امریکاست.

وام میان دولتها غالباً «وام مقید»[۱۷] است: وام‌گیرنده متعهد است اعتباراتی را که در اختیار می‌گیرد در کشور وام‌دهنده مورداستفاده قرار دهد (به ویژه وامهای بانك صادرات ـ واردات). وامهای مقید بی‌فایده و خطرناك است: بی‌فایده است از این جهت که کشور وام‌دهنده، تهیه‌کننده و فروشندهٔ طبیعی برای وام‌گیرنده بوده یا ارز آن کمیاب است، زیرا در این دو مورد وام‌گیرندگان به استفاده از وام در بازارهای ثالث نمی‌اندیشند؛ خطرناك است از این جهت که کشور وام‌دهنده با اعطای اعتبار انتظار داشته تا جریانهای بازرگانی و معمولا در جهت دیگر را به طرف خود بگرداند.

---

16. Disraëli
17. Tied Loans

سرمایه‌گذاریهای عمومی بین‌المللی به هر شکل، به ندرت منحصراً توسط نرخ سود هدایت می‌شوند و فقط به انگیزه‌های سودآوری پاسخ نمی‌دهند، بلکه مبتنی بر محاسبات سیاسی یا اقتصادی دارای نفع جمعی می‌باشند. دولت در جست‌وجوی مزایایی است که بیشتر اوقات نمی‌توان برحسب پول ابراز کرد.

تاریخچهٔ اعتبار و سرمایه‌گذاری بین‌المللی از آغاز قرن نوزدهم درسی می‌آموزد که فرانسوا پرو در عبارت زیر خلاصه کرده است: «توزیع جهانی سرمایه‌ها همزمان از طریق برنامه‌ریزی و محاسبات کلی و نیز تحت تأثیر اختلاف نرخهای بهره میان مراکز پولی انجام گرفته است و همزمان ثمرهٔ تصمیمات کلان اقتصادی و سیاسی و تصمیمات پس‌اندازکنندگان و کارآفرینان بوده است؛ توزیع جهانی سرمایه‌ها طرح و ساخت چارچوبهای کارکرد ناشی از شرایط موفقیت برای ساختارهای تازه و ناشناخته و عمل نیمه آزاد مصرف کنندگان و تولیدکنندگان در درون این چارچوبها را شرط لازم انگاشته است.[۱۸]

قسمت سوم ــ انتقالات بلاعوض سرمایه‌ها

در حالی که سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی را انتقالات سرمایه‌ها با وجود مابازاء (بهره و واریز) مشخص می‌کنند و عملیات پرخرجی را تشکیل می‌دهند، در اقتصاد معاصر، بیش از پیش انتقالات سرمایه‌های بدون مابازاء و اعتبارات رایگان ملاحظه می‌شوند که نه پرخرج است و نه واریزشدنی. همچنین، امروزه بر سبیل عادت از اقتصاد «هدیه» گفت‌وگو می‌شود.

با این وصف، لازم است بی‌درنگ وجه تمایزی را خاطرنشان سازیم که فرانسوا پرو میان هدیهٔ کاذب وهدیه، بین «هدیه برای سودبردن» و «هدیه برای بخشیدن» پیشنهاد کرده است.

هدایای کاذب یا اعتبارات رایگان تحت تأثیر انگیزه‌های بی‌غرضانه و بدون چشمداشت نفع (بشردوستی، اندیشهٔ همبستگی انسانی) و نیز مصالح هدیه‌کننده است که شاید به صورت بازده پولی ابراز نگردیده و با این وجود در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و آرمانی سودمند است. برنامهٔ مارشال نه فقط اجتناب از نگون‌بختی خلقهای اروپای غربی بلکه همچنین مقابله با نفوذ کمونیسم و دفاع از شکل معین زندگی

18. *Le Plan Marshall,* p. 177.

اجتماعی و سیاسی را درنظر داشت. با این وصف، هدیهٔ کاذب بدون مابازای مالی مستقیم است و برای گیرندهٔ هدیه خرجی ندارد.

هدیه به معنای اخص همان مطلق ترین بی غرضی بوده و عبارت است از «واگذاری مالی بدون تمایل به هیچ گونه عوض».

انتقالات سرمایه‌های بدون مابازاء که می توان آن را پرداختهای یك جانبه نیز نامید، خصوصی یا عمومی است.

از میان *انتقالات خصوصی* وجوه ارسالی مهاجران را می توانیم یادآور شویم که همیشه نقش مهمی در تراز پرداختهای ایتالیا، ایرلند، یونان و لبنان ایفا کرده اند. و نیز هدایای صندوق ملی یهود[۱۹] به دولت اسرائیل را خاطرنشان می سازیم که در بعضی از مواقع نزدیك به نیمی از منابع خارجی این دولت را ارائه داده است.

انتقالات عمومی، پس از پایان جنگ جهانی دوم صورت مشهودی پیدا کرده است. چنین بوده است *کمك مارشال* از سوی دولت ایالات متحده به کشورهای اروپای غربی که از سال ۱۹۴۸ در سازمان همکاری اقتصادی اروپا تمرکز پیدا کرده و در تاریخ سی ام ژوئن سال ۱۹۵۲ پایان یافته است. با این همه، از تاریخ سی ام دسامبر سال ۱۹۵۱ نمایندگی امنیت متقابل[۲۰] جایگزین دستگاه مدیریت همکاری اقتصادی[۲۱] گردیده و به دنبال اجرای برنامه‌های تجدید تسلیحات، کمکهای اقتصادی و نظامی کم‌وبیش با هم مخلوط شده‌اند.

چند سالی است که ایالات متحده و کشورهای صنعتی سیاست کمك مالی را دربارهٔ شمار زیادی از کشورهای رو به توسعه دنبال می کنند. در حال حاضر، کمك دولتی به شکل هدیه یا وام بین دولتها بخش مهمی از منابع مالی را تشکیل می‌دهد که در اختیار این کشورها قرار گرفته است.

کمك مارشال. این کمك به سبب اهمیت تاریخی و مفهوم اقتصادی آن درخور بررسی ویژه است. برنامهٔ مارشال در ماه ژوئن سال ۱۹۴۸ به مرحلهٔ اجرا درآمده است. اما وخامت وضعیت برخی از کشورهای اروپا، به ویژه فرانسه، کنگرهٔ ایالات متحده را در تاریخ هفدهم دسامبر سال ۱۹۴۷ ناگزیر به تصویب کمك موقتی (قانون کمك خارجی)[۲۲] مختص خرید محصولات اساسی وارداتی برای دورهٔ

19. Fonds National Juif
20. Mutual Security Agency
21. Economic Cooperation Administration
22. Foreign Aid Act

زمانی ۱۹۴۷–۱۹۴۸ گردانید. این کمك به این صورت توزیع شده است:

فرانسه	۲۸۴ میلیون دلار
ایتالیا	۱۸۱ —
اتریش	۵۷ —
جمع	**۵۲۲ میلیون دلار**

فرانسه، از ماه مه سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۴۸ ناگزیر شد کسری ۶ میلیارد دلاری خود را تعدیل نماید.

در پایان ماه مارس سال ۱۹۴۸ اعتبار جدید ۵۵ میلیون دلاری برای سه کشور فوق‌الذکر مورد رأی‌گیری و تصویب قرار گرفت تا زمانی که مدیریت همکاری اقتصادی وارد عمل شود خود را سرپا نگاهدارند.

کمك اختصاصی به اروپا از تاریخ سوم آوریل سال ۱۹۴۸ تا سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۵۱ تحت عنوان کمك مارشال جمعاً به ۱۲۳۸۵ میلیون دلار سر زد. بیشترین بخش از این کمك، یعنی مبلغ ۹۲۶۰ میلیون راهدایای بدون بهره و بدون تعهد بازپرداخت تشکیل می‌داد. وام با بهره (به نرخ ۳٪ با مهلتهای طولانی واریز) به رقم ۱۱۳۹/۶ میلیون دلار بالغ گردید.

در مورد ۴۵۷ میلیون دلار عنوان هدیه یا وام مشخص نشده و افزون بر این مبلغ، پیرو قرارداد پرداختها و تصفیه حسابهای متقابل بین کشورهای اروپا مورخ شانزدهم اکتبر سال ۱۹۴۸ مدیریت همکاری اقتصادی کمك اضافی دیگری به کشورهای اروپا اعطا نموده است به شرط آنکه حساب *حق برداشت* بگشایند. این کمك *مشروط یا غیرمستقیم* به ۱۵۲۸ میلیون دلار رسید.

مدیریت همکاری اقتصادی به هنگام تأسیس اتحادیهٔ پرداختهای اروپا در سال ۱۹۵۰، عایداتی از سرمایهٔ ۳۵۰ میلیون دلار را (محتوی در ۹۲۶۰ میلیون دلار هدیه) به این مؤسسه داده است.

میزان هدایا شامل ۲۶۳/۵ میلیون دلار کمك نظامی، تحت عنوان پیمان کمك دفاع متقابل نیز می‌باشد.

واردکنندگان اروپایی که کالاهای بازرگانی را به دلار تحویل گرفته بودند، می‌بایستی بهای این محصولات را به پول ملی خود بپردازند. این پولها به حساب ویژه‌ای ریخته می‌شد که مابازای کمك به ارزش معادل را تشکیل می‌داد.

استفاده از ارزش معادل به دو صورت انجام می‌گرفت:

الف) ۵٪ ازوجوه اختصاصی به مدیریت همکاری اقتصادی تا سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۵۱ رقمی معادل ۴۳۸ میلیون دلار را نشان می‌داد.

از این مبلغ، ۱۷۸ میلیون دلار برای خرید مصالح مهم و اساسی توسط ایالات متحده یا برای توسعهٔ تولید در اروپا و یا در ماوراءِ بحار به کار می‌رفت.

ب) وجوه باقی مانده (۹۵٪) در موارد زیر مورد استفاده قرار گرفت:

— استهلاك دیون: انگلستان، نروژ، دانمارك؛

— هدفهای تولیدی: فرانسه، ایتالیا؛

ـ هدفهای دیگر (مثلا در یونان: نگاهداری از پناهندگان و ساختمان مسکن).

فرانسه به سهم خود، از تاریخ سوم آوریل سال ۱۹۴۸ تا ماه دسامبر سال ۱۹۵۱ مبلغ ۲۵۷۶/۸ میلیون دلار دریافت داشت. از این رقم کلی، ۱۸۲/۴ میلیون دلار وام و ۶۱/۴ میلیون دلار کمک مشروط بوده است.

در فرانسه، تا تاریخ سی‌ویکم دسامبر سال ۱۹۵۱، ۹۵٪ ارزش معادل را مبلغ ۷۳۲ میلیارد فرانک نشان می‌دهد که به صورت زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

۱) برنامه‌های سرمایه‌گذاری ۶۵۲ میلیارد، از جمله ۵۴/۶۲۳ میلیارد در سرزمینهای ماوراءِ بحار
۲) برنامه‌های نظامی ۳۵ میلیارد
۳) تثبیت بودجه‌ای و پولی ۴۵ میلیارد

در زمینهٔ اقتصادی، کمک مارشال را می‌توان به منزلهٔ *انتقال پس‌انداز واقعی* از ایالات متحده به کشورهای اروپایی به منظور بازسازی سرمایهٔ تولیدی اینان که بر اثر جنگ ویران و خراب شده بود، تعریف کرد. ایالات متحده خزانهٔ اعتبار جنسی و دلاری به رقمی مناسب با نیاز سرمایه‌گذاری کلی اروپا را تشکیل داده بود.

هدف کمک مارشال، در مرحلهٔ نخست، ایجاد سهولت در پرداخت بهای واردات و به طور عمده واردات از مبداءِ حوزهٔ دلار بود. اما در عین حال، «منابع آزاد اضافی» هم ارز با پس‌انداز ملی و حتی گرانبهاتر از آن را تشکیل می‌داد، زیرا چون قدرت خرید به پول دلار را در اختیار می‌گذاشت، می‌توانست در خرید ماشین آلات و محصولاتی به کار رود که تهیهٔ آنها در غیر این صورت دشوار و کمیابی آنها تنگناهای سختی را پدید آورده بود. (نرخ خالص پس‌انداز ملی را در کشورهای اروپای غربی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰، ۱۰ تا ۱۲٪ درآمد ملی تخمین می‌زنند. اما، کمک مارشال به طور متوسط برابر با ۳۱/۲٪ این درآمد می‌شد که توانسته بود پس‌اندازهای موجود را تقریباً به میزان $\frac{1}{3}$ افزایش دهد.) بنابراین، کمک مارشال مشارکت بسیار گرانبهایی را عرضه داشته است که در صورت فقدان ممکن بود حجم سرمایه‌گذاریها شدیداً کاهش یابد.

سرانجام، این کمک را می‌توان نزدیک به مفهوم «وجه معاش» دانست که در یک اقتصاد در حال ساختمان یا تجدید ساختمان ضرورت داشته و در خریدهایی که انجام گرفته اولویت به موادغذایی (برای انسان و دام) و مواد اولیه داده شده است. محصولات صنعتی وارداتی، به ویژه، مصالح تجهیزاتی بوده‌اند. کمک مارشال در هنگامی که مصرف در کشورهای اروپایی به دشواری می‌توانست کاهش یابد، امکان داد تا سرمایه‌گذاریهای تولیدی به اجرا درآیند، در غیر این صورت، این امر ناگزیر به عهدهٔ تأخیر می‌افتاد.

بررسی شکلهای قدیم و جدید تحرکات بین‌المللی سرمایه ما را به درک اختلاف و گوناگونی انگیزه‌های محرك این جریان راهنمایی می‌کند. بنابراین، استدلال در این باب که این تحرکات تابع مکانیسمهای خودکار بوده‌اند، بازهم دشوار است. قواعد کار موافق با محیط معین و حاکم بر توزیع اعتبار بین‌المللی است. امروزه، ظهور اشکال

تازهٔ اعتبار بین‌المللی با تغییر قواعد کار که طی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مورد قبول بوده است، و با جست‌وجوی اشکال مناسبتر در توزیع جهانی سرمایه ارتباط پیدا کرده است.

قسمت چهارم ــ نهادهای مالی بین‌المللی

تحرکات بین‌المللی سرمایه تا جنگ جهانی دوم تقریباً توسط *نهادهای بانکی خصوصی* اداره می‌شد. بانکهای بزرگ بازرگانی با اقدام به مشارکت یا پشتیبانی از تأمین سرمایه‌گذاری در نشر اوراق بهادار منقول در *مراکز* مهم مالی بین‌المللی نقش قاطعی را در این زمینه ایفا کرده‌اند. مرکز مالی لندن تا سال ۱۹۲۰، مرکز ارتباطات مالی بین‌المللی شد، اما سپس مرکز نیویورك جایگزین آن گردید. با این وجود، مرکز مالی لندن اهمیت و احاطهٔ خود را از دست نداد.

امروزه، *سازمانهای مالی عمومی ملی* نیز در تحرکات سرمایه‌ها دخالت می‌نمایند. بدین‌گونه است که بانك صادرات‌ـواردات، که در سال ۱۹۳۴ تأسیس یافته، سازمان عمدهٔ وامهای رسمی ایالات متحده به دولتهای خارجی است. «صندوق وام توسعه»[۲۳] که در سال ۱۹۵۷ ایجاد گردیده است، وامهای مستقیم برای توسعهٔ اقتصادی می‌دهد و بازپرداخت وامهای خصوصی اعطایی بدین منظور را تضمین می‌کند.

در فرانسه، بانك بازرگانی خارجی فرانسه[۲۴]، در بعضی از موارد، صادرات به خارجه را تأمین مالی می‌نماید؛ کلیهٔ اشکال کمك مالی فرانسه به کشورهای ماوراءِ بحار که به استقلال نایل شده‌اند در صندوق کمك و همکاری[۲۵] تمرکز یافته است. این صندوق جایگزین صندوق سرمایه‌گذاری برای توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی[۲۶] شده است. دولتهای عضو «جامعه»[۲۷]، منجمله کامرون و توگو با واسطهٔ صندوق کمك و همکاری، از جمهوری فرانسه اعتبارات تجهیزاتی، یك کمك فنی و احتمالا مساعده‌هایی برای تعادل بودجهٔ خود دریافت می‌دارند. اجرای عملیات صندوق کمك و همکاری توسط صندوق مرکزی همکاری اقتصادی[۲۸] تضمین شده است. ازسوی دیگر، این صندوق از

23. Development Loan Fund
24. la Banque Française pour le Commerce Extérieur
25. le Fonds d'Aide et de Coopération (F.A.C.)
26. le Fonds d'Investissement pour le Développement Economique et Social (F.I.D.E.S.)
۲۷. منظور جامعهٔ کشورهای ماوراءِ دریاها و افریقا، وابسته به فرانسه می‌باشد.ـم.
28. la Caisse Centrale de Coopération Economique

منابع خود، اعتبارات میان مدت و بلندمدت به کشورهای ماوراءِبحار می‌دهد.

سرانجام *سازمانهای مالی بین‌المللی* سهم فزاینده‌ای در تحرکات سرمایه‌ها پیدا می‌کنند. موارد زیر را به طور اخص شرح می‌دهیم:

۱) در قلمرو بین‌المللی:

ــ بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه[۲۹]، که در سال ۱۹۴۴ براساس قراردادهای برتن-وودز ایجاد گردید با اعطای وام بلندمدت طرحهای دولتی توسعه را تأمین مالی می‌کند و یا می‌تواند قرضه‌هایی را که در بازارهای مالی بین‌المللی توسط کشورهای ذی‌نفع مستقیماً به جریان گذاشته شده است، تضمین نماید؛

ــ شرکت مالی بین‌المللی[۳۰] که در سال ۱۹۵۷ تأسیس یافته و شاخه‌ای از بانك جهانی بوده و هدف آن اعطای وام به مؤسسات اقتصادی خصوصی در کشورهای توسعه نیافته است، بدون آنکه دخالت دولت مورد نیاز باشد؛

ــ شرکت بین‌المللی توسعه[۳۱] (سال ۱۹۶۰) که آمادهٔ کمك به کشورهای عضو بانك جهانی است، اعتباراتی با شرایط ملایم‌تر و کم‌خرج‌تر از بانك جهانی به کشورهای رو به توسعه می‌دهد و نرخ بهره عملا کمتر است و بازپرداخت تمام یا جزئی از آن وامها ممکن است به پول خود کشور وام‌گیرنده انجام گیرد.

۲) در قلمرو اروپا:

ــ بانك سرمایه‌گذاری اروپا که توسط کشورهای امضاکنندهٔ قرارداد رُم با سرمایهٔ یك میلیارد دلار تأسیس گردیده و هدف آن کمك به تأمین مالی طرحهایی است که بهره‌گیری از نواحی کمتر توسعه یافته در ممالك عضو را در نظر می‌گیرد: طرحهای متضمن نفع مشترك برای چندین کشور و یا طرحهایی که نوسازی یا تبدیل واحدهای اقتصادی و ایجاد فعالیتهای تازه را که با تأسیس بازار مشترك موردتقاضاست، منظور می‌دارد.

ــ صندوق اروپایی توسعه که توسط کشورهای امضاکنندهٔ قرارداد رم به منظور تأمین مالی طرحهای سرمایه‌گذاری اقتصادی و اجتماعی در کشورهای ماوراءِبحار، وابسته‌به‌کشورهای‌عضوبازار مشترك ایجاد شده است.

۳) در قلمرو امریکا:

29. International Bank for Reconstruction and Development: World Bank
30. International Finance Corporation (I.F.C.)
31. International Development Association (I.D.A.)

ـ بانك توسعهٔ کشورهای امریکایی که در سال ۱۹۶۰ برای مدیریت برنامهٔ کمك بین کشورهای امریکا به جهت توسعهٔ اجتماعی ایجاد گردیده و کنگرهٔ ایالات‌متحده در سال ۱۹۶۰ مبلغ پانصدمیلیون دلار بدان تخصیص داده است.

باری، شمار زیادی از این سازمانها که عمل آنها به مساعی هر کشور توسعه یافته در زمینهٔ کمك مالی به کشورهای رو به توسعه افزوده می‌شود، یك هماهنگی میان برنامه‌های کمك مقرر دولتها و سازمانهای مالی بین‌المللی را ضروری می‌گرداند.

به ویژه بدین سوی است که «گروه کمك به توسعه» گرایش پیدا می‌کنند. این گروه در درون سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی که در سال ۱۹۶۰ جانشین سازمان اروپایی همکاری اقتصادی شده، کار می‌کند.

کتابشناسی

Cahiers de l'Institut de Science Economique Appliquée (série A) : Plans monétaires internationaux (cahiers 4, 5, 6, 7, 8, 9, 10, consacrés à l'investissement international, à l'investissement dans les territoires dépendants et aù Plan Marshall).

F. Perroux, *Le Plan Marshall ou l'Europe nécessaire au monde*, Paris, Médicis, 1948.

— Le don : sa signification économique dans le capitalisme contemporain, *Diogène*, 1954, nº 6.

Nations Unies, *Les mouvements internationaux de capitaux entre les deux guerres*, 1949.

O.E.C.E., *Rapport sur les investissements internationaux*, 1950.

R. Nurkse, *Internazionale Kapitalbewegungen*, Vienne, 1935.

— *Problems of capital Formation in Underdeveloped Countries*, B. Blackwell, 1953.

— The problem of International Investment To-day in the light of Nineteenth Century Experience, *Economic Journal*, déc. 1954.

C. P. Kindleberger, *International Short-Term Capital Movements*, New York, 1937.

Carl Iversen, *Aspects of the Theory of International Capital Movements*, Londres, 1935.

N. S. Buchanan, *International Investment; Survey of Contemporary Economics*, vol. II, p. 307.

— *International Investment and Domestic Welfare*, New York, 1945.

Herbert Feis, *Europe, the World's Banker, 1870-1914*, New Haven, 1930.

Royal Institute of International Affairs, *The Problem of International Investment*, Londres, 1937.

A. R. Cairncross, *Home and Foreign Investment, 1870-1913*, Cambridge, 1935.

Cleona Lewis, *United States and Foreign Investment Problem*, Brookings, 1948.

L. H. Jenks, British Experience with Foreign Investments, *Journal of Economic History*, 1944, Supplement, p. 75.

A. I. Bloomfield, *Speculative and Flight Movements of Capital in Postwar International Finance*, Princeton, 1954.

Sur les Euro-monnaies et les Euro-émissions, on consultera les Rapports annuels de la Banque des Règlements Internationaux et :

فصل سوم

تعادل تراز پرداختها

تراز پرداختها همیشه در تعادل نمودار می شود: ستون بستانکار تراز همیشه برابر با ستون بدهکار آن است. منظور تعادل محاسباتی است.

این تعادل محاسباتی می تواند با عدم تعادل اقتصادی همراه باشد. راههای استقرار تعادل محاسباتی می‌تواند با شرایط ثبات طولانی یا با وضعیت اقتصادی سست و ناپایدار و نیازمند به تعدیل و تطبیق مطابقت کند: به عنوان مثال، یك کشور می‌تواند دارای کسری تراز پرداختهای جاری باشد که توسط وامهای خارجی کوتاه‌مدت یا کمك استثنائی جبران و برطرف شده است؛ لازم است روزی این کسری به طریقی که موقتی یا مصنوعی نباشد جذب گردد و از میان برود.

مسئله ای که مطرح می شود، ابتدا تعریف تعادل، کسری یا مازاد تراز پرداختهاست. برای حل این مسئله می‌توان پرداختهای مستقل را از پرداختهای القایی متمایز ساخت. *پرداختهای مستقل* آنهاست که به جهاتی مستقل از وضعیت تراز پرداختها بیان شده و از انگیزش اقتصادی (مبادلات کالاهای بازرگانی، خدمات کارگزاری سرمایه‌ها) یا غیراقتصادی (هدایای خصوصی یا رسمی) نتیجه می شوند. پرداختهای القایی آنهاست که به وضع تراز پرداختهای مستقل بستگی دارند و به هدف ویژهٔ ایجاد تساوی میان دریافتها و هزینه‌ها، موافق با پرداختهای مستقل (تحرکات طلا؛ تغییرات داراییهای اسعاری؛ تحرکات سرمایه‌های رسمی به منظور ایجاد تعادل در تراز) پاسخ می گویند.

تراز پرداختها هنگامی در تعادل است که مطالبات مستقل برابر با بدهیهای مستقل باشد و موقعی در عدم تعادل است که مطالبات مستقل بیشتر یا کمتر از بدهیهای مستقل باشد.

تعادل تراز پرداختها با چه مکانیسمهایی برقرار خواهد شد؟

دو پاسخ به این پرسش داده شده است. اقتصاددانان طی مدتی مدید مکانیسمهای مبتنی بر تغییرات قیمتها را در نظر گرفته‌اند. به تازگی دید جدیدی تحت نفوذ اندیشه‌های کینز قبول و اختیار شده است که نقش قاطع را به تغییرات درآمد ملی نسبت می‌دهد. اگر دید قیمتها و دید درآمد به نظر طرفداران خود با یکدیگر متناقض آمده اند، امروزه اندیشه در این جهت است که این دو نظر مکمل یکدیگر تلقی شده و در تحلیل وضعیتهای عینی با یکدیگر تلفیق شوند. ما هر یك از این دو دید را یکی پس از دیگری مطالعه کرده و سپس مساعی کنونی برای ترکیب آنها را بررسی خواهیم کرد.

قسمت اول ــ فراگرد تطبیق توسط تغییرات قیمتها

درحالت عدم تعادل تراز پرداختها، فراگرد تطبیق می‌تواند با تغییرات قیمتها انجام گیرد، خواه قیمتهای داخلی تغییر بپذیرند و نرخ ارز بدون تغییر بماند، ویا نرخ ارز با تضعیف یا تقویت تغییر یابد.

مکانیسمهای تطبیق با تغییرات قیمتها یا نرخ ارز مخصوصاً توسط اقتصاددانان کلاسیك و نئوکلاسیك بررسی شده اند. اینان وضعیتهای تاریخی با وجه مشخصهٔ ثبات نرخهای ارز (نظام پایه طلا) را تحلیل کرده‌اند. این اقتصاددانان درصدد بوده‌اند خصلت خودکار تطبیق را با تغییرات قیمتها توضیح دهند. با این وصف، توسل فزاینده به تغییرات نرخ ارز، پس از جنگ جهانی نخست، نویسندگان را به بررسی شرایط کارآیی تغییرات نرخ ارز رهنمون گردیده است.

§ ۱. تطبیق توسط تغییرات قیمتهای داخلی

فراگرد تطبیق توسط تغییرات قیمتهای داخلی می‌تواند در دو حالت متمایز بررسی شود: یکی پایه طلا و دیگری پایهٔ ارز ـ طلا.

الف) حالت پایه ـ طلا

فرض کنیم کشوری دارای یك نظام پولی قابلیت تبدیل آزاد پول ملی به طلاست و در محدودهٔ گردش آزاد بین‌المللی طلا عمل می‌کند.

الف. فرض کنیم که تراز پرداختهای جاری این کشور دارای مازاد است. اسعار خارجی که مطالبات این کشور را از خارجه نشان می‌دهند، نسبت به تقاضا فراوان هستند و قیمتها را پایین می‌آورند. هنگامی که نقطهٔ ورود طلا فرا برسد (یعنی موقعی که پرداخت با طلا نسبت به اسعار که بهای آنها کاهش پیدا کرده با صرفه‌تر است)، طلای

خارجی به کشور سرازیر خواهد شد.

در این صورت، نظریهٔ مقداری پول مصداق پیدا می کند، زیرا بر اثر افزایش ذخیرهٔ طلای ملی، قیمتهای ملی بالا می روند.

این ترقی قیمتها، واردات خارجی را تحت تأثیر جاذبهٔ بازار مساعد تحریك خواهد کرد؛ اما صادرات ملی را که برای خریداران خارجی گران شده اند، متوقف خواهد ساخت.

بنابراین، تراز پرداختها، که در آغاز مازاد داشته است، بر اثر کاهش صادرات و افزایش واردات میل به بازگشت به تعادل پیدا می کند.

ب. فرض کنیم تراز پرداختهای جاری دارای کسری است. تقاضای اسعار خارجی از عرضه بیشتر است؛ هنگامی که نقطهٔ طلا برای خروج فرا برسد، طلا به خارج فرستاده خواهد شد. کاهش ذخیرهٔ فلز، در اجرای نظریهٔ مقداری، موجب تنزل قیمتهای داخلی خواهد شد.

این تنزل به منزلهٔ محرك صادرات و بازدارندهٔ واردات عمل می کند. به این ترتیب، تراز پرداختها تعادل خود را باز خواهد یافت.

این نظریه که سابقهٔ آن به دیوید هیوم[1] می رسد توسط ریکاردو، استوارت میل و در زمانی نزدیکتر به ما توسط بستبل و تاسیگ مورد توجه واقع گردید.

مکانیسمهای تعادل مجدد تراز عبارت است از تغییرات قیمتهای نسبی واردات و صادرات که بر اثر تحرکات طلا به وجود آمده است. این تحرکات موقتی بوده و به توزیع طلا میان کشورهای مختلف کمك می کند، به قسمی که هر کشور یك ذخیرهٔ مکفی برای تعیین سطح قیمتی هماهنگ با سطح قیمتهای سایر کشورها داشته باشد. کلیهٔ مکانیسمها «مثل ساعت» با نظم و ترتیب کار می کنند (البرافتالیون).

بجاست سیاست نرخ تنزیل بانك مرکزی در این مکانیسمها ادغام گردد. فرض کنیم که این بانك نرخ ارز نامساعد و تهدید خروج طلا را احساس کند؛ بانك برای حفظ موجودیهای صندوق خود که بر اثر تقاضای طلا از سوی بدهکاران به خارج کاهش خواهد یافت، نرخ تنزیل را بالا خواهد برد. این عمل اثر مضاعف را به بار خواهد آورد:

ــ از یك سو، روی سرمایه های کوتاه مدت که توسط نرخ پاداش بالاتر جلب خواهند

1. David Hume, *Political Discourses*, 1752.

شد؛ ورود این سرمایه‌ها موجب افزایش تقاضای اسعار ملی خواهد گردید و کاهش ارزش پیشین را تصحیح خواهد کرد؛
ــ از سوی دیگر، روی قیمتهای داخلی: ترقی نرخ تنزیل، صاحبان صنایع و بازرگانان خواهان تهیهٔ پول نقدینه را ناگزیر خواهد ساخت تا برای افزایش فروش خود از قیمتها بکاهند. این تنزل قیمتها صادرات را تحریك و تشویق خواهد نمود.

ب) *حالت پایه ارز ـ طلا*

هنگامی که خود پایه طلا ناموجود بوده و پایهٔ ارز ـ طلا وجود دارد، به عقیدهٔ نویسندگان کلاسیك، مکانیسمهای کلاسیك به کار خود ادامه می‌دهند (تاسیگ ـ اینجل).

اگر کسری تراز وجود داشته باشد، تغییرات زیر به چشم می‌خورد:
ــ تحرکات سرمایه‌ها و خروج اسعار؛
ــ کاهش اسکناسها و سپرده‌های بانکی؛
ــ تنزل قیمتهای داخلی؛
ــ صادرات متزاید و ورود اسعار.

در حالت مازاد تراز، تغییرات در جهت وارونه به وقوع خواهد پیوست.

وینردر همان نظام پایه طلا، مثال کانادا را از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۳ خاطرنشان ساخته است: این کشور مبالغ مهمی از انگلستان و ایالات متحده قرض کرده بود؛ اما ورود طلا به وقوع نپیوست، زیرا حسابهای بانکهای کانادا در نیویورك و لندن طلبکار شد و این داراییهای خارجی از نشر اسکناسها و اعتبارات در کانادا پشتیبانی کرد: بنابراین، قیمتها در کانادا بالا رفت و واردات بر صادرات بیشی گرفت.

پ) *ارزش نظریهٔ کلاسیك*

نظریهٔ کلاسیك، به این صورت ساده و منطقی، در پایان قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم، موجب رضایت خاطر فراوان گردید.

بررسیهای تجربی که به توصیهٔ تاسیگ دربارهٔ تراز پرداختهای بعضی از کشورها طی دورهٔ زمانی عدم تعادل انجام گرفت (به ویژه بررسی وینردربارهٔ کانادا در فاصلهٔ سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۱۳ و بررسی وایت دربارهٔ فرانسه از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۳) اشارات نظریه را تأیید کردند. به نظر رسید که تحرکات طلا، تغییرات در حجم ابزارهای پولی و تغییرات در سطوح نسبی قیمتها، عناصر عمدهٔ مکانیسم تعادل مجدد را تشکیل می‌داده‌اند.

با این همه، بعضی از مشاهدات تاسیگ این پرسش را پیش کشیده است که آیا این نظریه می‌توانست در برخی از موارد، رسا باشد؛ دو قسمت از *تجارت بین‌الملل* این تردید را آشکار می‌کند:

«به نظر می‌آید که تحرکات واقعی کالاهای بازرگانی با یك درستی و سرعت شگفت‌انگیز با تغییرات تراز پرداختها تطبیق پیدا می‌نماید. فراگردی که نظریهٔ ما در نظر می‌گیرد، یعنی جریان اولیهٔ مسکوك، تنزل قیمتها در کشور وام‌دهنده و ترقی آن در کشور وام‌گیرنده، افزایش تحرك کالاهای بازرگانی از یك مبداء به مقصد دیگر، بنابر پیش‌بینیها به هیچ‌وجه نمی‌تواند به آسانی و به سرعت انجام گیرد. با این وصف، آشفتگیهایی که تحلیل نظری بررسی می‌کند به هیچ‌وجه مشاهده نمی‌شود....»

«وضعیت انگلستان واقعیتی را به دست می‌دهد: بدین معنی که میان پرداختهای بین‌المللی و تحرکات واردات و صادرات کالاهای بازرگانی ارتباط به وضوح نزدیك وجود دارد و این ارتباطِ نزدیك که در مورد انگلیس بسیارمرئی و مشهود است، در سایر کشورها نیز دیده می‌شود... دادوستد میان کشورهای مختلف نشان‌دهندهٔ انتقالات بسیار ضعیف «پول» به تنهایی است که از یکی به دیگری یعنی طلا تغییر می‌یابند. کالاهای بازرگانی هستند که جابه‌جا می‌شوند و به نظر می‌رسد که این جابه‌جایی به فوریت انجام می‌گیرد... تشخیص مرحلهٔ واسط که بتوان از تحرك طلا و تغییرات قیمتها انتظار داشت، بسیار دشوار و با کمال وضوح فوق‌العاده کوتاه است»[2].

بسی انتقادی‌تر برخورد افتالیون است که در سایهٔ تجربیات مختلف به خودکاری نظریهٔ کلاسیك ایراد وارد می‌سازد و به عنوان مثال یادآور می‌شود که در انگلستان مازاد ترازپرداختها، درسال ۱۹۳۰، همراه با ازدست دادن طلا می‌باشد. در ایالات‌متحده، از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۷ تراز دارای مازاد است اما یك جریان شدید ورود طلا و تنزل قیمتهای داخلی مشاهده می‌شود.

همین طور، در نظام پایهٔ ارز- طلا ممکن است مکانیسمهای تنظیم کننده عمل نکنند: در حالت مازاد تراز، اضافه ارز می‌تواند در خارج به کار افتد و به کشور بازگردانیده نشود و این امر از ترقی قیمتهای داخلی جلوگیری می‌نماید؛ در حالت کسری، اگر وام از خارج گرفته شده باشد (مورد آلمان از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸)، ممکن است فراوانی اسعار پدید آید. فرانسه از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ (پایهٔ ارز طلا، پیش از تثبیت قانونی در ماه ژوئن سال ۱۹۲۸ توسط آقای پوانکاره انجام‌گرفت) نمونهٔ کشوری را ارائه می‌دهد که تراز آن دارای اضافه است و با وجود سرمایه‌هایی که به کشور بازگشت کرده‌اند و جریان ورودی سرمایه‌های خارجی که روی ترقی فرانك به سفته‌بازی مبادرت می‌ورزند، تنزل قیمتها مشاهده می‌شود.

2. Taussig, *International Trade,* 1928, p. 239 and p. 260-261.

خلاصه، نظریهٔ کلاسیك به چند دلیل بسیار ناکامل است:

الف) این نظریه مبتنی بر نظریهٔ مقداری پول است و چنان که دیده‌ایم، تغییرات داخلی قیمتها را به طرزی رضایت‌بخش و قانع کننده توضیح نمی‌دهد؛

ب) این نظریه تحرکات طلا و اسعار و سرمایه‌ها، ناشی از عللی به غیر از تغییرات تراز پرداختها و به طور عمده تحت تأثیر عوامل روانی را نادیده می‌انگارد؛

پ) این نظریه امکان تغییرات درآمد کلی را درنظر نمی‌گیرد، زیرا آثار قیمتها در صورتی می‌تواند یك جانبه عمل کند که اشتغال کامل منابع اقتصادی در اقتصاد برقرار باشد؛

ت) این نظریه مفروض به حالت انفعالی و غیرفعال بانك مرکزی در برابر تحرکات جبران کننده و تعدیلی طلا یا اسعار است. و اما بانك مرکزی کمتر از میزانی که تصور و انتظار می‌رود غیر فعال است. از آغاز قرن نوزدهم، عمل بانکهای مرکزی تصحیح کننده بوده است. پس از سال ۱۹۲۰، احیای سیاست «عقیم‌سازی» طلا در ایالات متحده مشاهده شد. اگر این نکته دریافت شود که کشورهای پیرو پایه طلا یا پایه ارز-طلا باید به عنوان قاعدهٔ کار گهگاه تورم یا انقباض را اختیار کنند، موضوع به آسانی قابل درك می‌شود. به این ترتیب، ثبات ارز و تراز پرداختها به بهای بی‌ثباتی قیمتهای داخلی به دست آمد. و اما روشن است که ثبات داخلی نمی‌تواند برای مقامات پولی یك کشور به کلی بدون اهمیت باشد. عقیم‌سازی طلا در ایالات متحده در عبارات تفسیری زیر توجیه شده است: «اگر ورود طلا معادل طلای دریافتی در نتیجهٔ عمل تراز پرداختها میان کشورهایی تلقی شده بود که کاملا پایه طلا را اعمال می‌کنند و اگر نظام اعتباری مبتنی بر این طلایی که به این ترتیب وارد شده بنا می‌گردید ــ با فرض امکان این امر ــ به دنبال آن، نخست تورمی شدید پدیدار می‌شد و سپس در زمانی که سایر کشورها شروع به تشکیل مجدد ذخایر طلای خود می‌کردند، انقباض جهانی، یا استقرار هنجارهای کاملا جدید در ارتباط میان ذخایر طلای جهانی و حجم اعتبار به دنبال می‌آمد».[۳]

با این وصف، نکتهٔ اساسی دوام شرایط اعتبار نظریهٔ کلاسیك در نظام پایه طلاست.

الف) مکانیسمهای خودکار تعادل مجدد، که نظریهٔ کلاسیك را در نظام پایه طلا شرح داده، مفروض به یك شرط لازم است: انعطاف‌پذیری قیمتهای داخلی. تعادل تراز

3. C.O.Hardy, *Credit Policies of the Federal Reserve System*, 1932, p. 77.

پرداختها برقرار نمی گردد و ثبات ارز حفظ نمی شود مگر با تطبیق و تعدیل قیمتهای داخلی. اما انعطاف پذیری قیمتها فقط اهمیت ذاتی ندارد بلکه وسیله‌ای نیز هست که توزیع مجدد منابع تولیدی را میان مصارف متبادل ممکن می سازد. بنابراین، انعطاف پذیری قیمتها باید همراه با تحرك منابع تولیدی باشد.

اقتصادها، پیش از سال ۱۹۱۴، تحت این رابطهٔ دوگانه شرایط ضروری برای کارکرد پایه طلا را به اجرا می گذاشتند. اما پس از پایان جنگ جهانی اول و به ویژه در دورهٔ کنونی دیگر نمی توان پایه طلا را پذیرفت.

انعطاف پذیری قیمتها بر اثر توسعهٔ انحصارات، کارتلها، انحصارات چند قطبی و دخالت دولت محدود است. انعطاف ناپذیری دستمزدها پدیدهٔ وسیعاً رایجی است. ایجاد تفاوت فزاینده میان محصولات، به ویژه کالاهای بادوام، جز نقش درجهٔ دوم در رقابت چیزی برای قیمتها باقی نمی گذارد.

اهمیت فزایندهٔ سرمایه گذاریها در سرمایهٔ بسیار تخصصی در دنیای معاصر، تحرك منابع را مواجه با خطر کرده است. تحرك عامل کار که در بازارهای ملی نسبتاً ضعیف می باشد، در قلمرو بین المللی تقریباً با توقف کامل مهاجرت از میان رفته است.

از آغاز سال ۱۹۲۵، انگلیس نمونه‌ای از دگرگونیها را به دست می‌دهد که پیرامون پایه طلا و برگشت ناپذیری پدیده های اقتصادی به وجود آمده بود. قانون پایه طلا در سال ۱۹۲۵ میان لیرهٔ استرلینگ (که کاهش ارزش آن پس از سال ۱۹۱۴ تقریباً ۳۰٪ بوده است) و طلا رابطه برقرار می کند. به این ترتیب که مجدداً به لیره ارزش ما قبل جنگ آن را بر می گرداند. برای آنکه این ترقی مجدد در ارزش لیره، موفقیت یابد، انگلیس می بایستی تنزل عمومی قیمتها را بپذیرد. و اما در فاصلهٔ سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰، قیمتهای عمده فروشی ۳۲٪ پایین می آید، حال آنکه قیمتهای خرده فروشی فقط ۱۰٪ و مزدها ۲٪ افت دارد. صادرات انگلیس نیز در فاصلهٔ سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۲۹ به میزان $\frac{۱}{۵}$ کاهش یافت، در صورتی که واردات آن $\frac{۱}{۵}$ افزایش پیدا کرد.

امروزه، هنگامی که سخن از پایه طلا و بازگشت ممکن به این نظام به میان می آید، این پرسش سودمند است که آیا «محیط» اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، انقباض ضروری برای کارکرد این نظام را در حالت کسری تراز پرداختها پذیرا می شود.

ب) اگر قیمتها هم انعطاف پذیر باشند، اطمینان نیست که تغییرات آنها تغییراتی در واردات و صادرات به بار آورد، به طوری که در بهبود تراز مفید باشد. کارآیی تغییرات قیمتهای نسبی مفروض به این است که تقاضای خارجی صادرات ملی و تقاضای ملی

واردات از مبداءِ خارج، نسبت به قیمتها کشش مکفی داشته باشند. اگر کشش تقاضا واقعیت یابد، باید در انتظار عدم تعادل دائمی بود. این مسئله را ضمن بحث دربارهٔ میزان تأثیر تغییر نرخ ارز، هنگامی که این تغییر نسبت میان قیمتهای ملی و قیمتهای خارجی را به هم بزند، بدون آنکه قیمتهای ملی تغییر بپذیرند، ملاحظه خواهیم نمود.

§ ۲. تطبیق توسط تغییر نرخ ارز

تطبیق تراز پرداختها می تواند توسط تغییرات نرخ ارز نیز به عمل آید. این تغییرات موجب تغییرات قیمتها می شود که برای تطبیق واردات بر صادرات و استقرار مجدد تعادل ضروری می باشد.

نرخ ارز می تواند هدف تضعیف (یا کاهش ارزش) قرار گیرد که تنزل ارزش پول ملی نسبت به پولهای خارجی را بیان می کند، یا هدف تقویت پولی (یا افزایش ارزش واحد پول) واقع شود که مبین ترقی ارزش پول ملی نسبت به پولهای خارجی است.

فرانك فرانسه، پس از پایان نخستین جنگ جهانی اول مشمول چند تضعیف شده است. تازه ترین تضعیف در ماه دسامبر سال ۱۹۵۸ پیش از ورود فرانسه به *بازار مشترك* و در ماه اوت سال ۱۹۶۹ بوده که مشکلات اقتصادی و مالی ناشی از رویدادهای ماه مه سال ۱۹۶۸ را به دنبال داشته است.

لیرهٔ استرلینگ پس از تقویت پولی سال ۱۹۲۵ که این پول را به نرخ مبادلهٔ سال ۱۹۱۴ باز می گرداند، در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۹ و سپس در ماه نوامبر سال ۱۹۶۷ تضعیف شده است.

دلار ایالات متحده، به نوبهٔ خود، در سال ۱۹۳۴ تضعیف گردیده است.

در بیست سال اخیر، فقط مارك آلمان هدف تقویتهای متوالی پولی در ماه مارس ۱۹۶۱، سپس در ماه اکتبر سال ۱۹۶۹ قرار گرفته است. در ماه مارس سال ۱۹۶۱، تقویت مارك آلمان همراه با تقویت فلورن هلند بوده است.

در باب تغییر و تبدیل نرخ ارز، سه مطلب باید موردنظر قرار گیرد:

۱) آثار یك تغییر ارز در قیمتها چیست؟

۲) عوامل تعیین کنندهٔ نرخ ارز کدامند؟

۳) میزان تأثیر تغییرات ارز در تراز پرداختها چیست؟

الف) *آثار تغییر ارز در قیمتها*

کاهش ارزش پول ملی نسبت به پولهای خارجی عامل ترقی قیمتهای داخلی است. قیمتهای مواد اولیهٔ وارداتی به طور خودکار ترقی ارز را دنبال خواهد کرد و در مورد کلیهٔ قیمتهای محصولات وارداتی نیز وضع همین طور است.

با این وصف، ترقی قیمتهای داخلی، در مجموع، نسبت به کاهش ارزش تبدیل به علل زیر سرعت و شدت کمتر دارد:

الف) در کشور، محصولات متعددی به دست می آید که در معرض رقابت محصولات خارجی (محصولات بومی) قرار ندارد، به قسمی که قیمتهای آنها فقط با تأخیر یا به میزان اندك تحت تأثیر سرایت ترقی ناشی از این کاهش ارزش قرار می گیرد؛

ب) قیمتهای خدمات و عوامل تولید با قیمتهای خارجی رابطهٔ مستقیم ندارد.

بنابراین، میان قیمتهای داخلی و قیمتها برحسب پول خارجی تفاوتی پدید می آید و در نتیجه جایزه برای صادرات (گاهی قیمت شکنی ارز نامیده می شود) و مانع بر سر راه واردات ایجاد خواهد شد: محصولات صادره در صورتی که هزینه‌های تولید بر اساس قیمتهای داخلی از کاهش ارزش ارز پیروی ننمایند، می توانند به قیمتهای ارزان‌تر به فروش بروند؛ محصولات وارداتی که قیمتهای آنها به سرعت ترقی می کند توسط محصولات ملی جایگزین شده، یا به مقدار بسیار کمتر خریداری می شوند.

جایزهٔ ارز نیز به سود صادرات غیرمرئی عمل می کند. به عنوان مثال، جهانگردان به سوی کشوری کشیده می شوند که دارای ارز ارزان است؛ افراد کشور با دشواری بیشتر می‌توانند به خارج سفر نمایند. همین طور، خدمات ترابری برای افراد خارجی بیشتر مقرون به صرفه است.

اختلاف قیمتها به صورت افزایش صادرات و کاهش واردات مرئی و غیرمرئی بروز می کند. بنابراین، کاهش ارزش ارز به بازگشت تعادل تراز پرداختهای جاری کمك می نماید.

اهمیت و دوام تفاوت در قیمتها به سه عامل بستگی دارد:

الف. به تبعیت بیش‌وکم زیاد کشور به پولی که ارزش آن در برابر واردات کاهش یافته است؛

ب. به نوع محصولات وارداتی: مواد اولیهٔ ضروری برای صنعت صادراتی یا محصولات مصرفی؛

پ. به رفتار عاملان اقتصادی که بیش‌وکم می توانند تصمیمات خود را براساس نرخ ارز بگیرند و این امر در بعضی از موارد، موجب ترقی قیمتهای داخلی می شود، بدون آنکه در انتظار بمانند تا این ترقی به طور عادی ظاهر گردد.

اگر کاهش ارزش تبدیل مزایای موقتی را عرضه می‌دارد و به سود صادرکنندگان تمام می شود تا بدان جا که تعمیم داخلی ترقی قیمتها جایزهٔ ارزی آنها را از میان ببرد، کاهش ارزش تبدیل به طبقات دیگر مردم لطمه وارد می سازد.

ترقی قیمتهای داخلی به صاحبان درآمدهای متغیر (تولیدکنندگان) منفعت می‌رساند و نه به

دارندگان درآمد ثابت (برخورداران از عواید ثابت زمین، سهام و اسناد قرضه، بازنشستگان) و به کسانی که درآمدهای آنها فقط با تأخیر با ترقی قیمتها تطبیق پیدا می کند (مزدها و حقوق در صورت فقدان پایهٔ متغیر) و سرانجام به طلبکارانی که طلب خود را به پولی دریافت می‌دارند که مشمول کاهش بها شده است.

دولت، به نوبهٔ خود، از تقلیل بار هزینهٔ واقعی که وام داخلی او عرضه می‌دارد، سود می برد، ولی از بار سنگین‌تر خدمات بهره و واریز دین خارجی خود برحسب پول خارجی زیان می بیند.

کاهش ارزش تبدیل این خطر را دارد که در زمینهٔ تراز پرداختها اگر به طرزی بسیار جدی و به سختی رابطهٔ مبادله را نامساعد گرداند، فقط مزیت ظاهری به بار آورد. ترقی قیمتهای واردات و تنزل قیمتهای صادرات کشوری را که نرخ ارز در آن کاهش یافته است ناگزیر می سازد تا مقدار زیادتری از محصولات خود را برای دستاورد یك واحد محصول خارجی صادر نماید. در این صورت، ازدیاد صادرات می تواند، در بعضی از موارد، موجب زیان واقعی اقتصاد ملی گردد.

افزایش ارزش یك پول نسبت به پولهای خارجی آثار معکوس به بار می آورد و این نتیجه را دارد که قیمتهای محصولات صادراتی را نسبت به پول خارجی گران کند و در نتیجه مانع صادرات گردد و امکان می‌دهد تا محصولات وارداتی با بهترین قیمت خریداری شود و در نتیجه واردات را تشویق نماید. به این ترتیب، افزایش ارزش یك پول می تواند به اعادهٔ تعادل تراز پرداختهایی که دارای مازاد است، کمك برساند.

ب) *عوامل تعیین‌کنندهٔ نرخ ارز*

در حالی که تعادل تراز پرداختها در نظام پایه طلا یا پایه ارز ـ طلا توسط تحرکات طلا یا اسعار برقرار می شود و موجب تغییرات و تبدیلات قیمتها می گردد، اما تطبیق در نظام پولی قابل تبدیل توسط تغییرات نرخ ارز انجام می گیرد.

نقاط طلا، از این پس دیگر برای تأمین ثبات ارز وجود ندارد. آیا می توان نتیجه گرفت که این تغییرات بدون حد خواهد بود؟ چه عواملی نرخ ارز را تعیین خواهند کرد؟

در پاسخ به این پرسشها یکی نظریهٔ تراز پرداختها و دیگر نظریهٔ برابری قدرتهای خرید پیشنهاد شده است.

۱) *نظریهٔ تراز پرداختها* (جاری) دلالت بر این دارد که نرخ ارز در نتیجهٔ عرضه و تقاضای اسعار ناشی از عملیات ثبت شده در دارایی و بدهی تراز معین می شود.

مسئلهٔ ارز یك مسئلهٔ قیمت و بنابراین تابع قانون عرضه و تقاضاست. نرخ ارز هنگامی که تراز پرداختهای جاری مازاد نشان بدهد، بالا می‌رود و در حالت عکس

پایین می‌آید.

این نظریه قبول دارد که تراز پرداختها مستقل از تغییرات نرخ ارز است و توسط عوامل دیگر معین می‌شود: بعضی از پرداختها ثابت است (بهرهٔ وامهایی که از خارج گرفته شده است)، بسیاری از محصولات وارداتی تقاضای انعطاف‌ناپذیر دارد. بنابراین، عناصر تراز می‌توانند روی نرخ ارز تأثیر بگذارند.

ضعف این نظریه اگر تعبیر کینز، که هابرلر نیز آن را پذیرفته است اقتباس شود، در این است که نظریهٔ جامدات را در جایی به کار می‌برد که نظریهٔ مایعات مناسبتر است. واردات و صادرات به رابطهٔ میان سطوح قیمتهای داخلی و خارجی بستگی دارند. بنابراین، عناصر تراز به طور جزئی تحت تأثیر ارز قرار می‌گیرند و در نتیجه نمی‌توان از آنها برای توضیح طرز تشکیل نرخ ارز استفاده کرد. تجربهٔ آلمان پس از سال ۱۹۱۸ این انتقاد را تأیید می‌کند: کاهش قابل ملاحظه در ارزش مارك آلمان بر اثر ترقی قیمتهای داخلی ایجاد گردید. این ترقی از افزایش صادرات و کاهش واردات جلوگیری کرد. به علاوه، نظریهٔ تراز پرداختهای جاری عوامل قادر به تأثیر در ارز را در بر نمی‌گیرد: به کاراندازی سرمایه در مقیاس بین‌المللی، حتی اگر تراز پرداختهای جاری نامتعادل باشد، می‌تواند حفظ نرخ ارز را امکان‌پذیر سازد.

سرانجام، این نظریه، چنان که افتالیون شرح داده است، عوامل کیفی ارز، یعنی ارزشی راکه افراد به اسعار می‌دهند و پیش‌بینیهایی که دربارهٔ ارزش آیندهٔ این اسعار می‌نمایند، نادیده می‌انگارد.

نظریهٔ برابری قدرتهای خرید، توضیح عمیق‌تر در تعیین ارز را فراهم می‌آورد.

۲) *نظریهٔ برابری قدرتهای خرید* پس از جنگ جهانی اول انعکاس زیادی پیدا کرد. اگرچه این نظریه را می‌توان در آثار نویسندگان کهن مانند ویتلی[4] (۱۸۰۲) و بلیك[5] (۱۸۱۰) و در نوشته‌های ریکاردو پیدا کرد، اما معروف‌ترین شرح و تفصیل آن به گوستاوکَسِل[6] تعلق دارد.

هر خریدار پول خارجی مختار است برای به دست آوردن آن قیمتی را بپردازد، زیرا در طلب یك قدرت خرید معین است.

کسل، ضمن قبول پرداخت قیمت معین برای پول خارجی می‌نویسد، این را به ویژه از دیدگاه

4. J. Wheatley
5. W. Blake
6. Gustave Cassel

قدرت خریدی در نظــر می گیریم که در زمان وصول کالاهای بازرگانی و خدمات کشور خارجی دارا می باشد. از سوی دیگر، موقعی که فلان مقدار پول از پول خودمان را می‌دهیم، قدرت واقعی خرید کالاها و خدمات خودمان را در این زمان عرضه می‌داریم، در نتیجه، ارزیابی ما از پول خارجی برحسب پول خودمان، بستگی به قدرت خرید نسبی دوپول در کشورهای مربوطه دارد.[۷]

بنابراین، نرخ ارز باید به ایجاد تساوی میان نسبت قدرتهای خرید داخلی دوپول کمك کند. نرخ ارزِ تعادل آن است که میان قدرت خرید داخلی وقدرت خرید خارجی پول ملی برابری برقرار سازد. چنین است شکل مطلق نظریهٔ برابری قدرتهای خرید که نرخ ارز تعادل میان دوپول را در هر زمان معین می نماید.

اما نظریه به صورت مقایسه‌ای نیز ارائه می شود. هر تغییر در نسبت قدرتهای خرید داخلی دوپول براساس وضع تعادل موجب تغییری در نرخ ارز خواهد شد. کسل عقیده دارد که با اجرای نظریهٔ مقداری پول، نسبت قدرتهای خرید به نسبت تغییرات مقدار پول در گردش در هر کشور بستگی پیدا می کند. بنابراین توالی زیر وجود خواهد داشت.

تغییر مقدار پول در گردش ← تغییر قدرت خرید پول، یعنی تغییر قیمتهای داخلی ← تغییر ارز.

کسل این نکته را به صورت زیر تصریح می کند: «هنگامی که دوپول در معرض تورم قرار دارند، نرخ عادی ارز مساوی با نرخ قدیمی ضرب در خارج قسمت میزان تورّم در آن کشور و در کشور دیگر است.... این نرخ... می تواند به منزلهٔ نرخ برابری جدید میان دوپول ملاحظه شود، نقطه‌ای که نرخ ارز بایستی با وجود نوسانات موقتی، پیرامون آن نوسان کند و این همان است که من نرخ برابری قدرت خرید می نامم.»[۸]

نرخ برابری قدرتهای خرید، نرخ عادی مبادلهٔ دوپول را نشان می‌دهد که نرخ جاری ارز پیرامون آن نوسان می نماید. مکانیسمهای خودکار نرخ جاری را به نرخ تعادل بازمی گرداند. به عنوان مثال، فرض کنیم که در فرانسه به دنبال تورم، قیمتها بالا رفته، بدون آنکه نرخ مبادلهٔ فرانك تغییر کرده باشد: فرانك نسبت به پولهای خارجی بالا ارزیابی گردیده است. فزونی قیمتهای داخلی فرانسه نسبت به قیمتهای خارجی جایزه به واردات می‌دهد و در برابر صادرات مانع ایجاد می کند. به علاوه، خارجیها از خرید فرانك به نرخی که به آنها امکان بخشد تا در فرانسه فقط قدرت خرید قلیلی به دست آورند، خودداری می نمایند، حال آنکه فرانسویها راضی می‌شوند تا پولهای

7. G. Cassel, *La monnaie et le change après 1914*, p. 168.
8. *op. cit*, p. 160.

خارجی برخوردار از قدرت خرید بالاتر را گرانتر خریداری کنند. این تأثیرات همه گرایش دارند تا نرخ ارز را به سوی نرخ برابری قدرتهای خرید بازگردانند.

اکنون فرض کنیم که سفته بازی (خروج سرمایه‌ها) نرخ ارز را پایین بیاورد. نسبت میان قیمتهای داخلی و خارجی تغییر می‌یابد. جایزه به صادرات پدید می‌آید و مازاد تراز بازرگانی را ایجاد می‌نماید. ارز از نو بالا می‌رود و به این ترتیب، به تعادل اولیه باز می‌گردد.

نظریهٔ برابری قدرتهای خرید در پایان جنگ جهانی اول با این اندیشهٔ علمی آماده و تدوین گردیده است: تعیین نرخ ارزی که می‌بایستی میان کشورهایی برقرار شود که به گونه‌های مختلف از تورم آسیب دیده‌اند. از سوی دیگر، این نظریه اعتقاد و ایمان نسبت به مکانیسمهای خودکار تعادل را می‌رساند که نقش متغیر مستقل را در تعیین نرخ ارز نسبت به تغییرات قیمتهای داخلی نشان می‌دهد.

برای این نظریه چه اعتباری باید قائل گردید؟ ابتدا یادآور می‌شویم که نظریه، با توجه به تعرفه‌ها و هزینه‌های ترابری به شکل مطلق خود نمی‌تواند فقط بر قیمتهای محصولات مورد مبادلهٔ بین‌المللی اعمال گردد. در این صورت فقط یك حقیقت مسلم را نشان می‌دهد. به طور کلی، این نظریه اگر بر سطوح قیمتهای داخلی اعمال گردد، به شرطی معتبر است که در درازمدت قیمتهای کالاها و خدمات کشور موازی با قیمتهای کالاهای «بین‌المللی» تغییر نماید.

این نظریه در شکل مقایسه‌ای آن با دشواریهای عظیمی مواجه می‌گردد. چه دورهٔ زمانی پایه باید برگزیده شود؟ چه وقت می‌توان گفت که نرخ تبدیل به‌درستی نرخ تعادل را منعکس می‌کند؟

از سوی دیگر، به چه شاخصهای قیمتها باید متوسل گردید؟ شاخص هزینهٔ زندگی راجع است به محصولات متعدد و خدمات داخلی. شاخص قیمتهای عمده‌فروشی، هر چند به شدت تحت تأثیر قیمتهای محصولات بین‌المللی قرار می‌گیرد، می‌تواند به طرزی مفیدتر به کار رود. با این همه لازم است که در تغییر یك وضع به وضع دیگر، کلیهٔ قیمتهای محتوی در شاخص به قسمی تغییر بکنند که روابط میان قیمتها تغییر نیابد.

بنابراین، تعیین برابری قدرتهای خرید از حیث مفهوم و آمار دشوار و نامطمئن به نظر می‌آید.

به علاوه، افتالیون در اثر خود به نام «*پول و قیمت و ارز*» انتقادات شدیدی بر ارزش توضیحی وارد ساخته است:

ــ در زمینهٔ واقعیات، تجربیات فراوان پولی مابعد جنگ جهانی اول این معنی را افشا می نماید که قیمتهای داخلی به جای آنکه بر ارز فرمان بدهد از آن پیروی می کند. از آغاز سال ۱۹۲۲، در اروپا دورهٔ «برتری ارز» نسبت به قیمتها و گردش پولی گشایش می یابد: گاهی ارز بدون توجه به تغییرات گردش پول، قیمتها را به دنبال خود می کشد و زمانی قیمتها به علت ثبات ارز، پایدار می‌مانند، هرچند مقدار پول در گردش رو به افزایش باشد. در موارد دیگر، چنین استنباط شده است که ارز از یك پول خارجی مسلط (مثلا لیرهٔ استرلینگ) تبعیت می کند و سپس بر قیمتهای داخلی مسلط می گردد. این وضعیت به ویژه پس از تضعیف لیره در سال ۱۹۳۱ پدید آمد، قیمتها برحسب استرلینگ پایدار و ثابت ماندند، در صورتی که قیمتها نسبت به طلا کاهش می یافتند.

ــ در زمینهٔ نظری، نظریهٔ نرخ برابری قدرتهای خرید درخور بحث است. اسعار برحسب قدرت خرید عمومی پول در خارج درخواست نشده، بلکه بنابر قدرت خرید ویژه مورد تقاضا و جست‌وجو قرار می گیرند. به عنوان مثال، افزایش بهای ارز به تفاوت میان قیمتهای محصولاتی که بخواهند در داخل خریداری نمایند و قیمتهای آنها در خارج و یا به اختلاف میان قیمتهای مواد اولیه در خارج و قیمت محصولی که با این مادهٔ اولیه ساخته شده است، در داخل بستگی دارد.

به علاوه، اسعار غالباً چیز دیگری افزون بر یك قدرت خرید در خود دارند و یك وسیلهٔ سفته بازی و یك‌وسیلهٔ پرداخت دیون می باشند.

اما این نظریه عوامل مهم مؤثر در تعیین ارز را نیز از یاد می برد. سرمایه گذاری در درازمدت، انتقالات بهره و منافع تقسیم شدهٔ تحرکات سرمایه‌های کوتاه‌مدت می توانند روی نرخ ارز تأثیر بگذارند، بدون آنکه قدرت خرید پولها تغییر بپذیرد.

سرانجام، این نظریه تأثیر تغییرات تقاضای کلی را در نرخ ارز در نظر نمی گیرد، حال آنکه این تغییرات می تواند منجر به‌پیدایش نوسانات‌وسیع درحجم و در ارزش بازرگانی خارجی بشود، حتی اگر قیمتها و روابط میان قیمتها پایدار باقی بمانند.

بنابراین، دو نتیجه گیری می توان عرضه کرد:

الف. نظریهٔ برابری قدرتهای خرید در مورد تعیین نرخ ارز نمی تواند توضیح رضایت بخشی فراهم آورد. عوامل دیگری که افتالیون در نظریهٔ روانی ارز منظور داشته است، در زمینه‌های گوناگون دخالت می نمایند؛

ــ پایهٔ ارزدر ارزیابی افراد دربارهٔ کاربرد اسعار خارجی (قدرت خرید ویژه ــ قوهٔ ابرائیه ــ سفته بازی) قرار دارد: این ارزیابیها به مقدار موجود اسعار خارجی وابسته

است. نرخ ارز تابع عرضه و تقاضای اسعار است.

ـ عرضه‌ها و تقاضاهای اسعار به عوامل چندی بستگی دارند: عوامل مقداری (دارایی و بدهی تراز پرداختهای جاری ـ تحرکات سرمایه)؛ تغییرات گردش پولی که تأثیر خود را نه فقط توسط نابرابری در قدرتهای خرید، بلکه به وسیلهٔ تغییر رفتار فردی در قبال ارز و جا به جاییهای سرمایه، ناشی از آن نیز اعمال می کنند؛ سیاست بودجه‌ای، مالیاتی و عمومی دولتها و در پایان پیش‌بینیهای اشخاص اقتصادی.

افتالیون می نویسد: «نظریهٔ ارز باید بسط و گسترش یابد تا نقطه‌ای که با انگیزه، حالت بی‌ثباتی، بوالهوسی و امور تعدیل ناپذیر در آمیزد و فراگیر شود».[9]

ب. نظریهٔ برابری قدرتهای خرید مکانیسمهای خودکار تعادل را فراهم نمی آورد، زیرا قیمتهای داخلی نه فقط از عواملی بجز ارز، بلکه در بعضی از موارد، از تغییرات ارز نیز پیروی می کنند. تبعیت قیمتهای داخلی از ارز این نکته را توضیح می‌دهد که هنگامی که قیمت ارز کاهش پیدا نماید، جایزهٔ صادرات نرخ ارز را به سطح نرخ برابری بالا نمی‌برد. از آنجا که قیمتهای داخلی برحسب ارز شکل می گیرند، ازدیاد صادرات و تقلیل واردات، هیچ یك نمی‌توانند نرخ ارز را به سطح نرخ برابری باز گردانند.

پ) *تأثیر تغییرات ارز در تراز پرداختها*

یك تغییر نرخ ارز آیا لزوماً موجب تصحیح عدم تعادل تراز پرداختها خواهد شد؟ به عنوان مثال، کاهش نرخ ارز یا تضعیف آیا می‌تواند کسری تراز را برطرف سازد؟

این مطلب مدتها از نظر به دور مانده بود: در واقع، در گذشته، بدون نگرانی زیاد مورد قبول قرار می گرفت که نوسانات ارز همیشه روی تراز پرداختهای جاری اثر مساعد دارد؛ بنابر اصطلاح متزلر[10] «آثار اختلال انگیز» درنظر گرفته نمی شد و با این همه الفرد مارشال نخستین اقتصاددانی بود که خاطرنشان ساخت که تضعیف می‌تواند اثر نامساعد روی تراز بازرگانی در وضع تعادل به بار آورد، «اگر کشش کل تقاضای هر کشور کمتر از واحد و به طور متوسط کمتر از $\frac{1}{2}$ باشد».[11]

به دنبال تجربیات چندی که کشورهای تولیدکنندهٔ مواد اولیه از سال ۱۹۳۰ به عمل آورده و با توسل به تضعیفها نتوانسته بودند وضعیت تراز پرداختهای خود را بهبود

9. *op. cit.* p. 526.
10. Metzler
11. A. Marshall, *Money, Credit and Commerce*, Appendix J, p. 354, London, 1923.

بخشند، توجه به شرایط تأثیر تغییر نرخ ارز متمرکز گردیده و کوشش شده است معلوم نمایند در چه مواردی کاهش نرخ ارز، تراز پرداختهای جاری و سرانجام تراز بازرگانی را بهبود نمی بخشد (در این صورت، ارزش واردات به پول ملی بیشتر از ارزش صادرات افزایش می یابد). به علاوه، روشن شده است که محدودیتهای تأثیر تغییرات ارز ماهیت عدم تعادل تراز پرداخت را در نظر می گیرند.

۱) *آثار مساعد و آثار اختلال انگیز تغییرات ارز*

خانم جوآن رابینسون در مقالهٔ مشهوری تحت عنوان «مبادلات خارجی»[۱۲] تحلیل بسیار جالبی از این مطلب که چنان که ملاحظه کردیم، الفرد مارشال آن را مورد توجه قرار داده، تهیه نموده است.

این تحلیل چهار کشش را درنظر می گیرد:

الف. از سوی صادرات:

ــ کشش تقاضای صادرات از منشاءِ خارج؛

ــ کشش عرضهٔ ملی صادرات (که تحت تأثیر کشش مالی تقاضای کالاهای قابل صدور قرار دارد)؛

ب. از سوی واردات:

ــ کشش عرضهٔ واردات از خارج؛

ــ کشش تقاضای ملی واردات (که تحت تأثیر کشش تقاضای ملی کالاهای جانشین پذیر قرار دارد.)

ابتدا ارزش صادرات را درنظر می گیریم.

به دنبال کاهش نرخ ارز، هر قدر کشش تقاضای خارجی شدیدتر باشد، افزایش ارزش صادرات (به پول ملی) نیز مهمتر خواهد بود: اگر تقاضای خارجی کشش ناپذیر باشد، ارزش صادرات زیاد نخواهد شد.

اگر کشش عرضهٔ ملی صادرات هیچ باشد، ارزش صادرات متناسب با تنزل نرخ ارز افزایش خواهد یافت. اگر عرضه کشش پذیر باشد، قیمت محصولات صادره برحسب پول با ازدیاد مقدار آنها بالا می رود و قیمت آنها به پول خارجی به نسبت کمتری از تنزل نرخ ارز کاهش می پذیرد.

هنگامی که کشش تقاضای خارجی مساوی با یك است، ارزش صادرات مستقل از

12. « The Foreign Exchanges», *Essays in the Theory of Employment.*

کشش‌پذیری عرضهٔ ملی صادرات بوده و متناسب با تنزل نرخ ارز ترقی می‌کند. هنگامی که کشش تقاضای خارجی کمتر از واحد باشد، هر قدر کشش عرضهٔ صادرات ضعیف‌تر است، افزایش ارزش صادرات بزرگتر خواهد بود. موقعی که کشش تقاضای خارجی بزرگتر از واحد باشد، هر قدر کشش عرضهٔ صادرات بالاتر است، افزایش ارزش صادرات زیادتر خواهد بود.

بنابراین، اثر کاهش بهای ارز روی ارزش صادرات هنگامی بیشینه است که تقاضای خارجی و عرضهٔ ملی صادرات کاملا کشش‌پذیر باشد و وقتی کمینه است که تقاضای خارجی انعطاف ناپذیر است.

اکنون ارزش واردات را در نظر می‌گیریم.

به دنبال کاهش بهای ارز، هر اندازه تقاضای ملی واردات کمتر کشش‌پذیر باشد، ارزش واردات بیشتر افزایش خواهد یافت و هر قدر تقاضای ملی واردات بیشتر و عرضهٔ خارجی واردات کشش‌پذیرتر باشد، ارزش واردات بیشتر تقلیل پیدا خواهد کرد.

خانم جوآن رابینسون با تلفیق نتیجه‌گیریهایی که گذشت به روابط کلیی می‌رسد که می‌توانند به صورت عبارات ریاضی بیان شوند:

نامگذاریهای زیر را به عمل می‌آوریم:

I واردات،

E صادرات،

p قیمت واردات به پول ملی،

q قیمت صادرات به پول ملی،

eh کشش تقاضای ملی نسبت به واردات،

ef کشش تقاضای خارجی نسبت به صادرات،

ηh کشش عرضهٔ ملی نسبت به صادرات،

ηf کشش عرضهٔ خارجی نسبت به واردات.

فرض می‌کنیم نرخ ارز اندکی کاهش یابد؛ K درصد این تنزل است.

قیمت صادرات به پول ملی به اندازهٔ δq بالا می‌رود.

تنزل قیمت صادرات به پول خارجی چنین خواهد بود:

$$q-(1-K)(q+\delta q)=Kq-\delta q$$

همچنین تساوی زیر را می‌توانیم بنویسیم:

$$\eta h=\frac{\delta E}{E}\Big/\frac{\delta q}{q}$$

و یا:

$$ef=\frac{\delta E}{E}\Big/K-\frac{\delta q}{q}$$

همین‌طور تساوی زیر را داریم:

$$\eta f=-\frac{\delta I}{I}\Big/K-\frac{\delta p}{p}$$

و:

$$eh=-\frac{\delta I}{I}\Big/\frac{\delta p}{p}$$

بنابراین، افزایش تراز بازرگانی این است:

$$(E\,\delta q+q\,\delta E)-(I\,\delta p+p\,\delta I)$$

که در این صورت می‌توان چنین نوشت:

$$(۱)\qquad K\left\{Eq\frac{ef(1+\eta h)}{ef+\eta h}-Ip\frac{\eta f(1-eh)}{\eta f+eh}\right\}$$

اگر کششهای عرضه (ηh و ηf) بی‌نهایت بوده و در آغاز تراز نامتعادل ($Eq \neq Ip$) وجود داشته باشد، عبارت ریاضی زیر افزایش تراز را نشان می‌دهد:

$$K\{Eqef+Ipeh-Ip\}$$

یا:

$$(۲)\qquad KEq\left\{ef+eh\frac{Ip}{Eq}-\frac{Ip}{Eq}\right\}$$

اگر اساس بر تراز بازرگانی متعادل نهاده شود ($Eq=I$)، به ازای کششهای بی‌نهایت عرضه، افزایش تراز را عبارت ریاضی زیر به دست می‌دهد:

$$(۳)\qquad KEq(ef+eh-1)$$

این فرمول نشان می‌دهد که بر اثر تنزل نرخ ارز، اگر جمع کششهای تقاضای ملی و خارجی بزرگتر از یك باشد، تراز بازرگانی بهبود خواهد یافت و اگر مجموع کششها

برابر با یك باشد، هیچ گونه بهبودی در تراز پدید نخواهد آمد؛ اگر جمع کششها کمتر از یك باشد، تراز وضع وخیمی پیدا خواهد کرد.

فرمول خانم جوآن رابینسون (که لرنر آن را بیان کرده است) می تواند در سه جهت تغییر یابد:

۱) برای پرهیز از پیچیدگی ناشی از این واقعیت که *کششهای عرضه لزوماً بی نهایت نیستند*، ضمن تعقیب روشی که هابرلر به کار برده است، می توان کششهای تقاضای اسعار را جانشین کششهای تقاضا نسبت به کالاها کرد.[۱۳]

از چهار کشش خانم جوآن رابینسون می توان دو کشش تقاضای اسعار را به دست آورد.

فرض می کنیم:

eh	کشش تقاضای ملی نسبت به اسعار خارجی،
ef	کشش تقاضای خارجی نسبت به اسعار ملی،
geh,	کشش تقاضای ملی نسبت به کالاهای خارجی،
gef	کشش تقاضای خارجی نسبت به کالاهای ملی،
$g\eta h$,	کشش عرضهٔ ملی نسبت به کالاهای داخلی،
$g\eta f$	کشش عرضهٔ خارجی نسبت به کالاهای خارجی.

باشند.

در این صورت، تساویهای زیر را خواهیم داشت:

$$eh=\frac{g\eta f+1}{\frac{g\eta f}{geh}+1}$$

$$ef=\frac{g\eta h}{\frac{g\eta h}{gef}+1}$$

۲) خانم رابینسون فقط حالت تراز برحسب پول ملی را در نظر می گیرد. اما چنان که هیرشمن نشان داده است، در مورد *تراز برحسب پول خارجی* ممکن است نتیجه‌های متفاوت به دست آید.[۱۴]

هیرشمن کششهای تقاضای اسعار را مورد توجه قرار می‌دهد.

فرض می کنیم: I و E: ارزشهای واردات و صادرات کشوری باشند که پول خود را نسبت به پول خارجی تضعیف می کند؛

Í و É: ارزشهای همین واردات و صادرات به پول ملی هستند؛

۱۳. ن. ك به.:
Kyklos, 1949, vol. 3, p. 201.

14. A.O. Hirschmann, *Review of Economics and Statistics*, Feb. 1949.

r: نرخ ارز برحسب واحدهای پول ملی، لازم برای تحصیل يك واحد پول خارجی است؛

$r'=\frac{I}{r}$: شمار واحدهای پول خارجی ضروری برای تحصیل يك واحد پول ملی؛

t_I: کشش تقاضای پول خارجی (واردات)؛

t_E: کشش تقاضای پول ملی (صادرات).

شرط بهبود تراز بر حسب پول خارجی به دنبال تضعیف عبارت است از:

$$\frac{I}{E}.t_I+t_E>1 \quad (۱)$$

شرط نظیر برای تراز برحسب پول ملی عبارت است از:

$$t_I+\frac{E}{I}.t_E>1 \quad (۲)$$

شرط لازم برای افزایش رابطهٔ صادرات به واردات بر اثر تضعیف عبارت است از:

$$t_E+t_I>1 \quad (۳)$$

فرمول سادهٔ خانم رابینسون (یا شرط مارشال ـ لرنر) در صورتی معتبر است که واردات مساوی با صادرات باشد: در این حالت، شرایط (۱) و (۲) و (۳) با یکدیگر تلاقی می‌نمایند وگرنه فرمول رابینسون شرطی را بیان می‌کند که براساس آن رابطهٔ صادرات به واردات بهبود می‌پذیرد.

۳) سرانجام، فرمول خانم رابینسون برای کشف نتایج تنزل نرخ ارز با تضعیف به کار می‌رود و توضیح نمی‌دهد که برای تصحیح و رفع کسری تراز پرداختها چقدر تضعیف باید انجام گیرد.

بدین منظور، دی[۱۵] فرمول زیر را تهیه کرده است:

$$(1+p)=(1+n)^{(eh+ef-1)}$$

که در آن n درصد تضعیف ضروری برای استقرار تعادل مجدد و p کسری اولیهٔ تراز برحسب درصد دریافتهای اسعار خارجی است.

مزیت این فرمول در این است که در مرحلهٔ عمل راهنمای مفیدی محسوب می‌شود.

تحلیل نظری که پس از مقالهٔ تحقیقی خانم رابینسون بسط و تکامل یافته توجه را به سوی ارزش واقعی ضرایب کشش تقاضا جلب کرده و موجب پژوهشهایی به منظور تعیین این ضرایب گردیده است. اکنون دیگر نمی‌توان پذیرفت که کششهای تقاضای بین‌المللی شدید هستند، زیرا در گذشته امکان «آثار اختلال‌انگیز» تضعیف را نادیده می‌انگاشتند. با این وصف، یادآور می‌شویم که الفرد مارشال به این مسئله وقوف کامل داشت و در *پول، اعتبار و بازرگانی* چنین می‌نوشت: «در عمل مسلم است که به طور کلی، تقاضای هر يك از دو کشور مفروض ریکاردو نسبت به کالاهای دیگر، حتی اگر دو کشور E و G منزوی باشند و فقط با یکدیگر بازرگانی انجام دهند، شاید در شرایط صنعتی نوین، کشش قابل ملاحظه داشته باشد و اما اگر در نظر بگیریم که E کشوری

15. A.C.L. Day, *Economica*, 1950, p. 431.

بزرگ و ثروتمند است و G نمایشگر همهٔ کشورهای بیگانهٔ دیگر، این اطمینان صورت مطلق پیدا می کند».[۱۶]

چند سالی است که بررسیهای آماری متعددی دربارهٔ کشش قیمتها در بازرگانی بین المللی انجام گرفته است.

در اینجا مهمترین آنها، یعنی بررسیهای هینشا[۱۷] و چانگ[۱۸] را نقل می نماییم.

محاسبات کشش منجر به کشف ضرایب ضعیفی شده و این عقیده را تشویق کرده است که نوسانات نرخ ارز، لااقل در دورهٔ زمانی کوتاه، نمی تواند موجب بهبود تراز پرداختها بشود. در واقع، اگر به محاسبات آقای چانگ برای دورهٔ ۱۹۲۴-۱۹۳۸ رجوع شود، جمع کششهای تقاضا نسبت به قیمتهای نسبی برای کشورهای عمدهٔ جهان به شرح زیر است:

۱) جمع کششهای بزرگتر از یك:

کانادا	۱/۶۹	فرانسه	۱/۰۹
ایالات متحده	۱/۴۰	ایتالیا	۱/۰۸
استرالیا	۱/۳۳	دانمارك	۱/۰۸

۲) جمع کششهای کمتر از یك:

آلمان	۰/۹۵	سوئد	۰/۷۹
افریقای جنوبی	۰/۹۵	انگلیس	۰/۶۸

به این ترتیب، یك جریان فکری پدید آمد که مجلوپ آن را «بدبینی دربارهٔ کششها

16. A. Marshall, *Money, Credit and Commerce,* 1923, p. 167.
17. Randall Hinshaw, United States Import Demand during the Interwar Period, *American Economic Review,* 1945, p. 418.
18. T.C. Chang, International Comparison of Demand for Imports., *Review of Economic Studies*, 1945-1946, p. 53-67.
– The British Demand for Imports in the Interwar Period, *Economic Journal,* 1946.
– A Statistical Note on World Demand for Imports, *Review of Economics and Statistics*, 1948, p. 106.

دربارهٔ این مطالعات کتابشناسی وسیعی را می توان در مجلهٔ زیر یافت:

The Review of Economics and Statistics, May 1950, p. 150.

در بازرگانی بین‌المللی»[۱۹] نامیده است. بررسی تازهٔ هاتکر-میجی[۲۰] این گرایش را تأیید نمی‌کند. به هر صورت، انتقادات فراوان بر «بدبینی دربارهٔ کششها» در زمینهٔ آماری (به ویژه توسط اورکات[۲۱]) و در زمینهٔ نظری (مچلوپ-هابرلر) وارد گردیده است.

الف) «قضیهٔ ارزش بحرانی جمع کششهای تقاضا» که از تحلیل خانم رابینسون ناشی می‌شود به سه حد بر می‌خورد که این حدود به ارزیابی اضافی نقش کششها منتهی می گردد:

— این قضیه، کششهای عرضه را نادیده می انگارد، زیرا آنها را به منزلهٔ بی نهایت تلقی می کند. این فرضیه به دشواری قابل قبول است؛ کششهای عرضهٔ محصولات کشاورزی، محصولات معدنی و مواد اولیه ضعیف هستند؛ کششهای عرضهٔ محصولات کارخانه‌ای که می‌توانست شدید باشد، در واقع، بر اثر عملیات انحصاری کاهش یافته اند: فروشندگان هنگامی که با تقاضاهای کم کشش مقابله نمایند، برای تطبیق خود با تنزل نرخ ارز قیمتهای خود را به پول ملی بالا می برند؛

— این قضیه بر وضعیتی اعمال می شود که تراز متعادل است، حال آنکه در عمل بیشتر اوقات مازاد واردات بر صادرات وجود دارد؛ هر اندازه این مازاد بیشتر باشد، ارزش بحرانی جمع کششهای تقاضا ضعیف‌تر خواهد بود؛

— این قضیه آثار تضعیف را بر درآمد ملی نادیده می گیرد؛ و اما این آثار می توانند نتایج تغییرات ارز را در قیمتها تضعیف یا تقویت کنند.

ب) شرایط محاسبهٔ کششها قابل بحث است: دورهٔ زمانی بین دوجنگ که تضعیفهای معامله به مثل و گسترش محدودیتهای مقداری از مشخصات آن است، برای بررسی اقتصادسنجی کششها بسیار نامناسب می باشد؛ به علاوه، کششهای کوتاه مدت محتملا بسیار ضعیف‌تر از کششهای بلندمدت است؛ سرانجام، کششهای کلی را محاسبه کرده اند. اما اینان کششهای گوناگون محصولات مورد مبادلهٔ بین‌المللی را مستور می دارند.

پ) به فرض آنکه محاسبات کششها بسیار دقیق باشد، بازهم این پرسش بجاست

19. *Economia Internazionale,* févr. 1950, p. 118.

۲۰. ن. ك به صفحهٔ ۵۷۱

21. Guy H. Orcutt, *The Review of Economics and Statistics,* May 1950.

که در وضعیتهایی که سطوح قیمتها و سطوح درآمدها تغییر یافته اند آیا می توان ضرایب حاصله را تغییر جا داد. بدین قرار است که رندل هینشا در بررسی خود درباره کشش واردات امریکا در فاصلهٔ دو جنگ (سال ۱۹۴۵) خاطرنشان می سازد که برون یابی برای آینده به شرطی امکان دارد که حقوق گمرکی در همان سطح باقی بماند و رابطهٔ میان قیمتهای ملی در امریکا و قیمتهای محصولات وارده همانند باشد و نتیجه گیریهای ارزنده برای درآمد ملی ۸۰ میلیارد دلاری، برای درآمد ۲۰۰ میلیارد دلاری نیز معتبر بماند.

بنابراین، به نظر نمی‌رسد که بدبینی عمیقی که در آثار تضعیف پولی طی سالهای اخیر مشاهده شده است بجا باشد:

- در کوتاه مدت، کشش‌ناپذیری تقاضای واردات می تواند با کشش‌ناپذیری عرضهٔ صادرات، به ویژه صادرات محصولات کشاورزی و معدنی جبران بشود؛
- در بلندمدت مصرف و تولید ممکن است با تغییر قیمتهای نسبی ناشی از تضعیف انطباق یابند. کشش تقاضا و عرضهٔ کلی بر اثر وجود کالاهای وارداتی و کالاهای صادراتی بالقوه افزایش پیدا می کند.

این ملاحظات این نتیجه‌گیری را امکان می‌دهند که اگر در بعضی از موارد نتوان نتایج سریع و مهمی از یك تغییر نرخ ارز انتظار داشت، لااقل ضروری است این طرز تطبیق تراز که در بلندمدت کارکرد مؤثرتر اقتصاد بین‌المللی را ممکن می سازد از میان نرود.

۲) *تغییرات ارز و ماهیت عدم تعادلها*

محدودیتهایی که تغییرات نرخ ارز در تأثیر خود روی تراز پرداختها بدانها برمی‌خورند نباید فقط به تحلیل کششهای تقاضای واردات و عرضهٔ صادرات مربوط شوند. پس از جنگ جهانی دوم، تأثیر کاهش نرخ ارز برای تصحیح عدم تعادل تراز پرداختها چه از دیدگاه وسعت دامنه و چه از نظر ماهیت عدم تعادلها مورد بحث قرار گرفته است: وضعیت کشورهای اروپای غربی در برابر ایالات متحده و اقتصادهای توسعه نیافته به عنوان مأخذ عینی به کار رفته است.

یك تمایز سودمند بین عدم تعادل قیمتی و عدم تعادل ساختاری توسط پولاك[22] پیشنهاد شده است.

22. J. J. Polak, *Review of Economic Statistics*. Aug. 1947.

عدم *تعادل قیمتی* در چهار مورد وجود دارد:

الف) موقعی که نرخ ارز زیاده بالا اختیار شده است: این مورد انگلستان در سال ۱۹۲۵ ودرزمانی بوده است که لیرهٔ استرلینگ به سطح پیش از جنگ باز گردانیده شد.

ب) هنگامی که نرخ مبادلهٔ پولهای دیگر کاهش پیدا کرده اند: این مورد فرانسه و سایر کشورهای گروه طلا بود که فقط پس از ترك پایه طلا از سوی انگلستان در ماه سپتامبر سال ۱۹۳۱ به تضعیف مبادرت کردند و این کار توسط بسیاری از کشورها پیروی گردید.

پ) وقتی که کشور دچار تورم و ترقی قیمتها بوده است.

ت) زمانی که در خارج تنزل سطح قیمتها به وجود آمده است.

در کلیهٔ این حالات، کاهش بهای ارز (تضعیف) وسیلهٔ مؤثر برای استقرار تعادل مجدد تراز پرداختهاست. بجاست این نتیجه گیری در باب تورم نیز روشن تر گردد. هنگامی که تورم ساختاری، یعنی نظام ساختگی قیمتها و توزیع غیر تولیدی منابع وجود دارد، تضعیف غیرمؤثر است؛ این کار البته قیمتهای داخلی را نسبت به قیمتهای خارجی تغییر می دهد، اما در نظام قیمتها و توزیع منابع دگرگونی پدید نمی آورد. به عنوان اقدام کلی به ناکامی می پیوندد، زیرا وضعیت اقدام به اعمال برگزیده را ایجاب می نماید.

عدم *تعادلهای ساختاری* به معنای اخص باید از «عدم تعادل بنیادی» به معنایی که قراردادهای برتن-وودز از این اصطلاح منظوردارند، متمایز و مشخص گردد. عدم تعادل بنیادی در این حالت به معنای عدم تعادلی است که پس از اطلاع یا تصویب صندوق بین المللی پول می تواند توسط تضعیف تصحیح شود. این عدم تعادل ناشی از تغییرات عرضه و تقاضای جهانی بوده و به صورت عدم تعادل طولانی در تراز پرداختهای جاری به ظهور می رسد.

عدم تعادل ساختاری نمی تواند فقط برحسب پول تحلیل شود و با داروهای پولی درمان نمی گردد: این حالت بنابر تحلیل کیندلبرگر[۲۳] در دو زمینه ارائه می گردد:

الف) در *سطح محصولات*: در این صورت، عدم تعادل ناشی از علل زیر است:

— یك تغییر و تبدیل در تقاضای بین المللی بر اثر دگرگونی در سلیقه های مصرف کنندگان، دگرگونی فنی (منسوجات مصنوعی) و عمل نهادی (سهمیه بندی یا تعرفه های گمرکی)؛

23. Kindleberger, *International Economics.*

ــ یك تغییر و تبدیل در عرضهٔ ملی: برداشت بد محصول (مثلا خرابی موستان) یا خرابی تجهیزات جهانگردی یك کشور؛
ــ از دست رفتگی درآمدهای خارجی (مثلا تصفیهٔ سرمایه‌گذاریهای انگلستان در خارجه به دنبال جنگ جهانی دوم؛ از دست‌دادن هند غربی توسط هلند).

در همهٔ این موارد، عدم تعادل می‌تواند فقط توسط تغییر و تبدیل ساختار اقتصادی و کوشش در جهت تطبیق و ابداع جذب گردد.

ب) در *سطح عوامل* در دو مورد بروز می‌کند:

ــ در مورد اقتصاد دوگانه‌ای که دو مجموعهٔ نسبتهای عوامل و دو رشته قیمتهای عوامل در کنار یکدیگر وجود دارند: به عنوان مثال مزدها در بخش صنایع صادراتی بالاتر از مزدها در بخش صنایع داخلی است (این مورد بسیاری از اقتصادهای توسعه نیافته است). نفوذ بخش صادرات می‌تواند محرك سرمایه‌گذاریهایی بشود که مجموعهٔ اقتصاد نتواند از آنها پشتیبانی کند و تورم شدید و عدم تعادل تراز پرداختها می‌تواند از آن نتیجه شود.
ــ روابط قیمت میان عوامل با عواید عوامل مطابقت ندارند. این شکل دوم عدم تعادل در سطح عوامل را می‌توان با استفاده از مثال ایتالیا درك نمود. کارگر ساده نسبت به سرمایه، فراوان است، اما قیمت آن نسبتاً زیاده بالاست. کارآفرینان با اقدام به جایگزینی کار بر سرمایه در برابر قیمتهای نسبی عوامل واکنش نشان نمی‌دهند و شیوه‌های سرمایه‌داری تولید را حفظ می‌کنند. عدم تعادل فقط با ورود سرمایه تصحیح می‌شود که در نتیجه کارگر سادهٔ بیکار مورد استفاده قرار می‌گیرد. سرانجام، به عقیدهٔ کیندلبرگر عدم *تعادل قرنی* در یك کشور وام‌گیرنده، هنگامی وجود دارد که سرمایه از مبداءِ خارج برای تأمین مالی مازاد واردات مکفی باشد یا موقعی که در یك کشور وام‌دهنده، صادرات سرمایه کمتر از پس‌انداز افزون بر سرمایه‌گذاری است. بنابراین بجاست برای درمان این عدم تعادل، روابط میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری با سیاست پولی یا مالیاتی یا با تغییر میزان وامهای خارجی دگرگون گردد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، پدیدهٔ «شکاف دلار»[24]، یعنی کسری کلیهٔ کشورها در برابر ایالات متحدهٔ امریکا به منزلهٔ تصویری از عدم تعادل قرنی عرضه شده است.

24. dallar gap

ایالات متحده پس از سال ۱۸۷۰ به استثنای سه سال ۱۸۸۸، ۱۸۸۹ و ۱۸۹۳ به طور منظم تراز بازرگانی مثبت داشته است. پیش از نخستین جنگ جهانی، مازاد توسط ایالات متحده از محل پرداختهای خدمات و بهره تأمین مالی شد؛ پس از جنگ سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸، ایالات متحده به عنوان خدمات به صورت یك کشور طلبکار در می آید؛ اما در زمینهٔ پرداختها به سبب سرمایه گذاریهای درازمدتی که ایالات متحده در خارج انجام داده است، هیچ گونه دشواری بروز نمی کند. پس از سال ۱۹۳۰، جهت تحرکات سرمایه‌ها معکوس می گردد و بقیهٔ دنیا نمی تواند جز با استفاده از ذخایر طلا یا منابع دلاری خود بدهی ناشی از دادوستدهای خود را بپردازد. این روش برای تأمین مالی صادرات ایالات متحده در سال ۱۹۴۵ غیرمکفی بود. ارقام زیر میزان تقریبی کسری دلار را پس از پایان جنگ نشان می دهند:[۲۵]

متوسط سالانه	کسری (به میلیارد دلار)
۱۹۱۹-۱۹۲۱	۲/۴
۱۹۲۲-۱۹۲۹	۰/۱
۱۹۳۰-۱۹۳۹	۰/۶
۱۹۴۶-۱۹۴۹	۷/۲
۱۹۵۰-۱۹۵۴	۲/۳

اگرچه کسری دلار از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ تقریباً حل شده، اما این امر به سبب مخارج دولت ایالات متحده بوده که تقریباً ۴ میلیارد دلار در سال برای کمك به خارج تخصیص داده است. در عمل، کسری دلار «پنهان» نگاه داشته شده، ولی جذب نگردیده است. صادرات ایالات متحده از سال ۱۹۵۵ با آهنگی بسیار سریعتر از واردات و به طور عمده به صورت صادرات محصولات کارخانه ای بالا رفته است. این واقعیات به پیش بینیهای بدبینانهٔ سر دانالدمك دگال[۲۶] می رسد دایر به اینکه در ایالات متحده این گرایش «ساختاری» وجود دارد که به صورت صادرکنندهٔ محض کالاهای کارخانه ای پیوسته بزرگتر درآید.

نظریات گوناگون برای توضیح کسری دلار، به ویژه در مورد کشورهای اروپای غربی عرضه شده است.

الف) به عقیدهٔ برخی از نویسندگان که رابینز و هابرلر برترین آنها هستند، این کسری تصادفی است و منشاءِ پولی دارد. تورمی که پس از پایان جنگ بر کشورهای اروپا مستولی بوده محرك تقاضای فزایندهٔ دلار و عدم تعادل عمیق قیمتها گردیده است. به طور کلی پذیرفته می شود که تورم کسری دلار اروپا را تشدید کرده است. اما از این نظر نمی توان دفاع نمود که منشاءِ این کسری در آن بوده است. از همان زمان ماقبل ۱۹۳۹، در این زمینه دشواریهایی بروز می کرد.

25. *World Economic Survey*, 1955, O.N.U.
26. Sir Donald Mac Dougall

ب) نویسندگان دیگر خصلت مزمن «عدم تعادل دلار» را پیش می‌کشند و به علل زیر نسبت می‌دهند:

- رشد درآمد کلی به پول ایالات متحده آهسته‌تر از رشد بهره‌وری آن است و این امر موجب تنزل قیمتهای ایالات متحده می‌شود و بقیهٔ دنیا را ناگزیر می‌سازد تا میان انقباضهای دوره‌ای یا تضعیفهای دوره‌ای یکی را برگزینند (مثلا بالوگ[27])؛
- خصلت مترقی اقتصاد ایالات متحده که به سود توسعهٔ جانشینهای واردات عمل می‌کند و این امر متضمن زیان واقعی برای بقیهٔ دنیاست؛[28]
- عدم کفایت سرمایه‌گذاری خارجی ایالات متحده همراه با اجرای اساسی به شکل سرمایه‌گذاریهای مستقیم؛
- «اثر خودنمایی» که کشورهای اروپایی را تشویق می‌کند تا در سطحی بالاتر از وسایل خود زندگی کنند. براساس این نظریه که نارکس پشتیبان آن است، نابرابری بهره‌وری در مقیاس بین‌المللی در نابرابری سطوح درآمد واقعی و بر اثر آن در سطوح مصرف منعکس می‌شود. کشورهای اروپایی از این نابرابری آگاهی داشته و گرایش دارند تا در کالاهای وارداتی از ایالات متحده افزون بر ظرفیت تولید خود خرج نمایند؛
- سیاست اصولی و منظم حمایت‌گرایی که دولت ایالات متحده اعمال کرده و صادرکنندگان اروپایی را از بازارهای فروش محروم می‌سازد. بسا اوقات، خاطرنشان شده است که این «اصل حمایت‌گرایی اقویا» غیرمنطقی است (فرانسواپرو) و حاجت به تأکید بیشتر ندارد.

برعکس، به هنگام تحلیل عللی که براساس آنها «کمیابی استرلینگ» در قرن نوزدهم به صورت مزمن وجود ندارد، اهمیت این عوامل مختلف مورد تأیید قرار می‌گیرد.

در قرن اخیر، نه فقط نابرابریهای سطوح زندگی کمتر بوده، بلکه ارتباطات میان ملتها نسبت به امروز نیز کمتر توسعه پیدا کرده بود: در آن زمان نه سینما وجود داشت و نه رادیو؛ به علاوه، تمدن اقتصادی انگلستان بیشتر یك تمدن مصرفی بود؛ سرانجام، سیاست بین‌المللی انگلستان را، در عین حال، مبادلهٔ آزاد یك جانبه و صادرات وسیع سرمایه مشخص می‌کرد. مقایسهٔ نتایج عملی خالی از خصلت آموزندگی نیست.

با این همه، بر اثر تحول تازه در ترازپرداختهای ایالات متحده، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا «عدم تعادل دلار» اغراق‌آمیز نبوده است. در واقع، از اواخر سال ۱۹۵۷ باقی ماندهٔ تراز پرداختهای ایالات متحده بدهکاراست و برای تمام سال ۱۹۵۸ به ۳/۴ میلیارددلار می‌رسد. ازپایان سال ۱۹۵۷ صادرات به طور منظم کاهش می‌یابد: این تنزل ناشی از افزایش عظیم مزدها و تورم «خزنده» بود که ظرفیت رقابت صنایع ایالات متحده را ضعیف می‌ساخت، حال آنکه صنعت اروپای غربی به سرعت ترقی می‌کرد. برعکس، به رغم کسادی اقتصادی، واردات افزایش یافت و صادرات

27. Balogh

28. J.R. Hicks, An Inaugural Lecture, *Oxford Economic Papers*, June 1953. Sir Dennis Robertson, *Britain in the World Economy*.

سرمایه‌های خصوصی افزایش یافت و بر کمك دولت ایالات متحده به کشورهای خارجی اضافه شد.
به نظر ما، این تحول پیش از هر چیز نشان‌دهندهٔ ترقیات مؤثر و قاطعی است که از زمان برنامهٔ مارشال نصیب اروپای غربی گردیده است و خصلت ساختاری کسری دلار را در گذشته مورد تردید قرار نمی‌دهد. چنان که برخی توصیه می‌کردند، درصورتی که عدم تعادلها با وسایل مؤثرتر از تدابیر پولی تصحیح شده بود، بهبودوضع اروپا سرعت می‌گرفت و به تدریج یك مجموعه دستگاه چندجانبهٔ مبادلات و پرداختها مجدداً تشکیل و برپا می‌گردید. و اما این نکته شایان تذکر است که اجرای نظریهٔ «کسری ساختاری» دربارهٔ وضعیت کنونی نیاز به تأمل و احتیاط دارد.



امروزه، تحلیل اقتصادی تأثیر تغییرات قیمتها و ارز را روی تعادل تراز پرداختها در نظر می‌گیرد. به این ترتیب که از یك سو هرگونه صفت خودکاری را از آن سلب می‌نماید و از سوی دیگر شرایط کار، به ویژه از دیدگاه واقعیتهای ساختار را روشن می‌کند.

با این وصف، آیا تأثیر قیمتها جنبهٔ فرعی و ثانوی ندارد؟ آیا نقش اساسی را بیشتر تغییرات درآمد کلی ایفا نکرده است؟ نویسندگان معاصر از این نظریه است که به حمایت برخاسته‌اند و شیوهٔ تحلیل کینز را بر تعادل تراز پرداختها به کار می‌بندند.

قسمت دوم ـ فراگرد تطبیق توسط تغییرات درآمد کلی

توضیح تعادل تراز پرداختها، پس از انتشار «نظریهٔ عمومی» توسط پیروان کینز تجدید شده است. اینان کمك کرده و نمایان ساخته‌اند که انطباقات تراز و تغییرات درآمد و اشتغال به یکدیگر بسته‌اند. خانم رابینسون و هرود و مچلوپ، نارکس و متزلر همگی تعلیمات نظریهٔ عمومی را که فقط در باب اقتصاد بسته است، به اصطلاح تکامل بخشیده‌اند. تحلیل این بزرگان اقتصاد امکان داد تا علل تطبیق سریع تراز را که تاسیگ در گذشته مشاهده نموده و نتوانسته بود با تغییرات قیمتها ارتباط دهد، کشف نمایند.

اقتصاددانان مابعد کینز نقش آثار درآمد را نمودار ساخته‌اند و در نتیجه نه فقط اهمیت آثار قیمتها را در مرتبهٔ دوم قرار داده‌اند، بلکه سوابق «این نظریهٔ نوین» را نیز نادیده گرفته‌اند.
با این وصف، این پیشینه‌های تاریخی پرشمار است، چنان که وینر در *بررسیهای*[۲۹] خود شرح داده است، ویتلی و ریکاردو در آغاز قرن نوزدهم، سپس لانگ فیلد و بستبل و ویکسل و در زمانی نزدیکتر به ما اُهلین، وجود عامل دیگر تعادل مربوط به تغییرات نسبی تقاضا را در کنار دستگاه قیمتها خاطرنشان

29. J.Viner, *Studies*, chap: VI, p. 293 ff.

ساخته‌اند. به عنوان مثال، ریکاردو عقیده داشت که برخی از عدم تعادلها، مانند افزایش واردات محصولات کشاورزی به دنبال برداشت بد محصول در انگلستان می‌توانست بدون تحرکات طلا و بدون تغییرات قیمتهای مربوطه تصحیح گردد. ویتلی علت را چنین توضیح می‌دهد: افزایش درآمدهای کسانی که به انگلستان صادر می‌کردند به اینان امکان می‌داد تا محصولاتی بیشتر از گذشته از انگلستان خریداری نمایند.

در فرانسه، افتالیون در اثر خود تحت عنوان *تعادل در روابط اقتصادی بین‌المللی*[30] شرح می‌دهد که میان درآمد پولی یك کشور و ارزش تولید آن تساوی لازم برقرار است $(R=P\times Q)$ و نتیجه می‌گیرد که هر وامی که به خارج داده شود موجب تغییر مکان درآمدها و در نتیجه یك تغییر مکان تقاضا می‌گردد: «عوامل محرك در تعادل مجدد تراز حسابها می‌توانند حتی پیش از آنکه پرداختها و تغییرات بعدی در میزان پول در گردش این کشور صورت گیرد، وارد عمل شوند.»

اما با این همه، یك تفاوت اساسی میان دیدگاه نوین درآمد و نظریه‌های ما قبل آن وجود دارد: چنان که متزلر این مطلب را به خوبی بیان کرده است، این نظریه‌ها فرضیهٔ اشتغال کامل را اختیار می‌کردند و تغییرات وجا به جاییهای قدرت خرید کشورها را در نظر می‌گرفتند، بدون آنکه میزان کل این قدرت خرید تغییر ببیند. قدرت خرید در یك کشور افزایش و در دیگری کاهش می‌یافت. تحلیل مکتب کینز امکان می‌دهد تا یك نقیصه، یعنی نتایج تغییرات خالص درآمد واقعی و اشتغال رفع گردد.

اینك مکانیسم آثار درآمد و ارزش این دیدگاه جدید را یکی پس از دیگری بررسی خواهیم کرد.

۱§. مکانیسم انطباق توسط درآمد

اقتصاددانان مابعد کینز تحلیل خود را بر اساس این فرضیه تهیه نموده‌اند که کلیهٔ قیمتها، از جمله نرخ بهره و نرخ ارز، *اعداد ثابت* می‌باشند: این فرضیه ایجاب می‌کند که حالت اشتغال ناقص در اقتصاد وجود داشته و عرضهٔ منابع تولیدی نسبت به قیمتهای جاری دارای کشش باشد. از این فرضیه چنین بر می‌آید که تغییرات در آمد کلی موردنظر همان *تغییرات درآمد کلی واقعی* است.

بر پایهٔ این فرضیه، نظریهٔ ضریب فزاینده که کینز برای اقتصاد بسته تهیه کرده در روابط با خارج اعمال گردیده و برای ارائهٔ روابط موجود میان تراز پرداختها و فعالیت اقتصادی داخلی و نیز مکانیسمهای تصحیح عدم تعادلهای تراز توسط یك تغییر درآمد کلی و اشتغال به کار رفته است.

اول ــ *نظریهٔ تعیین درآمد کلی در اقتصاد باز*

نخست اتحادهای اساسی زیر را که وضعیت اقتصاد بسته را مشخص می‌کنند به یاد

30. A. Aftalion, *L'Equilibre dans les relations économiques internationales.*

می آوریم[۳۱]:

محصول = درآمد

$$Y = P \quad (۱)$$

پس‌انداز + مصرف = درآمد

$$Y = C + S \quad (۲)$$

سرمایه‌گذاری + مصرف = محصول

$$P = C + I \quad (۳)$$

از آنجا به دست می‌آوریم:

$$C + S = C + I \quad (۴)$$

$$S = I \quad (۵)$$

تعادل درآمد کلی بستگی به تساوی پس‌انداز با سرمایه‌گذاری به اعتبار آینده دارد، حال آنکه این تساوی همیشه به اعتبار گذشته برقرار است.

مکانیسمی که تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را به اعتبار آینده تأمین می‌کند، مکانیسم ضریب فزاینده است. اگر سرمایه‌گذاری به اعتبار آینده افزون بر پس‌انداز باشد، افزایش درآمد کلی وجود دارد و چون پس‌انداز تابعی از درآمد کلی است، در پایان فراگرد فزایندگی پس‌انداز برابر با سرمایه‌گذاری اولیه به دست می‌آید. اگر به اعتبار آینده پس‌انداز از سرمایه‌گذاری تجاوز کند، انقباض در درآمد کلی پدید می‌آید و پس‌انداز را به سطح سرمایه‌گذاری اولیه باز می‌گرداند. بنابراین، ایجاد تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، به اعتبار گذشته، با تغییر درآمد کلی تحقق می‌پذیرد.

در ساده‌ترین تحلیل از تعیین درآمد کلی، روابط با خارج و دولت که با واسطهٔ سیاست مالیاتی و مخارج عمومی دخالت می‌نماید، هیچ یك مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرند.

اکنون صادرات و واردات را در نظر می‌گیریم.

صادرات، مانند سرمایه‌گذاری، درآمد را در اقتصاد زیاد می‌کند، بدون آنکه حجم کالاها وخدمات موجود در همان زمان افزایش یابد.

واردات در کشور واردکننده ایجاد درآمد نمی نماید و روی تقاضای کالاهایی که در

۳۱. در این خصوص ن.ك. به صفحهٔ ۴۳۹ و ادامهٔ آن.

کشور تولید شده اند اثری همانند با تأثیر پس‌انداز را دارد، زیرا مصرف واردات به میزان معین، به ازای درآمد کلی و مصرف معین، جز با کاهش مصرف یا سرمایه‌گذاری کالاهای داخلی نمی‌تواند انجام گیرد.

در نتیجه فرمول (۴) را می‌توان به صورت زیر نوشت:

صادرات + سرمایه‌گذاری + مصرف = واردات + پس‌انداز + مصرف

$$C + S + M = C + I + E \qquad (۶)$$

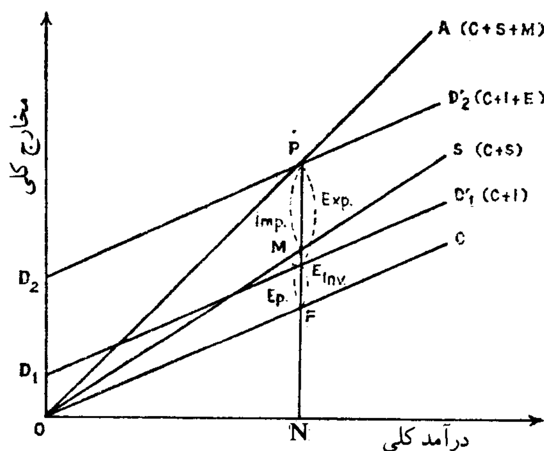
فرض این است که:

ـ واردات، مانند پس‌انداز، تابع صعودی درآمد کلی بوده و تابع واردات، خطی می‌باشد؛

ـ صادرات، در کوتاه‌مدت، مستقل از تغییرات در سطح درآمد کلی است.[۳۲]

در این صورت، تعیین درآمد کلی را برای یك اقتصاد باز می‌توان بررسی کرد.

در این باب تصویر کلاسیك را مورد استفاده قرار می‌دهیم. در شکل ۳۰، OC نمایشگر تابع مصرف، OS مصرف به اضافهٔ پس‌انداز، OA مصرف به اضافهٔ پس‌انداز و به اضافهٔ واردات است.



شکل ۳۰. تعیین درآمد کلی در اقتصاد باز

۳۲. این فرضیه‌ای مجمل است: به عنوان مثال در اقتصاد، در حالت اشتغال کامل یا نزدیك به اشتغال کامل، کارآفرینان می‌توانند به منظور فروش در بازار داخلی ترغیب به کاهش صادرات بشوند. بنابراین، یك رابطهٔ منفی میان درآمد و صادرات وجود دارد. به علاوه، صادرات می‌تواند به طور غیرمستقیم تابعی از درآمد کلی شود، درصورتی که تغییر تقاضای خارجی وابسته به تغییر درآمد داخلی باشد.

$D_1\acute{D}_1$ نشان دهندهٔ مصرف به علاوهٔ سرمایه‌گذاری، $D_2\acute{D}_2$ نمایندهٔ مصرف به علاوهٔ سرمایه‌گذاری و به علاوهٔ صادرات است.

ON نشان دهندهٔ وضع تعادل درآمد کلی است: NP خرج کلی مساوی با ONدرآمد کلی می‌باشد.

چون حجم صادرات و واردات مستقل از یکدیگر معین شده‌اند، نیازی نیست که با سطح تعادل درآمد کلی تلاقی نمایند. در شکل ۳۰، صادرات PE زیادتر از واردات PM است. در نقطهٔ N، جمع سرمایه‌گذاری و صادرات برابر با جمع پس‌انداز و واردات می‌باشد. اگر کسری از یك جانب با اضافه از جانب دیگر جبران گردد، تساوی میان سرمایه‌گذاری و پس‌انداز از یك سو و واردات و صادرات از سوی دیگر ضرورت ندارد.

مازاد صادرات می‌تواند با فزونی پس‌انداز بر سرمایه‌گذاری جبران شود؛ اضافه واردات می‌تواند با فزونی سرمایه‌گذاری بر پس‌انداز پایاپا گردد. در شکل ۳۰ ملاحظه می‌شود که مازاد واردات با مازاد پس‌انداز نسبت به سرمایه‌گذاری جبران گردیده است.

شرط تعادل درآمد کلی چنین است:

$$I + E = S + M$$

این شرط برقراری تعادل خارجی اقتصاد را ایجاب نمی‌کند.

در اینجا می‌توان یك تراز خارجی بدهکار مساوی با زیادتی سرمایه‌گذاری بر پس‌انداز داشت که با ورود سرمایه‌های خارجی یا خروج اسعار یا طلا تأمین مالی می‌شود. اضافه تراز می‌تواند برابر با زیادتی پس‌انداز داخلی بر سرمایه‌گذاری داخلی باشد. در این صورت، سرمایه‌گذاری در خارج، مازاد پس‌انداز را تضمین می‌کند و جریان خالص سرمایه‌گذاری به خارج یا جریان ورودی اسعار یا طلا را به داخل به وجود می‌آورد.

تحلیل پیشین می‌تواند با توجه به مخارج عمومی (G) و مالیاتها (T) تکمیل شود. در نتیجه، شرط تعادل درآمد ملی چنین نوشته می‌شود:

$$I+E+G=S+M+T \quad (۷)$$

در اینجا نیز برای آنکه تعادل درآمد کلی به دست آید، ضرورت ندارد که به ترتیب تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، واردات و صادرات و دریافتهای مالیاتی و مخارج عمومی برقرار باشد؛ به طور کلی کافی است که تساوی فرمول (۷) برقرار و کسری در یك بخش با اضافه در بخش دیگر جبران گردد. به عنوان مثال، مازاد صادرات

می تواند با مازاد دریافتهای مالیاتی نسبت به مخارج عمومی، مازاد پس انداز نسبت به سرمایه گذاری یا همزمان هر دو توازن یابد؛ اضافه واردات می تواند توسط مازاد مخارج عمومی نسبت به دریافتهای مالیاتی یا با مازاد سرمایه گذاری نسبت به پس انداز یا همزمان با هر دو توازن پیدا کند.

هر گاه کلیهٔ شرایط دیگر یکسان بمانند، امکان دارد رشد درآمد واشتغال با افزایش سرمایه گذاری، صادرات یا مخارج عمومی یا همزمان توسط هر سه کار به دست آید. برعکس، کاهش یکی از این عناصر یا همهٔ این عناصر در یك زمان موجب انقباض درآمد کلی می شود.

یك ضریب فزایندهٔ سرمایه گذاری، یك ضریب فزایندهٔ صادرات و یك ضریب فزایندهٔ مخارج عمومی می توان معین نمود؛ یك ضریب فزایندهٔ کامل با این ضرایب ارتباط پیدا می کند. تغییر در این ضرایب می تواند رشد یا انقباضی در درآمد کلی پدید آورد.

دوم ــ *ضریب فزایندهٔ بازرگانی خارجی*

دو حالت را تشخیص می دهیم: یکی موردی که تغییری در تراز یك کشور (ازدیاد صادرات یا تقلیل واردات) به عللی مستقل از تحول درآمد در این کشور پدید می آید، یعنی مورد تغییر *مستقل* تراز پرداختها؛ و دیگر حالتی که تغییری در تراز پرداختها در نتیجهٔ دگرگونی مستقل درآمد کلی بروز می کند (افزایش سرمایه گذاری کلی یا مصرف کلی).

الف) *مورد یك تغییر مستقل تراز پرداختها*

کشوری را در نظر بگیریم که در صادرات آن بر اثر افزایش تقاضای خارجی فزونی پدید آید. از این جریان ازدیاد درآمد و اشتغال در صنایع صادراتی نتیجه می شود.[۳۳]

بخشی از این درآمد اضافی می تواند به فوریت در خرید کالاهای وارداتی مورد استفاده قرار گیرد؛ بنابراین، گرایش متعادل سازنده به صورت افزایش واردات و بدون تأخیر ظاهر می گردد.

بخش دیگر از درآمد اضافی و بدون هیچ تردید بزرگترین بخش آن برای خرید کالاهای داخلی به مصرف خواهد رسید. جریان رشد ازاین مجرا به سوی بخش صنایع

---

۳۳. کینز در *The Means to Prosperity* قبلا چنین خاطرنشان کرده بود: «اساساً مهم این است که توجه داشته باشیم که آثار مخارج استقراض دولت و آثار تراز خارجی دو موضوع همانند هستند.» و در نتیجه ماندهٔ مثبت تراز پرداختهای جاری را با سرمایه گذاری خالص تشبیه می کند.

داخلی نشر پیدا می‌کند و از این پس، مخارج متوالی به تدریج ایجاد کنندهٔ درآمد می‌شود.

در هر مرحله از انتشار درآمد، بخشی از آن خرج خرید کالاهای داخلی و خرید کالاهای وارداتی خواهد شد، حال آنکه بخش دیگر می‌تواند پس‌انداز گردد.

بنابراین، درآمد پولی کلی در جهت ازدیاد واردات میل به توسعه پیدا می‌کند: در پایان فراگرد، خرج برای کالاهای وارداتی به سوی تساوی با ازدیاد اولیهٔ صادرات میل می‌نماید. به این ترتیب، افزایش اولیهٔ صادرات محرک رشدی همراه با افزایش درآمد کلی خواهد شد؛ در سطح بالاتر از درآمد ملی، مخارج فزایندهٔ واردات انجام خواهد گرفت.

محور این مکانیسم، *میل نهایی به واردات* ($\frac{\Delta M}{\Delta R}$) است که دلالت بر نسبتی می‌کند که بر اساس آن فزونی درآمد ملی به خرید کالاهای وارداتی اختصاص می‌یابد.

اگر این میل زیاد باشد، ازدیاد واردات و بهبود تراز سریع ولی رشد درآمد ملی ضعیف خواهد بود، زیرا بخش ناچیزی از درآمد اضافی ناشی از صادرات صرف خرج برای کالاهای داخلی خواهد گردید.

اگر این میل ضعیف باشد، ازدیاد واردات و بهبود تراز آهسته، لکن رشد درآمد ملی بسیار شدیدتر خواهد شد.

فرض کنیم که طی فراگرد فزایندگی هیچ پس‌اندازی صورت نگیرد: در این حالت، ضریب فزاینده فقط براساس میل نهایی به واردات محاسبه می‌شود و ضریب فزایندهٔ درآمد ملی را نسبت به افزایش اولیهٔ صادرات نشان می‌دهد. و عکس میل نهایی به واردات (m) است: اگر میل اخیر $\frac{1}{3}$ باشد، افزایش درآمد پولی کل سه برابر افزایش صادرات خواهد بود. ضریب فزایندهٔ بازرگانی بین‌المللی را می‌توان این طور نوشت:

$$K=\frac{1}{\text{میل نهایی به واردات}}=\frac{1}{m}$$

اما، در عمل، درآمد اضافی ناشی از افزایش صادرات به طور جزئی پس‌انداز خواهد شد و در این صورت آنچه مصرف نشده است تماماً به واردات اختصاص می‌یابد و می‌بایستی در محاسبهٔ ضریب فزاینده، میل نهایی به پس‌انداز (s) موردتوجه قرار گیرد؛ بنابراین خواهیم داشت:

$$K=\frac{1}{m+s}$$

در پایان، بجاست تأثیر تغییر در میزان صادرات (یا واردات) یك کشور روی درآمد کلی کشورهای خارجی و اثر بازگشت آن در درآمد ملی این کشور مورد توجه قرار گیرد: این همان است که انعکاس نامیده می‌شود.

در بررسی ما واردات از کشور B افزایش یافته و به همین جهت بر صادرات کشور A افزوده است. در کشور A، درآمد ملی و در پی آن واردات زیاد می‌شود، اما فزونی واردات در کشور B درآمد ملی آن را کاهش می‌دهد و در نتیجه در مرحلهٔ دوم انقباض در واردات پدید می‌آید. در این صورت، کشور A در صادرات خود کاهش مشاهده می‌نماید که جزئاً افزایش اولیه را جبران می‌کند. با این وصف، افزایش واردات کشور A، تحت تأثیر ازدیاد درآمد ملی موجب ازدیاد صادرات کشور B می‌گردد و این نیز به نوبهٔ خود باعث افزایش درآمد ملی و سپس صادرات کشور B می‌گردد. بنابراین، تغییر درآمد کشور A نه فقط به میل نهایی به واردات و میل نهایی به پس‌انداز در کشور A که به این دو میل در کشور B نیز بستگی دارد. فرمول ضریب فزاینده که انعکاس را در نظر می‌گیرد، این طور نوشته می‌شود:

ــ برای کشور A:

$$K = \frac{1}{m_A\ s_A\ m_B\ (\frac{s_A}{s_B})}$$

ــ برای کشور B:

$$K = \frac{1}{m_A\ s_B\ m_A\ (\frac{s_B}{s_A})}$$

تا بدینجا ما بر پایهٔ اضافه صادرات استدلال کرده‌ایم؛ هنگامی که به دنبال تنزل تقاضای خارجی صادرات کاهش بپذیرد، مکانیسم ضریب فزاینده وارونه عمل می‌کند. درآمد ملی منقبض می‌شود و تنزل واردات نتیجه می‌شود. درآمد ملی نیز به سطحی پایین می‌آید که واردات با صادرات در سطح نازل تعادل پیدا می‌کند.

ب) *تغییر تراز پرداختها تحت تأثیر تغییر درآمد*

دراین حالت، منظور آثار تغییر درآمد ملی یك کشور تحت تأثیر ازدیاد سرمایه‌گذاری داخلی یا مخارج عمومی در تراز پرداختهای این کشور است.

ازدیاد درآمد ملی در یك کشور A موجب افزایش واردات از منشاء خارجی می‌شود. کشورهای خارجی به نوبهٔ خود شاهد یك فراگرد فزایندگی و یك فزونی درآمد کلی خود می‌شوند. ازدیاد واردات آنها ازدیاد درآمد ملی در کشور A را تقویت می‌نماید، الخ.

ضریب فزاینده در کشور A را فرمول زیر بدست می‌دهد:

$$K=\frac{1+\frac{m_f}{s_f}}{s_A+m_A+m_f\,\frac{s_A}{s_f}}$$

s و m_f میل نهایی به پس‌انداز و میل نهایی به واردات از خارج می‌باشند.

در این حالت ضریب فزاینده بالاتر از این ضریب در زمانی است که تغییر مستقل در تراز پرداختها وجود دارد. این امر ناشی از آن است که عمل انعکاس در خارج در همان جهت ازدیاد سرمایه‌گذاری داخلی یا مخارج عمومی تأثیر می‌گذارد و این موضوع در وضعیت بررسی پیشین مطرح نبود.

پ) *خصوصیات دید درآمد*

توضیح تعادل تراز پرداختها توسط مکانیسم تغییرات درآمد خصوصیات زیر را عرضه می‌دارد:

الف) این توضیح نقش قیمتها را در ابهام می‌گذارد. قیمتها دیگر عنوان عوامل اساسی تعادل مجدد را ندارند، بلکه به‌صورت عنصر فرعی تحلیل درمی‌آیند. هرود دیدگاه اقتصاددانان مابعد کینز را چنین بیان می‌کند: «چرا جریان ورودی طلا هزینه‌های صنعتی را بالا می‌برد و از صادرات می‌کاهد؟ این امر مطمئناً فقط بر پایهٔ این واقعیت است که رقابت حادتر برای وسایل تولید توسعه می‌یابد... بنابراین، طرز اقدام به صورت بسط فعالیت می‌تواند به منزلهٔ نظریهٔ حقیقی و پدیده‌هایی که کلاسیکها شرح داده‌اند، به عنوان محصول فرعی مورد ملاحظه قرار گیرند.»[۳۴]

ب) این توضیح مستلزم وجود حاشیهٔ باریکی برای اقدام بانک مرکزی است. درواقع اگر بانک مرکزی بتواند با اجرای سیاست نرخ تنزیل یا سیاست اندوخته‌های خود روی تحرکات سرمایه‌ها اثر بگذارد، نفوذ بسیار ناچیزی بر تغییرات اشتغال و درآمد ملی اعمال می‌کند. به عنوان مثال ــ و براساس فرضیهٔ «کلاسیکها» ــ فرض می‌کنیم در نتیجهٔ مازاد تراز پرداختها طلا به کشور وارد شود. بانک مرکزی می‌تواند این طلا را بی‌اثر سازد؛ با این وصف، ادامهٔ اثر فزایندگی درآمد ناشی از ازدیاد صادرات از این پس جریان پیدا نمی‌نماید.

34. Harrod, *International Economics*, ed. 1939, p. 140.

پ) دید درآمد امکان نمی‌دهد تا به عنوان نتیجه، تطبیق خودکار و کامل تراز پرداختها به دست آید. در اینجا دو حالت را می‌توان تشخیص داد:

ـ از یك سو، آثار درآمد غیرمکفی است: به مثال پیشین باز می‌گردیم که در آن اضافه صادرات موجب افزایش درآمد می‌گردد. این فزونی درآمد تماماً برای خرید کالاهای وارداتی یا کالاهای داخلی خرج نمی‌شود و بخشی از آن پس‌انداز خواهد شد. اگر این پس‌انداز با ازدیاد سرمایه‌گذاری کاملا جذب نگردد، رشددرآمد ملی، پیش از آنکه واردات برابر با صادرات اولیه شود، متوقف خواهد گردید: بنابراین، مازاد صادرات بر جای خواهد ماند، یعنی پس‌انداز اضافی با سرمایه‌گذاری در خارج پایاپا می‌شود. با این وجود، می‌توان پذیرفت که ازدیاد مخارج مصرفی اثر شتاب را به راه خواهد انداخت و نرخ بالاتر سرمایه‌گذاری را ایجاد خواهد کرد که با پس‌انداز اضافی پایاپا خواهد شد. با این همه، اطمینانی نیست که تطبیق کامل صورت گیرد.

ـ از سوی دیگر، آثار درآمد افراطی و زیاده از حد است: این پدیده‌ای است (که کیندلبرگر ارائه کرده است) که در کشورهای صاحب تولیدات ابتدایی و کمتر توسعه یافته به وجود می‌آید.افزایش صادرات موجب ازدیاد واردات می‌شود وجریان اخیر اثر فزونی صادرات را از بین می‌برد و پس از قطع صادرات نیز جزئاً دوام می‌یابد و به این ترتیب تراز کسری‌دار ایجاد می‌نماید. توضیح این وضعیت دربرگشت ناپذیری سطوح مصرف است. تقاضای محصولات مصرفی، هنگامی که درآمد رشد کند، کشش دارد و موقعی که درآمد کاهش پذیرد، تقاضا انعطاف ناپذیر و بدون کشش می‌شود.

ت) سرانجام، دید درآمد امکان برخورد میان ثبات داخلی و تعادل خارجی یك کشور را نمودار می‌کند. کلاسیکها و نئوکلاسیکها توجه را به انتخابی معطوف داشته‌اند که یك کشور میان ثبات قیمتهای داخلی و تعادل تراز خود باید به عمل آورد.

نظریهٔ نویسندگان مابعد کینز نشان می‌دهد که کشوردارای کسری تراز می‌تواند ــ دست کم به طور جزئی ــ با پذیرش سطح پایین درآمد و اشتغال این کسری را از میان ببرد.خانم رابینسون در فرمول معروف خود توانسته است توضیح دهد که «دست نامرئی همیشه کار خود را انجام می‌دهد و می‌تواند این کار را در جو اختناق اجرا کند»[۳۵]. توجه

35. Joan Robinson, *Review of Economic Studies*, 1946-1947, vol XIV, p. 100 ff.

کنید: تعادل همیشه وجود دارد، اما این تعادل می تواند نگون بختی باشد. همین طور ویلر از توجه به این واقعیت هرگز فروگذار نکرده است که این تعادل فی نفسه وجود نداشته‌وسطح تعادلی است که در بهبود تراز اهمیت دارد.

نظریهٔ مابعدکینزدلالت بر این نیز می کند که یك‌کشور می‌تواند یك سیاست اقتصادی رابه‌اجرا گذاردکه‌نتیجهٔ آن به صورت صدور بیکاری آشکار شود. به این ترتیب، در قلمرو بین المللی ضرورت هماهنگی در سیاستهای ملی اشتغال پدیدار می گردد.

§ ۲. ارزش توضیح تعادل تراز پرداختها

نظریهٔ کنونی تطبیق تراز توسط تغییرات درآمد این حسن و مزیت اصلی را داشته است که پدیده هایی را که نظریهٔ کلاسیك در مبادله بین المللی نادیده گرفته، نشان داده است و بخصوص هنگامی سودمند است که تغییرات در حجم مبادلات و ارتباط میان مبادلات بین المللی و درآمدهای ملی را توضیح می‌دهد: واردات به عوامل فراوان از جمله به درآمد بستگی دارد: صادرات می تواند روی درآمد اثر بگذارد.

با این وجود، درك محدودیتها نیز شایان اهمیت است.

الف) آثار درآمد می تواند فقط در وضعیت اشتغال ناقص پدید آید. برای آنکه ضریب فزایندهٔ بازرگانی بین المللی بتواند عمل کند، لازم است مانند ضریب فزایندهٔ داخلی سرمایه گذاری، بدون ترقی قیمتها و مزدها، درآمد واقعی افزایش یابد. در وضعیت اشتغال کامل، هر مقدار افزایش درآمد پولی به ترقی درآمد واقعی منتهی نشده بلکه منجر به ترقی قیمتها می شود. نظریهٔ کلاسیك تطبیق توسط قیمتها، حقوق خود را باز می یابد.

متزلر این تناقض را اعلام داشته است که پذیرش سیاست اشتغال کامل توسط دولت با الهام از مکتب کینز، شرایط کاربرد نظریهٔ مابعد کینز دربارهٔ تعادل تراز پرداختها را از بین می برد و دوباره به تطبیق ارز و قیمتها مفهوم‌خودآنهارابر- می گرداند.

ب) تحلیل پدیده های فزایندگی برحسب پول محض امکان دارد به اشتباههای مهمی منتهی گردد.

واردات، برحسب پول، «گریز» به بیرون از مدار درآمد را تشکیل می دهد؛ هرقدر میل نهایی به واردات شدیدتر باشد، فزایندگی درآمد ملی ضعیف تر خواهد بود. هنگامی که واردات بیشتر از صادرات است، اثر فزایندگی می بایستی منفی باشد.

با این وصف، اگر برحسب مقادیر واقعی استدلال کنیم به سرعت در می یابیم که

واردات مواد اولیه، کالاهای تجهیزاتی و کالاهای مصرفی می توانند هم محصول پولی و هم محصول واقعی کلی را زیاد کنند.

فرانسوا پرو این نکته را در تعمیم *نظریهٔ عمومی*[۳۶] و فدریچی [۳۷] در *اقتصاد بین المللی* عرضه داشته اند.

واردات در صورتی که عوامل تولید را آزاد سازد و در تولید برای خارج مورد استفاده قرار دهد، به سود صادرات است و نیز امکان می دهد تا کالاهای تولیدی ضروری برای کارکرد اقتصاد (مثلا واردات نفت) خود را به دست آورد و سرانجام می تواند در تهیه و تشکیل «وجه معاش» لازم برای اجرای سرمایه گذاریهای تولیدی مشارکت نماید.

پ) دید درآمد تغییرات قیمتها و ارز را در درجهٔ دوم اهمیت درنظر می گیرد. و اما این موضع گیری را نمی توان به آسانی پذیرفت.

تغییرات درآمد می تواند، در کلیهٔ مواقعی که عرضه نسبت به قیمتها کاملا دارای کشش نیست تغییرات قیمتها را به بار آورد.

همین طور، فرض ثبات ارز هنگامی مقدور است که عرضهٔ اسعار دارای کشش بی نهایت باشد. در این جهت، تقاضای ارزی خارجی به ازای نرخ معین مبادله برآورده می شود. اگر وضع چنین نباشد، ثبات ارز حفظ نخواهد شد و تغییرات قیمتها پدید خواهد آمد.

بنابراین، ضروری است در هر مرحله از فراگرد فزایندگی، آثار ممکن تغییرات قیمتها و ارز مورد توجه واقع شود.

ت) توضیح اقتصاددانان مابعد کینز درکاربرد این نظریه بر کشورهای پیشرفته و صنعتی محدود است و برای اقتصادهای توسعه نیافته و کمتر صنعتی شده به دو جهت زیر مناسب نیست:

ــ از یك سو، مکانیسم ضریب فزاینده در اقتصادی که ناپیوسته است و در آن سرمایه بیکار نبوده بلکه ناموجود است؛ بیکاری تصادفی نبوده و ساختاری است؛ کارگران فراوان ولی بدون تخصص هستند (ما قبلا دربارهٔ این نکات مختلف تأکید ورزیده ایم)، عمل نمی کند؛

ــ از سوی دیگر، دید درآمد، به ویژه گرایش به تعادل تراز پرداختها را مشروط به

36. F. Perroux, *La généralisation de la General Theory*, p. 64.
37. L.Federici, *Economia Internazionale*, août 1950.

«فرار» پس انداز می داند. این جریان در اقتصادهای توسعه نیافته بر اثر عمل «اثر خودنمایی» به مانع برخورده است. نوعی گرایش طبیعی به عدم تعادل تراز پرداختها میان کشورهای غنی و ممالك توسعه نیافته وجود دارد. اما این بدان علت نیست که سطح بالای بهره وری کشورهای ثروتمند قیمتها را در صادرات پایین می آورد و به آن ظرفیت قابل ملاحظهٔ رقابت می‌دهد، بلکه بدین جهت است که در کشورهای فقیر فشاری در جهت ترقی میل به مصرف وجود دارد. این فشار ناشی از تمایل به تقلید از سطوح و انواع مصرف کشورهای توسعه یافته است.



تحلیل تطبیق تراز پرداختها توسط تغییرات درآمد به نتایجی همانند با آنچه در بررسی دید قیمتها رسیده بودیم، منتهی می شود: مکانیسم خودکار و کامل تعادل تراز وجود ندارد؛ نفوذ تغییرات درآمد برحسب ساختارها دارای تأثیری متغیر است.

با این وصف، آثار قیمتها و آثار درآمد متناوباً به وجود نمی آید. شاید الگوهایی مبتنی بر دخالت هر يك را همیشه بتوان ساخت، اما نمی توان نقش اینان را با هم در وضعیتهای عینی نادیده گرفت. این نکته‌ای است که اکنون باید نشان داده شود.

قسمت سوم ـ تأثیر متقابل تغییرات قیمتها و تغییرات درآمد در تطبیق تراز پرداختها

مکانیسمهای تطبیق که ما قبلا تحلیل کرده‌ایم، تحت شرایط معینی بررسی شده اند. در بررسی مکانیسم تطبیق توسط تغییرات قیمتها فرض شده است که درآمد کلی همانا درآمد ثابت در حال اشتغال کامل بوده است. در بررسی مکانیسم تطبیق توسط تغییرات درآمد فرض این است که اقتصاد در وضعیت اشتغال ناقص بوده و قیمتها ثابت هستند. «دید قیمتها» و «دید درآمد» غالباً در مقابل یکدیگر پدیدار شده اند، حال آنکه در واقع، تعادل تراز پرداختها به تغییرات همزمان و با هم قیمتها و درآمد وابسته است.

ضرورت توجه همزمان به آثار قیمتها و به آثار درآمدها، مخصوصاً به هنگام بررسی مسائل پرداختهای خارجی پس از جنگ جهانی دوم مشهود گشته است. پس از سال ۱۹۴۵، اقتصادها در وضعیت اشتغال کامل یا بسیار نزدیك به اشتغال کامل قرار داشتند. چون عرضهٔ کلی انعطاف ناپذیر بود، امکان داشت تا سطح قیمتها و مزدها مستقل از

تراز پرداختها و تغییرات آن مورد بحث قرار گیرد؛ پس لازم بود که مسائل تراز پرداختها در ارتباط با شرایط اشتغال کامل و تورم تجزیه و تحلیل گردد.

به این ترتیب، تحلیل تازه ای از مسائل تراز پرداختها تهیه و تدوین گردید که دید جذب نام دارد. اگرچه این دید به بررسی آثار تضعیف در تراز پرداختها پرداخته، اما جنبه های کلی‌تر نظریهٔ تراز پرداختها راموردِ توجه قرار نداده است.

۱. دید جذب عبارت است از تعریف تراز پرداختها به مثابهٔ تفاوت میان دریافتهای کل افراد مقیم یك کشور و پرداختهای کلی (یا مخارج کلی) این افراد مقیم (به استثنای مقامات پولی)؛ یا تفاوت میان درآمد کلی و خرج کلی در درون یك اقتصاد.

در استنباط سنتیِ از تراز پرداختها، این تراز به منزلهٔ تفاوت میان دریافتهای افراد مقیم از منشاءِ خارج و مخارج افراد مقیم در خارج تعریف می‌شود، این دریافتها و مخارج به معاملات بین المللی «مستقل» (یعنی، به طوری که قبلا دیده ایم، مستقل از وضع تراز پرداختها) وابسته‌اند؛ پس چنین داریم:

$$B=R_f-P_f$$

اگر $R_f>P_f$ باشد، اضافه‌ای وجود دارد که موجب فروش اسعار خارجی از سوی افراد مقیم یا خارجیان به مقامات پولی در برابر پول ملی می‌شود.

اگر $P_f>R$ باشد، کسری وجود دارد که فروش پول ملی را توسط افراد مقیم یا خارجیان در برابر اسعار خارجی به بار می‌آورد.

دیـــدگاه جـــذب از این واقعیت آغاز می‌شود که کلیهٔ پرداختهایی که افراد مقیم به افراد مقیم به عمل آورده اند، در عین حال، درآمد افراد مقیم ناشی از افراد مقیم است. بنابراین، می‌توان نوشت:

تراز پرداختها = درآمدهای افراد مقیم از منشاءِ افراد مقیم به علاوه درآمدهای افراد مقیم ناشی از خارج منهای پرداختهای افراد مقیم به افراد مقیم منهای پرداختهای افراد مقیم به خارجیان.

یا

$$B=R_r+R_f-P_r-P_f=R-P$$

در اینجا، تراز، تفاوت میان درآمدهای کلی افراد مقیم و پرداختهای کلی افراد مقیم است.

این نکته را می‌توان به شکل دیگر بیان کرد: درآمد کلی (Y) یك ملت مساوی است با جمع مخارج مصرفی، مخارج سرمایه‌گذاری، مخارج عمومی، صادرات منهای واردات.

$$Y=C+I+G+X-M$$

تراز پرداختها (X−M) از تساوی زیر به دست می آید:

$$X-M=Y-(C+I+G)$$

اگر A را جمع مصرف و سرمایه‌گذاری ومخارج عمومی بنامیم، چنین داریم:

$$B=Y-A$$

تراز پرداختها مساوی است با آنچه کشور تولید می کند منهای آنچه کشور «جذب می نماید».

بنابراین، کسری تراز ایجاب می کند که پرداختها یا مخارج از درآمد کلی تجاوز بنماید؛ اضافه تراز متضمن آن است که درآمدها افزون بر پرداختها یا مخارج باشد. از این قرار، تراز پرداختها دیگر نمی تواند جدا از جنبه های دیگر فعالیتهای اقتصادی ملی تجزیه و تحلیل گردد.

بنابراین، سخن بر سر «دید جذب» یا «دید پرداختها»[۳۸] است. چنین دیدی نفعی مضاعف عرضه می‌دارد.

الف) چنین دیدی نشان می‌دهد که مسائل تراز پرداختها به طور اساسی *مسائل پولی* است. در مورد کسری تراز، به طوری که دیده ایم، وضع ایجاب می‌نماید که مخارج (یا پرداختهای) افراد مقیم از درآمدهای افراد مقیم تجاوز کند. مخارج اضافی می تواند توسط کاهش نقدینگی افراد مقیم، طی انتقال تدریجی پول داخلی به مقامات پولی، تأمین مالی شود؛ این با افزایش سرعت گردش پول همراه است؛ در این حالت، کسری تراز پرداختها خود به خود به سمت تصحیح می گراید. کاهش موجودیهای صندوق موجب ترقی نرخ بهره و انقباض تقاضا می گردد و ممکن است عرضهٔ کالاهای

---

۳۸. این دید به اثر آیزاك گرویز باز می گردد که در سال ۱۹۵۴ تجدید چاپ شده است.
(Isaac Gervaise, *System or Theory of the Trade of the World,* London, 1720)
این دیدرامید (J. E Meade) در اثر معروف خود: *The Balance of Payments* مطرح کرده بود.
اصطلاح جذب را الگزندر (S. Alexander) در:
«The effects of a devaluation on a trade balance», *International Monetary Fund Staff Papers*, April 1952
مطرح ساخته است. مقالهٔ زیر نیز مطالعه شود:
H.G. Johnson, «Towards a General Theory of the Balance of Payments», *International Trade and Economic Growth,* chap. VI.
این متن به زبان فرانسه در *Cahiers l'I.S.E.A,* n° 81, mai 1959 انتشار یافته است.

قابل صدور افزایش یابد؛ با این وصف، تصحیح عدم تعادل تراز این خطر را در بر دارد که وقت زیادی بگیرد و مقامات پولی، که باید کسری را توسط اندوخته‌های بین المللی کشور تأمین مالی نمایند، هنگامی که نظام ارزهای ثابت وجود دارد، احتمالا، پیش از آنکه کسری بتواند به طور خودکار تصحیح شود، ناگزیر شوند به دخالت مبادرت ورزند.

مخارج اضافی در وضعیت کسری تراز، می‌توانند با ایجاد اعتبار داخلی، به ویژه اگر مقامات پولی سیاستی در جهت تثبیت نرخ بهره اجرا کنند، تأمین مالی بشوند. در این حالت، کسری نمی‌تواند تصحیح و رفع گردد مگر آنکه سیاست مقامات پولی تغییر یابد.

در نتیجه، ملاحظه می‌شود که مسائل تراز پرداختها به ایجاد اعتبار توسط نظام بانکی وابسته بوده و ماهیت مسائل پولی را دارا می‌باشد. با این وجود، این جمله باید درست درك شود: جمله این معنی را نمی‌دهد که عوامل منشاءِ عدم تعادل تراز فقط خصلت پولی داشته و عوامل «واقعی» هیچ نفوذی ندارند ونیز بدین معنی نیست که سیاست پولی مناسب‌ترین و مؤثرترین ابزار سیاست اقتصادی برای تصحیح عدم تعادل تراز پرداختهاست. این فقط بدین معنی است که «مسائلی که در یك کشور مطرح می‌شوند، هرچه باشند، بروز این مسائل به عنوان مسائل تراز پرداختها همیشه نتیجهٔ سیاست اقتصادی دولت است». عدم تعادل تراز می‌تواند مربوط به عوامل پولی مثل طرز بد تصدی پول و اعتبار یا «عوامل واقعی» (یا ساختاری) باشد که مقامات پولی در برابر آنها حالت انفعالی اختیار می‌کنند. در این دو حالت، علل اولیهٔ عدم تعادل مختلف است، اما ماهیت عدم تعادل باز هم پولی می‌باشد، زیرا مسئلهٔ تراز پرداختها از قدرت نظام بانکی ملی ایجاد پول به وجود می‌آید که در زمینهٔ بین المللی پشتوانهٔ قابل پذیرش ندارد.

ب) دید «جذب»، در مرحلهٔ دوم، مسائل تراز پرداختها را به عنوان *مسائل سیاست اقتصادی* ظاهر می‌سازد. تا این اواخر، تحلیل اقتصادی به مکانیسمهای خودکار تطبیق تراز پرداختها (مکانیسمهای تطبیق توسط قیمتها و مکانیمسهای تطبیق توسط درآمدها) پرداخته است. تحلیل کنونی تراز پرداختها از دیدگاه جذب، می‌خواهد پژوهش کند که *ابزارهای* سیاست اقتصادی برای نیل به هدفهایی که هم تعادل داخلی (اشتغال کامل) و هم تعادل خارجی (تعادل تراز پرداختها) است، چگونه باید با یکدیگر ترکیب شوند. چون کسری تراز پرداختها فزونی مخارج بر درآمدها را در داخل اقتصادِ

معین ایجاب می‌کند، رفع این کسری متضمن تأثیر روی خرج کلی است. این امر می‌تواند به سیاست کاهش مخارج (یا تقاضا) و به سیاست تغییر مکان مخارج از محصولات خارجی به سوی محصولات داخلی تجزیه گردد.

این سیاستها را ما بعداً تحلیل خواهیم کرد. میزان تأثیر آنها به شرایط معینی وابسته است که هم به قیمتها و هم به درآمدها مربوط می‌شود. به این ترتیب، می‌رسیم به این پژوهش که چگونه دید جذب نقش توأم آثار قیمتها و آثار درآمدها را هویدا می‌سازد.

۲. فرض کنیم یك کشور دچار کسری تراز بازرگانی باشد و به تضعیف اقدام کند. آثار این تضعیف را مورد تحقیق قرار می‌دهیم.[۳۹]

لازم است سه اثر مورد توجه واقع شود:

۱) اثر تضعیف روی درآمد (Y)؛

۲) اثر تغییر درآمد ($\triangle Y$) روی جذب (A)؛

۳) اثر مستقیم تضعیف روی جذب (A).

تغییر تراز بازرگانی را می‌توان این طور نوشت:

$$\triangle B=\triangle Y-\triangle A$$

$\triangle Y$ اثر تضعیف روی درآمد است.

اثر مستقیم تضعیف روی جذب می‌تواند δA نوشته شود.

اثر تغییر درآمد روی جذب می‌تواند $\propto \triangle Y$ نوشته شود، $\propto$ میل نهایی به جذب درآمد یا میل نهایی به خرج (جمع میلهای نهایی به مصرف، به سرمایه‌گذاری، به خرج کردن وجوه عمومی) است.

در نتیجه $\triangle A$ می‌تواند به صورت $\propto \triangle Y+\delta A$ نوشته شود.

بنابراین اثر تضعیف روی تراز این طور نوشته می‌شود:

$$\triangle B=\triangle Y-(\propto \triangle Y= \delta A)$$

یا:

$$\triangle B=(1-\propto)\triangle Y-\delta A$$

۳۹. ن. ك. به:

S.Alexander, «The effects of a devaluation on a trade balance, *International Monetary Fund Staff Papers,* April 1952.

F. Machlup, «The Analysis of Devaluation, *The American Economic Review,* June 1955.

اکنون آثار گوناگون ناشی از تضعیف را بررسی می کنیم.

الف) برخی از آثار تضعیف مؤثر بردرآمد

الف. **اثر ناشی از وجود منابع بیکار.** *اثرفزایندگی* نتیجهٔ افزایش صادرات ناشی از تضعیف است.

اگر α کوچکتر از یك باشد، تضعیف تراز بازرگانی را با واسطهٔ این اثر بهبود خواهد بخشید.

با این همه، α ، جمع میلهای نهایی به مصرف، به سرمایه گذاری و به خرج عمومی به احتمال بسیار بیشتر از یك است. در نتیجه، این خطر احتمالی وجود دارد که $(1-\alpha)$ منفی باشد؛ در این حالت، تراز به دنبال رشد درآمد ملی دچار وضع وخیمی خواهد شد و به شرطی از این نتیجه دوری خواهد جست که سایر آثار تضعیف در جهت مخالف و با شدت بیشتر بروز نماید.

ب. **اثر ناشی از رابطهٔ مبادله.** تضعیف، رابطهٔ مبادلهٔ کشور تضعیف‌کننده را نامساعد می گرداند. تغییر در رابطهٔ مبادله این آثار را به بار می آورد:

- اثر اولیه روی تراز پرداختها که عبارت است از کاهش برابر و همزمان تراز و درآمد واقعی کشور: الگزاندر این اثر را t می نامد و بدان ارزش منفی می‌دهد؛
- اثر فرعی روی تراز پرداختها مبتنی بر تغییرات هزینهٔ القایی توسط تغییر درآمد که به میل نهایی برای جذب درآمد بستگی دارد.

پس اثر کلی ناشی از رابطهٔ مبادله رامی توان این طور بیان کرد:

$$(1-\alpha)t$$

چون براساس فرضیه t منفی است، اگر $(1-\alpha)$ منفی، یعنی α بزرگتر از یك باشد، این اثر مثبت و موجب بهبود تراز خواهد شد.

ب) سایر آثار تضعیف مؤثر بر قیمتها

آثاردیگر به طور مستقیم روی جذب (C،I و G) اثر می گذارند و موجب تقلیل خرج داخلی می شوند.

الف. **اثر موجودی نقدی.** به دنبال ترقی سطح عمومی قیمتها، در نتیجهٔ تضعیف، ارزش واقعی موجودیهای نقدی اشخاص اقتصادی تقلیل خواهد یافت. اینان برای تشکیل مجدد موجودی نقدی از مخارج واقعی نسبت به درآمد واقعی خود خواهند کاست. به علاوه، فروش اسناد بهادار، ترقی نرخ بهره را به بار خواهد آورد و این امر جریان سرمایه گذاری را متوقف خواهد ساخت.

ب. **اثر توزیع مجدد درآمد.** ترقی سطح عمومی قیمتها به دنبال انتقال مجدد درآمد از گروههای دارای میل شدید به خرج به گروههایی که میل ضعیف‌تر دارند خرج کلی را کاهش می‌دهد: دقیق‌تر آنکه درآمد واقعی از صاحبان درآمدهای ثابت به «بقیهٔ اقتصاد»، از مزدبگیران به کارآفرینان و از مالیات‌دهندگان به دولت منتقل می‌شود.

پ. **اثر توهم پولی.** توهم پولی عاملان اقتصادی را راهنمایی می‌کند تا بیشترین توجه را به جای درآمدهای اسمی نسبت به تغییر قیمتها داشته باشند. مصرف می‌تواند بر اثر ترقی قیمتها تقلیل یابد، حتی اگر درآمدهای اسمی متناسب با قیمتها بالا برود و درآمدهای واقعی تغییر نیابد.

ت. **اثر هزینهٔ بالای سرمایه گذاری.** افزایش هزینهٔ کالاهای سرمایه‌ای وارداتی از سرمایه‌گذاری می‌کاهد.

ث. **اثر انصراف از خرید کالاهای وارداتی.** مصرف کنندگان از خرید کالاهایی که بسیار گران شده‌اند انصراف حاصل می‌کنند و به جای آنها نیز چیزی نمی‌خرند.

با این وصف بجاست اثرپیش بینیهایِ قیمتها را یادآور شویم که امکان دارد روی تراز به صورتی نامساعد تأثیر بگذارد. در واقع، پیش‌بینی ترقی قیمتها به دنبال تضعیف می‌تواند موجب ازدیاد ذخایر گردد.

اثر تضعیف روی تراز بازرگانی مساعد خواهد بود، اگر در صورت عدم تغییر درآمد، کاهش در جذب و افزایش یکسان در صادرات یا کاهش یکسان در واردات به وجود آید.

این نتیجه از آثار مختلف مستقیمی که بررسی کردیم به دست می‌آید که ترقی قیمتها ناشی از تضعیف، اثر جذب را کاهش خواهدداد و از آنجا می‌تواند اثر مساعد روی تراز بازرگانی داشته باشد.

بنابراین، اثر کلی تضعیف هم به آثار ناشی از ترقی سطح عمومی قیمتها و هم به آثار ناشی از کاهش جذب بستگی دارد.

پ) امابجاست آثارناشی ازتغییر *قیمتهای نسبی* از نظر دور نماند. از این دید آثار زیر مورد توجه قرار می‌گیرد:

— اثر توزیع مجدد منابع تولیدی: تضعیف، به ویژه هرگاه پس از دوره‌ای روی دهد که نرخ ارز تصنعی بوده است، می‌تواند به قیمتها معنای اقتصادی بدهد و موجب استفادهٔ مؤثرتر از منابع گردد. از این جریان، افزایش درآمد واقعی به دست می‌آید. اثر توزیع مجدد، هر قدر اقتصاد نزدیکتر به اشتغال کامل باشد و اثر فزایندگی دیگر نتواند عمل بکند، مهمتر خواهد بود؛

ــ آثار جانشینی: فرض کنیم که تضعیف، قیمتهای داخلی صادرات و واردات را با درصد یکسان بالا ببرد. چون قیمتهای محصولات وارداتی نسبت به قیمتهای محصولات داخلی بالاتر است، مصرف کنندگان میل دارند کالاهای اخیر را ترجیح بدهند؛ و از آنجا که کالاهای قابل صدور نسبت به کالاهای داخلی گرانتر شده است، تولیدکنندگان میل دارند برنامه‌های خود را به سود آنها تغییر دهند. تقاضای فزایندهٔ کالاهای داخلی و عرضهٔ قلیل همین کالاها که اکنون به صدور اختصاص پیدا کرده اند، تغییراتی را در قیمتهای نسبی به بار می‌آورند که می‌توانند از ارزش واقعی جذب بکاهند؛

ــ اثر رابطهٔ مبادله، روی درآمد و نیز جذب با واسطهٔ تغییر قیمتهای نسبی تأثیر می‌گذارد. این تغییرات آثار درآمد و نیز آثار جانشینی را پدید می‌آورند.

ث) سرانجام لازم است برای توضیح آثار تضعیف، *کششها نسبت به قیمتها* مورد توجه قرار گیرد:

ــ اثر ناشی از وجود منابع بیکار (اثر فزایندگی) به امکانات رشد تولید و صدور کالاها، یعنی به کشش عرضهٔ ملی و کشش تقاضای خارجی بستگی دارد؛

ــ اثر رابطهٔ مبادله نمی‌تواند بدون بررسی کششهای عرضه و تقاضا نسبت به قیمتها روشن شود؛

ــ کاهش جذب بر اثر تضعیف می‌تواند موجب تنزل اشتغال و درآمد گردد؛ منابع تولیدی می‌تواند بیکار باقی بماند یا به صنایع تولیدکنندهٔ کالاها برای صدور یا تهیهٔ کالاهای جانشین‌پذیر واردات انتقال یابد. نتیجهٔ کششها: کششهای عرضه؛ کششهای تقاضا و کششهای جانشینی بـه نسبت قیمتها بستگی دارد.

بنابراین، تحلیل آثار تضعیف نشان می‌دهد که میان «دید قیمتها و کششها» از یک سو و «دید جذب» از سوی دیگر نمی‌تواند مغایرت و مباینت وجود داشته باشد. این نکته چنان مقرون به حقیقت است که الگزاندر نویسندهٔ اصلی و مبتکر تحلیل برحسب جذب، ترکیب دودید[40] را پیشنهاد کرده است. این ترکیب عبارت است از اینکه نتایج حاصله از تحلیل کششها به منزلهٔ اثر «ابتدایی» یا «اولیهٔ» تضعیف در نظر گرفته شود و نوعی ضریب فزاینده (معمولاً کمتر از واحد) که بر اساس میل به احتکار درآمد و میل به

40. «Effects of a devaluation: A simplified synthesis of elasticities and absorption approaches», *The American Economic Review,* March 1959.

واردات محاسبه شده است، بر آن اعمال گردد، تا اثر غایی تضعیف به دست آید. چون تضعیف اثر محرکی روی تولید و درآمد اعمال می‌کند، افزایش درآمد بر تقاضای واردات خواهد افزود و این امر از اثر ابتدایی تضعیف می‌کاهد؛ همین طور، ترقی قیمتهای محصولات داخلی که نتیجهٔ ترقی مخارج ناشی از درآمدهای اضافی توزیع است، اختلاف قیمتها بر اثر تضعیف را تخفیف می‌دهد: به این ترتیب، اثر ابتدایی تضعیف به طور جزئی توسط این عوامل «وارونه» می‌گردد. میزان حفاظت از «اثر ابتدایی» از یك سو به سهم ازدیاد درآمد تخصیصی به احتکار پولی (و از آنجا توجه به میل به احتکار درآمد) و از سوی دیگر به تأثیر ازدیاد درآمد در واردات و صادرات (در مورد اخیر توسط انحراف مسیر محصولات از بازارهای خارجی به بازارهای داخلی) بستگی دارد. فرض کنیم یك فرانك افزایش درآمد موجب h_1 فرانك ازدیاد احتکار پولی و f_1 فرانك وخامت و کسری تراز (ناشی از ازدیاد واردات و تنزل صادرات در نتیجهٔ ازدیاد درآمد) بشود. با کاربرد تحلیل ضریب فزاینده ملاحظه می‌گردد که سرانجام درآمد در اقتصاد به میزان زیر افزایش خواهد یافت:

$$\frac{1}{h_1+f_1}$$

و کل میزان کسری حاصله در تراز (F_1) طی فراگرد فزایندگی چنین خواهد شد:

$$F_1=\frac{f_1}{h_1+f_1}$$

اگر E_h اثر ابتدایی تضعیف به پول ملی باشد و اگر بپذیریم که تغییر تام و تمام تراز به صورت افزایش درآمد نمودار شود، درآمد کلی به میزان زیر بالا خواهد رفت:

$$E_h.\frac{1}{h_1+f_1}$$

و میزان کسری القایی تراز چنین خواهد شد:

$$f_1\left(\frac{E_h}{h_1+f_1}\right)=F_1E_h$$

چنین است اصل تحلیل که بر اساس آن الگزاندر در حد امکان در صدد تعریف کامل از آثار تضعیف بر می‌آید.

با این وصف، این تحلیل به یك اشکال بر می‌خورد: فقط در صورتی که عرضهٔ

کالاهای داخلی و کالاهای قابل صدور در دو کشور مورد بررسی دارای کشش بی نهایت باشد، و در نتیجه، قیمتها در این دو کشور بجز قیمتهای واردات ثابت بماند، اثر فزایندگی که در پی تغییر اولیهٔ تراز به راه افتاده است، موجب تغییرات قیمتهای نسبی و به دنبال آن، جانشینی اضافی میان واردات و کالاهای داخلی دو کشور خواهد شد. از اینجا چنین بر می‌آید که خود ضریب فزاینده متضمن عمل کششهاست و کششها، تا بدینجا، فقط در تعیین اثر اولیه، یعنی طرف ضریب فزاینده به کار رفته اند.[۴۱]

بنابراین، لازم است اثر کل تضعیف در محدودهٔ دستگاهی تحلیل شود که میان دو سهم نقش کششها و نقش جذب دو شاخگی پدید نمی‌آورد.

در الگوهایی که نشان می‌دهند چگونه قیمتهای نسبی و تغییرات در مخارج با هم اثر تضعیف را دارند، بجاست پدیده های پولی در نظر گرفته شود و از نظایر فرضیهٔ مید که موافق آنها دولت سیاست اقتصادی داخلی متناسب به اجرا گذارد، اجتناب گردد. این سیاست را می‌توان به شرح زیر آورد:

ــ یا سیاست کینزی پول بی‌طرف، یعنی سیاستی که عرضهٔ پول را به نرخ بهرهٔ ثابت با کشش بی نهایت حفظ می‌کند: از این قرار، عرضهٔ پول همیشه با تقاضای پول تطبیق می‌کند؛ با این فرض که چنین سیاستی اجرا شده است، تأثیر ممکن عرضهٔ پول و نرخ بهره در آثار تضعیف منتفی می‌گردد؛

ــ یا سیاست پولی که سطح ثابت اشتغال (تراز داخلی) را تأمین می‌کند؛ در این صورت، عرضهٔ پول و نرخ بهره با نیازهای سیاست اشتغال کامل تطبیق می‌نماید.

بنابراین، مید بر پایهٔ فرضیهٔ سیاست داخلی «متناسب»، در تحلیل خود تأثیر پدیده های پولی را که اهمیت آنها را در دید جذب دیده ایم، از میان می‌برد. برعکس ضروری است این عوامل در بررسی مسائل تراز پرداختها درنظر گرفته شود و نتایج حاصله از سیاستهای نامتناسب پژوهش گردد. این واقعیت به ویژه لازم به یادآوری است که اگر همزمان با تضعیف که قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی را در کشور بالا می‌برد، خرج کلی ثابت نگاهداشته نشود یا تقلیل نیابد، تضعیف فقط به ترقی عمومی قیمتها منجر می‌گردد و وضعیت تراز پرداختها را بهبود نخواهد بخشید. در اقتصادهای

۴۱. ن.ک. به:

S.C.Tsiang, «The Role of Money in Trade Balance Stability: Synthesis of the Elasticity and Absorption Approaches,» *The American Economic Review,* Dec. 1961, pp. 912 ff.

نوین، که در اشتغال کامل قرار دارند، میان سیاستهای داخلی و سیاستهای خارجی نمی‌توان تفکیك قائل شد: برطبق فرمول نارکس[۴۲] مخارج خارجی باید یك «متغیر سیاسی» اساسی را برای حفظ تعادل خارجی تشکیل بدهد.

خلاصه، تحلیل معاصر مسائل تراز پرداختها،حالت بدیع و دوگانه ای را ارائه می کند: این تحلیل جامع بوده و آثار قیمتها و آثار درآمدها و تعادل داخلی و تعادل خارجی را درنظر می گیرد و نیز به سوی تعریف سیاستهای هماهنگ جهت گرفته است. در این صورت می تواند در تعریف شرایط رشد اقتصادی هماهنگ و اجرای سیاستهای مؤثر برای ترقی و ثبات مشارکت نماید.

ضمیمه

انتقالات یك جانبهٔ سرمایه‌ها و تعادل تراز پرداختها

بسی پیش از آنکه نظریهٔ اقتصادی به طرزی اصولی و مبتنی برقاعده مسئلهٔ تعادل تراز پرداختها را تشریح کند پدیدهٔ انتقالات یك جانبهٔ سرمایه‌ها و تأثیر آن روی تراز پرداختها تا حدی توجه را جلب کرده جروبحثهایی که در این موضوع جریان داشتند بر جروبحثهایی که در ده سال اخیر ابراز شده اند، پیشی گرفتند و تحت این عنوان درخور یادآوری هستند.

در آثار نویسندگان کلاسیك قرن نوزدهم، نخستین تحلیل از انتقالات مربوط به پرداخت غرامت توسط یك کشور به کشور دیگر یا به رویدادهای تصادفی نظیر برداشت بدمحصول دیده می شود. استوارت میل به سهم خود به بحث دربارهٔ پرداخت یك غرامت جنگ اکتفامی کند. مطلب بر سر سرمایه گذاری بین المللی و انتقال سرمایه های تولیدی نیست، زیرا بنا به فرض، عوامل تولید متحرك نیستند.

نظریهٔ انتقالات، مقرر در این معنای محدود، همراه با جنگهایی که از سال ۱۸۷۰ پشت سرهم به وقوع پیوسته اند، از نو تازگی پیدا می کند و در دستور مسائل روز قرار می گیرد. قرارداد فرانکفورت، در سال ۱۸۷۱، پرداخت غرامت ۵ میلیارد فرانکی را بر فرانسه تحمیل می نماید که تماماً می بایستی تا دوم مارس سال ۱۸۷۴ پرداخته شود و این کشور در پانزدهم سپتامبر سال ۱۸۷۳ دین خود را ادا می کند. پس از جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸، قرارداد ورسای پرداخت مبلغ ۱۳۲ میلیارد مارك ـ طلا را بابت ترمیم خسارت، تا سال ۱۹۲۱ پیش بینی می کند. تاریخ ترمیم خسارت آلمان از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۲ پر

---

42. R. Nurkse, «The Relation between Home Investment and External Balance in the Light of British Experience, 1945-1955», *The Review of Economics and Statistics*. May 1956.
این بررسی درسی است که به ویژه تجربیات عینی تضعیف آموخته است. از این دید، ملاحظهٔ تدابیر و اقدامات در زمینهٔ محدودیت تقاضا که با تضعیف فرانك در ماه دسامبر سال ۱۹۵۸ همراه بوده اند، جالب می باشد.

از فراز و نشیب است. نقشه داوز[1] (سال ۱۹۲۴) و سپس برنامهٔ یانگ[2] (۱۹۳۰) تعدیلهای متوالی در تعهدات تحمیلی بر آلمان پدید آوردند تا آنکه پس از اعلام مهلت رئیس جمهور هوور در سال ۱۹۳۱، قراردادهای لوزان در سال ۱۹۳۲ دین آلمان نسبت به فاتحان را به ۳ میلیارد مارک کاهش می‌دهد.[3] دورهٔ سالهای ۱۹۲۱-۱۹۳۲، فقط در مباحثات سیاسی و دیپلماتیک مؤثر نبود، بلکه جر و بحثهای نظری را دربارهٔ مکانیسم انتقالات به راه انداخت.

درواقع، روشن است که ترمیم‌خسارات‌جنگ فقط نمونه‌ای از انتقالات یك جانبهٔ سرمایه‌ها بوده و چنان که هابرلر نشان داده است، پرداخت و بازپرداخت یك وام (از دیدگاه دوره‌ای که هر یك از این رویدادها وقوع می‌یابد) و پرداختهای بهره‌های وامها را می‌توان در ردهٔ این مقوله آورد. همین نویسنده، حتی هنگامی که می‌خواهد نظریهٔ انتقالات یك جانبه را با ذکر دلایل توضیح بدهد، هم به ترمیم خسارات آلمان و هم به واردات سرمایه (به میزان ۲/۵ میلیارد دلار) که از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ در کانادا انجام یافته، توسل جسته است. در نتیجه، در اینجا مراد ما از اصطلاح انتقالات در معنای وسیع (یا نوعی) آن «پرداخت مبالغ هنگفتی توسط یك کشور به کشور دیگر است» (هابرلر).

مسئله‌ای که انتقالات یك جانبه مطرح کرده از این ناشی است که میان تراز پرداختها برحسب پول و تراز کالاها و خدمات مورد مبادله، عدم توافقی را وارد می‌سازند. تا زمانی که انتقالات دوجانبه وجود دارند، این دو تراز در تعادل هستند. موقعی که انتقالات یك جانبهٔ سرمایه وجود دارد، تراز بازرگانی و تراز خدمات باید مازادی به دست دهند تا تراز پرداختها در بلندمدت متعادل بشود، مگر آنکه انتقال به قدر کفایت ضعیف باشد تا توسط اندوخته‌های اسعار کشوری که باید این عمل را انجام دهد، تأمین مالی بشود.

و اما به هنگام ترمیم خسارات از سوی آلمانیهاست که مکانیسم انتقالات به صورت عمیق مورد بحث قرار گرفت.

دو مسئله پدید می‌آید:

ـ لازم است مبالغی که باید به خارج پرداخته شود در کشور جمع‌آوری و وصول گردد. این یك مسئلهٔ مالی داخلی (مالیاتها یا قرضه‌ها) است؛

ـ لازم است وجوهی که برحسب پول ملی به دست آمده است، به پول کشور طلبکار تبدیل شود. بدین منظور لازم است که اضافه صادرات پیدا گردد: این یك مسئلهٔ انتقال به معنای اخص است.

دو گرایش برای توضیح انتقالات رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند: یکی را کینز ارائه کرده است که بر نقش تغییرات قیمتها تأکید می‌ورزد و دیگری را اُهلین عنوان نموده است که تغییر مکان قدرت

---

1. Dawes
2. Young
۳. می‌دانیم که قراردادهای پُتسدام (۱۹۴۴) و پاریس (۱۹۴۵) پس از جنگ جهانی دوم، اصل ترمیم خسارات به صورت جنس (برداشتهایی که مقامات متفقین از مناطق اشغالی خود به‌عمل می‌آوردند) را پذیرفتند.

خرید یك کشور را به کشور دیگر یادآور می گردد.[۴] این مسئله بعدها توسط متزلر مورد «تجدید نظر» قرار می گیرد و با الهام از کینز تحلیلی به طرزی نوین، یعنی با توجه به تغییرات درآمد تهیه می نماید.

الف) *نظریهٔ کینز: تغییرات قیمتها*

جان مینارد کینز از سال ۱۹۲۰ دربارهٔ مسئلهٔ غرامات جنگ از سوی آلمان در کتاب پر سروصدای خود تحت عنوان *نتایج اقتصادی صلح*[5] به بحث می پردازد.

کینز از این نظر پشتیبانی می کند که آلمان فقط با کاهش واردات و افزایش صادرات خواهد توانست دین خود را ادا کند. «آلمان می تواند به تدریج دین خود را به صورت کالاها و فقط کالاها بپردازد، خواه این کالاها به طور مستقیم به متفقین تحویل شود یا در کشورهای بیطرف به فروش برسد و اعتبارات از محل فروش که بدین گونه افزایش می یابد، به متفقین واگذار گردد.»[۶] و ثابت می کند که اغلب محصولاتی که آلمان می تواند صادر نماید با محصولات طلبکاران او رقابت می کند و در نتیجه عقیده دارد که اگر غرامات زیاده از حدسنگین باشد، اقتصاد جهانی زیرورو ودچار هرج ومرج خواهد گردید.

در سال ۱۹۲۹، کینز دربارهٔ برنامهٔ یانگ باز این اندیشه را دنبال می کند که با وجود وامهایی که کشورهای خارجی به آلمان داده اند، این کشور به مرور زمان، فقط به صورت کالاها می تواند پرداخت نماید و بنابراین، بدین منظور، باید اضافه صادرات به دست آورد و در این کار موفق نمی شود مگر آنکه قیمتهای کالاهای خود را پایین بیاورد. نظر به اینکه کشش تقاضای صادرات آلمان نسبت به بقیهٔ دنیا ضعیف است، این کشور باید اقدام به کاهش مهم در قیمتها بنماید و این چنین معنی می دهد که حجم کالاها و خدماتی که باید صادر گردد، به ازای ارزش معلوم صادرات مهمتر خواهد شد. رابطهٔ مبادله برای آلمان نامساعد خواهد گشت و در نتیجه بار سنگینی بر آلمان تحمیل خواهد کرد:

— بار اولیه: ۲ میلیارد مارك ـ طلا که باید به متفقین بپردازد؛
— بار ثانوی: تنزل قیمتها و درآمد که برای ایجاد اضافه صادرات لازم است.

ب) *نظریهٔ اُهلین: جابه‌جایی قدرت خرید*

این نظریه عاملی را جلوه گر می سازد که کینز بدان توجه نمی نماید: تغییرات تقاضا.

پرداخت غرامات توسط آلمان، بواسطهٔ خودِ عمل، موجب انتقال قدرت خرید به کشورهایی می شود که این پرداخت را دریافت می کنند. کشورهای طلبکار، خود را صاحب قدرت خرید اضافی برابر با میزان غرامت می بینند و قدرت خرید در اختیار آلمان درست به همان میزان کاهش می یابد. جابه‌جایی قدرت خرید به خودی خود بازاری را برای کالاهای کشور بدهکار فراهم می آورد.

---

۴. ن. ك. به: *Readings in the Theory of International Trade* که در آن مقالات عمدهٔ این دو نویسنده در *Economic Journal* (سال ۱۹۲۹) مجدداً چاپ شده و انتشار یافته است.

5. J.M.Keynes, *The Economic Consequences of the Peace* [*Les conséquences économiques de la paix*].

6. *Ibid* , p. 153.

بنابراین، تنزل قیمتهای آلمان بیفایده است و در نتیجه بار ثانوی وجود ندارد.

آقای ژاك روئف نیز خود از اصل «حفظ قدرت خرید» پشتیبانی می کند ولی نرخ ارز را دخالت می‌دهد. به عقیدهٔ وی، دولت آلمان توسط مالیات، مبلغ ضروری برای پرداخت غرامت را به دست خواهد آورد و سپس به جست‌وجوی اسعار خارجی خواهد پرداخت و در نتیجه نرخ این اسعار را تا نقطه‌ای بالا خواهد برد که قیمت کالاهای آلمانی به پول خارجی برای جلب خریدهای خارجی به قدر کفایت تنزل کند. این خریدها درست با مقدار کالاهایی مطابقت می نماید که مالیات از مقدار مصرف در آلمان کاسته است.

کینز به این نظریهٔ خوش بینانه با تذکر دو نکته پاسخ می‌دهد: از یك سو وی مطمئن نیست که افزایش قدرت خرید متفقین به کالاهایی که بر اثر تنزل قدرت خرید آلمان در اختیار قرار گرفته‌اند، انتقال یابد. از سوی دیگر، مبادلهٔ کالاها تحت تأثیر ساختار اقتصادی کشورهای مختلف قرار دارد و فقط به دشواری با جریان سرمایه تطبیق می کند. کینز عقیده دارد که استدلال اُهلین مبتنی است بر «کاربرد نظریهٔ مایعات بر مادهٔ خمیری و دارای مقاومت شدید ذاتی».

جر و بحث کینز ـ اُهلین می تواند با مخالفت استوارت میل ـ ریکاردو ارتباط پیدا کند. کینز نظریه‌ای را که قبلا تورنتن[7] و استوارت میل ابراز داشته‌اند، اقتباس می نماید. استوارت میل می نویسد: «کشوری که پرداختهای منظم در وجه کشورهای خارجی به عمل می آورد، علاوه بر آنکه آنچه را که می پردازد از دست می‌دهد، بر اثر شرایطی با مزیت کمتر که مجبور است تولیدات خود را در برابر محصولات خارجی مبادله کند، چیز بیشتری نیز ازدست می دهد»[8]. اُهلین،به‌نوبهٔ خود، در کنار ریکاردو قرار دارد و برخلاف تورنتن از این فکر جانبداری می نماید که تغییر مکان قدرت خرید بدون تحرکات طلا و بدون تغییرات قیمتها برای احیای تعادل کفایت می کند. پیش از این، دو جریان فکری و نظری بسط و تکامل می‌یافت که می‌رفت تا بر پایهٔ «نظریهٔ عمومی» تصحیح تراز پرداختها را توسط آثار قیمتها و آثار درآمد توضیح بدهد. با این وصف خاطر نشان می شود که کینز در این بحث روی انتقالات، در زمرهٔ «کلاسیکها» جای دارد، حال آنکه پیروان مکتب او، در آینده و پس از چندسال، دیدگاه درآمد را می پذیرند.

چه درسهایی از این مباحثهٔ کینز ـ اُهلین می توان آموخت؟

الف) نخست به نظر می آید که *میزان* انتقالات باید مورد توجه قرار گیرد. اگر پرداختها نسبت به ظرفیت پرداخت‌کشور متناسب و به اندازه باشد، به نظر نمی‌رسد که با مشکلات جدی مواجه گردد. برعکس، اگر غرامت کمرشکن وخردکننده باشد، می تواند اقتصاد کشور بدهکار را به خطر اندازد. پس از سال ۱۹۱۸ مدتی مدید توهمات مربوط به شعار رایج به وجود می آمد مشعر بر اینکه «آلمان پرداخت خواهد کرد».

ب) سپس باید کشش *تقاضای محصولات صادرهٔ* کشور بدهکار مورد توجه واقع شود. اگر این کشش

7. Thornton
8. *Principles*, ed. 1929, p. 627.

برابر با واحد یا کمتر از آن باشد، مساعی برای تحقق انتقال می تواند غیرقابل اغماض گردد، زیرا تقلیل قیمتها در کشور بدهکار دریافتهای متزایدی را به بار نخواهد آورد یا حتی فقط موجب وصولیهای بسیار کمتر از منشاءِ صادرات خواهد شد.

پ) مناسبت دارد، در مرحلهٔ سوم، *ساختارهای* اقتصادهای طلبکار یا بدهکار ملاحظه گردد. اگر دو کشور کالاهای یکسانی را تولید کنند و در بازار بین‌المللی رقابت‌پذیر باشند، انتقال می تواند پیچیدگیهای اقتصادی و سیاسی را به بار آورد. از سوی دیگر، لازم است ساختارهای کشور بدهکار برای توسعهٔ صادرات محصولات جدید یا خدمات تازه به قدر کفایت قابل شکل‌گیری باشند.

ت) هر قدر مازاد صادرات *سریع‌تر برقرار* گردد، به همان اندازه آشفتگیهای ناشی از انتقال زیادتر خواهد بود. در این صورت، کشور بدهکار باید انقباض سختی را بپذیرد و این از درآمدها می کاهد و تحصیل وجه ملی به منظور پرداخت را مواجه با خطر می سازد. بیکاری که بر اثر انقباض ایجاد شده است برای کشور بدهکار حتی شوم‌تر از وخامت رابطهٔ مبادله خواهد بود.

با این وصف، لازم به یادآوری است که کشور بدهکار، پیش از آنکه از تولید جاری اضافه صادرات به دست آورد، می تواند سرمایه‌ای را که برای پرداخت به کشور طلبکار با اسعار خارجی به کار خواهد رفت، وارد کند. پرداخت غرامت جنگ از سوی فرانسه به آلمان از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۳ توسط برات و به ویژه برات عهدهٔ لندن انجام گرفته است. این بروات ناشی از پذیره نویسیهایی می شد که خارجیان در دو قرضه برای کسب آزادی برحسب پول خارجی انجام داده بودند، یکی پذیره نویسی فرانسویان به پول خارجی و دیگر پذیره نویسی به اسعار حاصله از فروش اسناد به خارج. در این اوضاع و احوال، انتقال به طور جزئی به عهدهٔ کشوری قرار می گرفت که پول آن به آلمان واگذار می گشت، یعنی به‌ویژه انگلستان.

همین‌طور، پس از برنامهٔ داوُز در سال ۱۹۲۴، سرمایه‌های خارجی به ویژه امریکاییها به آلمان سرازیر شد و به این کشور امکان داد تا به کمك اسعار خارجیِ حاصله هم دین خود را ادا کند و هم مقادیر زیادی کالا وارد نماید.

با این همه، مشکل انتقال توسط واردات سرمایه‌های خارجی به تعویق افتاده و حل نشده است و فقط در حالت ورشکستی بدهکار رفع می گردد.

نظریهٔ اُهلین تغییر مکان قدرت خرید کشور بدهکار را به کشور طلبکار در نظر می گرفت؛ اما قبول می کرد که میزان کلی قدرت خرید تغییر نمی کند: انتقال سرمایه به معنای ازدست‌دادن قدرت خرید در یك کشور و کسب قدرت خرید در کشور دیگر است. این فرضیه را که متزلر در تحلیل مسئلهٔ انتقالات، که امروزه جنبهٔ کلاسیك پیدا کرده و در سال ۱۹۴۲ منتشر شده است[9]، می بایستی رها کند و به دور افکند.

پ) *الگوهای متزلر: تغییرات درآمد*

متزلر بر آن است تا عواقب یك انتقال سرمایه را میان دو کشور که سطح فعالیت در آنها پایین‌تر از

9. *Journal of Political Economy,* June 1942.

سطح اشتغال کامل بوده میل نهایی به‌مصرف و میل نهایی به‌سرمایه‌گذاری و میل نهایی به واردات آنان با یکدیگر تفاوت دارند، بررسی کند و می‌خواهد «فقط نفوذ تطبیقهای درآمد واقعی را منزوی سازد» و تغییرات سطوح اشتغال و درآمدهای واقعی را مطالعه نماید.

برطبق فرضیه‌های اضافی، میلها طی زمان تغییر نمی‌یابند و قیمتها و نرخ ارز و نرخهای بهره در دو کشور ثابت هستند.

تحت این شرایط، آیا تغییرات درآمد و تغییراتی که در نتیجهٔ صادرات و واردات پدید می‌آیند، برای اجرای انتقال سرمایه کفایت می‌کنند؟

متزلر سه جدول را که هر یك مجموعهٔ مختلف میلها را برای دو کشور عرضه می‌دارند، مورد استفاده قرار می‌دهد. وی تغییرات اولیهٔ درآمد را به سیاست مالیی نسبت می‌دهد که دولتهای دو کشور دنبال می‌نمایند.

در هر جدول، وی سه حالت زیر را در نظر می‌گیرد:

۱) آثار کاهش درآمد در کشور پرداخت کننده و افزایش درآمد در کشور دریافت کننده که به مبلغ انتقال می‌رسد؛

۲) آثار کاهش درآمد در کشور پرداخت کننده برابر با مبلغ انتقال است و بدون رشد اولیه در کشور دریافت کننده که دولت آن وجوه حاصله از اهالی را توزیع نمی‌نماید؛

۳) آثار رشد اولیهٔ درآمد در کشور دریافت کننده که کاهش مالیاتی را به اجرا می‌گذارد، بدون انقباض اولیه در کشور پرداخت کننده‌ای که پرداخت را یا براساس تجمع قبلی اضافات و یا توسط وام انجام می‌دهد.

متزلر به نتیجه‌گیریهای زیر می‌رسد:

الف) اگر در دو کشور، جمع میل نهایی به مصرف، میل نهایی به واردات و میل نهایی به سرمایه‌گذاری کمتر از واحد باشد (ثبات در حالت انزوا)، تغییرات القایی در درآمدها و ترازهای بازرگانی برای اقدام به انتقال سرمایه کفایت نمی‌کند.

ب) اگر در یکی از کشورها، جمع میلهای نهایی بیشتر از واحد باشد (بی‌ثباتی در حالت انزوا)، انتقال توسط تغییرات درآمد و تراز بازرگانی در صورتی انجام می‌گیرد که کشور در حالت بی‌ثباتی امکان بدهد تا انتقال به طور مستقیم بردرآمد او تأثیر بگذارد.

متزلر تصور می‌کند که شرط «*الف*» در واقعیت به فراوانی حاصل می‌شود و بنابراین عقیده دارد که تغییرات القایی درآمد توسط تغییر مکان قدرت خرید برای ایجاد تغییر مساعد در تراز بازرگانی کشور پرداخت کننده کفایت نمی‌کنند.

نتایج انتقال میان دو کشور			
	درآمد در دو کشور مستقیماً تحت تأثیر قرار گرفته است.	درآمد فقط در یك کشور پرداخت کننده مستقیماً تحت تأثیر قرار گرفته است.	درآمد فقط در کشور دریافت کننده مستقیماً تحت تأثیر قرار گرفته است.
ثبات در حالت انزوا برای دو کشور	۱. درآمد در کشور پرداخت کننده پایین می‌آید. درآمد در کشور دریافت کننده بالا می‌رود. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزانی کمتر از انتقال بهبود می‌یابد.	۱. درآمد در دو کشور پایین می‌آید. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزانی کمتر از انتقال بهبود می‌یابد.	۱. درآمد در دو کشور بالا می‌رود. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزانی کمتر از انتقال بهبود می‌یابد.
بی‌ثباتی در حالت انزوا برای کشور دریافت کننده	۱. درآمد در دو کشور بالا می‌رود. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزان بیشتر از انتقال بهبود می‌یابد.	۱. درآمد در دو کشور پایین می‌آید. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده وخیم و نامساعد می‌شود.	۱. درآمد در دو کشور بالا می‌رود. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزانی بیشتر از انتقال بهبود می‌یابد.
بی‌ثباتی در حالت انزوا برای کشور پرداخت کننده	۱. درآمد در دو کشور کاهش می‌پذیرد. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزانی بیشتر از انتقال بهبود می‌یابد.	۱. درآمد در دو کشور پایین می‌آید. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده به میزانی بیشتر از انتقال بهبود می‌یابد.	۱. درآمد در دو کشور بالا می‌رود. ۲. تراز بازرگانی برای کشور پرداخت کننده نامساعد و وخیم می‌شود.

(مأخذ: L. A. Metzler, *The Transfer Problem Reconsidered*, *op. cit.*)

(جدول پیشین نتایج انتقالات رادر سه حالت پیشین برحسب آنکه ثبات یا بی‌ثباتی در وضع انزوا وجود داشته باشد، خلاصه می‌کند).

تحلیلی که گذشت برای توجه به انعکاسات انتقال در کشورهای غیرشرکت‌کننده، می‌تواند به n کشور تعمیم یابد. این نتایج نیز روشن می‌نمایند که تغییرات درآمد فقط تطبیق جزئی در تراز پرداختهای کشور پرداخت کننده و کشور دریافت‌کننده ایجاد می‌کند.

ت) تحرکات سرمایه‌ها

آثار قیمتها و آثار درآمد

اکنون وقت آن است که از این تحول نظریهٔ انتقالات، دربارهٔ مکانیسمهایی که به هنگام تحرکات بین‌المللی سرمایه‌ها دخالت می‌نمایند، چند نتیجهٔ کلی به دست آوریم.

الف) عقیدهٔ کلاسیك، چنان که نزد استوارت میل نمودار می‌شود، همیشه از این نظر طرفداری کرده است که *رابطه‌های مبادله* باید به زیان کشوری تمام شود که در فراگرد انتقال، سرمایه صادر می‌کند. استوارت میل می‌نویسد: «لازم است کشورهای خارجی به این نتیجه برسند که بیشتر از گذشته صادرات داشته باشند و این فقط با عرضهٔ این صادرات به قیمتهای بسیار نازل، یا به دیگر سخن خرید کالاهای خارجی به بهای گران‌تر تحقق می‌پذیرد»[10].

نظریهٔ تغییر مکان قدرت خرید در زمینهٔ تغییرات رابطه‌های مبادله ناشناخته باقی می‌ماند. اما نارکس نشان داده است[11] که ظنّ قوی به وخامت رابطه‌های مبادلهٔ کشور وام‌دهنده می‌رود. وی این نظریه را بر تشخیص و تمایز کالاهای موضوع مبادلهٔ بین‌المللی از کالاهای داخلی بنا می‌نهد. گروههایی از کالاها به سبب هزینه‌های حمل و نقل یا محدودیتهای بازرگانی در مبادلهٔ بین‌المللی وارد نمی‌شوند: اینها محصولات «داخلی» هستند. هنگامی که در یك کشور کاهش تقاضا پدید آید، این تنزل در مورد محصولات داخلی نمی‌تواند با افزایش تقاضا در کشور دیگر جبران گردد. بنابراین، جابه‌جاییهای عوامل تولید ضرورت پیدا می‌کند و این امر قیمت کالاهای صادراتی را در کشور وام‌دهنده تقلیل می‌دهد و موجب تغییری در رابطه‌های مبادله به سود کشور وام‌گیرنده و به زیان کشور وام‌دهنده می‌گردد.

در نتیجه، می‌توان پذیرفت که هر افزایش در پرداختهای یك جانبه برای کشور بدهکار موجب وخامت رابطهٔ مبادله و برای کشور وام‌گیرنده باعث بهبود رابطهٔ مبادله می‌شود.

اخیراً، مسئلهٔ تأثیر انتقالات در رابطه‌های مبادله توسط ساموئلسون[12] به طرزی اجمالی و به صورتی منطقی ارائه شده است که بحث را بهبود می‌بخشد، اما نتیجه‌گیریهای «کلاسیك» را تغییر نمی‌دهد.

جانسن[13] پیروکارهای ساموئلسون موفق شده است برای بحث دربارهٔ تغییرات رابطه‌های مبادله

10. *Principles,* 1929, p. 627.
11. R. Nurkse, *Internazionale Kapitalbewegungen,* 1935.
12. P. A. Samuelson, *Economic Journal,* June 1952 and June 1954.
13. Harry G. Johnson, *Economica*, May 1955.

ضابطهٔ مناسبی را تعریف کند: رابطه‌های مبادله برای کشور پرداخت کننده بهبود می‌یابد یا به وخامت می‌گراید، برحسب آنکه میلهای نهایی به خرج دو کشور برای کالاهای قابل صدور به طور متوسط کمتر یا بیشتر از $\frac{۱}{۲}$ باشند. این ضابطه می‌تواند این طور نوشته شود:

$$1-Caa-Cbb$$

هنگامی که برای کالاهای قابل صدور کشوری که سرمایه وارد می‌کند، حقوق گمرکی و هزینه‌های حمل و نقل وجود دارد، اگر تغییر در تقاضاهای غیرمستقیم برای کالاهای قابل صدور درنظر گرفته شود، ظن قوی می‌رود که میل نهایی به خرج دو کشور به طور متوسط بیشتر از $\frac{۱}{۲}$ بشود.

با این وصف، اثر یك انتقال سرمایه در رابطهٔ مبادله را به دشواری می‌توان تشخیص داد، زیرا «ارتباط میان تحرکات سرمایه‌ها و رابطهٔ مبادله، یك ارتباط متقابل» است (نارکس). اگر تحرکات سرمایه‌ها بتواند رابطهٔ مبادله را برای یك کشور وام‌گیرنده بهبود بخشد، بهبود رابطهٔ مبادلهٔ یك کشور (مثلا به دنبال افزایش تقاضای خارجی برای محصولات آن) می‌تواند موجب تحرك سرمایه‌ها به سوی این کشور بشود. بنابراین، بهبود رابطه‌های مبادله می‌تواند هم معلول و هم علت تحرکات سرمایه‌ها باشد.

ب) الگوهای متزلر، به نوبهٔ خود، راهنمایی می‌کنند تا بر *آثار ایجادکنندهٔ درآمد* ناشی از تحرکات سرمایه‌ها آگاهی پیدا شود. این تحرکات می‌تواند دو منبع عمده داشته باشد:

۱) وام به خارجه توسط موجودیهای نقدی بیکار یا توسط ایجاد پول تأمین شده است: مخارج القایی وام که در کشور وام‌دهنده یا در کشور وام‌گیرنده به وجود می‌آید، همه جا علت بسط فعالیت اقتصادی است، حتی اگر میلهای نهایی به خرج در دو کشور یکسان باشند (حالت سوم از الگوهای متزلر).

۲) میلهای نهایی به مصرف، به سرمایه‌گذاری و به واردات در کشور وام‌گیرنده نسبت به کشور وام‌دهنده بیشتر است. در این حالت، که در واقعیت فراوان دیده می‌شود، انتقال سرمایه سبب رشد عمومی درآمد می‌گردد، حتی اگر وام در کشور وام‌دهنده با کاهش مصرف یا سرمایه‌گذاری تأمین مالی شود.

بنابراین، قبول مفهوم «کلاسیك» حفظ قدرت خرید که بر طبق آن یك تحرك سرمایه محرك یك تنزل در کشور وام‌دهنده و یك جهش در کشور وام گیرنده است، ممکن نیست. به علاوه، تاسیگ با نوعی شگفتی یادآور شده است که دوره‌های زمانی وام عموماً با ترقی قیمتها و پیشرفت کار و کسب در کشور وام‌دهنده مطابقت دارد. هرگاه آثار درآمد در نتیجهٔ انتقالات موردنظر قرار گیرد، این وقایع چنان که باید و شاید توجیه می‌شود.

کتابشناسی

Outre les ouvrages généraux ou traités déjà cités, on consultera :

J. Viner, *Studies in the Theory of International Trade*, *op. cit.* (pour l'his-

toire de la théorie *classique*).
C. BRESCIANI-TURRONI, *The purchasing power parity doctrine; l'Egypte contemporaine*, 1934, p. 433-464 (article devenu classique sur cette question).
L. A. METZLER, The Theory of International Trade, dans *A Survey of contemporary Economics*, vol. I.
A. O. KRUGER, Balance of Payments Theory, *Journal of Economic Literature*, mars 1969.

De l'abondante littérature sur le déséquilibre structurel et la « pénurie de dollars », on retiendra principalement :

F. PERROUX, *L'Europe sans rivages*, p. 450 et suiv.
T. BALOGH, *The Dollar Crisis : Causes and Cure*, Oxford, 1949.
C. P. KINDLEBERGER, *The Dollar Shortage*, New York, 1950.
Sir Dennis ROBERTSON, *Britain in the World Economy*, Londres, 1954.
J. WEILLER, *Problèmes d'économie internationale*, t. II, *op. cit.*
E. DESPRES et C. P. KINDLEBERGER, The Mechanism for adjustment in international payments : The lessons of postwar experience, *American Economic Review*, mai 1952.
H. BREMS, Devaluation, A marriage of the Elasticity and Absorption Approaches, *The Economic Journal*, mars 1957.
Donald Mac DOUGALL, *The World Dollar Problem*, Macmillan, 1957.
C. P. KINDLEBERGER, L'asymétrie de la balance des paiements, *Revue économique*, 1954, n° 2.

L'important article de J. R. HICKS (*An inaugural lecture*, cité au texte) a été discuté de façon très intéressante par H. G. JOHNSON (*The Economic Journal*, sept. 1954, p. 462 et suiv.) et par T. M. LETICHE (*Quarterly Journal of Economics*, août 1955, p. 371).

2) Sur l'approche du revenu

F. MACHLUP, *International Trade and the National Income Multiplier*, 1943.
R. NURKSE, Domestic and International Equilibrium, dans *The New Economics*, 1947.
NEISSER et MODIGLIANI, *National Incomes and International Trade*, 1953.

3) Sur les explications synthétiques

J.-S. BARNÉRIAS, *L'équilibre économique international*, A. Colin, 1952.
J. E. MEADE, *The Theory of International Economic Policy*, I : *The Balance of Payments*, Oxford Univ. Press, 1955.
G. HABERLER, *A survey of international Trade Theory*, 2e éd., Princeton, 1961.
H. G. JOHNSON, *Money, Trade and Economic Growth* (Ire Partie, The Balance of Payments), London, Allen & Unwin, 1962.
— *International Trade and Economic Growth*, Allen & Unwin, London, 1957.
S. ALEXANDER, Effects of a devaluation : A simplified synthesis of Elasticities and Absorption Approaches, *The American Economic Review*, mars 1959.
R. NURKSE, The Relation between Home Investment and External Balance

in the light of British Experience, *Review of Economics and Statistics*, mai 1956.
Problems in international Economics, *The Review of Economics and Statistics*, supplément, février 1958.

عنوان سوم

سیاستهای مبادلات بین‌المللی

همیشه مسائلی که سیاستهای مبادلات بین‌المللی مطرح ساخته‌اند علاقهٔ شدیدی برانگیخته‌اند. دخالت دولت در قلمرو ملی فقط بیست سالی است که جلب توجه نموده است و با ظهور کینز نظریه‌ای اصولی و منظم پیدا می‌کند، حال آنکه از آغاز قرن هفدهم مرکانتیلیستها (طرفداران مکتب سوداگری) وسایل ازدیاد ثروت «امیر» و تضمین تراز بازرگانی مساعد به صورت ورود طلا را برای «ملت» مورد بحث قرار می‌دهند و مَلین[1] یکی از پیروان این مکتب، پیش از این، دخالت مستقیم در زمینهٔ ارز را توصیه می‌نماید.

ادام اسمیت و استوارت میل، از کلاسیکهای انگلیس، فقط به ساخت نظریهٔ بازرگانی بین‌المللی اکتفا نمی‌نمایند؛ بلکه بهترین سیاست را در این زمینه جست‌وجو می‌کنند. هابرلر درست نشان داده که این اقتصاددانان قصد داشتند از نظریه‌های خود برای حمله به طرفداران اصل حمایت[2] و مرکانتیلیستها استفاده نمایند و این نیز در طرز ارائهٔ نظریات آنها تأثیر داشته است. به علاوه، کلاسیکهای انگلیس در پیروزساختن آزادی مبادلهٔ بین‌المللی در کنار آزادی کسب و کار داخلی مشارکت می‌نمایند.

اما، پس از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، «واکنش ملی» در عقیده و سپس در سیاست پدید می‌آید. سیاست حمایت از محصولات داخلی، صورت اقتصادی در مکتب ملی‌گرایی می‌باشد و از سیاستهایی که پیوسته وسیع‌تر و دقیق‌تر می‌شوند، الهام می‌گیرد و در پی جنگها و

---

1. Malynes

۲. Protectionists؛ طرفداران سیاست حمایت از محصولات داخلی. ـ م.

بحرانهای اقتصادی قرن بیستم تقویت می گردد.

برش جهان به پاره های اقتصادهایی که در لاك خود فرورفته اند و تحت جبر و فشار خودبسندگی قرار گرفته اند و گاهی طرفدار خودبسندگی گشته اند، می بایستی از نو آرزوی غایت مطلوب بین المللی را به وجود آورد؛ اما منظور کمتر اعتقاد به ایجاد هماهنگی خودکار در روابط اقتصادی بین المللی و بیشتر کوششی برای برپایی یك نظم اقتصادی بین المللی و تحقق یك سازمان آگاه در مبادلات بین المللی است.

به این ترتیب، راهنمایی می شویم تا در این عنوان سه مجموعه پرسش را در نظر بگیریم:

ــ جزءِ اول از این عنوان به *الهامات عقیدتی*، یعنی *مبادلهٔ آزاد* و *مکتب حمایتی* اختصاص می یابد.

ــ جزءِ دوم از این عنوان راجع است به *سیاستهای ملی*: *انواع و شیوه های دخالت*.

ــ جزءِ سوم از این عنوان *مساعی کنونی به سوی یك نظم اقتصادی بین المللی* را شرح می دهد.

جزءِ اول از عنوان سوم

الهامات عقیدتی:
مبادلهٔ آزاد و مکتب حمایتی

در هر دوران، شکلهای مخصوصی که این عقاید یکی پس از دیگری در درون آنها تجسم یافته‌اند، نظام مبادلهٔ آزاد و مکتب حمایتی هرکدام یك حالت اساسی را بیان می‌کنند: امتناع یا خواست اعطای یك معنای اقتصادی به مرزهای سیاسی.

عقیدهٔ طرفداران مبادلهٔ آزاد در مکتب فیزیوکراتها پدیدار می‌گردد و در زمان کلاسیکهای انگلیس شکل می‌گیرد و جزءِ مکمل لیبرالیسم قرن نوزدهم و نئولیبرالیسم معاصر است.

عقیدهٔ مکتب حمایتی که نزد مرکانتیلیستها به وجود می‌آید، مدافعان خود را در وجود لیست[1]، در قرن نوزدهم و کاره، پتن[2] اقتصاددانان امریکایی وکووه[3]، بروکار در فرانسه و به تازگی مانوئیلسکو[4] اهل رومانی باز می‌یابد. از عقایدی که امروزه مورد تأیید پیروان مکتب کینز است، می‌توان تحت عنوان نئومرکانتیلیسم (سوداگری جدید) یاد کرد.

ما در برابر گرایشهای خاص هر نویسنده یا هر مکتب درنگ نمی‌کنیم و می‌کوشیم جنبه‌های عمدهٔ نظریهٔ طرفداران مبادلهٔ آزاد و نظریهٔ مکتب حمایتی را جدا سازیم و سپس اعتبار آنها را ارزش گذاری نماییم.

---

1. F.List, *Das Nationale system der politischen okonomie* [*Système national d'économie politique,* trad. fr., 1857].
2. Patten
3. Cauwés
4. M. Manoïlesco, *Théorie du protectionnisme et de l'échange international,* 1929.

قسمت اول ــ نظریهٔ مکتب مبادلهٔ آزاد

این نظریه شامل یك جنبهٔ انتقادی و یك جنبهٔ مثبت است.

§ ۱. انتقاد بر مکتب حمایتی

طرفداران مبادلهٔ آزاد سه‌انتقاد اساسی بر نظریات موافقان مکتب حمایتی وارد می‌سازند:

۱) حمایت از دیدگاه تولید ملی زیان‌آور است.

این عمل روح رقابت را می‌کشد و امتیازات خصوصی را توسعه می‌بخشد و در اقتصاد تصلب به بار می‌آورد.

در واقع، تعیین صنایعی که باید مورد حمایت قرار گیرند به راهنمایی دلایل اقتصادی انجام نمی‌شود، بلکه تحت تأثیر فشار صاحبان قدرتمند منافع خصوصی برخوردار از پشتیبانی سیاسی یا مجالس قانونگذاری صورت می‌پذیرد.

به علاوه، حمایت از برخی از صنایع به زیان دیگران تمام می‌شود: اگر ریسندگی‌ملی حمایت گردد، صنایع بافندگی بر اثر ترقی قیمت نخ در وضع نامساعدی قرار می‌گیرد و اینان نیز درخواست حمایت می‌نمایند. حمایت، حمایت را فرا می‌خواند.

تولیدکنندگان ملی، مصون در برابر رقابت خارجی از روشهای عادی و مبتذل سود می‌برند. روح نوآوری از میان می‌رود. قوهٔ محرکهٔ رقابت خارجی، از این پس، آثار خود را اعمال نمی‌کند. طرفدار مبادلهٔ آزاد توانسته است ورود محصولات خارجی را به بازار ملی به آمدن اردك ماهی در مردابی پر از ماهی گول مقایسه نماید. هنگامی که ماهیِ نخست در مرداب وجود ندارد، ماهیهای گول در کمال آرامی به سر می‌برند و کم‌کم گوشتشان مزهٔ لجن پیدا می‌کند. اما ناگهان اردك ماهی سر می‌رسد...

۲) حمایت به مصرف‌کنندگان ملی زیان می‌رساند. از یك سو، محصول مورد حمایت در درون مرزهای گمرکی ترقی قیمت فروش پیدا می‌نماید و از این جریان مصرف‌کننده صدمه می‌خورد. به علاوه، ترقی قیمت می‌تواند به یك مقدار متغیر باشد:

ــ اگر تولیدکنندگان خارجی بتوانند جزئی از حقوق گمرکی را به عهده بگیرند، این ترقی قیمت اندك خواهد بود؛

ــ هنگامی که تقاضای محصول مورد حمایت از سوی مصرف‌کنندگان ملیِ بدون کشش باشد و تولیدکنندگان ملی نتوانند تدارك و تهیهٔ کالا در بازار ملی را تماماً تأمین نمایند، این ترقی قیمت شدید خواهد بود.

به علاوه استثمار بازار ملی می‌تواند توسط تشکیل اتحادیه‌هایی میان تولیدکنندگان

ملی مورد حمایت افزایش یابد. پل لوروآ ـ بولیو و ایوگویو در این باب مثال ایالات متحده را یادآور شده‌اند. در این کشور، جهش تراستها همزمان با پذیرش سیاست سخت گمرکی از سوی دولت تحقق یافته و در صنایعی که با شدت بسیار مورد حمایت قرار داشته‌اند، تراست تشکیل شده است.

۳) حمایت تهدیدی نسبت به صلح بین‌المللی است. طرفداران مبادلهٔ آزاد پیرو اصل یگانگی میان ملتها هستند. به عقیدهٔ اینان حمایت رقابتهای ملی را تشدید می‌کند و پیوندها وابستگی میان ملتها را مواجه با خطر می‌نماید. حمایت،رقابتی تجاوزآمیز و گاهی خصومت‌آمیز و همواره شوم را جایگزین جوّ ثمربخش تقسیم بین‌المللی کار و همکاری اقتصادی بین ملتها می‌سازد.

§ ۲. جنبهٔ مثبت گرایش آزادی مبادله

این جنبه در دو زمینهٔ دلایل و توصیه‌ها نمودار می‌شود.

الف) *دلایل*

این دلایل به آسانی از انتقاد مکتب حمایتی به دست می‌آید:

الف. مبادلهٔ آزاد، توزیع تولیدات را برطبق قانون هزینه‌های مقایسه‌ای مجاز می‌دارد و موجب پیدایش تخصص بین‌المللی سودمند برای همه می‌شود: در واقع، تخصص به هرکشور امکان می‌دهد تا «هرچیز را از هر جا که بسیار فراوان و به بهای کمتر و با کیفیت بهتر وجود دارد، برای خود فراهم آورد» (لینر)[5].

نویسندگان کلاسیك روی منافعی که یك کشور از تخصص و از بازرگانی به دست می‌آورد، تأکید ورزیده‌اند و کوشیده‌اند تا منافع ناشی از بازرگانی بین‌المللی را محاسبه نمایند. ریکاردو این منافع را توسط تفاوت میان نرخ مبادلهٔ بین‌المللی کالاها و نرخی که اگر مبادلهٔ بین‌المللی وجود نداشت برقرار می‌بود، اندازه‌گیری می‌کند. الفردمارشال شیوه‌های ظریف‌تری را به کار می‌بندد و منفعت ناشی از بازرگانی بین‌المللی را توسط مازاد تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان معین می‌نماید. به تازگی، هابرلر نشان داده است که نفع اگر نتواند اندازه‌گیری شود، امکان دارد با منحنیهای جانشینی تولیدات ارائه گردد. (ما در اینجا کلیهٔ جنبه‌های تحول نظریهٔ هزینه‌های مقایسه‌ای را که قبلا در صفحهٔ ۶۰۶ و صفحات بعد از آن تحلیل کرده‌ایم، بازمی‌یابیم.)

ب. مبادلهٔ آزاد، توسعهٔ رقابت را آسان می‌سازد و روح نوآوری را نه فقط میان

5. Leener

تولیدکنندگان ملی بلکه بین کشورهای مختلف نیز حفظ می کند.

پ. مبادلهٔ آزاد بازار را بزرگ می نماید و به این ترتیب، موجب توسعهٔ تولید کثیر و مزایای پیوسته بدان می شود. تنزل قیمتها بر اثر توزیع هزینه‌های تولید نیز به نفع مصرف کنندگان تمام خواهد شد. به علاوه، از خطرات احتمالی کمیابی که محدودیت مکانی تولیدات و بازارها را در بر دارد، اجتناب می گردد.

ب) *توصیه‌ها*

توصیه‌ها، برحسب آنکه به نام یك طرفدار عقیدتی (جزمی) گرایش آزادی مبادله یا به اسم یك طرفدار عملی گرایش آزادی مبادله به عمل آیند، فرق می کنند.

جریان فکری نخست را که ریکاردو بدان وابسته است، باستیا و ایوگویو تشریح کرده اند. نوشته‌های هجایی باستیا تحت عناوین، دست *راست* و دست چپ[6] یا عرض *حال کارخانه‌چیهای تولید* شمع[7] معروف می باشد. در اثر اخیر، باستیا چنین خیال‌پردازی می کند که کارخانه‌چیهای شمع از مقامات دولتی تقاضا می نمایند تا رقابت غیرقابل اغماض آفتاب را از میان ببرند. قانونگذار به بستن کلیهٔ پنجره‌ها و منافذ طبیعی که از خلال آنها پرتو خورشید به خانه‌ها نفوذ می نماید، فرمان می‌دهد. و باستیا توضیح می‌دهد که برای شمعها پیه بیشتر و در نتیجه گاو و گوسفند بیشتر و کشت بیشتر خشخاش، منداب، زیتون و کشتیهای بیشتربرای‌صید بالِن لازم‌خواهد شد.امّا آیا پرتو خورشید یك هدیهٔ رایگان نیست؟ باستیا نتیجه می گیرد: «انتخاب کنید ولی منطقی باشید. زیرا تا موقعی که شما، چنان که عمل می کنید، زغال‌سنگ، آهن، گندم و منسوجات خارجی را به نسبتی که قیمت آنها نزدیك به صفر می شود، نمی‌پذیرید، آیا قبول پرتو از خورشید که قیمت آن طی تمام روز صفر است، بی‌منطقی نخواهد بود؟»

گرایش آزادی مبادلهٔ عملی در جلوه‌های روشنفکرانه، کمتر خوشایند و در اندرزها، ملایم‌تر و دقیق‌تر است.

ادام اسمیت مبادلهٔ آزاد را سفارش می کند، اما قوانین دریانوردی کرامول را موجه می داند: «چون امنیت دولت نسبت به امنیت ثروتِ آن از اهمیت بیشتری برخوردار است، شاید از میان کلیهٔ آیین‌نامه‌های بازرگانی انگلیس، قانون دریانوردی عاقلانه‌ترین آنهاست». هنگامی که مقصود اجتناب از این باشد که بازاری که در گذشته

6. Bastiat, *La main droite et la main gauche.*
7. *La pétition des fabricants de chandelle.*

مورد حمایت بوده، در کالاهای خارجی غرق گردد و ممانعت از اینکه «شهروندان ما ناگهان محروم از شغل عادی و فاقد هر وسیلهٔ معیشت بشوند» ادام اسمیت مالیات تعدیلی بر محصولات خارجی و اقدامات انتقالی حمایت را می‌پذیرد.

استوارت میل حمایت را برای ملتهای جوان و نیز برای صنایع نوزاد قبول دارد، «به شرط آنکه با اوضاع و احوال کشور مناسب باشد».

در فرانسه، لوروآ-بولیو اعتقادات طرفداران مبادلهٔ آزاد را ابراز می‌دارد و در عین حال مشروعیت بعضی از اقدامات حمایتی را باز می‌شناسد و چنین می‌اندیشد که علم اقتصاد مزایای آزادی بازرگانی بین‌المللی را برای همهٔ ملتها به صورت یك كل نشان می‌دهد، اما داعیه ندارد که این آزادی برای ملتهای خاص و معین بدون خطر باشد. از سوی دیگر، حمایت مبتنی بر دلایل امنیتی یا قدرت را قبول دارد.

به این ترتیب، طرفداران نظام آزادی مبادلهٔ معتدل ترغیب می‌نمایند که دلایل تأییدکنندهٔ حمایت موردنظر قرار گیرند.

قسمت دوم ــ نظریهٔ مکتب حمایتی

نظریهٔ مکتب حمایتی متکی است بر دلایل بسیار گوناگون که همگی دیدگاه ملی و دیدگاه سیاسی را در ردهٔ نخست بحث قرار می‌دهند.

این دلایل را می‌توان به پیروی از تمایزی که هابرلر میان دلایل غیراقتصادی و دلایل اقتصادی به عمل می‌آورد، گروه‌بندی نمود. دلایل غیراقتصادی ملاحظات قدرت یا عدالت را درنظر می‌گیرد و دلایل اقتصادی بیشینه‌سازی درآمد کلی را مورد توجه قرار می‌دهد. ما این دو دیدگاه را با اختصار بسیار شرح می‌دهیم.

§ ۱. دلایل غیراقتصادی مکتب حمایتی

الف) *دلیل امنیت ملی* خطرات ناشی از تخصص را برای اقتصاد و در حالت جنگ عرضه می‌دارد. همچنین هر کشور باید در سرزمین خود تولیداتی را فراهم و حفظ نماید که در مواقع کشمکش امکان بقا و نجات استقلال را فراهم آورند: مانند تولیدات اساسی کشاورزی؛ صنایع ضروری برای دفاع ملی (مثل آهن و فولاد و بعضی از صنایع شیمیایی).

این دلیل به ویژه برای کشاورزی ارزنده است. مثال انگلستان طی جنگ اخیر به وضوح آن را ثابت می‌کند.

حمایت به منظور حفاظت از منابع طبیعی که در معرض تحلیل و نقصان قرار دارند (نفت ایالات متحده یا مس مکزیک) را می توان به این دلیل وابسته کرد. با این وصف، به نظر می رسد که دولت بتواند با وسایل دیگر مثلا قوانین حفاظت به طرزی مؤثرتر اقدام نماید.

ب) *دلیل دفاع از سطح زندگی* از نگاه مساعد نویسندگان امریکایی (در گذشته کری و پتن) برخوردار است. حمایت باید سطح زندگی متعالی و مزدهای بالا را در برابر رقابت بازرگانی کشورهایی که سطح زندگی بسیار پایین تری دارند، حفظ نماید.

چنین اندیشه ای الهام بخش «تعرفهٔ جبران کننده» است که به توصیهٔ پتن در سال ۱۹۱۲ مورد قبول ایالات متحده قرار گرفت.

این دلیل در مواردی خاص نیز ارزنده است: برموارد زیر حقوقی می تواند وضع گردد:

ــ در جبران و تعدیل تدابیر مصنوعی که کشورهای خارجی (مثلا کمکهای مالی) کرده اند؛

ــ در جبران و تعدیل در برابر کشوری که به طرز غیرعادی مزدهای نازل دارد و قیمت شکنی اجتماعی را عمل می نماید (ژاپن پیش از جنگ سال ۱۹۳۹)؛

ــ در جبران و تعدیل مزایای اجتماعی و هزینه های مالیاتی داخلی که بر قیمتهای تمام شده وضع می شوند و به زیان تولیدکنندگان ملی می باشند.

با این همه، این دلیل را به صورت کلی نمی توان پذیرفت: وضع حقوقی برای جبران و تعدیل هر اختلاف هزینه بیهوده است زیرا بازرگانی بین المللی فقط به این جهت وجود دارد که تفاوت هزینه وجود دارد. به علاوه، کشورهای ثروتمند کشورهایی با مزد در سطح بالا هستند زیرا بهره وری در آن نقاط قوی است: منابع و تجهیزات بیشتر در اختیار دارند و در نتیجه می توانند با کشورهای برخوردار از مزیت نیروی کار مقابله نمایند.

پ) *دلیل حفظ برخی از طبقات اجتماعی یا بعضی از فعالیتها* نقشی از روش احساساتی یا جهت گیری انتخاباتی دارد. از این قرار، در فرانسه، به نام ثبات اجتماعی و دفاع از زاد و بوم دهقانی ومشارکت روستاییان در «تفریحات» (که مورد علاقهٔ پگی است)، از کشاورزی حمایت کرده اند. به این ترتیب، مجموعه نوشته هایی دربارهٔ محاسن پیشه وری و ضرورت حفظ مفهوم «کار زیبا» گسترش یافته است....

آیا نیازی به تأکید بیشتر هست؟ خطر حمایت بر پایهٔ این دلیل، همانا حمایت از

روش عادی و مبتذل، افزایش تصلب و سرانجام ایجاد عناصر تطبیق ناپذیرفته و عقب‌مانده، غیر تولیدی و خشن است.

§ ۲. دلایل اقتصادی مکتب حمایتی

این دلایل درصددند تا حمایت را با بیشینه سازی درآمد واقعی ملی بر اثر کاربرد این روش توجیه نمایند. برخی از این ادلّه در اندیشهٔ توسعهٔ اقتصادی متمرکز شده اند و دلایل بلندمدت هستند؛ بعضی دیگر به عدم تعادلهای کوتاه‌مدت توجه نموده اند.

الف) دلایل *بلندمدت*

الف. از میان این دلایل، معروف‌ترین همانا مربوط به *صنایع در آغاز یا «حمایت آموزنده»* است. این دلیل که الگزندر همیلتون (*در گزارشی دربارهٔ کارخانه‌های دستی*)[8] عرضه داشته و استوارت میل آن را اقتباس نموده، اصولا توسط لیست و کاره ارائه شده است.

لیست در اثر مشهور خود: *نظام ملی اقتصاد سیاسی*[9] تحول تاریخی جوامع را شرح می‌دهد: این جوامع از حالت توحش به حالت شبانی و سپس به حالت کشاورزی و بعد به حالت «کشاورزی ـ کارخانه‌ای» و سرانجام به حالت «کشاورزی ـ کارخانه‌ای ـ بازرگانی» در می‌آیند؛ ملت، در مرحلهٔ اخیر، يك ملت «مرکب» و «عادی» می‌شود. حمایت ضمن پشتیبانی از صنایع نوزاد در خدمت تحقق حالت اخیر قرار می‌گیرد. اما به نظر لیست، این حمایت باید محدود به صنعت، موقتی (تا زمانی که صنایع جوان دیگر نیازی به قیم نداشته باشند) و معتدل (مالیاتهای جبرانی) باشد.

دلیل حمایت از صنایع در زمان نوزادی، یکی از ارزنده‌ترین دلایلی است که طرفداران مکتب حمایتی پیش کشیده اند و از همه آسان‌تر مورد قبول طرفداران آزادی مبادله واقع شده است. با این وصف، در مجموعه دشواری پدید می‌آورد:

ـ چه صنایعی باید حمایت بشوند؟ گاهی تمایز و تشخیص میان علل اقتصادی حمایت (تأمین يك دورهٔ آغاز به کار برای صنعت؛ مساعدت به صنایع تولیدکنندهٔ کالاهای جانشین مثل محصولات مصنوعی و ترکیبی شیمیایی) و علل سیاسی که بیشتر اوقات قدرت منافع خصوصی را بیان می‌کنند، سخت دشوار است. به هر صورت، حمایت نمی‌تواند عمومی باشد.

8. A. Hamilton, *Report on Manufactures*, 1790.

9. F. List, *Das Nationale system der politischen ockonomie*, [*Système national d'économie politique*, 1841].

ــ چه موقع حمایت باید قطع گردد؟ تعیین سن رسیدگی این صنایع مشکل است. تخفیف یا حذف و لغو تعرفه‌ها، به جهات سیاسی، این خطر احتمالی را در بر دارد که این را همواره از امروز به فردا افکند.

ب) *دلیل جذب سرمایه* را شولر[۱۰] و اشلی[۱۱] بسط داده اند. نویسندهٔ اخیر مطلب را چنین بیان می‌نماید: «ادام اسمیت از این نظر پشتیبانی کرده است که تولید فقط می‌تواند سرمایه را از یك صنعت به صنعتی دیگر منحرف سازد. مکتب حمایتی می‌تواند پاسخ دهد که تولید در موارد بسیار سرمایه را به کشور جذب نموده است.»

در واقع، غیرقابل بحث است که بسیاری از کشورها با وضع حقوق گمرکی روی محصولات آمادهٔ مصرف، بنگاههای خارجی را ناگزیر ساخته‌اند شعبه‌ها یا شبکهٔ خود را در سرزمین مورد حمایت مستقر سازند (کارخانه‌های تعرفه‌ای)[۱۲]. کانادا پس از سال ۱۹۲۰ و برزیل پس از سال ۱۹۳۰ از این سیاست پیروی کرده‌اند. در فرانسه، قانون سی‌ام آوریل سال ۱۹۲۸ که در مورد واردات نفت خام به زیان واردات بنزین مساعد بود، توسعهٔ پالایشگاهها را نتیجه داد.

مانوئیلسکو اقتصاددان رومانی در اثری تحت عنوان *نظریهٔ مکتب حمایتی و مبادلهٔ بین‌المللی*[۱۳]، استدلالی تقریباً همانند را ارائه کرده است. وی از این اندیشه آغاز می‌کند که امروزه در کلیهٔ کشورها، صنعت بازدهی بالاتر از کشاورزی دارد و درآمد بیشتری فراهم می‌آورد. همچنین، مکتب حمایتی هنگامی مزیت دارد که وسیله‌ای برای وارد کردن یك صنعت به کشور باشد، آن هم صنعتی که بازده آن بیشتر از بازده تولیدات کنونی، به ویژه بازده کشاورزی است. با این وجود، حمایت نباید حالت عمومی پیدا کند و باید فقط بر مصنوعاتی اعمال گردد «که بهره‌وری آنها از بهره‌وری متوسط کشور تجاوز نماید». به این ترتیب، زیان ناشی از برقراری حقوق حمایت‌کننده، بیشتر، از ورود صنایع دارای بازده زیاد جبران خواهد شد.

نظریهٔ مانوئیلسکو امکان می‌دهد تا دریابیم با چه کیفیاتی استدلال دربارهٔ جذب سرمایه باید پذیرفته شود. حمایت به شرطی سودمند است که موجب ورود سرمایه به کشور گردد و استفاده از این سرمایه افزایش بهره‌وری را امکان‌پذیر سازد. این اثر

10. Richard Schuller, *Schutzzol und Freihandel,* 1905.
11. Ashley, *The Tariff Problem,* 1920.
12. the tariff factories
13. *Théorie du protectionnisme et de l'échange international*

مفید فقط تحت شرایطی چند گسترش خواهد یافت:
— صنایع جدید باید منابع طبیعی و نیروی کار غیر شاغل یا در وضع اشتغال بد را مورداستفاده قرار دهد.
— صنایع جدید نباید صنایع موجود را از یك بخش نیروی کار و سرمایهٔ در اختیار محروم سازد و نیز نباید سبب گرانی هزینه‌های تولید به زیان آنها گردد.
— تعرفه‌هایی که وضع گردیده است، نباید شامل محصولات ضروری اولیه شود، زیرا در این صورت، در نتیجه، مصرف کنندگان را جریمه خواهد کرد.

ب) *دلایل کوتاه مدت*

الف. بهبود توسط حمایت از سطح اشتغال، دلیل اصلی بوده است که جان مینارد کینز در باب سیاست بازرگانی پیش کشیده است. در سالهای ۱۹۲۰، کینز از عقیدهٔ مخالف پشتیبانی می‌کرد، اما سرانجام بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰ تعرفهٔ ملایم و معتدلی در ترکیب و تلفیق با یك برنامهٔ توسعهٔ داخلی و بعضی از کمکهای مالی به صادرات را به منظور مبارزه با تنزل اقتصادی برای انگلستان توصیه کرد و دیدگاه خود را بخصوص در *رساله در باب پول*[14] ابراز داشت.

به نظر کینز، حمایت گمرکی رونق فعالیت اقتصادی را در انگلستان به سه دلیل سهولت خواهد بخشید:
— تعادل تراز پرداختها را طی مدتی که برنامهٔ رشد داخلی به مرحلهٔ اجرا گذاشته شود، حفظ خواهد نمود؛
— بر اثر دریافتهایی که پدید خواهد آمد، تأمین مالی این برنامه را جزئاً میسر خواهد ساخت؛
— هرگاه موجب جایگزینی تولید داخلی بر محصولات خارجی گردد، بر میزان اشتغال خواهد افزود: با این وصف، این امر مشروط است به اینکه افزایش اشتغال در صنایع مورد حمایت در برابر کاهش نظیر در اشتغال صنایع صادراتی خنثی نشود. به عقیدهٔ کینز، این خطر وجود ندارد، زیرا صادرات فقط هنگامی سیر نزولی پیدا خواهد کرد که واردات کل کاهش بپذیرد؛ و اما حمایت فقط این هدف را دارد که از ازدیاد واردات در ارتباط با برنامهٔ رشد تولید جلوگیری نماید. اگر واردات محصولات کارخانه‌ای لطمه ببیند، سایر واردات (مواد اولیه و محصولات غذایی) توسط رشد تولید تشویق

14. J.M. Keynes, *Treatise on Money*.

خواهند شد. در نتیجه، نه صادرات و نه واردات، هیچ یك نیازی به تنزل ندارند.

در ماه سپتامبر سال ۱۹۳۱، به محض آنکه انگلستان پایه طلا را رها نمود، کینز که این اقدام را طلب می کرد، از طرح تعرفهٔ خود دست کشید، اما بعدها، به ویژه در *نظریهٔ عمومی* (فصل بیست‌وسوم) با روش حمایت روی موافق نشان داد و از مفاهیم مرکانتیلیسم (مکتب سوداگری) دفاع کرد. کلاسیکها ــ که آزادی مبادله را الهام بخشیده اند ــ فایدهٔ صادرات را برحسب ارزش وارداتی که این صادرات بتواند تحقق بخشد، ارزیابی می نمایند و به اشتغال کامل باور دارند و قانون بازارهای ژان باتیست سه را می پذیرند و در نتیجه کمك صادرات را در تولید و اشتغال در نظر نمی گیرند؛ کلاسیکها ضرورت مازاد صادرات را منظور نمی‌دارند، زیرا تعرفه فقط این نتیجه را به بار می آورد که منابع صنایع صادراتی را به صنایع داخلی سوق می‌دهد.

اگر مانند کینز بپذیریم که نظام اقتصادی به طور خودکار به اشتغال کامل نمی گراید، ملاحظه می کنیم که تشویق صادرات توسط کمکهای مالی یا کاهش واردات بر اثر حمایت در اشتغال تأثیر می گذارد. در این صورت، افزایش صادرات، همان طور که کلاسیکها تصور می کردند، از این پس با کاهش کالاهای موجود برای مصرف داخلی مطابقت نمی‌نماید و برعکس مکانیسم فزایندهٔ درآمد کلی را به راه می اندازد.

با این وصف، موفقیت این سیاست موکول به یك شرط است: حفظ سطح صادرات با وجود تقلیل واردات و فقدان اقدامات تلافی جویانه از سوی سایر ملتها. این امر فقط هنگامی ممکن است که کشور مجری این سیاست از تقاضای انعطاف ناپذیر خارجی برخوردار بوده یا دارای اقتصاد مسلط باشد.

به هر صورت، این سیاست به یك کشور به زیان دیگران سود می‌رساند و همان *سیاست فقیرکردن همسایه*[15] است. این سیاست اعتقاد به هماهنگی عمومی منافع، موردنظر کلاسیکها را از میان می برد، اما نئومرکانتیلیسم (مکتب سوداگری جدید) همراه با توجیه مکتب کینز همکاری بین المللی در سیاستهای اقتصادی را پیشنهاد و توصیه می نماید.

ب. *دلیل بهبود رابطهٔ مبادله توسط حمایت* به طرز زیر بیان می شود: این خارجی است که تعرفه را می پردازد. بیسمارك این جمله را در پیام پانزدهم دسامبر سال ۱۸۷۸ به

15. beggar my neighbour policy

بوندِسرات[16] دربارهٔ سیاست حمایتی آلمان به کار برده است. تعرفهٔ گمرکی در تولیدکنندگان خارجی منعکس می‌شود.

برای ارزیابی دلیل، لازم است اثر تعرفه‌ای که به طور مستقیم و غیرمستقیم روی قیمت محصول مورد حمایت اعمال می‌گردد، موردنظر قرار گیرد.

ــ اثر مستقیم حقوق گمرکی به کشش عرضهٔ محصول بستگی دارد. اگر این عرضه دارای کشش باشد، صادرکنندهٔ خارجی حقوق گمرکی را تحمل نمی‌نماید و اگر این عرضه انعطاف ناپذیر باشد، قسمت اعظم و حتی تمام حقوق گمرکی را تحمل خواهد کرد (در حالت اخیر انحصار عرضهٔ محصول را دارد). در بیشتر موارد، تعرفه توسط خارجی تحمل نمی‌شود، زیرا واردات یك کالا به وسیلهٔ یك کشور بخش ناچیزی را از صادرات کل این کالا به وسیلهٔ این کشور یا کشورهای دیگر تشکیل می‌دهد.

ــ آثار غیرمستقیم حقوق گمرکی روی قیمت محصول بسیار پیچیده‌تر و راجع است به تغییرات تقاضا، تغییر مکان تولیدات، طرز بهبود تراز پرداختها و شرایطی که به موجب آنها دولت دریافتهای ناشی از حقوق گمرکی را خرج می‌کند. چنان که هابرلر این نکته را خاطرنشان می‌سازد، قضاوت قطعی دشوار است. الفرد مارشال یك ضابطهٔ ارزش گذاری را پیشنهاد کرده است: اگر وضع حقوق گمرکی به بهبود رابطهٔ مبادله منتهی گردد، یعنی اگر قیمت برای واردات نسبت به قیمت برای صادرات کاهش یابد، می‌توان گفت که بخشی از حقوق گمرکی به خارج انعکاس یافته است. این ضابطه بسیار ناقص می‌باشد و همعقیده با هابرلر می‌توان گفت که هر کس بکوشد به «دلیل» بهبود رابطهٔ مبادله متوسل شود، فقط ثابت می‌کند که اشکال مسئله را درنیافته است.

با این وصف، همعقیده با الفرد مارشال می‌توان پذیرفت که در دورهٔ زمانی کوتاه، ممکن است از عوارض بر واردات به زیان تولیدکنندگان و بازرگانان خارجی که قادر نیستند خود را به سرعت با شرایط جدید صدور محصولات تطبیق بدهند، نفع بس اندکی به دست آید. اما این امکان نادر و در کوتاه مدت است و بر اثر اقدامات تلافی‌جویانه و معامله به مثل از سوی کشور زیان دیده سریعاً رو به نابودی می‌نهد.

پ) دلیل *توسل به حمایت در وضعیتهای استثنائی* برای بحث نظری مناسب نیست.

مراد تصمیمات حمایتی به رغم معامله به مثل برضد کشورهای مجری اقدامات مشابه یا حقوق ضد قیمت شکنی و ارزان فروشی و یا حقوقی فقط برای مقابله با بحران

16. Bundesrat

شاخه‌ای از تولید ملی یا بحران تراز پرداختهاست.

در دو حالت اول، «جنگ تعرفه‌ها» مرحلهٔ متارکه و چانه‌زنی را فراهم می‌آورد.

در دو حالت اخیر، حمایت می‌تواند به جهات اجتماعی توجیه شود. اما این خطر هست که دوام پیدا کند و به جای آنکه انطباقات ضروری را آسان سازد، از افراد نالایق پشتیبانی نماید.

اینهاست دلایل عمده‌ای که طرفداران مکتب حمایتی پیش کشیده‌اند و ارزش و اعتبار مختلف دارند. با این وصف، همه ترغیب می‌نمایند که برخی از جنبه‌های دید واقعیت ملی موردنظر قرار گیرد و این موضوعی است که آزادی مبادله گاهی گرایش به غفلت از آن دارد.

قسمت سوم ـــ درسهایی از جروبحث

جروبحث میان طرفداران آزادی مبادله و مکتب حمایتی، بیشتر اوقات در حدود یك مشاجرهٔ قلمی جریان یافته است. به علاوه، در بسیاری از موارد، مقتضیات تدابیر حمایتی را نادیده می‌گیرد. آزادی مبادله از دیدگاه بلندمدت ناشی می‌شود؛ مکتب حمایتی تحت فشار ضرورتها و گاه در حالات بسیار سخت اتخاذ می‌گردد.

اقتصاددانان بزرگ به هوشیاری بیشتر دعوت می‌نمایند. پارتو در *کتاب درسی* خود (فصل نهم، بند شصتم) توصیه می‌کند که مسئله بدین گونه مطرح شود: «با شناخت کلیهٔ اوضاع اقتصادی و اجتماعی یك کشور در زمان معین، تحقیق به عمل آید که برای این کشور و در این زمان آزادی مبادله یا حمایت کدام یك مناسب‌تر است.» بارون در اثر خود به نام *اصول*[17] ثابت می‌کند که هرگونه حقوق حمایتی «موجب تخریب ثروت می‌شود»، اما می‌افزاید «که از این نباید نتیجه گرفت که برای هر کشور و هر دوران، حمایت زیان‌آور و آزادی مبادله سودمند است».

به علاوه، طی سالهای اخیر، کارهای مهم نظری امکان داده‌اند تا جروبحث میان دو مکتب آزادی مبادله و حمایتی روشنتر شود و چند پیشنهاد کلی را مطرح ساخته‌اند:

۱) پیشنهاد نخست این است که وجود میزان معینی از بازرگانی بین‌المللی، که بیش‌وکم محدود باشد، برای کلیهٔ کشورها بر فقدان بازرگانی رجحان دارد. از این پیشنهاد ساموئلسون پشتیبانی کرده است و پایان حیات تحول طولانی مفهوم «نفع

17. Barone, *Principii,* pp 89, 90.

مبادله» را از زمان کلاسیکهای انگلیس نشان می دهد. ساموئلسون شرح داده که به رغم اشتباهات منطقی که به نظریهٔ کلاسیك نسبت داده اند، آن هم نظریه ای که از ریکاردو تا هابرلر بسط می یابد، حتی بیرون از فرضیه های محدود سازندهٔ این نظریه، بازرگانی بین المللی متضمن نفع اقتصادی لااقل بالقوه برای همهٔ کشورهایی است که بدان مبادرت می ورزند. در واقع اگر مبادله ای میان دو کشور به عمل آید، هر کشور می تواند مقدار بیشتری ازکلیهٔ کالاها را به دست آورد و در مقابل میزان کمتری از کلیهٔ خدمات تولیدی را تهیه کند. هرچند نمی توان یك اندازهٔ عینی از نفع کلی فراهم ساخت، لزوماً افزایش بهزیستی و در نتیجه نفعی برای کلیهٔ کشورها موردنظر قرار می گیرد.

با این وصف، معنای این استدلال باید به خوبی درك شود. هنگامی که بازرگانی آزاد وجود دارد، این استدلال به این نتیجه گیری منجر نمی گردد که برای کلیهٔ کشورها وضع بهینه به دست می آید و فقط این را توضیح می دهد که اگر حمایت تا نقطه ای کشانیده شود که مبادله از میان برود، بهزیستی یك ملت در نتیجهٔ این کار کاهش می یابد.

۲) در مرحلهٔ دوم از بحثهای نظری که تعرفه های گمرکی مطرح کرده است، چنین بر می آید که برخلاف عقیدهٔ طرفداران آزادی مبادله، تعرفه برای همهٔ کشورها زیان آور نبوده، بلکه می تواند برای یکی منفعت به بار آورد و موجب ضرر دیگری گردد.

با اثبات اینکه نظریهٔ تعرفه یك حالت خاص از نظریهٔ عمومی انحصار است، این نتیجه به دست می آید: در بعضی از موارد، یك کشور می تواند از محدودیت بازرگانی با کشور دیگر بهره مند شود، درست مانند انحصارگری که عرضهٔ محصول خود را محدود می سازد. با این همه، هر کشوری می تواند بیشتر از سودی که خود به دست می آورد به کشورهای دیگر ضرر بزنند.

تیبوردوسیتووسکی[18]، در مقاله ای که اکنون صورت کلاسیك پیدا کرده، نشان داده است که موقعی که تقاضای خارجی دارای کششی برابر با یك یا کمتر از آن باشد، تعرفهٔ مناسب همیشه بهزیستی ملی را بهبود می بخشد و اگر کشش بزرگتر از یك باشد احتمالا این بهزیستی را بهتر می کند. این احتمال بر اثر افزایش کشش کاهش می یابد. نویسنده، براساس این طرز استدلال «نظریهٔ معامله به مثل» را تهیه نموده است. فرض کنیم کشورهای کوچك حقوق گمرکی خود را بالا ببرند یا برای افزایش بهزیستی ملی خود به وضع آن مبادرت ورزند. پس از گذشت زمان معین، کشورهای طرفدار آزادی

18. Tibor de Scitovsky, *The Review of Economic Studies*, 1942, pp. 89-110.

مبادله که خود را مورد استثمار می بینند، به نوبهٔ خود، حقوق گمرکی خود را بالا می برند و این جریان تا زمانی ادامه پیدا می کند که «ماهیت ذره‌واری بازرگانی بین المللی» از میان برود و «وابستگی میان سیاستهای تعرفه‌ای کشورهای مختلف تحقق یابد». در این صورت، حالت دوجانبه برقرار می‌شود و چانه‌زنی تعرفه‌ای به وجود می آید. هر کشور در صورتی که بتواند در ازدیاد تعرفه‌های خود نفع عقلایی داشته باشد (وضعیت انحصاری)، نظام آزادی مبادله به طور طبیعی به سوی از هم پاشیدگی میل می کند و تنها همکاری بین المللی می تواند از این واقعه جلوگیری نماید.

۳) مکتب حمایتی برحسب مورد و موقع می تواند با خصوصیات ساختار یك ملت، نیازهای توسعه و دشواریهای استثنائی تراز پرداختها توجیه شود.

با این وجود، مکتب حمایتی نمی‌تواند تعمیم یابد و صورت قطعی نیز ندارد. در اینجاست که به سبب فشارهای اجتماعی و سیاسی که کلیهٔ فرصتها را برای کاربرد در اختیار دارند، بزرگترین مشکلات بروز می کند.

اجورت این مسئله را به وضوح مطرح کرده است: «اگر یك دولت بس عاقل برای تشخیص موارد و به قدرکفایت قوی برای اجرای آن وجود داشته باشد، حمایت در برخی از موارد می تواند مزیت اقتصادی فراهم آورد، اما غیرمحتمل است که شرط بجا آورده شود.»[۱۹]

۴) مسئلهٔ حمایت از هردیدگاه مورد توجه قرار می گیرد (دیدگاه انحصاری که سیتوسکی تحلیل کرده یا دیدگاه نئومرکانتیلیسم که کینز تحلیل نموده است)، این نتیجه به دست می آید که ایجاد هماهنگی در سیاستهای ملی در زمینهٔ مبادلات بین المللی ضرورت دارد. مبالغه و زیاده روی، به طور مسلم، در عقیدهٔ آزادی مبادله این واقعیت را نفی نمی نماید که مزایای تقسیم بین المللی کار، موافق با تعبیر کینز، «واقعی و حقیقی» است. توجیه سیاست حمایتی که تحت شرایطی قابل قبول است، نباید این نکته را به فراموشی سپارد که از یك سو اقدامات منظم و بقاعدهٔ «فقیرسازی همسایه» به «جنگ تعرفه» منجر می شود و دیگر آنکه کشورها را از مزایای بازرگانی بین المللی محروم می کند، بدون آنکه بر بهزیستی یکایك آنان بیفزاید.

19. Edgeworth, *Papers*, vol II, sect. IV.

کتابشناسی

La littérature est abondante et inégale. On consultera principalement :

1) Quelques ouvrages généraux

G. HABERLER, *The Theory of International Trade*, chap. XVI et XVII (particulièrement recommandé).

W. H. BEVERIDGE, *Tariffs : the Case examined*, 1931.

F. W. TAUSSIG, *Free Trade, the Tariff and Reciprocity*, New York, 1920.

MANOÏLESCO, *Théorie du Protectionnisme et de l'Echange international*, 1929.

2) Quelques contributions particulières

KEYNES, *Théorie générale* (chap. XXIII sur le Mercantilisme).

L. A. METZLER, The Theory of International Trade, dans *A Survey of Contemporary Economics*, vol. I.

P. A. SAMUELSON, The gains from International Trade, *The Canadian Journal of Economics and Political Science*, mai 1939 (reproduit dans les « Readings »).

T. de SCITOVSKY, A Reconsideration of the Theory of Tariffs, *Review of Economic Studies*, 1942, IX, p. 89 (reproduit dans les Readings).

H. G. JOHNSON, *Money Trade and Economic Growth*, Allen et Unwin, 1962 (le chap. II est une excellente mise à jour de la question des tarifs).

C. ŻARKA, *Avantage collectif et économie internationale*, Thèse, Paris, 1954.

On trouvera dans le *Manuel d'économie politique* de V. PARETO des pages intéressantes sur la sociologie du protectionnisme (pp. 520 sqq.).

جزءِ دوم از عنوان سوم

سیاستهای ملی:
انواع و شیوه‌های دخالت

سیاستهای ملی در باب مبادلات بین‌المللی می‌توانند وسعت یا شدت گوناگون داشته باشند.

رایج‌ترین سیاستها همانا *سیاستهای بازرگانی* است که توسط دخالت دولت در جریانهای مبادلهٔ کالاها و خدمات، در واردات و صادرات ابراز می‌شود.

کشورهای مختلف، پس از ترک پایه طلا، ملاحظات در تعادل تراز پرداختها و ارز را به نام *سیاست تراز پرداختها* توسعه داده‌اند.

بعضی از دولتها، بر اثر فشار حوادث ترجیح داده‌اند و ناگزیر شده‌اند دربارهٔ اعمال جزئی و غیرمستقیم، نظارتهای همه جانبه و منظم مبادلات را برگزینند و در نتیجه اقتصاد ملی را منزوی ساخته‌اند. این *سیاستهای انزواطلبی* در نهایت به خودبسندگی یا به برنامه‌ریزی مبادلات بین‌المللی منجر می‌شود.

ما اینک جنبه‌های عمدهٔ این سیاستهای مختلف را بررسی می‌کنیم.

فصل نخست

سیاست بازرگانی

دخالت دولت در مبادلات بازرگانی دارای منشاءِ قدیمی و تجربه‌ای اخیر است. تعرفهٔ گمرگی همیشه به منزلهٔ ابزار مؤثر محدودیت رقابت خارجی و راهنمایی فعالیت تولیدی ملت تلقی شده که مزیت آن در عین حفظ آزادی انتخاب خریداران، اقدام به عمل غیرمستقیم در قیمتهای محصولات و خدمات است.

با این وضعیت، پس از سال ۱۹۳۰ تدابیر تازه‌ای در سیاست بازرگانی پدیدار شده که مبتنی است بر تحمیل تضییقات مقداری در مبادلات بین‌المللی.

ما این دو شکل سیاست بازرگانی را بررسی خواهیم کرد و سپس طرح اولیهٔ تاریخی از سیاستهای بازرگانی را عرضه خواهیم نمود.

قسمت اول ــ دخالت غیرمستقیم در واردات و صادرات

در اینجا منظور دولت اعمال نفوذ در واردات و صادرات ضمن تأثیر روی قیمتهای محصولات وارده و محصولات صادره است. به طور کلی، هدف مورد جست‌وجو کاهش واردات و توسعهٔ صادرات است.

§ ۱. اقدام در بارهٔ واردات

این عمل اصولا با برقراری تعرفهٔ گمرکی ابراز می‌شود، حال آنکه دولت می‌تواند به نظامهای گمرکی ویژه یا به عوارض شبه گمرکی متوسل گردد.

الف) حقوق گمرکی، عوارضی است که دولت به منظور حمایت یا اخذ مالیات از کالاهای بازرگانی به هنگام عبور کالاها از کشور خود وصول می‌کند. مجموعهٔ حقوق گمرکی که یك کشور وضع کرده است، تعرفهٔ گمرکی را تشکیل می‌دهد.

هدف مالیاتی غالباً توسط کشورهای فقیر که این حقوق بخش مهمی از منابع بودجه‌ای آنها را تأمین می‌نماید و نیز به وسیله کشورهای ثروتمند اما به شدت واردکننده مورد جست‌وجو است. با این همه، تعرفهٔ گمرکی در اغلب موارد یك ابزار طرفداری از مکتب حمایت است.

حقوق گمرکی می‌تواند شکل حقوق ویژه یا حقوق «برحسب ارزش»[1] را بگیرد. نوع نخست حقوق گمرکی بر یك واحد از محصول وضع می‌شود، چنان که در عنوان تعرفهٔ گمرکی شرح داده شده است: این نوع حقوق گمرکی مصون از تقلب بوده، اما در تشریح و توصیف مستلزم دقت و موشکافی فراوان است. حقوق گمرکی «برحسب ارزش» مبتنی است بر درصدهایی از ارزش محصولات وارداتی؛ این ارزش می‌تواند با ارزیابی رسمی یا برطبق اظهارنامه معین بشود و بیشتر زمینهٔ مساعد برای تقلب دارد.

فرانسه، که مدتی مدید طرفدار حقوق ویژهٔ گمرکی بوده، از ماه دسامبر سال ۱۹۴۷ تعرفهٔ کاملا «مبتنی بر ارزش» را اختیار کرده است.

یك تعرفهٔ گمرکی می‌تواند بر اصل استقلال تعرفه‌ای یا قراردادی تهیه شود:

الف. برطبق اصل *استقلال تعرفه‌ای*، کشور آزادانه و به ابتکار خود تعرفه را معین می‌کند و آزادانه آن را تغییر می‌دهد.

این اصل صفت مشخصهٔ دوره‌هایی است که شدیداً حمایت برقرار است. اما چون کشور می‌تواند با اقدامات تلافی‌جویانه مواجه گردد، آزادی ابتکار عملا محدود می‌شود. گاهی کشورهایی که دارای تعرفهٔ مستقل هستند می‌خواهند با استقرار نظام تعرفه‌های چندگانه امکان مذاکرات را برای خود حفظ کنند: تعرفهٔ عمومی، یا تعرفهٔ بیشینه، حق مشترك ایجاد می‌نماید؛ تعرفهٔ کمینه مختص کشورهایی است که مزایایی برای آنها منظور کرده است.

تعرفهٔ گمرکی فرانسه پس از سال ۱۹۴۷ «حقوق بینابین» را میان تعرفهٔ بیشینه و تعرفهٔ کمینه پیش‌بینی می‌کند.

ب. *تعرفهٔ قراردادی*، به نوبهٔ خود، از مذاکرات بین‌المللی ناشی می‌شود و هدف قرارداد بازرگانی یا توافق تجاری میان دو یا چند کشور است و مادام که قرارداد یا توافق دوام دارد نمی‌تواند آزادانه توسط یکی از طرفین قرارداد تغییر یابد.

این عهدنامه‌ها یا موافقت نامه‌ها غالباً شامل «مادهٔ ملت کاملة‌الوداد» است. این

1. ad valorem

ماده پیش بینی می نماید که کلیهٔ مزایایی که بعداً به کشورهای ثالث اعطا بشود، شامل طرف قرارداد خواهد شد. به این ترتیب، اصل تساوی رفتار یا اصل عدم تبغیض تحقق می پذیرد.

در بعضی از موارد، این ماده جبراً تحمیل می شود: آلمان این شرط را در قرارداد فرانکفورت در سال ۱۸۷۱ گنجانیده است؛ پس از جنگ جهانی اول، متفقین این شرط را برکشورهای مغلوب تحمیل کردند.

مادهٔ ملت کاملة الوداد می تواند مشروط باشد: در این صورت، مادهٔ مذکور توسط مزیت جدید و معادل به طرف قرارداد بسط می یابد؛ تحت این شکل است که ایالات متحده این ماده را تا سال ۱۹۲۳ اجرا کرده است. این ماده هنگامی غیرشرطی است که به طور خودکار اعمال گردد و این عمل ممالك اروپا و ایالات متحده بود که از آغاز سال ۱۹۳۴، به ویژه در محدودهٔ سیاست توافقهای متقابل «کوردل هال»[2] آن را پذیرفتند.

با این حال، منشور لاهاوان، در مادهٔ شانزدهم، مادهٔ غیرشرطی ملت کاملة الوداد را فقط با پیش بینی استثناهایی به سود این ماده، بخصوص در مورد روابط میان کشورهای اصلی و سرزمینهای ماورای بحار، پذیرفته است.

به طور کلی، تعرفهٔ گمرکی، فقط با رأی پارلمان وضع می شود و تغییر می یابد. قراردادها و موافقت نامه های بازرگانی باید به تصویب پارلمان برسد. اما عموماً دولت نیز اختیار وسیعی برای ابتکار دارد.

در فرانسه، مواد ۵۲ و ۵۳ قانون اساسی سال ۱۹۵۸، اولویتهای پارلمان را در باب موافقت نامه ها و قراردادهای بازرگانی تعریف می کنند. پارلمان، پس از مذاکره با رئیس جمهور، برای تصویب و یا تأیید آنها دعوت می شود.

در ایالات متحده، وضع تعرفه از حقوق کنگره است. اما از سال ۱۹۱۶ «کمیسیون تعرفه»[3] مرکب از شش عضو و دارای استقلال وسیع وجود دارد. به موجب «مادهٔ کشدار» وارده در «قوانین تعرفه»[4] سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۳۰، کمیسیون می تواند تنزل یا ترقی حقوق را که از ۵۰٪ تجاوز نکند، بررسی نماید و تغییر را به ریاست جمهور ایالات متحده «توصیه» کند.

ب) *نظامهای گمرکی ویژه* نگرانیهای خاص را در نظر می گیرند. در اینجا می توان

2. Cordell Hull
3. Tariff Commission
4. Tariff Acts

پنج مورد مهم را تشخیص داد:

الف. نظام حقوق گمرکی بر کالاهای عبوری (ترانزیت): این حقوق بر کالاهایی وضع می‌شود که از کشور عبور می‌کند و میزان آن معمولا اندك می‌باشد و هدف مالیاتی دارد. کالاهای بازرگانی با کامیون یا واگن مهر شده از کشور عبور می‌نمایند؛

ب. نظام انبار مال‌التجاره: این نظام پیش‌بینی می‌کند که کالاهای بازرگانی با معافیت از حقوق و عوارض گمرکی به کشور وارد می‌شوند و در صورتی که از نو صادر گردند، حقوق گمرکی نمی‌پردازند. انبار مال‌التجاره می‌تواند واقعی باشد (محصولات در محلهای مخصوص جای داده می‌شود) یا اعتباری (محصولات در محلهای مخصوص، تحت نظارت گمرك گذاشته می‌شود)؛

پ. اجازهٔ ورود موقت: این نظام عبارت است از تعلیق حقوق گمرکی دربارهٔ محصولاتی که باید توسط صنعت ملی تبدیل و از نو در دورهٔ زمانی معین صادر شوند. هدف آن ایجاد سهولت و زمینهٔ مساعد برای بعضی از صنایع تبدیلی ملی است:

ت. نظام برگشت حقوق گمرکی[5]: و آن عبارت است از وصول حقوق به هنگام ورود مواداولیه و بازپس‌دادن آن در موقع صدور محصول ساخته شده و اگر حقوق استردادی بیشتر از حقوق دریافتی باشد می‌تواند به صورت کمکهای مالی ناپیدا درآید.

ث. مناطق آزاد، بخشهایی از سرزمین برخوردار از حقوق گمرکی برون مرزی است و بر اثر فقدان کلیهٔ اقدامات گمرکی، برای توسعهٔ فعالیتهای اقتصادی، صنعتی یا بازرگانی مورد استفاده قرا می‌گیرد.

بیشتر اوقات، مناطق آزاد پیرامون یك بندر (هامبورگ، کپنهاك، برم، بارسلون، تریست و ژن) ایجاد شده‌اند.

در فرانسه، قانون بیست‌وچهارم ماه مه سال ۱۹۳۸ تشکیل مناطق آزاد دریایی و رودخانه‌ای را مجاز می‌دارد.

پ) *عوارض* شبه‌گمرکی، عوارضی است که به حقوق گمرکی موجود در اوضاع و احوال استثنائی افزوده می‌شود و می‌تواند در سه نوع عمده خلاصه گردد:

الف. عوارض جبرانی مالیاتی: با عوارضی مطابقت می‌نماید که در درون کشور بر محصولات مشابه با محصولات وارداتی وضع شده است (عوارض بر فروش یا عوارض برمصرف)؛

---

5. drawback

ب. عوارض اضافی معامله به مثل بر محصولات، از مبداءِ کشورهایی که یك برخورد تبعیضی را می‌پذیرند، اعمال می‌شوند؛

پ. عوارض «ضدقیمت شکنی و ارزان‌فروشی» بر محصولات خارجی برخوردار از کمك صادراتی یا جایزهٔ ارزی (به دنبال تضعیف).

ت) *آثار* وضع حقوق گمرکی به سه شکل نمودار می‌شود: یك اثر قیمت، یك اثر مقدار، یك اثر دریافتی:

الف. اثر حقوق گمرکی بر قیمت محصول به کشش عرضه و تقاضای این محصول نسبت به قیمت در هر کشور و نیز به ارزش مطلق این عرضه و این تقاضا بستگی دارد.

در کشورهای واردکننده، به فرض ثبات سایر شرایط، هر قدر عرضهٔ داخلی محصول زیاد و دارای کشش باشد و عرضهٔ خارجی محصول ضعیف و دارای کشش کمتر باشد، قیمت کمتر بالا خواهد رفت.

از سوی دیگر، در کشور واردکننده هر قدر تقاضا در آن دارای کشش بیشتر و تقاضا در کشور خارجی اندك و انعطاف‌ناپذیر باشد، قیمت کمتر بالا خواهد رفت.

سرانجام، بر طبق قاعده‌ای که شولر وضع کرده است، هر قدر واردات محصول مشمول حقوق گمرکی نسبت به تولید کشور صادر کننده ضعیف‌تر و نسبت به تولید کشور وارد کننده شدیدتر باشد، ترقی قیمت مربوط به حقوق گمرکی شدیدتر خواهد بود.

ب. اثر حقوق گمرکی روی مقادیر وارده نیز به کششهای عرضه و تقاضا نسبت به قیمت بستگی دارد.

هر قدر تقاضای کشور واردکننده دارای کشش بیشتر و عرضهٔ محصولات داخلی جانشین‌پذیر شدید باشد، مقدار واردات بیشتر کاهش خواهد یافت.

پ. هر قدر تقلیل در واردات ضعیف‌تر باشد، اثر دریافت (یا اثر مالیاتی) حقوق گمرکی بیشتر خواهد بود.

اگر اثر حمایت (اثر در مقادیر) و اثر دریافت را همزمان در نظر بگیریم، روشن است که یك مقدار بحرانی حقوق گمرکی وجود دارد که در صورت تجاوز از آن، اثر مقدار بر ثر دریافت غلبه می‌کند. بنابراین، هنگامی که تعرفهٔ گمرکی هدف مالیاتی دارد، صلحت در این است که این حقوق اندکی بالا باشد.

§ ۲. اقدام در زمینهٔ صادرات

در بعضی از موارد، اقدام در زمینهٔ صادرات توسط حقوق گمرکی بیان می‌شود. این

همان حالت استثنائی است که این گونه حقوق برای مقاصد حمایتی وضع شده است: این گونه حقوق گاهی به منظور جلوگیری از صدور مواداولیه و ایجاد سهولت در استفاده از آنها توسط صنایع تبدیلی ملی می باشد. عوارض بر صدور تقریباً همیشه جنبهٔ مالیاتی دارد و شامل محصولات اساسی یا مواد اولیه‌ای می شود که بزرگترین بخش صادرات یك کشور را تشکیل می‌دهد (پنبه در مصر؛ قهوه در برزیل؛ محصولات معدنی در بولیوی و غیره) و به این ترتیب برای دولتِ این کشورها، دریافتهای بودجه‌ای قابل ملاحظه‌ای فراهم می آورد.

با این وصف، هدف بیشتر توسعهٔ صادرات است تا متوقف ساختن آن. بدین منظور، ممکن است شیوه های گوناگون به نام قیمت شکنی و ارزان فروشی به کار رود. در نتیجه، فروش محصولات ملی را به خارج با قیمتی کمتر از قیمت معمول در کشور صادرکننده امکان پذیر می سازد.

قیمت شکنی می تواند برای تحقق سه نوع هدف به کار رود:

الف. هدفهای بازرگانی: فتح و تسخیر يك بازار و حذف رقبا یا فقط و فقط دفاع از بازارهای مورد تهدید؛

ب. هدفهای پولی: خرید اسعار خارجی مطلقاً ضروری (مورد روسیهٔ شوروی و آلمان نازی)؛

پ. هدفهای سیاسی: فرمانبرداری و سلطه پذیری اقتصادی و سپس سیاسی برخی از کشورهای واردکننده. این هدف آلمان نازی در اروپای حوزهٔ دانوب از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰ بود. شیوهٔ قیمت شکنی در مورد معاملات تهاتری مورد استفاده قرار گرفته است (نگاه کنید به صفحهٔ ۶۴۶).

قیمت شکنی می تواند کار انحصارات خصوصی باشد: مشهورترین نمونه را رفتار کارتل آلمانی فولاد به دست داده است که پیش از جنگ سال ۱۹۱۴ محصول خود را در آلمان دوبرابر گران تر از انگلستان فروخت. با این همه، مهم این است که بازار داخلی توسط سدهای گمرکی بالاتر حمایت شود.

بازارشکنی گاهی وسیعاً توسط دولت اعمال می گردد: دولت به طور مستقیم یا غیرمستقیم جوایزی به صدور می‌دهد (تخفیف یا حذف عوارض مالیاتی؛ تعرفهٔ ترجیحی ترابری؛ بازپرداخت هزینه‌های اجتماعی).

گاهی «بازارشکنی اجتماعی» و «بازارشکنی ارزی» عنوان می شود؛ در حالت اول، منظور فروش محصولات خارجی به قیمت بسیار پایین به علت هزینه‌های بسیار نازل

تولید است (ژاپن)؛ در حالت دوم، مزیتی خاطرنشان می‌گردد که تضعیف جایزه به صادرات اعطا می‌نماید (نگاه کنید به صفحهٔ ۷۰۵). منظور در اینجا «بازارشکنی کاذب» است، زیرا در این حالت قیمت فروش محصول در کشور و در خارج با یکدیگر اختلاف ندارد.

تحلیل نظری بازارشکنی همان کاربرد نظریهٔ انحصار تبعیض گر است.[۶] بنابراین، ما به تفصیلاتی که قبلاً عرضه داشته‌ایم باز نمی‌گردیم و برای ختم بررسی بازارشکنی به ذکر آثار شوم آن اکتفا می‌کنیم.

— آثار شوم در قبال مصرف کنندهٔ ملی که قیمت بالاتر محصول را تحمل می‌کند و در مقابل مالیات‌دهندهٔ ملی، که جوایز صادراتی را تأمین مالی می‌نماید؛
— آثار شوم در قبال کارآیی تولید ملی، که به این ترتیب می‌تواند از قانون هزینه سر باز زند و استفادهٔ بد از منابع تولیدی را حفظ کند؛
— آثار شوم دربارهٔ مبادلات بین‌المللی، که بازارشکنی در آن روح رقابت نادرست و متقلبانه را معمول می‌دارد و معامله به مثل را موجب می‌شود.

بنابراین، قابل درك است که کلیهٔ قوانین بین‌المللی و به ویژه منشور لاهاوان، به صورتی مطلق اعمال بازارشکنی را محکوم می‌نمایند.

قسمت دوم ــ تضییقات مقداری بر مبادلات بازرگانی

از آغاز سال ۱۹۳۱ شیوه‌های تازهٔ دخالت در قلمرو مبادلات بازرگانی در جهان مشاهده می‌شود. سلاح متعارف حقوق گمرکی برای مبارزه با تنزل قیمتهای کشاورزی و آثار کاهش ارزش پولهای چندین کشور (به ویژه کاهش ارزش لیرهٔ استرلینگ) غیرمکفی به نظر رسید. فرانسه و بسیاری از ملتهای دیگر (بلژیك، اسپانیا، آلمان، هلند، سویس و ...) رویه‌های محدودیت مستبدانهٔ واردات را مورداستفاده قرار دادند که دربارهٔ آنها می‌توان از مکتب حمایتی جدید سخن به میان آورد: اینان سهمیه بندی را به کار بردند.

البته پیش از سال ۱۹۳۰ ممنوعیتهایی در برابر ورود (یا خروج) کالاهای تجاری وجود داشته است. ممنوعیت همیشه نسبت به ورود بعضی از محصولات به جهات بهداشتی یا اخلاقی برقرار بوده است (منع بازرگانی مواد مخدر)؛ اما این‌گونه

۶. ن.ك. به جلد اول این کتاب.

ممنوعیتها دربارهٔ خروج بسیار نادر بوده و در این موارد مثال سیاست «خواربار» رژیم سابق فرانسه را می‌توان آورد که از خروج غلات جلوگیری می‌کرد.

سهمیه‌بندی اهمیت بیشتری داشته است. برطبق این روش، ورود کالاهای بازرگانی، طی دورهٔ زمانی معین، نمی‌بایستی از میزان معینی که خودکامانه مقرر شده است تجاوز کند. هنگامی که این میزان فرا می‌رسد و برای بقیهٔ دوره، ورود این کالاها غیرممکن می‌شود.

چندین شکل سهمیه‌بندی می‌توان تشخیص داد:

الف. سهمیه‌بندی تعرفه‌ای: تعرفهٔ ترجیحی گمرکی بر مقدار معینی از واردات اعمال می‌گردد و بیشتر از آن حقوق گمرکی سنگین وصول می‌شود.

ب. سهمیه‌بندی یك جانبه: دلالت بر میزان بیشینهٔ واردات برای دورهٔ زمانی معین دارد.

این سهمیه‌بندی می‌تواند کلی باشد (بر اساس دورهٔ پایه، بدون توجه به صادرکنندگان) یا برحسب کشور توزیع شود (بر مبنای متوسط واردات از مبداءِ هر کشور صادرکننده در دورهٔ پایه). این سهمیه‌بندی می‌تواند جنبهٔ ریاضی داشته و یا براساس مذاکره با کشورهای خارجی باشد. (به این ترتیب، در فرانسه از آغاز ماه سپتامبر سال ۱۹۳۳، ۲۵٪ سهمیهٔ اعطایی به هر کشور به طور خودکار تخصیص یافته و ۷۵٪ باقی مانده فقط در برابر مزایای ویژه تخصیص پیدا کرده بود).

پ. سهمیه‌بندی با پروانه: این روش امکان می‌دهد تا واردات در تمام دوره تقسیم‌بندی زمانی بشود و برابری رفتار نسبت به کلیهٔ واردکنندگان اعمال گردد.

ت. سهمیه‌بندی دوجانبه: در این مورد حجم معینی از واردات معین می‌گردد و در محدودهٔ سهمیه، دقت و مراقبت در توزیع پروانه به کشور خارجی واگذار می‌شود. این قاعده این خطر را عرضه می‌دارد که دولت خارجی که از این پس صاحب انحصار است، فروش را به کارگزاران خود و به زیان بازرگانان ملی سازمان دهد یا قیمتها را بالا ببرد. بدین قرار است که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۳ تصدی سهمیهٔ نوعی پنیر وارداتی از ایتالیا توسط فرانسه به دولت ایتالیا سپرده شده بود: قیمت این پنیر به میزانی بالا رفت که ناگزیر از تصدی ایتالیا در این باب صرف‌نظر گردید و در نتیجه قیمتها بیشتر از ۴۰٪ پایین آمد.

ث. سهمیه‌بندی مختلط: دولت نسبت مواد اولیهٔ خارجی را که باید در محصولات ساخت کشور استعمال گردد، محدود می‌کند. هدف این قاعده توسعهٔ استفاده از مواد

اولیهٔ ملی جانشین (مثلا کائوچوی‌صنعتی) است.

سهمیه‌بندی آثاری روی قیمتهای محصولات مشمول سهمیه‌بندی دارد. برخی از نویسندگان چنین ادعا کرده‌اند که این آثار موجب تنزل قیمتها می‌گردد، زیرا تولیدکنندگان خارجی ترغیب می‌شوند تا قیمتهای خود را به منظور دریافت سریع سفارش کاهش بدهند. تجربهٔ فرانسه از آغاز سال ۱۹۳۱ آشکار ساخته که اثر عمدهٔ سهمیه‌بندی تثبیت نرخهای خرید و فروش و ایجاد وقفه در تنزل قیمتهاست.

و اما آثار این روش در مبادلات کشور با خارج اساساً عبارت است از تقلیل حجم مبادلات و جهت‌گیری تازهٔ این مبادلات به سوی کشورهایی که مزایایی را اعطا می‌نمایند. سهمیه‌بندی به سوی روش دوجانبه گرایش پیدا می‌کند و نتیجهٔ آن برای فرانسه ازدیاد مبادلات میان سرزمین اصلی و اراضی آن سوی دریاهاست.

قسمت سوم ـ سیاستهای بازرگانی از قرن نوزدهم تاکنون

تاریخچهٔ روابط اقتصادی بین‌المللی پس از آغاز قرن نوزدهم تناوبهای اصول آزادی و حمایتی در مبادلات بین‌المللی را نشان داده است.

۱) از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تا جنگ ۱۹۱۴–۱۹۱۸، واقعیت اساسی همانا سیاست آزادی مبادله از سوی اقتصاد مسلط این دوره، یعنی انگلستان است.

پارلمان انگلستان، به دنبال مبارزه‌ای که کابدن[7] و اتحادیه منچستر[8] به راه انداخته بودند، در تاریخ بیست‌وششم ماه مه سال ۱۸۴۶، به لغو قوانین غلات رأی داد. به فرمان کرامول قوانین دریانوردی در سال ۱۸۵۰ ملغی شد.

فرانسه به این سیاست آزادی مبادله می‌پیوندد و در تاریخ پنجم ژانویهٔ سال ۱۸۶۰، ناپلئون سوم، طی نامه‌ای خطاب به فولد[9] وزیر دولت، تصمیم خود را در مورد حذف ممنوعیت و کاهش حقوق گمرکی دربارهٔ پشم، پنبه و شکر و عقد قراردادهای بازرگانی با کشورهای خارجی اعلام می‌دارد. در تاریخ بیست‌وسوم ژانویهٔ سال ۱۸۶۰، پیرو

7. Cobden
8. Manchester League
9. Fould

مذاکرات میان میشل شوالیه[10]، کابدن و گلادستون[11]، یك قرارداد بازرگانی میان فرانسه و انگلستان امضا می‌شود. این قرارداد مادهٔ ملت کاملة الوداد را در بردارد.

با این همه، بعضی از ملتها، به ویژه ایالات متحده و آلمان که در حال توسعهٔ کامل بودند، با تعرفه‌های گمرکی از خود حمایت می‌نمایند.

تنزل قیمتها در بلندمدت که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم پدید آمد و مخصوصاً تنزل قیمتهای محصولات کشاورزی موجب تقویت حمایت گمرکی می‌شود. در سال ۱۸۸۱، فرانسه قانون گمرکی روش حمایت را علناً می‌پذیرد؛ در سال ۱۸۹۲، مِلین[12] قانون گمرکی را به تصویب می‌رساند که از کشاورزی فرانسه به طور منظم و به طرزی اصولی حمایت می‌کند.

۲) دورهٔ بین دو جنگ (۱۹۲۰-۱۹۳۹) تقویت سیاست حمایتی را در جهان ظاهر می‌سازد.

انگلستان در سال ۱۹۲۱ قانون گمرکی به نام «حفاظت صنایع» را تصویب می‌کند و در سال ۱۹۳۲ حمایت گمرکی را تعمیم می‌دهد و در همان سال با کشورهای مشترك المنافع قرارداد اوتاوا، بیان کنندهٔ «رجحان امپراتوری» را امضا می‌نماید.

در ایالات متحده، در سال ۱۹۲۲ و سپس در سال ۱۹۳۰ تعرفهٔ گمرکی تقویت می‌گردد. با این وصف، رئیس جمهور روزولت بر اساس قانون موافقت نامه‌های متقابل تجاری مورخ سال ۱۹۳۴ سیاست حمایتی ملایم‌تری را به اجرا می‌گذارد.

فرانسه، در سال ۱۹۳۱، به نوبهٔ خود، باب سیاست سهمیه را می‌گشاید، حال آنکه آلمان به سوی خودبسندگی می‌گراید.

۳) پس از پایان جنگ جهانی دوم، اقتصاد بین‌الملل به تدریج به سوی آزادی فزایندهٔ مبادلات گام بر می‌دارد. در این باب واقعیات گوناگونی درخور یادآوری است:

الف. مساعی همکاری بازرگانی بین‌المللی که پس از سال ۱۹۴۶ تحت نظارت عالیهٔ ملل متحد آغاز شده بود: منشور لاهاوان که تأسیس سازمان بین‌المللی بازرگانی را پیش‌بینی کرده و در سال ۱۹۴۸ به امضای پنجاه کشور رسیده بود و هیچ‌گاه به تصویب نرسید. در سال ۱۹۵۰ با امتناع کنگرهٔ ایالات متحده رو به رو گردید. «توافق

10. Michel Chevalier
11. Gladstone
12. Méline

عمومی» دربارهٔ تعرفه‌های گمرکی و بازرگانی [۱۳] که در سال ۱۹۴۸ امضا شد، در تنزل یا تمدید و تحکیم حقوق گمرکی مشارکت می‌کند و چارچوب بحث را برای مسائل بازرگانی بین‌المللی تشکیل می‌دهد.

ب. ایجاد جامعهٔ اقتصادی اروپا (سال ۱۹۵۸)، در اروپای غربی از اول ژویهٔ سال ۱۹۶۸ یك اتحادیهٔ گمرکی میان شش کشور تشکیل‌دهندهٔ آن برپا ساخته و اتحادیهٔ اروپایی مبادلهٔ آزاد (سال ۱۹۶۰) را ایجاد کرده است و یك منطقهٔ مبادلهٔ آزاد بین انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی، سویس، اتریش و پرتغال برقرار نموده است. اتحادیهٔ گمرکی بازارمشترك [۱۴] شامل تعرفهٔ گمرکی مشترك است، ولی منطقهٔ مبادلهٔ آزاد [۱۵] شامل چنین تعرفه‌ای نبوده و هر کشور عضو منطقه تعرفهٔ خاص خود را برای مبادلات با کشورهای خارج از منطقه حفظ کرده است.

پ. رأی کنگرهٔ ایالات متحده برحسب تقاضای رئیس جمهور کندی در مورد قانون توسعهٔ تجارت [۱۶] (ماه اکتبر سال ۱۹۶۲) که به رئیس جمهور ایالات متحده حق می‌دهد با کشورهای خارجی دربارهٔ قراردادهای شامل تخفیفهای مهم تعرفه‌ها مذاکره کند.

ت. «میزگرد کندی» [۱۷] که وسیع‌ترین مذاکرهٔ چندجانبه دربارهٔ بازرگانی بین‌المللی است و در سال ۱۹۶۷ به انعقاد قراردادهای مهم بین‌المللی در جهت کاهش حقوق گمرکی به میزان ۳۵ تا ۴۰٪ در طول پنج سال منتهی شده است.

کتابشناسی

G. HABERLER, The Theory of International Trade, *op. cit.*, chap. XV et chap. XVIII (sur le dumping).

Société des Nations, *La politique commerciale entre les deux guerres : propositions internationales et politiques nationales*, 1942, Genève.

Société des Nations, *Les contrôles quantitatifs du commerce : leurs causes et leur nature*, 1943, Genève.

HOFFHERR et ALII, *La politique commerciale de la France*, Paris, 1939.

O. LONG, *Les répercussions économiques de la politique française du contingentement*, Thèse, Paris, 1938.

13. G.A.T.T.
14. Communauté Economique Européenne (C.E.E.)
15. Association Européenne de Libre-Echange (A.E.L.E.)
16. Trade Expansion Act
17. Kennedy Round

Sur la libération des échanges intra-européens, on consultera les Rapports annuels de l'O.E.C.E. depuis 1950.

Sur les Communautés Européennes :

M. Byé, *Les problèmes économiques européens*, Ed. Cujas, 1970.
A. Marchal, *L'Europe solidaire*, 2 vol., 1964-1970, Ed. Cujas.

فصل دوم

سیاست تراز پرداختها

امروزه، سیاست تراز پرداختها جزءِ مهمی از سیاست اقتصادی عمومی یك کشور است. از دیدگاه داخلی، هر کشوری که رشد متعادل را جست‌وجو می کند باید مراقب باشد که این رشد به هیچ‌وجه مواجه با مشکلات تراز پرداختها نگردد؛ بیشتر اوقات، عدم تعادل خارجی نمایشگر عدم تعادل داخلی میان تقاضای کلی و تولید کلی است. تصحیح عدم تعادل خارجی می تواند آثار شومی در آهنگ رشد اقتصادی داشته باشد. در زمینهٔ بین المللی، کارکرد خوب نظام پولی بین المللی به سرعتی بستگی دارد که فراگرد تطبیق تراز پرداختها برای رفع عدم تعادلها فراهم می‌آورد.

سیاست تراز پرداختها می‌تواند ابزارهای گوناگونی را مورداستفاده قرار دهد واینان بر عناصر مرکبهٔ تراز پرداختها اثر می گذارند. در بعضی از موارد، این سیاست می‌تواند شامل تغییر نرخ ارز باشد. در این باب علم بر این مطلب مطرح است که یك نظام ارزی بیش و کم انعطاف‌پذیر بر نظام ارزی ثابت، چنان که اکنون در محدودهٔ قراردادهای پولی بین المللی اعمال می‌شود، برتری ندارد.

قسمت اول ــ سیاستهای تطبیق تراز پرداختها

بجاست مورد کشور کسری‌دار را از کشور اضافه‌دار متمایز سازیم.

الف) در مورد کسری *تراز پرداختها*، اعمال گوناگون می‌تواند به مرحلهٔ اجرا درآید:

ــمهمترین اقدام آن است که با سیاست بودجه‌ای و سیاست پولی تضییقی کاهش تقاضای کلی حاصل شود. در واقع، لازم است زیادتی تقاضای داخلی نسبت به تولید جذب شود، یعنی توسط مصرف و سرمایه گذاری «جذب» محصول داخلی کاهش یابد.

اثر چنین سیاستی این است که واردات محدود می گردد و بخشی از تولید داخلی به سود صادرات آزاد می شود.

هنگامی که، پس از مرحلهٔ متمادی تورم و وخامت محسوس تراز پرداختها، این سیاست به دخالت پردازد، می تواند موجب رکود یا حتی کسادی فعالیت اقتصادی بشود.

ـ ترقی نرخهای بهره نسبت به نرخهای معمول و جاری در خارج امکان می دهد تا تراز عملیات سرمایه‌ای، به ویژه با ایجاد وقفه در خروج سرمایه‌های ملی و جذب سرمایه‌های خارجی بهبود یابد.

ـ همچنین می توان به نظارتهای مستقیم متوسل گردید. محدودیتهای مقداری در مبادلات (سهمیه بندی واردات) تابع محدودیت بسیار سخت ناشی از قراردادهای بین المللی بوده و فقط به هنگام بحران بسیار وخیم و شدید می تواند مورد عمل قرار گیرند. ایجاد مضیقه برای انتقال سرمایه مجاز بوده و غالباً مورداستفاده قرار گرفته است (محدودیت تخصیص اسعار به جهانگردان، نظارت بر صادرات سرمایه).

ـ هرگاه اقداماتی که هم اکنون بدانها اشاره شد، موفق به احیای تعادل نشود و لااقل کسادی آشکار در فعالیت اقتصادی و بیکاری پدید آید، اقتصاد در وضع «عدم تعادل اساسی» قرار دارد. در این حالت، نابرابری میان هزینه‌ها و قیمتهای داخلی و خارجی جز با تغییر نرخ برابری پولی، یعنی تضعیف تصحیح نمی شود.

ب) کشورهای صاحب *مازاد تراز پرداختها* ملزم به اجرای سیاستهای ناظر به محو این مازادها نیستند. در واقع به عهدهٔ کشور کسری‌دار است که تعادل تراز پرداختهای خود را از نو احیاء نماید.

به علاوه، چون دادوستدهای بین المللی در بلندمدت رو به افزایش می رود، ذخایر کشور نیز باید به طرزی زیاد شود که با نوسانات احتمالی تراز پرداختها مقابله کند.

سرانجام، کشوری که دارای مازاد تراز پرداختهاست آزادی عمل بیشتری برای رهبری سیاست رشد و اشتغال کامل دارد. این سیاست در بلندمدت به افزایش واردات آن منتهی می گردد.

با این وصف، کشورهای صاحب مازاد تراز پرداختها می توانند با واریز دیون خود پیش از سررسید، با اعطای اعتبار ویژه به کشورهای کسری‌دار یا با اقدامات فنی خاص به منظور ایجاد انصراف در ورود سرمایه‌های خارجی به کشور، طرز کار نظام پولی بین‌المللی را آسان سازند.

اما مواردی وجود دارد که یك کشور می تواند شاهد مازاد هنگفت و مداوم در تراز پرداختهای خود گردد، هر چند فعالیت اقتصادی آن در سطح اشتغال کامل باشد. در این حالت، «عدم تعادل اساسی» وجود دارد که می تواند با یك تقویت (پولی) تصحیح و رفع شود.

در این حالت، کشور درصدد است نتایج تورمی مازاد تراز را متوقف کند: در واقع، در نظام ارز ثابت، بانك مرکزی باید اسعار خارجی را در برابر پول ملی خریداری نماید و نمی تواند توسط ابزارهای دیگر سیاست اقتصادی ایجاد پول را از اثر بیندازد.

به این جهات است که دو بار تقویت مارك آلمان، که در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۹ نسبت بدانها تصمیم گیری شده است، توجیه می شود.

همچنین کانادا در سال ۱۹۵۰، برای دفاع از ثبات پولی داخلی نرخ شناور ارز را به منظور تحدید ورود سرمایه های عظیم از مبداءِ ایالات متحده اختیار کرده است. در این حالت، دلار کانادا نسبت به دلار امریکا بیشتر از ۵٪ اضافه ارزش پیدا کرد. تصمیم به شناورکردن مجدد دلار کانادا در سال ۱۹۷۰ توسط مقامات کانادایی به همین جهات اتخاذ شده است.

همین طور، سویس، طی چند سال پس از جنگ جهانی دوم، نظام بازار دوگانهٔ ارز را اختیار نمود: یکی نرخ ثابت برای معاملات بازرگانی و جهانگردی؛ و دیگری نرخ شناور (۳۰٪ نسبت به دلار اضافه ارزش پیدا کرد) برای سایر معاملات، و به ویژه برای دادوستدهای مالی.

پ) سیاست تراز پرداختها، در بعضی از موارد، قضاوت دربارهٔ موجودیت «عدم تعادل اساسی» و در نتیجه دربارهٔ خصلت سنجیدهٔ نرخ ارز را ایجاب می کند.

اگر نرخ ارز بالا تقویم گشته یا پایین تر از واقع ارزیابی شده باشد، چگونه می توانیم این قیمت گذاری را تخمین بزنیم؟ *نرخ ارز تعادل* را چگونه تعریف کنیم؟

شاید «برابری قدرتهای خرید» که کسل، پس از جنگ جهانی اول از آن دفاع کرد، به ذهن متبادر شود. اما قبلا ملاحظه کرده ایم که مقایسهٔ «سطح عمومی قیمتها»ی دو کشور خطرناك بوده و تغییرات شاخص قیمتها دربارهٔ تحول قدرت خرید هرکشور به‌دقت اطلاعی به دست نمی دهد. به علاوه، تراز پرداختها نه فقط به تغییرات قیمتها، بلکه به تغییرات تقاضا، به نرخهای بهره، به حقوق گمرکی و جز اینها نیز بستگی دارد. فقط در دورهٔ تورم است که مقایسهٔ قیمتها می تواند بیشتر مفهوم و قابل درك باشد.

همچنین، برتر این است که از ضابطه ای که نارکس تعریف کرده است، مدد گرفته

شود. نرخ ارز در وضع تعادل آن است که در دورهٔ معین، تراز پرداختها را بدون انقباض سطح درآمد و اشتغال و بدون محدودیتهای اضافی بازرگانی در تعادل نگاهدارد. این ضابطه سه عنصر را درنظر می گیرد:

الف. تعادل تراز پرداختها، تغییرات نقدینگیها و طلا را که معمولا در ایجاد تعادل در حسابهای خارجی یك کشور به کار می روند و نیز تحرکات سرمایه‌های کوتاه مدت را نباید در تراز پرداختها وارد ساخت. کلیهٔ معاملات دربارهٔ کالاهای بازرگانی و خدمات، و نیز تحرکات عادی سرمایه‌های مربوط به سرمایه گذاری بین المللی در تراز پرداختها وارد می شود.

در یك دورهٔ موردنظر، در کلیهٔ مواقعی که یك تغییر خالص در اندوخته‌های طلا و اسعار یك کشور پدید آید، عدم تعادل وجود دارد. تقویم اضافی اسعار موجب خروج مداوم طلا و (یا) تراکم تراز در این کشور توسط خارجیها می گردد؛ تقویم کمتر از واقع مسبب ورود دائمی طلا و (یا) تراکم تراز در کوتاه مدت، در خارج می شود.

دورهٔ منتخب برای ارزش گذاری تعادل تراز برای حذف نوسانات فصلی نمی تواند کمتر از یك سال باشد؛ این دوره را برای محو نوسانات ادواری می توان به یك دورهٔ ۵ تا ۱۰ ساله تمدید کرد.

ب. سطح درآمد و اشتغال عنصر دومی است که باید موردنظر قرار گیرد. در واقع، تراز پرداختها، به ازای نرخ معین ارز و به بهای انقباض فعالیت اقتصادی ملی، می تواند در وضع تعادل حفظ شود. اگر مزدها و قیمتها انعطاف ناپذیر باشند، بیکاری بسط خواهد یافت. این مورد انگلستان سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ است: تراز پرداختها در حال تعادل است؛ طی این دوره، موجودی طلای بانك انگلستان عملا در همان سطح پیشین باقی می ماند؛ اما سطح فعالیت اقتصادی کشور ضعیف است.

بنابراین، تعادل تراز پرداختها، به نرخ معین ارز، باید همراه با میزان اشتغال رضایت بخش در کشور باشد.

پ. فقدان محدودیتهای استثنائی در مبادلات عنصر سومی است که باید مورد توجه واقع شود. در واقع، هر کشور، به ازای نرخ معین ارز می تواند تراز متعادل داشته باشد. اما این تعادل فقط با کاهش شدید واردات به دست می آید. این مورد آلمان پس از سال ۱۹۳۴ و فرانسه از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۶ و در زمانی بود که تضعیف لیرهٔ استرلینگ دنبال نشد و کسری تراز با توسل به سهمیه بندی جبران نگردید.

اگر تعادل تراز بدون رعایت شرایط «ب» و «پ» تحقق نپذیرد، می توان گفت که

نرخ ارز زیادی تقویم گردیده است.

انتخاب نرخ ارز کمتر از نرخ تعادل غالباً برحسب نیاز به اعمال «قیمت شکنی ارز»، بهبود تراز بازرگانی خارجی و حجم اشتغال داخلی صورت می گیرد. این سیاست دارای دید کوتاه است. در واقع، بهبود تراز بازرگانی یك کشور متضمن وخامت تراز سایر کشورهاست که اینان به نوبهٔ خود نرخ ارز خود را تطبیق می‌دهند. تجربهٔ پولی سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۶ نشان می‌دهد که کوشش برای اخذ مزایای رقابت در قلمرو صادرات با کاهش ارزش پول چقدر موهوم و اشتباه است. بررسیهای هریس[1] و گیلبرت[2] نشان داده است که منافع حاصلهٔ کشورهایی که هنوز به تضعیف مبادرت نورزیده اند، دارای اهمیت ناچیز و موقتی است و برعکس، کشورهای صاحب پول تضعیف شده ملاحظه نموده اند که صادرات آنها به سوی ممالك دارای پول تضعیف شده افزایش پیدا کرده است: در واقع، در این حالت، اثر تضعیف تحریك فعالیت اقتصادی داخلی و در نتیجه بسط این فعالیت و تسهیل افزایش مبادلات بوده است. بنابراین، چه در زمینهٔ نظری و چه در قلمرو واقعیات، انتخاب یك «نرخ مبارزه» را نه می توان سودمند دانست و پذیرفت و نه می توان توجیه کرد.

در پایان خاطرنشان می سازیم که در بعضی از موارد، نرخ ارز می تواند از «اختیار انتخاب ساختار» ناشی شود. نرخهای گوناگون ارز نه فقط با سطوح مختلف فعالیت، بلکه، چنان که موریس بیه ثابت کرده است، با تخصصهای متفاوت متوافق است. به عنوان مثال، در مورد برزیل، نرخ ارزی که به سود صادرات قهوه است همان نیست که برای صادرات پنبه مناسب است. بنابراین، نرخ ارز منتخب بیشتر رجحان به ساختار تولید می‌دهد. در نتیجه، مسئله، گزینش یکی از نرخهای تعادل است که توسعهٔ سریع تر اقتصادی را میسر می سازد[3].

قسمت دوم ــ ارزهای ثابت یا ارزهای انعطاف پذیر

ثبات ارزها یك ضرورت است. این هدف عالی است که نظام پایه طلا در نظر داشته و مخصوصاً در سایهٔ تجربهٔ پولی بین دو جنگ سودمند به نظر رسیده و در موافقت نامه های

1. S.E. Harris
2. Milton Gilbert
3. «Taux de change et options sur les structures», *Economie appliquée,* 1953, n°4.

برتن ـ وودز به عنوان یك هدف اساسی که کشورها باید در زمینهٔ پولی بین المللی برگزینند، از نو تأیید شده است.

ثبات ارزها قویاً به نظام ارزهای ثابت که همان پایه طلا بوده و نظام برتن-وودز آن را حفظ کرده است، بستگی دارد.

به نظر می رسد که نوسانات آزاد ارز، به دور از هرگونه نظارت و برطبق عمل عرضه و تقاضا شامل معایب متعدد می باشد:

الف. این نوسانات در بازرگانی بین المللی یك عنصر خطر را وارد می سازد که باید با عملیات ارزی وعده ای یا غیر دیداری از میان برود.

ب. این نوسانات، به منظور تعادل تراز پرداختها، تغییر مکانهای عوامل تولید را میان بخش داخلی و بخش صادرات ایجاب می نماید.

پ. این نوسانات، ضمن تحریك سفته بازی و ایجاد «شرایط انفجاری بی ثباتی» می تواند محرك عدم تعادلهای تجمعی تراز پرداختها شود (نارکس).

با این همه، ثبات ارزها نمی تواند به هر قیمت به دست آید. «پایه طلا» این ثبات را با تحمیل تقلیل قیمتها و کاهش درآمد بر کشورهای بدهکار حفظ می کرد و امروزه پذیرفته شده است که این امر باید با ثبات درآمد و اشتغال متوافق باشد. لُرد کینز در نطق خود مورخ بیست وسوم ماه مه سال ۱۹۴۴ در مجلس اعیان انگلیس اعلام می کرد: «ما مصمم هستیم که در آینده ارزش خارجی استرلینگ با ارزش داخلی آن مطابقت کند، بدان گونه که سیاستهای داخلی خودمان معین خواهد کرد و نه در جهت معکوس.» موافقت نامه های برتن-وودز تغییر نرخ برابری را در حالت «عدم تعادل اساسی» می پذیرد.

با این وصف، امروزه برخی این پرسش را پیش می کشند که نظام ارز ثابت در جهانی که نرخهای تورم در یك کشور نسبت به کشورهای دیگر بسیار متفاوت بوده و اقتصادها تحت نظام «پایه کار»[4] (هیکس) ــ که به تحول مزدها در فعالیت اقتصادی، هزینه ها و قیمتها نفوذ قاطع می دهد ــ عمل می کنند، آیا امکان پذیر است. لازم است بدانیم که مشکلات ایجاد هماهنگی در نرخهای تورم و ترقی پاداشها میان کشورها، توسل به نظام انعطاف پذیر ارز را ضروری نمی گرداند.

4. Labour Standard

§ ۱. پیشنهادها در برابر یکدیگر

به سخن درست، بحث بر سر انتخاب از میان ارزهای پایدار و ارزهای ناپایدار نبوده که از میان ارزهای ثابت (که بتوانند به طرزی ناپیوسته در محدودهٔ موافقت نامه های بین المللی تغییر داده شوند) و ارزهای شناور یا انعطاف پذیر است.

الف. نظام ارزهای ثابت، با تطبیق ناپیوستهٔ نرخهای برابری برای تصحیح عدم تعادل تراز پرداختها (تثبیتهای تطبیق پذیر)[5] همان است که در سال ۱۹۴۴ موافقت نامه های برتن-وودز مقرر داشته است. به عقیدهٔ طرفداران آن، این روش امکان می دهد، ضمن پذیرش تضعیفهای «منظم» همزمان از انقباض و محدودیتهای مقداری بر مبادلات پرهیز شود و با این وصف شرایطی چند را مطرح می سازد:

— این روش می تواند موقعیت سفته بازی شدید برضد ارز را فراهم آورد و این سرانجام مقامات پولی را به تضعیف ناگزیر می سازد. در واقع، این سفته بازی یك طرفه بوده و بی ثبات کننده است.

— پیش از آنکه وضعیت بر اثر سفته بازی به طور قابل ملاحظه ای وخیم گردد، تضعیف را معلق می گذارد و نرخ قوی تر تضعیف را الزامی می کند.

— چنان که پایه طلا این عمل را انجام می داد، به وام دهندگان سرمایه های بلندمدت اطمینان نسبت به ثبات ارزی را ارزانی نمی داشت.

ب. نظام ارزهای انعطاف پذیر دو مزیت عمده را از دید مدافعان آن عرضه می دارد:

— یك سیاست اقتصادی داخلی مستقل از تغییرات (اضافه یا کسری) تراز پرداختها را اجازه می دهد؛ در نتیجه برای یك سیاست رشد و اشتغال کامل مساعد است.

— از سفته بازی بی ثبات کنندهٔ یك سویه اجتناب می کند: فرض کنیم که لیرهٔ استرلینگ شناور است و ارزش آن به دنبال آشفتگیهایی پایین می آید؛ سفته بازان و بازرگانان در رأس زمان معین در می یابند و متقاعد می شوند که لیره نمی تواند بیشتر تنزل کند و به جای آنکه به فروش آن ادامه بدهند به خرید آغاز می نمایند. بنابراین، نظام ارزهای انعطاف پذیر راه را به روی سفته بازی بی ثبات کننده می گشاید. روشن است که سفته بازی هنگامی عمل خواهد کرد که تورم در درون کشور گسترش نیافته باشد، زیرا در این حالت، سفته بازی در جهت تنزل به هیچ وجه نمی تواند از حرکت باز ایستد. از سوی دیگر، تثبیت ارز می تواند بر اثر سیاست شایسته و ماهرانهٔ «بانک

5. adjustable pegs

مرکزی» یا «صندوق تثبیت ارز» آسان‌تر تأمین گردد.

مهم‌ترین دلیلی که علیه انعطاف‌پذیری ارزها ارائه شده، کارآیی محدود و تنزل نرخ ارز در تراز بازرگانی و در دادوستدهای غیرسفته‌بازی به سبب ضعف کششهای تقاضای بین‌المللی و عرضهٔ بین‌المللی در کوتاه‌مدت است. هابرلر در برابر این نظریه این طور دفاع می‌کند که تراز پرداختها، حتی در دورهٔ کوتاه، ظرفیت معین در تطبیق و کشش معین ناشی از عملیات غیرسفته‌بازی دارد. در واقع، میان معاملات غیرسفته‌بازی و تغییرات «پول داغ»[6]، یك سلسلهٔ کامل دادوستد صورت می‌گیرد که جزئاً تحت نفوذ سفته‌بازی قرار دارند. حتی در دورهٔ نظارت سخت بر مبادلات، ذخایر مواد اولیهٔ وارده نظیر محصولات نیم ساخته، برحسب پیش‌بینی دربارهٔ ارز یا شدت نظارت بر واردات، می‌توانند افزایش یا کاهش یابند.همین طور صادرات می‌تواند شتاب گیرد یا متوقف بشود. هابرلر خاطرنشان می‌سازد که «یك درجه‌بندی پیوسته از انواع دادوستدهای کم و بیش سوداگرانه وجود دارد که از یك سو به تحرکات سرمایه‌های سفته‌بازی مانند خرید و فروش اسعار و در سوی دیگر به تحویل مثلا مولدهای برق سفارشی می‌رسد و در این مسیر، تسریع یا تأخیر صادرات و واردات مواد اولیه وجود دارد»[7]. بنابراین، در کوتاه‌مدت نوعی انعطاف‌پذیری در تراز پرداختهاموجوداست که‌برحسب کشورنابرابر و فعالیتهای متنوع و مختلف در مورد کشورهای ثروتمند نسبتاً زیادتر است.

انعطاف‌پذیری ارزها همراه با سیاست تثبیت اقتصادی داخلی، طی دورهٔ بس دراز، به صورت ناپایداری ارزها نمودار نمی‌شود. در نتیجه، در آخرین تحلیل، هدف تثبیت ارز رعایت خواهد شد.

از سال ۱۹۶۸، درپی بررسیهایی که در دستگاه صندوق بین‌المللی پول دربارهٔ نقش نرخهای ارز در فراگرد تطبیق پرداختهای بین‌المللی شده، بحث درباب ارزهای ثابت و ارزهای انعطاف‌پذیر از نو درگرفته است.

به رغم رجحانهایی که برخی از اقتصاددانان نظریه‌پرداز دربارهٔ موضع فکری خود ابراز می‌دارند، نظام نرخهای شناور ارز از سوی اغلب اقتصاددانها و کلیهٔ مقامات پولی ملی یا بین‌المللی رد شده است. در واقع کوشش و توجه به تعیین یك متغیر اقتصادی را که برای اقتصاد و برای نرخ ارز یکسان اهمیت دارد، نمی‌توان فقط به نیروهای بازار ــ به دور از هرگونه دخالت ــ واگذار کرد. وانگهی، نرخ ارز می‌تواند به طرزی بسیار

6. hot money

7. Haberler, *Economia Internazionale*, fév. 1955.

دامنه‌دار تغییر کند و این امر حالت عدم اطمینان قابل ملاحظه‌ای را در معاملات بین‌المللی ایجاد خواهد کرد. به علاوه، اگر نظام ارزهای شناور در معرض دخالت مقامات پولی قرار گیرد، در را به روی دستکاریهای ممکن در نرخ ارز می‌گشاید واین شاید معایب بسیاری را در زمینهٔ بین‌المللی عرضه بدارد. به هر حال، عدم اطمینان دربارهٔ نرخ ارز وعده‌ای به شدت بر مبادلات بین‌المللی و تصمیمات سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارد.

ایرادات شدیدی نیز بر نظام ارزهایی که بتواند پیرامون نرخ برابری که درمحدودهٔ وسیعی (مثلا بین ۵+٪ و ۵-٪) تغییر بپذیرند، وارد شده است. این ایرادها همانهاست که دربارهٔ نظام ارزهای شناور ارائه گردیده است. اگر دامنهٔ تغییر مورد قبول زیاد باشد، وضعیت بسیار نزدیك به وضع ارزهای کاملا شناور می‌شود.

§ ۲. «انعطاف‌پذیری ملایم» نرخهای ارز

قواعد «انعطاف‌پذیری ملایم» نرخ ارز مورد دفاع کسانی است که خواهان کارکرد مؤثرتر ونرم‌تر فراگرد تطبیق تراز پرداختها بوده وبخواهند تحرکات سفته‌بازی گونه را که در نظام ارزهای ثابت به وجود می‌آیند، کاهش دهند:

دو قاعده موردنظر قرار گرفته است:

ــ از یك سو، افزایش معین در حدود نهایی نوسان پولها پیرامون نرخ برابری.

می‌دانیم که حد نهایی‌ای که اساسنامه‌های صندوق بین‌المللی پول در حال حاضر مجاز داشته‌اند ۱٪ از هر سوی نرخ برابری (۰/۷۵٪ برای کشورهای عضو «موافقت‌نامهٔ پولی اروپا») است. «بانکهای مرکزی» برای حفظ نرخ خرید و فروش تبدیل پولهای خود حول این حدود، هنگامی که پولهای آنها «در حدپایین» (۱- یا ۰/۷۵-٪) قرار دارند، باید دلار بفروشند و موقعی که پولهای آنها «درحدبالا» (۱+ یا ۰/۷۵+٪) است دلار خریداری کنند. در واقع، دلار پول دخالت «بانکهای مرکزی» در بازار ارز است. نتیجه می‌شود که نرخ مبادله میان دو پول (بجز دلار) می‌تواند بیشینه ۴٪ یا ۳٪ تغییر نماید.

حدود نهایی کنونی می‌تواند به ۲٪ ازهر طرف نرخ برابری (یعنی کلا ۴٪ نسبت به دلار و ۸٪ بین دو پول بجز دلار) بالا برود.

به عقیدهٔ مدافعان این قاعده، یك چنین فزونی به کاهش فشارهای سفته‌بازی بر پول معین کمك خواهد کرد؛ در واقع، خطرات تغییر در نرخ برابری بر اثر ملایمت بیشتر نظام تخفیف می‌یابد و عدم اطمینان تقلیل پیدا می‌کند؛ به علاوه، خطر زیان برای

سفته بازان زیاد می شود، زیرا هر پولی پس از فشار شدید در نظام کنونی با قدرت بیشتر می تواند ترمیم و اصلاح گردد.

دربارهٔ این دلایل از یك سو اظهار نظر می شود که درست معلوم نیست به چه میزان می توان از سفته بازی مصون ماند و از سوی دیگر افزایش معین در فواصل حدود نهایی می تواند از ضرورت پیش بینیهای تغییر نرخ برابری بکاهد.

ــ از سوی دیگر، تغییرات محدود و تدریجی در نرخهای برابری (نظام «تثبیت خزنده»[8]).

این قاعده می تواند اختیاری باشد (کشور در وضع کسری، نرخ تغییر ماهانه ــ در جهت تنزل یا ترقی ــ تا دستور جدید را اعلام می دارد) یا خودکار (مثلا نرخ برابری در زمان معین و متوسط نرخهای واقعی ارز در طول دوازده ماه یا شش ماه پیشین و تغییر تجمعی سالانه محدود به ۲٪ یا ۳٪ خواهد بود؛ یا آنکه تحول اندوخته ها یا نشانه های عینی دیگر مورد توجه قرار می گیرد).

طرفداران «تثبیت خزنده» عقیده دارند که این نظام از تغییرات بسیار خشن نرخ برابری اجتناب خواهد نمود و آنها را از اشارات ضمنی سیاسی که بسیاری اوقات در این روش وجود دارد، فارغ می سازد؛ همچنین، این نظام امکان می دهد تا محدودیتهای مبادلات و پرداختها و تأمین مالیهای افراطی عدم تعادل تراز پرداختها پیش نیاید.

با این وصف، مخالفان این نظام گوشزد می نمایند که اعلام تغییر مرحله ای یا یکباره در نرخ برابری از لحاظ سیاسی نیز دشوار خواهد بود. وانگهی، ضرورت تغییر نرخ برابری نمی تواند فقط برحسب وضعیت تراز پرداختها و اندوخته ها، بدون هیچ گونه توجه به وضع داخلی اقتصاد ارزیابی شود: تغییرات نرخ ارز در بازار اسعار یا تحول اندوخته ها غالباً تحت تأثیر عوامل تصادفی یا ادواری است که با وضعیت واقعی رقابتی یك اقتصاد رابطه ای نداشته و به تغییری در نرخ برابری نیاز ندارد حتی در بعضی از موارد، تغییر نرخ برابری در جهت مخالف با نیاز وضع تراز بازرگانی یا تراز عملیات جاری می تواند صورت گیرد.

بنابراین، هیچ یك از دو قاعدهٔ موردنظر متفقاً جلب رضایت نمی کنند. مباحثاتی که در درون دستگاه مقامات پولی بین المللی جریان دارد به خوبی نشان می دهد که نظریه های بی مطالعه راجع بدانها هنوز شدید می باشد.

---

8. crawling peg

گزارشی که دوایر صندوق بین‌المللی پول برای رؤسای کل صندوق به مناسبت گردهمایی سالانه ۱۹۷۰ تهیه کرده‌اند، دلالت بر این دارد که «بررسی آنها دربارهٔ مکانیسم نرخهای ارز، مدیران اجرایی را متقاعد ساخته که اصول پایهٔ نظام برتن‌ـوودز سالم است و باید حفظ و تقویت شود».

مدیران اجرایی صندوق یك نظام نرخهای شناور ارز، یعنی نظام نرخ برابری را که با موافقت صندوق برقرار شده، اما در نهایت شامل حدودی در نوسانات اساسی است و نیز نظامی را که نرخ برابری در فواصل ثابت و بر پایهٔ بعضی از قواعد معین، تطبیق پیدا کند و به طور خودکار به مرحلهٔ اجرا درآید، به طرزی قاطع رد می نمایند.

به علاوه، این مدیران اشاره می کنند که دستگاه کنونی نظام ارزی برای اعضای صندوق مناسب‌تر است و اگر میل دارند به طرزی مؤثر و منظم کار کند، سه قلمرو پژوهش می‌تواند مورد کندوکاو قرار گیرد:

— یك تغییر سریع برابریها، هنگامی که ضرورت یك چنین دگرگونی پدید آید؛ اگر اساسنامه‌های صندوق نفی نکند که برای مقابله با عدم تعادلهای اساسی و دائمی یك تغییر برابری باید تجدید شود. برعکس روشن است که تغییرات هرچند ناچیز برابری که با مفهوم تصحیح عدم تعادل اساسی سازش نداشته باشد، یا به علت تکرر بسیار به منزلهٔ تهدیدی نسبت به ثبات ارزها تلقی گردد، موافق با قواعد صندوق نخواهد بود.

— قبول امکان پذیرش حدودنهایی اندکی وسیع‌تر نوسان (حدود ۲٪) برای کشورهای عضو صندوق؛

— یك دورهٔ انتقالی ارزهای شناور به منظور مقابله با فشارهای استثنائی سفته‌بازی؛ بدین قرار است که آلمان فدرال مارك را طی دورهٔ یك ماهه، در ماههای سپتامبر ـ اکتبر سال ۱۹۶۹ شناور ساخت؛ پس از انتخابات، که موافقان و مخالفان تقویت پولی با یکدیگر درگیری داشتند، حکومت ائتلافی بر سرِکار نتوانست دربارهٔ نرخ ارز تصمیم روشنی بگیرد و در نتیجه بر آن شد بگذارد تا مارك آلمان نوسان نماید. اما در عمل، بانك فدرال آلمان برای تقویت مارك و همراهی با آن دخالت کرد: پیش از تقویت رسمی که دولت جدید سوسیالیست بدان تصمیم گرفته بود، در عمل تقویتی صورت گرفت. با اشاره به این وضعیتهای مشابه است که برخی میل دارند صندوق بین‌المللی پول بتواند کشور عضو را مجاز بدارد که برای دوره ای گذرا و مدتی کوتاه پول خود را شناور سازد.

مباحثات جاری دستگاه صندوق بین‌المللی پول باید باز هم ادامه یابد تا احتمالا میان کشورهای عضو صندوق توافق به دست آید.[۹] خلاصه مهم این است که از یك سو مشکلات کوتاه‌مدت یا مقتضیات خاص به منزلهٔ پدیده‌هایی اساسی تلقی نشوند که اصلاح عمیق در قواعد حاکم بر نظام پولی بین‌المللی را توجیه کنند و از سوی دیگر بهبودهای احتمالی که در نظام بین‌المللی مناسبات ارزی بتوان پدید آورد، بر اصولی که طی بیست‌سال توسعهٔ درخشانی را در روابط اقتصادی بین‌المللی امکان‌پذیر ساخته‌اند و در عین حال اجرای سیاستهای اقتصادی را در جهت ثبات و تحقق نظم پولی بین‌المللی مقدور کرده‌اند، خدشه وارد نیاورند.

*

* *

سیاست تراز پرداختهای یك کشور نباید فقط عوامل رویدادی حاکم بر تحول اقتصادی داخلی و کشورهای خارجی را در نظر بگیرد. در این باب، ضرورت بهترین هماهنگی میان سیاستهای اقتصادی کشورهای گوناگون که توسعهٔ مبادلات بازرگانی و روابط مالی میان آنها وابستگی فزاینده‌ای را ایجاد می‌کند، بیش از پیش احساس می‌شود.

همچنین تحول تراز پرداختهای یك کشور به‌شرایطی بستگی دارد که این کشور تحت آنها می‌تواند ساختار اقتصادی خود را با تغییرات عرضه و تقاضای بین‌المللی تطبیق بدهد.

این تطبیق، در مرحلهٔ نخست، به ترکیب صادرات کشور برحسب تحول تقاضای جهانی راجع می‌شود و به قابلیت تحرك منابع اقتصاد در درون این کشور و به ظرفیت فنی، اجتماعی و فکری تبدیل آنها وابسته است.

این تطبیق به بازارها و تسخیر بازارهای تازه نیز راجع می‌شود و متضمن هزینه‌های اکتشاف و نصب است که می‌تواند سنگین باشد.

امروزه، یکی از جنبه‌های اساسی سیاست اقتصادی یك کشور تعیین آهنگ رشد و تنظیم تحول درآمدها به گونه‌ای است که از «حوادث گذرا» ناشی از وخامت تراز پرهیز شود یا از آثار این گونه رویدادها بکاهد و ضمناً توسعهٔ فعالیتهای اقتصادی را در جهتی

---

۹. کشورهای عضو جامعهٔ اقتصادی اروپا تصمیم گرفته‌اند که انعطاف‌پذیری زیادتری را که بتواند در زمینهٔ بین‌المللی ایجاد گردد، میان خود و به نفع خود برقرار نکنند.

موافق با گرایشهای میان‌مدت و بلندمدت تقاضای بین‌المللی هدایت کند.

کتابشناسی

R. Nurkse, *L'expérience monétaire internationale*, Genève, S.D.N., 1944.
— Conditions of International Monetary Equilibrium, *Readings in the Theory of International Trade*, p. 3.
J. R. Hicks, Economic Foundations of wage policy, *The Economic Journal*, sept. 1955.
F. Machlup, *On Terms, Concepts, Theories and Strategies in the Discussion of Greater Flexibility of Exchange Rates*, Princeton University, International Finance Section, avril 1970.
S. Marris, The Burgenstöck Communiqué : A Critical Examination of the Case for Limited Flexibility of Exchange Rates, *Essays in International Finance*, Princeton, mai 1970.
International Monetary Fund, *The Role of Exchange Rates in the Adjustment of International Payments*, Washington, 1970.

فصل سوم

سیاستهای انزواطلبی

سیاستهای بازرگانی و سیاستهای پولی‌که تا کنون بررسی کرده ایم در روابط ملت با خارج اثر می گذاشتند بدون آنکه این مناسبات را به ساده ترین صورت درآورند، حال آنکه سیاستهای انزواطلبی در این جهت است که ملت را در حاشیهٔ جریانهای مبادلات بین‌المللی کالاها و خدمات و سرمایه‌ها جای دهند.

سیاستهای انزواطلبی گاهی ضروری هستند: این سیاستها اقتصاد ملی را در وضعیتهای استثنائی بحران اقتصادی یا سیاسی حفظ می کنند. ما، طی بررسی نظارت بر ارز، به مواردی برخورده ایم که دخالت منظم در مجموعهٔ مبادلات خارجی یك کشور لازم به نظر می آید.

اما در بسیاری از موارد دیگر، سیاستهای انزواطلبی سنجیده بوده اند و در زمان عادی اعمال شده اند: این سیاستها از برخی مقاصد سیاسی یا اقتصادی و تمایل به تحقق خودبسندگی ملت ناشی می شوند.

سیاست انزواطلبی بهترین مشخصهٔ قرن بیستم بوده که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از سال ۱۹۲۰ تاکنون اجرا کرده است و پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای بلوك کمونیست از آن تقلید نموده اند. این سیاست به علت روابط نزدیکی که با برنامه‌ریزی عمومی اقتصاد دارد فایدهٔ اضافی عرضه می کند.

قسمت اول ـــ خودبسندگی

خودبسندگی نظریه ای است که منشاءِ فکری آن به زمانهای دور می رسد: فیشته[1] در

1. Fichte(فیخته)

اثر خود تحت عنوان *وضع بازرگانی بسته*[۲] که در سال ۱۸۰۰ انتشار یافته، طرح اولیهٔ این سیاست را ریخته است. این سیاست استقلال کامل اقتصادی کشور را در مقابل دیگران توصیه می کند و از لحاظ هدف با مکتب حمایتی تفاوت بسیار دارد، زیرا گرایش اخیر فایدهٔ مبادلات بین المللی را انکار نمی نماید اما این قصد را نیز ندارد که ملت را به خودبسنده کند.

و اما در دوران معاصر است که عقیده به دایرهٔ واقعیات وارد می شود. آلمان ناسیونال‌ـ سوسیالیست و روسیهٔ شوروی تصویری از سیاست خودبسندگی به دست می دهند.

فرانسواپرو تمایزی را که امروزه به صورت کلاسیك درآمده، میان دو نوع خودبسندگی پیشنهاد کرده است:

۱) خودبسندگی *تدافعی* که به تدارك جنگ و به جنگ مربوط است و با مجموعه ای از تدابیر مشخص می شود:

ــ حذف بخش بزرگی از واردات و نظارت بر ارزها؛

ــ سیاست کالاهای جانشین و محصولات مصنوعی؛

ــ اشتغال کامل کلیهٔ نیروهای تولیدی ملت.

۲) خودبسندگی توسعه: کشور خودبسنده، برای آنکه نیازهایش به سطح منابعش تقلیل نیابد، درصدد است از طریق مبادله یا فتح اراضی که برای وی مواد کمیاب و کسریها را فراهم می سازد، منابع خود را افزایش می دهد. ملت خودبسنده یك «فضای بزرگ» ایجاد می کند که «فضای حیاتی» اوست. این اندیشهٔ آلمانی به مدتی طولانی تحلیل فضای بزرگ تحت انقیاد دولت مسلط[۳] را بسط داده است.

سیاستی که آلمان از سال ۱۹۳۶ در اروپای مرکزی و میانه و از سال ۱۹۱۴ در کشورهای اشغالی اروپای غربی به اجرا گذارده است نشان می دهد که تا چه میزان استثمار، اقتصادهای ادغام شده را تحت انقیاد *فضای بزرگ* ژرمنی درآورده و چگونه خودبسندگی انقباضی، خودبسندگی توسعه‌طلبی را آماده می ساخته است.

پس از جنگ جهانی دوم، شکلهای بسیار خشن و شدید خودبسندگی از میان می روند. با این وصف، انگیزهٔ خودبسندگی به طرزی کاملا متفاوت در دیدگاه طرفداران *اشتغال کامل* ظاهر می شود. تامس بالوگ هنر بزرگ خود را وقف این کار می کند که

---

2. *Der geschlassens Hamdelsstaat [L'Etat commercial fermé]*

۳. «Führende oberstaat»، این واژه از نومان نقل شده است.

نشان بدهد غایت مطلوب نیل به توافق وسیع چند جانبه و حفظ اشتغال کامل در مقیاس جهانی خواهد بود. درصورت فقدان این راه حل، برنامه‌ای را توصیه می‌نماید که به هر کشور منزوی امکان می‌دهد تا به رغم نوسانات احتمالی فعالیت اقتصادی در بقیهٔ دنیا، مصون از نوسانات القایی اقتصاد مسلط، اشتغال کامل را حفظ کند. این امر متضمن سیاست بازرگانی ترجیحی و نظارت بر ارزهاست. به علاوه، ایجاد گروه بندیهای منطقه‌ای را در خـــارج از اقتصاد مسلط پیشنهاد می‌کند که پس از پذیرش سیاست اشتغال کامل مبادلات چندجانبهٔ کالاها و خدمات در آن تحقق می‌یابد؛ روابط این گروه بندیهای اقتصادی با بقیهٔ دنیا مبتنی بر حالت متقابل خصلت پولی یا غیر پولی خواهد بود.

در مقام مخالفت با این نظریه به نتیجهٔ سخنرانی لرد کینز در مجلس اعیان در تاریخ هجدهم دسامبر ۱۹۴۵ اکتفا می‌کنیم: «*گروه‌بندیهای (بلوکهای)* اقتصادی مجزا و همراه آن کلیهٔ برخوردها و بر اثر آن کلیهٔ دوستیهای از دست‌رفته تدابیری هستند که توسط اینان می‌توان به دنیایی خصومت‌آمیز رهنمون گردید که در آن دیگر بازرگانی در فضاهای وسیع در جوّ همکاری و صلح انجام نمی‌گیرد و قواعد سودمند مزیت متقابل و رفتار برابر فراموش شده است. ترجیح‌دادن این وضع به یقین دیوانگی است. از اینها گذشته، تصمیم به اینکه بازرگانی حقیقتاً بین‌المللی گردد و از استقرار گروه *بندیهای* اقتصادی که مبادلات با خارج را محدود و تنگ می‌سازند اجتناب شود، شرط اساسی برای امید به یك دنیای بهتر است....»

قسمت دوم ـــ سیاست اقتصادی بین‌المللی اتحاد شوروی

سیـاست اقتصـادی بین‌المللی اتحـــاد شـوروی ـــ پس از انهـــدام نـظام ناسیونال‌ـسوسیالیست آلمان ـــ یگانه نمونهٔ حاضر از سیاست خودبسندگی می‌باشد که باقی‌مانده است. اتحاد جماهیر شوروی پس از آنکه برای ساختمان اقتصاد سوسیالیستی و توسعهٔ آن بر پایهٔ برنامه‌ریزی، از دنیا جدا افتاد، بعد از پایان جنگ جهانی دوم، روش خودبسندگی توسعه را به کار می‌بندد که توسط سازمان یك فضای بزرگ اروپایی ـ آسیایی جلوه‌گر می‌شود.

دورهٔ *اقتصاد بازرگانی* که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تدریس می‌شود، بازرگانی خارجی اتحاد شوروی را با اصول زیر مشخص می‌نماید:

الف. بازرگانی خارجی یك انحصار دولت است که هدف آن تسریع جهش اقتصاد

ملی به یاری مبادلات است به این منظور که نیازهای فزایندهٔ ملت را برآورده سازد.

ب. بازرگانی خارجی جزءِ لایتجزای برنامهٔ دولت است و برحسب این برنامه تحقق می‌پذیرد.

پ. بازرگانی خارجی استقلال سایر کشورها را تهدید نمی‌کند، زیرا اقتصاد شوروی با توسعهٔ بازارهای داخلی گسترش می‌یابد و نیازی به تأمین بازارهای خارجی برای خود ندارد.

ت. بازرگانی خارجی در قبال «کشورهای اردوگاه دموکراسی وسیلهٔ مؤثر کمك متقابل به منظور توسعهٔ عمومی اقتصادی» است.

اکنون در پرتو این اصول، برنامه‌ریزی مبادلات با خارج، روابط میان اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای غیرسوسیالیست و سرانجام مناسبات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با کشورهای سوسیالیست از سال ۱۹۴۵ را بررسی می‌کنیم.

§ ۱. مبادلات بین‌المللی و برنامه‌ریزی

روابط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با کشورهای دیگر تابع برنامه‌ای است که در برنامهٔ دولت ادغام شده است. برنامهٔ بازرگانی خارجی، ترازهای مادی و ترازهای مالی را در بردارد. ما تهیهٔ برنامه و اجرای آن و سپس سازمان پرداختهای بین‌المللی را یکی پس از دیگری درنظر می‌گیریم.

الف) *تهیهٔ برنامهٔ بازرگانی خارجی*

تهیهٔ برنامهٔ بازرگانی خارجی براساس اصل زیر انجام می‌گیرد: بازرگانی با خارج باید هدف فایدهٔ بیشینه از واردات را تحقق بخشد، نه آنکه صادرات بیشینه را به اجرا بگذارد. منظور آن است که آنچه در داخل نتواند تولید شود، یا آنچه را که جز به بهای بسیارگران نتوان تولید کرد، از خارج وارد گردد. صادرات مفهوم دیگری بجز رفع نیاز نسبت به واردات ندارد.

احتیاج به واردات، با توجه به تراز «تولید ـ مصرف» محصولات مختلف نمودار می‌شود. هر بار که این تراز کسری‌دار باشد، مسئلهٔ گزینش میان افزایش تولید داخلی محصول و واردات احتمالی مطرح می‌گردد. «ادارهٔ برنامه» این مشکل را می‌گشاید. اگر مقایسهٔ میان هزینهٔ تولید داخلی از یك سو و قیمت در بازار بین‌المللی به علاوهٔ هزینه‌های ترابری از سوی دیگر، در مرحلهٔ نخست نامساعد باشد، واردات انتخاب

می‌شود. اما این اصل برای تولیداتی که مورد توجه استقلال سیاسی (تسلیحات) یا اقتصادی (مثل صنایع شیمیایی) کشور است و نیز برای تولیداتی که هزینهٔ آیندهٔ آن ظاهراً نمی‌بایستی از قیمت در خارج تجاوز بکند، اعتبار و ارزش ندارد.

انتخاب اشیاء برای صادرات نیز براساس تراز تولید ـ مصرف انجام می‌گیرد، به این ترتیب که هر اضافه‌ای بتواند به صادرات کمك کند. برنامه می‌تواند با افزایش تولید به پیدایش چنین مازادی مساعدت نماید و یا این مازاد را با ایجاد محدودیت در مصرف داخلی با قیمتهای سنگین به دست آورد. دورهٔ *اقتصاد بازرگانی شوروی* نشان می‌دهد که **«برنامه می‌کوشد یك تراز مثبت را حفظ کند و اندوختهٔ اسعاری برای مواجهه با هر رویداد تشکیل دهد»**.

مقایسه‌ها بین قیمتهای داخلی و قیمتهای خارجی بر پایهٔ نرخ ارزی انجام می‌شود که برنامه به روشی مستبدانه معین کرده است. از اول مارس سال ۱۹۵۰، روبل رسماً به طلا متکی شده است (۰/۲۲۲۱۶۸ گرم طلای خالص).

نرخ خرید و فروش دلار امریکا تا سال ۱۹۶۰ رسماً ۴ روبل، و لیرهٔ انگلیس ۱۱/۲۰ روبل بوده است. از زمانی که روبل متکی بر طلا شده است، بانك دولت (گوسبانك) نرخ برابری اسعار را بر طبق عیار آنها برحسب طلا محاسبه می‌کند. با این وصف، نرخ تبدیلی که سازمان برنامه (گوسپلان) در برنامه‌ریزی بازرگانی خارجی به کار می‌برد الزاماً نرخ رسمی نیست: درواقع، عمل صادرات می‌تواند برپایهٔ نرخ رسمی ارزدارای کسری باشد، اما امکان بدهد تا واردات برای اقتصاد شوروی مقرون به صرفه تحقق یابد: این نکتهٔ اخیر است که واجد اهمیت می‌باشد. از اول آوریل سال ۱۹۵۷، بانك بازرگانی خارجی اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی برای عملیات غیرتجاری برحسب روبل جایزه‌ای تا ۱۵۰٪ نرخ رسمی برقرار کرده است. این اقدام با تضعیف پولی به سود خارجیان و جهانگردان مطابقت دارد. به این ترتیب، دلار به ۱۰ روبل رسیده است. درماه نوامبر سال ۱۹۶۰، پیرو ایجاد روبل سنگین، ارزش متقابل دلار به ۹۰ کپك معین و تثبیت شده است. (نگاه کنید به صفحهٔ ۴۱۱).

ب) *اجرای برنامهٔ بازرگانی خارجی*

الف. سازمانهای اجرایی. انحصار بازرگانی خارجی به موجب فرمان مورخ بیست‌ودوم آوریل سال ۱۹۱۸ به دولت اعطا گشته و چنین توصیف شده است: «اقدامی تاریخی که همیشه پایه‌های تزلزل‌ناپذیر سکوی قدرت شوروی بر آن قرار دارد» (زورِف)[4].

---

4. Zverev

وزارت بازرگانی خارجی انحصار تجارت را به‌اجرا می گذارد و وزیر آن عضو هیئت وزیران اتحادشوروی است.

گروه بندی صادرات و واردات، تجارت محصولات گوناگون را تأمین می نماید. بنگاههای اقتصادی مستقل دولت بر پایهٔ استقلال محاسباتی عمل می کنند و دارای شخصیت حقوقی هستند. در حال حاضر، حدود بیست گروه بندی متخصص برحسب شاخه‌های تولید شوروی وجود دارد.

در خارجه، نمایندگیهای بازرگانی عهده‌دار روابط با کشورهایی هستند که در مبادلات با اتحادشوروی مشارکت دارند. این نمایندگیها سازمانهایی جدا از دوایر خدمات سیاسی می‌باشند، ولی اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی خواستار وضع حقوقی سیاسی برای آنها شده است. این نمایندگیها جایگزین شرکتهای شوروی شده اند که در گذشته برای اقدام به عملیات واردات و صادرات در خارج ایجاد شده بودند.

ب. روشها. امر صادرات به اجرای «برنامهٔ تولید» بستگی دارد. در حالت نارسایی تولید، می توان در برنامهٔ صادرات تجدیدنظر کرد یا به هر قیمت به اجرای آن تصمیم گرفت. خریدها به قیمتهایی که برنامه پیش‌بینی نموده است، انجام می گیرد. با این همه، قیمتها در بازار بین المللی در نوسان است. این تغییرات می تواند صادرات اضافی را ضروری گرداند، یا اقتصاد را از برخی واردات محروم سازد.

واردات نیز، به ویژه اگر از پیش بینی افزون تر بشود، تحت تأثیر نوسانات قیمتهای بین المللی قرار می گیرد. محصولات وارده به اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی به قیمتهایی که برنامه معین کرده است، جریان پیدا می کنند.

اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی برای تخفیف معایب نوسانات قیمتها در بازار بین المللی، می کوشد قراردادهای بلندمدت ببندد و مبادلات را با کشورهای دارای اقتصاد برنامه‌ای اروپای شرقی گسترش بدهد.

پ) سازمان تصفیه حسابهای بین المللی

انحصار موجود اسعار از طریق بانك دولت (گوسبانك) و بانك بازرگانی خارجی اعمال می‌شود. این دو بانك کلیهٔ عملیات با خارج را انجام می‌دهند و نظارت بر این امور را برقرار می سازند. گردش اسعار خارجی در اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی ممنوع است؛ پرداختها برحسب اسعار بین المللی فقط برای بازرگانی خارجی صورت می گیرد. تجارت طلا و فلزات گرانبها به دولت اختصاص دارد.

تراز پرداختهای شوروی برنامه‌ریزی شده و در ستون بستانکار شامل دریافتهای ناشی از صادرات و عملیات غیرتجاری (نسبتاً ضعیف) است و در ستون بدهکار حاوی واردات، پرداخت دیون، استقراض و تشکیل اندوخته‌های ارز می‌باشد.

حسابداریهای جداگانه برای اسعار منظور گردیده‌است: یکی برای اسعاری که در تبدیل دوجانبه پذیرفته می‌شود و دیگری برای اسعار مندرج در قراردادهای تهاتر و سرانجام برای اسعار غیرقابل تبدیل.

و در پایان، اقتصاد شوروی برای تصفیه حساب خریدهای خود از خارج از طلا استفاده می‌نماید و از این فلز به مقدار زیاد تولید می‌کند.

§ ۲. مبادلات اتحادشوروی

توسعهٔ اتحادشوروی، طی چهل‌سال اخیر، نه فقط با افزایش بازرگانی کل اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی بلکه با تغییرات مهمی در ترکیب واردات و صادرات همراه بوده است.

بازرگانی خارجی شوروی که ۱/۵٪ مبادلات جهانی را در سال ۱۹۴۰ نشان می‌داد امروزه نزدیك به ۵٪ این مبادلات است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، تحول واردات توسط کاهش خریدهای مواد اولیه و کالاهای تجهیزاتی و افزایش خریدهای محصولات کامل، به ویژه محصولات صنعتی مصرفی مشخص می‌شود.

با این حال، ده سالی است که خرید ماشین‌آلات و کالاهای تجهیزاتی، به ویژه در صنایع شیمیایی و در صِنایع سبك (صنایع غذایی و نساجی) توسعه یافته است.

واردات کالاهای تجهیزاتی از مبداءِ کشورهای غربی، اگرچه از حیث حجم قابل ملاحظه نیست، اما از این جهت که شیوه‌های فنی پیشرفته‌تر در شیمی، پالایش نفت، تولیددارو و ساخت مصالح هواپیما را به اتحادشوروی وارد می‌سازد، دارای اهمیت بسیار است. یك بخش دیگر، یعنی اتومبیل، سه سال است که مقام پیشرو را احراز می‌کند (قراردادهای فیات و رنو).

به علاوه، اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی نوسازی بخشهای کاملی از صنعت خود را به بنگاههای خارجی می‌سپارد.

در قلمرو صادرات، بازرگانی خارجی در برخی از زمینه‌ها نظیر نفت، معدن آهن، پنبه به صورت الیاف، کامیون واتومبیل مهم است. صادرات کالاهای تجهیزاتی به صورت منظم افزایش می‌یابد.

تحویل کارخانه‌های کامل امروزه بیش‌ازثلث صادرات ماشین‌آلات‌وتجهیزات شوروی را نشان می‌دهد و این رقم از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ دوبرابر شده است.
تحول بازرگانی خارجی شوروی تصویر تازه‌ای از دگرگونیهای تازه در ترکیب مبادلات یك کشور توسعه‌یابنده را به دست می‌دهد.

§ ۳. جهت‌گیری مبادلات اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی

علامت مشخصه در جهت‌گیری مبادلات اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی، از سال ۱۹۴۵، گسترش سریع روابط بازرگانی با کشورهای سوسیالیست بوده است. توزیع بازرگانی خارجی اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۶۸ چنین بوده است: ۶۷/۳٪ با کشورهای سوسیالیست؛ ۲۱/۴٪ با کشورهای غربی و ۱۱/۳٪ با کشورهای رو به توسعه.

الف) *روابط بازرگانی با کشورهای سرمایه‌داری*

مناسبات اتحادشوروی با کشورهای سرمایه‌داری حوادث گوناگون دیده است: از اوان انقلاب اکتبر، ایالات متحده‌وپس از آن انگلستان و فرانسه به تحریم اقتصادی روسیه تصمیم می‌گیرند. در تاریخ دهم اکتبر سال ۱۹۱۹ متفقین غربی کلیهٔ روابط با اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی از راه دریا را ممنوع می‌دارند و کلیهٔ ارتباطها را معلق می‌گذارند. در سال ۱۹۲۰ به «تحریم طلا» دست می‌زنند و به این ترتیب در تصفیه حسابها از قبول طلای شوروی امتناع می‌ورزند. اما از ماه مه سال ۱۹۲۰، توافقها به ویژه با انگلستان از سر گرفته می‌شود.

با این وصف، اتحادجماهیرشوروی تاسال ۱۹۲۵ فقط اعتبارات اعطایی تهیه‌کنندگان بر اساس کالاها ووامهای بانکی با تضمین کالاهای انبارشده در خارج را می‌تواند در اختیار داشته باشد. از آغاز سال ۱۹۲۶، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به تضمین دولتها (آلمان، اتریش...) اعتبارات بازرگانی به دست می‌آورد. در سال ۱۹۳۱، دیون شوروی نسبت به خارجه به ۱۴۰۰ میلیون روبل می‌رسید و اعتبارات مورد توافق از دو سال تجاوز نمی‌کرد.

روابط بازرگانی اتحاد شوروی از آغاز سال ۱۹۳۵ (که نخستین بارروابط عادی با ایالات متحده برقرار شده است) بهبود می‌یابد و اعتبارات بلندمدت توسط آلمان، چکسلواکی و انگلستان اعطا می‌شود.

در سال ۱۹۳۸، واردات اتحادجماهیرشوروي از ۳۹/۶٪ به صورت مواداولیه و

محصولات نیم‌ساخته و از ۴۷/۶٪ به صورت محصولات کامل تشکیل شده است: تهیه‌کنندگان عمدهٔ آن ایالات متحده (۲۸/۵٪)، انگلستان (۱۶/۹٪)، آلمان (۴/۷٪)، هلند (۷/۲٪) و فرانسه (۲/۸٪) هستند.

روسیه، در سال ۱۹۳۸، محصولات کشاورزی (۳۶/۴٪ از کل صادرات) و محصولات صنعتی (۶۳/۶٪) را صادر می‌کند. انگلستان (۲۸/۲٪)، آلمان (۶/۶٪)، ایالات متحده (۷/۳٪)، بلژیك (۸/۸٪)، هلند (۷٪) و فرانسه (۴/۵٪) خریداران عمده می‌باشند.

اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ مشمول قانون وام - اجاره می‌شود: تدارکات امریکا تقریباً به ۱۱ میلیارد دلار سر می‌زند.

از سال ۱۹۴۵، مبادلات بازرگانی اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی با کشورهای غیرکمونیست تغییراتی قابل ملاحظه یافته است. در حالی که بازرگانی تا سال ۱۹۵۴ به گونه‌ای چشمگیر بطی شده است، از این تاریخ رونق وتوسعهٔ مبادلات شرق و غرب مشاهده می‌شود.

درمیان کشورهای سرمایه‌داری، طرفهای عمدهٔ اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی عبارتند از فنلاند، انگلستان، فرانسه، آلمان فدرال، ایتالیا و ژاپن که کالاهای تجهیزاتی، کالاهای مصرفی و محصولات کارخانه‌ای برای آن تهیه می‌کنند.

اما اتحاد شوروی، طی سالهای اخیر، مبادلات خود را با کشورهای توسعه نیافتهٔ آسیا وافریقا و با کشورهای امریکای لاتین به میزان قابل ملاحظه‌ای توسعه داده است. اتحاد شوروی برای این کشورها، ماشین آلات، تجهیزات کامل واحدهای تولیدی، ورق فولاد و فرآورده‌های نفتی تهیه می‌نماید و از آنها محصولات سنتی صادراتی خریداری می‌کند.

ب) *مناسبات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با دموکراسیهای توده‌ای*

اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی، پس از پایان جنگ جهانی دوم، نفوذ و تسلط عقیدتی، سیاسی و نظامی خود را در کشورهای اروپای شرقی بسط داده و روابط خود را با چین کمونیست توسعه بخشیده است. خودبسندگی تدافعی جای خود را به خودبسندگی توسعه‌طلبی سپرده است. روابط بازرگانی و مالی میان اتحادشوروی و دموکراسیهای توده‌ای نه فقط به طرزی قابل ملاحظه افزایش یافته است، بلکه یك فضای بزرگ اروپایی - آسیایی نیز تحت حمایت روسیه سازمان می‌یابد. بازرگانی خارجی فقط یك ابزار همکاری و کمك متقابل در توسعهٔ اقتصادی نیست بلکه درنظر

دارد تخصص وادغام نیروهای مولد را در درون این فضای بزرگ تحریك كند.

از آغاز سال ۱۹۴۷، اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی قراردادهای دوجانبه با کشورهای اروپای شرقی امضا کرد. در ژانویهٔ سال ۱۹۴۹، «شورای کمك متقابل اقتصادی» (کومکون)[5] برای ایجاد هماهنگی میان مساعی دموکراسیهای توده ای تأسیس گردید.

۱) *مکانیسمهایی* که روابط میان کشورهای اردوگاه شرق مبتنی بر آنهاست گوناگون می باشند و عبارتند از:

الف. توافقهای اعتبارات تجهیزاتی: به این ترتیب قرارداد روسیه ـ لهستان مورخ بیست‌ونهم ژوئن سال ۱۹۵۰، اعتبار ۴۰۰ میلیون روبلی برای تجهیز آن می گشاید؛ قرارداد روسیه ـ چین مورخ چهاردهم فوریهٔ سال ۱۹۵۰، اعتبار ۳۰۰ میلیون دلاری ایالات متحده را به مدت ده‌سال برای چین باز می کند.

ب. توافقهای اعتبارات برای تحویل مواد اولیه یا محصولات غذایی که یك پیش‌پرداخت طلا یا اسعار را برای کشورهای وام‌گیرنده پیش‌بینی می نماید. قراردادهایی که، در سال ۱۹۵۳، با آلمان شرقی به امضا رسیده اند، یك اعتبار ۴۸۵ میلیون روبلی برای آلمان می گشاید که ۱۳۵ میلیون روبل آن به صورت اسعار قابل تبدیل است.

پ. توافقهای کمك فنی: مانند توافق با چین در سال ۱۹۵۳، شامل ساختمان ۱۴۱ واحد تولیدی صنعتی چین در محدودهٔ برنامهٔ پنج سالهٔ اول چین.

ت. توافقهای مربوط به ایجاد شرکتهای مختلط: به عنوان مثال، شرکتهای مختلط سین کیانك در چین (نفت و فلزات غیرآهن)؛ شرکت نفت شوروی ـ رومانی[6] در رومانی وجزاینها. این شرکتها از امتیازات فوق العاده برخوردار بودند ودر عمل خارج از حیطهٔ نظارت دولتهای وابسته قرار داشتند. در سال ۱۹۵۴، اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی تصمیم گرفت سهامی را که در شرکتهای مختلط در بلغارستان، مجارستان و رومانی داشت (به استثنای شرکت نفت شوروی ـ رومانی) بفروشد؛ سرمایه‌های موجود شوروی می‌توانست در سرمایه‌گذاریهای تازه به کار رود.

از سال ۱۹۵۴، جست‌وجو برای بهترین تقسیم کار به طرزی منظم و اصولی

5. Conseil d'Assistance Economique Mutuelle (Comecon)
6. Sovrompétrol

صورت می گیرد. در مقاله ای که یك مجلهٔ اقتصادی مجارستانی در ماه اکتبر سال ۱۹۵۴ منتشر کرده است، این‌عبارات را می توان خواند: «تشکیل اردوگاه سوسیالیستی و بازار جهانی سوسیالیستی شرایط یك تقسیم سوسیالیستی کار در مقیاس بین‌المللی را میان اتحاد شوروی و کشورهای دموکراسی توده ای فراهم آورده است. در بازرگانی خارجی، واردات هدفی نیست که صادرات وسیلهٔ آن باشد؛ صادرات درست مانند واردات وسیله است، وسیله ای با اهمیت یکسان در توسعهٔ اقتصاد سوسیالیستی.»[۷] این متن نه فقط به سبب رهنمودهایی که دربارهٔ چشم‌انداز تازهٔ مسلط بر سازمان بلوك شرق می دهد که همچنین به جهت تبدیل نقش صادرات که در آن اعلام گردیده، دارای اهمیت است. از این پس، توسعهٔ هر دموکراسی توده‌ای به طور منفرد و جداجدا صورت نمی گیرد، بلکه در ارتباط با توسعهٔ دیگران انجام می‌پذیرد.

۲) *نتایج* این ادغام در زمینهٔ مبادلات چیست؟ در مورد حجم مبادلات، این حقیقت درك می شود که بازرگانی با کشورهای اروپای شرقی پیش از جنگ سال ۱۹۳۹ محدود بود: در سال ۱۹۳۷ کمتر از ۱۵٪ کل صادرات یا واردات آنها را تشکیل می‌داد. میان کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی و چین، تجارت قابل ملاحظه‌ای وجود نداشت. امروزه $\frac{۴}{۵}$ کل واردات و صادرات کشورهای شرق میان خود آنان انجام می گیرد؛ اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی ۴۰٪ کل صادرات آنها را دریافت می کند و تقریباً همین نسبت از کل واردات آن را تهیه و تأمین می‌نماید.

در مورد ترکیب مبادلات، افزایش قابل ملاحظه ای در سهم ماشین آلات و کالاهای تجهیزاتی، مواد اولیهٔ صنعتی، زغال و نفت مشاهده می شود. به علاوه، کشورهای اروپای شرقی برعکس گذشته به صورت واردکنندهٔ خالص غلات (به ویژه از مبداءِ اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی) درآمده اند؛ اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی، سالانه ۲ تا ۳ میلیون تن غله صادر می کند.

به طور کلی، کشورهای توسعه یافته‌تر (مثلا آلمان شرقی) محصولات صنعتی کاربُرده‌تر و پیچیده‌تری را به سوی کشورهایی که هنوز در مرحلهٔ پایین صنعتی قرار دارند، در مقابل محصولات کشاورزی، مواد اولیه و محصولات نیم‌ساختهٔ صنعتی می فرستند. در مورد کشورهایی که در سطح برابر توسعه قراردارند، محصولات صنعتی بزرگترین بخش مبادلات متقابل را نشان می‌دهد.

۷. مذکور در: *Etude sur la situation économique en Europe en 1954,* Genève.

روابط مبادلهٔ کشورهای بلوك شرق به دو تذکر نیاز دارد:

الف. روابط میان این کشورها روابطی بین دولتهاست؛ دوانحصارگر بازرگانی خارجی با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند. اما یکی از آنها، یعنی اتحادشوروی انحصارگر آشکارا مسلط می‌باشد. در نتیجه، پدیدهٔ بهره کشی میان دولتهای سوسیالیستی محو نشده است. شرکتهای مختلط بهترین تصویر از این وضع را به دست می‌دهد. به علاوه، تثبیت رابطهٔ قیمتها غالباً به سود اتحاد شوروی است: یوگسلاوی پس از قطع رابطه با کمینفرم[۸] اطلاعات جالبی دربارهٔ این نکته به دست داده است.

ب. حجم بازرگانی خارجی اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی و دموکراسیهای توده‌ای، با توجه به اینکه کشورهای مذکور درصد مهمی از جمعیت دنیا را در بر می‌گیرند، ناچیز است.

استالین در *مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی*[۹] خاطرنشان می‌کرد که نتیجهٔ جنگ جهانی دوم «فروپاشی بازار جهانی منحصر به فرد و جهانشمول» و تشکیل و تحکیم «بازار جدید جهانی همانند» است. به نظر می‌رسد که فقط پایه‌های این بازار ریخته شده است. مسئلهٔ آینده، علم به این مطلب است که آیا این بازار در خدمت یك اقتصاد قدرتمند همراه با نشان اصلی خود عمل خواهد کرد، یا از قیود انزواطلبی به منظور ازدیاد بهزیستی ملتهایی که درخود گردمی‌آورد، خواهد رست. تحول جدید در شورای کمك متقابل اقتصادی (کومکون) ازدیدگان اخیر جالب و درخور توجه است.

۳) *شورای کمك متقابل* (کومکون) که در سال ۱۹۴۹ ایجاد شده، تا سال ۱۹۵۵ حیات کمتر فعالی داشته است. از آغاز سال ۱۹۵۵، دورهٔ تازهٔ کار این شورا گشایش می‌یابد که علامت مشخصهٔ آن ایجاد کمیسیونهای دائمی عهده‌دار سازمان‌دهی همکاری میان دموکراسیهای توده ای برای بخشهای معین، با افزایش شمار جلسات و انتشار رسمی اساسنامهٔ شورا در سال ۱۹۵۹ است که در آن زمان، به منزلهٔ سازمان بین دولتها، هماهنگ سازندهٔ برنامه‌های توسعهٔ ملی به نظر می‌رسید.

و اما، در سال ۱۹۶۲ است که تغییرات مهمی در درون شورای کمك متقابل (کومکون) پدید می‌آید؛ این امر هم در مشکلات اقتصادی کشورهای اروپای شرقی و هم در موفقیت «بازار مشترك» توضیح می‌یابد. کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست

8. Kominform
9. Staline, *Problèmes économiques du socialisme dans l'U.R.S.S.*, 1952

در ماه ژوئن سال ۱۹۶۲ تصمیم به تجدید سازمان شورا می گیرد و سند بالا بلندی تحت عنوان «اصول اساسی تقسیم بین المللی کار» منتشر می کند.

کمیتهٔ اجرایی با کمك یك دفتر هماهنگی برنامه‌ها تشکیل شده و اختیارات آن در ایجاد هماهنگی تقویت گردیده است. هماهنگی میان برنامه‌ها پیش از تصویب غایی برنامه‌های ملی توسط مجامع قانونگذاری هر کشور انجام خواهد گرفت. نقش شورای کمك متقابل، مخصوصاً در قلمرو سرمایه گذاریها و تخصص در زمینهٔ تولیدات ایفا خواهد شد.

شورای کمك متقابل، به منظور تخفیف بی نظمی موجود در ساختار قیمتهای داخلی کشورهای اروپای شرقی، تصمیم گرفته است که از اول ژانویهٔ سال ۱۹۶۴، مبادلات میان کشورهای شرقی بر پایهٔ متوسط نرخهای جهانی در دورهٔ ۱۹۵۷-۱۹۶۱ صورت گیرد.

به علاوه، شورای کمك متقابل، کوشیده است تصفیه حسابهای بازرگانی را با تأسیس بانك بین المللی همکاری اقتصادی، چندجانبه سازد. این بانك اصولا وظیفهٔ سه گانه‌ای دارد: این بانك یك مؤسسهٔ پایاپای منطقه‌ای است که تهاتر حسابهای بازرگانی را امکان‌پذیر می کند؛ و دیگر بانکی است که به دولتهای عضو اعتباراتی به روبل قابل انتقال اعطا می نماید و مازاد حسابهای تهاتری را دریافت می‌دارد و بدانها مانند سپرده‌های غیردیداری پاداش می دهد؛ سرانجام «بانك بانکهاست» که اندوخته‌هایی به صورت طلا یا اسعار را دریافت می کند و با اعتبارات کوتاه‌مدت یا میان‌مدت برحسب طلا یا اسعار موافقت می نماید.

با این وصف، امیدهای بسته به ورود روبل قابل انتقال و تهاتر منطقه‌ای پرداختهای بازرگانی تحقق نیافته است. همچنین اصلاحات جدیدی به منظور تأمین قابلیت تبدیل میان پولهای کشورهای شرقی توسط روبل قابل تبدیل در ماه ژانویهٔ ۱۹۷۰ اعلام شده است.

سرانجام، در سال ۱۹۷۰، بانك بین المللی سرمایه گذاری کشورهای سوسیالیستی تأسیس گردیده است.

همهٔ این موارد توسعه گاهی به موانعی برمی‌خورد که به برخی واکنشهای ملی (رومانی) مربوط می‌شود. اما کشورهای شرقی شاهد وقوف بر ضرورت نوعی یکپارچگی و ساختمان یك مجموعهٔ بزرگ متوافق در زمانی هستند که در غرب مجموعهٔ بزرگ بازار مشترك در توسعهٔ کامل قرار دارد.

کتابشناسی

a) Sur l'autarcie

F. PERROUX, *Autarcie de repliement et autarcie d'expansion*, 1940.

The Economics of Full Employment, Oxford, 1944 (avec la contribution de Thomas BALOGH sur les aspects internationaux du plein emploi).

b) Sur la politique économique internationale de l'Union Soviétique et des Démocraties populaires

Ch. BETTELHEIM, *L'Union soviétique*, Paris, Sirey, 1950.

— *Problèmes théoriques et pratiques de la planification*, Presses Universitaires de France, 1951.

Le commerce extérieur de l'Union soviétique (Analyse du cours d'économie commerciale enseigné à l'Institut du Commerce extérieur et dans toutes les Académies de l'U.R.S.S.). Notes et études documentaires de la Documentation française, nº 2122.

J. MARCZEWSKI, *Planification et croissance économique des démocraties populaires*, 2 vol., Presses Universitaires de France, 1956 (notamment vol. I, p. 209 et suiv.).

M. POPOVIC, Des rapports économiques entre Etats socialistes, *Le livre yougoslave*, Paris, 1949.

J. VINER, International Relations between State-controlled national economies, *American Economic Review*, mars 1944.

E. AMES, International Trade — The Soviet Bloc, *American Economic Review*, décembre 1954.

— The Exchange Rate in Soviet-Type Economies, *Review of Economics and Statistics*, nov. 1953.

F. PERROUX, Les pôles de développement et la politique de l'Est, *Politique étrangère*, nº 3, 1957.

Des renseignements sur les échanges Est-Ouest sont fournis par les publications de la Commission Economique pour l'Europe de Genève (voir notamment *L'étude sur la situation économique de l'Europe en 1954*) ainsi que par les Rapports annuels du G.A.T.T.

Sur le problème général des relations entre économies de marché et économies planifiées, consulter J. VINER, *Trade Relations between Free-Market and controlled Economies* (S.D.N., 1943).

فهرست راهنما